



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معراج السعاده

نویسنده:

احمد بن محمد مهدی ملا احمد نراقی

ناشر چاپی:

حوزه علمیه اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۹	معراج السعاده
۲۹	مشخصات کتاب
۲۹	زندگینامه و آثار مرحوم ملا احمد نراقی
۲۹	زندگینامه
۳۳	نقش مرحوم حاج ملا احمد نراقی در جنگ دوم با روسیه تزاری
۳۴	پدر مرحوم نراقی
۳۵	اساتید مرحوم نراقی
۳۶	مشایخ روایتی او
۳۶	شاگردان او
۳۷	تالیفات مرحوم نراقی
۴۰	فرزندان مرحوم نراقی
۴۰	وفات مرحوم نراقی
۴۲	کتاب معراج السعاده
۴۳	در مورد چاپ کتابی که پیش رو دارید این کارها انجام شده
۴۵	مصادر مقدمه
۴۷	مقدمه مؤلف
۵۶	باب اول : در بیان بعضی مقدمات نافع، از بیان حالات نفس و منفعت فضایل اخلاق و مضرت رذایل آن
۵۶	فصل اول : شناختن نفس مقدمه شناختن خدا
۵۶	شناختن نفس مقدمه شناختن خدا
۵۶	تأثیر شناختن نفس در تهذیب اخلاق
۵۹	فصل دوم : ترکیب انسان از جسم و نفس
۶۱	فصل سوم : راه شناختن نفس
۶۵	فصل چهارم : حقیقت و ماهیت آدمی

۶۷	فصل پنجم : سیر به عالم بالا با جنبه روحانی
۶۹	فصل ششم : لذت و الم جسم و روح
۷۰	فصل هفتم : مفاسد بیماری نفس و فوائد صحت آن
۷۰	مفاسد بیماری نفس و فوائد صحت آن
۷۴	علم بدون تزکیه ، علم نیست
۷۷	توجه به صحت جسم ، و غفلت از صحت و روح
۷۷	فصل هشتم : حصول ملکات نفسانیه به تکرار اعمال
۷۹	فصل نهم : فایده علم اخلاق و برتری آن بر سایر علوم
۸۳	فصل دهم : تهذیب اخلاق و ثمره آن
۸۳	تهذیب اخلاق و ثمره آن
۸۵	سعید مطلق کیست
۸۶	باب دوم : در سبب انحراف اخلاق از جاه پسندیده و حصول اخلاق ذمیمه و بیان قوای نفس انسانی
۸۶	فصل اول : قوای چهارگانه و تبعیت سایر قوا از آنها
۸۶	قوای چهارگانه و تبعیت سایر قوا از آنها
۸۸	اما این چهار سرهنگ
۹۰	قوه عاقله
۹۳	فصل دوم : لذت و الم قوای چهارگانه
۹۳	لذت و الم قوای چهارگانه
۹۴	منحصر نبودن لذات در لذات جسم
۹۸	سعی در استیلائی قوه عاقله بر سایر قوا
۱۰۱	فصل سوم : قوای چهارگانه سر منشا نیکبها و بدبها
۱۰۱	فصل چهارم : در بیان اینکه قوه عقلیه ادراک کلیات کند ، و قوه وهمیه ادراک جزئیات نماید
۱۰۴	فصل پنجم : کارفرمائی قوه عامله
۱۰۸	فصل ششم : اجناس صفات رذیله
۱۱۰	فصل هفتم : مقابل هم بودن اوصاف رذیله و صفات فاضله
۱۱۳	فصل هشتم : مشتبه شدن صفات رذیله به صفات حسنه

باب سیم : در بیان محافظت اخلاق حمیده از بیرون رفتن از حد اعتدال	۱۲۰
فصل اول : حفظ تعادل اخلاق حمیده	۱۲۰
حفظ تعادل اخلاق حمیده	۱۲۰
شباهت علم اخلاق به علم طب	۱۲۴
فصل دوم : مقدمات تزکیه نفس	۱۲۴
فصل سوم : تشخیص امراض نفسانی	۱۳۱
تشخیص امراض نفسانی	۱۳۱
اسباب امراض نفسانی	۱۳۴
راه معالجه امراض نفسانی	۱۳۵
باب چهارم : در تفصیل انواع اخلاق و بیان شرافت فضایل و شرح مفاسد ردائیل	۱۳۹
اخلاق حسنه و ذمیمه و فواید و مفاسد آنها	۱۳۹
مقام اول : عدالت	۱۴۰
فصل اول : در بیان آن چه متعلق است به قوه عامله و آن عبارت است از عدالت	۱۴۰
عدالت	۱۴۰
اقسام و درجات عادل	۱۴۴
فصل دوم : اقسام عدالت	۱۴۶
فصل سوم : عدالت سر منشا کمال و سعادت	۱۵۰
فصل چهارم : اتصاف مصلح به عدالت	۱۵۵
مقام دوم : در بیان معالجه اخلاق ذمیمه که متعلق است به قوه عاقله	۱۵۸
در بیان معالجه اخلاق ذمیمه که متعلق است به قوه عاقله	۱۵۸
مطلب اول : در بیان دو جنس ردیله و ضد آنها	۱۵۸
معالجه جریمه و جهل و تحصیل ضد آنها	۱۵۸
حکمت در مقابل جریمه و جهل	۱۶۱
شرافت و فضیلت علم و علماء	۱۶۴
آداب و شروط تعلم	۱۶۹
آداب تعلیم	۱۷۳

۱۷۶	علم اصول عقاید
۱۸۰	احتراز از معاصی سبب اعتقاد جازم
۱۸۵	تلقین ترجمه عقائد به اطفال
۱۸۷	وجوب عینی علم اخلاق
۱۸۹	علم مقدمه عمل
۱۹۰	مطلب دوم : در بیان سایر انواع ردایلی که از دو جنس مذکور ، جربزه و جهل بسیط ، ناشی می شوند
۱۹۰	صفت اول : جهل مرکب
۱۹۲	صفت دوم : شک و حیرت
۱۹۲	شک و حیرت
۱۹۳	یقین و اقل مراتب آن
۱۹۵	علامات صاحب یقین
۲۰۰	مراتب یقین
۲۰۳	صفت سیم : شرک و اقسام آن
۲۰۳	شرک و اقسام آن
۲۰۳	فصل : توحید و اقسام آن
۲۰۴	مراتب توحید و اثرات آن
۲۰۶	فصل : علائم ترقی در مراتب توحید
۲۱۱	فصل : آشنائی با اسرار ملک و ملکوت
۲۱۳	صفت چهارم : خواطر نفسانی و وساوس شیطانی
۲۱۳	خواطر نفسانی و وساوس شیطانی
۲۱۴	افکاری که دل را مشغول می کند
۲۱۷	فصل : اقسام الهام و وسوسه و علامات آنها
۲۲۲	فصل : مضرات وساوس شیطانی و خواطر نفسانی
۲۲۴	فصل : معالجه امراض نفسانی
۲۲۶	غفلت از خدا سبب وسوسه شیطان
۲۳۰	ذکر قلبی مانع وساوس و خواطر

- ۲۳۲ ----- فایده : کیفیت سد ابواب خواطر ، و رفع وساوس -----
- ۲۳۵ ----- فصل : خواطر و افکار محموده و اقسام آنها -----
- ۲۴۱ ----- تدبر در آفرینش اقلیم وجود -----
- ۲۴۵ ----- حکمت الهی در خلقت پشه و زنبور -----
- ۲۴۸ ----- قدرت نمائی حق در خلقت انسان -----
- ۲۵۰ ----- تفکر در استخوانها و رگهای بدن -----
- ۲۵۳ ----- تأمل در عجایب استخوان سر -----
- ۲۵۶ ----- نگاهی به اسرار چشم و نقش آن -----
- ۲۵۶ ----- در عجایب گوش -----
- ۲۵۷ ----- حکمتهای نهفته در صورت انسان -----
- ۲۵۹ ----- دستگاه گوارش بدن -----
- ۲۶۲ ----- دستگاه گردش خون -----
- ۲۶۲ ----- نگاهی به چگونگی خلقت دستها و انگشتان -----
- ۲۶۴ ----- ترکیب مخصوص آفرینش پای آدمی -----
- ۲۶۴ ----- حکمت الهی در غذا و تربیت نوزاد -----
- ۲۶۵ ----- نقش قوه خیالی و واهمه و عاقله -----
- ۲۶۸ ----- آیات آفاق : مشاهده قدرت پروردگار در کره زمین -----
- ۲۶۹ ----- انواع گیاهان و فوائد آنها -----
- ۲۶۹ ----- درختان و شکوفایی آنها -----
- ۲۷۰ ----- اصناف حیوانات -----
- ۲۷۰ ----- عجایب دریاها -----
- ۲۷۱ ----- تفکر در کرات آسمانی -----
- ۲۷۲ ----- عظمت آسمانها -----
- ۲۷۴ ----- تفکر در اعمال و افعال خود -----
- ۲۸۰ ----- صفت پنجم : مکر و حيله -----
- ۲۸۰ ----- مکر و حيله -----

- ۲۸۲ طریقه خلاصی از مکر و حيله
- ۲۸۳ مقام سيم : در بيان صفات رذيله و اخلاق جميله که متعلق است به قوه غضبيه
- ۲۸۳ تهور
- ۲۸۴ جبن
- ۲۸۵ صفت اول : خوف و اقسام آن
- ۲۸۵ خوف و اقسام آن
- ۲۸۶ فصل : انواع خوف مذموم
- ۲۸۸ علل خوف از مرگ
- ۲۹۹ فصل : اطمینان قلب و طریقه تحصیل آن
- ۳۰۰ صفت دوم : ایمنی از مکر خدا
- ۳۰۰ ایمنی از مکر خدا
- ۳۰۰ فصل اول : سبب ایمنی از مکر الله
- ۳۰۳ فصل دوم : خوف از خدا و انواع آن
- ۳۰۶ فصل سوم : مکروهاتی که سر منشا خوف و ترس است
- ۳۰۶ مکروهاتی که سر منشا خوف و ترس است
- ۳۰۸ خوف از سوء عاقبت
- ۳۰۹ فصل چهارم : خوف از خدا عالی ترین درجه خوف
- ۳۱۸ فصل پنجم : کیفیت تحصیل صفت خوف از خدا - جل جلاله
- ۳۱۸ کیفیت تحصیل صفت خوف از خدا
- ۳۲۳ علت نترسیدن از سوء خاتمه
- ۳۳۰ راه محافظت خاطر از معاصی در وقت مردن
- ۳۳۵ صفت سيم : یاس و ناامیدی از رحمت خدا و مذمت آن
- ۳۳۵ یاس از روح الله
- ۳۳۷ فصل : رجاء و امیدواری به خدا
- ۳۳۷ رجاء و امیدواری به خدا
- ۳۴۰ آیات و اخبار در فضیلت رجاء

- ۳۴۵ اموری که وسیله نجات مؤمنین است
- ۳۵۲ رجاء و امیدواری بدون طاعت
- ۳۵۳ فصل : خوف اصلح است یا رجاء ؟
- ۳۵۹ فصل : طریقه تحصیل رجاء
- ۳۶۱ صفت چهارم : ضعف نفس و معالجه آن
- ۳۶۱ ضعف نفس و معالجه آن
- ۳۶۲ فصل : قوت نفس و طریقه تحصیل آن
- ۳۶۳ صفت پنجم : دنائت همت و مذمت آن
- ۳۶۷ صفت ششم : بی غیرتی و بی حمیتی و مذمت آن
- ۳۶۷ بی غیرتی و بی حمیتی
- ۳۶۸ فصل : غیرت در دین و ناموس
- ۳۷۳ غیرت در اولاد و تربیت آن
- ۳۷۸ غیرت در مال
- ۳۸۰ صفت هفتم : عجله و شتابزدگی و مذمت آن
- ۳۸۰ عجله و شتابکاری
- ۳۸۶ فصل : وقار و طمانینه
- ۳۸۷ صفت هشتم : سوء ظن و بد دلی به خدا و خلق
- ۳۸۷ سوء ظن و بد دلی به خدا و خلق
- ۳۹۳ طریقه معالجه بدگمانی به خدا و خلق
- ۳۹۴ فصل : حسن ظن به خدا و خلق
- ۳۹۵ صفت نهم : غضب و اسباب آن
- ۳۹۵ غضب
- ۳۹۷ فصل : غضب مفرط و مفاسد آن
- ۳۹۹ فصل : معالجه غضب
- ۴۰۴ فصل : حلم و کظم غیظ
- ۴۰۸ صفت دهم : در صدد انتقام بودن و مذمت آن

- ۴۰۸ در صدد انتقام بودن
- ۴۱۱ فصل : عفو و بخشش و فضیلت آن
- ۴۱۴ صفت یازدهم : غلظت و درشتی در گفتار و کردار
- ۴۱۴ غلظت و درشتی در گفتار و کردار
- ۴۱۶ شرافت مدارا کردن با مردم
- ۴۱۷ صفت دوازدهم : کج خلقی
- ۴۱۷ کج خلقی
- ۴۱۹ معالجه کج خلقی
- ۴۲۳ صفت سیزدهم : عداوت و دشمنی
- ۴۲۳ عداوت و دشمنی
- ۴۲۴ معالجه عداوت و دشمنی
- ۴۲۶ فصل : مذمت ضرب ، فحش ، لعن و طعن
- ۴۳۶ نفرین به مسلمان
- ۴۳۸ صفت چهاردهم : عجب و خود بزرگ بینی و مذمت آن
- ۴۳۸ عجب و خود بزرگ بینی و مذمت آن
- ۴۴۳ عجب ، سرمنشا آفات و صفات خبیثه دیگر
- ۴۴۴ فصل : معالجه مرض عجب
- ۴۵۱ معالجه تفصیلی مرض عجب
- ۴۵۲ علاج عجب به علم
- ۴۵۶ علاج عجب به عبادت و طاعت
- ۴۵۷ علاج عجب به ورع و تقوی و نحو اینها
- ۴۶۰ علاج عجب به حسب و نسب
- ۴۶۳ علاج عجب به جمال
- ۴۶۵ در علاج عجب به مال
- ۴۶۷ علاج عجب به قوت و قدرت خود
- ۴۶۷ علاج عجب به جاه و منصب و نحو اینها

- ۴۶۹ ----- علاج عجب به عقل و زیرکی خود
- ۴۷۱ ----- فصل : شرافت شکسته نفسی و حقیر شمردن خود
- ۴۷۲ ----- صفت پانزدهم : کبر و فرق آن با عجب
- ۴۷۲ ----- کبر و فرق آن با عجب
- ۴۷۴ ----- متکبرین در روز قیامت
- ۴۸۰ ----- فصل : اقسام تکبر و درجات متکبرین
- ۴۸۲ ----- فصل : طریقه معالجه تکبر
- ۴۸۷ ----- فصل : علائم و نشانه های تکبر و تواضع
- ۴۹۶ ----- فصل : تواضع و فروتنی
- ۵۰۰ ----- فایده : مذموم بودن ذلت و خواری
- ۵۰۱ ----- صفت شانزدهم : افتخار (فخر) و مذمت آن
- ۵۰۲ ----- صفت هفدهم : بغی و سرکشی و علاج آن
- ۵۰۴ ----- صفت هیجدهم : خودستایی
- ۵۰۵ ----- صفت نوزدهم : عصبیت
- ۵۰۶ ----- صفت بیستم : کتمان حق و مذمت آن
- ۵۰۶ ----- کتمان حق
- ۵۰۷ ----- فصل : انصاف
- ۵۰۸ ----- صفت بیست و یکم : قساوت قلب و سخت دلی و علاج آن
- ۵۰۸ ----- قساوت قلب و سخت دلی
- ۵۱۰ ----- مقام چهارم : آنچه متعلق است به قوه شهویه از ذرایل صفات و فضایل ملکات
- ۵۱۰ ----- آنچه متعلق است به قوه شهویه از ذرایل صفات و فضایل ملکات
- ۵۱۱ ----- مطلب اول : دو جنس صفات خبیثه متعلقه به قوه شهویه ، و ضد آنها
- ۵۱۱ ----- فصل اول : مذمت شره و مفاسد شکم پرستی
- ۵۱۱ ----- مذمت شره و مفاسد شکم پرستی
- ۵۱۷ ----- ثمرات گرسنگی
- ۵۱۸ ----- مفاسد پیروی از شهوت فرج

۵۲۵	فصل دوم : مذمت خمود و فواید نکاح
۵۲۸	فصل سوم : عفت ، ضد شره و خمود
۵۳۲	مطلب دوم : سایر صفاتی که متعلق است به قوه شهویه
۵۳۲	صفت اول : محبت دنیای دنیه و بیان این صفت و آنچه متعلق به آن است
۵۳۲	فصل : حقیقت دنیا فی نفسه
۵۳۲	حقیقت دنیا فی نفسه
۵۳۳	حقیقت دنیا در حق بندگان
۵۳۹	فصل : تقسیم دنیا به مذموم و غیر مذموم
۵۴۱	فصل : مذمت دنیا و بی ارزشی و بی اعتباری آن
۵۴۱	قسمت اول
۵۵۲	قسمت دوم
۵۶۶	فصل : چیزهایی که دنیا را به آنها تشبیه کرده اند
۵۷۵	فصل : بیان دنیای ممدوح و مذموم
۵۷۵	بیان دنیای ممدوح و مذموم
۵۷۸	اقسام آنچه در دنیا هست
۵۷۹	فصل : فقر و غنا و حالت‌های آنها
۵۸۰	فصل : مذمت مال و مالداری
۵۸۰	مذمت مال و مالداری
۵۸۵	مدح مال
۵۸۶	فصل : مفاسد مال
۵۸۶	مفاسد مال
۵۹۱	فواید مال
۵۹۲	فصل : طرق رهایی از مفاسد مال
۵۹۲	اشاره
۵۹۵	فصل : زهد و فضیلت آن
۵۹۵	زهد و فضیلت آن

۵۹۶	زهد و زاهد از دیدگاه آیات و روایات
۶۰۶	نگاهی بر زهد پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام
۶۱۰	فصل : درجات و اقسام زهد
۶۱۰	درجات و اقسام زهد
۶۲۱	فایده زاهد حقیقی و علائم او
۶۲۲	صفت دوم : مفاسد غنا و بی نیازی
۶۲۲	مفاسد غنا و بی نیازی
۶۲۴	فصل : فقر و اقسام آن
۶۲۸	فصل : فضیلت و شرافت فقر و فقرا
۶۳۷	فصل : فضیلت فقیر صابر و راضی ، بر غنی شاکر و سخی
۶۳۷	فضیلت فقیر صابر و راضی ، بر غنی شاکر و سخی
۶۴۰	فضیلت فقیر حریص بر غنی حریص
۶۴۰	فصل : فرق بین فقیر و گدا و مذمت تکدی
۶۴۰	فرق بین فقیر و گدا و مذمت تکدی
۶۴۹	اقسام احتیاج آدمی و کیفیت سؤال کردن در آنها
۶۵۱	صفت سوم : حرص و مفاسد آن
۶۵۱	حرص و مفاسد آن
۶۵۴	فصل : ملکه قناعت
۶۵۷	فصل : طریقه معالجه صفت حرص ، و تحصیل ملکه قناعت
۶۶۳	صفت چهارم : طمع و مفاسد آن
۶۶۳	طمع و مفاسد آن
۶۶۶	فصل : شرافت استغنا و قطع طمع
۶۶۸	صفت پنجم : بخل و مذمت آن
۶۶۸	بخل و مذمت آن
۶۷۱	فصل : فضیلت سخاوت
۶۷۱	فضیلت سخاوت

۶۷۴	ایثار ، بالاترین مرتبه سخاوت
۶۷۶	فصل : معالجه مرض بخل
۶۸۰	فصل : چگونگی مصرف مال
۶۸۲	فصل : نکات باطنیه سخاوت
۶۸۲	نکات باطنیه سخاوت
۶۸۳	عظایم واجب
۶۸۳	اول : زکاه
۶۸۳	زکاه
۶۸۶	اسرار و جوب زکاه
۶۸۸	آداب انفاق کننده
۶۹۱	علاج منت گذاردن و ایدای فقیر
۶۹۹	فایده : آداب انفاق شونده
۷۰۰	دوم : خمس
۷۰۲	سیم : نفقه اهل و عیال
۷۰۵	صدقات مستحب
۷۰۵	اول : صدقات مستحب
۷۱۰	دوم : هدیه
۷۱۰	سوم : مهمانی کردن و آداب آن
۷۱۰	مهمانی کردن
۷۱۳	آداب میهمان
۷۱۵	چهارم : حق معلوم ، و حق حصاد
۷۱۶	پنجم : قرض دادن
۷۱۷	ششم : مهلت دادن قرض دار
۷۱۸	هفتم : اعانت مسلمین نمودن
۷۱۹	هشتم : حفظ آبرو و دفع شر اشار
۷۱۹	نهم : ساختن مسجد ، مدرسه و پل

۷۲۰	صفت ششم : (از صفات رذیله متعلقه به قوه شهویه) مال حرام خوردن
۷۲۰	مال حرام خوردن
۷۲۳	فصل : اموال حلال و حرام و مشتبه و درجات آنها
۷۲۳	اموال حلال و حرام و مشتبه و درجات آنها
۷۲۵	فرق بین هدیه و رشوه
۷۲۷	فصل : فضیلت اجتناب از مال حرام
۷۳۰	فصل : مداخل مال حلال
۷۳۰	مداخل مال حلال
۷۳۱	مداخل غیرحلال
۷۳۱	مداخل غیرحلال
۷۳۲	اصناف دزدان و گدایان
۷۳۳	صفت هفتم : خیانت و عذر در مال
۷۳۵	صفت هشتم : خوض در باطل
۷۳۵	خوض در باطل
۷۳۶	صفت نهم : سخن بی فایده گفتن
۷۳۶	سخن بی فایده گفتن
۷۴۲	فصل : خاموشی و ترک سخنان لغو و بی فایده
۷۴۳	مقام پنجم : صفاتی که متعلق است به سه قوه عاقله ، غضبیه ، شهویه ، یابه دوقوه ازاین سه قوه
۷۴۳	صفت اول : حسد
۷۴۳	حسد ومفاسد آن
۷۴۸	حسود سود نمی برد
۷۵۲	فایده : مراتب حسد
۷۵۲	فصل : موجبات حسد
۷۵۸	فایده : حسدورزی هر صنفی به صنف خود
۷۵۸	محبت دنیا منشا همه اسباب حسد
۷۶۱	فصل : معالجه مرض حسد با علم و عمل

- ۷۶۳ ----- حسد مایه ضرر دنیوی حاسد است نه محسود :
- ۷۶۷ ----- فایده : دو قسم حسد مذموم و حرام -
- ۷۶۹ ----- فصل : مدح و فضیلت نصیحت و خیر خواهی
- ۷۷۲ ----- صفت دوم : اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا و مذمت آن
- ۷۷۲ ----- اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا
- ۷۷۳ ----- تعظیم و احترام کردن به بندگان خدا و فضیلت آن
- ۷۷۵ ----- احترام پیران
- ۷۷۵ ----- احترام سادات
- ۷۷۶ ----- صفت سیم : ظلم و مفاسد آن
- ۷۷۶ ----- ظلم و مفاسد آن
- ۷۸۲ ----- برگشت اثر هر ظلمی ، به خود ظالم یا به اولاد او
- ۷۸۴ ----- پاسخ ظالم در روز قیامت !!!
- ۷۸۶ ----- آه مظلوم
- ۷۸۸ ----- اعانت به ظالم و راضی به فعل او شدن
- ۷۹۰ ----- عدالت و فضیلت آن
- ۷۹۰ ----- عدالت
- ۷۹۶ ----- فواید دنیوی عدالت
- ۸۰۰ ----- فصل : آثار و لوازم عدالت
- ۸۰۰ ----- آثار و لوازم عدالت
- ۸۰۸ ----- حکایت دادرسی نمودن سلطان محمود غزنوی
- ۸۱۰ ----- حکایت دادرسی سلطان ملک شاه
- ۸۱۵ ----- فصل : معالجه مرض ظلم و تحصیل ملکه عدالت
- ۸۱۷ ----- صفت چهارم : ترک اعانت مسلمین و عدم اهتمام در امور ایشان
- ۸۱۷ ----- ترک اعانت مسلمین و عدم اهتمام در امور ایشان
- ۸۱۹ ----- فصل : اهتمام در ثواب قضای حوائج مسلمین و اعانت بر ایشان
- ۸۲۳ ----- ثواب اعانت بر مسلمین و برآوردن حاجات ایشان

۸۲۶	صفت پنجم : کوتاهی و مسامحه کردن در امر به معروف و نهی از منکر
۸۲۶	کوتاهی و مسامحه کردن در امر به معروف و نهی از منکر
۸۳۲	فصل : اهتمام در امر به معروف و نهی از منکر
۸۳۲	اهتمام در امر به معروف و نهی از منکر
۸۳۶	وجوب امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن
۸۴۰	شرایط امر و ناهی
۸۴۳	شرایط امر و نهی شونده
۸۴۴	فصل : مراتب امر به معروف و نهی از منکر
۸۴۵	فصل : مختصری از محرمات شایعه در میان مردم
۸۴۸	صفت ششم : مذمت قهر کردن و دوری از برادران دینی
۸۴۸	مذمت قهر کردن و دوری از برادران دینی
۸۵۰	فصل : فضیلت و ثواب آشتی و الفت
۸۵۵	صفت هفتم : قطع صلہ رحم و اسباب آن
۸۵۵	قطع صلہ رحم و اسباب آن
۸۵۸	وجوب و فضیلت صلہ رحم و فواید آن
۸۶۰	فایده : مراد از رحمی که صلہ آن واجب و قطع آن حرام است
۸۶۱	صفت هشتم : عقوق والدین و مذمت آن
۸۶۱	عقوق والدین و مذمت آن
۸۶۶	فضیلت نیکی به والدین
۸۷۲	فصل : حقوق همسایگان
۸۷۶	صفت نهم : مذمت عیبجوئی کردن
۸۷۶	مذمت عیبجوئی کردن
۸۷۷	فضیلت عیب پوشی کردن
۸۸۱	صفت دهم : مذمت فاش کردن راز مردم و فضیلت راز داری
۸۸۴	صفت یازدهم : سخن چینی و نمایی و مفاسد آن
۸۸۴	سخن چینی و نمایی و مفاسد آن

۸۸۸	اعتنا نکردن به سخن نتمام
۸۹۰	صفت دوازدهم : افساد میان مردم و ذم و عقاب آن
۸۹۰	افساد میان مردم و ذم و عقاب آن
۸۹۱	اصلاح میان مردم و فضل و ثواب آن
۸۹۲	صفت سیزدهم : شماتت کردن
۸۹۲	شماتت کردن
۸۹۴	صفت چهاردهم : مرء و جدال و مخاصمه
۸۹۴	مرء و جدال و مخاصمه
۸۹۷	ممدوح بودن خصوصت در حق شرعی
۹۰۰	صفت پانزدهم : سخریه و استهزاء کردن
۹۰۳	صفت شانزدهم : مزاح و خنده و بذله گویی و شوخی کردن
۹۰۳	مزاح و خنده و بذله گویی
۹۰۶	صفت هفدهم : معنی و حقیقت غیبت
۹۰۶	معنی و حقیقت غیبت
۹۰۶	فصل اول
۹۰۶	حقیقت غیبت
۹۰۸	غیبت به غیر زبان
۹۱۰	شنونده غیبت نیز حکم غیبت کننده را دارد
۹۱۱	فصل دوم : آیات و اخبار وارده در حرمت و مذمت غیبت
۹۱۷	فصل سوم : معالجه اجمالی مرض غیبت
۹۱۷	معالجه اجمالی مرض غیبت
۹۱۸	معالجه تفصیلی مرض غیبت
۹۲۳	فصل چهارم : مواضعی که غیبت در آنها جایز است
۹۲۳	مواضعی که غیبت در آنها جایز است
۹۲۶	مواضعی که بعضی از علما ، حکم به تجویز غیبت کرده اند
۹۲۷	فایده

۹۲۷	فصل پنجم : شرافت ستایش و مدح مسلمین
۹۲۹	صفت هیجدهم : دروغ گفتن
۹۲۹	دروغ گفتن
۹۳۱	مواضعی که دروغ گفتن در آنها جایز است
۹۳۳	توریه کردن
۹۳۴	دروغهای حرامی که مردم در آنها سهل انگارند
۹۳۶	فصل : اجتناب از کذب ، و طریقه خلاصی از آن
۹۳۷	دروغ گفتن مایه رسوایی
۹۴۰	فصل : صدق و راستگویی
۹۴۱	کذب در کردار و اعمال
۹۴۲	کذب در اخلاق و مقامات دین
۹۴۵	فایده : مفاسد و آفات زبان
۹۴۹	صمت و خاموشی ضد آفات و مفاسد زبان
۹۵۳	صفت نوزدهم : حب جاه ، شهرت ، و ریاست
۹۵۳	حب جاه ، شهرت ، و ریاست
۹۵۴	فصل : آیات و روایات وارده در مذمت حب جاه و شهرت
۹۵۸	فصل : جاه و ریاست بی ضرر و ممدوح
۹۶۱	فصل : علاج علمی و عملی مرض حب جاه و ریاست
۹۶۱	علاج علمی و عملی مرض حب جاه و ریاست
۹۷۰	حکایت شاهزاده ای که می خواست داماد شود
۹۷۲	معالجه عملی حب جاه
۹۷۳	فصل : شرافت گمنامی و بی اعتباری
۹۷۳	شرافت گمنامی و بی اعتباری
۹۷۶	حکایت فرزند گمنام هارون الرشید
۹۷۹	قصه معاویه ، پسر یزید پلید
۹۸۱	صفت بیستم : دوست داشتن مدح و ثنا ، و کراهت داشتن ذم

۹۸۱	دوست داشتن مدح و ثنا
۹۸۳	مراتب صاحب صفت فوق
۹۸۴	اسباب مدح و خوش آمدگویی
۹۸۶	فصل : معالجه حب مدح و ثنا ، و کراهت ذم
۹۸۸	معالجه کراهت از مذمت
۹۸۹	علاج عملی صفت مذکور
۹۹۱	پاورقی
۹۹۱	صفت بیست و یکم : ریا
۹۹۱	ریا
۹۹۷	فصل : اقسام و انواع ریا
۹۹۹	فصل : مفاسد اقسام ریا و احکام آنها
۹۹۹	مفاسد اقسام ریا
۱۰۰۸	فایده : تا ریا ریشه کن نشده عبادات لازم است در خلوت انجام شود
۱۰۱۲	فصل : علاج ریا
۱۰۱۲	علاج ریا
۱۰۱۶	معالجه عملی مرض ریا
۱۰۱۹	فصل : اخلاص
۱۰۱۹	اخلاص
۱۰۲۲	آفات اخلاص
۱۰۲۴	فصل : فضیلت و شرافت اخلاص
۱۰۲۹	صفت بیست و دوم : نفاق و دورویی ، و مذمت آن
۱۰۲۹	نفاق و دورویی
۱۰۳۰	موارد استثنا شده از نفاق
۱۰۳۱	صفت بیست و سوم : غرور و مذمت
۱۰۳۱	غرور
۱۰۳۴	فصل : طوایف اهل غرور ، و اسباب غرور ، و معالجه آنها

- کفار و صاحبان مذاهب فاسد ۱۰۳۴
- اهل فسق و معاصی ۱۰۳۴
- اهل علم ۱۰۴۵
- واعظان ۱۰۵۴
- مغرورین از اهل عبادت ۱۰۵۶
- اهل تصوف ، و درویشان و فریفتگان ۱۰۵۹
- سلاطین و حکام و صاحبان امر و نهی ۱۰۶۶
- اغنيا و مالداران ۱۰۶۹
- صفت بیست و چهارم : طول امل و اسباب آن ۱۰۷۲
- طول امل ۱۰۷۲
- فصل : قصر امل و فواید آن ۱۰۷۶
- طوایف مختلف مردم در رابطه با طول امل و قصر امل ۱۰۷۷
- فصل : معالجه طول امل ۱۰۸۰
- صفت بیست پنجم : گناهکاری و اصرار بر معاصی و عدم پشیمانی از آن ۱۰۹۲
- گناهکاری و اصرار بر معاصی و عدم پشیمانی از آن ۱۰۹۲
- فصل : توبه و پشیمانی و اسباب آن ۱۰۹۵
- فصل : فضیلت توبه ۱۰۹۷
- فضیلت توبه ۱۰۹۷
- توبه از همه گناهان ۱۱۰۷
- فصل : قبولی توبه دارای شرایط ۱۱۰۸
- قبولی توبه دارای شرایط ۱۱۰۸
- حکایت توبه «شعوانه» ۱۱۱۳
- حکایت توبه مرد گناهکار و قبولی توبه اش ۱۱۱۵
- فصل : اقسام توبه و بیان آنها ۱۱۱۶
- اقسام توبه ۱۱۱۶
- شرایط توبه از نظر حضرت علی علیه السلام ۱۱۱۹

- ۱۱۲۳ ----- فایده : اجتناب از گناهان کبیره ، کفاره گناهان صغیره
- ۱۱۲۴ ----- اسبابی که گناه صغیره را کبیره می کنند
- ۱۱۲۵ ----- فصل : اقسام توبه کنندگان
- ۱۱۲۵ ----- اقسام توبه کنندگان
- ۱۱۲۷ ----- عدم اعتماد به نفس نباید مایه پشیمانی از توبه شود
- ۱۱۲۸ ----- صفت بیست و ششم : فراموشی از اعمال خود ، و غفلت از محاسبه آنها
- ۱۱۲۸ ----- فراموشی از اعمال خود
- ۱۱۲۹ ----- فصل : محاسبه و مراقبه
- ۱۱۳۲ ----- فصل : عقل ، تاجر راه آخرت
- ۱۱۳۲ ----- عقل تاجر راه آخرت
- ۱۱۳۳ ----- رابطه و اجزای آن
- ۱۱۴۱ ----- کیفیت محاسبه نفس
- ۱۱۴۵ ----- اسبابی که اعمال مربوطه با آنها آسان می شود
- ۱۱۴۷ ----- مطالعه احوال صالحین سلف
- ۱۱۵۲ ----- صفت بیست و هفتم : مذمت کراهت و شرافت ضد آن (محبت)
- ۱۱۵۲ ----- مذمت کراهت و شرافت محبت
- ۱۱۵۳ ----- وجوه ادراک آدمی و اقسام موجودات
- ۱۱۵۴ ----- فصل : اسباب محبت و اقسام آن
- ۱۱۶۴ ----- فصل : هیچ دلی از محبت خالی نیست
- ۱۱۶۵ ----- فصل : محبت به خدا بالاترین محبت ها
- ۱۱۶۵ ----- محبت به خدا بالاترین محبت ها
- ۱۱۶۵ ----- اجتماع همه اسباب محبت در حق پروردگار
- ۱۱۷۳ ----- فصل : فساد قول کسی که محبت خدا را فقط مواظبت بر طاعات می داند
- ۱۱۷۳ ----- حقیقت محبت
- ۱۱۷۳ ----- محبت خدا از نظر قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۱۷۵ ----- محبت خدا از نظر پیامبران الهی

۱۱۸۶	فصل : محبت خدا اکمل لذتها
۱۱۸۶	محبت خدا اکمل لذتها
۱۱۹۸	راههای لقاء و مشاهده و وصال حضرت حق
۱۲۰۲	فصل : طریق تحصیل محبت و معرفت خدا
۱۲۰۶	فصل : علائم و آثار محبت خدا
۱۲۰۶	علائم و آثار محبت خدا
۱۲۱۲	حکایت بنده ای که ذره ای از معرفت خدا به او عطا شد
۱۲۱۳	علائم و آثار دیگر محبت و معرفت خدا
۱۲۱۵	ابراهیم خلیل الرحمن و محبت و معرفت خدا
۱۲۱۷	حکایت فرزند قربانی کردن ابراهیم
۱۲۱۹	فصل : حقیقت شوق به لقای خدا
۱۲۱۹	حقیقت شوق
۱۲۲۵	حقیقت انس به خدا
۱۲۳۰	فصل : خلوت و عزلت و فواید آن
۱۲۳۰	خلوت و عزلت
۱۲۳۳	فواید مخالطه با مردم
۱۲۳۴	خلوت و عزلت بهتر است یا مخالطه با مردم ؟
۱۲۳۸	فصل : آیات و اخباری که دلالت می کنند خدا بندگان خود را دوست دارد
۱۲۳۹	فصل : پیرامون حب فی الله و بغض فی الله
۱۲۳۹	حب فی الله و بغض فی الله
۱۲۴۱	دوستی در راه خدا دو قسم می شود
۱۲۴۲	درجات معصیت و اظهار بغض
۱۲۴۳	وفا و جفا
۱۲۴۴	صفت بیست و هشتم : اعتراض بر اراده و تقدیرات خدا
۱۲۴۴	اعتراض بر اراده خدا
۱۲۴۸	فصل : رضا بر قضا و مقدرات الهی

- فصل : رضا از ثمرات محبت ----- ۱۲۵۳
- فصل : عدم منافات رضا با دعا ----- ۱۲۵۶
- فصل : طریق تحصیل رضا ----- ۱۲۵۷
- صفت بیست و نهم : حزن و اندوه بر امور دنیوی و علاج آن ----- ۱۲۶۰
- حزن و اندوه بر امور دنیوی ----- ۱۲۶۰
- صفت سی ام : مذمت بی اعتمادی به خدا و اعتماد به غیر خدا ----- ۱۲۶۶
- بی اعتمادی به خدا و اعتماد به غیر خدا ----- ۱۲۶۶
- فصل : توکل بر خدا و فضیلت آن ----- ۱۲۶۸
- فصل : تقسیم امور بندگان ----- ۱۲۷۵
- امور بندگان ----- ۱۲۷۵
- عدم منافات اسباب با توکل ----- ۱۲۷۷
- فصل : درجات توکل ----- ۱۲۷۹
- فصل : طریقه تحصیل صفت توکل و علامت حصول آن ----- ۱۲۸۲
- صفت سی و یکم : کفران نعمت و شکر آن ----- ۱۲۸۶
- کفران نعمت ----- ۱۲۸۶
- فصل : فضیلت شکر نعمت ----- ۱۲۹۰
- فصل : شناختن اشیائی که رضای خدا در آنهاست ----- ۱۲۹۴
- فصل : شکر نعمت و کفران نعمت به اموری که در اختیار انسان است ----- ۱۲۹۶
- فصل : شناختن نعمتهای الهی ----- ۱۳۰۰
- فصل : فهمیدن و درک غذا قبل از خوردن ----- ۱۳۰۳
- فصل : رغبت آدمی به غذا ----- ۱۳۰۵
- فصل : حکمتهای نهفته در دانه گندم ----- ۱۳۰۷
- فصل : تصرفات لازم برای تحصیل نان ----- ۱۳۰۹
- فصل : طبقات و اصناف ملائکه و اعمال ایشان ----- ۱۳۱۲
- فصل : سبب تقصیر مردم در شکر گذاری ----- ۱۳۱۸
- فصل : طریقه تحصیل شکر گذاری حضرت باری ----- ۱۳۲۰

۱۳۲۵	صفت سی و دوم : جزع و بی تابی
۱۳۲۵	جزع و بی تابی
۱۳۲۶	فصل : صبر و شکیبایی
۱۳۳۱	فصل : صبر در حال رفاهیت و نعمت
۱۳۳۶	فصل : ثمراتی که بر صبر مترتب می شود
۱۳۴۳	فصل : اموری که طالب صبر باید مراعات نماید
۱۳۴۳	اموری که طالب صبر باید مراعات نماید
۱۳۵۰	صبر حضرت ایوب علیه السلام
۱۳۵۵	فایده
۱۳۵۸	صفت سی و سوم : فسق است
۱۳۵۸	: فسق
۱۳۵۹	باب پنجم : اسرار و آداب عبادات
۱۳۵۹	مقصد اول : در طهارت و نظافت
۱۳۵۹	در طهارت و نظافت
۱۳۶۳	فصل اول : آداب باطنیه طهارت بدن از خبث
۱۳۶۴	فصل دوم : آداب باطنیه طهارت بدن از حدث
۱۳۶۷	فصل سوم : ازاله فضلات و کثافات بدن
۱۳۶۸	مقصد دوم : بعضی از اسرار و آداب باطنیه نماز
۱۳۶۸	بعضی از اسرار و آداب باطنیه نماز
۱۳۷۲	فصل اول : چیزهایی که حقیقت و روح نماز است
۱۳۷۴	فصل دوم : غفلت ، مخالف روح و حقیقت نماز
۱۳۸۳	فصل سوم : علل و اسباب آداب باطنیه نماز
۱۳۸۳	علل و اسباب آداب باطنیه نماز
۱۳۸۵	طریقه تحصیل اسباب و آداب باطنیه نماز
۱۳۸۶	اقسام اسباب مشغولی دل
۱۳۹۰	فصل چهارم : اسرار و اشارات متعلقه به شروط و افعال و ارکان نماز

۱۳۹۶	فصل پنجم : آداب دخول در نماز
۱۴۰۰	فصل ششم : آداب قرائت و بقیه اعمال نماز
۱۴۰۸	فصل هفتم : آداب و شرایط امام جماعت
۱۴۱۰	مقصد سوم : در بعضی از آداب باطنیه ذکر و دعا
۱۴۱۰	فصل اول : بعضی از آداب و شرایط ذکر
۱۴۱۲	فصل دوم : بعضی از آداب و شرایط دعا
۱۴۱۵	مقصد چهارم : بعضی از شرایط و آداب تلاوت قرآن
۱۴۱۵	بعضی از شرایط و آداب تلاوت قرآن
۱۴۱۷	فصل:آداب ظاهریه قرائت قرآن
۱۴۱۸	آداب باطنیه قرائت قرآن
۱۴۲۸	مقصد پنجم : شمه ای از آداب روزه
۱۴۲۸	شمه ای از آداب روزه
۱۴۳۰	درجات روزه
۱۴۳۲	مقصد ششم : بعضی از آداب حج
۱۴۳۲	حج
۱۴۳۲	فصل اول : بعضی از اسرار آداب باطنیه حج
۱۴۳۵	فصل دوم : اموری که هنگام توجه به حج باید مراعات شود
۱۴۳۹	فصل سوم : اسرار باطنیه مقدمات و اعمال حج
۱۴۴۸	مقصد هفتم : آداب زیارت بعضی از مشاهد مشرفه
۱۴۴۸	آداب زیارت بعضی از مشاهد مشرفه
۱۴۵۱	فصل : ثواب و فضیلت زیارت
۱۴۵۷	درباره مرکز

سرشناسه: نراقی، احمد بن محمد مهدی، ۱۱۸۵ - ۱۲۴۵.

عنوان قرارداد: [معراج السعاده]

عنوان و نام پدیدآور: کتاب معراج السعاده: بهترین کتاب در علم اخلاق و آداب و سنن اسلامی/از تالیفات احمد نراقی.

مشخصات نشر: تهران: حوزه علمیه اسلامی، [۱۳۴۸؟].

مشخصات ظاهری: ۷۰۶، ۱۲ ص.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.

رده بندی کنگره: BP۲۴۷/۷۵/ن۴م۴ ۱۳۴۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۴۹۴۷۲

زندگینامه و آثار مرحوم ملا احمد نراقی

زندگینامه

«ملا احمد نراقی»، فرزند مرحوم «حاج ملا مهدی نراقی»، در سال ۱۱۸۵ هجری قمری (۱) مطابق با ۱۱۵۰ شمسی در نراق (۲) متولد شد. او از فحول علمای دین، و اکابر مجتهدین شیعه می باشد، که در علم فقه، اصول، حدیث، رجال، نجوم، ریاضی، معقول و منقول، ادبیات و شعر تبحر داشته و علاوه بر علوم متداول عقلی و نقلی در بسیاری از علوم دیگر مهارتی بسزا داشته (۳) ملا احمد نراقی فردی زاهد، متقی، و در اوصاف حمیده و اخلاق فاضله زبانزد خاص و عام بوده و در فخر و فضل او همین بس که استاد خاتم الفقها مرحوم «شیخ مرتضی انصاری» - اعلی الله مقامه الشریف - بوده است. صاحب «روضات الجنات» او را اینچنین ستوده: «... او دریایی موج، بحری متلاطم، استادی ماهر، استوانه اکابر، ادیبی شاعر، و فقیهی برازنده، از بزرگان دین و عظامای مجتهدین به شمار می آمد. از دانش پر، و از کودکی صدفی مملو از در بود. نراقی مجتهدی جامع بود و از

ص: ۱

تردید دارد، اما مؤلف «لباب الالقاب» مرحوم «ملا حبیب الله شریف کاشانی» تصریح می کند که دستخط مرحوم نراقی را در مورد تاریخ تولدش دیده که سال ۱۱۸۵ بوده. رجوع کنید به: «لباب الالقاب»، ص ۹۶.

۲-۲. نراق - بفتح نون - نام یکی از قصبات قدیمی است که پیش از این اهمیتی بیش از این داشته (لغت نامه دهخدا، ج ۲۰، ص ۴۱۹) فاصله آن تا شهر کاشان ده فرسخ می باشد.

۳-۳. ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۶۰.

اکثر علوم، بویژه اصول، فقه، ریاضی و نجوم بهره کامل و کافی داشت...» (۱). مرحوم نراقی از علمای طراز اول قرن سیزده هجری و سرآمد آنان بوده، و در عین داشتن ریاست و شهرت، در توجه به احوال اشخاص ناتوان و بی بضاعت بسیار کوشا بوده و با شفقت و ملاحظت همواره ملجا مراجعات بوده. تلاش بی وقفه او در تحصیل علم و کمالات، و اخلاق وارسته او در ارشاد و هدایت، و اهتمام او به نگهداری از طلاب و اداره زندگی آنها نقشی بسزا در پیشرفت مذهب داشته. آثار گرانبهای علمی او در زمینه های گوناگون، نشانه جامعیت اوست. و ویژگی دیگر او در پدید آوردن این اثرهای ارزنده، پیروی و متابعت او از پدرش می باشد، زیرا با تلاش او تصانیف پدرش به دنیای علمی معرفی شد. پدرش مرحوم ملا مهدی نراقی در فقه کتاب «معمد الشیعه» را تالیف نمود و او کتاب «مستند الشیعه» را. پدر کتاب «مشکلات العلوم» را در فنون مختلف به رشته تحریر در آورد، و پسر کتاب «خزائن» را در تکمیل آن. پدر در علم اخلاق کتاب شریف «جامع السعادات» را بنگاشت، و پسر کتاب «معراج السعاده» را. او همچنین بسیاری از آثار مرحوم پدر را شرح نموده و بدین وسیله همواره نام و یاد او را در خاطره ها زنده نگه داشت، و به ادعای بسیاری باعث شهرت پدر گردید. تالیفات مرحوم نراقی، هم در زمان خودش و هم پس از او مورد عنایت و مراجعه علمابوده، به طوری که فقیه بزرگ شیعه مرحوم «سید کاظم

ص: ۲

یزدی» صاحب «عروه» - رضوان الله تعالى عليه - همیشه سه کتاب مهم فقهی در نزدش عزیز و مورد مراجعه بوده که یکی از آنها مستند مرحوم نراقی است (۱). مرحوم نراقی از روحی لطیف و ذوقی سرشار برخوردار بوده ، و اشعار عرفانی و اخلاقی بسیاری سروده که حاوی مضامین توحیدی است و در دو دیوان به نام او جمع آوری شده . یکی «دیوان اشعار» و دیگری دیوان مثنویات او که به نام «طاقدیس» مشهور است و بارهادر ایران چاپ شده . کتاب طاقدیس که به سبک و روش مثنوی ملای رومی است ، شامل قصص و داستانهای اخلاقی و تربیتی است که با نظمی شیوا و دلنشین به رشته تحریر در آمده . او در اشعارش به صفایی تخلص می کرده . از اشعار نغز اوست :

ساقی به یاد یار بده ساغری ز می*** از آن گنه چه باک که باشد به یاد وی

من ژنده پوش یارم و دارم به جان او*** ننگ از قبای قیصر و عار از کلاه کی

تا کی دلا به مدرسه طامات طرهات*** بشنو حدیث یار دو روزی ز نای نی

واعظ مگو حدیث بهشت و قصور و حور*** ماتوسن هوا و هوس کرده ایم پی

ما عندلیب گلشن قدسیم باغ ما*** ایمن بود زیاد خزان و هوای دی

زاهد برو چه طعنه مستی زنی که هست*** مست از خیال دوست صفایی نه مست می (۲).

یا رب ز بخت ماست که شد ناله بی اثر*** یا هرگز آه و ناله و زاری اثر نداشت

زان بی نشان ز هر که نشان جستم ای عجب*** دیدم چو من ز

ص: ۳

-
- ۱- ۵. به نقل از استاد گرامی آقای «سید عبد العزیز طباطبایی» از قول نوه مرحوم «سید کاظم یزدی» (ره) . دو کتاب دیگر هم عبارتند از : «جواهر الکلام» و «جامع الشتات» مرحوم «میرزای قمی»
- ۲- ۶. کتاب خزائن ، ص ۲۱۹ .

گفتم علاج غم به دعای سحر کنم*** غافل از اینکه تیره شب ما سحر نداشت

دردا که دوش طاعت سی سال خویش را*** دادم به می فروش به یک جرعه بر نداشت

دنیا و آخرت همه دادم به عشق و بس*** شادم که این معامله یک جو ضرر نداشت

گر ترک عشق کرد صفایی عجب مدار*** بیچاره تاب محنت از این بیشتر نداشت (۱)

ای خدا خواهم برون از هر دو عالم عالمی*** تا ز رنج جسم و جان آنجا برآسیم دمی

این خمار کهنه ما را کجا باشد علاج*** از سبو یا خم دریغا گرز می بودی یمی

زخم دل را مرهمی جستم طبیعی دید و گفت*** زخم شست قاتلی هست این ندارد مرهمی

آدمی زادی که می گویند، اگر این مردمند*** ای خوشا جایی که در آنجا نباشد آدمی (۲)

نقش مرحوم حاج ملا احمد نراقی در جنگ دوم با روسیه تزاری

مرحوم نراقی در عهد قاجاریه و در دوران پادشاهی فتحعلی شاه قاجار می زیسته . دوره قاجاریه از شگفت انگیزترین ادوار تاریخ ایران است . دوره ای است که قدرتهای بزرگ جهان از اقصی نقاط دنیا به علل گوناگون چشم به آن دوخته بودند . و ایران مرکزی شده بود که تمام قدرتها دور آن دایره زده بودند (۳) . روسها قسمتی از نواحی شمالی ایران را اشغال کرده ، و به بدترین وضع با اهالی آنجا رفتار می کردند . پس از شکست ایران در جنگهای اول با روسیه (۱۲۳۰ مطابق با ۱۸۱۵ میلادی) و از دست دادن برخی از ولایات و نقاط سرحدی ایران و بدرفتاری روسها با سکنه آن نواحی ، در مردم حالت انتقامجویی و آمادگی برای

ص: ۴

۱-۷. طاقدیس ، ص ۴۵۶ .

۲-۸. طاقدیس ، ص ۴۶۷

۳-۹. مقدمه کتاب دیپلماسی ایران ، جلد دوم .

مقابله فراهم شد. مؤلف کتاب «تاریخ سیاسی و دیپلماسی» در این زمینه می نویسد: «اجحافات و رفتار بی رویه مامورین دولت روس که باعث تنفر مردم در ایالات متصرفه گردیده و از همان سال ۱۲۳۰ سکنه این نواحی را تکان داد و بالاخره در سال ۱۲۴۱ مبدل به یک شورش و هیجان عمومی گردید» (۱). «... ظلم و فجایع دولت روسیه علمای مسلمان را در مشاهد متبرکه سخت مضطرب و نگران ساخته بود...». (۲) افکار مردم به حد اعلا بر ضد روسیه تهییج شده بود. ملت و روحانیون و اغلب زمامداران تقاضای اعلان جنگ بر ضد دولت روسیه داشتند. در تاریخ ۵ ذیحجه ۱۲۴۱ (۱۱ ژوئیه ۱۸۲۹) «آقا سید محمد مجتهد» به همراهی یکصد تن از روحانیون وارد سلطانیه شد. دسته دیگری از اهالی به سرپرستی «ملا احمد نراقی» نزد فتحعلیشاه آمدند و به تظاهرات پرداختند (۳) و نتیجه این شد که: در اثر حمله نیروهای ایران به قوای روس که از ذیحجه ۱۲۴۱ تا آخر محرم ۱۲۴۲ انجام گرفت تمام نواحی که مطابق «معاهده گلستان» تسلیم روسها شده بود از جانب قوای ایران اشغال گردید.

پدر مرحوم نراقی

پدر او «حاج ملا- مهدی بن ابی ذر نراقی» معروف به «محقق نراقی» است، که در سال ۱۲۰۹ هجری وفات یافته و در نجف اشرف مدفون است. او از اکابر علمای شیعه، مجتهد، حکیم، عارف، ریاضی دان و در جامعیت و احاطه و تخصص در علوم نقلی و عقلی کم نظیر است. «میرزا ابو الحسن مستوفی» که معاصر مرحوم نراقی است ضمن بیان شخصیت نراقی از او به

ص: ۵

۱- ۱۰. ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- ۱۱. همان مدرک، ص ۲۰۶.

۳- ۱۲. همان مدرک، ص ۲۰۶.

فیلسوف به حق، حکیم مطلق، جامع معقول و منقول المولی الاعظم و الحبر الاعلم، استاد البشر و... تعبیر کرده (۱) عمده تحصیلات محقق نراقی در اصفهان بوده و از اساتیدی بزرگ همچون «ملا اسماعیل خواجه‌جویی»، «حاج شیخ محمد هرنندی»، «ملا مهدی هرنندی» و «آقامیرزا نصیر اصفهانی» بهره‌جسته است و سپس از محضر اساتید بزرگ کربلا و نجف چون «آقا محمد باقر بهبهانی» و «شیخ یوسف بحرانی» (صاحب حدائق) هم استفاده کرده. و پس از مراجعت به ایران در کاشان مسکن گزیده و به برکت وجود شریفش، آن شهر، دارالعلم و دارالتحصیل و مجمع علما گردیده است. (۲) مرحوم ملا مهدی نراقی دارای تالیفات زیادی در زمینه فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر، ادبیات، ریاضی، و نجوم می‌باشد که در اکثر کتب تراجم و رجال به آنها اشاره شده. آقای «حسن نراقی» در مقدمه کتاب «قره العیون» که با تصحیح و تعلیق و مقدمه آقای «سید جلال الدین آشتیانی» بوسیله دانشگاه فردوسی مشهد چاپ شده، فهرست تفصیلی آثار ایشان را با اشاره به نسخه‌های آنها، نگاشته‌اند.

اساتید مرحوم نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی تحصیلات خود را ابتدا نزد پدر بزرگوارش در کاشان شروع نمود، و پس از مدتی تلمذ و بهره‌جویی از محضر درس پدر، با فراست ذهن و ذکاوت خدادادی به مرتبتی نائل شد که خود، حوزه درس برقرار کرد. او ابتدا دروس سطح مثل «معالم» و «مطول» را تدریس می‌نموده و طلاب علوم دینی را جمع و با ایشان به مذاکره و مباحثه می‌پرداخته

ص: ۶

۱- ۱۳. مقدمه کتاب «قره العیون» تالیف مرحوم «ملا مهدی نراقی» چاپ دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۵۲.

۲- ۱۴. ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۶۴

که این طریق تاثیری بسزا در پیشرفت علمی او داشته . تا اینکه همراه پدر ، سفری به عتبات عالیات رفته و با پدر خود به درس «آقا محمد باقر وحیدبهبهانی» حاضر شده و مدتی بهره جسته (۱). در سال ۱۲۱۲ بار دیگر به عراق رفته و در شهر مقدس نجف مدتی نزد «سید بحر العلوم» و سپس در محضر «شیخ جعفر نجفی کاشف الغطا» و در کربلا نزد «میرزا محمد مهدی موسوی شهرستانی» و «آقا سید علی طباطبایی» (صاحب ریاض) تلمذ نموده و یکی از اجله علما و مشاهیر فقها گردیده و به نراق مراجعت نموده است . و پس از فوت پدرش در سال ۱۲۰۹ هجری مرجعیت عامه به او منتقل شده و مورد توجه عموم قرار گرفته و رئیس علی الاطلاق گردیده است . (۲)

مشایخ روایتی او

مرحوم نراقی از جماعتی از علماء و بزرگان - رضوان الله تعالی علیهم - روایت می نماید از جمله : ۱- والد ماجدش مرحوم ملا مهدی بن ابی ذر نراقی ۲- علامه سید مهدی بحر العلوم . ۳- میرزا محمد مهدی موسوی شهرستانی ۴- شیخ جعفر نجفی کاشف الغطا . ۵- سید علی طباطبایی (صاحب ریاض) . او به واسطه پدرش از «شیخ یوسف بحرانی» ، از «ملا رفیع گیلانی» ، از «ملا محمد باقر مجلسی» روایت می نماید . (۳)

شاگردان او

عده ای از مفاخر و بزرگان از حوزه درس مرحوم ملا احمد نراقی استفاده کرده اند از جمله : ۱- خاتم الفقها مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری . ۲- مرحوم آقا محمد باقر هزار جریبی . ۳- مرحوم ملا محمد علی آران‌ی کاشانی . ۴- حاج سید محمد شفیع جابلقی . و بسیاری از اجلای وقت از تلامذه

ص: ۷

۱- ۱۵. صاحب «مکارم الآثار» تاریخ این سفر را حدود ۱۲۰۵ نگاشته . و اصحاب تراجم ، تاریخ وفات مرحوم بهبهانی را بین ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۸ نگاشته اند . اما آقای حسن نراقی در مقدمه کتاب «قره العیون» تاریخ این سفر را ۱۲۱۰ نوشته که بدون شک مرحوم بهبهانی در قید حیات نبوده . در اینکه ملا- احمد ، حوزه درس آقای بهبهانی رادرک کرده ، شکی نیست اما تاریخ دقیق آن را نیافتیم .

۲- ۱۶. مکارم الآثار ، ج ۴ ، ص ۱۲۳۶

۳- ۱۷. ریحانه الادب ، ج ۶ ، ص ۱۶۲ .

او بوده و از وی اجازه روایت داشته اند . صورت اجازات مؤلف از بیست مورد متجاوز است که عینا به خط مولف یا صاحبان اجازات نزد فاضل معاصر جناب آقای «حسن نراقی» که یکی از احفاد مرحوم نراقی است باقی است . (۱)

تالیفات مرحوم نراقی

آثار بسیاری از مرحوم ملا احمد نراقی به یادگار مانده که قسمت عمده آنها بارها چاپ و مورد استفاده همگان قرار گرفته . تصنیفات و تالیفات مرحوم نراقی در مصادر مختلف تا قریب ۲۳ عنوان معرفی شده و بر اساس دستخط مرحوم نراقی که به وسیله آقای حسن نراقی در مقدمه کتاب طاقدیس چاپ انتشارات امیرکبیر گراور شده تالیفات آن مرحوم تا سال ۱۲۲۸ هجری قمری یعنی زمان کتابت آن به ۱۸ جلد می رسد . اما با توجه به آنچه مرحوم «شیخ آقا بزرگ» در کتاب گرانقدر «الذریعه» گرد آورده و تعداد معدودی که در سایر مصادر معرفی شده و در دسترس مرحوم شیخ آقا بزرگ نبوده تالیفات آن بزرگوار به قریب ۳۵ جلد می رسد که ذیلا- اسامی آنها درج می شود : ۱- اجتماع الامر و النهی . ۲- اساس الاحکام فی تنقیح عمد مسائل الاصول بالاحکام (شرح شرایع الاسلام مرحوم محقق) . ۳- اسرار الحج (در سال ۱۳۳۱ چاپ شده) . ۴- حجیه المظنه . ۵- الخزائن : مجموعه ای است علمی و ادبی ، دارای مطالبی مهم در زمینه های : فقه ، تفسیر ، حدیث ، تاریخ ، لغت ، نجوم ، هیئت ، ریاضی ، عرفان ، طب ، و علوم غریبه : اعداد ، جفر ، صنعت ، کیمیا و همچنین حاوی اشعار و غزلیات لطیف و ادبی و حکایت شیرین و خواندنی . این کتاب به زبان فارسی به

ص: ۸

۱- ۱۸. مقدمه خزائن به قلم آقای علی اکبر غفاری .

منزله تتمیم و ذیل برای «مشکلات العلوم» مرحوم پدرش تالیف شده . ۶- دیوان صفایی نراقی : همانطور که قبلا ذکر شد مرحوم نراقی به صفایی تخلص داشته . و این دیوان غیر از مثنویات اوست که به نام طاقدیس خواهد آمد . ۷- رساله الاجازات . شامل : اجازة های مرحوم نراقی به شاگردانش و اجازات مشایخش ۸- رساله عملیه (فارسی در عبادات) . ۹- سیف الامه و برهان المله : کتابی است فارسی در رد شخصی بنام «هانری مارتین» (۱) معروف به «پادری» که مسیحی بوده و شبهاتی در دین اسلام وارد کرده که منجر به تالیف این کتاب شد . این کتاب دوبار در ایران چاپ شده و در اول آن فهرستی مبسوط به قلم فرزند مصنف ملا محمد نراقی متوفای ۱۲۹۷ نوشته شده . ۱۰- شرح تجرید الاصول : متن آن از پدرش می باشد . این کتاب در ۷ جلد نگارش یافته و شامل همه مباحث علم اصول است . ۱۱- شرح حدیث جسد المیت و انه لا تبلی الا طینته . ۱۲- شرح رساله ای در حساب (که متن آن را مرحوم پدرش نوشته است) . ۱۳- شرح محصل الهیئه . (متن آن نیز از مرحوم ملا مهدی نراقی پدر مصنف است) . ۱۴- طاقدیس . شامل اشعار عرفانی و اخلاقی به سبک مثنوی مولوی و به زبان فارسی لطیف . این کتاب هم اکنون به همت آقای حسن نراقی به وسیله انتشارات امیر کبیر منتشر می شود . ۱۵- رساله ای در عبادات . ظاهرا این کتاب غیر از رساله عملیه ای است که نام آن تحت شماره ۹ ذکر شد . و مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه به طور

ص: ۹

۱- ۱۹. «هانری مارتین» کشیشی انگلیسی بوده که به «پادری» خزحجت شهرت یافت . او در ژوئن ۱۸۱۱ میلادی مطابق با ۱۲۲۶ هجری از هند به شیراز آمد و وانمود به پذیرش اسلام کرد و خود را یوسف نامید و در مدارس علوم دینی شیراز به تحصیل علوم پرداخت . . . ملا- احمد نراقی برای نوشتن ردیه به شبهات او ، ده تن از خاخامهای کاشان را دعوت کرد و تعدادی از عبارات عهد عتیق و آثار مربوط به مذهب یهود را به فارسی برگرداند . نگاه کنید به : «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت» که نام اصلی آن «دین و دولت در ایران» است نوشته «پروفیسور حامد الگار» ترجمه «دکتر ابو القاسم سری» ، چاپ انتشارات توس ، از ص ۱۴۸ تا ۱۴۴ که مترجم شرح مفصل این قضیه را نگاشته است .

مستقل آن را ذکر کرده است . ۱۶- عوائد الایام من امهات ادله الاحکام . مشتمل بر ۸۸ عائده و آخرین عائده آن در تراجم روای احادیث است و مرحوم شیخ انصاری بر آن حاشیه زده اند . ۱۷- القضا و الشهادات . ۱۸- مستند الشیعه فی احکام الشریعه : کتاب فقهی و استدلالی مرحوم نراقی که در شهرکاشان ده سال قبل از وفاتش پایان یافته ، یعنی سال ۱۲۳۴ هجری قمری . ۱۹- مشکلات العلوم : این کتاب غیر از مشکلات العلوم پدرش و غیر از کتاب خزائن می باشد . ۲۰- مفتاح الاحکام فی اصول الفقه . ۲۱- مفتاح الاصول . ۲۲- مناهج الاحکام : در اصول فقه شامل ۲ جلد ، جلد اول مباحث الفاظ و جلد دوم در ادله شرعیه . ۲۳- رساله فی منجزات المریض . ۲۴- وسیله النجاه : شامل دو رساله : یکی بزرگ و دیگری کوچک در دو جلد که به درخواست فتحعلیشاه نوشته شده . ۲۵- هدایه الشیعه : رساله ای است در فقه . ۲۶- خلاصه المسائل : رساله ای است در زمینه مسائل طهارت و صلات . ۲۷- الرسائل و المسائل (۱) : فارسی است در جواب سؤالات ، در این کتاب از کتابهای پدرش و از کتاب «کشف الغطاء» تالیف استادش مرحوم شیخ جعفر نجفی مطالبی نقل می کند . این کتاب در دو جلد است . جلد اول آن مسائلی است که فتحعلیشاه قاجار و غیره از او سؤال کرده اند و جلد دوم در بیان بعضی از مسائل اصولی و حل بعضی از مشکلات است . تاریخ کتابت آن ۱۲۳۰ می باشد . ۲۸- معراج السعاده (کتاب حاضر) . ۲۹- حاشیه اگر تاودوسیوس ، (۲) به

ص: ۱۰

۱- ۲۰. صاحب کتاب «مکارم الآثار» در ج ۴ ص ۱۲۳۶ در عنوان هفتم از کتبی که برای مصنف می شمارد کتاب «الرسائل و المسائل» را نام می برد و اظهار می دارد که : شامل رسائل عدیده و مسائل کثیره است از جمله «اطعمه و اشربه» و «اجتماع امر و نهی» و «رساله عبادات» و «منجزات مریض» . اما ظاهرا بر اساس آنچه مرحوم شیخ آقا بزرگ نوشته و تاریخی که برای کتابت آن ذکر کرده معلوم می شود که محتوای «الرسائل و المسائل» غیر از آن می باشد که صاحب مکارم الآثار ادعا کرده . ۲- ۲۱. «تاودوسیوس» (سچت) ژس ش ژرحرچناز حکمای ریاضی یونانی است که در قرن اول میلادی می زیسته و صاحب تالیفات در ریاضی و هندسه است . کتاب «الاکر» از تالیفات اوست که در سه مقاله نوشته شده و از بهترین کتب متوسط بین کتاب «اقلیدس» و «مجسطی» محسوب می شده که به عربی ترجمه گردیده

نقل مؤلف «تاریخ کاشان» (و بر اساس دستخط خود مرحوم نراقی که در مقدمه کتاب طاق‌دیس گردآوری شده). ۳۰- جامع المواعظ. (به نقل مؤلف «تاریخ کاشان» و مؤلف «مکارم الآثار»، ج ۴، ص ۱۲۳۶). ۳۱- مناسک حج، (بر اساس دست نویس مرحوم نراقی در مقدمه طاق‌دیس). ۳۲- الاطعمه و الاشربه: فارسی است (به نقل مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۴). ۳۳- تذکره الاحیاب: فارسی است در فقه (به نقل مؤلف تاریخ کاشان). ۳۴- کتابی در تفسیر. (به نقل مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۴). ۳۵- عین الاصول: اولین کتابی است که مرحوم نراقی تالیف نموده. لازم به توضیح است که: مرحوم شیخ آقا بزرگ بعضی از اجازات فاضل نراقی را در الذریعه به عنوان کتابی مستقل ذکر کرده که از ذکر آنها خودداری شد، تنها رساله اجازات ایشان که شامل بیست اجازه است در این مجموعه ذکر گردید.

فرزندان مرحوم نراقی

از مرحوم ملا-احمد نراقی دو فرزند پسر بجای ماند یکی «حاج ملا-محمد» ملقب به «عبدالصاحب» و معروف به «حجه الاسلام» که صاحب تالیفاتی بوده و بعضی از آنها چاپ شده. وفات او بسال ۱۲۹۷ هجری قمری در کاشان در حدود هشتاد سالگی واقع شده (۱) و دیگری به نام «نصیر الدین» که دارای تالیفاتی از جمله شرحی بر کتاب کافی مرحوم کلینی است (۲).

وفات مرحوم نراقی

مرحوم نراقی در اثر وبای عمومی، که کاشان و اطراف آن را فرا گرفته بود، در اول

ص: ۱۱

۱- ۲۲. ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۶۴. و فوائد الرضویه، ص ۴۱.

۲- ۲۳. فوائد الرضویه، ص ۴۱. برای اطلاع بیشتر از خاندان نراقی و نسل های متوالی آن تا اواخر قرن گذشته نگاه کنید به: «تاریخ کاشان»، چاپ دوم، از ص ۲۸۶-۲۸۰ به قلم آقای حسن نراقی و کتاب «لباب الالقاب فی القاب الاطیاب» از ص ۱۰۶-۹۲.

شب یکشنبه بیست و سوم ربیع الثانی سال ۱۲۴۵ هجری قمری در نراق چشم از جهان فرویست . (۱) جنازه اش پیش از دفن به نجف اشرف منتقل و در سمت پشت سر مبارک مولی الموحدین حضرت علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه - در جانب صحن مطهر مرتضوی در کنار قبر پدرش دفن گردید . صاحب «روضات الجنات» از قول بعضی از شاگردان مرحوم نراقی داستانی را نقل می کند که نمودار علو مقام و درجات مرحوم نراقی است . او می نویسد : در هنگام انتقال جنازه مرحوم نراقی به نجف اشرف در یکی از منازل بین راه به خاطر گرمی شدید هوا می ترسیدیم جنازه متعفن شود ، جنازه بر زمین و قراء در اطرافش مشغول به تلاوت قرآن کریم بودند که من برای اطلاع از این موضوع به نزدیک جنازه رفتم و در صدد تحقیق بر آمدم اما جز رائحه ای طیب که گوئیا بوی مشک ناب بود چیزی استشمام نکردم . و این وضع ادامه داشت تا دم قبر که اصلا تغییری در بدن شریفش حاصل نشد . (۲) مرحوم «مدرس تبریزی» صاحب «ریحانه الادب» پس از نقل این داستان از صاحب روضات ، داستانی را که خود شخصا از قول فرد موثقی از استادش که مقداری از شرح لمعه را پیش او خوانده بود شنیده نقل می کند ، بدین مضمون که : استادم آقای سید احمد خسروشاهی نقل کرده ، وقتی جنازه پدرش آقای حاج سید محمد خسرو شاهی را به نجف منتقل کردند خودش به پاس احترام پدر وارد قبر شده که جنازه را بگذارد ، دو جنازه «حاج ملا مهدی» و «حاج ملا احمد نراقی» پدر

ص: ۱۲

۱-۲۴. ریحانه الادب ج ۶ ص ۱۶۲

۲-۲۵. روضات الجنات ج ۱ ، ص ۹۸ .

و پسر را صحیحا و سالما دیده ، به طوری که هیچ آسیبی متوجه آنها نشده . این داستان در اواخر قرن سیزده و اوائل قرن چهارده واقع شده . و با این فاصله زمانی که از زمان مرگ پدر و پسر گذشته ملاحظه می شود که این امری عجیب و خارق عادت و تنهادر اثر خدمات خالصانه دینی حاصل می شود و بس . (۱) فاعتبروا یا اولی الابصار

کتاب معراج السعاده

کتاب معراج السعاده در بین کتب اخلاقی ، نامی آشنا و اثری بسیار گرانقدر است که از دیرباز هم در حوزه های علمیه و هم در محافل ادبی بین دانشدوستان ، مورد استقبال و توجه بوده و همواره خاص و عام آن را مورد مطالعه قرار داده و از مطالب ارزنده آن بهره برده اند . تا جایی که پاره ای از مطالب آن به عنوان متن درسی در کتابهای درسی گنجانده شده . اصولا عنایت به مسائل اخلاقی و پیروی از الگوهای صحیح اخلاقی یکی از ویژگیهای جامعه اسلامی است . و با تکیه بر این امر مهم می توان بار سنگین مسؤولیتهای اجتماعی را به ثمر رساند . داشتن متونی قوی و سالم و بدور از تحریف و در عین حال شیوا و جذاب می تواند در تحقق این هدف مؤثر باشد . الحق که به اعتراف همگان کتاب معراج السعاده از نظر محتوا و سبک و شیوایی بیان مطالب و تنوع موضوعات مطرح شده در زمینه مسائل تربیتی و اخلاقی ، اثری است در خور توجه ، و با اینکه قریب ۲۰۰ سال (۲) از تاریخ تالیف آن می گذرد هنوز تازگی خود را حفظ کرده و عطش جامعه در مورد آن فروکش نکرده . شاهد این مدعا چاپهای مکرر و

ص: ۱۳

۱-۲۶. ریحانه الادب ، ج ۶ ص ۱۶۳

۲-۲۷. مرحوم شیخ آقا بزرگ در ج ۲۱ ، ص ۲۲۹ «الذریعه» اظهار می دارند : قدیمی ترین نسخه معراج السعاده را که من بر آن اطلاع پیدا کردم ، در نجف اشرف کتابخانه حضرت امیر می باشد که تاریخ کتابت آن ۱۲۲۸ هجری است . اما قدیمی ترین نسخه ای که ما بر آن اطلاع یافتیم نسخه خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی است که در سال ۱۲۵۹ وقف شده ، و در پایان آن نسخه تاریخ اتمام تالیف ۱۲۲۶ ذکر شده و با احتساب این تاریخ ، ۱۸۷ سال از تالیف کتاب می گذرد . لازم به توضیح است که : این نسخه هنگام شروع کار فهرست نشده و دسترسی به آن میسر نبود .

متنوعی است که از کتاب مزبور وجود دارد. و به ادعای بعضی در بین آثار فارسی و حتی عربی اثری مثل آن نوشته نشده (۱). به طوری که مرحوم نراقی در مقدمه کتاب اشاره کرده اند، کتاب «معراج السعاده» را که در واقع ترجمه «جامع السعادات» مرحوم پدرش می باشد به درخواست فتحعلیشاه قاجار به رشته تحریر در آورده. البته با اصلاحات و اضافاتی به خاطر استفاده عموم. با اینکه این کتاب بارها چاپ شده اما متأسفانه چاپی منقح و تحقیق شده که در خور این اثر ارزنده باشد از آن در دسترس نبود که خوشبختانه این کار به همت «انتشارات هجرت» تحقق پیدا کرد.

در مورد چاپ کتابی که پیش رو دارید این کارها انجام شده

ابتدا یکی از نسخ خطی معراج السعاده که تاریخ کتابت آن ۱۲۳۹ هجری قمری و مربوط به زمان حیات مؤلف می باشد شناسایی و استنساخ شد (۲). این نسخه با نسخه مطبوع کتاب که به همت عالم ربانی و دانشمند فرزانه مرحوم «آیه الله شعرانی» تصحیح شده مقابله گردیده، و سپس کارهایی ذیل بر روی آن انجام شده: ۱- ویرایش ۲- استخراج مصادر آیات و روایات، اعم از آنهایی که مصنف به آنها اشاره نموده و یا اشاره نشده و لیکن نقل به مضمون گردیده. در اینجا ذکر این نکته لازم است که: در برخی از موارد که اصل سند در مصادر موجود پیدا نشده خود کتاب جامع السعادات به عنوان مصدر، نقل و معرفی شده. ۳- ترجمه پاره ای لغات مشکل که فهم آن برای همه آسان نیست. ۴- توضیحی بسیار مختصر راجع به بعضی از اصطلاحات فلسفی، کلامی، فقهی و... ۵- معرفی

ص: ۱۴

۱- ۲۸. مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۲۳۸.

۲- ۲۹. این نسخه خطی متعلق به کتابخانه مسجد اعظم است

اجمالی اشخاصی که گاهی در کتاب از آنها نام برده شده . ۶- ترجمه بعضی از عبارات عربی و آیات و احادیث و اشعار عربی که برای افراد مبتدی سودمند خواهد بود . ۷- برای مطالبی که نیاز به شرح و بسط و توضیح بیشتر برای اقناع و استفاده خواننده داشته مصادری معرفی شده . از آنجایی که کتاب معراج السعاده در زمینه مسائل تبلیغی ، کتابی جامع و ارزنده است ، و حتی طلاب عزیز در سفرهای تبلیغی خود می توانند به عنوان مصدري که مطالب متنوع و گوناگون علمی ، اخلاقی و تربیتی را به همراه دارد با خود داشته باشند تا از جمع و حمل کتابهای متنوع بی نیاز باشند ، ابتدا به نظر رسید ، در بیان نام مصادر روایات ، تنها به نام کتاب و شماره روایت یا ذکر آدرس اکتفا نشود ، بلکه به طور کامل عین روایت نقل شود تا افاده و استفاده کامل تر گردد . اما پس از پایان کار به خاطر حجم زیاد کتاب از این کار صرف نظر شد . و این اقدام را به چاپ بعدی کتاب که امیدواریم بزودی در انجام آن موفق شویم موکول کردیم . بدون شک کتاب با آن محتوا به خاطر حجم زیاد در دو جلد چاپ و عرضه خواهد شد . در چاپ ۲ جلدی معراج السعاده ، گذشته از بیان اصل روایات ، فهرستهای متنوع علمی و مصادر تحقیق و مراجعه گنجانده خواهد شد . در پایان لازم می دانیم از همه عزیزانی که در فراهم شدن این اثر ارزنده ما را یاری دادند ، بخصوص برادران عزیز و گرامی مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - که در مراحل مختلف انجام

کار از استخراج مصادر، تصحیح، مقابله و ویرایش از هیچ کوششی دریغ نکردند، تشکر کنیم. قم - حوزه علمیه محمد
نقدی جمادی الثانی ۱۴۱۳ برابر با آذر ۱۳۷۱

مصادر مقدمه

۱- مجمع الفصحاء، ج ۲ ص ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲. ۲- قصص العلماء، ص ۱۰۳- مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۳۸۴- مرآه
قاسان یا تاریخ کاشان ص ۲۰۲-۵ فوائد الرضویه، ص ۴۱-۶ هدیة الاحباب، ص ۱۸۰ و ۱۸۱-۷ اعیان الشیعه، ج ۱۰ ص
۱۸۳-۸ الکرام البرره، ج ۱ ص ۱۱۶-۹ معجم المؤلفین، ج ۲ ص ۱۶۲-۱۰ مصفی المقال، ص ۱۱۷۲- ریحانه الادب، جلد
۶ ص ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴-۱۲ اعلام زرکلی، ج ۱ ص ۲۶۰-۱۳ مکارم الآثار، ج ۴ ص ۱۲۳۵، ۱۴۱۲۴۱- هدیة
العارفین، ج ۱ ص ۱۸۵، ۱۸۶-۱۵ ایضاح المکنون، ج ۱ ص ۳۳۱ و ج ۲ ص ۲۰، ۱۳۰، ۴۷۸، ۵۲۳، ۵۶۳- معجم
مولفی الشیعه، ص ۴۱۵، ۴۱۶-۱۷ روضات الجنات، ج ۱ ص ۹۶، ۹۷ ج ۵ ص ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲-۱۸ نجوم السماء فی
تراجم العلماء، ج ۱ ص ۳۴۳، ۳۴۴-۱۹ لباب الالقاب، ۹۴، ۹۵، ۹۶-۲۰ ریاض العارفین، ص ۲۶۶-۲۱ نخبه المقال، ص
۲۳۳-۲۲ تاریخ ادبیات ایران (تالیف دکتر رضازاده شفق)، ص ۲۰۱-۲۳ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۶۲-۲۴
مقدمه جامع

ص: ۱۶

السعادات ، چاپ نجف ۲۵- مقدمه خزائن به کوشش علی اکبر غفاری ۲۶- مقدمه کتاب طاقدیس به اهتمام حسن نراقی ۲۷- تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون ، ترجمه رشید یاسمی ، ص ۲۸ ۲۸۶- مقدمه کتاب قره العیون محقق نراقی از انتشارات دانشگاه فردوسی (از تالیفات پدر مرحوم نراقی) ۲۹- تاریخ اجتماعی کاشان ، ص ۱۶۱ ، ۲۴۵ ، ۲۴۸ ، ۲۸۳ و ۲۸۹ ۳۰- لغت نامه دهخدا ، ج ۲۰ ص ۴۱۹ ۳۱- طرائف المقال ، ج ۱ ، ص ۵۷ ۳۲- پاورقیها و اضافات ترجمه روضات الجنات به قلم آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی ، جلد ۱ ، ص ۱۴۴ ۳۳- اسناد المصطفی ، ص ۳۴۷- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، ج ۴ ، ص ۳۲۰ ۳۵- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران ، انتشارات دانشگاه ، ج ۱ و ۲ ص ۲۰۰ ، ۲۰۶ ، ۲۱۱ و مقدمه جلد ۲ ۳۶- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین ، ص ۵۶۷ ، ۵۶۸ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ۳۷- الذریعه (۱) ج ۱ ص ۲۶۷ ج ۲ ص ۴ ، ۴۳ ج ۴ ص ۳۶۴ ج ۶ ص ۱۵۱ ، ۳۷۶ ج ۷ ص ۱۵۲ ج ۹ ص ۶۱۲ ج ۱۱ ص ۱۲ ، ۱۳ ، ۲۱۲ ج ۱۲ ص ۲۸۶ ج ۱۳ ص ۱۷۲ ، ۱۹۵ ، ۲۸۶ ج ۱۴ ص ۵۵ ، ۱۳۴ ، ۲۰۸ ، ۳۵۴ ج ۱۷ ص ۱۴۰ ج ۲۱ ص ۱۴ ، ۱۵ ، ۶۶ ، ۲۲۹ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ج ۲۲ ص ۳۴۰ ، ۳۴۱ ج ۲۳ ص ۱۶ ج ۲۵ ص ۱۷۷ ج ۲۶ ص ۲۹۰ ، ۳۱۵ ۳۸- نقش

ص: ۱۷

۱- ۳۰. مرحوم شیخ آقا بزرگ و محدث قمی و برخی دیگر ، یکی از مصادر ترجمه مرحوم نراقی را «تکمله امل الامل» ذکر کرده اند . «تکمله امل الامل» شامل دو بخش علمای جبل عامل و علمای غیر جبل عامل است که بخش علمای جبل عامل آن به همت آقای اشکوری چاپ ، و بخش دیگر آن در کتابخانه شخصی مرحوم صدر در کاظمین است که به رؤیت مرحوم شیخ آقا بزرگ رسیده و هنوز چاپ نشده است

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم معراج سعادت جاودانی، و مفتاح ابواب فیوضات دو جهانی، ستایش و سپاس خداوندی است یکتا - جل شانہ - و نیایش افزون از قیاس، یگانه ای است بی همتا، بهر برهانه، (۱) که از لمعات اشراقات فیض کاملش مصابیح قلوب اهل علم و عرفان در مشکوه مهج روشن، و از لوازم تجلیات لطف شاملش، سراج المنیر علوم بر زوایای ضمائر اولی البصائر پرتو افکن، اجرام علوی از علو شوق جمالش جملگی احرام بندگی بسته، گرد حرم کعبه جلالش به حرکات شوقی سرگشته طوف، و اجزای عالم سفلی از علو مرتبه ادراک کنه ذات لایزالش همگی در مقام بی خبری ثابت و حیران، از صفیر عنایتش همای نفس نفیس لاهوتی گرفتار قید تعلقات ناسوتی، به جناحین علم و عمل در فضای روح افزای عوالم حقایق، پرواز نموده خود را به اوج سعادت می رساند. و از فیض هدایتش به تعلیم معلم عقل، و تادیب مؤدب شرع، معشر بشر، و فرقه ناس خود را از ادناس و ارجاس عالم طبیعت مصفا نموده به سیر سر منزل حقیقت می کشاند. خرد بخردان را در ساحت قدس تجردش مجال تردد محال، و بال همای وهم و خیال را طیران در فضای بی انقضای بقایش و بال، «فسبحانه ما اعظم شانہ و اجل احسانه». و افضل صلوات، و اکمل تحیات به جناب مقدس پیغمبری سزاوار است که: دوحه لوای حمد به اسم سامیش مرشح، و توفیق و قیام هدایت و تکمیل، به

ص: ۱۸

۳۱-۱. نردبان سعادت جاودانی، و کلید فیوضات دو جهانی، ستایش و شکرگزاری خداوند یکتا است، که شان و مقامش بسیار با جلال و عظمتش از قیاس و اندازه افزون است. خداوندی یگانه و بی همتا، که برهان وجودش آشکار و روشن است. خداوندی که: از تابش نور و روشنایی فیض کاملش، چراغ دل‌های اهل علم و عرفان، در قندیل دل‌ها روشن، و از شعاع تجلیات لطف فراگیرش، مشعل نور بخش علوم، بر گوشه دل‌های صاحبان بصیرت پرتو افکن است. اجرام آسمانی از برتری شوق جمالش، همگی احرام بندگی بسته، و در گرد کعبه جلالش با حرکات مشتاقانه، سرگرم طواف، و چون درک کنه و حقیقت ذات لایزالش ممکن نیست، اجزاء و ذرات جهان همگی در مقام بی خبری ثابت و حیران، و در حال خوف و وحشت می باشند از آهنگ عنایت او، روح بلند مقامی که وجودش از عالم بالا سرچشمه گرفته و گرفتار قید و بند تعلقات عالم خاک گشته، باد و بال علم و عمل، در فضای روح افزای جهانهای حقایق، پرواز می کند و خویش را به اوج سعادت می رساند. و از فیض هدایتش، انسانها در پرتو تعلیم آموزگار عقل، و پرورش مربی شرعی، خود را از آلودگیهای عالم طبیعت، مصفا و پاک کرده، و به سیر سر منزل حقیقت می پردازند. عقل عاقلان را در ساحت قدس عظمت و تجردش، جولان و تردد محال، و پر و بال همای وهم و خیال را پرواز در فضای بی منتهای بقای وی، وزر و وبال است. پس منزله است خدایی که چه شان عظیم و احسان جلیلی دارد. با فضیلت ترین درودها و کامل ترین تحیت ها شایسته آن پیغمبری است که: صفحه پرچم حمد به اسم با رفعتش مزین گردیده، و نوشته با موقعیت هدایت و تکمیل بشریت به نام نامیش توشیح شده است. مبلغ و نشر دهنده بوی عطر جان افزای مکارم اخلاقش، آیه مبارکه: «و انک لعلی خلق عظیم» (قلم «سوره ۶۸» آیه ۴) است. و عنوان کننده صحیفه مهربانیش، گفتار خداوند است که فرمود: (هو) «بالمؤمنین رؤوف رحیم» (توبه «سوره ۹» آیه ۱۲۸).

اخلاق کریمانه اش به حدی کامل است که محامد اخلاق ، و شیمه های نیکو ، او را می ستایند . و محاسن الطاف و کرم ، به مدح او مشغول می باشند . او برجسته ترین آموزگار عالمان فروع و اصول ، و صاحب فرمان : «و ما محمد الا رسول» است . پس از سپاس ایزد داور ، و بعد از درود حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ، مدح و منقبت ، شایسته آن سروری است که : بلندای کاخ کرامت و عظمتش ، بالاتر از آن است که کمند بلند ادراکات و عقول بشر به آن برسد . و عظمت ولایتش ، و بالاتر از آن است که طوطی پر شکسته گفتار ، در ادای مختصری از مقامات ولایتش از قفس روح ، بتواند نفس بکشد آوازه مکارم اخلاقش ، عرصه آفاق را آنچنان فرا گرفته که : ناطقه منکر حسود ، لایل گردیده . و آوازه عظمت و فضایل ملکاتش در پهنای زمین ، آنچنان انتشار یافته که دشمن عنود ، از کثرت خجالت و شرم غرق عرق شرم شده است . کشتی نجاتی است که : به ناخدایی همت بلندش ، کشتی حرکت انسانها به چهار موجه افتاده ، و سطح دریای زندگی را به سوی ساحل سلامت در نوردیده . و از دریای فتنه زای خلاف اندیشی مخالفان به کنار آمده . عین الحیاتی که تشنه کامان شربت شوق ، که در جستجوی او در ظلمات ، راه گم کرده بودند را خضر به سوی او هدایت نموده . جامع سعادات کامله ، و صاحب کمالات عالیه ، شیر خدا ، شاه ولایت ، مظهر اسرار خفی و جلی ، علی بن ابی طالب علیه السلام . درود بیش از اندازه و عدد و تحیات افزون از حد ، بر بقیه ائمه دین ، و اولاد طاهرین او ، که همگی کیمیای سعادت می باشند . و همه آنها کلید گنج فیض همیشگی الهی هستند . همگی اشعه خورشید امامتند و چراغ قندیل کرامت . همه آنها گوهرهای ارجمند خلافت ، و در و لؤلؤ شرافت . مشرق اشعه قدس ، و زینت مجلس مجامع انس ، چراغهای تابان ، و راههای طالبان رشادند . کلیدهای رستگاری و درهای بهشت حق الیقین می باشند . درود خداوند تا روز قیامت بر همه آنها باد .

نام نامیش موشح ، غالیه سای نکهت مکارم اخلاقش کریمه «و انک لعلی خلق عظیم» ، و عنوان صحیفه اشفاق بیضاء اشراقش (هو) «بالمؤمنین روف رحیم» ، محمود به محامد اخلاق و شیم ، و ممدوح به محاسن الطاف و کرم ، معلم معالم فروع و اصول ، صاحب فرمان : «و ما محمدا لا رسول» .

محمد شافع امت ، قسیم دوزخ و جنت***حیب حضرت عزت ، شه دین خسرو دنیا

جهان را ناصر و یاور ، جهانبان را پیام آور***کزین پیک جهان داور ، رسول خالق یکتا

پس از سپاس ایزد داور ، و پس از درود جناب پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ، واسطه منقبت در خور سروری است که رفعت کاخ کرامتش از آن بالاتر که : کمندرسای مدارک اوهام بشر به شرف آن تواند رسید ، و عظم رتبه ولایش از آن والا-تر که : طوطی شکسته بال مقال ، در ادای شمه ای از شیم ولایش از قفس نفس ، نفس تواند کشید ، صیت مکارم اخلاقش عرصه آفاق را چنان گرفته که منکر حسود را از سستی نطق ، طاقت ناطقه از عرض حال لال گشته ، و آوازه فضائل ملکاتش در بسیط زمین چنان انتشار یافته که عدوی عنود را از کثرت خجالت جبین ، غرق عرق انفعال مانده ، و سفینه النجاتی که به ناخدائی همت بلندش کشتی به چهار موجه افتاده خلافت از دریای فتنه زای خلاف اندیشی مخالفان ، سالما به کنار آمده ، عین الحیاتی که تشنه کامان رحیق شوق را در ظلمات ضلالت ، خضر هدایت بدان راه نموده ، جامع سعادات سنیه ، و حاوی کمالات

شیر خدا شاه ولایت علی*** مظهر اسرار خفی و جلی

درود نا معدود و تحیات غیر محدود بر تتمه ائمه دین و اولاد طاهرین او ، که همگی کیمیای سعادت اند و کلید گنج فیض سرمد ، لمعات خورشید امامت اند و مصباح مشکوه کرامت ، درر غرر خلافت اند و دره غره شرافت ، مطالع لوامع قدس اند و زینت المجالس مجامع انس ، سراج المنیر نهج المسترشدین اند و مفتاح الفلاح ابواب الجنان حق الیقین ، فصلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین . اما بعد : چنین گوید گرفتار دام آمال و امانی ، و طالب سعادت جاودانی ، احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر - لکنهم الله حجتهم یوم العرض الا-کبر - که : بر رای ارباب الباب واضح است که : خالق عالم ، و موجد بنی آدم - جلت عظمته - به مقتضای حکمت کامله و قدرت شامله ، قامت قابلیت نوع انسان را در مقام ، «و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» به تشریف ، «و لقد کرمننا بنی آدم» (۱) سرافراز ، و این صدف پاک را به ودیعت نهادن گوهر ادراک و نفس ناطقه ، شرف امتیاز ارزانی داشت . سلطان و الا شان عقل را در مملکت بدن بر سریر مخروطی دل متمکن ساخت ، و معاشر مشاعر و حواس را سر بر خط فرمان وی نهاد ، تا اینکه طاغیان قوای سرکش طبیعی را تحت اطاعت و انقیاد آورده ، به کسب اخلاق حمیده و صفات پسندیده طنطنه کوس کرامت به گوش سکان صوامع جبروت رسانده ، در مضممار سعادت ، گوی سبقت از ملائکه ملکوت رباید .

نه فلک راست مسلم ، نه ملک را

ص: ۲۰

حاصل*** آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست

و به حکم محکم عقل ، و نص مستفیض نقل ، بر هریک از افراد سالکین منهج سداد ، و طالبین طریق رشاد لازم است که :
اولا- از آئینه گیتی نمای دل ، زنگ رذائل ، زایل ، و بعد از آن ، ادهم همت به صورت تحلیل به حلل فضائل مایل سازد ، چه بدون تخلیه ، تخلیه میسر نشود ، و انعکاس نقش حبیب ، صورت نبندد .

شستشویی کن و آنگه به خرابات حرام*** تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

و خود ظاهر و روشن و ثابت و مبین است که : دفع صفات ناپسند ، و کسب ملکات ارجمند ، موقوف بر شناختن آنها ، و اصول و اسباب هر یک ، و کیفیت و معالجات مقرر است . و متکفل بیان تفصیل این مطالب ، علمی است که : تعبیر از آن به «علم اخلاق» ، و «حکمت خلقیه» می نمایند . و بهترین نسخ کتب از حیثیت : نظم و ترتیب و حسن ترکیب و تعبیر لایق ، تحقیق رائق ، و اشتغال بر آیات و اخبار وارده در شریعت ، و احتوای بر مقالات ارباب عرفان و اساطین حکمت ، که در این فن شریف ، تالیف و تصنیف شده کتاب موسوم به «جامع السعادات» است ، که از تالیفات عالم عامل ، و عارف و اصل ، و حکیم کامل ، و فقیه فاضل ، والد ماجد بزرگوار (۱) این ذره بی مقدار - قدس سره - است . و از آنجا که همگی همت سپهر رفعت اعلیحضرت ، پادشاه جم جاه ، ملایک سپاه ، گردون بارگاه ، خدیو

ص: ۲۱

۱- ۳۳. ملا مهدی نراقی والد بزرگوار ملا احمد نراقی (مؤلف) ، یکی از علماء و فقهای بزرگ شیعه در قرن دوازدهم هجری است . صاحب روضات الجنات می گوید : او از ارکان دانشمندان متاخر ، و از اعیان فضلاء متبحر بوده . . . و از شاگردان علامه مجلسی ، صاحب حدائق ، و وحید بهبهانی است . و از تالیفات او است در علم اصول : «التجريد فی علم الاصول» ، و در فقه : «معمد الشیعه فی احکام الشریعه» و «لوامع الاحکام فی فقه شریعه الاسلام» - که مؤلف در کتاب مبسوط فقهی خود «مستند الشیعه» از این دو ، زیاد نقل قول می کند - . و در علم اخلاق کتابی دارد به نام «جامع السعادات» - که کتاب حاضر (معراج السعاده) ترجمه آن است با تغییراتی در اکثر ابواب و فصول - . و چند کتاب دیگر . رک : روضات الجنات ، ج ۷ ، ص ۲۰۰ . و اعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۳ .

زمان ، قبله سلاطین جهان ، سرور خواقین دوران ، بانی مبانی دین مبین ، و مروج شریعت سید المرسلین ، طغرای زیبای منشور خلافت ، رونق جمال کمال مملکت ، آفتاب تابان فلک سلطنت ، خورشید درخشان سپهر جلال ، ماحی مآثر ظلم و عدوان ، مظهر ، «ان الله یامر بالعدل والاحسان» خسروی که انجم ، با آنکه همگی چشم شده ، صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده ، و سپهر پیر ، با آنکه همه تن ، گوش گشته ، طنین طنطنه کشور گشائی چنین ، نشنیده .

دارنده تخت پادشاهی*** دارای سپیدی و سیاهی

شاهنشاه آفتاب سایه*** کیخسرو کیقباد پایه

قیصر به درش جنیبه داری*** فغفور ، گدای گشت باری

شاهنشاهی که سلاطین روم و فرنگ را آستان عرش اشتباهش پناه ، و پادشاهان هندو خطا را در درگاه جهان پناهش روی امیدواری بر خاک راه .

کمین مولای او صاحبکلاهان*** به خاک پای او سوگند شاهان

عدالت گستری که در چمن عدالتش «صعوه» و «باز» هم پرواز ، و در مرتع عنایتش گرگ با گوسفند ، دمساز ، از بیم سیاستش بره گریخته را ، گرگ ، کشان کشان به سوی شبان آورد . و «نسر» قوی پنجه ، گنجشک گم کرده آشیان را به آشیان رساند . مرحمت پروری که به دوران مرحمتش ، فریاد ، بجز از مرغان چمن برنیاید ، و بیدادگری کس بجز غمزه معشوق نیابد ، فتنه در گوشه چشم خوبان به خواب ، و آشوب در شکن زلف بتان قرار گرفته ، باصیت سخاوتش دعوی جود «معن» و حاتم ، لفظی از معنی بیگانه ، و با آوازه شجاعتش قصه

مردی زال و رستم افسانه ، تیغش قاطعی است به درجه طالع اعدا رسیده ، و آفتابی است که چون به سمت الراس دشمن برسد ، هنگام زوال خود را دیده ، آئینه روشنی است که عروس حسناء ، ملک چهره خود را جز در صفای آن نتواند دید ، و پاک گوهری است از خاندان «و انزلنا الحديد» ، مهیب پیکری که صفت سطوت آن «فیه باس شدید» ، تیرش سهم الموتی است ، که به حسب تسییر ، به خانه نکبت دشمن انجامید ، و همائی است تیز پر ، که اجل نامه اعدای دولتش بر پای بسته ، پیکی است تندرو که به رسم سفارت از عالم عدم به احضار مخالفان آمده ، چتر عظمتش بر سر آسمانی است که خورشید در سایه آن ، آستانش ایوانی است که «سبع سموات» نردبان هفت پایه آن ، یکران سبک خیزش تند بادی است که سلیمان زمان بر آن سوار ، آسمانی است که خورشید تابان را بر آن قرار ، آب حسام خون آشامش نظارت بخش ریاض شریعت غرای احمدی ، و تاب سنان آتش فشانش فروغ ملت بیضای محمدی ، سپر حمایتش بر ناو پیراهل اسلام را جنه الامان ، و جوشن حراستش زمره خاص و عام را پشتیبان ، شیر بیشه جلادت ، مرد میدان سعادت ، گوهر کان خلافت ، و تاجداری یکتا ، در صدف سلطنت و شهریاری ، نسیم گلستان عدل و انصاف ، شعله نیستان جور و اعتساف ، مؤسس قوانین معدلت ، مؤکد قواعد رافت و رحمت ، دارای نیک رای ، و اسکندر ملک آرای ، ظل ظلیل آله و المجاهد فی سبیل الله ، صدر نشین محفل عنایات حضرت

آفریدگار ، السلطان ابن السلطان ، و الخاقان ابن الخاقان ، السلطان «فتحعلیشاه» قاجار ، لازالت اطناب دولته الی یوم القیام ممدوده ، و ثغور الاسلام بسیف حراسته مسدوده .

جهانش به کام و فلک یار باد*** جهان آفرینش نگهدار باد

غم از گردش روزگارش مباد*** وزاندیشه بر دل غبارش مباد

دل و کشورش جمع و معمور باد*** زملکش پراکندگی دور باد

که آفتاب خاطر همایونش از بدو طلوع صبح این دولت عظمی ، بر ساحت ترویج شریعت غرا پرتو افکن است . و از رای سعادت مشحونش از حین ظهور نور این سلطنت کبری ، معالم دین مبین و منهج شرع متین واضح و روشن است . بر صعود کافه انام بر معراج سعادت مصروف ، و عنان عزیمت قضا مشیتش به جانب سلوک خاص و عام بر محجه البیضای طریقه عبودیت معطوف ، دست تربیتش را در تقویت ملت بیضا ، یدیبیضایی است باهر ، و انفاس عیسوی آیتش را در احیای علوم ، معجزی است ظاهر ، روزگار فرخنده آثارش مرکافه رعایا را جامع سعادات ، دوران سعادت توامانش مرقاطبه برایا را حاوی فنون کمالات ، جهات صوری و معنوی را با هم قرین نموده ، کشور سعادت جاودان را چون اقالیم جهان مسخر ساخته ، و ممالک دل و جان را از لوث فرنگیان رذایل صفات ، پاک نموده ، دیار مکارم اخلاق را چون ممالک آفاق در قبضه تصرف درآورده ، از میامن التفات آن کشور گشای عالم ، صورت و معنی ساخته ، مقاصد علم اخلاق ، که بقیه جنود جهاد اکبر را متکفل است ، محل عساکر انظار طالبان علوم دین ، و عرصه مباحث این

فن شریف ، که تسویه صفوف مجاهده نفس اماره رامشتمل است ، مضممار فوارس افکار سالکان راه یقین گردید . و مدارس مهجوره آن رارونقی تازه ، و معالم متروکه آن را رواجی بی اندازه به هم رسید . و چون لطف عمیش مقتضی تعمیم این نعمت عظمی نسبت به کافه انام ، و خلق کریمش مستلزم نشر این سعادت کبری بین الخاص و العام بود ، کتاب مذکور که از جمله کتب مصنفه در این فن ، مقبول طبع اشرف خاقانی ، و منظور نظر عنایت گستر سلطانی شده ، به زبان عربی تعبیر ، و ارباب ایمان و اصحاب ایقان فارسی زبانان را از مواید فواید آن بهره حاصل نبود ، لهذا از مصدر عزت و اجلال ، و محفل حشمت و اقبال ، اشاره لازم البشاره به این دعا گوی دولت مصون از زوال ، صادر گردید که : خلاصه مطالب و جل مقاصد آن را به سیاق فارسی به عبارتی واضح بیان نماید که عموم ناس از فراید فواید آن نفع توانند یافت . بنابراین با وجود عدم بضاعت ، و قلت استطاعت ، و تفرق بال ، و تکسر احوال ، بعد از استعانت از حضرت رب الارباب و استمداد از ارواح مقدسه ائمه اطیاب ، شروع در تالیف این کتاب شد . امید که مقبول طبع اشرف گردیده ، و کافه انام از فواید آن بهره یاب ، و ثوابش به روزگار فرخنده آثار پادشاهی عاید گردد . و آن را مسمی نمود به «معراج السعاده» و آن مشتمل است بر پنج باب : باب اول : مقدمات نافعه باب دوم : قوای نفس انسانی و اخلاق ذمیمه باب سوم

: محافظت اخلاق حمیده از انحراف و ... باب چهارم : فضائل اخلاق حسنه و کیفیت اکتساب آنها باب پنجم : اسرار و آداب عبادات

باب اول : در بیان بعضی مقدمات نافعہ ، از بیان حالات نفس و منفعت فضایل اخلاق و مضرت رذایل آن

فصل اول : شناختن نفس مقدمه شناختن خدا

شناختن نفس مقدمه شناختن خدا

بدان که کلید سعادت دو جهانی ، شناختن نفس خویشتن است ، زیرا که شناختن آدمی خویش را اعانت بر شناختن آفریدگار خود می نماید . چنانکه حق - تعالی - می فرماید : «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»

یعنی : «زود باشد که بنمائیم به ایشان آثار قدرت کامله خود را در عالم و در نفسهای ایشان ، تا معلوم شودایشان را که اوست پروردگار حق ثابت» . (۱)

و از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - منقول است که : «من عرف نفسه فقد عرف ربه» یعنی : «هر که بشناسد نفس خود را پس به تحقیق که بشناسد پروردگار خودرا» . (۲)

و خود این ظاهر و روشن است که : هر که خود را نتواند بشناسد به شناخت دیگری چون تواند رسید ، زیرا که هیچ چیز به تو نزدیک تر از تو نیست ، چون خود را شناسی دیگری را چون شناسی ؟

تو که در علم خود زبون (۳) باشی*** عارف کردگار چون باشی

تأثیر شناختن نفس در تهذیب اخلاق

و نیز شناختن خود ، موجب شوق به تحصیل کمالات و تهذیب اخلاق و باعث سعی در دفع «رذائل» (۴) می گردد ، زیرا که آدمی بعد از آنکه حقیقت خود را شناخت و دانست که : حقیقت او «جوهری» (۵) است از «عالم ملکوت» ، (۶) که به این عالم جسمانی آمده باشد ، که به این فکر افتد که : چنین جوهری شریف را عبث و

ص: ۲۶

۱-۱. فصلت (سوره ۴۱) ، آیه ۵۳ .

۲-۲. بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۳۲ ، ح ۲۳ .

۳-۳. ناتوان ، عاجز .

۴-۴. جمع رذیله ، و به معنی فرومایگی ، پستی و ضد فضیلت است .

۵-۵. معرب گوهر است ، یعنی چیز گران قیمت و با ارزش . و در فلسفه ، لفظ «جوهر» ، بر عقول و نفوس مجردة نیز اطلاق می شود . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶۵۸ .

۶-۶. عالم فرشتگان ، عالم عقول و نفوس مجردة که مافوق عالم ناسوت و ماده است

بی فایده به این عالم نفرستاده اند، و این گوهر قیمتی را به بازیچه در صندوقچه بدن نهاده اند، و بدین سبب در صدد تحصیل فوائد تعلق نفس به بدن بر می آید، و خود را به تدریج به سر منزل شریفی که باید می رساند.

و گاه است که گوئی: من خود را شناخته ام، و به حقیقت خود رسیده ام. زنهار زنهار، که این نیست مگر از بی خبری و بی خردی. عزیز من چنین شناختن را کلید سعادت نشاید، و این شناسائی ترا به جائی نرساند، که سایر حیوانات نیز با تو در این شناختن شریک اند، و آنها نیز خود را چنین شناسند. زیرا که: تو از ظاهر خود شناسی مگر سر و روی و دست و پای و چشم و گوش و پوست و گوشت، و از باطن خود ندانی مگر این قدر که چون گرسنه شوی غذا طلبی، و چون بر کسی خشمناک شوی در صدد انتقام بر آئی، و چون شهوت بر تو غلبه کند مقاربت خواهش نمائی و امثال اینها، و همه حیوانات با تو در اینها برابرند.

پس هرگاه حقیقت تو همین باشد از چه راه بر «سباع» (۱) و «بهائم» (۲)، مفاخرت می کنی؟ و به چه سبب خود را نیز از آنها بهتر می دانی؟ و اگر تو همین باشی به چه سبب خداوند عالم ترا بر سایر مخلوقات ترجیح داده و فرموده:

«و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا»

یعنی: «ما تفضیل دادیم فرزندان آدم را بر بسیاری از مخلوقات خود» (۳).

و حال اینکه در این صفات و عوارض، بسیاری از حیوانات

ص: ۲۷

۱-۷. جمع «سبع» است یعنی حیوانات درنده.

۲-۸. چهارپایان و هر حیوانی غیر از درندگان است.

۳-۹. اسراء، (سوره ۱۷)، آیه ۷۰.

بر تو ترجیح دارند .

پس باید که : حقیقت خود را طلب کنی تا خود چه چیزی ، و چه کسی ، و از کجا آمده ای ، و به کجا خواهی رفت . و به این منزلگاه روزی چند به چه کار آمده ای ، تو را برای چه آفریده اند . و این اعضا و جوارح را به چه سبب به تو داده اند ، و زمام قدرت و اختیار را به چه جهت در کف تو نهاده اند .

و بدانی که : سعادت تو چیست ، و از چیست ، و هلاکت تو چیست .

و بدانی که : این صفات و ملکاتی که در تو جمع شده است بعضی از آنها صفات بهایم اند ، و برخی صفات سیاع و درندگان ، و بعضی صفات شیاطین ، و پاره ای صفات ملائکه و فرشتگان .

و بشناسی که : کدام یک از این صفات ، شایسته و سزاوار حقیقت تو است ، و باعث نجات و سعادت تو ، تا در استحکام آن بکوشی . و کدام یک عاریت اند و موجب خذلان و شقاوت ، تا در ازاله آن سعی نمائی .

و بالجمله آنچه در آغاز کار و ابتدای طلب ، بر طلب سعادت و رستگاری لازم است آن است که : سعی در شناختن خود ، و پی بردن به حقیقت خود نماید ، که بدون آن به سر منزل مقصود نتوان رسید .

فصل دوم : ترکیب انسان از جسم و نفس

اگر خواهی خود را بشناسی ، بدان که : هر کسی را از دو چیز آفریده اند : یکی این بدن ظاهر ، که آن را تن گویند ، و مرکب است از : گوشت و پوست و استخوان

ص : ۲۸

و رنگ و پی و غیر اینها. و آن از جنس مخلوقات همین عالم محسوس است، که عالم جسمانیات است. و اصل آن مرکب از عناصر چهارگانه است که «خاک، آب، باد و آتش» است، و آن را به همین چشم ظاهری می توان دید.

و یکی دیگر «نفس» است که آن را روح و جان و عقل و دل نیز گویند، و آن جوهری است «مجرد» (۱) از عالم ملکوت، و جوهری است بس عزیز از جنس فرشتگان و «عقول قادسیه»، (۲) و دری است بس گرانمایه از سنخ مجردات، که خدای - تعالی - به جهت مصالحی چند - که شمه ای از آن مذکور خواهد شد - به قدرت کامله خود ربطی میان آن و این بدن ظاهری قرار داده و او را مقید به قید علاقه این بدن و محبوس در زندان تن نموده، تا وقتی معین و اجلی موعود، که قطع علاقه نفس از بدن می شود رجوع به عالم خود می کند.

و این نفس را به چشم ظاهر نتوان دید بلکه دیده نمی شود مگر به بصیرت باطنیه. و هر گاه حدیث نفس یا روح، یا جان، یا دل، یا عقل مذکور شد همین جزء اراده می شود، بلکه هر گاه انسان و آدم نیز گفته شود، به غیر از این، چیز دیگر مراد نیست، زیرا - چنانکه مذکور خواهد شد - حقیقت انسان و آدمی همین است.

پس بدن، آلتی است از نفس که باید به آن حالت به اموری چند که مامور است قیام نماید.

و بدان که :

ص: ۲۹

۱- ۱۰. «مجرد» یعنی عاری از قید و شرط، و لواحق و ضمائم. حکما، مجرد به امری می گویند که روحانی محض بوده و مخلوط با ماده نباشد، مانند عقول و نفوس مدبره انسانی. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۹۶. لاهیجی در تقسیم عوالم گوید: اول عالم جبروت است... که مجرد از ماده و صورت و مدت است دوم عالم ملکوت است که مجرد از ماده و مدت است سوم عالم ملک است و آن عالم اجساد است. رک: فرهنگ معارف اسلامی ج ۱ ص ۶۳۰.

۲- ۱۱. مراد همان «عقول ده گانه» بنا بر نظریه فلاسفه «مشاء» و «عقول» انوار بی شمار بنا بر نظریه حکماء اشراق می باشد، که معتقدند: صادر اول از ذات حق و واسطه فیض آن عقول می باشند. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۲۷۰-۱۲۹۳

شناختن حقیقت «بدن»، امری است سهل و آسان، زیرا دانستی که آن از جنس مادیات است و شناخت حقایق مادیات، چندان صعوبتی ندارد. و اما «نفس»، چون که از جنس مجردات است به حقیقت او رسیدن و او را به کنه، شناختن در این عالم میسر نیست، - رو مجرد شو مجرد را بین - و از این جهت بود که بعد از آنکه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - شرح حقیقت او را خواستند حضرت بیان نفرمود، خطاب رسید که:

«و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی» (۱)

یعنی: «از تو از حقیقت روح سؤال می کنند، بگو که «روح» از امور پروردگار است و از عالم امر (۲) است».

و بیش از این رخصت نیافت که بیان کند.

بلی هر گاه نفس انسانی خود را کامل نموده باشد، بعد از قطع علاقه از بدن و حصول تجرد از برای آن می تواند شد که آن را بشناسد. بلکه هر گاه در این عالم نیز کسی نفس خود را کامل نموده باشد و بخواهد به سر حد کمال برساند و علاقه او از بدن کم شود، دور نیست که تواند فی الجمله معرفت به نفس بهم رساند.

فصل سوم: راه شناختن نفس

بدان که: آنچه گفتم آدمی را غیر از همین بدن مادی و صورت حسی، جزوی دیگر هست مجرد، که آن را «نفس» می گویند، اگر چه فهمیدن و دانستن آن صعوبت دارد ولیکن هر گاه کسی به نظر تحقیق، تامل کند این مطلب بر او ظاهر و روشن می شود، زیرا

ص: ۳۰

۱- ۱۲. اسراء، (سوره (۱۷)، آیه ۸۵.

۲- ۱۳. عالم مجردات را «عالم امر» می نامند که به امر تکوینی الهی از «کتم عدم» [جهان نیستی] به وجود آمده اند، و بر حسب امر تکوینی، دفعه واحده پدیدار گشته اند. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۲۲۷. (جهت اطلاع بیشتر به تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۱۰ «طبع اول» مراجعه شود).

که : هر که ساحت دل خود را از غبار عالم طبیعت پاک کند و علایق و شهوات حیوانیت را اندکی از خود دور نماید و آئینه دل را از زنگ کدورات این عالم فی الجمله جلائی دهد و گاه گاهی در دل را بر روی اغیار نابکار ببندد و با محبوب حقیقی خلوتی نماید و با حضور قلب ، متوجه به عالم انوار شود و با نیت خالص مشغول به مناجات حضرت پروردگار گردد و گاهی تفکر در عجایب ملک و «ملکوت» (۱) جمال (۲) و «جبروت» (۳) قادر ذو الجلال کند ، البته از برای او حالتی نورانی و «بهجتی» عقلی حاصل می شود که به سبب آن یقین می کند که ذات او از این عالم جسمانی نیست ، بلکه از عالم دیگر است .

و راهی دیگر که به سبب آن بتوان دانست که آدمی را غیر از این بدن ، جزئی دیگر است که از جنس بدن نیست ، «خواب» است ، که در خواب ، راه حواس بسته شود و بدن از حرکت بازماند و چشم از دیدن ، و گوش از شنیدن بسته ، و تن در گوشه ای ساکن و بی حس شود و با وجود این ، در آن وقت آدمی در آفاق و اطراف عالم مشغول سیر کردن باشد و با اصناف خلایق در گفتن و شنودن . بلکه اگر نفس را فی الجمله صفائی باشد در عالم ملکوت راه یابد ، و از آنجا امور آینده را ببیند و بشناسد و بر مغیبات ، مطلع شود ، به نوعی که هرگز در بیداری و در وقتی که این بدن در نهایت هوشیاری است نتواند بدان رسید .

و راه دیگر آنکه : آدمی

ص: ۳۱

۱-۱۴. «عالم ملک» ، جهان جسمانی و عالم ماده و مادیات را گویند ، که به آن ، عالم شهادت و ناسوت و کون و فساد نیز می گویند : و «عالم ملکوت» ، عالم مجردات ، عالم ارواح و معقولات است که به آن ، عالم باطن و بقاء و اسرار نیز می گویند . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۱۲۳۱ . ج ۳ ، ص ۱۹۲۱ .

۲-۱۵. جمع «غریب» است به معنی شگفتی .

۳-۱۶. ظاهراً همانطور که در نسخه خطی موجود است «جلال و جبروت» صحیح باشد به معنای عظمت و بزرگی و غلبه و سلطنت . چنانکه عراقی گوید : برتر ز چند و چون جبروت و جلال او بیرون ز گفتگو صفت لا- یزال او فرهنگ و معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶۳۱ .

را قوت معرفت همه علمها و صنعتها است ، و با آنهاپی می برد به حقایق اشیاء و می فهمد اموری چند را که نه از این عالم است و نه می داند که از کجا این امور داخل قلب او شده و از کجا فهمیده و دانسته . بلکه گاه است که : دریک لحظه ، فکر او از مشرق به مغرب و از «ثری» تا «ثریا» (۱) رود ، با آنکه تن او در عالم خاک محبوس و ایستاده .

و بالجمله این مطلب امری است که بر هر که اندکی تأمل نماید ، مخفی و پوشیده نمی ماند . و در کتاب الهی و اخبار ائمه معصومین در مقامات متعدده اشاره به آن شده ، مثل قول خدای - تعالی - که خطاب به سید رسل می فرماید :

«قل الروح من امر ربی» (۲)

یعنی : «بگو در جواب کسانی که سؤال می کنند از تو از حقیقت روح انسان ، که : «روح» از جمله کارهای الهی است و از عالم امر است» .

«الا له الخلق و الامر» (۳)

«یعنی : عالم امر ، خدا را است ، و عالم خلق خدا را» .

هر چه به مساحت و «کمیت» در آید آن را «عالم خلق» گویند و روح انسانی چون مجرد است آن را مقدار و کمیت نباشد .

و دیگر می فرماید :

«یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» . (۴)

و دیگر می فرماید :

«و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» . (۵)

و از پیغمبر صلی

ص: ۳۲

۱- ۱۷. از زمین تا آسمان .

۲- ۱۸. اسراء (سوره ۱۷) آیه ۸۵ .

۳- ۱۹. اعراف (سوره ۷) ، آیه ۵۴ .

۴- ۲۰. یعنی : ای نفس قدسی مطمئن و آرام یافته ! به یاد خدا به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از خشنود است . فجر ، (سوره ۸۹) ، آیه ۲۷ و ۲۸

۵- ۲۱. یعنی : قسم به نفس ناطقه انسان ، و قسم به آن خداوندی که آن را این چنین مرتب آفرید و اعضایش را منظم ساخت

وقوايش را تعديل نمود . الشمس ، (سوره ۹۱) ، آيه ۷-۱۰ .

الله علیه و آله مروی است که فرمودند :

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

یعنی : «هر که شناخت نفس خود را پس می شناسد پروردگار خود را». (۱)

و معلوم است که : شناختن این بدن جسمانی که امری است سهل و آسان ، چندان مدخلیتی در معرفت پروردگار ندارد .

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمودند :

«خلق الانسان ذا نفس ناطقه» (۲)

یعنی : «انسان خلق کرده شد صاحب نفسی که به سبب آن ادراک معقولات می کند» .

فصل چهارم : حقیقت و ماهیت آدمی

چون که دانستی که : هر کسی مرکب است از نفس و بدن ، پس بدان که حقیقت آدمی و آنچه به سبب آن بر سایر حیوانات ترجیح دارد همان «نفس» است که از جنس ملائکه مقدسه است . و «بدن» امری است عاریت ، و حکم مرکب از برای نفس دارد ، که بدان مرکب سوار شده و از عالم اصلی و موطن (۳) حقیقی به این دنیا آمده ، تا از برای خود تجارتی کند و سودی اندوزد ، و خود را به انواع کمالات بیاراید ، و اکتساب صفات حمیده و اخلاق پسندیده نماید ، و باز مراجعت به وطن خود نماید . یا هر بدنی حکم شهری را دارد آفرینش ، که پادشاه کشور هستی که حضرت آفریدگار است ، هر بدنی را «اقطاع» (۴) روحی که از زادگاه عالم مجرد است مقرر فرموده تا از منافع و مداخل آن شهر تهیه خود را دیده ، و مسافرت به عالم قدس کند و سزاوار خلو تخانه انس گردد . و در این بدن شریک است با سایر حیوانات ، زیرا که هر حیوانی رانیز بدنی

ص: ۳۳

۱- ۲۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲، ح ۲۳ .

۲- ۲۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۲۳۱ .

۳- ۲۴. مملکت ، کشور .

۴- ۲۵. بخشیدن چیزی به کسی جهت استفاده

است محسوس و مشاهد، مرکب از دست، پا، چشم، گوش، سر، سینه و سایر اعضا. به این سبب بر هیچ حیوانی فضیلتی ندارد، و آنچه باعث افضلیت آدمی بر سایر حیوانات می شود آن جزء دیگر است، که «نفس ناطقه» باشد که حیوانات دیگر را این جزء نیست.

و بدان که بدن، امری است فانی و بی بقاء که بعد از مردن از هم ریخته می شود، و اجزای آن از یکدیگر متفرق می گردد و خراب می شود، تا باز وقتی که به امر پروردگار - تعالی - اجزاء آن مجتمع شود، و به جهت ثواب و حساب و عقاب زنده کرده شود.

اما «نفس»، امری است باقی، که اصلاً و مطلقاً از برای آن فنائی نیست، و بعد از مفارقت آن از این بدن و خرابی تن، از برای آن خرابی و فنائی نیست و نخواهد بود. و از این روست که خداوند - سبحانه - می فرماید:

«و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» (۱)

یعنی:

«گمان نکنی که آن کسانی که در راه خدا کشته شدند و جان خود را در باختند مرده هستند، بلکه ایشان زنده اند نزد پروردگارشان و روزی داده می شوند».

و دیگر می فرماید:

«ارجعی الی ربک». (۲)

یعنی: «ای نفس، رجوع و بازگشت کن به نزد پروردگار خود همچنانکه در اول از نزد او - سبحانه - آمدی».

و نیز از این روست که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و

ص: ۳۴

۱- ۲۶. آل عمران، (سوره ۳)، آیه ۱۶۹.

۲- ۲۷. فجر، (سوره ۸۹)، آیه ۲۸.

آله و سلم - در روز بدر به شهدای بدر ندا می فرمود :

«هل وجدتم ما وعد ربكم حقا»

یعنی : «ای کشته شدگان در راه خدا! آیا آنچه را که پروردگار شما به شما وعده داده بود حق و راست یافتید؟» .

آنگاه بعضی از اصحاب عرض کردند : یا رسول الله ایشان مرده اند چگونه آواز می دهی ایشان را؟

حضرت فرمود : «انهم اسمع منکم» .

یعنی : «ایشان از شما شنواترند و فهم و ادراک ایشان الآن از شما بیشتر است» . (۱)

و ظاهر است که شنیدن ایشان در آن وقت نه به همان بدنی بود که در صحرای بدرافتاده بود ، بلکه به نفس مجرد باقیه بود .

فصل پنجم : سیر به عالم بالا با جنبه روحانی

از آنچه مذکور شد دانسته شد که : از برای انسان دو جنبه است : یکی جنبه «روحانیت» ، که مناسبت دارد به سبب آن با ارواح طیبه و ملائکه مقدسه . و دیگری جنبه «جسمانیت» که مشابَهت دارد به جهت آن با حیوانات ، از بهائم و سباع . و به واسطه آن جزء جسمانی چند روزی در این عالم هستی زیست می نماید و مقام می کند .

سپس به واسطه جزء روحانی مسافرت به عالم اعلی می کند و در آنجا همیشه مقام می سازد و مصاحبت می کند با ساکنان عالم قدس ، به شرطی که در مدت اقامت در دنیا میل به آن عالم نموده همه روزه در ترقی باشد ، تا جانب جزء روحانی بر جسمانی غالب شود ، و کدورات عالم طبیعت را از خود بیفشاند و در او آثار روحانیت پیداگردد .

و چون چنین باشد

ص: ۳۵

می رسد به جائی که با وجود اینکه در این دنیا هست ، هر لحظه از سیر به عالم بالا با جنبه روحانی «مبادی فیاضه» (۱) کسب فیوضات می کند ، و دل او به نورالهی روشن می شود . و هر چه علاقه او از جسم و جسمانیات کمتر می گردد ، روشنائی دل و صفای خاطرش زیاد می شود ، تا زمان مفارقت از این دنیا رسد تمامی پرده های ظلمانی طبیعت از پیش دیده بصیرتش برداشته می شود ، و حجابهای «عوائق هیولانیه» (۲) از چهره نفسش دور می گردد ، و در آن وقت از دل او جمیع اندوه ها و المها بیرون می رود ، و از همه حسرتها و محنتها فارغ می شود ، و می رسد به سرور ابدی و راحت سرمدی . هر لحظه او را از اشعه جمال ازل نوری تازه ، و هر دم او را از «مواید» (۳) احسان «لم یزل» (۴) فیضی بی اندازه حاصل می گردد . و باشد که با وجود بقای در دنیا ، هرگاه ریشه جمیع علایق دنیویه را از زمین دل برکند ، پیش از ارتحال به عالم بقاء ، این حالات از برای او حاصل شود ، و در این هنگام مال و عیال بر خود «کل» (۵) و وبال می بیند ، مگر به قدر ضرورت . بلکه از تن و بدن خود دلگیر می شود و طالب سفر آخرت می گردد ، و به زبان حال می گوید :

حجاب چهره جان می شود غبار تنم ***خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

بدن او مقیم خطه خاک ، و دل او مصاحب سکان عالم افلاک ، بجز مراد خدا رانجوید و سخنی که نه از برای اوست نگوید ، و راهی که نه به

ص: ۳۶

۱- ۲۹. در اصطلاح فلاسفه مراد از «مبادی فیاضه عالیه و متعالیه» همان عقول مجرد طولیه و نفوس کلیه و عقول عرضیه است ، که «مبادی مفارقه» هم نامیده اند . و فلاسفه معتقدند که : آنان صادر اول و واسطه فیض می باشند . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۳ ص ۱۶۶۷ .

۲- ۳۰. منسوب به «هیولی» (خمیره اجسام ، ماده و عنصر اولیه جسم) است . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۳ ، ص ۲۱۸۸ .

۳- ۳۱. جمع مائده است . یعنی : سفره .

۴- ۳۲. جاودان .

۵- ۳۳. گران و سنگین .

سوی اوست نپوید ، تا برسد به مجاورت ملا اعلا ، و محرم گردد در محفل قرب مولی . و بیابد آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به هیچ خاطری خطور نکرده . و ببیند آنچه را که در کتاب الهی اشاره به آن شده که :

«فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین» . (۱)

یعنی : «هیچ کس نمی داند آنچه ذخیره شده است از برای ایشان از چیزهایی که دیده ها را روشن می کند» .

فصل ششم : لذت و الم جسم و روح

چون که دانستی که : آدمی را روحی و بدنی است که هر کسی مرکب است از این دو ، باید بدانی که هر یک از این دو جزء را المی و لذتی و محنتی و راحتی و مرضی و صحتی است .

و آلام و محنتهای بدن عبارت است از : امراض و بیماریها که عارض بدن می گردد ، و جسم را لاغر و نحیف می کند ، و آن را از درک لذات جسمانیه باز می دارد ، و بامسامحه در معالجه به هلاکت منجر می شود . و «علم طب» موضوعی است از برای بیان این امراض و معالجات آنها .

و آلام و بیماریهای روح عبارت است از : اخلاق ذمیمه و صفات رذیله ، که موجب هلاکت و بدبختی روح است ، و باز می دارد آن را از درک لذات روحانیه ، و رسیدن به سعادت ابدیه . و آن را محروم می گرداند از مرافقت محرمان خلوتخانه انس ، و مجاورت عالم قدس .

و صحت و راحت روح ، عبارت است از : اتصاف به اوصاف قدسیه و ملکات ملکیه ، که موجب

ص: ۳۷

قرب حضرت باری، و باعث نجات و رستگاری است. و تفصیل این امراض و معالجات آنها در «علم اخلاق» است که در این کتاب بیان می شود.

فصل هفتم: مفاسد بیماری نفس و فوائد صحت آن

مفاسد بیماری نفس و فوائد صحت آن

زنهار ای جان برادر! تا حدیث بیماری روح را سهل نگیری، و معالجه آن را بازیچه نشماری، و مفاسد اخلاق رذیله را اندک ندانی، و صحت روح را به صحت بدن قیاس نکنی. و چگونه عاقل چنین قیاس کند، و حال آنکه مقصود از صحت بدن از برای کسانی که از روح و صلاح و فساد آن فراموش کرده اند، نیست مگر زندگانی پنج روزه دنیا، و زیست کردن در این عاریت سرا. و بر مرض آن مفسده ای مترتب نمی شود مگر بازماندن از لذات خسیسه جماع و غذا و امثال اینها. و اما اخلاق ذمیمه که بیماری روح از آنها است، باز می دارد آدمی را از رسیدن به لذت سعادت ابد، و پادشاهی سرمد. و هر یک از آنها پرده ای است ظلمانی، که مانع «اشراقات» (۱) انوار الهیه، و عایق فیوضات «نفحات» (۲) رحمانیه است، و مسامحه در معالجات آنها آدمی را به هلاکت دائمه و شقاوت ابدیه می رساند. و صحت روح و اتصاف آن به محاسن اخلاق باعث زندگانی ابدی و حیات حقیقی است.

و بعد از آنکه ساحت نفس انسان از اخلاق ناپسند، پاک، و به صفات ارجمند به ترتیب مقرر آراسته گردد، مستعد قبول فیضهای غیر متناهی «رب الارباب»، (۳) بلکه به سبب آن رفع حجاب می شود. و صور جمیع موجودات در آئینه دلش ظاهر می شود، و در این هنگام موجودی می شود تام الوجود، ابدی الحیات

ص: ۳۸

۱- ۳۵. تابش ها، درخشش ها

۲- ۳۶. نسیم ها. یعنی: مانع تجلیات نسیم رحمانی است.

۳- ۳۷. مراد ذات حق است به اعتبار اسم اعظم و تعیین اول، که منشا تمام اسماء، و صفات است. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۰۱.

«سرمدی البقا»، (۱) قامتش سزاوار خلعت خلافت الهیه، و «تارکش» (۲) لایق تاج سلطنت و ریاست معنویه. و می رسد به بهجتها و لذتهائی که هیچ دیده مانند آن ندیده، و به خاطر هیچ آفریده نگذشته.

و از این رواست که سید رسل - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده:

«لو لا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات و الارض»

یعنی:

«اگر نه این می بود که لشکر شیاطین اطراف دلهای بنی آدم را فرا گرفته اند، هر آئینه مشاهده می کردند حقایق موجودات «عوالم علویه و سفلیه» (۳) را، و مطلع می شدند بر آثار قدرت کامله حق - سبحانه و تعالی - در آنها». (۴)

همچنان که تطهیر نفس از جمیع صفات خبیثه، مورث رفع جمیع «پرده های ظلمانیه»، (۵) و کشف حقایق جمیع موجودات امکانیه می گردد. و همچنین ازاله بعضی از آنها نیز باعث صفائی و روشنایی در نفس می شود. و بالجمله به قدری که آئینه نفس از زنگ کدورات عالم طبیعت پاک می شود صور موجودات عوالم قدس در آن ظاهر می گردد، و به همان مقدار سزاوار بساط قرب پروردگار می شود.

مفاسد بیماری نفس و فوائد صحت آن و به این سبب خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده اند:

«ان لی مع الله حالات لا یحتملها ملک مقرب و لا نبی مرسل». (۶)

یعنی:

«مرا با خدای حالاتی چند است که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی طاقت و توانائی آن را ندارد».

و هر کسی که در

ص: ۳۹

۱- ۳۸. همیشه زنده و جاودان، باقی.

۲- ۳۹. تارک به معنای سر، و فرق سراسر است.

۳- ۴۰. مراد از «عالم سفلی» عالم ماده و طبیعت ناسوت است. و مراد از «عالم علوی» عالم ماوراء طبیعت، و عالم ملکوت و جبروت است.

۴- ۴۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۹، ح ۳۹.

۵- ۴۲. مراد تاریکی هائی است که در اثر گناه، روی قلب انسان احساس می شود.

۶- ۴۳. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۴۳. (در مصدر بجای «لا یحتملها» کلمه «لا یسعی» ذکر شده)

مقام سلوک راه سعادت باشد، و مراقبت از احوالات خود نماید، به قدر استعداد و قابلیت خود بر می خورد به آنچه می رسد به او از الطاف ربانیه و فیوضات رحمانیه، و لیکن فهم ما ادراک فوق رتبه خود را نمی کند اگر چه باید از بابت ایمان به بعثت، تصدیق و اقرار به آن نماید. همچنان که ما ایمان داریم به نبوت و خواص پیغمبری و لیکن حقیقت آنها را نمی شناسیم. و عقول قاصره ما احاطه به کنه آنها نمی کند، چنانچه احاطه ندارد جنین به عالم طفل، و طفل نمی داند عالم ممیز را، و ممیز عامی نمی فهمد عالم علماء را، و علماء نمی شناسند عالم انبیاء و اولیاء را.

و به حکم عنایت ازلیه درهای رحمتهای غیر متناهی الهیه بر روی هر کسی گشاده، و بخل و «ضنت» (۱) از برای احدی نشده، و لیکن رسیدن به آنها موقوف است به اینکه آئینه دل صیقل داده شود، و از کدورات عالم طبیعت پاک شود، و زنگ اخلاق ذمیمه از آن زدوده گردد. پس حرمان از انوار فیوضات الهیه، و دوری از اسرار ربوبیه، نه از بخل مبدا فیاض است، «تعالی شانه عن ذلک» (۲) بلکه از پرده های ظلمانیه ذمایم صفات و عوایق جسمانیه است که بدن آدمی را احاطه نموده است.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست***ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

و مخفی نماند که آنچه از علوم و معارف و اسرار که آدمی به واسطه تطهیر نفس و تصفیه آن می فهمد، نه مانند این علومی است که از «مزاوله» (۳) کتب رسمیه و ادله

ص: ۴۰

۱- ۴۴. دریغ.

۲- ۴۵. خداوند - متعال - بالاتر و برتر از آن است که محرومیت افراد از انوار فیض الهی را به او نسبت داد.

۳- ۴۶. ممارست.

عقلیه گرفتاران عالم طبیعت و محبوسان زندان و هم و شهوت می فهمند ، بلکه آنها علوم حقیقیه نورانیه اند که از انوار الهیه و الهامات حقه ربانیه مستفاد شده اند . و چندان ظهور و جلا و نورانیت و صفا از برای آنها هست که قابل شک و شبهه نیستند ، و این علمی است که حضرت فرمودند :

«انما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید» . (۱)

«یعنی : علم ، نوری است که حق - تعالی - می افکند آن را در هر دلی که می خواهد» .

و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در کلمات بسیار ، اشاره به این علم فرموده اند ، و از آن جمله در وصف راستین از علمامی فرماید :

«هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره ، و باشروا روح الیقین ، و استلانوا ما استوعره المترفون ، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی» (۲) .

یعنی :

«علم به ایشان هجوم آورده است ، ایشان به بصیرت و بینائی و به حقیقت روح و یقین رسیده اند . و نرم و آسان شده است از برای ایشان ، آنچه سخت و مشکل است بر دیگران از اهل عیش و تنعم در دنیا ، و یار و انیس شده اند ، آنچه وحشت می کنند از آن جاهلان ، و زندگانی می نمایند در دنیا به بدنهایی که روح آنها تعلق به عالم اعلی دارد» .

و در مکان دیگر می فرماید :

«قد احيی عقله ، و امات نفسه ، حتی دق جلیله ، و لطف غلیظه ، و برق له لامع کثیر البرق ، فابان له الطریق ، و سلک

ص: ۴۱

۱- ۴۷. بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ ، ح ۱۷

۲- ۴۸. نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص ۱۱۵۸ ، حکمت ۱۳۹ .

یعنی :

«زنده کرد دل خود را و میرانید نفس خود را ، تا آنکه ناهمواری و درشتی او لطیف و هموار شد . و درخشید از برای او نوری درخشنده . پس ظاهر و هویدا کرد از برای او راه حق را ، و برد او را در راه ، تا رسانید او را به مطلوب» .

ولیکن ، مادامی که صفحه دل از نقوش اخلاق ذمیمه پاک نگردد ، این قسم علم و معرفت در آن مرتسم نشود ، زیرا که علوم و معارف ، عبادت باطنی است ، همچنان که نماز ، طاعت ظاهر است . و همچنان که تا ظاهر از جمیع نجاسات ظاهر ، پاک نباشد نماز صحیح متحقق نمی شود ، همچنین تا از باطن ، جمیع نجاسات باطنیه را که صفات خبیثه است زایل نکنی ، نور علم صحیح مبرا از شوائب شبهات بر آن نمی تابد . و چگونه می تواند شد که دل ناپاک ، منزل علوم حقه شود ، و حال اینکه افاضه علوم بر دلها از عالم «لوح محفوظ» (۲) به وساطت ملائکه مقدسه است که وسائط فیض الهی هستند .

علم بدون تزکیه ، علم نیست

و پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود :

«و لا تدخل الملائکه بیتا فیه کلب» .

یعنی :

«ملائکه داخل نمی شود بر خانه ای که در آن سگ باشد» . (۳)

پس ، هرگاه خانه دل مملو از صفات رذیله که سگان درنده هستند باشد ، چگونه . ملائکه که حمله علوم و معارف اند داخل می شوند ؟ و از اینجا معلوم می شود که کسانی که عمر خود را صرف تحصیل علم

ص: ۴۲

۱- ۴۹. مدرک فوق ، ص ۶۹۲ ، خطبه ۲۱۰ .

۲- ۵۰. او همان لوحی است در نزد خداوند ، که از هر گونه تغییر و تبدیل و تحریفی محفوظ است ، و همه حقایق عالم و حوادث آینده و گذشته در آن درج است . در مقابل آن ، لوح «محو و اثبات» است که امورات نوشته در آن با توجه به شرائط و موانع ، قابل تغییر است . رک : تفسیر نمونه ، ج ۲۱ ، ص ۹ و ج ۱۰ ، ص ۲۴۱ . و بحار الانوار ، ج ۵۷ ، ص ۳۷۵ . و حق الیقین علامه شبر ، ج ۱ ، ص ۷۸ . و اسفار ، ط قدیم ، ج ۳ ، ص ۶۲ .

۳- ۵۱. مسند احمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۲۸ و من لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۵۹ ، رقم ۷۴۴ .

از طریق مجادلات کلامیه و استدلالات فکریه نموده اند، و از تزکیه نفس از صفات ذمیمه غافل مانده اند، بلکه دل‌های ایشان متعلق به «قاذورات» (۱) دنیای دنیه، و نفوس ایشان منقاد قوه غضبیه و شهویه است، از حقیقت علم بی‌خبر، و سعی ایشان بی‌ثمر است. و آنچه را تحصیل کرده اند و علم پندارند، بر خلاف واقع است، زیرا که علم حقیقی را بهجت و سرور و صفا و نوری است، و دلی را که نور علم واقعی در آن داخل شد مستغرق لجه عظمت خداوند جلیل، و محو مشاهده جمال جمیل می‌شود، و التفات به غیر او نمی‌کند. و غایت همت اکثر این اشخاص تحصیل زخارف دنیا، و حصول منصب و جاه و شهرت در بلاد، و تسخیر قلوب عباد است. و نه همین است که صفات خبیثه و اخلاق رذیله، مانع از طلوع انوار علوم حقیقیه از مطلع فیوضات الهیه باشد و بس، بلکه بدون تزکیه نفس و تصفیه قلب، عبادات ظاهریه را اثری، و طاعات بدنیه را ثمری نیست. و چه فایده مترتب می‌شود بر آراستن ظاهر و کاستن باطن.

قال الله - سبحانه - :

«ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنکر»

یعنی :

«نماز، باز می‌دارد نماز گزاران را از اعمال زشت و منکر». (۲)

اگر نماز با خباثت باطن و اخلاق سیئه مقبول خداوند بی‌نیاز بودی، پس چرا می‌بینی اکثر مردم را که هر روز نماز پنجگانه به جا می‌آورند، و هر ساعت چندین منکر و معصیت از ایشان صادر می‌شود؟!!

و حضرت فرمودند :

ص: ۴۳

۱- ۵۲. پلیدی‌ها، نجاستها.

۲- ۵۳. عنکبوت، (سوره ۲۹)، آیه ۴۵.

یعنی :

«به واسطه نماز مؤمن عروج می کند به معراج قرب پروردگار». (۱)

پس اگر آنچه می کنیم نماز باشد چرا بجز تنزل و هبوط از خود نمی یابیم !

گر نه موش دزد در انبان ماست*** گندم اعمال چل ساله کجاست ؟

اول ای جان دفع شر موش کن*** بعد از آن در جمع گندم جوش کن

و مثال کسانی که مواظبت بر عبادات جسمیه می کنند ، و صفای دل و پاکی آن وظلمت نفس و ناپاکی آن را فراموش کرده اند ، و التفاتی به آن نمی کنند مانند قبور مردگان است که ظاهر آن را زینت نمایند ، و در باطن آن مردار گندیده پنهان است . یامثل خانه ای است ظلمانی و تاریک که چراغی بر بام آن نهند . یا چون مرد دهقانی است که تخمی افکند و آن تخم سبز شود ، و با آن گیاهی که زرع را تباه می کند بروید ، و آن شخص سر آن گیاه را قطع کند و از بیخ آن غافل ماند ، تا آنکه قوت گیرد و همه محصول آن را فاسد و خشک نماید . یا شبیه شخصی است که بدن او را «جرب» (۲) فراگرفته باشد ، و طبیب حاذق امر فرماید که : دوائی بنوشد که ماده جرب را از باطن قلع نماید ، و طلائئی را بر ظاهر بدن بمالد که اثر آن را از ظاهر دفع کند ، و او دوا را ترک کند و به طلا- اکتفا نماید ، و هر چه به طلا- دفع شود ، از چشمه باطن «اضعاف» آن منفجر گردد تا او را هلاک

ص: ۴۴

۱- ۵۴. سیر سلوک علامه مجلسی (مترجم) ص ۵۸

۲- ۵۵. یکی از بیماریهای جلدی است که عوارض آن ، سوزش و خارش پوست بدن و پیدا شدن دانه های بسیارریز در روی آن است .

توجه به صحت جسم ، و غفلت از صحت و روح

چون معلوم شد که : قیاس بیماری و صحت نفس به مرض و سلامتی بدن ، محض جهل و خطاست ، پس عجب از طایفه ای که شب و روز اوقات خود را صرف محافظت صحت بدن فانی می کنند ، و صبح و شام در دفع امراض جسمانیه سعی تام به عمل می آورند ، و قول طیب فاسقی ، بلکه کافری را گردن اطاعت نهاده و به شرب دواهای ناگوار ، و ارتکاب اعمال ناهنجار قیام می نمایند ، و سر از فرمان طیب الهی در تحصیل حصول ملکات نفسانیه به تکرار اعمال سعادت دائمیه و حیات ابدیه می پیچند ، و معالجه نفس را اندک و سهل می شمارند .

ترا یزدان همی گوید که در دنیا مخور باده***ترا ترسا همی گوید که در صفرا مخور حلوا

زبهر دین نه بگذاری حرام از گفته یزدان***ز بهر تن تو بگذاری حلال از گفته ترسا

و چون پرده غفلت برداشته شود ، و بیماری نفس خود را معاینه ببیند ، و دسترس به دوائی نداشته باشد فریاد

«یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» (۱)

از نهاد ایشان برآید .

فصل هشتم : حصول ملکات نفسانیه به تکرار اعمال

بدان که : هر نفسی در مبادی آفرینش و اوان طفولیت ، از جمیع صفات و ملکات خالی است ، مانند صفحه ای که ساده از نقش و صورت باشد ، و حصول ملکات و تحقق صفات به واسطه تکرار اعمال و افعال مقتضیه آنها است . و هر عملی که یک مرتبه سر زداثری از آن در دل حاصل ، و در مرتبه دوم آن اثر بیشتر می شود ، تا بعد از تکرار عمل ، اثر مستحکم و ثابت می گردد و «ملکه راسخه» می شود

ص: ۴۵

در نفس ، همچنان که «انگشت» (۱) چون مجاور آتش شود حرارت در آن تاثیر می کند و گرمی در آن ظاهر می شود ، لیکن ضعیف است و به مجرد دور کردن از آتش سرد می شود . و هر گاه مجاورت طول کشید تاثیر حرارت در آن بیشتر می شود ، و رنگ آتش در آن هم می رسد ، و بعد از آن روشن می شود و آتشی می گردد که هر چه به آن نزدیک شود می سوزد ، و هر چه به آن مقابل شود روشن می کند .

و همین است سبب در سهولت تعلیم اطفال و تادیب ایشان ، و صعوبت تغییر اخلاق مشایخ و پیران . و هر گاه کسی مراقبت احوال خود کند ، و نظری در اعمال و افعال خود کند ، و صفحه دل خود را گشوده و به دیده بصیرت در آن تامل نماید ، بر می خورد به ملکات و صفاتی که در آنجا رسوخ کرده اند ، و اکثر مردم به جهت گرفتاری علایق و کثرت عوایق از نقوش و نفوس خود غافل اند .

اما چون زمان رحلت از این سرای پندار ، و مسافرت به عالم بقا و قرار رسد ، دل از مشاغل دنیویه فارغ ، و ریشه علایق از مزرع خاطر منقطع ، و پرده طبیعت از مقابل دیده بصیرت برداشته شود ، و نظر او بر لوح دل و صفحه نفس افتد .

چنانکه حق - سبحانه و تعالی - فرموده :

«و اذا الصحف نشرت» . (۲)

و در مکان دیگر می فرماید :

«فكشفتنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد»

یعنی :

«پس در آن روز پرده از پیش دیده تو برداشته می شود ، و

ص: ۴۶

۱- ۵۷. زغال .

۲- ۵۸. یعنی : و هنگامی که نامه اعمال خلق گشوده شود . تکویر ، (سوره ۸۱) ، آیه ۱۰ .

چشم تو تیز بین می گردد، و اعمال خود را می بینی». (۱)

پس نتایج اعمال خود را معاینه می بیند، و ثمرات افکار و افعال خود را مشاهده می کند، و می رسد به آنچه در کتاب کریم است که:

«و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا». (۲)

یعنی:

«هر شخصی را لازم ساخته ایم عمل او را از خیر و شر در گردن او مانند «طوق» که از او جدا نمی شود. و در روز قیامت کتابی را که اعمال او در آن ثبت است به جهت او بیرون می آوریم، در حالی که گشاده باشد و بر او عرضه شود، آنگاه به او گفته می شود بخوان نامه عمل خود را، و کافی هستی تو از برای محاسبه خود».

پس کسانی که در دنیا از احوال خود غافل، و اوقات خود را صرف لهو و باطل نموده اند، بی اختیار می گویند:

«ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها»

یعنی:

«چگونه است این کتاب که باقی نگذارده است از اعمال صغیره و کبیره را مگر اینکه شمرده است آن را». (۳)

فصل نهم: فایده علم اخلاق و برتری آن بر سایر علوم

چون که شناختی که حیات ابد، و سعادت سرمد، از برای انسان موقوف است به دفع اخلاق ذمیمه و اوصاف رذیله، و کسب ملکات ملکیه و صفات قدسیه، و این میسر نمی شود مگر به شناختن رذائل صفات و فضائل ملکات، و تمیز نیک و بد آنها از یکدیگر، و دانستن معالجاتی که در علم

ص: ۴۷

۱- ۵۹. ق، (سوره ۵۰)، آیه ۲۲.

۲- ۶۰. اسراء، (سوره ۱۷)، آیه ۱۳.

۳- ۶۱. کهف، (سوره ۱۸)، آیه ۴۹.

اخلاق از برای تهذیب نفس مقرر است ، معلوم می شود که شرف این علم از سایر علوم برتر ، و ثمر و فایده اش بیشتر است .

و چگونه چنین نباشد ، و حال آنکه شرافت هر علمی به شرافت موضوع آن است . و موضوع این علم ، نفس ناطقه انسانیه است ، که اشرف انواع کائنات و افضل طوایف ممکنات است ، و به واسطه این علم از حضيض مرتبه بهائم به اوج عالم ملائکه عروج می نماید .

بلی ، از برای بنی نوع انسان و عرضی است عریض ، اول آن فروتر از عالم چهارپایان ، و آخرش برتر از اقلیم فرشتگان .

در حق اولش فرموده :

«ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا»

یعنی :

«نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان ، بلکه پست رتبه تر و گمراه ترند» . (۱)

و به این جهت می گویند :

«یا لیتنی کنت ترابا»

یعنی :

«کاش که من خاک بودمی» . (۲)

و در شان آخرش رسیده :

«لولاک لما خلقت الافلاک» .

یعنی :

«اگر مقصود تو نبودی آسمانها را خلق نکردمی» . (۳)

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری ***کز آسمان تو برتر و از خاک کمتری

به این جهت است که سید رسل - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده :

«انی وزنت بامتی فرجحت بهم» .

یعنی :

«مرا با تمام امت موازنه نمودند من بر همه راجح آمدم». (۴).

و این ، خود ظاهر و روشن است که : این تفاوت و اختلاف در میان

ص: ۴۸

۱- ۶۲. فرقان ، (سوره ۲۵) ، آیه ۴۴ .

۲- ۶۳. نبا ، (سوره ۷۸) ، آیه ۴۰ .

۳- ۶۴. بحار الانوار ، ج ۵۷ ، ص ۱۹۹ و ج ۱۵ ، ص ۲۸

۴- ۶۵. مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۷۶ .

افراد این نوع، نه از جهت جسمیت و لواحق آن است، زیرا که همه در این شریک هستند، بلکه به جهت اختلاف در اخلاق و صفات است، و این علم باعث رسیدن به اعلا مراتب آن است. و کدام علم، اشرف از علمی است که پست ترین موجودات را به اشرف کاینات می رساند؟ و به این جهت، حکمای سلف نام علم را به غیر از «علم اخلاق» حقیقتاً اطلاق نمی کردند، و به این سبب آن را «اکسیر اعظم» می نامیدند، و آن را اول تعلیم خود قرار داده بودند، و اول به شاگردان خود این علم را می آموختند. و تحصیل سایر علوم را از برای کسی که تهذیب اخلاق نکرده بی ثمر می دانستند.

آری، همچنان که بدنی که مواد فاسده و «اخلاط ردیه» (۱) در آن مجتمع اند، از کثرت غذا بجز فساد اخلاط و زیادتی مرض حاصل نبیند، همچنین نفسی که مجتمع اخلاق ذمیمه و صفات رذیله باشد، از تحصیل علوم بجز شر و فساد ثمری نبیند.

و از این روست که: بیشتر کسانی که ملبس به لباس علماء گشته اند، و خود را از زمره اهل علم می شمردند، به مراتب حال ایشان از عوام بدتر، و دل ایشان سیاه تر است. ماه و سال در جمع مال، خواه حرام و خواه حلال، و روز و شب در تحصیل جاه و منصب، و این را ترویج دین و مذهب می دانند. با امثال و اقراں در مرء و جدال، تا اظهار فضیلت خود بر جمعی از عوام کنند، پای اعتقاد ایشان سست،

ص: ۴۹

۱-۶۶. جمع «خلط» (رطوبت فاسد و گندیده) است. و در اصطلاح قدیم، خون، بلغم، صفرا و سودا را اخلاط چهارگانه می نامیدند. رک: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۰

و اصول عقایدشان نادرست ، رسوم شرع و ملت را دور انداخته ، و بدعتی چند از برای خود ساخته و پرداخته ، و آن را مقتضای حکمت نامیده غافل اند از اینکه : حکمت ، حقیقه همان است که در شریعت نبویه مقرر فرموده . و ندانسته اند که : علم بدون عمل گمراهی و ضلال ، و تعلم بدون طاعت ، خسران و وبال است .

همانا قول پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نشنیده اند که :

«البلاهه ادنی الی الخلاص من فطانه بتراء» .

یعنی :

«ابلهی و نادانی به نجات نزدیکتر است از زیرکی ناقص و ناتمام» .

و گویا به گوش ایشان نرسیده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده :

«قسم ظهري رجلان : عالم متهتك و جاهل متنسك» .

یعنی

«دو نفر پشت مرا شکستند :

یکی عالمی که پرده شریعت را درد و به علم خود عمل نکند ، و دیگری جاهلی که آداب عبادت را نداند و بدون علم عبادت کند» . (۱)

فصل دهم : تهذیب اخلاق و ثمره آن

تهذیب اخلاق و ثمره آن

از آنچه مذکور شد دانسته شد که : فایده علم اخلاق ، پاک ساختن نفس است از صفات رذیله ، و آراستن آن به ملکات جمیله ، که از آن به «تهذیب اخلاق» تعبیر می شود .

و ثمره تهذیب اخلاق ، رسیدن به خیر و سعادت ابدیه است . و باید دانست که سعادت مطلق حاصل نمی شود ، مگر اینکه صفحه نفس در جمیع اوقات از همه اخلاق ذمیمه «معرا» ، (۲) و به تمام اوصاف حسنه «محلّی» (۳) باشد .

و

ص : ۵۰

۲-۶۸. برهنه ، خالی ، سالم .

۳-۶۹. مزین ، آراسته .

اصلاح بعضی صفات یا در بعضی اوقات ، اگر چه خالی از ثمر نیست ، و لیکن موجب سعادت ابدیه نمی شود . همچنان که صحت بدن و نظام مملکت نیست مگر به دفع جمیع امراض ، و اصلاح جمیع طوایف و اشخاص در تمام اوقات .

سعید مطلق کیست

پس ، «سعید مطلق» کسی است که : اصلاح جمیع صفات و افعال خود را بر وجهی نموده باشد که ثابت و پایدار بوده باشد از تغییر احوال ، و در آنها خللی راه نیابد ، و از تبدیل ازمان متغیر نشود ، و از شعله های مصائب و بلاها برقی به خرمن صبرش نرسد ، و از سیلاب محتتها و «رزایا» (۱) رخنه در بنیان شکر گزاریش نشود . و خار و خس شبهات را به دامن اعتقادش دسترس نباشد . بد کردن مردمان با او ، را از احسان و نیکوکاری باز ندارد . و دشمنی نمودن دیگران با او در دوستی او خلل نرساند .

و بالجمله در پایداری و ثبوت اخلاق ، و قوت نفس ، و بزرگی ذات ، و حسن صفات ، به مرتبه ای رسد که اگر آنچه به ایوب پیغمبر رسید به او رسد تغییر در احوالش حاصل نگردد . و اگر بلاهای «برناس» (۲) حکیم بر او نازل شود تبدیل در اعمالش نشود . بلکه کسی که گوی سعادت در ربود و او را سعادت واقعی نصیب گردید ، چون فی الحقیقه داخل خیل مجردات می شود ، از عالم جسمانیات بالاتر می رود ، و دست تصرف «افلاک» (۳) به دامن او نرسد ، و گرد تاثیرات ثوابت و سیار بر چهره او ننشیند . نه سعد فلک در او تاثیر کند و نه نحسش

ص: ۵۱

۱- ۷۰. مصیبت ها .

۲- ۷۱. آنچه در کتب تراجم و غیره تفحص نمودیم شرح حال وی را نیافتیم .

۳- ۷۲. عقیده عالمان نجوم و علوم غریبه و بعضی از حکما بر آن است که : ستارگان و افلاک در سرنوشت انسان تاثیر دارد و تدبیر امور افراد به دست آنها سپرده شده ، و بعضی از آنها را سعد ، و بعضی دیگر را نحس می دانند (رک : فرهنگ معارف اسلامی ج ۳ ، ص ۱۹۹۶) . روایاتی از اهل بیت - علیهم السلام - در مذمت و رد این نوع اعتقاد و طرز تفکر وارد شده و فقهاء بزرگ شیعه مانند : علامه حلی و دیگران ، اعتقاد به تاثیر ستارگان و ارتباط حرکات موجودات به حرکت افلاک و ستارگان را کفر می دانند . رک : بحار الانوار ج ۵۸ ، ص ۲۱۷-۳۱۱ و منتهی المطلب ج ۲ ، ص ۱۰۱۴ .

، و نه قمرش را با او کاری باشد و نه شمشش را .

«اهل التسبیح و التقدیس لا یبالون بالتربیع و التسدیس و الانسان بعد علو النفس لا یعتنی بالسعد و النحس» .

یعنی :

«اهل ذکر پروردگار را ، از «تربیع و تسدیس» (۱) کواکب چه باک است ، و ارباب نفوس قویه را از سعد و نحس فلک چه بیم» .

آری دست «کیوان» (۲) فلک از «کنگره» ایوان رفعتشان دور ، و چراغ خورشید در کنج خلوتشان تار و بی نور ، و مشتری خود را شناسد ، و «بهرام» (۳) مرد میدان خود را داند ، و ساز و نوای زهره در محفل انسشان بی ساز و نوا ، و دف و بربطش در بزم عیششان خالی از صدا . قلم عطارد چون به نام نامیشان رسد سر اندازد ، و ماه نو چون به جمالشان نگرده خود را از نظر اندازد . بلکه بسا باشد که انسان در قوت نفس و تجرد به مرتبه ای رسد که تصرف در افلاک ، بلکه در جمیع مواد کائنات نماید ، چنانکه واقعه شق القمر از سیدانبیاء و قصه رد شمس (۴) از سرور اوصیاء بر آن شهادت می دهد .

باب دوم : در سبب انحراف اخلاق از جاه پسندیده و حصول اخلاق ذمیمه و بیان قوای نفس انسانی

فصل اول : قوای چهارگانه و تبعیت سایر قوا از آنها

قوای چهارگانه و تبعیت سایر قوا از آنها

بدان که :- همچنان که گذشت - تن ، مملکتی است که خداوند عالم آن را به اقطاع روح مجرد مقرر فرموده ، و از برای روح در این مملکت ، از اعضاء و جوارح و حواس و قوای ظاهریه و باطنیه ، لشکر و خدم بسیار قرار داده ، که بعد از این شمه ای از آنها مذکور خواهد شد ، و

«ما یعلم جنود ربک الا هو» . (۵)

ص: ۵۲

۱- ۷۳. تربیع و تسدیس از اصطلاحات نجومی است ، که هرگاه فاصله دو ستاره با همدیگر ۹۰ درجه (سه برج) باشد آنرا تربیع گویند . و اگر فاصله ۶۰ درجه (دو برج) باشد آنرا تسدیس گویند . (حاصل تقسیم ۳۶۰ بر عدد ۴ و ۶) .

۲- ۷۴. نگاه ستاره زحل را کیوان گویند ، که نحس اکبر هم نامیده اند . فرهنگ معارف اسلامی ج ۳ ، ص ۱۶۲۱ .

۳- ۷۵. مراد ستاره مریخ است که اهل فن او را نشانه نحوست دانند . مدرک یاد شده ص ۱۹۹۸ .

۴- ۷۶. اشاره به قضیه برگشتن خورشید برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است ، که بنا به نقل مورخین متعدد : روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سر بر روی زانوی حضرت علی علیه السلام نهاده و در حال گرفتن وحی بود . که این به قدری طول کشید که آفتاب غروب نمود ، و نماز عصر حضرت علی علیه السلام قضا شد . سپس به دعای حضرت رسول

صلی الله علیه و آله آفتاب برگشت و حضرت نمازش را به جا آورد و دوباره خورشید غروب کرد . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب : الغدیر ، ج ۳ ، ص ۱۴۰ .

۵-۱ . یعنی : و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند . مدثر (سوره ۷۴) آیه ۳۱ .

هر یک را خدمتی معین و شغلی مقرر تعیین داده ، و از میان ایشان قوای اربع که :

«عقل» «شهوة» «غضب» و «وهم» باشد ، حکم کارفرمایان و سران لشکر و عمال مملکت دارند ، و سایر قوا ، زیردستان و فرمان برانند .

و شان «عقل» ، ادراک حقایق امور ، و تمیز میان خیرات و شرور ، و امر به افعال جمیله و نهی از صفات ذمیمه است .

و فایده ایجاد «قوه شهویه» ، بقای بدن است ، که آلت تحصیل کمال نفس است ، زیرا که : زیست بدن چند روزی در این دنیا ، موقوف است به تناول غذا ، شراب ، تناکح و تناسل . و احتیاج آنها به قوه شهویه روشن و ظاهر است .

و ثمره «قوه وهمیه» فهمیدن امور جزئیه است ، و دانستن دقایق اموری که به وسیله آنها به مقاصد صحیحه می رسند .

و شغل «قوه غضبیه» آن است که : دفع مضرت‌های خارجی را از بدن نموده ، و نیز اگر قوه شهویه یا وهمیه اراده سرکشی و خودسری کرده ، و قدم از جاده اطاعت عقل بیرون نهند ، ایشان را مقهور نموده ، به راه راست آورد ، و در تحت اقتدار و تسلط عقل بازدارد .

و بدان که هیچ یک از قوای ظاهریه و باطنیه را به غیر از این چهار قهرمان ، در هیچ وقتی خیال فرمانروایی و اندیشه سروری نیست ، بلکه هر یک محکوم حکم حاکم خطه بدن اند .

اما این چهار سرهنگ

یکی از آنها که عقل است ، وزیر پادشاه است که روح باشد ، و همواره در تدبیر آن است

که روح از مقتضای صوابدید او تجاوز ننموده ، و انقیاد اوامر و نواهی آن را نماید ، تا به حسن کفایت و تدبیر آن ، امر مملکت را «منسق» (۱) و مضبوط کند و پادشاه راتهیہ اسباب سفر عالم قرب ، سهل و آسان باشد .

و دوم که شهوت است ، مانند عامل خراج است ، و طماع ، دروغزن ، فضول و «تخلیطگر» (۲) است ، و هر چه وزیر که عقل است گوید ، شهوت ، هوای مخالفت آن کند ، و همیشه طالب آن است که راه روح را زده و او را محکوم حکم خود نماید . و مانندبهایم و چهارپایان غرق لجه شهوات نموده ، و به هر چه او را امر نماید از مشتہیات «اکل» «شرب» «جماع» «مرکب» «لباس» «مسکن» و امثال آن ، روح بدون آنکه در ارتکاب آن با وزیر مشورت نموده و صواب و فساد آن را فهمیده باشد ، متابعت نماید .

و سوم که غضب است ، به «شحنگی» (۳) آن شهر منصوب است ، و تند و تیز و بی باک و شریر است ، همه کشتن و بستن و زدن و شکستن و ظلم و ایذاء و عداوت و بغض را طالب است . و در صدد آن است که : پادشاه را که روح است فریب دهد ، تا به آنچه او اشاره نماید ، عمل کند ، و فرمان عقل را اطاعت ننماید ، و او را چون سباع درنده ، همه شغل ، دریدن و ایذاء بوده باشد .

و چهارم که وهم است ، شغل آن مکر ، خدعه «تلییس» ، (۴) خیانت و

ص: ۵۴

۱- ۲. منظم ، مرتب

۲- ۳. خرابکار ، آمیختن باطل در کلام .

۳- ۴. پاسبانی ، نگهبانی .

۴- ۵. پنهان کردن حقیقت .

فتنه است ، و می خواهد که سلطان مملکت بدن ، مطیع و منقاد او شود تا به هر چه فرمان دهد از فریفتن و شیطنت و افساد و مکر ، اطاعت نموده تجاوز نکند .

و به سبب اختلاف هواهای این قوای اربع ، و تفاوت آرای این چهار سرهنگ است که پیوسته مملکت بدن میدان محاربه آنها و معرکه تنازع ایشان است . گاهی در آنجا آثار فرشتگان و اعمال قدسیان ظاهر می شود ، و زمانی که افعال بهایم و چهارپایان از آن هویدا می گردد ، و ساعتی مشغول شغل سباع و درندگان است ، و لحظه ای مظهر آثار شیطان می شود . و همیشه چنین است تا اینکه غلبه کلیه از برای یکی از این قوا حاصل شود ، و دیگران مقهور حکم او گردند . در این هنگام پیوسته آثار آن یک از نفس سرمی زند و صاحب آن داخل در عالم آن می شود .

پس اگر سلطنت از برای قهرمان عقل باشد ، در مملکت نفس آثار ملائکه ظاهر می گردد ، و احوال مملکت انتظام به هم می رساند ، و صاحب آن داخل در صنف فرشتگان می شود ، و همیشه چنین است . و اگر غلبه از برای دیگران باشد ، آثار آنها در آنجا پیدا می شود و مملکت خراب و ویران گشته ، و امر معاش و معاد اختلال به هم می رساند ، و صاحب آن داخل در حزب بهایم یا سباع یا شیاطین می شود ، نعوذ بالله من ذلک .

قوه عاقله

و مخفی نماند که : منشأ نزاع و سبب جدال در مملکت نفس ، قوه عاقله است ، زیرا که آن ، مانع سایر قوا می شود از اینکه آثار خود را به

ص: ۵۵

ظهور رسانند، و نمی گذارد که نفس را مطیع و منقاد خود سازند، چون که اعمال و افعال آنها خلاف صوابدید عقل و مخالف مقتضای آن است.

اما آن سه قوه دیگر را با یکدیگر نزاعی نیست، از این جهت که: هیچ یک به خودی خود منکر فعل دیگری نیستند، و ممانعت از اعمال دیگری نمی نمایند مگر به اشاره عقل تواند شد که: بالذات یا به جهت بعضی عوارض خارجی، بعضی از این قوا راضعی، و بعضی را غلبه و قوتی باشد، و لیکن این نه به جهت معاندتی است که فیما بین ایشان باشد، بلکه به این سبب است که: در نفوس سایر حیوانات که از قوه عاقله خالی اند منازعه نیست، اگر چه مختلف اند در قوه ای که در آنها غلبه و تسلط دارد. همچنان که غلبه در چند شیاطین از برای قوه واهمه است، و در خیل سباع از برای قوه غضبیه است، و در حزب بهایم از برای شهویه. و همچنین در نفوس ملائکه نیز منازعه نیست و مجادله راه ندارد، زیرا که قوه ایشان منحصر است در عاقله، و از آن سه قوه دیگر خالی هستند، پس ممانعت و تدافع در آنها نیست.

و از اینجا روشن می شود که: جامع همه عوالم و محل جمیع آثار، انسان است که از میان جمیع مخلوقات، مخصوص شده است به قوای متخالفه و صفات متقابله، و از این جهت است که مظهریت اسماء «متقابله الهیه» (۱) به او اختصاص دارد. و مرتبه قابلیت «خلافت ربانیه» (۲) به او تعلق گرفته، و عمارت

ص: ۵۶

۱-۶. مظهر اسماء جمالیه و جلالیه، و محل ظهور لطف و رافت، و قهر و غضب.

۲-۷. در اصطلاح عرفا «مقام خلافت» مقامی است که: «سالک در اثر تصفیه و تجلیه باطن، و پس از مسافت منازل سیر الی الله و از خود و خودی محو شدن و وصول به مبدا، سزاوار آن خلافت می گردد» «انی جاعل فی الارض خلیفه» (بقره «سوره ۲» آیه ۳۰) او در این هنگام متجلی به تجلی ذات شده و مظهر تمام اسماء صفات الهی قرار می گیرد. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۸۱۶.

عالم «صورت و معنی» (۱) در خور اوست . و خلعت سلطنت اقلیم غیب و شهود برازنده قامت او . و طایفه ملائکه اگر چه مخصوص اندبه رتبه روحانیت و مبتهج و مسرورند به لذات عقلیه و انوار علمیه ، و لیکن در عالم جسمانیت که یکی از عوالم پروردگار است ایشان را تسلطی نیست .

و اجسام فلکیه اگر چه بنابر قواعد حکماء ، صاحب نفوس مجرده هستند ، (۲) اما آنها را از اوصاف متضاده و طبایع مختلفه خبری نیست ، منازل هولناک و راههای خطرناکی طی نکرده اند ، و سنگلاخهای نزاع و جدال قوا را از پیش برنداشته اند ، و بار گران ثقل در «اطوار» (۳) نقص و کمال را بر دوش نکشیده اند ، و زهر جانگزای انقلاب صفات واحوال را نچشیده اند ، و بر خلاف انسان اند که چون به مرتبه کمال رسد احاطه به جمیع مراتب نموده ، و سیر در طورهای مختلفه ، کرده و عالم جماد و نبات و حیوان و ملائکه را در نور دیده ، و به مرتبه «مشاهده وحدت» (۴) برسد .

پس انسان نسخه ای است جامع ملک و ملکوت ، و معجونی است مرکب از عالم امر و خلق .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید که : «حق - سبحانه و تعالی - مخصوص گردانید ملائکه را به عقل ، و ایشان را بهره از شهوت و غضب نداد . و مخصوص ساخت حیوانات را به شهوت و غضب ، و آنها را از عقل بی نصیب کرد . و مشرف گردانید انسان را به همه اینها ، پس اگر شهوت و غضب را مطیع و منقاد عقل گرداند افضل از ملائکه خواهد بود ، زیرا که خود را

ص: ۵۷

۱- ۸. ظاهر و باطن . (در اصطلاح فلاسفه و عرفا «صورت» ، معانی متعدده دارد) رک : مدرک یاد شده . ج ۲ ، ص ۱۱۲۱ .
۲- ۹. این نظریه حکماء و فلاسفه است ، ولی عالمان و فقیهان بزرگ شیعه ، مانند شیخ مفید و سید مرتضی و سید بن طاووس و دیگران با این نظریه مخالف بوده و بر رد آن به روایات و اجماع مسلمین استدلال نموده اند . رک : بحار الانوار ، ج ۵۸ ، ص ۲۷۶ به بعد

۳- ۱۰. در عرفان به مظاهر گوناگون و حالات مختلف دل «اطوار» گویند . رک : فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۲۳۴ .
۴- ۱۱. یعنی تمام جهان هستی را جلوه حق ببیند . «اینما تولوا فثم وجه الله» (بقره «سوره ۲» آیه ۱۱۵) .

به این مرتبه رسانیده و با وجود منازع، و ملائکه را منازع و مزاحمی نیست» (۱).

و از این معلوم می شود که: اگر مطیع شهوت و غضب شود پست تر از حیوانات خواهد بود، زیرا که اطاعت آنها را نموده با وجود معین و یآوری مثل عقل، و سایر حیوانات را معینی نیست.

فصل دوم: لذت و الم قوای چهارگانه

لذت و الم قوای چهارگانه

چون شناختی که آدمی را چهار قوه است که حکم سرهنگان دارند: نظریه عقلیه، وهمیه خیالیه، سبغیه غضبیه، و بهیمییه شهویه. بدان که به ازای هر یک از اینها لذتی است و المی، و لذت هر یک در چیزی است که مقتضای طبیعت و مناسب جبلت آن است که به جهت آن خلق شده اند، و المش در خلاف آن است.

پس، چون مقتضای عقل و سبب ایجاد آن، معرفت حقایق اشیاء است، لذت آن در علم و معرفت، و الم آن در جهل و حیرت است.

و مقتضای غضب، چون قهر است و انتقام، لذتش در غلبه و تسلط است، و المش در مغلوبیت.

و شهوت، چون مخلوق است از برای تحصیل غذا و سایر آنچه قوام بدن به آن است، لذتش در رسیدن به آنها، و المش در حرمان و ممنوعیت از آنها است. و همچنین است در وهمیه.

پس همچنان که قوا در آدمی چهارند، همچنین هر یک از لذت و الم نیز بر چهار قسم اند: عقلیه، خیالیه، غضبیه و شهویه. و بالاترین لذتها، لذت عقلیه است که به اختلاف «احوال»، (۲) مختلف

ص: ۵۸

۱-۱۲. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۹۹، ح ۵. و علل الشرایع، ص ۴، باب ۶

۲-۱۳. در اصطلاح عرفا «احوال» معانی متعدده دارد، ولی ظاهراً اینجا مراد حالاتی است که: بدون قصد و تعمد وارد قلب می شود، از قبیل: فرح، حزن، قبض، شوق، انزعاج، هیبت و غیره. رک: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۹۸.

نمی شود و سایر لذات در جنب آنها قدر و مقداری ندارد و ابتدای امر آدمی میل او به سایر لذات است ، و هر چند جنبه حیوانیت قوت می گیرد این لذات نیز قوی تر می گردد . و چندان که ضعف در قوه حیوانیت حاصل گردد این لذات نیز ضعیف تر می گردند . و در بدو امر لذات عقلیه از برای آدمی نیست ، زیرا که آنها حاصل نمی شوند مگر از برای نفوس مطهره از رذایل ، و «متحلیه» (۱) به فضایل .

و بعد از آنکه آدمی به مرتبه درک لذات عقلیه رسید ، هر چند قوه عقلیه زیاده می شود و تسلط عقل بر سایر قوا زیاد می گردد ، لذات آن هم اتم می شود ، و همه روزه در قوت و شدت است ، و نقص و زوالی از برای آن نیست .

منحصر نبودن لذات در لذات جسم

و عجب از کسانی که چنان پندارند که : لذات منحصر است در لذات جسمیه ، و غایت کمال انسان را در رسیدن به لذت «اکل» و «شرب» و «نکاح» و «جماع» و امثال اینها می دانند ، و نهایت سعادت آن را در التذاذ به این لذات گمان می کنند .

اینان لذات نشاء (۲) آخرت و منتهای مرتبه انسانیت را نمی دانند ، مگر در رسیدن به وصال غلمان و حور ، و خوردن انار و سیب و انگور ، و کباب و شراب . و المها و عقابهای آن عالم را منحصر می کنند در آتش سوزنده و عقرب گزنده ، و «گرز» (۳) گران و «سراییل قطران» . (۴)

و از عبادات و طاعات و ترک دنیا و بیداری شبها نمی طلبند مگر رسیدن به آنها و نجات از اینها را . آیا اینان نمی دانند که چنین

ص: ۵۹

۱-۱۴. آراسته .

۲-۱۵. هر یک از مراتب انتقالی اشیاء را «نشأت» گویند ، چنانکه گویند «نشأت برزخ» «نشأت آخرت» «نشأت هیولی» ، و ... ر ک : فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۳ ، ص ۲۰۱۳ .

۳-۱۶. عمود آهنین ، یکی از وسائلی است که معصیت کاران را با آن عذاب می کنند ، چنان که در حدیثی امام صادق علیه السلام فرموده : «... ضرباک علی راسک بمطرقة معهما تصیر منه رمادا» . یعنی «... با گرز (آهن کوب) بر سر تو می زنند و از اثر آن به خاکستر تبدیل می شوی» . بحار الانوار ، ج ۶ ، ص ۲۳۶ ، ح ۵۳ .

۴-۱۷. «سراییل» جمع «سربال» است به معنای پیراهن و «قطران» ، جسمی است سیاه رنگ ، بدبو و قابل اشتغال در آیه قرآن آمده است : «سراییلهم من قطران» . [ابراهیم ، (سوره ۱۴) ، آیه ۵۰] یعنی لباس مجرمان در جهنم از نوعی ماده سیاهرنگ بدبوی قابل اشتعال می باشد که هم زشت و بدمنظر است و هم بدبو ، و هم خود قابل سوختن و شعله ور شدن . تفسیر نمونه ، ج ۱۰ ، ص ۳۸۸ .

عباداتی عبادت مزدوران و بندگان است، و امثال این کسان، ترک کرده اند لذات جسمیه کم را که به بیشتر آن برسند، و گذارده اند اندک آن را که زیادت را دریابند؟ و غافل اند از اینکه: امثال این چیزها چگونه کمال حقیقی انسان، و باعث قرب به پروردگار ایشان است، و کسی که گریه اش از ترس سوختن آتش، یا عبادتش از شوق وصال حوران دلکش است، مقصود از روزه اش طعامهای الوان، و از نمازش امید لقای حور و غلمان باشد، چگونه او را از اهل بساط قرب خدای - تعالی - می توان شمرد، و به چه کمال استحقاق تعظیم و توقیر دارد؟! آری نیست اینها مگر از غفلت از ابتهاجات روحانیه و لذات عقلیه، و منحصر دانستن لذت و الم در جسمیه. گویا به گوش ایشان نرسیده که سید اولیاء علیه السلام می فرماید:

«الهی ما عبدتک خوفا من نارک، و لا طمعا فی جنتک، و لکن وجدتک اهلا للعباده فعبدتک» یعنی: «خداوندا! من عبادت ترا نمی کنم به جهت ترس از آتش دوزخت، یا از طمع شوق در نعیم بهشتت، و لکن ترا سزاوار پرستش یافته، پس بندگی ترا می کنم». (۱)

و بالجمله لذتهای جسمانیه را اعتباری، و در نظر اهل بصیرت قدر و مقداری نیست، در این لذات انسان با بهایم و حشرات و سایر حیوانات شریک اند، و چه کمال است در آنچه انسان در آن مشارکت حیوانات عجم باشد، و در استیفای آنها نفس ناطقه مجرده، خادم قوه بهیمیه گردد.

و عجب تر آنکه: طایفه ای

ص: ۶۰

که لذات را منحصر در اکل ، شرب ، جماع ، مسکن ، لباس ، حشم ، مرکب ، و جاه و منصب می دانند ، و کسانی را که از اینها بی نصیب اند محروم می شمارند ، و بر آنها افتخار می کنند و بزرگی به آنها می فروشند ، هرگاه به کسی برخوردند که ترک شهوات کرده و پشت پا بر لذات دنیوی زده ، در خدمت و نهایت تواضع و فروتنی و مذلت و شکستگی می نمایند و خود را در جنب ایشان از زمره اشقیامی دانند .

و چگونه نیل به لذات جسمیه کمال باشد ، و حال اینکه همگی دامن کبریای خالق عالم را از لوث این لذات پاک می کنند ، و می گویند که : اگر نه چنین باشد نقص لازم خواهد آمد . پس اگر اینها کمال بودی بایستی که از برای مبدا کل نیز ثابت باشد . و اگر نه این است که این لذات قبیح هستند ، چرا صاحب آنها شرم از اظهار آنها دارد ، و سعی در پوشیدن آنها می کند ؟ و چرا اگر کسی را پر خواره و شکم پرست خوانند تغییر در حالش به هم می رسد و حال اینکه هر کسی طالب نشر در کمال خود است . بلکه فی الحقیقه لذات جسمانی لذت نیستند ، بلکه دفع آلامی چندند که از برای بدن حاصل می شوند .

پس آنچه را در وقت «اکل» ، لذت می دانی نیست مگر دفع الم «گرسنگی» . و آنچه را در وقت «مجامعت» ، لذت می شماری نیست مگر ازاله کردن «منی» . و از این جهت است که : سیر را لذتی از اکل نیست ، و این خود ظاهر است که خلاصی از الم ، غیر

از مرتبه کمال است .

و چون این معلوم شد و دانستی که : در لذات جسمیه کمالی نیست ، و شناختی که انسان در قوه عاقله و لذات عقلیه شریک ملائکه قدسیه است ، و در قوای غضبیه ، شهویه ، بهیمیه و لذات جسمیه ، شبیه سباع و بهائم و شیاطین است ، بر تو معلوم می شود که هریکی از این قوا در آن غالب و طالب لذات آن می شود ، شریک می شود با طایفه ای که این قوه منسوب به آن است تا آنکه غلبه به سرحد کمال رسد ، در این وقت خود آن می شود ، و داخل در آن حزب می گردد .

پس ، ای جان برادر ! چشم بصیرت بگشا و باهوش باش ، و ببین که خود را در کجاداشته و مرتبه خود را به کجا رسانیده ای .

و بدان که : اگر قوه شهویه تو بر سایر قوا مسلط شده تا اینکه اکثر شوق تو ، و بیشتر فکر تو در کار اکل و شرب و جماع و سایر لذات شهویه است ، و اکثر اوقات در آراستن طعامهای لذیذه ، و یا خواستن زندهای جمیله است ، خود را یکی از بهایم بدان و نام انسان بر خود منه .

و اگر تسلط و غلبه در تو از برای قوه غضبیه است ، و پیوسته خود را مایل منصب و جاه ، و برتری بر عباد الله می بینی ، و طالب زدن ، بستن ، انداختن ، شکستن ، فحش ، دشنام و اذیت «انام» (۱) هستی ، خویش را سگی گزنده و یا گرگی درنده می دان ، و خود را از زمره انسان مشمار

ص: ۶۲

و اگر استیلا- و قهر از برای قوه شیطانیه است ، و همیشه در فکر مکر و حيله و تزوير و خدعه و بستن راههای مخفيه از برای رسیدن به مقتضای غضب و شهوت است ، خود راشیطانی دان مجسم و خارج از حزب بنی آدم .

و اگر تسلط و استیلا- از برای عقل باشد ، و پیوسته در صدد تحصیل معرفت الهیه ، و کسب ملکات ملکیه باشی ، و فکر تو مقصور بر عبادت پروردگار ، و اطاعت رسول مختار ، و طلب راه سعادت و وصول به مرتبه قرب حضرت آفریدگار باشد ، خود را انسان حقیقی می دان ، که عالم آن از عالم ملائکه مقدسه بالاتر ، و رتبه اش از رتبه ایشان والاتر است .

سعی در استیلاي قوه عاقله بر سایر قوا

پس هر که را از اندک هوشی بوده باشد ، و دشمن نفس خود نباشد ، بر او لازم است سعی در استیلاي قوه عقلیه ، و جد و جهد در «استیفای» (۱) سعادت ابدیه ، و صرف وقت در تحصیل صفات جمیله ، و دفع اخلاق رذیله . و پیرامون شهوات نفسانیه و لذات جسمانیه نگردد مگر به قدر ضرورت .

پس ، از غذا «اقتصار» کند به آنچه در صحت بدن به آن احتیاج ، و به جهت بقای حیات از آن لابد و «لا علاج» (۲) است . و روزگار خود را در تحصیل الوان طعامها و اقسام غذاها ضایع و تلف نکند . و اگر هم از این تجاوز کند ، این قدر طلبد که موجب ذلت در نزد اهل و عیال نباشد ، و زیاده از این «وبال» ، (۳) و باعث خسران «مآل» (۴) است .

و از جامه و لباس ، اقتصار کند بر

ص: ۶۳

۱- ۲۰. به دست آوردن کامل سعادت جاودانی .

۲- ۲۱. ناگزیر .

۳- ۲۲. گرفتاری .

۴- ۲۳. نتیجه ، عاقبت .

آنچه بدن را بپوشاند، و دفع سرما و گرما کند. و اگر از این مرتبه در گذرد به قدری جوید که در نظرها خوار، و در برابر همگان بی اعتبار نگردد.

و از مجامعت، نخواهد مگر آنچه به آن حفظ نوع و بقای نفس و نسل متحقق شود.

و پرهیزد از اینکه غریق لجه شهوات نفسانیه و گرفتار قیود و علائق دنیویه شود، و از این جهت به شقاوت ابد و هلاکت سرمد رسد.

پس ای معشر اخوان و گروه برادران! از برای خدا بر خود رحمت آرید، و بر نفس خود ترحم کنید، بیدار شوید پیش از آنکه همه راهها بر شما بسته شود. و راهی طی کنید قبل از آنکه پای شما شکسته گردد. و دریابید خود را که وقت در گذر است. غافل ننشینید که عمر کوتاه و مختصر است. چاره بسازید پیش از آنکه ریشه اخلاق رذیله مستحکم شود، و صفات ردیه عادت گردد، و لشکر شیطان مملکت دل را تسخیر کند، و تختگاه دل، مقر سلطان شیطان شود، و جوانی تو که وقت قوت و توانائی است سپری گردد. بلی «آنا فآنا» (۱) تو روی به ضعف و پیری و ناتوانی می روی، و صفاتی که در نفس تو هست محکم و قوی می گردد.

خاربن در قوت و برخاستن*** خارکن در سستی و در کاستن

تو که در جوانی مقابله با حزب شیطان نکردی، که هنوز احاطه بر ملک دلت نکرده بودند، چگونه در پیری با ایشان مجاهده کنی؟!؟

«ولا تياسوا من روح

ص: ۶۴

یعنی :

«اما در هیچ حال نومییدی از رحمت خدا روا نیست (۱) و در هر وقتی باید به قدر قوه سعی و اجتهاد نمود» .

منقول است از شیخ کامل فاضل احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه ، (۲) که استاد است در علم اخلاق ، و اول کسی است که از اهل اسلام که در این فن شریف تصنیف و تالیف نمود که گفته : «من در وقتی از مستی طبیعت هشیار ، و از خواب غفلت بیدار شدم که مایه جوانی بر باد رفته بود ، و پیری مرا فرا گرفته و عادات و رسوم در من مستحکم گشته ، و صفات و ملکات در نفس من رسوخ کرده بود ، در آن وقت دامن اجتهاد بر میان زدم ، و به مجاهدات عظیمه و ریاضات شاقه ، نفس خود را از خواهشهای آن باز داشتم ، تا آنکه خداوند عالم مرا توفیق کرامت فرموده و خلاصی از مهلکات حاصل شد» .

پس ای جان برادر ! مایوس مباش و بدان که درهای فیض الهی گشاده است ، و امیدنجات از برای هر کسی هست . و لیکن چنان نپنداری که صفا و نورانیتی که از نفس فوت می شود به جهت کدورت و تیرگی که از معصیت در حالتی حاصل می شود ، تدارک آن ممکن باشد ، و توان نوعی نمود که صفایی که اگر معصیتی صادر نشده بود حاصل می شد توان تحصیل نمود ، زنهار ، این اندیشه ای است محال ، و خیالی است فاسد ، زیرا که نهایت امر آن است که : آثار این معصیت را به افعال حسنه محو نمایی ، در این وقت نفس مثل حالتی می شود که

ص: ۶۵

۱- ۲۵. یوسف ، (سوره ۱۲) ، آیه ۸۷ .

۲- ۲۶. سید محسن امین (ره) می گوید : لقب او مسکویه بوده و معلم ثالث نیز به او می گویند . او در علم اخلاق ، کتابی به نام «الطهاره» دارد که خواجه نصیر الدین طوسی کتاب «اخلاق ناصری» را بر منوال و روش آن تالیف نموده است . او در سال ۴۲۱ ه . ق وفات نموده است . اعیان الشیعه ، ج ۳ ، ص ۱۵۸ . و روضات الجنات ، ج ۱ ، ص ۲۵۴

آن معصیت را نکرده بود .

پس به این حسنات روشنایی و سعادت حاصل نمی گردد و اگر معصیت را نکرده بود این حسنات از او صادر می شد ، از برای او در دنیا صفا و بهجتی ، و در عقبی درجه ای هم می رسید ، و چون ابتدا معصیت کرده بود این صفا و درجه از دست او رفت ، و فایده حسنه ، محو آثار معصیت شد و بس .

فصل سوم : قوای چهارگانه سر منشا نیکها و بدیها

از آنچه گذشت روشن شد که : از برای انسان اگر چه قوی و جوارح بسیار است ، و لیکن همه آنها به غیر از چهار قهرمان ، مطیع و فرمانبردارند ، و ایشان را مدخلیتی در تغییر و تبدیل احوال مملکت نفس نیست ، و آنچه منشا اثر و باعث نیک و بد صفات ، و خیر و شر ملکات هستند از این چهار قوه اند . پس همه اخلاق نیک و بد از این چهار پدید آید ، و منشا صفات خیر و شر اینها هستند .

و لیکن ، خیرات و نیکبختی قوه عاقله در حال تسلط و غلبه آن است ، و بدیها و شرور آن در حالت زبونی و عجز آن در تحت سایر قوا ، و آن سه قوه دیگر بر عکس این اند ، زیرا که : آثار خیر و نیکوئیهای آنها در حالت ذلت و انکسار و عجز ایشان در نزد عقل است ، و شرور و آفات ایشان در وقت غلبه و استیلا آنها است بر عقل .

فصل چهارم : در بیان اینکه قوه عقلیه ادراک کلیات کند ، و قوه وهمیه ادراک جزئیات نماید

بدان که : شان قوه عقلیه وهمیه ، ادراک امور است . و لیکن اولی ادراک کلیات را کند و دومی تصور جزئیات را . و

چون هر فعلی که از بدن صادر می شود ، افعال جزئیه است ، پس مبدا تحریک بدن در جزئیات افعال به تفکر و رویه قوه وهمیه است ، و از این جهت آن را «عقل عملی» و «قوه عامله» می نامند ، و اولی را «عقل نظری» و «قوه عاقله» .

و شان قوه غضبیه و شهویه تحریک بدن است ، و این دو مبدا تحریک اند . اما غضبیه ، مبدا حرکت بدن است به سوی دفع امور «غیر ملائمه» (۱) از بدن ، و شهویه ، مبدا حرکت آن است به سوی تحصیل امور ملائمه .

پس اگر قوه عاقله بر سایر قوا غالب شود ، و همه را مقهور و مطیع خود گرداند ، البته تصرف و افعال جمیع قوا بر وجه صلاح و صواب خواهد بود ، و انتظام در امر مملکت نفس و نشاء انسانیت حاصل خواهد گردید . و از برای هر یک از قوا ، تهذیب و پاکیزگی به هم خواهد رسید . و هر یک را فضیلتی که مخصوص به آن است حاصل خواهد شد .

پس ، از تهذیب و پاکیزگی قوه عاقله ، صفت «حکمت» حاصل می شود ، و از تهذیب قوه عامله ، ملکه «عدالت» ظاهر می گردد ، و از تهذیب غضبیه ، صفت «شجاعت» به هم می رسد ، و از تهذیب شهویه ، خلق «عفت» پیدا می شود . و این چهار صفت ، اجناس اخلاق فاضله اند ، و سایر صفات حسنه مندرج در تحت این چهار ، یعنی : از این چهار صفت ناشی می شوند ، و این چهار صفت مصدر هستند . همچنان که : «حکمت» ، مصدر «فطنت» «فراست» ، (۲) حسن تدبیر و توحید و

ص: ۶۷

۱- ۲۷. غیر مناسب ، ناسازگار

۲- ۲۸. فطنت و فراست به معنی : زیرکی ، هوشیاری و دانائی است .

امثال آن می شود، و «شجاعت»، منشا صبر، علو همت، حلم، وقار و نحو اینها می گردد، و «عفت»، سبب سخاوت، حیا، امانت، گشاده رویی و مانند اینها می شود.

پس، سر همه اخلاق حسنه این چهار فضیلت است:

اول «حکمت»: و آن عبارت است از: شناختن حقایق موجودات به طریقی که هستند، و آن بر دو قسم است: «حکمت نظری»، و آن علم به حقایق موجوداتی است که وجود آنها به قدرت و اختیار ما نیست. و «حکمت عملی»، و آن علم به حقایق موجوداتی است که وجود آنها به قدرت و اختیار ماست، مانند افعالی که از ما صادر می شود.

دوم «عفت»: و آن عبارت است از: مطیع بودن قوه شهویه از برای قوه عاقله، و سرکشی نکردن از امر و نهی عاقله تا آنکه صاحب آن از جمله آزادگان گردد، و از بندگی و عبودیت هوا و هوس خلاصی یابد.

سیم «شجاعت»: و آن عبارت است از: انقیاد و فرمانبرداری قوه غضبیه از برای عاقله، تا آنکه آدمی نیفکند خود را در مهالکی که عقل حکم به احتراز از آنها کند، و مضطرب نشود از آنچه عقل حکم به عدم اضطراب از آنها می کند.

چهارم «عدالت»: و آن عبارت است از: مطیع بودن قوه عامله از برای قوه عاقله، و متابعت آن عاقله را در جمیع تصرفاتی که در مملکت بدن می کند، یا در خصوص بازداشتن آن غضب و شهوت را در تحت اقتدار

و بعضی عدالت را تفسیر نموده اند به اجتماع جمیع قوا ، و اتفاقشان بر فرمانبرداری عاقله ، و امتثال اوامر و نواهی آن به نحوی که هیچ گونه مخالفتی از ایشان سر نزند . ووالد ماجد حقیر طاب ثراه در کتاب «جامع السعادات» ، تفسیر اول را اختیار کرده و فرموده اند که : «تفسیر ثانی و سایر تفاسیر دیگر ، که بعضی از علمای علم اخلاق از برای عدالت کرده اند ، از لوازم آن است نه عین آن» . (۱)

فصل پنجم : کارفرمائی قوه عامله

چون دانستی که : جنس همه فضایل چهار فضیلت مذکوره است ، که هر یک از تهذیب و پاکی یکی از قوای اربع حاصل می شود ، و سایر فضایل و اخلاق حسنه مندرج اند در تحت این فضایل ، بدان که بسیاری از علمای اخلاق از برای هر یک از این چهار فضیلت انواعی ذکر کرده اند که مندرج اند در تحت آنها .

و لیکن والد ماجد حقیر - قدس سره - در «جامع السعادات» (۲) فرموده اند که : این خلاف مقتضای نظر است ، زیرا که بعد از آنکه معلوم شد که عدالت ، انقیاد قوه عامله است از برای قوه عاقله در کار فرمودن خود قوه عاقله و قوه غضبیه و شهویه ، ظاهر می شود که : جمیع صفات فضایل و اخلاق حسنه به سبب کارفرمائی قوه عامله می شود آن سه قوای دیگر را . پس حقیقت هر صفت نیکی از یکی از این سه قوه و منسوب به آن است ، که حصول آن فضیلت از آن قوا به واسطه قوه عامله ، و ضبط و ربط و کارفرمائی آن باشد . و لیکن ، مجرد این ،

ص : ۶۹

۱- ۲۹. جامع السعادات ، ط اسماعیلیان ، ج ۱ ، ص ۵۳ .

۲- ۳۰. جامع السعادات ، ط اسماعیلیان ، ج ۱ ، ص ۵۴ .

باعث نمی شود که آن فضیلت را نسبت به قوه عامله دهند، با وجود اینکه حقیقت مصدر آن، قوه ای دیگر است. همچنان که هر گاه قوه عامله مطیع عاقله نشده باشد رذایل سایر قوا را نسبت به آن نمی دهند. پس امری از برای قوه عامله باقی نمی ماند مگر محض اطاعت و انقیاد از برای عاقله. و ظاهر است که: این خود اگر چه فضیلتی است در غایت کمال، و عدم آن رذیله است موجب «نکال»، (۱) بلکه همه فضایل و رذایل از لوازم این دو است، ولیکن موجب فضیلتی دیگر شود و عدمش باعث رذیلتی دیگر گردد، که تعلق به یکی از این سه قوه دیگر نداشته باشد نمی شود، بلکه هر صفتی از فضایل یا رذایل متعلق است به قوه عاقله یا غضبیه یا شهویه به توسط قوه عامله. و از برای عامله - بنفسها - فضیلت و رذیلتی دیگر نمی شود مگر محض کارفرمائی، و اگر این موجب استناد هر فضیلتی که به آن سبب حاصل می شود به قوه عامله بودی، بایستی جمیع فضایل مستند به قوه عامله باشد، و همه مندرج در تحت عدالت بوده باشند. و شمردن بعضی از فضایل را از انواع عدالت: بدون بعضی دیگر، صحیح نخواهد بود.

پس مقتضای نظر صحیح آن است که گفته شود: همه فضایل مندرج اند در تحت آن سه فضیلت دیگر، که «حکمت» «شجاعت» و «عفت» بوده باشد، و اضداد آنها متعلق اند به قوای ثلاث «عاقله» «غضبیه» و «شهویه».

و از این، ظاهر می شود که: جمیع اخلاق حسنه و صفات ذمیمه، انواعی هستند مندرجه در تحت سه صفت

ص: ۷۰

مذکوره ، و اضرار آنها متعلق اند به یکی از قوای عاقله ، غضبیه و شهویه ، یا به دو قوه از آنها یا به سه قوه از آنها ، که به کارفرمایی قوه عالمه باشد .

مثال آنکه متعلق به یکی از آنها است : مثل «علم و جهل» ، که متعلق اند به قوه عاقله ، و «حلم و غضب» ، که متعلق اند به قوه غضبیه ، و «حرص و قناعت» ، که متعلق اند به قوه شهویه .

و آنکه متعلق به دو قوه یا سه قوه است به این نحو است که : از برای آن ، اصنافی چندند که بعضی متعلق به قوه ای و بعضی متعلق به قوه ای دیگر است ، مثل «حب جاه» ، که اگر مقصود از آن برتری بر مردم و تسلط بر خلق باشد از مقتضیات قوه غضبیه است .

و اگر مطلوب از آن جمع مال و «تنقیح» (۱) امر اکل و جماع باشد از متعلقات قوه شهویه است . و همچنین «حسد» ، اگر باعث آن عداوت باشد از دماء قوه غضبیه است ، و اگر سبب آن خواهش نعمت محسود باشد از ردائل قوه شهویه است .

یا به این نحو است که : از برای آن ، دو یا سه بالاشتراک مدخلیتی است در نوع آن صفت فضیلت یا رذیلت ، یا در صنفی از اصناف آن ، مانند : حسدی که منشا آن ، عداوت ، یا توقع وصول آن نعمت به حاسند ، بعد از زوال آن از محسود باشد . و مثل غرور ، چنان که آدمی بالطبع مایل به چیزی باشد که خیر او نباشد و از راه

ص: ۷۱

جهل آن را خیر پندارد .

پس اگر آن چیز از مقتضیات قوه شهویه است ، این صفت رذیله خواهد بود و متعلق به قوه عاقله و شهویه ، و اگر مقتضای قوه غضبیه باشد این صفت رذیله متعلق خواهد بود به قوه عاقله و غضبیه ، و اگر از مقتضیات غضبیه و شهویه باشد ، این صفت رذیله متعلق خواهد بود به سه قوه عاقله ، غضبیه و شهویه .

و مراد از تعلق صفتی به قوای متعدده و بودن از رذائل یا فضائل آنها ، این است که :

از برای هر یک از آن قوا اثری در حدوث و حصول آن صفت بوده باشد ، به این معنی که : از جمله علل فاعلیه آن باشد . پس ، اگر مدخلیت قوه در صفتی مجرد باعثیت باشد ، به این معنی که : آن قوه باعث شده باشد که آن قوه دیگر آن صفت را ایجاد کند که موجد صفت آن قوه ثانیه باشد که اولی باعث باشد ، آن صفت از جمله متعلقات قوه ثانیه شمرده خواهد شد نه اول ، مانند غضبی که حاصل شود از تلف گردیدن یکی از ملایمات قوه شهویه ، که در حقیقت متعلق به قوه غضبیه است ، اگر باعث ایجاد قوه غضبیه این غضب را ، قوه شهویه شده باشد .

و چون دانستی که جمیع فضایل و رذائل متعلق اند به یکی از قوه عاقله یا غضبیه یا شهویه ، یا به دو قوه از آنها یا به سه قوه ، بدان که ما در این کتاب چنان که والد ماجد در «جامع السعادات» ذکر کرده اند ، اول اوصاف حسنه و صفات رذیله

ص: ۷۲

را که متعلق اند به قوه عاقله بیان می کنیم ، و سپس آنچه را که متعلق است به قوه غضبیه ذکر می نمائیم . و پس از آن اوصافی را که منسوب است به قوه شهویه شرح می دهیم ، بعد از آن صفاتی را که متعلق اند به دو یا سه قوه از این قوا ، بیان می نمائیم .

فصل ششم : اجناس صفات رذیله

شکی نیست که : در مقابل هر صفت نیکی خلق بدی است که ضد آن است . و چون دانستی که اجناس همه فضایل چهارند ، پس معلوم می شود که اجناس صفات رذایل نیز چهارند :

اول : جهل ، که ضد حکمت است .

دوم : جبن ، که ضد شجاعت است .

سوم : شره ، که ضد عفت است .

چهارم : جور ، که ضد عدالت است .

ولیکن این به حسب «مؤدای نظر» (۱) است ، اما تحقیق مطلب آن است که : از برای هر فضیلتی حدی است مضبوط و معین ، که به منزله وسط است ، و تجاوز از آن خواه به جانب افراط و خواه به طرف تفریط مؤدی است به رذیله .

پس هر صفت فضیلتی که وسط است به جای مرکز دایره است ، و اوصاف رذایل به منزله سایر نقطه هایی است که در میان مرکز یا محیط فرض شود . و شکی نیست که مرکز ، نقطه ای است معین و سایر نقاط متصوره در اطراف و جوانبش غیر متناهی اند .

پس بنابر این ، در مقابل هر صفت فضیلتی ، اوصاف رذیله غیر متناهی خواهد بود ، و مجرد انحراف از صفت فضیلتی از هر طرفی موجب افتادن در رذیله خواهد بود . واستقامت

ص: ۷۳

در سلوک طریقه اوصاف حمیده به منزله حرکت در خط مستقیم ، و ارتکاب رذایل به جای انحراف از آن است . و چون خط مستقیم در میان دو نقطه نیست مگر یکی ، و خطوط منحنیه میان آنها لا محاله غیر متناهی است ، پس استقامت بر صفات نیک نیست مگر بر یک نهج ، و از برای انحراف از آن مناهج بی شماری است .

و این است سبب در اینکه اسباب بدی و شر بیشتر است از اسباب و بواعث خیر و نیکی . و از آنجا که پیدا کردن یک چیز معین در میان امور غیر متناهی مشکل ، و وسطا یافتن فیما بین اطراف متکثره مشکلتر است ، پس استقامت بر آن و ثبات در آن «اصعب» (۱) از هر دو است ، و لهذا جستن وسط از میان اخلاق ، که آن حد اعتدال است و استقامت بر آن ، در غایت صعوبت است . و از این جهت است که : بعد از آنکه سوره «هود» به برگزیده معبود نازل شد ، و در آنجا امر به آن بزرگوار شد که :

«فاستقم كما امرت»

یعنی : «بایست و ثابت باش همچنانکه ترا امر فرموده ایم» . (۲)

فرمود : «شبیبتی سوره هود» یعنی : «پیر کرد مرا سوره هود» . (۳)

و مخفی نماند که وسط بر دو قسم است : حقیقی و اضافی . حقیقی آن است که نسبت به آن ، طرفین حقیقتا مساوی بوده باشد . مثل نسبت چهار به دو و شش . و وسط اضافی آن است که نزدیک به حقیقی باشد عرفا . و بعضی تفسیر نموده اند به اینکه نزدیکتر چیزی است به وسط حقیقی که ممکن

ص : ۷۴

۱- ۳۴. سخت تر ، دشوارتر .

۲- ۳۵. هود ، (سوره ۱۱) ، آیه ۱۱۲ .

۳- ۳۶. مجمع البیان ، ج ۳ ، ص ۱۴۰ (با اندک تفاوتی)

است از برای نوع یا شخص . و وسطی که در علم اخلاق معتبر است و امر به استقامت و ثبات بر آن شده آن وسط اضافی است ، زیرا که یافتن وسط حقیقی و رسیدن به آن متعذر ، و استقامت و ثبات بر آن غیر میسر است . و چون معتبر ، وسط اضافی است و اختلاف آن ممکن است ، به این جهت است که : اوصاف حمیده گاه به اختلاف اشخاص و احوال و اوقات مختلف می شود . پس بسا باشد مرتبه ای از مراتب وسط اضافی فضیلت باشد به نظر شخصی یا حالی و وقتی ، و رذیله باشد نسبت به غیر آن .

فصل هفتم : مقابل هم بودن اوصاف رذیله و صفات فاضله

از آنچه گفتیم معلوم شد که : در برابر هر صفت نیکی ، اخلاق رذیله غیر متناهی ای از دو طرف افراط و تفریط است و لیکن هر یک را اسم معین و نام علیحده ای نیست ، بلکه شمردن جمیع ممکن نیست ، و شمارش تعداد جمیع در شان علم اخلاق نیست ، بلکه وظیفه آن بیان قاعده کلیه آن است که جمیع در تحت آن مندرج باشند .

و قاعده کلیه ، آن است که : دانستی که اوصاف حمیده ، حکم وسط را دارند ، و انحراف از آنها به طرف افراط یا تفریط - هر یک که باشد - مذموم است ، و از اخلاق رذیله است .

پس در مقابل هر جنسی از صفات فاضله ، دو جنس از اوصاف رذیله متحقق خواهد بود . و چون دانستی که اجناس و سر فضایل چهارند ، پس اجناس رذایل هشت خواهند بود . - و رذیله ضد حکمت است - .

یکی «جرزه» ،

ص: ۷۵

که کار فرمودن فکر است در زاید از آنچه سزاوار است ، و عدم ثبات فکر در موضعی معین ، و این در طرف افراط است .

و دیگری «بلاغت» ، و آن معطل بودن قوه فکریه و کار نفرمودن آن در قدر ضرورت یا کمتر از آن است و این در طرف تفریط است . و گاهی از اول به فطانت و ازدوم به جهل بسیط تعبیر می شود .

و دو تا در مقابل شجاعت اند : یکی «تهور» ، که آن رو آوردن به اموری است که عقل حکم به احتراز از آنها می نماید ، و این در طرف افراط است ، و دیگری «جبن» ، و آن رو گردانیدن از چیزهایی است که نباید از آنها رو گردانید و آن در جانب تفریط است .

و دو تا در برابر عفت اند : یکی «شره» ، که عبارت از غرق شدن در لذات جسمیه است بدون ملاحظه حسن آن در شریعت مقدسه یا به حکم عقل ، و این افراط است ، و دیگری «خمود» ، و آن میرانیدن قوه شهویه است به قدری که ترک کند آنچه را که از برای حفظ بدن یا بقاء نسل ضروری است ، و این تفریط است .

و دو تا در ازای عدالت اند : یکی «ظلم» ، که تصرف کردن در حقوق مردم و اموال آنهاست بدون حقی ، و این افراط است ، و دیگری «تمکین ظالم را از ظلم بر خود آن شخص بر سبیل خواری و مذلت با وجود قدرت بر دفع آن» .

و لیکن این در عدالت به معنی مصطلح در میان اکثر مردم است . و اما بنا به تفسیری که گذشت که

عدالت عبارت است از : اطاعت قوه عملیه از برای قوه عاقله و ضبط عقل عملی جمیع قوی را در تحت فرمان عقل نظری ، این از برای عدالت یک طرف خواهد بود که ظلم و جور باشد ، و جمیع صفات رذیله ذمیمه داخل در آن خواهد بود ، و مخصوص نخواهد بود به تصرف در اموال و حقوق مردم بدون جهت شرعی ، زیرا که عدالت به این معنی جامع جمیع صفات کمالیه است . پس ظلمی که مقابل و ضد آن است شامل جمیع اوصاف نقص خواهد بود .

و مخفی نماند که : آنچه که مذکور شد از اخلاق ذمیمه ، اجناس دو طرف افراط و تفریط فضایل اربع اند ، و همچنانکه از برای فضایل مذکوره انواعی بسیار است که مندرج در تحت آنها هستند ، همچنین از برای هر یک از رذایل نیز انواع بی شماری است که مندرج در آن و ناشی از آن است . همچنانکه از جرئزه حاصل می شود : مکر و حيله . و از بلاهت : حقد و جهل مرکب . و از تهور می رسد : تکبر و لاف و گردن کشی و عجب .

و از جبن : سوء ظن و جزع و دنائت . و از شره متولد می شود : حرص و بی شرمی و بخل و اسراف و ریا و حسد . و از خمود ناشی می شود : قطع نسل و امثال آن . و علمای اخلاق ، بسیاری از آنها را شرح داده و بیان نموده اند ، و ما نیز آنها را در این کتاب بیان می کنیم .

و دانستی که : بعضی از آنها متعلق است به قوه عاقله ، و برخی به غضبیه

، و طایفه ای به شهویه ، و بعضی به دو یا به سه قوه . پس ما آنها را در چهار مقام بیان می کنیم . و بدان که والد ماجد حقیر - طاب ثراه - ابتدا بر سبیل اجمال ، جمیع اخلاق را از فضایل و رذائل بیان فرموده اند ، و بعد از آن در مقامات اربع ، تفصیل آنها و معانی و معالجات و سایر متعلقات آنها را بیان کرده اند ، (۱) و چون فایده ای چندان بر ذکر اجمال مترتب نیست ، ما در این کتاب متعرض آن نشدیم .

فصل هشتم : مشتبّه شدن صفات رذیله به صفات حسنه

از اموری که دانستن آن قبل از شروع در تفصیل اخلاق و معالجات آنها لازم است ، آن است که بدانی که بسیار اتفاق می افتد که از بعضی مردمان صفات و افعالی چند به ظهور می آید که در ظاهر نیک است و صاحب آنها از ارباب اخلاق حسنه متصور می شود و حال آنکه چنین نیست .

پس باید فرق میان فضایل صفات و آنچه شبیه به آنهاست و حقیقتاً از فضایل نیست دانسته شود ، تا بر غافل مشتبّه نشود و بر گمراهی نیفتد . و هر کسی عیوب نفس خود را بشناسد تا طالب فریب نخورد ، و خود را صاحب اخلاق جمیله نشمرد ، و از تحصیل معالی (۲) اخلاق باز نماند .

پس می گوئیم که : دانستی که صفت «حکمت» عبارت است از علم به حقایق موجودات به نحوی که هستند ، و لازم این ، علم الیقین و اطمینان نفس و ثبات خاطر افتاده است . پس محض فرا گرفتن بعضی از مسائل به عنوان تقلید و بیان تقریر آنها بوجه لایق ، بدون وثوق و اطمینان نفس ، حکمت نیست ،

ص: ۷۸

۱- ۳۷. جامع السعادات ، ج ۱ ، ص ۹ .

۲- ۳۸. معالی جمع «معلاه» به معنای شرف و رفعت است

و صاحب آن را حکیم نمی نامند ، زیرا که حقیقت حکمت ، منفک نمی شود از اعتقاد جازم و تصدیق قطعی . یقین چنین شخصی مانند طفلی است که خود را شبیه به مردان کند ، و سخنان ایشان را گوید . یا مثل حیوانی است که بعضی سخنان آدمی را آموخته باشد و حکایت کند ، یا بعضی افعال انسان را تعلیم گرفته باشد و به جا آورد .

و اما «عفت» : شناختی که آن عبارت است از اینکه : قوه شهویه در فرمان و اطاعت عقل ، و همه تصرفات آن موافق و مطابق امر و نهی قوه عاقله بوده باشد ، و آنچه متضمن مصلحت معاش و معاد باشد بر آن اقدام نماید ، و هر چه موجب مفسده باشد از آن دوری کند و کناره جوید ، و هرگز مقتضای صوابدید عقل را مخالفت نکند . و باعث بر این ، فرمانبرداری و اطاعت هم نباشد ، مگر کمال نفس و بزرگی ذات او ، یا تحصیل سعادت دنیا و آخرت . و غرض او فریب مردم یا محافظت آبروی خود نباشد ، و ترس «شحنه» و سلطان او را بر این نداشته باشد .

و بسیاری از کسان اند که ترک دنیا را هم به جهت دنیا نموده اند ، و ترک بعضی لذات دنیویه را نموده اند و مطلب ایشان رسیدن به لذات بالاتر است . پس چنین اشخاص ، صاحب فضیلت عفت نیستند . و همچنین اند آن کسانی که از راه اضطراب و الجاء ، یا به سبب بی آلتی ، و بی قوتی ، یا به جهت اینکه از بسیاری از آنها متنفر شده اند ، یا به جهت تشویش حدوث بعضی مرضها

و ناخوشیها ، یا از بیم اطلاع مردمان و خوف ملامت ایشان ترک لذت می کنند . پس چنین کسان را نیز عقیف نتوان گفت . و بسیاری از اشخاص هستند که بعضی لذات را ترک آنها می کنند . و پیروی بعضی لذات را نمی کنند به جهت آنکه آنها را نفهمیده اند ، و به لذت آنها نرسیده اند . همچنان که در میان بسیاری از بادیه نشینان و اهالی کوهستان مشاهده می شود ، و این نیز صفت عفت نیست . بلکه صاحب عفت کسی است که : با وجود صحت قوی و قوت آنها ، و دانستن کیفیات لذات و مهیا بودن اسباب و آلات ، و عدم تشویش از آفات و مرض ، و بی آنکه مانعی از خارج بوده باشد ، در استیفای لذات دنیویه پا از جاده اطاعت شرع و عقل بیرون نگذارند .

و اما صفت «شجاعت» : دانستی که عبارت است از اینکه : قوه غضبیه ، منقاد و مطیع عقل بوده باشد ، تا آنچه را که عقل امر به اقدام آن نماید اقدام کند ، و آنچه را نهی کند از آن حذر نماید . و باید داعی و باعثی در این امر ، غیر از تحصیل کمال و سعادت نداشته باشد . پس کسی که خود را در امور هولناک اندازد ، و بی باک و تنها بر لشکر سهمناک تازد ، و پرواز از زدن و خوردن و کشته شدن و بی دست و پاگشتن نکند به جهت تحصیل جاه و مال ، یا به شوق وصال معشوقه صاحب جمال ، یا از خوف امیر و سردار و بیم پادشاه ذو الاقتدار ، یا به جهت مفاخرت بر امثال و اقربان ، یا مشهور شدن

در میان مردمان ، چنین شخصی را شجاع نتوان گفت ، و او را از ملکه شجاعت نصیبی نباشد ، بلکه منشا صدور این امور از او ، یا شهوت است یا جبن .

پس هر که بیشتر خود را به جهت یکی از این امور به مهالک می اندازد او جان تر و حریص تر ، و از فضیلت شجاعت دورتر است . و همچنین اند کسانی که از راه تعصب طایفه و خویشان و قبیله و نزدیکان ، داخل در امور مهلکه می شوند .

و بسا باشد که کسی بسیار در مهالک داخل شده ، و در آن غلبه کرده تا اینکه بیم و ترس او زایل شده ، و بنابر عادت احتراز نمی کند و همیشه خود را غالب می داند ، چنین شخصی نیز شجاع نیست ، بلکه طبیعت او به جهت عادت بجز غلبه را در نظر ندارد ، و تصور مغلوبیت را نمی نماید . و از این قبیل است : حمله حیوانات درنده و رو آوردن ایشان به یکدیگر یا به غیر جنس خود از انسان یا حیوان بدون عجز و بیم ، و خود ظاهراست که ایشان را قوه عاقله نیست تا غضب در فرمانشان باشد ، و حملات ایشان از ملکه شجاعت بوده باشد ، بلکه طبیعت ایشان بر این «مجبول» (۱) است .

و بالجمله شجاع واقعی کسی است که : افعال او به مقتضای عقل باشد و به اشاره عقل صادر شود ، و باعث دنیوی در آن نباشد . و بسا باشد که عقل در بعضی مواضع حکم به حذر می کند ، پس فرار از آن ، منافاتی با شجاعت ندارد ، و از این جهت است که گفته اند : نترسیدن از صاعقه های

ص: ۸۱

قویه و زلزله های شدید نشانه جنون است نه شجاعت ، و بی سبب رو آوردن به جانوران درنده یا سباع گزنده ، (۱) نیست مگر از حماقت .

و نباید دانست که : در نزد شجاع حقیقی محافظت ننگ و نام ، بالاتر از زندگی چندروزه ایام است ، و چنین کسی مرگ و هلاکت را بر خود پسندد و رسوائی و عار را بر خود روا ندارد .

آری ! مردان ، ساغر بلا- و مصیبت را لا- ابالی وار می نوشند ، و جامع عار و بدنامی رانمی پوشند ، فضیحت اهل و حرم را دیدن ، و از شرف و بزرگی نیندیشیدن به جهت دوروزه حیات ، از مردانگی نیست ، بلکه در پاس زندگانی بی ثبات از سر ناموس و آبروگذشتن دیوانگی است . شجاعان نامدار مردن با نام نیک را مردانگی می دانند ، و «ابطال» (۲) روزگار ذکر جمیل را حیات ابد می شمارند . و از این جهت بود که شیر مردان میدان دین و حفظ شریعت ، روی از خنجر تیز و شمشیر خون ریز نگردانیدند ، و به این سبب بود که یکه تازان معرکه مذهب و آئین در حمایت ملت و گرز گران و تیغ بران را بر فرق خود پسندیدند .

بلی ، کسی که بقای نام نیک را در صفحه روزگار ، و پاداش اعمال را در دار قرار ، و سر آمدن عمر ناپایدار دانست ، البته باقی را بر فانی اختیار می کند ، پس در حمایت دین و شریعت سینه خود را سپر می کند ، و از تیغ ملامت ابنای روزگار حذر نمی کند ، و می داند که به آئین مردان شیر دل در راه دین در خون تپیدن

ص: ۸۲

۱- ۴۰. ظاهراً باید «جانوران گزنده ، یا سباع درنده» باشد .

۲- ۴۱. جمع «بطل» ، یعنی قهرمانان

، و به سعادت ابد رسیدن ، از دوروزی ذلیل و خوار در دنیا ماندن و عاقبت مردن ، و از مرتبه شهادت دور ماندن ، بسی بهتر و بالاتر است . و از این جهت شیر بیشه شجاعت ، و شاه سریر ولایت ، به اصحاب خود فرمودند که :

«ایها الناس انکم ان لم تقتلوا تموتوا و الذی نفس ابن ابیطالب بیده لالف ضربه بالسیف علی الراس اهون من میتة علی الفراش»

یعنی :

«ای مردمان ! به درستی که شما اگر کشته نشوید خواهید مرد ، قسم به خدائی که جان پسر ابوطالب در دست اوست ، که هزارضربت شمشیر بر سر ، آسانتر و گواراتر است از اینکه آدمی در بسترش بمیرد» . (۱)

باری ، هر عملی که از صاحب مرتبه شجاعت سر می زند ، در هر وقتی که بوده باشد موافق طریقه عقل و مناسب وقت (۲) است ، نه او را از و ضعفی ، و نه از چشیدن زهر «نوائب» (۳) و محن ، المی و ملالی است . نه در دلش از حوادث زمان اضطرابی و حیرتی ، و نه در خاطرش از آفات جهان تشویش و دهشتی است . و آنچه بر دیگران گران است ، در پیش او سهل و آسان است ، و آنچه بر مردمان سخت و دشوار است ، و در نزد او نرم و هموار است ، اگر غضب کند از فرمان عقل بیرون نمی رود ، و اگر انتقام کشد پا از جاده شرع بیرون نمی نهد .

و اما ملکه «عدالت» : معلوم شد که عبارت است از : انقیاد و اطاعت قوه عملیه از برای قوه عاقله ، به

ص: ۸۳

۱- ۴۲. ارشاد شیخ مفید ، ط بیروت ، ص ۱۲۷ . (با اندک تفاوتی) .

۲- ۴۳. خستگی ، ماندگی .

۳- ۴۴. جمع نائبه یعنی حادثه ، پیش آمد

نوعی که هیچ عملی از آدمی سر نزند مگر به فرموده عقل . و این در وقتی حاصل می شود که ملکه در نفس آدمی به هم رسد که جمیع افعال بر نهج اعتدال از اوصاف شود ، بی آنکه او را در آن غرضی یا مطلب دنیوی باشد .

پس کسی که عدالت را بر خود ببندد ، و به مشقت خود را عادل وانمود نماید ، و از راه ریا اعمال خود را شبیه به اعمال عدول کند ، و مطلب او تسخیر دلهای مردمان ، یا تحصیل مال ایشان ، یا رسیدن به منصب و جاه ، و یا تقرب به وزیر و شاه باشد ، عادل نباشد .

و همچنین است حال در جمیع صفات فاضله ، که در تحت این چهار صفت مندرج اند به تفصیلی که مذکور خواهد شد .

مثلاً- «سخاوت» ، عبارت است از : ملکه بخشش و عطای اموال بر مستحقین بدون قصد و غرضی . پس بذل مال به جهت تحصیل مالی بیشتر از آن ، یا به سبب دفع ضرری از خود یا به قصد حصول مناصب دنیه ، یا وصول به لذات حیوانیه ، یا به جهت شهرت و نام و مفاخرت بر انام ، سخاوت نیست . و همچنین بخشش به غیر اهل استحقاق ، و اسراف در انفاق را سخاوت نگویند . و کسی که مسرف باشد جاهل است به رتبه مال ، و نمی داند که به وسیله مال ، محافظت اهل و عیال ، و تحصیل مرتبه کمال میسر می شود ، و ثروت را دخل بسیار است در ترویج احکام شریعت ، و نشر فضایل و حکمت . و از این جهت است که در

صحیفه سلیمانیه وارد است که :

«ان الحکمه مع الثروه یقظان و مع الفقر نائم»

یعنی :

«علم و حکمت با مال و ثروت حکم کسی را دارد که بیدار باشد ، و با فقر و تهی دستی در خواب است» .

و بسا باشد که سبب و منشا اسراف ، جهل به اشکال تحصیل مال حلال است . و اغلب کسانی که بدون زحمت تحصیل ، به مالی رسیده اند ، از میراث یا مثل آن چنین اند ، زیرا که زحمت تحصیل حلال را ندیده اند ، و ندانسته اند که راه مداخل حلال و مشاغل طیبه بسیار کم است ، و بزرگان را از ارتکاب هر شغلی مشکل است . و از این جهت است که نصیب آزادگان از دنیا در نهایت قلت است و ایشان همیشه از بخت خود در شکایت اند ، به خلاف دیگران که چون در تحصیل مال بی پروایند ، نه در فکر حلال و حرام اند ، و نه تشویشی از عذاب و وبال دارند ، از هر جا که رسد بگیرند و به هر جا که رسد صرف کنند . بعضی از حکما گفته اند که :

«تحصیل مال مثل این است که سنگ را به قله کوه بالابری ، و خرج آن مثل این است که از آنجا رها کنی» .

باب سیم : در بیان محافظت اخلاق حمیده از بیرون رفتن از حداعتدال

فصل اول : حفظ تعادل اخلاق حمیده

حفظ تعادل اخلاق حمیده

بدان که از برای کسب فضائل صفات ، و محاسن ملکات ، ترتیبی است لایق که تجاوزاز آن نباید نمود . و توضیح این کلام آن است که : شکی نیست که هر چه از مرتبه ای به مرتبه دیگر منتقل می شود ، حرکت می کند از مرتبه اولی به ثانیه . و حرکات و افعالی که هر

ص : ۸۵

چیزی را از مرتبه نقص به کمال می رساند ، یا از قدرت و اختیار ما بیرون است و آن راحرکات طبیعی گویند مانند نطفه که از زمانی که در رحم قرار می گیرد حرکت می کند در اطوار مختلفه تا آنکه به مرتبه حیوانیت می رسد . و یا تحت قدرت و اختیار ما است و آن حرکت را حرکت صناعیه گویند ، مانند چوب خشک که به توسط آلافت نجار حرکت می کند در صورتهای متفاوته ، تا سریر سلاطین ذوالاقتدار می گردد . و چون حرکات طبیعی مستند است به مبادی عالیه و مصادر متعالیه ، معلوم است که موافق مصلحت و مطابق حکمت است ، و ترتیب آن اتم و احسن است . پس بر آدمی لازم است که در تحریکات صناعیه اقتدا کند به تحریکات طبیعی ، و صاحب صناعت متابعت طبیعت را نماید .

و چون این معلوم شد ، می گوئیم که : چون تهذیب اخلاق ، و تحصیل فضایل صفات از امور صناعیه است ، که ما به آن ماموریم ، پس لازم است که در ترتیب آن پیروی اطفال طبیعت را کنیم . و شکی نیست که : اول چیزی که از برای طفل به تحریک طبیعت حاصل می شود ، قوه طلب قوت و غذاست ، زیرا در رحم مادر از راه ناف غذا را به خود می کشد و قوت خود را می طلبد ، و چون از این مرتبه حرکت کرد و قوه طلب در آن زیاد شد ، در وقت غذا خواستن ، صدا به گریه بلند می کند و پستان مادر را می جوید . اینها همه از متعلقات قوه شهویه است . پس اولین قوه ای که طبیعت آن را حاصل می کند ، این قوه است ،

و چون این قوه در آن قوت گرفت و به کمال رسید ، آثار قوه غضبیه در او پیدا می شود ، که از خود ، موزیات را دفع کند ، و خود را از هلاکت و تلف شدن محافظت نماید ، اگر چه به استعانت از پدر و مادر یا غیر ایشان باشد . چنان که مشاهده می شود که : المی که به طفل می رسد به گریه می آید ، تا دیگران مطلع شده دفع الم نمایند . و این قوه ، قوت می گیرد تا در آن میل برتری بر امثال و اقران ، و سروری بر دیگران حاصل می شود . و این دومین قوه ای است که طبیعت در آدمی می پرورد ، و بعد از آنکه آثار قوه تمیز و ادراک در او ظاهر می گردد ، و روز به روز زیاد می شود ، تا قابل تعلیم علوم و صناعات می گردد ، در این وقت عمل طبیعت در تدبیر قوی به مرتبه کمال می رسد ، و ابتدای تکمیل صنایع است ، یعنی وقتی است که آدمی نفس خود را تکمیل نموده ، تدبیر قوائی را که طبیعت پرورش داده بنماید ، و آنها را به کمال رساند .

پس اگر کوتاهی کند و خود به تکمیل صنایع نپردازد به همین حال باقی خواهد بود ، و به کمال حقیقی ، که انسان به جهت آن خلق شده نخواهد رسید ، زیرا که همه کس متصف به جمیع صفات جمیله ، و صاحب نفس قدسیه ایجاد نشده که در استعداد مردم اختلافی باشد .

و چون دانستی که : طبیعت ، اول قوه شهویه را به ظهور آورد ، و بعد از آن غضبیه ، و بعد از

آن قوه عقل و تمیز را، پس در صناعت باید به این ترتیب تدبیر و تکمیل نمود :

ابتدا در تهذیب قوه شهویه سعی نموده و صفت عفت را که از فضایل این قوه است اکتساب نمود، و بعد از آن به قوه غضبیه پرداخت و ملکه شجاعت را که از کمالات این قوه است تحصیل کرد، و سپس در تکمیل قوه عاقله اجتهاد نمود، و فضیلت حکمت را به دست آورد. چنانچه به این ترتیب آدمی در تحصیل اخلاق حسنه کوشد، به سهولت و آسانی جام سعادت نوشد.

و ثمر این ترتیب، تسهیل تهذیب اخلاق و آسانی آن است، زیرا شکی نیست که :

قوه شهویه به انقیاد و اطاعت از قوه غضبیه نزدیکتر، و گذشتن از قدر زائد از ضروریات غذا و شهوت، از ترک جاه و برتری و ریاست و سروری و نیکی در مقابل بدی و اغماض از انتقام دشمنان قوی بسی آسانتر است.

پس، تسخیر قوه شهویه در ابتدا سهل است، و بعد از تسخیر آن فی الجمله قوتی از برای عاقله حاصل می شود، و ملکه تسخیر از برای او هم می رسد و اسباب قوه غضبیه اندکی کمتر می گردد، و تسخیر آن نیز به سهولت میسر می شود، و بعد از تسخیر این دو قوه، تحصیل ملکه حکمت، که از آن دو صعب تر است، به آسانی ممکن می گردد. و کسی که این ترتیب را از دست بدهد اینطور نیست که تکمیل خود و تهذیب اخلاق از برای او ممکن نباشد، و لیکن به دشواری و صعوبت حاصل می شود.

س طالب سعادت ابد، باید در هیچ حالی دست از طلب ندارد، و از رحمت خداوند متعال نومید نشود، و کمر طلب در میان بندد، و دامن همت بر کمر زند، و طلب تایید و توفیق از پروردگار شفیق مجید نماید.

شبهات علم اخلاق به علم طب

و بدان که: همچنان که کسی فاقد صفات کمالی است، سعی در تحصیل آن وازاله ضدش بر او لازم است، همچنین صفت کمالی که از برای آدمی حاصل است، جهد در محافظت و ابقاء آن واجب است، مانند صحت بدن، چون اگر کسی را مرضی باشد سعی در دفع آن و تحصیل صحت باید کند، و اگر صحیح و سالم باشد مراعات حفظ صحت را می باید نماید. و از این جهت است که فن طب را منقسم به دو قسم کرده اند: یک قسم، در حفظ صحت، و دیگری در دفع مرض. و چون علم اخلاق نیز شبیه به علم طلب است، بلکه طب حقیقی آن است، پس علم اخلاق نیز منقسم به دو قسمت می شود: یکی در کسب فضایل، و دیگری در دفع رذایل. و به جهت مشابهت این دو علم، این علم را «طب روحانی» گویند، همچنان که طب متعارف را «طب جسمانی» نامند.

و از این راه بود که جالینوس طیب (۱) در نامه ای که به خدمت حضرت مسیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرستاد نوشت که: «من طیب الابدان الی طیب النفوس» یعنی: «این نامه ای است از طیب بدنها به سوی طیب روحها».

فصل دوم: مقدمات تزکیه نفس

بدان که: لازم است

ص: ۸۹

۱- ۱. او از پزشکان یونان بود که در سال ۱۳۱ میلادی به دنیا آمد و در سال ۱۲۱۰ از دنیا رفت. جالینوس، استاد بطلمیوس و شاگرد بلیناس، و بلیناس شاگرد ارسطو، و ارسطو شاگرد افلاطون، و افلاطون شاگرد سقراط، و سقراط شاگرد بقراط و بقراط شاگرد جاماسب، و جاماسب شاگرد لقمان حکیم بوده است. رک: فرهنگ معین، بخش اعلام. و روضات الجنات،

ج ۲، ص ۱۳۹

از برای طالب پاکی نفس از اوصاف رذیله ، و آرایش آن به صفات جمیله ، اجتناب از چند چیز :

اول : اجتناب از مصاحبت بدان و اشرار را لازم داند . و دوری از همنشینی صاحبان اخلاق بد را واجب شمارد ، و احتراز کند از شنیدن قصه ها و حکایات ایشان ، و استماع آنچه از ایشان صادر شده و سرزده . و با نیکان و صاحبان اوصاف حسنه مجالست نماید ، و معاشرت ایشان را اختیار کند ، و کیفیت سلوک ایشان را با خالق و خلق ملاحظه نماید . و از حکایات پیشینیان و گذشتگان از بزرگان دین و ملت و راهروان راه سعادت مطلع شود ، و پیوسته استماع کیفیت احوال و افعال ایشان را نماید ، زیرا که : صحبت با هر کسی مدخلیت عظیم دارد در اتصاف به اوصاف و تخلق به اخلاق او .

نار خندان باغ را خندان کند*** صحبت نیکانت از نیکان کند

چون طبع انسان دزد است ، و آنچه را مکرر از طبع دیگر می بیند اخذ می کند . و سراین آن است که : از برای نفس انسانی چندین قوه است ، که بعضی مایل به خیرات و فضایل ، و بعضی مقتضای شرور و رذایل هستند ، و پیوسته این قوا با یک دیگر در مقام نزاع و جدال اند ، و از برای هر یک از آنها که اندک قوتی حاصل شد و جزئی معینی به هم رسید ، بر آن دیگری به همانقدر غالب می شود . و نفس را مایل به مقتضای خود می کند .

و شکی نیست که : مصاحبت با صاحب هر صفتی و شنیدن حکایات و افعال او

واستماع قصص احوال او باعث قوت مقتضی آن صفت می شود، و به این سبب کسانی که بیشتر اوقات با هم، همنشین هستند، یا در اغلب ازمنه به جهت اجتماعی که با یکدیگر دارند - مانند شاگردان یک استاد یا بندگان یک مولی و امرای یک پادشاه - غالب آن است که اخلاق ایشان «متلائمه»^(۱)، و اوصاف ایشان متناسبه هستند، بلکه چنین است در اهل یک قبیله یا یک شهر.

و لیکن، چون اکثر قوای انسانی طالب اخلاق رذیله است، انسان زودتر مایل به شرمی شود، و میل او به صفات بد آسان تر است از میل به خیرات. و از این جهت است که گفته اند: تحصیل ملکات ارجمند به منزله آن است که از نشیب به فراز روند، و کسب صفات ناپسند چنان است که از فراز به نشیب آیند. و اشارت به این است آنچه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده اند:

«حفت الجنه بالمکاره و حفت النار بالشهوات»^(۲)

یعنی:

«رسیدن به درجات بهشت به کشیدن جامهای ناگوار منوط، و دخول آتش جهنم به ارتکاب خواهشهای نفسانی مربوط است»

دوم آنکه: همیشه مواظب اعمالی باشد که از آثار صفات حسنه است، و خواهی نخواهی نفس را بر افعالی و ابدار دارد که مقتضای صفتی است که طالب تحصیل آن، یادر صدد محافظت بقای آن است، مثل کسی که خواهد محافظت ملکه سخاوت وجود را نماید، یا آن را تحصیل کند، باید پیوسته اموال خود را به موافق طریقه عقل و شرع به مستحقین بذل نماید، و

ص: ۹۱

۱-۲. موافق، سازش با یکدیگر.

۲-۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳۲ خ ۶۸۰۵. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۵۶۶، خطبه ۱۷۵. (با اندک تفاوتی)

هر وقت که میل خود را به بخل و امساک بیابد نفس خود را در مقام عتاب در آورد . و کسی که در مقام حفظ صفت شجاعت یا در صدد کسب آن باشد ، باید همیشه قدم گذارد در امور هولناک و احوال خطرناک ، که عقل و شرع از آنها منع نکرده باشد ، و چون آثار جبن در خود مشاهده کند با خود در قهر و جنگ بوده باشد ، و این به منزله ریاضت بدنیه است ، که از برای دفع امراض بدن یا حفظ صحت آن به کار می رود .

سیم آنکه : پیوسته مراقب احوال و متوجه اعمال و افعال خود باشد ، و هر عملی که می خواهد کرده باشد ، ابتدا در آن تامل کند ، تا خلاف مقتضای حسن خلق از او سرزنند ، و اگر احیانا امری از او به ظهور آمد که موافق صفات پسندیده نیست ، نفس خود را تادیب کند ، و در مقام تنبیه و مؤاخذه آن بر آید . به این طریق که : اول خود راسرزنش و ملامت کند ، و بعد از آن متحمل اموری شود که بر او شاق و ناگوار است .

همچنان که اگر کام خود را شیرین کند به لقمه ای که نباید از آن بخورد ، مذاق را تلخ سازد به روزه داشتن ، و اگر غضبی بیجا از او در واقع ای سرزند ، مؤاخذه کند خود را به صبر کردن در واقعه دیگر و اشد از آن ، یا خود را در معرض اهانتی در آورد که نفس راتحمل آن گران بوده باشد ، و یا تلافی آن را به نذر

و تصدق و امثال آن نماید .

و زنهار ، که در هیچ حال از خود غافل نشود ، و از جد و جهد در کسب صفات نیک یا حفظ آنها باز نماند ، و اگر چه چنان داند که در اخلاق حسنه به مرتبه اعلی رسیده ، زیرا که غفلت موجب کسالت است ، و به سبب کسالت ، فیض ، [عالم قدس] منقطع می شود و ابواب فیوضات بسته می گردد .

اندر این ره می خروش و می خراش*** تا دم رفتن دمی غافل مباش

و از سعی و جهد «یوما فیوما» نفس را صفات تازه حاصل ، و هر لحظه او را ترقی در مرتبه کمالات و صعود به معارج سعادات هم می رسد به مرتبه ای که پرده طبیعت ازپیش بصیرت او برداشته می شود ، و محل اسرار ملک و ملکوت ، بلکه محرم خلوت جبروت می گردد . و باید در امور دنیا و متعلقات این عاریت سرا زیاده از قدر ضرورت سعی نکنند ، و بیش از قدر لازم ملتفت آنها نشود ، و خود را به مشقات سرمد گرفتار نسازد .

آری ! چه شقاوتی از آن بالا-تر ، که کسی جوهر گرانبهایه از عالم قدس را صرف تحصیل «خزف» (۱) پاره ای چند در ظلمتکده دنیا نماید ، و یوسف کنعان مجرد (۲) را به بهای کلاف (۳) پیره زالی فروشد . یا متاعی را که ثمنش ملک ابد باشد به ازای خشت و خاکی دهد ، و سرمایه ای را که سودش پادشاهی سرمد باشد بر سر خاک و خاشاکی نهد .

چهارم آنکه : احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه شهویه یا غضبیه می شود . و چشم را محافظت نماید

ص: ۹۳

۱-۴. سفال ، ظرف گلی . کنایه از بی ارزش بودن امور دنیوی است .

۲-۵. کنایه از زیبایی و ارزش فوق العاده نفس ناطقه است که از عالم قدس می باشد .

۳-۶. اشاره به داستان حضرت یوسف است که وقتی پس از نجات از چاه ، در معرض فروش قرار گرفت مشتریان زیادی برای خریدن وی در مقابل بهای سنگین وارد میدان شدند ، و مشهور است که در این میان پیر زنی به چشم می خورد که با کلاف پشمین هت خریدن حضرت یوسف در کنار دیگر مشتریان قرار گرفته بود . و غرض مؤلف این است که نفس ناطقه آدمی همانند یوسف صدیق از ارزش خیلی بالا-تری برخوردار است با این که می توان او را در مقابل قیمت زیادی مانند سلطنت جاودانه ، هم نشینی با ملکوتیان و جبروتیان و . . . فروخت ، نباید در برابر بهای ناچیزی مانند رسیدن به مال ، جاه ، مقام و لذائذ جسمانی دنیوی از دست داد

از دیدن آنچه غضب یا شهوت را به هیجان می آورد. و گوش را نگاهدارد از شنیدن آنها. و دل را ضبط کند از تصور و تخیل آنها، و بیشتر سعی در محافظت دل نماید و خیال آنها را در خاطر خود راه ندهد، زیرا که: از تصور و خیال آتش، شوق و شعله غضب تیز می گردد، آنگاه سرایت به اعضا و جوارح می کند، و مجرد دیدن یا شنیدن، بدون اینکه دل را مشغول آن کند چندان تاثیری ندارد. و کسی که این دو قوه را از هیجان محافظت ننماید، مانند کسی است که شیر درنده یا سگ دیوانه یا اسب سرکشی را رها کند، و بعد از آن خواهد که خود را از آن خلاص کند.

پنجم آنکه: فریب نفس خود را نخورد، و اعمال و افعال خود را حمل بر صحت نکند، و در طلب عیوب خود «استقصا» و سعی نماید، و به نظر دقیق در تجسس خفایای معایب خود بر آید، و چون به چیزی از آنها برخورد، در ازاله آنها سعی کند، و بداند که هر نفسی عاشق صفات و احوال خود است، و به این جهت اعمال و افعالش در نظرش جلوه دارد، و بدون تامل و باریک بینی به عیوب خود بر نمی خورد، بلکه اکثر مردم از عیوب خود غافل اند، و خاری که به پای کسی رود زود می بینند، ولی شاخ درختی را در چشم خود بر نخورند.

پس، طالب سعادت و سالک راه نجات را لازم است که: از اصدقا

و دوستان خودتفحص معایب خود را نماید، و برایشان است که او را مطلع سازند. بهتر آنکه یکی از دوستان مهربان را از میان ایشان اختیار کند، و با او عهد نماید که مراقب احوال او باشد، که او را از معایب او خبردار کند، و چون او را بر عیبی آگاه سازد شاد و خوشحال گردد، و از او منت پذیرد و در صدد دفع آن برآید، تا آن صدیق را اعتمادی به او به هم رسد، و چنان داند که نیکوترین هدیه در نظر او عیبی از عیوب اوست (۱)، و لیکن این چنین دوستی «عزیز الوجود» (۲) است، چون اغلب دوستان از خوش آمدگویی و اغراض فاسده خالی نیستند، و بسا باشد که: بسیاری از غلطها در نظر غلط بینان هنر نماید، و بعضی هنرها نزد ایشان عیب باشد. و بسا باشد که: نفع دشمن در این خصوص بیشتر باشد، زیرا که دوست در مقام اظهار عیوب کم بر می آید، بلکه، چون نظر او نظر دوستی است گاه هست به عیوب او بر نمی خورد، و از اینجا گفته اند:

و عین الرضا عن کل عیب کليلة*** و لکن عین السخط تبدی المساویا

یعنی: «چشم دوستی و رضامندی از دیدن عیوب کند است، و لیکن دیده دشمنی اظهار بدیها را می کند».

پس دانا کسی است که چون دشمنان او عیبی از او را ظاهر کنند، در مقام شکرگزاری ایشان بر آید و چاره دفعش کند.

و از جمله چیزهایی که در این باب نافع است آن است

ص: ۹۵

-
- ۱- ۷. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی». یعنی: «عزیزترین برادران دینی من، کسی است که عیبهای مرا به عنوان هدیه، برای من بیان کند». بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۴۹، ح ۸۹.
- ۲- ۸. کمیاب، نایاب.

که : دیگران را آئینه عیوب خود کند ، و آنچه از ایشان سرزند تامل در قبیح و حسن آن کند ، و به قبیح هر چه بر خورد بداند که چون آن عمل از خود او نیز سرزند قبیح است ، و دیگران قبیح آن را بر نمی خورند ، و پس سعی در ازاله آن کند . و طالب سعادت را واجب است که در آخر هر شبانه روزی محاسبه اعمال و افعال خود را کند و آنچه از او سرزند به نظر در آورد ، دفتر اعمال آن روز و شب را گشوده سرپایش را مرور کند ، و تفحص نماید از آنچه از او صادر شده ، پس اگر بدی از او به وجود نیامده ، و فعل قبیح از او سرزده حمد خدا را به جا آورد ، و شکر توفیق او را نماید ، و اگر مرتکب قبیحی شده باشد ، با نفس خود عتاب کند و خود را ملامت کند و توبه و انابه نماید .

فصل سوم : تشخیص امراض نفسانی

تشخیص امراض نفسانی

مذکور شد که : علم اخلاق که طب روحانی است مشابه است با طب جسمانی ، وقانون کلی در معالجه امراض جسمیه آن است که : ابتدا تشخیص مرض داده شود و جنس آن شناخته شود ، و بعد از آن تفحص از سبب حدوث آن مرض شود ، سپس در صدد معالجه آن بر آید .

و معالجاتی که می شود یا معالجات کلیه است ، که تخصیص به مرضی دون مرضی ندارد ، بلکه شامل جمیع امراض است ، یا جزئی که مخصوص به مرضی معین است .

لهذا ، باید طبیب ارواح و کسی که در مقام

معالجه نفوس ، یا در صدد دفع مرض نفس خود است ، این قانون را ملاحظه نماید .

پس ، به جهت تشخیص امراض نفسانیه و تعیین صفات ردیه می گوئیم : دانستی که رذایل صفات که امراض روح هستند ، نیست مگر انحراف و تعدی اخلاق از حداعتدال ، و دانستی که قوای انسانیه که اخلاق و صفات متعلق به آنها است ، سه نوع است :

اول : قوه تمیز و ادراک .

دوم : قوه غضب که آن را قوه دفع نیز گویند .

سوم : قوه شهویه که آن را قوه جذب نامند .

و انحراف هر یک از آنها یا در کمیت است ، که از آنچه باید و شاید تجاوز کند ، یا در کیفیت که اصل کیفیت آن نابود ورد می شود اما از حد تجاوز نکند . و انحراف در کمیت بر دو قسم است :

الف : به طرف افراط است که زیاده از حد اعتدال است .

ب : به طرف تفریط است که از حد اعتدال ناقص می باشد .

و مثال این در مرض جسمانی : همچنان که مزاج شخصی در حالت صحت قدرمعینی اشتهای غذا دارد ولی یکبار از حد تجاوز می کند به طرف زیاده ، و ناخوشی جوع حاصل می شود ، و زیاده از قدر اعتدال غذا می طلبد ، بلکه آنچه می خورد سیر نمی شود .

و یک دفعه دیگر به طرف نقص تجاوز می کند ، و سد اشتهای او می شود و طبع او میل به غذا نمی کند ، و این دو انحراف در کمیت است . و یکبار دیگر اشتهای او به

حد اعتدال است ، و لیکن طبع او مایل به چیزهایی است که مزاج صحیح آن را نمی طلبد ، مثل ذغال و گل و خاک و گوشت سوخته و امثال آن .

پس ، امراض این سه قوه نفسانیه بر سه قسم می شود : یا به سبب افراط است ، یا تفریط ، یا پستی و ردائت کیفیت .

اما افراط در قوه و ادراک : مثل صفت جربزه و تجاوز نظر و فکر از حد اعتدال ، و توقف نمودن در مسائل به سبب شبهات واهی ، و فکر کردن در اموری که فهمیدن آنها احد او نیست ، و حکم کردن در مجردات به مجرد و هم و تصورات . و تفریط در آن :

مانند صفت «بلاغت» (۱) و نادانی ، و قصور نظر و فکر از فهمیدن ضروریات ، و اجرای احکام مادیات بر «مجردات» . (۲)

و نابودی و «ردائت» (۳) آن : مثل میل به علومی که در آنها کمالی از برای نفس حاصل نمی شود ، مانند «کهان» (۴) و «شعبده» (۵) و تعلیم بازیها و امثال آن . و از این قبیل است : طرق جدل ، و مناظره زیاده از قدر ضرورت .

و افراط در قوه غضبیه : مانند شدت غیظ به حدی که صاحب آن شبیه به سیب درنده شود و در انتقام از حد جایز تجاوز نماید . و تفریط در آن : مثل اینکه اصلا در آن غیرت و حمیت نباشد ، و از هر کسی ذلت و اهانت را متحمل شود . و از این قبیل است که خود را در اعمال و افعال شبیه به طفلان و زنان کند . و ردائت

ص: ۹۸

۱-۹. کودنی .

۲-۱۰. مادیات و جسمانیات ، ویژگیهایی دارند مانند : طول ، عرض ، عمق و . . . که در مجردات ، این صفات نیست . رک : پاورقی ص ۱۵ .

۳-۱۱. فساد ، زشتی .

۴-۱۲. فالگیری .

۵-۱۳. چشم بندی ، تردستی ، حقه بازی

آن : مثل اینکه غضب بر جمادات و حیوانات کند ، و کاسه و کوزه خود را بشکند ، و پا بر خود زند و جامه خود را پاره کند .
و افراط در قوه شهویه : مثل اینکه زیاده از حد ضرورت مباشرت کند ، و با وجود مظنه حدوث چندین مرض ، خود را از جماع نگاه ندارد ، و بدون رغبت طعام خورد . و تفریط در آن : مانند اینکه در تحصیل قوه ضروری کوتاهی کند ، و اهل و عیال را ضایع گذارد ، یا ترک مزاجت نموده ، نسل خود را منقطع سازد . و ردائت در آن : مثل اینکه میل به مقاربت پسران نماید و از لقمه های حرام و شبهه ناک احتراز نکند .

اسباب امراض نفسانی

و اما اسباب امراض نفسانیه و انحراف اخلاق از حد اعتدال ، بر سه قسم است :

یا نفسانی است ، یا خارجی ، یا جسمی .

و اسباب نفسانیه آن است که : در ابتدای فطرت از برای آدمی حاصل باشد . مثل آنکه قوه ادراک او ضعیف باشد ، یا در او قوه شهوت اصلا نباشد .

و اسباب خارجی آن است که : به سبب عوارض خارجی حاصل شده باشد . مثل اینکه با بدان نشست ، یا حکایات ایشان را شنیده ، و میل و شوق به آنها نموده و پیروی و متابعت کرده و مرتکب اعمال ناشایست گشته تا آنکه ملکه او شده .

و اسباب جسمانیه آن است که : به سبب ناخوشی و مرض ، در بدن صفات بد حاصل شده باشد ، همچنان که مشاهده می شود که به سبب

بعضی از امراض ، آدمی را کج خلقی به هم می رسد ، یا ضعف و «فتور» (۱) در قوه شهویه پیدا می گردد .

راه معالجه امراض نفسانی

و اما طریق معالجه کلیه در امراض نفسانیه آن است که : بعد از آنکه سبب آن راشناخت ، اگر سبب مرض جسمانی باشد سعی در معالجه بدن نماید ، و آن مرض را از بدن دفع کند . و چنانچه سبب خارجی یا نفسی باشد ، طریق معالجه کلیه آن مثل معالجات امراض جسمانیه باشد .

و طریق معالجات کلیه در امراض جسمانیه آن است که : ابتدا به غذاهایی که طبع آنها ضد طبع مرض است علاج می کنند ، چنانچه مرضی را که از حرارت باشد از غذاهای سرد می دهند ، و آنچه از سردی باشد از غذاهای گرم مداوا می فرمایند . پس ، اگر ناخوشی جزئی باشد و به این وسیله دفع شود «فهو المطلوب» ، و اگر مرض مستحکم شده باشد و از غذا دفع آن نشود ، دوا می دهند و شربتهای ناگوار می چشانند ، و اگر دوائیز فایده نبخشد به زهر و سمومات معالجه می نمایند . و بعضی امراض حادث می شود که هیچ یک از آن معالجات مفید نیست ، که باید به داغ کردن و سوزانیدن معالجه کرد ، و گاه هست که باید عضوی از اعضاء را قطع کرد همچنان که در «شقاقلوس» ، (۲) و این آخر علاج است .

پس ، قاعده کلیه در معالجه امراض نفسانیه و دفع صفات رذیله نیز همین است .

و بعد از آنکه آدمی انحراف اخلاق خود را از حد اعتدال یافت ، و صفت بدی در خود دید ، باید ابتدا افعالی که ضد

ص: ۱۰۰

۱- ۱۴. سستی

۲- ۱۵. «شقاقلوس» ماخوذ از یونانی ، به معنی بی حسی و فاسد شدگی عضوی از اعضای بدن .

آن است و از آثار صفت حمیده است ، که در مقابل آن است مرتکب شود ، و مواظبت آن افعال کند . و این ، به منزله غذای ضد مرض است ، همچنان که حرارت مزاج به غذاهای «بارده» (۱) دفع می شود ، همچنین هر صفت فضیلتی که در نفس حادث [حاصل] شد ازاله ملکه رذیله که ضد آن است می کند .

پس اگر این عمل فایده نبخشید ، در مقام سرزنش و ملامت نفس برآید و در دل وزبان خود را نکوهش کند ، و بدیها و ناخوشیهای آن صفت را در دل بگذرانند و تصور کنند و به زبان آورد و با خود عتاب و خطاب کند ، و بگوید : ای نفس «اماره» (۲) و «مکاره» مرا و خود را هلاک کردی ، و در معرض غضب پروردگار در آوردی ، و از پادشاهی بی زوال ، خود را محروم ساختی ، و تا چشم بر هم می زنی زمان رفتن و وقت مردن است ، و باید در آتش جهنم با مار و کژدم قرین ، و با اشرار و شیاطین همشین بود ، و این ، بجای دو او معاجین و شربت‌ها است .

و چنان که اینها نیز فایده نکرد ، مرتکب آثار و اعمال صفت رذیله ای که ضد این رذیله است شود ، مثلا اگر در خود صفت بخل را ملاحظه کرد و به هیچ وجه معالجه نشد ، خواهی نخواهی مال خود را زیاده از اندازه بذل ، و اعمال مسرفین را ظاهر کند . و اگر صفت جبن را مشاهده کرد ، خود را به مواضع هولناک بیندازد ، و از محل خوف و خطر احتراز نکند . و

ص: ۱۰۱

۱-۱۶. سرد .

۲-۱۷. بسیار امر کننده به بدی . علمای اخلاق برای «نفس» (احساسات و غرائز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است . رک : تفسیر نمونه ، ج ۹ ، ص ۴۳۶

لیکن ، هر گاه استنباط کند که بخل یا جبن نزدیک به زوال رسیده اند ، خود را نگهدارد ، که ملکه اسراف یا صفت تهور در او پیدا نشود . و این ، به منزله زهرها و سمومی است که به مریض می دهند .

و گاه هست که : باید مرتکب اعمالی شود که از برای صاحبان اخلاق حسنه پسندیده نیست ، بلکه منافی شرف و مردی است . اما همچنان که زهر در معالجه بدن مباح می شود ، این اعمال نیز در معالجه نفس جایز می شود .

و از این قبیل است : متوجه امور جزئی شده که در شان او نیست ، مثل آب کشیدن ، و طعام از بازار خریدن و به خانه آوردن ، به جهت رفع صفت تکبر . یا خود را نادان وانمودن و اعتراف به جهل کردن به جهت رفع رذیله عجب و غرور و امثال اینها .

و اگر به این معالجات نیز نفعی حاصل نشد ، در آن وقت شروع کند به تهذیب نفس خود به تکلیفات شاقه و ریاضات صعبه مشکله .

پس به جهت اصلاح قوه شهویه ، منع کند خود را از غذا و آب و استراحت و خواب ، مگر به قدری که در بقای حیات احتیاج به آن است . و همچنین در غضبیه . و این عمل به منزله قطع و داغ است ، و بعد از توقف دفع صفات رذیله به آن ، از ارتکاب آن چاره نیست ، و هر گاه استحکام صفات رذیله به حدی شود که دفع آن موقوف به این اعمال باشد ، باید صاحب آن از ارتکاب آنها مضایقه نکند

ص: ۱۰۲

، و از سرزنش ملامت کنندگان نیندیشد . و لیکن به شرطی که پا از دایره شریعت مقدسه بیرون نهد ، و عملی که در شرع اقدس از آن نهی صریح شده مرتکب نشود ، و کاری که فساد آن زیادتر از فساد رذیله باشد - که در صدد دفع آن است - از او سرزنند ، و از این است که : از برای سالک راه سعادت لابد است از استادی حاذق که علاج هر مرضی را داند ، و قدر معالجه را شناسد .

و عجب آنکه : کسانی که اوصاف بهایم و سباع ، و اخلاق شیاطین ، سرا پای نفس ایشان را فرو گرفته است ، روز و شب در آراستن بدن خود چون زنان ، و شب و روز در فکر غذا و شراب چون چهار پایان ، مسلمین از ایذا و اذیت ایشان در فغان ، و بندگان خدا از ظلم ایشان به جان ، نه حرام می دانند و نه حلال ، و نه از پاداش می ترسند و نه از وبال ، چنان که اگر به کسی برخوردند که به جهت خلاص نفس خود بعضی اعمال که موافق شرف و بزرگی نیست از او سرزند ، مانند خدمت خود و عیال خود ، یا تواضع و فروتنی زیاده از حد شان خود ، یا خود را از بعضی غذاهای مقوی محروم سازد ، زبان ملامت و «تشنیع» (۱) به او دراز می کنند و او را از سفیه و بی عقل می شمارند ، غافل از آنکه کدام سفاهت از آنچه مرتکب هستند بدتر و بالاتر است .

و اما معالجات جزئیة هر مرضی پس به تفصیلی است که در باب آینده مذکور می شود ،

ص: ۱۰۳

۱-۱۸. بسیار بد گفتن از کسی ، عیوب کسی را آشکار کردن .

باب چهارم : در تفصیل انواع اخلاق و بیان شرافت فضایل و شرح مفاسد ذایل

اخلاق حسنه و ذمیه و فواید و مفاسد آنها

و پیش از این دانستی که : قوه انسانی که مدخلیت در صفات و اخلاق دارند چهارند :

قوه عاقله ، عامله ، غضبیه و شهویه . و دانستی که : کمال قوه عامله ، انقیاد و اطاعت اوست از برای عاقله در استعمال سایر قوا در اعمال حسنه . و عدالت عبارت از آن است ، و نقص آن در عدم انقیاد است .

پس هر گاه سایر قوا به مرتبه کمال باشند عدالت حاصل خواهد بود ، و هر گاه ناقص باشند عدالت منتفی خواهد بود و تحقق و انتفاء عدالت تابع کمال و نقص سایر قوا است .

و عدالت ، امری است جامع جمیع صفات کمالیه . پس از برای کسب عدالت به خصوص کیفیتی خاص ، و از برای ازاله ضدش که جور است ، معالجه ای مخصوص نیست ، و از برای قوه عامله صفات کمالیه مخصوصی که تعلق به سایر قوا نداشته باشد نیست ، بلکه جمیع صفات مخصوصه از فضایل و رذایل متعلق است یا به قوه عاقله یا غضبیه یا شهویه ، یا به دو قوه از این قوا یا سه قوه ، و تفصیل آنها را در چهار مقام ذکر می کنیم .

و از برای عدالت اگر چه طریقه خاصه در اکتساب آن ، و معالجه مخصوصه از برای ازاله ضد آن نیست ، و به اکتساب سایر فضایل ، عدالت حاصل ، و ازاله بقیه رذایل ضد آن زایل می شود ، و لیکن خود عدالت چون مستلزم جمیع ملکات فاضله ، بلکه جامع جمیع است ، و اشرف فضایل و کمالات است ، ابتدا ، شرف و فضیلت آن

را هم در يك مقام على حده بيان مى كنيم . پس ، اين باب مشتمل است بر پنج مقام به اين ترتيب :

مقام اول : در بيان آنچه متعلق به قوه عامله است كه عبارت است از عدالت .

مقام دوم : در ذكر اخلاق و صفاتى كه متعلق است به قوه عاقله .

مقام سوم : در بيان اخلاق متعلق به قوه غضبيه .

مقام چهارم : در شرح ملكات متعلقه به قوه شهويه .

مقام پنجم : در تفصيل و تبين اوصاف متعلقه به دو قوه يا سه قوه از قواى ثلاث .

و در هر مقامى از سه مقام آخر صفات رذيله كه متعلق به آن مقام است عنوان مى كنيم ، و در ذيل آن عنوان ، علامات و اقسام و اسباب و مضرت و علاج آن صفت را ، و ضد آن از صفات حسنه ، و علامات و منفعت و تدبير تحصيل آن را در فصول چندبيان مى كنيم .

مقام اول : عدالت

فصل اول : در بيان آن چه متعلق است به قوه عامله و آن عبارت است از عدالت

عدالت

بدان كه : عدالت ، افضل فضائل و اشرف كمالات است ، زيرا كه دانستى كه آن مستلزم جميع صفات كماليه است ، بلكه عين آنهاست . همچنان كه جور كه ضد آن است ، مستلزم جميع رذائل ، بلكه خود آنهاست . و چگونه چنين نباشد ، و حال آنكه شناختى كه : عدالت ملكه اى است حاصل در نفس انسان كه به سبب آن قادر مى شود بر تعديل جميع صفات و افعال ، و نگاهداشتن در وسط ، و رفع مخالفت و نزاع فيما بين قواى مخالفه انسانيه ، به نحوى كه اتحاد و مناسبت و يگانگى و الفت ميان همه حاصل شود

ص: ۱۰۵

پس ، جمع اخلاق فاضله و صفات کامله ، مترتب بر عدالت می شوند . و به این سبب ، افلاطون (۱) الهی گفته است که : چون از برای انسان صفت عدالت حاصل شد ، روشن و نورانی می شود ، به واسطه آن جمع اجزای نفس او ، و هر جزوی از دیگری کسب ضیاء و تلالؤ می کند ، و دیده های نفس گشوده می شود ، و متوجه می شود به جای آوردن آن از او خواسته اند بر نحو افضل ، پس سزاوار بساط قرب مبدا کل - جل شانه - می شود ، و غایت تقرب در نزد «ملک الملوک» از برای او حاصل می شود .

و از خواص صفت عدالت و فضیلت آن ، آن است که : شان او الفت میان امور متباینه و تسویه فیما بین اشیاء متخالفه است ، غبار انزاع و جدال را می نشانند ، و گردبیبگانگی و مخالفت را از چهره کارفرمایان مملکت نفس می افشانند ، و بر می گرداند همه چیزها را از طرف افراط و تفریط به حد وسط ، که امری است واحد ، و در آن تعدی نیست ، به خلاف اطراف که امور متخالفه متکاثره هستند ، بلکه از کثرت به حدی هستند که نهایت از برای آنها نیست ، و شکی نیست که : وحدت ، اشرف از کثرت ، و هر چه به آن نزدیکتر ، افضل و اکمل ، و از حوادث و آفات و بطلان و فساد دورتر است ، و آنچه مشاهده می شود از تاثیر اشعار موزونه ، و نغمه های متناسبه به جهت تناسبی است که میان اجزای آنها واقع ، و نوع اتحادی که فیما بین آنها حاصل است ،

ص: ۱۰۶

۱-۱. افلاطون شاگرد سقراط و استاد ارسطو است که ۴۲۸ سال قبل از میلاد مسیح متولد شد و در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت . و بنا به نقل «ملل و نحل شهرستانی» علوم و سلسله اساتید افلاطون و سقراط به حضرت موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - می رسد . حکمت الهی مرحوم قمشه ای ، ج ۲ ، ص ۳۱۷ . جهت آگاهی بیشتر به کتاب سیر حکمت در اروپا ، ج ۱ ، ص ۲۱ و تاریخ فلسفه ویل دورانت ص ۷ مراجعه شود

و جذب قلبی که در صور جمیله و وجوه حسنه است ، به جهت تناسب اعضا و تلایم اجزای آنهاست .

پس اشرف موجودات «واحد حقیقی» (۱) است که دامن جلالش از گرد کثرت منزه ، و ساحت کبریائیش از غبار ترکیب مقدس است ، افاضه نور وحدت بر هر موجودی به قدر قابلیتش را ادا نموده ، همچنان که پرتو وجود هر صاحب وجودی از اوست . پس هر گونه وحدتی که در عالم امکان ، متحقق است ، ظل «وحدت حقه» او ، و هر اتحادی که در امور متباینه حاصل ، از اثر یکتائی اوست .

ای هر دو جهان محو خود آرائی تو*** کس را نبود ملک به زیبائی تو

یکتائی تو باعث جمعیت ما*** جمعیت ما شاهد یکتائی تو

و هر چه از ترکیب و کثرت دورتر و به وحدت نزدیک تر ، افضل و اشرف است ، بلکه چنانچه اعتدال و وحدت عرضیه ما ، که پرتو وحدت حقیقیه است نبودی دایره وجود تمام نشدی . چون اگر نوع اتحاد فیما بین «عناصر اربعه» ، (۲) که امهاتند هم نرسیدی «موالید ثلاث» (۳) از ایشان متولد نگردیدی ، و اگر از برای بدن انسانی اعتدال مزاجی حاصل نشدی «روح ربانی و نفس قدسی» به آن تعلق نگرفتی ، و از این جهت است که :

چون مزاج را اعتدال لایق از دست رفت ، نفس از آن قطع علاقه می نماید ، بلکه نظر تحقیق می بیند که : در هر چه حسن و شرافتی است به واسطه اعتدال و وحدت است ، و آن امری است که مختلف می شود به اختلاف محل . پس در اجزای عنصریه ممتزجه آن را اعتدال مزاجی

ص: ۱۰۷

۱-۲. مراد از «واحد حقیقی» «واحد من جمیع الجهات» و «وحدت حقه و حقیقیه» ذات حق - متعال - است .

۲-۳. مراد : هوا ، آتش ، خاک و آب است که از آنها به اسطقس هم تعبیر می کنند . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۱۳۴۶ .

۳-۴. مراد از «موالید ثلاث» معدن ، نبات و حیوان است . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۳ ، ص ۱۹۵۴ . حکما معتقدند که : ذرات نامحسوس ، مبدا اجسام محسوسه اند . که از ترکیب آنها صورت جسمیه و سپس صورت نوعیه و طبایع مختلف موجودات از اجسام بسیطه فلکی و عناصر اربعه و آنگاه موالید ثلاث مرکبه (معدن و نبات و حیوان) پدید آید . حکمت الهی مرحوم قمشه ای ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ . و جهت آگاهی بیشتر ، به فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ . و اسفار ، ط قدیم ، ج ۲ ، ص ۶ و ج ۳ ، ص ۱۹ مراجعه شود .

گویند، و در اعضای انسانیه حسن و جمال، و در حرکات «غنچ» و «دلال»، (۱) در نگاه «عشوه» روح افزا، و در آواز، نغمه دلربا، در گفتار فصاحت است، و در ملکات نفسانیه عدالت، در هر محل آن را جلوه است و در هر موضعی نامی، و در هر مظهري که ظهور کند مطلوب، و به هر صورتی که خود را جلوه دهد محبوب است، و به هر لباسی که خود را بیاراید نفس به آن عاشق است، و از هر روزنی که سر بر آورد روح به آن گرفتار است.

فانی احب الحسن حیث وجدته*** و للحسن فی وجه الملاح مواقع (۲)

آری! وحدت اگر چه عرضیه باشد، اما بادی است که بوی پیراهن آشنائی با اوست، خاکی که نقش کف پای در اوست. از کلام والد ماجد حقیر است در این مقام که فرموده اند: «فی هذا المقام تفوح نفحات القدسیه تهتز بها نفوس اهل الجذب و الشوق، و يتعطر منها مشام اصحاب التاله و الذوق، فتعرض لها ان كنت اهلا لذلك». یعنی: «در این مقام «نفحات» (۳) قدسیه می وزد، که نفوس اهل شوق را به حرکت و اهتزاز می آورد، و مشام اصحاب ذوق را معطر می سازد، پس در یاب آن را اگر ترا قابلیت آن هست و استعداد آن داری». (۴)

مجملش گفتم نکردم زان بیان*** ورنه هم لبها بسوزد هم زبان

و چون شرافت عدالت را دانستی، و یافتی که کار آن تسویه کردن در امور مختلفه است، و شغل آن برگردانیدن از

ص: ۱۰۸

۱-۵. ناز و کرشمه

۲-۶. به درستی دوست می دارم زیبایی را در هر کجا بیابم. و برای زیبایی در صورت زیبا و نمکی جایگاهایی است.

۳-۷. نسیم ها.

۴-۸. جامع السعادات، ج ۱، ص ۷۸.

طرف افراط و تفریط است به حد وسط و میانه روی ، بدان که : عدالت یا در اخلاق و افعال است ، یا در عطاها و قسمت اموال ، یا در معاملات میان مردمان ، یا در حکمرانی و سیاست ایشان . و در هر یک از اینها عادل کسی است که :

میل به یک طرف روا ندارد ، و افراط و تفریط نکند . بلکه سعی در مساوات نماید و هرامری را در حد وسط قرار دهد . و شکی نیست که : این موقوف است بر شناختن وسط در این امور ، و دانستن طرف افراط و تفریط . و علم به آن در همه امور در نهایت اشکال است ، و کار هر کسی نیست . بلکه موقوف است به میزانی عدل که به واسطه آن زیاده و نقصان شناخته شود . همچنان که شناختن مقدار هر وزنی بی زیاده و نقصان محتاج به ترازویی است که به آن وزن نمایند ، و میزان عدل در دانستن وسط هر امری نیست گرشریعت حقه الهیه ، و «طریقه سنیه» نبویه که از سر چشمه «وحدت حقیقیه» صادر شده .

پس آن میزان عدل است در جمیع چیزها ، و متکفل بیان جمیع مراتب حکمت عملیه است . پس عادل واقعی واجب است که حکیمی باشد دانا به قواعد شریعت الهیه و عالم به «نوامیس» نبویه .

اقسام و درجات عادل

و بدان که : علمای اخلاق عدول را سه قسم گفته اند :

اول : عادل اکبر ، و آن شریعت الهیه است که از جانب حق - سبحانه و تعالی - صادر شده ، که محافظت مساوات میان بندگان را نماید .

دوم :

ص : ۱۰۹

عادل اوسط ، و آن سلطان عادل است ، که تابع شریعت مصطفویه بوده باشد ، و آن خلیفه ملت و جانشین شریعت است .

سوم : عادل اصغر ، و آن طلا- و نقره است که محافظت مساوات در معاملات رامی نماید . و در کتاب الهی اشاره به این سه عادل شده می فرماید :

«و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس»

یعنی :

«ما فرستادیم قرآن را که مشتمل است بر احکام شریعت ، و ترازوی عدل را که مردم به واسطه آنها بر حد وسط بایستند و از حد خود تجاوز نکنند ، و فرستادیم آهن را که در آن است عذاب شدید و منفعت بسیار از برای مردمان» . (۱)

پس قرآن عبارت است از : شریعت پروردگار ، و میزان اشاره به درهم و دینار ، و آهن اشاره به شمشیر سلطان عادل است که مردم را به راه راست و ابدار و از جور و تعدی در جمیع امور محافظت نماید .

و ضد عادل که جابر باشد نیز بر سه وجه است :

اول : جابر اعظم ، و آن کسی است که از حکم شریعت بیرون رود ، و از حکم صاحب شرع سرباز زند ، و متابعت شرع را ننماید و او را کافر دانند .

دوم : جابر اوسط ، و آن شخصی است که از اطاعت سلطان عادل و احکام او سر پیچد ، و آن را یاغی و طاغی خوانند .

سوم : جابر اصغر ، و آن کسی است که به حکم درهم و دینار نایستد و

ص: ۱۱۰

مساوات آن را ملاحظه نکند ، بلکه زیادتز از آنچه حق او ست بردارد و آنچه حق دیگران است کمتر بدهد . و او را دزد خائن گویند .

فصل دوم : اقسام عدالت

بدان که عدالت بر سه قسم است :

اول : آنکه میان بندگان و خالق ایشان است ، و بیان آن این است که : دانستی عدالت عبارت است از : عمل به مساوات به قدر امکان . و چون دانستی که : حق - سبحانه و تعالی - بخشنده حیات و عطا کننده جمیع کمالات است ، آنچه هر زنده به آن محتاج ، از او آماده ، و خوان نعمت و احسان و روزی از برای هر کسی نهاده ، آنچه از نعمتهای بیکران او هر ساعتی می رسد زبانها از تعداد آن عاجز ، و آنچه از عطاهاى بی پايانش هر لحظه حاصل می شود ، از حد و حصر و بیان متجاوز است ، و آنچه از مراتب عالیة درجات متعالیه و سرور و بهجت و عیش و راحت ، که در عالم آخرت مهیا نموده ، به مراتب غیر متناهیة بالاتر و بهتر ، نه چشمی مثل آن دیده و نه گوشی شنیده ، و نه به خاطرى خطور کرده .

پس ، البته حقی واجب از برای خدا بر بندگان ثابت است ، که باید به ازای آن عدالت فی الجمله حاصل شود ، زیرا که : از هر که فیضی و نعمتی به دیگری رسد ، و او درمقابل نوع مکافاتی (۱) به عمل نیاورد ، البته ظالم و جابر خواهد بود ، و لیکن مکافات نسبت به اشخاص مختلف می شود . و مکافات احسان پادشاه دعای بقای دولت ، و نشر محامد و

ص: ۱۱۱

شکر نعمت اوست ، و مکافات مخدوم اطاعت و سعی در خدمت او ، و دیگر مکافات ، به دادن مال و قضای حاجت اوست ، و ساحت کبریائی حضرت آفریدگار از احتیاج به اعانت و سعی ما منزّه ، و عرصه جلالش از ضرورت اعمال و افعال ، مقدس است . و لیکن ، بر بندگان واجب است کسب معرفت و تحصیل محبت او ، و سعی در بجا آوردن فرمان ، و جد در اطاعت پیغمبران او . و انقیاد احکام شریعت و امتثال آداب دین و ملت ، هر چند که توفیق اینها نیز از جمله نعمتهای اوست .

از دست و زبان که بر آید***کز عهده شکرش به در آید

و لیکن ، چنانچه بنده آنچه را در آن مدخلیتی و اختیاری دارد از وظایف طاعات و دوری از معاصی و سیئات به جا آورد ، از «جور مطلق» ، (۱) خارج می شود ، اگر چه اصل اختیار و قدرت هم نعمت او ، بلکه وجود و حیات از فیض موهبت اوست .

دوم : عدالتی که در میان مردم است ، و از بعضی نسبت به بعضی دیگر حاصل می شود ، از ادا کردن حقوق و رد امانات ، و انصاف دادن در معاملات ، و تعظیم بزرگان ، و احترام پیران ، و فریادرسی مظلومان و دستگیری ضعیفان .

و مقتضای این قسم از عدالت ، آن است که : آدمی به حق خود راضی بوده و ظلم به احدی را روا نداشته باشد ، و به قدر استطاعت و امکان ، حقوق برادران دینی خود را به جا آورد ، و هر کسی را از

ص: ۱۱۲

۱- ۱۱. یعنی از روی علم و عمد ظلم و ستم نکند

ابنای نوع خود به مرتبه ای که لایق او باشد بشناسد و بداند که هر کسی را از جانب پروردگار حقی لازم است، و به ادای آن بشتابد. و در حدیث «نبوی» (۱) وارد است که: از برای برادران مؤمن بر یکدیگر سی حق است. که آدمی بریء الذمه نمی شود مگر با بجا آوردن آنها، و یا آنکه از او عفو نماید و از تقصیر او در اداء حقش در گذرد.

اول: اگر گناهی در حق او از برادر مؤمن سرزند، یا تقصیری از او صادر شود از او بگذرد.

دوم: اگر غریب باشد دلداری او کند و با او مهربانی نماید.

سوم: چنانچه بر عیبی از او واقف باشد بپوشاند.

چهارم: اگر لغزشی از او به وجود آید چشم از او بپوشاند.

پنجم: اگر عذر خواهی نماید عذر او را بپذیرد.

ششم: اگر کسی غیبت برادر مؤمنی را کند او را منع نماید.

هفتم: آنچه خیر او را بداند به او برساند و پند و نصیحت از او باز نگیرد.

هشتم: دوستی او را محافظت کند و شرایط دوستی را به جا آورد.

نهم: حقوق او را منظور داشته باشد.

دهم: اگر مریض باشد او را عیادت کند.

یازدهم: به جنازه او حاضر شود.

دوازدهم: هر وقت او را بخواند اجابت کند.

سیزدهم: اگر هدیه ای از برای او فرستد قبول کند.

چهاردهم

ص: ۱۱۳

: اگر با او نیکی کند مکافات کند .

پانزدهم : اگر نعمتی از او برسد شکر آن را به جا آورد .

شانزدهم : یاری او را نماید .

هفدهم : ناموس و عرض او را در اهلش محافظت کند .

هیجدهم : حاجت او را بر آورد .

نوزدهم : آنچه از او سؤال نماید رد ننماید .

بیستم : اگر عطسه کند تحیت او نماید .

بیست و یکم : گمشده او را راه نمائی کند .

بیست و دوم : سلام او را جواب گوید .

بیست و سوم : با او به گفتار نیک تکلم نماید .

بیست و چهارم : نعمتهای او را نیکو شمارد .

بیست و پنجم : قسمهای او را تصدیق کند .

بیست و ششم : با او دوستی کند و از دشمنی او احتراز کند .

بیست و هفتم : او را یاری کند ، خواه ظالم باشد یا مظلوم ، و یاری او در وقت ظالم بودن این است که او را از ظلم ممانعت کند و در وقت مظلوم بودن ، آنکه او را اعانت کند .

بیست و هشتم : او را تسلیم دشمن نکند و خوار نگرداند او را به تنها گذاردنش .

بیست و نهم : از برای او دوست داشته باشد آنچه را از برای خود دوست داشته باشد از نیکیها .

سی ام : و از برای او مکروه شمارد آنچه از برای خود مکروه می شمارد از بدیها .

سیم : از اقسام عدالت

، عدالتی است که میان زندگان و ذوی الحقوق ایشان است از اموات ، مثل اینکه قروض مردگان خود را ادا کنند ، و وصیتهای ایشان را به جا آورند وایشان را یاد کنند به تصدق و دعا .

فصل سوم : عدالت سر منشا کمال و سعادت

از آنچه مذکور شد معلوم شد که : نهایت کمال و غایت سعادت ، از برای هر شخصی اتصاف اوست به صفت عدالت ، و میانه روی در جمیع صفات و افعال ظاهره و باطنه ، خواه از اموری باشد که مخصوص ذات او و متعلق به خود او باشد ، یا امری باشد که میان او و دیگری بوده باشد . و نجات در دنیا و آخرت حاصل نمی شود ، مگر به استقامت بر وسط و ثبات بر مرکز .

پس ای جان برادر ! اگر طالب سعادتی ، سعی کن تا جمیع کمالات را جامع باشی ، و در جمیع امور مختلفه وسط و میانه روی را شعار خود کن . پس ، اول سعی کن که متوسط باشی میان علم و عمل ، و جامع این هر دو مرتبه باشی ، به قدر استطاعت و امکان ، و اکتفا به یکی از این دو مکن ، که هر که اکتفا به یکی نماید از شکنندگان پشت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواهد بود ، همچنان که در حدیث سابق گذشت .

و بدان که : علم بی عمل ، وبال و موجب خسران و نکال است . (۱)

از جاهل هفتاد لغزش را چشم می پوشند ، پیش از آنکه از عالم یکی را در گذرند . (۲)

و عمل بی علم زحمت بی فایده است (۳) .

زیرا که علم

ص: ۱۱۵

۱-۱۳. بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۳۸ ، ح ۶۳ .

۲-۱۴. بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۲۷ ، ح ۵ .

۳-۱۵. نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۱۵۳ ، ص ۴۸۰

آن است که: از روی علم و معرفت صادر شود. و باید در عمل متوسط باشی میان حفظ ظاهر و باطن خود، نه اینکه ظاهر خود را پاکیزه نمائی و آن را به عبادات و طاعات بیارائی، و باطن به انواع خباثات آلوده باشد. مانند عجزه کریه منظر زشت لقای دیو سیرت که خود را ملبس به لباس عروسان «حوروش»، و مزین به زینت «مهوشان» دلکش نماید، و به انواع «تدلیسات»، خود را بیاراید، نه اینکه سعی در نیکی ذات و پاکی باطن خود کنی، و لیکن بالمره (۱) از ظاهر غافل شوی، و مطلقاً ملاحظه آن را نکنی، و به هیچ نوع از ملامت مردم اندیشه نمائی، و از کثافات ظاهریه خود را محافظت نمائی، مانند دری شاهوار که آن را به انواع قاذورات و نجاسات ملوث سازند. بلکه، باید ظاهرت آئینه باطن باشد، و باطن از جمیع خباثات و کثافات پاک باشد. و باید در جمیع صفات باطنیه و افعال ظاهریه متوسط میان افراط و تفریط باشی، به تفصیلی که در این کتاب گوش زد تو خواهد شد.

و همچنین در تحصیل علوم باید میانه روی را اختیار کنی، و وسط میان علوم باطنیه عقلیه و علوم ظاهریه شرعیه را بگیری، نه از آن کسان (۲) باشی که اقتصار می کنند بر ظواهر آیات و اخبار، و «جمود» می نمایند بر ترجمه احادیث و آثار، و از حقایق قرآن و سنت بی خبر، و از دقایق حکم کتاب و روایت قطع نظر کرده اند. زبان ایشان به مجرد تقلید به مذمت علمای حقیقت دراز،

ص: ۱۱۶

۱- ۱۶. بطور کلی .

۲- ۱۷. اشاره به فرقه اشاعره و اهل حدیث است .

و با یکدیگر در طعن و لعن ایشان هم آواز، و گاهی ایشان را ملحد و کافر می نامند، و زمانی آنها را زندیق و تارک شریعت می خوانند، بدون اینکه کلام ایشان را «غور» کنند و مطلب ایشان را بفهمند، و از طریقه ایشان آگاه شوند و از عقاید ایشان فحص نمایند و تفتیش کنند. و نه از اشخاصی (۱) باشی که عمر خود را صرف علوم عقلیه نموده به فضول یونانیان خود را راضی می کنند، و عقول قاصره خود را در هر چیزی دلیل و رهبر می دانند، و هر چه عقل ناقص ایشان آن را نفهمد طرح یاتاویل می کنند، و آیات و اخبار را تا توانند از ظاهر خود صرف می کنند. و احکام شریعت نبویه در نزد ایشان مهجور، و از تتبع آیات و اخبار دورند. علمای شریعت رامذمت و بدگویی می کنند، و به ایشان نسبت بیفهمی و نادانی می دهند، ورثه انبیاء راجاهل و نادان می شمارند، و از برای خود که هنوز عقل را از و هم تمیز نداده اند، زیرکی و فطانت ثابت می کنند. و از این غافل که: عقل بی رهنمایی شرع قدم بر نمی تواند داشت، و گامی در راه نمی تواند گذاشت. و چون خواهی که جامع میان عقلیات و نقلیات باشی، باید در هر دو وسط و میانه روی را اختیار کنی.

پس در عقلیات به محض تعصب و تقلید بر یک طریقه خاصی اقتصار نکنی، نه «متکلم» صرف باشی که به غیر از بحث و جدل چیزی نشناسد، و نه «مشائی» محض، که دین را ضایع و شریعت

ص: ۱۱۷

را مهمل گذارد. و نه صوفی باش که به دعوی بی گواه مشاهده و کشف خود را به استراحت اندازد، و دست از جمیع علوم بردارد، بلکه باید جمیع مراتب را جمع نموده وسط همه را اختیار کنی.

پس لازم است بر طالب علم که: ابتدا از صاحب شرع و دین، چراغ و رهبر جوید، و عقل خود را از اثر او روانه سازد، و عصای استدلال را به دست گیرد و نفس خود را به عبادت و طاعت، و مجاهده و ریاضت تصفیه نموده، قابل قبول صور علمیه نماید. پس آنچه اینها او را به آن کشانند و دلالت کنند اختیار کند، خواه موافق طریقه «حکماء» بوده باشد یا «متکلمین»، (۱) و خواه مطابق قاعده «مشائین» (۲) بوده باشد یا «اشراقیین»، (۳) و خواه متحد به اقوال «عرفا» (۴) باشد یا «متصوفه»، (۵) و در علوم شرعیات به مجرد تبعیت، یک طریقه را اختیار نکند، نه از آن «اخباریین» (۶) باشد که قواعد اصولیه عقلیه و نقلیه و اجامعات قطعیه را التفات نمی کنند، و نه از آن اصولیین باشد که در استنباط احکام شریعت قواعد اهل سنت را به کار می برند، و آراء و ظنون خود را حجت قاطع می شمارند، و هر ظنی را در ترجیح احکام اعتبار می کنند و به «قیاسات» (۷) عامه متمسک می شوند. بلکه جمع میان جمیع طرق نموده، آنچه عقل صریح و نقل صحیح وی را به، آن کشانند، اختیار کند. و همچنین در جمیع امور باطنیه و ظاهریه توسط را اختیار کند، تا امر معاش و معاد منضبط گردد.

ص: ۱۱۸

۱۹-۱. مراد اهل کلام است که یکی از علوم اسلامی است و درباره عقائد اسلامی بحث می کند. (جهت آگاهی از علت نامگذاری این علم به «علم کلام» به مقدمه شوارق الالهام لاهیجی و علم کلام شهید مطهری مراجعه شود).

۲۰-۲. منسوب به مشاء است، که دسته ای از فلاسفه اسلامی هستند که سر دسته آنان بوعلی سینا است و پیرو افلاطون می باشند.

۲۱-۳. منسوب به اشراق است، که دسته ای دیگر از فلاسفه اسلامی هستند و سر دسته آنان شیخ شهاب الدین سهروردی است و پیرو ارسطو می باشند. در روش اشراقی برای تحقیق در مسائل فلسفی مخصوصا در حکمت الهی تنها استدلال و تفکرات عقلی کافی نیست بلکه سلوک قلبی و مجاهدات نفسانیه نیز برای کشف حقائق ضروری است، اما در روش مشاء، تکیه فقط بر استدلال است. (جهت اطلاع بیشتر، رک: آشنائی با علوم اسلامی شهید مطهری - فلسفه، ص ۱۴۱-۱۴۳. و تاریخ فلسفه ویل دورانت، فصل اول و دوم).

۲۲-۴. رک: فرهنگ لغات و مصطلحات عرفانی، ص ۳۳۰. و کتاب عرفان شهید مطهری.

۲۳-۵. «متصوفه»، به جماعتی گویند که از بعضی صفات نفوس، خلاصی یافته و به بعضی احوال و اوصاف صوفیان متصف گشته اند و لیکن هنوز به اذیال صفات نفوس، متشبث مانده اند و بدان سبب از اصول و نهایت اهل قرب و صوفیه متخلف گشته اند. (رک: فرهنگ مصطلحات عرفانی، ص ۴۱۰). شهید مطهری می گوید: اهل عرفان هر گاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان «عرفا»، و هر گاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالبا با عنوان «متصوفه» یاد می شوند. کلام و عرفان شهید مطهری ص ۷۰.

۲۴-۶. «اخباریه»، همان اصحاب حدیث هستند که تابع اخبار بوده و اجتهاد را باطل می دانند. (رک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۰).

۷-۲۵. قیاس عبارت است از: حمل و مقایسه دو معلوم با یکدیگر (در اثبات یا نفی) بسبب جامع و علت مشترکی که میان آن دو معلوم وجود دارد. و آن یا منصوص العله است یا مستنبط العله، و آنچه از دیدگاه علماء شیعه محکوم به بطلان است قسم دوم است. جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب الاصول العامه للفقہ المقارن، ص ۳۰۳ و فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳،

ص ۱۵۴۷

، و سعادت ابد را دریابد .

فصل چهارم : اتصاف مصلح به عدالت

دانستی که : حقیقت عدالت یا لازم آن این است که : عقل که خلیفه خداست غالب شود بر جمیع قوا ، تا هر یکی را به کاری که باید و شاید بدارد ، و نظام مملکت انسانی فاسد نشود . پس ، بر هر انسانی واجب است که سعی و مجاهده کند ، که عقل که حکم حاکم عادل و خلیفه از جانب خداست ، بر قوای او غالب شود ، و اختلاف قوا را بر طرف کند ، و خواهشها و هواهای آنها را بر کنار گذارد ، و همه را به راه راست مستقیم بدارد .

و بدان که کسی که قوه و صفات خود را اصلاح نکرده باشد ، و در مملکت بدن خود عدالت را ظاهر ننموده باشد ، قابلیت اصلاح دیگران و اجرای حکم عدالت در میان سایر مردمان را ندارد ، نه قابلیت تدبیر منزل خود را دارد ، و نه شایستگی سیاست مردم را ، نه لایق ریاست شهر است و نه سزاوار سروری مملکت .

آری ! کسی که از اصلاح نفس خود عاجز باشد ، چگونه دیگری را اصلاح می نماید ، و چراغی که حوالی خود را روشن نگرداند ، چگونه روشنائی به دورتر می بخشد ؟

طیبی که باشد و را زرد روی *** از او داروی سرخ روئی مجوی

پس ، هر که قوا و صفات خود را به اصلاح آورد ، و تعدیل در شهر بند نفس خود نمود ، و از طرف افراط و تفریط دوری کرد ، و متابعت هوی و هوس نفس خود رانمود ، و بر جاده وسط ایستاد

، چنین شخصی قابلیت اصلاح دیگران را دارد ، و سزاوار سروری مردمان است ، و خلیفه خدا و سایه پروردگار است در روی زمین . و چون چنین شخصی در میان مردم حاکم و فرمانروا شد ، و زمام امور ایشان در قبضه اقتدار او درآمد ، جمیع مفسد به اصلاح می آید ، و همه بلاد روشن و نورانی می شود ، و عالم آباد و معمور می گردد ، و چشمه ها و نهرها پر آب می گردد ، و زرع و محصول فراوان ، و نسل بنی آدم زیاد می شود ، و برکات آسمان ، زمین را فرو می گیرد ، و بارانهای نافع نازل می شود .

و از این جهت است که : بالاترین اقسام عدالت ، و اشرف و افضل انواع سیاست ، عدالت پادشاه است ، بلکه هر عدالتی بسته به عدالت اوست ، و هر خیر و نیکی منوط به خیریت او . و اگر ، عدالت سلطان نباشد ، احدی متمکن از اجرای احکام عدالت نخواهد بود . چگونه چنین نباشد ، و حال اینکه تهذیب و تحصیل معارف و کسب علوم و تهذیب اخلاق و تدبیر امر منزل و خانه و تربیت عیال و اولاد ، موقوف است به «فراغ بال» ، و اطمینان خاطر ، و انتظام احوال ، و با جور سلطان و ظلم پادشاه ، احوال مردم مختل ، و اوضاع ایشان پریشان می گردد . و از هر طرفی فتنه بر می خیزد . و از هر جانبی محنتی رو می آورد . و دلها مرده و خاطرها افسرده می شود . و از هر گوشه «عایقی» سربر می آورد . و در هر کناری مانعی پیدا می شود . طالبین سعادت و کمال در

بیابانها و صحراها حیران و سرگردان می مانند . و ارباب علوم و دانش در زوایای خفا و گمنامی منزوی می شوند . نه ایشان را به سر منزل کمال راهی ، و نه از برای شاه ، راه هدایت راهنمایی و آگاهی . آثار «عرصات» (۱) علم و عمل مندرس و کهنه می شود ، و در و دیوار منازل دانش و بینش تیره و تاریک می گردد . پس ، آنچه لابد است در تحصیل سعادت از جمعیت خاطر ، و انتظام امر معاش که ضروری زندگانی انسان است ، به هم نمی رسد .

بالجمله «مناط» (۲) کلی در تحصیل کمالات ، و وصول به مراتب سعادات ، و کسب معارف و علوم و نشر احکام ، عدالت سلطان است ، و التفات او به اعلای کلمه دین ، وسیع او در ترویج شریعت سید المرسلین .

و از این جهت در اخبار وارد است که : «پادشاه عادل شریک است در ثواب هر عبادتی که از هر رعیتی از او صادر شود ، و سلطان ظالم شریک است در گناه هر معصیتی که از ایشان سرزند» . (۳)

از سید انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - مروی است که فرمودند :

«مقرب ترین مردم در روز قیامت در نزد خدا پادشاه عادل است ، و دورترین ایشان از رحمت خدا پادشاه ظالم است» . (۴)

و باز از آن بزرگوار مروی است که :

«عدل ساعه خیر من عباده سبعین سنه» . (۵)

یعنی :

«عدالت کردن در یک ساعت بهتر از عبادت هفتاد سال است» .

و سر آن این است که : اثر عدل یک ساعت بسا باشد که به جمیع بلاد مملکت برسد و

ص: ۱۲۱

۱- ۲۶. میدان ها .

۲- ۲۷. میزان ، معیار .

۳- ۲۸. جامع السعادات ، ج ۱ ، ص ۸۶ .

۴- ۲۹. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۵۰ ، ح ۵۹ . (با اندک تفاوتی) .

۵- ۳۰. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۵۲ ، ح ۶۱

در ازمنه بسیار باقی ماند .

و بعضی از بزرگان دین گفته اند که : «اگر بدانم یک دعای من مستجاب می گردد آن را در حق سلطان می کنم ، که خدا او را به اصلاح آورد ، تا نفع دعای من عام باشد و فایده آن به همه کس برسد» .

و رسیده که : «بدن سلطان عادل در قبر از هم نمی ریزد» .

و مخفی نماند که : آنچه در اینجا مذکور شد ، عدالت به معنی اعم است ، و اما عدالت به معنی اخص که مقابل ظلم است ، و اغلب که در مورد سلاطین و حکام مذکور می شود مراد آن است ، که بعد از این در مقام چهارم مذکور خواهد شد .

مقام دوم : در بیان معالجه اخلاق ذمیمه که متعلق است به قوه عاقله

در بیان معالجه اخلاق ذمیمه که متعلق است به قوه عاقله

دانستی که : اجناس رذایل متعلقه به آن قوه ، دو تا است : یکی ، در طرف افراط ، و دیگری ، در طرف تفریط . و در تحت آنها انواعی چند است ، و ما اول دو جنس را با ضد آنها که حد وسط است بیان می کنیم ، و بعد از آن شرح انواع را می نمائیم ، و همچنین در سایر مقامات آینده . پس ، در این مقام دو مطلب است :

مطلب اول : در بیان دو جنس رذیله و ضد آنها

معالجه جریزه و جهل و تحصیل ضد آنها

اما دو جنس رذیله ، پس :

اول : «جریزه» است ، که باعث خروج از حد اعتدال است و در فکر ، و موجب آن است که ذهن به جائی نایستد ، بلکه پیوسته در ابداع شبهات و استخراج امور دقیقه ، غیر مطابق واقع باشد ، و از حد لایق تجاوز کند و بر حق قرار نگیرد . و بسا باشد که در مباحث عقلیه و علوم الهیه

ص: ۱۲۲

منجر به الحاد و کفر و فساد عقیده شود. بلکه می‌رسد به جائی که صاحب آن، انکار همه اشیاء و نفی حقایق جمیع چیزها را می‌نماید، همچنان که طایفه «سوفسطائیه»، (۱) در علوم شرعی و مسایل عملیه منجر به وسواس می‌گردند.

و علاج این رذیله، بعد از آنکه آدمی قبح آن را بر خورد، و دانست که این موجب بازماندن از مراتب علم و عمل و محرومی از فیض معارف و نیل سعادات است، و آدمی را به درجه هلاکت می‌رساند، آن است که: رجوع کند به استدلالات و معتقدات علمای مشهور به استقامت سلیقه، و معروف به افهام مستقیمه، و خواهی نخواهی خود را بر مقتضای ادله معتبره در نزد آنها بدارد، و تجاوز از اعتقادات و اعمال و افعال آنها نکند. و بداند که: بعد از آنکه جمعی کثیر و جمی «غفیر» (۲) از علمای اعلام و صاحبان افهام مستقیمه بر این طریقه هستند، و او به تنهایی در آن طریقه تشکیک نماید، لا محاله از «اعوجاج» (۳) سلیقه یا اعتیاد ذهن اوست به شبهه، پس نفس خود را به تکلیف بر طریقه آنها بدارد تا عادت کند به ثبات و اطمینان. و در تعلم علوم تعلیمیه، مانند: حساب و هندسه و هیئت، مدخلیه تمام است در حصول استقامت ذهن، و بسیار نادر اتفاق می‌افتد که کسی در این علوم «صاحب ید» باشد و «مزاو» (۴) آنها باشد، ولی سلیقه او مستقیم و ذهن او «قویم» (۵) نباشد.

دوم: جهل بسیط است، و آن از طرف تفریط است. و عبارت است

ص: ۱۲۳

۱-۱. «سوفیست» به معنای دانشمند، و «سوفسطای» به معنای حکمت آموز است. مکتب سوفسطائی (sophism) در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد در یونان زمین به وجود آمد، طرفداران این مکتب معتقد بودند که حق و باطل و راست و دروغی در واقع نیست، بلکه حق چیزی است که انسان آن را حق بداند و باطل چیزی است که انسان آن را باطل بداند. رک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱ ص ۲۰ (مقاله دوم) و اسلام و عقائد آراء بشری ص ۶۱

۲-۲. گروهی زیاد.

۳-۳. کجی و انحراف.

۴-۴. اشتغال و ممارست داشته باشد.

۵-۵. استوار و محکم.

از : خالی بودن نفس از علم ، و اتصاف آن به جهل ، بدون اینکه هم چنین داند که می داند ، یعنی بر او مشتبه نشده باشد ، و اعتقاد دانستن را نداشته باشد . و در ابتدای امر ، این صفت ذموم نیست بلکه ممدوح است ، زیرا که آدمی تا به جهل خود بر نخورد و نداند که نمی داند در صدد تحصیل علم بر نمی آید . بلی باقی بودن بر این مقام و ماندن بر جهل و ثبات بر آن ، از رذائل عظیمه است ، که دفع آن لازم و بقای آن از جمله مهلکات است . و کسی که متصف به این صفت باشد باید سعی در ازاله آن کند ، و تأمل کند در قبح جهل و حکم عقل به اینکه جاهل ، فی الحقیقه انسان نیست ، و اگر آن را انسان گویند به جهت مشابهت صورت است که با انسان دارد ، زیرا که : انسان در سایر چیزها که بجز علم و دانش است ، از جسمیت و غضب و شهوت و بصر و سمع و صوت و غیر اینها ، با سایر حیوانات شریک است ، و فضیلت انسان بر سایرین ، به علم و معرفت است . پس ، اگر آن را نیز نداشته باشد حیوانی خواهد بود مستقیم القامه . و از این جهت است که : اگر شخصی عامی در مجلس مباحثه علماء و محاورات ایشان بنشیند و از اقوال ایشان چیزی نفهمد ، نسبت به ایشان با چهار پایان فرقی ندارد . و چون این را فهمید تأمل کند که چه هلاکتی از این بالاتر ، و چه صفتی از این بدتر که او را از

حدود انسانیت خارج و در زمره بهایم داخل نماید . و بعد از آن تتبع نماید در آیات و اخباری که در مذمت جهل و نادانی رسیده .

و در بعضی از احادیث آن را موجب دخول نار فرموده اند . از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - مروی است که :
«شش طایفه به جهت شش چیز ، پیش از محاسبه داخل آتش خواهند بود : یکی از آنها صحرانشینان و سکنه قرا و مواضعی که از اهل علم خالی است به سبب جهل و نادانی که دارند» . (۱)

و بعد از اینها متذکر شرافت علم شود و ملاحظه آنچه در فضیلت آن رسیده بنماید - همچنان که بعضی از آن مذکور خواهد شد - ، پس از خواب غفلت بیدار و سعی و اجتهاد در دفع جهل خود نماید و جد و جهد در تحصیل علوم ضروریه از اهل آن کند .

حکمت در مقابل جریزه و جهل

اما ضد این دو جنس که حد اعتدال آنها بوده باشد : پس دانستی که آن حکمت است ، که عبارت است از علم به حقایق اشیاء . و شکی نیست که صفت علم ، افضل اوصاف کمال ، و اشرف «نعوت» (۲) جمال از برای نفس انسانی است ، بلکه بالاترین صفات ربوبیت است و به واسطه علم ، انسان به شرف جوار رب العالمین می رسد ، و به سبب آن داخل عالم ملائکه مقربین می شود ، حیات ابدی از برای انسان از آن است و سعادت سرمدی از برای این نوع ، به توسط آن عقلیه و نقلیه متطابق ، و جمیع اهل ملل و ادیان متفق اند بر اینکه بدون معرفت و علم محرم حرم انس پروردگار

ص: ۱۲۵

۱-۶. بحار الانوار ، ج ۷۶ ، ص ۱۵۶ ، ذیل ح ۱ .

۲-۷. جمع نعت : صفت . صفت‌های زیبا .

نتوان شد، و قدم بر بساطقرب حضرت آفریدگار نتوان نهاد و در حکمت حقه ثابت و مبین است که علم و تجرد (۱) را دست در گردن یکدیگر است. هر قدر که نفس را صفت علم زیاد می شود تجرد آن نیز زیاد می گردد. و شبهه ای نیست که مرتبه تجرد بالاترین مرتبه ای است که از برای انسان متصور است، زیرا که به واسطه تجرد، شباهت اهل «عالم ملکوت»، و موافقت با سکان قدس «عالم جبروت» (۲) به هم می رساند.

و از جمله علوم معرفت خداوند - سبحانه و تعالی - است، که سبب ایجاد عالم «علوی» و «سفلی» است. همچنان که در «حدیث قدسی» (۳) وارد است که: «کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف» (۴) یعنی: «گنجی بودم پنهان، خواستم که شناخته شوم، پس مخلوقات را خلق کردم تا مرا بشناسند».

علاوه بر اینکه علم، خود فی نفسه لذیذ و محبوب و مرغوب و مطلوب است، لذت و ابتهاجی که از برای اهل معرفت حاصل است هرگز از برای غیر ایشان میسر نیست، و سرور و انبساطی که از فهمیدن مساله ای از مسائل علمیه هم می رسد از هیچ یک از لذات جسمیه حاصل نمی شود.

و از جمله فوائد علم در دنیا، عزت و اعتبار در نزد اخیار و اشرار، و شرف و احترام در نزد جمیع طوایف انام است. حکم علما در نزد پادشاهان ذوی الاقتدار، مطاع، و اقوال ایشان در پیش سلاطین کامکار لازم الاتباع. و حکیم مطلق - جل شانہ - به حکمت کامله خود «طباع» (۵) جمیع خاص و عام را «مجبول» (۶) فرموده

ص: ۱۲۶

۱- ۸. «تجرد»، یعنی خود را از علائق و وابستگی های دنیوی دور کردن، و برای مشاهده حقائق و حق آماده شدن، است. و به معنای خالی کردن قلب و سر سالک از ما سوی الله به حکم «فاخلع نعلیک»، و به معنای بریدن از دو جهان و جمیع تعینات و فانی شدن در حق، می باشد. رک: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۸۴، و شرح منازل السائرین کاشانی، ص ۲۵۹

۲- ۹. «جبروت»، عبارت از عالم عقول است که مجرد از ماده و صورت و مدت است و بالاتر از عالم ملکوت است که مجرد از ماده و مدت است نه مجرد از صورت. ابو طالب مکی، عالم جبروت را عالم اسماء. و صفات الهیه می داند. جبروت است جلوه گاه صفات ملکوت از فعال حق مرآت فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۶۳۰. (و جهت آگاهی بیشتر به کتاب انسان کامل، ص ۱۵۷ مراجعه شود).

۳- ۱۰. «حدیث قدسی» آن است که معنا و مفهوم آن از طرف خداوند متعال بر پیامبر الهام می شود و او با لفظ و عبارت خودش آن را بیان می کند، بر خلاف قرآن، که هم لفظ و هم معنا از طرف خداوند است. (کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۲۸۰. و لغت نامه دهخدا، ماده «حدیث»).

۴- ۱۱. آنچه در کتب روایی تفحص نمودیم مدرک این حدیث را نیافتیم ولی در کتب فلسفی - عرفانی مانند: تمهید القواعد ابن ترکه، ص ۱۳۸. و مفاتیح الغیب ملاصدرا، ص ۲۹۳ و... این حدیث به چشم می خورد. و در پاورقی احقاق الحق، ج ۱، ص ۴۳۱، از علمای اهل سنت مانند ابن تیمیه، ابن حجر، سیوطی و... نقل کرده که: این حدیث از کلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و هیچگونه سند صحیح و ضعیف برای آن نیافته اند و این روایت در کلمات صوفیه زیاد

وارد شده و بر این حدیث اعتماد نموده و اصول خود را بر این بنا نموده اند .

۵-۱۲. جمع طبع ، خوی سرشت .

۶-۱۳. خلق کرده و آفریده . یعنی : تعظیم اهل علم و ... یک امر فطری و طبیعی است که خداوند در سرشت همگان قرار

داده است

است بر تعظیم اهل علم و احترام ایشان و اطاعت و انقیادشان ، بلکه سایر حیوانات از بهایم و سباع که مطیع انسان و مسخر در تحت قدرت ایشان اند نیست مگر به آنچه مخصوص به آن است از قوه ادراک و تمیز . و اگر به دیده تحقیق نظر کنی و از احوال افراد مردم تفحص نمائی می بینی که هر که بر دیگری تفوق و زیادتی دارد خواه در جاه و منصب و خواه در مال و دولت یا غیر اینها ، سبب اختصاص او به زیادتی ادراک و تمیزی است که در اوست اگر چه از بابت مکر و حيله و شیطنت و خدعه باشد .

شرافت و فضیلت علم و علماء

و آیات و اخباری که در شرافت علم و فضیلت آن و وجوب تحصیل آن رسیده بیش از آن است که بتوان در یک مقام جمع نمود و لیکن ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم .

پروردگار عالم - جل شانہ - می فرماید :

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱)

یعنی :

«ازبندگان خدا علما از خدا می ترسند و بس» .

و ایضا می فرماید :

«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (۲)

یعنی : «آیا کسانی که عالم هستند و کسانی که عالم نیستند - در مرتبه - با یکدیگر مساوی هستند؟! - نه چنین است -» .

و باز می فرماید :

«و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون» (۳)

یعنی : ما درقرآن مثالها از برای مردمان بیان می فرمائیم و نمی فهمند آنها را مگر اهل علم» .

و باز می فرماید :

«و من یؤت الحکمه

ص: ۱۲۷

- ۲-۱۵. زمر (سوره ۳۹)، آیه ۹.
- ۳-۱۶. عنكبوت (سوره ۲۹)، آیه ۴۳.

یعنی: «هر که عطا کرده باشد به او علم و دانشمندی، به تحقیق که خیر بسیار به او اعطا کرده شده است».

و از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - مروی است که فرموده اند که:

«علماء ورثه انبیاء هستند». (۲)

و در حدیث دیگر است که فرمودند: «خداوندا! رحمت کن خلفای مرا. بعضی عرض کردند: یا رسول الله کیستند خلفای تو؟ فرمودند: کسانی که بعد از من بیایند واحادیث و آداب مرا روایت کنند و به مردم برسانند» (۳).

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمودند: «یا اباذر ساعتی نشستن در مجلسی که در آن گفتگوی علمی باشد بهتر است در نزد خدا، و محبوب تر است از بیداری هزارشب، که در هر شبی هزار رکعت نماز خوانده شود، و محبوب تر است از هزار جهاد در راه خدا، و از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن، و عبادت یک سال که روزهای آن را روزه بگیرند و شبهای آن را احیاء بدارند. و هر که از خانه خود بیرون رود به قصد اخذمساله ای از مسائل علمیه به هر قدمی که برمی دارد خداوند عالم می نویسد از برای او ثواب پیغمبری از پیغمبران، و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر، و به هر حرفی که از عالم بشنود یا بنویسد شهری در بهشت به او عطا می فرماید، و طالب علم را خدادوست می دارد، و ملائکه و پیغمبران او را دوست دارند، و دوست ندارد علم را مگراهل

ص: ۱۲۸

۱-۱۷. بقره (سوره ۲)، آیه ۲۶۹.

۲-۱۸. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۵، خ ۲۸۶۷۹. و کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲. (از امام صادق علیه السلام).

۳-۱۹. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۴

پس فرمودند: «خوشا به حال طالبان علم، و نظر کردن به روی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هر که دوست دارد علم را بهشت از برای او واجب است و داخل صبح و شام می شود با خوشنودی خدا و از دنیا نمی رود مگر اینکه از شراب کوثر بنوشد و از میوه بهشت بخورد و در قبر کرم بدن او را نمی خورد و در بهشت رفیق خضر علیه السلام خواهد بود» (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمودند: «اگر مؤمنی بمیرد و از او بماند ورقی که در آن مساله علمیه نوشته شده باشد آن ورق حجابی خواهد بود میان او میان آتش، و به هر حرفی که در آن ورق نوشته باشد خداوند عالم شهری به او عطا خواهد کرد که هفت برابر تمام دنیا باشد» (۲).

و حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمودند که: «اگر مردم بدانند آنچه را که در طلب علم هست، هر آینه به طلب علم خواهند رفت اگر چه باید خونهای ایشان ریخته شود و به دریاها فروروند» (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمودند: «عالمی که به علم خود عمل کند بهتر است از هفتاد هزار عابد» (۴).

و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: «اگر مردم فضیلت شناخت خدا را بدانند چشم نخواهند انداخت به متاع دنیا و نعمتهای آن، و دنیا در پیش ایشان کمتر خواهد بود از آنچه بر آن راه می روند که خاک باشد، و متنع و متلذذ خواهند شد به معرفت خدا مانند تلذذ کسی که همیشه

ص: ۱۲۹

۱- ۲۰. (جامع الاخبار شعیری، ص ۳۷ با تقدیم و تاخیر بعضی از جملات. و در بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۳ قسمتی از حدیث را به صورت تقطیع ذکر نموده).

۲- ۲۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۴ ح ۱. و امالی شیخ صدوق، باب ۱۰، ص ۴۰، ح ۳. (ط بیروت).

۳- ۲۲. کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۵.

۴- ۲۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹، ذیل ح ۵۰.

در روضه های بهشت با اولیاء الله بوده باشد . به درستی که معرفت خدا انیس است از هر وحشتی ، و رفیق است در هر تنهائی ، و نور هر ظلمتی است ، و قوت هر ضعیفی است ، و شفای هر دردی است» . (۱)

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که : آن حضرت از پدران خود روایت فرمودند که : «حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند که : بر هر مسلمی واجب است طلب علم ، پس بطلبید علم را از جائی که مظنه آن را دارید و کسب کنید آن را از اهلش ، به درستی که تعلیم گرفتن علم از برای خدا حسنه است . و طلب آن عبادت است . و ذکر کردن آن با یکدیگر تسبیح پروردگار است . و عمل کردن به آن جهاد در راه خداست . و یاد دادن آن به کسی که نمی داند تصدق کردن است . و رسانیدن به اهلش تقرب به خداست ، زیرا که به وسیله آن دانسته می شود مسائل حلال و حرام . و به وسیله آن روشن و ظاهر می شود راه بهشت . و آن انیس است در وحشت . و مصاحب و رفیق است در تنهائی و غربت . و همزبانی است در خلوت . و راهنما است در هر حالت . و سلاح است در مقابل دشمنان . و زینت است در نزد دوستان . و به سبب علم خدا مرتبه قومی را بلند می کند و ایشان را راهنمای مردم به سوی خیر می گرداند تا مردم متابعت آثار ایشان را کنند و اقتدا به افعال و اعمال ایشان نمایند . ملائکه رغبت می نمایند

ص: ۱۳۰

به دوستی و محبت ایشان و می گسترانند بر ایشان بالهای خود را . و هر خشک و تری از برای ایشان طلب آمرزش می کند ، حتی ماهیان دریا و حیوانات صحرا . به درستی که به وسیله علم دلها از جهل زنده می شود . و دیده های بصیرت روشن می گردد .

و بدنهای ضعیف ، قوی می گردد . و علم ، بنده را می رساند به سر منزل اخیار ، و مجالس ابرار ، و به درجات بلند ، و مراتب ارجمند در دنیا و آخرت . و ثواب ذکر علم ، معادل ثواب روزه داشتن است . و درس دادن آن مقابل عبادت شبهاست . اطاعت پروردگار و عبادت او به وسیله علم می شود . و به سبب آن صله ارحام به جا آورده می شود ، و شناخته می شود حلال و حرام . علم پیشرو و امام است ، و عمل تابع آن . خدا الهام می کند علم را به اهل سعادت و محروم می سازد از آن ارباب شقاوت را پس خوشا به حال کسی که خدا او را از حظ علم محروم نگرداند» . (۱)

و بدان که در این موضع دو فایده است که باید بیان شود :

آداب و شروط تعلم

فایده اول : بدان که از برای هر یک از تعلیم و تعلم ، آداب و شروطی چند است ، اما آداب تعلم ، چند چیز است :

اول آنکه : طالب علم احتراز کند از پیروی شهوات نفسانیه و هواهای جسمانیه ، و آمیزش با اهل دنیا و مصاحبت ارباب هوی و هوس ، و بداند که همچنان که چشم ظاهر هر گاه «ماوف» (۲) باشد ، از شعاع خورشید محروم است و همچنین

ص: ۱۳۱

۱-۲۵. بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ ، ح ۲۴

۲-۲۶. آفت زده (کور) .

دیده باطن هر گاه مبتلابه متابعت هوا و هوس و مصاحبت اهل دنیا باشد از اشعه انوار قدسیه که محل افاضه علوم است بی نصیب است .

دوم اینکه : باعث تعلم محض ، تقرب به خدا و رسیدن به سعادات بی منتها و ترقی از مرتبه «بهیمیت» (۱) و دخول در عالم نسائیت باشد . و مقصود او مرء و جدال یا رسیدن به منصب و مال یا مفاخرت و تفوق بر امثال و اقران نباشد .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند :

«طلبه علم ، سه طایفه هستند ، پس بشناس ایشان را : صنف اول کسانی هستند که : طلب علم می کنند از برای استخفاف به مردم واستهزای به ایشان ، که طریقه جهال است و از برای مرء و جدال با اقران و امثال .

صنف دوم کسانی هستند که : آن را طلب می کنند از برای مفاخرت نمودن و خدعه کردن .

صنف سوم کسانی هستند که : آن را می طلبند به جهت تحصیل بصیرت در دین و تکمیل عقل و تحصیل یقین .

و علامت صنف اول آن است که : در مقام جدال با اقران و امثال بر می آید و در صدد ایزدای ایشان و غلبه بر آنها است ، و در مجالس و محافل متعرض گفتگوی باایشان می شود تا فضل خود را ظاهر سازد و در مجامع ، ذکر علم و بیان صفت حلم رامی کند ، خضوع و خشوع را بر خود می بنهد مثل اینکه سر به زیر می افکند و نفسهای بلند می کشد و ناله های ضعیف بر می آورد و گاهی در راه رفتن پشت خود را خم می کند

ص: ۱۳۲

و گاهی سر می جنباند و دستی حرکت می دهد و دل از ورع خالی ، و باطن او از تقوی بری است . خدا او را ذلیل و خوار کند و بینی او را بر خاک بمالد و او را هلاک و «مستاصل» (۱) سازد .

علامت صنف دوم آن است که : صاحب مکر و خدعه و نرمی و همواری است با امثال خود ، از اهل علم تکبر نماید و از برای اغنیائی که پست رتبه هستند تواضع و فروتنی می کند و حلوهای ایشان را می خورد و دین ایشان را ضایع می کند خدا نام او را بر طرف کند و اثر او از میان علما قطع نماید .

علامت صنف سیم آن است که : پیوسته شکسته و محزون است و بیداری را شعار خود ساخته ، جامه عبادت پوشیده و در ظلمتهای شب به عبادت پروردگار کوشیده ، و عبادت می کند از برای خدا ، و از تقصیر خود خائف و ترسان ، و همیشه از اعمال خود مضطرب و لرزان است . خدا را می خواند و می ترسد که دعای او را نشنود . و متوجه است به اصلاح نفس خود . و بیناست به اوصاف اهل زمان . و گریزان است از دوستان و برادران . خدا محکم کند اعضا و جوارح او را بر عمل کردن . و عطا فرماید به او امان و آسایش در روز قیامت . (۲)

سوم آنکه : آنچه را فهمید و دانست به آن عمل کند ، که هر که به علم خود عمل نکرد آنچه را دانسته فراموش می کند ، و هر که به علم خود عمل کند خدا به او کرامت می فرماید علم آنچه را نمی داند .

ص: ۱۳۳

۱- ۲۸. درمانده

۲- ۲۹. کافی، ج ۱، ص ۴۹، ح ۵.

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که :

«علمی که به آن عمل نشود زیاد نمی کند از برای صاحبش مگر کفر و دوری از خدا را». (۱)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند :

«که اهل دوزخ متاثر می شوند از بوی عالمی که به علم خود عمل نکرده باشد . و فرمودند اشد مردم از جهت حسرت و پشیمانی کسی است که دیگری را به خدا خوانده باشد و او قبول نموده و به آن سبب داخل بهشت شود و آن شخص خواننده خود به جهت ترک عمل به آنچه دانسته بود داخل دوزخ گردد». (۲)

بلی :

چون علمت هست خدمت کن که زشت آید بر دانا*** گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

چهارم آنکه : حقوق معلم خود را بشناسد ، و ادب او را نگاهدارد ، و فروتنی و خشوع نسبت به او به جا آورد ، و در برابر او سخنی را بر او رد نکند ، و به دل او رادوست دارد ، و اگر بد او مذکور شود رد کند ، و اگر نتواند برخیزد ، و حقوق او را فراموش نکند ، زیرا که او پدر معنوی و والد روحانی اوست و حقوق او از سایر آباء بیشتر است . و همچنین ملاحظه ادب و احترام سایر علما را بکند ، خصوصا کسانی که از علم آنها منتفع شده و یا علم آنها با واسطه به او رسیده که آنها نیز پدران با واسطه او هستند .

و به مجرد اینکه چیزی از مطالب آنها به فهم ناقص او نرسد

ص: ۱۳۴

۱- ۳۰. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸، ح ۶.

۲- ۳۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۴، ح ۳۰

زبان اعراض و طعن نگشاید و نسبت غلط به ایشان ندهد و اگر بعد از سعی و جهد مطلبی از ایشان در نظر او صحیح نباشد و خواهد اعتراض نماید بر وجهی «مستحسن» و عبارتی مقرون به ادب آن را ادانماید .

پنجم آنکه : نفس خود را از اخلاق رذیله و اوصاف ذمیمه پاک کند ، زیرا که مادامی که «لوح» نفس از نقوش باطله پاک نشود انوار علوم بر او نتابد ، و تا آئینه دل از زنگ صفات رذیله پرداخته و پاک نگردد صور علمیه در آن عکس نیندازد .

آداب تعلیم

و اما آداب تعلیم ، آن نیز چند چیز است :

اول آنکه : معلم ، در تعلیم ، قصد تقرب به خدا داشته باشد و غرض او از درس گفتن جاه و ریاست و بزرگی و شهرت ، و مقصودش مجمع آرائی و خودنمائی نباشد ، و طمع و وظیفه سلطان (۱) یا مال دیگران او را به تعلیم نداشته باشد ، بلکه منظور او به غیر از ارشاد و احیای دل‌های مرده و رسیدن به ثوابهای پروردگار ، دیگر چیزی نباشد .

و شکی نیست هر که کسی را تعلیم نماید شریک خواهد بود در ثواب تعلیم آن کس دیگری را و در ثواب تعلیم آن دیگر غیر او و همچنین الی «غیر النهایه» . پس به سبب یک تعلیم به ثوابهای بی نهایت می رسد و ستم باشد که کسی چنین امری را «مشوب» . به نیتی کند که همه از دستش به در رود .

دوم آنکه : بر متعلم ، مهربان و مشفق باشد و خیرخواهی او را ملاحظه نماید و او را نصیحتهای مشفقانه گوید و

ص: ۱۳۵

در تعلیم ، به قدر فهم او اکتفا کند ، و با نرمی و گشاده روئی با او سخن گوید و درشتی و غلظت با او نکند .

دوم آنکه : بر متعلم ، مهربان و مشفق باشد و خیرخواهی او را ملاحظه نماید و او را نصیحتهای مشفقانه گوید و در تعلیم ، به قدر فهم او اکتفا کند ، و با نرمی و گشاده روئی با او سخن گوید و درشتی و غلظت با او نکند .

سوم آنکه : چون او را سزاوار علمی داند از او مضایقه نکند و «ضنت» (۱) و بخل نورزد و کسی را که قابل مطالبی نداند آن مطلب را با او در میان نهد و با او نگوید .

چهارم آنکه : چیزی که خلاف واقع باشد به او نگوید و نخواهد امری را که مطابق واقع نیست به او بفهماند ، بلکه چنانچه شبهه ای وارد شود که نداند ، سکوت کند و تأمل نماید تا جواب صحیح به دست آورد و تعلیم کند . و این شرطی است مهم در تعلیم ، زیرا که اگر ملاحظه نشود ، ذهن متعلم به خلاف واقع معتاد می شود ، و سلیقه او اعوجاج به هم می رساند ، و از ترقی باز می ماند .

و آنچه مذکور شد ، شرایط کلی تعلیم و تعلم است ، و ممکن که آداب جزئی دیگری هم باشد که متفحص در احادیث و علم اخلاق بر آنها مطلع گردد . و کسی که معرفت با اهل این زمان داشته باشد ، می داند که آداب تعلیم و تعلم ، مثل سایر اوصاف کمالیه «مهجور» ، (۲) و معلم و متعلم از ملاحظه شرایط دورند ، زمان

ص: ۱۳۶

۱- ۳۳. دریغ

۲- ۳۴. متروک .

و اهل آن فاسد و بازار هدایت و ارشاد «کاسد» (۱) گشته ، نه نیت معلم خالص است و نه قصد متعلم ، و نه غرض استاد صحیح است و نه منظور شاگرد ، و از این جهت است که : از هزار نفر یکی را رتبه کمال حاصل نمی شود ، و اکثر در جهل خود باقی مانند ، با وجود اینکه بیشتر عمر خود را در مدارس به سر می برند .

فایده دوم : بدان که جمیع علوم اگر چه روح را کمال اند و نفس را جمال ، لیکن متفاوت اند در شرافت و تکمیل و وجوب تحصیل ، زیرا که علوم بر دو قسم اند :

اول : علم دنیا ، و آن علومی است که معظم فایده آن برای دنیاست ، مثل طب ، هندسه «نجوم» ، (۲) «عروض» ، (۳) موسیقی «هیئت» (۴) و حساب . و از این علوم چندان «بهجت» (۵) و سعادت در عالم عقبی حاصل نمی شود و از این جهت تحصیل آنها واجب نیست ، بلی «نادرا» (۶) می شود که در تحصیل بعضی مسائل بعضی از این علوم ، واجب کفائی باشد .

دوم : علم آخرت ، که ثمره اصلی آن تحصیل سعادت اخروی است ، و آن سه علم است که آنها را علم دین گویند . یکی علم الهی ، که به وسیله آن ، اصول و عقاید دین و احوال مبدا و معاد شناخته می شود ، و آن اشرف علوم و افضل آنها است . و دیگری علم اخلاق ، که به وسیله آن ، راه تحصیل سعادت ، و آنچه به واسطه آن نفس نجات می یابد یا به هلاکت می رسد دانسته می شود ، و بعد از علم الهی علمی از

ص: ۱۳۷

-
- ۱- ۳۵. بی رونق ، بدون خریدار .
 - ۲- ۳۶. علم شناخت ستارگان و تاثیر آنها در جهان خاکی (جهت آگاهی بیشتر به کتاب فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۳ ، ص ۱۹۹۱ مراجعه شود).
 - ۳- ۳۷. علمی است که به وسیله آن به وزن های شعر و تغییرات آن پی می برند . علم عروض ، میزان و قواعد کلام منظوم (شعر) است . یعنی شعر را بر آن عرضه کنند تا شعر موزون از ناموزون پدید آید . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۱۲۵۵ . و دهخدا ، ماده «عرض» .
 - ۴- ۳۸. ستاره شناسی (آمار ستارگان ، حرکت آنها و ...).
 - ۵- ۳۹. خوشحالی ، سرور .
 - ۶- ۴۰. گاهی از اوقات

آن اشرف نیست .

سیم : علم فقه ، که به وسیله آن کیفیت عبادات و معاملات و حلال و حرام و آداب و احکام فهمیده می شود . و تحصیل این سه علم ، واجب و لازم است . و همچنین علومی که مقدمات تحصیل این علوم اند مانند : علم لغت عرب و حدیث و تفسیر ، و لیکن وجوب تحصیل آنها از باب مقدمه است .

علم اصول عقاید

اما علم الهی (که آن را علم اصول عقاید نیز گویند) واجب است بر هر کسی که تحصیل آن نماید ، واحدی در جهل آن معذور نیست . و لیکن نه چنان است که جمیع مسائل ، که در کتب «حکمی» (۱) نسبت به علم الهی داده اند ، و از مسائل این علم شمرده اند ، دانستن آنها واجب و اعتقاد به آنها لازم باشد ، بلکه قدر واجب از آن ، و آنچه امت «مختاره» (۲) بر آن اجماع نموده اند این است که : بدانی که از برای عالم ، آفریدگاری است موجود و «واجب الوجود» ، (۳) و در «الوهیت» ، (۴) شریکی از برای او نیست ، و از اجزا و ترکیب «منزه» ، (۵) و از جسمیت و عوارض آن «مقدس» (۶) است ، وجود او عین ذات اوست ، و ذات او عین صفات اوست ، بر زمان و زمانیات ، و مکان و مکانیات مقدم و از آنها بالاتر است ، نه زمانی به او احاطه نموده و نه مکانی او را فرو گرفته ، بلکه دست تصرف زمان و زمانیات از دامن کبریای او کوتاه ، و آرایش مکان و مکانیات را در ساحت جلالش راه نیست ، و زنده ای است قدیم ازلی ، که ابتدائی از برای وجودش نبوده ،

ص: ۱۳۸

۱- ۴۱. کتاب های حکمت و فلسفه .

۲- ۴۲. پیروان برگزیده ، که مقصود مسلمانان (پیروان حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -) است .

۳- ۴۳. کسی که وجودش ضروری و ذاتی است و در وجود محتاج دیگری نیست ، در اصطلاح متکلمین و فلاسفه به ذات حق ، واجب الوجود گویند همان گونه که غیر از ذات حق را ممکن الوجود نامند .

۴- ۴۴. صفت خدائی ، در اصطلاح عرفا به «مرتبه ایجاد» ، مرتبه «الوهیت» اطلاق می کنند و آن بعد از مرتبه فیض اقدس و مقدس است . و همچنین به مرتبه الوهیت «و احدیت» و «ربوبیت» نیز اطلاق می کنند . جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به : مقدمه شرح فصوص قیصری ص ۱۱ .

۵- ۴۵. یعنی بسان پدیده های دیگر دارای اجزاء خارجی نیست که از یک رشته قطعات ترکیب و تشکیل یابد .

۶- ۴۶. یکی دیگر از صفات سلبی خدا پیراستگی ذات او از جسم بودن و عوارض آن ، (مانند نیاز به اجزاء و مکان و ...) می باشد .

و ابدی که انتهائی از برایش نخواهد بود. قادر است بر هر چیزی و توانا بر هر امری، هر چه می کند به اراده و اختیار کند، علم او به جمیع اشیاء احاطه نموده پیش از آنکه آنها را ایجاد نماید، هر چه را خواهد خلق می کند، و هر کاری که خواهد می کند، و هیچ امری از «کتم عدم» (۱) به فضای وجود نمی آید، مگر به اراده و مشیت او، حکم او عدل، و وعده او صدق، از برای او مثل و مانندی متصور نیست، بلکه او تام فوق تمام است، و بالجمله مستجمع جمیع صفات کمالیه است.

و بدانی که: محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر و فرستاده اوست و قرآن کلام اوست و آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است، از تعیین ائمه معصومین - علیهم السلام - و احکام شریعت و دین، و احوال نشاه آخرت، از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حساب و صراط و میزان و نامه اعمال و شفاعت، تمام ثابت و حق است. و همین قدر کافی است از برای حصول نجات و وصول به سعادات.

و اما فهمیدن کیفیت صفات، از اینکه علم «حضوری» (۲) است یا «حصولی»، (۳) یا قدیمی است یا حادث، و مثل اینها، و بحث از حقیقت صفات، و همچنین حقیقت بعضی از احوال نشاه آخرت، مطلقاً لزومی ندارد، بلکه در بعضی احادیث نهی از آنها شده، بلکه کافی است که همین قدر اعتقاد نماید که: واجب - تعالی شانه - متصف به

ص: ۱۳۹

۱- ۴۷. جهان نیستی.

۲- ۴۸. «علم حضوری» آن است که واقعیت معلوم، عین واقعیت علم باشد، یعنی ذات «معلوم» پیش عالم حضورداشته باشد، مثل: علم انسان به خودش.

۳- ۴۹. «علم حصولی»، یعنی علمی که واقعیت علم با واقعیت معلوم دو تا است، مانند: علم انسان به زمین، آسمان، درخت و... جهت اطلاع بیشتر رک: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۳۳۲. و خدا را چگونه بشناسیم، ص ۱۷۶.

جمع صفات کمالیه است ، و منزّه است از جمع صفات و نقایص به نحو اشرف ، یعنی اتصاف او به جمع کمالات ، و تنزه او از نقایص بر وجهی است که از آن اشرف متصور نیست ، کو آن وجه را نفهمد و به حقیقت آن نرسد . و همچنین اعتقاد کند که : آنچه پیغمبر او صلی الله علیه و آله فرموده صدق و مطابق واقع است ، کو تفصیل و حقیقت بعضی از آنها را ادراک ننموده باشد .

و واجب است ، بر هر مکلفی که اعتقاد جازم و راسخ به جمع امور مذکوره داشته باشد به نوعی که اطمینان و سکون از برای او حاصل شده باشد ، و مجرد تصدیق به زبان بدون اطمینان قلب ، در نجات اخروی و وصول به مراتب سعادت حقیقیه کمالیه کفایت نمی کند . بلی ، کو از برای حفظ خون و مال و حکم به طهارت و اسلام اینها احکام دنیویه کافی باشد ، و بعد از آنکه اطمینان قلبی حاصل شود ، نجات اخروی و رستگاری حاصل می شود ، اگر چه اعتقاد و اطمینان او از دلایل حکمیه و «براهین» (۱) کمالیه نباشد : زیرا که :

از شرع و عرف تکلیف به زیاده‌تر از تصدیق و جزم به اعتقادات مذکوره ثابت نشده . پس اگر از برای کسی اطمینان حاصل شود در اتصاف واجب به صفات کمالیه (۲) و تنزه او از اوصاف سلبيه (۳) به مجرد اینکه غیر از این نقص است ، و نقص لایق پروردگار نیست کفایت از برای نجات .

و همچنین اگر اعتقاد و اطمینان او از عقاید مذکوره به مجرد این حاصل شود که معلوم است

ص: ۱۴۰

۱- ۵۰. «برهان» ، به معنای اقامه دلیل است . رک : فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۴۱۶-۴۲۴ .

۲- ۵۱. صفات کمالیه آن صفاتی است که متضمن معنای کمال بوده و ذات حق ، تمامی آن صفات را دارا می باشد و از آنها به صفات جمالیه و ثبوتیه نیز تعبیر می کنند مانند : علم ، قدرت ، اراده ، حیا و .. .

۳- ۵۲. صفات سلبيه صفاتی است که متضمن معنای نقص بوده و ذات حق از تمامی آن صفات منزّه است و از آنها به صفات جلالیه نیز تعبیر می کنند مانند : شریک داشتن ، جسم بودن ، مرکب بودن و ... رک : شرح تجرید ۲۷۹ والالهیات ، ج ۱ ، ص ۸۱ .

که : جمیع فرق انبیاء و اساطین حکماء و علماء با وجود عقول قویه و «افهام ثاقبه» (۱) بر امری که مخالف واقع باشد اتفاق نمی کنند .

و بسا باشد که اعتقاد و اطمینان : از برای کسی حاصل شود به سبب بعضی حالات ، که از برای خود او روی داده ، از : استجابت دعوات و نجات از خطرات و امثال اینها . و بسیار می شود که اطمینان و جزم از برای کسی به امور مذکوره حاصل است و راه آن رانمی داند و سبب آن فطرتی است که خداوند عالم در او قرار داده ، - همچنان که در حدیث وارد است - . (۲)

بلکه ظاهر آن است که : چنانچه عصیبت جاهلیت ، و پیروی آباء و امهات ، آدمی را از فطرت خود بیرون نبرد فطرت او حاکم به وجود صنایع عالم است ، اگر چه دلیلی منظور او نباشد ، زیرا که احتیاج مخلوق به خالق ، و حادث به موجد فطری است از برای هر کسی ، اگر چه هنوز به مرتبه تمیز و ادراک نرسیده باشد . همچنان که مشاهده می شود که : اگر سببی را در نزد طفل خورد سالی گذاریم و کسی آن را بر دارد ، بعد از التفات سؤال می کند که : سبب را که برداشت ؟ پس به فطرت خود حکم می کند که نبودن سبب به خودی خود نمی شود ، بلکه احتیاج به بردارنده ای دارد .

بلکه ظاهر آن است که : حیوانات نیز بر این مفظورند ، (۳) و جبلت (۴) آنها به این مطلب حاکم است ، چنان که می بینیم که : اگر کسی آوازی کند در مکانی که

ص: ۱۴۱

۱- ۵۳. فهم های روشن ، تیز بین ، استوار .

۲- ۵۴. ظاهرا اشاره به فرمایش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند : «کل مولود یولد علی الفطره . . .» یعنی : هر نوزادی با فطرت خدانشناسی به دنیا می آید . بحار الانوار ، ج ۳ ص ۲۸۱ ، ح ۲۲ .

۳- ۵۵. خلق شده اند .

۴- ۵۶. سرشت و طبیعت

حیوانی در آنجا باشد ، یا سنگی بیندازد آن حیوان التفات می کند و به هر طرف نگاه می کند که آوازکننده و سنگ اندازنده را ببیند . پس جبت او می فهمد که هر آوازی آوازکننده ای ، و هر سنگی اندازنده ای می خواهد .

احتراز از معاصی سبب اعتقاد جازم

پس در اثبات صانع ، فطرت هر کسی کفایت می کند . و چنانچه ضمیمه کند به فطرت خود بعضی از مقدمات بدیهیه عقلیه ، و ضروریات حدسیه ، و شواهد خارجی را ، و احتراز کند از معاصی ای که باعث سیاهی دل و تسلط جند شیاطین است ، و مواظبت کند بر وظایف طاعات بقدر امکان ، اگر چه ابتداء در کیفیات طاعات و عبادات و معاصی و سیئات ، بیش از مظنه ای از برای او حاصل نباشد البته اطمینان و اعتقاد جازم از برای او به جمیع عقاید مذکوره حاصل می شود ، بنوعی که : هیچ شبهه ای در آن رخنه نکند ، اگر چه مطلقا ملتفت دلیل نشود ، و طریقه استدلال را نداند .

و به این سبب بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مجرد اظهار اسلام از کفار کفایت می فرمودند ، اگر چه می دانستند که : اسلام آوردن ایشان از خوف و بیم یا طمع و امید است ، زیرا که منظور حضرت این بود که : به واسطه اجتناب از معاصی و مواظبت بر طاعات ، به تدریج فطرت ایشان که از ظلمت کفر تیره و تار شده بود بحالت اصلیه عود نموده نورانیت طاعات اندک اندک در آنها تاثیر کند و ایشانرا به مرتبه تصدیق قلبی و اعتقاد قطعی برساند . همچنان که در بسیاری از ایشان چنین شد .

و اما «دلائل حکمیه» و

ص: ۱۴۲

«براهین جدلیه»، (۱) بدون تطهیر نفس و مواظبت بر عبادات، اصلاً موجب اطمینان و سکون نفس نمی شود. بلکه بسیار می شود که باعث ازدیاد شبهه و تشکیک می گردد.

و محقق طوسی خواجه نصیر الدین (۲) در بعضی فواید خود (۳) فرموده که: اقل آنچه واجب است بر هر مکلفی اعتقاد به آن، معنی قول «لا اله الا الله، محمد رسول الله» است. و بعد از آن که تصدیق رسول صلی الله علیه و آله را نمود باید تصدیق کند او را در آنچه خبر داده از صفات خدا و احوال روز جزا و تعیین ائمه هدی، به نوعی که قرآن مجید مشتمل بر آن است، بدون آن که چیزی زیاد کند یا در آن محتاج به دلیل دیگر باشد.

اما در صفات خدا، پس اعتقاد کند که: خدا حی (۴) و قادر (۵) و عالم (۶) و مرید (۷) و متکلم (۸) است، و چیزی مثل او نیست، شنوا و بینا است.

و اما در احوال آخرت، پس ایمان بیاورد به بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حساب و شفاعت و غیر اینها. و واجب نیست بر او که بحث کند از حقیقت صفات خدا، بلکه اگر آنها را تصور هم نکند و به خاطرش نگذرد و بمیرد با ایمان مرده است.

اگر وقتی شبهه یا شکی از برای او هم رسد پس باید آن را به کلامی نزدیک به فهم دفع کرد اگر چه این کلام نزد ارباب جدل و مناظره و متکلمین ناتمام باشد و احتیاج به ذکر ادله و براهین نیست.

و مخفی نماند که

ص: ۱۴۳

۱- ۵۷. جدل یکی از صناعات پنجگانه (برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه) منطقی است. و جدل، قیاسی را گویند که: مقدمات آن از مشهورات و مسلمات تشکیل می یابد و نتیجه آن الزام نمودن و متقاعد ساختن طرف پخت است. و از نظر رتبه، پائین تر از برهان است که مقدمات او از یقینیات و بدیهیات تشکیل می یابد و نتیجه آن نیز قطعی و یقینی است. رک: المنطق - مظفر - ج ۳/۳۷۱ - منطق صوری ص ۱۹۶.

۲- ۵۸. او محمد بن محمد بن - حسن طوسی معروف به خواجه نصیر الدین است که تمام دانشمندان شرق و غرب او را به استادی می شناسند. علامه حلی (ره) میگوید: او استاد جهان بشریت و عقل یازدهم است. او حدود ۸۴ کتاب در فنون مختلف تالیف نموده و رصدخانه مراغه را بنا نهاد و در سال ۶۷۲ ه ق از دنیا رفت و در کاظمین به خاک سپرده شد. جهت اطلاع بیشتر رک: اعیان الشیعه ج ۹/۴۱۴ روضات الجنات ج ۶/۳۰۰.

۳- ۵۹. تلخیص المحصل ص ۴۷۲.

۴- ۶۰. یعنی خداوند - تبارک و تعالی - قدرتمند و آگاه زنده ای است که: مرگ در ساحت مقدس او راه ندارد، و حیات تمام موجودات عالم وابسته به او است

۵- ۶۱. او قادر و توانای مطلق است که به انجام هر چیزی توانائی دارد، و هیچگونه ضعف و ناتوانی در او متصور نیست.

۶- ۶۲. یعنی او به تمام امور ظاهری و باطنی، آشکار و نهان، گذشته و آینده، آگاهی کامل دارد و چیزی در عوالم هستی بر

او پوشیده و پنهان نیست .

۶۳-۷. یعنی تمام افعال او از روی اراده و اختیار صورت می پذیرد و در انجام هیچ عملی مجبور و مضطر نیست . (در میان دانشمندان اسلامی در معنا و تفسیر «صفت اراده حق متعال» اختلاف زیاد است . بعضی آنرا از صفات ذات ، و بعضی دیگر از صفات فعل دانسته اند . برخی او را شوق نفسانی و برخی دیگر به معنای تصمیم و قصد گرفته اند . خواجه نصیر الدین طوسی (ره) او را به معنای آگاهی خداوند متعال بر تمام نظام هستی بر وجه اتم تفسیر نموده که بوعلی سینا و صدر المتالهین نیز قریب به این معنا را انتخاب نموده اند . و حکیم سبزواری آنرا به معنای علم عنائی گرفته است . جهت اطلاع بیشتر رک : اسفار ج ۶ ص ۳۱۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ شرح تجرید ، ص ۲۸۸ . الالهیات ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ .

۶۴-۸. یکی از صفات حق تعالی تکلم و سخن گفتن اوست ، که گاه بصورت وحی و صدای خفی می باشد که پیامبر آنرا می شنود و دیگران از شنیدن آن عاجزند . و گاه بصورت ایجاد صوت و حروف در اجسام می باشد که شنونده صدای گوینده را می شنود بدون آنکه گوینده را ببیند مانند : مکالمه حضرت موسی در کوه طور . و گاه به وسیله اعزام فرشته و پیک وحی صورت می پذیرد (در سوره شوری آیه ۵۱- به این معانی اشاره شده : و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا) جهت اطلاع بیشتر رک : شرح تجرید ، ص ۲۸۹ ، اسفار ، ج ۷ ، ص ۲ ، الالهیات ، ج ۱ ، ص ۱۸۹

از ادله اجمالیه یا برهانیه ، یا از شواهد عقلیه و قرائن خارجیّه اگرچه می تواند که از بعضی مراتب جزم حاصل شود اما هر گاه کسی طالب نورانیت یقین و وضوح عقاید باشد و بخواهد که از نور معارف ربانیّه و ضیاء علوم حقیقیّه در و دیوارخانه دل متلاطمی گردد و پرده از پیش بصیرتش برداشته شود و به مرتبه یقین کامل برسد آن هرگز به دلیل و برهان و جدال و کلام حاصل نمی شود ، بلکه موقوف است به ملازمت ورع و تقوی ، و بازداشتن نفس از هوی و هوس ، و پاک کردن آن از صفات ذمیمه ، و قطع علایق دنیویّه ، و اشتغال به ریاضات شاقه و مجاهدات صعبه ، و تضرع و زاری به درگاه حضرت باری - عزاسمه - ، و استمداد از مبادی متعالیه ، تا آنکه نور الهی بر روزن دل بتابد و حجاب از پیش دیده برداشته شود .

«و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»

یعنی : «آنان که در راه ما مجاهده کردند راه روشن به ایشان می نمائیم» (۱) .

«لیس العلم بکثره التعلّم و انما هو نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» .

یعنی : «علم ، به کثرت درس خواندن بهم نمی رسد ، بلکه آن نوری است که خدا می اندازد به هر دلی که خواهد» (۲) .

بدان که اگر چه به ادله و براهین ، تحصیل بعضی از مراتب یقین - همچنان که گذشت - ممکن ، و وصول به مرتبه انکشاف و ظهور تام - چنان که مذکور شد - به مجاهده و ریاضت و تصفیه نفس موقوف است ، و لیکن بعضی مراتب دیگر از برای یقین هست

ص: ۱۴۴

۱- ۶۵. عنکبوت (سوره ۲۹) آیه ۶۹ .

۲- ۶۶. بحار الانوار ج ۱ ص ۲۲۵ ح ۱ .

که از مرتبه اولی بالا-تر است و با آن از برای قلب اطمینان و سکون حاصل می شود و ورود انواع شبهات باعث اضطراب و تزلزل آن نمی شود و وصول به این مرتبه نیز به مجرد ادله کلامیه و استدلالات عقلیه دست نمی دهد اگر چه به ریاضات و مجاهدات کثیره هم احتیاج ندارد، بلکه آن حاصل می شود به اینکه بعد از فرا گرفتن عقاید از تلقین یا دلیل، مشغول شود به وظایف طاعات، و اجتناب کند از معاصی، و مواظبت نماید به مذاکره احادیث و آیات، و دوری کند از صحبت صاحبان مذاهب فاسده و ارباب هوا و هوس و مانند آنها.

و از آنچه مذکور شد معلوم شد که مردمان در کیفیت تصدیق و ایمان مختلف اند:

بعضی از ایشان در وضوح یقین و ظهور عقاید مانند ضوء (نور) خورشیدند که اگر پرده برداشته شود تفاوتی در یقین ایشان به هم نمی رسد.

و بعضی دیگر از ایشان پست ترند ولیکن اطمینان و سکونی از برای ایشان حاصل است که اصلا اضطرابی از برای ایشان نیست و شبهه ای پیرامون خاطر ایشان نمی گردد.

و بعضی دیگر از این طایفه نیز پست تر و لیکن باز جزم از برای ایشان حاصل است.

و شبهه ای اگر به خاطر ایشان گذرد و باعث اضطرابی شود با دلیل و برهان آن را دفع می کنند یا چندان التفاتی به آن نمی نمایند.

و بعضی دیگر اکتفا به محض تصدیق ظنی یا تقلیدی می نمایند (۱) و به هر شبهه ای متزلزل می شوند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به این اختلاف اشاره کرده و فرموده اند که: «از برای ایمان حالات و

ص: ۱۴۵

درجات و طبقات و منازل چند است: بعضی از آنها تام اند و به منتهای تمامیت رسیده اند. و بعضی ناقص اند و نقصان آنها واضح است.

و بعضی از آنها راجح اند و رجحان آنها ظاهر است. و شکی نیست که تحصیل جزم، واجب است و مجرد تصدیق ظنی که به مرتبه اخیره است کافی نیست» (۱).

تلقین ترجمه عقائد به اطفال

و مخفی نماند که: سزاوار آن است که طفل را در ابتدای تمیز و ادراک، تلقین به ترجمه عقاید مذکوره نمایند تا آنها را حفظ کند و بر صفحه خاطر نقش نماید. و به تدریج معانی آنها را تعلیم نمایند تا معانی آنها را بفهمد و سبب نشو و نمای او بر این «رسوخی» (۲) در قلب او حاصل می شود و از برای او اعتقاد به هم می رسد، اگر چه هیچ دلیل و برهانی از برای او نباشد. و این از فضلهای غیر متناهی الهیه است که در ابتدای نشو، دل انسان را محل ایمان می کند بی دلیل و برهان (۳).

و لیکن این اعتقاد در ابتداء خالی از وهن و ضعف نیست و ممکن است به سبب شبهات، ازاله شود و باید آن را در دل اطفال و سایر عوام به نحوی راسخ نمود که متزلزل نشوند، و طریق آن این نیست که به او مناظره و جدل تعلیم شود یا به خواندن و مطالعه کتب کلامیه و حکمیه اشتغال نماید، بلکه باید مشغول شود به تلاوت قرآن و تفسیر قرآن و خواندن احادیث و فهمیدن معانی آنها و مواظبت کند به وظایف عبادات و طاعات، و به این سبب روز به روز اعتقاد

ص: ۱۴۶

۱- ۶۸. رک: کافی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱ و ۲، و ص ۴۴، ح ۱ و ۲. و بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۵۹، ح ۱.

۲- ۶۹. استواری، محکمی، ثباتی.

۳- ۷۰. اشاره به ایمان فطری است. یعنی خداوند قلب آدمی را قبل از آنکه با دلیل و استدلال آشنا باشد محل رشد ایمان قرار داده است، چنانچه در قرآن مجید می گوید: «فطره الله التي فطر الناس عليها» یعنی: «خداوند عالم توحید و خداشناسی را در سرشت تمام انسانها قرار داده است». روم (سوره ۳۰)، آیه ۳۰.

او قوی تر می گردد، و به سبب آنچه از ادله قرآنی و حجت‌های معصومیه گوشزد او می شود و به واسطه نوری که به تدریج از عبادات بر دل او می تابد.

و باید اجتناب کند از مصاحبت صاحبان مذاهب فاسده و آراء باطله و ارباب مناظره و جدل و اصحاب تشکیک و شبهات، بلکه از صحبت اهل هوا و هوس و ابنای دنیا، و مجالست نماید با اتقیا و صالحین و اهل ورع و یقین، و ملاحظه نماید طریقه و رفتار ایشان را در خضوع و تذلل در نزد پروردگار.

پس ابتداء تلقین عقاید، مثل انداختن تخم است در زمین سینه و سایر امور، شبیه به آب دادن و تربیت کردن است تا نمو کند و قوت گیرد و درختی حاصل شود که میوه آن رسیدن به قرب خداوند احد و سعادت ابد است. و باید محافظت کند خود را از شنیدن جدل و کلام شبهات باطله «متکلمین»، (۱) زیرا که فساد مجادله و مناظره کلامین بیش از اصلاح است و شاهد بر آن چیزی است که می بینیم از عقاید اهل صلاح و تقوی از عوام الناس که مانند کوه پا برجا است و اصلا تزلزل و حرکتی در آنها نیست و به شبهات و تشکیکات اهل جدل و شبهه اعتنا نمی نمایند و از شنیدن آنها اضطرابی به هم نمی رسانند. و اعتقادات کسانی که عمر خود را صرف علم کلام و حکمت متعارفه نموده و روز و شب را به مجادله و مباحثه کلامیه به سر برده اند مانند ریسمانی است که در مقابل باد آویخته باشد و هر ساعتی آن را به طرفی حرکت دهد، گاهی چنان

ص: ۱۴۷

۱- ۷۱. ظاهرا مراد ایشان متکلمین عامه است، مانند معتزله و باطنیه و اخوان الصفا، که در پاورقی صفحه ۸۶ به آن اشاره شد

رود و گاهی چنین ، و زمانی به شمال میل کند و لحظه ای به یمین ، به هر چه شنیدند متحرک می شوند و به اندک چیزی که عقل قاصرشان رسد متامل می گردند و اگر اعتقاد صحیحی داشته باشند همان است که در حالت طفولیت اخذ کرده اند .

و بدان که هر گاه نشو و نمای طفل بر این اعتقاد شود تا به حد رشد و کاردانی رسد اگر مشغول امور دنیا گردد و از تحصیل کمال و سعادت بازماند دری دیگر بر او گشوده نمی شود و از این مرتبه ترقی نمی کند ، و لیکن اگر به اعتقادات بمیرد مؤمن مرده است و اگر توفیق او را مساعدت نماید و تایید پروردگار او را دریابد و مشغول عبادت و تقوی و محافظت نفس از هوس و هوا گردد و متحمل مجاهدات و ریاضات و تطهیر نفس از کدورات گردد در هدایت بر او مفتوح می شود و حقایق عقاید بر او معلوم می گردد «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» . (۱)

و جوب عینی علم اخلاق

و اما علم اخلاق که علم آفات نفس و کمالات آن باشد پس واجب عینی است بر هر کسی به قدر حوصله و استعدادش ، زیرا که هلاکت انسان در وا گذاشتن نفس است ، و رستگاری او در تهذیب آن

«قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» . (۲)

بلکه غرض کلی از بعثت نبی ، آموختن این علم است . همچنان که فرمودند :

«انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» . (۳)

یعنی : «من مبعوث شده ام که اخلاق حسنه را به اتمام رسانم» .

پس بر هر کسی لازم است که بعضی از اوقات خود را صرف شناختن غایت نفس و کمالات

ص : ۱۴۸

۱- ۷۲. یعنی : «آن از فضل و بخشش خداوند است که به هر کس خواهد عطا می کند» . مائده ، (سوره ۵) آیه ۵۴ .

۲- ۷۳. یعنی : «هر کس نفس (ناطقه) خود را از گناه و بدکاری پاک و منزّه سازد به یقین رستگار خواهد بود . و هر که آن را به کفر و گناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد گشت . شمس (سوره ۹۱) ، آیه ۹ و ۱۰ .

۳- ۷۴. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۶ ، خ ۵۲۱۷ .

آن و طریقه معالجه بیماری آن نماید به وسیله رجوع به کتب اخلاق و حدیث یا استماع از ارباب این فن شریف .

و باید در طریق معالجه آن به آنچه از اخبار و آثار و طریق علماء و اخیار مستفاد می شود رفتار نماید و از بعضی بدعتها و طریقها که طایفه ای از اهل بدع و اهواء ، اختراع نموده اند احتراز نماید .

و اما علم فقه ، پس آن نیز به قدر حاجت و ضرورت هر کس در عبادات و معاملات خود واجب عینی است بر هر کسی و زاید بر آن واجب است کفایه ، یعنی بر بعضی لازم است اکتساب آن تا رفع احتیاج دیگران بشود و طریق اکتساب این علم به اجتهاد و استنباط از مآخذ شرعیه است یا به تقلید از مجتهد زنده . و تارک این دو طریق آثم و گناهکار ، و عذر او غیر مسموع در نزد پروردگار ، - به تفصیلی که در علم اصول فقه محرر و مقرر است - .

و به هر یک از این دو طریق اگر چه علم به مسائل حاصل و عامل به آنها مطیع و ممتثل است و لیکن نورانیت و تاثیر که در اخذ به طریق اجتهاد است هرگز در تقلیدیافت نمی شود ، و تکمیلی که از عمل مجتهد هم می رسد مقلد را دست نمی دهد ، و هر که خواهد به اجتهاد مسائل را بفهمد باید علم به صحت اجتهاد خود حاصل کند و فریب نفس و شیطان را نخورد و به محض فرا گرفتن مسائلی چند خود را از جمله مجتهدین بشمارد . و هر که خواهد به تقلید اخذ کند باید مجتهد را بشناسد و به صفات

و عدالت او بر خورد به طریقی که در علم اصول مبین است .

ای بسا ابلیس آدم روی هست*** پس به هر دستی نباید داد دست

علم مقدمه عمل

و بدان که علم فقه و مقدمات آن ، از لغت و نحو و صرف و اصول ، علومی نیستند که «مقصود لذاته» (۱) باشند ، بلکه غرض از اینها عبادت و بندگی است . پس نباید به واسطه اشتغال به اینها از عمل باز ماند و تمام روزگار خود را به دانستن آنها بسر برد و مطلقا به عمل و عبادت نپردازد ، بلکه باید به قدر ضرورت در آنها اکتفا کند ، و بسیارند که عمر خود را صرف مسائل صرف و نحو کرده و در معانی و بیان به حد انتها رسیده و از مسائل شرعی بی خبر و از این غافل اند که دانستن کیفیت تکلم طایفه یا رسیدن به دقایق ترکیبات الفاظشان و محسنات عباراتشان نه در کار دنیا می آید و نه در کار آخرت و بجز تضييع عمر و وقت و تلف مایه تحصیل سعادت ، ثمری ندارد .

و از اینها زیانکارتر جماعتی هستند که از عمل و عبادت ، بلکه از استنباط مسایل باز می مانند و اوقات خود را صرف فهم وجوه و احتمالات عبارات بعضی که در این علوم گفته اند می کنند و صفحات بسیار را در توجیها و احتمالات کلامشان سیاه می کنند و بسیار است که فهم آن عبارات هم مدخلیت در تصحیح مساله ای از مسائل ندارد . بلکه بسا باشد که شب و روز فکر می کنند در توجیها عبارات علمای عامه که در بیان قواعد فاسده خود از «قیاس» (۲) و «استحسان» (۳) و امثال آن ذکر کرده اند ، و از اطاعت و عبادت

ص: ۱۵۰

۱- ۷۵. خود آن علوم شخصا مورد قصد و غرض نیستند

۲- ۷۶. رجوع شود به پاورقی صفحه ۸۶ .

۳- ۷۷. هر امری را که فقیه و مجتهد بر حسب ذوق ، سلیقه و عقل خود نیکو پندارد ، و در عرف فقهای اهل سنت معانی دیگری هم دارد . رک : الاصول العامه للفقہ المقارن ص ۳۵۹ .

باز می مانند . و همچنین در استنباط مسایل بسا باشد که ماخذ مساله واضح ، و دلیل آن «لایح» ، (۱) و ترجیح آن ظاهر ، و در آن دلیل ضعیفی یا «حدیث عامی» (۲) یا مثل آن یافت می شود و مدتی عمر خود را در فهم آن دلیل یا توجیه آن حدیث به انواع مختلفه ضایع می کنند . و همچنین در استخراج و استنباط مسائل غیرمهمه و فروض نادره که یقین یا ظن به عدم احتیاج آنها حاصل است ، و طالب کمال و سعادت باید دامن خود را از امثال این امور برچیند و غرض این نیست که باید طالب علم مطلقا در این امور تامل نکند و پیرامون آنها نگردد ، زیرا که شکی نیست که حصول ملکه اجتهاد ، و فهم آیات و اخبار و کلمات علمای ابرار ، موقوف است به تکمیل قوه نظر و «تشحیذ» (۳) ذهن و خاطر ، و این امور موجب ازدیاد قوه نظریه و تشحیذ ذهن می گردند .

پس این امور در ابتدا از برای طالب علم فی الجمله مطلوب و سعی در آنها مرغوب است و بسا باشد که لازم باشد ، بلکه مقصود آن است که در این امور نیز به قدر ضرورت اکتفا کند و بعد از حصول قوه اجتهاد و وصول به مرتبه فهم ادله و استنباط ، دیگر وقت خود را چندان مصروف این امور نکند و از فهم احکام واجبه ، و «اتیان» به عبادات موظفه باز نماند و الا قوه نظر به هر جا رسد باز قابل زیادتی است . پس تا ممکن باشد تشحیذ مطلوب و تقویت قوه نظر مستحسن باشد باید آدمی همه عمر خود را صرف آن کند .

مطلب دوم : در بیان سایر انواع رذایلی که از دو جنس مذکور ، جریزه و جهل بسیط ، ناشی می شوند

صفت اول : جهل مرکب

در بیان جهل

ص: ۱۵۱

۱- ۷۸. آشکار ، روشن .

۲- ۷۹. حدیثی که از طریق اهل سنت نقل شده باشد .

۳- ۸۰. تیز کردن .

مرکب است و آن عبارت است از اینکه : کسی چیزی رانداند یا خلاف واقع را بداند و چنان داند که حق را یافته است ، پس او نمی داند ، ونمی داند که نمی داند ، و آن بدترین رذایل است . و دفع آن در نهایت صعوبت است .

همچنان که از حال بعضی طلبه مشاهده می شود و اطباء ارواح اعتراف به عجز از معالجه اش کرده اند ، چنانچه اطباء ابدان اقرار کرده اند به عجز از معالجه بعضی مرضهای مزمنه .

و از این جهت حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرمودند که :

«من از معالجه «اکمه» و «ابرص» ، (۱) عاجز نیستم ولی از معالجه احمق عاجزم» . (۲)

و سبب آن این است که مادامی که آدمی نداند که جاهل است ، به نقصان خود بر نمی خورد و در صدد تحصیل علم بر نمی آید ، پس در ضلالت و گمراهی باقی می ماند . و علامت این صفت مهلکه و کیفیت شناختن آن ، آن است که آدمی ، طایفه ای (برخی) از مطالب و استدلالات خود را بر جمعی از معروفین به استقامت سلیقه و منزهین از عصبیت و تقلید عرض نموده اگر ایشان او را تصویب نمودند از جهل مرکب بریء و اگر تخطئه نمودند و او خود «مذعن» (۳) نباشد به این مرض مبتلا خواهد بود و به یک مطلب و یک استدلال اکتفا در شناختن این مرض نمی توان کرد . و باعث جهل مرکب و سبب آن ، یا اعوجاج سلیقه و کجی ذهن است ، و بهترین معالجات در این صورت آن است که صاحب آن را بدارند بر خواندن علوم ریاضیه ، از هندسه و حساب ،

ص: ۱۵۲

۱-۱. اکمه به معنی : کور مادرزاد ، و ابرص به معنی : پیسی است .

۲-۲. بحار الانوار ، ج ۱۴ ، ص ۳۲۳ ، ح ۳۶ .

۳-۳. معترف ، اقرار کننده .

زیرا که آنها موجب استقامت ذهن می شود. و یا خطائی است که در استدلال نموده، در این وقت باید او را بر این داشت که استدلال خود را موازنه نماید با استدلال اهل تحقیق از علمای معروفین به استقامت ذهن، و ادله خود را عرض کند بر قواعد منطقیه با استقصای تمام، تا به خطای خود برخورد. و یا سبب آن مانعی است از فهمیدن حق در نفس او مثل تقلید یا عصبیت یا محض حسن ظن به شخصی یا نحو آن و علاج آن این است که سعی و اجتهاد کند در ازاله مانع به نحوی که مذکور خواهد شد.

صفت دوم: شک و حیرت

شک و حیرت

در بیان شک و حیرت است و آن عبارت است از: عاجز بودن نفس از تحقیق حق و رد باطل در مطالب. و علامت آن ظاهر است، و غالب آن است که: منشاین تعارض ادله است. و اما ضرر آن، پس شکی نیست که شک و حیرت در مطالب متعلقه به ایمان، موجب هلاکت و فساد نفس است، بلکه از اخبار مستفاد می شود که باشک از دنیا رفتن کفر است، و سعی در ازاله آن از واجبات است. (۱)

و علاج آن این است که اولاً تأمل کند که اجتماع دو طرف نقیض یا انتفاء هر دو از جمله محالات است.

پس البته یکی از شقوق متصوره در مطلب، در واقع و نفس الامر ثابت و تتمه، به حقیقت باطل است. بعد از آن دامن سعی و اجتهاد بر میان زند و استقصای تام و تفحص کامل از ادله مناسبه مطلب نماید تا جزم

ص: ۱۵۳

به حقیقت یک طرف حاصل کند . و اگر کسی قادر بر فهم ادله یا تحصیل آنها نباشد باید مواظبت بر طاعات و عبادات و قرائت قرآن نماید ، و اوقات را صرف تتبع احادیث و شنیدن آنها کند و مصاحبت با اهل ورع و تقوی و مجالست با ارباب یقین و صلحا نماید ، و تضرع و زاری به درگاه باری کند تا به سبب نورانیت اینها ظلمت شک بر طرف و مرتبه یقین حاصل شود .

و اگر شک در غیر مطالب متعلقه به ایمان باشد ، اگر چه موجب کفر و رفع آن واجب نباشد ولیکن شکی نیست که مطلق یقین در هر چیزی موجب کمال نفس و صفای آن است و سعی در ازاله آن با وجود امکان اگر امری از آن اهم در پیش نباشد مستحسن و مطلوب است .

یقین و اقل مراتب آن

فصل : مقابل این دو صفت رذیله ، یعنی : جهل مرکب و حیرت ، یقین است و اقل مراتب آن اعتقاد ثابت جازم مطابق واقع است . پس اعتقادی که مطابق واقع نباشد از افراد یقین نیست ، اگر چه صاحب آن جزم داشته باشد به اینکه مطابق واقع است ، بلکه جهل مرکب خواهد بود . پس چنان که دانستی یقین ، ضد حیرت و شک است از آن راه که جزم در آن معتبر است . و مقابل جهل مرکب است ، چون موافقت با واقع در آن لازم است . و مورد یقین و متعلق آن ، یا از لوازم و اجزای ایمان است مانند : وجود واجب - سبحانه - و صفات کمالیه او و مباحث متعلقه به نبوت و امامت و احوال نشاء آخرت . یا آن را مدخلیتی در ایمان

ص: ۱۵۴

نیست چون : حقایق اموری که ایمان بدون آنها تمام و جاهل به آنها از اهل اسلام است .

و چنانکه اشاره شد مطلق علم و یقین خواه در اموری که متعلقه به دین باشد یا غیردین ، شخص نفس انسانی را کمال ، و شاهد روح را حسن و جمال است ، و وصول به سعادات را باعث و دخول در خیل مجردات را «مورث» (۱) است .

بلی یقین در مباحث الهیه و مطالب دینیه در تحصیل سعادات اخرویه ، اکمل ، و در تکمیل نفوس انسانی «ادخل» (۲) است ، زیرا که ایمان موقوف بدان ، بلکه اصل آن و عین آن است ، و سایر علوم شاخ و برگ آن ، و رستگاری در آخرت بدون آن غیر حاصل ، و فاقد آن در حزب کفار داخل است . و بالجمله شکی نیست که مرتبه یقین اشرف فضایل ، و افضل کمالات ، و اهم اخلاق ، و اعظم صفات است . کیمیای سعادت و معراج کرامت است . «اکسیر اکبر» (۳) و «کبریت احمر» (۴) است . تشریفی است که قامت قابلیت هر کس بدان آراسته شد محرم خلوتخانه انس گردید . و افسری است که تارک هر بنده به آن پیراسته شد قدم در حرم قدس نهاد .

و به این سبب سید رسل - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند که : «هر که به او عطا کرده شد نصیب او از یقین و صبر ، چه باک او را از آنچه فوت شود او را از روزه روز و عبادت شب» . (۵)

و فرمودند : «الیقین الایمان کله» یعنی : «همه ایمان یقین است» . (۶)

ص: ۱۵۵

۱-۵. باعث و موجب .

۲-۶. بیشتر دخالت دارد .

۳-۷. کیمیا ، جسمی که اگر به مس زنند آن را طلا می کند .

۴-۸. طلای سرخ .

۵-۹. بحار الانوار ، ج ۸۲ ، ص ۱۳۷ ، ح ۲۲ .

۶-۱۰. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۴۳۷ ، خ ۷۳۳۱ .

و نیز از آن حضرت مروی است که: «هیچ آدمی نیست مگر اینکه از برای او گناهان بسیار است و لیکن هر که عقل او تام و یقین او کامل باشد گناهان ضرر نمی رساند، زیرا که هر گاه گناهی کند پشیمان می شود و استغفار می کند گناهان او آمرزیده می شود و فضیلتی از برای او باقی می ماند که او را داخل بهشت می کنند». (۱)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «عمل اندک با دوام و یقین، بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین». (۲)

و بسا باشد که شیطان در مقام فریب انسان بر آید و او را در نزد خود صاحب یقین وانماید و چنان داند که در عقاید از برای او یقین حاصل، و به آن مرتبه عظمی و اصل است. و حال اینکه نه چنین است، بلکه از برای صاحب یقین علاماتی چند است که رسیدن به مرتبه یقین از آنها شناخته می شود:

علامات صاحب یقین

اول آنکه: در امور خود التفات به غیر پروردگار نکند. و مقاصد و مطالب خود را از غیر او نجوید. و اعتماد او بجز او نباشد، از هر حول و قوه بجز حول و قوه، خداوند گاربیزار، و هر قدرتی بجز قدرت آفریدگار در نظر او بی اعتبار و خوار، و نه کاری را از خود بیند و نه اثری، نه خود را منشا امری داند و نه دیگری، بلکه همه امور را مستند به ذات مقدس او و همه احوال را منسوب به وجود مقدس او داند، و چنان داند که آنچه از

ص: ۱۵۶

۱-۱۱. حقایق فیض، ص ۱۹۵

۲-۱۲. کافی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳.

برای او مقدر است به او خواهد رسید . و در این هنگام از برای او تفاوتی نخواهد بود میان فقر ، ثروت ، مرض ، صحت ، عزت ، ذلت ، مدح ، ذم ، برتری ، پستی ، دولت و تهی دستی . لیکن در این وقت چشم از وسایط پوشیده و منبع همه احوال را از یک سر چشمه می بیند و او را حکیم مطلق و خیر محض می داند .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «هر که یقین او سست و اعتقاد او ضعیف باشد خود را راضی می کند که متوسل به اسباب و وسایط شود و پیروی رسوم و عادات و گفتگوهای مردم نماید و سعی در امور دنیا و جمع «زخارف» (۱) این اریت سرا کند . به زبان اقرار می کند که هر عطا و منعی از خداست و نمی رسد به بنده مگر آنچه پروردگار قسمت او کرده ، ولی فعل او منافی قولش است و به دل انکاری کند آنچه را به زبان اقرار می نماید» . (۲)

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمودند : «هیچ چیز نیست مگر این که از برای او حدی است .

بعضی عرض کردند : حد توکل چیست ؟ فرمودند : یقین .

عرض شد که : حد یقین چیست ؟ فرمود : آن است که با وجود خدا از هیچ چیز نترسد» . (۳)

دوم آنکه : در همه اوقات در نهایت ذلت و انکسار در خدمت پروردگار بوده و روز و شب مشغول بجا آوردن خدمت او ، و پنهان و آشکار در بندگی و اطاعت او ، همگی اوامر شریعت حقه را

ص: ۱۵۷

۱-۱۳. جمع زخرف - زر و زیور دنیای موقت .

۲-۱۴. مصباح الشریعه ، باب یقین ، ص ۴۷۲

۳-۱۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۵۷ ، ح ۱ .

امثال نماید ، و از جمله نواهی او اجتناب کند ، خلوت خاطر را از غیر یاد او خالی سازد ، و خانه دل را از جز محبت او پردازد ، و دل او جز یاد حق را فراموش ، و زبانش از غیر نام او خاموش گردد ، زیرا که صاحب یقین خود را پیوسته در پیشگاه شهود حضرت حق حاضر ، و او را به همه اعمال و افعال خود مطلع و ناظر می بیند .

پس همیشه غریق عرق خجلت و شرمندگی ، و قرین حیا و سرافکنندگی خواهد بود ، و بجز آنچه رضای خدا در آن است نخواهد پرداخت . و بالجمله یقین او به اینکه خداوند عالم بر جمیع اعمال و افعال او آگاه و هر عملی را محاسبه و جزائی است همراه ، دائم او را در مقام اطاعت و فرمانبرداری می دارد . و یقین او به آنچه حق - سبحانه و تعالی - به او عطا فرموده از انواع نعمتهای ظاهریه و باطنیه پیوسته او را قرین شرمساری و ردیف شکر گزاری می سازد . و از یقین به آنچه پروردگار در دار قرار از سرور و بهجت و عیش و راحت به بندگان عطا می فرماید همیشه در مقام طمع و امیدواری خواهد بود . و از یقین به اینکه اختیار هر امری در قبضه اقتدار و قدرت حق است و از آنچه از او صادر می شود موافق عنایت و مطابق حکمت و مصلحت است پیوسته در محل صبر و رضا و خوشنودی از قضا ، و از تبدلات احوال ، تغییری در حال او راه نخواهد یافت . و به سبب یقین او به سر آمدن ایام حیات و

آنچه بعد از مردن است از زحمات و عقبات ، روز و شب در حزن و اندوه . و به جهت یقین او به فنای دنیا و پستی آن ، متاع دنیوی در نظر او خوار و بی اعتبار خواهد بود .

همچنان که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که : «در گنجی که حضرت خضر به موسی - علی نبینا و آله و علیهما السلام - خبر داد لوحی بود که در آن نوشته بود عجب دارم از کسی که یقین به مرگ داشته باشد چگونه فرحناک می گردد . و عجب دارم از کسی که یقین به قضا و قدر الهی داشته باشد چگونه غمناک می شود . و عجب دارم از کسی که یقین به بی وفایی دنیا دارد چگونه دل به آن می بندد و به آن مطمئن می گردد» (۱) و از یقین او به قدرت و عظمت آفریدگار دایم در مقام «دهشت» (۲) و «هیبت» (۳) و «وحشت» (۴) و اضطراب و «خشیت» (۵) خواهد بود . و به این جهت خشوع و ذلت و خوف و خشیت سید کاینات - علیه افضل التحیات - به مرتبه ای بود که هر که او را در وقت راه رفتن ملاحظه می نمود چنان گمان می کرد که بر روی در می افتد . و از یقین او به کمالات غیر متناهی حق و با جمال تام جمیل مطلق همیشه در مقام شوق و محبت ، بلکه در وله و حیرت خواهد بود . و حکایات اصحاب یقین از انبیاء و مرسلین و اولیاء کاملین در خوف و شوق ، و آنچه از برای ایشان رو می داد از تغیر و تزلزل و اضطراب و «وله» (۶) و بهجت و «استغراق» ، (۷) چه در حال نماز و چه در غیر آن

ص: ۱۵۹

-
- ۱-۱۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۵۹ ، ح ۹ . (از امام هشتم علیه السلام)
- ۲-۱۷. «دهشت» ، آن است که نور حق بر قلب سالک بتابد و او را از خود فانی کند . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۸۷۰ . و منازل السائرین ، ص ۱۶۳ .
- ۳-۱۸. در اصطلاح عرفانی «هیبت» ، عبارت از مشاهده جلال خدا در قلب است . فرهنگ مصطلحات عرفانی ص ۴۹۹ .
- ۴-۱۹. در عرفان : مقام تنهایی و عدم استیناس را وحشت نامند . مدرک سابق ، ص ۴۸۵ .
- ۵-۲۰. بیم و هراسی که از معرفت جلال و عظمت خداوند متعال دست می دهد . رک : مصطلحات عرفانی ص ۱۹۲ . و فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۸۰۱ .
- ۶-۲۱. حزن شدید .
- ۷-۲۲. توجه بی حد به جلال و جمال خداوندی .

مشهور و کتب تواریخ و قصص به آنها «مشحون» (۱) است. غش های سید کاینات در اوقات مناجات گوشزد خاص و عام گشته و بی خودیهای سید اوصیاء در هنگام صلوه متواتر میان اهل اسلام شده. و چگونه کسی که یقین واقع به خداوند متعال، و علم به عظمت و جلال او داشته باشد و او را مطلع بر خفایای احوال و دقایق اعمال خود داند معصیت او را می کند و در حالت اشتغال به عبادات او و ایستادن در خدمت او، وحشت و خشیت و انفعال و خجلت از برای او حاصل نمی شود؟! و حال اینکه مشاهده می کنیم که کسی در حضور شخصی باشد از اکابر دنیا که او را فی الجمله شوکتی بوده باشد با وجود علم او به پستی در ذات آن، در اول و آخر به نوعی انفعال و دهشت از برای او حاصل می شود که از خود غافل می گردد و جمیع حواس خود را متوجه و ملتفت او می گرداند.

سوم آنکه: مستجاب الدعوه بلکه صاحب کرامات بوده باشد، زیرا که هر قدر یقین انسان زیاد می شود جنبه تجرد او غالب می گردد و به این سبب قوه تصرف در جمیع مواد کائنات که از شان مجردات است به جهت او حاصل می شود.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: «یقین بنده رامی رساند به هر مرتبه بلند و مقام ارجمند، همچنان که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خبر دادند از شان یقین در وقتی که در خدمت آن حضرت مذکور شد که عیسی بن مریم - علی نبینا و آله و علیه

ص: ۱۶۰

السلام - بر روی آب راه می رفت فرمودند که : هر گاه یقین او زیادتر می بود هر آینه بر روی هوا نیز راه می رفت» . (۱)

و از این حدیث شریف مستفاد می شود که هر که را یقین بالاتر ، قدرت او بر کرامات بیشتر . و از آنچه مذکور شد ظاهر گردید که یقین جامع جمیع فضایل و حاوی همه محاسن خصایل است . و بدان که از برای آن سه مرتبه است :

مراتب یقین

مرتبه اول : علم الیقین است ، و آن اولین مرتبه یقین است و عبارت است از : اعتقاد ثابت جازم مطابق واقع . و آن حاصل می شود از ترتیب مقدمات و استدلال ، مانند یقین کردن به وجود آتش در موضعی به مشاهده دود .

مرتبه دوم : علم الیقین است ، و آن عبارت است از مشاهده مطلوب و دیدن آن به چشم بصیرت و دیده باطن ، که به مراتب روشن تر از دیده ظاهر است . و آنچه مشاهده از آن شود واضح تر و ظاهرتر است .

و اشاره به این مرتبه است آنچه سید اولیاء در جواب ذعلب یمانی (۲) که سؤال کرد از آن حضرت که : «هل رایت ربک ؟» یعنی : «آیا پروردگار خود را دیده ای ؟» فرمودند :

«لم اعبد ربا لم اره» یعنی : «بندگی نمی کنم خدائی را که ندیده باشم» . (۳)

و همین است مراد آن حضرت از آنچه فرمود که : «رای قلبی ربی» (۴) یعنی : «دید دل من پروردگار مرا» .

و این مرتبه هم نمی رسد مگر به ریاضت و تصفیه نفس ، تا اینکه تجرد تام از برای او حاصل

ص: ۱۶۱

۱- ۲۴. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۱۷۹ ، ح ۴۵ .

۲- ۲۵. ذعلب یمانی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود و مرحوم مامقانی او را فرد خوب می داند ، ولی محقق تستری می گوید : او آدم درستی نیست ، و دلیلی هم بر مدعای خود اقامه نموده . (رک : تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۴۲۱ . و قاموس الرجال ، ج ۴ ، ص ۹۱ ، ط قدیم) .

۳- ۲۶. توحید صدوق ، ص ۳۰۵ . بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۲۷ ، ح ۲ و ج ۱۰ ، ص ۱۱۸ .

۴- ۲۷. ظاهرا این جمله نقل به معنای کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که در پاسخ ذعلب فرمود : «و لکن راته القلوب بحقائق الایمان» . یعنی : «با چشم های سر او را نمی توان دید ولیکن دلها با حقیقت ایمان او رامی بینند» . ولی آنچه تفحص نمودیم جمله «رای قلبی ربی» را در جوامع روائی نیافتیم ، فقط در باره حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - جمله «نعم راه بقلبه» نقل شده است . (رک : توحید صدوق ، ص ۱۱۶ ، ح ۱۷ . و بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۵۴ ، ح ۳۲ و ۳۴) .

شود. و این مانند یقین کردن به وجود آتش است به معاینه دیدن آن.

مرتب‌ه سوم: حق‌الیقین است، و آن عبارت است از اینکه میان عاقل و «معقول» (۱) وحدت معنویه و ربط حقیقی حاصل شود، به نحوی که عاقل، ذات خود را «رشحه‌ای» (۲) از رشحات فیض معقول و مرتبط به او ببیند، و آنا فآنا اشراقات انوار او را به خود مشاهده نماید، مانند یقین کردن به وجود آتش به داخل آن شدن. و رسیدن به این مرتبه موقوف است به مجاهدات شاقه، و ریاضات قویه صعبه، و ترک رسوم و عادات، و قطع ریشه شهوات، و باز داشتن دل از خواطر نفسانیه و افکار ردیه شیطانیه، و پاک نمودن خود از کثافات عالم طبیعت ناهنجار، و دوری از علایق و زخارف دنیای غدار.

در ره منزل لیلی که خطرناک است در آن

شرط اول قدم آن است که معجون باشی

و کیف تری لیلی بعین تری بها سواها و ما طهرتها بالمدماع

و تلتذ منها بالحدیث و قد جری حدیث سواها فی خروق المسامع (۳)

او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست بلکه یقین حقیقی نورانی خالی از ظلمات شک و وهم و «شوایب»، (۴) اگر چه در مرتبه اول باشد به محض فکر و استدلال حاصل نمی‌گردد بلکه حصول آن به تصفیه نفس از کدورات اخلاق ذمیمه منوط، و حصول آن به ریاضات و مجاهدات مربوط است.

بلی آئینه دل را تا از زنگ عالم رسم و عادات و غبار

ص: ۱۶۲

۱-۲۸. اتحاد عاقل و معقول، و عالم و معلوم، از مسائل مهم فلسفی است که مورد اختلاف آراء و انظار فلاسفه قرار گرفته و در دو مورد، توجه فلاسفه را به خود جلب کرده است: یکی در کیفیت وجود ذهنی و اینکه موجودات چگونه و به ترتیب در اذهان حاصل می‌شود. و دیگر در مورد علم خداوند به اشیاء و موجودات جزئی که در معرض تغییر و تبدلند. رک: مصطلحات فلسفی ملا صدرا، ص ۷. و فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۶.

۲-۲۹. قطره و چکه.

۳-۳۰. چگونه می‌توانی با چشم آلوده به دیدن بیگانه، رخسار لیل را ببینی و حال آنکه آن را با سیلاب اشک شستشو نداده‌ای! و چگونه می‌خواهی از شنیدن نام لیل لذت ببری و حال آنکه سخن بیگانگان در گوش تو طنین انداز است.

۴-۳۱. جمع شائبه به معنای شک و گمان

خطه طبیعت صیقل ندهی قبول صور حقایق اشیاء نمی کند و مقابله میان او و عقل فعال که محل صور جمیع حقایق است دست ندهد. و تا حایل و موانع حاصله از علایق دنیویه از میان بر طرف نشود و صور موجوده در آن در آنجا منعکس نگردد. و اگر نه این بود که زنگ کدورت معاصی و اخلاق ذمیمه آئینه نفس را تار و موانع و علایق و عادات حایل میانه آن و عالم انوار نشده بود هر نفسی به حسب فطرت، قابل معرفت حقایق ملک و ملکوت بودی. و از این جهت است که خداوند عالم آن را از میان سایر مخلوقات برگزید و او را محل امانتی که سموات و ارضین و جبال از تحمل آن امتناع نمودند گرداند. (۱)

و سید رسل - صلی الله علیه و آله و سلم - اشاره به کدورات اخلاق ذمیمه فرموده اند که: «لو لا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات و الارض» یعنی: «هر گاه نه این بود که لشکر شیاطین اطراف قلوب بنی آدم را احاطه کرده اند، هر آینه حقایق ملکوت آسمانها و زمین را مشاهده می نمودند». (۲)

و اشاره به موانع علایق و عادات فرمودند که: «کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهودانه و یمجسانه و ینصرانه» یعنی: «هر کسی متولد می شود بر فطرت سلیم، و لیکن پدر و مادر او و تبعیت آنها، او را از فطرت خود باز می دارند و آنها را به راههای غیر مستقیمه می افکنند». (۳)

و مخفی نماند که به هر قدر که از برای نفس، تزکیه و صفا و علم به

ص: ۱۶۳

۱- ۳۲. اشاره است به آیه ۷۲ احزاب (سوره ۳۳).

۲- ۳۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۹، ح ۳۹.

۳- ۳۴. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۳، بدون لفظ «یمجسانه».

حقایق و اسرار، و درک عظمت حضرت آفریدگار، و معرفت صفات جلال و جمال پروردگار حاصل می شود به همان قدر سعادت و بهجت و لذت و نعمت در نشاء آخرت از برای او هم می رسد و وسعت مملکت او در بهشت به حسب معرفت او به عظمت و صفات و افعال خداوند متعال خواهد بود، به این معنی که معرفت در دنیا باعث استحقاق این مراتب در آخرت خواهد شد.

صفت سیم: شرک و اقسام آن

شرک و اقسام آن

شرک و اقسام آن و آن عبارت است از اینکه: غیر از خدا دیگری را هم مصدر امری و منشا اثری داند، و چنان داند که از غیر پروردگار هم کاری «متمشی» (۱) می شود. پس اگر به این عقیده آن غیر را بندگی و عبادت کند آن را شرک عبادت گویند. و اگر آن را عبادت نکند و لیکن اطاعت کند او را در چیزی که رضای خدا در آن نیست آن را شرک طاعت گویند، و اول را شرک جلی و دوم را شرک خفی نامند. و اشاره به این شرک است قول خدای تعالی که می فرماید:

«و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون»

یعنی: «ایمان نمی آورند بیشتر ایشان به خدا مگر اینکه مشرک اند». (۲)

و شبهه ای نیست در اینکه صفت شرک، اعظم بواعث هلاک و موجب خلود در عذاب دردناک و سبب حشر در زمره کفار است.

فصل: توحید و اقسام آن

ضد صفت شرک، توحید است و از برای آن اقسامی چند است:

اول توحید در ذات: یعنی ذات خدا را منزله داشتن از ترکیب خارجی و عقلی و صفات او را عین ذات مقدسش دانستن.

ص: ۱۶۴

۱- ۳۵. صادر.

۲- ۳۶. یوسف، (سوره ۱۲)، آیه ۱۰۶

دوم توحید در وجوب وجود : یعنی واجب الوجود را منحصر کردن در خدا و نفی شریک از برای او در صفت واجبیت وجود کردن . و در این علم بحث از این دو قسم نمی شود .

سوم توحید در تاثیر و ایجاد : یعنی مؤثر در وجود را منحصر در پروردگار دانستن که فاعلی و منشا اثری به غیر از او نیست . و این قسم توحیدی است که در اینجا گفتگو از آن می شود .

مراتب توحید و اثرات آن

و از برای این توحید - همچنان که گفته اند - چهار مرتبه است : «قشر قشر» (۱) و «قشر» و «لب» (۲) و «لب لب» .

مرتبه اول : که «قشر قشر» است ، آن است که : آدمی به زبان ، کلمه توحید را بگذراند و لیکن دل او از معنی آن غافل بلکه منکر معنی آن باشد ، مثل توحید منافقین . و فایده ای بر این مترتب نمی شود مگر اینکه صاحب آن را در دنیا از شمشیر شریعت محافظت می نماید .

مرتبه دوم : که «قشر» باشد آن است که : اعتقاد قلبی نیز به معنی کلمه توحید داشته باشد و تکذیب این کلمه را نکند ، همچنان که شان اکثر عوام مسلمین است . و همین قدر توحید اگر چه باعث صفای قلب و شرح صدر نگردد و لیک صاحب خود را از عذاب آخرت محافظت می کند ، هر گاه معاصی موجب ضعف اعتقاد نشود .

مرتبه سوم : که «لب» باشد عبارت است از آنکه : این معنی بر او منکشف و ظاهر گردد به واسطه نوری که از جانب حق - سبحانه و تعالی - بر او تجلی کند .

ص: ۱۶۵

۱- ۳۷. پوست پوست .

۲- ۳۸. مغز

پس اگر چه در عالم چیزهای بسیار مشاهده کند و لیکن همه را صادر از یک مصدر می بیند و کل رامستند به واحد حق ملاحظه می کند و این مرتبه مقام مقربین است .

مرتبه چهارم : که «لب لب» باشد آن است که : به غیر از یک موجود نبیند و شریکی از برای خدا در وجود قرار ندهد . و این مرتبه را اهل معرفت فناء فی الله و فناء فی التوحید گویند ، زیرا که صاحب آن ، خود را فانی دانسته . و این مرتبه غایت وصول در توحید است .

و چنان تصور نکنی که وصول به این مرتبه ممکن نیست و با وجود ملاحظه آسمان و زمین و سایر مخلوقات متکثره و موجودات کثیره موجود را منحصر در یکی دانستن معقول نمی باشد ، زیرا که هر گاه از برای دل شدت استغراق در لجه عظمت و جلال واحد حق و غلبه انوار جمال و کمال وجود مطلق حاصل شود و اشعه اشراقات نور واجب الوجود بر آن احاطه کند و آتش محبت و انس ، در کانون ضمیرش افروخته گردد و سایر موجودات ضعیفه از نظر بصیرتش غایب می شوند ، و بالمره از غیر یک وجود ، غافل و «ذاهل» (۱) می گردد .

نگویم در آن کس بجز یار نی ولی غیر او کس پدیدار نی

در آن پرتو افکن یکی نور بود که از غیر او دیده ها کور بود

همچنان که کسی که مشغول مکالمه سلطانی و مستغرق ملاحظه سطوت او گردد بسیار می شود که از مشاهده غیر ، غافل می شود . و عاشقی که محو جمال معشوق باشد غیر او را نمی بیند . و

ص: ۱۶۶

همچنان که ستارگان در روز موجودند ولیکن چون نور آنها در جنب نور خورشید ضعیف و مضمحل است به نظر نمی آیند . و از اینجا ظاهر می شود که کسی را که غیر یک وجود ملحوظ و کثرت مشاهده است در مرتبه توحید ناقص و هنوز نور وجود صرف در روزن او پرتو نیفکنده است . آری :

تا نگشتند اختران از ما نهران دان که پنهان است خورشید جهان

فصل : علائم ترقی در مراتب توحید

بدان که از علامات ترقی از مرتبه اول و دوم توحید و وصول به مرتبه سیم آن است که آدمی در جمیع امور خود توکل بر خدا کند و همه امور خود را به او واگذارد و دیده از همه وسایط بیوشاند ، زیرا که بعد از آنکه بر او روشن شد که به غیر از خدا احدی منشا هیچ اثری نیست ، و دانست که مبدا هر موجودی و منشا هر فعلی ، از خلق و رزق و عطا و منع و غنا و فقر و مرض و صحت و ذلت و عزت و حیات و ممات و غیر اینها حق - سبحانه و تعالی - است . و اوست منفرد و مستقل به جمیع اینها . و «انباز» (۱) و شریکی از برای او در هیچ اثری نیست دیگر در هیچ امری ملتفت به غیر او نمی شود ، بلکه بیم او از خدا و امیدش به او و وثوق و اعتمادش بر اوست . و کسی را که این مرتبه حاصل نشده و دل او از شوائب شرک خالی نیست و به سبب وساوس شیطانیه ملتفت به وسایط ظاهریه می گردد ، همچنان که با آمدن باران اعتماد به نمو زراعت و نباتات می کند .

و از

ص: ۱۶۷

وزیدن باد موافق ، مطمئن به سلامتی کشتی می شود . و از حدوث بعضی نظرات کواکب و اتصالاتشان امید و بیم به حدوث بعضی حوادث به هم می رساند . و از ملاحظه قدرت بعضی از مخلوقات از قهر او خائف و به لطفش امیدوار می گردد ، و کسی که ابواب معارف بر او گشوده شد و امر عالم کما هو حقّه بر او منکشف گردید می داند که آسمان وزمین و خورشید و ستارگان و ابر و باد و باران و حیوان و انسان ، و غیر اینها از مخلوقات ، همگی مقهور امر پادشاه بی شریک و وزیر ، و در قبضه قدرت او مسخر و اسیرند . چون زرع را فاسد خواهد ، آمدن باران چه نفع تواند رسانید . و اگر کشتی را غرق دریا پسندد ، باد موافق چه تواند کرد . سری را که او بر خاک افکند که می تواند برداشت ؟

بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند (۱) آن دل که او خواهد نژندش

گرت عزت دهد رونا می کن و گر نه چشم حسرت باز می کن

مبادا آنکه او کس را کند خوار که خوار او شدن کاریست دشوار

و اگر تو را خواهد به ساحل نجات رساند باد مخالف نیز مخالفت نتواند کرد . و اگر انبارترا آباد خواهد بی باران هم گندم تواند داد .

آنکه او از آسمان باران دهد هم تواند او ز رحمت نان دهد

و التفات آدمی به بعضی از وسائط در نجات و عزت و غنای خود و متوسل به آنهاشدن شبیه است به کسی که : پادشاهی امر به کشتن او فرموده

ص: ۱۶۸

باشد سپس پشیمان شده و کاتب را امر کند که منشور عفو او را نوشته ارسال نماید . و آن شخص بعد از خلاص شدن ، زبان به مدح و ثنای کاغذ یا قلم یا کاتب گشاید و گوید که : اگر اینها نبودى مرا نجات میسر نگشتى و کسى که دانست که آنچه بر کاغذ رقم شد از قلم بود و قلم خود مسخر دست کاتب و کاتب را یارای آن نیست که بی امر پادشاه چیزی نویسد بجز شکر پادشاه نکند و به غیر از ثنای او نگوید و منت بجز از او نپذیرد .

و شکی نیست که جمیع مخلوقات ، از ماه و خورشید و آسمان و ستارگان و باد و باران و جماد و حیوان ، همگی چون قلم در دست کاتب ، و کاتب در خدمت سلطان ، مقهور و مسخرند . بلکه این از بابت مثالی است که سزاوار آن است گفته شود : «خاک بر فرق من و تمثیل من» قلم کجاست و کاتب کیست ؟

«و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (۱)

دیده حق بین کو و دل حق شناس کجاست ؟ هر گاه موری در کاغذی که در دست کاتب است و آن را می نویسد گذر کند از تنگی چشم و خوردی حدقه نمی بیند مگر نیش قلم را که کاغذ را سیاه می کند و نور بصرش را امتداد نیست که انگشت کاتب و یا دست او را ببیند ، چه جای آنکه خود کاتب را بر خورد ، پس چنان تصور می کند که این همه نقش بدیع از قلم سر می زند .

و مخفی نماند که مراد از آنچه مذکور شد آن

ص: ۱۶۹

۱- ۴۲. یعنی : «این تو نبودى (ای پیامبر ! که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی ، بلکه خدا پاشید» . انفال ، (سوره ۸) ، آیه ۱۷ .

است که : کسی که از مرتبه دویم توحید ترقی نموده می داند که منشا جمیع آثار و مصدر همه افعال خداوند متعال است و دیگری منشا هیچ امری نمی تواند باشد . و این در غیر حرکات و افعال انسان است ، زیرا که فی الجمله اختیاری از برای او در افعال و حرکات خود بدیهی ، و اجماع و آیات و اخبار (۱) در آن صریح است . گو اختیار تام و اقتدار بالاستقلال نباشد بلکه اختیار او در همین امور تکلیفیه و اعمال خیر و شر باشد که حکیم علی الاطلاق به جهت مصالحی چند که خود به آنها داناتر است چند روزی زمام اختیار در این امور را به دست خود انسان داده و او را به عالم ابتلا و امتحان فرستاده اند .

«انا عرضنا الامانه على السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان» . (۲)

پس انسان ، هم مختار است و هم مجبور ، اختیار او در امور تکلیفیه و خیرات و شرور ، و اجبار او در غیر اینها از حیات و ملمات و عزت و ذلت و بیماری و صحت و شفا و فقر و غنا و امثال اینهاست .

و ممکن است همین مراد باشد از آنچه در حدیث مشهور وارد شده است که :

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین»

یعنی : «از برای انسان نه جبر مطلق است و نه تفویض و اختیار مطلق ، بلکه امری است متوسط میان این دو امر» . (۳)

شاید مراد از «امر بین الامرین» ، قدرت و اختیار امکانی بوده باشد ، زیرا که انسان

ص: ۱۷۰

۱- ۴۳. ر ك: اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۰ (باب الاستطاعه) . و مرآت العقول ، ج ۲ ، ص ۲۱۳ . و شرح مولى صالح ، ج ۵ ، ص ۴۷ . و شرح ملاصدرا ، ص ۴۱۸ .

۲- ۴۴. یعنی : «ما امانت (تعهد ، تکلیف ، مسئولیت و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا ، و اظهار ناتوانی کردند و از آن هراس داشتند ، اما انسان آن را بر دوش کشید» . احزاب ، (سوره ۳۳) ، آیه ۷۲ . (جهت اطلاع بیشتر از معنای «امانت» ، رجوع شود به : تفسیر نمونه ، ج ۱۷ ، ص ۴۵۲ . و المیزان ، ج ۱۶ ، ص ۳۷۰) .

۳- ۴۵. بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۵۴ . و اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۰ ، ح ۱۳ . و توحید صدوق ، ص ۳۶۲

اگر چه مختار و قادر باشد و لکن اختیار و قدرتش نیز مانند وجودش خواهد بود . «متاع البیت یشبه صاحب البیت» یعنی : «اسباب خانه به صاحب خانه شبیه است» . و وجود انسان ، وجود امکانی است ، نه به مثابه وجود صرف است که وجود واجبی باشد ، و نه عدم صرف ، بلکه وجودی است مشوب به عدم ، و عدمی است مشوب به وجود .

پس همچنین قدرت و اختیاری که خداوند در انسان موجود کرده نه اختیار و قدرت صرف می تواند بود ، زیرا که اختیار صرف مختص پروردگار و عین وجود مقدس اوست ، پس چگونه می تواند شد که از برای دیگری ثابت باشد ؟ ! و چون اختیاری از برای انسان ثابت شده پس بی اختیار صرف هم نیست بلکه امری است میان اختیار مطلق و بی اختیاری محض .

و شاید هم مراد از «امر بین الامرین» ، قدرت و اختیاری باشد که متوسط و بسته به قدرت و اختیار غیر است ، زیرا که انسان اگر چه مختار باشد اما اختیار او از دیگری است و آن دیگری قادر بر سلب اختیارش در عین اختیار هست . و شکی نیست که چنین اختیاری اگر چه از بی اختیاری بالاتر است و لیکن از اختیار مطلق فروتر می باشد ، و مرجع این وجه نیز به وجه دوم است .

و بدان که ثبوت اختیار به هر یک از این سه معنی از برای انسان منافاتی با اختیار مطلق در جمیع امور از برای خدا ندارد ، بلکه همچنان که اختیار مشوب به بی اختیاری فی الجمله از برای انسان ثابت است ، اختیار منزله از شایبه بی اختیاری در همان موارد از برای

خدا نیز هست «یضل من یشاء و یهدی من یشاء». (۱)

و استبعادی نیست در اینکه دو کس را در امری اختیار باشد، خصوصا با وجود اختلاف در اختیار. و از این معلوم می شود که در جمیع افعال و احوال، چشم از وسائط پوشیدن و متوسل به صاحب اختیار مطلق شدن منافات با ثبوت نوع اختیاری از برای انسان ندارد، زیرا که اگر چه در بعضی افعال او را فی الجمله اختیاری باشد اما اختیار خدا بیشتر و قدرت او کامل تر است.

پس بر هر کس لازم است که در هر امری که از برای او نوع اختیاری هست به حکم شریعت مقدسه اختیار و قدرت خود را فی الجمله به کار برده و در توفیق و اتمام آن از حضرت آفریدگار استمداد نماید، و در آنچه از تحت قدرت او بیرون است امیدوار به لطف و کرم پروردگار باشد.

فصل: آشنائی با اسرار ملک و ملکوت

بعضی از عرفا (۲) گفته اند که خداوند عالم به قدرت کامله خود گویا نمود در حق ارباب دل‌های آگاه و اصحاب مشاهده، هر ذره را که در آسمانها و زمینها موجودند تا اینکه تسیح و تقدیس ایشان را شنیدند و گواهی ایشان را به انکسار و عجز خود استماع نمودند که به آنها گویا بودند به زبان واقع، که نه عربی است و نه عجمی، نه متضمن بانگ و آواز و نه مشتمل بر حروف و الفاظ است. و آن را نمی توان شنید مگر به گوش هوش و سمع ملکوتی. و این نوع مکالمه که ذرات وجود را با رب قلوب است مناجات نیز گویند و از برای آن نهایت و انجامی نیست، زیرا که منبع

ص: ۱۷۲

۱- ۴۶. یعنی: خدا هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق داند) هدایت می کند. نحل، (سوره ۱۶)، آیه ۹۳. و فاطر، (سوره ۳۵)، آیه ۸.

۲- ۴۷. مراد ابو حامد غزالی است. رک: احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۱۴.

آن از دریای محیط کلام حق است که نهایت ندارد .

«قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي و لو جثنا بمثله مددا» . (۱)

و چون که گفتگوی ایشان از اسرار ملک و ملکوت است و هر کسی محرمیت آنها را ندارد بلکه قبور اسرار ، سینه آزادگان است و بس ، پس به این جهت با هر کسی به تکلم درنیايند بلکه گفتگوی ایشان با خاصان درگاه و محرمان بارگاه است . و ایشان نیز آنچه می شنوند با دیگران حکایت نکنند .

آری هرگز دیده ای که محرم اسرار سلطان در مقام افشای اسرار او بر آید و در کوچه و بازار به آنچه میان او و سلطان گذشته زبان گشاید؟! و اگر اظهار اسرار روا بودی محرم اسرار حضرت آفریدگار یعنی رسول مختار - صلی الله علیه و آله و سلم - نهی از افشاء سر و راز نکردی و حیدر کرار را مخصوص به بعضی اسرار نفرمودی و نگفتی :

«لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا» یعنی : «هر گاه بدانید آنچه را من می دانم هر آینه کم خواهید خندید و بسیار گریه خواهید کرد» (۲) . بلکه آنچه را می دانست نمی گفت تا کم بخندند و بسیار بگریند .

علاوه بر این آنکه : این اسرار معانی چند هستند که الفاظ «ناسوتیه» (۳) و حروف صوتیه طاقت تحمل آنها را ندارند و نمی توان به این قالب در آورد ، پس با کسی می توان گفت که با زبان ملکوتی آشنا باشد . و «ابو حامد غزالی» (۴) در این مقام ، کلامی ذکر کرده (۵) و نسبت به بعضی از عرفا داده و خلاصه آن

ص: ۱۷۳

۱- ۴۸. یعنی : ای رسول بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود ، پیش از آن که کلمات الهی پایان یابد ، دریا خشک خواهد شد هر چند دریائی دیگر باز ضمیمه آن کنند . کهف ، (سوره ۱۸) ، آیه ۱۰۹ .

۲- ۴۹. تفسیر نور الثقلین ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ . و مجمع البیان ، ج ۳ ، ص ۵۶ .

۳- ۵۰. الفاظ مربوط به عالم ماده و جهان جسمانی . (رک : رساله لب اللباب حسینی تهرانی ، ص ۴۴)

۴- ۵۱. او محمد بن محمد بن محمد بن طائوس احمد غزالی طوسی ، مؤلف کتاب احیاء العلوم است . و از فقهای شافعیه و اشعری مذهب بوده است که در سال ۵۰۵ ه - ق از دنیا رفته است . مرحوم محقق خوانساری تحقیقات مفصل و جالبی در رابطه با مذهب وی به عمل آورده . رک : روضات الجنات ، ج ۸ ، ص ۳ . و محدث قمی - ره - در رابطه با بعضی از مطالب غیر صحیح کتاب احیاء العلوم ، مطالب ارزنده دارد . رک : الکنی و الالقاب ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ .

۵- ۵۲. رک : احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ ، ط مصر .

تقویت طریقه «اشاعره»، (۱) و استناد جمیع اشیاء و افعال و احوال به مبادی عالیّه و اثبات مذهب «مجبّره» (۲) است. و والد ماجد حقیر - قدس سره - در «جامع السعادات» (۳) آن را نقل کرده اند و در آخر آن اشاره فرموده اند که این کلام وامثال آن ناقص و قاصر، و ثبوت نوع اختیاری از برای انسان در افعال و حرکات خودبندیّه و ظاهر است. همچنان که ضروری شریعت مقدسه و نص آیات و اخبار کثیره است. و اولی، اعراض و سکوت از امثال این کلمات و متابعت طریقه شرع مستطاب است. (۴)

و چون چندان فایده ای بر نقل آن مترتب نبود بلکه ذکر آن موجب شبهات فاسده از برای کسانی که در فهم رد آن قاصرند می شد در این کتاب متعرض آن نشدیم.

صفت چهارم: خواطر نفسانی و وساوس شیطانی

خواطر نفسانی و وساوس شیطانی

و تفصیل کلام در این صفت و علاج آن و ضد آن و آنچه متعلق به اینها است در چند فصل بیان می شود:

فصل: بدان که دل آدمی هرگز خالی از فکر و خیالی نمی باشد بلکه پیوسته محل خطور خواطر و ورود خیالات و افکار است، اگر چه گاه است که آن کس ملتفت نیست به آنچه در خواطر او می گذرد. و در این خصوص دل مانند نشانه ای است که از اطراف و جوانب، تیرها به آن افکنند. یا حوضی که آب از نهرهای بسیار بر آن جاری باشد. یا خانه ای است که درهای بی شمار داشته باشد و از آنها اشخاص مختلفه داخل آنجا شوند یا آئینه ای که در مکانی منصوب باشد و صورتهای بی حد از «محاذی» (۵) آن بگذرد.

پس دل که لطیفه ای است

ص: ۱۷۴

۱- ۵۳. اشاعره پیروان مکتب کلامی ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری هستند که در سال ۲۶۰ ه تولد یافت و در سال ۳۲۴ از دنیا رفت. (جهت اطلاع بیشتر از عقائد آنان رک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۵۴. و ملل و نحل شهرستانی، ط بیروت، ج ۱، ص ۹۴.

۲- ۵۴. مجبّره (جبریّه): کسانی هستند که تمام افعال بندگان را به خدای تعالی نسبت می دهند، و برای بندگان او هیچگونه اختیاری قائل نیستند، و دارای فرقه های متعدد هستند. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۳۶. جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به: الالهیات، ج ۱، ص ۶۱۱.

۳- ۵۵. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴- ۵۶. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۱.

۵- ۱. مقابل

از لطایف الهیه پیوسته معرکه تاختن خیالات و جولانگاه افکار است تا قطع علاقه نفس از بدن شود و از گزند مار و عقرب طبع فارغ شود. و چون هر فکر و خیالی را سببی و منشای ضرور است، پس منشا خیالات ردیه و افکار باطله، شیطان، و باعث خواطر محموده و افکار حسنه، ملک است.

و اشاره به این است آنچه سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند که: «فی القلب لمتان لمه من الملک ايعاد بالخیر و تصدیق بالحق و لمه من الشیطان ايعاد بالشر و تکذیب بالحق» یعنی: «در دل آدمی دو نوع از افکار و خواطر وارد می شود یکی از جانب ملک، و آن افکاری است که مشتمل است بر عزم بر امور خیر، و اراده آنها و تصدیق امور حقه واقعیه. و دیگری از جانب شیطان، و آن خواطری است که متضمن عزم بر امور شر و تکذیب به امور حقه است». (۱)

افکاری که دل را مشغول می کند

و مخفی نماند که آنچه به خاطر آدمی می گذرد و افکاری که دل او را مشغول می کند دو قسم اند:

اول: افکاری که محرک آدمی بر عملی، و موجب رغبت بر آن عمل، و اراده آن فعل می شود. و آن بر دو قسم است: زیرا که آن فعلی که محرک آدمی بر به جا آوردن آن می شود یا فعل خیر است یا فعل بد.

دوم: افکاری که محرک بر فعلی و مبدا عملی نیستند بلکه محض خیال و مجرد فکر و تصور است، اگر چه به واسطه آنها نفس را صفائی یا کدورتی حاصل شود که باعث بعضی افعال

ص: ۱۷۵

خیر یا شر گردد . و آن نیز بر دو قسم است :

اول : خیالات محموده و افکار نافعہ . و تفصیل آنها مذکور خواهد شد .

دوم : افکار فاسده و آمال کاذبه . و از برای آن انواع بسیار است ، مانند : آرزو کردن ، یعنی تمنای چیزهایی کردن که به وجود نمی آید . و تصور آنها را کردن مانند اینکه : دردل بگذرانند که کاش فلان کار را نکرده بودم یا فلان کار را کرده بودم . و کاش فلان طفل من نمرده بود و حال بزرگ شده معین و یاور من بود . و کاش فلان چیز را خریده بودم یا فروخته بودم ، و امثال اینها . و مثل متذکر شدن احوالی که از برای او حاصل شده است و به آن شادی کردن یا غمناک شدن ، مانند : خیال فلان لذتی که از برای او اتفاق افتاده . یا غلبه ای که در فلان روز بر اقران و امثال کرده . یا عزتی که بالفعل از برای او هست . یا المی که در روزی به او رسیده . یا ناخوشی که حال دارد . یا اختلالی که در امر معاش او هست . و از این قبیل است تصور کردن اموال نفیسه ای که دارد ، از مساکن و املاک و دکاکین و باغات و اسبان و اشتران و جواهر و نقود ، و به آن ملتذ شدن . یا متذکر شدن چیزهایی را که ندارد و به آن غمناک گشتن و نحو اینها . و مانند تصور نمودن محاسبه دکان و بازار و شریک و یار و جواب خصماء و برطرف کردن

ص: ۱۷۶

دشمنان به عذابهای گوناگون ، بدون اینکه این فکر و خیال منشا اثری باشد یا فایده ای بر آن مترتب باشد .

و گاه است خصمی از برای او نیست و گفتگوئی با یکدیگر ندارند بلکه محض خیال و فکر است ، مانند : تصور کردن حالات و اموری که هرگز تحقق آنها در نظر آن شخص نیست و می داند که به وجود نمی آید و تمنا و آرزوی آن را نیز نمی کند بلکه به مجرد تصویر آن ، لذت خیالی می برد . مانند اینکه خیال نبوت و پیغمبری می کند و در ذهن خود قواعد و احکامی قرار می دهد و وصی و خلیفه از برای خود تعیین می کند . یا گدائی هشتاد سال تصور سلطنت و پادشاهی و تسخیر ربع مسکون را می نماید ، و هر مملکتی را به وضعی خاص مسخر می نماید ، و امراء و حکام نصب می سازد و قرون بی شمار و سالهای بسیار سروری می کند .

و از جمله آنها است فال بد زدن - که آن را تطیر گویند - و به بعضی از امور اتفاقیه دل را بد کردن و آن را علامت حدوث بعضی مکاره دانستن .

و گاه باشد که به این حال به حدی می رسد که آدمی در نزد خود بعضی امور را دلیل وقوع مکروهی بر خود قرار می دهد و به حدوث آن امر به غایت مضطرب و مشوش می شود ، اگر چه آن امر مطلقا در زبان مردم مشهور به این نباشد .

و بسا باشد که در قوه واهمه ، خباثت و ردائتی حاصل شود که در اغلب اوقات تصور وقوع مکروهات ، و خیال حدوث مصائب و آلام از برای خود می کند ، و هیچ ذهن او

ملفت خیال اموری که موجب فرح و سرور گردد نمی شود، مثل تصور کردن مردن اولاد و عیال، و تلف اموال، و ابتلاء به انواع بیماری، و گرفتاری به ذلت و خواری، و غالب شدن دشمنان و رسیدن اذیت به او از دیگران.

و گاه باشد که بدون سبب، نوع اعتقادی به وقوع این نوع امور می کند که غم و اندوه از برای او هم می رسد. و بسیار می شود که منشا این نوع، اختلالی است که در دماغ حاصل می شود.

و از جمله افکار فاسده و سوسه در عقاید است، به حدی که مؤدی به شک نمی شود و منجر به شبهه نمی گردد، بلکه مجرد حدیث نفس باشد، و الا- موجب خروج از ایمان می گردد و قراح در یقین می گردد و داخل در یکی از صفاتی که قبلا گذشت می شود.

فصل : اقسام الهام و سوسه و علامات آنها

از آنچه مذکور شد معلوم شد که کلیه خواطر نفسانیه و خیالات قلبیه بر چهار قسم اند. و از اینها دو قسم که افکار محرکه بر عمل خیر، و خیالات محموده باشد را «الهام» گویند. و دو قسم دیگر که افکار محرکه بر عمل شر و افکار ردیه باشد را «وسوسه» گویند. و بعضی الهام و سوسه را تخصیص به افکار محرکه می دهند و «علی ای حال» دو قسم وسواس، اثر خناس شیطان، و دو قسم الهام، از فیض ملائکه کرام است.

و نفس آدمی در ابتدای امر قابلیت هر دو اثر را علی السواء دارد و هیچ یک بر دیگری رجحان ندارد. بلکه ظهور اثر هر کدام در آنجا به واسطه

امور خارجیه از متابعت هوس و هوا، یا ملازمت ورع و تقوی می شود. پس هر وقت که آدمی میل به مقتضای شهوتی یا غضبی نمود شیطان فرصت می کند و لشکر او داخل خانه دل می شوند و انواع آثار خود را که وسوس و افکار ردیه باشد در آنجا به ظهور می رسانند.

و هرگاه دل متوجه ذکر خدا و نفس مایل به ورع و تقوی شد مجال شیطان تنگ می گردد، و از مملکت دل بیرون می رود، و جنود ملائکه در آنجا می آیند، و فیوضات ایشان از الهامات و خیالات محموده در آنجا پیدا می شود.

و پیوسته این دو لشکر در آمد و شد و گیر و دار هستند. گاهی ساحت دل منزل لشکر خیریت اثر فرشتگان، و زمانی محل جولانگاه سپاه روسیاه شیاطین و دیوان باشد، تا آنکه به امداد و معاونت امور خارجیه، یکی از این دو سپاه را غلبه و قوت حاصل شود و مملکت نفس را تسخیر نماید، و آن را وطن خود نموده، در آنجا رحل اقامت بیفکند. در این هنگام راه آمد و شد از یکدیگر بسته می شود و مجال دخول و خروج در آنجا نمی یابد مگر گاهی به طریق عبور در نهایت تعجیل از آنجا بگذرد.

پس اگر هوا و هوس و غضب و شهوت امداد نمایند، لشکر شیطان غالب می شود و خانه دل منزلگاه ایشان می گردد و در آنجا آشیانه می سازند، هر زاویه از زوایای دل، منزل شیطانی، و در آنجا ساز و نوائی. و هر گوشه جای ابلیسی، و در آن خیالی و هوائی پیدا می شود.

و اگر قوه عاقله امداد نمود و ورع و تقوی اعانت کرد ، سپاه ملک غالب می شوند و شهرستان دل را فرو می گیرند و در آنجا نزول اجلال می نمایند و هر لحظه از ایشان نوری تازه ، و هر ساعت فیضی بی اندازه به آنجا می رسد .

و لکن اگر دلها را لشکر شیطان مسخر نموده و مالک شد هر نوع تصرفی که می خواهند در آنجا می کنند . و آن را به «اودی» (۱) و ساوس می افکنند .

و سر در این آن است که غالب ماده خلقت و قوه واهمه و غضبیه و شهویه که در انسان موجود هستند و از سرهنگان و کارفرمایان مملکت بدن اند از آتش است و شیطان نیز از آتش صرف مخلوق است ، پس علاقه مناسبت میان این سه سرهنگ مملکت و میان شیطان لعین مستحکم است .

و به جهت این مناسبت و قرابت ، این سه را میل به تسلط شیطان بیشتر ، و متابعت آن را راغب ترند . به آسانی تن به اطاعت دیگری در می دهند . و به ملاحظه قرابت و نسبت ، از اطراف و جوانب لشکر شیطان را راه می دهند و راهنمایی ایشان می کنند .

و از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«شیطان جاری مجرای خون است در بدن آدمی ، و از جمیع راهها داخل می شود» . (۲)

و معذلتک چون که شیطان از آتش است و آتش به هر جا که افتاد زود جای خود رامی گشاید و به اندک مایه ای که یافت در هایت سرعت توالد و تناسل می کند ، و از اطراف و جوانب آن ، آتشیهای

ص: ۱۸۰

۱- ۳. جمع وادی : دره .

۲- ۴. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۴۲ ، و ج ۶۳ ، ص ۲۶۸ ، ح ۱۵۴

دیگر پیدا می شود ، پس به مجرد اینکه اندک راهی درخانه دل یافت جای خود را وسیع می کند و متواتر و پی درپی توالد و تناسل می کند و هر نسلی از آن هم دفعتاً نسلی دیگر از آن به هم می رسد و همچنین الی غیر النهایه .

همچنان که مشاهده می شود هرگاه آدمی دل را به خیال فاسدی داد شعب و راه ها به خیال او می رسد . و از خیال معصیتی ، فکر چندین معاصی دیگر متولد می شود ، و هرگز به جائی منتهی نمی شود .

و علاوه بر همه اینها آنکه هر یک از ملکات و اخلاق و حالات حکم دری دارد به خانه دل و راهی به مملکت نفس ، پس آنچه از اخلاق فاضله و ملکات حسنه و حالات سنیه است دری است که ملائکه از آن داخل می شوند . و هر صفت رذیله و خلق بدی راهی است که شیاطین از آن به ملک بدن می آیند .

و دانستی که اخلاق حسنه حکم وسط و میان را دارند ، و صفات رذیله حکم اطراف و جوانب را دارند . و میان وسط هر چیزی یکی بیشتر نیست اما اطراف و جوانب بی حد و نهایت اند .

و همچنین هر یک از اخلاق حسنه راهی هستند به مقصود ، و راه به هر منزلی یکی است و بیراهه از حد و حصر متجاوز است . پس درهایی که معبر شیطان است از حساب بیرون ، و دری که راه ملک است منحصر در یکی است . و لشکری که راه آن بیشتر ، غلبه آن بیشتر و آسان تر است . و نیز بر این مطلب هم در قرآن تصریح شده

که می فرماید :

«و ان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله»

یعنی : «این یک راه راست است به سوی من ، پس آن را متابعت کنید و راههای متعدد را متابعت نکنید تا شما را از راه حق جدا نکند». (۱)

و از این جهت است که خداوند - سبحانه - از زبان شیطان لعین حکایت می کند :

«لاقعدن لهم صراطك المستقيم ثم لاتينهم من بين ايديهم و من خلفهم و عن ايمانهم و عن شمائلهم»

یعنی : «ایشان را از راه راست تو باز می دارم و از پیش رو و پس و راست و چپ ایشان در می آیم». (۲)

و به این سبب روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله از برای اصحاب یک خطکشیدند و فرمودند : این راه خداست . و بعد از آن خطوط بسیار کشیدند از چپ و راست و فرمودند : اینها راههایی هستند که به هر راهی شیطانی نشسته و آدمی را به خود می خواند . (۳)

هر طرف غول نواخوان جرس جنبانی ست در ره عشق به هر زمزمه از راه مروو با وجود همه اینها ، چونکه فهمیدن راه راست مشکل و محتاج به راهنمایی حاذق است ، به خلاف راههای باطل که بر همه کس روشن و واضح است و مع ذلك میل نفس به باطل اسهل و آسان تر است ، و انقیاد آن از برای حق صعب است . پس دری که از آن فرشتگان داخل می شوند مسدود و بسته و درهای شیطان مفتوح است ، پس مسکین فرزند آدم که باید این درهای گشاده واضح را سد ، و یک در

ص: ۱۸۲

۱-۵. انعام (سوره ۶) ، آیه ۱۵۳ .

۲-۶. اعراف (سوره ۷) ، آیه ۱۶ و ۱۷ .

۳-۷. در المنثور ، ج ۲ ، ص ۵۵ .

پنهان بسته را بگشاید .

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص و بینوا

و به این اطمینان شیطان گفت :

«فبعض تک لاغونهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین»

یعنی : «قسم به عزت تو که همه فرزندان آدم را گمراه خواهم نمود مگر بندگان مخلص تو را» . (۱)

علاوه بر اینها آنکه ، این ملعون بسا باشد که تلیس کند و راه حق و باطل را مشتبه نماید و لشکر خود را به لباس ملک ملبس سازد و آدمی را به نوعی به مهلکه افکند که متفطن به آنها نشود .

فصل : مضرات وساوس شیطانی و خواطر نفسانی

چونکه وساوس شیطانی و خواطر نفسانی را شناختی و اقسام و علامات و اسباب آن را دانستی ، بدان که ضرر آن عظیم و عاقبت آن وخیم است ، و این حالت از جمله مهلکات عظیمه و حالات رذیله است ، و دل را باعث تیرگی و ظلمت ، و نفس را موجب افسردگی و کدورت ، مانع وصول به سعادت ، و مضیع روزگار و اوقات است . چگونه چنین نباشد و حال اینکه سرمایه تحصیل نجات عمر ، و آلت تجارت بندگان دل ایشان است .

پس هر نفسی که بنده دل را به غفلت و بطالت مصروف و از یاد خدا و تحصیل انس به او ، یا از فکری که موجب زیادتى معرفتى و کسب محبت او باشد بازمانده مغبون ، و بضاعت خود را به حیف داده . و آن در صورتی است که فکر و وسواس آن در امور مباحات باشد و اغلب مردمان چنین نیستند بلکه فکر ایشان در پیدا نمودن راههای مکر و حيله و شیطنت

ص: ۱۸۳

و خدعه و کیفیت وصول به شهوات و نیل لذات و پیوسته در باطن مشغول منازعه با خصمان و دفع دشمنان بلکه بسیار می شود که فرض مخالفت و عداوت دوستان خود را نموده و در دل مشغول تنبیه و مواخذه و جواب ایشان می گردند و روز شب خود را صرف می کنند در خیالاتی که دل را سیاه و دین و دنیا را تباه می کند و جمیع اقسام خیالات ردیه و افکار فاسده خواه در مباح و خواه در غیر آن مشترک اند در احداث ظلمت در دل و کدورت در نفس و تضييع وقت و ابطال عمر ولیکن در معصیت بودن و مترتب شدن عذاب بر آنها متفاوت اند .

پس آنچه تخیل امور مباحه و تفکر در آنها باشد مطلقا گناهی بر آنها مترتب نمی شود و اما در امور غیر مشروع پس اگر مجرد تخیل و خطوط در دل بی اختیار بوده باشد باز مؤاخذه و عقابی بر آن نیست زیرا که تکلیف به امری که از تحت اختیار بیرون است جایز نیست و اگر به قصد باشد و دل را به اختیار مشغول امر مباحی نماید پس اگر خیال اراده آن فعل باشد در دل عازم و مصمم بر بجا آوردن آن شود یا اینکه در دل تاسف خورد بر اینکه چرا فلان معصیت را که در فلان وقت میسر شد نکردم و خیال پشیمانی و ندامت از آن کند عاصی و گناهکار و مستحق مؤاخذه و عقاب خواهد بود اگر چه آن فعل را که مصمم بر آن شده به جهت مانعی که رو دهد نکند .

بلی اگر مصمم شود بر آن ولیکن از خوف خدا ترک کند معصیتی نخواهد داشت بلکه بر آن ترک ثواب خواهد

داشت و از برای او حسنه نوشته خواهد شد و اگر خیال اراده فعلی یا تاسف ترک آن نباشد بلکه به اختیار خود را بر تصور امر غیر مشروعی بدارد که مطلقا اراده آن را ندارد بلکه گناه است می داند که مستحق نخواهد شد چون خیال سلطنت و «نهب» (۱) و غارت از برای کسانی که در حق آنها متصور نیست ظاهر آن است که در این هم معصیتی نباشد و این تفصیل موافق و مقتضای جمع میان آیات و اخبار مختلفه ای است که در خصوص قصد معصیت وارد شده است .

فصل : معالجه امراض نفسانی

چون مضرات این صفت مهلکه را دانستی و یافتی که آن از جمله مهلکات و باعث نکال (۲) و وبال و خسران مال است پس لازم است که در صدد معالجه آن بر آئی و نفس خود را از چنگ آن برهانی . پس اگر خیال وسوسه در فعل معصیتی و قصد گناهی باشد تا ممل کنی در سوء خاتمه امور و وخامت عاقبت عصیان در دنیا و آخرت و حقوق پروردگار را بر خود یاد آوری و پاداش اعمال را از ثواب و عقاب در نظر آوری و ملاحظه کنی که نگاهداشتن خود از آنچه ابلیس ترا بدان وسوسه می کند و صبر بر آن به مراتب آسان تر است از تحمل عذاب الهی و سوختن در آتشی که اگر شراره ای از آن به زمین افتد اثری از آن نگذارد و نبات و جمادات را درهم سوزد و چون این امور را متذکر شدی و به نور معرفت و ایمان و حقیقت آنها را یقین دانی باشد که شیطان دست از تو بدارد و از وسوسه باز ایستد و چنانچه از اینها معالجه نشود معالجه آن به فکر و ذکر و مجاهده

ص: ۱۸۵

۱-۹. چپاول . تاراج .

۲-۱۰. افتضاح ، رسوائی ، مجازات سخت ، عذابی که مایه عبرت باشد .

در ترک شهوات و هواهای نفسانیه باید کرد چنانچه مذکور می شود . و اگر آن خیالات باعث معاصی و قصد گناهی نباشد بلکه افکار ردیه و امانی کاذبه (۱) باشد که بدون قصد فعل بلکه بی اختیار به دل گذرد پس خلاصی از آنها بالکلیه در نهایت اشکال بلکه اطباء نفوس اعتراف کرده اند که آن داء عضال (۲) است و دفع آن بالمره متعسر بلکه بعضی آن را متعذر شمرده اند و حق آن است اگر چه دفع آنها بالمره صعوبت دارد لیکن ممکن است . و آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که هر که دو رکعت نماز کند در آنها هیچ چیزی از خواطر نفسانیه به خاطر نگذرانند گناهان گذشته و آینده او آمرزیده می شود (۳) بر این شاهد است و سر در صعوبت معالجه این آن است همچنان که در اخبار نبویه وارد است از برای هر کسی شیطانی (۴) و خلقت شیطان از آتش صرف است که لحظه ای ساکن نمی تواند شد بلکه همیشه در شعله کشیدن و حرکت است . و دانستی که غالب ماده قوه واهمه و غضبیه و شهویه نیز از آتش است و به این سبب قرابت میان آنها و شیطان متحقق و به این جهت آن را بر اینها تسلط حاصل و اینها به متابعت و پیروی آن مایلند و به جهت آتش مزاجی این سه قوه اینها نیز دایم در هیجان و حرکت اند اگر چه تحریک آنها به جهت آنکه مخلوط به غیر آتش نیز هستند از شیطان کمتر همچنانکه حرکت شهویه نیز از غضبیه و غضبیه از واهمه کمتر است . پس شیطان پیوسته در عروق بنی آدم در حرکت و هیجان و همیشه این قوه را به وسوسه در حرکت می آورد در آنها

ص: ۱۸۶

۱- ۱۱. آرزوهای دروغین .

۲- ۱۲. بیماری دشوار و سخت .

۳- ۱۳. بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۲۴۹ . قریب به این مضمون

۴- ۱۴. صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۳۹ . قریب به این مضمون .

جولان می کند و ساعتی از حرکت و وسوسه نمی ایستد زیرا که ایستادن آن و قطع اثر آن نمی شود مگر اینکه مطیع و منقاد آدمی گردد و در نزد او ذلیل و خاضع شود و از وسوسه او بایستد و چگونه آن ملعون مطیع و ذلیل اولاد آدم می شود و حال اینکه با وجود امر صریح الهی به سجده پدر بزرگوار ایشان که گل او به ید قدرت الهی مخمر لعت خلافت الهیه را در برداشت تن در نداد و تکبر و گردن کشی کرد و گفت :

«خلقنتی من نار و خلقته من طین» (۱)

مرا از آتش روشن و آدم را از خاک تیره خلق کردی چگونه سر به او فرود آورم و در پیش او ذلیل شوم و قسم به عزت الهیه یاد نمود که در صدد اغوا و گمراهی همه بر آید . (۲)

پس چگونه می شود که دست از وسوسه بدارد و لحظه ای انسان مسکین را فارغ گذارد مگر کسانی که ریشه علایق دنیویه را از زمین دل کنده و آستین همت بر کون و مکان افشانده و به غیر از یک فکر همه هموم را از دل خود بیرون کرده ، خانه دل را به یاد خدا سپرده باشد ، که آن لعین در آنجا راه نیابد . و این کسان از جمله بندگان مخلص هستند که آن ملعون آنها را استثناء کرده و گفته :

«الا عبادك منهم المخلصين» . (۳)

غفلت از خدا سبب وسوسه شیطان

پس ای جان برادر ! از این دشمن مطمئن مشو و گمان مکن که دلی از دست آن فارغ است ، بلکه مانند خون در بدن انسان جاری و سیال ، و همه آن را ، مانند هوا در قدح

ص : ۱۸۷

۱- ۱۵. اعراف (سوره ۷) ، آیه ۱۲ .

۲- ۱۶. فبغزتک لاغونهم اجمعین . ص (سوره ۳۸) ، آیه ۸۳ .

۳- ۱۷. ص (سوره ۳۸) ، آیه ۸۳

فروگرفته . و اگر خواهی قدحی را از هوا خالی نمایی نمی توانی تا آن را از چیز دیگر پر سازی ، بلکه قدر که از آب مثلا پر گردد از هوا خالی می شود . پس ظرف دل نیز چنین است اگر آن را مشغول به یاد خدا و فکر امری از امور دینیه کردی ممکن است که آمدو شد شیطان لعین از آن کم شود و الا هر لحظه که از خدا غافل ماند در آن دم شیطان باوسوسه اش در آنجا حاضر می شود ، همچنان که خداوند متعال در کتاب کریم تصریح به آن فرموده که :

«و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین» . (۱)

یعنی : «هر که از یاد خداوند رحمن باز می ماند برانگیزانیم شیطان را که قرین و همنشین او باشد» .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

«ان الله بیغض الشاب الفارغ» . (۲)

یعنی :

«خداوند دشمن دارد جوانی را که بیکار باشد» .

زیرا که کسی که مشغول عمل مباحی نباشد که دل او را مشغول سازد لا محاله شیطان فرصت نموده داخل خانه دلش می گردد و در آنجا آشیانه می سازد و توالد و تناسل می کند و از اجتماع نسل او نیز نسلهای دیگر متولد و همچنین الی غیر النهایه .

پس علاج نیست در دفع وساوس شیطانیه و خواطر نفسانیه مگر قطع همه علایق ظاهریه و باطنیه ، و ترک جاه و مال و اهل و عیال ، و فرار از یار و رفیق و دوست و شفیق ، و در کنج تنهائی نشستن و در به روی آشنا

ص: ۱۸۸

۱- ۱۸. زخرف ، (سوره ۴۳) ، آیه ۳۶ .

۲- ۱۹. وسائل الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۳۷

و بیگانه بستن ، و همه هموم را یکی کردن . و همین هم کفایت نمی کند ، تا آدمی را بصیرتی حاصل نباشد و قوه فکر در آثار عجایب صنع رب العالمین نداشته باشد و در باطن سیر در ملکوت آسمان و زمین نتواند کرد تا اینکه به اشتغال به این افکار ، دل را از دست شیطان نابکار خلاص سازد . و کسی که این بصیرت و قوه از برای او نباشد باید خود را مشغول سازد و بعد از قطع علائق و گوشه نشینی به اوراد و اذکار و مناجات با پروردگار و نماز و دعا و عبادت و تلاوت قرآن با حضور قلب ، زیرا که ذکر ظاهری را بی حضور قلب در دل اثری نیست .

و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که اگر علاج قطع وساوس و خواطر بالمره ممکن باشد نمی شود مگر با به جا آوردن سه امر :

اول آنکه : راههای عظیمه شیطان را در دل که رؤوس صفات ذمیمه ، و اصول ملکات رذیله است سد کند ، مانند شهوت و غضب و حرص و حسد و عداوت و عجب و کبر و طمع و بخل و جبن و محبت دنیای دنیه و بیم فقر و فاقه و عصبیت و بد دلی به خدا و خلق و نحو اینها . که هر یک از اینها دری هست وسیع از برای شیطان که چون آن رامفتوح دید داخل دل می شود و مشغول و سوسه می گردد . و بعد از سد آنها راهی نخواهد یافت مگر گاهی بر سیل گذار و عبور ، از راههای خفیه داخل شود .

دوم : گشودن درهای ملک که اضداد صفات مذکوره

است ، از اخلاق فاضله و اوصاف شریفه ، و ملازمت ورع و طاعت و مواظبت بر تقوی و عبادت .

سوم : اشتغال به ذکر خداوند منان در دل و زبان چون که بعد از سد ابواب عظیمه شیطان ، اگر چه سلطنت و تصرفات ظاهره از مملکت دل تمام می شود و لیکن از راههای پنهانی گاه گاه بر سیل گذار و عبور از آنجا می گذرد . و چنانچه به یاد خدا دفع آن رانگنی گاه باشد که به تدریج راهی وسیع به جهت خود پیدا و در بعضی از زوایای دل ماوی و مسکن کند . و از برای ذکر خدا در دل و خود را بر آن داشتن اگر چه مدخلیت بسیاری است در دفع خواطر و رفع وساوس ، و لیکن هر گاه سد راه شیطان نشده باشد و اخلاق ذمیمه و علایق دنیویه را از خود دفع نکرده باشد چندان فایده ای بر آن مترتب نمی شود ، بلکه هر چه به یاد خدا دفع آن می شود زیاده از آن داخل می شود ، مانند حوضی عظیم که از نهرهای عظیم آبی متعفن داخل آن شود و با ظرفی ، آب آن را بیرون ریزی ، زیرا تا سد راه نکنی منع آب را نتوانی کرد و آنچه از ظرفی بیرون ریزی اضعاف آن از نهرها وارد می شود تا حوض را از آب متعفن مملو سازد .

و شیطان را تشبیه کرده اند به سگی گرسنه ، و صفات ذمیمه را به غذاهای سگ ، از گوشت و نان و امثال آن ، و ذکر خدا را به راندن سگ از دست و زبان . و مادامی که غذا حاضر است سگ از دنبال تو دست بر نمی دارد

ص: ۱۹۰

و اگر به راندن قدمی پس رود باز برمی گردد .

و همچنین شیطان شباهت به مرض دارد ، و صفات رذیله چون اخلاط فاسده ، و ذکر ، مانند غذاهای مقویه است و غذاهای مقوی وقتی بدن را نافع و مرض را دافع است که از اخلاط پاک باشد .

پس فایده ذکر هنگامی ظاهر می گردد که دل از شوایب هوس و هوا پاک و از انوارورع و تقوی تابناک باشد . همچنان که خدا می فرماید :

«ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون» . (۱)

یعنی :

«کسانی که متقی و پرهیزکارند هرگاه برسد ایشان را وسوسه ای از شیطان هشیار و متذکر خدا می شوند ، پس به واسطه تذکر ، دیده بصیرت ایشان بینا و از چنگک وساوس رهامی گردند» .

ذکر قلبی مانع وساوس و خواطر

و مخفی نماند که آن ذکری که دافع وساوس شیطانیه و مانع خواطر نفسانیه است ذکر قلبی است که مشغول ساختن دل است به یاد خدا ، و تذکر قدرت و عظمت ، و تنزه و تقدس و جلال و جمال او ، و تفکر در صنایع و عجایب مخلوقات آسمان و زمین و سایر امور متعلقه به دین . و هرگاه با آن ذکر زبانی نیز جمع شود فایده آن اتم ، و در دفع شیاطین ادخل است . اما ذکر زبانی تنها اگر چه خالی از ثواب نیست ولیکن مقابله با جندشیاطین و مدافعه وساوس آن لعین نتواند کرد . و اگر وسوسه شیطان به ذکر زبان رفع شدی هر کسی را در نماز حضور قلب حاصل بودی و خیالات فاسده و وساوس باطله به خاطر او نیامدی ، زیرا که منتهای

ص: ۱۹۱

هر ذکر و عبادتی در نماز است ، با وجود اینکه هر که ملاحظه حال خود را نماید می یابد که افکار ردیه در حال نماز بیشتر ، بلکه آنچه از فضول دنیا گم شده در نماز پیدا می شود و آنچه فراموش شده در آن وقت به خاطر می رسد .

و سر در این ، آن است که : چون نماز بالاترین عبادات و مشتمل بر سجده است که شیطان به واسطه ترک آن مطرود و مردود شده در آن وقت عداوت و حسد شیطان به هیجان می آید و لشکر آن اطراف دل را فرو می گیرد و از چپ و راست هجوم ، و از پیش و پس حمله می کنند و حجره و بازار و دکان و انبار و محاسبه شرکاء و جواب خصماء را بر دل القاء و عرض می کنند که مبادا چنین عبادتی از او به درجه قبول و وصول ، و سجده ای که موجب لعن او شد از او مقبول گردد . و لیکن همچنان که مذکور شد چنان نیست که ذکر زبانی مطلقاً بی ثمر و آن را از برای ذاکر اثر نباشد ، بلکه بر آن ثواب مترتب می شود .

و اهل ذکر گفته اند که از برای ذکر چهار مرتبه است ، که همه آنها نافع لکن در مقدار نفع مختلف اند :

اول : ذکر زبانی فقط .

دوم : ذکر زبانی و قلبی باهم ، که ذکر در دل مستقر نباشد بلکه قرار آن موقوف به التفات ذاکر باشد . و چون دل را به خود واگذارد از ذکر خدا غافل ، و به خواطر و وسوسه مایل گردد .

سوم : ذکر قلبی که در قلب متمکن و بر

آن مستولی باشد به نحوی که صرف دل به غیر ذکر ، محتاج به التفات ذاکر باشد ، و هر وقت که دل را به خود گذارد در ذکر خدا باشد .

چهارم : ذکر قلبی ، که خدا در دل باشد و بس ، و دل بالمره از خود غافل بلکه از اینکه در ذکر هم هست ذاهل باشد و بتمامه مستغرق مذکور و محو او باشد . و اهل این مرتبه التفات به ذکر را حجاب از وصول به مطلوب و مقصود می دانند . و این مرتبه مطلوب و مقصود حقیقی ، و باقی مراتب بالعرض مطلوب اند .

فایده : کیفیت سد ابواب خواطر ، و رفع وساوس

بدان که سد ابواب خواطر و دفع وساوس اگر چه صعب و مشکل و لیکن مرتبه ای است بس عظمی ، و موهبتی است بس کبری . کلید گنج سعادات و مفتاح ابواب مرادات است ، زیرا که دل مانند ظرفی است که خالی بودن آن از محالات است . پس لا محاله بعد از آنکه از افکار بی فایده تهی گردید ، محل ذکر خدا و نزول جند ملائکه خواهد شد و ازدوام یاد خدا انس به او ، و از انس ، مرتبه شوق به لقای او و محبت او که اعظم مراتب و «اسنای» (۱) مواهب است حاصل ، و ابواب معارف از عالم فیض بر دل گشوده می شود و به آن سبب از ظلمات شکوک و اوهام بیرون می آید . و در این هنگام ، نفس به مرتبه اطمینان و ثبات در عقاید و معارف می رسد ، چنانکه خدای تعالی فرموده که :

«الا بذکر الله تطمئن القلوب» (۲)

یعنی : «آگاه باش که به سبب یاد خدا دلها به مرتبه اطمینان می رسند» .

ص: ۱۹۳

۱- ۲۱. عالی ترین .

۲- ۲۲. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۲۸

و لیکن همچنان که دانستی خلاصی از چنگِ خواطر و وساوس ، موقوف است بر تخلیه نفس از رذائل صفات ، و تخلیه آن به شرایف ملکات و مواظبت بر ذکر خدا . و سردر این ، آن است که بعد از تخلیه و تخلیه و دوام ذکر ، نفس را صفائی و بهجتی حاصل ، و قوه عاقله را تسلط و قوتی پیدا می شود و بر سایر قوا مستولی و غالب می گردد . و از کشاکش آنها متاثر نمی شود ، بلکه آنها را به مقتضای مصالح کار می فرماید . و عنان قوه واهمه و متخیله را ضبط می نماید ، به طوری که آنها را بدون امر و نهی قوه عاقله تصرفی ممکن نمی باشد و خودسرانه به هر وادی که خواهند نمی توانند رفت . و بعد از اینکه این حالت مکرر شد و به مرتبه ملکه رسید این دو قوه را ملکه اطاعت و انقیاد عاقله حاصل می شود و از هرزه گردی و اضطراب باز می ایستد و به غیر از خواطر محموده از خزانه غیب در آن خطور نمی کند . و نفس منقاد عاقله می شود . و تنازع لشکر ملک و شیاطین بر طرف ، بلکه سد ابواب شیاطین شده چند ملک بی تنازع در آنجا قرار می گیرند و نفس در مقام اطمینان مستقر می گردد .

و این نیز معنی دیگر است از برای اطمینان نفس که به سبب یاد خدا و سد خواطر حاصل می شود و آن مستلزم آن است که اشراقات عالم قدس در ساحت دل پرتو افکند و لمعات انوار الهیه از «مشکوه» (۱) ربوبیه در آن بتابد و اطمینان در معارف علوم نیز حاصل گردد . و از اهل خطاب مستطاب :

«یا ایتها النفس

ص: ۱۹۴

۱- ۲۳. چراغدان . بعضی مشکوه را به معنای قندیل و چراغ تفسیر کرده اند . جهت اطلاع بیشتر رک : قاموس قرآن ، ج ۴ ، ص ۶۶ . و تفسیر نمونه ، ج ۱۴ ، ص ۴۷۶ . تفسیر آیه ۳۵ سوره نور .

گردد . یعنی : «ای نفس مطمئنه همچنان که اول از عالم قدس به این عالم آمدی باز گرد به سوی پروردگار ، راضی و خوشنود» .

و چنین نفسی اشرف نفوس ، و صاحب آن از جمله مقربین و صدیقین ، و مقابل آن نفس «منکوسه» (۲) است که از صفات خبیثه که مملو به اخلاق رذیله ملوث است . و به این سبب راههای ملائکه از آنجا مسدود ، و درهای شیاطین گشاده و مفتوح می گردد . ولشکر شیطان در آنجا مسکن می سازند . و از آنها دودی سیاه و تیره بر می خیزد و اطراف و جوانب دل را فرو می گیرد ، و از آن نور یقین منتفی و چراغ ایمان خاموش می گردد . و هرگز خیال خیری پیرامون آن نمی گردد ، بلکه پیوسته محل وسوس شیاطین و محل آمد و شد آن لعین است . و اگر گاهی فکری کند که در ظاهر خیر باشد ، چون به غور آن رسی و حقیقت آن را بنگری به غیر از شر محض و از تلبیس شیطان نباشد . و امیدبازگشت به خیر از چنین دلی نیست . و علامت این دل آن است که موعظه و نصیحت در آن تاثیر نکند . و چون سخن حقی شنود دیده بصیرتش از فهم آن کور ، و گوش هوشش از شنیدن آن کر باشد . بلکه اکثر صاحبان این دل پند و نصایح و موعظه را از قبیل سخنان «لا طائل و ترهات» (۳) می شمارند . و در آیات متعدده خدای تعالی اشاره به چنین نفسی فرموده اند از آن جمله :

«ا رایت من اتخذ الهه هوایه افانت

ص: ۱۹۵

۱- ۲۴. فجر ، (سوره ۸۹) ، آیه ۲۷ و ۲۸ .

۲- ۲۵. سرنگون .

۳- ۲۶. سخنان بیهوده و گزاف و بی اساس .

تکون علیه وکیلا». (۱)

خلاصه معنی آنکه ، خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید که : «کسی که خدای خود را در هوا و هوس خود قرار داد ، یعنی اطاعت آن را نمود آیا تو می توانی آن را به اصلاح بیاوری و دفع فساد از آن کنی ؟ !» .
و از آن جمله :

«ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاه» . (۲)

یعنی : «محکم کرده است خدا پرده غفلت را بر دلها و گوشها و چشمهای ایشان ، پس حق را نمی فهمند و نمی شنوند و نمی بینند» .

و در جای دیگر می فرماید :

«ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا» . (۳)

یعنی : «نیستندایشان مگر مثل چهار پایان ، بلکه گمراه ترند» .

و در مکانی دیگر می فرماید :

«سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» . (۴)

خلاصه معنی آنکه : «نصیحت و تهدید تو ایشان را سودی نمی دهد و مساوی است خواه بترسانی تو ایشان را یا نه ، ایمان نخواهند آورد» .

و میان این دو نفس ، نفسی است که نه در سعادت مانند اول ، و نه در شقاوت به مثابه ثانی باشد ، بلکه متوسط میان این دو باشد . و این مراتب مختلفه دارد و از برای آن عرض عریضی است و اکثر نفوس عوام مسلمین از افراد این قسم اند .

فصل : خواطر و افکار محموده و اقسام آنها

چون که ضرر وسائوس و خواطر ردیه را دانستی و علاج آن را شناختی بدان که مقابل آن ، خواطر محموده و افکار حسنه است که شرعا یا عقلا مستحسن باشد . و

ص: ۱۹۶

۲-۲۸. بقره، (سوره ۲)، آیه ۷

۳-۲۹. فرقان، (سوره ۲۵)، آیه ۴۴.

۴-۳۰. بقره، (سوره ۲)، آیه ۶

آن بر شش قسم است، زیرا که یا مبدا فعلی است از افعال حسنه و محرک آدمی است بر آن، یعنی تذکر و قصد یکی از اعمال حسنه و تصمیم بر آن. یا مبدا فعلی و عملی نیست و آن پنج قسم است:

اول: ذکر قلبی و یاد خدا در دل.

دوم: تفکر در مسائل علمیه و معارف حقانیه، از احوال مبدا و معاد و احکام اوامر و نواهی متعلقه به اعمال عباد و صفات اخلاق ایشان و کیفیت خلق و حشر و نشر و امثال آن.

سوم: تذکر بی وفائی دنیا و عبرت گرفتن از گذشتگان و تقلبات و تغییرات احوال این عاریت سرا، و تصور مرگ خود و آنچه بعد از آن بر آدمی وارد می شود.

چهارم: تأمل در عجایب صنع پروردگار و آثار قدرت کامله او در مخلوقات از آنچه موجب اعتبار و ظهور علم و قدرت پروردگار می شود.

پنجم: تذکر احوال و اعمالی که از خود آن شخص سرزده از آنچه او را به خدائزدیک یا از درگاه از دور می کند و تصور آنچه بر اینها مترتب می شود از راحت و ثواب، یا محنت و عقاب. و سوای این، اقسام دیگر فکری نیست که محمود و مستحسن باشد و به سبب آن، دل نورانی و روشن گردد، زیرا که آنچه ماسوای اینهاست از افکار متعلقه به دنیا است که خاطر از آنها مرده و دل افسرده می گردد.

و شرافت قسم اول که قصد اعمال حسنه باشد و در بیان نیت مذکور خواهد شد.

و

ص: ۱۹۷

بیان فضیلت دوم ، یعنی ذکر قلبی و کیفیت آن در باب ذکر خواهد آمد .

و اما قسم سوم ، که تدبیر در مسائل و معارف و احکام و آداب باشد عبارت است از تحصیل علوم اخرویه و فضیلت آن ، در بیان علم ، معلوم شد . و اما قسم چهارم ، بیان آن در بیان طول امل و ذکر مذمت دنیا و بیان موت و امثال آنها می شود .

و در این مقام اشاره می شود به شرافت تفکر در عجایب صنایع آفریدگار و تدبیر در آثار قدرت کامله پروردگار و کیفیت فضیلت آن و تامل در آنچه متعلق به خود شخص است از اعمال و احوال و چگونگی آن .

اما تفکر در عجایب صنع الهی ، پس شرافت آن امری است که بر هر کسی ظاهراست ، زیرا که تفکر آنها عبارت است از اینکه از راه دل در آیات «آفاق» (۱) و «انفس» (۲) سیر کنی ، و از آنها پی به آفریننده آنها ببری ، و او را بشناسی ، و قدرت شامله و عظمت کامله او را بدانی .

و شکی نیست که غرض از خلقت انسانی نیست مگر همین . و از برای احدی ترقی از حسیض نقصان ، به اوج کمال ممکن نیست مگر به این . و این سر کلید خزائن اسرار الهیه و مشکوه انوار قدسیه است . گوش هوش به واسطه آن شنوا ، و دیده عبرت بین از آن بینا . و این است که معارف حقه را بجز به واسطه آن نتوان صید کرد . و کمندی است که حقایق ثقلیه را به غیر از دست آویزی آن

ص: ۱۹۸

۱- ۳۱. آیات آفاقی ، همچون آفرینش ستارگان و کهکشانها با نظام دقیق حاکم بر آنها ، و آفرینش جانداران و گیاهان و کوهها و دریاها با عجائب و شگفتیهای بی شمارش ، و موجودات گوناگون اسرار آمیزش که هر زمان اسرار تازه ای از خلقت آنها کشف می شود ، و هر یک آیه و نشانه است بر حقانیت ذات پاک او .

۲- ۳۲. آیات انفسی همانند : آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها و انعقاد نطفه و پرورش جنین ، و از همه بالاتر شگفتیهای روح انسان می باشد ، که هر گوشه ای از آن ، کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان . رک : تفسیر نمونه ، ج ۲۰ ، ص ۳۳۰ .

به سوی خود نتواند کشید . مرغ دل را پرواز به آشیان قدس به این بال و پر میسر ، و شخص روح را مسافرت به وطن حقیقی به واسطه این مرکب متصور است . ظلمت جهل از آن زایل و نور علم به آن حاصل می شود .

و از این است که آیات و اخبار بسیار در فضل آن وارد شده است چنانچه حق تعالی می فرماید :

«ا و لم يتفكروا في انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق»

یعنی : «آیا در نزد خود تفکر نکردند که خدا ایجاد نکرده است آسمانها و زمین و آنچه در ما بین آنها هست را مگر به سبب امری که حق است» . (۱)

و به لغو و هرزه نیافریده است .

و می فرماید :

«فاعتبروا يا اولي الابصار»

یعنی : «در مخلوقات تامل کنید و از آنها عبرت بگیرید ای بینندگان» . (۲)

و باز فرموده است :

«ان في خلق السموت و الارض و اختلاف اليل و النهار لآيات لاولي الالباب»

یعنی : «به درستی که در خلق کردن آسمانها و زمین ، علامات قدرت کامله آنها است ، از برای صاحبان هوش و عقل» . (۳)

و در موضعی دیگر می فرماید :

«الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السموات و الارض»

یعنی : «آنچنان کسانی که خدا را یاد می کنند ایستاده و نشسته و خوابیده و تفکر می کنند در خلقت آسمانها و زمین» . (۴)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «تفکر

ص: ۱۹۹

۱- ۳۳. روم (سوره ۳۰) ، آیه ۸ .

۲- ۳۴. حشر ، (سوره ۵۹) ، آیه ۲ .

۳- ۳۵. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۹۰ .

۴- ۳۶. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۹۱ .

، حیات دلی است که بصیرت داشته باشد». (۱)

و نیز از آن حضرت روایت شده است که: «تفکر در یک ساعت، بهتر است از عبادت یک ساله، و نمی رسد به مرتبه تفکر مگر کسی که خدا او را مخصوص توحید و معرفت کرده باشد». (۲)

و باز از آن جناب مروی است که: «بهترین عبادات، صرف نمودن فکر است در خدا و قدرت او». (۳)

و مراد از «فکر در خدا»، فکر در عجائب صنایع اوست، نه در ذات مقدسش، زیرا که تفکر در ذات، ممنوع است، همچنان که مذکور خواهد شد.

و از سید اولیاء - علیه التحیه و الثناء - مروی است که: «تفکر می خواند آدمی را به نیکوئی و عمل به آن». (۴)

و در حدیثی دیگر فرمودند که: «به واسطه تفکر، دل خود را آگاه کن». (۵)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که «به سبب جولان دادن فکر، فراهم می شود رای پرمفعت». (۶)

و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «فکر، آئینه حسنات است و کفاره سیئات و روشنی دلها و وسعت خلق. و به وسیله آن می رسد آدمی به آنچه صلاح امر معاد است، و حاصل می شود اطلاع بر عواقب امور و زیادتى در علم. و آن خصلتی است که هیچ عبادتی مثل آن نیست». (۷)

و از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که: «عبادت، به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت، تفکر کردن در امر پروردگار است»

ص: ۲۰۰

۱- ۳۷. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۷، ح ۱۷.

۲- ۳۸. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶ ذیل ح ۲۰.

۳- ۳۹. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳.

۴- ۴۰. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۵.

۵- ۴۱. کافی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۱.

۶- ۴۲. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۶۶.

۷- ۴۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶، س ۶.

تدبر در آفرینش اقلیم وجود

و چون فضیلت تفکر در آیات عالم آفاق و انفس را دانستی ، بدان که از تفکر در هر موجودی از موجودات مشاهده عجائب صنع پروردگار می توان نمود . و از تدبر در هر مخلوقی از مخلوقات ملاحظه غرایب قدرت آفریدگار می توان کرد ، زیرا که آنچه در اقلیم وجود بجز ذات پاک آفریدگار یافت می شود رشحه ای از رشحات وجود او و قطره ای از دریای بی منتهای فیض وجود او است . و از اوج عالم مجردات تا حسیض منزل مادیات را اگر سیر کنی بجز صنع او نبینی ، و از کشور افلاک تا خطه خاک را اگر تفحص کنی به غیر از آثار قدرت او نیابی . مجردات و مادیات از صنایع عجیبه او و «جواهر» (۲) و اعراض فلکیات و عنصریات و بسائط و مرکبات از بدایع غریبه او .

ای همه هستی ز تو پیدا شده*** خاک ضعیف از تو توانا شده

زیر نشین علمت کاینات*** ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

مبدا هر چشمه که جودیش هست*** مخترع هر چه جودیش هست

گر سر چرخ است پر از طوق اوست*** و دل خاک است پر از شوق اوست

لوالدی - قدس سره

ای ز وجود تو وجود همه*** پرتوی از بود تو بود همه

نیست کن و هست کن و هست و نیست*** غیر تو و صنع تو موجود نیست

صفحه خضرا ز تو آراسته*** عرصه غبرا (۳) ز تو پیراسته

غیب ازل نور شهود از تو یافت*** لوح عدم نقش وجود از تو یافت

روشنی لعل بدخشان (۴) ز تو*** پرتو خورشید درخشان ز تو

نور ده ظلمتیان عدم*** ربط ده خیل حدوث

ص: ۲۰۱

- ۲-۱. «جوهر»، موجودی است مستقل مانند: اجسام. و «عرض»، موجودی است غیر مستقل و قائم به غیر، مانند: رنگ. و هر یک اقسامی دارد. (جهت اطلاع بیشتر رک: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۶۶۱ و حکمت الهی، ج ۱، ص ۸۸)
- ۳-۲. زمین.
- ۴-۳. نام ناحیه ای از ترکستان افغان است که دارای معدن «لعل» است و لعل آن معروف می باشد. و «لعل» یکی از سنگهای قیمتی است که به رنگ سرخ مانند یاقوت است.

جنبشی از بحر وجودت ، سپهر*** پرتوی از عکس رخت ، ماه و مهر

نقطه ای از دفتر صنعت فلک*** شحنه ای از عسکر ملکت ملک

و هیچ ذره از ذرات عالم نیست مگر اینکه از انواع عجایب حکمت و غرایب صنعت پروردگار اینقدر در آن یافت میشود که اگر جمیع عقلای عالم و حکمای بنی آدم از بدو آفرینش تا قیام قیامت دامن همت بر میان بندند که ادراک آن را کنند به «عشری از اعشار» (۱) و اندکی از بسیار آن نتوانند رسید ، چه جای این که آثار قدرت کامله را در جمیع موجودات توانند فهمید .

و مخفی نماند که موجوداتی که از «کتم عدم» (۲) به فضای وجود آمده اند بسیاری از آنها را ما نمی شناسیم ، نه مجمل آنها را میدانیم نه مفصل ، نه نامی از آنها شنیده ایم و نه نشانی . و دست تصرف اوهام ما از آنها کوتاه ، و قدم اندیشه ما را در نزد آنها راه نیست .

پس از برای ما تفکر در آنها و ادراک عجایب و غرایب آنها ممکن نیست ، بلکه تفکر و تدبیر ما منحصر است بآنچه مجملاً وجود آنها را دانسته ایم و اصل آنها را شناخته . و آنها بر دو قسم اند : یکی آنچه دیده نمی شود و به حس در نمی آید و آنرا «عالم ملکوت» گویند ، مانند عالم عقول و نفوس مجرد و ملائکه و جن و شیاطین . و از برای آنها انواع و طبقات بسیاری که بجز خالق آنها احاطه به آنها نتواند کرد .

و دیگری آنچه محسوس میشود و مشاهده میگردد . و از برای آنها سه طبقه است

ص: ۲۰۲

۱-۴. یک صدم .

۲-۵. جهان نیستی

یکی آنکه : از عالم افلاک مشاهده میشود از ثوابت و سیارات و گردش آنها در لیل و نهار .

دوم : خطه خاک محسوس با آنچه در آن هست از بلندی و پستی و کوه و دریا و بیابان و صحرا و شطوط و انهار و معادن و اشجار و نباتات و حیوانات و جمادات .

سیم : عالم هوا با آنچه در آن مشاهده میشود از رعد و برق و برف و باران و ابر و صاعقه و امثال اینها .

و هر یک از این طبقات را انواع متکثره و هر نوعی را اقسام و اصناف غیر متناهی است که هر یکی را صنعتی و هیئتی و اثر و خاصیتی و ظاهری و باطنی و حرکت و سکونی و حکمت و مصلحتی است که بجز خداوند دانا نتواند ادراک نمود .

و هر یک از اینها را که دست زنی محل تفکر و عبرت ، و باعث بصیرت و معرفت می گردد ، زیرا که همگی آنها گواهان عدل و شهود صدق اند بر وحدانیت خالق آنها و حکمت او و کمال او و قدرت و عظمت او .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری ست معرفت کردگار پس هر که دیده بصیرت بگشاید و به قدم حقیقت گرد سراپای عالم وجود بر آید و مملکت خداوند و دود را سیر کند در هر ذره از ذرات مخلوقات ، عجایب حکمت و آثار قدرت ، این قدر مشاهده می کند که فهم او حیران و عقل او واله و سرگردان می گردد .

و شبهه ای نیست در اینکه طبقات عوالم پروردگار در شرافت و وسعت متفاوت اند و هر عالم پستی را نسبت به مافوق آن

قدر محسوسی نیست پس عالم خاک را که پست ترین عالم خداوند پاک است قدری نیست در نزد عالم هوا، همچنان که عالم هوارا مقداری نیست به قیاس عالم سموات، و عالم سموات را نسبت به عالم مثال، و عالم مثال را نظر به عالم ملکوت، و عالم ملکوت را نظر به عالم جبروت، و تمام اینها رانسیبت به آنچه ما را راهی به ادراک آن نیست از عوالم الهیه. و آنچه از مخلوقات را که بر روی پست ترین همه این عوالم است که زمین باشد از حیوانات و نباتات و جمادات قدر محسوسی نسبت به اهل زمین نیست. و از برای هر یکی از این اجناس ثلاثه انواع واقسام و اصناف و افراد بی نهایت است. و هر یک از این عوالم مشتمل است بر عجایب بسیار و غرایب بی شمار که تعداد آنها از حد و حصر متجاوز و بنان (۱) و بیان از ترقیم (۲) آن ابکم (۳) و عاجز است.

حکمت الهی در خلقت پشه و زنبور

و اساطین علماء و اعظام حکما در بیان عجایب صنایع، و غرایب بدایع، بذل جهد خود را کرده و در دریای حکمت فکرت غواصی نموده و کتب و دفاتری ساخته و پرداخته اند ولی با وجود این، نسبت به آنچه در واقع و نفس الامر هست تهیدست مانده اند. و ما در این موضع، اشاره می کنیم به قلیلی از حکمتها و عجایبی که در اضعف حیوانات، که: پشه و زنبور است، و اشرف آنها که: انسان است، و بعضی از انواع یکی از اجناس پست ترین عوالم الهیه است تا دیگر اجناس و عوالم، به قیاس به آن دانسته شود. و چنانچه متعرض بیان

ص: ۲۰۴

۱-۶. انگشتان.

۲-۷. رقم زدن، شمارش.

۳-۸. گنگ، کر.

آنچه فهمیدن از برای ما ممکن است از عجایب و مصالحی که در یک عضو از اعضای یکی از این سه حیوان است نشویم از وضع کتاب بیرون، و شرح آن از حد افزون می گردد.

پس بر سبیل اختصار و اجمال بعضی از عجایب و حکم آنها را بیان می کنیم تا کیفیت تفکر در صنایع پروردگار دانسته شود. و لهذا می گوئیم:

اما پشه: تامل کن در آن، که با وجود خردی جثه آن، خداوند عالم آن را به هیئت فیل، که بزرگترین حیوانات است خلق نموده و از برای آن خرطومی چون خرطوم فیل قرار داده، و جمیع اعضائی که از برای فیل است در آن خلق کرده، به علاوه دو بال و دو شاخ. و این جثه ضعیف را منقسم به اعضای ظاهریه و باطنیه فرموده است، و دودست و دو پای آن را کشیده و دو چشم و دو گوش آن را شکافت، و سر و شکم از برای آن قرار داد. و در باطن آن موضع غذا مقرر داشت. و جمیع قوائی که در مرمت بدن ضروری است از «غذیه» (۱) و جاذبه و دافعه و ماسکه و هاضمه و نامیه، به آن عطا نموده و آن را به غذائی که خون حیوانات است دلالت کرد. و دو بالش داد که به وسیله آنها به طلب غذا پرواز کند. و خرطومش عطا کرد که از آن خون را به خود بکشد، و خرطوم آن را با وجود هایت باریکی «مجوف» (۲) کرد تا خون صاف از آن بالا رود. و آن را طریقه فرو بردن خرطوم

ص: ۲۰۵

۱- ۹. قوه ای که غذا را تحلیل ببرد و جزو بدن کند.

۲- ۱۰. توخالی.

در بدن حیوان و مکیدن، تعلیم کرد. و آن را از دشمنی انسان آگاه ساخت و یاد داد که چون انسان دست خود را حرکت دهد قصد آن را دارد، پس راه فرارش را آموخت. و گوش آن را چنان شنوا گردانید که همه حرکت دست را از دور می شنود و راه فرار پیش می گیرد و چون دست ساکن شد باز «معاودت» (۱) می نماید. و آن را دو حدقه کرامت فرمود که مواضع غذای خود را ببیند و به سمت آن پرواز کند، و چون حدقه او کوچک بود و محل «جفن» (۲) و مژه در آن نبود که گرد و غبار را از حدقه محافظت کند تعلیم آن نمود که به دو دست خود گرد و غبار را از حدقه دور و آن را صیقل دهد. و به این سبب است که حیوانات خرد مانند مگس و پشه علی الاتصال دستهای خود را به حدقه می زنند. و این قدر قلیلی است از عجایب صنع خدادار آن، و چنانچه اولین و آخرین جمع شوند که احاطه به جمیع عجایب ظاهریه و باطنیه آن کنند عاجز می گردند.

و اما زنبور: تفکر کن که چگونه خداوند حکیم از آب دهان آن موم و عسل را آفرید که یکی نور و ضیاء، و دیگری مرهم و شفاست. و آن را تعلیم کرد تا از گلها و شکوفه ها غذای خود را بردارد و از نجاسات و کثافات اجتناب نماید. و از برای ایشان پادشاهی قرار داد و هیئت آن را از دیگران ممتاز کرد و همه را مطیع و منقاد امر و نهی آن گردانید. و آن را

ص: ۲۰۶

۱-۱۱. برگشت.

۲-۱۲. پلک چشم

عدل و سیاست آموخت و خیر خواه همه گردانید تا یکی را بر درخانه گماشت که هر کدام که نجس باشد منع کند و بکشد .
و به آن وحی نمود که دربلندیها و کوهها و درختها از موم خانه سازد تا از آفات محفوظ باشند .

و نظر کن در کیفیت بنای خانه های ایشان که همه را به شکل مسدس می سازند ، زیرا اگر «مستدیر» (۱) ساختندی در بیرون
خانه ها خلل و فرج «مهمل» (۲) ماندی . و اگر مربع بناکردندی زوایای آن در اندرون خالی بودی ، پس شکل مسدس را
اختیار کردند که هیچ موضعی از مواضع خارجه و داخله آن ضایع نماند «فسبحان من خالق خبیر و حکیم لطیف و بصیر» .

قدرت نمائی حق در خلقت انسان

و اما انسان : پس این خود ظاهر است که : اول او قطره آبی بود گندیده که در تمام اجزای بدن مستغرق بود و خداوند حکیم
از حکمت بالغه محبتی میان مرد و زن قرارداد ، و به کمنند شهوت ایشان را به جانب مجامعت کشید تا به حرکت «وقاعیه» (۳)
نطفه از مواضع مستغرقه ، مستخرج شود . و آلت رجولیت را قوه دفع ، و رحم زن را قوه جذب عطا کرد تا نطفه مرد را به جانب
خود جذب نمود و با منی زن ممزوج شده و در رحم قرار گرفت .

و گاه باشد که : مزاج زن را قوتی تام ، قریب به قوت ذکوریت بوده ، مزاج جگرش را حرارتی کامل باشد ، و منی که از کلیه
راست جدا شود حرارت آن اشد از آنچه از کلیه چپ منفصل می شود بوده باشد ، به نوعی که آثار نطفه مرد از آن به ظهور

ص: ۲۰۷

۱-۱۳. گرد و دایره مانند .

۲-۱۴. بیهوده و بیکار .

۳-۱۵. مؤنث وقاع : همبستر شدن

رسد ، و قائم مقام نطفه مرد شود و منفصل از کلیه چپ به جای نطفه زن شود . و رحم در جذب و امساک ، قوی باشد . در این صورت هم ممکن است که هر گاه از خارج هم قوتی به زن رسد ، از نطفه او به تنهایی فرزند متکون گردد . همچنان که مریم بتول - علیها السلام - که بعد از آنکه روح القدس خود را در نزد او به صورت بشری متمثل کرد ، و امداد روحانی از او به جمیع قوایش رسید ، حضرت مسیح علیه السلام به وجود آمد .

و بالجمله ، بعد از استقرار نطفه مرد در رحم زن و ملصق شدن (۱) آن به رحم ، مانند خمیر که بر تنور زده شود ، شروع به خلق جنین شود . پس خدای تعالی خون حیض را ازدفع شدن منع فرموده ، و نطفه بی شعور را قوه داد ، تا خون را از اعماق عروق به جانب خود کشیده ، تا نقطه های دمویه (۲) در آن ظاهر گشته و علقه (۳) گردید . و بعد از آن ، سرخی آن بیشتر و ظاهرتر گشت ، تا شبیه به خون بسته شد ، و باد گرمی در آن به هیجان آمده مضغه (۴) شد .

پس ، خالق بی چون ، به قدرت کامله خود نشان جوارح و اعضاء در آن پیدا ، و هیئت شکل و صورت در آن هویدا گردانید . و با وجود تشابه اجزای آن ، آن را به امور مختلفه ، از رگ و پی و استخوان و گوشت و پیه و پوست منقسم کرد ، و در آن اعضاء مختلف الشکل را ظاهر کرد

ص: ۲۰۸

۱-۱۶. چسبیدن .

۲-۱۷. خونی .

۳-۱۸. خون بسته شده .

۴-۱۹. پاره از گوشت .

سر را مستدیر گردانید، و چشم و گوش و دهان و بینی و سایر منفذها را شکافت، و دست و پا را کشید و از برای هر یک پنج انگشت خلق فرمود هر انگشتی را سر انگشتی و ناخنی مقرر فرمود. و در باطن آن دماغ و دل و جگر و سپرز و شش و معده و رحم و مثانه و روده ها و غیر اینها، از اعضاء که هر یکی را هیئتی خاص و شکلی مخصوص است ایجاد نمود، و هر کدام را شغلی معین و عملی مشخص داد، و در جمیع این احوال در ظلمت رحم در کیسه ای محبوس، و به خون حیض فرورفته، و کفهای دست بر دو طرف روی، و مرفقها بر تهیگاه نهاده، و دو زانوی خود را بر سینه جمع کرده و زنخدان (۱) را بر سر زانو گذاشته، و نافش به ناف مادر متصل و از آن غذا می مکد. و پسر را روی به جانب پشت مادر، و دختر را روی به جانب روی مادر، نه او را از این نقشهای بدیع که بر او وارد می شود خبر، و نه پدر و مادر را اطلاعی، نه در اندرون نقاشی پیدا، و نه در بیرون مصوری هویدا، و زبان حال جنین در این حال با خداوند متعال به این مقال گویاست:

بالاتر از آنی که بگویم چون کن***خواهی جگرم بسوز و خواهی خون کن

من صورتم و زخود ندارم خبری***نقاش توئی عیب مرا بیرون کن

تفکر در استخوانها و رگهای بدن

و اگر ترا دیده بصیرت بینا باشد، تفکر کن در اندکی از عجایب و

ص: ۲۰۹

حکمت‌هایی که در بعضی از این اعضاست، نظر کن در استخوانها، که چگونه آنها را از نطفه روان در میان آب و خون صلب، محکم خلق کرده، و آنها را ستون بدن قرار داده، به مقدار مختلف و شکل متفاوت، بزرگ و کوچک، بلند و کوتاه، راست و کج، پهن و باریک، و مجوف و مصمت، (۱) به نحوی که مقتضای حکمت و مصلحت بود.

و نظر به آنکه انسان، گاه محتاج به حرکت تمام بدن، و زمانی محتاج به حرکت بعضی اعضا بود، او را از یک استخوان خلق نکرد، بلکه استخوانهای بسیار از برای او قرار داد، و میان آنها مفاصل مقرر کرد تا هر نوع حرکتی که خواهد از برای او میسر باشد، و هر استخوانی که در حرکت به آن محتاج نبود آن را مصمت آفرید، و آنچه در حرکت به آن محتاج بوده مجوف، خلق کرد تا سبک بوده و به سهولت حرکت نماید. و هر کدام که احتیاج به استحکام آن بیشتر، تجویف آن را کمتر، و هر یکی که سبکی آن مطلوبتر تجویف آن را بیشتر قرار داد. و غذای هر استخوانی را که مخ بوده باشد، درجوف آن معین کرد تا استخوان به جهت حرکت خشک نشود، و از هم پاشیده نگردد.

و مفاصل استخوانها را به یکدیگر به اوتار وصل نموده، و در بعضی از آنها زیادتى خلق کرد، و در بعضی دیگر گودی به هیئت آن زیادتى، تا داخل شده به یکدیگر منطبق گردند، و چون استخوان صلب و گوشت رخو

ص: ۲۱۰

۱-۲۱. مجوف به معنای میان تهی و مصمت به معنای میان پر می باشد.

بود، و اتصال آنها به یکدیگر متعذر، میان گوشت و استخوان جسمی دیگر آفرید از استخوان نرم تر و از گوشت صلب تر که آن را غضروف نامند تا گوشت متصل به آن و آن ملصق به استخوان گردد.

تامل کن در رگها، و عجایب حکمت‌هایی که در آنهاست. و بدان که آنها بر دو نوع اند: یکی رگهای متحرک و دیگری ساکنه که اولی را «شرائین» و دومی را «اورده» (۱) می‌باشد.

اما شرائین: رگهای زنده متحرکه هستند، که از دل روئیده و به سایر اعضاء منتشر گشته اند، و شغل آنها آن است که: روح حیوانی را از دل که شرحش حیات و منبع روح حیوانی و حرارت غریزی است، به سایر اعضاء و جوارح برسانند، و دل را از بخارات دخانیه، که از معده متصاعد می‌شود، محافظت نموده و نسیم صافی را از خارج به آنجا برسانند، و دل را از بخارات جذب کنند. و آنها را دو حرکت است: یکی انقباضی که واسطه آن بخارات را از اطراف دل می‌افشاند. و دیگری انبساطی، که از آن، نسیم را به سوی دل جذب می‌کند. و چون که این رگها باید همیشه متحرک باشند خداوند حکیم - جل شانه - آنها را دو پوسته آفرید تا محکم بوده و به جهت حرکت، شکافته نگردند، و روح رقیق از خلل و فرج آنها بیرون نرود. و پوست داخل را چون ملاقی حرارت غریزیه و مورد حرکت روح بود غلیظتر و محکم تر گردانند تا حرارت از آن بیرون نرود و قوه حرکت آن را نشکافد.

ص: ۲۱۱

۱-۲۲. شرائین جمع شریان به معنای سرخرگ و آورده جمع ورید به معنای سیاهرگ است

و چون غذای شش از دل باید برسد یکی از این رگها که آن را «شریان وریدی» نامند به آن عمل مامور ، و یک سر آن در دل و سری دیگر در شش فرو رفته و در آنجا فروع و شعب از برای آن حاصل تا غذا را از او برداشته به جمیع اعضای شش رساند ، و چون شش نرم و پوست آن نازک بود این رگ را یک پوسته آفرید تا از صلابت و حرکت آن ، شش متاذی نشود .

و اما آورده : رگهای ساکنه هستند که شغل آنها رساندن غذاست از معده به جگر و از آنجا به سایر اعضاء ، و چون آنها ساکن هستند و صدمه بر آن ها وارد نمی شود یک پوسته خلق شده اند ، مگر یکی از آنها که آن را «ورید شریانی» گویند که از جگر منفصل شده و نفوذ در دل نموده و غذائی که باید به شش برسد از جگر به دل می آورد و دل آن را به شریان وریدی می سپارد که حمل و نقل به شش کند به این جهت آن رادو پوسته آفریده تا از صدمه حرکت دل معیوب نگردد . و زهی حکمت بالغه پروردگار آفریننده را ببین که چگونه حکمت را بکار برده و رگی را که حامل غذای شش است تادر قلب نافذ است آن را دو پوسته آفریده که از صدمه حرکت ، شق نگردد ، و چون از او تجاوز نمود به جانب شش که طاقت نفوذ صلب را ندارد آن را یک پوسته گردانید .

فسبحانه سبحانه ما اجل شانه و اعظم برهانه .

تامل در عجایب استخوان سر

و ساعتی تامل کن در سر و عجایب خلقت

ص: ۲۱۲

آن و بین که آن را از استخوانهای مختلف الشکل مرکب نموده - مانند کره - که باطن آن را مجمع حواس کرده و کاسه سر را از شش استخوان آفریده ، دو استخوان از آن ها بجای سقف و چهارتای دیگر به منزله دیوار است . و همه آن ها را به یکدیگر وصل کرد و در محل وصل آن ها که «شئون» نامند درزهای بسیار قرار داد تا بخاراتی که در دماغ بهم می رسد از آن ها بیرون رود و در باطن سر مکث نکند تا موجب حصول امراض گردد .

و چهار استخوان دیوار را چون صدمات بیشتر بر آن ها وارد می شود صلب تر از استخوانهای سقف آفریده . و از این چهار تا یکی را که در پشت سر واقع است محکمتر و از دیگران کرد ، زیرا که چون از پیش نظر غایب است دیده را محافظت آن ممکن نیست پس باید استحکام آن بیشتر باشد تا از آفات محفوظ باشد .

و در آنجا دماغ را خلق کرد چرب و نرم ، تا رگهائی که از آن می روید نرم باشد و نشکند و صور محسوسات در آنجا نقش شود ، و مزاج آن را تر و سرد گردانید تا به سبب حرارتی که از حرکات فکریه حاصل می شود نسوزد . و دو پرده بر روی آن کشید : یکی نرم و نازک ، که ملاصق دماغ است . و دیگری صلب و غلیظ که به کاسه سر متصل است و در آن سوراخهای بسیار است که فضلات دماغیه از آن ها بیرون می ریزد . و از برای آن شعبه های بسیار باریک است از درزهای کاسه سر بالا رفته و به آن ها پرده و کاسه به یکدیگر ملصق

و اصل دماغ را منقسم به دو قسم نمود : یکی نرم تر از دیگری . و در میان آن ها پرده نازکی آفرید که نرم از صلب متاذی نگردد . و در تحت دماغ ما بین پرده غلیظ واستخوان ، صفحه فرش گردانید مشبک ، که متکون است از شرائینی که از دل و جگر به سمت دماغ صعود کرده اند و در آن صفحه خون و روحی که به جهت غذاهای دماغ ازدل و جگر بالا می آیند نضج می یابد و برودتی هم می رساند و مناسب مزاج دماغ می گردد و به تدریج غذای آن می شود . و اگر چنین نبودی خون جگر و روح دل به جهت کثرت حرارتی که دارند صلاحیت غذای دماغ را نداشتندی و چون منشا حس و حرکت و مبدا آن دماغ است و سایر اعضاء را به خودی خود حسی نیست پس خدای تعالی از ماده دماغ رگهای بسیار آفرید و از آن رو یانید و به سایر اعضاء متصل کرد تا به واسطه آنها اثر حس و حرکت از دماغ به سایر اعضاء برسد . و اگر همه این رگها از اصل دماغ جدا گشتی سر سنگین شدی بلکه از اندازه بزرگتر شدی از این جهت از ماده دماغ رگی سفید که آن را «نخاع» گویند شبیه دماغ آفرید و آن را از سوراخی که در زیر کاسه سر خلق کرد بیرون کرده و داخل استخوان گردن نموده تا صلب کشید . و بسیاری از رگها که به آنها احتیاج بود از آنها جدا کرده و به سایر اعضاء فرستاد ، پس دماغ به منزله چشمه ، و نخاع بجای نهر بزرگی است که از آن جاری و سایر رگها

چون نهرهای کوچک است .

نگاهی به اسرار چشم و نقش آن

و چون برقلیلی از عجایب سر مستحضر گشتی نظری به جانب چشم کن و ببین که چگونه آن را به شکلی خوش و هیاتیی دلکش و رنگی مرغوب و طرزی محبوب آفریده و از برای آن هفت طبقه و سه رطوبت قرار داده که اگر یکی از آنها متغیر گردد امر دیدن مختل شود . و تامل کن که صورت آسمان به این عظمت و وسعت را در حدقه آن که از عدسی بیشتر نیست ظاهر گردانید . و از برای هر چشمی دو «جفن» آفرید که آن را از دود و گرد و سایر موزیات محافظت نماید . و جفن زیرین چون ساکن بود کوچکتر آفرید که حدقه را نپوشاند و فضلات چشم در آن مجتمع نگردد و جفنها رازینت داد به مژه ها که هر گاه گشودن چشم ضروری و خوف دخول موزیات به چشم باشد مژه آن را محافظت نماید ، همچنان که در وقت باد شدید که با آن خاک و غبار باشد اندکی چشم را می گشایند و مژه های بالا و زیر را به یکدیگر وصل نموده تا پنجره حاصل می شود و از عقب آن نگاه می کنند .

در عجایب گوش

و چون عجایب چشم را دیدی ، گوش هوش بدار ، و شمه ای از حکمتهای گوش رابشنو ، که چگونه خدای تعالی آن را شکافته ، و در اندرون قرار داده ، که به وسیله آن امتیاز صداهای مختلفه می کند ، و آدمی را از ما فی الضمیر دیگران به واسطه آن آگاه می سازد . و بر دو سوراخ گوش بلندی چون صدف خلق کرد ، که آن را از سرما و گرما و غیر آنها محافظت نماید . و

ص: ۲۱۵

در منفذ آن گردشهای بسیاری مقرر کرد، تا اگر حیوانی قصد گوش کند به سهولت داخل نتواند شد، و با وجود این در آنجا چرکی متعفن خلق کرد، که حشرات موذی از آن متنفر گردند و داخل گوش نشوند.

حکمتهای نهفته در صورت انسان

و بعد از آن تامل کن در روی آدمی بین که آفریدگار چگونه آن را زینت داده است به آنچه از برای آن ضروری و در کار است از جبهه و جبین و ابرو و محاسن و بینی و دهان.

و محاسن را حسن مرد و قبح زن کرد. و از برای بینی دو سوراخ گشوده و قوه شامه را در آن قرار داده تا به واسطه آن «روایح» (۱) نیک و بد را از هم امتیاز دهد و از آن سوراخها هوای صاف و خنک را به دل جذب و هوای حار و متعفن را دفع نماید، و فضلاتی که در دماغ حاصل می شود از آنها دفع شود و چون دفع فضلات موجب سدمنفذ می شد و جذب و دفع هوا متعسر می گردید چنان قرار داده که پیوسته یکی از دو سوراخ به جهت استنشاق هوا، و دیگری محل دفع فضلات باشد. و از این جهت، غالباً یکی از این دو مفتوح، و دیگری فی الجمله مسدود است و دهان را گشاده و زبان را در آن نهاده و آن را ترجمان دل کرد، و کیفیت تکلم را به لغتهای مختلفه به آن آموخته، و مخرج هر حرفی را به آن نشان داده، و دهان را مرکب از دو فک گردانید، و از برای آنها مفصلی قرار داده، به نوعی

ص: ۲۱۶

که فک زیرین مانند آسیاگردش می کند و طعام را خرد می نماید. و فک بالا را ساکن کرد، به خلاف آسیا که سنگ بالا در گردش است. حکمت در این آن است که: کاسه سر، که محل دماغ و حواس است، بر فک بالا قرار دارد، چنانچه اگر آن متحرک بود حواس مضطرب و مغشوش می گشت.

و در این دو فک دندانهای بسیار نصب کرد، چون در منظوم، با صفهای آراسته و سرهای مساوی و ترتیب «نسق» (۱) و لون حسن و بیخ محکم، و شکلهای آن را به مقتضای مصلحت مختلف گردانید، بعضی را پهن و عریض، چون دندانهای آسیا، تا غذا به سبب آنها «جائیده» (۲) گردد. و بعضی را تیز تا هر چه محتاج به پاره کردن باشد با آنها پاره کند، مانند دندانهای پیش که آنها را رباعیات گویند. و بعضی را متوسط میان اینها، تا آنچه محتاج به شکستن باشد به آنها بشکند، و چون جائیدن غذا موقوف به این بود که در زیردندانها گردش کند، و آنچه جائیده شده به فضای دهن آمده، و آنچه نجائیده به زیردندان آید، زبان را دلالت نمود که در آن وقت اطراف و جوانب دهن «طوف» (۳) کند، و غذا را از میان دهن به زیر دندان نقل کند، و در حلقوم قوه بلع را خلق نمود، تا بعد از جائیدن طعام آن را بلع کند، و چون اکثر غذاها خشک بود و بلع آن ممکن نبود، در زیرزبان چشمه ای جاری آفرید، تا آب از آن به

ص: ۲۱۷

۱- ۲۴. منظم.

۲- ۲۵. جویده.

۳- ۲۶. گردش

قدر احتیاج به دهان آید، و غذا به وسیله آن خمیر شده بلع شود. و در اقصای دهان حنجره را خلق کرده، و حنجره ها را در تنگی و گشادگی و همواری و زبری و بلندی و کوتاهی مختلف گردانید، تا به آن واسطه صداهائی که بیرون می آید مختلف باشد، و مشتبه به یکدیگر نگردند. و بعد از آن گردن را کشید و سر را بر آن سوار کرد، و آن را مرکب ساخت از هفت مهره مجوف منطبقه بر یکدیگر، و چون بیشتر منفعت گردن بر حرکت کردن است مفاصل و مهره های آن را روان خلق کرد، و آنها را به رگ و پی بسیار بر هم بسته محکم گردانید.

دستگاه گوارش بدن

پس، تفکر کن در عجایب معده، و آلائی که از برای اکل و هضم و طبخ غذا خلق کرده، و ملاحظه کن، بر سر حلقوم طبقاتی قرار داده که در وقت فرو بردن طعام گشوده می شود و بعد از بلع سر به هم آورده و فشرده می گردد، تا غذا از دهلیز مری به معده وارد شود. و معده را چون دیگی آفریده، و در آن حرارتی خلق فرمود که به سبب آن غذا پخته شود، و به آن حرارت و حرارتی که از جگر و سپرز و صلب و پیه محیط به معده از اطراف، به معده می رسد، غذا در معده پخته می شود، و شیهه می گردد به آب کشک غلیظ، و آن را «کیلوس»^(۱) می گویند. و چون باید صافی و خالص آن به جگر بالارود، و در آنجا بعد از طبخ

ص: ۲۱۸

۱- ۲۷. کیلوس (ژس دخپ) ماخوذ از یونانی است و آن عبارت است از مواد غذایی داخل معده که با عصیر معدی و دیاستازهای معده آمیخته و به صورت مایعی غلیظ در می آید.

دیگر تقسیم به اعضا شود، خداوند حکیم رؤف در سمت معده رگهائی آفرید، که آنها را «ماساریقا» (۱) گویند، و لطیف کیلوس از دهان ماساریقاداخل آنها می شود، و ماساریقا متصل است به رگی دیگر که آن را باب الکبد گویند، که یک طرف آن به جگر نفوذ کرده است، و از سر آن رگهای بسیار مانند مو منشعب گشته، و در اجزای جگر منتشر است، و آنها را «عروق لیفیه» (۲) خوانند.

پس، خالص کیلوس به ماساریقا و از آنجا به باب الکبد و از آن به عروق لیفیه می ریزد و از آنجا جگر آن را می مکد و به خود جذب می کند و آن را طبخ دیگر می دهد، و از این طبخ چهار چیز از کیلوس حاصل می شود:

یکی مانند کف، و آن صفراست. و دیگری زردی، و آن سوداست، و سوم چون سفیده تخم و آن بلغم است. و چهارم صاف و خالص اینها و آن خونی است آبناک منتشر در عروق لیفیه.

و از آنجا که اگر صفرا و سودا و بلغم و آبناک می مخلوط به خون باشد، مزاج بدن فاسد می شود، خالق حکیم دو کلیه و زهره و سپرز آفرید و هر یک را گردنی داد که گردن خود را به سوی جگر دراز کرده اند، و گردن کلیتین متصل است به رگی که از «حده» (۳) جگرسر بر آورده است، و کلیتین به وسیله آن گردن، آن رطوبت و آبناک را که به خون ممزوج است به جانب خود می کشند، و اندک خونی که باید غذای کلیتین شود نیز با

ص: ۲۱۹

۱- ۲۸. روده بند.

۲- ۲۹. مویرگ

۳- ۳۰. برآمدگی، برجستگی.

آن رطوبت جذب می کند، و چون آن رطوبت به کلیتین رسید خون و چربی که با آن هست کلیتین به جهت غذای خود ضبط، و باقی آن را که آب صاف است به مثانه دفع می کند و از آنجا به مخرج بول می ریزد و بیرون می آید.

و گردن زهره و سپرز در جگر داخل است و زهره صفرا را به خود جذب می کند و می ریزد به «امعاء»، (۱) و چون صفرا «حذتی» (۲) دارد امعاء را می گزد و آن را می فشرد و به حرکت می آورد تا «دردی» (۳) کیلوس را که در معده مانده بود از مخرج غایط دفع کند و آن صفرا نیز با آن دردی دفع می شود، و زردی غایط به این سبب است.

و «سپرز» (۴) از گردن خود سودا را به سوی خود می کشد و در سپرز ترشی و قبضی از برای آن حاصل می شود و سپرز هر روز قدری از آن را به دهان معده می فرستد تا معده را از گرسنگی آگاه سازد و خواهش غذا را به حرکت آورد و بعد از آن با دردی کیلوس از مخرج غایط دفع می شود.

و اما خون صاف، پس از رگی عظیم که از حدوبه کبد روئیده شده و از برای آن شعب بسیار است و هر شعبه نیز شعبی دیگر دارد به اعضا بالا می رود و به آن قسمتی مقرر تقسیم می گردد و از آن گوشت و استخوان و سایر اعضا متکون می شود.

و اما بلغم در جگر نضج می یابد و خون می گردد. و بلغم همچنان که در جگر حاصل می شود در معده از طبخ اول نیز متکون می گردد و همراه کیلوس به جگر می رود،

ص: ۲۲۰

۱- ۳۱. جمع معی (روده).

۲- ۳۲. تیزی و تندی.

۳- ۳۳. ته نشین.

۴- ۳۴. طحال.

و می شود که بعضی از آن در امعاء باقی بماند و حدت صفرا آن را پاک کرده باغایط بیرون می آورد. و بعضی از آن باقی با آب دهان دفع می شود. و گاهی از سر فرودمی آید و به سرفه و مثل آن مندفع می گردد.

دستگاه گردش خون

و چون فی الجمله از حکمتهای معده و آلات اکل مطلع گشتی تامل کن در عجایب دل که آن را جسمی به شکل صنوبر آفریده و چون سر چشمه روح حیوانی است آن را صلب خلق کرد تا از حوادث محفوظ و به اندک چیزی «مؤف» (۱) نشود.

و حیات آدمی را به همین روح منوط گردانید و هر عضوی که از فیض این روح محروم شد چون ناخن و مو و امثال اینها از لغت حیات بی نصیب است، و چون عضوی را راه وصول این روح مسدود شد از حس و حرکت می افتد. و این روح را دل به امانت شرائین و آورده می سپارد و آنچه را شرائین اخذ می کنند به دماغ می رسانند و در آنجا به سبب برودت مزاج دماغ اعتدالی در آن حاصل و به اعضاء متحرکه بدن می ریزد، و آن را روح نفسانی می گویند. و آنچه آورده اخذ می کنند به جگر که منبع قوای نباتیه است می آورند و از آنجا به سایر اعضاء متفرق می شوند و آن را روح طبیعی نامند و لطیف و صاف اخلاط اربعه روح می شود همچنان که درد و کثیف آنها گوشت و پوست و سایر اعضاء می گردد.

نگاهی به چگونگی خلقت دستها و انگشتان

پس نظری گشای و دو دست آدمی را بنگر که چگونه خالق حکیم آنها را کشیده تا به هر مطلبی که آدم خواهد دراز کند، و

ص: ۲۲۱

کف آن را پهن نمود و پنج انگشت نصب فرمود و هر انگشتی را بر سه قسم کرد . و «ابهام» (۱) را در یک طرف قرار داد و چهار انگشت دیگر را در طرف دیگر ، به نوعی که ابهام بر آنها محیط می شد . و اگر اولین و آخرین جمع شوند که در وضع انگشتان و درازی و کوتاهی آنها نوعی دیگر فکر کنند که بهتر از این نوع از جهت زینت و مصلحت باشد یا مثل آن ، نمی توانند ، زیرا که به این ترتیب قابل گرفتن و دادن و سایر مصالح است ، اگر آن را پهن کنی طبقی است نمایان و اگر جمع کنی گریزی است گران . و از جمع آنها بعد از پهن کردن هر چه خواهی می گیری و از پهن نمودن بعد از جمع هر چه اراده کنی می دهی ، اگر کفچه خواهی از آن سازی و اگر صندوقچه اراده کنی از آن پردازی . اگر ابهام را بر «سبابه» (۲) نهی هر چه خواهی به آن پاره کنی و اگر سبابه را راست بداری به آنچه خواهی اشاره کنی . اگر عددی را ضبط خواهی از آن توانی و اگر مکانی را خواهی بروبی میسرت گردد به آسانی و غیر اینها از منافع محسوسه .

و سر انگشتان را زینت داد به ناخن تا حافظ آنها باشد و چیزهای خرد را که سر انگشت نمی تواند برچیند از آن بردارد و بدن خود را با آن بخارد . و دلالت نمود دست بی شعور را به مکانی که می خارد ، به نوعی که بی فحص و تجسس ، خود را به آنجامی رساند ، اگر چه در خواب یا حالت غفلت باشد ، و اگر خواهی

ص: ۲۲۲

۱- ۳۶. انگشت شصت .

۲- ۳۷. انگشت مجاور شصت ، که به آن انگشت شهادت نیز می گویند

آن مکان را به ذی شعوری نشان دهی به آن بر نمی خورد .

ترکیب مخصوص آفرینش پای آدمی

و از برای هر شخصی دو پای آفرید مرکب از ران و ساق و قدم ، و هر یک به شکلی خاص و ترکیبی مخصوص ، تا به هر جا که خواهد حرکت کند . و اگر اندکی تغییر در ترکیب یا شکل یا وضع یکی از اینها به هم رسد امر حرکت مختل می گردد و آنها راستون بدن و مرکب تن قرار داد و تن را بر آنها سوار کرد . و همه این عجایب و غرایب را که اندکی از بسیار ، و عشری از اعشار عجایب بدن انسان است از قطره ای نطفه خلق کرد در ظلمت رحم . و اگر پرده در پیش نمی بود و نظر بر آن می افتاد می دیدی که نقوش و خطوط و رسوم در اعضاء در پی یکدیگر بر آن ظاهر می شوند و نه نقاشی ظاهر و نه قلمی پیداست فسبحانه سبحانه جل شانہ .

بود نقش دل هر هوشمندی*** که باشد نقشها را نقشبندی

حکمت الهی در غذا و تربیت نوزاد

و این شمه ای بود از حکمتها و عجایبی که در نطفه در ظلمتکده رحم به ظهور رسید و چون جثه او بزرگتر و جای او در رحم تنگ شد نظر کن که چون آن راه نمود تاسرنگون شده قدم از تنگنای رحم به فضای دنیا نهاد و چون بعد از بیرون آمدن محتاج به غذائی بود و بدن او نرم و سست و تحمل غذای ثقیل را نداشت خون حیض را «گازری» (۱) کرده رنگ سیاه آن را سفید و ممر آن را که از اسافل اعضاء بود مسدود و آن را از راه پستان به جهت غذای طفل

ص: ۲۲۳

روانه فرمود ، و پستان را سری آفرید مطابق دهان طفل شیرخوار ، و چون طفل را توانایی بلع شیر بسیار در یک دفعه نبود در آن سوراخهای بسیار کوچک قرار داد تا شیر به تدریج از آنها به مکیدن برآید . و بنگر که چگونه آن طفل را راهنمایی به پستان و مکیدن آن نمود . و بیرون آمدن دندان را به تاخیر افکند تا از آن ، پستان مادر را المی نرسد . و چون به سبب شیر ، رطوبت بسیار در دماغ او مجتمع می شد گریه را بر آن گماشت تا به سبب آن ، رطوبت دفع شود و نزول به چشم یا عضو دیگر نکند و آن را فاسد کند . و چون چندی از آن گذشت و گوشت او محکم و طاقت غذاهای غلیظ را به هم رسانید از برای او دندان رویانید بدون آنکه در وقت آن تقدیمی یا تاخیری واقع شود . و تا خود آن طفل متکفل تربیت خود نمی توانست شد پدر و مادر را بر او مهربان گردانید تا آرام و خواب را بر خود حرام کرده به پرستاری او قیام نمایند . و بعد از آن به تدریج او را ادراک و فهم و توانائی و عقل کرامت فرمود و در قوای باطنیه و نفس مجرده او اسراری چند مخزون ساخت که عقول در آن حیران و فهوم واله و سرگردان اند .

نقش قوه خیالیه و واهمه و عاقله

تامل کن در قوه خیال بی عرضه ای که قابل قسمت نیست چگونه در یک طرفه العین آسمان و زمین را به هم می نوردد و از مشرق به مغرب می دود .

و قوه واهمه را بین که چگونه در یک لحظه چندان معانی دقیقه و امور خفیه را استنباط

می کند .

و متخیله را نگر که این معانی را با هم جمع و ترکیب ، و از میان آنها آنچه موافق مصلحت است جدا می کند .

و بعد از فراغ از سیر عالم بدن و ملاحظه عجایب مملکت تن قدمی در عالم نفس مجرد گذار و نظر کن که با وجود اینکه از آرایش مکان منزه است چگونه احاطه به بدن کرده و مشغول تدبیر امر او گشته با آنکه از شناخت خود عاجز است انواع علوم از برای او حاصل می گردد ، و احاطه به حقایق اشیاء می کند ، و به قوت عقل و عمل تصرف در ملک و ملکوت می نماید . و از هنگام تعلق آن به نطفه گندیده تا زمان اتصالش به ملکوت اعلا- و احاطه اش به حقایق اشیاء هر روز در تماشای مقامی و نشاء ای و در سیر طوری و درجه ای ، با آنکه خود یک عالم است جمع میان عالم سباع و بهائم و شیاطین و ملائکه کرده و جمیع موجودات «غاشیه» (۱) طاعتش بر دوش نهاده ، سباع درنده حکم او را تابع ، و مرغان پرنده در پیش او خاضع و خاشع ، و دیو و جن را به زنجیر خدمتکاری می بندد و کواکب و ارواح را به رشته تسخیر می کشد . او را صوتی هم می رسد که به نغمات خوش ، عقلا را مدهوش ، و حیوانات را بی هوش می سازد . و او را طبعی حاصل می شود که به اشعار دلکش ، دل می رباید ، به لحظه ای فکر ، صنعتی عجیب اختراع ، و به ساعتی تامل ، حرفتی غریب ابداع می نماید .

چون بدن به خواب رفت به اطراف عالم سیر می کند و باشد که به

ص: ۲۲۵

۱- ۳۹. «غاشیه بر دوش» ، کنایه از مطیع و فرمانبرداری است

جواهر روحانیه متصل و امور آینده را از آنها فرا گیرد . و گاه در قوت به مرتبه ای رسد که در مواد کاینات تاثیر کند و هر چیزی را به هر صورتی که خواهد بنماید ، هوا را ابر سازد ، و از ابر باران فرو ریزد ، به التفاتی قومی را نجات دهد ، و به دعائی طایفه ای را هلاک سازد ، باملائکه صحبت دارد . و خود را در یک ساعت به چندین صورت بنماید ، گاهی پادشاهی قهار گردد و ربع مسکون را به زیرنگین در آورد و زمانی پیغمبر مرسلی گردد و از خطه خاک تا محیط افلاک را به «چنبر» (۱) اطاعت کشد .

پس ای جان برادر ! اگر از خواب غفلت بیداری و از مستی طبیعت هشیاری ، دیده بصیرت بگشای و قدرت پروردگار عظیم را تماشا کن که نطفه گنبدیده را که حال آن رادانستی به کجا می رساند و چه حکمتها و چه عجایب در آن ظاهر می سازد .

چو دیدی کار رو در کار کرار (۲)*** قیاس کارگر از کار بردار

دم آخر کز آنکس را گذر نیست*** سر و کار تو جز با کارگر نیست

و آنچه اشاره به آن شد از غرایب و مصالح عالم انسانیت اگر چه قطره ای است از دریای بی پایان عجایب آن ولیکن آگاه می سازد آدمی را از کیفیت تفکر و تأمل در صنایع صانع حکیم .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند :

«صورت انسانی بزرگترین حجت‌های خداست بر خلق ، و آن کتابی است که به ید قدرت خود آن را نوشته . و هیكلی است که به مقتضای حکمت خود بنا کرده ،

ص: ۲۲۶

۱- ۴۰. حلقه .

۲- ۴۱. در نسخه مصحح شعرانی : «چو دیدی کار ، دور کار بگذار» ، می باشد .

در آن صور جمیع موجودات عالم ملک و ملکوت جمع است . و نمونه ای است از جمیع علومی که در لوح محفوظ ثبت است . و آن گواه و شاهد است بر اموری که از نظر حسی پنهان است . و حجت است بر هر که منکر خالق منان است . و انسان کامل را راهی است راست که به هر چیز می رساند . و صراطی است کشیده میان بهشت و دوزخ» . (۱)

آیات آفاق : مشاهده قدرت پروردگار در کره زمین

و چون اندکی از عجایب نفس و بدن خود را دانستی قیاس کن بر آن عجایب زمینی را که مسکن و ماوای توست از بلندیهای آن و پستیها و کوهها و صحراها و رودها و دریاها و معموره ها و بیابانها و چمنها و بستانها و شهرهای عظیمه و جزیره های کثیره ، و معادن و جمادات و نباتات و حیوانات . و اگر دیده بصیرت بینا باشد در هر جزوی از اجزای آن از عجایب قدرت و بدایع حکمت ، آن قدر مشاهده کنی که واله و حیران شوی و یقین به عظمت و جلال خالق آن نمائی .

آنگاه نظری به کوهسار افکن و ملاحظه کن که چگونه خالق بی چون آنها را بر پای داشته و اطراف زمین را به آنها استحکام داده و از زیر سنگهای تیره آن چشمه های آب گوارای صاف بر روی زمین روان کرده و بسی جواهر قیمتی که مقومان عالم از قیمت آن عاجز می گردند در آنها مخزون نموده . و چقدر معادن در آنها خلق کرده که اگر یکی از آنها نبودی نظام معیشت انسان تمام نشدی . و در هر جا که قابل آبادی و اجتماع مردم بود نزدیکی آن را از این معادن خالی نگذاشتی تا امر

ص: ۲۲۷

ایشان مختل نگردد .

و هر کدام که احتیاج به آن بیشتر بود چون نمک و مانند آن را نزدیکتر و وافرتر آفرید .

انواع گیاهان و فوائد آنها

و زمانی تامل کن در انواع گیاهها که از حد و حصر افزون و از حساب و شماره بیرون است ، هر یک را شکلی و رنگی و طعمی و بوئی و منفعتی و خاصیتی ، یکی غذای بدن می شود ، دیگری قوت تن ، آن یک زهر جانگزا و این یک تریاق فرح افزا ، آن جان می ستاند و این روح می بخشد . یکی خواب می آورد و یکی خواب را از دیده می برد ، یکی مفرح جان و یکی باعث اندوه بی پایان ، این سرد است و آن گرم ، این خشک است و آن تر ، با آنکه همه از یک زمین روئیده و از یک چشمه آب نوشیده . زنهار تا دیو تراوسوسه نکند که این اختلافات تخم آنها است . در استخوان خرما بی نخل بلند باخوشه های خرما ، کی بود ؟ و در دانه گندمی ، چندین خوشه و در هر خوشه زیاده از صددانه کی دیده .

درختان و شکوفایی آنها

و ساعتی بنگر در درختان که چون آب به ایشان رسد چگونه جمیع اجزای آنها تازه و خرم و سبز و با طراوت می گردد ، و آب به یک نسبت به جمیع ریشه و ساقه و برگ و شکوفه و میوه آن می رسد و بالسویه میان آنها قسمت می گردد . و از آن پی ببر به قسمت کننده آن و بخند بر ادراک احمقانی چند که این حکمتهای ظاهره و مصالح بینه را نسبت می دهند به چیزی که نه از وجود خود خبر دارد و نه از

ص: ۲۲۸

ذات خود ، نه افعال خود را می شناسد و نه صفاتش را .

اصناف حیوانات

و لحظه ای تامل کن در اصناف حیوانات که کمیت آنها را بجز خالق آنها احدی نمی داند از مرغان و سباع و بهایم و وحوش و حشرات . هر یک را چگونه ساختن خانه و منزل یاد داد و تحصیل قوت و آب و دانه تعلیم کرد . راه مجامعت نر و ماده را به ایشان نمود و تربیت نسل بچه را به ایشان آموخت . آنچه را انسان به آن محتاج بود رام و فرمانبردار او گردانید ، و آنچه را به آن احتیاجی نبود وحشی کرد . و در هر یک ، از عجایب و مصالح این قدر آفرید که عقلا حیران می ماند ، عنکبوت را نگر که چگونه خانه خود را مشبک می سازد و آن را دام پشه و مگس می نماید و در کنجی کمین می نشیند تا چون مگسی در آنجا افتاد آن را صید می کند و غذای خود را می سازد . و مگس را بین که از مسافت بعیده بوی شیرینی را می فهمد و بر آن حاضر می شود .

عجایب دریاها

و چون شمه ای از قدرت کامله آفریدگار را در زمین دانستی قدمی به دریاها گذار و بین که عجاییبی که در آنجاست اضعاف عجایب زمین است ، و هر حیوانی که بر روی خاک هست مانند آن نیز در دریاها یافت می شود . و به علاوه حیواناتی دیگر که مثل آنها در خاک نیست در آنجا حیواناتی است که به قدر شهری عظیم و جزیره ای بزرگ .

و گاه مسافری او را جزیره تصور کرده کشتی را در آن لنگر می افکنند . و علما در عجایب دریاها کتابهای بسیار ساخته و

دفاتر بی شمار پرداخته اند و عسری از اعشار آن را نتوانسته اند بیان کنند .

تفکر در کرات آسمانی

و چون از سیر دریاها پرداختی چشمی بگشای و به عالم هوا نظری افکن از ابر و بادو باران و برف و تگرگ و رعد و برق و صاعقه و «شهب» (۱) و بین که ابر ، که جسمی است خفیف ، چگونه آب ثقیل را بر می دارد و محافظت می کند و بر شهرها و دریاها و بیابانها عبور می کند ، به نوعی که قطره ای از آن نمی ریزد تا به محلی که مامور شده است در آنجا می ایستد و آب را قطره قطره پی در پی بر آنجا می افکند ، به نوعی که قطره ای به قطره دیگر بر نمی خورد تا به زمین رسند . و اگر «سواد هوش» (۲) گشوده ، باشد در هر قطره خواهی دید که به قلم الهی و خط خداوندی نوشته که : «این روزی فلان حیوان یا نصیب فلان مکان است» .

و چون شمه ای از قدرت الهی را در هوا بینی سر به سوی آسمان کن و دیده بر این «طاق مینائی» (۳) افکن و بگو :

«ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک» (۴)

و زمانی تفحص از عجایب عالم افلاک کن ، ساعتی تفکر در غرایب آنها نمای ، از آفتاب درخشان و ماه تابان و ستارگان ثابته و سیاره ، که هر یک را وضعی و هیاتی ، و هر کدام را اثری و منفعتی است .

یکی از غرب ، رو در شرق کرده*** یکی در شرق ، کشتی غرق کرده

یکی حرف سعادت نقش بسته*** یکی سر رشته دولت گسسته

شده گرم از یکی ، هنگامه روز*** یکی را شب

ص: ۲۳۰

۱- ۱. جمع شهاب : شعله آتش .

۲- ۲. چشم عقل و جانت .

۳- ۳. آسمان آبی .

۴- ۴. یعنی : «پروردگارا ! تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای ، پاک و منزهی ...» آل عمران (سوره ۳) آیه ۱۹۱ .

شده ، هنگامه افروز

همه دور شبان روزی گرفته*** به مقصد راه فیروزی گرفته

چنان گرم اند در منزل بریدن*** کزین رفتن ندارند آرمیدن

ز رنج راهشان فرسودگی نه*** میان را در دو بار آسودگی نه

گاهی مجتمع اند و گاهی متصل ، زمانی متفرق اند و زمانی منفصل . هر یکی را حرکتی خاص و رفتاری مخصوص ، چنان بر طبق فلک چیده شده اند که از ترتیب آنها صور حیوانات و غیر آنها حاصل شده ، (۱) بلکه کم صورتی است در زمین که شبیه آن در آسمان یافت نشود .

و تامل کن در رفتار خورشید ، که آن را رفتاری است که به آن دوره فلک را در یکسال تمام می کند و به واسطه آن به وسط السماء نزدیک و از آن دور می شود . و رفتاری دیگر است که به جهت آن طلوع و غروب می کند و دوره را در یک شبانه روز طی می نماید . و اگر حرکت اول نبودی جهان را چهار فصل به هم نرسیدی و نباتات و میوه ها را نشو و نما حاصل نگشتی . و اگر دوم را نبودی روز و شب از یکدیگر جداشدی و وقت راحت از هنگام کسب و معیشت ممتاز نگشتی و ماه و سال و ساعات و دقائق نبودی . و حساب معاملات ، نظم و نسق به هم نرسانیدی .

عظمت آسمانها

و این افلاک و کواکب متحرکه بدون ستون بر پای داشته ، با وجود این عظمت که جمیع عوالم سفلیه را از زمین و دریاها و کوهها و عالم هوا نسبت به آسمان اول کمترند از قطره ای در پیش دریای محیط . و اهل رصد بیان کرده اند که : خورشید

ص: ۲۳۱

۱-۵. این بر مبنای نظریه علمای علم نجوم است . (جهت آگاهی بیشتر به پاورقی ص ۳۳ ، مراجعه شود)

به تنهایی از صد و شصت برابر روی زمین بزرگتر است. و با وجود این، عظمت آسمان پنجم سه مقابل عظمت آسمان چهارم و آنچه در وسط آن است از آسمانها تا مرکز زمین است.

و کوچکترین ستاره ای که در آسمان مشاهده می کنی هشت مقابل کل زمین است.

و با وجود این بزرگی و عظمت، سرعت حرکت آنها را ملاحظه کن و بین که چون ابتدای خورشید از مشرق سر بر آورد به یک چشم بر هم زدن همه آن که صد و شصت مقابل زمین است از افق طلوع می کند. پس سرعت حرکت آنها به نحوی است که در یک طرفه العین مسافت صد و شصت مقابل همه روی زمین را طی می نماید. و از این جهت بود که چون سید رسل صلی الله علیه و آله از روح الامین علیه السلام پرسید که:

وقت زوال داخل شده؟ گفت: لا نعم، یعنی نه آری. حضرت فرمود: این چه جواب بود؟! عرض کرد که چون گفتم که نه، پانصد سال راه را طی کرد و زوال داخل شد. (۱)

پس ای برادر! از خواب غفلت بر آی و مشاهده کن قدرت قادری را که جسمی به این عظمت را در حدقه چشم که از عدسی بیش نیست جای داده. و تفکر کن که کیست که چنین جسمی را مسخر کرده و آسیای آن را به گردش در آورده. اگر دیده بصیرت بینا باشد می بینی که اینها همه بندگانی هستند سرگشته، کمتر خدمتکاری بر میان بسته، عشق الهی ایشان را واله و سرگردان کرده و

ص: ۲۳۲

به یک اشاره پروردگارشان تا قیامت به رقص افتاده گرد کعبه جلالش طوف می نمایند .

خبر داری که سیاحان افلاک*** چرا گردند گرد مرکز خاک

چه می خواهند از این محمل کشیدن*** چه می جویند از این منزل بریدن

ازین آمدن مقصودشان چیست*** درین محرابگه معبودشان کیست

همه هستند سرگردان چو پرگار*** پدید آرنده خود را طلبکار

و بالجمله اگر چشم اعتبار بگشائی هر ذره را گواهی بر عظمت پروردگار بینی . و اگر گوش هوش بداری از زبان حال هر ذره به زبان فصیح ، جلالت آفریدگار را می شنوی .

به هر ذره بدان روئی و راهی است*** بر اثبات وجود او گواهی ست

تفکر در اعمال و افعال خود

و اما تفکر در اعمال خود که از آن به مراقبت و محاسبه تعبیر می شود و اگر چه در بیان توبه ذکر خواهد شد و لیکن در اینجا نیز خلاصه آن مذکور می شود .

و کیفیت آن ، آن است که : آدمی در هر شبانه روزی ساعتی به تفکر کار خود بیفتد و اخلاق باطنیه و اعمال ظاهریه خود را تفحص کند و احوال دل و جوارح خود را تجسس نماید ، لوح دل را در مقابل خود نهاده آن را ملاحظه کند و دفتر شبانه خود را گشوده سر تا پای آن را مطالعه فرماید .

پس اگر دل خود را بر طریق راستی و درستی مستقیم ، و متصف به اخلاق جمیله و خالی از اوصاف رذیله دید ، و اعضا و جوارح خود را مشغول طاعات و عباداتی که به آنها متعلق است و مجتنب از معاصی و سیئاتی که به آنها مرتبط است یافت شکر الهی به جا آورد ، و

اگر مخالف این را ملاحظه نمود در صدد علاج آن بر آید. و اگر برخورد که معصیتی از او سر زده به توبه و انابه قضا و تدارک آن کند.

و شکی نیست که این قسم از تفکر، مجالی واسع دارد، و قدر ضروری آن مستغرق شبانه روز می گردد و ماه و سال، کفایت استقصاء آن را نمی کند، زیرا که قدر لازم بر هر کس آن است که در هر شبانه روز فکر کند در هر یک از صفات مهلکه از بخل و کبر و عجب و ریا و حقد و حسد و جبن و غضب و حرص و طمع، و غیر اینها از صفات. و نظر بصیرت را گشاده چراغ فکر به دست گیرد و زوایای دل خود را بگردد و از همه این صفات تفحص کند.

پس اگر چنان فهمید که دل او را از همه اینها خالی است در مقام امتحان خود بر آید و ببیند که شیطان و نفس، امر را مشتبه نکرده باشند.

مثلا اگر چنان گمان کند که ناخوشی تکبر را ندارد، امتحان کند خود را به دوش کشیدن خیک آبی از کوچه، یا پشته ای همیشه از بازار به خانه.

و اگر چنان فهمید که از غضب خالی است، خود را در معرض اهانت سفیهی در آورد.

و همچنین در غیر اینها از صفات، به امتحاناتی که گذشتگان از نیکان، خود را آزمایش کرده اند آزمایش کند تا مطمئن گردد که از ریشه جمیع این صفات و شاخ و برگ آنها در مزرع دلش اثری نیست. آری نفس،

مکار ، و شیطان ، حيله گر و غدار است .

گر نماز و روزه می فرماید***نفس مکار است فکری بایدت

نفس را هفتصد سراسرست و هر سری*** از ثری بگذشته تا تحت الثری

و اگر یافت که چیزی از این صفات در دل او هست سعی کند در خلاصی از آن به موعظه و نصیحت و سرزنش و ملامت و مصاحبت نیکان و مجالست خوبان و ریاضت و مجاهده تا سلب آن صفت بشود . و اگر به آسانی سلب نشود معالجه را مکرر نماید .

و بعد از آن تفکر کند در صفات حسنه ، اگر به گمان خود خود را متصف به آنها یافت در صدد آزمایش خود برآید تا از مکر نفس و تلبیس آن مطمئن شود . و اگر خود را از یکی از آنها خالی یافت تامل نماید در طریق تحصیل آن .

بعد از آن متوجه هر یک از اعضای خود شود و فکر کند در معاصی متعلقه به آن ، مثلاً نگاه به زبان کند که آیا در آن روز غیبتی یا دروغی یا لغوی یا فحشی یا خود ستائی یا سخن چینی از آن صادر شده یا نه . و همچنین گوش و دست و پا و شکم و غیر اینها از اعضا .

آنگاه تفکر کند در طاعاتی که متعلق به هر یک از این اعضاء هست از واجبات و مستحبات ، پس اگر بعد از فحص یافت که از آنها معصیتی سر نزده و طاعات را به جا آورده اند حمد خدا را کند . و اگر به صدور معصیتی یا ترک طاعتی برخورد اول سبب و باعث آن را بجوید و در

ص: ۲۳۵

صدد قطع آن بر آید سپس تدارک آن را به توبه و ندامت کند تا فردای آن مانند امروز نباشد .

و این قدر از تفکر در احوال خود در هر شبانه روزی لازم است از برای هر دینداری که معتقد نشاء آخرت باشد . و نیکان سلف و اهل تقوی و ورع از گذشتگان را در صبح هر روز یا شام هر شب همین طریقه و عادت بوده . بلکه از برای ایشان طوماری بوده که در آنجا نیک و بد صفات و افعال را ثبت کرده و هر روز و شب حال خود را به آنجا مقابله می نمودند ، و چون از زوال صفت رذیله یا اتصاف به فضیلتی مطمئن می شدند در آن طومار قلم می کشیدند و دست از فکر در آن برداشته به بقیه می پرداختند . و چنین می نمودند تا همه را قلم کشند . و بعضی که مرتبه ایشان پست تر و گاهی معصیتی که از ایشان سر می زد معاصی ای که باید خود را از آن باز دارند در طومار می نوشتند چون اکل حرام یا شبهه یا کذب یا غیبت یا مرء یا مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر و امثال اینها ، و سعی در خلاصی از هر یک می نمودند .

و بالجمله صالحین سلف را این طریقه و رویه بوده و این را از لوازم ایمان به محاسبه روز قیامت می شمردند .

پس وای بر ما که دست از پیروی و متابعت نیکان برداشته و پرده غفلت را بر دیده خود فرو گذاشته ، فکر محاسبه روز قیامت را فراموش ، و از شراب غفلت و بطالت مست و بیهوش گشته ایم . و چنانچه ایشان رفتار ما

ص: ۲۳۶

را مشاهده می نمودند حکم می کردند به کفر ما و عدم اعتقاد ما به روز حساب .

آری چگونه چنین نباشد و حال اینکه اعمال ما به عمل کسی که ایمان به بهشت و دوزخ داشته باشد مشابیهتی ندارد . و رفتار ما به رفتار اهل ایمان نمی ماند ، زیرا کسی که از چیزی ترسید از آن می گریزد و شوق به چیزی که داشته باشد در طلب آن بر می آید . و ما ادعای ترس از جهنم می کنیم و می دانیم که فرار از آن به ترک معاصی است و غرق لجه معاصی هستیم . و دعوی شوق به بهشت را می نمائیم و می دانیم که رسیدن به آن به اطاعت و فرمانبرداری است و در آن تقصیر و کوتاهی می کنیم ، عمر را به هوا و هوس می گذرانیم . و هوای دخول بهشت داریم و روزگار را به هرزه صرف می کنیم ، و طمع وصال حوران پاک سرشت می نمائیم .

وصال دولت بیدار ترسنت ندهند که خفته ای تو در آغوش بخت خواب زده و مخفی نماند که : این نوع از تفکر علماء و صالحین است ، و اما فکر مقربین و صدیقین از این بالا ، و شان ایشان ازین والاتر است . بلکه ایشان مستغرق دریای محبت ، و انس به پروردگار ، و به جان و دل متوجه عظمت و جلال آفریدگارند . در فکر جمال و جلال ایزد متعال مدهوش ، و از خود و صفات و اعمال خود بالمره فراموش کرده اند .

و زبان حال ایشان به این ترانه گویاست :

هر چه نه گویا به تو خاموش به*** هر چه نه یاد تو فراموش به

مانند عاشقی که در حال

ص: ۲۳۷

لقای معشوق واله و حیران ماند . و حصول این حالت بلکه ادنی مرتبه از تلذذ به یاد عظمت و جلال خدا ممکن نمی شود تا ساحت نفس را از جمیع رذایل پاک نسازی ، زیرا که حال کسی که با وجود اتصاف به اخلاق بد خواهد از تفکر در جلال و جمال جمیل مطلق ملتذ شود ، حال عاشقی است که با محبوب خود خلوت کند و خواهد از مشاهده جمال او التذاذ یابد و زیر پیراهن او از مار و عقرب مملو باشد و آن را بگزند . زیرا که هر یک از این صفات ، حکم مار یا عقربی دارند که فرو رفتگان علایق طبیعت را گزیدن آنها معلوم نشود تا وقتی که این عالم را بدرود کنند ، در آن وقت مشاهده خواهند کرد که الم هر یک از اینها از مار و کژدم به «مراتب شتی» (۱) بالاتر است .

پس ای جان برادر ! از خواب غفلت برخیز و فکری کن از برای روز رستاخیز ، پیش از آنکه چاره امر از دست بیرون رود و چنگال مرگ به کالبد نحیث بند شود .

و بر سیل قطع و یقین بدان که هر صفتی از صفات و هر عملی از اعمال تو را در وقت رفتن جزائی است ، همچنان که صریح قرآن و نص حدیث پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است که فرمود : «هر چه را خواهی دوست دار که از آن مفارقت خواهی کرد . و هر چه خواهی زندگانی کن عاقبت خواهی مرد . و هر کاری که خواهی بکن که جزای آن به تو خواهد رسید» . (۲)

پس ساعتی از اوقات خود را صرف فکر اعمال

ص: ۲۳۸

۱-۷. مراتب مختلف و گوناگون

۲-۸. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۲۰۶ و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۶۷ .

خود کن ، و زمانی در عجایب صنع خداوند تامل نمای ، و سعی کن که دل خود را از وساوس خالی کنی ، و تفکر آن را به اقسام شش گانه «محموده» (۱) مقصود سازی ، زیرا که : - چنانکه گذشت - غیر از اینها آنچه باشد از افکار متعلقه به دنیای دنیه و از وساوس شیطانیه است .

پس فکر تو باید منحصر باشد در استنباط مسائل علمیه ، یا انجام دادن یکی از اعمال حسنه ، یا در عبرت یکی از دیگران و هنگام رحلت از جهان ، یا در تسبیح و تقدیس پروردگار ، یا در صنایع عجایب آفریدگار ، یا در صفات و اعمال خود .

و اما تفکر کردن در ذات خدا ، بلکه بعضی از صفات او ، در شریعت مقدسه غیرجایز و کسی که این خیال را کند از حد خود متجاوز است . «و ما للتراب و رب الارباب» ، مستی خاک را با خداوند پاک چه کار ، ذات او از آن بالاتر که کمند اندیشه به کنگره جلال او تواند رسید یا طایر فکر در حوالی او گذر تواند کرد «تعالی شانه عین ذلک علواکیرا» . (۲)

و هم تهی پای بسی ره نوشت***هم زدرش دست تهی بازگشت

راه بسی رفت ضمیرش نیافت***دیده بسی جست نظیرش نیافت

صفت پنجم : مکر و حيله

مکر و حيله

از صفات رذیله متعلقه به قوه عاقله مکر و حيله کردن است از برای رسیدن به مطلوبات شهویه و غضبیه ، و مراد از آن در این مقام جستن راههای پنهان است از برای اذیت رساندن به مردمان . و به کار بردن آن را تلبیس و غش و غدر و خیانت گویند

ص : ۲۳۹

۱- ۹. رجوع شود به صفحه ۱۵۵ به بعد .

۲- ۱۰. شان و عظمت خدا از آن بالاتر است ، بالای بزرگ

و از برای مکر ، مراتب بی نهایت است و اقسام بی غایت ، بعضی از آنها چندان خفائی ندارند و کسی را که اندک شعوری باشد به آن متفطن می شود . ولی بعضی چنان پوشیده و پنهان است که زیرکان به آن بر نمی خورند . گاهی شخصی را بر می انگیزاند که اظهار دوستی و محبت با دیگری کند و آن مسکین را غافل نموده او را هلاک سازد . و زمانی آدمی را بر آن می دارد که اظهار امانت و دیانت کند تا مردم مال خود را به امانت یا شرکت یا معامله به او دهند و او صرف خود نماید . و گاهی کسی را می دارد که اظهار عدالت و تقوی نماید تا مردم او را امام و پیشوای خود کنند و دین و دنیای ایشان را بر باد دهد . و غیر اینها از مکر و حيله .

و مخفی نماند که صفت مکر ، از مهلکات عظیمه است ، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه بالاترین صفات شیطان و بزرگ لشکر آن است . و معصیت آن زیادتر است از معصیت اذیت رسانیدن در علانیه و آشکار ، زیرا که کسی که مطلع شود بر اینکه دیگری در مقام اذیت اوست احتیاط می کند و خود را محافظت می نماید ، و بسا باشد که دفع اذیت از خود کند . اما غافل بی خبر را احتیاطی از خود نیست ، بلکه اغلب آن است که مکار «محیل» (۱) خود را به لباس دوستی و صداقت می آراید و در مقام احسان و خیر خواهی برمی آید و مسکین غافل از او شرمسار و خجل و از خباثت باطن او بی خبر و ذاهل تا به هلاکت رسد .

و از این جهت حضرت رسول

ص: ۲۴۰

صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«از ما نیست هر که مکر کند با مسلمی». (۱)

و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که :

«اگر نه این بودی که عاقبت مکر و خدعه آتش جهنم است من از همه مردمان مکارتر بودمی (۲) و مکرر آن سرور آهی بلند می کشیدند و می فرمودند : واویلاه با من مکر می کنند و می دانند که من مکر ایشان را می فهمم و راههای مکر و حيله را بهتر از ایشان می شناسم ، و لیکن چون می دانم که مال مکر و حيله و خدعه آتش جهنم است بر مکر ایشان صبر می کنم و آنچه را ایشان مرتکب می شوند من مرتکب نمی گردم». (۳)

طریقه خلاصی از مکر و حيله

و طریقه خلاصی از این صفت خبیثه آن است که متذکر بدی عاقبت و سوء خاتمت آن گردد و تامل کند که صاحب آن در آتش سوزان همنشین شیطان است . و بداند که همچنان که آیات و اخبار به آن ناطق ، و تجربه و اعتبار بر آن گواه صادق است ، و بال هر مکر و حيله عاقبت به صاحب آن راجع می شود . «من حفر لاخیه بئرا وقع فیها» ، (۴) یعنی : هر که چاهی از برای دیگری بکند خود در آن افتد .

و فواید و محاسن ضد مکر و حيله را که خیرخواهی مسلمین و یکرنگی با ایشان باشد تامل کند . - همچنان که در مقام آن بیان خواهد شد - و هر کاری که می خواهد بکند در آن غور نماید که مشتمل بر حيله نباشد . و اگر احیاناً از او مکرری صادر شد ، در مقام عتاب با خود بر آید ، تا ان شاء الله -

ص : ۲۴۱

۱-۱۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۳. و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۵، ح ۸.

۲-۱۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳-۱۴. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۳.

۴-۱۵. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۴.

سبحانه - ریشه این صفت از زمین دل کنده شود .

مقام سیم : در بیان صفات رذیله و اخلاق جمیله که متعلق است به قوه غضبیه

تهور

و دانستی که جمیع رذایل متعلق به این قوه ، و منشا آنها نیز دو صفت خبیثه است ، و هر کدام متضمن صفاتی چندند . و آن دو ، یکی «تهور» است و دیگر «جبن» .

اما تهور : که طرف افراط شجاعت است ، عبارت است از : احتراز نکردن از آنچه باید از آن بپرهیزد ، و انداختن خود به مهالکی که عقلا- و شرعا ممنوع باشد . و شکی نیست که این صفت از مهلکات دنیویه و اخرویه است . و آیات و اخبار در وجوب محافظت خود از حد و حصر متجاوز است و همین قدر کافی است که - حق سبحانه و تعالی - می فرماید :

«و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» (۱)

یعنی : «خود را به هلاکت نیندازید» .

و حق آن است که هر که صاحب این صفت باشد و خود را از آنچه عقل حکم کند به لزوم محافظت از آن ، نگاه ندارد ، از شایبه جنون و دیوانگی خالی نیست . و چگونه چنین نباشد و حال اینکه کسی که احتراز نکند از موضعی که ظن هلاکت باشد و هلاک شود به حکم شریعت مقدسه باعث قتل خود شده است و به هلاکت ابدیه و شقاوت سرمدیه گرفتار گشته است .

پس کسی که مبتلا به این صفت باشد باید اول مفسد آن را در دنیا و آخرت به نظر آورد بعد از آن ، هر کاری که می خواهد بکند . ابتدا در آن تامل کند اگر عقل و شرع تجویز آن را کند مرتکب شود والا از آن اجتناب

ص: ۲۴۲

نماید . و بسا باشد که معالجه این صفت موقوف باشد بر اینکه از بعضی چیزها که احتراز از آن لازم نیست احتراز کند تا به حد وسط بایستد .

جبن

و اما جبن : که در طرف مقابل تفریط واقع است ، آن است که : از چیزی که نباید حذر کرد احتراز نماید . و این صفت در نهایت خباثت و موجب هلاکت است ، آدمی به سبب آن ذلیل و خوار ، و زندگانی او تلخ و ناگوار می گردد . و مردم در جان و مال او طمع می کنند . و ظلمه دست تسلط بر او می گشایند . و صاحب آن مضطرب و بی ثبات و کسل و راحت دوست ، [راحت طلب] می شود . و به این جهت از جمیع سعادات بازمی ماند . و انواع فضایح و رسوائی را متحمل می شود . و فحش و دشنام را بر خود می پسندد . و نام نیک را بر باد می دهد .

و از این جهت سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«سزاوار نیست که مؤمن بخیل یا جبان باشد» . (۱)

و فرمودند که :

«بار پروردگارا ! پناه می گیرم به تو از بخل و پناه می گیرم به تو از جبن» . (۲)

و کیفیت معالجه آن ، در بیان صفت خوف ، که از لوازم صفت جبن ناشی از آن است ، بیان می شود .

و ضد این دو جنس ، صفت شجاعت است که عبارت است از اطاعت قوه غضبیه از برای قوه عاقله ، یعنی نترسد از آنچه نباید ترسید و حذر کند از آنچه باید از آن احتراز کند . و این صفت ، اشرف صفات

ص : ۲۴۳

۱- ۲. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۴۵۳ ، ح ۷۴۱۵ .

۲- ۳. کنز العمال ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ ، ح ۳۷۴۸ . و ص ۶۹۰ ، ح ۵۰۹۵ .

کمالیه و افضل ملکات نفسانیه است . و کسی که این صفت را نداشته باشد حقیقتاً از جمله زنان است و از مردی بی نشان .

از این جهت که خدای تعالی در وصف نیکان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید :

«اشد آء علی الکفار» (۱)

یعنی : «سخت و شدیدند بر کفار» .

و به این سبب امیر مؤمنان علیه السلام در وصف مؤمن فرمودند که : «دل مؤمن از سنگ محکم تر است» . (۲)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «مؤمن از کوه محکم تر است ، زیرا که سنگ از کوه می ریزد و از

دین مؤمن هیچ فرو نمی ریزد» . (۳)

و اما انواع صفات رذیله متعلقه به قوه غضبیه بسیار است .

صفت اول : خوف و اقسام آن

خوف و اقسام آن

آن عبارت است از : دل سوختن و متالم بودن به سبب تشویش رسیدن به ناخوشی که تحقق آن محتمل باشد . و تالم از تشویش امری که یقین باشد حصولش یا مظنون باشد . اگر چه آن را خوف نگویند ولیکن چون آن نیز از ضعف نفس و موجب هلاکت است در ضمن خوف مذکور می شود .

و فرق بین خوف و جبن آن است که در جبن ، الم و دل سوختن ضروری نیست .

پس کسی که شب در خانه تنها نمی خوابد جبن دارد و خوف ندارد ، زیرا که تا در آنجانخواییده المی ندارد .

و بدان که : خوف بر دو قسم است :

یکی : خوف ممدوح و مستحسن ، و آن خوف از خدای و عظمت او از گناه خود است که ضد امن از

ص : ۲۴۴

۱- ۴. فتح ، (سوره ۴۸) ، آیه ۲۹

۲- ۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۲۷ ، ح ۱ .

۳- ۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۴۱ ، ح ۳۷ .

مکر خداست ، و در بیان صفت دوم مذکور خواهد شد .

دوم : خوف مذموم ، و این قسم است که از جمله مهلکات است . و مراد در این موضع ، این قسم است و این قسم از خوف ، نتیجه صفت جبن است .

فصل : انواع خوف مذموم

بدان که این قسم از خوف بر چند نوع است که همه آنها مذموم و صاحب آنها در نزد عقل معاقب و ملوم است :

اول آنکه : خوف او از امری باشد که البته وقوع خواهد یافت و دفع آن در قوه بشر نیست . و شکی نیست که خوف از چنین چیزی از جهل و نادانی است و به غیر از الم عاجلی که دل آدمی را مشغول کند و او را از کار دنیا و آخرت باز دارد فایده ای بر آن مترتب نمی شود . و عاقل مثل این را بر دل خود راه نمی دهد و خود را به قضای الهی و مقدرات سبحانی راضی می سازد تا راحت حال و سعادت مآل به جهت او حاصل گردد .

دوم آنکه : خوف او از امری باشد که وجود آن احتمالی باشد و ممکن باشد که وقوع نیابد ، و شدن و نشدن آن در دست آن شخص نباشد . این خوف نیز مانند اول خلاف مقتضای عقل و از نادانی و جهل است ، بلکه این از اولی بدتر است . زیرا که هردو شریک اند در اینکه علاج و چاره آن در دست آدمی نیست . و مع ذلک در این نوع احتمال می رود که آن امر وقوع نیابد و متحقق نشود .

آری اللیله جبلی (سحر تا چه زاید شب

ص : ۲۴۵

آبستن است) هر لحظه فلک را گردشی است و روزگار را رنگی ، و پروردگار مهربان را الطاف خفیه از حد بیرون و از نهایت افزون است .

بلی نبود در این ره ناامیدی***سیاهی را بود روز سفیدی

زصد در ، گر امیدت بر نیاید***به نومیدی جگر خوردن نشاید

سوم آنکه : خوف او از امری باشد که سبب آن در دست آن شخص باشد اما هنوز سبب آن یافت نشده باشد و از این ترسد که مبادا فلان اثر بر آن مترتب شود . و علاج آن ، آن است که : مراقب احوال خود باشد که این امر از او صادر نشود و مرتکب عملی که از عاقبت آن ترسد نگردد . و در هر کاری عاقبت آن را ملاحظه نماید ، و جانب بدان را به نظر آورد ، و به محض ملاحظه یک طرف اکتفا نکند . و اگر بعد از صدور آن فعل ، تشویش عاقبت آن را داشته باشد از نوع دوم خواهد بود .

چهارم آنکه : خوف او از چیزهائی باشد که طبع از آن بدون سبب و جهت وحشت می کند ، مثل جن و میت ، خصوصا در شب در حالت تنهائی . و منشا این خوف غلبه قوه واهمه و قصور عقل و مدرک است ، و دلالت بر ضعف نفس می کند .

و بر عاقل لازم است که اندکی با خود تامل کند که امثال این امور به چه سبب باعث تشویش و خوف می شوند . کسی که در زندگانی او با قوت و قدرت از او نمی ترسیدی بلکه از حرب و مجادله او احتراز نمی کردی چگونه از

بدن میت بی حس و حرکت اوخوف می کنی؟! و کجا دیده و یا شنیده ای که مرده بر زنده حمله کرده باشد و بر او غالب شده باشد؟! و جنی که در میان علما در وجود آن خلاف است تو به چه دلیل یقین بر وجود او کردی؟. و بعد از آنکه موجود باشد به چه سبب در مقابل تو در می آیدخود را به تو می نماید؟ و اگر هم نمود به چه دشمنی و عداوت در صدد ایذاء تو بر می آید؟ و اگر هم در صدد آن برآید به کدام قوت بر تو غالب می گردد؟ آخر نه انسان اشرف ممکنات و اکثر آنها مطیع و منقاد اویند به چه جهت اشرف کاینات با وجود این همه احتمالات از موجودی ضعیف الوجود و ناقص القوه پست فطرت خوف می کند؟! و صاحب این صفت باید که در شبهای تاریک به تنهایی خصوصا در مواضع موحشه صبر کند و خود را به آنجا بیفکند تا به تدریج این خوف از او زایل گردد. و خوف مرگ نیز در این نوع و نوع اول است.

علل خوف از مرگ

و چون عموم خوف از مرگ بیشتر، و خوف از آن در نزد اکثر شدیدتر است و معالجه آن اهم است لهذا به خصوص بیان آن را می کنیم و می گوئیم که باعث خوف از مرگ چند چیز می تواند شد:

اول آنکه: چنان تصور کند که به مرگ فانی و معدوم صرف می شود و دیگر اصلا وجودی از برای او در هیچ عالمی نخواهد بود. و منشا این خوف، سستی اعتقاد و جهل به مبدا و معاد است. و

ص: ۲۴۷

چنین شخصی از زمره کفار و از دایره اسلام برکنار است .

و علاج آن تحصیل اصول عقاید و استحکام آنها به ادله و براهین قطعیه و مجاهدات و عبادات است تا اینکه یقین از برای او حاصل شود که مرگ نیست مگر اینکه نفس جامه بدن را از خود دور کند و قطع علاقه از بدن نماید .

و بدانند که آدمی همیشه باقی و در بهجت و راحت و نعمت ، و یا عذاب و نقتم خواهد بود . علاوه بر اینکه چنانکه العیاذ بالله فرض نمائیم که آدمی به مرگ ، عدم صرف شود این امری نیست که منشا خوف و تشویش باشد ، زیرا که عدم را المی نیست و از چیزی متأثر نمی گردد .

و از این جهت است که یکی از علماء گفته : چنانچه آتشی بیفروزند و گویند هر که داخل آن شود معدوم می گردد من از آن خوف دارم که تا خود را به آن برسانم بمیرم و از معدوم شدن محروم گردم .

دوم آنکه : چنان گمان کند که از مردن نقصی به او می رسد و تنزلی از برای او حاصل می شود . و این نیست مگر از غفلت و جهل به حقیقت مرگ و انسان ، زیرا که هر که حقیقت این دو را شناخت می داند که مرگ باعث کمال رتبه انسان و انسانیت است و آدمی تا نمرده ناقص و ناتمام . نشنیده ای که هر که بمرد ، او تمام و [کامل] شد .

از جمادی مردم و نامی شدم***مردم از نامی ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم***پس چه ترسم کی

بار دیگر هم بمیرم از بشر*** تا بر آرم از ملایک بال و پر

بار دیگر از ملک پران شوم*** آنچه در عقل تو ناید آن شوم

پس انسان کامل همیشه مشتاق مرگ و طالب مردن است . چنانچه سید اوصیاء علیه السلام فرمودند :

«و الله لابن ابيطالب انس بالموت من الطفل بثدي امه» (۱)

یعنی : «به خدا قسم که انس پسری طالب به مرگ و اشتیاقش به آن بیشتر است از انس طفل به پستان مادر»

آری کسی را که عقل کامل باشد می داند که مرگ ، آدمی را از ظلمت سرای طبیعت می رهاند و به عالم بهجت و نور و نعمت و سرور می رساند .

گر بنگری آنچنانکه رایست*** این مرگ نه مرگ ، نقل جایست

از خورد گهی به خوابگاهی*** و ز خوابگاهی به بزم شاهی

به واسطه مرگ ، از تنگنای زندان «دار بوار» (۲) مستخلص ، و در ساحت وسیع فضای «سرای قرار» (۳) داخل می شود . و از محل الم و مرض و خوف و بیم و فقر و احتیاج فارغ ، و در منزل راحت و صحت و امن و غنا متمکن می گردد . و از همنشینی منافقین و اشرار و ظالمین دیو سار دور ، و به مرافقت سکان عالم قدس و محرمان خلوتخانه انس مبتهج و مسرور می شود . نیم جانی خسته و دست و پای بسته و شکسته از تو می گیرند و زندگانی حقیقی و حیات ابدی به تو می دهند .

نیم جان بستاند و صد جان دهد*** آنچه در وهم تو ناید آن دهد

و کدام عاقل ابتهاجات عقلیه و

ص: ۲۴۹

۱- ۷. نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص ۵۷ ، خطبه ۵ .

۲- ۸. خانه هلاکت و نیستی ، (کنایه از خانه دنیا) .

۳- ۹. خانه پایدار ، (خانه آخرت)

لذتهای حقیقیه و حیات ابد و پادشاهی سرمد رامی گذارد و در وحشت خانه پر از مار و مور مشوب به انواع مصیبت و بلا و مرض ورنج و عنا، ساکن می گردد؟! ای جان برادر!

تویی آن دست پرور مرغ گستاخ*** که بودت آشیان بیرون از این کاخ

چو از آن آشیان بیگانه گشتی*** چو دو نان جغد این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک*** پیر تا کنگر ایوان افلاک

پس ای دوستان! بیایید تا از خواب غفلت بیدار شویم و از مستی طبیعت هشیار گردیم و ساعتی با هم بنشینیم و به یکدیگر نصیحت کنیم و با هم بگوئیم:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین*** نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر*** ندانمت که در این دامگه چه افتاده ست

هان هان از وطن اصلی خود یاد آور و زنهار، که دیار حقیقی خود را فراموش مکن.

آتش شوق را دامن زن، و شعله اشتیاق به حرکت آور، و بال و پر روح قدسی را بر هم زن، گرد و غبار کدورات عالم جسمانیت را از آن بیفشان، این قفس تنگ خالی رابشکن و به آشیان قدس پرواز کن، بند گران علایق و عوایق را از پای خود باز کن، و خود را از تنگنای زندان ناسوت خلاصی ساز، قدمی در فضای دلگشای عالم لاهوت گذار و در صدر ایوان انس بر مسند عزت قرار گیر!

شاهد دولت در آغوش خود آر*** دست از این معشوق هر جائی بدار

بشکن

ص: ۲۵۰

این گوهر که مقدارش نماند***در دو عالم یک خریدارش نماند

مرغ زیرک باش و بشکن دام را*** خاک ره بر سرفکن ایام را

چند چند گرفتار دام طبیعت ، تا به کی محبوس در زندان رنج و زحمت ، هر ساعتی بار غمی تا به کی کشی ، هر لحظه جام المی تا چند نوشی نیش ؟ زهر آلود هم صحبتان منافق تا به چند ، زهر جانفرسای عزای دوستان موافق تا به کی ، پای از این خانه ویران بیرون نه و قدم در گلستان عالم سرور گذار !

چون تو بگذشتی ازین بالا و پست*** گلبنی بینی در آن صحرا که هست

زیر هر برگ گلی خوش اختری*** بیخ آن بگذشته از تحت الثری

شاخ آن از لا مکان سر بر زده*** سایه آن عرش را بر سر زده

یک جهان بینی به معنی صد هزار*** نو عروسان فارغ از رنگ و نگار

دمی از یاران و دوستان پاک (۱) یاد آور ، و زمانی از رفیقان آن شهر و دیار را به خاطر گذران .

«فما بالك نسیت عهد الحمی و رضیت بمصاحبه من لا ثبات له و لا وفاء» . (۲)

زد سحر طایر قدسم زسر سدره صغیر*** که در این دامگه حادثه آرام مگیر

گاهی باسکان عالم انوار رازی گوی ، و زمانی با همجنسان آن دیار صحبتی دار ، آه سرد از دل پر درد بر آور و رفیقان وطن اصلی را به خاطر آور با ایشان خطاب آغاز کن و بگو :

این روا باشد که من در بند سخت*** که شما بر سبزه گاهی بر

ص: ۲۵۱

۱- ۱۰. نسخه خطی : دوستان عالم پاک .

۲- ۱۱. چیست ترا که عهد دوستان را فراموش کردی و به رفاقت و مصاحبت کسی تن دادی که پایدار نیست و بی وفا است ؟

!

این کجا باشد وفای دوستان*** من به بند اندر شما در بوستان (۱)

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار*** یک صبحی (۲) در میان مرغزار

یاد یاران یار را میمون (۳) بود*** خاصه کان لیلی و این مجنون بود

سوم: از اموری که باعث خوف از مرگ می شود، صعوبت قطع علاقه از اولاد و عیال، و دشواری گذشتن از منصب و مال است و ظاهر است که این ترس از مرگ نیست بلکه غم مفارقت بعضی از زخارف فانیه و مهاجرت از لذات دنیای دنیه است. و علاج این خوف آن است که تامل کند که چیزی که لا محاله گذاشتی [گذاشتنی] و خانه ای که البته از آن گذشتنی است چگونه عاقل دل به آن ببندد. اگر تو نمیری و آن را به جای گذاری آن خواهد مرد و تو را خواهد گذاشت. پس خواهی نخواهی باید از آن مفارقت کرد و چاره از مهاجرت آن نیست. و کسی را که اندک شعوری باشد چگونه به چنین چیزی مطمئن و دل خود را به آن ساکن می کند. پس باید محبت دنیا و ساکنان آن را از دل دور کرد تا از این خوف و الم، فراغت حاصل کرد.

چهارم: خوف از دشمنان و تصور خوشحالی ایشان است. و شکی نیست که این نیست مگر از وسوسه شیطان، زیرا که شادی و سرزنش ایشان نه به دین ضرر می رساند و نه به ایمان، و نه به بدن المی از آن حاصل می شود و نه به جان. چون توازین خانه رفتی چیزی که به خاطر تو نمی گذرد امثال این مزخرفات است، علاوه

ص: ۲۵۲

۱-۱۲. در نسخه های دیگر بیت چنین است: اینچنین باشد وفای دوستان من در این حبس و شما در بوستان

۲-۱۳. صبحگاهی، نوشیدنی که صبحگاهان نوشند.

۳-۱۴. مبارک

بر اینکه شماتت دشمنان و شادی ایشان مخصوص به مرگ نیست . زیرا که انواع بلا و نکبت و عنا و مصیبت از برای هر کسی در دنیا ممکن و دشمن به همه آنها شاد و خرم می گردد . پس هر که کراهت از آن داشته باشد باید چاره دشمنی را کند و دشمنان خود را به نوعی که مذکور خواهد شد دوست گرداند .

پنجم آنکه : خوف ازین داشته باشد که بعد از وفات او اهل و عیال او ذلیل و خار و ضایع و پایمال شوند ، و دوستان و اعوان و انصار او هلاک گردند . و این خیال نیز از وسوسه های شیطانیه و خیالهای فاسده است ، زیرا که هر که چنین خیالی کند معلوم است که خود را منشا اثری می داند و از برای وجود خود مدخلیتی در عزت دیگران یا ثروت و قوت ایشان می پندارد . زهی جهل و نادانی به خداوند عالم و قضا و قدر او ! چگونه چنین خوفی را به خود راه می دهد و حال اینکه مقتضای فیض اقدس آن است که هر ذره ای از ذرات عالم را به کمالی که برانزنده و سزاوار آن است برساند ، و هر کسی را به هر چه از برای آن خلق شده و اصل نماید ، و هیچ آفریده ای را حد تغییر و تبدیل آن نیست .

به چشم خود دیده ایم که اطفالی که نگاهبان و پرستار متعدد دارند هلاک شده اند ، و طفلان خودسر و بی پدر و مادر در کوچه و صحرا تنها و بی کس به سلامت مانده اند .

نمی بینی که بسیاری از علما و فضلا سعی ها کردند در تربیت اولاد خود ولی سعی

ایشان اثری نبخشید . و چه قدر از ارباب دولت و اغنیا مالهای بی حد از برای فرزندان خود گذارند ولی به اندک وقتی از دست ایشان به در رفته ثمری نداد . بسی یتیمان سر و پابرهنه که نه مالی از برای ایشان بود و نه تربیتی ، به واسطه تربیت مربی ازل به اعلی مرتبه کمال رسیدند و اموال بی حد و حصر فراهم آوردند ، بلکه به مراتب عالیه و مناصب جلیله رسیدند .

و غالب آن است که یتیمانی که در طفولیت پدر از سر ایشان رفته ترقی ایشان در دنیا و آخرت بیشتر می شود از اطفالی که در آغوش پدران پرورش یافته اند . و به تجربه رسیده است که هر که خاطر جمع و مطمئن بوده از اولاد خود به جهت مالی که از برای ایشان گذاشته ، یا به شخصی که اولاد خود را به او سپرده عاقبت به فقر و تهی دستی گرفتار گشته و به خواری و ذلت و پستی رسیده اند . بلکه بسیار شده است که آن مال یا آن شخص باعث هلاکت اولاد او شده اند . و هر که کار اولاد و بازماندگان خود را به خدا واگذارد و ایشان را به رب الارباب سپرد البته بعد از او هر روز عزت و قوت و مال و دولت ایشان زیادتر شده .

پس کسی که عاقل و خیر خواه اهل خود باشد باید کار و بار اولاد و عیال خود را به خالق و پروردگار ایشان گذارد و آنها را به مولی و آفریدگار ایشان سپارد .

نعم المولی و نعم النصیر . (۱)

ششم آنکه : خوف او از عذاب الهی باشد ، به واسطه معاصی

ص: ۲۵۴

و گناهمانی که از اوصاف شده . و این نوع خوف ، از انواع خوف ممدوح ، و در آیات و اخبار مدح صاحبان آن شده - همچنان که بعد از این مذکور خواهد شد - و لیکن ، باقیماندن بر این ترس ، و در صدد علاج آن بر نیامدن به توبه و انابه ، و ترک معصیت ، از جهل و غفلت است . و شرح این خوف ، بعد از این بیاید ، علاوه بر این ، خوف حقیقه از مرگ نیست ، بلکه خوف از چیزی است که می ترسد بعد از مرگ حاصل شود .

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : خوف از موت ، به سبب یکی از جهات مذکوره ، راهی ندارد . و عاقل نباید آن را به خود راه دهد ، و باید تامل نماید ، که مرگ ، شربتی است که هر کس را چشیدنی است ، و ضربتی است که به هر فرقی رسیدنی است . بلکه در فن حکمت ثابت است که : هر مرکبی البته فاسد می شود . پس بدن ، که مرکب از عناصر است ، ناچار باید به فساد انجامد . پس آرزوی حیات دائمی و تمنای بقای ابدی از برای بدن ، خیالی است محال ، و عاقل چنین آرزویی نمی کند ، بلکه یقین می داند که :

هر چه در نظام عالم می شود ، خیر و صلاح است . پس ، خود را به هر چه می شود رضا و خشنود می کند ، و الم و کدورت به خود راه نمی دهد . و اگر تمنا و آرزویش طول عمر است ، تامل کند که اگر طول عمر

را به جهت استیفای لذات جسمانی می خواهد، بدانند که: چون پیری او را دریافت مزاج ضعیف می گردد، و قوا و حواس مختل می شود، و از کار باز می ماند، و صحت که عمده لذات است زوال می پذیرد، نه از اکل، لذت می برد و نه از جماع. و لحظه ای از دردی و المی خالی نیست. و روز به روز در تنزل و رو به پستی دارد، تا به حدی می رسد که در نزد مردمان، بلکه اهل و عیال خود خوار و بی مقدار می شود. همچنان که در کتاب خداست که:

«و من نعمه ننکسه فی الخلق» (۱)

یعنی: «هر که را پیر و معمر کردیم او را در میان مردم خوار و منکوس می گردانیم».

و علاوه بر اینها، هر روز مبتلا به عزای فرزندی و صدیقی، و هر شام گرفتار مرگ دوستی و رفیقی است. و بسا باشد که: گرفتار انواع مصیبت و ناخوشی گردد، و فقر و احتیاج به او رو آورد. و حقیقه کسی که طالب طول عمر است، طالب این همه زحمتهاست. و اگر مقصودش از طول عمر، کسب فضایل و اخلاق حسنه و طاعت و عبادت است، شکی نیست که: در پیری. تحصیل کمال در نهایت صعوبت است. و کسی که ملکات بد را از خود دفع نکرد تا به پیری رسید، و ریشه آنها در دل او مستحکم گشت، کجا می تواند که آنها را زایل کند، و اخلاق حسنه را تحصیل نماید، زیرا که بعد از استحکام ریشه آنها، دفع آنها

ص: ۲۵۶

موقوف است به ریاضاتی و مجاهداتی ، که در پیری تحمل آنها ممکن نیست .

و از این جهت است که : در اخبار وارد شده است (۱) که :

«چون آدمی را سن به چهل سالگی رسید ، و رجوع به نیکی نکرد شیطان به نزد او می آید و دست بر روی او می کشد ، و می گوید پدرم فدای روئی باد که دیگر برای او هرگز رستگاری نیست» .

با وجود اینکه طالب سعادت ، باید در هر حالی در فکر تحصیل آن باشد ، و صفات بد را که از جمله آنها طول امل است ، از خود زایل کند ، و به عمری که از برای او مقرر شده است راضی بوده باشد ، و همیشه به قدر امکان در فکر تحصیل کمال ، و خلاصی از زندان دنیای غدار ، و قطع علاقه از لذات دنیه ، و میل به حیات ابدیه ، روز و شب در اکتساب کمالات ، و مناجات با حضرت خالق الارباب بوده ، تا از قفس طبیعت مستخلص ، و به اوج عالم حقیقت پرواز نماید . و از برای او موت ارادی ، که منشا حیات طبیعی است حاصل گردد . و در این وقت مشتاق مرگ می شود ، و از تقدیم و تاخیر آن روا ندارد . نه او را به این ظلمتکده که منزل اشقیاء و فجار ، و مسکن شیاطین و اشرار است میلی ، و نه این زندگانی فانی را در نظر او اعتباری و وقعی است . خاطرش به عالم اعلی متعلق ، و دلش به مصاحبت مجاوران حرم قدس «شایق» ، (۲) همیشه بساط قرب حق را جويا ، و زبان حالش به

ص: ۲۵۷

۱- ۱۷. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵ و سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۵۰۴ . (با اندک تفاوتی)

۲- ۱۸. مشتاق ، مایل

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم*** راحت جان طلبم از پی جانان بروم

به هوای لب او ذره صفت رقص کنان*** تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

فصل : اطمینان قلب و طریقه تحصیل آن

بدان که : ضد این خوف ، اطمینان قلب است در امور مذکوره ، که مطلقا از امثال این امور مضطرب نگردد ، و ترس و بیم در دل او راه نیابد . و شکی نیست که : این فضیلتی است مطلوب ، و کمالی است به غایت مطلوب ، صاحب آن در نظرها محترم ، و در نردارباب بصیرت مکرم ، و کسی که از این صفت خالی است ، و از چیزهایی که مذکور شدخائف و ترسان است ، نام مرد بر آن نهادن ناگوار ، و در نظر مردمان بی وقع و بی اعتبار ، کودکی است جثه مردان دارد ، و مردی است که طبیعت زنان دارد .

پس کسی که خود را از زمره مردان شمارد ، باید تحصیل این صفت نماید ، و قوت قلب را کسب کند ، و چون شاخ ضعیف از هر بادی نلرزد . مانند گیاه خشک هر نسیمی او را به اضطراب نیاورد ، بلکه مانند کوه ، پای بر جای بوده باشد . و بداند که : صاحبان قلوب قویه و نفس مطمئنه را در دلها هیبتی و حشمتی است . بلکه آنچه مشاهده می شود از اضطراب و تزلزل بعضی دیگر ، در نزد شخص دیگر ، به واسطه قوه نفس آن شخص است . و غالب آن است که در مقام مخاصمه و منازعه ، بلکه مباحثات علمیه ، دل هر یک قویتر و نفس هر کدام

مطمئن تر آن دیگری را مغلوب و مضمحل می سازد . و طریقه تحصیل این صفت تامل کردن است در آنچه مذکور شد . و اندک اندک خود را در مواضع خوف و بیم نگاهداشتن و در «مخاوف» (۱) و محل خطر صبر کردن تا به تدریج ملکه حاصل گردد و در دل قوتی و اطمینانی پیدا شود .

صفت دوم : ایمنی از مکر خدا

ایمنی از مکر خدا

از صفات رذیله متعلق به قوه غضبیه ، ایمنی از مکر الله است ، که آدمی از عذاب الهی و امتحانات او ایمن نشیند و از عظمت و جلال او نیندیشد ، و در دل اندیشه مؤاخذه او را نداشته باشد . و در اینجا چند فصل است :

فصل اول : سبب ایمنی از مکر الله

بدان که : سبب این صفت ، غفلت از عظمت رب العزه و جهل به ابتلاء و امتحانات آن حضرت ، یا عدم اعتقاد به محاسبه روز قیامت و جزا دادن اعمال از نیک و بد ، یا اطمینان به سعه رحمت و رافت او یا اعتماد بر طاعت و عبادت خود است . و این صفت از هریک از این اسباب که ناشی شده باشد از صفات مهلکه و موجب نکال و خسران مال است ، چون باعث آن یا کفر است یا جهل یا غرور یا عجب ، و هر یک از آنها راهی است که آدمی را به هلاکت می کشاند .

پس اگر غفلت از عظمت الهی باشد باعث آن جهل و نادانی است . و اگر از عدم اعتقاد باشد منشا آن کفر و بی ایمانی است . و اگر از تکیه به رحمت الهی باشد غرور است . و اگر از اعتماد بر عمل خود باشد عجب است . و اخبار و آیات بر

ص: ۲۵۹

مذمت ایمنی از مکر خدا مستفیض ، (۱) و در کتاب کریم وارد است که :

«فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون» (۲)

یعنی : «از مکر خدا ایمن نمی گردند مگر جماعت زیانکاران» .

و به تواتر ثابت شده است که : طایفه فرشتگان و خیل پیغمبران از مکر الهی خائف و ترسان اند . همچنان که مروی است که :

«بعد از آنکه از ابلیس سر زد آنچه سر زد و مردود در گاه احدیت شد ، و به آن لعین رسید آنچه رسید ، جبرئیل و میکائیل که از مقربان بارگاه رب جلیل اند با هم به گریه و زاری نشستند ، خطاب الهی به ایشان رسید که :

چه شده است شما را و به چه سبب گریه می کنید ؟ عرض کردند که : پروردگارا ! از امتحان تو می ترسیم و از ابتلای تو ایمن نیستیم . پس خداوند جلیل فرمود که : همیشه چنین باشید و از مکر من ایمن نگردید» (۳) .

مروی است که :

«حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل امین از خوف خدا گریستند ، پس خدا به ایشان وحی فرستاد که چرا می گریید و حال آنکه من شما را ایمن گردانیدم ؟ عرض کردند : کیست که از آزمایش تو ایمن شود» . (۴)

گویا که ایمن نشدن ایشان از این راه بود که ایمن نبودند از اینکه خدا فرمودند که :

«من شما را ایمن کردم ، از راه امتحان و آزمایش باشد ، یا اگر خوف ایشان تسکین یابد معلوم شود که ایشان از مکر ایمن گشته اند و وفا به قول خود ننموده اند» .

همچنان که چون

ص : ۲۶۰

۱- ۲۰. رک : بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۳۳۶ ، باب «الیاس من روح الله و الا من مکر الله» .

۲- ۲۱. اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۹۹

۳- ۲۲. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۷ .

۴- ۲۳. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۴۸ ، و محجه البیضاء ج ۷ ، ص ۲۹۰ .

ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را در منجیق گذاردند که به آتش افکنند ، گفت : «حسبی الله» یعنی : خدا کافی است مرا در هر حال و هیچ چیز دیگر را اعتنا ندارم . و چون این ادعای بزرگی بود پروردگار عالم او را آزمایش فرمود و جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا در هوا به او رسیده گفت : «ای ابراهیم ! اگر حاجتی داری بگو تا بر آرم» . آن بزرگوار گفت : حاجت دارم اما نه به تو . گفت : به آنکه حاجت داری بخواه و طلب کن . گفت :

«علمه بحالی حسبی عن مقالی» .

یعنی : «با وجود علم او به حال من ، احتیاج به گفتن من نیست» . (۱)

زهی بزرگوار شخصی که در چنین حالی به روح القدس التفات نکرد و ذات شریفش از بوته امتحان ، تمام عیار برآمد و از این هت خدای - تعالی - فرمود :

«و ابراهیم الذی وفی» (۲)

یعنی : و ابراهیمی که به گفته خود وفا کرد و به غیر من التفات و اعتنا نکرد» .

پس بنده مؤمن باید در هیچ حال از آزمایش و امتحان خدا غافل ننشیند همچنان که ملائکه و انبیاء ، ایمن نبودند و مؤاخذه و عذاب الهی را فراموش نکند .

ابتلاها می کند آه الغیث*** ای ذکور از ابتلاهایش اناث

گر تو نقدی یافتی نگشادهان*** هست در ره سنگهای امتحان

و از خوف آزمایش و مکر الله بودی که موسی بن عمران چون ملاحظه سحر سحره را نمود اندکی در باطن ترسید ، چنانکه خدای - تعالی - خبر داده که :

«فاوجس

ص: ۲۶۱

۱- ۲۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۵، ح ۷۰، ج ۷۰ و ج ۱۲، ص ۳۸، ح ۲۱ .

۲- ۲۵. نجم ، (سوره ۵۳) ، آیه ۳۷ .

و معالجه این صفت - علاوه بر آنچه خواهد آمد از معالجه عجب و غرور - ، آن است که تحصیل صفت خوف از خدا کند که ضد این صفت است .

فصل دوم : خوف از خدا و انواع آن

بدان که : ضد این صفت مذمومه ، خوف از خداست و آن بر سه نوع است :

اول : خوف بنده از عظمت و جلال کبریای خداوند متعال . و ارباب قلوب ، این نوع را خشیت یا رهبت نامند .

دوم : خوف از گناهانی که کرده و تقصیراتی که از او صادر گشته .

سوم : خوف از این هر دو باهم .

و شبهه نیست در اینکه هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال آفریدگار و ارتفاع شان او و علو مکان او بیشتر ، و به عیوب و گناهان خود بیناتر ، ترس و خوف او زیادتر می شود ، زیرا که ادراک قدرت قاهره و عظمت «باهره» (۲) و قوه قویه و عزت شدید باعث اضطراب ، و وحشت می شود . شکی نیست در اینکه عظمت آفریدگار و قدرت او صفات جلال او و اوصاف جمال او در شدت و قوت ، غیر متناهی است و از برای احدی احاطه به صفات قدس او و ادراک کند آنها میسر نیست . بلکه بعضی از ادراک عالی به قدر قابلیت و طاقت خود بر سبیل اجمال ، بعضی از صفات او را می فهمند و آن هم فی الحقیقه نه از صفات او بلکه از غایت امری است که عقول قاصره ایشان به آن می رسد و آن را کمال تصور می کند .

خیال نظر خالی از راه او** ز گردیدگی دور خرگاه

ص: ۲۶۲

۱-۲۶. طه ، (سوره ۲۰) ، آیه ۷۰ .

۲-۱. درخشان ، آشکار

و اگر ذره ای از نور خورشید حقیقت بعضی از صفات او بر دل‌های ارباب عقول قویه پرتو افکند خار و خس وجود ایشان را درهم سوزد و تار و پود هستیشان را از هم بگسلاند. و اگر گوشه ای از پرده جمال ازل از برای صاحبان مدارک عالیه برداشته شود اجزای وجودشان از هم پاشیده و دل‌های ایشان پاره پاره گردد. و نهایت فهم نفوس قادیسیه و عقول عالیه آن است که بفهمند که رسیدن به حقیقت صفات جلال و جمال اومحال است، و زبان عقل از ادای شمه ای از اوصاف او حقیقه ابکم و لال.

و همین قدر بدانید که دست اندیشه از دامن جلالش کوتاه، و پای وهم را در ساحت قدسش راه نیست.

کمال حسنش از اندیشه بیرون*** ز حد عقل فکرت پیشه بیرون

و فهمیدن این مرتبه نیز به اختلاف عقول و مدارک، مختلف می گردد. و هر که رامدرک بیشتر و عقل کامل تر است حیرت و سرگردانی بیشتر و عظمت و جلال اوشناساتر و خوف و دهشت او افزون تر است.

و از این جهت پروردگار عالم می فرماید:

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱)

یعنی:

«این است و جز این نیست که خشیت و دهشت از خدا مخصوص بندگان است که عالم و دانا هستند».

و سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند:

«انا اخوفکم لله» (۲)

یعنی: «ترس من از خدا از همه شما بیشتر است.»

و البته به گوش تو حکایت خوف طایفه انبیاء و فرقه اولیاء رسیده، و در هر

ص: ۲۶۳

۱-۲. فاطر، (سوره ۳۵)، آیه ۲۸.

۲-۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۳۵، به نقل از صحیح بخاری. و محجه البیضاء ج ۷، ص ۲۷۰.

شب غشهای پی در پی امیر مؤمنان را شنیده ای ، (۱) و سبب این ، کمال معرفت به خدا است ، زیرا که معرفت کامله در دل اثر می کند و آن را به سوزش و اضطراب می آورد ، و اثر آن ازدل به بدن سرایت می نماید و تن را ضعیف و لاغر ، و چهره را زرد ، و دیده را گریان می سازد ، و به جوارح و اعضاء سرایت می کند و آنها را از معصیت باز ، و به طاعت و عبادت می دارد . و کسی که سعی در ترک معاصی و کسب طاعات نکند دل او از خوف خدا خالی و هیچ مرتبه از خوف از برای او حاصل نیست . و از این جهت گفته اند :

خائف کسی نیست که چشم خود را بمالد و گریه کند بلکه کسی است که از عاقبت آنچه می ترسد احتراز کند .

و بعضی از عرفا گفته اند که : بنده در هنگامی از خدا می ترسد که از گناه پرهیز کند ، مانند بیماری که از خوف طول مرض از غذاهای ناسازگار پرهیز می کند . و همچنین به صفات و احوال سرایت می کند و آتش شهوات را فرو می نشاند ، و لذتهای دنیویه راناکوار می سازد ، و طعم معاصی شیرین در کام طبعش تلخ و مکروه می گردد ، همچنان که غسل ناگوار می شود نزد کسی که داند زهر با آن مخلوط است . و در این هنگام دل او از دنیا و خاشع می گردد . و همت او به کار خود و نظر کردن به عاقبت احوال خود مصروف می شود . و شغلی از برای او به جز مجاهده با نفس و شیطان و مراقبه احوال و محاسبه اعمال خود نمی ماند

ص: ۲۶۴

. و يك نفس را از برای خود غنيمت می شمارد و آن را به مصرف بی فايده نمی رساند . و به اوقات و ساعات خود «صنّت» (۱) هم می رساند و آن را به عبث خرج نمی کند . و به يك کلمه لغو که از او سر زند ، يا خيال هرزه که به خاطرش گذرد در مقام مؤاخذه نفس و عتاب و خطاب با آن در می آيد . و ظاهر و باطن خود را به چاره آنچه از آن می ترسد مشغول می سازد و هيچ چيز ديگر را به خاطر خود راه نمی دهد ، مانند کسی که به چنگال شيری درنده گرفتار گردد ، يا به دریای طوفانی غرق شود که فکری ديگر بجز خلاصی از آن ندارد و خيالی بجز رهائی از آن نمی کند .

همچنان که از جمعی صحابه و تابعين مشهور ، و از سلف صالحين ماثور است .

و اقل مرتبه خوف آن است که اثر آن در اعمال ظاهر شود و آدمی را از محرمات باز دارد و در اين وقت مرتبه ورع حاصل می شود . و اگر از اين مرتبه ترقی کند و خوف او به مرتبه ای رسد که او را از شبهات نیز نگاه دارد صاحب تقوی خواهد شد . و اگر از اين مرتبه نیز ترقی کند و خود را بالکلیه به خدمت پروردگار بدارد و از فضول دنيا اعراض کند و نفسی از انفاس خود را صرف غير خدا نکند داخل زمره و حزب صديقين می گردد .

فصل سوم : مکروهاتی که سر منشا خوف و ترس است

مکروهاتی که سر منشا خوف و ترس است

بدان که خوف و ترس نمی باشد مگر از تشويش رسيدن مکروهی که آدمی آن را تصوير می کند ، و در خاطره خود ممثل می گرداند ، و از بیم وصول به آن

ص: ۲۶۵

متالم و خایف می گردد .

و مکروهاتی که بنده باید از آن بترسد بسیار است ، زیرا که خوف آدمی یا از دروی از بساط قرب ، و حجاب از لذت لقای پروردگار است ، و این بالاترین و بهترین مراتب خوف است . و این درجه خوف مقربین و صدیقین است . و سید اولیاء علیه السلام به این مرتبه اشاره فرموده که :

«فهنی یا الهی و سیدی و مولای ، و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» (۱)

یعنی : «ای معبود و آقا و پروردگار و مولای من ! گرفتم که صبر کردم بر عذاب تو پس چگونه صبر کنم بر فراق و دوری تو» .

چون از این مرتبه که تنزل کند ، خوف عباد و زهاد است ، و آن نیز انواع دارد .

پس خوف ، یا از سکرات مرگ و شدت آن است ، یا از شدت نکیر و منکر و درشتی و خشونت ایشان ، یا از عذاب قبر و تنهائی و وحدت آن ، یا از هول عرصه قیامت و وحشت آن ، یا از تصور ایستادن در نزد پروردگار و هیبت آن و شمردن گناهان و حیا و خجالت آن ، یا از رسوائی و شرمساری در محشر و بروز کردن باطن در نزد ملک و بشر ، یا در ماندن در محاسبه «مستوفیان» (۲) بازار روز قیامت ، یا از الم حسرت و پشیمانی و ندامت ، یا از محرومی از دیدار شفعیای روز رستاخیز ، یا از گذشتن صراط باریک تیز ، یا از آتش سوزنده ، و مار و کژدم گزنده ، و یا از

ص: ۲۶۶

۱-۶. دعای کمیل . رک : مصباح المتعجد شیخ طوسی ره ، ص ۷۷۸

۲-۷. حسابگران .

محرومی از نعیم بهشت ، و دوری از وصال حوران پاک سرشت ، و حرمان از پادشاهی جاودان ، و مملکت بی پایان .

و بسا باشد که ترس از چیزی باشد آدمی را به مکروهی برساند ، اگر چه خود آن چیز فی ذاته مکروه نباشد مانند مردن پیش از توبه یا شکستن توبه یا از تقصیر در وفا به حقوق پروردگار ، یا از غلبه نفس اماره و شیطان مکاره ، یا از فریب خوردن از دنیای دنیه و زخارف فانیه ، یا از اشتغال ذمه به حقوق مردمان ، و کشیدن بار حقوق ایشان ، یا از استدراج به تواتر نعمت و ثروت و عزت و صحت ، یا از ظهور عدم قبول طاعت و عبادت ، یا از سوء خاتمه و بدی عاقبت ، یا از آنچه در ازل به جهت او مقدر شده است و نحو اینها .

خوف از سوء عاقبت

و بیشتر خوفی که بر دل نیکان و متقین غالب است خوف سوء خاتمه است که دل‌های عارفین از آن پاره پاره است ، زیرا که - همچنان که مذکور خواهد شد - در آن وقت امر ، صعب و خطرناک است . و بالاترین این اقسام خوف سابقه است ، که خوف از روزازل باشد . از این جهت عبد الله انصاری (۱) گفته که : مردم از روز آخر می ترسند و من از روز اول .

و روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منبر دست راستش را بلند کردند و کف مبارک را پیچیده فرمودند : «ای مردم آیا می دانید که در کف دست من چیست ؟ عرض کردند که خدا و رسولش داناترند . فرمودند که

ص: ۲۶۷

۱- ۸. او شیخ الاسلام ، عبد الله بن محمد بن علی انصاری هروی است ، که در سال ۳۹۶ به دنیا آمده و در سال ۴۸۱ از دنیا رفته است . و از عرفای بزرگ بشمار می رود . و کتاب «منازل السائرین» ، و «صد میدان» ، از تالیفات او است . جهت اطلاع بیشتر ، رک : معجم المؤلفین ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ . و روضات الجنات ، ج ۵ ، ص ۱۱۵ . و ریحانه الادب ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ .

: نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبیله های ایشان تا روز قیامت . سپس دست چپش را برداشته و فرمودند که : آیامی دانید در کف دست من چیست ؟ باز عرض کردند که : خدا و رسولش داناترند . فرمودند که : نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبیله های ایشان تا روز قیامت . پس فرمودند که حکم خداست و حکم خدا عدل است که : «فریق فی الجنه و فریق فی السعیر» یعنی : طایفه ای در بهشت اند و طایفه ای در دوزخ» . (۱)

و در حدیثی دیگر وارد است که فرمودند که : «باشد که سعید را در راه اشقیاء ببرند تا مردم بگویند که مشابه با اهل شقاوت است ، بلکه از خود ایشان است ، ناگاه سعادت او را دریابد و داخل زمره سعدا گردد . و باشد که شقی را در راه اهل سعادت ببرند تا مردمان گویند که این چه مشابه سعادت است ، بلکه از ایشان است ، ناگاه شقاوت او را بگیرد . به درستی که کسی را که خدا از اهل شقاوت نوشت اگر در دنیا به قدر فوایق شتری که دست کشیدن به پستان اوست باقی بماند که البته خاتمه او به سعادت ختم نشود» (۲) .

فصل چهارم : خوف از خدا عالی ترین درجه خوف

بدان که مرتبه خوف از خدا از مراتب رفیع و درجات «منیع» (۳) است . و صفت خوف افضل فضائل نفسانیه و اشرف اوصاف حسنیه است ، زیرا که فضیلت هر صفتی به قدر اعانت کردن آن است بر سعادت . و هیچ سعادتیه بالاتر از ملاقات پروردگار و رسیدن به مرتبه قرب او نیست . و آن حاصل نمی شود مگر به تحصیل محبت و انس با خدا ، و آن موقوف

ص: ۲۶۸

۱-۹. کافی ، ج ۱ ، ص ۴۴۴ ، ح ۱۶

۲-۱۰. کافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ ، ح ۳ .

۳-۱۱. مؤنث منیع : استوار و بلند .

است به معرفت او ، و معرفت و محبت و انس هم نمی رسد مگر به فکر و ذکر او ، و مواظبت بر فکر و ذکر نیز متحقق نمی شود مگر به ترک دوستی دنیا ولذتها و شهوتهای آن .

و هیچ چیز مانند خوف ، قلع و قمع لذت و شهوت دنیا را نمی کند . و از این جهت است که آیات و اخبار در فضیلت این صفت متواتر و متکاثرنند . و خدای تعالی از برای اهل خوف ، علم و هدایت و رضوان و رحمت را که مجمع مقامات اهل بهشت است جمع نموده و فرموده :

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱)

یعنی : «خوف و خشیت از خدا برای اهل علم است و بس» .

و فرموده : «هدی و رحمه للذین هم لربهم یرهبون» (۲)

یعنی : «هدایت و رحمت از برای کسانی است که ایشان از پروردگار خود خائف و ترسان اند» .

و دیگر فرموده اند :

«رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه» (۳)

یعنی : «خدا از ایشان راضی و خشنود و ایشان از خدا راضی و خشنودند» .

و این مرتبه از برای کسی است که از پروردگار خود بترسد . و از بسیاری از آیات مستفاد می شود که : خوف از خدا از لوازم ایمان است ، و کسی که نترسد از ایمان بی نشان است چنانچه که فرموده اند :

«انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم» (۴)

یعنی : «جز این نیست که مومنان کسانی هستند که چون نام خداوند مذکور شد دلهای ایشان خوفناک گردد» .

و فرموده اند که : «و خافون ان

ص: ۲۶۹

۱-۱۲. فاطر ، (سوره ۳۵) ، آیه ۲۸ .

۲-۱۳. اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۱۵۴ .

۳-۱۴. بینه ، (سوره ۹۸) ، آیه ۸

۴-۱۵. انفال ، (سوره ۸) ، آیه ۲ .

کنتم مؤمنین» (۱)

یعنی: «اگر از اهل ایمان هستید از من بترسید»

و از برای خائفین ، بهشت را وعده فرموده اند که :

«و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی» . (۲)

یعنی: «هر که از پروردگار خود بترسد ، و خود را از هوا و هوس باز دارد ، بهشت ماوی و منزل اوست» .

و می فرماید :

«و لمن خاف مقام ربه جتتا» (۳)

یعنی: «هر که از پروردگار خود بترسد از برای او دو بهشت است» .

و در خبر قدسی وارد شده است که : «به عزت خودم قسم ، که بر هیچ بنده دو ترس را جمع نمی کنم ، و از برای هیچ بنده دو امن را قرار نمی دهم . پس هر که در دنیا ایمن باشد از من در روز قیامت ، او را خواهم ترسانید . و هر که در دنیا از من بترسد ، در روز قیامت او را ایمن خواهم ساخت» . (۴)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که

«هر که از خدا بترسد خدا همه چیزها را از او می ترساند . و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز می ترساند» . (۵)

روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمودند که :

«اگر می خواهی در روز قیامت با من ملاقات کنی بعد از من از خدا خائف باش» . (۶)

از لیث بن ابی سلیم منقول است که گفت : «از مردی از انصار شنیدم که روزی بسیار گرم ، در خدمت جناب

ص: ۲۷۰

۱-۱۶. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۷۵ .

۲-۱۷. نازعات ، (سوره ۷۹) ، آیه ۴۰ و ۴۱ .

۳-۱۸. الرحمن ، (سوره ۵۵) ، آیه ۴۶ .

۴-۱۹. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۷۹ ، ح ۲۸ (با اندک تفاوتی) . و کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۵۰ ، ح ۵۹۱۹ .

۵-۲۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۸ ، ح ۳ .

رسول صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودیم که مردی آمد و جامه از بدن خود کند و خود را بر روی ریگ تفتیده افکند، و بر روی آن می غلطید، گاهی پشت خود را داغ می کرد، و گاهی شکم خود را، و می گفت: ای نفس! بیچس حرارت این ریگ را، که عذاب خدا از آنچه با تو کردم بالاتر و شدیدتر است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او نظر می کرد. پس چون جامه خود را پوشید حضرت به دست مبارک اشاره کرد و او را طلبید و فرمود: ای بنده خدا چه ترا بر آن داشت که چنین کردی؟ عرض کرد که: خوف خدا. حضرت فرمود که: به تحقیق که حق خوف را به جا آوردی، به درستی که خدا به تو مباحث نمود با اهل آسمان. پس حضرت روی مبارک به اصحاب خود کرد و فرمود که: «نزدیک این مرد روید تا دعا کند از برای شما». (۱)

و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند:

«هیچ بنده مؤمنی نیست که از چشم او از خوف خدا اشکی بیرون آید اگر چه به قدر سر مگسی باشد و بر روی او ریزد مگر اینکه خدا آتش جهنم را بر روی او حرام می کند». (۲)

و باز فرمودند که:

«چون دل مؤمن از خوف خدا بلرزد، گناهان او می ریزد، مانند برگ که از درخت فرو ریزد». (۳)

و نیز فرمودند که:

«کسی که از خوف خدا

ص: ۲۷۱

۱- ۲۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۸، ح ۲۳.

۲- ۲۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۴۲.

۳- ۲۴. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۴۲.

بگریید داخل جهنم نمی شود تا شیری که از پستان دوشد به پستان باز گردد». (۱)

آری :

در پس هر گریه آخر خنده ای است***مرد آخر بین مبارک بنده ای ست

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود***نور شمع از گریه روشنتر شود

ای خنک چشمی که آن گریان اوست***وی همایون دل که آن بریان اوست

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که :

«در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عراق بودند روزی نماز صبح را با مردم گزاردند ، چون فارغ شدند موعظه فرمودند و گریستند و مردم را گریانند از خوف خدا ، سپس فرمودند : به خدا قسم که در عهد خلیل خودم رسول الله صلی الله علیه و آله قومی را دریافتم که صبح و شام گریه می کردند ، ژولیده مو ، غبار آلوده ، با شکمهای گرسنه ، از کثرت سجده پیشانی ایشان مانند زانوی شتر پینه کرده ، شبها را به سر می بردند در قیام و سجود ، گاهی بر پا ایستاده عبادت می کردند ، و زمانی به سجده می رفتند ، و با پروردگار خود مناجات می کردند ، و خلاصی از آتش جهنم را مسئلت می نمودند ، به خدا قسم که با وجود این حالت ، دیدم که ایشان خائف و ترسناک بودند ، گویا صدای آتش جهنم در گوشهای ایشان بود ، و چون نام خدا در پیش ایشان مذکور می شد می لرزیدند چنانچه درخت می لرزد . پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که : دیگر کسی آن حضرت را خندان ندید تا از دنیا مفارقت نمودند». (۲)

و نیز از آن حضرت مروی است

ص: ۲۷۲

۱- ۲۵. مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۵۰۵

۲- ۲۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ ح ۲۱ و ۲۲ .

که :

«مؤمن همیشه میان دو ترس است : یکی ترس از گناهی که کرده است و گذشته است و نمی داند که خدا با او در آن چه خواهد کرد . و یکی دیگر ترس از عمری که باقی مانده است و نمی داند که خود در آن چه خواهد کرد . پس هیچ روزی را صبح نخواهد کرد مگر خائف و ترسان» . (۱)

و باز از آن حضرت مروی است که :

«از خدا بترس که گویا تو او را می بینی ، و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند . و اگر چنین می دانی که او تو را نمی بیند پس کافری . و اگر چنین می دانی که تو را می بیند و باز معصیت او را می کنی پس او در نظر تو از همه بینندگان پست تر است» . (۲)

زیرا که اگر دیگری بر معصیت تو مطلع شود البته از معصیت احتراز می کنی .

و اخبار در امر به خوف و فضیلت آن بی شمار و ذکر همه آنها باعث «اطناب» (۳) بلکه محتاج به کتاب علی حده ای است .

و آنچه از اخبار که در فضیلت علم و تقوی و ورع و گریه و رجاء وارد شده است (۴) دلالت بر فضیلت خوف می کند ، زیرا که بعضی از آنها سبب خوف و بعضی مسبب و اثر آن اند ، و بعضی لازم آن . زیرا که علم و معرفت ، سبب خوف است ، و تقوی و ورع و بکاء اثر آن ، و رجاء لازم آن ، زیرا که تا کسی امید به چیزی نداشته باشد خوف از حرمان آن نمی دارد .

و مخفی نماند که آنچه در فضیلت

ص : ۲۷۳

۱- ۲۷. کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱۲.

۲- ۲۸. کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲.

۳- ۲۹. طولانی شدن .

۴- ۳۰. رک : کافی، ج ۲، ص ۶۷- ۷۱. و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۲۳- ۴۰۱

و مدح خوف مذکور شد در وقتی است که از حد تجاوز نکند، و اگر از حد شایسته تجاوز نماید مذموم است. و توضیح این، آن است که: خوف از خدا حکم تازیانه دارد که بندگان را می راند به سوی مواظبت بر علم و عمل و طاعت و عبادت، تا به واسطه آنها به رتبه قرب الهی فایز، و لذت محبت و انس به خدا ایشان را حاصل گردد. و همچنان که تازیانه ای که به وسیله آن اطفال را تادیب می کنند، یا مرکب را می رانند حدی دارد معین، که اگر از آن کمتر باشد در تادیب طفل و راندن مرکب نفعی نمی بخشد و اگر از آن تجاوز کند طفل یا مرکب را هلاک می سازد، پس همچنین خوف، که تازیانه خداست حدی دارد، و آن قدری است که آدمی را به مقصدی که مذکور شد برساند.

پس اگر از آن حد کمتر باشد کم فایده بلکه بی اثر است، مانند چوب بسیاری باریکی که به مرکب قوی زنند که اصلاً متاثر نمی گردد. و این خوف، مانند رقت قلبی است که از برای زنان است، که به مجرد شنیدن سخن سوزناکی گریان می شوند و تا سخن قطع شد به حالت اول بر می گردند. یا مثل خوف آدمی است که در وقتی که چیز مهیب و هولناکی را مشاهده نماید و به محض اینکه از نظر غایب شد دل از آن غافل می شود. و این خوفی است بی فایده، و علامت آن، آن است که گاهی اگر حدیث مرگ و دوزخ را شنید فی الجمله تاثیری در دل او می کند و لیکن اثر در

اعضا و جوارح نمی کند و آنها رامقید به طاعت نمی نماید و از معاصی باز نمی دارد .

و چنین خوفی ، خوف نیست بلکه حدیث نفس و حرکت خاطر است و وجود و عدم آن مساوی است . و اگر از حد خود متجاوز شود و به حد افراط رسد بسا باشد که منجر به ناامیدی و یاس از رحمت خدا گردد ، و این حد ضلال و کفر است . «لا ییاس من روح الله القوم الکافرون» . (۱)

و شکی نیست که : چون خوف به این حد رسد آدمی راز عمل و طاعت باز می دارد ، زیرا که تا امید نباشد خاطر را نشاطی ، و دل را شوقی نیست . و چون نشاط و شوق بر طرف شد کسالت روی می دهد و آدمی از عمل بازمی ماند .

و چنین خوفی محض فساد و نقصان ، و در نزد عقل و شرع مذموم است . بلکه اصل خوف بالحقیقه چون ناشی از عجز و بیچارگی ، و از جهل به عاقبت کار خود حاصل است ، عین نقص و قصور است ، زیرا که کمال حقیقی ، چیزی است که : از برای خدانتوان ثابت کرد ، مانند علم و قدرت و امثال اینها . و لیکن هرگاه واسطه بر طرف شدن نقصی بدتر که ارتکاب معاصی و رسیدن به فضائل دیگر شود به این جهت کمال می شود .

پس هر خوفی که این فواید بر او مترتب نگردد مذموم خواهد بود . بلکه بسا باشد که باعث موت یا مرض یا فساد عقل گردد . و این مانند آن است که : در تادیب هر طفل او را چنان بزنند که بمیرد

ص: ۲۷۵

۱- ۳۱. «از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی شوند» . یوسف ، (سوره ۱۲) ، آیه ۸۷ .

یا عضوی از آن را بشکنند .

فصل پنجم : کیفیت تحصیل صفت خوف از خدا - جل جلاله -

کیفیت تحصیل صفت خوف از خدا

چون فضیلت خوف را دانستی و شرف آن را شناختی باید در صدد تحصیل آن برآئی و خود را به آن صفت بیارائی . و به چند طریق تحصیل خوف از خدا باید کرد .

ابتدا این مطلب را با مثالی توضیح می دهیم و آن ، این است که : هرگاه شیری قوی پنجه در راهی خفته باشد کسی که از بودن شیر در آنجا خبر ندارد بی باک رو به آن راه می رود . و همچنین آنکه بودن شیر را می داند ولیکن سببیت و درندگی شیر را نیافته است از آن احتراز نمی کند . و بسا باشد که : اندکی حکایت حمله و درندگی آن را شنیده و لیکن چون مدتی از آن گذشته ملتفت آن نیست ، و به این جهت نمی ترسد . و گاه است که : از همه اینها مطلع ، و لیکن به شمشیر ، یا قوت خود مغرور است و به این سبب از آن حذر نمی نماید .

پس کسی که از شیر خبر ندارد ، یا حمله و قوت شیر را نمی داند بعد از آنکه مطلع بوجود او یا بر سببیت او شود و یقین به اینها کرد خایف می گردد و رو از آن رامی گرداند . و بسا باشد که از درندگی شیر اطلاعی نداشته باشد و لیکن ببیند که ارباب عقول و مدرک چون به آنجا می رسند فرار می کنند او نیز به تقلید از ایشان فرار می کند ، مانند طفلی که ماری را ببیند ، گاه باشد که ست به جانب او دراز کند که آن را بگیرد و بازی کند ، و لیکن هر گاه پدر او حاضر باشد و

می ترسد و می گریزد و چون طفل پدر رامشاهده می کند که می لرزد و راه گریز می جوید ، خوف بر آن طفل نیز غالب می شود و با پدر فرار می کند .

و کسی که حکایت درندگی شیر را اندکی شنیده و لیکن چون کم شنیده ملتفت نیست هر گاه کسی او را متذکر کند و نقل حمله های شیر و دریدن او را به او تجدید کند خایف می گردد و خود را محافظت می نماید .

و کسی که به قوت یا شمشیر خود مغرور است اگر متذکر این شود که گاه است شمشیر خطا کند یا کارگر نشود ، و قوت او از من زیادتر باشد ، یا حادثه ای روی دهد که باعث ضعف من شود ، در مقام حذر بر می آید .

و چون این را دانستی معلوم می شود که سبب کمی خوف از خدا یکی از سه چیز می شود :

اول : از بی خبری از عظمت و جلال خدا ، و جهل به مؤاخذه و عقاب روز جزا ، و سستی اعتقاد ، و ضعف یقین در اینها .

دوم : از غفلت و فراموشی از محاسبه روز قیامت ، و بی التفاتی به «اهوال» (۱) و عذابهای آن روز پر وحشت .

سوم : از اطمینان و خاطر جمعی به رحمت پروردگار ، یا مغرور شدن به طاعات و اعمال خود .

و معالجه هر یک از اینها از مثالی که گفتیم معلوم می گردد .

و خلاصه آنکه به چهار طریق می توان صفت خوف را تحصیل نمود :

اول آنکه : سعی نماید در تحصیل یقین و قوه ایمان به خدا و روز جزا و بهشت

ص: ۲۷۷

ودوزخ و حساب و عقاب ، و چون یقین درست به اینها تحصیل کرد از دوزخ خائف ، و به بهشت امیدوار می گردد . و این باعث می شود که در دنیا صبر بر مشقت و زحمت کند .

و چون قوه صبر از برای او حاصل شد او را به مجاهده و ذکر خدا و طاعت و عبادت وا می دارد . و به سبب ذکر و فکر ، انس به پروردگار ، و معرفت او حاصل می شود . و معرفت و انس ، باعث محبت خدا ، و رضا به مقدرات او می شود . و سایر مقامات مقربین از برای او میسر می شود . پس یقین ، منشا همه صفات حسنه ، و باعث وصول به جمیع مراتب محموده است .

دوم آنکه : پیوسته متفکر احوال روز حساب ، و متذکر انواع عقاب بوده ، مرگ را در پیش نظر بدارد ، و صعوبت عالم برزخ را تصور نماید ، و مؤاخذه روز قیامت رانصب العین خود سازد ، و احوال عرصه محشر و جزای گناهکاران را استماع نماید ، و اخبار و آثاری که در بیان شداید و احوال روز حساب رسیده ملاحظه کند .

سوم آنکه : مشاهده احوال خائفین از خدا را نماید ، و حکایات خوف انبیاء و اولیاء را گوش کند ، و ملاحظه کند خوف ایشان از پروردگار به چه حد بوده و به فکر کار خودافتد .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«هیچ وقت جبرئیل علیه السلام به نزد من نیامد مگر اینکه از خوف پروردگار مرتعش و لرزان بود» . (۱)

روزی آن حضرت از جبرئیل

ص: ۲۷۸

سؤال کرد که :

«چرا میکائیل را هرگز خندان نمی بینم؟ عرض کرد که : از روزی که آتش جهنم خلق شده میکائیل نخندیده». (۱)

و مروی است که

«ابراهیم خلیل الرحمن که خلعت خلتش در بر ، و افسر کرامتش بر سر بود ، چون به نماز ایستادی صدای دل او به قدر یک میل راه رفتی». (۲)

«از داود پیغمبر ترک اولائی صادر شد تا زنده بود بر خود نوحه می کرد و پیوسته شغل او گریه و زاری بود . روزی متذکر خطای خود شد بی اختیار فریاد کرد و از جای خود جسته دست بر سر نهاد و سر به کوه و بیابان گذاشت و نوحه و گریه می نمود ، به حدی که سباع و درندگان بر دور او جمع شدند . گفت : بر گردید من شما را نمی خواهم ، من طالب کسانی هستم که بر گناه خود گریانند . مردم به او می گفتند که : تا چند می گریی و خود را رنجه می داری؟ می گفت بگذارید که گریه کنم پیش از آنکه روز گریه کردم سرآید ، و پیش از آنکه استخوانهایم را خورد کنند و شعله در احشای من افکنده ملائکه غلاظ و شداد را به گرفتن من امر کنند». (۳)

«یحیای معصوم چون به نماز ایستادی چنان گریستی که درخت و کلوخ از گریه او به گریه در آمدی ، و پدر بزرگوارش زکریا بر حال او گریه کردی تا بیهوش شدی . و یحیی همیشه از خوف خدا گریان بود تا از اشک چشمش گوشت روی او ریخت و دندانهایش از زیر پوست نمایان شد ، مادرش دو قطعه کرباس بر دو گونه او

ص : ۲۷۹

۱- ۳۴. مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۲۲۴

۲- ۳۵. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ .

۳- ۳۶. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۶ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ .

گذاشت تا آب چشمش به جراحت گونه اش نرسد ، چون به نماز ایستادی این قدر گریستی که آن کرباس در آب چشمش غرق شدی ، مادرش آن را برداشتی و فشردی ، چون یحیی می دید که مادرش آنها را می فشارد و آب از دستش جاری است آهی می کشید و می گفت : ای خدا این اشک چشم من است و این مادر من است و من بنده توام و تو ارحم الراحمینی» . (۱)

و خوف خاتم انبیاء به مثابه ای بود که قد مبارکش خم شده بود ، چنانکه چون راه رفتی مردمان گمان کردند که به رو در می افتد . و حتما شنیده ای که سید اولیاء شبی هفتاد مرتبه از خوف خدا بیهوش می شد . و چنانچه فقرات مناجات آن بزرگوار راملاحظه نمائی و عبارات ادعیه سید الساجدین را بشنوی مرتبه خوف و خشیت ایشان را خواهی دانست . پس بعد از آنکه خوف ایشان با وجود مرتبه عصمت به این حد باشد معلوم است که امثال ما چگونه باید باشیم .

چهارم آنکه : تأمل کند که فهمیدن حقایق قضا و قدر الهی و ادراک کند امور خداوندی در قوه بشر نیست و هیچکس را از آنچه در پس پرده است خبر نیست ، پس حکم کردن به آنچه به ظن و تخمین می آید غلط ، چه جای قطع و یقین ، پس به طاعت و ایمان خود خرسند شدن نیست مگر از بیخردی و بیخبری . بلکه اگر کسی همه خیرات از برای او حاصل ، و از دنیا بالمره گسیخته و منقطع باشد ، و بالکلیه در خدمت خدا مشغول بوده باشد خاتمه خود را چه می داند ؟ و از آخر کار خود چه خبر دارد ؟

ص : ۲۸۰

و چگونه مطمئن می شود که دفتر حال او برنگردد ، و احوال او متبدل نشود ؟ ! و حال آن که گفته اند : گردش دل آدمی شدیدتر است از گردش آب جوشان در دیگ . و پروردگار مقلب القلوب می فرماید :

«ان عذاب ربهم غیر مامون» . (۱)

خلاصه معنی آنکه : کسی از آدمیان از عذاب خدا ایمن نیست ، پس انسان بیچاره کجا و اطمینان خاطر کجا ! چه جای نشستن و چه جای خاطر جمع شدن است ! باید بر خود گریه کنیم و بر احوال خویش نوحه نمائیم .

دیده ها بر دیگری چون میگری***مدتی بنشین به خود خون میگری

هر کجا نوحه کنند آن جا نشین***زانکه تو اولی تری اندر حنین

علت نرسیدن از سوء خاتمه

قبل از این مذکور شد که بالاترین خوفها ، خوف سوء خاتمه است . و از برای آن اسباب بسیار است ، و مرجع همه آنها سه چیز است :

اول : که از همه بدتر است آن است که در وقتی که سکر است مرگ ظاهر شود و احوال آن نمایان گردد ، در عقاید آدمی خللی هم رسد و شک یا انکاری در بعضی از عقاید در دل او حاصل شود ، و این حجابی گردد میان خدا و بنده ، که باعث عذاب مخلد ، و زیانکاری ابد ، و دوری دائمی از درگاه خدا گردد ، و به کفر از دنیا رحلت کند .

و می تواند شد که آدمی به امری که خلاف واقع باشد اعتقاد کند و در وقت مردن خلاف آن بر او ظاهر شود ، و به این سبب تشکیک در سایر عقاید صحیح خود کند

ص: ۲۸۱

و کافر گردد. زیرا که در ابتدا، اعتقاد او به همه یکسان بود، پس چون ملاحظه کند که یکی از آنها خطاست اطمینان او از سایر عقاید خود نیز بر طرف می گردد.

چنانکه گویند فخر رازی روزی می گریست. از سبب گریه او پرسیدند. گفت: حال هفتاد سال است که در مساله ای بنوعی اعتقاد داشتم امروز دانستم که باطل بوده، از کجا که سایر عقاید من چنین نباشد.

و بالجمله - العیاذ بالله - کسی که به این خطر افتد و پیش از آنکه رفع تشکیک او بشود و ایمان از برای او حاصل بشود از دنیا برود کافر رفته است. و بلهائی که ایمان به خدا و رسول و روز حساب بر سبیل اجمال دارند و این در قلب ایشان رسوخ کرده است از این خطر دورترند.

و از این جهت است که وارد شده است که:

اکثر اهل بهشت بلها خواهند بود. (۱)

و به این سبب در شریعت مقدسه منع شده است از: غور در بحث و نظر در خدا و صفات او. و سر در این، آن است که بلها آنچه را از شرع رسیده است چون اعتقاد کردند و فراگرفتند، بر آن باقی می مانند. و چون ذهن ایشان از فهمیدن شبهات قاصر، و به تشکیک و تردید معتاد نشده اند، در دل ایشان شک و شبهه خلجان نمی کند.

و خلاف کسانی که در فکر و بحث فرو رفته و عقاید خود را از عقول قاصره خوداخذ کرده اند، و با فکر سست خود عقیده ای را به

ص: ۲۸۲

۱- ۳۹. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۸. مراد از بله و بلها کسی است که: ذاتا تمایل به کارهای خیر داشته و از شر و فساد غافل باشد رک: مجمع البحرین، ماده بله

دست آورده اند ، که ایشان را ثبات قدمی در اعتقادی نیست ، زیرا که عقول ناقصه ، از فهمیدن اکثر عقاید دینیه عاجز ، و ادله ای را که ترتیب می دهند مضطرب و متعارضند . و از بحث و فکر ، درهای شک و شبهه گشوده می شود . پس ذهن ایشان همیشه معرکه شکوک و شبهات است ، گاهی اعتقادی می کنند و به آن اطمینان بهم می رسانند بعد از آن در دلیلش تشکیک ، و اعتقادایشان ضعیف می شود . و پیوسته در حیرت و اضطراب و تشکیک و اشتباهند .

پس اگر به این حالت سكرات مرگ ، ایشان را دریابد چه استبعاد دارد که در بعضی از عقاید دینیه شک نمایند ؟ ! و ایشان مانند کسی هستند که : در کشتی شکسته نشسته باشد و کشتی او در گرداب افتاده ، موجی آن را به موجی دیگر اندازد . و غالب این است که چنین کسی غرق می شود .

و از نصیر الدین طوسی ، که از اعظام متکلمین است منقول است که گفت : هفتاد سال در علوم عقلیه فکر کردم و کتابهای بسیار در آنها تصنیف کردم و بیش از این نیافتم که این مخلوقات را خالق است ، و در این هم یقین عجوزه های قبیله از من بالاتر است .

پس طریق صحیح آن است که : همه کس اصل ایمان و عقاید خود را از صاحب وحی اخذ کند . و باطن خود را از صفات ذمیمه و اخلاق خبیثه پاک سازد . و به اعمال صالحه و طاعات مشغول گردد . و متعرض تفکر در آنچه از طاقت او بیرون است نگردد ، تا الطاف ربانیه او را دریابد

دوم: از اسباب سوء خاتمه آن است که: ایمان آدمی ضعیف باشد و به سبب ضعف ایمان و عقیده، دوستی خدا در دل او کم باشد، و دوستی دنیا و اهل و عیال و منصب و مال بر دوستی خدا غالب باشد. پس چنین کسی به تدریج محبت دنیا بر او غلبه می کند تا به جایی می رسد که دوستی خدا در نهایت کمی می شود. و از آن، چیزی که اثری در مخالفت نفس اماره و شیطان کند باقی نمی ماند. و از این جهت دل او تاریک و سیاه می شود. و گرفتگی و افسردگی در آن هم می رسد. و قساوت آن را فرا می گیرد. و تاریکی گناهان بر آن مترکم میشود. و بالکلیه نور ایمان از آن بر طرف می شود.

پس چون سکران مرگ در رسد، و بر او ظاهر شود که: حال باید از دنیا مفارقت کند، و آنچه محبوب اوست از مال و فرزند، همه را ترک کند، و این فعل را از خدامی داند، لهذا آن قلیل دوستی خدا هم که باقی مانده تمام می شود. بلکه مبدل به بغض و انکار می گردد، زیرا که چنان می داند که: خدا میان او و میان مال و فرزند و اهل و عیال و سایر آنچه دوست دارد جدائی افکنده است. و دوستی بسیار هم با خدا ندارد که به قضای او راضی باشد. پس در دل او انکار و کراهت، بلکه بغض و عداوت داخل می شود. چنانکه هرگاه کسی یکی از فرزندان خود را اندک دوستی داشته باشد

و مالی داشته باشد ، که در نزد او از آن فرزند عزیزتر باشد و آن فرزند آن مال را تلف کند آن قلیل دوستی او به عداوت مبدل می شود .

پس هر گاه چنین کسی در حالت انکار و بغض بمیرد بر سوء خاتمه مرده است ، و وارد خواهد شد بر خدا مانند بنده گریخته دشمنی که او را به قهر گرفته باشند و به نزد مولای خود برند .

پس بر هر کسی لازم است که سعی کند که دوستی خدا بر دل او غالب باشد و هیچ چیز را از او دوست تر نداشته باشد تا در وقت مردن از این قسم سوء خاتمه نجات یابد .

و حق - سبحانه و تعالی - به این قسم سوء خاتمه در کتاب کریم اشاره فرموده اند که :

«قل ان كان ابائكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجكم و عشیرتكم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون كسادها و مسكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامر» (۱)

یعنی : «بگو به مردمان که اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و اقارب و خویشان شما و مالهایی که کسب کرده اید ، و تجارتی که از کساد و ناروایی آن می ترسید ، و خانه هایی که آنها را پسندیده اید ، در نزد شما محبوب تر است از خدا و رسول خدا و جهاد کردن در راه خدا پس منتظر باشید تا امر خدا بیاید» .

یعنی سكرات مرگ بر شما ظاهر شود ، و بیهوشی مرگ شما را فرا گیرد در آن وقت ضرر زیادی دوستی امور دنیویه

ص: ۲۸۵

و کمی دوستی خدا و رسول صلی الله علیه و آله معلوم خواهد شد .

سوم : از اسباب سوء خاتمه : کثرت معاصی و پیروی شهوات نفسانیه است ، زیرا که سبب متابعت شهوات ، و فرو رفتن در معاصی و سیئات ، غلبه شهویات ، و رسوخ آنها در دل است . و سبب آن نیست مگر بسیاری الفت و عادت به آنها . و هر چه را که آدمی به آن الفت گرفت و عادت کرد ، در وقت مردن همان به خاطر او می رسد و در نزد او متصور می شود .

پس اگر بیشتر میل او به طاعت و عبادت باشد در وقت رفتن او از دنیا دل او متوجه طاعت می شود . و اگر اکثر همت او مقصور بر معاصی و گناهان بوده ، یاد آنها در وقت مردن حاضر می شود . و کسی که بیشتر شغل او مسخرگی و استهزاء باشد در آن وقت مشغول آن می گردد . و همچنین در جمیع شغلها و عملهایی که در مدت عمر متوجه آنها بوده .

پس کسی که بیشتر فکر و ذکر او در معصیت و گناه بوده بسا باشد که در وقت مردن ، شهوت گناه بر او غالب ، و دل او متوجه آنها باشد ، و بر این حال قبض روح او شود . و این حالت ، حجابی شود میان او و میان پروردگار . و کسانی که دل آنها به شهوات مایل ، و معاصی و سیئات بر ایشان غالب است به این خطر نزدیک اند «اعاذنا الله سبحانه منه» . (۱)

و سر در این ، آن است که بیهوشی ای که پیش از مرگ حاصل می شود

ص: ۲۸۶

شبهه به خواب است ، پس همچنان که آدمی در خواب احوالی را که به آنها الفت کرده و عادت نموده می بیند ، و چیزهایی که شباهتی به آنچه در بیداری دیده ، ندارد هرگز در خواب نمی بیند . چنانچه کور مادرزاد هرگز روشنائی و رنگهای مختلفه را در خواب مشاهده نمی کند . و کسی که تازه به حد بلوغ رسیده باشد و محتمل شود ، صورت مجامعت به خواب او نمی آید . و همچنین در وقت سكرات مرگ و بیهوشی پیش از مرگ ، که مشابه خواب است به غیر از آنچه به آن معتاد شده و الفت گرفته به نظر او نمی آید .

و بسا باشد که به واسطه الفت و عادت ، صورت فاحشه در نزد او متمثل می شود و در آن وقت میل به آن می کند ، و به این خیال قبض روح می شود ، و به سوء خاتمه ازدنیا می رود .

و بدان که همچنان که بسیار می شود که در بیداری چیزهایی به خاطر او می گذرد که سبب آن را نمی داند ، همچنین در خواب و وقت مردن چیزهایی به خاطر او می آید که به باعث آن ملتفت نمی گردد . و گاه است که سبب آنها را بعد از التفات می توان یافت ، مثل اینکه صورت جمیلی را می بیند و به مناسبت آن به فکر صورت خوب دیگر می افتد . یا صورت خوبی را می بیند به ضدیت آن ، صورت بسیار بدی را متذکر می شود .

یا اسبی را ملاحظه می کند و به واسطه آن ، شخصی که وقتی سوار آن بوده به خاطرش می آید .

و بسیار می شود که بعضی چیزها به خاطر می گذرد که هر چند تامل

کند سبب آن رانمی فهمد ، و حالت خواب و سكرات مرگ نیز چنین است .

راه محافظت خاطر از معاصی در وقت مردن

و کسی که خواهد وقت مردن خاطر او از معاصی و شهوات محفوظ ، و اصلاً به فکر آنها نیفتد باید که در تمامی عمر خود مشغول مجاهده بوده که نفس خود را از معصیت باز دارد . و ریشه شهوات را از دل خود بکند . و مواظبت بر علم و عمل نماید . و باطن خود را از فکر مشاغل دنیویه پردازد . و دل خود را محل محبت خدا و انس به او سازد .

و این را ذخیره هنگام مردن خود کند ، زیرا که هر کسی بر حالتی که زندگانی کرد می میرد . و بر حالتی که مرد محشور می شود . و به تجربه رسیده و مکرر مشاهده شده که هر کسی در وقت مردن ، دل او مشغول امری بوده که در زندگانی بیشتر متوجه آن بوده و آثار آن از او به ظهور می رسد .

و به این جهت است که معظم خوف اهل معرفت از این قسم خوف سوء خاتمه است ، که می ترسند در وقت مردن افکار ردیه و خواطر مذمومه به خاطر ایشان خطور کند و بر این حال بمیرند ، و همین حجاب میان آنها و پروردگار گردد ، زیرا که خلجان افکار ، بالکلیه داخل در تحت اختیار آدمی نیست ، اگر چه بسیاری عادت مدخلیتی تمام دارد . و از این جهت است که : اگر کسی بخواهد غیر از انبیاء و ائمه - علیهم السلام - رادر خواب نبیند ، و سوای عبادت و طاعت را در رؤیا ملاحظه نکند میسر او نمی گردد ،

اگر چه مواظبت بر صلاح و طاعت در این خصوص بی اثر نیست . و از این ، معلوم می شود که اگر آدمی در نفس آخر ، که روح با آن بیرون می رود سالم نماند همه اعمال حسنه او ضایع و بی فایده است . و سالم ماندن در آن نفس ، با اینکه دل جولانگاه خواطر باشد و در امواج افکار مضطرب باشد در نهایت اشکال است .

و به این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«مردی پنجاه سال عبادت و عمل اهل بهشت را می کند تا اینکه میان او و بهشت به قدر دوشیدن شتری باقی نمی ماند و خاتمه او به آنچه از برای او مقدر شده می شود» . (۱)

و معلوم است که در این مقدار وقت ، عملی دیگر که باعث شقاوت شود نمی تواند سرزند مگر افکار ردیه که چون برق خاطف در گذرند .

و به این سبب گفته اند که : «تعجب نمی کنم از کسانی که در دنیا هلاک شدند که چگونه هلاک شدند ، و لیکن تعجب می کنم از کسانی که نجات یافتند که چگونه نجات یافتند» (۲) .

و در حدیث رسیده است که : «چون روح بنده مؤمن را بر خیر و اسلام بالا-برند ، ملائکه تعجب می کنند و می گویند : چگونه نجات یافت از دنیائی که نیکان ما در آنجا فاسد شدند» . (۳)

و از اینجا سر فرموده حضرت ظاهر می شود که فرمودند : «مردم همه اهل هلاکت اند مگر علماء ، و علماء همه اهل هلاک اند مگر عمل کنندگان به علم خود ، و عمل کنندگان همه اهل هلاکت اند مگر مخلصین ، و مخلصین هم بر

ص: ۲۸۹

۱- ۴۲. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ ، به نقل از صحیح مسلم . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۲

۲- ۴۳. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۱ .

۳- ۴۴. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۱ .

و به جهت این خطر عظیم و تشویش و بیم مرتبه شهادت در راه خدا مطلوب، و مرگ «مفاجات»، (۲) ناگوار است، زیرا که بسا باشد که مرگ مفاجات، در وقتی اتفاق افتد که خاطر آدمی ملتفت به فکر بدی باشد.

و اما در شهادت در راه خدا، در حالی قبض روح می شود که در دل بجز محبت خدا امری باقی نماند، زیرا که: کسی به امر خدا و رسول رو به میدان کارزار می آورد که مرگ را به جهت رضای ایشان بر خود نوشته است. و از اینجا معلوم می شود که قتلی که سبب شهادتی که مذکور شد نباشد باعث اطمینان از این خطر نمی گردد، اگر چه به ظلم کشته شده باشد، یا به جهاد رفته باشد و لیکن مقصود او رضای خدا و رسول او نباشد.

پس بر هر کسی لازم است که سعی نماید که از این خطر عظیم نجات یابد. و خاتمه او به خیر، و عاقبت او به نیکوئی باشد. و آن به این نوع می شود که در وقت مردن، دل او متوجه خدا و مملو از حب و انس او باشد، تا به رستگاری جاوید فایز گردد. و این موقوف است بر مجاهده بسیار، تا نفس را از شهوات دنیویه باز دارد. و بالمره محبت دنیا را از دل بیرون کند. و از ارتکاب معاصی و ملاحظه احوال عاصیان و تصور و فکر در معصیت، غایت اجتناب را بکند. و از اهل معصیت، و شنیدن حکایات ایشان،

ص: ۲۹۰

۱- ۴۵. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۵۶. و محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۰۳.

۲- ۴۶. ناگهانی.

نهایت احتراز را لازم شمارد . و بلکه محبت هر چیزی که غیر از خداست از دل بیرون کند . و خانه دل را بالمره از ما سوی الله بپردازد ، تا یاد خدا ملکه او شود . و بدون این ، مطمئن از اینکه خاتمه به خیر خواهد بود نمی توان شد .

بلی دانستی که بیهوشی ای که نزدیک مردن هم می رسد حکم خواب را دارد . و ملاحظه کن حالت خود را که در اکثر اوقات خوابهائی که می بینی مطلقاً در آن حالت در دل خود محبت خدا را نمی بینی . و به خاطر نمی گذرد که تو را خالقی است به صفات کمال آراسته . بلکه امور باطله و خیالات فاسده ای که به آنها انس گرفته ای در خواب می بینی . و اگر - نعوذ بالله - در هنگام قبض روح ، دل تو مشغول چیزی از امور دنیوییه بوده باشد و ملتفت معرفت خدا و در بهجت و سرور از محبت او نباشی بعد از مردن همیشه بر این حال خواهی بود ، و زیانکاری ابد ، و شقاوت سرمد نصیب تو خواهد شد .

پس ای دوست ! از خواب غفلت بیدار ، و از مستی طبیعت هشیار شو . دوستی دنیای دنیه را از دل خود بیرون کن . و دل خود را به محبت انس پروردگار آباد ساز . از دنیائی که خانه عاریت است به قدر ضرورت قناعت کن . و از منزلی که باید رفت ، به مقدار حاجت کفایت نما . از غذا و طعام تو را این قدر بس است که حفظ حیات کند ، و زیاده خوردن آدمی را از قرب پروردگار دور ، و از بساط قرب عزت مهجور می سازد . و

از جامه به قدری که ساتر بدن باشد تو را کافی است ، و افزون از آن انسان را از کار آخرت باز می دارد . و از مسکن و خانه آن قدر که تو را از باران و آفتاب محافظت کند کفایت می کند ، و ازین بیشتر ، خانه جاوید را خراب می کند .

و اگر به اینها کسی ساخت ، یمکن که به کار آخرت پرداخت . و اگر از این تجاوزنماید شغل او در دنیا بسیار ، و دل او هر لحظه به فکری گرفتار می گردد . و هر دمی غمی ، و هر ساعتی محنتی ، هر نفسی مشغله ای ، و هر زمانی در مرحله ای خواهد بود .

برکات اوقات او به فکر این و آن تلف می شود ، و وقت و فرصت بر طرف .

و بعد از آنکه مشاغل دنیوییه را از خود دور کنی متوجه دل خود باش ، و لحظه ای از آن غافل مشو تا به هر وادی نیفتد . و سعی کن که پیوسته در فکر و ذکر خدا باشد و با او انس گیرد ، که به واسطه آن به بهجت ابدیه و سعادت دائمیه فایز گردد .

و چگونه عاقل دست از چنین مرتبه ای بر می دارد به جهت مشغول شدن به فضول دنیا و امور خسیسه این عاریت سرا ، که نه آن را بقائی ، و نه با کسی وفائی کرده . کسی زیاده از نصیب خود نخورده ، و از اینجا چیزی با خود همراه نبرده .

بند بگسل باش آزاد ای پسر***چند باشی بند سیم و بند زر

گر بریزی بحر را در کوزه ای***چند

صفت سیم : یاس و ناامیدی از رحمت خدا و مذمت آن

یاس از روح الله

یاس از روح الله . و این صفت از جمله مهلکات عظیمه بلکه گناهان کبیره است و در کتاب کریم نهی صریح از آن شده ، چنانچه می فرماید :

«یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله» . (۱)

یعنی : «ای بندگان من که بر خود ستم و اسراف کرده اید ! از رحمت خدا نا امید نشوید» .

و باز می فرماید : «و من یقنط من رحمہ ربہ الا الضالون» . (۲)

یعنی : «کیست که ناامید از رحمت خدا شود ، مگر گمراهان و اهل ضلالت» .

بلکه از بعضی آیات معلوم می شود که یاس از رحمت خدا موجب کفر است ، چنانکه می فرماید :

«لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون» (۳)

یعنی : «مایوس نمی شود از رحمت خدا مگر کفار» .

و مروی است که : «مردی از بسیاری گناهان ، این قدر خائف شده بود که از آمرزش خود ناامید بود . حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمودند : ای مرد ! مایوسی تواز رحمت خدا بدتر است از گناهی که کرده ای» . (۴)

و روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «اگر بدانید آنچه را من می دانم ، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست . و به بیابانها و صحراها بیرون خواهید رفت . و بر سینه های خود خواهید زد . و پناه به پروردگار خود خواهید برد . پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت : پروردگارت می فرماید که : بندگان مرا از من نا امید مکن» . (۵)

و مروی است که : «مردی بود در بنی اسرائیل که

ص: ۲۹۳

۱-۱. زمر ، (سوره ۳۹) ، آیه ۵۳ .

۲-۲. حجر ، (سوره ۱۵) ، آیه ۵۶ .

۳-۳. یوسف ، (سوره ۱۲) ، آیه ۸۷ .

٤-٤. احياء العلوم، ج ٤، ص ١٢٥ و ١٢٦. و محجہ البيضاء، ج ٧، ص ٢٥٣.

٥-٥. مستدرک حاکم، ج ٤، ص ٥٧٩.

مردم را از رحمت خدا نا امید می کرد و ایشان را بسیار می ترسانید . در روز یامت خدا به او خواهد فرمود که : امروز من تو را از رحمت خود مایوس می کنم ، همچنان که تو بندگان مرا از من ناامید می ساختی» . (۱)

و همین قدر بس است در مذمت صفت یاس ، که : آدمی را از محبت خدا که سر همه فضایل و بالاترین آنهاست باز می دارد ، زیرا که تا کسی به دیگری امیدوار نباشد او رادوست نمی دارد . و همچنین این صفت باعث بازماندن از طاعت و عبادت می شود ، زیرا که باعث بر عمل ، نشاط خاطر و امیدواری به مکافات آن است .

و آنچه رسیده است در مذمت ظن بد به خدا - چنانکه مذکور خواهد شد - دلالت بر مذمت این صفت نیز می کند . پس بر هر کسی لازم است که از این صفت مجتنب باشد . و علاج آن به تحصیل ضد آن است ، که صفت رجاء و امیدواری به رحمت خداست ، چنانکه بیاید .

فصل : رجاء و امیدواری به خدا

رجاء و امیدواری به خدا

ضد یاس از رحمت خدا امیدواری به اوست ، که آن را صفت رجاء گویند . و «رجاء» عبارت است از : انبساط سرور در دل ، به جهت انتظار امر محبوبی .

و این سرور و انبساط را وقتی رجاء و امیدواری گویند که : آدمی بسیاری از اسباب رسیدن به محبوب را تحصیل کرده باشد ، مثل انتظار گندم از برای کسی که تخم بی عیب را به زمین قابلی که آب به آن نشیند بیندازد ، و آن را در وقت خود آب دهد .

اما توقع چیزی که هیچ یک از اسباب آن را مهیا نکرده باشد

ص: ۲۹۴

آن را رجاء نگویند ، بلکه غرور و حماقت نامند . مانند انتظار گندم از برای کسی که تخم آن را در زمین شوره زاری که بی آب باشد افکنده باشد .

و اگر کسی بعضی اسباب را تحصیل کرده و بعضی را نکرده ، که حصول محبوب مشکوک فیه باشد آن را آرزو و تمنا گویند ، مثل آنکه تخم را به زمین قابلی افکنند امادر آب دادن کوتاهی و تقصیر نمایند .

و چون این را دانستی بدان که دنیا مزرعه آخرت است . و دل آدمی حکم زمین را دارد . و ایمان چون تخم است . و طاعات ، آبی است که زمین را با آن سیراب باید کرد . و پاک کردن دل از معاصی و اخلاق ذمیمه به جای پاک کردن زمین است از خار و خاشاک و سنگ و کلوخ و گیاهی که زرع را فاسد می کند . و روز قیامت هنگام درو کردن است .

پس باید امید داشتن بنده به آمرزش را قیاس کرد به امید صاحب زرع ، و همچنان که کسی تخم را به زمین پاک افکند و آن را به موقع آب دهد ، و از سنگ و خار و خس پاک سازد ، چون چشم به لطف پروردگار داشته بنشیند و امید گندم به خانه بردن در وقت درو داشته باشد . این امید را رجاء گویند و عقلا از آدمی می پسندند و مدح او را می کنند . همچنین هر گاه بنده زمین دل را از خار و خس اخلاق ذمیمه رفت و درو کرد ، و تخم ایمان را در آن پاشید ، و آب طاعات

را بر آن جاری ساخت ، پس امید به لطف پروردگار داشته باشد که او را از سوء خاتمه نگاهدارد ، و او را بیامرزد . و این امیدواری او رجاء محمود ، و در نزد عقل و شرع مستحسن است .

و همچنان که کسی که از زراعت تغافل ورزد و سال خود را به کسالت و راحت به سر برد ، یا تخم را در زمین شوره که آب به آن نمی نشیند افکند و بنشیند و توقع درو کردن و گندم به انبار کشیدن را داشته باشد این را حمق و غرور گویند و صاحب آن را احمق نامند . همچنین کسی که تخم ایمان و یقین را در زمین دل نیفکند ، یا بیفکند ولیکن خانه دل او «مشحون» (۱) به رذایل صفات ، و مستغرق لجه شهوات و لذات باشد . و آن را به آب طاعتی سیراب ننماید و چشم [چشم داشت] ایمان و مغفرت را داشته باشد مغرور و احمق خواهد بود .

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : امیدواری و رجاء ، در وقتی است که آدمی توقع محبوبی را داشته باشد که جمع آوری اسبابی را که در دست او هست کرده باشد ، و دیگر چیزی نمانده باشد مگر آنچه را که از قدرت او بیرون است ، که فضل و کرم خداست ، که از لطف خود او را از سوء خاتمه ، و ایمان او را از شیطان ، و دل او را از هوا و هوس محافظت نماید .

پس احادیث و اخباری را که در ترغیب به رجاء و امیدواری به خدا ، و وسعت عفو و رحمت او

ص: ۲۹۶

۱-۷. مملو

رسیده مخصوص است به کسانی که چشم داشت رحمت را با عمل خالص داشته باشند و به دنیا و لذت آن فرو نرفته باشند .

پس جان من ! با هوش باش تا شیطان ترا فریب ندهد ، و از طاعت و عبادت باز ندارد ، و به امید و آرزو ، روزگار تو را نگذرانند ، تا زمام کار از دست تو در رود . و نظری به احوال انبیاء و اولیاء و بزرگان بارگاه خدا افکن ، و سعی ایشان را در عبادات ملاحظه نمای ، و ببین که : چگونه عمر خود را در خدمت پروردگار صرف نمودند . و روز و شب ، بدن خود را در رنج افکندند ، و به عبادت و طاعت مشغول شدند . و چشم از لذات دنیویه پوشیدند ، و شربت محنت و بلا را نوشیدند . و با وجود این ، از خوف خدا پیوسته در اضطراب ، و دیده ایشان غرق آب بود . آیا ایشان امید به عفو و رحمت خداوند نداشتند ؟ یا از وسعت کرم او آگاه نبودند ؟ به خدا قسم که آگاهی آنها از من و تو بیشتر ، و امیدواری آنها بالاتر بود و لیکن می دانستند :

نابرده رنج گنج میسر نمی شود*** مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

یافته بودند که امید رحمت بی دست آویزی طاعت و عبادت حتم و سفاهت است .

آری :

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد*** که چند سال به جان خدمت شعیب کند (۱)

آیات و اخبار در فضیلت رجاء

و ما ابتدا بعضی از احادیث و آیاتی که در فضیلت رجاء و امیدواری رسیده بیان می کنیم و

ص: ۲۹۷

۱- ۸. مراد از «شبان وادی ایمن» ، حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - است که از مصر فرار نمود و به مدین آمد و مدت ۸ یا ۱۰ سال در خدمت حضرت شعیب - سلام الله علیه - بود . خداوند عالم در قرآن سوره قصص ، (۲۸) آیه ۲۳ به آن اشاره نموده است . (جهت اطلاع بیشتر رک : تفسیر نمونه ، ج ۱۶ ، ص ۶۳) .

بعد از آن بیان اینکه رجای بی طاعت، غرور و حماقت است می نمائیم.

پس می گوئیم بدان که: آیات و اخباری که باعث رجاء و امیدواری می شود و ترغیب به آن می نماید بی نهایت است، و آنها بر چند قسم اند:

قسم اول: آیات و اخباری که در آنها نهی شده است از یاس و نومیدی از رحمت خدا، چنانچه گذشت.

قسم دوم: احادیثی که به خصوص رجاء و امیدواری رسیده، چنانکه مروی است که:

«مردی در حالت نزع بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین او حاضر بودند، عرض کرد که خود را می یابم که از گناهان ترسان، و به رحمت پروردگار امیدوارم.

حضرت فرمود که: در این وقت این ترس و امید در دل بنده جمع نمی شود مگر اینکه خدا او را به آنچه امید دارد می رساند و از آنچه می ترسد ایمن می کند» (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: «در روز قیامت خداوند عالم به بنده می فرماید که: چه چیز مانع شد تو را از اینکه تو منکر را دیدی و نهی از آن نکردی؟ اگر در این وقت عذر آورد که پروردگارا! به تو امیدوار بودم و از مردم می ترسیدم. خدا می فرماید که: این گناه ترا آمرزیدم» (۲).

و باز از آن حضرت منقول است که: «مردی را داخل جهنم کنند، پس در آنجا هزار سال معذب باشد، روزی فریاد کند که یا حنان یا منان. خداوند عالم به

ص: ۲۹۸

۱-۹. سنن ابن ماجه تحت رقم ۴۲۶۱ و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲-۱۰. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۲۶. و سنن ابن ماجه، رقم ۴۰۱۷. و محجه البیضاء، ج ۷، ص ۲۵۴

برو بنده مرا نزد من آور . پس جبرئیل علیه السلام او را بیاورد و در موقف پروردگاربدارد . پس خطاب الهی رسد که : جای خود را چگونه یافتی ؟ عرض کند که : بد مکانی بود . خطاب رسد که : او را به جایی که داشت برگردانید . آن بنده راه جهنم را پیش گیرد و روانه شود و به عقب خود نگاه کند . خدای - تعالی - فرماید که : چرا به عقب نگاه می کنی ؟ عرض کند که : چنین به تو امید داشتم که چون مرا از جهنم بیرون آوردی دیگر به آنجا بر نگردانی . خطاب رسد که : او را برگردانید و به بهشت برید» . (۱)

و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «خدای - تعالی - فرمودند که : مطمئن نشوند عبادت کنندگان به عبادتی که به امید ثواب من می کنند ، به درستی که اگر غایت سعی خود را در طاعت بکنند و در مدت العمر نفسهای خود را به زحمت بیندازند در بندگی من ، باز مقصر خواهند بود و حق عبادت مرا بجا نخواهند آورد در مقابل آنچه از من می خواهند از کرامات و نعیم بهشت من ، و از درجات عالیه در جوار من . و لیکن باید به رحمت من واثق باشند . و به فضل و کرم من امیدوار باشند . و مطمئن و خاطر جمع به حسن ظن به من باشند ، که هر گاه چنین باشند رحمت من ایشان رادر می یابد ، و خوشنودی و آمرزش خود را به ایشان می رسانم ، و خلعت عفو خود را به ایشان

می پوشانم . به درستی که منم خداوند رحمن و رحیم ، و به این نام خود را نامیده ام» . (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «دیدم در کتاب علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - که نوشته بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بالایی منبر فرمودند که : قسم به آن خدائی که به غیر از او خدائی نیست که به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشد مگر به واسطه حسن ظن او به خدا ، و امیدواریش به او ، و حسن خلق او ، و احتراز کردن از غیبت مؤمنین . و قسم به خدائی که به غیر از او خدائی نیست ، که : خدای تعالی هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند مگر به جهت گمان بدی که به خداوند داشته باشد ، و کوتاهی او در امیدواری به خداوند ، و بد خلقی و غیبت مؤمنین . و قسم به خدائی که به غیر از او خدائی نیست ، که : هیچ بنده ، ظن نیکو به خدا نمی دارد مگر اینکه خدا به ظن او با او رفتار می کند ، زیرا که خدا کریم است و همه خیرات در دست اوست ، و شرم دارد که بنده مؤمن گمان نیک به او داشته باشد و گمان او تخلف کند و امید او بر نیاید . پس نیکو کنید گمان خود را به خدا و به سوی او رغبت نمائید» . (۲)

قسم سوم : از چیزهایی که باعث امیدواری مؤمنین است آن است : که در آیات قرآنی و احادیث نبویه تصریح شده

ص : ۳۰۰

۱-۱۲. کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱. و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۹.

۲-۱۳. کافی، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۲، ح ۲. و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۵ و ۳۶۶، ح ۱۴

که ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین - صلوات الله علیهم اجمعین - از برای طایفه مؤمنین طلب مغفرت می نمایند و از خدا آمرزش ایشان را می طلبند ، و البته دعای ایشان مقبول درگاه پروردگار است .

خداوند عالم می فرماید :

«و الملائکه یسبحون بحمد ربهم و یتغفرون لمن فی الارض» . (۱)

خلاصه معنی آنکه : «فرشتگان تسبیح پروردگار خود را می نمایند ، و از او طلب آمرزش می کنند از برای بندگانی که در زمین هستند» .

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «حیات و ممات من از برای شما خیر است . اما در حیات ، از برای شما احکام شریعت را بیان می کنم ، و طریقه و آداب را به شما می آموزم . و اما بعد از ممات من اعمالی که از شما صادر می شود بر من عرضه می کنند ، آنچه را که دیدم نیک است حمد خدا را می کنم ، و آنچه را که دیدم بد است طلب آمرزش آن را از خدا می کنم» . (۲)

قسم چهارم آنکه : رسیده است که : چون بنده گناهی کند ملائکه در نوشتن آن تاخیر می کنند که شاید نادم و پشیمان شود و استغفار کند .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «چون از بنده گناهی صادر شود به قدر صبح تا شام نوشتن آن را تاخیر می اندازند ، اگر استغفار نمود نمی نویسند» . (۳)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که : «هر که گناهی کندهفت ساعت از روز او را مهلت می دهند ، پس اگر سه مرتبه گفت : «استغفر الله

ص: ۳۰۱

۱-۱۴. شوری ، (سوره ۴۲) ، آیه ۵ .

۲-۱۵. بحار الانوار ، ج ۱۷ ، ص ۱۴۹ ، ح ۴۵ .

۳-۱۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۴۳۷ ، ح ۱ .

الذی لا اله الا هو الحی القيوم» آن گناه را ثبت نمی کنند». (۱)

اموری که وسیله نجات مؤمنین است

قسم پنجم: از اموری که وسیله نجات مؤمنان، و باعث امیدواری گناهکاران است، شفاعت شافع روز قیامت، و عذر خواه گناهکاران امت، پیغمبر رؤف رحیم، و ائمه طاهرین - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - است، که چون عرصه قیامت بر پا شود خودو اهل بیت مطهر او دامن شفاعت برزنند، و کمر عذر خواهی نامه سیاهان امت را بر میان بندند، و عفو تقصیرات ایشان را از بارگاه احدیت مسئلت نمایند، و از خدا آمرزش ایشان را بطلبند. و چنانچه خداوند مهربان به آن برگزیده جهانیان وعده فرموده شفاعت او را قبول خواهد فرمود.

«و لسوف یعطیک ربک فترضی»

یعنی: «هر آینه زود باشد که پروردگار تو، این قدر به تو بخشش و عطا کند که تو راضی و خشنود شوی». (۲)

و در تفسیر این آیه رسیده است که: «محمد صلی الله علیه و آله راضی نخواهد شد که یک نفر از امت او در جهنم باشد». (۳)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند:

«ادخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی»

یعنی: «من شفاعت خود را ذخیره کرده ام از برای صاحبان گناه کبیره از امت خود». (۴)

و الحق این بشارتی است که چشم مؤمنان به آن روشن، و دل ایشان به آن شاد و خرم می شود.

ای گروه مؤمنان شادی کنید*** همچو سرو و سوسن آزادی کنید

آری: چرا شادی نکنند و حال

ص: ۳۰۲

۱-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۲

۲-۱۸. ضحی، (سوره ۹۳)، آیه ۵.

۳-۱۹. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۵.

۴-۲۰. بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۲، ح ۸۶.

آنکه از برای ایشان چنین عذر خواهان هست .

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیان***چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

قسم ششم: بشارات و مژده هائی است که از برای شیعیان وارد شده است ، که ایشان مخلص در جهنم نخواهند بود ، و دوستی پیغمبر و اهل بیت ، ایشان را از عذاب خلاص خواهد کرد ، هر قدر گناه که داشته باشند ، و هر چه معصیت که کرده باشند .

(۱)

قسم هفتم: آیاتی که دلالت می کند بر اینکه : خداوند عالم آتش جهنم را به جهت کفار خلق کرده و به غیر از دشمنان خدا کسی داخل جهنم نخواهد شد ، و دوستان خود را به آن می ترساند و تخویف می کند .

می فرماید : «ذلک یخوف الله به عباده» .

یعنی : «به آتش جهنم ، خدا بندگان خود را می ترساند» . (۲)

و نیز می فرماید : «و اتقوا النار التي اعدت للكافرين»

یعنی : «پرهیزید از آتش جهنم که از برای کفار خلق و مهیا شد» . (۳)

و باز می فرماید : «لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولى»

یعنی : «به آتش جهنم نمی افتد مگر بسیار شقی ، که تکذیب پروردگار را کند و از او اعراض نماید» . (۴)

قسم هشتم : آنچه وارد شده است در خصوص وسعت عفو و مغفرت خداوند ، و وفور مهربانی و رحمت او ، چنانچه فرموده :

«و ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم»

یعنی : «به درستی که پروردگار تو صاحب مغفرت و آمرزش

ص: ۳۰۳

۱- ۲۱. رک: بحار الانوار ، ج ۸ ، باب شفاعت ، صفحات ۲۹-۶۳ .

۲- ۲۲. زمر ، (سوره ۳۹) آیه ۱۶ .

۳- ۲۳. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۳۱

۴- ۲۴. لیل ، (سوره ۹۲) ، آیه ۱۵ و ۱۶ .

است مردمان را بر گناهانی که کرده اند». (۱)

و مرویست که: «خداوند عالم به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که من در روز قیامت محاسبه امت تو را به تو وا می گذارم. آن حضرت عرض کرد که:

تو از برای ایشان بهتری از من، و محاسبه ایشان با تو باشد. خطاب رسید که: هر گاه چنین باشد من هم ترا در حق ایشان مخدول و منکوب نخواهم کرد». (۲)

مرویست که:

«روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: یا کریم العفو.

جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: می دانی معنی کریم العفو را؟ یعنی بدیهای بندگان را به رحمت خود عفو می کند. بعد از آن، آنها را به کرم خود مبدل به حسنات می کند». (۳)

و مرویست که:

«هر گاه بنده گناهی کند و استغفار نماید، خدای - تعالی - به ملائکه می فرماید: ببینید بنده مرا که گناهی از او سر زد، پس دانست که او را پروردگاریست که گناهان را می آمرزد و به گناه، مؤاخذه می کند، گواه می گیرم شما را که من او را آمرزیدم». (۴)

و در حدیث قدسی وارد است که:

«من خلق را آفریدم تا از من نفعی ببرند و سودی کنند و نیافریدم ایشان را که من از آنها منتفع گردم». (۵)

مثنوی:

من نکردم خلق تا سودی کنم*** بلکه تا بر بندگان جودی کنم

و مروی است که اگر بندگان، گناه نکنند خدا خلق

ص: ۳۰۴

۱- ۲۵. رعد، (سوره ۱۳)، آیه ۶.

۲- ۲۶. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۲۸. و محجه البیضاء، ج ۷، ص ۲۵۹.

۳- ۲۷. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۲۸ و ۱۲۹. رک: محجه البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۰.

۴- ۲۸. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۲۹. و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۹۷، با اختلافی در عبارت.

٥-٢٩. مجله البيضاء، ج ٧، ص ٢٦٢ و احياء العلوم، ج ٤، ص ١٣٠.

دیگری خواهد آفرید که گناه کنند و ایشان را بیمارزد. (۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«به آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که خدا به بندگان مهربان تر است از مادر مهربان به فرزند خود». (۲)

و در احادیث وارد شده است که : در روز محشر خداوند عالم چنان آمرزش و مغفرت کند که به خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد ، تا اینکه شیطان هم به طمع افتد . (۳)

و آیات و اخباری که در این معنی رسیده از حد و حصر متجاوز است و بیان از شرح و ذکر همه آنها عاجز .

قسم نهم : اخباری که رسیده است که : هر بلا و ناخوشی و مرضی که در دنیا به مؤمن می رسد ، حتی پای او که به سنگی بر آید کفاره گناه او می شود .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«تب ، از بوی آتش جهنم است ، و همینقدر نصیب مؤمنین است از آتش جهنم». (۴)

قسم دهم : اخباری که وارد شده است در خصوص اینکه : با وجود ایمان ، گناهی ضرر نمی رساند ، همچنان که با وجود کفر ، هیچ عملی نفع نمی بخشد . (۵)

و اینکه گاه است که خدای - تعالی - به جهت مقدار ذره ای از ایمان ، با عمل خوبی از اعمال صالحه ، بنده را می آمرزد و داخل بهشت می کند .

قسم یازدهم : اخباری که رسیده است در ترغیب و امر به حسن ظن به خدا ، - چنانکه شمه ای از آن

ص: ۳۰۵

۱- ۳۰. مجمع الزوائد ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۵ .

۲- ۳۱. مجمع الزوائد ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۳ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۳۱ . محجہ البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۶۴

۳- ۳۲. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ . و محجہ البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۶۴ .

۴- ۳۳. اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۱۷۶ . و محجہ البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۵۹ .

۵- ۳۴. رک : کافی ، ج ۲ ، ص ۴۶۳ .

گذشت - .

و از آن جمله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که : «خدای - تعالی - می فرماید که :

من در پیش گمان بنده خود هستم ، پس هر چه می خواهد به من گمان کند» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که :

«باید هیچ یک از شما نمیرد مگر به حسن ظن به خدا» . (۲)

منقول است که : «یکی از علما (۳) را در خواب دیدند به او گفتند که : حق - تعالی - با توجه کرد ؟ گفت : چون قبض روح مرا کردند خطاب رسید که : یا شیخ السوء (ای شیخ بد کردار) چنین و چنان کردی ؟ ! پس به نحوی خوف و دهشت بر من غلبه کرد که حد و پایان نداشت . عرض کردم که به این نحو حدیث از پیغمبر تو به من نرسیده . حق - تعالی - فرمود : به چه نحو رسیده ؟ گفتم : به من رسیده که : پیغمبر تو گفت جبرئیل به من گفت حق - سبحانه و تعالی - می فرماید من در نزد ظن بنده خودم ، به هر نحو که به من گمان برد چنان با او سلوک خواهم کرد . و گمان من این بود که : مرا عذاب نخواهی کرد .

پس حق - تعالی - فرمود که : پیغمبر من راست گفته است ، و جبرئیل راست گفته ، و تو نیز راست گفتی ، ای ملائکه من ! ببرید این را و داخل بهشت کنید و در میان حور و غلمان داخل نمائید» .

در بیان احادیثی که روز

ص: ۳۰۶

۱-۳۵. اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۱۶۹ و ۲۲۱ .

۲-۳۶. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۹۵ .

۳-۳۷. مراد یحیی بن اکثم است . رک : احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۲۶

قیامت گناه مؤمنین را به گردن کفار نهاده و آنها را به جهنم می برند .

قسم دوازدهم : احادیثی که وارد شده است که : در روز قیامت ، کفار و دشمنان اهل بیت رسالت ، فدای مؤمنین و شیعیان خواهند شد . و گناهان شیعیان را به پای ایشان نوشته آنها را به عوض ایشان به جهنم خواهند برد .

همچنان که مروی است که : «حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که :

امت من ، امت مرحومه اند ، و در آخرت از برای ایشان عذابی نیست . و آنچه باید از عقاب به ایشان رسید در دنیا به واسطه بلاها و محنتها و زلزله ها می رسد ، و چون روز قیامت شود به هر یک از امت من ، مردی از کفار اهل کتاب را بدهند و گویند این فدای تو است از آتش» . (۱)

و در احادیث اهل بیت وارد است که :

«ناصرین و دشمنان ما را به سبب ظلمی که به شیعیان ما کرده اند و بدی ایشان را گفته اند فدای ایشان خواهند کرد» . (۲)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که :

«روز قیامت یکی از شیعیان ما را که دوستی ما را محافظت کرده باشد ، و در دین خود تقیه نموده باشد ، و حقوق برادران مؤمن خود را به جا آورده باشد و لیکن در طاعت و عبادت کوتاهی کرده باشد می آورند و مقابل او صد نفر یا بیشتر ، یا صد هزار از دشمنان ما را می گذارند و می گویند :

اینها فدای تو است از آتش جهنم ، پس آن مؤمنان را به

ص: ۳۰۷

۱- ۳۸. رک : کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۴۹ ، ح ۳۷۹۰۶ . (با اندک تفاوتی) و احیاء العلوم ج ۴ ، ص ۱۲۸ .

۲- ۳۹. رک : بحار الانوار ، ج ۷ ، ص ۱۹۰ ، ح ۵۱ ، (قسمت آخر حدیث) .

بهشت می برند و این ناصبین را داخل جهنم می کنند» . (۱)

رجاء و امیدواری بدون طاعت

و اما آنچه دلالت می کند بر آنچه گفتیم ، که رجاء و امیدواری به رحمت و مغفرت باید بعد از طاعت و عبادت باشد ، و بدون آن غرور و حماقت است از آیات و اخباری حد و نهایت است .

چنانکه حق - سبحانه و تعالی - می فرماید :

«ان الذين آمنوا و الذين هاجروا و جاهدوا في سبيل الله اولئك يرجون رحمة الله»

یعنی : «به درستی که : کسانی که ایمان آوردند و به جهت متابعت رسول ، ترک اوطان خود را نمودند و در راه خدا با کفار و نفس اماره جهاد کردند ، ایشان اند که امیدوار به رحمت پروردگارند» . (۲)

و در مقام مذمت طایفه ای می فرماید :

«فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياخذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفر لنا» (۳)

خلاصه معنی اینکه : از عقب گذشتگان ، طایفه ای آمدند که کتاب خدا از رفتگان به ایشان رسید ، و ایشان گرفتار متاع دنیوی گشتند ، و آنها را فرا گرفتند و می گویند که زود باشد که ما آمرزیده شویم .

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که :

«احمق کسی است که متابعت هوا و هوس نفسانی را کند ، و آرزو از خدا داشته باشد» . (۴)

و شخصی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که : «قومی هستند که گناه می کنند و می گویند ما امید به خدا داریم و همیشه چنین اند تا مرگ ایشان برسد .

حضرت فرمودند که : ایشان کسانی هستند

ص : ۳۰۸

۱- ۴۰. تفسیر البرهان ، ج ۲ ، ص ۳۲۵ ، ح ۴ . و به این مضمون ، در بحار الانوار ، ج ۷ ، ص ۲۱۰ ، ح ۱۰۴

۲- ۴۱. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۲۱۸ .

۳- ۴۲. اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۱۶۹ .

۴- ۴۳. سنن ابن ماجه ، تحت رقم ۴۲۶۰ . و محجه البيضاء ، ج ۷ ، ص ۲۵۰ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۲۴ .

که به آرزو می گذرانند و دروغ می گویند ، رجا و امید ندارند . و به درستی که کسی که امید به چیزی داشته باشد در صدد طلب آن بر می آید . و کسی که از چیزی بترسد از آن می گریزد» . (۱)

و شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که :

«قومی از دوستان تو معصیت می کنند و می گویند ما امیدواریم . حضرت فرمود : دروغ می گویند ، دوستان ما نیستند . اینها قومی هستند که امانی و آمال ، ایشان را مضطرب کرده است . کسی که امید به چیزی داشته باشد عمل از برای آن می کند» . (۲)

و باز از آن حضرت مروی است که :

«مؤمن ، مؤمن نیست تا خوف و امید داشته باشد . و خوف و امید نمی دارد مگر در وقتی که عمل کند از برای آنچه می ترسد و به آن امید دارد» . (۳)

فصل : خوف اصلح است یا رجا ؟

دانستی که خوف و رجا دو صفت اند از صفات محموده و اخلاق فاضله . و فضیلت آنها به اعتبار آن است که : آدمی را بر طاعت و عبادت وا می دارند ، و باعث مداوای دل رنجور می گردند .

و این در اشخاص مختلف می شود :

گاه است شخصی است که ترس و خوف ، او را از طمع و امید بیشتر به کاروا می دارد ، و چنین شخصی صفت خوف از برای او اصلح است از رجا .

و گاه است شخص دیگر بر عکس است ، و حکم آن نیز بر عکس است .

و کسی که بر او صفت امن از عذاب خدا غالب باشد ، و ایمن از

ص : ۳۰۹

۱- ۴۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۸ ، ح ۵ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۵۷ ، ح ۴ .

۲- ۴۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۸ و ۶۹ ، ح ۶ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۵۷ ، ذیل ح ۴ .

۳- ۴۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۷۱ ، ح ۱۱ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۹۲ ، ح ۶۱ .

مکر الله بوده باشد صلاح او تحصیل صفت خوف است .

و کسی که یاس از رحمت خدا بر او غلبه داشته باشد اصلح از برای او تحصیل صفت رجا است .

و شخصی که غریق بحر معاصی و گرفتار دام شهوات دنیویه بوده باشد باید در صدد تحصیل خوف برآید .

و کسی که معاصی ظاهریه و باطنیه را ترک کرده باشد اصلح از برای او این است که :

ترس و امید او مساوی باشند .

و خلاصه اینکه : هر کدام که آدمی را بیشتر بر تحصیل مقصود و امید دارد ، تحصیل آن اهم است . و اگر در این خصوص

مساوی باشند اصلح ، اعتدال این دو صفت و تساوی آنها است .

همچنان که خدای - تعالی - در وصف جماعتی می فرماید :

«یدعون ربهم خوفا و طمعا»

یعنی : «پروردگار خود را می خوانند با ترس و امید» . (۱)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به یکی از اولاد خود فرمودند که :

«ای فرزند ! چنان از خدا بترس که همچنین دانی که اگر طاعات همه اهل زمین را کرده باشی از تو قبول نخواهد کرد . و چنان

به خدا امیدوار باش که چنان دانی که اگر گناهان همه اهل زمین را کرده باشی تو را خواهد آمرزید» . (۲)

حارث بن مغیره گوید : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که : «در وصیت لقمان چه بود ؟ فرمودند که : چیزهای

عجیبه در آن بود ، و عجیب تر از همه آنکه : به پسر خود وصیت کرده بود که چنان از خدا

ص : ۳۱۰

۱- ۴۷. سجده ، (سوره ۳۲) ، آیه ۱۶ .

۲- ۴۸. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۹۴ ، ذیل ح ۶۴ .

بترس که اگر طاعت «ثقلین» (۱) را با خود ببری چنان دانی که تو را عذاب خواهد کرد . و چنان امیدوار به او باش که اگر گناهان ثقلین را با خود ببری چنان دانی که تو را رحم خواهد نمود . و بعد از آن ، حضرت فرمودند که :

پدرم می گفت که : هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور است : یکی نور خوف ، و یکی نور امید ، که هر کدام را وزن کنی از دیگری زیادتر نیست» . (۲)

و از آنچه گفتیم ظاهر شد که : از برای سه کس صفت رجا افضل و اصلح است از صفت خوف :

یکی : کسی که واجبات خود را به جا آورد و از محرمات اجتناب کند ، و لیکن نفس او در به جا آوردن مستحبات ، و صرف عمر در طاعات کسل باشد . و چنین شخصی باید امید وصول به آنچه خدا وعده فرموده از برای مقربین ، در درجات علین داشته باشد ، تا نشاطی در خاطر او حاصل شده و او را بر جمیع اعمال صالحه وابدارد .

دوم : کسی که عمر خود را به معصیت صرف کرده باشد ، و صفحه نامه اعمال خود را سیاه کرده باشد ، و به این جهت ، از خلاصی خود از عذاب الهی مایوس باشد ، و چنانچه توبه و پشیمانی به خاطر او گذرد شیطان او را به ناامیدی بخواند و بگوید : توبه تو کجا قبول می شود ؟ چه فایده بر توبه تو مترتب می گردد ؟ و به این جهت از توبه و

ص: ۳۱۱

۱- ۴۹. جن و انس

۲- ۵۰. کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱. و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۲، ح ۱

عبادت بازماند . چنین شخصی نیز باید صفت رجا را تحصیل کند و فریب ابلیس رانخورد .

و بدان که : پروردگار عالم را دریای بی منتهای فیض و رحمت است ، و به یک بازگشت ، گناه هفتاد ساله را می بخشد .

راه نومییدی گرفتم رحمتم دل می دهد *** کای گنه کاران هنوز امید عفوست از کریم

سوم : شخصی که چندان خوف بر او غلبه کرده باشد که : مشرف بر هلاکت باشد ، و از کثرت خوف ، مظنه ضرر به بدن او باشد .

و غیر این سه طایفه اگر از اهل معصیت نباشد بهتر تساوی خوف و رجا اوست .

اما کسانی که به فریب شیطان مغرور و روز و شب مشغول لهو و لعب و سرور ، درطاعات و عبادات کسل ، و در معاصی و سیئات ، شجاع و قوی دل ، نه در فکر حرام و حلال ، و نه در اندیشه عقاب و نکال ، مانند اکثر اهل عصر و مانند ابنای این روزگار .

پس دوی صفت رجا به ایشان دادن سم قاتل است ، زیرا که از شنیدن وفور رحمت خدا به غیر از طغیان و جرات ایشان بر عصیان ، چیزی حاصل نمی شود . پس واعظ مردم سزاوار است که : مرض هر شخصی را بشناسد . و علت آن را بداند . و مزاج مردم را بداند . و هر کسی را به چیزی که رفع مرض او را کند معالجه کند ، نه اینکه دوائی دهد که مرض او زیاد گردد .

پس در مثل روزگار ما باید سعی در بیان اسباب ترس و

خوف نمود، و مردم را از عذاب الهی ترسانید. نه اینکه قصد از موعظه، دست آوردن دل مردم، و چشم داشت آفرین و تحسین از ایشان باشد، و از این جهت ذکر اسباب امیدواری را کنند و خود و مردم را به هلاکت افکنند.

و اما در مقامی که از این عائله نباشد و باعث جرات بر معصیت نگردد شبهه ای نیست که بندگان را به خدا امیدوار نمودن اولی و افضل است، زیرا که طاعت با امید، به مراتب بالاتر و بهتر است از طاعتی که از ترس باشد. و مقرب ترین مردم در نزد خدا کسی است که: او را بیشتر دوست داشته باشد. و دوستی و امید به هم می رسد، نه ترس.

و از این جهت خدا قومی را سرزنش کرده است به بدگمانی به خدا.

و در اخبار پیشینیان رسیده است که:

«خداوند عالم به داود علیه السلام وحی فرستاد که: دوست دار مرا و هر که مرا دوست دارد، و مردم را دوست من کن. عرض کرد پروردگارا! چگونه مردم را دوست تو کنم؟ فرمود که: نیکوئیهای مرا به ایشان ذکر کن و نعمتها و احسان مرا بیان نما و به یاد ایشان بیاور» (۱).

یکی از بزرگان دین همیشه راههای امیدواری به خدا را از برای مردم ذکر می کرد، وقتی از دنیا رفت او را در خواب دیدند گفت: «مرا بردند در موقف خطاب پروردگارباز داشتند، خطاب رسید که: چه چیز تو را بر این داشت که پیوسته مردم را به طمع و امیدواری

ص: ۳۱۳

وامی داشتی؟ عرض کردم که: خواستم دوستی تو را در دل ایشان جای دهم.

خدای - تعالی - فرمود که: من تو را آمرزیدم». (۱)

بلی چگونه رجاء، افضل از خوف خدا نباشد و حال آنکه آبخور صفت رجاء از دریای رحمت است و آبخور صفت خوف از دریای غضب. و کسی که ملاحظه صفات مقتضیه لطف و رحمت را نماید محبت بر او غالب می شود. و مقامی از مقام محبت الهی بالاتر نیست.

و اما خوف، موقوف است به التفات به صفات مقتضیه غضب، و از آن محبتی چندان حاصل نمی شود. بلی چون معاصی و غرور بر خلق غالب است - خصوصاً به اهل این زمان - پس اصلح به حال ایشان غلبه خوف است، به قدری که ایشان را به طاعت و ابداارد، و شهوات دنیویه را بر ایشان تلخ کند، و دل ایشان را از این خانه غرور بگسلاند، و خاطر ایشان را از علایق این عالم سرد کند.

ولیکن تا مادامی که مشرف بر مرگ نشده اند باید چنین باشند، اما در وقت مردن، اصلح به حال هر کسی آن است که: صفت رجاء در آن وقت بر او غالب باشد، زیرا که:

خوف، تازیانہ عمل است، و در آن هنگام، وقت عمل سر آمده است. و زمان طاعت گذشته است. و یمكن که خوف در آن وقت باعث کمی دوستی خدا شود.

و باید هر کسی با دوستی خدا از دنیا برود تا شوق لقای او را داشته باشد. و کسی که خدا

ص: ۳۱۴

را دوست داشته باشد و شایق لقای او باشد شاد و فرحناک از دنیا می رود ، زیرا که :

شادی بالاتر است از اینکه : کسی به نزد محبوب خود رود و او را ملاقات کند . همچنان که هیچ المی بدتر از این نیست که : کسی از محبوب خود مفارقت کند .

پس مسکین و بیچاره کسی که در آن وقت ، دوستی فرزند و عیال و جاه و مال بردل او غالب باشد و همه محبوبهای او در دنیا بوده باشد و دنیا بهشت او باشد ، زیرا که بهشت جائی است که همه آنچه را آدمی دوست دارد در آنجا باشد .

پس با مرگ از بهشت بیرون می رود . و این اول المی است که در وقت مرگ به اهل دنیا می رسد ، علاوه بر آنچه بعد از مرگ به او خواهد رسید . و کسی که دوستی به دنیانداشته باشد و علاقه به آنچه در آنجاست از برای او نباشد ، دنیا از برای او حکم قفس و زندان را خواهد داشت . و مرگ او رهائی از زندان خواهد بود . و این اول بهجتی است که به او می رسد ، علاوه بر چیزهایی که از برای او آماده است .

فصل : طریقه تحصیل رجاء

چون فضیلت صفت رجاء را دانستی و موقع آن را شناختی ، بدان که کسی که محتاج به این صفت باشد طریقه تحصیل آن ، این است که : ابتداء در آنچه گفتیم از اسباب امیدواری تامل کند ، و آنها را بر دل خود نقش کند و تکرار کند ، و پیوسته متذکر آنها بوده باشد .

سپس ملاحظه نماید نعمتهای

ص: ۳۱۵

فراوان و کرامتهای بی پایانی را که در دنیا به بندگان خود نموده ، حتی اینکه هر چیزی که از برای ایشان ضروری است آماده کرده ، اگرچه چیزی باشد که گاهی نادرا به آن احتیاج شود در امور دنیای ایشان .

پس هرگاه عنایت الهیه در خصوص تهیه اسباب دنیویه و آفریدن آنچه وجود آن ضروری یا بهتر است ، کوتاهی نکرده باشد در خانه دنیا ، که حقیقه منزل بلا- و محنت است نه خانه سرور و راحت . و راضی نشده باشد که در آنجا محتاج به چیزی باشند که نباشد ، بلکه آنچه مصرف زینت و جمال ایشان می شود نیز خلق کرده باشد . چگونه خود را راضی خواهد کرد که در خانه آخرت که محل فیض و نعمت ، و خانه احسان و راحت است ایشان را مهمل و معطل گذارد ، بلکه گرفتار عذاب ابد و عقاب مخلد سازد .

نار تو اینست نورت چون بود*** ماتمت اینست سورت چون بود

با وجود اینکه خود فرموده است :

«سبقت رحمتی غضبی» (۱)

یعنی : «رحمت من بر غضبم سبقت گرفته است» .

در دنیا با وجود اشتغال به معاصی و لهو و لعب ، نعمت را باز نگرفت چگونه در آخرت که دست از همه جا کوتاه ، و بجز درگاه او پناهی نیست آدمی را وا می گذارد ؟ بلی :

آنکه جان بخشید و روزی داد و چندین فضل کرد هم ببخشاید چو مستی استخوان بیند رمیم (۲) و بالاترین چیزی که باعث امیدواری بندگان است ، آن است که : خداوند عالم خیر محض است و هیچ شریتی در او نیست ، و

ص: ۳۱۶

۱- ۵۳. اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۴۳ ، ح ۱۳ .

۲- ۵۴. پوسیده .

فیاض علی الاطلاق و بخشنده مطلق ، خلق را آفرید تا بر ایشان جود و احسان کند ، و فضل و کرم خود را ظاهر سازد .

صفت چهارم : ضعف نفس و معالجه آن

ضعف نفس و معالجه آن

ضعف نفس و سستی آن ، و علامت این صفت خبیثه ، عجز و زبونی و اضطراب است در وقت حدوث حادثه یا نزول بلیه ، و متزلزل شدن به هر چیزی است ، اگر چه جزئی باشد .

و این صفتی است خبیث در دل ، و صاحب آن در نظرها خوار و بی مقدار ، و لازم آن ، ذلت و عدم مهابت ، و کناره جستن از کارهای بزرگ و امور عالیه ، و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر ، و اضطراب و متزلزل به اندک چیزی از بلاها و مخاوف است .

و صاحب این صفت ، از رسیدن به مراتب بلند و مناصب ارجمند محروم و مهجور ، و از بزرگی و عزت در هر دو عالم بر کنار و دور است . پیوسته قلب او مضطرب و لرزان ، و همیشه از حوادث دنیا خائف و ترسان است . هر ساعتی در تشویشی و غمی ، و هر لحظه در بیمی و المی است . طبیعت او طبیعت کودکان ، و جبلت او جبلت زنان است .

جامه مردان بر او عار ، و از مردی و مردمی بر کنار است .

و در اخبار وارد شده است که :

«مؤمن از ذلت نفس بری است» . (۱)

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که :

«خداوند عالم ، بنده مؤمن را در هر کاری اختیار داد ، ولیکن مرخص

ص: ۳۱۷

۱- ۱. رک : وسائل ، ج ۱۱ ، ص ۴۲۴ . (باب کراهه التعرض للذل) .

نفرموده است او را که خود را ذلیل و بی قدر کند . آیا نشنیده ای که خدا می فرماید :

«و لله العزه و لرسوله و للمؤمنين»

یعنی : «عزت از برای خدا و پیغمبر و مؤمنان است . (۱)»

پس بنده مؤمن باید خود را عزیز بدارد و ذلیل ننماید . باید مؤمن از کوه محکم تر باشد . از کوه با تیشه می توان چیزی شکست ولی از دین مؤمن چیزی شکسته نمی شود . (۲)»

و علاج این صفت خبیثه ، چنان است که در جبن و خوف مذموم ، و تحصیل کردن ضد آن مذکور گشت .

فصل : قوت نفس و طریقه تحصیل آن

بدان که ضد این صفت ، بزرگی نفس و محکمی دل است . و علامت آن ، آن است که آدمی تحمل کند آنچه را که بر او وارد می شود ، و مانند گیاه ضعیف ، با هر بادی متزلزل نگردد . و چون موش و روباه با هر حرکت پائی به چپ و راست ندود ، بلکه چون کوه پا بر جای که چون بادهای مخالف بر او وزد التفات نکند ، و چون شیر قوی پنجه از حمله دلاوران رونگرداند .

و در احادیث وارد است که : مؤمن ، صاحب صلابت و مهابت و عزت است . و همه اینها فرع بزرگی نفس و قوت دل است .

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «خدا به مؤمن سه خصلت کرامت فرموده است : عزت در دنیا و آخرت . و ظفر در رستگاری دنیا و آخرت . و مهابت در دل ظالمان و اهل معصیت» . (۳)»

و کسی که صاحب این صفت شریف بوده باشد که فی

ص: ۳۱۸

۱- ۲. منافقون ، (سوره ۶۳) ، آیه ۸ .

۲- ۳. بحار الانوار ، ج ۶۷ ، ص ۷۲ ، ح ۴۲

۳- ۴. بحار الانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۶ ، ح ۲۲ ، (با اندک تفاوتی) .

الحقیقه سر آمد بیشتر صفات و افضل اکثر ملکات است خواری و عزت در نظر او یکسان ، و تهیدستی و ثروت در نزد او «همعان» ، (۱) نه از دوستی ابنای روزگار شاد ، و نه از دشمنی ایشان باک ، نه از مدح ایشان خرم ، و نه از مذمت آنان غمناک می گردد .

چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که : «اگر همه عالم ، شمشیرها کشند و پشت به پشت یکدیگر داده رو به من آیند ، سر موئی تفاوت در حال من هم نمی رسد» . (۲)

بلکه کسی را که این صفت عنایت شد در پیش او مرض و صحت ، بلکه حیات و موت ، بی تفاوت است ، و از گردش روزگار و تقلب لیل و نهار مطلقا متاثر نمی گردد . و از تبدل احوال ، و تراکم احوال اصلا متزلزل نمی شود .

چیست خود آلاچق ترکمان**پیش پای نره پیلان جهان

و این ملکه فاضله ، صفتی نیست که هر کسی به آن تواند رسید . و چشمه ای نیست که هر بی سروپائی از آن آب تواند نوشید . سراپرده ای نیست که هر شخصی گرد آن تواند گردید . بلکه میدانی است که بجز یکه سواران معرکه مردانگی ، در آن جولان نکنند . و راهی است که بجز نامداران وادی شیر دلی قدم در آن نهند .

سالها باید که تا صاحبدلی پیدا شود بوسعید (۳) اندر خراسان یا اویس (۴) اندر قرن (۵) و طریق تحصیل این صفت ، از آنچه در تحصیل صفت شجاعت ، و دفع خوف مذموم گذشت معلوم می شود .

صفت پنجم : دنائت همت و مذمت آن

دنائت همت و مذمت آن ، و آن عبارت است از : پستی طبع و قصور همت از طلب کارهای بزرگ و

ص : ۳۱۹

۱- ۵. مساوی .

۲- ۶. نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص ۹۷۱ ، نامه ۴۵

۳- ۷. او ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر محمد بن احمد میهنی است که از مشایخ بزرگ صوفیه است ، و او را از سلاطین سبعه صوفیه شمرده اند . و پیرو روشن بایزید بسطامی بوده است . او در اول محرم ۳۵۷ در شهر میهنه از توابع خراسان که اکنون جزء ترکمنستان شوروی است به دنیا آمده و چهارم شعبان ۴۴۰ در همان شهر از دنیا رفته و قبرش نیز همانجا است . جهت اطلاع بیشتر ، مراجعه شود به : مقدمه کتاب «سخنان منظوم ابو سعید ابو الخیر» به قلم سعید نفیسی مراجعه شود .

۴- ۸. «اویس قرنی» ، اهل یمن بوده و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است ، و او را از زهاد ثمانیه (هشتگانه) شمرده اند . جمیع علماء شیعه و سنی او را موثق دانسته و در تقوا و زهد و فضل او سخنانی گفته اند . او در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید . (جهت اطلاع بیشتر رک : تنقیح المقال مامقانی ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ . و سائر کتب رجالی) .

۵-۹. در معنای «قرن»، میان علماء اختلاف است، که: آیا نام منطقه ای است که میقات اهل نجد است و یا نام یکی از اجداد اویس است. مصدر یاد شده.

امور عظیمه خطرناک ، و قناعت نمودن نفس به شغل‌های پست و اعمال جزئیه .

و این صفت خبیثه نتیجه کم دلی و ضعف نفس است . و ضد این صفت ، علو همت است که عبارت است از : سعی نمودن در مراتب عالیه و مناصب متعالیه ، و طلب کردن کارهای بزرگ .

و کسی که همت او عالی باشد به امور جزئیه سر فرود نیاورد . و به طمع منافع خسیسه دنیویه خود را نیالاید . و از بیم مضرت و خطر ، دست از مطلوب خود باز ندارد .

بلکه دنیا و مافیها در نظر او خوار ، و لذات جسمانیه در پیش او بی اعتبار است . نه از رو آوردن دنیا به او شاد و فرحناک ، و نه از پشت کردنش محزون و غمناک می شود .

غلام همت رندان (۱) بی سرو پایم*** که هر دو کون نیرزد به پیششان یک کاه

بلکه صاحب این صفت ، چون قدم در راه طلب نهاد و در صدد تحصیل مقصود بر آمد نه او را بیم جان است و نه پروای سر ، نه از شمشیر می ترسد و نه از خنجر .

و می گوید :

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید*** یا جان رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

و می گوید :

ترک جان گفتم نهادم پا به صحرای طلب*** تا در این وادی مرا از تن بر آید جان زلب

و چون این صفت به مرتبه کمال رسید صاحب آن طالب مقصد اعلی می گردد و ایمان حقیقی از برای او هم می رسد . و مشتاق مرگ می شود

ص: ۳۲۰

۱-۱۰. در اصطلاح عرفا «رند» به کسی گویند که : جمیع کثرات و تعینات را از خود دور کرده و تمام رسوم ظاهری و قیود معموله را رها کرده و محو حقیقت شده باشد و تقید به هیچ قید ندارد بجز الله . رک : فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص

. بلکه همچنان که در اخبار وارد شده : «تحفه ای بهتر از مردن در نزد او نیست ، و شادی ای بالاتر از مفارقت از دنیا از برای او حاصل نمی شود» .

گاهی به زبان حال می گوید :

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید ***کان نیم مرا خوشتر از این نیم آید

جا نیست به عاریت مرا داده خدا*** تسلیم کنم چه وقت تسلیم آید

و زمانی می گوید :

مرگ اگر مردست گو نزد من آی*** تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از آن عمری ستانم جاودان*** او زمن دلقی (۱) ستاند رنگ رنگ

و گاهی می گوید :

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست*** روزی رخس بینم و تسلیم او کنم

و این صفت ، نتیجه بزرگی ذات و شجاعت نفس است . و بالا-ترین فضایل نفسانیه واعظم مراتب انسانیت است ، زیرا که هر که به جایی رسید و به مراتب ارجمند ، سرافراز گردید به واسطه این صفت شد . آری صاحب این صفت هرگز خود را به مرتبه پست راضی نمی کند و به امور جزئیة دنیه سر فرود نمی آورد .

ز آب خرد ماهی خرد خیزد*** نهنگ آن به که با دریا ستیزد

پس دامن طلب بر میان می زند و کمر همت می بندد تا خود را به مراتب بلند رساند . و خداوند عالم در جوهر انسان و جبلت آن ، چنین قرار داده که به هر کاری کمر بندد ، و به هر امری که پیشنهاد خود سازد و در آن سعی و اجتهاد کند البته از پیش برمی دارد و به مطلوب خود می رسد .

به هر

ص: ۳۲۱

۱- ۱۱. خرقة و لباس ژنده و کهنه ، در این جا مراد جان بی ارزش است

کار کو جست نام آوری*** در آن کار دادش فلک یاوری

«و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»

یعنی: «هر که در راه ما جهد و سعی کرد ما راه و منزل خود را به او می نمائیم». (۱)

«من طلب شیئا و جد وجد» یعنی: «هر که در طلب چیزی بر آمد و کمر اجتهاد در آن بر میان بست البته آن را می یابد».

و بدان که شهامت، که یکی از صفات حسنه است از نتایج علو همت است. و آن عبارت است از: حریص بودن آدمی بر انجام رسانیدن امور عظیمه، که نام او به مروردهور (۲) در صفحه روزگار باقی بماند.

صفت ششم: بی غیرتی و بی حمیتی و مذمت آن

بی غیرتی و بی حمیتی

بی غیرتی و بی حمیتی و آن، کوتاهی و اهمال کردن است در محافظت آنچه نگاهبانی آن لازم است از دین و عرض و اولاد و اموال. و این مرض، از مهلکات عظیمه، و صفات خبیثه است. و بسا باشد که به «دیوئی» (۳) منجر شود.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که:

«دل مرد بی غیرت سرنگون است». (۴)

و فرمودند که: «اگر مردی در اهل خانه خود امری ببیند که منافی غیرت باشد و به غیرت نیاید خدا مرغی را می فرستد که آن را قفندر گویند و چهل روز بر در خانه اومی نشیند و فریاد می کند که: خدا غیور است و هر صاحب غیرت را دوست دارد. و اگر آن مرد به غیرت آمد و آنچه منافی غیرت است از خود دور کرد فبها، و الا پرواز می کند و بر سر او می نشیند و فریاد

ص: ۳۲۲

۱-۱۲. عنکبوت، (سوره ۲۹)، آیه ۶۹.

۲-۱۳. جمع دهر: روزگار.

۳-۱۴. بی غیرتی.

۴-۱۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۸، ح ۳.

می کند، و پره‌های خود را بر چشمهای او می زند و می پرد، و بعد از آن، روح ایمان از آن مرد مفارقت می کند، و ملائکه او را دیوث می نامند». (۱)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که در عراق بودند فرمودند:

«ای اهل عراق! شنیده‌ام که زنان شما در راهها با مردان مدافعه می کنند، یعنی: شانه به یکدیگر می زنند که راه بدهند، آیا حیا نمی کنید؟!». (۲)

و باز فرمودند که: «چرا حیا نمی کنید و به غیرت نمی آئید که زنان شما به بازارها می روند و با کفار شانه به هم می زنند که راه بیابند؟!». (۳)

و ضد این صفت، غیرت و حمیت است. و آن نتیجه شجاعت و قوت نفس است، و از شرایف ملکات و فضایل صفات است. و کسی که از این صفت خالی است از زمره مردان خارج، و نام مردی بر او نالایق است.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «خداوند - تبارک و تعالی - غیور است، و صفت غیرت را دوست می دارد، و از غیرت اوست که همه اعمال ناشایسته ظاهریه و باطنیه را حرام کرده است». (۴)

فصل: غیرت در دین و ناموس

دانستی که حمیت و غیرت، آن است که: آدمی نگاهبانی کند دین خود و عرض خود و اولاد و اموال خود را. و از برای محافظت و نگاهبانی هر یک، طریقه ای است که صاحب غیرت و حمیت از آن تجاوز نمی کند.

اما غیرت و حمیت در

ص: ۳۲۳

-
- ۱- ۱۶. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۸، ح ۴.
 - ۲- ۱۷. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۵، ح ۷.
 - ۳- ۱۸. فروع کافی، ج ۵، ص ۵۳۷، ذیل حدیث ۶.
 - ۴- ۱۹. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۷ و ۱۰۸، ح ۲.

دین، آن است که: سعی کند در رد بدعت کسی که در دین بدعت نهد، و اهانت کسی که به دین اهانت رساند. و دفع ادعای باطل کنندگان دین. ورد شبهه منکرین. و کشتن کسانی که از دین برگردند، یا اینکه ضروری دین را انکار نمایند. و در ترویج احکام دین، جد و جهد لازمه را به عمل آورد. و در نشر مسائل حرام و حلال، نهایت مبالغه را بکند. و در امر به معروف و نهی از منکر مسامحه نکند.

و با کسانی که مجاهر به معصیت اند بی ضرورت، مدافعت و دوستی نکند. و با ضرورت هم در دل بر ایشان غضبناک باشد. و اما غیرت در عرض و حرم، آن است که: از اهل خود غافل نشود. و اهمال در ابتدای امری که عاقبت آن به فساد منجر می شود نکند. پس زنان خود را از دیدن مردان نامحرم محافظت کند، و ایشان را از رفتن به کوچه و بازار منع نماید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - فرمودند که: «از برای زنان چه چیزی بهتر است؟ عرض کرد که: اینکه هیچ مردی را نبیند، و هیچ مردی هم او را نبیند. پس فاطمه را به سینه خود چسبانید» (۱).

و اصحاب - پیغمبر صلی الله علیه و آله سوراخهای دیوار خانه خود را مسدود ساخته بودند که زنان ایشان، مردان را نبینند. (۲)

روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۳۲۴

۱- ۲۰. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۴، ح ۷. و محجه البیضاء، ج ۳، ص ۱۰۴. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۴۳

۲- ۲۱. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۱۰۴. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۴۳.

فرمودند که: «هر که اطاعت زن خود را کند خدای - تعالی - او را سرنگون به جهنم اندازد. عرض کردند که: در چه چیز اطاعت کند؟ فرمودند: در اینکه از شوهر خود خواهش کند که به حمامها و عروسیها و عیدگاهها و عزاهها برود، و جامه های نازک بپوشد، و شوهر راضی شود و او را اذن دهد». (۱)

و آنچه شنیده ای که: در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان به مساجد حاضر می شدند و حضرت، ایشان را اذن می دادند، مخصوص زنان آن عصر بود، که آن حضرت علم به احوال ایشان داشت و می دانست که فساد بر آن مترتب نمی گردد.

ولی در این زمان، منع زنان از حضور در مساجد و رفتن به مشاهد لازم و واجب است، چه جای کوچه و بازار و حمامها و مجامع لهو و لعب! مگر زنان عجزه که از حدفساد گذشته اند.

و از این جهت بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صحابه آن سرور چنین رفتار می نمودند و گفتند که: هر گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حال زنان این زمان مطلع بود منع می فرمود که زنان از خانه بیرون روند.

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: «جایز است که زنان از برای نماز عید و نماز جمعه بیرون روند؟ فرمودند: نه، مگر زنیکه پیر بوده باشد». (۲)

و بالجمله هر که اندک اطلاعی از احوال زنان این عصر و امثال آن داشته باشد، وفی الجمله رگ

ص: ۳۲۵

۱-۲۲. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۲، ح ۹. و نیز ص ۲۴۳، ح ۱۱.

۲-۲۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۷، ح ۲

مردی و صفت غیرت و حمیت در او باشد زنان را منع می کند از آنچه احتمال فساد و ناخوشی داشته باشد: از نظر کردن به مردان نامحرم و صدای ایشان راشنیدن، - تا ضرورت شرعیه نباشد - و استماع ساز و نوا، و شنیدن خوانندگی و غنا، بلکه از بیرون رفتن از خانه و آمد و شد با بیگانه، و تردد به حمامها و مساجد، و حضور در محافل و مجامع، - اگر چه مجمع تعزیه حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده باشد - و سفر کردن به زیارات مستحبه و امثال اینها. زیرا که غالب آن است که ارتکاب این امور، از فساد خالی نباشد. و اگر هیچ نباشد نظر به مردان نامحرم می افتد و صدای ایشان را می شنوند، و این منافی طریقه عفت، و خارج از شیوه غیرت است.

چو زن راه بازار گیرد بزن*** و گرنه تو در خانه بنشین چو زن

زیبگانگان چشم زن دور باد*** چو بیرون شد از خانه در گور باد

بپوشانش از چشم بیگانه روی*** و گر نشنود چه زن آنگه چه شوی

چو در روی بیگانه خندید زن*** دگر مرد گولاف مردی مزن

پس در این عصر، بر مردان صاحب غیرت لازم است که نهایت سعی را در محافظت اهل و حرم خود نمایند و ایشان را از بیرون رفتن از خانه ممانعت نمایند مگر شرعا واجب شده باشد، مانند سفر حج واجب، یا رفتن به خانه عالم خداترسی به جهت اخذ مسائل واجبه، هر گاه مردان خود متمکن از اخذ مسایل

و رساندن به ایشان نباشند .

بلی اگر فرض شود که یقین حاصل شود به اینکه رفتن ایشان به یکی از مواضعی که شرعا راجح است ، چون زیارت ائمه ، یا مجمع تعزیه زنان یا امثال اینها که از مفاسد خالی است ضرر ندارد . و همچنین مقتضای صفت غیرت آن است که زنان را منع کنند از شنیدن حکایات شهوت انگیز ، و سخنان عشرت آمیز ، و مصاحبت پیره زنانی که بامردان آمد و شد دارند .

بر پنبه آتش نشاید فروخت *** که تا چشم بر همزنی خانه سوخت

و از این جهت در احادیث ، زنان عرب را منع کرده اند از یاد گرفتن سوره یوسف ، و شنیدن آن . حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که : «سوره یوسف را به زنان خود تعلیم مکنید و بر ایشان مخوانید ، که به فتنه می افتند . و سوره نور را به ایشان یاد دهید ، که مشتمل است بر مواعظ و نصایح» . (۱)

و فرمودند که : «زنان را بر زین سوار مکنید» . (۲)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : «زنان را در غرفه ها جای مدهید . و خط نوشتن به ایشان نیاموزید . و ایشان را پنبه رشتن یاد دهید . و سوره نور تعلیم دهید» . (۳)

و بدان که : مرد صاحب غیرت را سزاوار آن است که خود را در نظر زن با صلابت و مهابت بدارد تا همیشه از او خائف باشد ، و پیروی هوا و هوس خود را نکند . و هیچ وقتی زن را بیکار نگذارد ، بلکه پیوسته او را مشغول امری سازد از

ص: ۳۲۷

۱- ۲۴. تفسیر البرهان ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ ، ح ۴ .

۲- ۲۵. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۲۶۰ ، ح ۱۴ .

۳- ۲۶. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۲۶۱ ، ح ۱۶ .

امور خانه ، یا او را به کسبی بدارد . زیرا که اگر بیکار باشد شیطان او را به فکرهای باطل می اندازد و میل بیرون رفتن و تفرج و خودآرائی و خودنمایی می کند و به لهو و لعب و خنده و بازی رغبت می نماید ، و کار او به فساد می انجامد . و باید مرد صاحب غیرت جمع ضروریات زن را از خوراک و پوشاک و سایر آنچه به آن احتیاج دارد مهیا سازد تا مضطر به بعضی اعمال و افعال ناشایست نگردد .

و مخفی نماند که : صفت غیرت اگر چه خوب ، و در نظر شرع و عقل مستحسن و مرغوب است ، اما باید که به حد افراط نرسد و آدمی به نحوی نشود که بی سبب به اهل خود بدگمان ، و بر ایشان تنگ بگیرد ، و در صدد تجسس باطن ایشان برآید ، زیرا که همچنان که در حدیث وارد شده است که : «زن مانند استخوان کجی است ، اگر بخواهی او را راست کنی می شکند» . (۱)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «بعضی از انواع غیرت است که خدا و رسول آن را دشمن دارند و آن این است که : مرد بی جهت بر اهل خود غیرت نماید» . (۲)

و بالجمله مبالغه در تفحص و تفتیش از احوال اهل و حرم خود نمودن نالایق ، و باطریقه شریعت موافق نیست ، زیرا که در این وقت مرد ، از ظن بد خالی نخواهد بود ، و آن شرعا مذموم است - چنانکه مذکور خواهد شد .

غیرت در اولاد و تربیت آن

و اما مقتضای غیرت بر اولاد ، آن است که : در

ص: ۳۲۸

۱- ۲۷. وسائل الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۱۲۴ ، ح ۳ .

۲- ۲۸. سنن دارمی ، ج ۲ ، ص ۱۴۹ . و مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۴۱۸ .

ابتدای امر ، مراقب احوال او باشی . واز برای پرستاری و شیردادن او زنی صاحب عفت و صلاح معین نمائی . و غذای او را از حلال مهیا سازی ، زیرا که طفلی که گوشت او از شیری که از غذای حرام به هم رسیده متکون شود طبع او خبیث می شود ، و طینت او از خبثات سرشته می گردد . و چون به سرحد تمیز رسد باید او را از آداب نیکان بیاموزی . و آداب خوردن و گفتن و نشستن و برخاستن و غیر اینها به او یاد دهی .

پس او را بیاموزی که : نخورد مگر با دست راست . و در وقت شروع به چیز خوردن «بسم الله» بگوید . و از نزد خود لقمه برگیرد . و به هر طرف دراز نشود . و پیش از دیگران دست به طعام نبرد . و نیز به طعام و کسانی که طعام می خورند نگاه نکند . و به شتاب غذا نخورد . و لقمه را نیک بجاید . و دست و جامه را به آنچه می خورد آلوده نسازد . و پر خوری و شکم پرستی را عادت نکند . و باید در نزد طفل مذمت پر خوری رانمود . و مدح قناعت و کم خوری را کرد . و او را چنان پرورید که در بند غذا نباشد ، و به هر چه رسد قانع باشد . و او را از خود آرائی و زینت کردن و در بند لباس بودن منع نمائی . و این را در نظر او قبیح سازی ، و به او وانمائی که زینت و خود آرائی طریقه زنان است و مردان از آن عار دارند . و از همنشینی طفلانی

که بر ناز و نعمت و لباس و زینت پرورش یافته اند او را محافظت کنی . و او را به لباس پست و درشت معتاد سازی . و طریقه نشستن و برخاستن و راه رفتن و خوابیدن را به او تعلیم کنی . و یاد دهی او را که در نشستن و برخاستن و ایستادن ، پشت به دیگری نکند . و در حضور مردمان آب دهان نیفکند . و انگشت به بینی نکند . و آب بینی نیفکند ، و اگر ضرور شود پنهان ، بینی را پاک کند . و در برابر مردم خمیازه نکشد . و پا بر روی پا نیفکند . و دست بر زیر «زنخدان» نهد . و به هر طرف ننگرد . و سر برهنه نسازد . و اطاعت بزرگتر را کند ، و تعظیم ایشان را به جای آورد ، و در حضور ایشان بازی نکند . و او را منع کنی از پرگوئی و دروغ و قسم خوردن - اگر چه راست باشد - و فحش و دشنام و لغو و غیبت و بسیار خندیدن و استهزاء کردن و زیاد مزاح کردن و تیز به مردم نگریستن و ابتدا به سخن کردن .

و عادت ده او را به درستگوئی و با فکر سخن گفتن . و گوش دادن به کسی که با او تکلم می کند . و برخاستن در پیش پای بزرگ تر از خود . و به دو زانو نشستن و جای دادن و وقار و سکینه و خودداری در جمیع حرکات به او بیاموز . و باید او را از همشین بد ، نهایت محافظت را کنی ، که اصل ادب همین است . و بترسانی او را از اینکه از اطفال

یا مردان چیزی بگیرد . و به او بفهمانی که بزرگی در عطا و بخشش است ، و در گرفتن ، خواری و ذلت است ، و داب سگان است که در انتظار لقمه ای دم خود رامی جنبانند و تملق و چاپلوسی می کنند .

و باید او را به معلمی متدین دانا داد که او را قرآن بیاموزد ، و حکایات نیکان را به او بخواند . و از سخنان لغو او را منع کند . و باید به او تعلیم کنی که چون معلم او را بزند صبر و تحمل کند و متوسل به این و آن نشود . و به او بگوئی که این طریقه شجاعان و مردان است ، و در آن وقت چون زنان و بندگان فریاد و فغان نکنند . و سزاوار آن است که چون از مکتب فارغ شود او را اذن دهی که مشغول بازی و تفریح شود تا دل او نمیرد و پژمرده نگردد .

و چون اندکی تمیز او بیشتر شد باید اخلاق نیک به او بیاموزی ، و او را از رذائل صفات بازداری . و در نظر او صفات حسنه ، را جلوه دهی . چون صبر و شکر و توکل و رضا و شجاعت و سخاوت و صدق و صفا و غیر اینها . و صاحبان این صفات را در نزد او ستایش کنی . و اخلاق رذیله ، از حسد و عداوت و بخل و کبر و دزدی و خیانت و امثال اینها را مذمت کنی ، و ارباب این اخلاق را نکوهش نمائی . و او را به طهارت و نماز بداری .

و در بعضی از روزهای ماه

رمضان او را به روزه داشتن امر کنی . و اصول عقاید را به او تلقین نمائی . و آداب شریعت را به او یاد دهی . و چون فعل نیکی از او سرزند یا صفت خوبی از او ظاهر شود او را آفرین گوئی و در برابر مردم تحسین کنی . و به او احسان نمائی .

نوآموز را ذکر و تحسین و زه (۱)** از توییخ و تهدید استاد به

و اگر فعل قبیحی از او سر زد دفعه اول ندیده انگاری و به روی او نیاوری ، و چنان وانمود کنی که کسی جرات نمی کند که چنین کاری بکند ، خصوصا اگر خود طفل بخواهد آن را پنهان کند ، تا جریء نشود .

پس اگر دوباره آن کار از او سرزند در خفیه او را عتاب و خطاب کنی ، و چنان نمائی که اگر این ، از او ظاهر شود در نزد مردم رسوا می گردد ، و بسیار در مقام عتاب برنیائی . و باید پدر هیت خود را نگاه دارد و خود را در نظر فرزند بی وقع نسازد . و مادر باید او را از پدر بترساند و او را از اعمال ناشایست منع کند .

و چون تمیز او بیشتر شد او را به عبادت بداری . و دنیا را در نظر او خار سازی . و او را به پروردگار امیدوار نمائی . و آخرت را در نظر او جلوه دهی . و عظمت خدا را به او ذکر کنی . و چون چنین نمائی این اخلاق در دل طفل راسخ می شود و بعد از بلوغ داخل زمره اخیار و از برای پدر و مادر از باقیات صالحات

ص: ۳۳۲

خواهد بود .

و اگر بر خلاف این باشد و در تادیب او مسامحه کند تا طفل به هرزگی پرورش یابد و بی شرمی و فحش و شکم پرستی و امثال آن را معتاد شود خبیث النفس می گردد و وبال پدر و مادر ، بلکه باعث بر رسوائی و عار ایشان می شود . و خود در دنیا به سختی و نکبت و زحمت ، و در عقبی به عذاب مبتلا می شود .

بسا روز گارا که سختی برد*** پسر چون پدر نازکش پرورد

هر آن طفل چون جور آموزگار*** نبیند جفا بیند از روزگار

پس بر پدر مهربان لازم است که سعی در تادیب فرزند نماید و بداند که : این امانتی است از خدا در نزد او . و دل او پاک ، و جوهر او صاف است . و قابل هر نیک و بدی هست . و به هر چه تعلیم دهد نشو و نما می کند . و پدر هم در ثواب و وبال او شریک است ، پس او را ضایع و مهمل نگذارد و از او غافل نشود .

و دختر را نیز باید مانند پسر تربیت داد ، مگر در چیزهایی که تفاوت میان پسر و دختر است . پس باید او را پرده نشینی و حیا و حجاب و عفت و امثال اینها آموخت .

و بعد از آنکه این آداب را به فرزند آموخت ملاحظه کند که قابلیت و استعداد کدام علم و صنعت را دارد ، پس او را به آموختن آن بدارد و نگذارد که مشغول امری شود که استعداد آن را ندارد تا عمر او ضایع نگردد .

غیرت در مال

و

ص: ۳۳۳

اما غیرت در مال ، آن است که : بدانی که هر کس مادامی که در دار دنیاست به مال محتاج ، و تحصیل آخرت به آن موقوف است ، زیرا که که معرفت و طاعت ، به بقاء بدن و حیات منوط ، و بقاء آنها به غذا و قوت مربوط است .

پس عاقل باید که بعد از آنکه از مداخل حلال ، تحصیل آن را نمود ، سعی در محافظت آن کند ، به این نحو که بی مصرف آن را خرج نکند . و به مصرفی که فایده اخروی یا دنیوی ندارد نرساند . و به غیر مستحق ندهد . و به ریا و مفاخرت بر باد ندهد . و به خودنمایی و خود فروشی خرج نکند . و از دزدان و اهل خیانت آن را محافظت کند .

و تا تواند ظلمه را بر آن مسلط نسازد . و تمکین ایشان در بردن مالش ندهد . و غیر از اینها از مصارفی که شرعا رجحانی نداشته باشد . و عوض آن از برای آن در دنیا و آخرت نیست . بلکه مقتضای غیرت آن است که : تا خود زنده است اموال خود را به مصرفی رساند که فایده اش به خودش عاید شود . و از برای وارث نگذارد مگر آنکه او را فرزند خلفی باشد که از جمله اختیار بوده باشد ، که وجود او نیز به منزله وجود خود اوست و در ثواب او شریک است .

و چگونه صاحب غیرت و حمیت خود را راضی می کند که مالی را که روز و شب در تحصیل آن تعب کشیده ، و در جمع کردن آن ، عمر خود را

تلف کرده ، و در عرصات محشر از عهده حساب آن باید برآید از برای شوهر زن خود بگذارد تا آن را بخورد و قوت گیرد و با زن او جماع کند . و منتهای مطلب آن زن خبیثه این باشد که از آن مال ، غذاهای مقوی ترتیب دهد که شوهرش در مجامعت کردن قوی تر گردد .

و حقیقت آن است که این «مخنی» (۱) است که «قلبان» (۲) و دیوث خود را به آن راضی نمی کند چه جای صاحب غیرت و حمیت .

و همچنین است گذاشتن مالی از برای سایر ورثه که حق آن میت بیچاره را نمی شناسند ، و از او یاد نمی کنند مانند پسران بدگهر ، و شوهران دختر ، و برادران ، و برادر زادگان ، و عم و عمه و خال و خاله و غیر اینها . و ایشان اگر چه مثل شوهر زن نیستند ، اما هرگاه از اهل خیر و صلاح نباشند مال از برای ایشان گذاشتن به غیر ازوزر و وبال و فحش و دشنام ، دیگر ثمری ندارد ، همچنان که در اهل این عصر مشاهده می کنیم .

صفت هفتم : عجله و شتابزدگی و مذمت آن

عجله و شتابکاری

آدمی به مجرد اینکه امری به خاطر اوخطر کند اقدام بر آن نماید بدون آنکه اطراف آن را ملاحظه نماید ، و در عاقبت آن تامل کند . و این از کم دلی و ضعف نفس است . و از راههای بزرگ شیطان است . و آن لعین ، بسیاری از فرزندان آدم را با این صفت به هلاکت رسانیده .

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند :

«شتابکاری از جانب شیطان است ، و تانی در

ص: ۳۳۵

۱- ۳۰. مردی که حرکت و رفتارش به زنان شبیه است .

۲- ۳۱. قرمساق ، بی غیرت .

و در روایات وارد است که :

«چون عیسی بن مریم علیه السلام متولد شد همه شیاطین به پیش ابلیس - که رئیس ایشان است - رفتند و گفتند امروز همه بتها سرنگون شده . ابلیس گفت : البته حادثه ای واقع شده است بایستید تا تفحص کنیم . پس به پرواز آمد و مشرق و مغرب را طوف کرد و چیزی نیافت ، تا رسید به موضعی که عیسی علیه السلام متولد شده بود دید ملائکه دور او را فرا گرفته اند ، پس برگشت به نزدلشکر خود و گفت : امشب پیغمبری به دنیا آمده است ، و هیچ زنی آبستن نشده و وضع حمل او نگردید مگر اینکه من در نزد او حاضر بودم بجز این شخص ، و امید برگیرید ازاینکه بعد از این دیگر کسی بت پرستی کند ، و لیکن راه فرزندان آدم را به شتابکاری و سبکی و بی وقعی بزنید». (۲)

و اخبار در مذمت این صفت از حد متجاوز است . (۳)

و سر در شدت مذمت آن ، آن است که : عمل هر کس باید به بصیرت و بینائی باشد ، و عاقبت آن را ملاحظه کند ، و این موقوف ست بر تامل و تانی . و این صفت مانع تامل است .

و مکرر به تجربه رسیده است که : هر امری که بی تامل از آدمی سرزد باعث خسران و زیان ، و فاعل آن نادم و پشیمان می شود . و هر کاری که به تثبت و تانی کرده می شود هیچ پشیمانی در آن نیست . و همین در مذمت این صفت بس است که :
هر

ص: ۳۳۶

۱-۱. بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۴۰ .

۲-۲. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۶۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹ .

۳-۳. رک : بحار الانوار ، ج ۷۱ ، صفحات ۳۳۸-۳۴۲

عجول سبکی در نظرها خوار و در دلها بی وقع و بی اعتبار است . و کسی که اندک تامل نماید می فهمد که باعث کلی ، در فروختن دین به دنیا ، و معاوضه کردن نعیم آخرت و پادشاهی ابد به مزخرفات این عاریت سرا ، شتابکاری و عجله است ، زیرا که چون نفس انسانی از «عالم امر» (۱) برخاسته و در سلسله ایجاد ، اقرب مخلوقات است به موجد کل ، پس بالاترین لذات از برای او لذت غلبه و برتری و استیلا و سروری است ، که از صفات کمالیه حضرت آفریدگار است . و هر کسی پیوسته طالب استعلا و بزرگی است .

و چنین نیست که این طلب از او ناپسندیده و مذموم باشد ، بلکه هر بنده باید در تحصیل پادشاهی باشد که زوال از برای آن نیست . و سعادت را طلبد که آخری نداشته باشد . و بقائی جوید که فنائی به آن راه نیابد . و عزتی خواهد که در عقبش ذلت نباشد . و غنائی کسب کند که به فقر نینجامد . و کمالی جوید که از نقص عاری باشد .

و همه اینها از صفات خدائی ، و طالب آن طالب علو و کمال است . و چگونه چنین طلبی ناپسندیده می باشد ؟ ! پس مذمتی که در طلب ریاست و استیلاء رسیده است به واسطه اشتباهی است که کرده و غلطی که از او واقع شده در فهمیدن ریاست به فریب شیطان - لعین - ، زیرا که :

چون به واسطه سجده نکردن بر آدم ، آن لعین مطرود در گاه ، و از عالم امر رانده شد حسد او را بر این داشت که در صدد اغوای

ص: ۳۳۷

فرزندان او برآید ، و ایشان را نیز همچون خودش از عالم امر ، و بارگاه قرب ، دور افکند .

پس ایشان را به شتابکاری فریب داده ، و در نظر ایشان ریاست عاجله فانی ، و سروری و بزرگی چند روزه را که به انواع آلام مشوب (۱) است جلوه داد . و ایشان را از سلطنت ابد و پادشاهی مخلد که از همه کدورات مصفا ، و از زوال و فنا مبراست محروم ساخت . و مسکین و مخذول فرزند آدم ، چون عجول و شتابکار خلق شده بود شیطان لعین از این راه برآمد و به عجلت - که مقتضای طبع انسان بود - متوسل شده و متاع حاضر را در نظر او زینت داده . و در باب آخرت به امیدواری از خدا او را مغرور کرد .

و آن بینوای بیچاره نیز فریب او را خورده به طلب دنیا و مزخرفات آن مشغول گردید و سلطنت و پادشاهی بی زوال را از دست داد . و مسکین بخت برگشته فکر نکرد که ریاست دنیا و پادشاهی آن ، سروری و کمال نیست ، بلکه عین نقص و وبال است . و فریب دشمن مطرود دیرینه خود را خورد ، سبحان الله تعالی .

لعاب عنکبوتان مگس گیر ***همائی (۲) را نگر چون گرد نخجیر (۳)

پس هر که به حقیقت امر ، جاهل ، و از خدعه آن مردود ، غافل است به وسوس او فریفته می گردد و سروری و پادشاهی مؤبد را به متاع خسیس چند روزه دنیا می فروشد ، و چه ارزان می فروشد .

آری :

زیانکاران که جنس جان فروشند چنین جنسی عجب ارزان فروشند و اما

ص: ۳۳۸

۱-۵. آمیخته شده .

۲-۶. مرغی نظیر عقاب که خوراکش استخوان است .

۳-۷. شکار .

کسی که از باطن کار آگاه ، و توفیق ربانی او را همراه ست با ریسمان آن ملعون به چاه نمی رود و پیروی آن را نمی کند . و چون آن ملعون از افراد انسان به یک ودو اکتفا نکرد و دام مکر و حيله را در راه همه کس گسترد ، به این جهت خداوند عالم پیغمبران و رسولان فرستاد تا ایشان را از خدعه آن مکار خبردار سازند . و دل ایشان را از این خانه مجازی بپزدازند . و «صلای» (۱) دعوت پروردگار را در دهند . و بندگان را به جانب مملکت حقیقی و وطن اصلی بخوانند .

پس پیغمبران آمدند و دامن همت بر میان زدند و یک تنه به دعوت خلق برخاستند و به آواز بلند که اقطار عالم را فرا گرفت ندا کردند :

«یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحوه الدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل»

خلاصه معنی آنکه :

«ای طایفه ای که به خدا و پیغمبر او گرویده اید ! چه شده است شما را که چون به شما امر می شود که کوچ کنید در راه خدا ، سنگین می شوید و خود را به زمین می چسبانید ؟ آیا دل خوش کرده اید به زندگانی دنیا ، و از آخرت گذشته اید ؟ پس بدانید که متاع چندروزه دنیا در پیش آخرت نیست مگر چیز کم و بی قدری» . (۲)

و زبان به مذمت دنیا و اهل آن گشودند و مردم را وعده و وعید کردند و به زبان حال با هر یک از فرزندان آدم گفتند :

بال بگشا و صفیر

ص: ۳۳۹

۱- ۸. آواز ، صدا .

۲- ۹. توبه ، (سوره ۹) ، آیه ۳۸ .

از شجر طوبی زن ***حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

پس غرض کلی از بعثت انبیا خواندن خلق است به مملکت بی پایان، تا در آنجا بر تخت پادشاهی نشینند. و تاج سروری بر سر نهند. و به زندگی ای فایز گردند که مرگ ندارد. و به عزتی رسند که ذلت در قفایش نیست.

و شیطان ایشان را به شتاب می اندازد و ایشان را به سروری دنیا می خواند. و چون می داند که این را بقائی نیست و این چند روزی هم که هست از هم و غم و نزاع و کدورت خالی نیست تا به این سبب از یاد آخرت غافل شوند، و از فکر تحصیل ملک باقی بیرون روند. بلکه از زهد و سبکباری در دنیا که پادشاهی نقد است باز مانند و بنده غضب و شهوت خود گردند و به پرستش شکم و فرج خود مشغول شوند. پس چون چارپایی شود که افسار او در دست شکم و فرجش باشد و او را به هر طویله و آخوری که خواهند بندند.

پس چه مغرور و بی عقل است فرزند آدم که مملوک شهوت خود می شود و چنان پندارد که پادشاه است. و بنده خواهش نفس می گردد و چنان گمان می کند که خداوند است - معاذ الله - . و از آنچه مذکور شد معلوم شد که منشا خسران در دنیا و آخرت عجله و شتابکاری است.

و چون بدی این صفت را دانستی پس بدان که طریق علاج آن، آن است که: یادفساد و سوء عاقبت آن کنی. و متذکر آن شوی که باعث سبکی و خفت و بی قدری و ذلت در

ص: ۳۴۰

نظر مردمان است . و موجب ندامت و پشیمانی است . پس متذکر شرافت ضد آن ، که وقار و طمانینه است گردی . و بدانی که این صفت انبیاء و اولیاء است . پس باخود قرار دهی که دیگر هیچ فعلی را بی تامل نکنی . و طمانینه و سکون را در باطن و ظاهر ، در جمیع احوال [افعال] و حرکات و سکونات ، شعاع خود سازی . و خواهی نخواهی خود را چندی بر این بیداری تا عادت تو شود و صفت خبیثه عجله از تو رفع شود و وقار و طمانینه از برای تو حاصل گردد .

فصل : وقار و طمانینه

ضد صفت عجله «وقار» است . و آن عبارت است از : اطمینان نفس و سکون آن در گفتار و کردار و حرکات و سکونات ، هم پیش از آنکه شروع در یکی از آنها کند و هم بعد از آن ، تا هر جزئی از آن کار را به موافق فکر و تدبیر به جا آورد .

و تامل نمودن پیش از شروع را «توقف» گویند . و تامل بعد از آن را «تانی» و «انائت» نامند . پس وقار ، شامل این هر دو است . و آن نتیجه قوت نفس و پردلی است ، و از شرایف صفات ، و فضایل ملکات است . بلکه از اخلاق حسنه ، کم صفتی است که : به شرافت این صفت رسد . و به این جهت انبیاء و اصفیا و برگزیدگان خدا را به این صفت مدح می کنند .

و در مدح سرور پیغمبران می گویند : صاحب الوقار و صاحب السکینه .

و در اخبار وارد است که :

ص : ۳۴۱

«مؤمن البته متصف به صفت وقار است و در نظر مردم هیچ صفتی آدمی را مانند این صفت ، شریف و عزیز نمی کند» . (۱)

پس سزاوار مؤمن آن است که پیوسته شرافت و نیکی این صفت را در نظر داشته و خود را در اعمال و افعال و اقوال بر آن بدارد ، تا عادت و ملکه او گردد .

صفت هشتم : سوء ظن و بد دلی به خدا و خلق

سوء ظن و بد دلی به خدا و خلق

این صفت رذیله نتیجه جبن و ضعف نفس است ، زیرا که هر «جبان» (۲) ضعیف النفسی ، هر فکر فاسدی که به خاطرش می گذرد و به قوه واهمه او در می آید اعتقاد می کند و پی آن می رود . و این صفت خبیثه از مهلکات عظیمه است . خداوند عالم می فرماید :

«یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم»

یعنی : «ای گروه مؤمنین ، اجتناب کنید از بسیاری از گمان به درستی که بعضی از گمانها گناه است» . (۳)

و دیگر می فرماید :

«و ظننتم ظن السوء و کنتم قوما بورا»

یعنی : گمان بد بردید ، و شماقومی بودید به هلاکت رسیده» . (۴)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید که : «باید امر برادر مؤمن خود را به بهترین محامل حمل کنی . و باید به سخنی که از برادر تو سرزند گمان بد نبری مادامی که محمل خوبی از برای آن بیایی» . (۵)

و مروی است که : «خدای - تعالی - حرام کرده است از هر مسلمی خون او را و عرض او را و ظن بد به او بردن را» . (۶)

و همین مذمت از برای ظن بد کافی است که آن را قرین کشتن

ص : ۳۴۲

۱- ۱۰. رک : بحار الانوار ، ج ۷۱ ، باب السکینه و الوقار ، ص ۳۳۷ . و کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۲۵۲ .

۲- ۱۱. ترسو .

۳- ۱۲. حجرات ، (سوره ۴۹) ، آیه ۱۲ .

۴- ۱۳. فتح ، (سوره ۴۸) ، آیه ۱۲ .

۵- ۱۴. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۹۶ ، ح ۱۱ .

مسلم و دست اندازی به حریم و عرض او نموده . و شکی نیست که هر که در باطن ، بد به دیگری برد و او را به شر و فساد نسبت دهد در ظاهر به نظر حقارت او را می بیند ، و اکرام او را «کماینگی» (۱) بجا نمی آورد . و در حقوق او کوتاهی می کند . بلکه مضایقه از غیبت ، و اظهار آنچه گمان به او برده نمی کند . و همه این امور منشا هلاکت او می شود .

و شبهه ای نیست در اینکه هر که ظن بد به مسلمانان می برد خبیث النفس و بدباطن است ، و هر کسی را مثل خود می داند . و خباثت باطن او به ظاهرش نیز سرایت می کند . و دل هر مؤمن پاک طینتی نسبت به همه خلایق ، پاک و صاف است و ظن بد به احدی نمی برد .

آری ، آری : از کوزه همان برون تراود که در اوست .

مرا پیر دانای مرشد شهاب*** دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه : بر خویش خوش بین مباش*** دگر آنکه : بر خلق بدبین مباش

و سر اینکه ظن بد به مردم بردن علامت خباثت نفس است و شارع از آن نهی فرموده آن است که : آن نمی باشد مگر از القای شیطان خبیث ، زیرا که بجز علام الغیوب احدی از باطن دیگری آگاه نیست ، و هیچ دلی را به دل دیگر راه نمی باشد .

پس چگونه می تواند شد که : کسی چیزی را ندانسته ، و به چشم خود مشاهده نکرده ، و از گوش خود نشنیده ، در حق غیر اعتقاد کند ؟ پس ظن

ص: ۳۴۳

۱-۱۶. آنگونه که سزاوار است .

بدی که آدمی می کند امری است که از راهی که نمی داند به دل او افتاده . و نیست آن راه ، مگر راه شیطان . پس شیطان آن گمان را به دل او انداخته و به آنچه گمان برده و خبر داده . و آدمی چگونه خبری که شیطان داده باشد قبول می کند و حال آنکه شیطان از هر فاسقی فاسق تر است .

و خدا می فرماید :

«ان جاء کم فاسق بنبا فتینوا»

یعنی : «اگر فاسقی شما را خبری آورد تبیین کنید و آن را قبول نکنید» . (۱)

پس از برای اهل ایمان جایز نیست که تصدیق آن لعین را کنند - اگر چه بعضی قراین خارجی به آن ضم شود - تا به سرحد یقین رسد .

پس هر گاه عالمی را در خانه امیر ظالمی ببینی شیطان به گمان تو می اندازد که : او به جهت طمع به آنجا رفته ، تو باید آن را به دل خود راه ندهی ، زیرا که شاید باعث رفتنش اعانت مظلومی باشد . و اگر از دهن مسلمانان بوی شراب یابی باید جزم به اینکه او شراب حرام نوشیده است نکنی ، زیرا که می شود که مززه کرده باشد و ریخته باشد ، یا بر آشامیدن آن مجبور بوده باشد ، یا به تجویز طیب حاذقی به جهت مداوای آشامیده باشد . و بالجمله باید حکم تو بر افعال مسلمین چون حکم و شهادت بر اموال ایشان باشد . و همچنان که در مال حکم نمی کنی مگر به آنچه دیده ای ، یا با اقرار شنیده ای ، یا دو شاهد عادل در نزد تو شهادت داده اند ، همچنین در افعال ایشان باید چنین

ص: ۳۴۴

باشی .

و اگر عادل ، بدی از مسلمی نقل کند باید توقف کنی نه تکذیب آن عادل را کنی ، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که : «هر که خود را در محل تهمت در آورد ملامت نکند کسی را که به او بدگمان شود» . (۱)

و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که : صفیه دختر حی بن اخطب ، حرم محترم حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکایت کرد که : «وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد معتکف بودند من به دیدن او رفتم و بعد از شام از پیش آن حضرت مرخص شده روانه منزل شدم . آن عالی جناب قدری راه همراه من آمد و تکلم می کرد ، شخصی از انصار برخورد و گذشت ، حضرت او را آواز داده فرمود : این زن من صفیه است . آن شخص عرض کرد چه جای این سخن بود ، حاشاکه من به شما ظن بد برم . حضرت فرمود : شیطان در رگ و خون بنی آدم جا دارد ترسیدم بر شما داخل شود و باعث هلاک شما شود» . (۲)

و در این فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله دو ارشاد عظیم از برای امت است : یکی اینکه : باید نهایت احتراز از ظن بد کرد . دوم اینکه : هر کسی اگر چه مثل پیغمبر خدا باشد باید خود را از محل تهمت نگاه دارد .

پس کسی که عالم پرهیزکار باشد و در میان مردم معروف به صلاح و دیانت باشد مغرور نشود که کسی به من ظن بد نمی برد ، و به این

ص: ۳۴۵

۱- ۱۸. بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۹۳ ، ح ۱۰۴ .

۲- ۱۹. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۱ . و صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۸ ، (با اندک تفاوتی)

جهت خود را از محل تهمت محافظت نکند ، زیرا که : هر فردی از انسان اگر چه اورع و اعلم جمیع مردم باشد همه کس او را به یک نظر نمی بیند . بلکه اگر جمعی کثیر او را ظاهرا و باطنا خوب دانند و همه افعال او را حمل بر صحت نمایند ، جمعی دیگر هستند که طالب عیب او باشند و اعتقاد تمام به او نداشته باشند و ایشان البته در محل تهمت زدن به او می باشند .

و عین الرضا عن کل عیب کليلة*** و لکن عین السخط تبدی المساویا

یعنی : چشم دوستی از دیدن هر عیبی کند است ، اما چشم عداوت و دشمنی ، بدیها را ظاهر می کند .

و هر دشمن حسودی نگاه نمی کند مگر به چشم دشمنی . پس آنچه خوبی که از آدمی دید می پوشاند و در تجسس بدیها برمی آید . و هر بدی ، البته به دیگران گمان بد می برد و ایشان را چون خود می داند . و هر معیوب رسوائی ، دیگران را مانند خود رسوا و عیناک می خواهد ، عیوب ایشان را در میان مردم ظاهر می کند تا مردم از فکر او بیرون روند و زبان ایشان از او کوتاه گردد . «و البلیه اذا عمت طابت» یعنی : «هر بلائی که عمومیت هم می رساند گوارا می شود» .

پس بر هر مؤمنی لازم است که خود را از مواضع تهمت دور دارد تا بندگان خدا گمان بد به او نبرند و به معصیت نیفتند و این شخص هم در معصیت ایشان شریک باشد ، زیرا که هر که سبب معصیت دیگری شود او هم در گناه با او شریک خواهد

و از این جهت خداوند عالم فرموده : «دشنام مدهید به کسانی که غیر خدا رامی خوانند ، که ایشان هم خدا را دشنام دهند» .

(۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «چگونه می بینید حال کسی را که پدر و مادر خود را دشنام می دهد ؟ عرض کردند که : آیا کسی پدر و مادر خود را دشنام می دهد ؟ فرمود : بلی کسی که پدر و مادر غیر را دشنام دهد ، آن غیر هم پدر و مادر او را دشنام دهد» . (۲)

طریقه معالجه بدگمانی به خدا و خلق

و طریق معالجه بدگمانی به خدا و خلق آن است که : بعد از ملاحظه فساد ، - آنچه آن که گذشت - و شرافت ضدش ، (که گمان نیک باشد) هرگاه گمان بدی از کسی به خاطر تو بگذرد اعتنائی به آن نکنی و دل خود را به آن شخص بد نسازی ، و رفتار خود را با او تفاوت ندهی ، و تفقد و اکرام و احترامی که نسبت به او به عمل می آوردی کم نمائی .

بلکه بهتر آن است که : در تعظیم و دوستی او بیفزائی . و در خلوت او را دعا کنی ، تا به این سبب شیطان به غیظ آید و از خوف زیادتی احترام و دعای به او ، دیگر گمان بد را به خاطر تو نیفکند .

و اگر به خطائی و لغزشی از شخصی برخورداردی باید او را در خلوت نصیحت کنی ، نه اینکه ابتدا به غیبت و بدگوئی او نمائی . و باید از خطا کردن او محزون باشی ، همچنان که از لغزش خود محزون می شوی . و غرض

ص: ۳۴۷

۱- ۲۰. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۱۰۸ .

۲- ۲۱. صحیح بخاری ، ج ۸ ، ص ۳ . و سنن ترمذی ، ج ۸ ، ص ۹۷ (با اندک تفاوتی) .

تو از نصیحت او خلاص کردن او از هلاکت باشد . و هر گاه چنین رفتار نمائی از برای تو ثواب حزن بر خطای او و ثواب نصیحت کردن او و ثواب نجات او هر سه جمع خواهد شد .

فصل : حسن ظن به خدا و خلق

بدان که : همچنان که مذکور شد ضد بدگمانی به خدا و خلق ، حسن ظن به آنها است .

و فواید آن بسیار ، و ثمرات آن بیرون از حد شمار است . و اخباری که در فضیلت حسن ظن به خدا وارد شده است قبل از این مذکور و فایده آن معلوم گردید . و بیان شد که : آن باعث نجات و نشاط در عبادات و محبت به خدا است ، که اعلاى مقامات است .

پس بر هر بنده لازم است که : او را به خود هزار مرتبه مهربان تر از پدر و مادر بداند . (۱)

و همچنین بر او لازم است که : گمان بد به هیچ یک از مسلمین نبرد . و گفتار و کردار ایشان را حمل بر بدی ننماید . بلکه هر عملی از هر که می بیند و هر سخنی از هر که می شنود باید آن را به بهترین محامل حمل کند و تکذیب او را نکند . و اگر احتمال بدی به خاطر او گذرد ، و هم خود را خطاکار شمرد و خود را بر آن ندارد ، تا چون چندی گذرد این صفت ملکه او می شود و بدگمانی از خاطر او مرتفع می گردد .

بلی اگر گمان بدی نسبت به کسی کند که اگر گمان او راست و مطابق واقع باشد باعث ضرر دینی یا دنیوی باشد لازم است که حزم

ص : ۳۴۸

و احتیاط را به جای آورد ، و امور دین و دنیای خود را به او وانگذارد ، تا ضرر و خسران به او مترتب نگردد .

صفت نهم : غضب و اسباب آن

غضب

آن عبارت است از : حالت نفسانیه که باعث حرکت روح حیوانی و از داخل به جانب خارج از برای غلبه و انتقام می شود . و هرگاه شدت نمود باعث حرکت شدید می شود که از آن حرکت ، حرارتی مفرط حاصل ، و از آن حرارت دود تیره ای بر می خیزد و دماغ و رگها را «ممتلی» (۱) می سازد ، و نور عقل را می پوشاند ، و اثر قوه عاقله را ضعیف می کند .

و به این جهت در صاحب غضب ، موعظه و نصیحت اثری نمی بخشد . بلکه پند و موعظه ، درشتی و شدت را زیاد می کند . و حرکت قوه غضبیه به این جهت امری است که هنوز واقع نشده است بلکه محتمل الوقوع است . و به جوش آمدن شعله غضب ، به جهت دفع آن است ، یا به سبب امری است که واقع شده ، و حرکت آن به جهت انتقام است .

پس اگر انتقام ممکن باشد و قدرت بر آن داشته باشد ، چون غضب به حرکت آمدن خون از باطن به ظاهر میل می کند و رنگ آدمی سرخ می شود . و اگر انتقام ممکن نباشد و از آن مایوس باشد خون میل به باطن می کند و به آن جهت رنگ آدمی زرد می شود . و اگر غضب بر کسی باشد که نداند خواهد توانست انتقام از او بکشد یا نه ، گاهی خون میل به باطن و گاهی میل به ظاهر می کند ، و به این جهت رنگ آدمی گاهی سرخ و گاهی

ص : ۳۴۹

۱- ۲۳ . پر

زردمی شود .

و مخفی نماند که : مردمان در قوه غضبیه بر سه قسم اند :

بعضی در طرف افراط هستند ، که در وقت غضب فکر و هوشی از برای ایشان باقی نمی ماند و از اطاعت عقل و شرع بیرون می روند .

و طایفه ای در طرف تفریط اند ، که مطلقاً قوه غضبیه ندارند . و در جائی که عقلا و یا شرعاً غضب لازم است مطلقاً از جا بر نمی آیند .

و گروهی بر جاده اعتدال مستقیم اند ، که غضب ایشان به موقع ، و غلظت ایشان به جاست . و در هنگام غضب از حد شرع و عقل تجاوز نمی کنند .

و شکی نیست که حد اعتدال آن ، مرغوب و مطلوب است . بلکه آن فی الحقیقه غضب نیست ، بلکه شجاعت و قوت نفس است . و طرف تفریط آن نیز اگر چه غضب نباشد اما مذموم و قبیح ، و نتیجه جبن و خواری است . و بسا باشد که از غضب بدتر بوده باشد ، زیرا که کسی را که هیچ قوه غضبیه نباشد بی غیرت و خالی از حمیت است .

و از این جهت گفته اند : « کسی که در موضع غضب به غضب نیاید خراست » . (۱)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که :

« حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از برای دنیا هرگز به غضب نمی آمد . اما هرگاه از برای حق ، غضبناک می شد احدی را نمی شناخت ، و غضب او تسکین نمی یافت تا یاری حق را نمی کرد » . (۲)

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : غضب

ص: ۳۵۰

۱- ۲۴. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۴۵ و ۱۵۶ .

۲- ۲۵. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۴۸ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۰۳

مذموم ، آن است که : در حد افراط باشد ، زیرا که : اعتدال آن ، ممدوح است . و تفریط آن غضب نیست ، اگر چه از صفات ذمیمه است .

فصل : غضب مفرط و مفاسد آن

بدان که غضب مفرط ، از مهلکات عظیمه و آفات جسمیه است . و بسا باشد که : به امری مؤدی شود که باعث هلاک ابد و شقاوت سرمد گردد ، چون قتل نفس ، یا قطع عضو .

و از این جهت است که گفته اند : «غضب جنونی است که دفعی عارض می گردد» . (۱)

و بسا باشد که : شدت غضب ، موجب مرگ مفاجات گردد .

و بعضی از حکما گفته اند که : «کشتی که به گرداب افتاده باشد و موجهای عظیم آن رافرو گرفته باشد و بادهای شدید آن را به هر طرف افکنند به خلاص و نجات نزدیکتر است از کسی که شعله غضبش به التهاب آمده باشد» .

و در اخبار و آثار ، مذمت شدید در خصوص غضب وارد شده است . حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «غضب ایمان را فاسد می گرداند چنانکه سرکه عسل را فاسد می کند» . (۲)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «این غضب آتش پاره ای است از شیطان ، که در باطن فرزند آدم است . و چون کسی از شما غضبناک گردید چشمهای او سرخ می گردد و باد به رگهای او می افتد و شیطان داخل او می شود» . (۳)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «غضب ، کلید هر بدی و شری است» . (۴)

ص : ۳۵۱

۱-۲۶. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۶۶ ، ح ۲۰ .

۲-۲۷. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۶۶ ، ح ۱۹ .

۳-۲۸. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۶۷ ، حدیث ۲۱ .

۴-۲۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ ، ح ۳ . و بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۷۴ ، ح ۲۴ .

باز از آن حضرت مروی است که: «غضب، دل مرد دانا را هلاک می کند». (۱)

و نیز آن حضرت فرموده است که: «کسی که قوه غضبیه خود را مالک نباشد عقل خود را نیز مالک نیست». (۲)

و مخفی نماند که: علاوه بر اینکه خود غضب از مهلکات عظیمه و از صفات خبیثه است، لوازم و آثاری چند نیز بر آن مترتب می شود که همه آنها مهلک و قبیح است، مانند: فحش و دشنام و اظهار بدی مسلمین و شماتت ایشان و سر ایشان را فاش کردن و پرده ایشان را دریدن و سخریه و استهزاء به ایشان کردن و غیر اینها از اموری که از عقلا صادر نمی گردد.

و از جمله لوازم غضب آن است که: البته بعد از تسکین «نایره» (۳) آن، آدمی پشیمان و افسرده خاطر می گردد. و غضبناک و غمناک و شکسته دل می شود. و باعث دشمنی دوستان و شماتت دشمنان، و شادی ایشان و سخریه و استهزای اراذل و اوباش، و تالم دل و تغیر مزاج، و بیماری تن می گردد.

و عجب این است که: بعضی چنان توهم می کنند که: شدت غضب از مردانگی است، با وجود اینکه افعالی که از غضبناک سر می زند افعال اطفال و دیوانگان است نه کردار عقلا و مردان. همچنان که مشاهده می شود کسی که: شدت غضب بر او مستولی شد حرکات قبیحه و افعال ناشایسته، از: دشنام و هرزه گوئی و سخنهاى رکیک از اوسر می زند. و بسا باشد که: دشنام به ماه و خورشید

ص: ۳۵۲

۱- ۳۰. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۷۸، ح ۳۳.

۲- ۳۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۷۸، ح ۳۳.

۳- ۳۲. آتش برافروخته

و ابر و باد و باران و درخت و جماد و حیوان می دهد . و می رسد به جائی که کاسه و کوزه خود را می شکند و با حیوانات و جمادات به سخن درمی آید . و چون دست او از همه جا کوتاه شود جامه خود را می در دو بر سر و صورت خود می زند و خود و پدر و مادر خود را دشنام می دهد . و گاهی چون مستان و مدهوشان به هر طرف دویدن می گیرد . و بسا باشد که بیهوش می شود و به زمین می افتد . آری :

خشم و شهوت مرد را احوال کند ز استقامت روح را مبدل کند

و چگونه امثال این افعال نشانه مردی و شیردلی است و حال اینکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند که : «شجاع ، کسی است که : در حالت غضب خود را تواند نگاه داشت» . (۱)

فصل : معالجه غضب

چون مفسد غضب را دانستی بدان که علاج آن موقوف است بر چند چیز :

اول آنکه : سعی کند در ازاله اسبابی که باعث هیجان غضب می شود ، مثل : فخر و کبر و عجب و غرور و لجاج و مرأ و استهزاء و حرص و دشمنی و حب جاه و مال و امثال اینها ، که همه آنها اخلاق ردیه و صفات مهلکه هستند ، و خلاصی از غضب با وجود آنها ممکن نیست . پس باید ابتدا ازاله آنها را کرد تا ازاله غضب سهل و آسان باشد .

دوم آنکه : ملاحظه اخبار و آثاری کند که در مذمت غضب رسیده چنانچه شمه ای از آنها گذشت .

سوم آنکه : متذکر

ص : ۳۵۳

اخبار و احادیثی گردد که در مدح و ثواب نگاهداشتن خود از غضب وارد شده است ، و فوائد آن را به نظر در آورد .

همچنان که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هر که غضب خود را از مردم باز دارد ، خداوند - تبارک و تعالی - نیز در روز قیامت عذاب خود را از او باز می دارد» . (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «در تورات نوشته شده است که : از جمله چیزهایی که خدا به موسی علیه السلام فرمود این بود که : نگاهدار غضب خود را از کسی که من تو را صاحب اختیار او کرده ام ، تا من نیز غضب خود را از تو نگاه دارم» . (۲)

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که : «خدا وحی فرستاد به بعضی از پیغمبران خود که : ای فرزند آدم ! در وقتی که غضبناک گردی مرا یاد کن تا من هم تو را یاد کنم و در وقت غضبم و تو را هلاک نسازم» . (۳)

و باز از آن حضرت علیه السلام مروی است که : «مردی از اهل بادیه به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : من مردی هستم «بادیه نشین» ، (۴) مرا کلمه ای یاد ده که جامع خیر دنیا و آخرت باشد . آن حضرت فرمودند که : هرگز غضب مکن . و سه مرتبه آن اعرابی عرض خود را اعاده کرد حضرت همین جواب را فرمود» . (۵)

و نیز از آن بزرگوار روایت شده که : «هر که غضب خود را باز دارد

ص: ۳۵۴

۱- ۳۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۵ ، ح ۱۵ .

۲- ۳۵. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۶۷ ، ذیل حدیث ۲۱ .

۳- ۳۶. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۷۶ ، ح ۲۹ .

۴- ۳۷. بیابان نشین ، چادر نشین .

۵- ۳۸. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۷۴ ، ح ۲۵ .

از کسی ، خداعیوب او را می پوشاند» . (۱)

و اخبار در این خصوص بی حد و نهایت است . (۲)

چهارم آنکه : ملاحظه فواید ضد غضب را که حلم باشد بکند ، و مدحی را که در این خصوص وارد شده است . - همچنان که مذکور خواهد شد - ببیند ، پس خود راخواهی نخواهی بر آن بدارد و حلم و بردباری را بر خود ببندد و غضب و خشم را بر خود ظاهر نسازد ، اگر چه در دل خشمناک باشد . و اگر کسی مدتی چنین کند به تدریج عادت می شود و حسن خلق از برای او حاصل می شود .

پنجم آنکه : هر قول و فعلی که از او سر می زند ابتدا در آن فکر کند و خود را از صدور آثار غضب محافظت نماید .

ششم آنکه : اجتناب کند از مصاحبت کسانی که قوه غضبیه ایشان غالب و از فضیلت حلم خالی هستند . و در صدد انتقام و «تشفی غیظ» (۳) خود می باشند ، و این را مردی و شجاعت می نامند و می گویند : ما از کسی متحمل درشتی و سختی نمی شویم ، و بر فلان امر صبر نمی کنیم . بلکه مجالست کند با اهل علم و حلم و وقار ، و کسانی که مانند کوه پا بر جای با هر باد ضعیفی از جای در نمی آیند .

هفتم آنکه : تامل نماید و بداند که هر چه در عالم واقع می شود همه به قضا و قدرالهی است و جمیع موجودات ، مسخر قبضه قدرت او ، و همه امور در ید کفایت اوست . و خدا هر چه از برای بنده مقرر

ص : ۳۵۵

۱- ۳۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ ، ح ۶ .

۲- ۴۰. رک : بحار الانوار ، ج ۷۳ ، صفحات ۲۶۲-۲۸۱ .

۳- ۴۱. آسوده کردن خشم و غضب ، (خالی کردن عقده) .

کرده است البته خیر و صلاح آن بنده در آن است . و بسا باشد که مصلحت او در گرسنگی و بیماری ، یا فقر و احتیاج ، یا ذلت و خواری ، یا قتل یا امثال اینها باشد .

و چون این را دانست ، می داند که : دیگر غضب کردن بر دیگران ، و خشم گرفتن برایشان راهی ندارد ، چرا که هر امری هست از جانب پروردگار خیر خواه او می رسد .

هشتم آنکه : متذکر شود که غضب نیست مگر از بیماری دل و نقصان عقل ، که باعث آن ضعف نفس است نه شجاعت و قوت نفس و از این جهت است که : دیوانه زودتر از عاقل غضبناک می گردد . و مریض از تندرست زودتر به غضب می آید . و همچنین پیران ضعیف المزاج زودتر از جوانان ، و زنان زودتر از مردان از جا درمی آیند . و صاحبان اخلاق بد زودتر از ارباب ملکات فاضله به خشم می آیند . چنانکه می بینی که کسی که : رذل است به فوت یک لقمه خشمناک می گردد . و بخیل به تلف شدن یک حبه از مالش غضب می کند حتی بر دوستان و عزیزان خود . اما صاحبان نفوس قویه ، شان ایشان از آن بالاتر ، و رتبه ایشان از آن والاتر است که به امثال این امور ، متغیر و مضطرب گردند .

و اگر در آنچه گفتیم تشکیکی داشته باشی دیده بگشا و نظر به صفات و اخلاق مردم کن و کتب سیر و تواریخ را مطالعه نمای و حکایات گذشتگان را استماع کن تا ببینی که حلم و بردباری و خود را در وقت غضب نگاهداری

کردن طریقه انبیا و اولیا و دانایان و حکما و نیکان و عقلا و پادشاهان ذو الاقتدار و شهریان کامکار بوده و غضب و اضطراب و از جا در آمدن ، خصلت اراذل و اوباش و نادانان و جهال است .

نهم آنکه : به یاد آوری که تسلط و قدرت خدا بر تو ، قوی تر و بالاتر است از قدرت تو بر این ضعیفی که بر او غضب می کنی ، و تو در جنب قوه قاهره الهیه غیر متناهی به مراتب ضعیف تر و ذلیل تری از این ضعیف ناتوان که در جنب قدرت توست . پس بترس و حذر کن از اینکه : چون تو غضب خود را بر او جاری سازی خداوند قهار نیز در دنیا و آخرت غضب خود را بر تو جاری بکند .

غم زیر دستان بخور زینهار*** بترس از زبر دستی روزگار

لب خشک مظلوم را گو بخند*** که دندان ظالم بخواهند کند

در آثار پیشینیان رسیده که : هیچ پادشاهی در بنی اسرائیل نبود مگر اینکه حکیمی دانشمند با او بود و صحیفه ای در دست داشت که بر آن نوشته بود که : بر زبردستان رحم کن ، و از مرگ بترس ، و روز جزا را فراموش مکن . و هر وقت که پادشاه غضبناک شد آن حکیم ، صحیفه را به دست او دادی تا خواندی و غضب او ساکن شدی . (۱)

دهم آنکه : متذکر گردی که : شاید روزگار ، روزی آن ضعیفی را که تو بر او غضب می کنی قوت دهد و کار او بالا گیرد و بر تو زبر دست شود و در صدد انتقام و مکافات بر آید .

ص: ۳۵۷

ا تهين الفقير علك ان تركع يوما و الدهر قد رفعه (۱)

يازدهم آنكه : بدانی كه : هر حلیم و بردباری غالب و قاهر ، و در نظر اولی «البصائر» (۲) عزیز و محترم می باشد . و هر غضبناك مضطرب الحالی پیوسته مغلوب ، و در دیده هابی وقع می گردد .

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر*** بل زصد لشكر ظفر انگیزتر

دوازدهم آنكه : تصور کنی كه در وقت غضب ، صورت تو چه نوع قبیح و متغیر ، و اعضای تو متحرک و مضطرب ، و کردارت از نظم طبیعی بیرون ، و گفتارت غیر مطابق قاعده و قانون می شود .

و از جمله معالجات غضب آن است كه : آدمی در وقت هیجان ، به خدا پناه برداز شر شیطان ، و بگوید :

«اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» .

و اگر ایستاده باشد بنشیند ، و اگر نشسته باشد بخوابد . و وضو گرفتن و غسل کردن با آب سرد از برای تسکین آتش غضب مفیدند . و اگر غضب بر کسی باشد كه قرابت رحم با یکدیگر داشته باشند دست به بدن او گذارد غضب او ساکن می گردد چنانچه در اخبار وارد شده . (۳)

فصل : حلم و كظم غیظ

بدان كه : ضد غضب «حلم» است ، كه عبارت است از : اطمینان نفس ، به حیثی كه : قوه غضب به آسانی او را حرکت ندهد . و مكاره روزگار او را به زودی مضطرب نگرداند .

و «كظم غیظ» ، كه عبارت است از : فرو بردن خشم ، و خود را در حالت غضب نگاهداشتن ، اگر چه حلم نیست و لیکن آن نیز

ص: ۳۵۸

۱- ۴۳. و بیچاره ای را خوار مکن ، شاید روزی از مقامت تنزل کنی و بیچاره شوی و روزگار ، آن بیچاره را بلند کرده و به مرتبه بالا برساند .

۲- ۴۴. صاحبان بینش و فهم .

۳- ۴۵. رك : کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۲ ، ح ۲

دیت با غضب دارد که نمی گذارد آثار غضب ظهور نماید .

پس این دو صفت شریفه ، ضد غضب اند . و هر دو از اخلاق حسنه و صفات فاضله اند .

اما صفت حلم : پس آن اشرف کمالات نفسانیه است بعد از صفت علم ، بلکه علم را بدون حلم نفعی و اثری و شجره دانائی را بی باغبانی بردباری ثمری نیست . و از این جهت است که هر وقت که مدح علم می شود حلم نیز با او ذکر می شود .

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «خداوند ! مرا به سبب علم ، بی نیاز کن و به صفت حلم ، مرا زینت ده» .

(۱)

و باز آن حضرت فرمودند که : «پنج چیز از طریقه پیغمبران مرسل است ، یکی از آنها را صفت حلم شمرده اند» . (۲)

و نیز فرمودند که : «طلب کنید مرتبه بلند را در نزد خدا . عرض کردند که : به چه چیز حاصل می شود ؟ فرمودند : هر که دوستی ترا قطع کند تو با او پیوند کن . و هر که از نیکی خود تو را محروم سازد تو با او نیکی و احسان کن . و هر که به نادانی با تو رفتار کند تو حلم بورز» . (۳)

و فرمود که : «بنده مسلم به واسطه حلم ، به مرتبه کسی می رسد که روزها را روزه می گیرد و شبها را به عبادت به سر می

برد» . (۴)

و فرمودند که : «خدا دوست دارد بنده حلیم را و دشمن دارد فحش گوی بی مبالات را» . (۵)

و فرمودند که : «سه چیز است که هر که یکی از

ص: ۳۵۹

۱-۱. کنز العمال ، ج ۲ ، ص ۱۸۵ ، خ ۳۶۶۳ .

۲-۲. کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۶۵۵ ، خ ۱۷۲۳۸ .

۳-۳. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۵۳ . و محججه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۱۱ .

۴-۴. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۵۳ . کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۲۹ ، خ ۵۸۰۹ .

۵-۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ ، ح ۸ و ص ۳۲۵ ، ح ۱۱ .

آنها را نداشته باشد هیچ عملی او رافائده نمی بخشد :

یکی : تقوائی که او را از معاصی باز دارد .

دوم : حلمی که به آن زبان سفها را از او کوتاه کند .

سیم : خلق نیکی که در میان مردم زندگانی کند . (۱)

و از آن جناب مروی است که : «چون خلایق در روز قیامت جمع شوند منادی ندا کند که : کجایند اهل فضل ؟ پس طایفه ای برخیزند و به شتاب به جانب بهشت خرامند .

ملائکه به ایشان برخوردند و گویند : چرا به شتاب به جانب بهشت روانه اید ؟ گویند : ما اهل فضل هستیم . گویند : چه فضل و مزیتی از برای شما بود ؟ گویند : هر وقت که ظلمی به ما می رسید صبر می کردیم . و کسی که به ما بدی می کرد از او عفو می کردیم . و کسی که به ما نادانی می کرد حلم می نمودیم . ملائکه گویند : بلی اهل فضل هستید ، داخل بهشت شوید .» (۲)

و باز آن حضرت فرمودند که : «هرگز خدا به جهالت و نادانی کسی را عزیز نکرد . و هرگز با حلم و بردباری کسی را ذلیل نگردانید» . (۳)

و از حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - مروی است که : «خیر و خوبی این نیست که : مال و اولاد کسی زیاد شود ، بلکه آن است که : عمل او بسیار ، و حلم او عظیم گردد» . (۴)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : ناصر و یاور از برای هر کسی حلم او کافی است و اگر

ص: ۳۶۰

۱-۶. کافی ج ۲، ص ۱۱۶. ح ۱

۲-۷. کافی ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸، ح ۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۹، ح ۴۸. (با اندک تفاوتی).

۳-۸. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۵. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۴، ح ۱۵.

۴-۹. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۹۱، ص ۱۱۲۸. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۹، ح ۱۲۱.

حلم نداشته باشد خود را بر حلم بدارد». (۱)

و آن حضرت فرمودند که: «چون میان دو نفر نزاعی واقع می شود دو ملک نازل می شوند و به هر کدام که بی خردی و سفاهت می کند می گویند: گفتمی و گفتمی، و خودسزاواری به آنچه گفتمی، و جزای آن به تو خواهد رسید. و به آن یک که حلم ورزیدمی گویند: حلم ورزیدی و صبر کردی، زود باشد که خدا ترا پیامرزد اگر حلم خود را به انجام رسانی». (۲)

«و روزی آن حضرت غلامی را از پی شغلی فرستادند، آن غلام دیر کرد، از عقب او آمدند دیدند در مکانی خوابیده، حضرت بر بالین او نشستند و او را باد زدند تا بیدار شد فرمود: ای غلام! به خدا قسم که این قدر اختیار نداری که شب و روز بخوابی شب از توست و روز از ماست». (۳)

و اما کظم غیظ: اگر چه فضیلت و شرافت آن بقدر حلم نباشد، لیکن هر گاه کسی بر آن مداومت نماید معتاد می شود و صفت حلم از برای او هم می رسد.

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: «علم، به تعلم هم می رسد. و حلم به تحلم، که کظم غیظ باشد». (۴)

و خداوند عظیم در کتاب کریم خود مدح فرموده است کسانی را که: خشم خود رافرو می برند». (۵)

و اخبار در شرافت و بسیاری اجر و ثواب آن بی نهایت است. (۶)

از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که:

ص: ۳۶۱

-
- ۱- ۱۰. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۶. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۴، ح ۱۶.
 - ۲- ۱۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، ح ۹. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۶، ح ۱۹.
 - ۳- ۱۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۷.
 - ۴- ۱۳. حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۱۷۴. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۱. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۵۳.
 - ۵- ۱۴. آل عمران، (سوره ۳) آیه ۱۳۴.
 - ۶- ۱۵. رک: کافی، ج ۲، صفحات ۱۰۹-۱۱۱.

«هر که خشم خود را فرو برد در جایی که هر گاه خواهد تواند خشم گیرد خدا در روز قیامت دل او را از خشنودی و رضا مملو خواهد ساخت». (۱)

و آن حضرت فرمودند که: «هیچ بنده ای جرعه ای نیاشامید که اجر آن بیشتر باشد از جرعه غیظی که از برای خدا فرو برد». (۲)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که: «هیچ بنده ای خشم خود را فرو نبرد مگر اینکه خدا در دنیا و آخرت عزت او را زیاد می کند». (۳)

و مروی است که: «صبر کن بر دشمنان نعمت خود، به درستی که کسی که در حق تو معصیت خدا را کند هیچ مکافاتی بالاتر و بهتر از آن نیست که تو اطاعت خدا را در حق او کنی». (۴)

صفت دهم: در صدد انتقام بودن و مذمت آن

در صدد انتقام بودن

یعنی کسی که بدی با او کند او نیز در صدد بدی کردن به مثل آنچه او کرده ست یا بالاتر بر آید، اگر چه شرعا حرام باشد، مانند: مکافات غیبت به غیبت، و فحش به فحش، و بهتان به بهتان. و همچنین غیر اینها از افعال محرمه. و شکی در حرمت آن نیست.

رسول خدا فرمودند که: «اگر مردی ترا سرزنش کند به عیبی که در تو هست، تو سرزنش مکن او را به آنچه در اوست». (۵)
و نیز فرمودند: «دو نفر که یکدیگر را دشنام می دهند دو شیطان اند که همدیگر را می درند». (۶)

«روزی در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخصی به یکی از صحابه دشنام داد، و او ساکت بود، بعد از آن، او

ص: ۳۶۲

۱-۱۶. کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۶.

۲-۱۷. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۰، خ ۵۸۱۹.

۳-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۵.

۴-۱۹. کافی، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۸، ح ۲۲.

۵-۲۰. محجبه البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۵.

۶-۲۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۰۰، خ ۸۱۰۲.

نیز شروع کرد به تلافی آن . حضرت برخاستند و فرمودند که : فرشته از جانب تو جواب می داد و چون خود به سخن آمدی فرشته رفت و شیطان آمد ، و در مجلسی که شیطان در آن است من نمی نشینم» . (۱)

پس بر مرد دیندار لازم است که هر گاه از کسی نسبت به او ظلمی صادر شود در گفتار یا کردار ، اگر از شریعت مقدسه جزائی و انتقامی به جهت آن مقرر است به آن اکتفا کند و از آن تعدی نکند ، اگر چه بهتر آن است که از آن نیز چشم ببوشد و از آن شخص عفو کند . و اگر در شرع ، جزاء معینی به جهت آن نرسیده است پا از دایره شرع بیرون نهد . و اگر سخنی بگوید ، سخنی باشد که حرام نباشد ، مثل اینکه : در مقابل کسی که او را مذمت کند یا دشنام دهد و مانند آن از چیزهایی که در شرع مکافات نداددهمین قدر گوید که : ای بی حیا ، و ای بد خلق ، و ای بی آبرو ، و ای بی شرم - اگر این صفات را داشته باشد - . یا بگوید خدا جزای تو را بدهد ، یا خدا از تو انتقام کشد ، یا تو کیستی که من جواب تو را گویم ، یا ای جاهل ، و ای احمق . و این دروغ نیست ، زیرا که هیچ کس از جهل و حمق خالی نیست .

همچنان که مروی است که : «مردم همه در شناختن ذات خدا احمق اند» . (۲)

و بهتر این است که زبان به اینها نیز نگشاید و حواله آن را به

ص: ۳۶۳

۱- ۲۲. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۱۵ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۵۶ .

۲- ۲۳. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۱۶ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۵۶

رب الارباب نماید، زیرا که بعد از شروع در جواب، خود را نگاهداشتن مشکل است. و اکثر مردم در وقت غضب از ضبط خود عاجزند.

بلی اگر مقامی باشد که اگر مطلقاً متعرض نشود به بی غیرتی و بی حمیتی منجر شود، با حلم و حوصله و موافقت شریعت مقدسه، مکافات نماید. و چون فی الجمله مکافات نمود زود راضی شود.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که:

«بنی آدم طبقات مختلف اند: بعضی دیر به غضب می آیند و زود غضب ایشان بر می گردد. و بعضی زود به غضب می آیند و زود بر می گردند. و طایفه ای زود به غضب می آیند و دیر راضی می شوند. و جماعتی دیر به غضب می آیند و دیر خشنود می شوند و بهترین این طوایف کسانی هستند که دیر غضبناک می شوند. و زود خشنود می گردند. و بدترین ایشان، آنان اند که زود به غضب آیند و دیر راضی شوند» (۱).

و بدان که علاج ترک انتقام این است که: تا مل در بدی عاقبت آن در دنیا و آخرت کند و بداند که اگر انتقام آن را به پروردگار حواله کند البته منتقم حقیقی از او انتقام کشد، همچنان که مکرر مشاهده شده و به تجربه رسیده و اخبار و آیات بر آن دلالت دارند.

بلی:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه*** که زد بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت*** که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

علاوه بر اینکه اگر آن شخصی که بدی کرده او را

ص: ۳۶۴

از انسانیت فی الجمله بهره ای هست از سکوت و مکافات نکردن بیشتر تنبیه و تادیب می شود، و اثر الم و شرمساری و خجالت او بیشتر از انتقام توست. و اگر از انسانیت بی بهره و بی نصیب است تلافی تونیز چندان اثری در او نمی کند، بلکه هر چه نسبت به او گوتی تفاوتی در حال او هم نمی رسد و تو باز از مقابله و برابری با او ضایع و بی وقع می گردی زیادترا از آنچه آن شخص با تو کرده.

بلی :

سگی پای صحرا نشینی گزید*** به خشمی که زهرش زدندان چکید

شب از درد بیچاره خوابش نبرد*** به خیل اندرش دختری بود خرد

پدر را جفا کرد و تندی نمود*** که آخر تو را نیز دندان نبود

پس از گریه مرد پراکنده روز*** بخندید کای دختر دلفروز

محال است اگر تیغ بر سر خورم*** که دندان به پای سگ اندر برم

و بعد از این تامل کند در فواید ضد انتقام که عفو کردن است - چنانکه بیاید - و چون مکرر چنین کند از برای او ملکه و عادت شود

فصل : عفو و بخشش و فضیلت آن

ضد انتقام کشیدن عفو و بخشش است، و آیات و اخبار در مدح و حسن آن از حد و حصر متجاوز است.

خداوند عالم می فرماید : «خذ العفو و امر بالعرف»

یعنی : «طریقه عفو و بخشش رانگهدار و امر به معروف کن». (۱)

و نیز فرموده است : «و لیعفوا و لیصفحوا»

یعنی : «باید عفو و گذشت نمایند». (۲)

و نیز فرموده است : «و ان تعفوا اقرب للتقوی»

یعنی

۱-۲۵. اعراف، (سوره ۷)، آیه ۱۹۹

۲-۲۶. نور، (سوره ۲۴)، آیه ۲۲.

: «اگر عفو نمائید به تقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است». (۱)

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «به خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که سه چیز است اگر از من قسم خواهند بر آنها قسم می خورم:

یکی آنکه: صدقه دادن از مال هیچ کم نکند.

دوم آنکه: هیچ کس از ظلمی که به او شده عفو نمی کند از برای خدا مگر اینکه خدا عزت او را در روز قیامت زیاد می فرماید.

سیم اینکه: هیچ کس نیست یک دری از سؤال بر خود نگشاید مگر اینکه یک دری از فقر و احتیاج بر او گشوده می شود». (۲)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «عفو و گذشت زیاد نمی کند مگر عزت را پس گذشت کنید تا خدا شما را عزیز گرداند». (۳)

و آن جناب به عقبه فرمودند که: «می خواهی ترا خبر دهم به افضل اخلاق اهل دنیا و آخرت؟ نزدیکی کن به هر که از تو دوری کند. و بخشش کن به کسی که ترا محروم سازد. و گذشت کن از آن کسی که به تو ظلم نماید». (۴)

مروی است که: «موسی علیه السلام عرض کرد که: پروردگارا کدام یک از بندگان تو نزد تو عزیزترند؟ فرمود: آنکه در وقت قدرت و توانائی عفو نماید». (۵)

و حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمودند که: «در روز قیامت خدای - تعالی - اولین و آخرین را در بلندی جمع می کند ، سپس منادی ندا می کند که کجايند اهل فضل؟ پس طایفه ای بر می خیزند.

ص: ۳۶۶

۱- ۲۷. بقره، (سوره ۲)، آیه ۲۳۷.

۲- ۲۸. کنز العمال، ج ۶، ص ۵۷۴ و ۵۷۵ خ ۱۶۹۸۳.

۳- ۲۹. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۵، خ ۷۰۱۲. قریب به این مضمون در کافی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۵. و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۱، ح ۵.

۴- ۳۰. کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۲.

۵- ۳۱. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۹. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۵۸.

ملائکه گویند که : چه چیز است فضل شما ؟ گویند تو سل می جستیم به هر که از ما دوری می کرد . و عطا می کردیم به هر که ما را محروم می ساخت . و گذشت می کردیم از هر که به ما ظلم می نمود . ملائکه گویند : راست گفتید که اهل فضل اید ، داخل بهشت شوید» . (۱)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که : «پشیمانی بر عفو بهتر و آسان تر است از پشیمانی بر انتقام و عقوبت» . (۲)

و همین قدر فضل و شرافت از برای عفو و گذشت کافی است که از نیکوترین صفات پروردگار است ، و در مقام ثنا و ستایش او را به این صفت جمیله یاد می کنند . حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مناجات خود می گوید : «انت الذی سمیت نفسک بالعفو فاعف عنی» یعنی : «توئی که خود را به عفو و گذشت نام برده ای پس در گذر از من» . (۳)

صفت یازدهم : غلظت و درشتی در گفتار و کردار

غلظت و درشتی در گفتار و کردار

و شکی نیست که این صفتی است خبیث ، و باعث نفرت مردمان از آدمی می گردد ، و منجر به اختلال امر زندگانی می شود .

مکن خواهی بر خویشتن کار سخت که بد خوی باشد نگونسار بخت به نرمی ز دشمن توان کند پوست چو با دوست سختی کنی دشمن اوست و از این جهت آفریدگار عالم در مقام مهربانی و ارشاد به پیغمبر خود - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود :

«و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك»

یعنی : «اگر بدخوی سخت دل باشی مردم از دور و کنار تو متفرق می گردند» . (۴)

و از بعضی اخبار مستفاد می شود که غلظت و درشتخوئی باعث سلب

ص: ۳۶۷

۱- ۳۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۰۸، ح ۴

۲- ۳۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۶.

۳- ۳۴. دعای شانزدهم صحیفه سجادیه (دعاء تضرع در طلب عفو از عیوب).

۴- ۳۵. آل عمران، (سوره ۳)، آیه ۱۵۹

ایمان و دخول جند شیطان می گردد .

پس بر هر عاقلی واجب است که نهایت احتراز را از آن بکند ، و هر کاری که می خواهد بکند یا هر سخنی که می خواهد بگوید اول در آن فکر کند . و خود را محافظت نماید که غلظت و بد خوئی از او صادر نشود . و فضیلت رفق را به یاد آورد و خود را بر آن بدارد تا ملکه او گردد .

و ضد این صفت خبیثه - چنانچه اشاره به آن شد - نرمی و همواری ، و رفق در اعمال و اقوال است ، و آن از صفات مؤمنان ، و اخلاق نیکان است . از این جهت سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند که : «اگر رفق ، چیزی می بود که دیده می شد می دیدی که هیچ مخلوقی از آن نیکوتر نیست» . (۱)

و فرمودند که : «رفق و نرمی را به هیچ جا نگذارند مگر آنکه زینت داد . و از هیچ جا بر نداشتند مگر اینکه آن را معیوب کرد» . (۲)

و نیز فرمودند که : «خدا مهربان و صاحب رفق است و دوست دارد کسی را که چنین باشد . و آنچه با رفق ، به آدمی می دهند با عنف و درشتی نمی دهند» . (۳)

و باز از آن بزرگوار مروی است که : «رفق و مهربانی مبارک و میمون ، و درشتی شوم است» . (۴)

و در روایتی دیگر است که : «هر که رفق داشته باشد به هر چه اراده داشته باشد می رسد» . (۵)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «خدا هر خانواده ای را که دوست بدارد ، رفق و همواری

ص: ۳۶۸

۱-۳۶. کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۳. و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۳، ح ۳۲.

۲-۳۷. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۶. و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۰، ح ۲۵.

۳-۳۸. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۵. و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۶، ح ۲۲.

۴-۳۹. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۴.

۵-۴۰. کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۶.

به ایشان عطا می فرماید». (۱)

و نیز از آن جناب مروی است که: «هر که را رفق و نرمی دادند خیر دنیا و آخرت رابه او دادند و هر که را از رفق محروم ساختند او را از خیر دنیا و آخرت محروم کردند». (۲)

و فرمودند که: «آیا می دانید که کیست که آتش جهنم بر او حرام است؟ هر نرم آسان به دلها نزدیک». (۳)

امام کاظم علیه السلام فرمودند که: «نصف عیش و زندگانی آدمی رفق و نرمی است». (۴)

و به تجربه رسیده و مکرر ملاحظه شده اموری که با رفق و مدارا ساخته می شود هرگز با خشونت و درشتی به انجام نمی رسد. و هر پادشاهی که به لشکر و رعیت خود مهربان و نرم و هموار است امر مملکت او منتظم، و سلطنت او دوام می نماید. و هر کدام درشتخوی و غلیظ القلب هستند امرش مختل می گردد و مردم از دور او پراکنده می شوند، و به اندک وقتی ملک و دولتش بر باد می رود. و همچنین سایر طبقات مردم از علما و امرا و صاحبان مناصب و ارباب معاملات و صنایع.

آری:

به لطف و خلق توان کرد صید اهل نظر*** به بند و دام نگیرند مرغ دانا را

شرافت مدارا کردن با مردم

و مخفی نماند که: مدارا نیز نزدیک به رفق است. و مدارا عبارت از آن است که:

ناگواری که از کسی به تو رسد متحمل شوی و به روی خود نیاوری. و این از جمله صفاتی است که آدمی را در دنیا و آخرت به مراتب بلند و

ص: ۳۶۹

۱- ۴۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۹.

۲- ۴۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۵، ح ۵۴۰۸.

۳- ۴۳. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۳. و با اندک تفاوتی در الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۴۱۸، ح ۱۵.

۴- ۴۴. کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۱.

درجات ارجمند می رساند . واغلب کسانی که در دنیا به مرتبه عظیم رسیدند از این صفت جلیله است .

و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «پروردگار مرا امر کرد که با مردم مدارا کنم ، همچنان که امر کرد که واجبات خود را به جای آورم» . (۱)

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «در تورات نوشته است که : در آن چیزهایی که خدای - تعالی - به موسی علیه السلام فرمود آن بود که فرمود :

ای موسی ! در باطن خود اسرار مرا پنهان کن و پوشیده دار و در ظاهر خود آشکار کن از جانب من مدارا با دشمنان من و دشمنان خودت» . (۲)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که : «طایفه ای از مردم مدارای ایشان با مردم کم بود و ایشان را از خانواده قریش انداختند و دور کردند با وجود اینکه از قریش بودند ، و در حسب و نسب ایشان هیچ عیب و علتی نبود ، و طایفه ای از غیر قریش با مردم مدارا کردند و خود را به این دودمان رفیع ملحق ساختند . پس فرمودند که : هر که دست خود را از مردم نگاه دارد یک دست از ایشان نگاه داشته است ولی دستهای بسیار از او باز داشته می شود» . (۳)

صفت دوازدهم : کج خلقی

کج خلقی

و آن نیز نزدیک به غلظت و بدخوئی است و ظاهر آن است که : غلظت و درشتی از ثمرات کج خلقی باشد . همچنان که انقباض روی و دلتنگی و بد کلامی نیز از آثار آن است . و این صفت از نتایج قوه غضبیه است

ص : ۳۷۰

۱-۴۵ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ ، ح ۴ .

۲-۴۶ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ ، ح ۳ .

۳-۴۷ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ ، ح ۶

و این از جمله صفاتی است که آدمی را از خالق و خلق دور می کند، و از نظر مردم می افکند، و طبعها را از او متنفر می کند.

و هر کج خلقی اغلب مسخره مردمان و مضحکه ایشان می شود، و لحظه ای از حزن و غم خالی نیست.

و از این جهت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «هر که بد خلق است خود را معذب دارد». (۱)

و بسیار می شود که به واسطه کج خلقی ضررهای عظیم به آدمی می رسد، و از نفعهای بزرگ محروم می شود، و عاقبت هم آدمی را به عذاب اخروی می افکند.

مروی است که: روزی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردند که:

«فلاّن زن روزها روزه می گیرد و شبها را به عبادت به پای می دارد ولیکن بد خلق است و از کج خلقی به همسایگان خود آزار می رساند. آن حضرت فرمودند: هیچ خیری در او نیست، و او از اهل جهنم است». (۲)

و آن حضرت فرمودند که: «بد خلقی بنده را می رساند تا اسفل درک جهنم». (۳)

و باز آن حضرت فرمودند که: «خدا منع کرده است قبول توبه بد خلق را. عرض کردند که: چرا یا رسول الله؟ فرمودند: به علت اینکه هر وقت از گناهی توبه کرد در گناهی بدتر می افتد». (۴)

و فرمودند که: «بد خلقی گناهی است که آمرزیده نمی شود». (۵)

و بعضی از بزرگان گفته اند که: «اگر مصاحبت و همنشینی کنم با فاسق فاجر خوش خلقی،

ص: ۳۷۱

۱- ۴۸. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۴۶، ح ۶۲.

۲- ۴۹. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴.

۳- ۵۰. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۴۵. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳. و کنز العمال، ج ۳، ص ۵، خ ۵۱۴۹.

۴- ۵۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۹، ح ۱۲.

۵- ۵۲. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۴۵. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳.

دوست تر دارم که با عابد کج خلقی بنشینم». (۱)

معالجه کج خلقی

و معالجه این صفت ذمیمه نیز مانند سایر صفات آن است که: مفاسد دنیویه و اخرویه آن را متذکر شود و ملاحظه کند که این صفت، خالق و خلاق را با او دشمن می کند، پس مهیای این گردد که این را از خود دفع نماید. بعد از آن در وقت هر سخنی و حرکتی در فکر باشد که کج خلقی از او سر نزند و خود را محافظت کند و به حسن خلق بدارد تا حسن خلق ملکه او گردد و از برای او معتاد شود.

چنانچه مذکور شد ضد این صفت مهلکه حسن خلق است که از شرایف صفات و فضائل ملکات است و عقل و نقل دلالت بر مدح و خوبی آن می کنند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «در کفه میزان اعمال در روز قیامت، چیزی بهتر از حسن خلق نیست». (۲)

و روزی به بنی اعمام خود فرمودند که: «ای فرزندان عبدالمطلب! اگر وسعت آن راندارید که مردم را به اموال خود وسعت دهید پس با ایشان به گشاده روئی ملاقات کنید». (۳)

و نیز آن حضرت فرمودند که: «خدا دین اسلام را خالص از برای خود گردانید. و صلاحیت ندارد از برای این دین مگر سخاوت و حسن خلق. پس دین خود را به این دوزینت دهید». (۴)

و به آن جناب عرض کردند که: «ایمان کدام یک از مؤمنین افضل است؟ فرمودند:

هر کدام که خوش خلق ترند». (۵)

و باز فرمودند که

ص: ۳۷۲

۱- ۵۳. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۴۵. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۴

۲- ۵۴. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲.

۳- ۵۵. کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۱.

۴- ۵۶. کنز العمال، ج ۶، ص ۳۴۷، ح ۱۵۹۸۹.

۵- ۵۷. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۲۳. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۰.

: «دوست ترین شما در نزد من و نزدیک ترین شما در روز قیامت به من ، خوش خلق ترین شماست» . (۱)

و نیز فرمودند که : «حسن خلق ، گناه را می گذازد هم چنانکه خورشید یخ را می گذازد» . (۲)

و از آن بزرگوار مروی است که : «بنده ای می شود کم عبادت باشد ولی به واسطه حسن خلق در آخرت به درجات عظیم و اشرف منازل برسد» . (۳)

و به ام حبیبه - که زوجه آن حضرت بود - فرمودند که : «آدم خوش خلق ، خوبی دنیا و آخرت را گرفت» . (۴)

و مروی است از آن حضرت که فرمودند : «حسن خلق ، صاحبش را می رساند به درجه کسی که روزها روزه و شبها به عبادت مشغول باشد» . (۵)

و نیز آن حضرت فرمودند که : «نیکان شما خوش خلقان اند ، که مردم به دور و کنار آنها جمع می شوند ، و به آنها نزدیک می شوند ، و با ایشان الفت و انس می گیرند ، و ایشان نیز با مردم انس می گیرند» . (۶)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «مردی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول الله ! مرا وصیتی کن .

حضرت او را وصایای چند فرمودند و از جمله آنها این بود که : با برادر مؤمن باگشاده رویی ملاقات کن» . (۷)

و حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند که : «نیکی و خوش خلقی ، ولایات را آباد می گرداند و عمرها را زیاد می کند» . (۸)

و فرمودند که : «به

ص: ۳۷۳

۱- ۵۸. بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۸۵ ، ح ۲۶ .

۲- ۵۹. بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۷۵ ، ح ۷ و کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۰ ، ح ۷ .

۳- ۶۰. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۵ ، ح ۵۱۴۹ .

۴- ۶۱. وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۵۰۸ ، ح ۳۰ .

۵- ۶۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ، ح ۱۸ . و بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۸۱ ، ح ۱۶ .

۶- ۶۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۲ ، ح ۱۶ . و بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۸۰ ، ح ۱۴ .

۷- ۶۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ، ح ۳ .

۸- ۶۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۰ ، ح ۸ .

درستی که خدای - تعالی - بنده را به حسن خلق ثواب کسی می دهد که صبح و شام مشغول جهاد در راه خدا بوده باشد» .

(۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «نیکی و احسان کردن با مردم و خوشروئی بایشان ، باعث دوستی مردم می شوند ، و آدمی را از این جهت داخل بهشت می نمایند . وبخل و عبوس ، صاحب خود را از خدا دور می کنند و داخل آتش می کنند»

(۲) .

و کسی که در این اخبار ، و سایر اخباری (۳) که در این خصوص وارد شده است تامل کند و به وجدان خود و تجربیات رجوع کند ، و احوال کج خلقان و خوش خلقان را تتبع کند می یابد که : هر بد خلقی از خدا و رحمت او دور ، و مردم از او متنفر می گردند ، و با او دشمن اند : و به این سبب از بذل و عطای دیگران هم محروم است . و هر خوش خلقی را خدا و خلق دوست دارند و همیشه محل فیض و رحمت خدا ، و مرجع بندگان خداست .

مؤمنان از او منتفع می گردند و خیر او به ایشان می رسد . و مقاصد و مطالب بندگان خدا از او بر آورده می شود . و از این جهت خدا هیچ پیغمبری را بر نینگیخت مگر اینکه این صفت در او کامل و تام بود . بلکه صفت خوش خلقی افضل صفات پیغمبران ، و اشرف اخلاق برگزیدگان است .

و از این جهت خداوند عالم به جهت اظهار نعمت خود از برای حبیب خودش در مقام ثنا و مدح او فرمود :

«و انک لعلی خلق عظیم» . (۴)

و

ص: ۳۷۴

۱- ۶۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۱ ، ح ۱۲ .

۲- ۶۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ، ح ۵ .

۳- ۶۸. رک : کافی ، ج ۲ ، صفحات ۱۰۴- ۹۹ و بحار الانوار ، ج ۷۱ ، صفحات ۳۹۶- ۳۷۲ .

۴- ۶۹. یعنی : «و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم (و آئین و شرعی بزرگ) آراسته ای» . قلم ، (سوره ۶۸) ، آیه ۴

از کثرت شرافت این صفت فاضله ، سرور پیغمبران و سید انس و جان در این صفت به غایت رسیده بودند ، و در نهایت آن متمکن شده بودند .

حتی اینکه وارد شده است که : «روزی آن سرور در مسجد با جماعتی از اصحاب نشستند و مشغول تکلم بودند ، کنیزکی از شخصی از انصار داخل شد و خود را به آن حضرت رسانید ، پنهانی گوشه جامه آن کوه حلم و وقار را گرفت . چون آن حضرت مطلع شد برخاست و گمان کرد که او را به آن حضرت شغلی است . چون آن حضرت بر خاست کنیزک هیچ سخنی نگفت و حضرت نیز با او سخنی نفرمودند و در جای مبارک خود نشستند . باز کنیزک آمده گوشه جامه حضرت را برداشت و آن بزرگوار برخاست . تا سه دفعه آن کنیزک چنین عملی کرد و آن حضرت برخاست . و در دفعه چهارم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خاستند آن کنیزک از عقب آن حضرت قدری از جامه آن حضرت را جدا کرده ، برداشت و روانه شد . مردمان گفتند :

ای جاریه ! این چه عملی بود که کردی ؟ حضرت را سه دفعه بر خیزاندی و سخن نگفتی مطلب تو چه بود ؟ کنیزک گفت : در خانه ما شخص مریضی بود ، اهل خانه مرا فرستادند که پاره ای از جامه حضرت را ببرم که آن را به مریض بندند تا شفا یابد ، پس هر مرتبه که خواستم قدری از جامه حضرت را بگیرم چنین تصور فرمودند که مرا با ایشان شغلی است ، من حیا کردم و بر من گران

بود که از آن حضرت خواهش کنم قدری جامه خود را به من دهند». (۱)

صفت سیزدهم: عداوت و دشمنی

عداوت و دشمنی

و آن بر دو قسم است: زیرا که هر که عداوت کسی را در دل دارد یا آن را در دل پنهان می کند و انتظار زمان فرصت را می کشد، یا علانیه و آشکار در صدد ایذا و اذیت آن شخصی است که او را دشمن دارد، و اظهار عداوت او را می کند.

قسم اول: را «حقد و کینه» گویند، که عبارت است از: پنهان کردن عداوت شخصی در دل.

و قسم دوم: را «عداوت» نامند، و این ثمره قسم اول است، زیرا که: چون کینه قوت گرفت و عداوت شدید گردید، خزانه دل از محافظت آن عاجز، و پرده از روی کاربر می دارد. و قسم اول از ثمرات غضب است، زیرا که: چون آدمی بر دیگری خشم گیرد و به جهت عجز از انتقام یا مصلحتی دیگر آن وقت اظهار غضب نکند و خشم خود را فرو برد و در دل خود پنهان سازد کینه حاصل می شود. و هر یک از این دو قسم از صفات مهلکه و اخلاق رذیله است.

و از اخبار مستفاد می شود که: مؤمن کینه ور نیست. و در غالب اوقات صفات مهلکه دیگر نیز از کینه و عداوت متولد می گردد، چون حسد و غیبت و دروغ و بهتان و شماتت و اظهار عیب و دوری و ایذاء و سخریت و استهزاء و غیر اینها از آفات و اعمال محرمة که دنیا و دین آدمی را فاسد می سازد.

ص: ۳۷۶

اگر فرض شود که هیچ یک از اینها حاصل نشود همان خود بغض و عداوت او از امراضی است که نفس قدسی را بیمار، و همیشه روح از آن متالم و در آزار است. آدمی را از بساط قرب الهی دور، و از مرافقت ساکنان عالم قدس مهجور می گرداند. و صاحب خود را منع می کند از آنچه شیوه اهل ایمان و شیمه اخیار و نیکان است، و از بشاشت و شکفتگی و مهربانی و فروتنی و مرافقت و همنشینی نسبت به کسی که کینه او را در دل دارد. و خود را از اعانت و قضاء حوائج او باز می دارد. و هر یک از اینها درجه ای از دین را کم می کند و پرده میان آدمی و میان بار یافتگان بزم تقرب می گردد. و از این جهت است که در اخبار و آثار مذمت بی شمار در خصوص عداوت و دشمنی وارد شده است. حتی اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: «هیچ وقتی جبرئیل علیه السلام به نزد من نیامد مگر این که گفت: ای محمد! از عداوت و دشمنی مردم احتراز کن». (۱)

و فرمودند که: «جبرئیل هرگز در هیچ امری این قدر به من وصیت نکرد که در خصوص عداوت مردم». (۲)

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: «هر که تخم عداوت بکارد همان را که کاشته است درو می کند». (۳)

معالجه عداوت و دشمنی

و معالجه این صفت خبیثه آن است که: اول تامل کند در این که دشمنی و عداوت، شجره ای است که: به جز اندوه و الم در دنیا ثمری ندارد. و صفتی

ص: ۳۷۷

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۵.

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۳-۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۶۹، ح ۵.

است که : غیر از غصه و غم اثری نمی بخشد . ساغری است که : به جز زهر جانگزا به کام صاحب خود نریزد . و آتشی است که : به غیر از دود کدورت از آن بر نخیزد ، زیرا که عدو مسکین همیشه باندوه و غصه قرین ، و پیوسته با رنج و محنت همنشین است . به سبب عداوت خاندانهای کهن بر باد ، و دودمان قدیم از بیخ و بنیاد بر افتاد . و بسا دولتهای بی پایان که به سبب عداوت به نکبت مبدل ، و بسا عزتها که بنیادش به تیشه عداوت سست و مختل گردیده .

بلکه آنچه از کتب و تواریخ و سیره ها و احوال مردمان ، مکرر معلوم شده آن است که :

هیچ دولتی به سر نیامد مگر به واسطه عداوت و دشمنی .

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد و اکثر آن است که : مطلقا از کینه و عداوت ، ضرری به آنکه او را دشمن دارند نمی رسد . و بعد از آن ملاحظه عاقبت آن را در آخرت بنماید که آدمی را به عذاب الیم می رساند . و چون این امور را تامل کرد ، و متنبه گردید که : عاقل همیشه خود را در حالتی باقی نمی دارد که مضرات آن به او عاید ، و دشمن از آن منتفع گردد ، پس سعی نماید که با آن شخصی که عداوت و کینه دارد رفتار دوستانه و گفتار مشفقانه به عمل آورد . و با او به مهربانی و شکفتگی ملاقات کند . و در قضای حوایج او سعی نماید

. و در مجامع و محافل ، نیکیهای او را اظهار نماید . بلکه نسبت به او زیاده از دیگران نیکی و احسان کند تا نفس را گوشمالی داده بینی شیطان را بر خاک مالد . و پیوسته چنین رفتار کند تا آثار عداوت از دل او بر طرف شود .

و ضد این صفت «نصیحت» است ، که عبارت است از : خیر خواهی و نیک پسنندی بر دیگران . و آن نیز بر دو قسم است : باطنی و ظاهری .

اولی : عبارت از آن است که : به دل ، طالب خوبی و خیر مسلمین باشد .

دومی : آن است که خیر و صلاح ایشان را به جا آورد .

و شرافت این صفت بسیار ، و فضیلت آن بی شمار است ، همچنان که در بیان صفت حسد مذکور خواهد شد .

فصل : مذمت ضرب ، فحش ، لعن و طعن

بدان که : از آثار و لوازمی که بر حقد و عداوت مترتب می گردد ، ضرب و فحش و لعن و طعن است . و بسا باشد که اینها از مجرد غضب نیز صادر گردند . و می شود که به جهت همنشینی اوباش و اراذل ، و مصاحبت فساق و جهال ، و کسانی که هرزه گو و معتاد به فحش دادن هستند ، فحش دادن عادت کسی شود که بدون دشمنی و غضبی فحش به زبان او جاری گردد .

و شکی نیست که همه این امور ، مذموم است و قبیح ، و در شریعت غرا ، حرام صریح اند . و موجب «حبط» (۱) اعمال و مولد خسران مآل اند . و «ملین» (۲) و حکماء و متشرعه و سایر عقلاء بر خباثت آنها متفق ، و

ص: ۳۷۹

۱-۴. محو شدن ، از بین رفتن .

۲-۵. حزب طرفدار ملیت .

عقل و شرع بر حرمت آنها دو شاهد صادق .

اما ضرب : که عبارت است از : زدن با دست ، یا چوب ، یا آلتی دیگر . پس بدون جهت شرعی ، در حرمت آن شکی نیست . و هیچ طایفه از طوایف بنی آدم ، و هیچ فرقه از فرق عالم ، بی جهت و سبب شرعی تجویز زدن کسی را نکرده اند . و در اخبار و آثار ، نهی صریح از آن شده و وارد شده است که :

«هر که مردی را تازیانه زند حق - تعالی - او را تازیانه ای از آتش خواهد زد» . (۱)

و اما فحش و دشنام و هرزه زبانی و بدگوئی : منشاء همه اینها خباثت نفس و دنائت طبع است . و هر که زبان او به اینها دراز ، البته خبیث النفس و از جمله اراذل و اوباش ، معدود است . بلکه از بعضی اخبار مستفاد می شود که : رذل مخصوص شخصی است که مضایقه نداشته باشد از اینکه هر چه بگوید و هر چه به او بگویند .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : «مؤمن نیست کسی که طعنه زن و لعن کن و فحش گوی و هرزه زبان است» . (۲)

و نیز فرمودند که : «بهشت حرام است بر هر فحش دهنده» . (۳)

و در روایت دیگر از آن سرور مروی است که : «هرزه گوئی و پرده دری از شعبه های نفاق است» . (۴)

و نیز از آن حضرت منقول است که : «چهار نفرند که اهل دوزخ از آنها متاذی اند :

یکی از آنها مردی خواهد بود که پیوسته

ص : ۳۸۰

۱-۶. وسائل الشیعه ، ج ۱۹ ، ص ۱۲ ، ح ۵ و ۷ .

۲-۷. کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۴۶ ، ح ۷۲۰ .

۳-۸. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۵۹۸ ، ح ۸۰۸۵ .

۴-۹. سنن ترمذی ، ج ۸ ، ص ۱۸۳ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۱۶ .

چرک از دهان او جاری خواهد بود، و آن کسی است که در دنیا فحش گوی بوده». (۱)

و نیز از آن جناب مروی است که: «بهشت حرام است بر هر فحاش هرزه گوی کم حیائی که باک نداشته باشد از اینکه هر چه بگوید و از هر چه از برای او بگویند. و چنین شخصی را اگر تفتیش و تفحص کنی و به حقیقت امر او بر خوری یا ولد الزنا است، یا نطفه پدرش با نطفه شیطان ممزوج شده، و این شخص به وجود آمده...». (۲)

(یعنی در وقت معاشرت و مجامعت پدرش، شیطان نیز در جماع با او شریک شده).

و در حدیثی دیگر است که هر گاه بینی مردی را که مضایقه ندارد از اینکه هر چه بگوید و هر چه در حق او بگویند، بداند که او ولد الزنا است، یا به شراکت شیطان هم رسیده». (۳)

و نیز از آن جناب مروی است که:

«از جمله بدان و اشرار بندگان خدا کسی است که: مردم به جهت فحش گفتن او از همنشینی او کراهت داشته باشند». (۴)

و مروی است از آن حضرت که:

«دشنام دادن به مؤمن، فسق است. و کشتن او کفر است. و غیبت او معصیت است. و حرمت مال او مثل حرمت خون اوست» (۵)

و فرمود که:

«بدترین مردم نزد خدا - در روز قیامت - کسانی هستند که مردم آنها را اکرام و احترام کنند از بیم شر ایشان». (۶)

و حضرت امام

ص: ۳۸۱

۱- ۱۰. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۷۱، ح ۴۳۹۷۹.

۲- ۱۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۳.

۳- ۱۲. کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۲.

۴- ۱۳. کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۸.

۵- ۱۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۰، ح ۱۶.

۶- ۱۵. کافی، ج ۲، ص ۳۲۷.

جعفر صادق علیه السلام فرمودند که :

«از جمله علامات شراکت شیطان در نطفه آدمی ، - که هیچ تشکیکی در آن نیست - این است که : آدمی فحاش باشد و باکی نداشته باشد از آنچه بگوید و از آنچه به او بگویند» . (۱)

و نیز آن حضرت فرمودند که :

«هر که مردم از زبان او بترسند ، او در آتش خواهد بود» . (۲)

«و دشمن ترین مخلوقات خدا در نزد خدا بنده ای است که مردم از زبان او حذر نمایند» .

و از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدند از حال دو نفر که یکدیگر را دشنام می دادند فرمودند که : «هر کدام ابتدای به دشنام کرده اند ظالم ترند و گناه هر دو بر اوست ، مادامی که آن دیگری تعدی و زیاده روی به او نکند» . (۳)

و مخفی نماند که حقیقت فحش ، عبارت است از : اظهار کردن امور قبیحه به الفاظ صریحه . و بیشتر اوقات در الفاظ مجامعت و آلامت جماع و آنچه از این قبیل است یافت می شود . و ارباب فساد و بی شرممان را عبارات فاحشه چند است که ذکر می کنند آنها را ، و اهل شرافت و صاحبان نفوس طیبه متعرض آنها نمی شوند . بلکه اگر هم ذکر آنها ضروری شود به کنایه و رمز بیان می نمایند .

و بعضی گفته اند که : خداوند عالم به خاطر حیا ، کنایه فرمود از جماع ، به لمس و مس و دخول و مباشرت ، و عبارات قبیحه آنها را ذکر نفرمود . (۴)

و این مخصوص به وقاع و جماع نیست ، بلکه از قضاء

ص: ۳۸۲

۱-۱۶. کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱.

۲-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۳.

۳-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۴.

۴-۱۹. رک : نساء ، (سوره ۴) ، آیه ۴۳ . و مائده ، (سوره ۵) ، آیه ۶ .

حاجت - از بول و غایط - هم به کنایه و رمز گفتن اولی است از الفاظ صریحه رکیکه .

پس ارباب حیا باید عبارات صریحه آنها را به زبان نیاورند . و همچنین امثال اینها از آنچه در عرف مستهجن و رکیک و مذموم و قبیح باشد .

پس چنانچه بخواهد از زبان زن خود یا زن دیگری سخنی نقل کند نگوید : زن من ، یا زن تو چنین گفت . بلکه بگوید : پرده نشینان خانه من ، یا خانه تو یا مادر اطفال چنین گفت ، یا در خانه چنین گفتند . بلکه از ذکر نام زن در امثال این زمان که عرفا قبیح شده احتراز کند و ملاحظه نکند که اسماء زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه - علیهم السلام - مذکور می شده ، زیرا که : در زمان سابق این مستهجن نبود و به جهت طریقه سابق ، حال هم قبحی در ذکر نام ایشان نیست . چون در همه از منه ذکر کرده اند و در کتب نوشته اند .

و همچنین کسی را علتی در بدن باشد که از اظهار آن شرم کند اگر ذکر آن ضروری شود تصریح نکند بلکه به کنایه بگوید ، مثلا اگر کسی «مبروص» (۱) است یا «اقرع» (۲) باشد و خواهد از سبب آن یا وقت آن از او سؤال کند نگوید : تو در چه وقت پیس شدی ؟ یا سر تو به چه سبب کچل شد ؟ بلکه بگوید : این عارضه کی از برای تو روی داد ؟ یا چه وقت این ناخوشی عارض تو شد ؟ زیرا که جمیع این تصریحات داخل فحش اند .

و

ص: ۳۸۳

۱- ۲۰. کسی که دارای مرض برص و پیسی باشد .

۲- ۲۱. کچل .

بدان که جمیع الفاظی که متضمن بی شرمی و فحش هستند همه مذموم و قبیح اند، گو بعضی قبیح تر و ذم آن شدیدتر باشد، خواه در مقام دشنام و اذیت بگوئی یا در محل شوخی و مزاح، یا مقامی دیگر. و چون این عبارات مختلف اند در قباحت، بعضی از آنها مکروه و بعضی از آنها حرام اند و بعضی حرام را تخصیص داده اند به صورتی که در مقام دشنام و اذیت باشد نه در مقام شوخی یا به جهت عادت به هرزه گوئی. و دومیست که بعضی الفاظ که بسیار فاحش هستند حرام باشند اگر چه در مقام دشنام نباشند.

و اما لعن: و معنی آن راندن و دور کردن از خداست. پس شکی در بدی آن نیست.

و جایز نیست شرعا لعن کردن بر کسی مگر کسی که متصف به صفتی باشد که آن صفت به نص شریعت موجب دوری او از خدا باشد و مجوز لعن او باشد. و ذم شدید در اخبار در خصوص لعن کردن رسیده.

از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که:

«روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه خواندند و فرمودند که: می خواهید خبر دهم شما را به بدان شما؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: کسی که عطای خود را از دیگران منع می کند، و بنده خود را می زند، و تنها سفر می کند. پس مردم چنین گمان کردند که خداوند بنده ای بدتر از چنین شخصی مخلوقی نیافریده. سپس حضرت فرمودند می خواهید خبر دهم شما را به بدتر از این؟»

عرض کردند بلی . فرمودند که : فحش دهنده لعن کننده ، که هروقت نزد او اسم مؤمنین مذکور شود ایشان را لعن کند و اسم او نیز چون نزد مؤمنین مذکور گردد او را لعن نمایند» . (۱)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که :

«چون لعنت از دهان شخصی بیرون آید میان او و آن شخص که به او لعنت شده تردد می کند ، اگر آن شخص مستحق لعن باشد به او متعلق می شود و اگر نباشد به صاحبش برمی گردد» . (۲)

و از این حدیث مستفاد می گردد که : لعن به کسی که سزاوار لعن نباشد ، بر می گردد به لعن کننده .

پس باید نهایت احتراز را نمود و لعن نکرد کسی را مگر آنانی که از صاحب شریعت مقدسه تجویز لعن ایشان شده . و والد ماجد حقیر - قدس سره - در کتاب «جامع السعادات» فرموده است که : آنچه [در شریعت] تجویز شده ، لعن کردن به کافرین و فاسقین و ظالمین است . - همچنان که در قرآن وارد شده است - (۳) و شکی در جواز لعن اینها بر سبیل عموم نیست ، به این نوع که بگوئی : «لعنه الله علی الکافرین یا علی الظالمین یا علی الفاسقین» . و فرموده اند که : شخصی متصف به یکی از این صفات باشد حق آن است که می توان او را لعن کرد . (۴)

و توهم این را که شخص معین گاه است از این صفت توبه کند و با اسلام و با توبه از دنیا برود راهی ندارد ، زیرا که مستفاد از قرآن و

ص : ۳۸۵

۱- ۲۲. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۱۰۷ ، ح ۷ .

۲- ۲۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۰ ، خ ۶ .

۳- ۲۴. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۸۹ . و اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۴۴ . و مؤمن ، (سوره ۴) ، آیه ۵۲ .

۴- ۲۵. رک : جامع السعادات ، ج ۱ ، ص ۳۱۸-۳۱۷ .

احادیث آن است که : شخص معینی را لعن می توان نمود . بلکه از اخبار برمی آید که لعن بر بعضی از اهل جهود و عناد بهترین عبادات و اقرب قربات است خدای تعالی در حق جماعتی می فرماید :

«اولئك عليهم لعنه الله و الملائكه و الناس اجمعين» . (۱)

و در حق جماعتی دیگر می فرماید :

«اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون» . (۲)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«خدا لعنت کند دروغگو را و اگر چه به مزاح باشد» . (۳)

و چون ابو سفیان هزار بیت در هجو آن سرور گفت ، آن حضرت فرمودند :

«پروردگارا ! من شعر نمی توانم گفت و سزاوار من نیست که شعر بگویم به عوض هر حرفی از این اشعار او را هزار لعنت کن» . (۴)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جماعتی را لعن کردند . و مروی است که :

«آن جناب در قنوت نمازهای واجبی ، معاویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و ابو الاعور سلمی را لعن می فرمودند . (۵)

و چنانچه لعن ایشان را از جمله عبادات نمی دانستند با وجود اینکه حلم او از همه مردم بیشتر و گذشت او از همه افزون تر بود در نماز این اشخاص را لعن نمی فرمودند .

و در روایتی دیگر است که :

«آن حضرت در قنوت نمازهای نافله دو بت قریش را که ابو بکر و عمر است لعن می نمود» . (۶)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در عقب هر نمازی چهار مرد را لعن می کردند . (۷)

و کسی که ملاحظه کند رفتار

ص: ۳۸۶

۱-۲۶. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۱۶۱ .

۲-۲۷. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۱۵۹

۳-۲۸. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۲۲۱ .

- ٤-٢٩. محجه البيضاء ، ج ٥ ، ص ٢٢١ .
- ٥-٣٠. محجه البيضاء ، ج ٥ ، ص ٢٢١ . و مستدرک سفینه البحار ، ج ٩ ، ص ٢٦٤ .
- ٦-٣١. محجه البيضاء ، ج ٥ ، ص ٢٢٢ ، با ارجاع به مصباح کفعمی .
- ٧-٣٢. تهذیب شیخ طوسی ، ج ٢ ، ص ٣٢١ ، ح ١٣١٣ . و بحار الانوار ، ج ٢٢ ، ص ١٢٨ ، ح ١١ .

حضرت امام حسن علیه السلام را با معاویه علیه اللعنه و اصحاب او که چگونه به آنها لعن می کردند . و احادیث و اخباری که در لعن مستحقین لعن از رؤسای اهل ضلال باسمائهم رسیده تتبع کند می داند که این از شعار دین است .

و حضرت کاظم علیه السلام ابو حنیفه را لعن فرمودند . (۱)

و منع از لعن که رسیده است در لعن بر کسی است که مستحق آن نباشد .

و آنچه نقل شده که : امیر المؤمنین علیه السلام از لعن اهل شام نهی فرمود . (۲)

اگر صحیح باشد شاید به جهت این بود که گاه در میان ایشان کسی بوده که مستحق لعن نبوده یا امید اسلام بعضی از ایشان را داشته .

و بالجمله لعن کردن به رؤسای ظلم و ضلالت و مجاهرین به کفر و فسق جایز و بلکه مستحب است . و بر غیر اینها حرام است ، تا یقین نشود که متصف است به یکی از صفاتی که موجب لعن می شود ، و باید یقین به این کند و به مجرد ظن و تخمین نمی توان اکتفا نمود .

و بدان که گناه لعن ، بر اشخاصی که مرده اند و ثابت نیست که مستحق لعن باشند بیشتر ، و وبال آن افزون تر است .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«مردگان را دشنام مدهید ، که ایشان رسیدند به آنچه پیش فرستاده اند» . (۳)

و همچنین خوب نیست لعن کردن بر جمادات و حیوانات .

و مروی است که :

«هیچ کس لعن به زمین نمی کند مگر اینکه

ص: ۳۸۷

۱- ۳۳. اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۷ ، ح ۱۳ .

۲- ۳۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۱ ، ص ۲۱ ، کلام ۱۹۹

۳- ۳۵. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۶۰۸ ، ح ۸۱۴۴ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۸ .

زمین می گوید : لعنت بر هر کدام که گناهکارتریم» . (۱)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله انکار فرمودند بر زنی که ناقه را لعن کرد و بر مردی که شتری را لعن نمود . (۲)

نفرین به مسلمان

و مخفی نماند که دعای بد و نفرین به مسلمانان کردن نیز مانند لعن کردن است و مذموم است . و خوب نیست حتی بر ظلمه ، مگر در صورتی که از شر و ضرر او آدمی مضطر و ناچار گردد .

و در حدیث است که :

«گاه است مظلوم این قدر نفرین ظالم می کند که مکافات ظلم او می شود و زیاد می آید ، و این زیادتی از برای ظالم باقی می ماند و روز قیامت مطالبه می کند» . (۳)

و اما ضد این ، که دعای خیر باشد از برای برادر دینی بهترین طاعات و فاضل ترین عبادات است . و فایده آن بی حد ، و ثواب آن خارج از «حیز عد» (۴) است بلکه درحقیقت کسی که دعا به دیگری کند دعا به خود کرده . حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمودند که : «چون کسی در غیاب برادر خود به او دعا کند فرشته گوید : از برای تو هم مثل این باشد» . (۵) و فرمودند که :

«در حق برادر مستجاب می شود دعائی که در حق خود مستجاب نمی شود» . (۶)

و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که : «چون ملائکه بشنوند که بنده مؤمن برادر خود را دعا می کند در غیاب او ، یا او را به خوبی یاد می کند ، گویند :

خوب برادری هستی از برای برادرت ، دعای خیر

ص : ۳۸۸

۱- ۳۶. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۶ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۱۹ .

۲- ۳۷. رک : صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۲۳ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۱۹ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۶ .

۳- ۳۸. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۹ . و کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ ، قریب به این مضمون . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۲۴ .

۴- ۳۹. محدوده شمارش .

۵- ۴۰. بحار الانوار ، ج ۹۳ ، ص ۳۸۸ ، ح ۱۹ . (با اندک تفاوتی)

۶- ۴۱. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۶۴ . و محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۳۴۰ .

به او می‌کنی و حال اینکه او حاضر نیست ، و او را به خیر یاد می‌کنی خدا به تو داد دو مقابل آنچه از برای او خواستی . و ثنا کرد بر تو دو مقابل آنچه ثنا کردی بر او . و از برای تو است فضیلت بر او» . (۱)

و اخبار در این خصوص بی حد است (۲) و چه کرامتی از این بالاتر است که هدیه ای از دعا و طلب آمرزش از تو به برادر مؤمن رسد و حال آنکه او در زیر طبقات خاک خوابیده .

و تامل کن که روح او به چه حد از تو شاد می‌شود که اهل و فرزندانش میراث او را قسمت می‌کنند و در مال او عیش و تنعم می‌نمایند و تو او را در تاریکی های شب یاد می‌کنی و از خدا آمرزش او را می‌طلبی و هدیه از برای او می‌فرستی .

و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که : «میت در قبر مانند کسی است که به دریا غرق شده باشد ، هر چه را دید چنگ به آن می‌زند که شاید نجات یابد . و منتظر دعای کسی است که به او دعا کند از : فرزند و پدر و برادر خویش . و از دعای زندگان نورهایی مانند کوهها داخل قبور اموات می‌شود . و این مثل هدیه ای است که زندگان از برای یکدیگر می‌فرستند . پس چون کسی از برای میتی استغفاری یا دعائی کرد فرشته ای آن را بر طبقی می‌گذارد و از برای میت می‌برد و می‌گوید : این هدیه ای است که فلان برادرت یا فلان خویش از برای تو فرستاده است و آن میت به این سبب شاد

ص: ۳۸۹

۱- ۴۲. کافی، ج ۲، ص ۵۰۸، ح ۷.

۲- ۴۳. رک: کافی، ج ۲، ص ۵۰۷. و بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۸۳.

و فرحناک می شود». (۱)

و اما طعن زدن بر مسلمین: و آن نیز از اعمال ذمیمه و افعال سیئه است، و باعث ضرردنیوی و عذاب اخروی می گردد.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که: «هیچ کس بر مؤمنی طعنه نمی زند مگر اینکه می میرد به بدترین مردنها».

(۲)

و بدان که: اینها که مذکور شد از فحش و لعن و طعن، از آفات زبان است و از برای زبان آفات بسیار است از: غیبت، دروغ، سخریه، استهزاء، شوخی، و غیر اینها، - که مذکور خواهد شد - و ضد همه اینها سکوت و صمت است. و تفصیل اینها خواهد آمد.

انشاء الله .

صفت چهاردهم: عجب و خود بزرگ بینی و مذمت آن

عجب و خود بزرگ بینی و مذمت آن

و آن عبارت است از اینکه: آدمی خود را بزرگ شمارد به جهت کمالی که در خود بیند، خواه آن کمال را داشته باشد یا نداشته باشد. و خود همچنان داند که دارد. و خواه آن صفتی را که دارد و به آن می بالد فی الواقع هم کمال باشد یا نه.

و بعضی گفته اند: عجب آن است که صفتی یا نعمتی را که داشته باشد بزرگ بشمرد و از منعم آن فراموش کند.

و فرق میان این صفت و کبر، آن است که: متکبر آن است که خود را بالاتر از غیر ببیند و مرتبه خود را بیشتر شمارد. ولی در این صفت، پای گیری در میان نیست بلکه معجب آن است که که به خود ببالد و از خود شاد باشد و خود را به

ص: ۳۹۰

۱- ۴۴. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۶۴. و در بحار الانوار، ج ۸۲ ص ۶۲-۶۵ روایاتی در این زمینه نقل شده.

۲- ۴۵. کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۹.

جهت صفتی ، شخصی شمارد و از منعم این صفت فراموش کند .

پس اگر به صفتی که داشته شاد باشد از این که نعمتی است از خدا که به او کرامت فرموده و هر وقت که بخواهد می گیرد و از فیض و لطف خود عطا کرده است نه از استحقاقی که این شخص دارد ، عجب نخواهد بود .

و اگر صفتی که خود را به آن بزرگ می شمارد همچنین داند که خدا به او کرامت فرموده است و لیکن چنین داند که حقی بر خدا دارد که باید این نعمت و کمال را به او بدهد ، و مرتبه ای از برای خود در پیش خدا ثابت داند . و استبعاد کند که خدا سلب این نعمت را کند و ناخوشی به او برساند . و از خدا به جهت عمل خود توقع کرامت داشته باشد ، این را «دلال» (۱) و ناز گویند . و این از عجب بدتر است ، زیرا که صاحب این صفت عجب را دارد و بالاتر . و این مثل آن است که کسی عطائی به دیگری کند پس اگر این عطا در نظر او عظمتی دارد منت بر آن شخص که گرفته است می گذارد . و عجب بر این عطا دارد .

و اگر علاوه بر آن ، به آن شخصی که عطا به او شده برای خدمات به او رجوع کند و خواهشها از او کند و همچنین داند که البته او هم خدمات او را به جا آورد به جهت عطائی که بر او کرده دلال بر آن شخص خواهد داشت .

و همچنان که عجب گاه است به صفتی است که صاحب آن ، آن

ص: ۳۹۱

را کمال می داند و فی الحقیقه هیچ کمالی نیست ، همچنین عجب گاه است به عملی است که هیچ فایده ای بر آن مترتب نمی شود و آن بیچاره خطا کرده است و آن را خوب می داند .

و مخفی نماند که این صفت خبیثه بدترین صفات مهلکه و ارذل ملکات ذمیمه است .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «سه چیز است که از جمله مهلکات است : بخل ، که اطاعت آن را کنی . و هوا و هوس که پیروی آن را نمائی . و عجب نمودن آدمی به نفس خود» . (۱)

و فرمودند که :

«هر وقت ببینی که مردم بخل خود را اطاعت می کنند ، و پیروی هواهای خود را می نمایند ، و هر صاحب رای به رای خود عجب می نماید و آن را صواب می شمارد بر تو باد که خود را محافظت کنی و با مردم ننشینی» . (۲)

و نیز در روایتی از آن سرور وارد شده است که فرمود :

«اگر هیچ گناهی نکنید من از بدتر از گناه از شما می ترسم و آن عجب است ، عجب» . (۳)

مروی است که : «روزی موسی علیه السلام نشسته بود که شیطان وارد شد و با او «برنسی» (۴) رنگارنگ بود چون نزدیک موسی علیه السلام رسید برنس را کند و ایستاد ، سلام کرد . موسی علیه السلام گفت : تو کیستی ؟ گفت : منم ابلیس آدمم سلام بر توکنم ، چون مرتبه تو را نزد خدا می دانستم . موسی گفت این برنس چیست ؟ گفت : این رابه جهت آن دارم که دلهای فرزندان آدم

ص : ۳۹۲

۱- ۲. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۳۱۴ ، ح ۱۳ .

۲- ۳. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۷۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۱۸ .

۳- ۴. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۱۸ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۷۳ .

۴- ۵. کلاه دراز .

را به وسیله آن به سوی خود کشم . موسی علیه السلام گفت که : کدام گناه است که چون آدمی مرتکب آن شد تو بر آن غالب می گردی ؟ گفت : هر وقت عجب به خود نموده و طاعتی که کرد به نظر او بزرگ آمد و گنااهش در نزد او حقیر نمود» . (۱)

خداوند عالم به داود علیه السلام وحی نمود که :

«مژده ده گناهکاران را . و بترسان صدیقان را . عرض کرد که چگونه عاصیان را مژده دهم و مطیعان را بترسانم ؟ فرمود :

عاصیان را مژده ده که : من توبه را قبول می کنم . و گناه را عفو می کنم و صدیقان را بترسان که به اعمال خود عجب نکنند که هیچ بنده ای نیست که من با او محاسبه کنم مگر اینکه هلاک می شود» . (۲)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند که :

«دو نفر داخل مسجد شدند که یکی عابد و دیگری فاسق ، چون از مسجد بیرون رفتند فاسق از جمله صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان . و سبب این ، آن بود که : عابد داخل مسجد شد و به عبادت خود می بالید و در این فکر بود . و فکر فاسق در پشیمانی از گناه و استغفار بود» . (۳)

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که :

«خدا دانست که گناه کردن از برای مؤمن بهتر است از عجب کردن . و اگر به این جهت نمی بود هرگز هیچ مؤمنی را مبتلانمی کرد» . (۴)

و فرمود که :

«مردی گناه می کند و پشیمان می شود بعد از آن عبادتی می کند و به

ص: ۳۹۳

۱-۶. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴. و بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۲، ح ۸.

۲-۷. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴

۳-۸. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۱، ح ۶.

۴-۹. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۶، ح ۱.

آن شاد و فرحناک می شود، و به این جهت از آن حالت پشیمانی سست می شود و فراموش می کند، و اگر بر آن حالت می بود بهتر بود از عبادتی که کرد». (۱)

مروی است که :

«عالمی به نزد عابدی آمد و پرسید چگونه است نماز تو؟ عابد گفت :

از مثل منی از نماز او می پرسی؟ من چنین و چنان عبادت خدا را می کنم. عالم گفت : گریه تو چقدر است؟ گفت : این قدر می گریم که اشکها از چشمهای من جاری می شود. عالم گفت که : خنده تو با ترس بهتر است از این گریه که تو بر خود می بالی». (۲)

و نیز مروی است که : «اول کاری که با صاحب صفت عجب می کنند این است که : او را از آنچه به او عجب کرده بی بهره می سازند تا بداند که چگونه عاجز و فقیر است. و خود گواهی بر خود دهد تا حجت تمام تر باشد، همچنان که با ابلیس کردند. و عجب گناهی است که تخم آن کفر است. و زمین آن نفاق است. و آب آن فساد است. و شاخه های آن جهل و نادانی است. و برگ آن ضلالت و گمراهی است. و میوه آن لعنت و مخلد بودن در آتش جهنم. پس هر که عجب کرد تخم را پاشید و زرع کرد و لابدمیوه آن را خواهد چید». (۳)

و نیز مروی است که : «در شریعت عیسی بن مریم بود سیاحت کردن در شهرها، درسفری بیرون رفت و مرد کوتاه قامتی از اصحاب او همراه

ص: ۳۹۴

۱- ۱۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴.

۲- ۱۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۵.

۳- ۱۲. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۲۴

او بود ، رفتند تا به کنار دریا رسیدند ، جناب عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - گفت : بسم الله و بر روی آب روان شد . آن مرد کوتاه چون دید عیسی علیه السلام بسم الله گفت و بر روی آب روان شد ، او نیز گفت بسم الله و روانه شد و به عیسی علیه السلام رسید . در آن وقت به خود عجب کرد و گفت : این عیسی روح الله است بر روی آب راه می رود و من هم بر روی آب راه می روم ، فضیلت او بر من چه چیز است ؟ و چون این به خاطرش گذشت به آب فرو رفت . پس استغاثه به حضرت عیسی علیه السلام نمود ، عیسی دست او را گرفت و از آب بیرون آورد و گفت : این کوتاه چه گفتی ؟ عرض کرد که : چنین چیزی به خاطرم گذشت . گفت : پا از حد خود بیرون گذاشتی ، خدا تو را غضب کرد ، توبه کن .

عجب ، سرمنشا آفات و صفات خبیثه دیگر

و بدان که : عجب با وجود آنکه خود از صفات خبیثه است منشا آفات و صفات خبیثه دیگر می شود ، مثل کبر ، - همچنان که خواهد آمد - ، که یکی از اسباب کبر ، عجب است . و چون فراموشی گناهان و مهمل گذاردن آنها ، که آنها را به خاطر نگذراند و اگر گاهی به خاطر او چیزی از گناهانش بگذرد وقتی به آن نهد و سعی در ادراک آن نکند ، بلکه همچنان گمان کند که البته خدا آن را خواهد آمرزید . و عبادتی اگر از اوسرزند آن را عظیم شمرد و به آن

خوشحال شود و منت بر خدا گذارد و توفیقهای خدا را فراموش کند . و در این وقت از آفات و معایب اعمال خود نیز غافل می شود ، زیرا که :

آفات آنها را کسی می فهمد که متوجه آنها باشد ، و کسی متوجه می شود که خائف و ترسان باشد ، و معجب کجا ترسان است ؟ بلکه مغرور است و از مکر خدا ایمن است ، و چنان پندارد که : منزلتی در نزد خدا دارد و بر او حقی دارد . و بسا باشد که در مقام خودستائی برآید . و اگر عجب به عقل و فکر و علم خود داشته باشد از سؤال کردن باز می ماند و در مشورت و تعلم کوتاهی می کند . و گاه باشد که تدبیر خطائی نموده و به آن اصرار می کند ، و پند کسی را نمی شنود . و به این جهت ، گاه است ضرر کلی به او می رسد یا به فضیحت و رسوائی می انجامد .

پس صواب آن است که : هر کسی نفس خود را خاطی داند ، و آن را متهم شمارد ، و اعتماد و وثوق بر آن نکند ، و به علماء و دانایان رجوع کند و از ایشان استعانت جوید .

فصل : معالجه مرض عجب

بدان که از برای مرض عجب ، دو معالجه است : یکی اجمالی و دوم تفصیلی . امامعالجه اجمالی این است که : پروردگار خود را بشناسی و بدانی که عظمت و کمال و عزت و جلال ، سزاوار غیر او نیست ، و معرفت به حال خود هم رسانی و بشناسی که توبه خودی خود از هر ذلیلی ذلیل تر و از هر قلیلی قلیل تری ، و

بجز ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری در خور تو نیست . پس تو را با عجب و بزرگی چه کار ؟ ! مگر نه این است که آخر تو خود ممکنی بیش نیستی ، و ممکن به خودی خود عدم محض است ، و وجود و کمال او و آثار و افعال او همه از واجب الوجود - تعالی شانه - است ؟ !

ما که ایم اندر جهان هیچ چیز چون الف او خود چه دارد هیچ چیز

پس کبریا و بزرگی بر اندازه آن است که وجود همه مستند به اوست . و کمالات ، جملگی پرتوی از کمالات بی نهایت او «غاشیه» بندگی بر دوش جمله کاینات نهاده ، و طوق ذلت و سرافکنندگی را بر گردن همگی انداخته .

گر سر چرخ است پر از طوق اوست*** و دل خاک است پر از شوق اوست

دور جهان است به فرمان او*** خنگ فلک غاشیه گردان او (۱)

کشمکش هر چه درو زندگیست*** پیش خداوندی او بندگیست

با جبروتش که دو عالم کم است*** اول ما و آخر ما یکدم است

پس اگر کسی بزرگی کند باید به واسطه پروردگار خود بزرگی کند . و اگر به چیزی فخر و مباهات کند به آفریدگار خود افتخار نماید و خود را به خودی خود حقیر و پست شمارد ، بلکه خود را عدم محض ببیند . و این معنی است که : همه ممکنات در آن شریک اند . و اما خواری و ذلتی که مخصوص بنی نوع این بیچاره مسکین است که به خود عجب می کند از حد متجاوز و قلم از حد تحریر آن عاجز است . و چگونه

ص: ۳۹۷

۱-۱۳ . یعنی ماه قمر (ستارگان) فرمانبردار و مطیع او است .

چنین نباشد؟ و حال آنکه ابتدای آن نطفه نجس و پلیدی بود، و آخرش جثه متعفن و گندیده، در این میان، حامل نجاسات متعفن است، و جوالی است پر از کثافات متعدده، که از بولگاهی به بولگاهی دیگر عبور کرده و از آنجا نیز بیرون آمده، سه مرتبه از ممبرول گذشته. و اگر بصیرتی بوده باشد یک آیه قرآن او را از خواب عجب بیدار می کند و پشت او را می شکند.

می فرماید:

«قتل الانسان ما اكفره من اى شىء خلقه من نطفه خلقه فقدره ثم السبيل يسره ثم اماته فاقبره»

خلاصه معنی: آنکه کشته شود انسان، چه چیز او را بر کفر و سرکشی داشت که نمی داند از چه چیز، خدا او را آفرید؟! از قطره آبی او را آفرید و مقدر گردانید او را، و راه بیرون آمدن را از برای او آسان گردانید، پس او را میرانید، آنگاه او را در گور کرد. (۱)

و در این آیه مبارکه اشاره فرمودند که انسان اول در کتم عدم بود و هیچ چیزی نبود، بعد از آن او را از نجس ترین چیزها و پست ترین آنها که نطفه باشد خلق فرمود، بعد از آن، او را می رانید و جثه خبیثه گندیده گردانید.

و اگر اندکی تامل نمائی می دانی که چه چیز پست تر و رذل تر است از چیزی که:

ابتدای او عدم، و ماده خلقتش از همه چیز نجس تر، و آخرش از همه اشیاء متعفن تر، و آن مسکین بیچاره در

ص: ۳۹۸

این میان عاجز و ذلیل ، نه از خود اختیاری و نه او را قدرت بر کاری ، نه خبر دارد که بر سر او چه می آید و نه مطلع است که فردا روزگار به جهت او چه می زاید ، و مرضهای گوناگون مزمنه بر او مسلط ، و بیماریهای صعب به جهت او آماده ، از هر جا سر بر آورد آفتی در کمینش ، و به هر طرفی میل کند حادثه ای قرینش ، چهار «خلط» (۱) متناقض در باطن او اجتماع کرده و هر یک به ضد یکدیگر در ویران کردن جزوی از عمارت بدنش در سعی و اجتهاد . بیچاره بینوا از خود غافل ، و هر لحظه خواهی نخواهی در حجره بدنش حادثه ای رو می دهد . و از هر گوشه ، دزدی متاعی از اعضاء و جوارحش می برد . نه گرسنگی او به اختیارش هست و نه تشنگی ، نه صحت او دردست اوست و نه خستگی ، نه مرگ او به اراده اوست و نه زندگی ، نه نفع خود را مالک است و نه ضرر ، و نه خیر خود را اختیار دارد و نه شر ، می خواهد که چیزی را بداند نمی تواند ، اراده می کند که امری به یاد او بماند فراموش می کند ، می خواهد که چیزی را فراموش کند از خاطرش نمی رود . و دل او به هر وادی که بخواهد می رود و نمی تواند عنانش را نگاه دارد . و فکرش به هر سمتی که میل می کند می دود و قدرت بر ضبطش ندارد . و غذائی کشنده اوست و در خوردن آن بی اختیار است . و دوائی باعث حیات اوست و در کام او ناگوار است . ساعتی از حوادث روزگار

ص: ۳۹۹

۱-۱۵. اخلاط چهارگانه در طب قدیم عبارتند از: خون ، بلغم ، سوداء و صفراء که ضد هم هستند .

ایمن نمی باشد. و لحظه ای از آفات دهر غدار مطمئن نیست. اگر در یکدم، چشم و گوش او را بگیرند دست و پائی نمی تواند زد. و اگر در طرفه العینی عقل و هوش او را بر بایند چاره ای نمی تواند کرد. و اگر کارکنان عالم بالا در یک نفس از او غافل شوند اجزای وجودش از هم می پاشد. و اگر نگاهبانان خطه اعلی دست از او بدارند نشانی از او نمی ماند.

«عبدا مملو کا لا یقدر علی شیء». (۱)

پس خود انصاف بده که از چنین چیزی چه پست تر و ذلیل تر است؟ و کجا می سزداو را که عجب و خود فروشی کند؟! و کی در خور آن است که خود را کسی شمارد؟! و کسی که با وجود تامل در اینها باز خود را کسی داند عجب بی شرم و بی انصافی است.

بهبتر ازین در دلش آزرم (۲) باد*** یا ز خودش یا ز خدا شرم باد

این وسط احوال انسان بیچاره است.

و اما آخرش باید بمیرد و رخت از این سرای عاریت بیرون کشد. بدنش «جیفه» (۳) گندیده می گردد. و شیرازه کتاب وجودش از هم می ریزد. و صورت زیبایش متغیر و متبدل می شود. و بند بندش از یکدیگر جدا می افتد. و استخوانهایش می پوسد کرم به بدن نازکش مسلط می شود. و مور و مار بر تن نازنیش احاطه می کند.

پس آن جسمی را که به ناز می پرورد، و از نسیم، آن را محافظت می کرد خوراک کرم می شود و به نیش مار و عقرب مجروح می گردد. پس از این حال،

ص: ۴۰۰

۱-۱۶. بنده مملو کی که قادر بر هیچ چیز (حتی بر نفس خود) نیست. این تعبیر برگرفته از آیه ۷۵ نحل (سوره ۱۶) است.

۲-۱۷. شرم و حیاء.

۳-۱۸. مردار، لاشه.

خاک می شود، و گاهی لگدکوب کاسه گران می شود و زمانی پایمال خشت زنان .

گه خورش جانوران کنند *** گاه گل کوزه گران کنند

گاهی از خاکش خشتی سازند، و گاهی از گلش عمارتی پردازند، لحظه ای کلنگ داران، به ضرب کلنگش از پا درآوردند، و ساعتی بیل داران، بر سر بیلش برآوردند .

زدم تیشه یک روز بر تل خاک *** به گوش آدمم ناله دردناک

که زنه‌ار گر مردی آهسته تر *** که چشمست و روی و بناگوش و سر

بر این خاک چندین صبا بگذرد *** که هر ذره از او به جایی برد

بلی :

هر ورقی چهره آزاده ایست *** هر قدمی چشم ملکزاده ای است

و های و های، چه خوش بودی اگر این خاک را به حال خود گذاشتندی و دیگر با او کار نداشتندی، هیهات! هیهات! «یحیی بعد طول البلاء ليقاس شدائد البلاء» یعنی: بعد از آنکه روزگاری بر آن خاک کهنه بگذرد باز او را زنده می کنند تا بلاهای شدید را به او بنمایند. ذرات خاک متفرق را جمع ساخته او را به هیئت اول باز می آورند. و او را از قبر بیرون آورده به عرصات قیامت می کشند و به صحراهای هولناک محشر در می آورند. آه! در آن وقت چه رنجه‌ها که می بینند، آسمانی نگاه می کند شکاف خورده، زمینی گداخته، کوههایی پراکنده، و در رفتار ستاره های تیره و تار خورشیدی در پرده کسوف، ماهی در ظلمت خسوف، آتشی افروخته و مشتعل، و دوزخی بر انواع عذابها مشتمل، بهشتی دلگشا، و کوثری فرح بخشا، ترازوی اعمال

ص: ۴۰۱

را بر پا کرده ، و دفترهای افعال گشوده «مستوفیان» (۱) زیرک به محاسبه ایستاده ، ناگاه خود را در دفتر خانه روز حساب ، در معرض محاسبه و مؤاخذه می بیند و ملائکه غلاظ و شداد ایستاده ، و نامه های عمل پران شده ، نامه عمل او را به دست راست یا چپ او می دهند ، هر چه کرده در آنجا ثبت «قطمیری» (۲) از قلم نیفتاده .

آه آه ، اگر در آن وقت نافرمانی بر حسناتش غالب گردد و در موقف مؤاخذه و عذابش در آورند بر سگ و خوک حسرت خواهد برد و خواهد گفت :

«یا لیتنی کنت ترا با»

یعنی : «ای کاش من خاک بودمی و به این روز سیاه نیفتادمی» . (۳)

چه شک که حال دد و دام و بهایم و «هوام» ، (۴) در آن روز از حال بنده گناهکار بسی بهتر ، زیرا که آنها عصیان پروردگار قهار را نکرده اند ، و در مقام مؤاخذه و عقاب گرفتار نگشته اند .

آه آه ، چه مؤاخذه و چه عقابها ، که اهل دنیا صورت یکی از اهل عذاب را اگر در این دنیا دیدندی از قباحه منظر و کراهت صورت او فریاد برکشیدندی ، و اگر تعفن او را شنیدندی از گند او بمردندی . اگر قطره ای از آبی که به آن مسکین می دهند به دریاهای دنیا بیفکنند آب همه آنها متعفن تر از بوی مردار گردد .

پس عجب عجب ، چنین کسی را با عجب و بزرگی چکار ؟! چقدر از حال خود باید غافل باشد ، و امروز و فردای خود را فراموش نموده باشد ! و اگر از عذاب الهی نجات یافت و

ص: ۴۰۲

۱- ۱۹. حساب رسان

۲- ۲۰. قطمیر به معنای پوست هسته خرما ، شیار هسته ، و ... آمده است و مثلی است برای چیز بی ارزش . رک : قاموس قرآن ، ج ۶ ص ۲۲ .

۳- ۲۱. نباء (سوره ۷۸) ، آیه ۴۰ .

۴- ۲۲. حشرات .

از آتش دوزخ خلاص شد باید بداند که این از عفو خداوندگار است ، زیرا که :

کم بنده ای هست که گناهی نکرده و هر گناهکاری مستحق عقوبت است .

پس اگر او را عقاب نمایند از عفو و بخشش است ، و عفو و بخشش ، امری است محتمل ، آدمی نمی داند که متحقق خواهد شد یا نه . پس باید همیشه محزون و ترسان باشد ، نه اینکه عجب و بزرگی کند . نگاه کن به کسی که نافرمانی از سلطانی کرده باشد که مستحق سیاست باشد و او را گرفته در زندان محبوس کرده باشند و منتظر این باشد که او را به حضور برده سیاست نمایند ، و نداند که : چون او را به حضور سلطان برند از او عفوخواهد نمود یا نه ؟ آیا چنین کسی در آن حالت هیچ غرور و پندار و عجب به خود راه می دهد ؟ و هیچ بنده گناهکاری نیست اگر چه یک گناه کرده باشد مگر اینکه مستحق سیاست پروردگار شده و در زندان دنیا محبوس است تا او را به موقف حساب برند ، و نمی داند که : کار او به کجا خواهد انجامید . دیگر چه جای عجب و بزرگی ؟ ! و تامل در اینها که مذکور شد معالجه اجمالی عجب است .

معالجه تفصیلی مرض عجب

و اما معالجه تفصیلی آن ، این است که : تفحص کند از آنچه سبب عجب او شده و چاره آن را کند ، به نوعی که مذکور می شود .

و تفصیل آن این است که : اسباب عجب در اغلب ، علم است و معرفت و عبادت و طاعت ، و غیر اینها

ص: ۴۰۳

از کمالات نفسانیه مانند : ورع و تقوی و شجاعت و سخاوت و امثال اینها ، و نسب و حسب و جمال و مال و قوت و تسلط و جاه و اقتدار ، و بسیاری اعوان و انصار ، و زیرکی و ذكاء و فهم و صفا .

علاج عجب به علم

اما عجب به علم : پس علاج آن این است که : بدانی که علم حقیقی آن است که آدمی را به خود شناسا کند ، و او را به خطر و تشویش و خاتمه امر دانا نماید ، و او را از عظمت و عزت و جلال خداوندی آگاه کند و بفهمد که سزاوار بزرگی و کبریا اوست و بس ، و به غیر از او هر چه هست هیچ و نابود ، و کمال و صفات جلال از آن مفقود است .

و شکی نیست که این علم ، خوف و مذلت و خواری و مسکنت را زیاد می کند ، و آدمی را معترف به قصور و تقصیر خود می سازد .

و از این جهت گفته اند : هر که علمش بیشتر دردش بالاتر است .

و علمی که آدمی را به اینها متنبه نسازد یا از علوم دنیویه است ، که حقیقه علم نیست بلکه از حرف و صناعات است . و یا آنکه صاحبش خبیث النفس و بد اخلاق است و بدون اینکه دل خود را پاک کند و خباثت را از خود زایل کند ، مشغول علم شده و درخت آن را در شوره زار دل خود نشانیده ، و به این جهت به جز میوه خبیث باری نداده .

حد اعیان (۱) و عرض دانسته گیر*** حد خود را دان

ص: ۴۰۴

۱- ۲۳. جمع «عین» ، یعنی موجودات قایم به ذات ، مانند : جواهر و اجسام ، در مقابل عرض ، یعنی : موجودات قایم بالغیر ، مانند رنگ ، و ...

که نبود زان گزیر

و علم مانند بارانی است که از آسمان فرود می آید و در نهایت صافی و خوش گواری درختان و گیاهان از آن سیراب می گردند. پس اگر درختی که بار آن تلخ است از آن سیراب گردد تلخی میوه اش افزون می شود، و اگر میوه اش شیرین است از آن آشامید شیرین تر گردد. و همچنین علم، چون به زمین دل فرو ریزد دل ناپاک خبیث را خبیث تر و تاریک تر می گرداند، و صفا و روشنی دل پاک را زیاد می کند. و چون آدمی این را یافت می داند که عجب به علم، از حمق و جهالت است.

و از ثمره علم آن است که: بدانند هر که صاحب صفت عجب است خدا او را دشمن دارد. و در نزد خدا ذلت و پستی و حقارت و شکستگی محبوب است و بس.

در راه او شکسته دلی می خرنند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است و در احادیث قدسیه وارد است که خدا فرموده:

«تا خود را بی قدر می دانی تو را در نزد ما قدر و مرتبه ایست. و چون از برای خود قدری بداننی در پیش ما هیچ قدری نداری»
[\(۱\)](#).

و دیگر فرموده که:

«خود را خرد و کوچک بشمارید تا من محل شما را بزرگ کنم» [\(۲\)](#).

پس سزاوار عالم آن است که: خود را به نوعی بدارد که مولای او می طلبد. و بدانند که: امر بر عالم شدیدتر، و حجت بر او محکم تر است. از جاهل می گذرند آنچه را که «عشر» [\(۳\)](#) آن را از عالم نمی گذرند

ص: ۴۰۵

۱- ۲۴. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۳۱۴.

۲- ۲۵. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۳۱۴.

۳- ۲۶. یک دهم.

، زیرا که چون عالم لغزید قدم جمعی کثیر می لغزد . و کسی که با علم و معرفت معصیت کرد البته خباثت باطن او بیشتر است

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که :

«در روز قیامت عالم را می آورند و به جهنم می افکنند به نوعی که روده های او بیرون می افتد و بر دور آنها می گردد ، همچون خری که بر دور آسیا گردد . پس او را به گرد دوزخ می گردانند تا همه اهل جهنم او را مشاهده کنند . پس به او گویند که : چه شده است تو را ؟ گوید که : من مردم را به خوبی می خواندم و خود بجا نمی آوردم . و از بدی منع می کردم و خود مرتکب آن می شدم» . (۱)

و خداوند عالم در قرآن مجید علمای یهود را به خر مثال زده (۲) و «بلعم بن باعور» (۳) را به سگ ، چون به علم خود عمل نکرده بودند .

و حضرت روح الله فرمود :

«وای بر علمای بد ، چگونه آتش بر آنها فروخته خواهد شد ؟ !» . (۴)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :

«هفتاد گناه از جاهل می آموزند پیش از آنکه یک گناه از عالم آموخته شود» . (۵)

آری :

چون علمت هست خدمت کن که زشت آید بر دانا*** گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

و هر عالمی که مردم را به فروتنی و انکسار امر می کند ، و از کبر و عجب منع می نماید و خود متکبر و معجب باشد ، البته از بدان علماء ، و از

ص: ۴۰۶

۱- ۲۷. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۱۳ .

۲- ۲۸. آیه ۵ سوره جمعه (۶۲) .

۳- ۲۹. اشاره است به آیه ۱۷۶ سوره اعراف (۷) . «فمثله کمثل الکل»

۴- ۳۰. کافی ، ج ۱ ، ص ۴۷ ، ح ۲

۵- ۳۱. کافی ، ج ۱ ، ص ۴۷ ، ح ۱ .

کسانی که به علم خود عمل نکرده اند خواهد بود ، و از اهل عذابی که از این اخبار رسیده خواهد گردید ، علاوه بر معاصی دیگر که صادر می شود . و کدام عالم در این زمانها یافت می شود که به همه علم خود عمل کرده باشد و هیچ یک از اوامر پروردگار خود را ضایع نکرده باشد و تمام اعمال ظاهره و صفات باطنه خود را تصحیح نموده و مطمئن شده باشد که هر چه از او خواسته اند به جا آورده و تکلیفات خود را به انجام رسانیده ؟ پس تشویش او از دیگران بیشتر و تکلیف او بالاتر است .

نیک می دانی یجوز و لا یجوز ***خود ندانی تو یجوزی یا عجز

«روزی حدیفه امامت جمعی را در نماز کرد چون سلام داد گفت : بروید امامی غیر از من بجوئید یا تنها نماز بگذارید که در دل من گذشت که در میان اینها از من بهتری نیست» . (۱)

و چون مانند او کسی از چنگ شیطان خلاصی نیافت چگونه ضعفای امت از مکر اونجات می یابند ؟ بخصوص در امثال این زمان که از علمای آخرت نشانی ، و در آفاق ایشان بجز نامی نیست .

آری : علمای آخرت را علامتی دیگر است : کسانی هستند به حالت خود پرداخته ، و روی به کار خود آورده ، از ابنای زمان گریزان اند ، و از دوستان و آشنایان پنهان ، کاری بزرگ پیش دارند که ایشان را از دنیا و نعمت آن باز داشته و عزت دنیا را در نظر ایشان خوار و بی مقدار کرده ، خوف خدا در ظلمت شبها ایشان را از خوابگاه خود برمی انگیزاند و به خدمت خدا باز می دارد

ص: ۴۰۷

، نه گرم دنیا را طالب اند و نه سردش را ، نه بلای خدا را شکوه می کنند و نه دردش را ، فکرشان جز یک فکر ، و ذکرشان جز یک ذکر نیست . در سرشان بجز یک سودا ، و در دلشان بجز یک کس را جای نمی باشد . هیئات ، هیئات صفحه آخر زمان کجا و امثال ایشان کجا ؟ «فهم ارباب الاقبال و اصحاب الدول و قد انقضوا فی الصدر الاول» ایشان جماعتی بودند که کوی دولت از میان ربودند و رفتند .

حریفان باده ها (۱) خوردند و رفتند*** تهی خمخانه ها (۲) کردند و رفتند

بلکه در این زمان چه بسیار کم عالمی باشد که فروتنی و تواضعش از برای غیر اغنیاء و اهل دنیا باشد ، و بر فقرا و مسکینان متکبر نباشد . و مطلب او از تحصیل علم ، قرب خدا و رضای او باشد .

معرفتی در گل آدم نماند*** اهل دلی در همه عالم نماند

سربه سر نامه این نه دبیر (۳)*** نیست یکی صورت (۴) معنی (۵) پذیر

پس سزاوار علماء آن است که در کردار و گفتار خود تامل کنند و ببینند که از ایشان چه خواسته اند و عاقبت ایشان به کجا خواهد انجامید تا ذلت نفس خود را بشناسند و از عجب و تکبر خالی شوند .

علاج عجب به عبادت و طاعت

و اما علاج عجب به عبادت و طاعت ، آن است که : بدانی که غرض از عبادت و طاعات ، اظهار ذلت و مسکنت است . و عادت و ملکه شدن اینها از برای نفس انسانی تا معنی بندگی و حقیقت آن حاصل شود . و عجب چون منافات با این مطلب دارد لا محاله عبادت را

ص: ۴۰۸

۱- ۳۳. «باده» در اصطلاح عرفا به معنای «نصرت الهی و عشق رفیع و بلند می باشد». فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۳۷۳

۲- ۳۴. عرفا ، عالم تجلیات ظاهر را که در قلب است و مهبط غلبات عشق می باشد «خمخانه» گویند . فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۸۱۸ .

۳- ۳۵. ظاهرا مراد از «نه دبیر» همان «نه فلک» می باشد که عبارتند از : فلک الافلاک ، فلک ثوابت ، فلک زحل ، مشتری ، مریخ ، خورشید ، زهره ، عطارد و قمر .

۴- ۳۶. طبیعت ، نفس .

۵- ۳۷. حقیقت

باطل می کند و بعد از بطلان آن ، عجب به آن چه معنی دارد . بلکه ترک عبادت بهتر است از عبادت با عجب .

گنه کار اندیشه ناک از خدای*** بسی بهتر از عابد خودنمای

علاوه بر اینکه شرایط و آداب عبادت بسیار ، و عبادت بدون یکی از اینها فاسد و بی اعتبار ، و آفاتی که باعث حبط و رد آنها می گردد بی شمار است . پس در هر عبادتی یحتمل که شرطی از آن مختل ، و یا آفتی به آن عارض شود . و به این جهت فاسد و ازدرجه قبول ساقط شده باشد . و با این احتمال در عبادت ، عاقل چگونه به آن عجب می کند ؟ و کسی که ادعای آن نماید که یقین دارد که : عبادت او مستجمع جمیع شرایطو آداب ، و خالی از همه آفات است بسی غافل ، و از حقیقت کار جاهل است .

دردا که دوش طاعت سی سال خویش را***دادم به می فروش و به یک جرعه بر نداشت

علاوه بر اینکه اگر همه اهل عالم ، عمر خود را در طاعت و عبادت صرف کنند عبادت ایشان را در درگاه خداوندی واقعی نیست .

مپندار گر طاعتی کرده ای *** که نزلی (۱) بر این حضرت آورده ای

و بر فرض اینکه : عبادت از هر خللی خالی باشد در وقتی ثمری می دهد و اثری می بخشد که عاقبت صاحبش به خیر ختم شود . و کیست که از خاتمه امر خود مطمئن باشد . و با وجود این ، عجب به عبادت و طاعت نیست مگر حمق و سفاهت .

علاج عجب به ورع و تقوی و نحو اینها

و اما عجب به ورع و تقوی و صبر

ص: ۴۰۹

و شکر و شجاعت و سخاوت و غیر اینها از صفات کمالیه نفسانیه : پس معالجه آن این است که : متفطن شود به اینکه این صفات وقتی نافع و موجب نجات اند که عجب با آنها نباشد ، و چون عجب بیاید همه آنها را باطل و ضایع و فاسد می کند .

پس عاقل کی یک صفت بد را به خود راه می دهد که همه صفات نیک او را ضایع سازد . و چرا فروتنی و ذلت را پیشنهاد خود نسازد تا فضیلت بر فضیلتش افزایش و عاقبتش محمود گردد ؟ و باید تامل کند که هر یک از این صفات حسنه را که در خود می بیند در بسیاری از بنی نوع انسان یافت می شود با زیادتی . و چیزی که اکثر مردم با او در آن شریک بوده باشند کجا در خود عجب به آن است ؟ و این تامل باعث زوال عجب می گردد .

و گویند : یکی از شجاعان روزگار در هنگام کارزار چون در برابر دشمن آمدی رنگ روی او زرد شدی ، و دلش مضطرب گشتی ، و اعضای او به لرزه در آمدی . او را گفتندی که : این چه حالت است و حال آنکه تو از شجاعان نامداری ؟ گفت : خصم خود را آزمایش ننموده ام شاید او از من شجاع تر باشد . علاوه بر اینکه استیلا و غلبه و عاقبت نیک از برای کسی است که خود را خوار و ذلیل بیند نه برای آنکه به قوت و شجاعت خود مغرور شود . «و ان الله عند المنکسره قلوبهم» خدا در نزد دل‌های شکسته است . (۱)

درین حضرت آنان گرفتند صدر (۲)*** که خود را فروتر نهادند قدر

ص: ۴۱۰

۱- ۳۹. به همین مضمون در بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۵۷ ، ذیل حدیث ۳ .

۲- ۴۰. یعنی : به رتبه و مقام والا رسیدند

ره اینست جانا که مردان راه*** به عزت نکردند در خود نگاه

از آن بر ملایک شرف داشتند*** که خود را به از سگ نپنداشتند

و علاج دیگر از برای عجب به هر یک از این صفات آن است که : تامل کند که از کجا این صفت از برای او حاصل شده ؟ و که به او داده ؟ و توفیق تحصیل آن از جانب کیست ؟ اگر چنان دانست که : همه اینها نعمتی است از جانب خدا ، باید به جود و کرم او عجب نماید ، و به فضل و توفیق او شاد و فرحناک گردد ، که بدون سابقه استحقاقی توفیق چنین فضیلتی او را کرامت فرمود . و اگر چنان دانست که : به خودی خود به آن صفت رسیده ، زهی جهل و نادانی .

در بعضی روایات وارد شده است که : «بعد از آنکه ایوب پیغمبر علیه السلام مبتلا شد و مدت مدیدی در انواع محنت و بلا و رنج و عناد گذرانید ، روزی عرض کرد که :

پروردگارا ! تو مرا به این بلا مبتلا ساختی و هیچ امری از برای من روی نداد مگر اینکه رضای تو را طلبیدم . و خواهش ترا بر خواهش خود مقدم داشتم . پس پارچه ابری بر بالای سر او ایستاد و از میان آن ده هزار آواز بر آمد که : ای ایوب ! از کجا این صفت از برای تو حاصل شد ؟ و که آن را به تو داد ؟ پس ایوب علیه السلام مشتی خاکستر برداشت و بر سر خود نهاد و گفت : «منک یا رب» ای

ص: ۴۱۱

پروردگار! این نیز از تو است». (۱)

و به این سبب بود که سید رسل - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند که: «احدی نیست که عمل و طاعت او باعث نجات او شود. عرض کردند که: تو نیز چنین نیستی؟ فرمود نه، من هم چنین نیستم مگر اینکه رحمت خدا مرا فرا گیرد». (۲)

علاج عجب به حسب و نسب

و اما عجب به نسب و حسب: پس علاج آن دانستن چند چیز است:

اول آنکه: بدانی که فخر و بزرگی کردن به کمال دیگری نیست مگر سفاهت و بی خردی، زیرا کسی که خود ناقص و بی کمال باشد کمال جد و پدر او را چه سودبخشد. بلکه اگر آنان زنده بودند ایشان را می رسید که گویند: این فضیلت از ماست، تو را چه افتاده است؟ و در حقیقت تو نیستی مگر کرمی که از فضله آنها به هم رسیده. اگر کرمی که از فضله انسان حاصل شود اشرف باشد از کرمی که از سرگین خری به هم رسد کسی که پدر یا جدش را کمالی باشد اشرف از کسی خواهد بود که چنین نباشد.

هیئات هیئات این دو کرم یکسان اند و شرافت از برای خود انسان است. از این جهت حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - می فرماید:

انا ابن نفسی و کنیتی ادبی*** من عجم کنت او من العرب

ان الفتی من یقول ها انا ذا*** لیس الفتی من یقول کان ابی

یعنی: من فرزند خود هستم و نام و کنیت من، ادب

ص: ۴۱۲

۱- ۴۱. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۳۲۲. و محجه البیضاء، ج ۶، ص ۲۸۱.

۲- ۴۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۴، خ ۵۳۹۷

من است خواه از عجم باشم خواه از عرب . به درستی که جوانمرد کسی است که گوید : هان ، من این شخص هستم . نه آنکه گوید که : پدر من که بود . (۱)

و دیگری گفته است :

لئن فخرت بآباء ذوی شرف*** لقد صدقت و لکن بئس ما ولدوا

یعنی : اگر تو فخر کردی به پدران خود که اشرف و بزرگان اند راست گفتی ، لیکن بدفرزندی که از ایشان متولد شده ای . (۲)

جائی که بزرگ بایدت بود*** فرزندی کس نداردت سود

چون شیر به خود سپه شکن باش*** فرزند خصال خویشان باش

مروی است که :

«روزی در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله اباذر به مردی گفت که : ای سیاه زائیده . حضرت فرمود : ای اباذر ! سفید زائیده را بر سیاه زائیده فضیلتی نیست . اباذر بر زمین افتاد به آن مرد گفت بیا پای خود را بر رخسار من نه» . (۳)

«بلال حبشی چون روز فتح مکه بر بام کعبه اذان گفت جماعتی گفتند که : این سیاه اذان گفت . در آن وقت نازل شد

«ان اکرمکم عند الله اتقیکم» (۴)

یعنی : «کریم ترین و بهترین شما در نزد خدا ، پرهیزگارترین شما است» . (۵)

یکی از بزرگان یونان زمین بر غلامی فخر کرد ، آن غلام به او گفت : اگر فخر تو به پدران تو است پس برتری برای ایشان است نه برای تو و اگر به جهت لباسی است که پوشیده ای ، پس شرافت از برای لباس تو است نه تو . و اگر به مرکبی است

ص: ۴۱۳

۱- ۴۳. جامع السعادات ، ج ۱ ، ص ۳۳۶ .

۲- ۴۴. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۵۷ .

۳- ۴۵. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۴۳ .

۴- ۴۶. حجرات ، (سوره ۴۹) آیه ۱۳ .

۵- ۴۷. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۲۳ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۸۴ .

که سوار شده ای پس فضیلت از برای مرکب تو است . و از برای تو چیزی نیست که به آن عجب و افتخار کنی . (۱)

و از این جهت بود که صاحب مکارم اخلاق ، و سید اهل آفاق فرمود که :

«حسب و نسب خود را نزد من نیاورید ، بلکه اعمال خود را از نزد من بیاورید» . (۲)

دوم آنکه : تامل کند که اگر کسی به نسب فخر کند ، چرا نسب حقیقی خود را فراموش می کند ؟ پدر نزدیکترش نطفه خبیث است ، و جد اعلایش خاک ذلیل ، و خدا اصل و نسب هر کسی را بیان فرموده که :

«و بدا خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین» (۳)

خلاصه معنی آنکه : خدا آدم را از گل آفریده ، و نسل او را از نطفه ای از آب پست گردانیده .

و کسی که جد او پایمال هر ذلیل و پست ، و پدر او نجس کننده هر چیزی که هست باشد چه رتبه و منزلتی از برای خود او است .

سوم آنکه : نظر به گذشتگان کند که به آنها عجب و افتخار می کند ، اگر از نیکان و صاحبان مکارم اخلاق و بزرگی و شرافت واقعی بودند ، شکی نیست که شیوه ایشان ذلت و شکسته نفسی بوده . پس اگر این صفت ایشان پسندیده است چرا خود از آن خالی است و به ایشان اقتدا نمی کند ؟ و اگر این صفت ، پسندیده نیست پس چه افتخاری به ایشان می کند ؟ بلکه همین عجب طعن بر ایشان است . و اگر از نیکان و

ص: ۴۱۴

۱- ۴۸. جامع السعادات ، ج ۱ ، ص ۳۳۷

۲- ۴۹. تفسیر البرهان ، ج ۳ ، ص ۱۲۰ .

۳- ۵۰. سجده ، (سوره ۳۲) ، آیه ۷ و ۸ .

خوبان واقعی نبوده اند بلکه همین بزرگی ظاهری و شوکت عاریتی از برای ایشان بوده ، چون : سلاطین جور و حکام ظلم و امرای بی دیانت و وزرای صاحب خیانت و سایر ارباب مناصب دنیویه .

پس اف بر او به کسانی که به آنها افتخار می کنند . و خاک بر دهانش که به واسطه این اشخاص ، بزرگی می فروشد ، زیرا که خویشاوندی و نسبت به دد و دام و سگ و خوک ، از خویشاوندی ایشان بهتر . چگونه چنین نباشد و حال اینکه مغضوب در گاه خداوند عظیم ، و معذب در درکات جحیم اند . و اگر صورت ایشان را در جهنم ببیند و تعفن و نکبت ایشان را ملاحظه کند از خویشی ایشان بیزار می جوید .

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند :

«باید بگذارند قومی فخریه به پدران خود را که در جهنم ذغال شده اند یا در پیش خداوند پست تر باشند از «جعلائی» (۱) که نجاسات را می پویند» . (۲)

مروی است که : «دو نفر در حضور موسی علیه السلام افتخار می کردند ، یکی از آنها گفت : من پسر فلان ، پسر فلانم تا نه شت خود را شمرد ، خدا به موسی علیه السلام وحی فرستاد که : به او بگوی که همه آن نه نفر از اهل جهنم اند و تو دهم ایشان . (۳)

علاج عجب به جمال

و اما عجب به حسن و جمال : پس علاج آن این است که : بدانی که آن به زودی در معرض زوال است و به اندک علتی و مرضی جمال تو زایل ، و حسن تو باطل می شود . و کدام عاقل به چیزی عجب می کند که تب

ص: ۴۱۵

-
- ۱- ۵۱. «جعل» : حشره ای است سیاه رنگ که بیشتر روی سرگین حیوانات می نشیند .
 - ۲- ۵۲. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۴۳ . و سنن ابی داود ، ج ۲ ، ص ۶۲۴ ، (با اندک تفاوتی) .
 - ۳- ۵۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۲۹ . (با اندک تفاوتی) .

شبی آن را بگیرد، یا دملی آن را برطرف کند، و یا آبله ای آن را فاسد گرداند.

بر مال و جمال خویشتن غره مشو*** کان را به شبی برند و این را به تبی

و اگر به بیماری و مرض زایل نشود، هیچ شبهه ای نیست که به رفتن جوانی و آمدن پیری جمال و حسن نیز خواهد رفت. و مرگی که هر کسی خواهی نخواهی آن را خواهد چشید آن را تباه خواهد ساخت. نگاه کن به رخسارهای زیبا و قامت‌های رعنا و بدنهای نازک، که چگونه در خاک پوسیده و متعفن شده، که هر طبعی از آنها متنفر می‌گردد و علاوه بر اینکه مایه حسن و جمال خود را نظر نماید که چیست، اخلاطمتعنه جمع گشته و خون و چرکی فراهم آمده و هیئتی از اینها حاصل شده.

گوشت پاره آلت گویای تو*** پیه پاره منظر بینای تو

مسمع (۱) تو آن دو پاره استخوان*** مدرکت (۲) دو قطره خون یعنی جنان (۳)

کرمکی و از قدر آکنده ای*** طمطراقی (۴) در میان افکنده ای

از منی بودی منی (۵) را واگذار*** ای ایاز آن پوستین را یاد آر (۶)

ای که به حسن و جمال خود می‌نازی، و با خود «نرد» (۷) عجب و غرور می‌بازی، اگر به نظر عقل، خود را بنگری از پندار و غرور بگذری. نظری به خود کن که کدام عضو تو را کثافت فرو نگرفته، دهانت منبع آبی است که اگر چیزی به آن آلوده شود خود نفرت کنی. و بینیت آکنده کثافتی است که اگر ظاهر شود خود خجل

ص: ۴۱۶

۱- ۵۴. گوش.

۲- ۵۵. وسیله درک کننده.

۳- ۵۶. قلب.

۴- ۵۷. فر و شکوه، خودنمایی.

۵- ۵۸. منیت، خود پسندی.

۶- ۵۹. ایاز، غلام سیاهپوستی بود که در دربار سلطان محمود غزنوی خدمت می‌کرد و در اثر عقل و هوش و کیاست فوق العاده ای که داشت مورد علاقه سلطان محمود قرار گرفت. و او را جزء ندیمان و محرم اسرار خود قرارداد. و مدتی نیز امارت «قصدار و مکران» را به عهده داشت. او پوستین و چاروقی را در داخل اطاقی پنهان کرده بود و برای این که مقام و رتبه، ویرا فریب ندهد از هر مدتی آن پوستین و چاروق را مورد ملاحظه قرار می‌داد. که مولوی داستان ویرا مفصل ذکر نموده است. رک: مثنوی مولوی، طبع کتابفروشی اسلامی، ص ۴۸۹. و قصه های مثنوی مولوی، ص ۵۵.

۷- ۶۰. نوعی بازی

گردی . حقه گوشت را چرک پر کرده . زیر بغلت را گند فرو گرفته . هر جای پوست بدنت را بشکافی چرک و «ریم» (۱) برآید . و هر عضوی را که مجروح سازی خون نجس درآید . معده ات از فضله آکنده . و روده هایت از غایط مملو گشته . مثانه ات پر از بول کثیف است . و در «احشایت» (۲) کرم پنهان است . و در زهره ات صفرا جا کرده ، و در باطنت بلغم ماوی گرفته ، شبانه روزی لا اقل دوبار به بیت الخلا تردد کنی ، و به دستی که بر جمالت کشی غایط خود را بشوئی . از دیدن آنچه از تو بیرون می آید متنفر می گردی ، چه جای آنکه آن را بیوئی یا به دست گیری . اگر یک روز متوجه خود نگردی و خود را پاک نسازی و نشوئی چرک و تعفن به تو احاطه می کند . و شپش بدن و جامه ترا فرو می گیرد . و از هر چارپائی کثیف تر می گردی . این حال وسط تو است . و اگر ابتدای خود را خواهی همه ماده خلقت اشیاء کثیفه ، و محل عبور و قرارت مکانهای خبیثه ، زیرا که ماده خلقت و غذای تو منی و خون حیض است ، و مکان عبور و قرارت صلب و ذکر و رحم و فرج . و اگر آخر خود را طلبی مردار گندیده ، که از همه نجاسات متعفن تر . پس ای نادان سفیه ! ترا با عجب و غرور به حسن و جمالی که این حقیقتش باشد چه کار ؟

در علاج عجب به مال

و اما عجب به مال : پس علاج آن این است که : آفات مال را به نظر در

ص: ۴۱۷

۱- ۶۱. کثافت .

۲- ۶۲. روده .

آورد و تفکر کند که آن در معرض زوال و فنا، و عاری از دوام و بقاست. گاهی نهب و غارت می شود، و زمانی به ظلم و ستم می رود، به آتش می سوزد، و به آب غرق می شود، دزدان را می برد و «طرار» (۱) آن را می رباید، و غیر اینها از آفات سماویه و ارضیه. و متذکر شود که: در بین یهود و هندو کسانی هستند که مال و ثروتشان افزونتر از ایشان است. واف بر شرفی که هندو و یهود در آن پیش باشد. و تف بر بزرگی ای که دزد آن را در یک لحظه برباید و صاحبش را مفلس و ذلیل بنشانند.

بسی کم است ز گاو و خر، آنکه در عالم زیادتی بود از دیگران به گاو و خرش

علاوه بر این، ملاحظه کند آیات و اخباری که در مذمت مال و حقارت مالداران رسیده. و آنچه در فضیلت فقرا و شرافت فقر و عزت ایشان در روز قیامت و سبقتشان به بهشت وارد شده. - همچنان که بعد از این در موضع خود مذکور خواهد شد - چگونه عاقل دیندار به مال شاد و فرحناک و خوشحال می گردد، و به آن عجب می کند. باوجود اینکه حقوق بسیار از جانب پروردگار به آن تعلق می گیرد. و از عهده همه آنها بر آمدن در نهایت صعوبت و اشکال، و در حلال آن پستی مرتبه در روز قیامت و طول حساب، و در حرام آن مؤاخذه و عقاب است. بلکه سزاوار مالداران آن است که:

ساعتی از خوف

ص: ۴۱۸

و اندوه ، و از تقصیر در حقوق مالیه و راه دخل و خرج آن خالی نباشد . و حال اینکه قیمت مرد به کمال و هنر است نه به سیم و زر ، بزرگی و شرف در بندگی خداوند اکبر است نه به گاو و خر .

قلندران (۱) حقیقت به نیم جو نخرند ***قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

علاج عجب به قوت و قدرت خود

و اما عجب به قوت و قدرت خود : علاجش آن است که به یاد آورد امراض و آلامی را که خدا مسلط بر بدن او گردانیده . و نظر کند که شبی تب چگونه قوت او را ضعیف ، و بدن او را لاغر و نحیف می گرداند . و اگر یک رگ از بدن او به درد آید از هر عاجزی عاجزتر و از هر ذلیلی ذلیل تر می شود . و احمق کسی است که به قوت و قدرت خود نازد و حال اینکه اگر مگسی چیزی از او بر باید نتواند استرداد کند . و اگر مورچه ای به گوش او داخل شود روز و شب فریاد کند . و اگر خاری به پای او رود عاجز گردد . و اگر غباری به چشمش رسد متاثر شود .

«یخوفه الدق و یقتله البق»

یعنی : «اندک «دقی» که بلند شود او را می ترساند ، و پشه ای او را می کشد» .

و حال آنکه هر چه او را قوت باشد از خری یا گاوی یا شتری بیش نخواهد بود . و چه عجب و افتخار به چیزی که می کند که گاو و خر در آن از او بالاتر است .

علاج عجب به جاه و منصب و نحو اینها

و اما عجب به جاه و منصب و حکومت

ص: ۴۱۹

و امارت و قرب سلطان و کثرت انصار و اعوان ، از اولاد و خویشان و خدم و غلمان و قبیله و عشیره : پس این مرضی است که بسیاری از اهل دنیا به آن مبتلا و به این جهت مساکین از پندار و غرور ایشان در بلا ، به زیردستان به نظر حقارت نظر می کنند ، و از هر کسی چشم زیر دستی و فروتنی دارند .

غافل از اینکه همه ریاست دنیویه در معرض فنا و زوال ، و مایه خسران و وبال است .

بر این صحیفه مینا به خامه خورشید (۱) ***نگاشته سخنی خوش به آب زر دیدم

که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر (۲) ***مباش غره که از تو بزرگتر دیدم

کسی که به نظر عقل نگاه کند همه این جاه و منصب را مانند سرابی می بیند که تشنگان بادیه را می فریبد ، خیالاتی چند است که به آن کودک طبعان را به دام می کشند ، تا چشم بر هم می زنی باید تخت و افسر و کلاه و سر و جاه و ریاست را ترک نمود و درخانه گور تنها و ذلیل بر روی خاک خوابیده نه اهل همراه اند و نه عیال ، نه جاه به فریادرسد نه مال ، فرزندان و اقارب قدمی چند آیند تا او را داخل قبر کرده به کرم و مار و عقرب بسپارند و مراجعت کنند .

چند غرور ای دغل خاکدان*** چند منی ای دو سه من استخوان

پیشتر از تو دگران بوده اند*** کز طلب جاه نیاسوده اند

حاصل آن جاه بین تا چه بود*** سود بد اما به زیان شد چه

ص: ۴۲۰

۱-۶۵. در این آسمان آبی به قلم خورشید .

۲-۶۶. پشت گرم ، دلگرم .

این چه نشاطست کز و خوشدلی*** غافلی از خود که زخود غافلی

با وجود اینکه این انصار و اعوان و قبیله و خویشان در دنیا نیز تا خواهش ایشان به عمل می آید بر دور او جمع اند و گرد او می گردند، و آن بیچاره مسکین باید خود را به مهالک اندازد، و دین و دنیای خود را دربازد، و خود را بر کوه و دریا و بیابان و صحراسرگردان سازد، و متعرض عقوبت سخط خداوند قهار گردد تا حلال و حرام را به هم رساند و صرف ایشان کند تا از دور او متفرق نگردند، و بر جاده اطاعت او مستقیم باشند، و در حوادث، اعانت و یاری او نمایند. و اگر سالهای فراوان به ایشان نعمت بی پایان دهد و از برای ایشان همه چیز آماده سازد و یک روز در یک خواهش ایشان مسامحه کند سر از اطاعت او بپسند، بلکه کمر دشمنی او را بر میان بندند و در محافل و مجامع بدی او را مذکور سازند. همچنان که مکرر خود مشاهده کرده ایم.

علاج عجب به عقل و زیرکی خود

و اما عجب به عقل و زیرکی خود: پس این علامت بی عقلی و «بلادت» (۱) است، زیرا که عاقل پیرامون عجب نمی گردد بلکه عقل خود را حقیر می شمارد. و اگر در مکانی تدبیر صوابی از او ظاهر شد یا به امر پنهانی برخورد آن را از جانب خدا می داند و بر آن شکر می کند.

و بدترین اقسام عجب، عجب به رای و تدبیری است که از او ظاهر شود و در نزد ارباب عقل و هوش، خطا باشد ولی در نظر

ص: ۴۲۱

صاحبش از راه «جهل مرکب»، (۱) صواب و درست نماید. و گمراهی و ضلالت جمیع اهل بدعت و ضلال، و طوایفی که مذاهب فاسده و آراء باطله را اختیار کرده اند به این سبب است. و اصرار و پایداری ایشان بر این رای و مذهب به جهت عجیبی است که به آن دارند. و به این جهت به مذهب خودافتخار می نمایند. و بدین جهت امم بسیار و طوایف بی شمار هلاک شدند، چون آراء مختلفه پیدا کردند، و هر یک به رای خود معجب بودند. و

«کل حزب بما لدیهم فرحون». (۲)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله خیر داده است که :

«این نوع عجب غالب خواهد شد بر اهل آخر الزمان از این امت». (۳)

و علاج این، از علاج سایر انواع، صعب تر است، زیرا که : صاحب آن از خطای خود غافل، و به غلط خود جاهل است، و الا هرگز آن را اختیار نمی کرد. و کسی که خود را مریض نمی داند چگونه در صدد معالجه خود برمی آید؟! و چون عجب به رای خود دارد، گوش به حرف دیگران نیز نمی کند، بلکه ایشان را محل تهمت می داند.

و علاج فی الجمله این مرض، آن است که : آدمی ذهن خود را متهم شمارد، و - تامادامی که آدمی حجتی قاطع از عقل یا شرع در دست نداشته باشد - به رای خود مطمئن و مغرور نگردد. و شناخت ادله قطعیه از شرع و عقل، و مواضع سهو و خطای در براهین و قضایا موقوف است بر

ص: ۴۲۲

۱- ۶۸. نادانی و جهل شخصی که نمی داند نادان و جاهل است، زیرا جهل او مرکب است از : نادانی به امور، و از عدم اطلاع به جهل خویش.

۲- ۶۹. مؤمنون، (سوره ۲۳) آیه ۵۳.

۳- ۷۰. حقایق فیض، (ره)، ص ۹۸.

عقل کامل و «قریحه مستقیمه» (۱) با سعی تمام، و «مزاوالت» (۲) قرآن و حدیث، و مصاحبت اهل علم. و با این همه، باز آدمی از غلط و خطا ایمن نیست، و صواب آن است که: آدمی افکار فاسده و مذاهب باطله را تتبع ننماید، و در آنها خوض نکند، و قدم از قدم خانواده وحی و رسالت بردارد.

فصل: شرافت شکسته نفسی و حقیر شمردن خود

بدان که: ضد این صفت عجب و خودنمائی، شکسته نفسی و خود را حقیر شمردن و ذلیل و پست دانستن است. و این بهترین صفت از صفات کمالات است. و فایده آن درد دنیا و آخرت بی حد و حصر، و هر که به مرتبه بلندی یا رتبه ارجمندی رسید به وسیله این صفت رسید. و هیچ کسی خود را ذلیل نشمرد مگر اینکه خدا عزیزش شمرد. واحدی خود را نیفکند، مگر اینکه خدا او را برداشت و بلند کرد.

یکی قطره باران ز ابری چکید*** خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جائی که دریاست من کیستم*** گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید*** صدف در کنارش به جان پرورید

سپهرش به جائی رسانید کار*** که شد نامور «لؤلؤ شاهوار» (۳)

بلندی از آن یافت کو پست شد*** در نیستی کوفت تا هست شد

آری خدا در دلهای شکسته است و شکستگان را دوست دارد.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که:

«با هر کسی دو ملک است، که اگر آن شخص خود را بزرگ شمرد و برداشت،

ص: ۴۲۳

۱- ۷۱. ادراک صحیح و به دور از کجی و انحراف.

۲- ۷۲. ممارست.

۳- ۷۳. گنج با ارزش در خورشان شاه.

می گویند: خداوندا! او را ذلیل کن. و اگر خود را وضع و خوار شمرد، می گویند: خداوندا! او را بردار». (۱)

مروی است که:

«خدا به موسی بن عمران وحی فرستاد که: ای موسی! هیچ می دانی که چرا ترا برگزیدم و اختیار کردم به سخن گفتن با خودم؟ عرض کرد: به چه سبب بود؟ فرمود که: من ظاهر و باطن همه بندگان خود را دیدم، هیچ یک را ندیدم که ذلت ایشان از برای من چون تو باشد، ای موسی! به درستی که تو هر وقت نماز می کردی رخسار خود را بر خاک می گذاردی».

(۲)

در بعضی از روایات وارد شده که: «چون خداوند عالم به کوهها وحی فرستاد که:

من کشتی نوح را بر کوهی خواهم گذاشت، همه کوهها گردن کشیدند و خود را بلند کردند مگر «کوه جودی»، (۳) که خود را حقیر شمرد و با خود گفت که: با وجود این کوهها، بر من کجا قرار خواهد گرفت پس کشتی بر آن قرار گرفت». (۴)

و از جمله فواید شکسته نفسی آن است که: در نزد همه مردم بزرگ و محترم است.

و همه دلها او را دوست می دارند، به خلاف کسی که خود را بزرگ می شمارد، که البته از دلها دور و مردم از او در نفورند.

صفت پانزدهم: کبر و فرق آن با عجب

کبر و فرق آن با عجب

و آن عبارت است از حالتی که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را بر غیر داشته باشد. و

ص: ۴۲۴

۱- ۷۴. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۵، حدیث ۱۶.

۲- ۷۵. کافی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۷.

۳- ۷۶. «جودی» کوهی است که در نزدیکی «موصل» که با کوههای ارمنستان پیوسته است. و دارای دو قله است که ارتفاع قله اول ۱۷۲۶۰ قدم، و ارتفاع قله دوم ۱۶۲۷۰ قدم از سطح دریا است. بعضی مانند «هاکس» در «قاموس کتاب مقدس» آن را کوه «ارارات» - که بین روسیه، ترکیه و ایران واقع است - دانسته اند، و در توراه، آراراط آمده است. رک: قاموس قرآن،

ج ۲، ص ۸۷

۴- ۷۷. کافی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۲

فرق این با عجب، آن است که: آدمی خود را شخصی داند، و خود پسند باشد، اگر چه پای کسی دیگر در میان نباشد، ولی در کبر، باید پای غیر نیز در میان آید تا خود را از آن برتر داند و بالاتر بیند. و این کبر، صفتی است در نفس و باطن. و از برای این صفت، در ظاهر، آثار و ثمرات چندی است که اظهار آن آثار را تکبر گویند.

و آن آثاری است که: باعث حقیر شمردن دیگری و برتری بر آن گردد، مانند:

مضایقه داشتن از همنشینی با او، یا همخوراکی با او، یا امتناع در پهلو نشستن با او، یا رفاقت او، و انتظار سلام کردن و توقع ایستادن او، و پیش افتادن از او در راه رفتن، و تقدم بر او در نشستن، و بی التفاتی با او در سخن گفتن، و به حقارت با او تکلم کردن، و پند و موعظه او را بی وقع دانستن، و امثال اینها.

و از جمله آثار کبر است خرامان و دامن کشان راه رفتن. و بعضی از این افعال گاهی از حسد و کینه و ریا نیز نسبت به بعضی صادر می شود، اگر چه آدمی خود را از او بالاتر هم نداند.

و بدان که: کبر از اعظم صفات رذیله است، و آفت آن بسیار، و غائله آن بی شمار است. چه بسیاراند از خواص و عوام که به واسطه این مرض به هلاکت رسیده اند. و بسی بزرگان ایام

، که به این سبب گرفتار دام شقاوت گشته اند . اعظم حجابی است آدمی را از وصول به مرتبه فیوضات ، و بزرگ تر پرده ای است از برای انسان از مشاهده جمال سعادات ، زیرا که : این صفت ، مانع می گردد از کسب اخلاق حسنه . چون به واسطه این صفت ، آدمی بر خود بزرگی می بیند ، که او را از تواضع و حلم ، و قبول نصیحت ، و ترک حسد و غیبت و امثال اینها منع می کند . بلکه خلق بدی نیست مگر اینکه صاحب تکبرمحتاج به آن است به جهت محافظت عزت و بزرگی خود . و هیچ صفت نیکی نیست مگر اینکه از آن عاجز است به سبب بیم فوت برتری خود . و از این جهت آیات و اخبار در مذمت و انکار بر آن خارج از حیز شمار و تذکار است .

خدای - تعالی - می فرماید :

«یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار» (۱)

خلاصه معنی آنکه : زنگ و چرک می فرستد خدا بر هر دل متکبری .

و می فرماید :

«انه لا یحب المستکبرین» (۲)

یعنی : «به درستی که خدا دوست ندارد تکبرکنندگان را» .

و دیگر می فرماید :

«ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون» (۳)

یعنی : «زود باشد که برگردانم از آیات خود ، روی کسانی را که تکبر می ورزند» .

و باز می فرماید :

«ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین» (۴)

یعنی :

«داخل شوید در درهای جهنم ، در حالتی که مخلد خواهید بود در آن ، پس بد مقامی است مقام تکبرکنندگان» .

متکبرین در روز قیامت

و حضرت پیغمبر صلی

-
- ۱-۱. غافر (سوره ۴۰)، آیه ۳۵.
 - ۲-۲. نحل (سوره ۱۶)، آیه ۲۳.
 - ۳-۳. اعراف (سوره ۷)، آیه ۱۴۶.
 - ۴-۴. زمر (سوره ۳۹)، آیه ۷۲.

الله عليه و آله فرمودند که :

«داخل بهشت نمی شود هر که به قدر یک دانه خردل کبر در دل او باشد . و هر که خود را بزرگ شمارد و تکبر کند در راه رفتن ، ملاقات خواهد کرد پروردگار را در حالتی که بر او غضبناک باشد» . (۱)

و فرمودند که :

«خداوند عالم فرموده : کبریا و بزرگی روای من است ، و عظمت و برتری سزاوار من ، هر که خواهد در یکی از اینها با من برابری کند او را به جهنم خواهم افکنند» . (۲)

و فرمودند که :

«در روز قیامت از آتش جهنم گردنی بیرون خواهد آمد که دو گوش داشته باشد و دو چشم و یک زبان ، و خواهد گفت که : من موکل به سه طایفه هستم : یکی : متکبرین . دیگری : کسانی که با خدا ، خدای دیگری را خوانده اند . و سوم : کسانی که صورت ، نقش می کرده اند» . (۳)

و فرمودند که :

«سه نفرند که خدای - تعالی - در روز قیامت با ایشان سخن نخواهد فرمود ، و عمل ایشان را پاک نخواهد ساخت ، و عذاب دردناک از برای ایشان خواهد بود : پیر زناکار ، و پادشاه جبار ، و متکبر بی خبر» . (۴)

و نیز از آن حضرت مروی است که :

«بد بنده ای است بنده ای که تکبر کند و از حد خود تجاوز نماید ، و پروردگار جبار اعلی را فراموش کند . و خداوند کبیر متعال را فراموش نماید . و بد بنده ای است بنده ای که به سهو و لهو بگذراند و گورستان و پوسیدن

ص: ۴۲۷

۱-۵. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۱۶ ، ح ۷ .

۲-۶. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۰ . و کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۵۲۶ ، خ ۷۷۴۰ .

۳-۷. محجبه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۱۳

۴-۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۱ ، ح ۱۴ .

بدن ها را در آنجا فراموش کند». (۱)

و نیز از آن جناب روایت شده است که :

«دشمن ترین شما به سوی ما ، و دورترین شما از ما در روز آخرت ، پرگویان ، نازک گویان و متکبران اند». (۲)

و فرمودند که :

«متکبرین را در روز قیامت محشور خواهند کرد به صورت مورچه های کوچک ، که به جهت بی قدری که در نزد خدا دارند

پایمال همه مردم خواهند شد». (۳)

و فرمودند که :

«در جهنم وادی ای است که او را هبهب گویند و بر خدا ثابت است که هر جبار متکبری را در آن جای دهد». (۴)

و از کلام عیسی بن مریم است که :

«همچنان که زرع در زمین نرم می روید و بر سنگ سخت نمی روید ، همچنین دانائی و حکمت جای می گیرد در دل اهل تواضع و فروتنی و جای نمی گیرد در دل متکبر . نمی بینید که هر که سر می کشد و سر خود را بلند می کند که به سقف رسد ، سقف سر او را می شکند ؟ و هر که سر خود را به زیر افکند ، سقف بر سر او سایه می افکند و او را می پوشاند ؟ » .

(۵)

چون حضرت نوح علیه السلام را هنگام رحلت رسید فرزندان خود را طلبید و گفت : شما را به دو چیز امر می کنم و از دو چیز منع می کنم : منع می کنم از شرک به خدا و کبر . و امر می کنم به گفتن

«لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده». (۶)

و روزی که حضرت سلیمان بن داود - علیهما السلام -

ص: ۴۲۸

۱- ۹. الترهیب و الترغیب ، ج ۳ ، ص ۵۷۰ ، ح ۴۰ . (با اندک تفاوتی) .

۲- ۱۰. سنن ترمذی ، ج ۸ ، ص ۱۷۵ (با اندک تفاوتی) . و قریب به این مضمون در بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۳۲ .

۳- ۱۱. مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ (با اندک تفاوتی) .

۴- ۱۲. مستدرک حاکم ، ج ۴ ، ص ۵۹۷ . و الدر المنثور ، ج ۴ ، ص ۷۳ .

۵- ۱۳. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۷ و قریب به این مضمون در بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۱۲ .

امر کرد که : مرغان و جن وانس بیرون آیند ، پس بر بساط نشست و دویست هزار نفر از بنی آدم و دویست هزار نفر از جنیان با او بودند و بساط او به قدری بلند شد که صدای تسییح ملائکه را در آسمانها شنید سپس این قدر میل به پستی کرد که کف پای او به دریا رسید پس صدائی بلند شد که کسی می گوید : اگر در دل صاحب شما به قدر ذره ای کبر می بود او را به زمین فرو می بردند بیشتر از آنچه بلند کردند او را . (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که :

«از برای متکبرین ، در جهنم وادی ای است که آن را «سقر» نامند و از شدت حرارت خود به خدا شکایت کرد و رخصت طلبید که یک نفس بکشد ، پس نفس کشید ، از نفس او جهنم بسوخت» . (۲)

و فرمود که :

«متکبرین را در روز قیامت به صورت مورچگان محشور خواهند کرد و مردم ایشان را پایمال خواهند نمود تا خدا از حساب بندگان فارغ شود» . (۳)

و فرمود که :

«هیچ کس نیست که تکبر کند مگر اینکه در خود پستی می بیند ، - که می خواهد تکبر آن را بپوشاند -» . (۴)

و فرمود که :

«دو ملک در آسمان هستند که موکل بندگان اند که هر که تواضع کند او را بلند مرتبه کنند ، و هر که تکبر نماید او را پست مرتبه نمایند» . (۵)

و فرمود که :

«جبار ملعون ، کسی است که به حق جاهل باشد و

ص : ۴۲۹

۱- ۱۵. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۱۳ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۰ .

۲- ۱۶. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۱۸ ، ح ۱۰ . و کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۰ .

۳- ۱۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۱ . و بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۱۹ ، ح ۱۱ .

۴- ۱۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۲ ، ح ۱۷ .

۵- ۱۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۲۲ ، ح ۲ .

مردم را حقیر شمارد». (۱)

و فرمود که :

«هیچ بنده ای نیست مگر اینکه او را حکمت و دانائی است . و ملکی است که نگاه می دارد آن حکمت را از برای او . پس اگر تکبر کرد می گوید : ذلیل شو ، که خدا ترا ذلیل گردانید ، پس او در پیش خود از همه کس بزرگ تر ، و در نظر مردم از همه کس کوچک تر می شود . و اگر تواضع و فروتنی نمود می گوید : بلند مرتبه شو که خداتو را بلند کرد ، پس او در دل خود از همه کس کوچک تر می شود و در چشم مردم از همه کس بلندتر می گردد». (۲)

فصل : اقسام تکبر و درجات متکبرین

بدان که تکبر به سه قسم است :

اول آنکه : تکبر بر خدا کند ، همچنان که نمرود و فرعون کردند . و این بدترین انواع تکبر ، بلکه اعظم افراد کفر است . و سبب این ، محض جهل و طغیان است . و به این قسم خدای - تعالی - اشاره فرموده که :

«ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین» (۳)

یعنی : «به درستی که : کسانی که تکبر و گردن کشی از بندگی من می نمایند زودباشد که داخل جهنم شوند ، در حالتی که ذلیل و خوار باشند» .

دوم آنکه : بر پیغمبران خدا تکبر کند و خود را از آن بالاتر داند که انقیاد و اطاعت ایشان را کند ، مانند : ابو جهل و امثال اینها . و ایشان کسانی بودند که می گفتند :

«ا هؤلاء من الله علیهم من بیننا» (۴)

یعنی : «آیا اینها را خدا منت گذارد و

ص : ۴۳۰

۱- ۲۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۱ ، ح ۱۳ .

۲- ۲۱. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۲۴ ، ح ۱۶ .

۳- ۲۲. مؤمن ، (سوره ۴۰) ، آیه ۶۰ .

۴- ۲۳. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۵۳ .

پیغمبر کرد در میان ما ؟ » .

و می گفتند :

«ا نؤمن لبشرین مثلنا» (۱)

یعنی : «آیا ما ایمان بیاوریم از برای دو آدمی مانند ما ؟ » .

و می گفتند :

«ان انتم الا بشر مثلنا» (۲)

یعنی : «نیستید شما مگر بشری مانند ما» .

و این قسم نیز نزدیک تکبر به خدا است .

سوم آنکه : اینکه تکبر بر بندگان خدا نماید ، که خود را از ایشان برتر بیند و ایشان را در جنب خود پست و حقیر شمارد . و این قسم اگر چه در شناعت ، از قسم اول کمتر باشد ، اما این نیز از مهلکات عظیمه است . بلکه بسا باشد که منجر به مخالفت خدا شود ، زیرا که صاحب آن ، گاه است حق را از کسی می شنود که خود را از او بالاتر می داند و به این جهت «استنکاف» (۳) از قبول و پیروی آن می کند . بلکه چون عظمت و تکبر و برتری و «تجبر» (۴) مختص ذات پاک خداوند - علی اعلی - است پس هر بنده ای که تکبر نماید در صفتی از صفات خدا ، با او منازعه نموده است .

همچنان که از برای تکبر ، سه قسم است ، همچنین از برای آن ، سه درجه است .

درجه اول اینکه : این صفت خبیثه در دل آدمی مستقر باشد و خود را بهتر و برتر از دیگران بیند ، و آن را در کردار و گفتار خود ظاهر کند . مثل اینکه : در مجالس ، بالاتر نشیند . و خود را بر امثال و اقران خود مقدم دارد . و

ص : ۴۳۱

۱- ۲۴. مؤمنون ، (سوره ۲۳) ، آیه ۴۷ .

۲- ۲۵. ابراهیم ، (سوره ۱۴) ، آیه ۱۰ .

۳- ۲۶. خودداری .

۴- ۲۷. بزرگی ورزیدن

روی خود را از ایشان بگرداند و عبوس کند . و چین بر جبهه افکند . و کسی که کوتاهی در تعظیم او کند بر او انکار نماید و اظهار مفاخرت و مباهات کند . و در صدد غلبه بر ایشان در مسائل علمیه و افعال عملیه باشد .

و این درجه ، بدترین درجات است ، زیرا که : درخت کبر ، در دل صاحبش ریشه دوانیده و شاخ و برگ آن بلند شده و جمیع اعضا و جوارح او را فرو گرفته .

درجه دوم اینکه : در دل او کبر باشد و کردار متکبرین نیز از او صادر گردد و اما به زبان نیاورد .

و این درجه ، یک شاخه کمتر از درجه اول است .

درجه سوم اینکه : در دل ، خود را بالاتر داند اما در کردار و گفتار مطلقا اظهار ننماید ، و نهایت سعی در تواضع و فروتنی کند . و چنین شخصی شاخ و برگ درخت کبر را قطع کرده است اما ریشه آن در دل او هست . پس اگر به این جهت بر خود غضبناک باشد و در صدد قلع و قمع ریشه آن نیز بوده باشد و سعی کند ، او به آسانی بتواند از آن خلاص گردد . و اگر احيانا بی اختیار میل به برتری کند ولیکن در مقام مجاهده بوده باشد گناهی بر او نیست و خدا توفیق نجات به او کرامت می فرماید .

فصل : طریقه معالجه تکبر

دانستی که : کبر از جمله مهلکات ، و مانع وصول به سعادات است . و باعث آن نیست مگر حقد و سفاهت و بی خردی و غفلت ، زیرا که : همه

ص : ۴۳۲

آسمانها و زمینها و آنچه در آنها موجود است در جنب مخلوقات خدا هیچ و بی مقدارند . و همچنین زمین در جنب آسمانها ، و موجودات زمین در جنب زمین ، و حیوانات در جنب آنچه بر روی زمین است ، و انسان در جنب حیوانات ، و این مسکین بیچاره متکبر ، در جنب افراد انسان . پس چه شده است او را که بزرگی کند .

خویشان را بزرگ می بینی*** راست گفتند یک ، دو بیند لوچ

ای احمق ! قدر و مقدار خود را بشناس و بین چستی و کیستی و چه برتری بردیگران داری ، به فکر خود باش و خود را بشناس .

تا تطاول (۱) نپسندی و تکبر نکنی که خدا را چو تو در ملک بسی جانورست اول و آخر خود را در نظر گیر و اندرون خود را مشاهده کن ، ای منی گندیده و ای مردار ناپسندیده ، ای جوال نجاسات و ای مجمع کثافات ، ای جانور متعفن و ای کرمک عفن ، ای عاجز بی دست و پا و ای به صدهزار احتیاج مبتلا ، تو کجا و تکبر کجا ؟!!! ای ایاز از پوستینت یاد آر .

شپشی خواب و آرام از تو می گیرد ، و جستن موشی تو را از جا می جهانند . لحظه ای گرسنگی از پایت در آورد . دو درم غذای زیادتی باد گندیده از حلقومت بیرون می فرستد . و به اندک حرکت زمین ، چون سپند از جا می جهی . بسا باشد در شب تاریک از سایه خود می ترسی و غیر اینها از آنچه من و تو می دانیم . دیگر تو را با کبر چه افتاده است

ص: ۴۳۳

؟! قد خم و موی سفید اشک دمادم یحیی تو بدین هیئت اگر عشق نبازی چه شود پس در صدد معالجه این مرض برآی و بدان که : معالجه آن مانند معالجه مرض عجب است ، چون کبر ، متضمن معنی عجب نیز هست . و از معالجات مخصوصه مرض کبر ، آن است که : آدمی آیات و اخباری که در مذمت این صفت رسیده به نظر در آورد و آنچه در مدح و خوبی ضد آن ، - که تواضع است - وارد شده ملاحظه کند ، چنانچه خواهد آمد .

علاوه بر این ، آنکه : تامل کند که حکم کردن به بهتری خود را از دیگری غایت جهل و سفاهت است ، زیرا که : می تواند که اخلاق کریمه نیز در آن غیر باشد ، که این متکبر آگاه نباشد ، که مرتبه او در نزد خدا بسیار بالاتر و بیشتر باشد . و چگونه صاحب بصیرت جرات می کند که خود را بر دیگری ترجیح دهد ، با وجود اینکه : مناط امر ، خاتمه است و خاتمه کسی را به غیر از خدا نمی داند . با وجود اینکه : همه کس آفریده یک مولى ، و بنده یک درگاه اند . و همه قطره ای از دریای جود و کرم خداوند مجید ، و پرتوی از اشعه یک خورشید .

پس لازم است بر هر کسی که : احدی را به نظر بد و عداوت نبیند ، بلکه کل را به چشم خوبی و نظر دوستی ملاحظه کند . هان ، تا نگوئی کجا رواست که عالم پرهیزگار ، نهایت ذلت و انکسار از برای فاسق شرابخوار به جا آورد و او را

از خود بهتر بیند ، باوجود اینکه : او را آشکار به فسق و فجور مشغول می بیند ، و به تقوی و ورع خود یقین دارد . و نیز چرا جایز است که مرد متدین ، گمراه کافری ، یا فاسق فاجری را دوست داشته باشد با آنکه خدا او را دشمن دارد .

و احادیث در بغض فی الله و ترغیب دشمنی در راه خدا متواتر است ، زیرا که گوئیم :

تواضع و فروتنی این نیست که نهایت ذلت و انکسار را به عمل آورد . و نه اینکه : از برای خود در هیچ چیز مزیتی بر غیر نبیند ، زیرا که : ممکن نیست که دانای به علمی خود را در این علم برتر از جاهل به آن نبیند . بلکه حقیقت تواضع آن است که خود را فی الواقع بهتر و خوب تر ، و در نزد خدا مقرب تر نداند . و همچنین نداند که : به خودی خود مستحق برتری است بر دیگری . و تکبر و آثار تکبر را به ظهور نرساند ، زیرا که : منطاط امر ، خاتمه است و هیچ کس به خاتمه دیگری عالم نتواند شد . شاید که کافر هفتاد ساله با ایمان از دنیا برود و عابد صد ساله خاتمه اش به خیر نباشد .

و بالجمله ، ملاحظه خاتمه و فهمیدن اینکه : برتری و کمال نیست مگر به قرب خداوند - سبحانه - و سعادت در آخرت ، غیر از آن چیزی است که در دنیا ظاهر می شود از اعمال ، یا آنچه را اهل دنیا کمال دانند . و نه نفی تواضع از برای هر احدی

و اما مقدمه بغض فی الله و دشمنی از برای خدا ، پس جواب آن این است که : هرکسی را باید دوست داشت از راه اینکه مخلوق خدا و آفریده او است . و به این جهتی که مذکور شد خود را از او بالاتر ندانست .

و اما دشمنی با او و غضب بر او به جهت کفر و فسق ، ضرر ندارد و منافاتی نیست میان خشم و غضب از برای خدا بر یکی از بندگان او به جهت معصیتی که از او صادر شده ، و میان بزرگی نکردن بر او ، زیرا که : خشم تو از برای خدا است نه از برای خود ، و خدا تو را در هنگام ملاحظه معاصی امر به غضب فرموده است ، و تواضع و کبر نکردن نسبت به خود تو است یعنی خود را از اهل سعادت و بهشت و او را از اهل شقاوت و جهنم ندانی ، بلکه ترس بر خود به جهت گناهان پنهانی که از تو صادر شده بیش از ترس بر آن شخص باشد ، از این گناهی که از او ظاهر گشته .

پس لازم بغض فی الله و غضب از برای او بر شخصی این نیست که بر او برتری و تکبر کنی و قدر و مرتبه خود را بالاتر از او بدانی و این مانند آن است که : بزرگی رافرنندی و غلامی باشد و غلام را بر فرزند خود موکل نماید که او را ادب بیاموزد و چون خلاف قاعده از او سرزند تادبیش کند و بزند پس آن غلام چنانچه خیر خواه و فرمانبردار باشد هر وقت از آن فرزند

آنچه لایق او نیست صادر شد باید به جهت اطاعت آقای خود، بر آن فرزند غضب کند و او را بزند، و اما چون فرزند آقای اوست باید او را دوست داشته باشد و تکبر و برتری بر او نکند، بلکه تواضع و فروتنی کند، و قدر خود را در پیش آقا بالاتر از قدر آن فرزند نداند.

و بدان: برای مرض کبر، معالجه عملی نیز هست که باید بر آن مواظبت نمود تا صفت کبر زایل شود. و آن این است که: خود را بر ضد آن، که تواضع است بدارد. و خواهی نخواهی از برای خدا و خلق شکستگی و فروتنی کند. و مداومت بر اعمال و اخلاق متواضعین نماید، تا تواضع ملکه او شود و ریشه شجره کبر از مزرع دل او کنده شود.

فصل: علائم و نشانه های تکبر و تواضع

زهار، تا فریب نفس و شیطان را نخوری. و خود را صاحب ملکه تواضع، و خالی از مرض کبر ندانی، تا نیک مطمئن شوی و خود را در معرض آزمایش و امتحان در آوری، زیرا که: بسیار می شود که آدمی ادعای خالی بودن از کبر را می کند، بلکه خود نیز چنان گمان می کند ولی چون وقت امتحان می رسد معلوم می شود که این مرض در خفایای نفس او مضمحل است و فریب نفس اماره را خورده و خود را بی کبر دانسته، و به این جهت از معالجه و مجاهده دست کشیده.

و از برای هر یک از کبر و تواضع علاماتی چند است که آدمی به آنها امتحان، و حالت نفس او از کبر

و تواضع شناخته می شود .

و علامت اول آنکه : چون با اقران و امثال خود در مساله ای از مسائل ، گفتگومی کند اگر حق بر زبان ایشان جاری شود ، و آنچه او گوید مطابق واقع نباشد اگر اعتراف به آن کرد و از اینکه او را بر حق آگاه ساختند و از غفلت برآوردند اظهار شکرگزاری ایشان نمود و اصلا بر او اعتراف و شکرگزاری مشکل نبود پس این علامت آن تواضع است . و اگر قبول حق از ایشان و اعتراف بر آن گران باشد و اظهار بشاشت و خرمی نتواند نمود معلوم است که تکبر دارد . و باید بعد از تامل در بدی عاقبت آن ، در خباثت نفس خود تامل کند و در صدد معالجه برآید و خود را بر آنچه گران است بر او از قبول حق و اعتراف بدان و شکرگزاری حق گویان بدارد . و مکرر اقرار به عجز و قصور خود کند . و به گوینده حق دعا کند و او را آفرین و ستایش گوید ، تا این صفت از او رفع شود .

و بسا باشد که در خلوت مضایقه از قبول حق ندارد ولیکن در حضور مردم بر او گران باشد ، در این وقت ، کبر نخواهد داشت ولیکن مبتلا به مرض ریا خواهد بود و باید آن را معالجه نماید به نحوی که در مرض ریا بیاید .

علامت دوم آنکه : چون به محافل و مجامع وارد شود بر او گران نباشد که امثال و اقران بر او مقدم نشینند و او فروتر از ایشان نشیند ، و مطلقا تفاوتی در حال او نکند . وهمچنین در وقت راه

ص: ۴۳۸

رفتن ، مضایقه نداشته باشد که عقب همه راه رود . و اگر چنین باشد ، صفت کبر ندارد . و اگر بر او گران باشد ، متکبر است و باید چاره خود کند ، وزیر دست امثال خود بنشیند و عقبایشان راه رود تا از این مرض خلاص گردد .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند که :

«تواضع آن است که : آدمی در مکانی که پست تر از جای او باشد بنشیند . و به جائی که پائین تر از جای دیگر باشد راضی شود . و به هر که ملاقات کند سلام کند . و ترک مجادله کند ، اگر چه حق با او باشد . و نخواهد که او را بر تقوی و پرهیزکاری مدح کنند» . (۱)

و بعضی از متکبرین طالب صدر ، می خواهند امر را مشتهه کنند عذر می آورند که مؤمن نباید که خود را ذلیل کند . و بعضی از متشبهان به اهل علم متمسک می شوند که : علم را نباید خوار کرد . و این از فریب شیطان لعین است .

ای بیچاره مسکین ! بعد از آنکه جمعی در مجلس از امثال و اقران تو باشد ، چه ذلتی است در زیر دست آنها نشستن ؟ و چه خواری از برای علم است ؟ سخن از کسانی است که آنها نیز مثل تو هستند ، یا نزدیک به تو . این عذر اگر مسموع باشد در جائی است که اگر مؤمنی در مجمع اهل کفر باشد ، یا صاحب علمی در مجمع فساق و ظلمه حاضر شود . علاوه بر این ، اگر عذر تو این است ، چرا اگر اتفاقاً در

ص : ۴۳۹

جائی زیر دست نشستی متغیر الحال می شوی و مضطرب می گردی؟ بلکه گاه است خود را چون کسی تصور می کنی که عیبی بر او ظاهر شده. به یک بار زیر دست نشستن، ذلت ایمان و علم به وجود نمی آید. هزار مسلمان و عالم را می بینی که انواع مذلت به ایشان می رسد چنان متغیرنشوی که به یک «گز» (۱) زمین جای تفاوت کند، و چنان می دانی که این حرمت ایمان و علم است. نه چنین است، بلکه این از شایبه شرک و جهلی است که در باطن تو است. و بعضی از متکبرین هستند که چون وارد مجمعی می شوند و در صدر، جائی نمی بینند در صف «نعال» (۲) می نشینند، با وجود اینکه میان صدر، وصف نعال جای و مکان خالی بسیار است. یا بعضی ارادل را میان خود و میان کسانی که در صدرند می نشانند که بفهمانند که اینجا که ما نشسته ایم نیز صدر است، یا اینکه ما خود از صدر گذشته ایم.

و گاه است در زاویه ای که صدر قرار داده اند جا نیست زاویه دیگر مقابل آن را در صف نعال رو به خود می کند و می نشیند. و بسا باشد در راه رفتن چون میسر نشود که مقدم بر همه شود اندکی خود را پس می کشد تا فاصله میان او و پیش افتادگان حاصل شود. و اینها همه نتیجه کبر و خباثت نفس، و اطاعت شیطان است. و این بیچارگان، این اعمال را می کنند به جهت عزت خود و نمی دانند که زیرکان، به خباثت نفس ایشان برمی خورند.

تیز بینانند در عالم بسی واقف اند از کار و بار هر کسی

علامت سیم

ص: ۴۴۰

۱- ۳۰. واحد طول، معادل ۲۴ انگشت.

۲- ۳۱. جمع نعل: کفش، کنایه از پائین مجلس

آنکه: پیشی گرفتن در سلام کردن بر او گران نباشد. پس اگر مضایقه داشته و توقع سلام از دیگران داشته باشد متکبر خواهد بود. و عجب آنکه جمعی که خود را از جمله اهل علم می دانند سواره در کوچه و بازار می گذرند و از پیادگان ونشستگان چشم سلام دارند! و حال آنکه سزاوار آن است که: ایستاده بر نشسته، و سواره بر پیاده سلام کند. اف بر ایشان که یکی از سنن سنیه پیغمبر آخر الزمان را آلت تکبر خود قرار داده اند.

علامت چهارم آنکه: چون فقیر بی نوائی او را دعوتی نماید اجابت کند و به مهمانی او یا حاجتی دیگر که از او طلبیده برود. و به هت حاجت رفقا و خویشان، به کوچه و بازار آمد و شد نماید. اگر این بر آن گران باشد تکبر دارد. و همچنین ضروریات خانه خود را از آب و هیمه و گوشت و سبزی و امثال اینها را از بازار خریده خود بردارد و به خانه آورد، اگر بر او گران نباشد متواضع است و الا متکبر. و اگر در خلوت مضایقه نداشته باشد و در نظر مردم بر او گران باشد مبتلا به مرض ریا خواهد بود.

حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فرمودند که:

«برداشتن چیزی و به خانه آوردن به جهت عیال، از کمال مردی چیزی کم نمی کند». (۱)

«روزی آن سرور یک درهم گوشت خریدند و بر گوشه ردای مبارک گرفته به خانه می بردند بعضی از اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین! به من ده تا بیاورم.

ص: ۴۴۱

صاحب عیال ، سزاوارتر است که بردارد» . (۱)

و مروی است که : «حضرت امام صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که چیزی را از برای عیال خود خریده بود و می برد ، چون حضرت را دید شرم کرد .

حضرت به او فرمود که : از برای عیالت خریده ای و برداشته ای ؟ به خدا قسم که اگر اهل مدینه نبودند هر آینه دوست داشتم که من نیز از برای عیال خود چیزی بخرم و بردارم» . (۲)

و ظاهر آن است که : چون در آن وقت از امثال آن بزرگوار این نوع رفتار متعارف نبود ، و در نظر مردم قبیح می نمود ، و موجب عیب کردن مردمان و غیبت کردن و مذمت نمودن ایشان می شد ، به این جهت آن حضرت اجتناب می فرمودند . و از انجامستفاد می شود که : چنانچه امری به حدی رسد که ارتکاب آن در عرف قبیح باشد و باعث این شود که مردم به غیبت کردن صاحب آن مشغول شوند ، ترک کردن آن بهتر است . و این نسبت به اشخاص و ولایات و عصرها مختلف می شود ، پس باید هر کس ملاحظه آن را بکند . و مناط آن است که : به حد قباحت و مذمت رسد . پس هان ، تافریب خود را نخوری و تکبر را به این واسطه مرتکب نشوی .

علامت پنجم آنکه : بر او پوشیدن جامه های سبک و درشت و کهنه و چرک گران نباشد ، که اگر در بند پوشیدن لباس نفیس ، و بر تحصیل جامه فاخر حریص باشد و آن را شرف و بزرگی داند متکبر خواهد

ص : ۴۴۲

۱- ۳۳. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۰۷ .

۲- ۳۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۲۳ ، ح ۱۰

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که :

«این است و جز این نیست که من بنده ای هستم که بر روی خاک می نشینم و چیزی می خورم ، و جامه پشمینه می پوشم ، و شتر را می بندم ، و انگشتان خود را می لیسم ، و چون بنده ای مرا بخواند اجابت می کنم . پس هر که طریقه مرا ترک کند از من نیست» . (۱)

و مروی است که : «سید انبیاء صلی الله علیه و آله پیراهنی را پوشیده بودند و در وقت وفات آن حضرت بیرون آوردند ، از پشم بود و دوازده وصله داشت ، که چندوصله آن از پوست گوسفند بود» .

«به سلمان گفتند که : چرا جامه نو نمی پوشی ؟ گفت : من بنده هستم هر وقت آزادشوم خواهم پوشید» . (۲)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «جامه کم قیمت و پست پوشیدن از ایمان است» . (۳)

«سید اولیاء در زمان خلافت ظاهریه ، جامه ای بسیار کهنه که بر آن پینه بسیار بود پوشیده بود ، بعضی از اصحاب با او عتاب کرد . حضرت فرمود : در آن چند فایده هست : یکی آنکه : مؤمنین ، اقتدا به من می کنند و چنین رفتار می کنند . و دیگر آنکه : دل را خاشع می کند و از کبر پاک می گرداند» . (۴)

علامت ششم آنکه : با کنیزان و غلامان خود در یک سفره طعام خورد و با ایشان همخوراکی کند ، اگر بر او گران نباشد متواضع است و الا متکبر .

شخصی از اهل بلخ روایت کند که : «با سلطان سریر

ص: ۴۴۳

۱- ۳۵. اتحاف الساده المتقین ، ج ۸ ، ص ۴۰۷ .

۲- ۳۶. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۰۵ .

۳- ۳۷. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۰۶ . به نقل از سنن ابی داود و ابن ماجه . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۴۸ .

۴- ۳۸. نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص ۱۱۳۲ ، حکمت ۹۹ .

ارتضا ، علی بن موسی الرضا - علیه و علی آبائه و اولاده التحیه و الثناء - در سفر خراسان همراه بودم روزی سفره حاضر کردند ، پس حضرت همه ملازمان خود از خادمان ، و غلامان سیاه را بر سفره جمع کردند ، من عرض کردم : فدای تو شوم اگر سفره جدائی از برای ایشان قرار دهی بهتر است . فرمود : ساکت باش ، به درستی که : خدای همه یکی و دین همه یکی و پدر و مادر همه یکی است ، و جزای هر کس را به قدر عمل او می دهند» . (۱)

و مخفی نماند که : امتحانات و آزمایشهای کبر و تواضع ، منحصر به اینها نیست ، بلکه اعمال و آثاری دیگر بسیار هست ، مانند اینکه : بخواهد کسی در پیش او بایستد .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که : «هر که خواهد مردی از اهل آتش را ببند نگاه کند به مردی که نشسته و در برابر او طایفه ای ایستاده باشند» . (۲)

بعضی از صحابه نقل کرده اند که : «احدی در نزد اصحاب پیغمبر از آن سرور عزیزتر و محترم تر نبود چون نشسته بودند و حضرت وارد می شد به جهت او از جای بر نمی خاستند چون می دانستند که آن حضرت از آن کراهت دارد . (۳)

و از جمله علامات کبر این است که : تنها در کوچه و بازار نرود و خواهد که دیگری همراه او باشد . و بعضی متکبرین هستند که چون کسی را نیابند ، سواره راه روند .

مروی است که : «هر که کسی در عقب او راه رود مادامی

ص : ۴۴۴

۱- ۳۹. بحار الانوار ، ج ۴۹ ، ص ۱۰۱ ، ح ۱۸

۲- ۴۰. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۰۵ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۴۷ .

۳- ۴۱. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۰۵ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۴۷ .

که چنین است دوری او از خدا زیاد می شود». (۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعضی اوقات با اصحاب راه می رفتند واصحاب را پیش می انداختند و خود میان ایشان راه می رفتند». (۲)

و باز از جمله علامات کبر این است که : از زیارت کردن بعضی اشخاص مضایقه کند ، اگر چه در زیارت آنها فایده ای از برای او باشد . و مضایقه کند از همنشینی فقرا و مریضان و آزارداران .

مروی است که : «مردی آبله بر آورده بود و آبله او چرک برداشته و پوست آن رفته بود و بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد در وقتی که آن حضرت به چیز خوردن مشغول بودند ، آن شخص پهلوی هر که نشست از پیش او برخاست ، حضرت او را پهلوی خود نشانید و با او چیزی خورد». (۳)

«روزی آن حضرت با اصحاب ، چیزی می خوردند ، مردی که ناخوشی مزمنی داشت و مردم از او متنفر بودند وارد شد ، حضرت او را بر پهلوی خود نشانید و فرمود :

چیزی بخور». (۴)

و علامات دیگر از برای کبر بسیار است که کبر به آن شناخته می شود . و طریقه و رفتار سید انبیا صلی الله علیه و آله جامع جمیع علامات تواضع ، و خالی از همه شوایب کبر بود ، پس سزاوار امت او آنکه اقتدا به او نمایند .

ابو سعید خدری که از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود روایت کرده که : «آن حضرت خود علف به شتر می داد . و آن را می بست . و خانه

ص : ۴۴۵

۱- ۴۲. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۰۵ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۴۷ .

۲- ۴۳. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۰۶ .

۳- ۴۴. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۰۶ .

۴- ۴۵. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۲۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ و ۲۹۴

را می رفت . وگوسفند را می دوشید . و نعلین خود را پینه می کرد . و جامه خود را وصله می نمود . و باخدمتکاران چیز می خورد . و چون خادم از دست آسیا کشیدن خسته می شد آن حضرت خود آسیا می کشید . و از بازار چیزی می خرید و به ست یا به گوشه جامه خود می گرفت و به خانه می آورد . و با غنی و فقیر و کوچک و بزرگ مصافحه می کرد . و به هر که بر می خورد از کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده ، از نمازگزاران ، ابتداء به سلام می کرد . جامه خانه و بیرون او یکی بود . هر که او را می خواند اجابت می کرد . و پیوسته ژولیده و غبار آلوده بود . به آنچه او را دعوت می کردند حقیر نمی شمرد ، اگر چه هیچ بجز خرمای پوسیده نمی بود . صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی کرد . سهل المؤمنه بود . خوش خلق و کریم الطبع و گشاده رو بود . و با مردمان نیکو معاشرت می کرد تبسم کنان بود بی خنده ، واندوهناک بود بی عبوس . در امر دین ، محکم و شدید بود بی سختی و درشتی با مردمان .

متواضع و فروتن بود بی مذلت و خواری . بخشنده بود بی اسراف . مهربان بود به جمیع خویشان و اقارب . قریب بود به جمیع مسلمانان و اهل ذمه . دل او رقیق بود و پیوسته سربه پیش افکنده بود . و هرگز این قدر چیز نمی خورد که «تخمه» (۱) شود . و هیچ وقت دست طمع به چیزی دراز نمی کرد» . (۲)

فصل : تواضع و فروتنی

مذکور شد که ضد

ص: ۴۴۶

۱-۴۶. سوء هاضمه ، فساد در معده .

۲-۴۷. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۰۸ .

صفت کبر، تواضع است. و آن عبارت است از: شکسته نفسی، که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری بیند. و لازمه آن، کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران، و اکرام ایشان می کند. و مداومت بر آنها اقوی معالجه است از برای مرض کبر. و این از شرایف صفات، و کرامت ملکات است. و اخبار در فضیلت آن بی نهایت است:

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که:

«هیچ کس تواضع نکرد مگر اینکه خدا او را بلند گردانید». (۱)

ز خاک آفریدت خداوند پاک*** پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت*** تکبر به خاک اندر اندازدت

بعزت هر آنکو فروتر نشست*** به خواری نیفتد زبالا به پست

بگردن فتد سرکش و تند خوی*** بلندیت باید بلندی مجوی

مروی است که: «خداوند یگانه به موسی علیه السلام وحی کرد که: من قبول می کنم نماز کسی را که از برای عظمت من تواضع کند. و بر مخلوقات من تکبر نکند. و در دل خود خوف مرا جای دهد. و روز را به ذکر من به پایان رساند. و به جهت من خود را از خواهشهای نفس باز دارد». (۲)

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند که:

«چرا من حلاوت عبادت را در شما نمی بینم؟ عرض کردند که: چه چیز است حلاوت عبادت؟ فرمود که: تواضع». (۳)

و از آن حضرت مروی است که: «چهار چیز است که

ص: ۴۴۷

۱- ۴۸. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۷.

۲- ۴۹. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۰. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۹۴.

۳- ۵۰. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۹۴ و محجه البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۲.

خدا کرامت نمی کند مگر به کسی که خدا او را دوست داشته باشد :

یکی صمت و خاموشی ، و آن اول عبادت است .

دوم توکل بر خدا .

سیم تواضع .

چهارم زهد در دنیا» . (۱)

و نیز از آن جناب مروی است که :

«هر که فروتنی کند از برای خدا ، خدا او را بر می دارد . و هر که تکبر کند خدا او را می افکند . و هر که قناعت کند خدا او را روزی می دهد . و هر که اسراف کند خدا او را محروم می گرداند . و هر که بسیار یاد مرگ کند خدا او را دوست می دارد . و هر که بسیار یاد خدا کند خدا او را در بهشت در سایه خود جای دهد» . (۲)

حضرت عیسی علیه السلام فرموده است که :

«خوشا به حال تواضع کنندگان در دنیا ، که ایشان در روز قیامت بر منبرها خواهند بود» . (۳)

خدای - تعالی - به داود علیه السلام وحی فرمود که :

«همچنان که نزدیکترین مردم به خدا متواضعان اند ، همچنین دورترین مردم از خدا متکبران اند» . (۴)

مروی است که : «سلیمان پیغمبر علیه السلام هر صبح بر بزرگان و اغنیاء و اشراف می گذشت تا می آمد ، به نزد مساکین ، پس با ایشان می نشست و می گفت : مسکینی هستم با مساکین نشسته» . (۵)

و مروی است که : «پدر و پسری از مؤمنین بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند حضرت برخاست و ایشان را اکرام نمود و بر صدر مجلس نشاند و خود در برابر آنها نشست و فرمود که

ص: ۴۴۸

۱- ۵۱. محجه البيضاء ، ج ۶ ، ص ۲۳۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۴ .

۲- ۵۲. به این مضمون در کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۱۳ ، خ ۵۷۳۵ .

۳- ۵۳. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۴ . و در بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۰۹ .

۴- ۵۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۲۳ ، ح ۱۱

۵- ۵۵. محجه البيضاء ، ج ۶ ، ص ۲۲۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۹۵ .

طعامی آوردند و خوردند سپس قبر آفتابه و طشتی آورد تا دست ایشان را بشوید ، حضرت از جای برجست و آفتابه را گرفت که دست آن مرد را بشوید آن مرد خود را بر خاک مالید و عرض کرد که : یا امیر المؤمنین چگونه راضی شوم که خدا ما را بیند و تو آب به دست من بریزی ؟ حضرت فرمود : بنشین و دست خود را بشوی خدا تو را و برادری از شما را می بیند که هیچ فرقی ندارید و برادران می خواهد به جهت خدمت تو در بهشت ده برابر همه اهل دنیا به او کرامت شود . پس آن مرد نشست پس حضرت فرمود که : قسم می دهم تو را به حق عظیمی که من بر تو دارم که مطمئن دست خود را بشوی همچنان که اگر قبر آب به دست تومی ریخت . پس حضرت دست او را شست ...» . (۱)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : تواضع ، اصل هر شرف و بزرگی نفیس ، و مرتبه بلندی است . و اگر تواضع را زبانی بود که مردم می فهمیدند ، از حقایق عاقبتهای پنهان خبر می داد . و تواضع آن است که : از برای خدا و در راه خدا باشد و ماسوای این مکر است . و هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند خدا او را شرف و بزرگی می دهد بر بسیاری از بندگانش . و از برای اهل تواضع ، سیمائی است که ملائکه آسمانها و دانایان اهل زمین ایشان را می شناسند . و از برای خدا هیچ عبادتی نیست که آن را بپسندد و قبول کند مگر اینکه در

ص: ۴۴۹

آن تواضع است . و نمی شناسد آنچه در حقیقت تواضع است مگر بندگان مقربی که به حدانیت خدا رسیده اند .

خدای - تعالی - می فرماید که : بندگان خدا کسانی اند که در روی زمین با تواضع راه می روند . و خداوند - عز و جل - بهترین خلق خود را به تواضع امر فرمود و گفت :

«و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين» (۱)

و تواضع مزرعه خشوع و خضوع و خشیت و حیاست . و شرف تام حقیقی سالم نمی ماند مگر از برای کسی که متواضع باشد در نزد خدا» . (۲)

و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که : «هر که تواضع کند در دنیا از برای برادر مؤمن خود پس او در نزد خدا از جمله صدیقان است . و حقا که او از شیعیان علی بن ابی طالب است» . (۳)

فایده : مذموم بودن ذلت و خواری

سابق بر این مذکور شد که : هر صفت فضیلتی وسط است و دو طرف افراط و تفریط آن مهلک و مذموم است . پس صفت تواضع حد وسط است و طرف افراط آن صفت کبر است - که مذکور شد - و طرف تفریط آن ذلت و پستی است .

پس همچنان که کبر مذموم است ، همچنین خواری و ذلیل کردن خود نیز مذموم و مهلک است ، زیرا که : از برای مؤمن جایز نیست که خود را ذلیل و پست کند . پس اگر عالمی مطاع ، کفشدوزی بر او وارد شود آن عالم از جای خود برخیزد و او را در مکان خود بنشانند و درس و تعلیم را به جهت حرمت او ترک کند و چون برخیزد تا در خانه در عقب

ص: ۴۵۰

۱- ۵۷. شعراء ، (سوره ۲۶) آیه ۲۱۵ .

۲- ۵۸. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۲۱ ، ح ۱۲

۳- ۵۹. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۱۷ ، ح ۱ .

او بدود ، خود را ذلیل و خوار کرده است ، و از طریقه مستقیمه تجاوز نموده است . و طریقه محموده و عدالت ، آن است که : به طریقی که مذکور شد تواضع کند از برای امثال و اقران خود و کسانی که مرتبه ایشان نزدیک به اوست . و اما تواضع عالم از برای بازاری ، آن است که : با او بنشیند و نیک سخن گوید . و به طریق مهربانی با او تکلم کند . و دعوت او را اجابت کند . و در قضای حاجت او سعی کند . و خود را بهتر از او نداند ، به جهت خطر خاتمه و امثال اینها .

و مخفی نماند که : آنچه مذکور شد از مدح تواضع و فروتنی ، نسبت به کسانی است که متکبر نباشند . اما کسی که متکبر باشد ، بهتر آن است که : تواضع او را نکنند ، زیرا که :

فروتنی و ذلت از برای کسی که متکبر باشد موجب پستی و ذلت خود است و باعث گمراهی آن متکبر ، و زیادتی تکبر او می شود . و بسا باشد که اگر مردم تواضع او را نکنند و بر او تکبر کنند متنبه شود و تکبر را ترک کند .

و از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «هر گاه متواضعین امت مرا ببینید ، از برای ایشان تواضع کنید . و هر گاه متکبرین را ببینید بر ایشان تکبر کنید ، به درستی که این باعث مذلت و حقارت ایشان می شود» . (۱)

صفت شانزدهم : افتخار (فخر) و مذمت آن

و آن مباهات کردن است به زبان به واسطه چیزی که آن

ص: ۴۵۱

را کمال خود توهم کند . وفی الحقیقه این نیز بعضی از اقسام تکبر است . پس آنچه دلالت بر مذمت می کند دلالت بر
مذمت آن نیز می کند . و آنچه به آن ، علاج تکبر می شود ، علاج آن نیز می شود . و آن نیز مانند تکبر ، ناشی از محض
جهل و سفاهت است .

و حضرت سید الساجدین علیه السلام فرموده است : «عجب از متکبر افتخارکننده ، که دیروز نطفه بود و فردا مرداری می شود»
(۱) .

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «در روز فتح مکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر
آمد و فرمود : ای مردمان ! به درستی که خدای - تعالی - نخوت جاهلیت ، و تفاخر کردن به پدران را از شما برداشت ، آگاه
باشید که شما همه از آدم هستید و آدم از خاک است ، به درستی که بهترین بنده خدا بنده ای است که تقوی را شعار خود
سازد» . (۲)

منقول است که : «روزی قریش تفاخر بر یکدیگر می کردند و سلمان در آنجا حاضر بود ، گفت : اما من خلق شده ام از نطفه
ای نجس ، و مردار گندیده خواهم شد پس به نزد میزان اعمال خواهم رفت اگر ترازوی عملم سنگین باشد من کریم خواهم
بود و اگر سبک باشد لئیم خواهم بود» . (۳)

و ضد این صفت ، آن است که : به زبان و قول ، خود را حقیر شماری و دیگران را بر خود ترجیح دهی .

صفت هفدهم : بغی و سرکشی و علاج آن

که عبارت است از : گردن کشی و سرکشی از فرمان کسی که اطاعت او لازم

ص : ۴۵۲

۱-۱ . در نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۱۲۱ این چنین آمده : «عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه ، و یکون غدا
جیفه» .

۲-۲ . کافی ، ج ۸ ، ص ۲۴۶ ، ح ۳۴۲ .

۳-۳ . در بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۳۱

است. و این بدترین نوع از انواع کبر است، زیرا که اطاعت نکردن کسی که اطاعت او لازم است، مانند: پیغمبران و اوصیای ایشان، منجر به کفر می شود. و بیشتر طوایف کفار به این جهت بر کفر باقی ماندند و هلاک شدند، چون: یهود و نصاری و کفار قریش و غیر ایشان. و غالب آن است که: ظلم و تعدی بر مسلمین، و مقهور کردن ایشان و امثال آن به سبب این صفت می شود. و شکی نیست که اینها همه از مهلکات عظیمه هستند.

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «عقوبت بغی، زودتر از عقوبت هر بدی دیگر به او می رسد».

(۱)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: «ای مردمان، به درستی که بغی، می کشد اصحاب خود را به آتش، و اول کسی که بر خدا بغی و گردن کشی کرد «عناق»، دختر آدم بود. و اول کسی که خدا او را کشت عناق بود، و مکان نشستن او یک جریب در یک جریب بود، و از برای او بیست انگشت بود که هر انگشتی دو ناخن داشت مانند دو غربال، پس خدا بر او مسلط کرد شیری را که به قدر فیل بود، و گرگی که به قدر شتر بود و بازی که به قدر استر بود و او را کشتند. به درستی که خدا جباران را کشت درحالی که در بهترین حالاتشان بودند و در نهایت امن و آرام قرار داشتند». (۲)

و علاج این صفت،

ص: ۴۵۳

۱-۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۵، ح ۱۱.

۲-۵. کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۴

آن است که: بدی آن را ملاحظه کند. و آنچه در مدح ضد آن، که صفت تسلیم و انقیاد است از برای کسانی که اطاعتشان واجب است رسیده مطالعه نماید. و آیات و اخباری را که در وجوب اطاعت خدا و پیغمبر و ائمه و اولو الامر، می باشند و همینطور غیر ایشان، از: علما و فقهائی که در زمان غیبت امام، نایبان اویندمتذکر شود و خود را خواهی نخواهی بر اطاعت آنانی که اطاعتشان واجب است بدارد، و از برای ایشان قولا و فعلا خضوع و خشوع کند تا ملکه او گردد.

صفت هیجدهم: خودستایی

و آن عبارت از این است که: آدمی در مقام اثبات کمال و نفی نقص از خود برآید.

و این از نتایج عجب است. و قبح آن ظاهر و مبین است، زیرا که: هر که حقیقت خود را شناخت و به قصور و نقصانی که لازم ذات انسانی است برخورد، دیگر زبان به مدح خود نمی گشاید. علاوه بر اینکه این امری است در نظر همه مردم قبیح، و هر که خودستائی نماید در نظرها بی وقع و بی مقدار و پست و بی اعتبار می گردد.

و از این جهت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «تزکیه المرء لنفسه قبیحه» یعنی: «ستایش مرد، خود را قبیح است».

و آنچه گذشت در بیان حقارت انسان و پستی او کافی است از برای بیان قبح خودستائی. پس سزاوار از برای هر کس آن است که: از این صفت قبیحه کناره کند، و هر سخنی می خواهد بگوید در آن

تامل کند ، که متضمن خودستائی نباشد .

به چشم کسان در نیاید کسی *** که از خود بزرگی نماید بسی

مگو تا بگویند مدحت هزار *** چو خود گفتی از کس توقع مدار

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز *** که مر خویشان را نگیری به چیز

صفت نوزدهم : عصبیت

و آن عبارت است از : سعی نمودن در حمایت خود یا چیزی که به خود نسبت دارد ، از : دین و مال و قبیله و عشیره و اهل شهر یا اهل صنعت خود و امثال اینها ، به قول یافعل . و این بر دو قسم است ، زیرا که : آن را که حمایت می کند و سعی در دفع بدی از آن می کند اگر چیزی است که حفظ و حمایت آن لازم است و در حمایت کردن ، از حق تجاوز نمی کند و انصاف را از دست نمی دهد این قسم ممدوح و پسندیده ، و از صفات فاضله است . و آن را غیرت گویند ، چنانکه گذشت .

و اگر چیزی را که حمایت می کند ، چیزی است که حمایت آن شرعا خوب نیست ، یا در حمایت ، از حق و انصاف تجاوز می کند و به باطل داخل می شود ، این قسم عصبیت مذموم است و از رذایل صفات متعلقه به قوه غضبیه است .

و به این اشاره فرمودند حضرت سید الساجدین علیه السلام وقتی که از عصبیت از او پرسیدند . پس فرمود : «عصبیتی که صاحب آن گناهکار است آن است که : آدمی بدان قبیله خود را بهتر از نیکان قبیله دیگر ببیند . و عصبیت ، آن نیست که : کسی قبیله خود

رادوست داشته باشد، ولیکن آن است که: آدمی اعانت بکند قبیله خود را بر ظلم». (۱)

و عصبیت را که در اخبار و احادیث اطلاق می کنند این قسم را مذموم می خوانند و آن از صفات مهلکه و آدمی را به شقاوت ابدی گرفتار می کند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که تعصب بکشد یا تعصب از برای او بکشند رشته اسلام از گردن او جدا می شود». (۲)

و فرمود که: «هر که به قدر حبه خردلی عصبیت در دل او باشد خدا در روز قیامت او را با اعراب جاهلیت برخورد انگیزد».

و از حضرت سید الساجدین علیه السلام مروی است که: «هیچ حمیتی داخل بهشت نمی شود مگر حمیت حمزه بن عبد المطلب در آن وقت که مشرکین بچه دان شتر را در حالت سجود معبود همایون بر سر سید کاینات افکندند غضب و حمیت، حمزه را بر آن داشت که دین اسلام را قبول نمود». (۴)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «فرشتگان چنان پنداشتند که ابلیس از ایشان است - و خدای می دانست که از ایشان نیست - پس حمیت و غضب، او را بر آن داشت که حقیقت خود را ظاهر کرده گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک». (۵)

صفت بیستم: کتمان حق و مذمت آن

کتمان حق

و باعث این، یا عصبیت است یا جبن، و گاه باشد که سبب آن طمع باشد، و در این صورت هم باز منشا آن ضعف نفس و خمود قوه غضبیه است. پس به هر حال این صفت از رذایل متعلق به قوه غضبیه است، یا از

ص: ۴۵۶

۱-۶. کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۷.

۲-۷. کافی، ج ۲، ص ۳۰۸ ح ۲. و بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۸۳، ح ۱.

۳-۸. کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۳.

۴-۹. کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۵.

۵-۱۰. کافی، ج ۲، ص ۳۰۸ ح ۶.

جانب افراط یا از طرف تفریط و در ضمن این فت خبیثه ، صفات خبیثه بسیار است چون : میل به یک طرف در حکم میان مردمان ، و کتمان شهادت ، و شهادت ناحق دادن ، و تصدیق اهل باطل را نمودن ، و تکذیب حق را کردن و غیر اینها .

و هلاکت آدمی به سبب هر یک از اینها ظاهر و روشن است و از بیان مستغنی . و بر حرمت هر یک ، اجماع امت منعقد و آیات و اخبار بر مذمت آنها متعدد است . پس بر هر یک از اهل اسلام محافظت خود از آنها لازم ، و اجتناب از آنها متحتم است . و هر کسی که به یکی از اینها مبتلا باشد باید سوء عاقبت آن را متذکر شود و فواید ضد آن را ، که انصاف و استقامت بر حق است ملاحظه نماید ، و خود را بر آن بدارد . و در امور ، انصاف را مراعات نماید . و در جمیع احوال ، متوجه خود باشد ، تا خلاف آن از او سرزنند تا از عصبیت و کتمان حق خلاص گردد ، و ملکه انصاف از برای او حاصل شود .

فصل : انصاف

ضد عصبیت و کتمان حق ، انصاف و ایستادن بر حق است . و این دو ، از صفات کمالیه اند . و صاحب آنها در دنیا و آخرت عزیز و محترم ، و در نزد خالق و خلق ، مقبول و مکرم است .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : «ایمان بنده ، کامل نیست تا در او سه خصلت بوده باشد : انفاق در راه

خدا با وجود تنگدستی . و انصاف دادن از خود . و سلام کردن» . (۱)

و فرمود که : «سید و آقای جمیع اعمال ، انصاف دادن از خود است» . (۲)

و فرمود که : «هر که مواسات کند فقیری را از مال خود ، و انصاف دهد مردمان را ، پس حقا که آن مؤمن است» . (۳)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «آیا هر که انصاف بدهد ، و آنچه حق است بگوید خدا زیاد نکند از برای او مگر عزت را» . (۴)

و همین حدیث ، کافی است از برای کسانی که از برای توهمات فاسده چشم از حق می پوشند .

حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «خبر دهم شما را از اشد چیزهائی که خدا بر خلقش واجب کرده است . پس سه چیز را ذکر کردند که : اول آنها انصاف بود» . (۵)

و فرمود که : «هر که انصاف بدهد مردم را از خود ، می پسندند او را که از برای دیگران حکم باشد» . (۶)

و نیز فرمود که : «هرگز دو نفر در امری نزاع نکردند که یکی از آنها انصاف بدهد از برای آن دیگری و آن قبول نکند مگر اینکه آن دیگری مغلوب می گردد» . (۷)

و فرمود که : «از برای خدا بهشتی است که داخل آن نمی شود مگر سه نفر : یکی از آنها کسی است که : در حق خود حکم به حق نماید» . (۸)

صفت بیست و یکم : قساوت قلب و سخت دلی و علاج آن

قساوت قلب و سخت دلی

و آن حالتی است که آدمی به سبب آن از آلامی که به دیگران می رسد و به مصایبی که به ایشان روی می دهد

ص : ۴۵۸

۱- ۱۱. کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۴۳ ، ح ۱۰۷ .

۲- ۱۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۵ ، ح ۷ .

۳- ۱۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۷ ، ح ۱۷ .

۴- ۱۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۴ ، ح ۴ .

۵- ۱۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۵ ، ح ۶ .

۶- ۱۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۶ ، ح ۱۲ .

٧-١٧. كافي، ج ٢، ص ١٤٧، ح ١٨.

٨-١٨. كافي، ج ٢، ص ١٤٨، ح ١٩.

متاثر نمی گردد. و شکی نیست که منشا این صفت، غلبه سبعت است. و بسیاری از افعال ذمیمه، چون: ظلم و ایذاء کردن و به فریاد مظلومان نرسیدن و دستگیری فقرا و محتاجان را نکردن، از این صفت ناشی می شود. و ضد این صفت، رقت قلب و رحیم دل بودن است، و بر آن آثار حسنه و صفات قدسیه مترتب می گردد. و از این جهت اخبار بسیار در فضیلت آن وارد شده است. (۱)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «خدای - تعالی - فرمود که: نیکی را از مهربانان از بندگان من بطلبید و در پناه ایشان زندگانی کنید، به درستی که من رحمت خود را در ایشان قرار داده ام». (۲)

و اخبار و احادیث در مذمت قساوت قلب، و مدح رقت آن بی شمار و مستغنی از شرح و اظهار است. (۳)

و علاج این صفت، و ازاله قساوت، و کسب رحمت، در نهایت صعوبت است، زیرا که: قساوت، صفتی است راسخه در نفس، که ترک آن به آسانی میسر نگردد. و کسی که به آن مبتلا باشد باید به تدریج خود را از اعمالی که نتیجه قساوت است نگاه دارد و مواظبت بر آنچه آثار رحیم دلی و رقت قلب است نماید تا نفس مستعد آن گردد، که از مبدا فیاض افاضه صفت رقت شده، ضد آن را که قساوت است برطرف سازد.

مقام چهارم: آنچه متعلق است به قوه شهویه از ذایل صفات و فضایل ملکات

آنچه متعلق است به قوه شهویه از ذایل صفات و فضایل ملکات

و دانستی که حد اعتدال این قوه، صفت عفت است، که منشا جمیع صفات کمالیه متعلقه به این قوه است

ص: ۴۵۹

۱- ۱۹. رک: بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۶-۴۰۹. و کافی، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲- ۲۰. اتحاف الساده المتقین، ج ۸، ص ۱۷۲.

۳- ۲۱. رک: بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۷، باب ۴۴. و مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۱، باب ۷۶.

. و دو طرف افراط و تفریط آن یکی شره است . و دیگری خمود .

و اینها جنس جمیع رذایل متعلقه به این قوه ، و منشا و مصدر همه آنها هستند . و ما اول بیان این دو جنس و ضد اینها را که عفت است می کنیم و بعد از آن به شرح صفاتی که درضمن آنها مندرج اند می پردازیم .

پس در این مقام دو مطلب است :

مطلب اول : دو جنس صفات خبیثه متعلقه به قوه شهویه ، و ضد آنها

فصل اول : مذمت شره و مفساد شکم پرستی

مذمت شره و مفساد شکم پرستی

که طرف افراط قوه شهویه است . و آن عبارت است از : متابعت کردن آدمی قوه شهویه خود را در هر چیزی که میل به آن می کند و آدمی را به آن می خواند ، از : شهوت شکم و فرج و حرص مال و جاه و زینت و امثال اینها .

و بسیاری از علمای اخلاق تخصیص داده اند آن را به متابعت شهوت شکم و فرج و حرص بر اکل و جماع .

و تفسیر اول اگر چه به منشایات این صفت از برای جمیع رذایل ، که در طرف افراط قوه شهویه است انطباق است ولیکن چون اکثر در مقام بیان آن اکتفا به معنی دوم کرده اند ما نیز به این طریق بیان می کنیم و می گوئیم : که شکی نیست که این صفت ، اعظم مهلکات بنی آدم است .

و از این جهت سید کائنات فرمود که : «هر که از شر شکم و زبان و فرج خود محفوظ ماند از همه بدیها محفوظ است» . (۱)

و فرمود که : «وای بر امت من از حلقوم و فرجشان» . (۲)

و نیز فرمودند که : «بیشتر چیزی که امت من به واسطه آن داخل جهنم خواهند

ص : ۴۶۰

۱- ۱. اتحاف الساده المتقین ، ج ۷ ، ص ۴۵۰ . و بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۳۱۵ ، ذیل ح ۷ ، (با اندک تفاوتی) .

۲- ۲. بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۳۳۷ ، ح ۳۳ .

شدشکم و فرج است». (۱)

و مخفی نماند که همچنان که آن سرور خبر داده ، هلاکت اکثر مردمان به واسطه این دو چیز است .

اما اول : که شکم پرستی و حرص بر اکل و شرب باشد از صفات بهایم است .

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : «فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نکرد که بدتر از شکمش باشد . و کافی است از برای آدمیزاد چند لقمه که او را زنده بدارد . و اگر به این اکتفا نکند و بیشتر بخورد ثلث شکم را از برای غذا قرار دهد و ثلث از برای آب و ثلث از برای نفس کشیدن» . (۲)

و فرمود که : «نمیرانید دل‌های خود را به بسیار خوردن ، و آشامیدن ، به درستی که دل مانند زرع است که چون بسیار آب داده شود می میرد» . (۳)

و نیز فرمود که : «بهترین شما در نزد خدا از حیث منزلت و مرتبه کسانی هستند که : بیشتر گرسنگی می کشند ، و تفکر می کنند در افعال خود و صنایع آفریدگار .

و دشمن ترین شما در نزد خدا کسانی هستند که : بسیار می خوابند ، و بسیار می آشامند» . (۴)

و فرمود که : «دشمن ترین شما در نزد خدا کسانی هستند که آن قدر می خورند که تخمه می شوند و شکم‌های ایشان مملو می گردد . و هیچ بنده ای از خوراکی که خواهش دارد نمی گذرد مگر اینکه درجه ای در بهشت از برای او حاصل می شود» . (۵)

و از آن حضرت مروی است که : «بد دشمنی است از برای دین ، دل

ص: ۴۶۱

۱-۳. بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۳۱۴ ، ح ۵ .

۲-۴. بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۳۳۰ ذیل ح ۳ .

۳-۵. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۷ . بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۳۳۱ ، ح ۷ ، (با اندک تفاوتی) .

۴-۶. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۶ و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۶۹ .

۵-۷. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۵۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۱ .

جبان ، و شکم پر خوار ، و نعوظ بسیار. (۱)

و نیز از آن جناب مروی است که : «اسرار ملکوت سماوات داخل نمی شود در دل کسی که شکم او پر باشد». (۲)

و در تورات مکتوب است که : «خدا دشمن دارد عالم فربه را»، (۳) زیرا که فربهی دلالت بر غفلت و پر خواری می کند .

لقمان به پسر خود گفت : «ای فرزند ! چون معده پر شود قوه فکر می خوابد . و حکمت و دانائی لایل می شود . و اعضا و جوارح از عبادت باز می ایستند». (۴)

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «هر گاه شکم سیر شد طغیان می کند و اقرب وقت ، از برای بنده به سوی خدا ، وقتی است که شکم او سبک باشد . و دشمن ترین حالت از برای بنده در نزد خداوند ، حالتی است که شکم او ممتلی باشد». (۵)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «فرزند آدم را چاره نیست از خوراکی که او را به پای دارد ، پس هر وقت که یکی از شما چیزی بخورد ثلث شکم خود را از برای غذا قرار دهد . و ثلث از برای آب . و ثلث از برای نفس . و خود را فربه مسازید مانند خوکهایی که کفار از برای ذبح کردن فربه می سازند». (۶)

بدن را فربه می سازی و روح را لاغر می کنی .

همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خرپروری

و فرمود که : «ضرر هیچ چیز از برای دل مؤمن ، زیادتر از بسیار خوردن نیست . و پر خوردن

ص: ۴۶۲

۱-۸. بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۳۳۵ ، ح ۲۰ . و کافی ، ج ۶ ، ص ۲۶۹ ، ح ۳ .

۲-۹. تنبیه الخواطر ، ص ۸۱ .

۳-۱۰. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۸ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۰ .

۴-۱۱. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۳ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۵۱ .

۵-۱۲. کافی ، ج ۶ ، ص ۲۶۹ ، ح ۴ .

۶-۱۳. کافی ، ج ۶ ، ص ۲۶۹ ، ح ۹ .

باعث دو چیز می شود: یکی قساوت قلب و دیگری هیجان شهوت و گرسنگی نان خورش مؤمن، و غذای روح، و طعام دل، و صحت بدن است» (۱).

و شکی نیست در این که: بیشتر امراض و بیماریها از شکم پرستی و پرخوری هم می رسد.

صادق آل محمد علیه السلام فرمود که: «هر دردی و مرضی از تخمه حاصل می شود مگر تب» (۲).

و فرمود: «با وجود سیری چیز خوردن، باعث پیسی می گردد» (۳).

زکم خوردن کسی را تب نگیرد*** ز پر خوردن به روزی صد بمیرد

آری: شکم باعث همه ناخوشیها و آفات، و سرچشمه شهوات است، زیرا که از بسیار خوردن، شهوت فرج به حرکت می آید. و «شبق» (۴) شدت می کند. و آدمی خواهش تعدد زنان می نماید. و از تعدد آنها کثرت عیال و اولاد حاصل می شود. و آدمی مقید به زنجیر علائق می گردد. و به حلال و حرام می افتد. و به سبب آنها میل به مال و جاه می کند، تا توسعه در خوراک و زوجات او حاصل شود. و عقب این، انواع حسد و حقد و عداوت و ریا و تفاخر و عجب و کبر پیدا می شود. و تمامی اینها ثمره پیروی معده و اهمال امر آن است. بلی:

شکم بند دستت و زنجیر پای*** شکم بنده کمتر پرستد خدای

و اگر بنده ای نفس خود را به گرسنگی ذلیل سازد و راه شیطان را مسدود کند به دنیا فرو نمی رود و کار او به هلاکت نمی انجامد. و از

ص: ۴۶۳

۱-۱۴. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۷، ح ۳۳.

۲-۱۵. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۶، ح ۲۹.

۳-۱۶. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۱، ح ۸.

۴-۱۷. آرزومند شدن به جماع و همبستر شدن.

این جهت اخبار بسیار در فضیلت گرسنگی وارد شده ، و از سید المرسلین و ائمه دین تحریض و ترغیب به آن رسیده .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «جهاد کنید با نفسهای خود به گرسنگی و تشنگی ، پس به درستی که اجر و ثواب آن مثل اجر کسی است که در راه خداجهاد کند . و عملی در نزد خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست» . (۱)

و فرمود که : «بهترین مردمان کسی است که کم باشد خوراک و خنده او ، و راضی باشد از لباس به آنچه عورت او را بپوشد» . (۲)

و فرمود که : «کم چیز خوردن عبادت است» . (۳)

و می فرماید که : «خدا مباحات و فخر می کند ملائکه را به کسی که خوراک او در دنیا کم باشد . و می فرماید : نگاه کنید به بنده من که او را در دنیا مبتلا کردم به غذا و آب ، و آنها را به جهت من ترک کرد . شاهد باشید ای ملائکه من ! که از هیچ خوردنی به جهت من نمی گذرد مگر اینکه درجاتی در بهشت به او عوض می دهم» . (۴)

و فرمود که : «نزدیکترین مردم به خدا در روز قیامت کسی است که بسیار گرسنگی و تشنگی خورد . و اندوه او در دنیا بسیار باشد» . (۵)

عیسی بن مریم - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرمود که : «گرسنگی دهید جگرهای خود را ، و برهنه و عریان دارید بدنهای خود را ، که شاید بدین جهت دلهای شما خدا را ببیند» . (۶)

جان

ص: ۴۶۴

۱- ۱۸. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۶ . و ارشاد القلوب ديلمی ، ص ۱۹۹-۲۰۶ .

۲- ۱۹. تنبيه الخواطر ، ص ۸۱ . و محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۶ .

۳- ۲۰. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۶

۴- ۲۱. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۷ و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۰ .

۵- ۲۲. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۷ و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۰ .

۶- ۲۳. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۸ و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۰ .

برادر! تامل کن در طریقه خلاصه موجودات و سید کاینات - علیه و آله افضل الصلوات - . بعضی از زوجات آن حضرت گفت که : «حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - هرگز سیر نشد ، بسا بود که از بس آن حضرت را گرسنه می دیدم دل من بر او می سوخت و گریه می کردم و دست خود را بر شکم مبارکش می کشیدم و به آن حضرت عرض می کردم که : جانم فدای تو باد ، هرگاه از دنیا این قدر اکتفا نمائی که قوت تو باشد و ترا از گرسنگی باز دارد چه ضرر خواهد داشت ؟ آن حضرت فرمود که :

برادران من ، از پیغمبران اولوالعزم صبر نمودند بر حالتی که اشد از این بود ، پس بر این حال گذشتند و از دنیا رفتند و به پروردگار خود حاضر شدند پس خدا اکرام نمود ایشان را ، پس من خود را می بینم که شرم دارم اگر بر رفاهیت بگذرانم ، که مرتبه من از ایشان پست تر باشد . پس اینکه صبر کنم چند روز کمی در نزد من محبوبتر است که نصیب و بهره من فردا در آخرت کم بوده باشد . و هیچ چیز در نزد من بهتر و محبوب تر از این نیست که به برادران و دوستان خود ملحق شوم و به ایشان برسم» . (۱)

مروی است که : «روزی حضرت فاطمه - علیها السلام - گرده نانی از برای پدر بزرگوار خود آورد . حضرت فرمود : چه چیز است ؟ عرض کرد قرص نانی است ، که خود آن را پخته ام و بر من گوارا نبود که بی شما تناول کنم . حضرت

ص : ۴۶۵

فرمود: به خدا قسم که این اول غذائی است که از سه روز تا به حال به دهان پدرت رسیده است». (۱)

ثمرات گرسنگی

و مخفی نماند که: از برای گرسنگی ثمرات بسیار و فوائد بی شماری است: دل رانورانی و روشن می گرداند، و آن را صفائی و رقتی می بخشد. و ذهن را تند می کند. و آدمی به واسطه آن به لذت مناجات پروردگار می رسد، و از ذکر و عبادات مبتهج و شادمان می شود. و رحم بر ارباب فقر و فاقه می آورد، و گرسنگی روز قیامت را متذکرمی گردد. و شکسته نفسی در او ظاهر می شود. و مواظبت بر عبادت و طاعت سهل و آسان می گردد. و شهوت معصیت را کم می کند. و خواب را که باعث تضييع روزگار و عمر، و موجب «کلال» (۲) طبع، و فوات نماز شب است کم می کند. و آدمی را خفیف المؤمنه و سبکبار می گرداند، و به آن جهت، فارغ البال و متمکن از تهیه اسباب سفر قیامت می شود. و بدن را صحیح و امراض را دفع می کند.

و کم امری است که فایده آن مقابله با فایده گرسنگی نماید. پس بر مصاحبان شره، و شکم پرستان، لازم است که: در صدد علاج خود برآیند. و آیات و اخباری که در مذمت پر خوری و فواید گرسنگی رسیده ملاحظه کنند. و طریقه انبیاء مرسلین و ائمه دین و اکابر علماء و اعظام عرفاء را تتبع کنند و ببینند که هر کس که به جائی رسیده و مرتبه ای یافته بی زحمت گرسنگی نبوده. و ملاحظه کنند که: خلاصی از چنگ

ص: ۴۶۶

۱- ۲۵. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲- ۲۶. خستگی.

شهوات و ملکات خبیثه ، بدون تحمل آن میسر نگردد . و پستی ماکولات و ماده آنها را به نظر در آورند و بینند که آیا شرکت و مشابَهت با ملائکه سماوات بهتر است یا مشارکت بابهائم و حیوانات ؟ زیرا که : پر خوردن شیوه چهار پایان است ، که به غیر از شکم ، چیزی ندانند .

چو انسان نداند بجز خورد و خواب*** کداهش فضیلت بود بر «دواب» (۱)

و تامل کنند در مفاسدی که بر شکم پرستی مترتب می گردد ، از ذلت و مهانت و حَمَق و بلادت ، و سقوط حشمت و مهابت ، و حدوث انواع امراض . و یاد آورند از روز تنگی و نیافتن . و بینند چه فضیلت است در اینکه هر لحظه شکم را پر کنند و در بیت الخلاء تردد نموده آن را خالی نمایند و باز پر سازند ، و شب و روز خود را که مایه تحصیل سعادت جاوید است به آن صرف کنند .

برو اندرونی بدست آر پاک*** شکم پر نخواهد شد الا زخاک

تنور شکم دمبدم تافتن*** مصیبت بود روز نیافتن

و چون در آنچه مذکور شد تامل کنند ، خود را از افراط در اکل ، و مشارکت ستوران باز دارند تا به این معتاد شوند .

مفاسد پیروی از شهوت فرج

و اما دوم : که پیروی شهوت فرج ، و حرص بر مجامعت باشد ، پس شکی نیست که خود فی نفسه امری است قبیح و منکر ، و در نظر ارباب عقول ، مستهجن و مستنکر .

عقل که کارفرمای مملکت بدن است به واسطه آن مقهور و «منکوب» ، (۲) و قوه عاقله که مخدوم قوا و حواس است ، خادم و مغلوب می گردد

ص: ۴۶۷

۱- ۲۷. چهارپایان

۲- ۲۸. مغلوب .

. تا کار به جائی می رسد که همت انسان بر تمتع ، از «جواری» (۱) و نسوان «مقصور» (۲) ، و از سلوک آخرت مهجور می شود .

بلکه بسا باشد که قوه شهویه چنان غلبه نماید که قوه دین را مضمحل و خوف خدا را از دل زایل نموده ، آدمی را به ارتکاب فواحش بدارد . و اگر کسی را قوه واهمه غالب باشد این شهوت او را به عشق بهیمی منجر می سازد . و آن ناخوشی ای است که :

عارض دلهای بیکار ، که از محبت خداوندگار خالی ، و از همت عالی بری باشند می شود .

و بر کسی که دشمن خود نباشد لازم است که : خود را از مبادی شهوت که فکر و نظر کردن باشد محافظت نماید و احتراز کند ، زیرا که : بعد از هیجان قوه شهویه نگاه داشتن آن صعوبتی دارد . و این اختصاص به شهوت ندارد ، بلکه محبت هر امر باطلی از جاه و مال و اهل و عیال و غیر اینها چنین است .

پس اگر آدمی ابتدا در آنها فکر نکند و ملتفت مبادی آنها نشود ، دفع آنها در نهایت سهولت و آسانی می شود . و اگر پیش آنها را نگرفت و داخل در آنها شد دیگر نگاهداشتن خود امری است بسیار مشکل .

و مثال آن ، مانند کسی است که : عنان مرکبی را در دست داشته باشد و آن مرکب بخواهد داخل مکانی شود ، ابتدا در نهایت سهولت می تواند عنان را گرفته مانع آن شود .

و اما کسی که ابتداء خود را محافظت ننموده ، مانند کسی است که : مرکب را رها کند تا داخل

ص: ۴۶۸

۱- ۲۹. جمع جاریه ، کنیزکان .

۲- ۳۰. منحصر

جائی شود و بعد دم آن را گرفته بخوهد از عقب بیرون کشد . بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا ! در اول ، به اندک التفاتی ممانعت میسر گردد ، در آخر به صد جان کندن دست ندهد .

پس کسی که طالب نجات خود باشد باید در ابتدای کار ، احتیاط کند ، که به آخرش مبتلا نشود . و احمق طایفه ای هستند که : با وجود اینکه شهوت ایشان قوی است باز در صدد تناول غذاها و معاجین مقویه باه هستند تا جماع بیشتر کنند . و ایشان مانند کسانی هستند که مبتلا به چنگک سباع درنده شده باشند و در بعضی اوقات که آن سباع از او غافل شوند حيله هایی کنند که آنها را به هیجان و حمله آورد . و چگونه کسی که از عقلا محسوب باشد چنین امری می کند و حال اینکه علاوه بر مفاسد دینیه که بر افراط در وقاع مترتب می شود به تجربه رسیده که هر که منقاد این شهوت گردد و به تهییج زنان و تجدید ایشان و خوردن غذاهای مقویه و معاجین «مبیهه» (۱) سعی در قوت و هیجان شهوت نماید البته لاغر و نحیف ، و در اکثر اوقات مریض و ضعیف ، و عمر او کوتاه است .

و بسا باشد که : دماغ او مختل ، و عقل او فاسد گردد . و این شهوت را تشبیه کرده اند :

به عامل ظالمی که پادشاه او را «مطلق العنان» (۲) کند ، و او را از ظلم کردن منع نکند . و او به تدریج اموال رعایا را بگیرد تا ایشان را مستاصل کند ، و به فقر و

ص: ۴۶۹

۱- ۳۱. معجون و داروهای تقویت کننده نیروی شهوت .

۲- ۳۲. آزاد ، افسار گسیخته .

فاقه مبتلا سازد . و به یکباره همه ایشان هلاک شوند ، یا از مملکت پادشاه متفرق شده مملکت را ویران گذارند .

پس هرگاه پادشاه عقل ، قوه شهویه را بر مملکت بدن مسلط سازد و آن را بر حداعتدال ندارد جمیع مواد صالحه ، که از غذا هم می رسد و باید به جمیع اعضا منقسم گردد ، و بدل ما يتحلل شود ، به مصرف خود می رساند و همه را منی می کند ، و سایر اعضا بی غذا می ماند ، و به تدریج ضعیف می گردند ، و به زودی اجزای ملک بدن از هم می پاشد .

و چون آفات این شهوت ، خارج از حد احصا ، و باعث هلاکت دین و دنیا است ، اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده . (۱)

حتی آنکه در بعضی از روایات رسیده که : «چون ذکر مرد برخاست دو ثلث عقل او می رود» . (۲)

و در تفسیر قول خدای - تعالی - :

«و من شر غاسق اذا وقب»

وارد شده که یعنی : از شر ذکر ، هرگاه برخیزد یا داخل شود . (۳)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «خدا هیچ پیغمبری از گذشتگان را برنمیگيخت مگر آنکه شیطان امید داشت که او را به مهلکه زنان افکند و هلاک سازد . و من از هیچ چیز نمی ترسم این قدر که از زن» . (۴)

و فرمود که : «پرهیزید از فتنه زنان . و اول فتنه بنی اسرائیل به واسطه زنان بود» . (۵)

مروی است که : «شیطان گفت : زن ، نصف لشکر من است ، و آن از

ص : ۴۷۰

۱- ۳۳. رک : فروع کافی ، ج ۸ ، ص ۱۳۸ .

۲- ۳۴. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۷۶ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۸۶ .

۳- ۳۵. فلق ، (سوره ۱۱۳) آیه ۳

۴- ۳۶. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۱۰ .

۵- ۳۷. حقائق فیض ، (ره) ص ۶۹ .

برای من تیری است که به هر جا می افکنم خطا نمی شود . و زن محرم اسرار من ، و رسول من است» . (۱)

زن و ازدها هر دو در خاک به***جهان پاک ازین هر دو ناپاک به

عزیزان را کند کید زنان خوار*** به کید زن مبادا کس گرفتار

و شک نیست که اگر شهوت فرج نبودی زنان بر مردان تسلط نیافتندی . پس افراط در این شهوت هلاک کننده فرزند آدم است . هان ، هان ! تا مغرور نگردی به اینکه پیغمبر خدا زنان بسیار خواست .

کار پاکان را قیاس از خود مگیر*** گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق*** غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

اگر تمام دنیا از آن او بودی لحظه ای دل او را مشغول نساختی ، و ساعتی به فکر آن نپرداختی . چنان آتش شوق و محبت خدا در کانون سینه همایونش افروخته بود که : اگر گاه گاهی آبی بر آن نریختی ، دل او آتش گرفتگی ، و از آنجا سرایت به جسم مبارکش کردی ، و اجزای وجود مسعودش را از هم پاشیدی . و جنبه تجردش چندان غالب بود که اگر گاهی خار و خس مادیات به دامن او نیاویختی یکباره از عالم مادیات گریختی ، و طایر روحش به اوج عالم قدس پرواز نمودی .

به این جهت ، آن جناب زنان متعدده خواستند و نفس مقدس خود را به ایشان مشغول ساختند که فی الجمله التفاتی به دنیا از برای او همیشه باشد و از کثرت استغراق در «لجه بحر» (۲) شوق الهی منجر به مفارقت روح مقدسش نگردد

ص: ۴۷۱

۱- ۳۸. فیض القدیر ، ج ۵ ، ص ۴۳۶ .

۲- ۳۹. میانه دریا .

و به این جهت بود که : هرگاه کثرت استغراق ، او را فروگرفتی و از باده انس سرشار گشتی ، دست مبارک بران عایشه می زد و می فرمود :

«کلمینی یا حمیرا اشغلینی یا حمیرا»

یعنی : «ای عایشه با من سخن گوی ، و مرا مشغول دنیا کن» . (۱)

و به این سبب بود که بعضی از زوجات آن جناب ، که به تقدیر رب الارباب به تزویج آن حضرت آمده بودند در نهایت شقاوت بودند تا به جهت کثرت شقاوت دنیویه آنها غالب باشد و توانند فی الجمله مقاومت با جنبه قدسیه آن حضرت نمایند ، و روح پاکش را به جانب دنیا جذب نمایند . و چون ایشان آن سید انس و جان را مشغول ساختندی فی الجمله آن حضرت به این عالم التفات می کرد ، ولیکن چون جلت آن حضرت ، انس با پروردگار بود ، و التفات به خلق ، عارضی بود که از برای بقای حیات ، خود را به آن می داشتند هر وقت که مجالست او با اهل دنیا به طول می انجامید دلتنگ می شد و شکیبائی در او نمی ماند و می فرمود :

«ارحنا یا بلال»

یعنی : اذان بگویی ، و ما را از اشتغال به دنیا راحت انداز . (۲)

و مخفی نماند که معالجه افراط در این شهوت بعد از تذکر مفسد و یادآوری معایب آن ، این است که : قوه شهویه را به گرسنگی ضعیف کنی . و آنچه باعث هیجان شهوت می شود ، از : خیال زنان و تصور ایشان و نگاه کردن و سخن گفتن و خلوت نمودن با آنها احتراز کنی . و اقوای اسباب هیجان این شهوت ، این

ص: ۴۷۲

۱- ۴۰. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۱۱

۲- ۴۱. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۱۱ .

چهارتا است . و از این چهارتا ، تاثیر نظر کردن و خلوت نمودن بیشتر است . و از این جهت خدای - تعالی - فرمود :

«قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم»

یعنی : «به مؤمنین امر کن که دیده های خود را بپوشند» . (۱)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «نظر کردن ، تیر زهر آلودی است از تیرهای شیطان ، هر که خود را از آن نگاهدارد به جهت خوف خدا ، خدا او را عطا فرماید ایمانی که حلاوت آن را در دل خود بیابد» . (۲)

و از یحیی بن زکریا پرسیدند که ابتدای زنا و منشا آن چیست ؟ گفت : «نگاه کردن و آرزو نمودن» . (۳)

یعنی خیال و تصور کردن .

و حضرت داود علیه السلام به پسر خود فرمود که : «ای فرزند من ! در عقب شیرراه برو ولی در عقب زن راه مرو» . (۴)

و ابلیس لعین گفته است که : «نگاه کردن کمان قدیم من است . و تیری است که هرگز آن را خطا نمی کنم» . (۵)

و چون نظر کردن باعث هیجان شهوت می شود ، شریعت مقدسه ، حرام کرد نظر کردن هر یک از مرد و زن را به دیگری . و حرام نمود شنیدن مردان و زنان سخنان یکدیگر را مگر در حال ضرورت . و همچنین حرام شد نظر کردن مردان به پسران «امرد» ، (۶) اگر از شهوت باشد . و از این جهت ، بزرگان دین و اخیار در اعصار احتراز می نمودند از نظر کردن به روی پسران امرد . و به این سبب بود که

ص: ۴۷۳

۱- ۴۲. نور ، (سوره ۲۴) ، آیه ۹ .

۲- ۴۳. بحار الانوار ، ج ۱۰۴ ، ص ۳۸ ، ح ۳۴ .

۳- ۴۴. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۸۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۸۷ .

۴- ۴۵. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۸۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۸۷ .

۵- ۴۶. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۸۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۸۷ .

۶- ۴۷. کسی که هنوز صورتش مو در نیآورده باشد .

سلاطین اسلام، که پناه مذهب و دین، و «حصن حصین» (۱) شرع و آئین اند، و حکام دیندار و علمائی که حکم ایشان نافذ بود، در اعصار و «امصار» (۲) از تردد زنان در کوچه و بازار بدون حاجت و ضرورت، و از اجتماع ایشان در عیدگاهها و مساجدی که موجب نظر کردن به مردان و مظنه فتنه و فساد می بود منع می نمودند.

پس کسی که در صدد محافظت دین و دنیای خود باشد باید از نظر کردن به نامحرم و تصور ایشان و تکلم و خلوت با زنان اجتناب تمام نماید.

فصل دوم: مذمت خمود و فواید نکاح

و آن عبارت است از: کوتاهی کردن در تحصیل نمودن قدر ضرورت از قوت، به جهت سد رمق، و سستی از قدر لازم در شهوت نکاح، به حدی که منجر به برطرف شدن قوت، و تضييع عیال، و قطع نسل شود. و شکی نیست که: آن در شرع مذموم و ناپسندیده است، زیرا که: تحصیل شناخت پروردگار، و سعی در عبادت آفریدگار، و کسب فضائل و دفع رذائل، موقوف به قوت بدن و صحت تن است. پس کوتاهی در رساندن غذائی به بدن، که قوت را محافظت نماید، آدمی را از تحصیل سعادات محروم سازد. و همچنین اهمال قوه شهوت نکاح، آدمی را از فواید بسیار محروم می گرداند، زیرا که: خداوند عالم این قوه را بر بنی آدم مسلط گردانید تا نسل باقی ماند، و وجود این سلسله دائمی باشد. پس کسی که آن را مهمل گذارد و ترک نکاح کند ثمره این قوه راضایع کرده و از فواید

ص: ۴۷۴

۱-۴۸. پناهگاه و دژ محکم و استوار.

۲-۴۹. شهرها.

بقای نسل محروم شده است ، که یکی از آنها : موافقت اراده خداست ، که بقای نوع انسان باشد . و بسیار شدن بندگان ، و بسیار شدن کسانی که پیغمبر آخر الزمان به واسطه آنها مباحات و افتخار می کند . و تبرک جستن به دعای خیر فرزندان صالح بعد از مردن . و وصول به شفاعت اطفال صغیری که پیش از پدر و مادر می میرند ، و غیر اینها از فواید . با وجود اینکه قطع کردن رشته ای که از آدم ابو البشر متصل شده و آن را به دیگری نسپردن ، خود قصوری است ظاهر و روشن .

و از برای نکاح و تزویج نیز فواید بسیاری است که کسی که آن را ترک می کند ، آن فواید از او فوت می شود . از جمله آنها : حافظت خود از شر شیطان ، و شکستن «سورت» (۱) شهوت ، و فارغ شدن از تدبیر منزل ، و نگاهبانی خانه ، و امر طبع و فرس و جاروب کردن ، و اسباب زندگانی را آراستن ، و ظروف و جامه شستن ، و امثال اینها از آنچه آدمی را از تحصیل علم و عمل باز می دارد .

و از این جهت سید رسل صلی الله علیه و آله فرمود که : «باید هر یک از شما فرا گیرد زبانی ذاکر ، و دلی شاکر ، و زنی پارسا ، که اعانت کند او را بر امر آخرتش» . (۲)

زن خوب فرمان بر پارسا*** کند مرد درویش را پادشا

برو پنج نوبت بزن بر درت*** چو یاری موافق بود در برت

همه روز گر غم خوری غم مدار*** چو

ص: ۴۷۵

۱- ۵۰. شدت .

۲- ۵۱. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۲۵۷ ، خ ۶۴۳۲ .

شب غمگسارت بود برکنار

دلارام باشد زن نیکخواه*** و لیکن زن بد خدایا پناه

سراندر جهان به به آوارگی*** و گرنه بنه دل به بیچارگی

به زندان قاضی گرفتار به*** که در خانه بینی بر ابر و گره

سفر عید باشد بر آن کدخدا*** که بانوی زشتش بود در سرای

در خرمنی بر سرائی بیند*** که بانگ زن از وی برآید بلند

و باز از جمله فواید تزویج و نکاح آن است که : آدمی به سبب آن زحمت و رنج می کشد ، و ریاضت بر خود قرار می دهد ، در سعی کردن در حاجات اهل و عیال ، و بذل جهد نمودن در تحصیل مال حلال ، و اصلاح ایشان نمودن ، و آداب دین را به ایشان آموختن ، و تربیت اولاد کردن ، و صبر بر اخلاق زنان و بدخوئی ایشان . و هر یک از اینها فضیلتی است بی پایان ، و ثوابی دارد بی کران .

و به این جهت سید عرب و عجم فرمود که : «کسی که زحمت کشد در تحصیل نفقه عیال ، مانند کسی است که : در راه خدا جهاد کند» . (۱)

و فرمود که : «هر که نماز او نیکو ، و عیال او بسیار ، و کم مال باشد ، و غیبت مسلمین را نکند با من در بهشت خواهد بود ، مثل این دو انگشت من که با یکدیگرند» . (۲)

و فرمودند که : «بعضی از گناهان هست که هیچ چیز کفاره آن نمی شود مگر زحمت در طلب معیشت» . (۳)

و فرمود که : «هر که را سه دختر باشد و به ایشان نفقه دهد و

ص: ۴۷۶

۱-۵۲. کافی ، ج ۵ ، ص ۸۸ .

۲-۵۳. کنز العمال ، ج ۱۵ ، ص ۸۷۵ ، خ ۴۳۴۷۸ .

۳-۵۴. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۱۴ .

احسان نماید تا آنها از تربیت پدر مستغنی شوند خدای - تعالی - بهشت را بر او واجب می کند» (۱).

و شکی نیست در اینکه خمود از شهوت و ترک نکاح ، باعث حرمان از همه این فواید می شود .

و بدان که همچنان که این فواید از برای نکاح هست ، از برای آن آفات و بلیات بسیار نیز هست ، مانند : احتیاج به مال ، و صعوبت تحصیل قوت حلال ، - به خصوص در امثال این زمان - و کوتاهی در حقوق زنان ، - به خصوص با تعدد ایشان - و صبر بر اخلاق آنها ، و تحمل بدخوئی و آزارشان ، و تفرقه خاطر به جهت تحصیل آنچه به آن احتیاج می شود ، و امثال آنها .

و غالب آن است که : بدین جهت صاحبان عیال به دنیا فرو می روند و از یاد خدا غافل می شوند ، و از کاری که برای آن خلق شده اند باز می مانند . پس سزاوار به حال هر کسی آن است که : مجتهد نفس خود باشد ، و احوال خود را ملاحظه کند . و فواید و مفاسدی که مذکور شد به نظر در آورد و ببیند که در حق او کدام طرف بهتر است و به آن رفتار کند . اما چه سود ! تا آدمی مبتلا نشده است «غایله» (۲) آن را بر نمی خورد و بعد از آنکه گرفتار شد چاره نمی تواند کرد .

فصل سوم : عفت ، ضد شره و خمود

دانستی که ضد این دو جنس ، صفت «عفت» است . و آن عبارت است از : مطیع و منقاد شدن قوه شهویه از برای قوه عاقله ، تا آنچه امر فرماید در

ص : ۴۷۷

۱- ۵۵. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۳۰ . و محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۷۱ .

۲- ۵۶. شر و فساد

خصوص اکل و شرب و نکاح و جماع ، متابعت کند . و از آنچه نهی فرماید اجتناب نماید . و آن حد اعتدال است ، که در شرع و عقل پسندیده است . و دو طرف افراط و تفریط آن مذموم و ناپسند است .

پس گمان نکنی که آنچه وارد شده است در فضیلت جوع و گرسنگی ، افراط در آن ممدوح باشد . چگونه می تواند چنین باشد ! و حال اینکه غرض از خلقت انسان ، بندگی کردن است و آن موقوف است بر قوت ، و نشاط طبع . و شکی نیست که گرسنگی بسیار قوت را زایل ، و نشاط را باطل می کند . پس مراد از آن : اندک خوردن است به حدی که آدمی ثقل غذا را نفهمد و حیوانیت بر او غالب نشود و همیشه راغب به غذا بوده باشد .

نه به حدی که از قوت بیفتد و مزاج را فاسد کند ، زیرا که آن خارج از حد اعتدالی است که مقصود شارع است . و غیر از معنی عفت است ، که در اخبار بسیار ، مدح آن وارد شده .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «افضل عبادات عفت است» . (۱)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود : «هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و فرج نیست» . (۲)

و به این مضمون از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است .

و بدان که : - همچنان که اشاره به آن شد - اعتدال در چیز خوردن ، آن است که :

این قدر چیزی بخورد که ثقل معده و

ص : ۴۷۸

۱- ۵۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۷۹ ، ح ۳ .

۲- ۵۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۸۰ ، ح ۸ .

الم گرسنگی هیچ یک را نفهمد . بلکه از یاد شکم بیرون رود و از آن متأثر نگردد ، زیرا که : مقصود از خوردن ، زنده بودن و قوت عبادت است . و ثقل طعام آدمی را کسل ، و از عبادت مانع می شود و الم گرسنگی نیز دل او را مشغول می کند و از کار باز می دارد .

پس سزاوار آن است که چنان چیزی خورد که اثری از اکل در او نباشد تا شبیه به ملائکه گردد ، که ایشان نه از ثقل معده متأثر ، و نه از گرسنگی متضرر می گردند .

و از این جهت خدای - تعالی - فرمود :

«کلوا و اشربوا و لا تسرفوا»

یعنی : «بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید» . (۱)

و این به نسبت به اشخاص و احوال و غذا مختلف می گردد . و معیار آن است که : تابسیار رغبت نداشته باشد نخورد ، و هنوز رغبت او باقی باشد دست بکشد . و باید که غرض او از چیز خوردن ، لذت یافتن نباشد ، بلکه قوت یافتن از برای عبادت معبود مقصود او باشد . و در صدد تحصیل غذاهای گوناگون نباشد ، بلکه اقتصار کند به نان خالی ، گاهی از گندم و گاهی از جو . و اگر به نان ، خورش ضمیمه نماید به یکی اکتفا کند .

و بر گوشت خوردن مداومت نکند ، و بالمره هم آن را ترک نکند .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «هر که چهل روز گوشت را ترک کند خلق او بد می شود . و هر که

ص : ۴۷۹

چهل روز بر گوشت خوردن مداومت کند دل او را قساوت می گیرد». (۱)

و حد اعتدال آن است که : شبانه روزی یک دفعه چیزی بخورد . و بهتر آن است که :

آن در وقت سحر بعد از فراغ از نماز شب ، یا بعد از عشاء باشد . و اگر یک دفعه نتواند ، دو دفعه بخورد : یکی صبح و دیگری در عشاء و در وقت چیز خوردن «بسم الله» بگوید . و بعد از آن خدا را حمد و شکر کند . و در اول و آخر دست بشوید .

و در حدیث وارد است که : دست شستن در ابتدا ، فقر را زایل کند . و ابتدای اکل وانتهای آن را به نمک کند . و از برای اکل و شرب ، آدابی دیگر هست که در کتب احادیث مذکور است . (۲)

بدان که : عرفا ترغیب بسیار در گرسنگی و جوع کرده اند . (۳)

و قواعد بی شمار برای آن ذکر کردند و تصریح کرده اند که : کشف اسرار الهیه و رسیدن به مراتب عظیمه ، بر آن موقوف است . و حکایتهای چند در صبر بر گرسنگی نقل کرده اند .

و از بعضی ذکر نموده اند که : یک ماه ، یا دو ماه ، یا یک سال ، چیزی نمی خوردند . و این امری است و رای آنچه در اخبار رسیده . و غیر از آنچه عامه مردم به آن تکلیف شده اند . اگر خوب باشد از برای قومی مخصوص خواهد بود و تکلیف هر کس نیست .

بلی : اگر نفس به مرتبه سرکشی رسیده باشد و به هیچ گونه اطاعت ننماید

ص : ۴۸۰

۱- ۶۰. وسائل ، ج ۱۷ ، ص ۱۴ ، ح ۲۵

۲- ۶۱. ر. ک : مکارم الاخلاق ، ص ۱۳۴ ، باب ۷ .

۳- ۶۲. رک : سیر و سلوک علامه بحر العلوم ، ص ۱۵۰

، و رام کردن آن به زجر دادن به گرسنگی بسیار ، موقوف باشد ، چاره از آن نیست .

و اما جماع : پس حد اعتدال آن ، آن است که : اقتصار کند بر آن به قدری که نسل منقطع نگردد . و از وسوسه شیطان فارغ شود . و خطرات شهوات از دل او بیرون رود . و منجر به ضعف بدن و اختلال قوا نگردد .

مطلب دوم : سایر صفاتی که متعلق است به قوه شهویه

صفت اول : محبت دنیای دنیه و بیان این صفت و آنچه متعلق به آن است

فصل : حقیقت دنیا فی نفسه

حقیقت دنیا فی نفسه

بدان که : دنیا خود فی نفسه حقیقتی دارد . و در حق بندگان نیز حقیقتی دارد . اما حقیقت خود دنیا عبارت است از : زمین و آنچه بر روی زمین موجود است . و مراد از زمین : املاک و دکاکین و خانه و امثال آنها است . و آنچه بر روی زمین است : معادن است و نباتات و حیوانات . و تحصیل معادن ، غالباً یا به جهت آن است که : آلت کار و شغل خود قرار دهند ، چون : مس و آهن و «ارزیز» (۱) و نحو آنها یا از برای زینت و آرایش به آن است مانند : جواهر ، یا از برای داد و ستد است ، چون : طلا و نقره . و تحصیل نباتات اغلب از برای لباس و قوت و غذا و دوا است .

و اما حیوانات را که تحصیل می کنند یا به جهت خدمتکاری و کارفرمودن است ، چون : اسب و استر و کنیزان و غلامان . یا از برای لذت بردن از آنها ، چون : «سراری» (۲) و زنان . یا به جهت قوت و یاری جستن از آنها ، چون : اولاد و برادران . یا

ص: ۴۸۱

۱- ۱. فلز سفید ، حلبی .

۲- ۲. جمع سریه به معنی کنیزی که برای جماع و تمتع باشد .

از برای تسخیر دل‌های ایشان و تسلط بر آنها . و اینها «اعیانی» (۱) هستند که دنیا عبارت از آنها است . و خداوند عالم همه آنها را در این آیه مبارکه جمع فرموده که :

«زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضة و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوه الدنیا»

یعنی : «زینت داده شده است از برای مردم ، دوستی و مشت‌های نفسانیه ، از : زنان و فرزندان و «قنطارها» : (۲) از طلا و نقره و اسبان چرنده و چارپایان و زرع ، اینها متاع زندگانی دنیا هستند» . (۳)

و محبت جمیع اینها از رذایل قوه شهویه است ، مگر محبت تسخیر قلوب و تسلط ، که از متعلقات قوه غضبیه است .

حقیقت دنیا در حق بندگان

و اما حقیقت دنیا در حق بندگان عبارت است از : آنچه پیش از مردن از برای ایشان حاصل می شود . و آنچه را بعد از مردن بیابند آن آخرت است . پس هر چه پیش از مردن از برای بنده در آن بهره و حظی و غرضی و لذتی است آن دنیا است در حق او . و از برای او دو نوع علاقه به آن چیز است : یکی علاقه دل ، که دوستی آن است . و دیگری گرفتاری بدن ، که مشغول شدن به اصلاح و تربیت آن است ، تا استیفای حظ خود را از آن کند .

و حقیقت دنیا در حق بندگان ، همان علاقه قلبیه و گرفتاریهای بدنیه و لذات نفسیه است ، که حاصل می شود . نه آن اعیانی که علاقه به آنها دارد یا مشغول

ص : ۴۸۲

۱-۳. اشیاء و چیزها .

۲-۴. «قنطار» : وزنی حدود صد رطل . و به معنای بسیار نیز هست . و رطل مقیاس وزن مایعات برابر ۱۲ اوقیه یا ۸۴ مثقال است .

۳-۵. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۳

به آنها می شود .

و چنین ندانی که هر چه بندگان را پیش از وفات رغبت و میل به آن است که دنیا در حق ایشان عبارت از آن است ، همه اینها مذموم و بد است ، زیرا که آنچه را آدمی در این عالم میل به آن دارد بر دو قسم است :

یکی آنکه : فایده آن بعد از مردن به او می رسد ، و غرض از تحصیل آن و میل به آن ، اثر و ثمره اش در عالم آخرت است ، مثل : علم نافع و عمل صالح ، که صاحب آن به آن بلند می شود . بلکه بسا باشد که آن محبوب ترین و لذیذترین چیزها در نزد او باشد . و این اگرچه از دنیا است ، - چون حصول آن و التذاذ به آن ، در این عالم نیز متحقق می شود - ولیکن از دنیای مذموم نیست ، زیرا که : عمده اثر آن در آخرت به او می رسد . و آن راز دنیا می شمردند به جهت آنکه در آنجا حاصل می شود .

و از این جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز را از دنیا شمردند و فرمودند :

«حب الی من دنیاکم ثلث الطیب و النساء و قره عینی فی الصلوه»

یعنی : «سه چیز از دنیای شما در نزد من محبوب است : بوی خوش ، و زنان ، و روشنی چشم من در نماز است» . (۱)

با وجود اینکه نماز از اعمال آخرت است . پس دنیای مذموم عبارت است از لذتی که وسیله لذت دیگر در آخرت نباشد . و آن نیست مگر تلذذ

ص : ۴۸۳

به معاصی ، و تنعم در مباحاتی که زاید بر قدر ضرورت است .

و اما تحصیل قدری که در بقاء حیات ، و معاش عیال ، و حفظ آبرو ضروری است از اعمال صالحه و عبادات حسنه است . چنان که در احادیث به آن تصریح شده است .

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «عبادت هفتاد جزء است و افضل آنها طلب روزی حلال است» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «ملعون است هر که کل بر مردمان شود ، و ثقل خود را بر دیگران افکند» . (۲)

از سید سجاد علیه السلام مروی است که : «دنیا بر دو قسم است : دنیائی است که قدر کفایت و ضرورت است . و دنیائی است که ملعون است» . (۳)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که : «هر که در دنیا طلب روزی نماید به جهت استغنا از مردم ، و وسعت بر عیال ، و احسان با همسایگان ، ملاقات خواهد کرد خدای - عز و جل - را در حالتی که روی او مانند ماه شب چهارده بوده باشد» . (۴)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «کسی که سعی کند در تحصیل روزی عیال ، مثل کسی است که : در راه خدا جهاد نماید . و به درستی که خدا دوست دارد سفر کردن و اختیار غربت را در طلب روزی» . (۵)

و فرمود که : «از ما نیست کسی که دنیا را به جهت آخرت ترک کند . یا آخرت را

ص: ۴۸۴

۱-۷. کافی ، ج ۵ ، ص ۷۸ ، ح ۶ .

۲-۸. کافی ، ج ۵ ، ص ۷۲ ، ح ۷ .

۳-۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۳۱ ، ح ۱۱

۴-۱۰. کافی ، ج ۵ ، ص ۷۸ ، ح ۵ .

۵-۱۱. کافی ، ج ۵ ، ص ۸۸ ، ح ۱ .

به جهت دنیا ترک نماید». (۱)

«روزی شخصی به آن حضرت عرض کرد که: ما دنیا را می‌طلبیم و دوست داریم که به ما رو آورد. حضرت فرمود: چه می‌خواهی با آن کنی؟ عرض کرد که: می‌خواهم خود و عیالم از آن منتفع گردیم و صله رحم به جا آورم و تصدق نمایم و حج و عمره به عمل آورم. فرمود: این طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است». (۲)

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در زمینی کار می‌کرد به نوعی که قدمهای همایونش به عرق فرو رفته بود. شخصی عرض کرد: کارگذاران کجایند که شما خودکار می‌کنید؟ فرمود که: بیل داری کرد در زمین خود کسی که از من و پدرم بهتر است.

عرض کرد: آن کدام شخص بود؟ فرمود: رسول الله و امیر المؤمنین و همه پدران من به دست خود کار می‌کردند و زراعت می‌نمودند، و آن، عمل انبیا و مرسلین و اوصیاء و صالحین است». (۳)

و اخبار به این مضمون بسیار است. (۴)

پس کار کردن و طلب نمودن روزی به جهت وسعت خود و عیال، انفاق در راه خداوند - متعال - است، و از دنیائی است که: مستحسن و ممدوح است. بلکه از برای هر مؤمنی لازم است که راه کسب حلالی از برای او بوده باشد، که به آن اخذ ضروریات خود را نماید.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا به داود نبی وحی فرستاد که:

نیکو بنده ای

ص: ۴۸۵

۱-۱۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱، ح ۱۸. بجای «آخرته» کلمه «دینه» ذکر شده.

۲-۱۳. کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۱۰.

۳-۱۴. کافی، ج ۵، ص ۷۵، ح ۱۰.

۴-۱۵. رک: کافی، ج ۵، ص ۹۰-۷۱

هستی اگر از بیت المال نمی خوردی و به دست خود شغلی می کردی؟ پس داود علیه السلام به این جهت چهل شبانه روز گریست . خداوند - تعالی - آهن را از برای او نرم کرد ، و هر روز یک زره می ساخت و هزار درهم می فروخت و سیصد و شصت زره ساخت و به سیصد و شصت هزار درهم فروخت . و از بیت المال مستغنی شد» . (۱)

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که : «مردی می گوید که من در خانه خود می نشینم و نماز و روزه به جای می آورم و عبادت پروردگار خود را می کنم و روزی من خواهد رسید . حضرت فرمود : این یکی از آن سه نفری است که دعای ایشان مستجاب نمی شود» . (۲)

و از این اخبار مستفاد می شود که سزاوار هر یک از مؤمنین آن است که : راه کسب حلال طیبی داشته باشد . و این یک معنی حریت و آزادی است در نزد علمای این فن ، زیرا که : از برای آزادی در نزد ایشان دو معنی است : یکی این . و دوم : رهائی از دست هوا و هوس ، و خلاصی از بندگی قوه شهویه ، که عبارت است از : عفت . و ضد این ، بندگی هوا و هوس است که از طرف افراط قوه شهویه است . و ضد اول ، رقیت و بندگی به معنی اخص است ، که عبارت است از : نظر به دست مردم داشتن . و چشم به اموال ایشان دوختن . و روزی خود و عیال را به مال مردم حواله کردن ، خواه به طریق حرام ، از

ص: ۴۸۶

۱-۱۶. کافی، ج ۵، ص ۷۴، ح ۵.

۲-۱۷. کافی، ج ۵، ص ۷۷، ح ۱

: ظلم و تعدی و غصب و دزدی و خیانت . و خواه غیر حرام ، از قبیل : صدقه گرفتن و فضول مال مردم را اخذ کردن .

بلکه مطلق چیزی از مردم گرفتن حریت نفس را زایل ، و آدمی را از زمره آزادگان خارج می کند . و شکی نیست که : رقیب به این معنی ، از صفات مذمومه ، و حالات خبیثه است ، زیرا که : یک نوع آن ، که : گرفتن مال مردم به طریق حلال نباشد علاوه بر اینکه موجب عذاب اخروی و مؤاخذة الهی است ، نوعی از گدائی است ، که جمع شده است بابی شرمی و بی حیائی ، و مشتمل است بر ذلت و پستی .

آری چه پستی از آن بالا-تر که : فقیر بینوائی را ستم کنی و به جور و تعدی ، فضول اموال ایشان را بستانی و صرف خود و عیال خود کنی . یا پنهان از کسی مال او را بدزدی . یا خیانت کنی و به آن معاش نمائی . و چه بی شرمی از آن بیشتر که : مال کسی را به دزدی . یا به ستم بگیری . و با وجود این ، بر صاحب بیچاره اش بزرگی بفروشی ؟ ! و نوع دیگر آن ، اگر چه با وجود استحقاق ، حرام نباشد ، اما چون باعث توقع از مردم و چشم داشتن به دست ایشان است ، خالی از ذلت و انکسار و طمع از غیر پروردگار نیست . و به این سبب وثوق و اعتماد به خدا کم می شود و عاقبت منجر به سلب توکل و ترجیح مخلوق بر خالق می گردد . و این منافی مقتضای ایمان

و عرفت خداوند منان است .

فصل : تقسیم دنیا به مذموم و غیر مذموم

از آنچه مذکور شد معلوم گردید که : حقیقت خود دنیا چیزی است . و در حق بندگان ، چیز دیگر و اولی که زمین و اعیان موجود در آن باشد ، بدی و مذمتی ندارد .

بلکه دنیای مذموم آن دنیای در حق بندگان است ، که دلبستگی ایشان به اعیان مذکور ، و گرفتاری ایشان به آنها ، و استیفای لذات خود از آنها باشد . و دانستی که : این نیز بر دو قسم است :

یکی آنکه : علاقه به آن ، و گرفتاری به اصلاح آن ، و التذاذ از آن ، به آن جهت بود که : وسیله آخرت باشد و به کار سرای جاوید بیاید . و این قسم نیز ممدوح و مستحسن است .

و قسم دیگر ، آن قسمی است که : به زبان همه پیغمبران ، ملعون ، و در همه ملل و ادیان مذموم است . و آن ، این است که : علاقه و گرفتاری و التذاذ از آن ، نه از پی اصلاح امر آخرت باشد و نه در تهیه سفر عالم قدس به آن احتیاجی بوده باشد ، بلکه به مجرد خواهش نفس باشد ، و هوا و هوس ، عبارت از همین لذات است ، که خداوند - رؤف - بهشت را وعده فرموده است به هر که خود را از آن باز دارد . و همین علاقه است که :

بیشتر امراض دل از آن متولد می شود . و منشا بسیاری از صفات خبیثه می گردد ، چون :

ریا و حسد و حقد و عداوات و کبر و

دغل و تفاخر و حب مدح و سوء ظن و طمع و حرص و امثال اینها . و همین گرفتاری بدن است که : آدمی را از کار آخرت باز می دارد ، زیرا که : این گرفتاری عبارت از : شغل های دنیویه ، از : حرف و صناعت هایی که مردم خود را به آن مشغول ساخته اند ، به نحوی که خود و خالق خود را بالمره فراموش کرده اند ، و از کاری که به جهت آن خلق شده اند غافل مانده اند . و اگر بدانند که : فایده این کسبها و شغلها چیست و به قدر ضرورت خود را مشغول آنها کنند کجا به دنیا چنین فرومی روند و روز و شب خود را به آن صرف می نمایند .

ولیکن چون حکمت آمدن به دنیا و قدر نصیب خود از این عاریت سرا را نفهمیدند ، پا از قدر حاجت بالاتر نهاده و خود را به مشاغل دنیویه گرفتار کردند . و چون از عقب هر شغلی مشغله دیگر ، بلکه چندین مشاغل بی نهایت به یکدیگر متصل می شود ، به این جهت از مقصود باز می مانند و به مشغله های بی حد گرفتار می شوند .

آری : شغل دنیا چنین است ، چون در یک شغل گشوده شد در ده شغل دیگر از پی آن وا می شود . و هر یک از آن ده در را نیز درهای دیگر از عقب می رسد . و همچنین الی غیر النهایه . آری گویا دنیا چاهی است عمیق ، که نهایتی از برای عمق آن نیست . و از برای آن طبقات بی نهایتی است ، هر که به طبقه اول آن افتاد از آنجا به طبقه پائین تر می افتد و از آنجا به طبقه

دیگر و همچنین همیشه در پائین افتادن است . نظر کن ببین که : آنچه را انسان به آن محتاج است منحصر است به : خوراک و پوشاک و مسکن . و از برای تدارک اینها پنج صنعت حادث شد که : زراعت است و شبانی و بافندگی و بنائی واقتناص ، که عبارت است از : دست آوردن مباحات به : صید کردن و معدن شکافتن و خارکنی و هیمه شکنی . و بر هر یک از این پنج صنعت صنعتهای بسیار مترتب شد . با این همه صنعتها که در دنیا ملاحظه می کنی پیدا شد و هیچ احدی نیست مگر اینکه مشغول به یکی یا بیشتر از این شغلها هست ، و به جهت اخذ کردن این سه چیز تمام عالم مشغول شده اند مگر اهل بطالت و کسالت که از بدو طفولیت به هرزگی نشو و نما یافته اند و به این جهت لابد شده اند که از آنچه دیگران تحصیل می کنند اخذ نمایند و به این سبب دوشغل خبیث رذل هم رسید که یکی دزدی و دیگری گدائی است . و هر کدام از اینها نیز انواع بسیار و اقسام بی شمار دارند .

فصل : مذمت دنیا و بی ارزشی و بی اعتباری آن

قسمت اول

بدان ای جان برادر ! دنیا دشمن خدا و بندگان خداست ، اعم از دوستان و دشمنان او .

اما دشمنی او با خدا آن است که : راه بندگان او را زد و ایشان را به زخارف خود فریفت .

و از این جهت خدا از روزی که آن را آفریده نظر بر آن نیفکند . و اما عداوت آن بادوستان خدا به این است که : خود را هر لحظه به نوعی می آراید . و در نظر ایشان

ص : ۴۹۰

جلوه می دهد . و نعمتهای خود را بر ایشان عرضه می کند ، تا صبر بر ایشان دشوار گردد . و حلاوت ترک دنیا در کام ایشان تلخ و ناگوار شود . و اما دشمنی او با دشمنان خدا به این است که : دام خود را در راه ایشان افکنده به مکر و فریب ایشان را به دام می کشد . و گردن آنها را به کمند خود در می آورد . و با ایشان نرد محبت و دوستی می بازد ، تا دلهای آنها را به خود کشیده از خدعه خود ایشان را ایمن و دلشان را به خود مطمئن ساخته به یکبار دامن خود را از دست ایشان می رها کند و ایشان را در پشیمانی و ندامت و اندوه و حسرت می نشاند . پس آن بخت برگشتگان به کناری می آیند همه سود و سرمایه درباخته ، و خود را از سعادت ابدی محروم ساخته ، آتش حسرت در کانون سینه هایشان افروخته ، و دلهایشان به آتش بی برگی سوخته ، در فراق عجزه دنیای غدار ناله های زار از دلهای افکار برمی آورند . و از مکر و فریب آن ، آه های آتشبار می کشند .

«یستغیثون و لا یغاث بل یقال لهم اخسئوا و لا تکلمون»

یعنی : «فریاد از نهادشان می آید و فریادرسی نمی یابند . بلکه از هر طرف ندا به ایشان می رسد که : دور شوید ای سگان و سخن مگوئید» . (۱)

ای خداوندان طاق و طمطراق*** صحبت دنیا نیززد با فراق (۲)

اندک اندک خانمان آراستن*** پس به یکبار از سرش برخاستن

«اولئک الذین اشتروا الحیوه الدنیا بالآخره فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون»

یعنی : «ایشان اند کسانی که متاع حیات

ص: ۴۹۱

۱- ۱۸. اشاره است به آیه ۱۰۸ سوره مؤمنون .

۲- ۱۹. ای صاحبان ساختمانهای با سقف قوسی شکل و با فر و شکوه ، همراهی دنیا با آن جدائی که دارد ارزش ندارد .

چند روزه دنیا را به نعیم آخرت خریده اند و به عذاب ابدی گرفتار شده اند ، نه عذاب ایشان تخفیف داده می شود و نه کسی اعانت و یاری ایشان را می کند» . (۱)

پس هان ، هان ! تا فریب دنیا را نخوری و به ریسمان آن به چاه فرو نروی که دشمن خدا و بندگان اوست . و خانه ای است عاریت و بی وفا . و سرائی است بی قدر و بی بقا .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «اگر دنیا را در نزد خدا به قدر پرپشه ای قدر بود کافر را از آن شربت آبی ندادی» . (۲)

و فرمود که : «هر که صبح کند و بیشتر در شغل دنیا فکر داشته باشد او را هیچ گونه راهی در نزد خدا نیست . و خدا دل او را به چهار خصلت گرفتار می سازد : هم و غمی که هرگز از او جدا نشود . و گرفتاری ای که هرگز از آن فارغ نگردد . و احتیاجی که هرگز به بی نیازی نرسد . و آرزوهایی که هرگز آخر نداشته باشد» . (۳)

آری گرفتاران دنیا را دیده ای که آرزوی ایشان به جایی بایستد ؟ یا وقتی احتیاج ایشان تمام شود ؟ یا روزی گرفتاری ای از برای ایشان نباشد ؟ تهی دستان بینوا را اگر یک غم است گرفتاران دام دنیا را هر لحظه صد غم کم است . اگر فقرا را یک احتیاج در پیش است ، اغنیا را هر دم صد حاجت بیش است .

آخری نیست تمنای سروسامان راسر و سامان به از این بی سر و سامانی نیست

و نیز آن حضرت فرمود که : «عجب و هزار عجب

ص: ۴۹۲

۱- ۲۰. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۸۶ .

۲- ۲۱. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۵۳ . و سنن ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۳۷۷ ، رقم ۴۱۱۰ ، (با اندک تفاوتی) .

۳- ۲۲. تنبيه الخواطر ، ص ۱۰۵ .

از آن کسی که : خانه باقی پایدار را ترک می کند و از برای خانه فانی عمل می کند» . (۱)

و در بعضی احادیث قدسیه رسیده است که : «ای فرزند آدم آنچه هست از مال ، مال من است . و از مال تو چیزی عاید تو نخواهد شد مگر آنچه تصدق کردی و پیش فرستادی . یا خوردی و برطرف کردی . یا پوشیدی و کهنه نمودی» . (۲)

روزی سید عالم بر مزبله ای گذشت نزدیک مقبره ای بود ایستاد و فریاد کشید که :

بیائید و دنیای خود را ببینید و نظر کنید به این کفنه‌های کهنه و استخوانهای پوسیده و به فکر کار خود بیفتید» . (۳)

عارفی روزی براهی میگذشت***واله و مدهوش چون می خوارگان

دید گورستان و مبرز (۴) روبرو***بانگ برزد گفت که : ای نظارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره بین***اینش نعمت اینش نعمت خوارگان

و نیز از آن حضرت مروی است که : «دنیا خانه کسی است که دیگر خانه ای ندارد . و مال کسی است که هیچ مالی از برای او نیست . و آن را جمع می کند کسی که عقل ندارد . و به جهت آن دشمنی می کند کسی که دانائی ندارد . و بر آن حسد می برد کسی که بصیرت ندارد . و از برای آن سعی می کند کسی که یقین از برای او نیست» . (۵)

و فرمود که : «خدای - تعالی - از روزی که دنیا را آفریده به آن نظر نکرده . در روز قیامت دنیا خواهد گفت : خدایا ! مرا نصیب پست ترین دوستان خود کن . خطاب خواهد رسید که : ساکت شو

ص: ۴۹۳

۱- ۲۳. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۵۳ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۷۵ .

۲- ۲۴. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۵ ، (با اندک تفاوتی) .

۳- ۲۵. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۵۴ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۷۵ .

۴- ۲۶. توالث .

۵- ۲۷. تنبیه الخواطر ، ص ۱۰۵ . و میزان الحکمه ، ج ۳ ، ص ۳۳۹ .

! هیچ ترا من از برای ایشان نپسندیده ام چگونه امروز خواهم پسندید». (۱)

و فرمود که: «در روز قیامت طایفه ای را بیاورند که اعمال حسنه ایشان مانند کوههای «تهامه» (۲) باشد، پس امر الهی رسد که: ایشان را به جهنم افکنید. بعضی عرض کردند: یا رسول الله! آیا ایشان از اهل نماز خواهند بود؟ فرمود: بلی کسانی خواهند بود که نماز می گزارند و روزه می گرفتند و پاره ای از شبها بیدار می بودند، ولیکن هرگاه چیزی از دنیا پیدا می شد بر آن می جستند». (۳)

و مروی است که: «روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه برآمد واصحاب را مخاطب نموده و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که بخواهد خدا کوری او را زایل کند و او را بینا گرداند؟ آگاه باشید که هر کس به دنیا مایل باشد و امل او در دنیا طولانی باشد خدا دل او را کور کند. و به هر قدر که میل او به دنیا بیشتر می شود کوری دل او بیشتر می شود. و کسی که دوری از دنیا کند و از علائق آن اجتناب نماید و امید خود را کوتاه کند خدا عطا کند به او علم را بدون آنکه دیگری او را تعلیم کند. و هدایت را بدون آنکه دیگری او را راهنمائی کند». (۴)

و به اصحاب خود فرمود که: «من بر شما از فقر نمی ترسم، بلکه بر شما از غنا و مال داشتن می ترسم و خوف دارم که دنیا به شما رو آورد و وسعت به هم رسانید، همچنان که رو آورد به

ص: ۴۹۴

۱- ۲۸. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۵. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- ۲۹. مکه و شهرهای جنوبی حجاز.

۳- ۳۰. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۷. و تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۵۹ (با اندک تفاوتی)

۴- ۳۱. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۷. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۷.

کسانی که قبل از شما بودند . به آن رغبت کنید ، همچنان که ایشان نیز به آن رغبت نمودند ، پس هلاک شدند و شما نیز هلاک شوید» . (۱)

روزی فرمود که : «زود باشد که بعد از من قومی بیایند که بخورند پاکیزه ترین طعامها و الوان آنها را . و بگیرند زیباترین زنان و الوان آنان را . و پوشند بهترین جامه ها و الوان آنها را . و سوار شوند راهوارترین اسبان و الوان آنها را . و ایشان را شکمهایی باشد که از کم سیر نشوند . و نفوسی باشد که به بسیار قانع نگردند . و صبح و شام مشغول امر دنیا باشند و آن را بپرستند و متابعت هوای خود کنند . پس فرمانی است لازم و خطابی است متحتم از محمد بن عبد الله به هر که آن زمان را دریابد ، از فرزندان فرزندان شما اینکه :

بر آن اشخاص سلام نکنند . و مریضان ایشان را عیادت نمایند . و مشایعت جنازه های ایشان را نکنند . احترام پیران آنها را نگاه ندارند . پس هر که مخالفت کند و اینها را به جا آورد اعانت کرده است بر خراب کردن دین اسلام» . (۲)

و فرمود که مرا با دنیا چه کار است ، مثل من و دنیا ، مثل سواره ای است که : در روز گرمی به زیر درختی رسد و ساعتی در سایه آن بخوابد و آن را بگذارد و برود» . (۳)

و از کلام عیسی بن مریم است که : «وای از برای صاحب دنیا چگونه خواهد مرد و آن را خواهد گذاشت ! و چگونه آن را عزیز نگاه می دارد و

ص: ۴۹۵

۱- ۳۲. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۶ .

۲- ۳۳. محجه البيضاء ، ج ۶ ، ص ۴۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۱ .

۳- ۳۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۳۴ ، ح ۱۹

به آن وثوق و اعتماد می کند و مطمئن می شود! و عاقبت دنیا او را مخدول و منکوب می سازد و از او جدامی شود. وای، وای بر کسانی که به دنیا فریفته شدند! نمی بینند که چگونه به گردن ایشان می افکند آنچه را که کراهت دارند، که مرگ باشد. و آنچه را که دوست دارند از ایشان مفارقت می کند. و وعده هائی که خدا داده می آید. وای بر کسی که داخل صبح می شود و دنیا فکر او باشد و گناهان عمل او باشد، چگونه فردای قیامت به گناه خود رسوا خواهد شد؟!». (۱)

روزی حضرت عیسی علیه السلام پرستوکی را دید که از جهت خود خانه می سازد، گفت: این حیوان را خانه هست و مرا خانه نیست. حواریین عرض کردند: اگر شما را میل به خانه است ما نیز از جهت شما خانه ای بسازیم؟ حضرت ایشان را به کنار دریا آورد و گفت: در میان این دریا به جهت من خانه بسازید. عرض کردند که: این چگونه می شود؟ گفت: مگر نمی دانید که دنیا مثل دریاست». (۲)

آری چگونه دریائی که هر روز کشتی حیات چندین هزار تن در آن شکسته می گردد و نشانی از تخته بر کناری پیدا نمی شود

در این لجه کشتی فرو شد هزار*** که پیدا نشد تخته ای بر کنار

از جانب پروردگار منان وحی به موسی بن عمران شد که: «ای موسی! تو را با خانه ای که ماوای ظالمین است چه کار؟ این خانه، خانه تو نیست، دل خود را از آن فارغ کن. وهوش خود را

ص: ۴۹۶

۱- ۳۵. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۸. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۸ (با اندک تفاوتی).

۲- ۳۶. رک: محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۷.

از آن بردار، که بد خانه ای است، مگر از برای کسی که در آن عملی کند. ای موسی! من در کمین ظالم نشسته ام تا حق مظلوم را از او باز ستانم». (۱)

«ای موسی! دل را به محبت دنیا مبند که هیچ گناه کبیره ای بدتر از آن به نزد من نخواهی آورد». (۲)

«روزی حضرت موسی به مردی گذشت که از خوف خدا می گریست چون برگشت باز او را گریان دید، مناجات کرد که: بار خدایا! این بنده تو از خوف تو گریان است. حق - تعالی - به او خطاب کرد که: ای پسر عمران! اگر آن قدر گریه کند که آب دماغ او با اشک چشمش مخلوط شود و بیرون آید، و دستهای خود را آن قدر در درگاه بلند کند که از بدن او ساقط شوند او را نخواهم آمرزید، جهت آنکه او دنیا را دوست دارد». (۳)

«شخصی به سرور اولیا عرض کرد که: وصف دنیا را بفرما. فرمود: چه وصف کنم از خانه ای که اگر کسی در آن صحیح و ندرست باشد ایمن نیست. و اگر بیمار باشد پیشمانی است. محتاجان در آن محزون، و اغنیا مبتلا و مفتون، حلالش در پی حساب و حرامش در پی عقاب، مانند ماری است که ظاهر آن نرم و باطنش زهر است». (۴)

در بعضی از مواضع آن حضرت است که: «دست از دنیا بردار که دوستی دنیا آدمی را کور و لال و کر می کند. و آدمی را ذلیل و بی مقدار می سازد. پس

ص: ۴۹۷

۱- ۳۷. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۸. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲- ۳۸. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۹.

۳- ۳۹. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴- ۴۰. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۶۱. و نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۱۵ (قسمت آخر حدیث)

عمر خود را دریاب و گذشته را تدارک کن و بیش از این فردا و پس فردا مگو، که کسانی که پیش از تو هلاک شدند به این نحو به هلاکت رسیدند، عمر خود را به آرزو گذرانیدند و هرروز تاخیر افکندند تا ناگاه بی خبر، امر خدا در رسید و هنگام رحیل آمد و ایشان بریستر غفلت خوابیده و پس ایشان را از کاخها و ایوانها به ظلمتکده گور در آوردند و دراستخلاص بر روی ایشان بستند و اهل و اولادشان پا از ایشان کشیدند و به قسمت کردن اموالشان پرداختند. (۱)

که را دیدی از خسروان عجم*** زعهد فریدون (۲) و ضحاک (۳) و جم (۴)

که در تخت و ملکش نیامد زوال*** نماند بجز ملک ایزد تعال

که را سیم و زر ماند و گنج مال*** پس از وی به چندی شود پایمال

دریغا که بگذشت عمر عزیز*** بخواهد گذشت این دم چند نیز

نشستی بجای دگر کس بسی*** نشیند به جای تو دیگر کسی

قافله سالار خیل زاهدان امیر المؤمنان و امام متقیان می فرماید که: «هان! زندگانی چند روزه دنیا شما را فریب ندهد، که دنیا خانه ای است پر از رنج بلا و محنت و عنا، و پیرایه ای است ناپایدار، و عجوزه ای است مکار، حالاتش متزلزل و منقلب، و ساکنانش مشوش و مضطرب». (۵)

آری:

آنچه دیدی برقرار خود نماند*** و آنچه بینی هم نماند برقرار

هر طرف غارتگری دست به غارت برآورده و جان و مال اهل دنیا را به نهب و غارت برده.

در پس این پرده زنگارگون*** غارتیان اند (۶) زغایت برون

ص: ۴۹۸

۱- ۴۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

۲- ۴۲. «فریدون» پسر «آبتین»، از نژاد طهمورث دیوبند بود و یکی از بزرگان داستانی اقوام مشترک هند و ایرانی است، که به کمک کاوه آهنگر به تخت شاهی نشست و بر ضحاک تاخت و او را مغلوب کرد. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۳۶۰. و تاریخ ایران زمین، ص ۱۱.

۳- ۴۳. ضحاک که نام او در «اوستا» «آژیدهاک» آمده به معنای اژده های ده عیب است که پس از کشتن جمشید در ایران به تخت شاهی نشست و بر دو شانه او دو زخم به صورت دو مار بود. که به دستور اهریمن هر روز دو تن از ایرانیان کشته و مغز سرشان را به جای مرهم بر زخم او می بستند. عاقبت ایرانیان از ستم او به تنگ آمده و به اطراف فریدون که پدرش را

ضحاک کشته و بر زخم شانه اش نهاده بود گرد آمده و بر علیه او شوریده و او را مغلوب ساختند . تاریخ ایران زمین ، ص ۱۱

۴-۴۴. مخفف جمشید . او از پادشاهان پیشدادی است : که پس از «طهمورث» بشاهی نشست و جشن نوروز ازرسوم اوست . او در آخر کار از فرط عزت مغرور شد و خویشان را خدای جهان خواند . و سرانجام ضحاک تازی براو دست یافت و او را با اره به دونیم کرد . تاریخ ایران زمین ، ص ۱۰ و ۱۱ .

۵-۴۵. مصادر نهج البلاغه ، ج ۳ ، ص ۱۶۷ . به نقل از کنز العمال و نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص ۷۱۶ ، خطبه ۲۱۷ (با اندک تفاوتی)

۶-۴۶. غارتگران .

عیشش ناگوار و راحتش ناپایدار ، سکنه اش هدف تیر حوادث و بلا ، و اهلش به صد هزار بلا مبتلا . ای بندگان خدا بدانید که شما نیز در منزلی هستید که پیش از شما کسانی در آنجا بوده اند که عمر ایشان درازتر ، و هیبت ایشان بیشتر ، و دیارشان آبادتر ، و آوازه شان بلندتر ، شب با صد هزار آرزو و امل با یکدیگر نشستند ، و با هم عهد شادی و خرمی بستند و چون شب سر آمد و داخل روز شدند با زبانهای خاموش و لال ، و دهانهای از خاک مالا مال ، بدنهایشان پوسیده ، و منازلشان خالی مانده ، و نام و نشانشان از صفحه روزگار برافتاده .

نه پیداست از خیمه ها جز نشان*** نه باقی است از خیمگی غیر نام

قصرهای زرنگارشان به تنگنای قبر مبدل گشته . و فرشهای زرتارشان به خاک گوربدل شده . به محله ای منزلشان دادند که اهل آن به خود مشغول ، و از یکدیگر متوحش و دورند . آه ! محله ای که اهل آن همه همسایگان ولیکن آمد و شد با یکدیگر ندارند .

خانه های ایشان به هم پیوسته و همدیگر را نمی بینند . و همشهریهائی هستند که همدیگر را نمی شناسند . و همسایگانی هستند که با هم انس ندارند . عمارتها پرداخته و به آن گذرنمی کنند . خانه ها ساخته و از آن یاد نمی آورند . و در خانه های قبر سر بر سنگی نهاده و با کوه حسرت خوابیده .

آری : چگونه با یکدیگر آمد و شد نمایند و حال آنکه سنگ بلا اجزای وجودشان را خورده . و سنگلاخ عنا استخوانشان را در هم

شکسته . خاک قبر ، بدنهای ایشان را خورده .

روزگار دفتر زندگانیشان را درهم نوردیده . و عیش و عشرتشان به ناکامی و گرفتاری بدل گشته . دست روزگار بر خاکشان نشانده . و دوستانشان خاک ماتم بر سر فشانده . سفری کرده اند که در آن امید بازگشتن نیست . به ورطه ای غرق شده اند که از آن تمنای خلاصی نیست .

قسمت دوم

هیئات :

«کلا انها کلمه هو قائلها»

یعنی : «از برگشتن بجز نامی بر زبانشان نخواهد گذشت» . (۱)

«و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»

یعنی : «و در قفایشان برزخی است که در آنجا گرفتار خواهند بود تا روز قیامت» . (۲)

پس فرمودند که : «خود را چنان تصور کنید که به روزگار ایشان نشسته اید . و از ساغریکه ایشان خورده اند کشیده اید . ایام حیاتتان سر آمد ، و پیک اجل از در درآمد ، در خوابگاه گور تنها خوابیده ، و آن منزل هولناک را دیده ، و چگونه خواهد بود حال شماچون آن روز را معاینه بینید و هنگام بر آمدن از قبر را مشاهده نمائید ؟ مردگان را ببینید از قبر سر برآورده و رازها از پرده به درافتاده و شما را به موقف حضور پادشاه جلیل می برند . و در آن وقت ، دلها را می بینی که گویا از خوف از سینه ها پریده ، و پرده های مردمان را بینی دریده ، عیوب ایشان ظاهر گشته ، و هر کسی به جزای عمل خود گرفتار شده . و وصیت می کنم شما را که دست بردارید از دنیائی که او خواهی نخواهی از شما دست برخواهد داشت و بدنهای شما را کهنه و پوسیده خواهد کرد»

ص: ۵۰۰

۱- ۴۷. مؤمنون ، (سوره ۲۳) ، آیه ۱۰۰ .

۲- ۴۸. مؤمنون ، (سوره ۲۳) ، آیه ۱۰۰

و آنچه را که آن حضرت فرمودند چیزی است مشاهده و محسوس. هر که چشم داشته باشد، چه جای آنکه عقل داشته باشد، می بیند که هر کس چه از شاه و گدا، و چه از نیک و بد و ذلیل و عزیز و غنی و بی چیز، اگر چند روزی در دنیا زیست و به قدر قوه اساسی چند هنوز هیچ یک را به نحوی که خواهش اوست سرانجام ننموده در میان می گذارد و وداع باز پسین می نماید. و دیگران در میان آن می افتند و همه را پراکنده می سازند.

خواجه به حرف امل بود که بردش اجل*** تا که دگر سر کند باقی این داستان

پس وای بر دلی که به کرشمه لذات فانیش از جا رود. و خاک بر سر عقلی که به فسون کودک فریبش، فریفته گردد. و حیف از نقد عمری که در بازار طلبش تلف سازند. و دریغ از قوت جوانی که در کشیدن بار زحمتش در بازند.

الحدرای غافلان زین وحشت آباد الحذر***الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار

ای عجب دلتان نه بگرفت و نشد جانتان ملول***زین هواهای عفن وین آبهای ناگوار

عرصه نادلگشا و بقعه نادل پسند***خانه ناسودمند و تربت ناسازگار

مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشاه***ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار

حضرت سید الساجدین علیه السلام می فرماید که: «بدانید که دنیا پشت کرده است و می رود و آخرت رو کرده است و می آید، و هر یک را اهلی است. پس سعی کنید که از اهل آخرت باشید نه دنیا. و دل از دنیا

ص: ۵۰۱

بردارید و آگاه باشید که کسانی که دل از دنیا برداشته و اهل زهد در دنیا هستند بساط خود را زمین قرار داده اند. و فرش خود را خاک. و از دنیا منقطع گشته اند. و هر که از دنیا دست برداشت همه مصیبت‌های دنیا نزد اوسهل و آسان می‌گردد. و بدانید که: خدا را بندگانی است که گویا می‌بینند اهل بهشت را در بهشت، و اهل دوزخ را در دوزخ. همه کس از شر ایشان مامون، و دل‌هاشان محزون، بارشان در دنیا سبک، و کارشان با دنیا اندک، دو سه روزی زحمت را بر خود پسندیده و در سرای جاوید به راحت ابدی رسیده، چون شب درآید در خدمت پروردگار بر قدم‌های خود ایستاده، و از دیده جوی آب به رخسار خود گشاده، از پروردگار خلاصی خود را از آتش جهنم می‌طلبند. و چون روز درآید با مردمان به حلم و دانائی و نیکی و پرهیزکاری رفتار می‌کنند. از خوف و عبادات، چون چوب تراشیده شده، هر که اینجا ایشان را بیند چنان پندارد که بیمار و ضعیف و مریض اند، و با ایشان مرضی نیست. یا چنان گمان نماید که عقل ایشان پریشان شده و پریشانی ایشان از فکر کار عظیمی است که در پیش دارند». (۱)

حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر انصاری فرمودند که: «ای جابر! چیست دنیا و چه می‌تواند بود؟ آیا دنیا چیز دیگری است به غیر از غذائی که بخوری، یا جامه‌ای که بپوشی، یا زنی که شهوت خود را از آن بنشانی؟

ص: ۵۰۲

ای جابر! اهل ایمان دل به دنیا نمی بندند. ای جابر! آخرت خانه بقا و قرار، و دنیا منزل فنا و زوال است. ولیکن اهل دنیا را غفلت فراگرفته و از یاد عقبی ایشان را بیرون برده است». (۱)

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «دنیا مانند آب دریاست، هر چه تشنه از آن می نوشد تشنگی او زیاد می شود تا او را بکشد». (۲)

و فرمود که: «چون خدا موسی و هارون - علیهما السلام - را امر کرد که به دعوت فرعون روند، وحی به ایشان فرستاد که اگر خواهم چنان زینت دنیا را به شما می دهم که چون فرعون شما را ببیند عجز و بیچارگی خود را بشناسد ولیکن من دنیا را از شما باز می گیرم و دنیا را به شما تنگ می گیرم، با همه دوستان خود چنین می کنم. و نعیم دنیا را از ایشان دور می کنم همچنان که شبان مهربان، گوسفندان خود را از جاهای خطرناک و گیاههای زهرناک دور می کند. و این نه از پستی ایشان است در نزد من، بلکه به جهت آن است که: کامل کنند نصیب خود را از کرامت من». (۳)

لقمان پسر خود را نصیحت می کرد و به او می گفت: «ای فرزند! دنیا را به آخرت بفروش تا هر دو را سود نمائی. و آخرت را به دنیا بفروش تا هر دو را زیان نمائی». (۴)

«ای فرزند! پیش از تو مردمان از برای اولاد خود اموال بی شمار جمع کردند، نه مال از برای ایشان باقی ماند نه اولادشان. ای فرزند!

ص: ۵۰۳

۱- ۵۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۱۶.

۲- ۵۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۷۹، ح ۴۰.

۳- ۵۳. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷.

۴- ۵۴. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۶۹.

به درستی که تو بنده ای هستی مزدور ، تراکاری فرموده و مزدی به تو وعده داده اند کار خود را بکن و مزد خود را بستان . و درد دنیا چون گوسفندی مباش که به سبزه زاری افتد و از آن بخورد تا فربه شود و فربهی آن سبب کشتن آن گردد . دنیا را چون پلی دان که بر سر نهی است ، هر که از آن بگذرد دیگر هرگز به آن عبور نمی کند . پس در آنجا نایست و به تعمیر آن مشغول مشو که تورا امر به آن فرموده اند .

چه باید رخت در منزل نهادن*** نباید بر سر پل ایستادن

ای فرزند ! بدان که : فردا چون تو را بر موقف حضور پروردگار بدارند از چهار چیز از تو محاسبه جویند : یکی جوانی ، که آن را در چه صرف کردی . و از عمر تو ، که آن را بر چه باد دادی . و از مال تو ، که آن را از کجا آوردی و آن را چه کردی . پس مهیا شو و جواب آن را آماده کن . و غم دنیا را مخور که لایق غم خوردن نیست» . (۱)

غم دین خور که دنیا غم نیرزد*** عروس یک شبه ماتم نیرزد

چه خوش گفته است یکی از بزرگان که : «هیچ چیز از دنیا روزی به دست تو نمی آید مگر آنکه پیش از تو صاحبی داشته باشد و بعد از تو نیز صاحبی خواهد داشت . و چیزی به تو نمی رسد مگر چاشت و شامی که بخوری ، پس خود را برای یک خوردن به هلاکت میفکن . و در دنیا مانند

ص: ۵۰۴

کسی باش که روزه باشد و به آخرت افطار کند ، زیراشبهه نیست که زمین همان زمین است که پیش از تو دیگران بر آن رفتند . و اساس همان اساس است که گذشتگان در آن تصرف کردند . اگر مملکت داری ، بسی پادشاهان که آن را گذاشتند و اگر ده و مزرعه داری ، چه اشخاص که در آن تخم کاشتند» . (۱)

ملک سلیمان مطلب کان بجاست***ملک همانست سلیمان کجاست

حجله همانست که عذارش (۲) بست***بزم همانست که وامق نشست

حجله و بزمی است که تنها شده***وامقش افتاده و عذرا شده

خاک همان خصم قوی گردن است***باد همان دشمن مرد افکن است

صحبت دنیا چه تمنا کند***با که وفا کرده که با ما کند

بعضی از حکماء گفته اند که : «دنیا بود و من نبودم و خواهد بود و من نخواهم بود . پس چگونه دل به آن بندم و چه لذت از آن توقع دارم و حال آنکه عیش آن ناگوار ، و روشنائی آن تیره و تار است . صافی آن بی «درد» نیست و سری در آن بی درد نمی باشد . اهل آن همیشه در خوف و بیم ، که آیا کدام روز نعمت از دستم در رود ؟ و یا کدام وقت حادثه مرا فرو گیرد ؟ چه وقت روزم سرآید و مرگم در آید ؟ کدام چیز است درد دنیا که آدمی به آن شاد می گردد که همراهش اندوهی نیست ؟ ! « (۳)

اگر عیش است صد بیمار با اوست***و گر برگ گلی صد خار با اوست

هان ، هان ! دنیا دکان شیطان است

ص: ۵۰۵

۱- ۵۶. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۷۹ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۶۸ .

۲- ۵۷. «عذرا» نام معشوقه «وامق» است و او کنیزکی بود در زمان اسکندر ذو القرنین که داستان وامق و عذراسالها پیش از نفوذ اسلام در ایران رواج داشته است . رک : فرهنگ معین ، بخش اعلام

۳- ۵۸. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۶۸ .

از دکان او چیزی برنداری که به طلب تو می آید و ترا می گیرد و آنچه برداشته ای پس می ستاند .

گفته اند : اگر دنیا طلا بودی و آخرت سفال ، عاقل سفال را چون باقی است بر این طلا که فانی است اختیار کردی . و حال آنکه دنیا سفال فانی و آخرت طلای باقی است . اگر سفال نبودی خدا به دشمنان خود ندادی .

به یکی از پیغمبران وحی شد که : «از دشمنی با مردم حذر کن ، که این باعث آن می شود که از چشم من می افتی . پس ناز و نعمت دنیا را بر تو می ریزم» . (۱)

مروی است که : «چون خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله مبعوث شد لشکر ابلیس بردور او جمع شده گفتند : خدا پیغمبری فرستاده و امتی از برای او قرار داده . گفت امت او دنیا را دوست خواهند داشت ؟ گفتند آری . گفت باکی نیست ، که اگر دیگر کسی بت پرستی نکند روز و شب ایشان را بر کار و امی دارم تا مال را به غیر از حق بگیرند و در مصرف باطل صرف کنند و به حشش مصرف نرسانند . دیگر همه بدیها از عقب آن می آید» . (۲)

و از این جهت است که گفته اند : «عقلا سه طایفه اند : یکی آنکه : دست از دنیا بردارد پیش از آنکه دنیا دست از او بردارد . و یکی آنکه : قبر خود را تعمیر کند پیش از آنکه به آنجا برود . و یکی آنکه : خدا را از خود راضی کند پیش از آنکه او را ملاقات کند» . (۳)

یکی از امراء از شخصی که عمر

ص: ۵۰۶

۱- ۵۹. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۳۴ .

۲- ۶۰. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۷۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

۳- ۶۱. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۷۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۸۲ .

او به دویست سال رسیده بود پرسید که : «دنيا را چگونه دیدی ؟ گفت : چند سالی به بلا و شدت ، و چند سالی به آسانی و سهولت . اینها از کم هم در روند . یکی به دنیا می آید و یکی از دنیا می رود . اگر اول نمی آمد مردم تمام می شدند و اگر دوم نمی مرد جا بر مردم تنگ می شد . پس امیر گفت : از من چیزی خواهش کن . گفت : عمر گذشته مرا به من باز ده و اجل آینده مرا از من دور کن . گفت : قدرت ندارم . گفت : پس مرا هم با تو کاری نیست» . (۱)

یکی از بزرگان گفته است که : «بهشت خانه ای است آباد ، و آبادتر از آن ، دل کسی است که خواهد آن را آباد کند . و دنیا خانه ای ست خراب ، و خراب تر از آن ، دل کسی است که خواهد آن را آباد کند» . (۲)

آری :

جهان چیست ماتم سرائی در او*** نشسته دو سه ماتمی رو به رو

جگر پاره چند برخوان او*** جگر خواره ای چند مهمان او

و اخبار و آثاری که : در مذمت دنیا و محبت آن ، و بی وفائی و کمی منزلت آن ، و در ذم اهلش و هلاکت ایشان وارد شده بی حد و حصر است . (۳)

و در کلمات ائمه معصومین ، بخصوص سید و سرور زاهدین ، امیر المؤمنین علیه السلام این قدر رسیده که تامل در آنها دل را از دنیا سیر ، و آدمی را از زینت آن دلگیر می کند .

و هر که ملاحظه فقرات

ص: ۵۰۷

۱- ۶۲. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۳۷۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۸۲ .

۲- ۶۳. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۳۷۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۸۲ .

۳- ۶۴. رک : بحار الانوار ، ج ۷۳ ، صفحات ۱۳۵- ۱ .

مواظ و خطبه های آن بزرگوار را که در نهج البلاغه (۱) و غیر آن مذکور است بکند پستی مرتبه دنیا و ردائت و ذلت آن را می فهمد ، و حمق اهل دنیا و سفاهت ایشان را بر می خورد .

و یحتمل شنیده باشی که : «حضرت روح الامین از نوح نبی الله علیه السلام ، - که به روایت صدوق دو هزار و پانصد سال عمر داشت - پرسید که : ای دراز عمرترین پیغمبران ! دنیا را چگونه یافتی ؟ گفت آن را مانند خانه ای یافتم که دو در داشته باشد از یک در آمدم و از در دیگر بیرون رفتم» . (۲)

و گویا به گوشت رسیده باشد که : «حضرت روح الله به دهی گذشت که همه اهل آن هلاک شده و در کوچه ها و راهها افتاده بودند . و همه ایشان را محبت دنیای دنیه هلاک کرده بود . (۳)

و از بسیاری آفات دنیا و حقارت آن ، آن است که : خدا آن را برای هیچ یک از دوستانش نپسندید و ایشان را به اجتناب از آن امر فرمود و ایشان هم دل از آن برداشتند و به قدر ضرورت اخذ ، و باقی را پیش فرستادند . و از جامه ، بجز ساتر عورتی پوشیدند . و از غذا به غیر از سد رمقی نخوردند . دنیا را منزل گذرگاه دیدند پس از آن به غیر از توشه نخواستند . دنیای خود را خراب و ویران ، و آخرت را معمور و آبادان ساختند . که :

«صبروا قليلا و نعموا طويلا»

یعنی : «زمانی اندک بر زحمت صبر کردند و به جاوید راحت و نعمت رسیدند» .

ص : ۵۰۸

۱- ۶۵. رک : سیری در نهج البلاغه شهید مطهری .

۲- ۶۶. محجه البيضاء ، ج ۵ ، ص ۳۵۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۷۷ .

۳- ۶۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۸ ، ح ۱۱ .

س تو نیز ای جان برادر! به ایشان اقتدا کن و دل از این دنیای فانی بردار، و بدان که:

دنیا را بقائی نمی باشد. و این عجزه خونخواره را وفائی نیست. بسی عاشقان خود را کشته و بسی دلهای طالبان خود را به خون آغشته.

آبستنی که اینهمه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد از او مهر مادری شاهان عرب و عجم را ببین که از خیل چشم و خدم با خود چه به گور بردند! و خسروان ترک و دیلم را نگر که بجز لقمه نانی از دنیا چه خوردند! شاه و گدا از لوح مزار سنگ بر سینه زمان خفته، و صالح و «طالح» (۱) در حجله قبر خود را نهفته، هیچ گل زمینی نیست که یوسف جبینی در چاه نیفتاده، و هیچ راهی نیست که سلیمان جاهی در آن رو به خاک فنا ننهاد، هیچ صبحی نیست که پسری را در مرگ پدری گریبان چاک نه، و هیچ شامی نمی باشد که پدری در عزای پسر، غمناک نباشد. سپهسالاران را نگر که تنها در دست شحنه اجل گرفتار، و گردن فرازان را ببین که سرها در پیش و به کار خود در کارند. وزیران را بین که دفتر وزارتشان بر باد رفته، امیران را نگر که بی سپه و لشکر در وحشت آباد گور خفته، عالمان را بین که پا بر منبر تابوت نهاده بر دوش می کشند، عابدان را نگر که در محراب لحد سر بر خشت خام می نهند. کدام پادشاهی بر سریر دولت نشست و آخر الامر طعمه گرگ اجل نشد؟
! و کدام

ص: ۵۰۹

شهنشاهی را بر تخت عزت متمکن ساخت که دست مرگ به خاک مذلتش نکشید؟! صد قرن پیش است که «ذو القرنین» (۱) در زندان لحد محبوس، و دارای جهاندار، از دارائی خود مایوس است.

دستان «رستم» (۲) دستان مقید به زنجیر قضا و قدر، افسر «افراسیاب» (۳) را نگر با خاک راه یکسان و برابر، کاسه سر «کاس» (۴) از سنگ حوادث شکسته، و کتف و بازوی «شاپوردو الاکتاف» (۵) را به ریسمان اجل محکم بسته «بهرام گور» (۶) گرفتار زندان گور، و قامت «قباد» (۷) از قبای زندگانی «عور»، (۸) «اشکانیان» (۹) در ماتم حیات، اشک ریز، و «ساسانیان» (۱۰) در دست «سایس» (۱۱) قهر الهی در رستخیز.

«عباسیان» (۱۲) را در مصیبت زندگی لباس سیاه در بر، و «آل سامان» (۱۳) را خاک بی سامانی بر سر «محمود غزنوی» (۱۴) را دود از دودمان بر آمد، و «طغرل سلجوقی» (۱۵) را «طغرای سلطنت» (۱۶) سر آمد، از ملک «ملکشاه» (۱۷) نشانی نه، و از خنجر «سنجر» (۱۸) بجز نامی نیست.

«چنگیز» (۱۹) خون ریز در چنگ پلنگ اجل گرفتار، و «تیمور» (۲۰) مغرور طعمه مور و مار «فاخته» (۲۱) در خرابه قصر «هلاکو» (۲۲) به کوکو گفتن مشغول، و «قاآن» (۲۳) و «غازان» (۲۴) از منصب والای سلطنت معزول، و «اورنگ» (۲۵) «اورنگ» (۲۶) بی زیب و رنگ مانده، و «همایون» (۲۷) «همایون فال» (۲۸) آستین بر تخت و تاج افشانده.

کجا آن گوشه دنیاش خواندند*** گهی پرویز و گه کسراش خواندند

چو در راه رحیل آمد روا رو*** چه پرویز و چه کسری و چه خسرو

کجا جمشید و افریدون و ضحاک*** همه در خاک رفتند داد ازین خاک

ص: ۵۱۰

۶۹-۱. داستان ذو القرنین در قرآن سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳ تا ۹۳ مفصل ذکر شده، و در اینکه او چه کسی است، در میان مفسران اختلاف است. بعضی معتقدند: او همان اسکندر مقدونی است. و بعضی او را «تبع» پادشاه یمن دانسته اند. و بعضی مانند «ابو الکلام آزاد» دانشمند معروف اسلامی او را همان «کورش کبیر» پادشاه هخامنشی دانسته، به هر حال قرآن او را مؤمن و موحد می داند که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۴۲ و کتاب «ذو القرنین یا کورش کبیر» تالیف دانشمند یاد شده.

۷۰-۲. «رستم»، پسر زال، جهان پهلوان ایران، از مردم زابلستان است که گویند: دارای قدرتی فوق قدرت بشری بوده و به چند تن از پادشاهان کیانی (کیقباد، کیکاوس و کیخسرو) خدمت کرد رک: فرهنگ معین، بخش اعلام.

۷۱-۳. «افراسیاب» فرزند پشنگ، نام پادشاه توران است که: در زمان منوچهر و نوذر، به ایران حمله کرد و نوذرا شکست داد و دوازده سال پادشاهی کرد و در زمان کیخسرو گرفتار و کشته شد. تاریخ ایران زمین، ص ۱۱ و ۱۲. و فرهنگ معین،

ج ۵، ص ۱۵۸

۴-۷۲. «کاوس» کیکاوس، پسر «کیقباد» دومین پادشاه سلسله «کیانی» است. در دوره وی داستان هفتخوان رستم، سیاوش، رستم و سهراب و غیره پیش آمده که در شاهنامه فردوسی مذکور است. تاریخ ایران زمین، ص ۱۳. و فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۶۴۱.

۵-۷۳. او دهمین پادشاه ساسانی است، که در سال ۳۰۹ میلادی پس از مرگ هرمز دوم به پادشاهی رسید و ۷۰ سال سلطنت نمود. و در سال ۳۷۹ میلادی در گذشت. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۸۵۴.

۶-۷۴. «بهرام گور» فرزند «یزدگرد اول»، پانزدهمین پادشاه سلسله ساسانی است. او از پادشاهان محبوب ساسانی است که در زمان او مردم ایران در آسایش و آرامش می زیستند و در ممالک تابعه آزادی مذهب داده بود. وی را به خاطر علاقه اش به شکار گورخر «بهرام گور» خوانده اند در سال ۴۳۸ میلادی که با اسب در پی گوری می تاخت به باتلاقی فرو رفت و ناپدید شد. تاریخ ایران زمین، ص ۸۸. و فرهنگ معین، ج ۵، ص ۳۰۳.

۷-۷۵. «قباد» (غباد) پسر فیروز اول است که: از سال ۴۸۷ تا ۵۳۱ میلادی سلطنت کرد، او پادشاهی نیرومند و با اراده بود. و بارها کشور روم از ضرب شمشیر او به لرزه در آمد. و در زمان او آئین «مزدک» که مبتنی بر تقسیم ثروت و زنان بین افراد بشر بود پدید آمد. تاریخ ایران زمین، ص ۱۱۰. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۲۴۱.

۸-۷۶. لخت، برهنه.

۹-۷۷. سلسله ای است از پادشاهان ایرانی قبل از اسلام، که قریب پانصد سال (از ۲۵۰ سال قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی) در ایران سلطنت نمودند. و ابتدا تسلیم بیگانگان نشدند. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۵۳.

۱۰-۷۸. سلسله ای از شاهنشاهان، که از ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی در ایران سلطنت کردند. آنان در ایران حکومت ملی تاسیس کردند که: متکی به دین زرتشتی بود و تمدنی ایجاد نمودند که در سراسر تاریخ ایران زمین بی نظیر بود. اولین پادشاه ساسانی «اردشیر اول» بود که با شکست دادن «اردوان» سلسله «اشکانی» را برانداخت. و آخرین آنان «یزدگرد سوم» بود که در سال ۳۱ هـ - (۶۵۲ میلادی) در زمان خلافت عثمان مغلوب عرب گردید و با کشته شدن او دوران سلسله ساسانی و بساط شاهنشاهی در ایران برچیده شد. تاریخ ایران زمین، ص ۷۹ و ۱۰۴. و فرهنگ معین، ج ۵، ص ۷۰۰.

۱۱-۷۹. «سایس» به معنی رام کننده، ادب کننده و تربیت کننده است. در بعضی از نسخه ها این چنین است: «دردست اجل و پنجه قهر الهی».

۱۲-۸۰. سلسله ای از خلفای عباسی هستند، که: به کمک ایرانیان به سرداری «ابو مسلم خراسانی» در برابر خلفای بنی امیه قیام کردند. و ۳۶ تن آنان بر قسمتی از ممالک اسلامی و آسیای غربی حکومت کردند. خلافت عباسی از سال ۱۲۳ هـ - (۷۵۰ میلادی) آغاز شد و در سال ۶۵۶ هـ - (۱۲۵۸ میلادی) پایان یافت. اولین خلیفه بنی عباس «ابو العباس سفاح»، و آخرین آنان «مستعصم» بود که به دست هولاکوخان مغول کشته شد. فرهنگ معین، ج ۵ تاریخ ایران زمین، ص ۱۴۰-۲۲۶.

۱۳-۸۱. آل سامان (سامانیان) خاندان ایرانی هستند که: در خراسان و ماوراءالنهر و بخشی از ایران مرکزی از سال ۲۶۱ هـ ق (۸۷۴ میلادی) تا ۳۸۹ هـ ق (۹۹۹ میلادی) سلطنت کردند.

۱۴-۸۲. او ابو القاسم، ملقب به «یمین الدوله» فرزند ارشد سبکتکین، سومین و مقتدرترین شاه سلسله غزنوی است، که در سال ۳۸۷ هـ ق به تخت نشست. و در سال ۴۲۱ هـ ق چشم از دنیا بست. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۹۲۶.

۱۵-۸۳. مراد «طغرل بیگ» ملقب به «رکن الدین» است، که از مؤسسان سلسله سلجوقی بود. خلیفه وقت (القائم بامر الله) وی را به رسمیت شناخت. و فرمان داد در مساجد، خطبه بنام طغرل بخوانند. طغرل، ملک رحیم را دستگیر کرده و به زندان

افکند و به دولت آل بویه پایان داد. او در سال ۴۲۹ ه ق (۱۰۳۷ میلادی) به سلطنت رسید. و در سال ۴۵۵ ه - (۱۰۶۳ میلادی) از دنیا رفت. تاریخ ایران زمین، ص ۱۸۸. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۰۹۴

۱۶-۸۴. خطی که بر صدر فرمانها، بالای «بسم الله» می نوشتند بشکل قوس که شامل نام و القاب سلطان وقت بود. و آن در حقیقت حکم امضاء و صحت پادشاه را داشته.

۱۷-۸۵. «ملکشاه سلجوقی» پس از درگذشت سلطان «الب ارسلان» به سلطنت نشست و در سال ۴۸۵ در سن ۴۰ سالگی در گذشت. رک: ترجمه کامل ابن اثیر، ج ۱۷، ص ۵۲.

۱۸-۸۶. او احمد بن ملکشاه آخرین پادشاه از سلجوقیان است، که در ظرف ۴۰ سال سلطنت او، ۱۹ فتح نصیب وی گردید. و شکست او از «قراختائیان» از بزرگترین شکست های مسلمانان در آسیای مرکزی است، که تلفات سلجوقیان را ۱۰۰/۱۰۰ نفر نوشته اند. و او در سن ۷۰ سالگی در سال ۵۵۲ ه (۱۱۵ م) در گذشت. رک فرهنگ معین، ج ۵، ص ۸۰۸. تاریخ ایران زمین، ص ۱۹۵.

۱۹-۸۷. نام او تموچین، فرزند یسوکای معروف به «چنگیزخان» از مغولستان است، که در سال ۶۱۶ به ممالک خوارزمشاهی حمله کرد. و جنایاتی مرتکب شد که قلم از بیان آن شرم دارد. و در ظرف دو سال شهرهای ایران را تسخیر کرد. و در سال ۶۲۴ در گذشت. جهت آگاهی از جنایات مغولان رک: ترجمه کامل ابن اثیر، ج ۲۶، ص ۱۲۴.

۲۰-۸۸. او از پادشاهان بزرگ و خونخوار مغول بوده، که آدمکشی و جنایات او قلب هر انسانی را به درد می آورد. او در حمله به هرات، از کله های مردم مناره ها ساخت. و همچنین در اصفهان با هفتاد هزار سربریده مناره ها ساخت. وی مسکو، هندوستان، مصر، دمشق و بغداد را فتح کرد. و در مسیر حرکت به طرف چین، در سال ۸۰۷ به سن ۷۱ سالگی در گذشت. رک: فرهنگ معین، ج ۵، ص ۴۰۸.

۲۱-۸۹. پرنده ای است خاکی رنگ، شبیه کبوتر، دور گردنش طوق سیاه دارد و صدای او را «کوکو» می نامند.

۲۲-۹۰. «هولاکوخان» مؤسس سلطنت ایلخانان است، او اسماعیلیه را قلع و قمع کرد و معتصم آخرین خلیفه عباسی را کشت و بغداد را قتل عام کرد، فرمانروای ایران و آسیای صغیر و قسمتی از هندوستان تا کناره های دریای مدیترانه گردید و جانشینان او تا یک قرن (۶۵۶ تا ۷۵۶) سلطنت داشتند. تاریخ ایران زمین، ص ۲۲۵. و فرهنگ معین، ج ۶، ص ۲۳۱۳۶.

۲۳-۹۱. «اگتای قاآن» سومین پسر چنگیزخان است که در سال ۶۲۶ ه (۱۲۲۹ میلادی) میلادی جانشین پدر گردید و چین، ایران و آسیای شرقی را به تصرف در آورد. و در سال ۶۳۹ ه (۱۲۴۱ میلادی) در گذشت. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۶۸. و تاریخ ایران زمین، ص ۲۲۱.

۲۴-۹۲. او محمد بن ارغون بن اباقا بن هلاکو، هفتمین از ایلخانان مغولی است. که در سال ۶۹۴ ه (۱۲۹۵ م) به ایلخانی رسید. و در سال ۶۹۴ به دست شیخ صدر الدین ابراهیم، اسلام آورد. و به پیروی از او ۱۰/۱۰۰ تن از مغول اسلام آورد. از زمان او تا انقراض سلسله ایلخانان ایران، اسلام دین رسمی دولت شد. وی یکی از پادشاهان بزرگ مشرق به شمار می رود. او در سال ۷۰۳ ه از دنیا رفت. رک: فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۲۳۲.

۲۵-۹۳. تخت و سریر پادشاهی.

۲۶-۹۴. «اورنگ زیب» از مشهورترین و مقتدرترین پادشاه سلسله گورکانی و ششمین پادشاه سلسله مغول هند است که شاهنشاهی هند را با فتوحات و اداره منظم، به اوج رفعت رساند. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۹۵.

۲۷-۹۵. «همایون» (ناصر الدین) پسر بابر از پادشاهان گورکانی هند است که در سال ۹۶۴ ه از «شیر شاه» شکست خورد و به

ایران پناهنده شد و پس از پانزده سال با کمک شاه طهماسب لشگری فراهم کرد و در سال ۹۶۲ ه (۱۵۵۵ میلادی) مجدداً دهلی را تسخیر کرد و سال بعد وفات نمود. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۲۲۹۵.
۲۸-۹۶. همایون فال به معنی همایون بخت، (خجسته و مبارک بخت) است

ریر افتاده سر بی تاج گشته ***در و گوهر همه تاراج گشته

خزینه در گشاده گنج برده ***سپه رفته سپهسالار مرده

که آید روزی آنجا کوس و پیلش ***که برنامد شی بانک رحیلش

جگرها بین که پر خوناب و خاکست ***ندانم این چه دریای هلاک ست

هر آن ذره که آرد تند بادی ***فریدونی بود یا کیقبادی

کفی گل در همه روی زمین نیست ***که در وی خون چندین آدمی نیست

ولایت بین که ما را کوچ گاهست ***ولایت نیست این زندان و چاه ست

فصل : چیزهایی که دنیا را به آنها تشبیه کرده اند

بدان که : از برای دنیا صفات و حالاتی چند است که در هر صفتی آن را تشبیه به چیزی نموده اند . و به این جهت ، مثالهای بسیاری از برای دنیای غدار حاصل شده :

مثال اول : آنچه خداوند عظیم در کتاب کریم آن را در بی ثباتی و سرعت زوال به آن تشبیه فرموده است ، و آن گیاهی است که : از زمین بروید و به سبب آب باران ، لحظه خرمی و طراوت به هم رساند و بعد از ساعتی که آفتاب بر آن بتابد خشک شود و بادهای آن را متفرق و پراکنده سازند . و در این صفت ، در بعضی احادیث آن را به پلی مثال زده اند که : باید به تعجیل از آن عبور کرد .

مثال دوم : در خصوص اینکه او را هیچ حقیقتی نیست و اصلی ندارد ، بلکه محض و هم و خیال است ، و در این خصوص ، آن را تشبیه کرده اند به خیالاتی که : آدمی آن را در خواب می بیند و چون بیدار می شود اصلا از آن اثری نیست .

بلی

ص: ۵۱۱

! دنیا حکم خواب را دارد ، و مرگ بیداری است . و بعد از آنکه این خواب به انجام رسید ملاحظه خواهد شد که : هیچ در دست نیست ، بلکه پیش از مردن هم چنین است . نمی بینی که : از برای آدمی عیش و لذت ، یا رنج و مصیبت است ، چون آن سرآمد و گذشت مطلقا با خواب تفاوتی ندارد ؟ و بسیار می شود که : بعضی از امور تشکیک می شود که : آیا آن را در خواب دیده یا بیداری ؟ پس چه اعتبار و مرتبه ای است از برای چیزی که با خواب مشتبه شود . بلکه بعد از گذشتن ، هیچ فرقی با خواب نداشته باشد .

مثال سوم : در مخالفت ظاهر دنیا و باطنش گفته اند که : دنیا مانند پیرزنی است متعفن که ظاهر خود را زینت دهد و خود را به انواع حلی و زیور بیاراید تا مردمان را به خودفریفته سازد ، و ایشان فریب آن را خورده با آن دست در آغوش نمایند ، چون نقاب از چهره آن بردارند و بر باطن آن خبردار گردند بینند عجزه ای است کریه صورت ، قبیح سیرت ، به انواع قبایح موصوف ، و به اقسام معایب معروف .

مروی است که : « دنیا را در روز قیامت به صورت پیرزالی کیود موی ، ازرق چشم ، گراز دندان ، کریه منظر ، و قبیح رخسار بیاورند ، پس آن را مشرف بر همه مردم کنند و به ایشان گویند که : آیا این را می شناسید ؟ مردمان گویند : نعوذ بالله که ما این را بشناسیم ! خطاب رسد که : این دنیایی

است که با آن تفاخر می کردید . و به واسطه آن به یکدیگر حسد می بردید و دشمنی می کردید . و قطع صله رحم می نمودید . پس دنیا را به جهنم می افکنند . دنیا فریاد می کشد که خداوندا ! کجایند پیروان و دوستان من ؟ پس خداوند عالم می فرماید که : دوستان آن را هم به او ملحق سازید» . (۱)

و بعضی در این خصوص دنیا را تشبیه نموده اند : به ماری که ظاهر آن نرم و هموار ، و باطنش زهر قاتال است . و هر که ظاهر و باطن او را شناخت حقیقت آن را می شناسد .

مثال چهارم : در خصوص کوتاهی عمر دنیا گفته اند که : دنیا از برای هر کسی مانند یک گام است که بردارد . و چه شک ، که هر که ملاحظه کند پیش از وجود خود را تا ازل الآزال و بعد از رفتن خود را از دنیا تا ابد الآباد این دو سه روزی که در دنیا زیست می نماید به قدر یک قدم بلکه کم تر است در پیش سفر طولانی ، بلکه در پیش زیادتر از صد هزار مسافت تمام روی زمین .

هان ، هان ! تا از این مثال غافل نگذری و تامل نکرده از آن دست برنداری و هر که در این تامل کند و به این دیده دنیا را ببیند دیگر دل به آن نمی بندد . و به هر نوع که این دو روز بگذرد باکی ندارد .

بلی :

دو روزه عمر اگر دیر است اگر زود***چنان کش بگذرانی بگذرد زود

بلکه هر که به این چشم به دنیا نگرد دیگر در آن خستی بر خستی نمی گذارد .

ص: ۵۱۳

وهمچنان که سید رسل صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و دلی به دنیا نیست ، و دو خشت بر روی هم نگذاشت .

«روزی یکی از صحابه را دید که از گج خانه می سازد . فرمود : امر از این کارها پرشتاب تر است» . (۱)

مثال پنجم : در قدر دنیا نزد آخرت ، و کمی آن گفته اند که : نسبت دنیا در پیش آخرت مانند دریایی است بی پایان که کسی نگشت خود را به آن داخل کند پس همه دنیا و ما فیها مثل آن قدر رطوبتی است که به انگشت باقی می ماند و آخرت چون آن دریاست . بلکه کسی که از حقیقت آگاه باشد می داند که : قدر دنیا در نزد آخرت بسیار از این هم کمتر ، است ولیکن دیده بینا کجاست .

مثال ششم : در خصوص اینکه امر دنیا به جایی منتهی نمی شود . و هر شغلی از آن به شغلی دیگر منجر می شود . و هر علاقه ، علاقه ای دیگر در عقب می آورد . و در این خصوص آن را تشبیه نموده اند به آب دریا ، که هر چه آدمی بنوشد تشنگی را فرو نمی نشاند . بلکه هر قدر از آن نوشد عطش را زیاد می کند تا او را هلاک کند . و این امری است مشاهد و محسوس ، که هر که ملاحظه کند می بیند که سیرتر از دنیا کسی است که میل او به دنیا کم و علاقه او اندک است . و هر که را مال و تجمل بیشتر در سرافزون تر ، و مشاغل و گرفتاری او بالاتر است . و آخری از برای آن نیست .

مثال هفتم : در صعوبت خلاصی از

ص: ۵۱۴

آن بعد از گرفتاری و هر که را گرفتاری بیشتر خلاصی آن مشکلتر و در این خصوص اهل دنیا را تشبیه کرده اند به کرم ابریشم که بردور خود می تند و راه نجات خود را سد می کند و هر چه بیشتر بر خود تنید خلاصی آن مشکلتر می شود تا بالمره راه خلاص مسدود و از غم و غصه هلاک می شود و اکثر ابناء این دنیا به این حالت مبتلا هستند .

مثال هشتم : آنکه مثال زده اند دنیا را در طراوت اول و کثافت آخر ، به طعمه لذیذ که خورده می شود ، که ابتدای آن در نهایت لطافت و پاکیزگی و چون خوردی و ساعتی از آن گذشت همه آن کثافت و نجاستی می شود که آدمی نظر کردن به آن را کراهت دارد چه جای خوردن . و همچنان که هر طعامی که چرب تر و لذیذتر است ، ثقل آن کثیف تر و متعفن تر است همچنین هر چه شهوات دنیوی که مرغوب تر و مطبوع تر است ، در وقت مرگ اذیت و کراهت آن بیشتر ، و فتنه آن عظیم تر خواهد بود . و این در دنیائیز معاین و محسوس است ، زیرا که : هر چه محبت به آن بیشتر ، و لذت به وجود آن بالاتر است ، درد و الم و مصیبت و ماتم در فراق آن نیز افزون تر است . و مرگ نیست مگر مفارقت از دنیا .

مثال نهم : مثال زده اند دنیا را به خانه ای که : کسی آماده کرده باشد و طبقی بر آن نهاده باشد و بر آن طبق گلها و ریاحین گذارده و به تربیب مردم را خوانده باشد که بیایند به آن خانه داخل شوند و آن

گل و ریاحین را ببینند و ببینند و از برای دیگران که بعد می آیند بگذارند و برونند ، نه آنکه آن گلها را بردارند و با خود ببرند . پس یکی از آن اشخاص چنان گمان کند که اینها را به ایشان داده اند ، پس دل به آن بندد و به آن خرمی و شادی کند چون خواهد بیرون رود و ببرد از او بگیرند ، در آن وقت متالم می شود و اندوهناک می گردد ، و شادی او به ملال مبدل می شود . و کسی که حقیقت کار را مطلع است به آنها منتفع می شود و شکر گزاری صاحبخانه را می کند . و شادان و خرم از آن خانه بیرون می رود .

و همچنین هر که حقیقت دنیا را شناخت و مقصود از آمدن خود را به آنجا دانست می داند که : آن مهمانخانه ای است که از برای مسافری عالم آخرت مهیا شده ، که چون به این منزل رسند منتفع شده بگذرند و روانه مقصد گردند . و هر که نادان و جاهل ، و از حقیقت کار غافل است تصور چنین می کند که اینها ملک اوست و دل به آن می بندد ، و چون او را بیرون می کنند و همه آنچه را تصرف کرده از او پس می گیرند مصیبت او شدید ، و محتشش عظیم می گردد .

مثال دهم : دنیا را تشبیه کرده اند به بیابان بی پایان خالی از آب و گیاه ، که جمعی بی زاد و راحله به آنجا وارد شوند و راه گم کرده حیران و سرگردان بمانند و به سرحد هلاکت رسند ، که در این بین مردی به ایشان رسد و گوید هرگاه شما را به آب و سبزه رسانم چه

می کنید؟ گویند: دیگر از اطاعت تو سر نمی پیچیم. و بر آن، پیمان از ایشان گیرد و ایشان را بر سر چاهی که اندک آبی داشته باشد و قلیل گیاهی در اطراف آن باشد بیاورد و ایشان از آن آب نوشند و لحظه ای استراحت نکنند پس آن شخص گوید:

بسم الله کوچ کنید تا شما را به آبادانی و معموره و بستانها و گلستانها برسانم، بیشترایشان امتناع کنند و گویند: همین آب و گیاه ما را کافی است و از این بهتر نمی خواهیم.

و طایفه ای حرف او را شنیده گویند: آخر شما عهد بستید که از گفته این مرد تجاوز نکنید و این بیابان جای ماندن نیست، و چون شب در آید راهزنها و سباع شما را نابود می کنند. و این طایفه به اتفاق آن مرد رفته تا به مقصد عالی برسند. و تتمه در آنجا بمانند تا شب در آید، دزدان بر سر ایشان ریخته بعضی را کشته و طایفه ای را اسیر نمایند.

مثال یازدهم: مثالی است که «صدوق» (۱) - علیه الرحمه - در کتاب «اکمال الدین» (۲) از بعضی حکما نقل کرده در خصوص حال انسان و مغرور شدن آن به دنیا، و غفلت از مرگ و ما بعد آن، و فرو رفتن به لذات فانیه. و آن این است که: حال کسی که به لذات دنیوی مشغول گردد مثل کسی است که: در چاهی عمیق به ریسمانی آویخته که داخل چاه شود، چون به وسط چاه رسد نظر کند به پائین چاه و از دهائی بیند که دهن گشوده منتظر است که این

ص: ۵۱۷

۱- ۳. او ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق است که در سال ۳۱۱ ه. ق به دعای حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - به دنیا آمد. جمع تالیفات او را تا سیصد جلد نوشته اند. از تالیفات مشهور او کتاب «من لا یحضره الفقیه» است که جزء «کتب اربعه» شیعه می باشد، او در سال ۳۸۱ وفات نمود و در شهر ری دفن گردید. رک: از کلینی تا خمینی ص ۱۳. و روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۲. و اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲- ۴. ص ۳۲۷.

مرد به زیر آمده آن را فرو برد . و دو موش سیاه و سفید در بالای چاه باشند و به تعجیل آن ریسمان را قطع نمایند ، و آنی از بریدن آن نیاسایند . و وسطچاه ، زنبوری چند ، خانه کرده باشند و به دیوار چاه قدری عسل با خاک آمیخته از ایشان مانده باشد و آن زنبورها بر آن مجتمع شده باشند و آن شخص با وجود اینکه آن اژدها را دیده و دو موش را ملاحظه نموده و می داند که در اندک وقتی آن ریسمان منقطع ، و طعمه اژدها خواهد شد رو به آن عسل خاک آلوده آورده مشغول لیسیدن آن شود ، و با آن زنبورها زد و خورد نماید ، و همه حواس خود را متوجه آن ساخته از بالا و پائین خود فراموش کند .

و این مثلی است که : هر که در آن تامل نماید می داند که حال دنیا پرستان مطابق این است . پس اگر حکم به حماقت آن شخص نماید باید خود را هم اگر از اهل دنیا باشد بداند که احمق است . و چاه ، همان خانه دنیا است . و ریسمان ، رشته عمر است . و اژدهای دهن گشوده ، مرگ است . و دو موش روز و شب اند ، که بی درنگ مشغول بریدن رشته عمرند . و عسل خاک آلوده ، لذات دنیا است ، که به هزار گونه زحمت و کدورت و الم و مصیبت آلوده است . و زنبورها ، اهل روزگار ، و طالبان دنیا هستند .

مثال دوازدهم : مثالی است که بعضی از اهل معرفت از برای دنیا و اشتغال به مزخرفات آن ، و

حسرت و ندامت اهل آن بعد از مرگ ذکر کرده اند . پس تشبیه کرده اند اهل دنیا را به طایفه ای که در کشتی نشسته باشند و به جزیره رسند و به جهت قضای اجت بدانجا روند با وجود اینکه دانند که کشتی چندان مکث در کنار جزیره نتواند کرد و به زودی خواهد گذشت ، پس در آن جزیره متفرق شوند و بعضی به شتاب ، قضای حاجت نموده به کشتی آیند و مکان وسیع گرفته ، ساکن گردند . و طایفه ای مشغول سیر درخت و کوه و جزیره شده بعد از ساعتی به فکر افتد و خود را برساند و مکان تنگی به دست او آید . و قومی دیگر دلبستگی به پاره سنگها و حیوانات آن جزیره به هم رسانیده نتواند از آنها بگذرد و آنها را بر دوش کشیده وقتی برسد که مکان بسیار تنگی بیابد و به صد زحمت خود را در آنجا جای دهد ، و جای آنچه برداشته نباشد ، آن را بر دوش خود نهد و با تنگی مکان به ثقل آنها نیز گرفتار گردد و پشیمان شود و نتواند آنها را به جایی افکند . و جمعی دیگر چنان مشغول سیر گردند که کشتی و دریا و مقصد را فراموش کنند و در آنجا بمانند تا شب درآید و سبب از میان درختان درآیند و تاریک گردد و بعضی از اینها طعمه سبب شوند . و بعضی در گل و لای فرو رفته ، هلاک گردند . و بعضی بمانند از غصه و گرسنگی تلف شوند .

و آنهایی که ثقل آنچه از جزیره برداشته بر دوش ایشان ماند و در کشتی انواع خواری از اهل آن بشنوند . و آن حیواناتی

که برداشته اند بمیرند و مردار آنها بردوششان بماند و متعفن گردد و از تعفن آن بیمار شوند و در کشتی بمیرند ، یا بیمار ومبتلا ، به وطن رسند و در آنجا همیشه بیمار باشند . یا بعد از مدتی بمیرند .

اما ایشان که دیرتر آمدند و چیزی برنداشتند تا در کشتی هستند به جهت تنگی مکان زحمت می کشند اما بعد از بیرون آمدن به راحت و روح می افتند .

و کسانی که ابتدا آمدند و مکان وسیع گرفتند همیشه در استراحت هستند تا صحیحا وسالما به منزل خود وارد شوند .

فصل : بیان دنیای ممدوح و مذموم

بیان دنیای ممدوح و مذموم

سابق بر این ، اشاره شد به اینکه دنیا بر دو قسم است : یکی ممدوح . و دیگری مذموم و ملعون . و بیان این ، آن است که : وصول به اعلا مراتب سعادات ، و فوز به بساط قرب حضرت خالق البریات حاصل نمی شود مگر به صفای دل ، و حب خدا ، و انس به آن . و سبب صفای دل ، بازداشتن نفس از شهوات دنیویه و عبادت کردن و طاعت نمودن است . و سبب حب خدا ، معرفت اوست . و آن نمی شود مگر به دوام فکر در آثار صنایع عجیبه و بدایع غریبه او . و باعث انس ، کثرت یاد خدا ، و مداومت بر آن است .

و این سه صفت است که : آدمی را نجات می دهد و او را به مراتب سعادت می رساند . و اینها باقیات الصالحات اند .

و شکی نیست که : هر که در صدد تحصیل این سه صفت و اسباب آنها باشد او سالک راه آخرت است . و

ص: ۵۲۰

خود ظاهر است که : تحصیل اینها به صحت بدن محتاج ، و آن موقوف است بر غذائی - که حیات آدمی بدان باقی - و لباسی و سکنائی . و هر یک از اینها محتاج به اسبابی چند هستند .

پس هر که از دنیا به همین قدر از برای تحصیل آخرت بردارد از اهل دنیا نخواهد بود . بلکه دنیا در حق او مزرعه آخرت خواهد بود .

بلی : اگر از این قدر کمتر را هم به قصد حظ نفس ، و تنعم در دنیا فراگیرد داخل اهل دنیا خواهد بود . ولیکن حظ نفس و خوش گذرانیدن در دنیا بر دو قسم است :

یکی آنکه : صاحبش را به عذاب آخرت می رساند و آن را حرام گویند .

و دیگری آنکه : به عذاب نمی رساند ولیکن باعث طول حساب و محرومی از درجات بلند ، و مراتب ارجمند در آخرت می گردد ، و آن را حلال نامند . و هر که رادیده بینا باشد می داند که طول معطلی در موقف عرصات به جهت محاسبه نیز عذابی است . بلکه اگر محاسبه هم نباشد همان درجات عالی که از دست آدمی در بهشت در می رود ، و آن حسرت و ندامتهائی که به جهت معارضه آنها با حظوظ خبیثه رذیله دنیا دست می دهد ، عذابی است شدید . و چنانچه خواهی این را بفهمی حال خود را در دنیا ملاحظه کن که اگر امثال و اقران خود را بینی که به مرتبه ای از مراتب دنیویه از تو پیش افتند و از تو بالاتر شوند و تو به جهت کوتاهی و تقصیر خود تنزل نمائی ، چگونه حسرت و ندامت از

برای تو حاصل است ، با وجود اینکه می دانی که : این مراتبی است که بقائی ندارد . و مشوب به انواع کدورات است . پس بین حال تو چگونه خواهد شد در وقتی که بینی مرتبه سعادت از دست تو رفته است ، که اگر اهل روزگار همه عمر دنیا را در بیان وصف و عظمت آن صرف نمایند به نهایت آن نتوانند رسید . و هر که در دنیانعمتی به او رسد ، یا لذتی دریابد اگر چه به شنیدن آواز هزاری باشد ، یا به تماشای سیزه زاری ، یا نوشیدن آب سرد و خوشگواری ، در مقابل آن لذتی از لذات آخرت از دست او در می رود . و باید از عهده جواب محاسبه آن برآید . و خوف و خطر محاسبه را بکشد . و در مقام حساب بایستد . و ذلت و انکسار را ببیند . پس دنیا کم و زیادش ، حلال و حرامش ، ملعون و موجب نقصان ، و رانده نظر سعادت‌مندان . مگر آنچه اعانت کند آدمی را بر تحصیل آخرت ، که آن فی الحقیقه از دنیا نیست . و هر که معرفت او بیشتر ، اجتنابش از نعمت دنیا افزون تر .

حتی اینکه منقول است که : «زاهد مطلق عیسی بن مریم سر بر سنگی نهاد که استراحت کند شیطان در برابر او آمد و گفت : به دنیا رغبت نمودی ؟ سنگ را برداشت و دورافکند» . (۱)

و سلیمان بن داود علیه السلام با وجود سلطنت و پادشاهی ، اطعمه لذیذ را به مردم می داد و خود به نان جو معاش می کرد . (۲)

و به این جهت بود که :

ص: ۵۲۲

۱- ۵. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۹۱ .

۲- ۶. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۹۲ .

خدا دنیا را از سید آخر الزمان دور کرد، به حدی که روزها رابه گرسنگی بگذرانید و از شدت گرسنگی، سنگ بر شکم مبارک می بست. (۱)

و به این جهت بود که: خدا خیل محنت و بلا را متوجه انبیا و اولیا و سایر ارباب ولاء گردانید.

هر که در این بزم مقرب ترست*** جام بلا بیشترش می دهند

همه اینها از راه محبت و مهربانی با ایشان است، تا اینکه در دار آخرت به نهایت مراتب قرب و سعادت فایز گردد همچنان که پدر مهربان، فرزند را از طعامهای چرب و شیرین منع می کند و او را به «فصد» (۲) و «حجامت» (۳) می اندازد. این، نه از عداوت با اوست، بلکه از راه مهربانی و شفقت است.

ای جان من! تامل کن اگر تو را غلام زنگی متعفن بوده باشد و ببینی که طعامهای مختلف و حلوهای وافر بر روی هم می خورد متعرض او نمی شوی. بلکه گاه باشد اگرهم از تو زیاد بیاید به او می دهی. ولی اگر طفل عزیزی داشته باشی، یک دانه خرما در دست او ببینی آن را گرفته می افکنی. و به اندک ناخوشی که عارض او شود او را زیر تیغ «حجام» می نشانی.

پس از این می توانی قدر و مرتبه خود را نزد خدا بدانی. و از آنچه گفتیم معلوم شد که: هر چه از برای خدا نیست دنیائی است. و هر چه از برای خداست دنیائی نیست.

اقسام آنچه در دنیا هست

و آنچه در دنیا هست بر سه قسم است:

اول آنکه: نمی تواند شد از

ص: ۵۲۳

۱- ۷. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۲۲. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲- ۸. رگ زدن.

۳- ۹. خون گرفتن، گرفتن خون از بدن به طریقی که با تیغ مخصوص، پوست قسمتی از پشت را در میان دو استخوان کتف برش داده با ابزار مخصوص (شاخ حجامت)، قسمت‌های بریده شده پوست را می مکند و به مقدار کافی خون از بدن خارج می کنند

برای خدا باشد بلکه البته در صورت و حقیقت از دنیا است ، چون : انواع معاصی و محرمات ، و اصناف تنعم به مباحات . و این دنیائی است که علی الاطلاق مذموم است .

دوم آنکه : صورت از دنیا است اما حقیقت آن هم می تواند از برای دنیا باشد و هم می تواند از برای خدا باشد ، چون : اکل و شرب و نکاح و امثال اینها .

سوم آنکه : صورت آن از برای خداست ، اما می تواند شد که حقیقت آن هم از برای خدا باشد و هم از برای دنیا . مثل : علم و عمل و طاعت و عبادت ، که صورت اینها از دنیائست اما اگر آنها را از برای خدا بجا آورد و تحصیل کند از دنیا نخواهد بود . اما اگر غرض از آن جاه و منصب و شهرت باشد از دنیای ملعونه خواهد بود .

فصل : فقر و غنا و حالتهای آنها

دانستی که دنیا عبارت است از : هر چیزی که در آن از برای بنده پیش از مردن نصیبی هست . خواه نعمت و مال باشد ، یا منصب و جاه ، یا متابعت شهوت شکم و فرج ، یا طلب علو و برتری و تکبر و انتقام و غضب و تشفی غیظ یا غیر اینها . و بالجمله از برای دنیا شعب و فروعی بی حد است . ولیکن اعظم آفات آن که متعلق به قوه شهویه است مال است ، زیرا که : هر زنده ای محتاج به آن است .

و از برای مال ، فواید بسیار ، و آفات و «غوائل» (۱) بی شماری است . و تمیز خوب و بد آن در نهایت

ص: ۵۲۴

صعوبت و اشکال است ، زیرا که : از نبودن مال ، صفت فقر و احتیاج به هم می رسد . و از وجود آن ، وصف غنا و ثروت حاصل می شود . و این هر دو صفتی است که خدا بندگان خود را به آنها امتحان می فرماید .

و از برای فقیر ، دو حالت متصور است : حرص و قناعت . که یکی محمود و دیگری مذموم است .

و حرص بر دو قسم است :

یکی : حرصی است که : حرص آن به کسب و صنعت کردن است ، بدون طمع در مال مردم .

و دیگری آنکه : حرص او به گرفتن مال مردم به زور و ظلم ، یا به تکدی و سؤال است .

و هر دو طایفه هلاک اند . گو طایفه آخر بدتر از اولی باشد .

و از برای غنی نیز دو حالت است : امساک و بذل . یکی ممدوح و دیگری مذموم .

و بذل هم بر دو نوع است : میانه روی و اسراف . اول محمود و ثانی مذموم . و غیراینها از جمیع این امور ، اموری هستند که فهمیدن آنها مشکل است . و کسی که طالب مال باشد باید اول تمیز میان نیک و بد این حالت بکند و طریقه نیک آن را پیشنهاد خودسازد تا نجات یابد .

فصل : مذمت مال و مالداري

مذمت مال و مالداري

چون دانستی که : یکی از شعب دنیا مال است . پس بدان که : در قرآن و احادیث مذمت مال و بدی محبت آن بسیار وارد شده است .

خداوند عالم می فرماید :

«یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم

ص: ۵۲۵

اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من يفعل ذلك فاولئک هم الخاسرون» .

یعنی : «ای کسانی که ایمان آورده اید مشغول نسازد مالها و اولاد شما ، شما را از یاد خدا . و کسانی که چنین کنند ایشان اندزیانکاران» . (۱)

و باز می فرماید :

«انما اموالکم و اولادکم فتنه»

یعنی : «جز این نیست که : اموال و اولادشما ، فتنه اند از برای شما» . (۲)

که به آنها شما را امتحان می نمائیم .

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «دوستی مال و بزرگی ، نفاق رامی رویاند ، همچنان که آب گیاه را می رویاند» . (۳)

و فرمود که : «دو گرگ صیاد ، که داخل حصار گوسفندی شوند این قدر از گوسفندان را فاسد نمی کنند که دوستی مال و جاه ، دین مسلمانان را فاسد می کند» . (۴)

و فرمود : «بدترین امت من مالداران اند» . (۵)

و فرمودند که : «دوستان فرزند آدم سه چیز است : یکی تا وقت مردن با او است ، و آن مال است . و دیگری تالب گور ، همراه او می آید ، و آن اهل و عیال است . و سوم ، تا عرصه محشر همراهی او می کند ، و آن اعمال است» . (۶)

و فرمود که : «چون روز قیامت شود صاحب مالی را می آورند که مال خود را به مصرفی که خدا فرموده است رسانیده است ، و مال او نیز در پیش روی او می آید و چون به صراط می رسد هر جا که می ایستد و رفتن بر او مشکل می شود مال او می گوید بگذر که تو

ص: ۵۲۶

۱-۲. منافقون ، (سوره ۶۳) ، آیه ۹

۲-۳. انفال ، (سوره ۸) ، آیه ۲۸ .

۳-۴. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ .

۴-۵. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ .

۵-۶. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۱ ، (با اندک تفاوتی) .

۶-۷. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۱ .

حق خدا را در من به جا آوردی . پس دیگری را می آورند که اطاعت خدا را ننموده است ، و مال او در پشت سر او می آید چون به صراط رسد هر جا که ایستد مال او گوید وای بر تو که در حق خدا کوتاهی کردی . پس چنین خواهد گفت تا او به جهنم افتد و هلاک شود» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «دینار و درهم به هلاکت افکنند کسانی را که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک خواهند نمود» . (۲)

و در حدیثی دیگر از آن حضرت مروی است که : «در روز قیامت مردی را بیاورند که از حرام در دنیا مال جمع نموده بود و در حرام صرف کرده بود ، پس امر شود که : او را به جهنم افکنند . و دیگری را بیاورند که مال از حلال جمع کرده و در مصرف حرام خرج نموده . خطاب رسد که : او را هم به جهنم برند . و مردی دیگر را بیاورند که مال از حرام جمع کرده و به مصرف حلال خرج نموده . خطاب رسد که : او را نیز به جهنم اندازند . و مردی دیگر را بیاورند که مال از حلال جمع نموده و به حلال خرج نموده باشد خطاب رسد که : او را بازدارید ، شاید در طلب این مال ضرر به یکی از اموری که بر او واجب است رسیده باشد ، مثل اینکه : نمازی را از وقتش تاخیر انداخته یا کوتاهی در رکوع یا سجود یا وضوی آن نموده باشد . عرض کند که : پروردگارا ! از حلال کسب کردم

ص: ۵۲۷

۱- ۸. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۱ و ۲۰۲ .

۲- ۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۶

و به حلال خرج کردم و هیچ یک از واجبات خود را ضایع نکردم . خطاب رسد :

شاید به جهت این مال ، بر اقران و امثال فخر کرده ای . و به مرکبی یا جامه ای مباهات نموده باشی ؟ عرض نماید : پروردگارا ! چنین عملی نیز از من سر نزد . و خطاب رسد که :

شاید کوتاهی و منع نموده باشی حق کسان را که من امر کردم که بدهی از : سادات و یتیمان و مساکین و راه گذران ؟ عرض کند که : نه پروردگارا ! هیچ حقی را که امر فرموده بودی ضایع نکردم .

در این وقت این جماعت حاضر می شوند و در مقام مخاصمه با آن شخص برمی آیند و می گویند : خداوندا ! مال به او عطا کردی و او را غنی گردانیدی و به او امر فرمودی که به ما بدهد . اگر از جواب مخاصمه آنها بر آمد و معلوم شد که حق آنها راداده . و هیچ فخری و مباهاتی نکرده . و واجبی از او ضایع نشده . خطاب می رسد که :

بایست و به جا بیاور شکر نعمتی را که به تو عطا فرموده ایم از آنچه خورده ای و آشامیده ای و لذتی که یافته ای» . (۱)

آه ، آه ای جان برادر ! کسی که مداخل و مخارج او حلال ، و همه واجبات خود را به جا آورده باشد ، و حقوق الهی را ادا نموده باشد ، به این دقت محاسبه او را می رسند .

پس آیا چگونه خواهد بود حال امثال ما که غرق فتنه دنیا گشته ایم و خود را به

ص: ۵۲۸

حلال و حرام آن آغشته ایم؟! نه از شبهات آن اجتناب می کنیم و نه از شهواتش، نه از اموالش می گذریم و نه از لذاتش. شکمهای گرسنه در جوار ما سر به بالین می نهند و انواع اطعمه را می خوریم، و به شکر آن نمی پردازیم.

آه! چه بزرگ خواهد بود مصیبت ما! و چه عظیم خواهد بود بلیه ما! بسا حیرتها و پشیمانیها که به ما رو دهد. و چقدر اندوه و ماتمها که از برای ما باشد در وقتی که هیچ سودی نبخشد، نمی دانیم که دنیا با ما چه خواهد کرد؟ و فردا در حضور پادشاه قهار، از عهده جواب چگونه بر خواهیم آمد؟! خوشا به حال کسانی که از دنیا محروم و بی نصیب اند.

از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش *** کاندرین دیر کهن حال سبک باران خوشست

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلیست *** تا نینداری که احوال جهانداران خوشست

و از این جهت بود که بعضی از اصحاب سید مختار گفت که: «راضی نیستم روزی هزار مثقال طلا از حلال کسب کنم و در راه خدا صرف کنم، با وجود اینکه از هیچ عبادتی مرا باز ندارد. گفتند که: چرا؟ گفت: می ترسم از آنکه روز قیامت مرا باز دارند و بپرسند که: از کجا آوردی؟ و به چه مصرف رسانیدی؟ پس سزاوار مؤمن آن است که:

خود را به دنیا آلوده نسازد، و به قدر کفاف از دنیا بسازد. و اگر زیادتی به او رسد به جهت خود پیش فرستد. و اگر بعد بماند مفاسد و آفات بسیار دارد»

برگ عیشی به گور خویش فرست*** کس نیارد ز پس تو پیش فرست

مروی است که: «مروی به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که: چرا من شوق به مرگ ندارم؟ حضرت فرمود: آیا مالی داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله.

فرمود: مال خود را پیش روی خویش بفرست، زیرا که: دل هر کسی همراه مال اوست، اگر پیش فرستاد می خواهد زود به آن برسد و اگر گذاشت می خواهد با آن باشد». (۲)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در همی به دست مبارک گرفتند و فرمودند: «تاتوا از دست من بیرون نروی نفعی به جهت من نداری». (۳)

در بعضی روایات رسیده که: «اول روزی که سکه درهم و دینار زده شد شیطان آنها را برداشت و بر روی خود گذاشت و بوسید و گفت: هر که شما را دوست دارد بنده بر حق من است». (۴)

و بعضی از بزرگان گفته اند که: «دو مصیبت است از برای بنده در مالش در وقت مردن، که اولین و آخرین مثل آنها را نشنیده اند: یکی آنکه: همه آنها را از او می گیرند. و دیگر آنکه محاسبه همه آن را از او می خواهند». (۵)

مدح مال

و مخفی نماند که همچنان که در آیات و اخبار مذمت بسیار از برای مال رسیده، همچنین مدح آن نیز وارد شده است.

و خدای - تعالی - آن را در قرآن کریم خیر نامیده است. (۶)

و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود

ص: ۵۳۰

۱- ۱۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۸.

۲- ۱۲. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۴۲. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳- ۱۳. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۴۳. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۰۲.

۴- ۱۴. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۴۳. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۰۲.

۵- ۱۵. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۴۳. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۰۲.

۶- ۱۶. بقره، (سوره ۲)، آیه ۱۸۰.

: «خوب چیزی است مال صالح از برای مرد صالح». (۱)

و همه اخباری که در ثواب صدقه دادن و میهمانی و سخاوت و حج ، و غیر اینها از چیزهایی که تحصیل آنها به مال بسته است رسیده ، دلالت بر خوبی مال می کند .

و «توفیق» (۲) میان این اخبار آن است که : مال می تواند شد که وسیله وصول به سعادت اخرویه ، و فوز به درجات علیه گردد . و ممکن است که : به واسطه رسیدن به مقاصد فاسده ، که سد راه علم و عمل و حجاب سعادت ابدند شود . پس هر مالی که : به مصرف اول رسید ، ممدوح و مستحسن است . و آنچه به مصرف دوم رسید ، مذموم و مستهجن است . و اخباری که دلالت بر مدح آن می کند ، بر اول محمول ، و آنچه دلالت بر مذمت آن می نماید ، حمل بر دویم می شود . و چون اکثر طبایع بنی آدم ، به پیروی شهوات نفسانیه مایل ، و آن به واسطه مال حاصل می شود ، به این جهت زاید بر قدر کفاف آن در محل خطر و حذر از آن بهتر است .

و طوایف انبیاء ، و خیل اولیا ، از شر آن پناه به خداوند منان بردند .

حتی اینکه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود : «پروردگارا ! قوت آل محمد را به قدر کفاف کن» . (۳)

و گفت : «خداوندا ! مرا زندگانی عطا کن ، چون زندگی مسکینان ، و بمیران ، چون مردن مسکینان» . (۴)

فصل : مفاسد مال

مفاسد مال

از آنچه گذشت روشن شد که : مال مانند مار است ، که هم در

ص : ۵۳۱

۱- ۱۷. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۴ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۲ .

۲- ۱۸. جمع بین اخبار مختلف .

۳- ۱۹. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۴۵ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۳ .

۴- ۲۰. کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۴۷۰ ، خ ۱۶۵۹۲ و ص ۴۸۹ ، خ ۱۶۶۶۸ .

آن زهر است و هم «ترياق» . (۱)

مفاسد آن زهر آن ، و فوايد آن ترياقش است . و هر كه آنها را بشناسدمي تواند از شر مال احتراز ، و خير آن را اخذ نمايد .

و به جهت اين مطلب مي گوئيم : اما مفاسد مال بر دو قسم است : مفاسد دينائي . و ديني و اخرتي .

اما مفاسد دينائي آن ، زحمتهها و شدائدي است كه : ديده مي شود كه اغنيا و مالداران ، از ترس و بيم و حزن و اندوه و هم و غم و پریشانی خاطر و تفرق احوال و تلخی عیش و زحمت در تحصیل مال ، و محافظت و نگاهبانی آن ، و دفع دزد و ظالم و حاسد از آن ، به آن مبتلا و گرفتارند .

آری :

خوش فرش بوريا (۲) و گدائي و خواب امن ***کاین عیش نیست در خود اورنگ خسروی

و اما مفاسد دينيه آن ، سه نوع است :

اول آنكه : باعث ارتكاب معاصي گردد ، زيرا كه به واسطه مال ، قدرت بر معاصي حاصل ، و راه وصول به آنها آسان مي گردد . پس هر گاه شهوت معصيت به حرکت آيد و انسان خود را قادر بر آن بيند و به سهولت به آن تواند رسيد بسا باشد كه مرتكب آن شود و گناهي از او سرزند . و اما اگر مايوس از امكان آن گناه باشد و قدرت بر آن نداشته باشد داعيه آن معصيت را نمي کند .

و از اين جهت است كه گفته اند كه : يكي از اسباب عصمت از معصيت ، عدم قدرت بر آن

ص: ۵۳۲

۱- ۲۱. داروی ضد زهر

۲- ۲۲. حصير

است . پس کسی که به واسطه مال ، بر گناه قادر شد ، اگر مرتکب آن شود هلاک می شود . و اگر مرتکب نگردد و صبر کند ، آن نیز شدت و زحمتی است ، زیرا که : صبر باوجود قدرت نیز بسیار شدید است .

دوم آنکه : باعث غرق خوش گذراندن و فرو رفتن به نعمتها می گردد ، زیرا که :

همچنان که می بینیم ، غالب آن است که : مالداران مشغول تنعم می شوند . و به خوشگذراندن الفت و عادت می کنند . و نمی توانند از نعمتها بگذرند . و هر یک لذتی را که یافتند میل به لذت دیگر می کنند . و چون به این معتاد شدند ، و به خوشگذراندن عادت کردند ، بسا باشد که : از حلال میسر نگردد پس دست به مال مشتبه دراز می کنند و به تدریج از آن تجاوز نموده به حرام فرو می روند . و به این جهت به انواع اخلاق رذیله ، از : کذب و ریا و حسد و غیر اینها مبتلا می گردند .

و بسیار کم اتفاق می افتد که : کسی صاحب مال و ثروت باشد و به خوشگذراندن و تنعم عادت نکند و در صدد آن نباشد . و کسی که انواع اطعمه لذیذه و لباسهای فاخره از برای او میسر باشد کجا می تواند آنها را ترک کند و به نان جوی و جامه کهنه ای قناعت کند؟! آری : این شان کسی است که صاحب نفس قوی قدسیه باشد ، مانند : سلیمان بن داود علیه السلام و امثال او . علاوه بر این ، بعد از آنکه مال آدمی بسیار شد محتاج به اعوان و

ص: ۵۳۳

انصار می گردد و سروکار او با مردم می افتد . و کسی را که سروکار با اهل دنیا باشد چاره ندارد که با ایشان به نفاق و دورویی سلوک نماید . با وجود آنکه سروکار با اهل دنیا داشتن ، باعث عداوت و کینه و حسد و کبر و ریا و غیبت و بهتان و سخن چینی و سایر معاصی می گردد .

و این همه از شومی مال ، و احتیاج به حفظ اصلاح آن هم می رسد .

سوم : و آن مفسده ای است که : هیچ صاحب مالی از آن خالی نیست . و آن ، این است که : نگاهداشتن و حفظ مال ، و انجام دادن امور متعلقه به آن ، آدمی را از یاد خدا باز می دارد . و هر چه به واسطه آن انسان از یاد خدا غافل شود ، نیست مگر خسران و وبال .

و از این جهت حضرت عیسی علیه السلام فرمود : «در مال سه آفت است : یکی آنکه : آن را از غیر وجه حلال اخذ کنی . عرض کردند که : اگر از ممر حلال به دست آید ؟ فرمود : آفتی دیگر دارد که آن را در غیر موقعش صرف نمایی . عرض کردند که :

اگر در موقعش صرف کنی ؟ فرمود که : آفت دیگر دارد که در جابه جا کردن و نگاهداشتن آن آدمی را از یاد خدا باز می دارد» . (۱)

و این دردی است که بی دوا ، و مرضی است بی شفا ، زیرا که : روح عبادت و حقیقت آن ، یاد خدا و تفکر در عظمت و جلال اوست . و این دلی می خواهد فارغ ،

ص : ۵۳۴

بی غم و اندیشه سود و زیان ***نه خیال این فلان و آن فلان

و صاحب ده و مزرعه ، صبح و شام در فکر حساب سر کار و خیانت آن ، و کوتاهی برزگران در امر مزرعه و زراعت و عمارت است . گاهی مشغول فکر منازعه با شرکاء اراضی و قنوت ، و زمانی متوجه خیال خصومت با اهل «خراج» (۱) و «مالوجهات» ، (۲) لحظه ای در یاد گاو و خر ، و ساعتی در فکر اسب و استر .

گاه اندر فکر گاو و استری*** گاه آلوده غم اسب و خری

شب در خیال طویله و انبار ، روز در کار آبیاری و شیار ، و غیر اینها از افکار بسیار . و تاجر مسکین روز و شب با صد فکر قرین ، گاهی در فکر خیانت شریک ، و زمانی در تهیه اسباب سفر دور و نزدیک ، گاه می گوید : فلان شریک همه سود را برد ، و زمانی فکرمی کند که : فلان «مضارب» (۳) سرمایه را تمام خورد ، یا فلان کس در عمل کوتاهی کرد یانه ، و فلان شخص مال را ضایع نمود یا نه ، و فلان محاسبه سهو است یا درست ، فلان حریف در معامله سخت است یا سست ، در اغلب اوقات در غربت محزون و مغموم ، و به جهت کساد بازار و ناروایی مالش اندوهناک و مهموم . و همچنین سایر مالداران .

و بالجمله فکرهای اهل دنیا را نهایی ، و خیالات ایشان را غایتی نیست . و کسی که بجز فکر قوت سال خود را ندارد ، و زیادتر از آن را نمی طلبد ،

ص: ۵۳۵

۱- ۲۴. مالیات .

۲- ۲۵. چپاول

۳- ۲۶. کسی که به او سرمایه می دهند تا به کار اندازد و سودش را با صاحب سرمایه تقسیم کند

از همه خیالات فارغ، و از جمیع این آفات سالم است .

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود***زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

فواید مال

و اما فواید مال : پس آن نیز بر دو قسم است : دنیائی و آخرتی .

اما فواید دنیائی آن ، چیزهایی است که : فایده آن پیش از مرگ ظاهر می شود ، مثل خلاصی از ذلت سؤال ، و خجالت عیال ، و خواری و پستی و حقارت و تهیدستی و عزت و بزرگی در میان مردمان ، و بسیاری دوستان و اعوان ، و حصول وقع و اعتبار در دلها ، و امثال اینها .

و اما فواید آخرتی آن ، سه نوع است :

اول اینکه : صرف خود نماید از برای به جا آوردن عبادات ، و قوت یافتن بر طاعات ، و ستر عورت ، و جهاد و حج و امثال اینها .

دوم اینکه : به مصرف مردمان برساند ، یا به جهت فقرا و استحقاق ایشان . و ثواب این ظاهر و روشن است . یا به جهت رعایت شان و مروت خود ، و زیادتى صداقت و محبت مردمان ، مانند مهمانی کردن و هدیه دادن و اعانت مردم نمودن و نحو اینها . و از برای هر یک از اینها ثواب بسیار در اخبار رسیده است . و فقر و استحقاق در ثواب اینها شرط نیست .

بلی شرط ثواب در اینها نیت قربت است ، یا از برای حفظ آبروی خود ، چون دفع شر ظالم ، و بستن زبان هرزه گویان و امثال اینها . و این نیز موجب ثواب می شود .

ص: ۵۳۶

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر مالی را که آدمی به جهت محافظت آبروی خود صرف کند حکم صدقه دارد». (۱)

یا به کسی دهد که خدمت او را کند و شغلی که به او رجوع کند به انجام رساند.

و شکی نیست که این نیز از امور متعلقه به آخرت است، زیرا که: کارهایی که انسان به جهت زندگانی به آن محتاج است بسیار است. و اگر همه را خود متوجه شود وقت اوضایع می شود. و روزگارش به حیف می رود. و از کار آخرت باز می ماند. و شکی نیست که: کسی را که هیچ مالی نیست باید همه این کارها را خود متوجه شود. و از ذکر و فکر و عبادت و طاعت بازماند.

سوم آنکه: آن را به مصرف خیرات جاریه، و باقیات الصالحات رساند. از: ساختن مسجد و مدرسه و «رباط» (۲) و پل و اجرای قنوات و نوشتن قرآن و کتاب و نشانیدن اشجار، و امثال اینها از چیزهایی که بعد از آدمی باقی می ماند، و مدتها ثواب آن روز به روز عاید می گردد، و باعث دعای بندگان خدا از خوبان و صالحان می شود. و اسم آدمی به خیر مذکور می گردد.

فصل: طرق رهایی از مفسد مال

اشاره

هر که خواهد از مفسد مال رهایی یابد باید چند چیز را مراعات نماید:

اول اینکه: غرض از مال داشتن، و فایده آن، و سبب آفریدن آن، و علت احتیاج به آن را برخورد تا در طلب زیادتر از قدر اجتناب بر نیاید.

دوم اینکه: جهت «مداخل» (۳)

ص: ۵۳۷

۱-۲۷. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۰۷، خ ۷۱۷۵.

۲-۲۸. کاروانسرای میان راه.

۳-۲۹. راه درآمد.

آن را ملاحظه نماید . و از حرام ، بلکه از مشتبه اجتناب نماید . و همچنین از مداخلی که مکروه هستند ، یا باعث نقص مروت و زوال حریت نفس اند احتراز نماید ، چون هدیه ای که بوی رشوه دهد ، یا سؤال از خلق که موجب ذلت و خواری است .

سوم اینکه : راه خرج را مراعات کند ، و در آن اقتصاد ، یعنی میانه روی نماید . نه اسراف کند ، و نه تنگ گیری .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «محتاج نشد هر که در خرج میانه روی کرد» . (۱)

و از برای اقتصاد در خوراک و پوشاک و سکنی ، سه درجه است : ادنی و وسط و اعلی . و ظاهر آن است که : میل به طرف ادنی بهتر و اولی باشد ، تا در روز قیامت از جمله سبکباران بوده باشد .

چهارم اینکه : آن را به مصارف حقه خرج کند . و در باطل صرف نکند ، که گناه خرج نمودن به باطل با کسب کردن از حرام یکسان است .

پنجم اینکه : نیت خود را در کسب و خرج و اقتصاد ، و جمیع وجوه ، خالص کند .

پس آنچه را تحصیل می کند ، به جهت استعانت بر امر آخرت تحصیل کند . و از آنچه اجتناب می کند ، به جهت خدا اجتناب نماید . و هرگاه چنین رفتار نماید ، مال داشتن ضرری به او نمی رساند .

از این جهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «هرگاه مردی جمیع آنچه در روی زمین است جمع کند و در آن نیت قربت

ص : ۵۳۸

داشته باشد او از جمله زاهدان است . اگر همه را دست بردارد و از برای خدا نباشد زاهد نیست» . (۱)

پس لایق مؤمن ، آن است که : هر کاری می کند از برای خدا کند تا آن کار از برای او عبادت باشد . پس هر که از مال به قدر اجت خود و عیال ضبط ، و فاضل آن را صرف برادران مؤمن کند ، آن کسی است که تریاق مال را گرفته و زهر آن را ریخته است . و بسیاری مال ، ضرر به او نمی رساند ، و لیکن این ، کار هر کسی نیست . و از برای همه کس میسر نه . بلکه این شان آن کسی است که او را دیده بینا ، و دل دانا ، و قوت دین ، و کمال یقین بوده باشد . و این چنین کسی هر گاه همه مال عالم از برای او جمع شود او را از خدا مشغول نمی سازد ، و به هلاکت نمی رساند .

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق*** غرق گردند و نگردند به آب آلوده

اما عامی که خواهد در مالداري ، خود را شبیه به این اشخاص نماید مانند این است که : افسونگری صاحب وقوف ، ماری را بگیرد که تریاق آن را بکشد و طفلی آن را ببیند و شکل مار و خط و خال آن و «نعمت» (۲) و نرمی آن در نظر او جلوه کند ، اقتدا به آن افسونگر نموده ، ماری را بگیرد ، و دفعه آن مار ، او را بکشد .

بلی : فرق میان کسی که او را مار کشته باشد ، و کسی که مال

ص: ۵۳۹

۱- ۳۱. حقائق فیض (ره) ، ص ۱۱۹ .

۲- ۳۲. ملایمت و نرمی .

او را کشته باشد این است که : کشته مار ، در همان حال می فهمد . اما کشته مال ، بسا باشد که نداند که کشته شده است . و وقتی برمی خورد که دیگر سودی ندارد .

آری : اگر کور می تواند که مانند بینا در کنار دریا و قله های کوه و بیشه ها و جنگلهاراه رود ، عامی جاهل نیز می تواند مانند عالم دیندار کامل ، مال بسیار داشته باشد . و از مفاسد آن نجات یابد .

فصل : زهد و فضیلت آن

زهد و فضیلت آن

بدان که : ضد محبت دنیا و مال را زهد گویند . و آن عبارت است از : دل برداشتن از دنیا و آستین «فشاندن» (۱) بر آن . و اکتفا کردن به قدر ضرورت از برای حفظ بدن . و یاعبارت است از : پشت کردن به دنیا ، و رو آوردن به آخرت . بلکه از غیر خدا قطع نظر کردن ، و رو آوردن به خدا . و این ، بالاترین درجات زهد است .

پس هر که دل بردارد از هر چیزی که غیر از خداست ، حتی از بهشت و قصور و غلمان و حور . و بجز از خدا چیزی را نطلبد و نجوید ، آن زاهد مطلق است . و اگر دست از دنیا بردارد به طمع بهشت و آنچه در آن است ، از : حور و غلمان و فواکه و بستان ، و ترس آتش جهنم و مار و عقرب ، آن نیز زاهد است اما مرتبه او از اول پست تر است . و کسی که همین از بعضی از لذات دنیویه دست بردارد ، مثل اینکه : مال را ترک کند اما جاه را بطلبد .

ص : ۵۴۰

یا در خوراک به قدر قلیلی اکتفا کند، اما به لباس فاخر، تجمل و زینت نماید او را مطلقاً از زهد نصیبی نه، و نام زاهد بر او روا نیست.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: مرتبه زهد در وقتی حاصل می شود که: باعث ترک دنیا، و پستی و حقارت آن باشد، در جنب آنچه می طلبد از آخرت، یا قرب به خدا.

پس کسی که دنیا را ترک کند به جهت اینکه دستش به آن نرسد، به جهت غرضی دیگر از اغراض دنیویه، مثل: تحصیل نام نیک، یا به دست آوردن دلهای مردم، یا شهرت به جود و سخاوت و جوانمردی و کرامت، یا به جهت کم کردن تحمل بار زحمت، و امثال اینها، زاهد نیست، و اصلاً مرتبه زاهد از برای او نیست.

زهد و زاهد از دیدگاه آیات و روایات

و مخفی نماند که: صفت زهد، یکی از منازل راه دین، و بالاترین مقامات سالکین است. پروردگار عالم - جل شانہ - در کتاب کریم خود می فرماید:

«و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهره الحیوه الدنیا لفتنهم فیه».

خلاصه معنی آنکه: «چشم مدار به سوی آنچه ما داده ایم، از زینتهای زندگانی دنیا به بعضی از اصناف مردم تا امتحان نمائیم ایشان را و آزمایش کنیم». (۱)

و دیگر می فرماید:

«و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخره من نصیب».

یعنی: «هر که حاصل دنیا را بخواهد ما به

ص: ۵۴۱

او می دهیم ، و دیگر در خانه آخرت نصیبی از برای او نیست» . (۱)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که : «هر که داخل صبح شود و فکر او کار دنیا ، و همت او مقصور بر دنیا باشد ، خدا بر او کار را مضطرب و متفرق می سازد .

و شغل او را پراکنده می کند . و فقر و احتیاج او را در مقابل او می دارد . و از دنیا زیادتر از آنچه از برای او مقدر شده است به او نمی رساند . و هر که داخل صبح شود و فکر و همت او امر آخرت باشد ، خدا امر او را جمع می سازد . و شغل او را از برای او محافظت می کند . و دل او را غنی و بی نیاز می گرداند . و دنیا را ذلیل و خوار به نزد او می آورد» . (۲)

و فرمود که : «هر بنده را دیدید که خدا به او خاموشی و زهد در دنیا عطا فرموده است به او تقرب جوئید که به او القای حکمت و دانائی از مبادی فیاضه می شود» . (۳)

و نیز فرمود که : «هر که خواهد خدا علمی به او دهد بی آنکه درس بخواند ، و هدایت کند بی آنکه راهنمائی با او باشد ، پس در دنیا زهد کند و از دنیا قطع علاقه نماید» . (۴)

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود : «دل از دنیا بردار تا خدا ترا دوست دارد . و دل از آنچه در دست مردم است بردار ، تا تو را دوست دارند» . (۵)

و نیز از آن حضرت مروی است که

ص: ۵۴۲

۱-۳. شوری ، (سوره ۴۲) ، آیه ۲۰ .

۲-۴. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۵۱ . و اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۳۲۵ .

۳-۵. اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۳۲۵ . و کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۸۳ ، خ ۶۰۶۹ ، (با اندک تفاوتی) .

۴-۶. اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۳۳۳ .

۵-۷. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۸۷ ، خ ۶۰۹۱ .

: «زود باشد که بعد از من طایفه ای بیایند که :

پادشاهی از برای ایشان مستقر نباشد مگر به قتل و تجبر . و غنی از برای ایشان حاصل نگردد مگر به بخل و دلتنگی . و محبت به یکدیگر هم نرسانند مگر به متابعت هوا و هوس . آگاه باشید که هر که آن زمان را دریابد و به فقر صبر کند و حال آنکه قدرت بر فراهم آوردن مال داشته باشد ، و بر دشمنی مردم با او صبر کند با وجود آنکه قدرت بر محبت ایشان داشته باشد ، و بر ذلت و خواری صبر نماید با وجود اینکه براهزد کردن عزت قادر باشد ، و این همه را به جهت خدا کرده باشد خدای - تعالی - ثواب پنجاه صدیق به او کرامت فرماید» . (۱)

و فرمود که : «هرگاه نور داخل دل شود سینه گشاده و وسیع می گردد عرض کردند که : نشانی از برای این هست ؟ فرمود : بلی ، پهلو تهی کردن از سرای غرور ، و رو آوردن به خانه بهجت و سرور ، و مستعد مرگ شدن پیش از رسیدن آن» . (۲)

روزی فرمود که : «از خدا شرم کنید همچنان که باید . عرض کردند که : ما شرم می کنیم از خدا . فرمود : پس چرا می سازید چیزی را که در آن مسکن نمی کنید ؟ یعنی زاید بر سکنای شما است . و چرا جمع می کنید چیزی را که نمی خورید» . (۳)

جماعتی بر آن حضرت وارد شدند و عرض کردند که : «ما از اهل ایمانیم . حضرت فرمود علامت ایمان شما چیست ؟ عرض نمودند که : چون بلائی

ص : ۵۴۳

-
- ۱- ۸. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۲۰۹ ، خ ۶۱۹۵ .
 - ۲- ۹. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۲۲ .
 - ۳- ۱۰. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۵۲ . و الترغیب و الترهیب ، ج ۴ ، ص ۲۴۱ ، ح ۱۵ . کنز العمال ، ج ۱۵ ، ص ۸۵۷ ، خ ۴۳۴۰۹ . (با اندک تفاوتی) .

به ما رو داد صبر می کنیم . و چون نعمتی به ما رسید شکر می نمائیم . و راضی هستیم به قضای الهی . و دشمنان خود را به مصیبتی که به ایشان رسد شماتت نمی کنیم . حضرت فرمود : هرگاه چنین هستید پس جمع مکنید چیزی را که نمی خورید . و بنا نکنید آنچه را که در آن ساکن نمی شوید . و بر چیزی که عاقبت باید گذاشت و رفت دل مبندید . و رشک و حسد بر یکدیگر مبرید» . (۱)

مروی است که : «روزی بعضی از زنان آن حضرت از بسیاری گرسنگی که از آن حضرت مشاهده نمود به گریه آمد و عرض کرد : یا رسول الله ! آیا از خدا نمی طلبی که تورا طعامی فرستد ؟ فرمود به آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر از خدای خود مسئلت کنم که کوههای دنیا را طلا کرده و هر جا که روم با من روانه کند ، هر آینه می کند و لیکن من اختیار کردم گرسنگی دنیا را بر سیری آن . و فقر دنیا را بر غنای آن . و حزن و اندوه آن را بر فرح و شادمانی آن . به درستی که دنیا سزاوار محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نیست . و خدا از برای پیغمبران اولوالعزم راضی نشد مگر صبر بر ناخوشیهای دنیا ، و کناره کردن از لذات آن . پس از برای من راضی نشد مگر اینکه تکلیف کرد مرا به آنچه برایشان تکلیف کرده و گفت :

«فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل» .

یعنی : «صبر کن همچنان که اولو العزم از پیغمبران صبر کردند»

ص : ۵۴۴

به خدا قسم که چاره ای بجز اطاعت او ندارم. و به خدا قسم که صبر می کنم به قدر توانائی و طاقت خود همچنان که ایشان صبر کردند». (۲)

و فرمود که: «پیغمبران پیش از من بودند که بعضی از ایشان به فقر مبتلا شدند، به نحوی که بجز عبائی نیافتند. و بعضی مبتلا به شپش شدند، و این را دوست تر داشتند از اینکه خدا دنیا را به ایشان عطا نماید». (۳)

و فرمود که: «ایمان بنده کامل نیست تا آنکه گمنامی را دوست تر از شناسائی و شهرت داشته باشد. و کم چیزی را دوست تر از بسیاری مال داشتن داشته باشد». (۴)

و از آن حضرت مروی است که: «پروردگار به من فرمود که: اگر خواهی سنگهای مکه را از برای تو طلا کنم؟ عرض کردم: خداوندا! می خواهم که یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر، تا در روز گرسنگی تو را بخوانم و تضرع کنم و در روز سیری حمد و سپاس ترا به جا آورم». (۵)

و مروی است که: «آن حضرت روزی با جبرئیل از مکه بیرون آمد، به کوه صفا بالارفتند، آن حضرت به جبرئیل علیه السلام فرمود که: به خدائی که مرا به حق مبعوث کرده است که در این شام از برای آل محمد نه کف گندم برشته ای است نه قدری آردجو. هنوز سخن آن حضرت تمام نشده بود که ناگاه از آسمان صدا و زلزله عظیمی ظاهر شد، به نحوی که حضرت ترسیدند. فرمود که: مگر قیامت بر پا شد؟ جبرئیل

ص: ۵۴۵

۱-۱۲. احقاف، (سوره ۴۶)، آیه ۳۵

۲-۱۳. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۳. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۹۱.

۳-۱۴. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۳. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۹۲.

۴-۱۵. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۵. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۹۳.

۵-۱۶. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۵. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۹۳.

عرض کرد که: یا رسول الله! این صدای شهیر اسرافیل است که بر تو نازل می شود. پس اسرافیل آمد و عرض کرد که: خدای - تعالی - سخن تو را شنید، مرا با همه کلیدهای روی زمین به نزد تو فرستاد و مرا امر فرمود که: آنها را به خدمت تو بیاورم و به تو عرض کنم که: چنانچه خواهی همه کوههای خطه تهامه را از برای تو زمرد و یاقوت و طلا و نقره کنم؟ «فان شئت نیبا ملکا و ان شئت نیبا عبدا» پس اگر خواهی پیغمبری باش پادشاه. و اگر خواهی پیغمبری باش بنده». پس حضرت فرمود که: جبرئیل اشاره کرد که تواضع و فروتنی کن از برای خدا. حضرت فرمود: می خواهم پیغمبری باشم بنده. و پادشاهی رانمی خواهم». (۱)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که: «خدای - تعالی - فرمود: بهترین و پر نفع ترین دوستان من در نزد من مردی ست سبکبار، که از نماز خود لذت بیابد. و عبادت پروردگار خود را نیکو به جا آورد. و در میان مردم گمنام باشد. و روزی به قدر کفاف و قناعت به او برسد و بر این صبر کند. و چون مرگ بر او وارد شود هم میراث او کم باشد و هم گریه کنندگان بر او». (۲)

«روزی آن حضرت با جمعی از اصحاب به شتر چرانی گذشتند، شخصی به نزد او فرستادند و شیر طلبیدند. آن شخص گفت: شیری که در ظرف دارم از برای شام قبیله است. و آنچه در پستانهای شتر است به جهت

ص: ۵۴۶

۱- ۱۷. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۵. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۹۳

۲- ۱۸. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱.

صبح فردای ایشان است . حضرت فرمود :

خداوندا ! مال و اولاد این مرد را زیاد کن و گذشتند و به شبانی رسیدند ، کسی را نزد اوفرستاده شیر خواستند . آن شبان آنچه شیر در پستانهای گوسفندان بود دوشید و با آنچه در ظروف خود داشت جمع کرده با گوسفندی به خدمت حضرت فرستاد و گفت : این قلیلی بود که فرستادم ، چنانچه بفرمائید از این بیش می فرستم . حضرت او را دعا کرد و فرمود : خداوندا ! به قدر کفاف و قناعت به او روزی کن . کسی عرض کرد : یا رسول الله ! آن شخص که فرموده تو را رد نمود دعائی کردی که اکثر ما طالب آن هستیم . و آن را که خدمت گذاری کرد ، دعائی فرمودید که همه از آن کراهت داریم ؟! حضرت فرمود : چیز کمی که با آن کفایت و قناعت باشد بهتر است از بسیاری که آدمی را مشغول و گرفتار سازد» . (۱)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «مردم سه طایفه اند : زاهد و صابر و راغب .

اما زاهد ، همه غمها و شادیهای دنیا را از دل خود بیرون کرده نه به چیزی که از دنیابه او برسد شاد می شود و نه از چیزی که از دست او بیرون رود محزون می گردد . پس او همیشه در استراحت است .

و اما صابر ، دل او دنیا را می خواهد ، و طبع او رغبت دارد . اما هر وقت از برای او میسر شد خود را از آن نگاه می دارد ، چون بدی عاقبت آن را می داند . و اگر

ص : ۵۴۷

بر دل او مطلع گردی تعجب خواهی کرد از خود داری و پیش بینی و فروتنی او .

و اما راغب ، باکی ندارد ، از هر جائی که دنیا به او رو آورد ، خواه حلال و خواه حرام . و مضایقه ندارد در طلب مال و دنیا از هیچ نوعی ، اگر چه نفس او هلاک شود و حرمت او برود» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «علامت طالب آخرت آن است که : دل از زینت چند روزه دنیای فانی بردارد . آگاه باشید که دل برداشتن و زهد هیچ زاهدی در دنیا قسمت او را کم نمی کند . و حرص هیچ حریصی بر دنیا آنچه از برای او مقدر شده را زیاد نمی کند . پس مغبون کسی است که از نصیب خود در آخرت محروم شود» . (۲)

بلی :

کلید گنج اقالیم در خزاین اوست*** کسی به قوت بازوی خویش نگشاده ست

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : خدای - تعالی - فرمود :

قسم به عزت و جلال و عظمت و بهاء و بلندی مرتبه خودم ، که هیچ بنده ای خواهش برابر خواهش خود اختیار نکرد در چیزی از امور دنیا مگر اینکه من دل او را غنی و بی نیازی کنم . و شغل و فکر او را منحصر در آخرت می گردانم . و آسمان و زمین را ضامن روزی او می گردانم . و از برای او بهتر از هر تاجری تجارت می کنم» . (۳)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «بالاترین مردم در نزد خدا از جهت قدر و مرتبه

ص : ۵۴۸

۱- ۲۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۵۵

۲- ۲۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۲۹ ، ح ۶ .

۳- ۲۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۳۷ .

کسی است که باک نداشته باشد که دنیا در دست هر که می خواهد باشد . پس هر که نفس او کرامت و عزتی دارد دنیا در پیش چشم او خوار و بی مقدار است . و هر که نفس او خوار و ذلیل است دنیا در نظر او اعتباری دارد» . (۱)

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که : «زهد ، کلید در آخرت و بیزاری از آتش است .

و زهد این است که : هر چه ترا از خدا باز دارد آن را ترک کنی بدون اینکه تاسفی برفوت آن داشته باشی . نه عجیبی بر ترک آن نمائی و نه به آن سبب ، منتظر فرجی در دنیا باشی ، یا خواهی تو را بر این صفت حمد و ستایش کنند ، و به این جهت عوضی طلبی .

بلکه ترک آن را راحت خود دانی . و گرفتاری به آن را آفت شماری . و همیشه از آفت گریزان ، و طالب راحت باشی .

و زاهد کسی است که : اختیار کند آخرت را بر دنیا . و ذلت را بر عزت . و سعی در عبادت را بر راحتی . و گرسنگی را بر سیری . و یاد خدا را بر غفلت . و بدن او در دنیا باشد و دل او در آخرت» . (۲)

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که : «هر که صبح و شام کند و بدن او صحیح باشد و از کسی مضطرب و خائف نباشد و قوت شبانه روز خود را داشته باشد گویا که همه دنیا از برای او جمع است ، و شکی در این نیست» . (۳)

ص : ۵۴۹

۱-۲۳ . بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ۱۸۹ .

۲-۲۴ . بحار الانوار ، ج ۷۰ ص ۳۱۵ ، ح ۲۰ .

۳-۲۵ . بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۱۳ ، ح ۱۵

س خوشا به حال کسی که دل به دنیا نبندد و زهد در آن را اختیار کند . و همین قدر بس است در فضیلت زهد که : همه انبیا و اولیا به آن صفت موصوف ، بلکه اشهر صفات ایشان بود . و هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر با زهد . و اگر نه این بودی که قرب به پروردگار ، و نجات در دار قرار به آن موقوف بدی ، عظماء نوع انسان ، و برگزیدگان خداوند منان ، و آگاهان از حقیقت کار ، و دانایان اسرار بر خود چنین تنک نگرفتندی .

نگاه کن بر احوال کلیم الله ، موسی بن عمران ، که بی واسطه با خدا سخن گفتی . و انوار تجلی بر او تافتی . چگونه در دنیا زندگانی کرد ، غالب قوت او گیاه زمین و برگ درختان بود . و از کثرت ریاضت و زحمت ، چنان لاغر و ضعیف شده بود که سبزی علفی که خورده بود از ظاهر شکم مبارکش نمایان بود .

و نظر افکن به رفتار روح الله ، عیسی بن مریم ، که آفریدگار عالم بی واسطه مس بشری ، او را از مریم به وجود آورد . و بین که جامه او همیشه از موی بود . و خوراک او برگ درختان و علف صحراها . نه او را فرزندی بود که از مردنش بترسد . و نه خانه ای که از خرابی آن اندیشد . هیچ روزی قوت فردای خود را ذخیره نکردی . و هیچ مسکنی نداشتی . و به هر کجا که شام شدی خوابیدی .

روزی در بیابان باران و رعد و برق او را گرفت

، در هر طرف به طلب پناهی روان شد که خود را به جائی رساند ، خیمه ای از دور پیدا شد به آنجا آمد زنی تنها در آنجا دیدشرم کرد و از آنجا گذشته به غاری در کوهی رسید داخل آنجا شد دید شیری در آن ماوی دارد ، در آنجا نشست و دست بر آن شیر کشید و گفت : الهی ! هر چیزی را جا وماوائی دادی ولی از برای من ماوائی مقرر نفرمودی ؟ خطاب رسید که ماوای تو مستقردر رحمت من است . چون روز قیامت در آید تزویج کنم با تو هزار حور العین را که آنها را به ست خود آفریده ام . و چهار هزار سال که هر روزی از آن برابر عمر تمام دنیا باشد از برای تو عروسی کنم . و مردم را در عروسی تو اطعام نمایم . و امر فرمایم منادی را که ندا کند که : کجایند زاهدان در دنیا تا ببینند عروسی زاهد مطلق عیسی بن مریم را .
(۱)

و بشنو احوال یحیی بن زکریا را که به غیر از پوست ، چیزی نپوشیدی . و از درشتی پوست ، بدن او سوراخ سوراخ شد . روزی مادر او در خواست کرد که جبه ای (۲) از پشم بپوشد تا اندکی بدن او به استراحت بیفتد . چون آن را پوشید وحی به او رسید که : ای یحیی ! دنیا را اختیار کردی ! پس گریست و آن جبه را افکنده به حالت اول عود نمود . (۳)

نگاهی بر زهد پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

و بعد از این دیده بگشای و نظر کن در طریقه رفتار پیغمبر آخر الزمان ، که واسطه وجود زمین و آسمان است . و زهد آن

ص: ۵۵۱

۱- ۲۶. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۵۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۷۷ .

۲- ۲۷. جامه دراز و بلند که روی جامه های دیگر پوشند .

۳- ۲۸. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۶۳ و ۳۶۴ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۹۸ .

جناب را ملاحظه کن که بعد از بعثت در مدتی که آن سرور در دنیا بود هیچ صبحی او و اهلیتیش سیر نشدند مگر آنکه در شام گرسنه بودند . و هیچ شامی سیر نشدند مگر آنکه صبح آن گرسنه به سر بردند . و آن حضرت و اهلیت او خرمای سیر تناول نفرمودند مگر بعد از فتح خیبر . و خواب آن بزرگوار بر روی عبائی بود که آن را دوتا کردی و بر آن خوابیدی . که شبی آن را چهارتا کردند و حضرت بر آن خوابید چون بیدار شد فرمود : مرا از بیداری شب باز داشتید . باری عبا را بردارید و دو تا کنید .

و بسی اتفاق افتاد که آن برگزیده خدا جامه خود را بیرون کرده بود که بشوید که بلال اذان نماز می گفت و حضرت جامه دیگر نداشت که پوشد و به نماز بیرون رود . (۱)

و زهد زاهد علی الاطلاق ، و سرور زاهدان آفاق علی بن ابیطالب علیه السلام از آن مشهورتر که محتاج بیان باشد . در نزد دوست و دشمن به صحت پیوسته که آن حضرت هرگز از طعامی سیر نخوردی . و ریزه های نان جوی که خرد شده بودند می خوردند . و نان و خورش نمی خوردند . و اگر می خوردند منحصر بود به نمک یا سرکه . و اگر از آن ترقی می نمودند قدری شیر می خوردند . و آن حضرت را انبانی بود که ریزه های نان جو - و به روایتی سبوس جو - در آن بود و آن را میل می فرمود . و گاه بود که شبانه روزی به یک کف از همان سبوس که به دهن می ریختند اکتفا می نمودند . و

ص: ۵۵۲

۱- ۲۹. جهت آگاهی از زهد انبیاء و نبی اکرم - صلوات الله علیهم - رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۲۱، ح ۳۸.

پیوسته جامه درشت کهنه پوشیدی ، که مشتمل بر پینه های بسیار می بود . و گاهی جامه خود را به لیف خرما پینه می نمود . و گاهی به پاره پوستی کهنه . و مکرر می فرمود که : علی را بازینت دنیا چه کار است . و چگونه خود را راضی کنم به لذتی که فانی است ، و نعمتی که غیر باقی است ؟ (۱) و همچنین زهد ائمه راشدین و اکابر صحابه و تابعین و غیر ایشان از بزرگان دین و علماء صالحین در کتب احادیث و تواریخ مسطور است ، و در السنه و افواه مذکور . حتی اینکه بعضی از ایشان بوده اند که : پنجاه سال یا شصت سال که مدت حیات ایشان بوده جامه خواب نیفکندند . و دیگری از برای ایشان بر سر آتش نهادند . و فرش بر روی زمین نیفکندند . و اهل خانه خود را به ساختن طعامی امر نکردند . بلکه شبها را بر پا ایستادند . و رخسارهای خود را بر زمین فرش کردند آب دیده هایشان بر رخسارشان جاری و باپروردگارشان در مناجات و زاری بودند .

یکی از سلاطین ده هزار درهم از برای یکی از بزرگان دین فرستاد . او رد کرد . عیال او با او به گفتگو آمد . گفت : مثل من و مثل شما مانند شخصی است که گاو کاری داشت و به آن زراعت می کرد ، چون پیر شد و از کار افتاد آن را ذبح کرد تا از پوست آن منتفع گردد . و همچنین شما می خواهید که مرا در این پیری ذبح کنید ، پس ، از گرسنگی بمیرید بهتر است از اینکه مرا ذبح نمائید .

ص: ۵۵۳

و زهد بعضی به مرتبه ای بود که در شبهای گرم که به عبادت ایستادی مکانی را طلب کردی که نسیم سحر به آنجا نوزیدی تا مبدا اندکی افاقه از برای او حاصل شود .

دیگری را سبوی شکسته ای بود که آب در آن بود ، آن را از آفتاب بر نمی داشت و آب گرم را می آشامید . و می گفت : کسی که لذت آب سرد را یافت مفارقت از دنیا بر او مشکل است . (۱)

پس ای دوستان ! از مستی هوا و هوس هشیار شوید . و ضدیت میان دنیا و آخرت رابشناسید . و متابعت آنانی کنید که از حقیقت حال آگاه هستند . و خود را از لذت‌های فانیه دنیا باز گیرید . جان من ! اگر چه این بر تو شاق است ، اما چند روزی بیش نیست . و به اندک وقتی ، زمان آن به سر می رسد . و تا چشم برهم می زنی رفته است .

به عمری کو بود پنجاه یا شصت*** چه باید صد گره بر پای خود بست

نه پنجه سال اگر پنجه هزار است*** سرش بر نه که هم ناپایدار است

چو نبود در جهان پاینده چیزی*** نیززد ملک عالم یک پیشی

احوال یاران و برادران و دوستان و رفیقان را ملاحظه کن که : همگی رفتند و در زیرخاک خفتند . از آنچه اندوختند با خود چه بردند . و به که سپردند ؟ و از عیش و تنعم چه طرف بر بستند ؟ و چه ثمر چیدند ؟ تو گوئی خوابی بود یا خیالی .

بین چون گرفتند از ما کنار*** رفیقان پیرار (۲) و یاران پار (۳)

ص: ۵۵۴

۱- ۳۱. رک : جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۶۴-۶۳ .

۲- ۳۲. پیرار سال ، (دو سال قبل از این) .

۳- ۳۳. پارسال (سال گذشته) .

برفتند و رفت از جهان نامشان*** نیارد کسی یاد از ایامشان

شب و روز بی ما بیاید بسی*** که از روز ما یاد نارد کسی

بسی دوستان بر زمین پا نهند*** که بی باک پا بر سر ما نهند

بیاید بسی در جهان سوگ و سور*** که ما خفته باشیم در خاک گور

جهان را بسی بگذرد صبح و شام*** که از ما نباشد در ایام نام

دریغا که تا چشم بر هم زنی*** در این عالم از ما نبینی تنی

پس ای جان برادر! مشقت در این مدت اندک را تحمل کن، زیرا که: عاقل، زحمت چند روزی را به جهت استراحت دائمی بر خود گوارا می بیند.

فصل: درجات و اقسام زهد

درجات و اقسام زهد

چون فضیلت صفت زهد را دانستی. و مرتبه آن را شناختی. بدان که: از برای آن سه درجه و هفت قسم است.

و درجات آن ادنی و اوسط و اعلی است.

و اقسام آن، زهد فرض و زهد سلامت و زهد فضل و زهد معرفت و زهد خائفین و زهد راجین و زهد عارفین است.

درجه اول: که «ادنی» باشد، آن است که: دل آدمی میل و محبت به دنیا داشته باشد و لیکن آن را کند به مجاهده و مشقت ترک کند.

درجه دوم: که «اوسط» است، آن است که: اگر چه فی الجمله دنیا قدری در نظر او داشته باشد و لیکن آن را در جنب آخرت و نعیم آن، حقیر می شمارد. و به این جهت به «طوع» (۱) و رغبت

ص: ۵۵۵

دنيا را ترك كند ، مثل كسى كه يك درهم نقد را دست بردارد كه فدادو درهم عايد او شود . و صاحب اين مرتبه اگر چه ترك دنيا بر او شاق نيست ، اما بازچنان مى داند كه از چيزى دست برداشته و معاوضه كرده است . بلكه چون اندك انتظارى را از براى وصول به آخرت ضرور است گاه است عجب به خود كند .

درجه سوم : كه درجه اعلى است ، آن است كه : دنيا در نظر او مطلقا قدرى نداشته باشد . و آن را هيچ بدانند ، و «لا شىء» (۱) شمارد ، و به اين جهت به شوق و رغبته از آن كناره كند . مانند : كسى كه از دانه پشكلى بگذرد و يك دانه «ياقوت رمانى» (۲) بگيرد .

چنين شخصى هم ، چنين نمى داند كه معاوضه كرده است و از چيزى دست برداشته است .

و باعث اين مرتبه ، كمال معرفت به حقيقت دنيا و آخرت است ، زيرا كه : صاحب معرفت كامل ، يقين دارد كه : دنيا نسبت به آخرت پست تر است از پشگل نسبت به ياقوت . بلكه قطع نظر از آخرت مى داند كه : دنيا خود ، به غير از مثل پشگل ، چيزديگرى نيست .

و ارباب معرفت گفته اند كه : كسى كه دنيا را به جهت آخرت ترك كند ، مثل كسى است كه : مى خواهد داخل خانه پادشاهى شود ، و سگى در آن خانه باشد كه ممانعت كند ، لقمه نانى پيش او بيندازد و سگ را به آن مشغول كرده داخل خانه شود . و خود رابه خلوت خاص رسانيده و غايت تقرب از براى

ص: ۵۵۶

۱- ۳۵. هيچ .

۲- ۳۶. ياقوت بسيار سرخ

او هم رسد ، به حدی که حکم او در جمیع مملکت پادشاه نافذ شود .

و بین چنین شخصی آیا به جهت آن لقمه نانی که به سگ داده - که آن هم از خوان نعمت آن پادشاه بود - توقع عوضی از پادشاه دارد ؟ و دنیا چون آن لقمه نان است که اگر آن را می خورد تا در دهن او بود قلیل لذتی می برد و بعد از آن ثقل آن در معده اش باقی و آخر به نجاست گندیده منتهی می شود . بلکه نسبت دنیا از برای هر شخصی اگر چه هزار سال عمر کند نسبت به نعیم آخرت بسیار کمتر است از لقمه نان نسبت به مملکت دنیا . بلکه عمر هزار سال را با نعمت تمام دنیا هیچ قدری نسبت به آخرت نیست ، چه جای این چند روزه کوتاه «مشوب» (۱) به انواع آلام و ناخوشیها که همه آنها در نظر خودهیچ مقداری ، و در چشم اختیار ، اعتباری ندارند . آری :

آنچه در این مائده خرگهی (۲) ست*** کاسه آلوده و خوان تهی ست

هیچ نه در محمل (۳) و چندین جرس (۴)*** هیچ نه در کاسه و چندین مگس

چشمه سراپست فرییش مخور*** قبله صلیبست نمازش مبر

بگذر ازین مادر فرزند کش*** آنچه پدر گفت بر آن دار هش (۵)

منزل فانی ست قرارش مبین*** باد خزان است بهارش مبین

قسم اول : که «زهد فرض» بوده باشد ، آن است که : جمیع آنچه را خدا حرام کرده است ترک کند .

قسم دوم : که «زهد سلامت» باشد ، آن است که : از همه امور مشتبه نیز اجتناب نماید .

قسم سوم : که

ص: ۵۵۷

۱- ۳۷. آمیخته .

۲- ۳۸. سراپرده و خیمه بزرگ .

۳- ۳۹. هودج ، آنچه که در آن چیزی یا کسی را حمل کنند .

۴- ۴۰. زنگی که بر گردن چهارپایان می بندند .

۵- ۴۱. مخفف هوش

«زهد فضل» باشد ، دو نوع است :

اول : آن است که : از زیادت‌تر از قدر حاجت ، از حلال ، احتراز کند . اما قدر ضروری از طعام و لباس و سکنی و اثاث الدار و زن ، و آنچه وسیله اینها است از : مال و جاه راترک نکند . بلکه از آنها متمتع گردد .

دوم : آن است که : جمیع آنچه نفس از آن متمتع می شود و لذت می یابد ترک نماید ، اگر چه قدر ضرورت باشد . نه به معنی اینکه اینها را بالمره ترک کند ، زیرا که : آن ممکن نیست ، بلکه به این معنی که : آنچه را مرتکب می شود نه از جهت لذت یافتن باشد ، بلکه از راه اضطرار و توقف بقاء حیات بر آن باشد ، مانند : اکل میته .

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به این نوع از زهد اشاره فرمودند در حدیثی که می فرماید : «زاهد در دنیا کسی است که : ترک کند حلال دنیا را از ترس حساب آن . و حرامش را از بیم عقاب آن» . (۱)

و به این ، راجع است آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که : «همه زهد در میان دو کلمه از قرآن است که خدای - تعالی - می فرماید :

«لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم» (۲)

مضمون آنکه : «تأسف مخورید بر آنچه در دنیا از شما فوت می شود . و شاد مشوید به آنچه بشما رو می آورد» . (۳)

قسم چهارم : و آن «زهد معرفت» است ، آن است

ص : ۵۵۸

۱- ۴۲. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۶۷ .

۲- ۴۳. حدید ، (سوره ۵۷) ، آیه ۲۳ .

۳- ۴۴. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۲۰ .

که : ترک کند جمیع ماسوی الله را ، و قطع علاقه از آن نماید . حتی از جان و بدن خود . و مصاحبت با بدن هم از راه الجاء و اکراه بوده باشد .

و به این مرتبه حضرت صادق علیه السلام اشاره فرمودند که : «زهد ، کلید در آخرت و نجات از نار است . و آن این است که : ترک کنی هر چیزی را که تو را از خدامشغول می کند» . (۱)

و مخفی نماند که التفات به بعضی آنچه ما سوی الله است ، که از جمله ضروریات است ، مانند : قدر ضروری از اکل و شرب و لباس و آمد و شد با مردم و گفتگوی با ایشان و اصلاح مسکن و امثال اینها با این مرتبه از زهد منافات ندارد ، زیرا که : مقصود از قطع علاقه از دنیا رو آوردن دل است به خدا . و این بدون حیات و زندگی متصور نیست . و حیات ، موقوف است به ضروریاتی چند . پس هرگاه کسی اقتضای این ضروریات نماید به قصد محافظت بدن و استعانت از بدن بر امر عبادت و بندگی ، چنین شخصی مشغول به غیر خدا نخواهد بود . همچنان که کسی که در سفر حج ، راحله خود را علف دهد به جهت اینکه او را به مکه رساند معرض از حج نیست .

بلی باید بدن را در راه خدا به منزله مرکب داند در راه حج ، همچنان که مقصود از تهیه ضروریات مرکب محافظت آن است از برای اینکه آدمی را به مقصد برساند . نه پرورش و لذت بردن آن . همچنین باید مقصود از اکل

ص: ۵۵۹

و شرب و لباس و سکنی ، محافظت بدن باشد به جهت عبادت خدا و بندگی او . پس به قدری که محافظت ، بر آن موقوف است اکتفا نماید ، نه آنکه مقصود تن پروری و تنعم باشد . و اگر لذتی بر آن مترتب شود ضرر ندارد بعد از آنکه مقصود بالذات نباشد .

و بدان که : شکی نیست که تحصیل زیادت از قدر آنچه آدمی به آن محتاج است ، و نگاه داشتن فاضل بر آنچه رفع احتیاج را می کند ، منافی مرتبه زهد است . و اما آنچه به آن احتیاج است و در اکل و شرب و لباس و سکنی و اثاث الدار و زن ، و فی الجملة «جاهی» (۱) که دفع ظلم و ستم از خود کند منافات با زهد ندارد ، و لیکن از برای آنها نیز مراتبی چند است . و بعضی از علمای اخلاق گفته اند که : غایت زهد در خوراک ، آن است که زیاده از قوت شبانه روزی را نگاه ندارد ، چنانچه زیادتی داشته باشد به مستحقین بذل کند . و آن را هم نان جو قرار بدهد نهایت زهد خواهد بود .

و لیکن بعضی اوقات نان گندم خوردن ، بلکه یک نان خورش نیز ضمیمه آن نمودن ، به شرط آنکه از چیزهای بسیار لذیذ نباشد بلکه بعضی وقتها گوشت نیز تناول کردن بازهد منافات ندارد .

و در لباس ، اقتصار کند به آنچه از پنبه یا پشم باشد . و اینقدر از آنها تحصیل کند که بدن او را بپوشاند . و از گرما و سرما او را محافظت کند . و اگر دو

ص: ۵۶۰

جامه یا سه جامه هم داشته باشد که چون یکی را بشوید آن دیگر را بپوشد با زهد منافاتی ندارد .

و از خانه این قدر جوید که : خود و عیال خود را از گرما و سرما و نظر مردم بپوشاند .

و از فرش و ظرف و دیگ و کوزه و امثال اینها از اثاث خانه به قدر رفع حاجت اکتفا کند . و تجاوز به غیر ضروریات نکند . و به محض احتمال حاجت ، یا از راه ظن به احتیاج به آن ، در سالی یک دفعه آنها را حبس ننماید .

و از زن به این قدر بسازد که سورت (۱) قوت شهویه او را بشکند . و رفع مشاغل ضروریه او را بکند .

و در خصوص مال ، باید اگر کاسب باشد همین که به قدر احتیاج آن شبانه روز را کسب کرد کسب را ترک کرده مشغول امر دین خود شود . و اگر ملکی یا مستقلى داشته باشد شرط زهد آن نیست که آن را دست بردارد .

بلی مقتضای زهد آن است که : آنچه از محصول آن از قوت سالیانه زیاد باشد نگاه ندارد .

و بعضی گفته اند که : چنین شخصی که احتیاط سالیانه خود را کند از جمله ضعیف‌زاهدین است . و از درجات عالیّه زاهدین بهره و حظی ندارد و غایت زهد ، آن است که :

چون قوت یک روزه داشته باشد به آن اکتفا نماید . و دیگر احتیاط بعد را نکند .

همچنان که طریقه طوایف انبیا ، و زمره اوصیا و جماعتی از اتقیا بوده است .

ص: ۵۶۱

همچنان که والد ماجد حقیر - قدس سره - فرموده است ، حق آن است که : حکم زهد به اختلاف اشخاص و اوقات مختلف می شود ، زیرا که شان یک نفر تنها ، غیر از شان صاحبان عیال است . و کسی که قدرت بر کسبی ندارد ، و همت او بر تحصیل علم و عمل مقصور است ، حال او غیر از حال اهل کسب و صنعت است . و همچنین اوقات و اماکن مختلف است . در بعضی ولایات و نسبت به بعضی از اشخاص تحصیل قدر ضروری در هر روز ممکن است و در بعضی دیگر چنین نیست .

پس لایق هر کسی آن است که : مجتهد نفس خود باشد . و ملاحظه وقت و حال و مکان را بکند و ببیند که : اصلح از برای امر آخرتش ، و باعث اطمینان قلب و جمعیت خاطر او ، نگاهداشتن چه قدر است و چه جنس ، که اگر از آن کمتر باشد متمکن از تحصیل آخرت نیست . همان را نگاه دارد و زاید بر آن را ترک کند . و چنین شخصی بعد از آنکه در نگاهداشتن این قدر قصد خود را از برای خدا خالص کند از زهد واقعی خارج نخواهد شد . اگر چه اکتفا به کمتر تواند نمود .

و همچنان که حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام در حدیث مکالمه او باسفیان ثوری و اصحابش - که ثقة الاسلام کلینی در جامع کافی روایت کرده - فرموده است ، صریح در این است . و در آن حدیث مذکور است که : «سلمان فارسی قوت سال خود را از حصه خود از بیت المال

نگاه می داشت . و ابو ذر را چند شتر و چند گوسفند بود که به محصول آنها معاش می کرد . و در آن حدیث است که : انصاری را چند بنده بود و آنها را در وقت مردن آزاد کرد . حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون مطلع شد فرمود : اگر می دانستم نمی گذاردم او را در مقبره مسلمین دفن کنید ، بنده های خود را آزاد کرد و اطفال صغار خود را واگذارد که از مردم سؤال کنند» . (۱)

و اما در خصوص جاه ، که عبارت است از وقع در دل های مردم و اعتبار در نظرایشان ، پس مذکور شد که : قدری از آن به جهت انتظام امر معیشت و دفع شر اشرار بازهد منافات ندارد .

و بعضی از علماء گفته است که : اگر چه قدر ضرورت از آن ، منافات نداشته باشد بازهد ، و لیکن منجر به جائی می شود که آدمی را به هلاکت رساند . پس اولی و «اللیق» (۲) آن است که : آدمی مطلقا طلب وقع و اعتبار و مرتبه در نظر مردم نکند .

بلی آن مرتبه که بدون سعی ، خدا به بعضی می دهد به جهت ترویج دین یا به سبب بعضی از صفات و کمالات ، منافاتی با زهد ندارد . همچنان که جاه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله از همه کس بالاتر بود . و زهد او از همه عالم بیشتر . و حق آن است که : جاه نیز مانند مال است . و بسیار می شود که آدمی در ولایتی یا زمانی اتفاق می افتد که گذران امر معیشت او به قدری

ص: ۵۶۳

۱- ۴۸. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۷۳-۷۲

۲- ۴۹. لایق تر .

از جاه و مرتبت موقوف است ، پس در این قدر حرجی نیست . و منافاتی با زهد ندارد ، و از دنیا نیست . همچنان که از اخبار و آثار نیز مستفاد می شود .

مروی است که : «ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را احتیاجی شد ، به نزد یکی از اصدقاء خود رفت که چیزی قرض کند . به او قرض نداد . حضرت محزون مراجعت کرد . وحی به او رسید که : اگر از خلیل خود سؤال می کردی به تو عطا می کرد . عرض کرد که : پروردگارا ! چون می دانستم که تو بر دنیا غضبناکی ، ترسیدم که از تو سؤال کنم . خطاب رسید که قدر احتیاج از دنیا نیست» . (۱)

پس معلوم می شود که محافظت هر قدری که آدمی به آن محتاج است آن از دین است نه از دنیا .

بلی : زیادتر از آن ، از دنیاست و وبال آدمی است در آخرت . بلکه در دنیا نیز همچنان که کسی که تامل در احوال اغنیاء و مالداران کند این مرحله بر او معلوم می شود و می بیند که : چقدر محنت و بلا و رنج و عنا می کشند . و در تحصیل مال و جمع و محافظت آن انواع مذلت و خواری را متحمل می شوند ، که هرگز عشر آن زحمت و ذلت به فقرای تهی دست نمی رسد .

نگهبانی ملک و دولت بلاست*** گدا پادشا هست و نامش گداست

نهایت سعادت می که از مال عاید اغنیاء می گردد آن است که : آن را از برای ورثه خود بگذارند و آنها بخورند و معصیت آفریدگار کنند . و از این جهت است که تشبیه کرده اند :

ص: ۵۶۴

کسی را که عمر خود را صرف جمع اموال دنیوی می کند به کرم ابریشم ، که پیوسته بر دور خود می تند تا راه خلاصی را مسدود می کند ، بعد از آن ، چون می خواهد بیرون آید مخلصی نمی یابد و در آنجا می میرد و به سبب عمل خود هلاک می شود .

و همچنین کسی که حریص بر دنیا است هر روز سعی می کند و زنجیری تازه بر پای خود می بندد ، که قدرت بر گسیختن آن ندارد ، تا ملک الموت دفعی میان او و خواهشها و اندوخته های او جدائی افکند . و در وقت مردن ، آن زنجیرها - که یکسر آنها بر دل بیچاره اش بسته است و یکسر دیگر به آنچه جمع کرده و اندوخته است - او را به جانب دنیا می کشد . و چنگالهای ملک الموت بر رگ و ریشه دل او فرو رفته و او را به جانب آخرت جذب می کند . و در آن وقت اگر بسیار بر او سهل و آسان گذرد مانند کسی خواهد بود که : پاره اعضای او را از یکدیگر جدا کنند . و این اولین عذابی است که بعد از رفتن از دنیا به اهل دنیا می رسد . و آنچه در عقب آن می آید به شرح در نمی آید .

قسم پنجم : که «زهد خائفین» است ، و آن زهدی است که : سبب آن تشویش از عذاب آخرت و سخط پروردگار بوده باشد .

قسم ششم : «زهد راجین» است ، و آن زهدی است که : سبب آن امید به ثواب پروردگار ، و نعیم جنت باشد .

قسم هفتم : و آن «زهد عارفین» و بالاترین اقسام زهد است

ص: ۵۶۵

، آن است که : بجز قرب پروردگار ، و لقای او نطلبید . نه او را التفاتی به آلام و عذاب جهنم باشد تا خلاصی از آن را طلبید .
و نه به لذات بهشت ، تا وصول به آنها را جوید . بلکه همه همت او مستغرق لقای پروردگار باشد . همچنان که در فقرات
مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به آن تصریح شده . (۱)

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست***که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

و ظاهر ، آن است که : هر که خدا را شناخت و لذت ملاقات او را یافت و دانست که :

لذت تنعم به حور و قصور و اشجار و انهار ، با التذاذ به لقای پروردگار در یک حال جمع نمی شود ، دیگر غیر از لقای
پروردگار ، چیزی نخواهد .

بلکه همچنان که بعضی گفته اند : بعد از درک لذت لقاء ، دیگر وقعی از برای لذت حور و قصور ، در دل باقی نمی ماند ،
زیرا که : لذت نعیم بهشت در نزد لذت لقای الهی ، مثل لذت گرفتن گنجشکی است در پیش لذت تسخیر تمام ممالک عالم
، و استیلای بر همه بنی آدم .

فایده زاهد حقیقی و علائم او

چون حقیقت زهد و فضیلت آن را دانستی . اکنون نپنداری که : هر که ترک مال دنیا را نمود زاهد است ، زیرا که : ترک مال
، و اظهار ضیق معاش ، و خفت در اکل و لباس بسیار سهل است در جنب جاه و شهرت و مدح و منزلت . و بسیاری از دنیا
پرستان که دست از مال دنیا

ص: ۵۶۶

برداشته و به اندک قوتی اکتفا نموده و به منزل ویرانی قناعت نموده اند تا مردم آنها را زاهد شناسند و مدح کنند . و به طمع لذت بالاتری از لذت پست تر گذشته اند و این اشخاص ترک دنیا را از برای دنیا کرده اند .

پس زاهد حقیقی آن است که : ترک مال و جاه ، بلکه جمیع لذتهای نفسانیه نموده باشد . و علامت این ، آن است که : فقر و غنا و عزت و ذلت و مدح و ذم در نزد او مساوی باشد . و سبب این حالت ، غلبه انس به خداست ، زیرا که : مادامی که در دل محبت خدا و انس به او غالب نشود ، محبت دنیا بالکلیه از دل خارج نمی شود . و محبت خدا و محبت دنیا در دل او مثل آب و هوا هستند در قرح ، چون یکی از اینها داخل شود دیگری بیرون می رود . پس دل آکنده از محبت دنیا ، از دوستی خدا خالی است . و دل مشغول به محبت خدا ، از دوستی دنیا فارغ است . و هر قدر که یکی از اینها کم می شود دیگری زیاد می شود ، و بالعکس .

صفت دوم : مفاسد غنا و بی نیازی

مفاسد غنا و بی نیازی

از رذایل متعلقه به قوه شهویه ، صفت غنا و بی نیازی است .

و آن عبارت است از : آماده بودن جمیع آنچه از اموال ، صاحب آن به آن محتاج است . و از برای این صفت ، مراتب بی نهایت است . و چنین نیست که : هر غنا و ثروتی مذموم ، و از صفات رذیله باشد .

و از برای غنا اقسامی چند است :

یکی : کسی است که :

ص : ۵۶۷

نهایت سعی می کند در جمع مال ، و زحمت می کشد در تحصیل آن . و هر گاه از دست او بیرون رود محزون و غمناک می گردد .

دوم : شخصی است که : تعب و زحمتی در جمع آن نمی کشد و لیکن خدا ثروتی به او داده است و به آن شاد و خوشحال است . و چنانچه چیزی از او تلف شود اندوهناک می گردد .

سوم : کسی که نه زحمتی در جمع آن کشیده و نه به بودن آن شاد ، و نه از رفتن آن غمناک می گردد ، و لیکن خدا دولتی به او داده است . و به آن شاکر و راضی است و وجود و عدمش مساوی ، یا وجودش در نظر او بهتر است . اما نه اینکه اگر تمام شود غصه و اندوه به او راه یابد . و نیز آن شخصی که غنی است ، یا همه مال او حلال است یا حرام هم دارد ، در دادن حقوق واجبه یا مستحبه یا تقصیر می کند یا نه . و این اقسام که مذکور شد بعضی از آنها مذموم و از صفات رذیله اند و بعضی دیگر چنین نیستند . بلی غالب آن است که : از برای غیر صاحبان نفوس قدسیه قویه مطلقا از خطر و آفت سالم نباشد . و از این جهت است که حق - سبحانه و تعالی - می فرماید :

«ان الانسان لیطغى ان رآه استغنى»

یعنی : «به درستی که انسان چون خود را غنی و بی نیاز دید ، سرکشی و طغیان می کند» . (۱)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بلال فرمود که : «ملاقات کن خدا را

ص : ۵۶۸

درحالتی که فقیر باشی . و ملاقات مکن او را در حالتی که غنی باشی» . (۱)

و فرمود که : «فقرای امت من ، پانصد سال پیش از اغنیای ایشان داخل بهشت خواهند شد» . (۲)

و فرمود : «مطلع شدم بر اهل بهشت ، اکثر ایشان را دیدم از فقرا بودند . و مطلع شدم بر دوزخ ، اکثر اهل آن را اغنیا یافتم» .

(۳)

و مروی است که : «هیچ روزی نیست مگر اینکه ملکی در زیر عرش ندا می کند که :

ای فرزند آدم ! چیز کمی که تو را کفایت کند بهتر است از چیز بسیاری که تو را سرکش و طاغی کند» . (۴)

فصل : فقر و اقسام آن

بدان که ضد غنا ، فقر است . و آن بر دو قسم است :

اول : فقر حقیقی ، و آن عبارت است از : احتیاج «کائنا ما کان» . (۵)

و این فقر از برای هر موجودی غیر از واجب الوجود ثابت است . و مقابل آن ، غنای مطلق است ، که مخصوص ذات احدیت است . و به این فقر و غنا در کتاب خدا اشاره شده است که :

«انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی . . .» . (۶)

دوم : فقر اضافی ، و آن عبارت است از : احتیاج به بعضی از ضروریات . و این فقری است که در اینجا مذکور می شود .

و فقیر به این به چهار قسم است :

یکی آنکه : مال دنیا را دوست دارد . و نهایت رغبت به آن دارد . و نهایت تعب ورنج در طلب

ص : ۵۶۹

۱-۲. اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۵۴ و ۲۷۳ . و الدر المنثور ، ج ۳ ، ۲۳۴ .

۲-۳. کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۴۷۷ ، ح ۱۶۶۲۵ ، (با اندک تفاوتی) .

۳-۴. مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۱۷۳ .

۴-۵. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۷۷ .

۵-۶. به هر نحوی که باشد ، به هر طور که باشد .

۶-۷. یعنی : ای مردم ! شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید ، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش

است . فاطر ، (سوره ۳۵) ، آیه ۱۵

آن می کشد . و از هر ممری که حاصل شود مضایقه ندارد ، و لیکن چیزی به دست او نمی آید . و این را فقیر حریص گویند .

دوم آنکه : آنکه مالدار را از بی چیزی دوست تر داشته باشد ، و لیکن محبت او به مال به مرتبه ای نیست که خود را به مشقت و زحمت افکند ، و از حرام مضایقه نداشته باشد ، بلکه اگر بی زحمت یا به اندک طلبی که مانع عبادت او نشود و چیزی به دست او آید خوشحال می گردد . و این را فقیر قانع می نامند .

سوم آنکه : مطلقا رغبت و محبتی به مال نداشته باشد و آن را نخواهد ، بلکه از آن متاذی و گریزان باشد ، و اگر مالی به او رسد از آن اعراض کند . و این را فقیر زاهد گویند .

چهارم آنکه : نه محبتی به مال داشته باشد ، نه کراهتی از آن ، نه از مال داشتن شاد باشد و نه اگر مالی بیابد از آن اعراض کند ، بلکه وجود و عدم مال نزد او مساوی باشد .

و به غنا و فقر هر دو راضی باشد . نه از غنا روگردان باشد و نه از فقر و احتیاج خائف و ترسان . نه اگر مال بیابد مشغول هوا و هوس شود و نه اگر نیابد پریشان خاطر گردد و شکایت کند . و چنین شخصی اگر مال همه دنیا را داشته باشد از برای او ضرر ندارد . و مال در پیش او مثل هوا خواهد بود ، که بام و فضای خانه او را فرا گرفته و به او ضرر نمی رساند . و

نه از آن شاد و نه از آن کراهت دارد . بلکه به قدر ضرورت نفس کشیدن از آن منتفع می گردد . و به احدی در آن بخل نمی ورزد . و خود و غیر خود را در آن مساوی می بیند . و چنین شخصی را فقیر مستغنی راضی ، یا فقیر عارف باید نامند . و مرتبه این شخص ، از مرتبه زاهد بالاتر است . و زاهد از ابرار است ولی چنین شخصی از مقربین است ، زیرا که : زاهد از دنیا کراهت دارد ، پس دل او مشغول کراهت دنیا است .

همچنان که دل حریص ، مشغول محبت آن است . و هر چه دل را مشغول کند حجابی است میان بنده و خدا . و لیکن دل مشغول به بغض دنیا بهتر است از دل مشغول به حب آن . و دوم ، مثل کسی است که : بر خلاف راه مقصود برود و از مقصود غافل باشد . و اول ، چون کسی است که : راه مقصود را طی کند ، و لیکن از مقصود غافل شود . و از برای این حالت منتظره ، به غیر از زوال غفلت نیست . به خلاف اول ، که اگر غفلت اوزایل شود باید مدت‌ها از آن راهی که رفته برگردد تا به راه مقصود افتد .

اگر کسی گوید که : شکی نیست که انبیا و اولیا ، فقر را طالب بودند و از غنا کراهت داشتند و از مال دنیا گریزان بودند ، - همچنان که از اخبار مستفاد می شود - . (۱)

پس باید مرتبه ایشان نازل تر از مرتبه فقیر مستغنی باشد . و دل

ص: ۵۷۱

ایشان مشغول باشد. جواب گوییم که: از اخبار بیش از این بر نمی آید که: ایشان از مال دنیا نفرت و کناره می کردند، نه اینکه عداوت و بغض به آن داشتند و دل ایشان مشغول بوده به کراهت آن. مانند کسی که به قدر تشنگی آب از نهر بیاشامد و بقیه را اعتنا نکند. و بر فرض اظهار کراهت و تنفراز دنیا و مال، به جهت تنبه سایر مردمان بوده، همچنان که می بینیم: پدر، از لب حوض به کنار می جهد تا طفل او بترسد و حذر کند. و افسونگر در برابر اولاد خود از مار فرار می کند که آنها نیز بترسند. نه اینکه خود از مار خوفی داشته باشد. و مخفی نماند که:

بعضی از این اقسامی که از برای فقر ذکر کردیم ممدوح، و بعضی مذموم است. و اختلاف اخباری که در خصوص فقر رسیده که در بعضی مدح آن شده و در بعضی ذم آن، به جهت اختلاف اقسام آن است.

فصل: فضیلت و شرافت فقر و فقرا

اقسام فقر، اگر چه - همچنان که - دانستی مختلف اند ولیکن صفت فقر «فی نفسه» نسبت به غنا افضل است. و اخبار در ستایش آن بسیار است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که: «بهترین این امت، فقرای ایشان اند». (۱)

و فرمود: «پروردگارا! مرا زندگانی و مردن درویشان ده. و در زمره ایشان مرامحشور گردان». (۲)

و فرمود که: «زینت فقر از برای مؤمن بیشتر است از لجام از برای اسب». (۳)

یعنی همچنان که لجام، اسب را

ص: ۵۷۲

۱- ۹. اتحاف الساده المتقین، ج ۹، ص ۲۷۵.

۲- ۱۰. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۷۰، خ ۱۶۵۹۲.

۳- ۱۱. کافی، ج ۲، ص ۲۶۵، ح ۲۲.

از ورطه های هلاکت نگاه می دارد ، فقر نیز مؤمن را از آن بهتر از فساد محافظت می کند .

«شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از فقر سؤال کرد . حضرت فرمود :

خزینه ای است از خزاین خدا . بار دوم پرسید . فرمود : کرامتی است از خدا . بار سوم باز پرسید . فرمود : چیزی است که :
نمی دهد خدا آن را مگر به پیغمبر مرسل ، یا مؤمنی که در نزد خدا کریم باشد» . (۱)

و فرمود که : «در بهشت غرفه ای است از یک دانه یاقوت سرخ ، که اهل بهشت نگاه به آن می کنند ، چنان که اهل زمین به
ستارگان نظر می کنند . داخل آنجا نمی شود مگر پیغمبر فقیر ، یا مؤمن فقیر» . (۲)

از آن حضرت مروی است که : «در روز قیامت فقرای امت من از قبر بر نخواهندخواست مگر با جامه های سبز . و گیسوان
ایشان به در و یاقوت بافته شده خواهد بود . وعصاهائی از نور در دست خواهند داشت . و بر منبرها نشسته خواهند بود . چون
پیغمبران ایشان را ببینند گویند : اینها ملائکه اند . و ملائکه ایشان را بینند گویند : پیغمبران اند . ایشان گویند : ما نه پیغمبریم
و نه ملک ، بلکه طایفه ای از فقرای امت محمدیم . گویند : شما به چه عمل به این مرتبه رسیدید ؟ ایشان جواب دهند که : ما
اعمال بسیار نداشتیم ، و روزها به روزه و شبها به عبادت نگذراندیم و لیکن نماز پنجگانه خود را به جا آوردیم . و چون نام
محمد را می شنیدیم اشکها بر رخسارهای

ص: ۵۷۳

۱- ۱۲. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۴۷ ، ح ۵۸

۲- ۱۳. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۴۷ .

خود فرو می ریختیم». (۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «خدا با من تکلم کرد و فرمود:

ای محمد! من هرگاه بنده ای را دوست داشته باشم سه چیز به او عطا می کنم: دل او را محزون می کنم. و بدن او را بیمار می کنم. و دست او را از مال دنیا خالی می گردانم. و هرگاه بنده ای را دشمن داشته باشم سه چیز به او می دهم: دل او را شاد و مسرور می کنم. و بدنش را صحیح می گردانم. و دست او را از اموال دنیویه پر می کنم». (۲)

و فرمود که: «مردم همه مشتاق بهشت اند، و بهشت مشتاق فقرا است». (۳)

و مروی است که: «فردای قیامت جمله زهاد و عباد از تقصیر طاعت خود عذرخواهند. و حق - تعالی - از فقرا عذر خواهی کند و فرماید: ای بنده من! دنیا را به توندادم نه از این جهت بود که دنیا به تو حیف بود بلکه از آن جهت بود که تو به دنیا حیف بودی.

دنیا ندادم ام نه از خواری توست*** کونین فدای یک نفس زاری توست

هر چند دعا کنی اجابت نکنم*** زیرا که مرا محبت زاری توست

برخیز و بر صفوف اهل قیامت بگذر و هر که را که بینی بر تو حقی داشته باشد و در دنیا بر تو اکرامی کرده باشد دست او را بگیر و با خود به بهشت بر». (۴)

و فرمود که: «بسیار با فقرا آشنائی کنید و بر ایشان حق خود را ثابت کنید، که

ص: ۵۷۴

۱-۱۴. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۸.

۲-۱۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۸.

۳-۱۶. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۹.

۴-۱۷. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۵، ح ۲۰ (با اندک تفاوتی).

از برای ایشان دولتی خواهد بود . شخصی عرض کرد که : چه دولتی از برای ایشان خواهد بود ؟ فرمود که : در روز قیامت به ایشان خطاب خواهد رسد که : نگاه کنید هر که شما را قرص نانی ، یا شربت آبی ، یا جامه ای داده باشد دست او را بگیرید و به بهشت برید» . (۱)

و فرمود که : «اگر می خواهید ببینید پادشاهان را ، نظر کنید به ضعیفان خوارژولیده موی غبار آلوده ، که دو جامه کهنه بر خود پیچیده اند ، نه ایشان را کسی می شناسد و نه ایشان کسی را می شناسند» . (۲)

از آن حضرت مروی است که : «چون زمانی بیاید که مردم فقرای خود را خوار و دشمن دارند و به تعمیر دنیا مشغول شوند و به جمع درهم و دینار رو آورند ، خداایشان را به چهار چیز مبتلا می کند : قحط . و خوف از سلطان . و خیانت حکام . و تسلط دشمنان» . (۳)

از اهل بیت - علیهم السلام - مروی است که : «اگر خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را مبتلا می کند ، و چون محبت او بیشتر شد ، اهل و عیال و دولت و مال را از او می گیرد» . (۴)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «از برای شیعیان خالص در دولت اهل باطل نیست ، مگر به قدر قوت ، اگر چه از مشرق به مغرب روند و از مغرب به مشرق ، که زیادت از قوت عایدشان نخواهد شد» . (۵)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «فقرای مؤمنین چهل هزار

ص : ۵۷۵

۱- ۱۸ . محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۲۳ . اتحاف الساده المتقین ، ج ۹ ، ص ۲۷۹ .

۲- ۱۹ . احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۷۱ .

۳- ۲۰ . محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۲۴ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۷۱ .

۴- ۲۱ . بحار الانوار ، ج ۸۱ ، ص ۱۸۸ .

۵- ۲۲ . کافی ، ج ۲ ، ص ۲۶۱ ، ح ۷ .

هزار سال پیش از اغنیا در روضه های بهشت سیر خواهند کرد . و مثل این ، مثل دو کسی است که : به آبدارخانه ای بگذرند و یکی را ببینند که هیچ ندارد ، بگویند : او را روانه کنید . دیگری را ببینند که از مال مملو است بگویند او را نگاه دارید» . (۱)

و آن حضرت فرمود که : «چون روز قیامت شود خدا می فرستد به نزد فقراء مؤمنین ، مانند کسی که عذر خواهی کند . و پیغام می دهد که به عزت خودم سوگند که : من شما را در دنیا فقیر نکردم از خواری و بی قدری شما ، و هر آینه امروز خواهید دید که چه باشما می کنم . پس نظر کنید به هر که در دنیا به شما نیکی کرده باشد دست او را بگیرید و داخل بهشت کنید . شخصی از فقرا عرض خواهد کرد که : پروردگارا ! اهل دنیا در دنیازنان متعدد گرفتند و لباسهای فاخر پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانه های رفیع نشستند و اسبان راهوار سوار شدند ، به ما امروز نیز مثل ایشان عطا کن . خطاب پروردگار رسد که : امروز از برای تو و هر یک از شما هفتاد برابر آن چیزی است که به اهل دنیا دادم ، از روزی که دنیا خلق شده تا روزی که منتهی شد» . (۲)

روزی آن حضرت به بعضی از اصحاب خود فرمودند که : «آیا داخل بازار می شوی ؟ و آیا می بینی که میوه یا چیز دیگر که آن را می فروشند و تو آن را خواهی و قدرت بر خریدن آن نداشته باشی ؟ عرض کرد : بلی . فرمود : آگاه باش

ص : ۵۷۶

۱- ۲۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۶۰ ، ح ۱

۲- ۲۴. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۱۱ ، ح ۱۱ و کافی ، ج ۲ ، ص ۲۶۱ ، ح ۹ .

که از برای تو به عوض هر چه می بینی و نمی توانی بخری یک حسنه است». (۱)

و از حضرت کاظم علیه السلام مروی است که: «خدای - تعالی - می فرماید که: من غنی را غنی نکردم به جهت کرامتی که بر من داشت، و فقیر را فقیر نکردم به سبب خواری که در نزد من داشت، بلکه غنا و فقر چیزی است که: به آن اغنیا و فقرا را امتحان می کنم. و اگر فقرا نبودندی اغنیا مستوجب بهشت نگشتندی». (۲)

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «هر که ملاقات کند فقیر مسلمی را و بر او سلام کند به خلاف سلامی که به غنی می کند، ملاقات خواهد کرد خدا را در روز قیامت در حالتی که بر او غضبناک باشد». (۳)

لقمان پسر خود را وصیت می نمود، گفت: «ای فرزند! کسی را به جامه کهنه، حقیرنشماری، که خدای تو و او یکی است» (۴).

منقول است که: «شخصی به نزد یکی از بزرگان دین رفت و گفت: دعائی در حق من کن، که محتاجم و عیالمنند، و عیال من به من ایذاء می رساند. آن شخص بزرگ گفت که: هر وقت عیال تو گوید: نه آرد داریم و نه نان. تو آن وقت دعا به من کن که دعای تودر آن وقت بهتر است از دعای من. پس هان ای فقیر مسکین! قدر این صفت را بدان و از آن اندوهناک مباش، که دو روزه فانی به هر نحو که باشد خواهد گذشت و تا چشم

ص: ۵۷۷

۱-۲۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۲، ح ۴۶.

۲-۲۶. کافی، ج ۲، ص ۲۶۵، ح ۲۰.

۳-۲۷. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸، ح ۳۱.

۴-۲۸. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۷۲.

برهم زنی وقت کوچ غنی و فقیر یکسان اند» .

شنیده ایم که محمود غزنوی (۱) شب دی *** شراب خورد و شبش جمله در سمور (۲) گذشت

گدای گوشه نشینی لب تنور گرفت *** لب تنور بر آن بینوای عور (۳) گذشت

علی الصباح بزد نعره ای که ای محمود *** شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

جانا دنیا چون «برق خاطف» (۴) در گذر است . و لحظه ای آن را توقف نیست . به لقمه نانی سیری ، و به شربت آبی سیراب . چنان تصور کن که در آنچه از عمر تو گذشته است تمام اموال دنیا از تو بود ، و همه نعمتها را صرف نمودی ، بین حال تو با آن فقیری که به نان جوی قناعت کرد چه تفاوت دارد ؟ و آینده را هم که نمی دانی چه نوع خواهد بود .

در حدود ری یکی دیوانه بود *** سال و مه کردی به کوه و دشت گشت

در تموز (۵) و دی به سالی یک دو بار *** جانب شهر آمدی از سوی دشت

گفتی ای آنانکه تان آماده بود *** گاه قرب و بعد از این زرینه طشت

توزی (۶) و کتان (۷) به گرما پنج و شش *** قاقم (۸) و قندر ، (۹) بسرما هفت و هشت

راحت هستی و رنج نیستی *** بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت

بلکه باید فقیر ، در نهایت خوشنودی و شادی باشد ، که از آفات مال و غنا بر کنار ، و از حساب روز شمار فارغ البال است . و خداوند عالم خود از او عذر خواهد خواست .

و در اخبار وارد است که : «دوست ترین بندگان نزد خدا ، فقیری است که : به

ص: ۵۷۸

۱- ۲۹. رجوع شود به پاورقی صفحه ۳۴۲ .

۲- ۳۰. «شب سمور» به شبی گویند که : به بی خوابی و افسانه سپری شده باشد (اینجا کنایه از مستی و خوشی است) .

۳- ۳۱. لخت و برهنه .

۴- ۳۲. آنچه که چشم را خیره کند .

۵- ۳۳. نام یکی از ماههای رومی بین حزیران و آب . و به معنی : تابستان نیز هست .

۶- ۳۴. پارچه نازک و شبکه دار .

۷- ۳۵. گیاهی است که ساقه آن دارای الیافی است که از آنها در نساجی استفاده میکنند و پارچه های براق و مرغوب از آنها

تهیه می کنند .

۸-۳۶. «قاقم» حیوان گوشتخواری است که پوست آن سفید و بسیار گرم است و از آن لباس تهیه کرده و بزرگان می پوشند .

۹-۳۷. «قندر» جانور پستانداری است که موهای بدنش زیباست و به جهت استفاده از پوستش آن را شکار می کنند .

روزی خود قانع ، و از خدای خود راضی باشد» . (۱)

بلکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «احدی افضل از فقیر نیست ، هر گاه از خدا راضی باشد» . (۲)

و از آن حضرت مروی است که : «خدای - تعالی - در روز قیامت خواهد فرمود که :

کجایند برگزیدگان خلق من ؟ ملائکه عرض کنند : پروردگارا ! ایشان کیستند ؟ خطاب رسد که : فقرای مسلمین ، که به داده من قانع ، و به قضای من راضی بودند . ایشان راداخل بهشت کنید . پس ایشان به بهشت در آیند و به عیش و عشرت بگذرانند و مردمان گرفتار محاسبه خود باشند» . (۳)

و فرمود که : «هیچ غنی و فقیری نیست مگر اینکه در روز قیامت آرزو خواهد کرد که کاش در دنیا زیاده از قوت خود را نداشتندی» . (۴)

و این ، به سبب فایده فقر ، و مرتبه فقرا خواهد بود ، که بر ایشان معلوم خواهد شد .

اندر آن سر برهنه جمعی را*** بر سر از عرش سایبان بینی

و اندر آن پا برهنه قومی را*** پای بر فرق فرقدان (۵) بینی

بلکه فقیری که به فقر خود راضی ، و به هر چه گذرد شاکر باشد ، در دنیا نیز به راحت می گذراند . نه او را بیم از سلطان و وزیر ، و نه امید از شاه و امیر . نه زحمت جمع مال ، و نه تصدیع حفظ آن . پادشاهی است به صورت گدا ، و گدائی است در حقیقت پادشاه .

اگر سلطنت فقر ببخشند ای

ص: ۵۷۹

۱- ۳۸. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۲۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۷۲ .

۲- ۳۹. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۲۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۷۳ .

۳- ۴۰. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۲۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۷۳ .

۴- ۴۱. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۲۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۷۲ . قریب به این مضمون در بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۶۶ ، ح ۲۲ .

۵- ۴۲. تشنیه «فرقد» نام دو ستاره نزدیک قطب شمالی .

دل***کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای***دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

فصل : فضیلت فقیر صابر و راضی ، بر غنی شاکر و سخی

فضیلت فقیر صابر و راضی ، بر غنی شاکر و سخی

شبهه ای نیست در اینکه : فقر ، با صبر و رضا و قناعت ، افضل و بهتر است از غنای با حرص و امساک و بخل . و همچنین شک نیست که غنای با سخاوت و بذل مال در راه خدا و تعمیر طریق آخرت ، بهتر است از فقر با حرص و شکایت . و لیکن در دو موضع خلاف است .

اول در این که : آیا فقیر صابر راضی ، که به اندک چیزی قانع باشد و نارضائی از فقر خود نداشته باشد بهتر است ، یا غنی سخی ، که مال خود را در راه خدا بذل نماید ؟ بعضی اول را ترجیح داده اند . و بعضی ثانی را . و این سخن در صورتی است که : آن غنی هم دل بستگی به مال نداشته باشد و وجود و عدم مال در نزد او مساوی باشد . و علامت آن ، این است که : اگر آنچه دارد از دست او در رود مطلقاً در دل او تفاوتی به هم نرسد و اصلاً حزن بر او دست ندهد . و آن فقیر هم به این نحو باشد که : اگر ثروتی به او عاید شود با بی چیزی نزد او تفاوتی نکند . اما با وجود علاقه و محبت غنی به مال ، سخنی نیست که هر چه عطا و بذل در راه خدا کند ، فقیر راضی افضل است . و اگر فقیر هم علاقه به دنیا داشته باشد هر کدام علاقه و محبت

ص : ۵۸۰

او کمتر او افضل و بالاتر است . سخن در غنی سخی و فقیر راضی است ، که هیچ یک را دلبستگی نباشد . و حق آن است که :

فقیر ، به مراتب افضل و بالاتر است . و هر قدر که عطا و بذل کند مرتبه آن فقیر از برای او نیست .

همچنان که مروی است که : «روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود که : بهترین مردم کیست ؟ عرض کردند که : مالداری که حق خدا را به جا آورد .

حضرت فرمود : این خوب مردی است و لیکن او مراد من نیست . عرض کردند : پس بهترین مردم کیست ؟ فرمود : فقیری است که : به قدر قوه خود عطا کند» . (۱)

مروی است که : «روزی فقرای اصحاب شخصی را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستادند ، آمد و عرض کرد که : من رسول فقرایم به نزد تو .

حضرت رسول فرمودند : مرحبا به تو و به کسانی که از نزد ایشان آمده ای از نزد کسانی آمده ای که من آنها را دوست می دارم . پس آن شخص عرض کرد که : فقرا می گویند :

اغنیا بهشت را از ما گرفتند حج می کنند و ما قدرت نداریم . و عمره بجا می آورند و ما نمی توانیم . زیادتی اموال خود را پیش می فرستند و ما نداریم . حضرت فرمود : از من به فقرا بگو که : هر فقیری که از برای خدا صبر کند ، سه خصلت از برای او هست ، که از برای اغنیا

ص: ۵۸۱

نیست :

یکی آنکه : در بهشت ، غرفه هائی هست که : اهل بهشت نگاه به آنها می کنند ، همچنان که اهل زمین نگاه به ستارگان می کنند . داخل آنها نمی شود مگر پیغمبر فقیر یا شهید فقیر یا مؤمن فقیر .

دوم آنکه : فقرا پانصد سال پیش از اغنیا داخل بهشت می شوند .

سوم آنکه : هرگاه غنی بگوید : «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» . و فقیر نیز بگوید ، ثواب غنی مقابل فقیر نمی شود ، اگر چه ده هزار درهم به او در راه خدا انفاق کند . و همچنین سایر اعمال خیر .

پس آن شخص برگشت و به فقرا گفت : گفتند راضی شدیم» . (۱)

و همین قدر کافی است در ترجیح فقر بر غنا که بهترین موجودات و خاتم پیغمبران فقر را بر غنا اختیار کردند ، با وجود قدرت بر غنا .

و فرمودند : «الفقر فخری» . یعنی : «فقر ، فخر من است» . (۲)

و فرمود : «خدایا مرا با فقرا محشور کن» . (۳)

و سید اولیاء ، خود را مسکین و فقیر نامید . و هرگز فراغت و اطمینان قلبی که از برای فقیر است از برای غنی میسر نیست . چیزی که از برای غنی هست ، ثواب بذل و عطا و انفاق در راه خدا است .

و معلوم نیست که ثواب خود صفت فقر از اینها کمتر باشد . علاوه بر این ، ثواب هر عبادتی از فقیر - همچنان که دانستی - بالاتر است از ثواب عبادت غنی . و اگر

ص: ۵۸۲

۱- ۴۴. رك : بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۴۸ .

۲- ۴۵. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۴۹ ، ذیل حدیث ۵۸ .

۳- ۴۶. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۴۹

هیچ فضیلتی دیگر از برای فقیر بر غنی نباشد همان بس است که ذلت محاسبه روز قیامت ، و معطلی حساب از برای او نخواهد بود .

فضیلت فقیر حریص بر غنی حریص

دوم در این که : آیا فقیر حریص ، که دل او بسته به دنیا باشد بدتر است ، یا غنی حریص بخیل ؟ و سخن در فقیری است که : طالب حرام نباشد و غنی ای که حقوق واجبه خود را بدهد ، و الا هر کدام که مرتکب حرام شوند بدتر و اگر هر دو مرتکب شوند هر دو بدند .

پس کلام در فقیری است که : حرص بر تحصیل مال از ممر مباح زیاده از قدر قوت داشته باشد و غنی ای که چنین باشد . و از آنچه قبلا گذشت معلوم می شود که غنی : بدتر است و چنین فقیری از چنین غنی بهتر و افضل است .

فصل : فرق بین فقیر و گدا و مذمت تکدی

فرق بین فقیر و گدا و مذمت تکدی

چون فضیلت فقر را دانستی و فایده آن را شناختی ، هان تا اشتباه نکنی و هر گدا را فقیر ندانی ، گدا کسی دیگر و فقیر کسی دیگر است . گدا آن است که : دنیا از او دست برداشته ، و فقیر آن است که : او دست از دنیا برداشته است . و از برای فقیر ، شرایطی است که : چنانچه فقیر به آنها متصف باشد فضیلت فقر از برای او خواهد بود .

پس بدان که : سزاوار فقیر آن است که : به فقر و بی چیزی خود راضی باشد . و اگر کراهتی از آن داشته باشد باید مثل اهت حجامت باشد از برای کسی که حجامت می کند ، اگر چه فی الجمله دردی می یابد اما به آن راضی و

خوشنود است . و آن را از خدا بداند و به آن جهت به آن شاد و فرحناک باشد . و در باطن توکل بر خدا داشته باشد . و اعتماد و وثوق او به خدا باشد . و چنان داند که خدا قدر ضرورت را به اومی رساند . و به هر چه به او رسد قانع باشد و زیادتی نخواهد . و به این جهت قطع طمع از خلق کند . و التفاتی به آنچه در دست مردم است نکند . و حرص بر تحصیل مال از هر جا برسد نداشته باشد . و بر فقر خود صابر و شاکر باشد .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «فقر نسبت به بعضی عقوبت است از جانب خداوند . و نسبت به بعضی کرامت . و علامت آن فقری که کرامت است آن است که : صاحب خود را خوش خلق می کند . و مطیع پروردگار می گرداند . و شکایت از حال خود نمی کند . و خدا را بر فقر خود شکر می کند . و علامت آن که عقوبت است آن است که : صاحب خود را بد خلق می کند . و معصیت پروردگار را می نماید . و شکایت می کند . و به قضای الهی راضی نیست» . (۱)

و از این حدیث مستفاد می شود که : هر فقیری را بر فقر ، ثواب نیست ، بلکه ثواب و فضیلت از برای فقری است که : صاحب آن راضی و شاکر باشد . و به قدر کفاف قانع باشد . و طول امل نداشته باشد . و اما آن که راضی نباشد ، و مایل به بسیاری مال باشد ، و آلوده به لت حرص و طمع

ص: ۵۸۴

گردد ، و به واسطه طمع و حرص ، اخلاق او بد شود ، و مرتکب اعمالی گردد که شیوه اهل مروت و آبرو نباشد ، او را ثوابی نیست ، بلکه گناهکار است .

و سزاوار فقیر آن است که : اظهار استغنا کند . و پرده بر کار خود اندازد .

و در حدیث نبوی وارد است که : «هر که فقر خود را بپوشاند خدا او را اجر کسی عطا فرماید که همه روزها را روزه بگیرد و همه شبها را عبادت کند» .

و فقیر را سزاوار آن است که : با اغنیا مخلوط نشود . و با ایشان همنشینی ننماید . و ایشان را به جهت مال تواضع نکند . بلکه از این راه به ایشان تکبر کند .

مروی است که : «حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خضر ، به یکدیگر رسیدند .

حضرت از خضر پرسید که : بهترین اعمال چیست ؟ گفت : بذل اغنیا بر فقرا به جهت رضای خدا . حضرت فرمود : از آن بهتر ناز و تکبر فقیر است بر اغنیا از راه وثوق و اعتماد به خدا . خضر گفت : این کلامی است که : باید با نور بر صفحه رخسار حورنوشت» . (۱)

و باید فقیر از گفتن سخن حق مضایقه نکند . و از راه طمع و مدارات با اغنیا از سخن حق اغماض نکند ، و چشم نپوشد . و از راه تهیدستی و فقر ، در عبادت خدا سستی ننماید .

و اگر قلبی از قوت او زیاده آمد در راه خدا بذل کند . و

ص: ۵۸۵

این را «جهد مقل» (۱) گویند، و ثواب آن بیشتر از مالهای فراوان است که غنی بذل کند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی فرمودند که: «یک درهم صدقه می تواند افضل باشد از صد هزار درهم. شخصی عرض کرد که: این چگونه می شود؟ فرمود:

شخصی از منافع مال خود و زیادتی آن صد هزار درهم تصدق می کند و مردی دودرهم دارد و به غیر از این هیچ چیز دیگر را مالک نیست و یکی از آن دو درهم را باطیب نفس در راه خدا می دهد، صاحب یک درهم افضل است از صاحب صد هزار درهم» (۲).

و باید فقیر زیادتر از قدر حاجت خود را ذخیره نکند. پس اگر کسی باشد که زیادتر از قوت یک شبانه روز را ذخیره نکند، از جمله صدیقین خواهد بود. و اگر از قوت چهل روز زیادتر ذخیره نکند از جمله متقین خواهد بود. و اگر از قوت سال خود زیادتر ذخیره نکند از صالحین خواهد بود. و اگر از قوت سال زیادتر ذخیره نماید از زمره فقرا خارج خواهد شد. و از فضیلت فقر محروم است.

و هر گاه کسی فقیر باشد و شخصی چیزی به او عطا نماید، پس اگر آن چیز حرام مؤبد باشد، رد آن واجب و قبول آن حرام است. و اگر مشتبه باشد، سنت است که آن را رد کند و قبول نکند. و اگر حلال باشد، پس اگر به عنوان هدیه است مستحب است قبول آن اگر بی منت باشد، زیرا که رسول خدا هدیه قبول می فرمودند

ص: ۵۸۶

۱- ۴۹. کوشش تهیدست.

۲- ۵۰. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۲۳۱. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۷۸.

و اگر در آن منت باشد ترک آن بهتر است. و اگر به عنوان صدقه یا زکوه یا نحو اینها باشد باید اگر آن فقیر مستحق آن باشد و از اهل آن باشد قبول کند و الا رد کند و اگر بداند که: آن دهنده، این را به جهت صفتی که در این فقیر گمان کرده به او داده، مثل اینکه: او را سید دانسته، یا عالم یافته، یا غیر اینها و فی الواقع چنین نباشد باید رد نماید. و اگر نه هدیه باشد و نه صدقه، بلکه به جهت شهرت و خودنمایی و ریا و آوازه داده باشد بهتر آن است که قبول نکند و رد کند. بلکه بعضی از علماء قبول آن را حرام، و رد آن را واجب دانسته اند.

و مخفی نماند که آنچه را به فقیر می دهند اگر به آن محتاج باشد و زیادتر از قدر حاجتش نباشد افضل آن است که: هرگاه از آفاتی که مذکور شد سالم باشد آن را قبول کند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ثواب آن که با وسعت به فقیر عطامی کند بیشتر نیست از آن که می گیرد، هرگاه محتاج باشد». (۱)

بلکه در بعضی احادیث نهی شده است از رد آن. و اگر زاید بر قدر حاجت باشد اگر آن فقیر، طالب راه آخرت باشد آن زیادتی را رد کند، زیرا که: آن را خدا به جهت آزمایش و امتحان فرستاده تا ببیند چه می کند. اما قدر حاجت را به جهت رافت و رحمت بر آن فرستاده. پس در گرفتن آن ثواب است

ص: ۵۸۷

، و اما در قدر زیادتی ، یا مبتلا به معصیت آن می شود ، یا گرفتار حسابش .

پس سزاوار طالب سعادت ، آن است که : زاید از قدر حاجت قبول نکند ، زیرا که :

نفس ، بعد از آنکه مرخص شده که عهد و پیمان را بشکند به آن عادت می کند .

بعضی از مجاورین مکه نقل می کند : «دراهمی چند داشتم که گذارده بودم در راه خدا انفاق کنم ، روزی فقیری را دیدم که از طواف مکه فارغ شده به صدای ضعیفی می گفت : «جائع کما تری ، عریان کما تری ، فماتری فیما تری یا من یری و لا یری» یعنی :

«خدایا ! گرسنه ام چنانکه می بینی . و برهنه ام چنانکه می بینی . پس چه می بینی در این خصوص که می بینی ؟ ای کسی که می بینی چیزی را که دیگری نمی بیند» .

می گوید : نگاه کردم دیدم جامه کهنه دربر داشت که بدن او را نمی پوشانید ، با خود گفتم : این کسی است که باید دراهم خود را به او دهم . آنها را به نزد او بردم نگاهی به آنها کرد پنج درهم برداشت و گفت : به چهار درهم آن دو جامه می خرم و یکی را هم خرج می کنم . و تتمه را رد کرد و گفت : احتیاج به آن ندارم . شبی دیگر او را دیدم که دو جامه نو پوشیده بود ، من اندکی از او بددل شدم ، متوجه من شد و دست مرا گرفت و به طواف مشغول شدیم تا هفت شوط طواف را تمام کردیم . در هر شوطی دیدم که پاهای ما بر یک نوع

جوهری از جواهر بود ، یک بار بر روی یاقوت راه می رفتیم . و یک بار بر روی مروارید . و یکبار بر روی زمرد . و یک بار بر طلا . و پاهای ما تا به کعب به آنها فرومی رفت . پس آن مرد به من گفت : خدا این همه را به من داد و قبول نکردم و از دست مردم چیزی می گیرم و معاش می کنم ، زیرا که : همه اینها ثقل و ابتلاست» . (۱)

خلاصه آنکه ، قدر حاجت گرفتن افضل است و باعث ثواب رسیدن به آن ، کسی است که می دهد . و اعانت بر ثواب هم ثواب است . امر شد به موسی بن عمران که : «در هر شبی در پیش یکی از بنی اسرائیل افطار کن . گفت : الهی چرا روزی مرا بر دست بنی اسرائیل متفرق کرده ای که یکی چاشت به دهد و یکی شام ؟ وحی به او رسید که :

من با دوستان خود چنین می کنم و روزی ایشان را به دست بطالین بندگانم قرار می دهم تا آنها نیز به این سبب به ثوابی رسند» . (۲)

و اما زیاده تر از قدر حاجت را بهتر آن است که نگیرد . بلی اگر خواهد آن را به فقرا دهد و بذل کند ، گرفتن آن ضرر ندارد . و باید دفعه انفاق فقرا کند و نگاه ندارد ، که گاه است نفس در مقام فریب او برآید . همچنان که جمعی متصدی خدمت فقرا و متکفل حال ایشان شدند و از اغنیا می گرفتند و به فقرا می دادند عاقبت نفس و شیطان با هم ساخته او را فریفتند . و این را وسیله جمع مال و تنعم

ص: ۵۸۹

۱- ۵۲. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۳۴ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۸۰ .

۲- ۵۳. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۳۶ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۸۱ .

و تلذذ قرار دادند ، و به هلاکت رسیدند . و سزاوار مؤمن ، آن است که : تا او را ممکن باشد از کسی چیزی خواهش نکنند و سؤال ننماید ، زیرا که : آن متضمن شکوه از خدا ، و دلیل کردن خود است . و موجب ایدای آن کسی است که از او خواهش می کند ، زیرا که : بسا باشد به خاطر خواه خود چیزی ندهد و بعد از اظهار به او شرم کند و یا خجالت کشد ، یا محافظت آبروی خود کند ، یا به روی ریا چیزی بدهد . و چنین چیزی معلوم نیست که شرعا حلال باشد .

و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : «سؤال از مردم از جمله فواحش است» . (۱)

و فرمود : «هر که از مردم سؤال کند و قوت سه روز خود را داشته باشد ، روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که روی او استخوان خالی باشد و هیچ گوشت نداشته باشد» . (۲)

و فرمود که : «هیچ بنده ای نیست که یک در سؤال را بر خود بگشاید مگر اینکه خداهفتاد در فقر را بر روی او می گشاید» .

(۳)

و فرمود که : «سؤال ، حلال نیست مگر با فقری که به هلاکت انجامد ، یا قرضی که به رسوائی کشد» . (۴)

روزی طایفه ای از انصار به خدمت آن بزرگوار آمدند و عرض کردند : «یا رسول الله ! حاجتی به تو داریم . فرمود : بگویند . عرض کردند : حاجت بزرگی است . فرمود : بیاورید حاجت خود را . گفتند : می خواهیم ضامن شوی از برای

ص : ۵۹۰

۱- ۵۴. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۳۷ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۸۲

۲- ۵۵. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۰۶ ، ح ۵ .

۳- ۵۶. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۵۶ ، ح ۲۹ .

۴- ۵۷. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۵۶ ضمن حدیث ۲۹ .

ما بهشت را . حضرت سر به زیر انداخت ، پس سر برداشت و فرمود : ضامن می شوم به شرطی که شما هم ضامن شوید از احدی چیزی سؤال نکنید . ایشان تعهد نمودند و همچنین بودند ، حتی در سفر تازیانه ازدست یکی می افتاد از رفیق خود که پیاده بود سؤال نمی کرد که تازیانه را به او دهد و خود فرود آمده برمی داشت . و اگر بر سفره ای نشسته بودند و آب به یکی نزدیک بود رفیقش از او خواهش نمی کرد که آب را به او دهد» . (۱)

و فرمود که : «اگر یکی از شما پشته هیزم را بر پشت کشد و بفروشد و آبروی خود را نگاه دارد بهتر است از آنکه سؤال کند» . (۲)

در روز عرفه حضرت سید الساجدین علیه السلام در عرفات جمعی را دیدند که سؤال می کردند فرمودند : «اینها بدترین خلق خدا هستند . مردم رو به خدا آورده تضرع می کنند و اینها رو به مردم آورده سؤال می کنند» . (۳)

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «اگر سائل بداند که چقدر وزر و وبال دارد ، احدی هر آینه از احدی سؤال نمی کند . و اگر آنکه رد می کند بداند که رد سائل چقدر بد است احدی سائلی را محروم و رد نمی کند» . (۴)

و مخفی نماند که منعی که از سؤال شده در صورتی است که ناچار و مضطر نباشد . و اما در صورت اضطرار و احتیاج ، شکی در جواز آن ، و رخصت در آن نیست . و آنچه در ترغیب اعطاء سائل رسیده دلالت بر آن می کند .

خدای - تعالی - فرموده است :

«و

ص: ۵۹۱

۱- ۵۸. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۰۷ ، ح ۴ .

۲- ۵۹. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۱۰ ، ح ۱۹ .

۳- ۶۰. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۹۷ .

۴- ۶۱. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۰۹ ، ح ۱۷ .

یعنی: «اما سائل را از خود مران». (۱)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رد مکن سائل را و چیزی به او بده، اگر چه نصف خرمائی باشد». (۲)

و فرمود: «از برای سائل، حقی است، اگر چه بر اسبی سوار شده باشد». (۳)

و فرمود: «سائل را رد نکنید، اگر چه سم سوخته باشد». (۴)

اقسام احتیاج آدمی و کیفیت سؤال کردن در آنها

و بدان که احتیاج آدمی بر چند نوع است:

یکی آنکه: به حد اضطرار رسیده باشد، مثل گرسنه که مشرف بر هلاکت است. و برهنه که ساتر عورت ندارد و از سرما و گرما خوف تلف دارد.

دوم آنکه: به این حد نرسیده است اما بسیار احتیاج به آن دارد، چون احتیاج به لباس گرم کننده در زمستان از برای کسی که از سرما تعب کشد، و آن به حد ضرورت نرسیده باشد. و مثل احتیاج به کرایه چارپائی از برای کسی که به مشقت، پیاده خود را به منزل برساند.

سوم آنکه: احتیاج جزئی به آن دارد و چندان اهمی به شان آن نیست، مثل آنکه نان داشته باشد ولیکن نان خورش نداشته باشد.

و ظاهر آن است که در هر سه صورت، سؤال جایز باشد و حرام نباشد، و لیکن در صورت اول، سؤال راجح است. و در دوم مباح است. و در سوم مکروه است. به شرطی که با شکوه خدا و مذلت خود و اذیت دیگری نباشد. و بهتر

ص: ۵۹۲

۱- ۶۲. ضحی (سوره ۹۳)، آیه ۱۰.

۲- ۶۳. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۰.

۳- ۶۴. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۸.

۴- ۶۵. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۹۱.

آن است که : اظهار احتیاج خود را به کنایه و تعریض کند نه تصریح . و به یکی از دوستان و اصداق خود اظهار کند ، یا به کسی که به جود و سخاوت مشهور باشد . بلکه اولی آن است که : از یک نفر معین خواهش نکند . و اگر از فرد معین طلب کند در نزد مردم از او چیزی نطلبد ، و تصریح هم نکند به خواهش . بلکه نوعی بگوید که اگر او نخواهد بدهد بتواند عذریاورد ، که نفهمیدم . و اگر غیر از این کند و آن شخص از حیا و خجالت ، یا از بیم ملامت ، چیزی به او بدهد ، آن چیز حرام خواهد بود .

و آنچه مذکور شد در صورتی است که : در همان وقت احتیاج به آن داشته باشد و اما سؤال کردن چیزی که بالفعل احتیاج به آن ندارد و بعد از این محتاج خواهد بود ، پس اگر تا سال ، به آن احتیاج نداشته باشد و بعد از سال به آن محتاج باشد ، شکی در حرمت آن سؤال نیست . و اگر در عرض سال محتاج باشد ، ظاهر آن است که : سؤال مباح باشد . و لیکن اگر بداند که : در وقت احتیاج هم متمکن از سؤال خواهد بود بهتر آن است که : بالفعل سؤال نکند و تاخیر بیندازد تا وقت حاجت .

و بعضی در این صورت ، پیش از زمان حاجت ، حرام دانسته اند . و هر چه زمان حاجت دورتر ، کراهت سؤال اشد است . و هر بنده ای باید مجتهد نفس خود باشد . و وقت عمل و احتیاج

را ملاحظه کند . و وثوق به خدا را از دست ندهد .

پس ای جان برادر ! به عبث خود را از اوج عزت و مرتبه توکل و اعتماد بر خدا ، به حضيض ذلت و خوف و اضطراب نینداز .
و گوش به تهدیدات شیطان لعین نکن .

«الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء»

یعنی : «شیطان شما را به فقر می ترساند و امر به اعمال فاحشه می نماید» . (۱)

و مطمئن به وعده پروردگار خود باش که :

«و الله یعدکم مغفره منه و فضلا»

یعنی : «و خدا وعده آمرزش و فضل به شما می دهد» . (۲)

و هان ، هان ! تا توانی پیش مانند خودت دست دراز نکنی . و در نزد لثیمان روزگار ، به جهت لقمه نانی آبروی خود را
نریزی .

آری : کسی که لذت آبرو را نیافته و شکم پروری را عادت خود نموده ، و بر در این و آن می دود که شکم پلید خود را
پرورد . و اگر قناعت کند چرا باید به دست مردم نظرافکند ؟ ! و نان خشک و پیاز خود ، هزار مرتبه از بره بریان دیگران بهتر
است .

جوینی که از سعی بازو خورم ***به از میوه بر خوان اهل کرم

چو دلتنگ خفت آن فرومایه دوش *** که بر سفره دیگران داشت گوش

صفت سوم : حرص و مفاسد آن

حرص و مفاسد آن

صفت سیم (از رذایل متعلقه به قوه شهویه) ، حرص است و آن صفتی است نفسانیه ، که : آدمی را وامی دارد بر جمع نمودن
زاید از آنچه احتیاج به آن دارد . و این صفت ، یکی از شعب حب

ص : ۵۹۴

دنیا، و از جمله صفات مهلکه، و اخلاق مضله است. بلکه این صفت خبیثه، بیابانی است کران ناپیدا که از هر طرف روی به جایی نرسی. و وادئی است بی انتها، که هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیابی.

بیچاره ای که بر آن گرفتار شد گمراه و هلاک شد. و مسکینی که به این وادی افتاد دیگرروی خلاصی ندید، زیرا که: حریص، هرگز حرص او به جانی منتهی نمی شود و به حدی نمی ایستد. اگر بیشتر اموال دنیا را جمع کند باز در فکر تحصیل باقی است. و هر چه به دست او آید باز می طلبد. و آن بیچاره مریض است و نمی فهمد. و احمق است و نمی داند. چگونه چنین نباشد و حال آنکه می بینیم حریصی را که هشتاد سال عمر کرده است و فرزندى ندارد و این قدر از اموال و املاک و خانه و مستغلات دارد که اگر ه فراغت بگذراند صد سال دیگر او را کفایت می کند، و خود یقین دارد که: بیست سال دیگر عمر او نیست، باز در صدد زیاد کردن مال است. و تأمل نمی کند که: فایده آن چیست؟ و چه ثمره دارد؟ اگر از برای خرج است، آنچه دارد گاهی است که منافع آن وفا به خرج مده العمر او می کند. و اگر از برای احتیاط است، اگر آنچه دارد احتمال تلف می رود هر چه تحصیل کند چنین خواهد بود. پس اگر این مرض، یا حمق نیست پس چه بلاست؟ و هر که به این مرض مبتلا شد خلاصی از آن مرض

نهایت اشکال دارد .

و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «هر گاه از برای فرزند آدم دو رودخانه طلا باشد باز رودخانه سوم را میطلبد . و اندرون او را هیچ چیزی پر نمی کند مگر خاک» . (۱)

و فرمود که : «آدمیزاده پیر می شود و دو چیز در او جوان می گردد و قوت می گیرد : یکی حرص . و دیگر طول امل» . (۲)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «حریص بر دنیا چون کرم ابریشم است ، هر چه بیشتر بر دور خود می پیچد راه خلاص او دورتر می شود ، تا از غصه بمیرد» . (۳)

بعضی از بزرگان گفته است که : «از عجایب امر آدمی زاده ؟ آن است که : اگر او را خبر دهند که همیشه در دنیا خواهی بود حرص او بر جمع کردن مال زیادتر نخواهد شد از آنچه حال می داند که چند صباحی بیش زنده نیست در صدد جمع آن است» . (۴)

و این ، از برای هر که تفحص کند در احوال مردم ظاهر و روشن است .

فصل : ملکه قناعت

ضد صفت حرص ، ملکه قناعت است . و آن حالتی است از برای نفس ، که باعث اکتفا کردن آدمی است به قدر حاجت و ضرورت . و زحمت نکشیدن در تحصیل فضول از مال . و این از جمله صفات فاضله و اخلاق حسنه است . و همه فضائل به آن منوط ، بلکه راحت در دنیا و آخرت به آن مربوط است . و صفت قناعت ، مرکبی است که :

آدمی را به مقصد می رساند . و

ص : ۵۹۶

۱- ۱. مسند احمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۳۶۸ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۰ .

۲- ۲. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ .

۳- ۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ ، ح ۷ .

۴- ۴. رک : محجه البیضاء ، ج ۶ ، ح ۵۴ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۸ .

وسیله ای است که : سعادت ابدی را به جانب آدمی می کشاند ، زیرا که : هر که به قدر ضرورت قناعت نمود و دل را مشغول قدر زاید نکرده همیشه فارغ البال و مطمئن خاطر است . و حواس او جمع و تحصیل آخرت بر او سهل و آسان می گردد . و هر که از این صفت محروم ، و آلوده حرص و طمع و طول امل گشت به دنیا فرو می رود ، و خاطر او پریشان ، و کار او متفرق می گردد . و با وجود این ، چگونه می تواند تحصیل آخرت نماید و به درجات اختیار و ابرار رسد ؟ !

قناعت سر افرازد ای مرد هوش*** سریر طمع برنیاید زدوش

و از این جهت است که اخبار در مدح قناعت بی شمار است .

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود : «خوشا به حال کسی که هدایت به دین اسلام یابد ، و به قدر کفاف به او برسد و قناعت کند» . (۱)

و فرمود که : «ای مردمان ! چندان سعی در طلب دنیا نکنید ، که به هیچ کس نمی رسد مگر آنچه از برای او مقدر شده است . و هیچ بنده ای از دنیا نمی رود مگر اینکه روزی ای که از برای او مقدر است به وی برسد» . (۲)

و در حدیث قدسی وارد است که : «ای فرزند آدم ! اگر همه دنیا از تو باشد زیاده از قوت تو عاید تو نخواهد شد . پس هرگاه من به قدر قوت تو به تو برسانم و حساب او را از دیگری جویم به تو احسان کرده خواهم بود» . (۳)

مروی است که

ص: ۵۹۷

۱-۵. الترغیب و الترهیب ، ج ۱ ، ص ۵۸۹ ، ح ۴۵ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۱ .

۲-۶. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ .

۳-۷. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۷ .

: «موسی از حق - تعالی - سؤال کرد که کدام یک از بندگان غنی ترند؟ فرمود: هر کدام قانع ترند». (۱)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای فرزند آدم! اگر از دنیا آن قدر می خواهی که کفایت ترا کند، اندک چیزی از آن ترا سیر می کند. و اگر زیادتر از کفایت می طلبی، تمام آنچه در دنیا هست تو را سیر نخواهد کرد، و کفایت ترا نخواهد نمود». (۲)

کاسه چشم حریمان پر نشد*** تا صدف قانع نشد پر در نشد

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «زنهار، چشم نینداز به بالاتر از خود، و نگاه به آن مکن. و به معیشت پیغمبر خدا نظر کن، که خوراک او جو بود. و شیرینی او تمر بود. و هیزم او پوست درخت خرما، اگر به دست او می آمد». (۳)

و از آن حضرت مروی است که: «هر که قناعت کند به آنچه خدا به او می دهد غنی ترین مردم است». (۴)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که از خدا به اندک معیشتی راضی شود خدا نیز به اندک عملی از او راضی می شود». (۵)

و از آن حضرت مروی است که: «خدای - تعالی - می فرماید: من چون بر بنده مؤمن تنگ می گیرم محزون می شود و حال اینکه او را به من نزدیکتر می کند. و هر گاه او رامعیشت می دهم فرحناک می گردد و حال اینکه او را از من دورتر می کند». (۶)

و فرمود که: «هر چه ایمان

ص: ۵۹۸

۱- ۸. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۵۱. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۰۶

۲- ۹. کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۶.

۳- ۱۰. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۲، ح ۱۳.

۴- ۱۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۹۰.

۵- ۱۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۷۵، ح ۱۵.

۶- ۱۳. کافی، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۵.

بنده زیادتر می شود تنگی معاش او بیشتر می گردد». (۱)

و اخباری که در فضیلت قناعت رسیده است از حد و حصر متجاوز است و همین خبرمشهور کافی است که :

«عز من قنع و ذل من طمع» یعنی : «هر که قانع شد بر مسند عزت پا نهاد . و هر که راخار طمع در دامن آویخت به چاه مذلت افتاد». (۲)

به قناعت کسی که شاد بود *** تا بود محتشم (۳) نهاد بود

و آنکه با آرزو کند خویشی *** افتد از خواجگی به درویشی

فصل : طریقه معالجه صفت حرص ، و تحصیل ملکه قناعت

طریقه معالجه مرض حرص ، تحصیل قناعت و ازاله مرض حرص است . و تحصیل صفت قناعت ، آن است که : ابتدا تامل کند در زحمت جمع مال ، و تصدیع آن ، و آفات دنیوییه ای که از برای مال است ، و حوادثی که در پی دارد .

شحنه (۴) این راه چو غارت گریست *** مفلسی از محتشمی بهترست

و ببیند که زیادتر از قدر ضرورت ، دنیا را چه ثمر و چه فایده است ؟ ! اگر از برای اولاد ذخیره می کنی ، بدان که : خدای تو و اولاد تو یکی است ، آنکه روزی به تو داده به او نیز خواهد داد . تو غم فرزندی را می خوری که از نطفه تو حاصل شده چگونه آنکه او را آفریده غم او را نمی خورد ؟ به عزت خودش قسم که او از تو مهربان تر ، و قدرت او بیشتر و اگر فرزند تو کسی است که باید به تنگی بگذارند اگر عالم را از برای او ذخیره بگذاری از دست او بیرون می رود . جان من ! احتیاج فرزند به

ص : ۵۹۹

۱-۱۴. اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۲۶۱ ، ح ۴ .

۲-۱۵. غرر الحکم ، ج ۴ ، ص ۴۷۴ . و ج ۱ ، ص ۱۲۱ ، (چاپ دانشگاه) .

۳-۱۶. با حشمت و شکوه

۴-۱۷. پاسبان و نگهبان .

مال ، در وقت حیات اوست ، تو که چاره عمر او را نتوانی کرد ، و قدری زندگانی از برای او نتوانی نهاد ، پس چرا در فکر روزی او زحمت می کشی ؟

نگارنده کودک اندر شکم*** نگارنده عمر روزی ست هم

خداوندگاری که عبدی خرید*** بدارد فکیف آنکه عبد آفرید

ترا نیست آن تکیه بر کردگار*** که مملوک را بر خداوندگار

ساعتی سر به زانوی تفکر نه ، و به اطراف ولایات نظری کن و دور و نزدیک را سیری نما و ببین : کسانی که در عهد تو هستند چقدر کسانی هستند صاحب ثروت و جاه و حشمت و حال آنکه پدر ایشان از برای ایشان ذخیره ای نگذاشت . و چه اشخاص یافت می شوند که به فقر و فاقه مبتلایند و حال آنکه اموال بسیار از پدر ایشان مانده بود . بسی پدران ، خانه از برای فرزندان در شهری ساختند و اولاد ایشان در ولایتی دیگر در خرابه مردند . و بسا ده و مزرعه در کشوری از برای ایشان به جهت قرص نانی در کشوری دیگر جان دادند . تو را از حوادث روزگار چه خبر ، و از گردش افلاک چه اطلاع ، چه می دانی که تا چند روز دیگر عالم چه وضع خواهد بود ؟ و اگر از برای خود جمع مال می کنی ، تو اول قدر عمر خود را معین کن و به اندازه آن جمع کن . تو چه می دانی که نام تو در سال دیگر در دفتر مردگان ثبت خواهد بود یا در صحیفه زندگان ؟ و چون قوت سال خود را داری کفایت کن و حساب خود را زیاده مکن . علاوه بر اینها آنکه

ص: ۶۰۰

: تاملی کن و ببین: وقتی هست که سیر شوی و دیگر در صدجمع مال نباشی؟ و هر چه اندوزی باز در فکر زیادتر می سوزی. پس به یک مرتبه قانع شو و از همه زحمتها فارغ شو.

آن شنیدستی که وقتی تاجری*** در بیابانی بیفتاد از ستور (۱)

گفت: چشم مرد دنیا دار را*** یا قناعت پر کند یا خاک گور

و چون در اینها تامل نمودی، دیده بگشا و در احوال مردمان نظری کن و ببین: در سیرت و طریقه اعظام افراد بنی آدم، و «اعزه» (۲) مخلوقات عالم، از: پیغمبران مرسل و اولیای کامل و محرمان حرم عزت، و باریافتگان حرم خلوت قرب رب العزه، که چگونه به قلیلی از دنیا اکتفا نمودند و به قناعت گذرانیدند، و زاید از قدر ضرورت را نگاه نداشتند.

و نگاه کن به شیوه مشرکین و کفار، از: «هنود» (۳) و یهود و نصاری و اراذل افراد بشر، که: چگونه در صد جمع مال و تنعم و التذاذ و زیاد کردن مایه و املاک و «ضیاع» (۴) و «عقارند». (۵)

و یقین می دانم که شک نخواهی کرد در اینکه: اقتدا به اعزه خلا-یق، بهتر است از پیروی اراذل ایشان، بلکه هر که اندک شعوری داشته باشد می فهمد که: کسی که حرص بر لذتهای دنیویه است و حرص بر اکل و شرب و جماع و وقاع دارد، از افق انسان خارج، و در خیل بهایم داخل است، زیرا که: اینها از لوازم بهایم و چهارپایان است. و هر چند کسی

ص: ۶۰۱

۱- ۱۸. حیوانی که سواری دهد یا بار ببرد، مثل اسب، استر و خر

۲- ۱۹. گرامی ها و ارجمندها.

۳- ۲۰. بت پرستها.

۴- ۲۱. آب، زمین و درخت.

۵- ۲۲. اثاث خانه.

در اینها به مرتبه‌ی اعلیٰ برسد، لذت او بیشتر از چهارپایان نخواهد بود. و هیچ حریص شکم پرستی نیست مگر اینکه: گاو و خر، از آن بیشتر می‌خورند. و هیچ حریص بر جماعتی نیست مگر آنکه خروس از آن بیشتر جماع می‌کند. و خودظاهر است که از چنین صفتی چه اثری خواهد دید.

از خواب و خورش ثمر نیابی***کاین در همه گاو خر بیابی

و تامل کن در عزت قناعت، و فراغ بال، و اطمینان خاطر قانع. و چون در اینها تامل نمودی در معالجه آن بکوش. و طریقه آن، این است که: در امر معیشت خود میانه روی و اقتصاد را پیشنهاد خود کنی. و راه مخارج را به قدر امکان سد کنی. و ملاحظه جزئی و کلی مخارج خود را بکنی. و هر چه ضروری نیست و معیشت بدون آن ممکن است، از خود دور کنی، زیرا که: با وجود کثرت مخارج، قناعت ممکن نیست.

پس اگر تنها و منفرد باشی، اکتفا کن به جامه سبکی. و قناعت کن به هر غذایی که هم رسد. و نان خورش را کم بخور. و چون بخوری از یک نان خورش تجاوز مکن. و همچنین در سایر چیزهایی که به آن احتیاج است. و خود را بر این بدار تا عادت کنی و ملکه تو شود. و اگر صاحب عیال باشی هر یک را بر این قدر بدار. و جزئی خرجی که می‌خواهی بکنی تامل کن و بین اگر زندگانی موقوف به آن نیست

ص: ۶۰۲

دست بردار . و هر گاه کسی به این نوع رفتار کند و بنای امر خود را بر این گذارد و قناعت و اقتصاد را پیشه خود سازد ، از برای گذران به زحمت نمی افتد ، هر چند عیالمند باشد . و محتاج به خلق نمی شود . همچنان که ظاهر و بین ، و اخبار در آن صریح است .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «محتاج نشد هر که میانه روی کرد» . (۱)

و فرمودند : «تدبیر کار ، خود نصف معیشت است» . (۲)

و فرمود : «هر که قناعت کند خدا او را بی نیاز می کند . و هر که اسراف کند خدا او را فقیر می نماید» . (۳)

و شك نیست که : هر که بنای قناعت گذارد از احتیاج به مردم خلاص می شود . و از چاپلوسی و تملق ناکسان ، فراغت می یابد . و در نزد خالق و خلق ، عزیز می گردد .

قناعت توانگر کند مرد را ***خبر کن حریص جهانگرد را

قناعت کن ای نفس بر اندکی *** که سلطان و درویش بینی یکی

چو سیراب خواهی شدن ز آب جوی *** چرا ریزی از بهر برف آبروی

و از آن حضرت مروی است که : «میانه روی و خاموشی به جا و راهنمایی نیکو ، یک جزء اند از اجزای نبوت» . (۴)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «میانه روی ، امری است که خدا آن را دوست دارد . و اسراف ، چیزی است که : خدا آن را دشمن دارد ، حتی دور انداختن هسته خرما . چون که آن هم به

ص : ۶۰۳

۱- ۲۳. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۲۱ ، ح ۱۱ .

۲- ۲۴. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۵ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۹ .

۳- ۲۵. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۹ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۵ .

۴- ۲۶. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۵ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۸ .

کار می آید و حتی ریختن زیادتی شربت آبی». (۱)

و فرمود که: «من ضامنم از برای کسی که میانه روی کند هرگز فقیر نشود». (۲)

و بعد از آنکه امر معیشت او بالفعل درست شد، دیگر از برای بعد مضطرب و مشوش نباشد. و اعتماد بر فضل و کرم خدا کند. و بداند که روزی از برای او مقرر شده و به او خواهد رسید، اگر چه حرص نورد و راهی از برای مداخل خود نداند.

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم*** با پادشه بگوی که روزی مقرر است

چگونه چنین نباشد و حال آنکه حق تعالی می فرماید:

«و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها»

یعنی: «هیچ جاننداری نیست مگر اینکه روزی او بر خداست». (۳)

و نیز می فرماید:

«و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب»

یعنی: «هر که پرهیزکاری کند خدا او را از هر غمی، راه نجات می بخشد. و روزی او را می رساند از جایی که گمان نداشته باشد». (۴)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «که قرار داد خدایی آن است که روزی بنده مؤمن را نرساند مگر از جایی که گمان نداشته باشد».

و باید هر کسی در امر زندگانی و گذران خود نگاه به بالا-تر از خود نکند. بلکه نظر به پست تر از خود نماید. و اطاعت شیطان را نکند، زیرا که: آن لعین نظر هر کسی را در امر دنیا به بالاتر از خود می اندازد و به او می گوید

ص: ۶۰۴

۱-۲۷. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۶، ح ۱۰.

۲-۲۸. فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳، ح ۶

۳-۲۹. هود، (سوره ۱۱)، آیه ۶.

۴-۳۰. طلاق، (سوره ۶۵)، آیه ۲ و ۳.

که : هان ! فلان و فلان را ببین چگونه تنعم می کنند؟ و چه طعامهای لذیذی می خورند؟ و چه لباسهای نیکو می پوشند؟ خود را از آنها پست تر مکن . و در طلب دنیا ، سستی منمای .

و در کار دین چشم آدمی را به پست تر از خود می گشاید و می گوید : چرا خود رازحمت می دهی و تعب می کشی و چنین از خدا می ترسی ! فلان و فلان از تو عالم ترند و این قدر نمی ترسند .

صفت چهارم : طمع و مفاسد آن

طمع و مفاسد آن

و آن عبارت است از : توقع داشتن در اموال مردم . و آن نیز یکی از فروع محبت دنیا است . و از جمله رذایل مهلکه و صفات خبیثه است . و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود : «زناهار که گرد طمع نگردی که آن فقر حاضری است» . (۱)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «از هر که خواهی استغنا کن تا مثل و نظیر آن باشی . و به هر که می خواهی احسان کن تا بزرگ و امیر او باشی . و از هر که می خواهی طمع کن تا بنده و اسیر او باشی» . (۲)

و بندگی و خادمی طامع ، امری است ظاهر و روشن . همچنان که مشاهده می شود که :

صاحبان همت و مناعت طمع ، نه کوچکی سلطان را می کند و نه تملق امیر و وزیر را می گوید . اما صاحبان طمع ، در رکاب ارباب جاه و دولت می روند . و در برابر اهل دنیا دست بر سینه می نهند . و اگر به خدمتی سرافراز گردیدند روز و شب نمی آسایند تا آن رابه انجام رسانند ،

ص: ۶۰۵

۱- ۱. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۶۸ ، ح ۴ .

۲- ۲. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۸ . و بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۲۰ ، ح ۸ . (با اندک تفاوتی)

که شاید از فضول اموال آنها چیزی بریابند . و این به غیر از خادمی و بندگی چیست ؟ ! شخصی دو کودک را در راهی دید که : هر یک نانی داشتند و یکی از آنها قدری عسل بر روی نان داشت ، آن دیگری از وی عسل خواست . گفت سگ من شو تا تو را عسل دهم . گفت شدم . صاحب عسل رشته ای به دهان او داد تا به دندان گرفت . و از عقب او می دوید و صدای سگ می کرد . و اگر آن کودک به نان خود ساختی سگ او نگریدی .

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «بد بنده ای است بنده ای که او را طمعی است ، که وی را به هر خانه می کشد . و بد بنده ای است بنده ای که خواهشی دارد ، که او را ذلیل می گرداند» . (۱)

و اخبار و آثار وارده در مذمت طمع بی حد و بی نهایت است . و همین قدر در مذمت آن کافی است که هر طامعی ذلیل و خوار ، و در نظر مردم خفیف و بی اعتبار است . به طمع لقمه ای نان ، بر در این و آن می رود . و به جهت اخذ درهم و دینار ، به خانه آن و این می رود . گاهی خود را بنده کسی می خواند که از پس مانده او خورد . و زمانی خود را برده خسی می نماید که از متاع او چیزی برد . در تملق بی سروپائی هزار دروغ بر هم می بافد ، تا جامه ای به جهت او بافته گردد . و در خوش آمد آدم پستی صد هزار رطب و یابس بر هم می پیچد ، تا تر و خشکی به

ص: ۶۰۶

دست او آید . سجده کافر رامی کند تا کلاهی بر سر نهد . و کمر خدمت فاسقی را بر میان می زند تا کمری بر میان بندد . زهی ذلت و حقارت چنین شخصی ! و مثال کسانی که به جهت اخذ مالی طمع را پیشه خود کرده و به هر نوعی ممکن باشد چیزی به دست آورده مثال آن زن روستائی است که : پیراهنی پوشیده بود و لباسی دیگر نداشت نامحرمی پیدا شد ، دامن پیراهن را برچیده ، روی خود را به آن پوشید و ندانست که اگر روی پوشیده شد چه جایی پیدا شد .

طامع بیچاره ، مالی را به چنگ می آورد و اما خود را خوار و خفیف می کند . و صاحب مناعت نفس و بزرگی ذات ، همت خود را از آن بالا-تر می بیند که : به جهت فضول مال دنیا بر در خانه ای رود . و نان و پیاز خود را از الوان طعام دیگران بهتر می داند . و به طمع جامه تازه ، آبروی خود را کهنه نمی سازد .

چه خوب است تشریف میرختن*** از آن به کهن جامه خویشتن

گر آزاده ای بر زمین خسب و بس*** مکن بهر قالی زمین بوس کس

و گر خود پرستی شکم طبله کن*** در خانه این و آن قبله کن

نیرزد عسل جان من زخم نیش*** قناعت نکوتر به دوشاب (۱)

خویش و هر طامعی اعتماد او به مردم زیادتر از اعتماد او به خداست ، زیرا که : اگر اعتماد او به خدا بیشتر بودی طمع بجز از او نداشتی . و خود این مذمتی است که سر آمد همه مذمتهاست .

وقتی درویشی

ص: ۶۰۷

تنگدست به در خانه منعمی رفت و گفت : شنیده ام مالی در راه خدانذر کرده ای که به درویشان دهی ، من نیز درویشم .
خواجه گفت : من نذر کوران کرده ام تو کور نیستی . پس گفت : ای خواجه کور حقیقی منم که درگاه خدای کریم را
گذاشته به در خانه چون تو گدائی آمده ام . این را بگفت و روانه شد . خواجه متأثر گشته از دنبال وی شتافت و هر چند
کوشید که چیزی به وی دهد قبول نکرد .

آری : چگونه کسی که روی از در خانه خدا برتافت کور نباشد و حال آنکه چنین درگاه را گم کرده ؟ چگونه کر نباشد و
حال اینکه آیه کریمه

« ا لیس الله بکاف عبده »

را شنیده . یعنی : « آیا خدا کافی نیست از برای بنده خود ؟ » . (۱)

و اگر شنیده و باور نکرده ، خود کافری است مطلق ، نعوذ بالله منه .

گر گدائی کنی از درگاه آن کن باری*** که گدایان درش را سر سلطانی نیست

فصل : شرافت استغنا و قطع طمع

ضد صفت طمع «استغنا» و بی نیازی از مردم است . و این از جمله فضائلی است که :

باعث قرب به پروردگار جهان می شود ، زیرا که : هر که قطع طمع از غیر خدا نمود خدا او را دوست دارد . و غنای حقیقی
عبارت از آن است .

همچنان که سید رسل صلی الله علیه و آله فرمود که : «غنا ، این نیست که : کسی مال بسیار داشته باشد ، بلکه غنا عبارت است
از : بی نیازی نفس» . (۲)

و این خود ظاهر است ، زیرا که :

ص: ۶۰۸

۱- ۵. زمر ، (سوره ۳۹) ، آیه ۳۶ .

۲- ۶. بحار الانوار ، ج ۷۷ ، ص ۱۶۲ ، ح ۱۶۷

اگر سؤال و احتیاج بد است ، بد خواهد بود ، خواه چیزی داشته باشد یا نه . بلکه در صورت چیزی داشتن ، قبیح تر و بدتر است .

اعرابی موعظه ای از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست ، آن سرور فرمود که : «هر وقت نماز می گزاری مثل کسی نماز بگزار که دنیا را وداع می کند ، زیرا که چه می دانی که تا نماز دیگر خواهی بود . و چون سخن گوئی سخنی گوی که نباید عذر آن را بخواهی . و مایوس باش از آنچه در دست مردمان است» . (۱)

و حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمود که : «همه خوبیها را دیدم که جمع است در قطع طمع از مردم» . (۲)

و هر که در چیزی امید به مردم نداشته باشد و امر خود را به خدا واگذارد خدا همه امور او را برمی آورد .

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که شرف و بزرگی مؤمن به برخاستن در شبهاست . و عزت او به استغنا و بی نیازی از مردم است» . (۳)

و فرمود که : «سه چیز فخر مؤمن و زینت اوست در دنیا و آخرت : نماز شب درسحرها . و مایوس بودن از آنچه در دست مردم است . و ولایت و دوستی از برای امامی که از آل محمد صلی الله علیه و آله است» . (۴)

و نیز فرمود که : «اگر یکی از شما بخواهد که آنچه از خدا بطلبد به او عطا کند ، پس ناامید شود از همه مردم و امید به غیر خدا نداشته باشد . و چون خدا دل او را چنین یافت هیچ چیز

ص: ۶۰۹

۱- ۷. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۵۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ .

۲- ۸. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۷۱ ، ح ۱۰ .

۳- ۹. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۰۹ ، ح ۱۴ .

۴- ۱۰. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۰۷ ، ح ۶ .

از خدا نمی خواهد مگر اینکه به او می دهد». (۱)

و طریق معالجه طمع و خلاصی از آن ، و کسب صفت استغنا نزدیک به آن است که در حرص گذشت .

صفت پنجم : بخل و مذمت آن

بخل و مذمت آن

و آن عبارت است از امساک کردن در مقامی که باید بذل کرد . و ندادن آنچه را که باید داد . و آن طرف تفریط است . و افراط آن ، اسراف است ، که عبارت است از :

خرج کردن آنچه نباید خرج کرد . و این دو طرف ، مذموم است . و وسط آنها ، که صفت جود و سخا بوده باشد پسندیده و محمود است .

و مخفی نماند که : صفت بخل ، نتیجه محبت دنیا و ثمره آن است . و این ، از جمله صفات خبیثه و اخلاق رذیله است .

و خدای - تعالی - می فرماید :

«و لا یحسبن الذین یتخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه»

خلاصه معنی آنکه : «گمان نکنند کسانی که بخل می ورزند به آنچه خدا از فضل خود به ایشان عطا فرموده ، که این خیر ایشان است بلکه این شر است از برای ایشان ، و زود باشد که در روز قیامت آنچه را بخل کرده اند طوق شود و به گردن ایشان افتد». (۲)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «زنهار ، گرد بخل نگردید که آن هلاک کرد کسانی را که پیش از شما بودند . و ایشان را بر این داشت که خون یکدیگر را ریختند . و آنچه بر ایشان حرام

ص: ۶۱۰

۱- ۱۱. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۰۹ ، ح ۱۵

۲- ۱۲. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۸۰ .

بود حلال شمردند». (۱)

و از آن حضرت مروی است که: «بخل، دور است از بهشت، و نزدیک است به آتش. و جاهل سخنی محبوب تر است نزد خدا، از عالم بخیل». (۲)

و فرمود که: «بخل، درختی است که: ریشه آن به درخت زقوم فرو رفته و بعضی از شاخهای خود را به دنیا آویخته است. پس هر که به شاخی از آن چنگ زند او را داخل آتش می کند. آگاه باشید که بخل، ناشی از کفر است و عاقبت کفر آتش است». (۳)

و نیز از آن سرور مروی است که باشد کسی از شما بگوید که بخیل بهتر است از ظالم. و چه ظلمی بدتر است در نزد خدا از بخل. قسم یاد نموده است خدا به عزت و عظمت و جلال خود که بخیل را داخل بهشت نکند». (۴)

«شخصی در جهاد در خدمت آن حضرت کشته شد زنی بر او می گریست و می گفت: «وا شهیداه! حضرت فرمود که: چه می دانی که او شهید است؟ شاید که اوسخن بی فایده می گفته یا بخیل بوده». (۵)

روزی آن بزرگوار مردی را دید که پرده کعبه را گرفته می گوید: «خدایا به حرمت این خانه، گناه مرا ببامرز. حضرت فرمود: بگو بینم چه گناه کرده ای؟ عرض کرد که:

گناه من بزرگتر از آن است که بگویم. فرمود که: گناه تو بزرگتر است یا زمین؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه تو بزرگتر است یا کوهها؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه

ص: ۶۱۱

۱-۱۳. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷۱. و بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۳، ح ۱۵ (با اندک تفاوتی).

۲-۱۴. قریب به این مضمون در بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۸، ح ۳۷. و سنن ترمذی، ج ۸، ص ۱۴۰ (با اندک تفاوتی).

۳-۱۵. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷۳. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۲۰.

۴-۱۶. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷۴. کافی، ج ۴، ص ۴۴، (با اندک تفاوتی).

۵-۱۷. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷۲

تو بزرگتر است یا دریاها؟ گفت: گناه من. گفت: گناه تو اعظم تر است یا آسمانها؟ گفت: گناه من. فرمود:

گناه تو اعظم است یا عرش؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه تو اعظم است یا خدا؟ گفت:

خدا اعظم و اعلی و اجل است. پس حضرت فرمود: بگو گناه خود را. عرض کرد:

یا رسول الله! من مرد صاحب ثروتم و هر وقت فقیری رو به من می آید که از من چیزی بخواهد گویا شعله آتشی رو به من می آورد. حضرت فرمود: دور شو از من و مرا به آتش خود مسوزان. قسم به آن خدائی که مرا به هدایت و کرامت برانگیخته است که اگر میان رکن و مقام بایستی و دو هزار سال نماز کنی و این قدر گریه کنی که نهرها از آب چشم تو جاری شود و درختان سیراب گردند و بمیری و لئیم باشی خدا ترا سرنگون به جهنم می افکند». (۱)

و مروی است که: «دو ملک موکل اند که در هر صبحی ندا می کنند که خداوندا! مال هر بخیل را تلف کن. و هر که انفاق کند، عوض به او کرامت کن». (۲)

و اخبار در مذمت صفت بخل، بی حد، و خارج از حیز عد است، با این که خود این صفت، متضمن مفاسد بی شمار در آخرت و دنیا است. حتی اینکه تجربه شده است که نگاه کردن به روی بخیل، دل را می گیرد و آن را تاریک می کند. و مشاهده است که: هر که لئیم و بخیل است

ص: ۶۱۲

۱- ۱۸. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷۴. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲- ۱۹. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۷۶. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۲۱. (با اندک تفاوتی).

، در نظرها خوار و ذلیل است .

همچنان که پیشوای اهل کرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «بخل ، صاحب خود را حقیر و بی قدر می کند» .
[\(۱\)](#)

و از بخل و امساک ، عرض و آبروی آدمی بر باد فنا می رود . بلکه همچنان که آن حضرت تصریح فرمودند و مشاهده شده اولاد بخیل با او دشمن ، و هیچ بخیلی را در عالم دوستی نیست . اهل و عیالش چشم به مرگ او گشاده . و فرزندانش دیده بر راه وفات او نهاده . و آن مسکین بیچاره ، با وجود مکنت ، به سختی ، و با چندین وسعت ، به تنگی می گذرانند . زندگانی او در دنیا چون فقرا ، و محاسبه و مؤاخذه او در عقبی ، محاسبه و مؤاخذه اغنیاست . در دنیا خوار و ذلیل ، و در عقبی به عذاب الیم گرفتار .

فصل : فضیلت سخاوت

فضیلت سخاوت

ضد صفت بخل «سخاوت» است . و آن از ثمره زهد و بی مبالاتی به دنیا است . و مشهورترین صفات پیغمبران خدا و معروف ترین اخلاق اصفیا و اولیاء است . از «معالی» [\(۲\)](#) اخلاق ، و صاحب آن پسندیده اهل آفاق است .

چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «من جاد ساد» یعنی : «هر که جود ورزید بزرگ گردید» . [\(۳\)](#)

فریدون فرخ فرشته نبود*** ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به دادودش یافت آن نیکوئی*** تو دادودش کن فریدون توئی

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «سخاوت درختی است از درختهای بهشت ، که شاخهای خود را بر زمین آویخته است .

ص: ۶۱۳

۱- ۲۰. تصنیف غرور و درر ، ص ۲۹۳ .

۲- ۲۱. جمع «معلاه» ، به معنی شرف و بلندی

۳- ۲۲. غرر الحکم ، ج ۲ ، ص ۶۱۴ .

پس هر که یکی از آن شاخها را بگیرد، او را به بهشت می کشد». (۱)

و فرمود که: «سخی به خدا نزدیک، و به دلهای مردم نزدیک، و به بهشت نزدیک، و از آتش جهنم دور است». (۲)

و فرمود که: «خداوند عالم، مباحثات می کند ملائکه را به کسی که اطعام مردمان کند». (۳)

و فرمود: «خدا را بندگانی چند است که نعمت خود را مخصوص ایشان می گرداند، تا نفع به بندگان خدا رسانند. پس هر

کدام از ایشان که بخل نمایند در این منافع، خدا نعمت را از او به دیگری نقل می کند». (۴)

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت*** که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

و فرمود که: «بهشت خانه اهل سخاوت است». (۵)

و فرمود: «جوان سخی گناهکار، در نزد خدا محبوب تر است از پیر عابد بخیل». (۶)

و از آن حضرت مروی است که: «سخی را اهل آسمانها دوست می دارند. و اهل زمینها دوست دارند. و طینت او از خاک

پاک سرشته شده. و آب چشم او از آب کوثر خلق شده. و بخیل را اهل آسمانها و زمینها دشمن دارند. و خلقت او از خاک

کثیف چرک آلود خلق شده. و آب چشم او از آب «عوسج» (۷) مخلوق شده». (۸)

«جمعی از اهل یمن بر حضرت فخر ذو المنن وارد شدند و در میان ایشان مردی بود که بسیار سخن آور و حراف، و در گفتگو

از همه عظیم تر، و مبالغه او در مباحثه با جناب پیغمبر -

ص: ۶۱۴

۱- ۲۳. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۱۰. و بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۳، ح ۱۴ (با اندک تفاوت).

۲- ۲۴. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۸، ح ۳۷ (با اندک تفاوتی).

۳- ۲۵. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۶۰. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۱۲.

۴- ۲۶. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۶۱. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۱۲.

۵- ۲۷. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۶، ح ۱۸.

۶- ۲۸. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۵، ح ۱۶.

۷- ۲۹. خار درخت، سیاه درخت، شجره حب الشوم.

۸- ۳۰. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵۲، ح ۱

صلی الله علیه و آله و سلم - و حجت گرفتن بر آن سرور از همه بیشتر بود .

و به حدی مبالغه نمود که آن حضرت خشمناک گردید . و رنگ مبارکش متغیر گشت .

و رنگ پیشانی منورش پیچیده شد . و چشم بر زمین انداخت ، که جبرئیل آمد و گفت :

خدایت سلام می رساند و می گوید که : این مرد از اهل سخاوت ، و نان ده است . پس خشم آن حضرت فرونشست و سر بالا کرد و فرمود که : اگر نه این بود که مرا جبرئیل خبر داد که تو سخی نان دهی ، ترا از خود می راندم و عبرت دیگران می کردم . آن مرد گفت که : خدای تو سخاوت را دوست دارد؟ فرمود : بلی . آن مرد گفت : «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک لرسول الله» . به خدائی که تو را به حق برانگیخته است که هرگز احدی را از مال خود محروم برنگردانیدم . (۱)

مروی است که : «چون حضرت موسی بر سامری دست یافت ، خطاب عزت رسید که : او را مکش ، زیرا که او سخی است» . (۲)

و بالجمله فضیلت سخا ، خود ظاهر و روشن ، و صاحب آن در نزد خالق و خلق محبوب و مستحسن ، و در دنیا در اکرام و اعزاز ، و در عقبی سرافراز است . و کدام عاقل ، سرافرازی دو جهان را از دست می دهد و جمادی چند بر روی هم می نهد ؟

بیا تا خوریم آنچه داریم شاد***درم بر درم چند باید نهاد

درین باغ رنگین درختی

ص: ۶۱۵

۱- ۳۱. سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۶۰۷ .

۲- ۳۲. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۶۳ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۱۳ .

ایثار ، بالاترین مرتبه سخاوت

و مخفی نماند که بالاترین مراتب سخاوت ، ایثار است ، که عبارت است از : بخشش وجود ، با وجود احتیاج و ضرورت خود . و این ، مرتبه ای است رفیع ، و محلی است عظیم . هر کسی را این رتبه حاصل نه ، و هر شخصی به این مرتبه واصل نیست . خلاق عالم در مدح این طایفه می فرماید :

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»

یعنی : «بودند که اختیار می کردند دیگران را بر خود ، اگر چه خود احتیاج داشتند» . (۱)

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هر مردی که خواهش به چیزی داشته باشد پس خود را از آن نگاه دارد و دیگری را بر خود اختیار کند ، آمرزیده می شود» . (۲)

و این شیوه مرضیه ، صفت جلیله ، شعار منبع جود و احسان ، و برگزیده انس و جان ، پیغمبر آخر الزمان ، و بعد از آن طریقه پیشرو اهل ایمان و امیر مؤمنان و اولاد طاهرین او - علیه و علیهم السلام - بوده .

بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که : «آن سرور هرگز سه روزی در پی چیز سیر نخوردی تا از دنیا رفت . و هرگاه می خواست می توانست سیر بخورد و لیکن آنچه داشت به مردم می داد و گرسنگان را بر خود مقدم می داشت» . (۳)

مروی است که : «موسی بن عمران عرض کرد که : پروردگارا ! بعضی از درجات محمد صلی الله علیه و آله و امت او را به من بنمای .

ص: ۶۱۶

۱- ۳۳. حشر ، (سوره ۵۹) ، آیه ۹ .

۲- ۳۴. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۹ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۶۹

۳- ۳۵. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۴۹ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۷۱ .

خطاب رسید که : ای موسی ! ترا طاق دیدن آنها نیست و لیکن به تو می نمایم یکی از منازل جلیله پیغمبر آخر الزمان را که به واسطه آن او را بر تو و بر جمیع مخلوقات خود تفضیل داده ام . پس پرده آسمانها از پیش دیده موسی علیه السلام برداشته شد ، نگاه کرد دید : منزله ای که نزدیک بود که از پرتو انوار آن ، و قرب آن به حریم خاص الهی ، موسی علیه السلام قالب تهی کند .

عرض کرد : پروردگارا ! به چه چیز به این کرامت رسیدی ؟ فرمود : به صفتی که مخصوص او گردانیده ام ، که ایثار و اختیار کردن فقرا در ضرورتی بر خود و عیال خوداست . ای موسی از امت او احدی به نزد من نمی آید که وقتی از اوقات دیگری را بر خود در ضرورتی اختیار کرده باشد ، مگر اینکه شرم می کنم حساب او را برسم . و او رادر هر جای از بهشت که خواهد جای می دهم» . (۱)

و حکایات ایثار حیدر کرار در السنه و افواه مشهور ، و در تواریخ و کتب مسطوراست . و ایثار آن بزرگوار به جائی رسید که در «لیله المبیث» ، حیات پیغمبر را بر حیات خود اختیار کرد ، و در خوابگاه خاتم الانبیاء خوابید . و به این سبب خداوند عالم برملائکه مباحث نمود و آیه

«من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (۲)

نازل شد .

و بعد از آن بزرگوار ، ائمه اطهار و خواص شیعیان ایشان در این طریقه مرضیه به ایشان اقتدا نموده «مهما امکن» (۳) سعی در مراعات این فضیلت می کرده اند .

ص: ۶۱۷

۱- ۳۶. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ . و محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۸۰ .

۲- ۳۷. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۲۰۷ .

۳- ۳۸. تا آن حد که امکان دارد .

بدان که : معالجه مرض بخل ، محتاج به علمی است و عملی . اما علم ، پس آن است که : آفت بخل را بداند و فایده جود و کرم را بشناسد . و بعد از آنکه طالب علاج این مرض باشد ، بسیار ملاحظه آثار و اخباری که در مذمت بخل ، و مدح سخاوت رسیده بکند . و «وعده و وعیدی» (۱) که بر این دو صفت شده ، به نظر در آورد . و ذلت بخیلان ، و تنفر طباع را از ایشان مشاهده نماید .

و بداند که : از برای او خانه دیگری غیر از این خانه نیز هست ، که خواهی نخواهی بایدهش به آنجا رفت . و در آنجا نیز احتیاج دارد و قدری را که پیش فرستد و در آنجا ذخیره نماید که در روز درماندگی به کارش آید . و اعتماد بر فرزندان نکند . تو در باره پدر و مادر بین چه کردی که فرزندان در باره تو کنند .

به دختر چه خوش گفت بانوی ده*** که روز نوا برگ سختی بنه

خور و پوش و بخشای و راحت رسان*** نکه می چه داری زبهر کسان

به دنیا توانی که عقبی خری*** بخر جان من ، ورنه حسرت بری

زر و نعمت اکنون بده کان توست*** که بعد از تو بیرون ز فرمان توست

پریشان کن امروز گنجینه چیست (۲)*** که فردا کلیدش نه در دست توست

تو با خود ببر توشه خویشتن*** که شفقت نیاید ز فرزند و زن

کسی گوی دولت زد دنیا برد*** که با خود نصیبی به عقبی برد

غم خویش در زندگی خور که خویش***

ص: ۶۱۸

۱- ۳۹. «وعده» : نوید دادن ، و «وعید» : تهدید نمودن است .

۲- ۴۰. تند ، سریع

به مرده نپردازد از حرص خویش

به غمخوارگی چون سرانگشت من*** نخارد کسی در جهان پشت من

درون فرو ماندگان شاد کن*** زروز فروماندگی یاد کن

و چون این مراتب را دانستی خود را خواهی نخواهی بر عطا و بخشش مدار. و دل از مال بر کن. و پیوسته بذل کن. و احسان به فقرا بنمای، تا اینکه طبع تو به صفت بذل و احسان راغب شود.

و طالب صفت سخاوت باید که چون اراده عطائی کند در آن توقف نکند، که شیطان لعین در مقام وسوسه در آید و او را وسوسه کند، و از فقر و کم شدن مایه بترساند.

و اگر مرض بخل مزمن شده باشد در مقام تسلی نفس خود بر آید. و شهرت در بلاد و محبت عباد و نام نیک و ثنای دور و نزدیک را به نظر در آورد. و بسیار در اینها و در نام نیک اسخیا تامل کند تا از این راه رغبت نماید، و دست او به بذل و عطا گشوده شود.

و نفس او فی الجمله در بخشش مطیع گردد. و اگر چه عطای به این قصد هم از صفات رذیله است و حقیقت سخاوت نیست، - چنان که مذکور خواهد شد - . و لیکن این مانند آن است که: چون طفل را می خواهند از شیر بگیرند و پستان را از یاد او ببرند او را به گنجشک و امثال آن مشغول می کنند. و شکی نیست که: گنجشک بازی، کمال طفل نیست، و لیکن بعد از علاج، شوق او به گنجشک

ص: ۶۱۹

می شود . پس همچنین این شخص ضرر ندارد که ابتدا دل خود را به این قصدها شاد کند تا علاقه مال از دل او تمام شود ، آن وقت در صدد تصحیح قصد و نیت خود برآید .

و مخفی نماند که : عمده در علاج این صفت ، قطع سبب آن است . و سبب آن دوستی مال دنیا است ، پیش از دوستی امور دیگر ، که بر احسان مترتب می شود . و سبب دوستی مال ، یا محبت لذتها و شهوتهای دنیویه ای است که به مال به آنها می توان رسید .

یا به شرکت طول امل ، یا به جهت نگاهداری و ذخیره کردن از برای اولاد است . یابدون سبب ، خود مال را دوست دارد از حیثیت آنکه مال است . همچنان که می بینیم که بعضی از پیران کارافتاده این قدر مال دارند که آنچه امید به عمر خود دارند کفایت ایشان را می کند . و اموال بسیار زیاد می ماند و فرزندی هم ندارند که احتیاط او را کند . باوجود این ، شب و روز در سعی و زحمت از پی تحصیل مال ، و بر روی هم نهادن آن اند .

و بسا باشد که بر خود نهایت تنگ گیری کنند و به مشقت گذرانند . بلکه از دادن خمس و زکوه مضایقه نمایند . و به خرج کردن دیناری در علاج بیماری خود راضی نشوند . و چنین کسی عاشق درهم و دینار است . و لذت او به داشتن مال است . و با وجود اینکه می داند که : عن قریب می میرد و دشمنان او مال او را غارت می کنند ، دیناری به

مصرف دنیا، یا آخرت خود نمی رساند. و این مرضی است که معالجه آن در نهایت اشکال است، به خصوص در ایام پیری، زیرا که: مرض در این وقت مزمن شده است و قوت گرفته و بدن ضعیف شده است و مقاومت با مرض نمی کند. و چنین کسی در نهایت ضلال و گمراهی، و مصداق

«خسر الدنيا و الاخره» (۱)

است. بلکه هر که فرقی میان سنگ و زیادت از قدر حاجت از مال ببیند، جاهل و احمق و نادان مطلق است.

زر از بهر خوردن بود ای پسر*** برای نهادن چه سنگ و چه زر

و چنین کسی باید تامل کند که تفاوت مالی که خرج نکنی و به کار تو نیاید با خاک صحرا و آب دریا و سنگ کلوخ چه چیز است؟ چنان انگار که در زیر خانه توخمهای پر از طلا- و نقره مدفون است، چون تو خرج نکنی با خاک چه فرق دارد؟ و حال اینکه اگر آن را در زیر هزار سنگ پنهان کنی روزگار آنرا به باد یغما خواهد داد.

خواه بنه مایه و خواهی بیاز*** کانچه دهند از تو ستانند باز

و اگر سبب آن حب شهوات و طول امل باشد باید معالجه آن را به آنچه در حرص و قناعت گفتیم، و آنچه در علاج طول امل بیاید نمود. و اگر جمع مال به جهت اولاد و فرزندان باشد این نیست مگر از بی اعتقادی و بی خردی، زیرا که: پروردگاری که اولاد را آفریده روزی نیز به جهت ایشان مقرر کرده است.

یکی

ص: ۶۲۱

طفل دندان بر آورده بود *** پدر سر به فكرت فرو برده بود

كه من نان و برگ از كجا آرمش *** مروت نباشد كه بگذارمش

چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت *** نگر تا زن او را چه مردانه گفت

مخور گول ابلیس تا جان دهد *** هر آن كس كه دندان دهد نان دهد

تواناست آخر خداوند روز *** كه روزی رساند تو چندان مسوز

دیده عبرت بگشای و بنگر چقدر كسان كه در طفلی پدر از سر ایشان رفته ، و هیچ مالی به جهت ایشان نگذاشته با وجود این ، بسیار حال و ثروت ایشان از كسانی كه اموال بسیار از پدر به جهت ایشان مانده بهتر و بیشتر است . كم کسی را می بینیم كه آنچه دارد به واسطه ارث پدر بوده باشد . و حال اینكه فرزند اگر صالح و پرهیزكار بوده باشد خداوند به نیکوتر وجهی كفایت و كارسازی او را بکند . و اگر فاسق و تبه روزگار باشد ، آن مالی را كه تو به زحمت و تصدیع جمع کرده ای و نخورده ای صرف لهُو و لعب و معصیت خدا خواهد نمود . و مظلّمه او عاید تو خواهد شد .

فصل : چگونگی مصرف مال

چون مذمت بخل را دانستی . و معالجه آن را شناختی . و فضیلت صفت سخاوت را یافتی و دانستی كه : آن حد وسط میان بخل و اسراف است و آن عبارت است از : صرف كردن مال در مصرفی كه واجب یا مستحسن باشد . بدان كه : مصرف واجب ، یا مستحسن اعم از این است كه واجب یا مستحسن شرعی باشد یا در طریقه مروت و عرف و عادت لازم ، یا مستحسن باشد

ص: ۶۲۲

پس سخی کسی است که : هر مصرفی را که ترک آن شرعا مذموم ، یا در نزد عقلا به حسب تعارف قبیح باشد مضایقه نکند و مال را به آن مصرف برساند ، که اگر یکی از آنها را مضایقه داشته باشد بخیل خواهد بود . گو آنکه واجب شرعی را ترک کند بخیل تر باشد . و مصرفی که از شرع رسیده و در شریعت مقرر شده ، معین و مضبوط ، و اما آنچه به حسب عادت و عرف لازم ، و ترک آن در نزد ارباب دولت عقل قبیح است نسبت به احوال و اشخاص و اوقات مختلف می شود ، زیرا که : می بینیم که بعضی رفتارها در اخراجات از غنی و صاحب دولت ، قبیح است که از فقرا قبیح نیست . و آنچه در مضایقه کردن از خویش و قوم خود قبیح است ، در اجنبی ، آن قبیح را ندارد . آنچه از بیگانگان می توان مضایقه کرد از همسایگان مضایقه آن قبیح است . همچنین تنگ گیری و مضایقه ای که در خرید و فروش ضرر ندارد در میهمانی نمی توان کرد . و مضایقه در بعضی چیزها تفاوت دارد با مضایقه کردن در پاره ای چیزهای دیگر . چنان که می بینیم که آب و نان و امثال آن با بعضی چیزهای دیگر مختلف است . و اهل و عیال و دوست و آشنا و خویش و قوم و همسایه و رفیق با دیگران تفاوت می کند .

و همچنین آنکه باید خرج کند مختلف می شود . پس غنی و فقیر و امیر و رعیت و عالم و جاهل و طفل و کامل ، یکسان نیستند .

و سخی ، آن است

ص: ۶۲۳

که : هر چیزی که سزاوار باشد ، خواه به حسب شرع و خواه به حسب مروت و عادت ، مضایقه نکند . و بخیل ، آن است که : در یکی از آنها تنگ گیری و مضایقه کند . و تعیین مقدار آن را نمی توان کرد . هر گاه کسی مال بسیاری داشته باشد و آنچه به حسب شرع و تعارف و مروت لازم باشد به جا آورد ، و لیکن از قدر لازم تجاوز نکند . و مستحبات و مستحسانات را به جا نیاورد . بلکه مال خود را به جهت روزینوائی و حوادث روزگار محافظت کند . چنین کسی اگر چه در نزد عوام مردم بخیل نباشد و لیکن در نظر خواص ، از صفت بخل خالی نیست . و او را جواد و کریم نگویند ، زیرا که : در نزد ایشان صفت جود و سخاوت آن است که : در بذل مال ، غرض دنیوی نداشته باشد .

پس کسی که بخشش و عطا می کند به جهت مدح و ثنا و شهرت و نام نیک و دست آوردن دل مردم و تحصیل محبت ایشان و یاری جستن از آنها ، سخی و جواد نیست . بلکه اهل معامله است و شهرت و مدح و امثال آن را به مال خود می خرد .

فصل : نکات باطنیه سخاوت

نکات باطنیه سخاوت

اشاره شد به اینکه : بذل و عطائی که لازم صفت جود و سخاوت است شامل اموری چند است که بعضی از آنها واجب و برخی مستحب است . و در خصوص فضل و ثواب هر یک از آنها اخباری وارد شده ، و هر کدام را آداب و شرایط ظاهریه و نکته و دقایق باطنیه ای است . و

ص : ۶۲۴

شرایط ظاهریه آنها در کتب فقه مذکور است .

و در اینجا اشاره به بعضی از آداب و نکته های باطنیه آنها می کنیم . لهدا می گوئیم که : عطا های واجبه چند چیز است :

عطا های واجبه

اول : زکاه

زکاه

و آن از همه عطایا اهم ، و بر جمیع صدقات ، مقدم است . گلشن مکنث و ثروت را آب جاری ، و کشت زار آمال اهل زراعت و تجارت را نسیم بهاری است . خزینه اموال متمولین را از دستبرد دزدان حوادث پاسبان ، و دیوار غنا و بی نیازی را از صدمه احتیاج و پریشانی پشتیبان . و از این جهت آیات و اخبار بی پایان در مدح دهنده زکاه ، و ذم تارک آن وارد شده است .

و حق - سبحانه و تعالی - در مواضع متعدده از قرآن ، آن را قرین نماز ساخته و در مذمت تارکین زکاه فرموده :

«و الذین یکتزون الذهب و الفضة و لا- ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون»

مجمل معنی آنکه : «کسانی که طلا- و نقره را جمع می کنند و در راه خدا صرف نمی نمایند مژده ده ایشان را به عذابی دردناک ، در روزی که آنها را سرخ کنند در آتش .

و با آنها داغ کنند پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را . و بگویند که اینها چیزی است که برای خود جمع کردید پس بچشید آنها را» . (۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «چون مردم زکاه خود را منع کنند

ص : ۶۲۵

، زمین نیز برکات خود را منع می کند». (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «هر که زکاه نقد خود را نداده باشد در روز قیامت خداوند عالم او را در بیابانی هموار ، محبوس می فرماید . و ماری بسیار عظیم بر او مسلط می سازد ، که در دنبال او می دود و او را از آن مار می گریزد . و چون می بیند که از دست او خلاصی ندارد ، دست خود را به دهان او می دهد آن ماردست او را مانند ترب می خاید . پس طوقی می شود و به گردن او می پیچد و این است که خدای - تعالی - می فرماید

«سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه» . (۲)

و هر صاحب شتر یا گوسفند یا گاوی که زکاه آن را نداده باشد خدای - تعالی - او را در روز قیامت در صحرای همواری محبوس کند . و هر حیوان سم داری او را پایمال نماید . و هر صاحب نیسی او را بگذرد . و هر صاحب زراعتی ، از : خرما یا انگور یا غله که زکاه آن را نداده باشد خدای - تعالی - زمین آن را تا هفت طبقه طوق کند و بر گردن او افکند» . (۳)

و نیز آن حضرت فرمود که : «هر که یک «قیراط» از زکاه خود را منع کند ، نه مؤمن است و نه مسلمان» . (۴)

و فرمود که : «هیچ کس فقیر نشد و گرسنه نگشت و برهنه و محتاج نماند مگر به واسطه گناه مالداران ، که زکاه خود را ندادند . و حق است بر خدا که رحمت خود را منع کند از هر که

ص : ۶۲۶

۱- ۲. محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۶۶ .

۲- ۳. آل عمران ، (سوره ۳) آیه ۱۸۰ .

۳- ۴. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۶ ، ح ۳۷

۴- ۵. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۸ ، ح ۳ .

حق خدا را در مال خود منع کند . و قسم به آن خدائی که خلق را آفرید و ایشان را روزی داد ، که هیچ مالی در صحرا یا دریا ضایع نشد مگر به ندادن زکاه آن» . (۱)

و فرمود که : «زکاه دادن ، چیزی نیست که : باید صاحب آن را مدح کرد ، بلکه آن چیزی است که : به واسطه آن داخل اهل اسلام می شود و خون او محفوظ می گردد» . (۲)

و از این گونه تهدیدات و تشدیدات در حق مانعین زکاه در کتاب خدا و اخبارائمه هدی - علیهم السلام - بسیار است . (۳)

و با وجود اطلاع بر آنها ، ادای زکاه را سهل انگاشتن ، و از مالی که چند روزی به رسم امانت در تصرف کسی خواهد بود اندکی را از مالک حقیقی آن دریغ داشتن ، با دعوی مسلمانان مشکل تواند جمع شد . و چه بی شرم و بی سعادت کسی که : می داند روزی که پا به عرصه وجود گذاشت از ملک و مال دنیا هیچ نداشت و اکنون آنچه دارد و خود را مالک آن پندارد همه آن داده خداست . و سعی که خود در تحصیل آن کرده ، آن نیز به توفیق و یاری جناب باری بوده .

آری تخم بی جان را چه یارای آنکه بی دستگیری عنایتش از خاک خیزد ! و سقای ابر را چه قدرت که بی رخصتش قطره آبی ریزد ! و اهل زراعت پندارند که : به سعی خود از یک دانه ، ده دانه برمی دارند ! و ارباب تجارت ، رونق بازار خود را از رشد خود می شمارند . بیچاره آدمی چه از خود

ص: ۶۲۷

۱-۶. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۴ .

۲-۷. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۸ ، ح ۱ و ص ۲۸ ، ح ۳ .

۳-۸. رک : وسائل الشیعه ، ج ۶ ص ۱۷ ، باب ثبوت الکفر و الارتداد و القتل بمنع الزکاه .

دیده که این قدر بر خود پیچیده .

ای که چندین به هنرمندی خود مغروری***وای اگر بر تو گذارند دمی کار تو را

با وجود این مراتب ، از جمله مالی که هم خداوند عطا فرمود ، قلبی را که از برای جمعی بینوا مقرر فرموده و اضعاف آن را در دنیا و آخرت وعده نموده نمی دهند اونخواستہ به ایشان داد . زهی بی حیائی که او خواسته باشد و کسی ندهد . و او را یکک ده داده باشد بسی بی شرمی که از ده ، یکی را بخل ورزد .

اسرار وجوب زکاه

و چون تشدید در امر زکاه را دانستی ، بدان که : سر در واجب کردن زکاه ، بلکه ترغیب به مطلق بذل کردن مال ، سه چیز است :

اول اینکه : خدا پرستی تام ، و توحید تمام آن است که : از برای آدمی محبوبی به غیر از خداوند یکتا نباشد . آری : محبت ، رکت بر نمی دارد . توحید زبانی فایده چندان نمی بخشد . قدر محبت با کسی ، به گذشتن از محبوبان دیگر شناخته می شود . و محبوب ، محب خود را به مفارقت سایر احباب ، امتحان می کند . و چون مال در نزد اکثر مردم محبوب ، و به جهت تمتع از آن ، انس به این عالم گرفته اند و از مرگ گریزانند ، پس در دعوی صدق محبت خدا امتحان ایشان به دست برداشتن از یکی از محبوبها که مال است شده است .

و از این جهت خدای - تعالی - فرماید :

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة» .

خلاصه معنی آنکه : «خدای - تعالی - نفسهای مؤمنین

ص: ۶۲۸

، و مالهای ایشان را خریداری نموده ، که در عوض ، بهشت به ایشان کرامت فرماید» . (۱)

شکی نیست که بالاترین لذات بهشت ، لقای پروردگار است . و مردم در این خصوص بر سه قسم اند :

اول : در دعوای محبت تام ، و توحید کامل ، صادق اند . و از عهده عهد خود برآمده اند . و در دل ، بجز دوستی یکی را راه نداده ، دست از مال و متاع دنیا شسته و درد دنیا را بر روی خود بسته اند . و این طایفه ، دیگر التفاتی به وجوب زکاه نمی کنند . حتی اینکه از بعضی از ایشان پرسیدند که : در هر صد درهم چه قدر زکاه است ؟ گفت اما برعوام ، پنج درهم به حکم شریعت . و اما بر ما دادن همه اموال .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند : «در چقدر مال ، زکاه واجب است ؟ فرمود : اما زکاه ظاهر در هزار درهم ، بیست و پنج درهم و اما در باطن ، پس آن است که : هر چه برادر مؤمن تو ، به آن محتاج تر از تو باشد خود را اختیار نکنی» . (۲)

دوم : طایفه ای هستند که از اموال دنیا به قدر حاجت نگاه می دارند به جهت ضرورت ، و لیکن فاضل از آن را ذخیره نمی کنند ، بلکه به مصارف خیرات و مبرات می رسانند . و این طایفه ، اگر چه از طایفه اول پست مرتبه ترند و لیکن ایشان نیز بر قدر واجب اقتصار نمی کنند و جمیع انواع خیر را به جا می آورند .

سوم : قسمی هستند که زیادتر از

ص : ۶۲۹

۱- ۹. توبه (سوره ۹) ، آیه ۱۱۱ .

۲- ۱۰. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۰

قدر واجب را به جا نمی آورند ولیکن در واجب خود کوتاهی نمی کنند . و این ، پست ترین درجات است ، و آن مرتبه عوام است .

دوم : از اسرار و جوب زکاه ، و ترغیب به بذل مال ، پاک ساختن نفس است از صفت رذیله بخل ، که از جمله مهلکات است ، چون که به دادن مال مکررا ، نفس عادت به بذل و عطا می کند تا ملکه حاصل می شود .

و سوم : بجا آوردن شکر نعمت خدا زیرا که : خدا ، را بر بنده ، حق نعمت بدن و نعمت مال ثابت است . و عبادت بدنیه ، شکر نعمت بدن ، و بذل اموال ، شکر نعمت مال است . و چقدر قبیح است که : کسی ادعای اسلام کند و فقیر بینوای مضطری را ببیند و درشکر نعمت پروردگار خود تقصیری کند .

آداب انفاق کننده

و مخفی نماند که : کسی که در راه خدا انفاق مال می کند باید بداند که از برای آن آدابی چند است :

یکی آنکه : چون به دل او بگذرد که مالی در راه خدا بدهد و این قصد را بکند بداند که : شیطان از آن غافل شده و ملک به دل او نظر افکنده است . و فرصت را غنیمت شمارد و به زودی قصد خود را به جا آورد ، که در تاخیر ، آفات بسیار و عوایق زمان بی شمار است .

و دوم آنکه : چون به احتیاج کسی مطلع شد یا گمان برد ، پیش از اظهار کردن به او انفاق کند . و آبروی او را محافظت کند . و نگذارد که مضطر به سؤال شود

ص : ۶۳۰

، زیرا که : بعد از سؤال ، آنچه می دهد قیمت آبروئی است که ریخته است ، و احسان تام نیست .

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از برای شخصی که امید به حضرت داشت چیزی فرستاد ، و آن مرد هرگز از کسی چیزی نمی طلبید ، نه از آن حضرت و نه از غیر او . شخصی عرض کرد که : این مرد هرگز چیزی از تو سؤال نکرده است و از آنچه فرستادی کمتر هم کفایت او را می کرد . حضرت فرمود که : خدا مثل تو را در میان مؤمنین بسیار نکند ، من عطا می کنم و تو بخل می ورزی . هرگاه من کسی را که امید به من دارد عطا نکنم مگر بعد از سؤال او ، پس به او نداده ام مگر قیمت آنچه را از او گرفته ام ، زیرا که : او در معرض این در آورده ام که : آبروئی را که در پیش خدای من بر خاک می مالد بریزم»
(۱).

سوم آنکه : صدقات خود را در یکی از اوقات شریفه و ازمان فاضله بدهد . و آن وقت را از برای بذل و عطا مقرر دارد . مثل روز عید غدیر ، و ماه ذی الحججه ، به خصوص دهه اول آن . یا ماه رمضان ، به خصوص دهه آخر آن .

و مروی است که : «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جوادترین خلق بود . و در ماه رمضان مثل باد تند بود که هیچ چیز را نگاه نمی داشت» . (۲)

چهارم آنکه : زکاه و سایر حقوق مالیه واجبه را آشکار و علانیه بدهد ، که آن افضل است از پنهان دادن

ص : ۶۳۱

۱- ۱۱. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۱۸

۲- ۱۲. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۱۲۸ . جهت اطلاع بیشتر از جود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رجوع شود به بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۲۳۱ .

. و آنچه از عطاها که سنت باشد پنهان دادن آن افضل است .

همچنان که حضرت صادق علیه السلام به آن تصریح کرده و فرمودند که : «اگر مردی زکاه مال خود را بر دوش کشد و به فقیر رساند ، حسن جمیلی است از برای او» . (۱)

و این در وقتی است که از شایبه تشویش ریا مطمئن باشد . و آن فقیری که می گیرد از اظهار آن شرم و حیا نکند . و الا پنهان دادن واجبات هم افضل است .

پنجم آنکه : از منت نهادن بر فقیر و ایذای او احتراز کند . و عطائی که به کسی نماید از صفحه خاطر محو سازد ، تا در دفتر حسناتش ثبت گردد ، که اگر از این صفت خبیثه اجتناب نکند . صدقه او باطل ، و «حلیه» (۲) صحت «عاطل» (۳) می ماند .

همچنان که حق - سبحانه و تعالی - می فرماید که :

«یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی»

یعنی : «ای مؤمنان ! باطل مسازید صدقات خود را به منت نهادن و آزار دادن» . (۴)

و از سید انام مروی است که : «کسی که با برادر مؤمن خود نیکی کند و بر او منت نهد خدای - تعالی - عمل او را از درجه اعتبار ساقط سازد . و او را بر گناه خود بگیرد . و سعی او را نپذیرد» . (۵)

و منت نهادن ، این است که : همچنین داند که به آن فقیر احسانی نموده . و علامت ظاهری آن ، این است که : در نزد مردم زبان به اظهار آن گشاید و آن

ص: ۶۳۲

۱-۱۳. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۱۵ .

۲-۱۴. زینت .

۳-۱۵. مهمل و بیهوده .

۴-۱۶. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۲۶۴ .

۵-۱۷. وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۱۶ ، ح ۵

را نقل کند ، و از آن راه ، از فقیر چشم داشت ثنا و تعظیم و فرمانبرداری داشته باشد .

و علامت باطنی آن ، این است که : بعد از عطا ، از آن فقیر خلاف ادبی یا خیانتی نسبت به آن شخص واقع شود استبعاد نماید زیادتر از آنچه پیش از عطا استبعاد می نمود . و «ایذا» ، آن است که : او را سرزنش و ملامت کند . و پرده او را بدرد . و رو به او ترش نماید . و او را خفیف کند . و از مجالست آن عار داشته باشد . و خود را عالی تراز او داند . و کسی که مبتلا به این مرض باشد باید خود را از آن خلاص سازد .

علاج منت گذاردن و ایدای فقیر

و اما علاج خلاصی از منت گذاردن ، آن است که : بدانند که فی الحقیقه فقیر ، احسان نسبت به او کرده که صدقه او را قبول نموده ، و موجب رستگاری او گردیده است . پس باید دهنده ، ممنون فقیر باشد . و بدانند که : - همچنان که در حدیث وارد است - دست فقیر در گرفتن صدقه نایب دست خداست . و آنچه به فقیر می رسد همانا که به خدای رسیده است .

و از این جهت ، سنت است که : آنکه صدقه می دهد دست خود را ببوسد . و دست خود را بر بالای دست فقیر نگذارد . بلکه دست خود را بگشاید تا فقیر بردارد . و چگونه کسی هزار مرتبه ممنون نگردد از دستی که نایب دست خداست و از او چیزی قبول می کند ؟ و با همه اینها خدا هر صدقه را چندین مقابل عوض در دنیا

ص : ۶۳۳

و آخرت وعده فرموده است .

پس اگر توقع و امید آن را ندارد زهی احمق که مال خود را به عبث ضایع می کند . و اگر چشم عوض از خدا دارد پس به چه وجه منت بر فقیر گذارد ؟ و این مثل آن است که : کسی چیزی به تو حواله کند که به زید بدهی و او اضعاف مضاعف عوض به تو دهد و تو در چیزی که به زید می دهی منت بر او گذاری .

و اما علاج ایذاء فقیر ، آن است که : بدانند که : باعث آن ، اگر عزت مال ، و عظیم شمردن آن چیزی است که به فقیر می دهی پس عجب جاهلی است که چیز اندک فانی را که در مقابل آن عوض خطیر باقی می گیرد آن را بزرگ می شمارد ، و چنان می داند که چیزی داده است ! و اگر سبب آن ، کم قدری و خواری فقیر است در نظر او .

پس عجب مغروری است که خود را به جهت «خزف پاره ای» (۱) چند از مال دنیا که دارد ترجیح می دهد بر دیگری . و حال اینکه - گذشت که - مرتبه فقر از غنا بالاتر ، و فقیر نزد خدا عزیزتر است ، و نایب پروردگار است در گرفتن حقوق . و به واسطه فقر ، خدا از او عذر خواهی نمود .

در سفالین کاسه رندان (۲) به خواری منگرید *** کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده اند

و چه بینی که این فقیر بینوا را طبع غنی باشد که تمام مال دنیا به نظر او نیاید .

بر در میکده رندان قلندر (۳) باشند *** که ستانند و دهند افسر

ص: ۶۳۴

۱- ۱۸. سفال ، ظرف گلی که در کوره پخته شده باشد .

۲- ۱۹. بی قید .

۳- ۲۰. درویش .

هان ، هان ! جامه کهنه را به نظر حقارت مبین . و آستین دریده را به دیده خواری منگر . بسا فقیری که او را نه در سر ، دستار ، و نه در پا ، پای افزار ، با موی ژولیده و جامه دریده ، سر او را از تاج شاهی عار ، و پای او را از تخت کیانی ننگ است .

گدایان از پادشاهی نفور (۱)*** به امیدش اندر گدائی صبور

به یک نعره کوهی ز جا برکنند*** به یک ناله شهری به هم برزنند

و همین قدر در فضیلت فقر ، کافی است که خدای - تعالی - اغنیا و ارباب دولت رامسخر او ساخته تا به تصدیع و زحمت و رنج و تعب ، مال تحصیل نموده و آنرا محافظت کرده به قدر احتیاج فقیر به وی رسانند . و اگر در دادن آن کوتاهی کنند مستحق عذاب الهی گردند . پس فی الحقیقه غنی ، خادم فقیر است .

ششم آنکه : در وقت دادن ، تواضع و فروتنی از برای فقیر بکنند .

هفتم آنکه : آنچه به فقیر می دهد به نوعی بدهد که باعث خفت و خواری و خجالت و شرمساری وی نگردد . مثلا اگر عزیزی باشد که دادن نقد به او لایق نباشد به قدر آن جنس بذل کند . و اگر از گرفتن صدقه عارش آید ، صدقه را هدیه و تکلف نام نهد . و اگر بر طبعش گرفتن به دست گران باشد به جهت وی ارسال نماید . و بر این قیاس از هر گونه امری که متضمن کسر شان او باشد احتراز لازم

ص: ۶۳۵

را کرده و آن بیچاره را از جان سیر ، و از زندگی دلگیر ننماید .

هشتم آنکه : آنچه در راه خدا تصدق می کند عظیم نشمارد ، چنان نداند که : کاری کرده . مثلاً اگر مسجدی سازد ، یا «رباطی» (۱) پردازد در نظر او وقعی نداشته باشد ، وهمچنان نداند که خدا را از خود راضی کرده . که اگر چنین داند ثواب او باطل ، و اجر او ضایع می شود . چنان که در مبحث غرور بیاید .

نهم آنکه : آنچه را در راه خدا بذل می کند از جمله بهترین اموال و عزیزترین آنها باشد . و از حرمت و شبهه دورتر باشد ، زیرا که : خدا پاک است و غیر پاک را قبول نمی کند . و چیز پست تر را در راه خدا دادن خلاف ادب است . و چگونه بنده خدا خوب را از برای خود و عیال خود نگاه می دارد و بد را به نزد خدا ارسال می کند ؟ آیانی بینی که اگر مهمانی به کسی وارد شود آن کس طعام خوب را به جهت عیال خود بگذارد و طعام زبونی به جهت مهمان آورد دلتنگ و شکسته خاطر می گردد ؟ ! و باوجود اینکه آنچه را تصدق می کند به جهت خود پیش می فرستد . و هر کسی باید چیزبهرتر را از برای خود ذخیره کند .

خداوند عالم می فرماید :

«انفقوا من طيبات ما كسبتم»

یعنی : «انفاق کنید از پاکیزه چیزهایی که تحصیل کرده اید» . (۲)

و باز می فرماید :

«لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون»

یعنی : «به خیر و نیکی نمی رسید تا انفاق کنید در

ص: ۶۳۶

۱- ۲۲. کاروانسرای بین راهها

۲- ۲۳. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۲۶۷ .

راه خدا آن چیزهایی را که دوست دارید». (۱)

و در حدیث وارد است که: «می شود یک درهم صدقه از صد هزار درهم پیش افتد. و سبب آن این است که: آن یک درهم را از مال حلال خوب خود بدهد و دیگری صد هزار درهم را از چیزی که چندان محبتی به آن ندارد بدهد». (۲)

دهم آنکه: «اگر تواند و قدرت داشته باشد این قدر به فقیر بدهد که رفع فقر او بشود و غنی گردد». (۳)

یازدهم آنکه: بعد از دادن، دست خود را بوسد، زیرا که: به دستی رسیده است که نایب دست خداست.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «چون چیزی به سائل دهد، آنکه چیزی داده است دست خود را به نزد دهان خود برد و بوسد، به درستی که خدا صدقات را می گیرد». (۴)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: صدقه مؤمن، به دست سائل نمی رسد تا به دست خدا برسد». (۵)

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «خداوند عالم فرمود: هیچ چیز نیست مگر اینکه دیگری را موکل گرفتن آن کرده ام، مگر صدقه را که به دست خود می گیرم. حتی اینکه مرد یا زن خرمائی، یا نصف خرمائی را تصدق می کند آن را تربیت می کنم و پرورش می دهم، همچنان که کسی کره اسب خود را تربیت می کند، و چون روز قیامت به ملاقات من رسد آن را خواهد دید مثل کوه احد بزرگتر». (۶)

دوازدهم آنکه: چون چیزی به فقیر داد از او التماس دعا کند، زیرا که:

ص: ۶۳۷

۱- ۲۴. آل عمران، (سوره ۳)، آیه ۹۲.

۲- ۲۵. اتحاف الساده المتقین، ج ۹، ص ۲۹۶.

۳- ۲۶. کافی، ج ۳، ص ۵۴۸، ح ۳.

۴- ۲۷. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۹۳.

۵- ۲۸. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۹۳.

۶- ۲۹. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

دعای فقیر در حق او مستجاب می شود .

مروی است که : حضرت امام زین العابدین علیه السلام به خادم خود فرمود : «اندکی دست نگاه دارد تا فقیر دعا کند ، که دعای سائل فقیر رد نمی شود» . (۱)

و خادم را می فرمود که : «چون به سائل چیزی دهی بگو دعا کند» . (۲)

و نیز مروی است که : «هر گاه فقرا را چیزی دهید یاد دهید ایشان را که شما را دعا کنند ، که دعای ایشان در حق شما مستجاب می شود . و در حق خودشان مستجاب نمی شود» . (۳)

و آنچه بعضی از عرفا گفته اند که : توقع دعا از فقیر مکنید به جهت اینکه آن یک نوع مکافاتنی است خلاف طریقه ائمه - علیهم السلام - و اعتباری ندارد .

سیزدهم آنکه : در بذل و عطا ، استحقاق را منظور دارد . و تخم احسان را درشوره زار غیر مستحق ضایع نسازد . و به هوس شهرت نام نیک ، به بذل و بخشش بی جادست نگشاید ، زیرا که : بذل مال به این جهت چندان فضیلتی بر بخل ندارد . بلکه هر دو از سر یک کرباس اند . و خود ظاهر است که با وجود بینوایان عور ، نوازش با صاحبان «لک و کرور» (۴) آب به دریابستن است . و با دردمندان شکسته بال ، عطا به منعمان مرفه الحال ، سنگ به کوه کشیدن .

و مراد از استحقاق ، همین عسرت و پریشانی نیست ، بلکه غرض آن است که : ارباب همت و کرم ، شایستگی را در کسی منظور داشته باشد ، پس فساق و اشرار را بر نیکان

ص: ۶۳۸

۱- ۳۰. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۳۳ .

۲- ۳۱. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۳۴ .

۳- ۳۲. محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ .

۴- ۳۳. لک : در عربی بمعنی ده میلیون و اینجا کنایه از زیادی ثروت است و همچنین کرور

واخيار مقدم ندارند . و بی هنران نادان را بر اهل هنر دانشور ترجیح ندهند . و رعایت مفلسان را از منعمان ضروری تر دانند . و در دستگیری ضعفای بیش از اغنیای سعی کنند . و باوجود عضو مجروح ، مرهم به عضو صحیح ننهند .

چهاردهم آنکه : ملاحظه ترتیب فقرا را بکنند . و کسانی را که ثواب عطا به آنها بیشتر است مقدم دارد پس مقدم دارد عطای به اهل ورع و تقوی و علم و صاحبان ایمان کامل را بر غیر ایشان .

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «باید نخورد چیز و مال ترا مگر پرهیزکار» . (۱)

و لیکن بهتر آن است که امثال این اشخاص را امثال زکاه و صدقات واجبه عطا نکنند ، زیرا که : اینها از کثافات مال است ، که اخراج می شود . بلکه به هدیه وصله ایشان را وسعت دهند .

مروی است از ائمه هدی - علیهم السلام - که : «مستحق زکاه ، مستضعفین شیعه محمد و آل او هستند ، که چندان بصیرتی نداشته باشند . اما کسانی که صاحبان دیده بینا در دوستی ما ، و برائت از دشمنان ما به مرتبه والا رسیده اند آنها برادران دینی شما هستند .

بلکه نزدیک ترند به شما از پدران و مادران ، که مخالف شما باشند . پس ایشان را زکاه و صدقه ندهید ، به درستی که شیعیان ما با ما مثل یک جسدند . و لیکن عطا کنید به برادران صاحب بصیرت خود از وجوه بر ، و هدایا . و دامن ایشان را منزله گردانید از اینکه چرک اموال خود

ص : ۶۳۹

را بر ایشان بریزید». (۱)

و بهتر آن است که آدمی زکاه و صدقات خود را به کسانی که پیوسته چشم ایشان به دست مردم و بالمره از خواستن از خداوند دورند ندهد، زیرا که: این چنین اشخاص از نوعی از شرک خالی نیستند.

حضرت صادق علیه السلام در بیان آیه مبارکه

«و ما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون»

یعنی: «اکثر مردم ایمان نیاورده اند مگر آنان که مشرک اند» (۲)

فرمود که: «این مثل آن است که کسی می گوید: اگر فلان کس نمی بود من هلاک می شدم. یا اگر فلان نمی بود فلان چیز به من نمی رسید. یا عیال من ضایع می شد. نمی بینی که این از برای خدا در ملکش شریک قرار داده است». (۳)

و از جمله کسانی که بذل و عطا به آن بهتر، و ثواب آن بیشتر است، کسانی هستند که اظهار احتیاج خود را نکنند. و پرده بر روی کار خود فرونهند. و از ارباب آبرو و عزت باشند. و از اهل تحمل و استغنا بوده باشند. و خواهند ایشان را مردم غنی دانند. و رفتار اغنیا نمایند.

و از همه بهتر فقرای اقارب و خویشان و ذوی الارحام اند. و انفاق به ایشان صله رحم است. و ثواب آن را بجز خدا کسی نمی داند.

و در بعضی احادیث وارد است که: «صدقه کسی قبول نیست که خویش او محتاج باشد و او به دیگری دهد». (۴)

و در روایتی وارد است که: «افضل صدقات، عطا کردن به خویشی است که

ص: ۶۴۰

۱- ۳۵. محجه البيضاء، ج ۲، ص ۹۳.

۲- ۳۶. یوسف، (سوره ۱۲)، آیه ۱۰۶.

۳- ۳۷. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۲۳۵

۴- ۳۸. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۴۷، ح ۲۴.

عداوت داشته باشد با آدمی ، (۱) زیرا که : آن موجب مخالفت نفس ، و به خلوص نیت اقرب است» .

فایده : آداب انفاق شونده

بدان که همچنان که از برای دهنده عطایا ، آدابی است که مذکور شد ، از برای فقیر نیز آدابی چند است :

اول آنکه : آنچه را گرفت در آن اسراف نکند . و به غیر مصارف ضروریه نرساند . و حبس نکند .

دوم آنکه : شکر خدا را کند . و حق آن شخص دهنده را نیز بشناسد ، و او را دعا وستایش کند .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : «خدا لعنت کند کسانی را که سد راه خیرمی کنند . شخصی عرض کرد که : کیان اند ؟ فرمود : مردی است که کسی به او نیکی کند و او کفران نعمت او را کند . و این باعث شود که آن شخص به دیگری نیکی نکند» . (۲)

سوم آنکه : هرچه به او بدهند حقیر نشمرد . و مذمت کسی را که داده است نکند . و اگر بر عیبی از او مطلع شود بپوشاند . و اگر به او چیزی ندهد بد او را نگوید ، و ملامت او را نکند .

چهارم آنکه : از مالی که حرمت داشته باشد و شبهه ناک باشد اجتناب نماید . پس از کسی که مال او حلال نیست ، یا بیشتر مال او حرام است ، یا از حرام احتراز نمی کند چیزی قبول نکند .

پنجم آنکه : زیادتر از قدر ضرورت و احتیاج را قبول نکند .

ششم آنکه : علانیه و بر ملا سؤال نکند ، به خصوص از کسی

ص : ۶۴۱

۱- ۳۹. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۵۹ ، ذیل حدیث ۳۷ .

۲- ۴۰. کافی ، ج ۴ ، ص ۳۳ ، ح ۱

که اگر نخواهد بدهد خجالت کشد .

هفتم آنکه : علما و پرهیزکاران از قبول زکوه و صدقه ، تا مضطر نگردند امتناع نمایند .

هشتم آنکه : امثال این اشخاص ، چیزی را که بگیرند آشکار نکنند تا شرف و مروت ایشان ضایع نگردد . مگر اینکه غرض از اظهار ، شکرگزاری و صدق و بیان بندگی و فروتنی خود باشد ، هر کس به نیت خود می رسد .

دوم : خمس

خمس که : مال سادات عالی درجات است ، چون خداوند عالم این طایفه والامقام را به جهت نسبت به سید انام ، از سایر خلائق ممتاز گردانید ، ذلت گرفتن زکوه را که اوساخ مردم است بر آنها نپسندید . و از اموال مخصوصه ، حصه ای برای ایشان مقرر فرموده تا از فقر و فاقه خلاص گردند . پس فرمود :

«و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ وللرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان»

خلاصه معنی آنکه : «بدانید که هر نفعی که به شما عاید می شود خمس آن مال خدا و پیغمبر و ذوی القربی و ایتم و مساکین و ابن السبیل سادات است . باید آن را به ایشان برسانید اگر ایمان آورده اید به خدا و آنچه به بنده خود نازل کرده ایم و به روز قیامت» . (۱)

و از این آیه مبارکه مستفاد می شود که : هر کس خمس خود را ندهد از اهل ایمان نیست و به کتاب خدا نگرویده است . پس لازم ایمان ، آن است که : آدمی در دادن خمس ، کوتاهی نکند . و ذریه پیغمبر

ص : ۶۴۲

خود را محتاج نگذارد .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «شفاعت من حقی است ثابت از برای هر که ذریه مرا اعانت کند به دست و زبان و مال» . (۱)

و فرمود که : «چهار نفرند که من در روز قیامت شفاعت ایشان را خواهم کرد ، اگر چه گناه اهل دنیا را داشته و آورده باشند : کسی که : اکرام کرده باشد ذریه مرا .

کسی که : حوایج ایشان را برآورده باشد .

کسی که : سعی از برای ایشان کرده باشد در وقتی که مضطر باشند .

کسی که : ایشان را به دل و زبان دوست داشته باشد» . (۲)

و مروی است که : «چون روز قیامت شود ، منادی از جانب پروردگار ندا می کند که :

ای خلاق ! خاموش باشید که محمد صلی الله علیه و آله می خواهد تکلم کند . پس همه مردم خاموش می گردند پس آن حضرت می گوید که : ای مردمان ! هر کس که او را بر ذمه من منتی و نعمتی باشد برخیزد تا من تلافی آن را کنم . خلاق گویند : یا رسول الله ! ما را چه منت و نعمتی بر تو است ؟ بلکه منت و عطا ، خدا و رسول او راست بر ما . آن حضرت گوید : هر که با ذریه من نیکوئی نموده ، و رانده ایشان را جای داده ، و گرسنه ایشان را سیر کرده ، و یا برهنه ایشان را پوشانیده ، برخیزد تا من تلافی آن را کنم . پس قومی که این کار را کرده باشند برخیزند

ص : ۶۴۳

۱- ۴۲. جامع الاخبار ، باب ۲ ، فصل ۶

۲- ۴۳. خصال ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ ، باب الاربعه ، حدیث ۱ .

. پس از جانب خدا به حضرت رسالت پناه خطاب آید که پاداش ایشان را به تو واگذاشتم ، ایشان را در هر جای از بهشت که خواهی جای ده . پس آن حضرت ایشان را در وسیله ، که از منازل آن حضرت است جای دهد» . (۱)

و از آنچه در زکوه مذکور شد بعضی از آداب و شرایط خمس نیز دانسته می شود .

و باید کسی که خمس می دهد نهایت اجتناب از منت نهادن و ایذاء و بزرگ شمردن آن بکند . و نهایت فروتنی از برای سادات کند نه اینکه مانند بعضی از لثیمان روزگار که اگر گاهی ، قلیلی از خمس را اخراج کنند ، و به صد درشتی و ناخوشی تسلیم سید محتاجی نمایند ، پندارند که او را خریده بلکه آفریده اند . غافل از اینکه همه ملک و مال جهان ، بلکه جمله عالمیان به طفیل وجود جد بزرگوار ایشان به وجود آمده . و ارزاق کافه انام از فیض وجود آبای گرام ایشان در عالم «متواتر» ، (۲) و «امطار» (۳) و برکات سماوات به آبروی اجداد امجاد ایشان بر کشت زار اهل زمین «مقاطر» (۴) است .

سیم : نفقه اهل و عیال

سیم نفقه اهل و عیال است و آن نیز به طریقی که در کتب مسطور است از جمله واجبات ، و ثواب آن بی حد و احصاء است . حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «کسی که سعی کند در تحصیل نفقه عیالش ، مثل کسی است که در راه خدا جهاد کند . (۵)

و فرمود که : «پاره ای از گناهان است که هیچ چیز کفاره آن نمی شود ، مگر اهتمام در طلب معاش» . (۶)

و فرمود که

ص : ۶۴۴

۱- ۴۴. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۵ ، ح ۱۷۲۷ .

۲- ۴۵. پی در پی .

۳- ۴۶. باران ها .

۴- ۴۷. قطره قطره می چکد

۵- ۴۸. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۲۰۳ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۸۰ .

۶- ۴۹. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۷۱ و ۱۳۹ و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۹ و ۵۶ .

: «هر که را سه دختر باشد، و خرج ایشان را بکشد، و به ایشان نیکی کند تا بزرگ شوند خدا بر او بهشت را واجب می گرداند». (۱)

مروی است که: «روزی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله به خانه سید اولیاء علیه السلام آمد، دید: آن حضرت نشسته است و عدس پاک می کند. و سیده النساء در پیش دیگ نشسته است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بشنو ای ابو الحسن! - و نمی گویم مگر آنچه را خدا امر کرده است که بگویم - که: هیچ مردی نیست که: در خانه امداد زن کند و یاری او را نماید مگر اینکه خدا به او می دهد به عوض هر موئی که در بدن اوست عبادت یک سال را، که روز آن را روزه بگیرد و شب آن را به عبادت به سربرد. و عطا می کند از ثواب، به او مثل آنچه به صابرین داده، که داود پیغمبر علیه السلام و یعقوب علیه السلام و عیسی علیه السلام باشد. یا علی هر که در خانه خود مشغول خدمت عیال شود و مضایقه نکند، خدا اسم او را در دفتر شهدا می نویسد. و در هر روز و شبی ثواب هزار شهید از برای او ثبت می کند. و به هر قدمی که برمی دارد ثواب حج و عمره به او می دهد. و به عدد هر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت به او عطا می فرماید. یا علی! یک ساعت خدمت در خانه، بهتر است از عبادت هزار سال. و هزار

ص: ۶۴۵

حج و هزار عمره . و هزار بنده که آزاد کنی . و هزار مرتبه جهاد . و عیادت هزار مریض . و هزار نماز جمعه . و هزار تشییع جنازه . و سیر کردن هزار گرسنه . و پوشانیدن هزار برهنه . و روانه ساختن هزار اسب در راه خدا . و بهتر است از اینکه تورات و انجیل و زبور و قرآن را تلاوت کند . و هزار اسیر را آزاد کند . و هزارشتر که به مساکین بدهد . و از دنیا بیرون نرود مگر اینکه جای خود را در بهشت ببیند .

یا علی ! خدمت عیال ، کفاره گناهان کبیره است . و غضب پروردگار را می نشاند . و مهرحور العین می شود . و حسنات را زیاد می کند . و درجات را رفیع می گرداند . یا علی ! خدمت عیال را نمی کند مگر صدیق ، یا شهید ، یا مردی که خدا خیر دنیا و آخرت را از برای او خواسته باشد» . (۱)

از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که : «عیال آدمی ، اسیران اویند ، پس هر کسی که خداوند به او نعمتی داده باید که اسیران خود را وسعت بدهد . پس اگر نکند تشویش آن است که خدا این نعمت را از او بگیرد» . (۲)

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که : «باید مرد بر عیالش وسعت بدهد تا آرزوی مرگ او را نکنند» . (۳)

و مخفی نماند که : طالب ثواب در اخراجات عیال را سزاوار آن است که : نیت خود را خالص کند . و از سعی ای که می کند و زحمتی که در تحصیل معاش ایشان می کشد رضای

ص: ۶۴۶

۱- ۵۱. مستدرک الوسائل ، ج ۱۳ ، ص ۴۸ ، ح ۲ . (طبع آل البیت) .

۲- ۵۲. وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۲۴۹ ، ح ۷ .

۳- ۵۳. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۸ ، ح ۱۷۴۲ .

خدا را خواهد . و از تحصیل حرام و اموال شبهه ناک اجتناب کند . و از برای عیال ، بجز حلال نیاورد . و در اخراجات ، میانه روی کند . نه بر عیال تنگ بگیرد تا ایشان ضایع گردند ، و نه اسراف کند تا خود و ایشان را ضایع کند و به هلاکت برسد . و سزاوار آن است که : طعامی که پاکیزه باشد مخصوص خود یا بعضی از عیال نکند ، بلکه همه یکسان باشند . مگر اینکه خود یا بعضی از آنها به طعام خاصی مضطر باشند ، به جهت مرضی ، یا ضعفی ، یا غیر اینها . و چیزی را که نمی خواهد برای عیال بگیرد وصف آن را در پیش عیال نکند . و چون سفره افکنند همه عیال خود را بر آن بنشانند ، مروی است که :

«خدا و ملائکه ، صلوات می فرستند بر اهل خانه ای که به جمعیت چیزی بخورند» . (۱)

صدقات مستحبه

اول : صدقات مستحبه

ثواب آن بسیار ، و فواید آن بی شمار است .

از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که : «به درستی که خدائی که جز او خدائی نیست ، دفع می کند به صدقه ، مرض و مصیبت و سوختن و غرق شدن و خانه بر سر فرود آمدن و دیوانگی را . و - آن یگانه آفاق به همین سیاق - هفتاد نوع از شر را شمرند که خدای - تعالی - به برکت صدقه ، آنها را دفع می کند» . (۲)

و از آن حضرت مروی است که : «هر کسی در روز قیامت در سایه صدقه خود خواهد بود تا مردم از حساب فارغ شوند» . (۳)

ص: ۶۴۷

۱- ۵۴. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۱۴۴ .

۲- ۵۵. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۷ ، ح ۱۷۳۴ .

۳- ۵۶. کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۳۶۲ ، خ ۱۶۰۶۸

و فرمود که: «زمین قیامت آتش است، مگر سایه مؤمن، که صدقه او وی را سایه می افکند». (۱)

و نیز از آن جناب مروی است که: «هرگاه سائلی در شب به صورت مردی سؤال کند، او را رد مکنید». (۲)

و این تخصیص، به جهت آن است که: احتمال می رود که ملکی به صورت مردی در شب سؤال می کند به جهت امتحان.

مروی است که: به «موسی علیه السلام وحی شد که ای موسی! سائل را اکرام کن به دادن چیز کمی، یا سخن نیکی به درستی که به نزد تو می آید کسی که نه انس است و نه جن، بلکه از جمله ملائکه است، که امتحان می کند ترا در نعمتی که من به تو داده ام، و سؤال می کند تو را، پس ببین که: چگونه رفتار خواهی نمود». (۳)

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ترغیب فرمودند بر: «رد نکردن سائل، اگر چه بر اسبی سوار باشد». (۴)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «نیکوئی و صدقه، بر طرف می سازد فقر را. و می افزاید در عمر. و دفع می کند از صاحب خود هفتاد قسم مردن بد را». (۵)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «دوا کنید بیماران خود را به صدقه. و دفع نمائید بلا را به دعا. و طلب روزی کنید به صدقه. به درستی که صدقه از میان زنج هفتصد شیطان بیرون می آید، یعنی چون

ص: ۶۴۸

۱- ۵۷. فروع کافی، ج ۴، ص ۳، ح ۶.

۲- ۵۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۷۳۷.

۳- ۵۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۸، ح ۱۷۴۴.

۴- ۶۰. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۹، ح ۱۷۴۵.

۵- ۶۱. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۱۹، ح ۱۷.

کسی قصد تصدق کندهفتصد شیطان او را وسوسه می کنند . و هیچ چیز بر شیطان گران تر از آن نیست که : صدقه به مؤمنی داده شود . و این صدقه ابتدا به ست خدا می رسد پیش از آنکه به دست فقیر برسد» . (۱)

و نیز از آن جناب مروی است که : «مستحب است از برای بیمار ، که با دست خود چیزی را به سائل بدهد و آن سائل را امر کند که برای او دعا کند» . (۲)

هر که در وقت صبح صدقه بدهد خدا «نحوست» آن روز را از او دفع کند .

و در حدیثی دیگر از آن سرور مروی است که : «هر که در اول روز ، تصدق کند خدا هر شری را که در آن روز از آسمان فرود می آید . از او دفع می نماید . و هر که در اول شب ، تصدق کند خدا هر شری را که در آن شب از آسمان نازل می شود از او برمی دارد» . (۳)

«و آن حضرت چون نماز عشا را به جای می آوردند و پاسی از شب می گذشت انبانی که در آن گوشت و نان و پول بود به دوش می گرفتند و به در خانه فقرای اهل مدینه می بردند ، و به ایشان تقسیم می نمودند . و کسی آن حضرت را نمی شناخت تا آن حضرت از دنیا رفت . فقرا چون دیدند آن تقسیم موقوف شد یافتند که آن حضرت بوده» . (۴)

از آن حضرت پرسیدند که : «سائل از ما سؤال می کند و او را نمی شناسیم . حضرت فرمود : عطا کن به هر که در دل تو اثر می کند . و رحم به دل تو می آید»

ص : ۶۴۹

-
- ۱- ۶۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۶، ح ۱۷۳۰.
 - ۲- ۶۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۶، ح ۱۷۳۲.
 - ۳- ۶۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۷۳۳.
 - ۴- ۶۵. فروع کافی، ج ۴، ص ۸، ح ۱.

شخصی از آن حضرت سؤال کرد که: «شخصی به دیگری چیزی می دهد که به فقرا دهد. حضرت فرمود که: ثواب واسطه، مثل ثواب دهنده است. و از ثواب دهنده چیزی کم نمی شود و اگر هفتاد دست بگردد همه ثواب دارند. و از ثواب صاحبش چیزی کم نمی شود». (۲)

و اخبار بسیار در ثواب تصدق آب وارد شده است.

و در حدیث است که: «اول چیزی را که در آخرت ثواب می دهند تصدق آب است». (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «خدا دوست دارد خنک کردن جگر تشنه را. و هر که سیراب کند جگر تشنه را از آب، از: چارپا و غیر آن، خدای - تعالی - او را در سایه عرش خود نگاه می دارد در روزی که هیچ سایه ای نباشد مگر سایه او». (۴)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هر که آب دهد کسی را در جائی که آب باشد، مثل کسی است که: بنده آزاد کند. و هر که آب دهد کسی را در موضعی که آب یافت نشود، مثل کسی است که: نفسی را زنده کند. و کسی که: یک تن را زنده کند مثل آن است که همه خلق را زنده کرده باشد». (۵)

بدان که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که: «چه صدقه ای افضل است؟ فرمود اینکه: تو صدقه دهی در وقتی که بدن تو صحیح باشد و امید زندگانی داشته باشی و از

ص: ۶۵۰

-
- ۱- ۶۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۸، ح ۱۷۴۳.
 - ۲- ۶۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۹، ح ۱۷۵۰.
 - ۳- ۶۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ح ۶۴، ح ۱۷۲۲.
 - ۴- ۶۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۴، ح ۱۷۲۳.
 - ۵- ۷۰. فروع کافی، ج ۴، ص ۵۷، ح ۳.

احتیاج بررسی ، و نگذاری تا وقتی که جان به گلوی تو برسد بگوئی فلان را این قدر بدهید و فلان را آن قدر». (۱)

و مخفی نماند که : - همچنان که مذکور شد - خلافی نیست که صدقات مستحبه را پنهانی دادن افضل ، و ثواب آن اکمل است . بلی خلاف کرده اند در اینکه : آیا از برای فقیر ، بهتر آن است که خفیه بگیرد و در نزد مردم اظهار نکند ؟ یا افضل آن است که :

آشکارا کند و در علانیه بگیرد ؟ بعضی گفته اند : پنهان افضل است . و طایفه ای رفته اند بر اینکه : آشکارا اولی است . و حق آن است که : هیچ کدام از این دو قول «علی الاطلاق» (۲) صحیح نیست ، بلکه با قصد و نیت مختلف می شود .

پس طالب سعادت باید ملتفت احوال خود باشد . و ملاحظه احوال خود را بکند ، هر کدام به قصد قربت نزدیکتر ، و از ریا و «تلبیس» (۳) و سایر آفات دورتر باشد آن را اختیار کند . مثلا اگر طبع او مایل به اخفای آن باشد و غرض او بیم افتادن از چشم مردم باشد ، یا تشویش اینکه دیگر کسی چیزی به او ندهد چون مطلع شود که گرفته است یا امثال اینها آشکارا کند . و اگر غرض او رغبت کردن اغنیاء باشد به چیزی دادن به او ، و دل او میل به اظهار آن داشته باشد ، اظهار نکند ، و به روی خود نیاورد . و همچنین اگر بفهمد که آنکه داده است می خواهد که او اظهار کند و شکرگزاری او را کند و مدح او

ص: ۶۵۱

۱- ۷۱. بحار الانوار ، ج ۹۶ ، ص ۱۷۸ ، ح ۱۳ .

۲- ۷۲. بدون قید و شرط .

۳- ۷۳. فریب و خدعه بکار بردن .

رانماید ، مطلقاً اظهار نکند ، و به روی خود نیاورد ، تا اعانت آن شخص دهنده را بر صفت بدی که دارد نکرده باشد .

و بالجمله باید مراتب دل خود باشد و امثال این دقایق و نکته ها را ملاحظه کند ، زیرا که : اعمال جوارح و اعضا ، و ملاحظه نکردن این نکته ها باعث خنده شیطان و شماتت آن می شود . و علم به این دقایق ، علمی است که رسیده است که یاد گرفتن یک مسئله آن بهتر است از عبادت یک سال ، زیرا که : به این علم عبادت همه عمر زنده می شود . و به جهل به آن ، عبادت تمام عمر می رود .

دوم : هدیه

آن چیزی است که : آدمی به جهت برادر مؤمن خود عطا کند ، یا ارسال نماید ، - خواه فقیر باشد خواه غنی - به جهت اظهار محبت ، و تاکید دوستی . و این امری است مستحسن و مطلوب . و در شرع ، پسندیده و مندوب .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : «با هم دوستی کنید . و هدیه به یکدیگر بفرستید ، که آن کینه ها را برطرف می کند» . (۱)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «من هدیه از برای برادر مسلم بفرستم دوست تر دارم که مثل آن را تصدق کنم» . (۲)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : «از جمله اکرام آدمی برادر خود را ، این است که : تحفه او را قبول کند . و هر چه داشته باشد به جهت او تحفه بفرستد و تکلف نکند» . (۳)

سوم : مهمانی کردن و آداب آن

مهمانی کردن

و از برای آن ثواب جزیل

ص: ۶۵۲

۱-۱. فروع کافی ، ج ۵ ، ص ۱۴۴ ، ح ۱۴ .

۲-۲. فروع کافی ، ج ۵ ، ص ۱۴۴ ، ح ۱۲ .

۳-۳. فروع کافی ، ج ۵ ، ص ۱۴۳ ، ح ۸ .

، و اجر جمیل در شریعت مقدسه وارد شده است .

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «کسی که مهمانی نکند ، هیچ خیر در او نیست» . (۱)

و فرمود : «چون مهمانی بر قومی وارد شود ، روزی با او از آسمان نازل می شود . و چون چیزی می خورد خدا گناهان آن قوم را می آمرزد» . (۲)

و نیز فرمود که : «هیچ مهمانی بر قومی داخل نمی شود مگر آنکه روزی او در آغوش اوست» . (۳)

و نیز از آن جناب مروی است که : «چون خدا به قومی اراده خیر نماید ، به جهت ایشان هدیه می فرستد . عرض کردند : چه هدیه ای ؟ فرمود : مهمان ، با روزی خود می آید ، و گناهان اهل خانه را برداشته می رود» . (۴)

و فرمود : «هر خانه ای که مهمان داخل آن نمی شود ملائکه نیز به آنجا نمی آیند» . (۵)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «هیچ مؤمنی نیست که صدای پای مهمان را بشنود و به آن خوشحال شود مگر آنکه خدا همه گناهان او را می آمرزد ، اگر چه میان زمین و آسمان را پر کرده باشد» . (۶)

«روزی آن جناب گریست . از سبب گریه او پرسیدند . فرمودند : هفت روز است که میهمان به من وارد نشده ، می ترسم که مرتبه من نزد خدا پست شده باشد» . (۷)

«و ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون می خواست چیزی بخورد به قدر یک میل یا دو میل راه بیرون می رفت که کسی را بیابد و با او غذا بخورد . و او را «ابو

ص: ۶۵۳

۱-۴. الترغیب و الترهیب ، ج ۳ ، ص ۳۷۴ ، ح ۱۷ .

۲-۵. فروع کافی ، ج ۶ ، ص ۲۸۴ ، ح ۱ .

۳-۶. وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۵۵۷ ، ح ۳ .

۴-۷. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۴۶۱ ، ذیل حدیث ۱۴ .

۵-۸. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۴۶۱ ، ذیل حدیث ۱۴ .

۶-۹. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۴۶۰ ، ح ۱۴ .

۷-۱۰. بحار الانوار ، ج ۴۱ ، ص ۲۸ ، قریب به این مضمون .

الضيفان» یعنی: پدر میهمانها گفتندی». (۱)

و جمیع اخباری که در فضل و ثواب طعام دادن و آب دادن رسیده، دلالت بر فضیلت میهمانی نیز می کند. و آن اخبار از حد، متجاوز است. و وارد شده است که:

«هر که برادر مؤمن خود را اطعام کند تا سیر کند او را، و آب دهد تا سیر آب کند او را، خدا او را هفت خندق از آتش جهنم دور می کند، که ما بین هر خندقی مسافت پانصدساله راه باشد». (۲)

و در روایتی دیگر رسیده است که: «هر که اطعام کند مؤمنی را تا سیر کند او را، احدی از مخلوقات خدا قدر ثواب آن را نمی داند، نه ملک مقربی و نه نبی مرسلی، مگر خداوند عز و جل». (۳)

و مخفی نماند که: میهمانی که این همه ثواب از برای او رسیده است، نه آن است که متعارف اکثر اهل این زمان است، که به قصد ریا، یا افتخار، یا خودنمایی جمعی از اهل دنیا را بر دور هم جمع نموده به هرزه گوئی و غیبت مسلمین می گذرانند. و انواع اسراف را مرتکب می شوند. بلکه میهمانی است که: مقصود از آن، تقرب به خدا، و اقتدای به سنت پیغمبر، و دلجوئی برادران و شاد کردن دل مؤمنان بود باشد، و قصد خودنمایی و فخر نداشته باشد. و سزاوار آن است که: فقرا و نیکان را مهمان کند، اگر چه میهمانی اغنیا و مطلق مردم نیز ثواب و فضیلت دارد.

و

ص: ۶۵۴

۱- ۱۱. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۳۲. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۲.

۲- ۱۲. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۶. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۹.

۳- ۱۳. کافی، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۶.

مستحب است که مهمانی خویشان و همسایگان را فراموش نکند . و کسی را که بداند مهمانی رفتن بر او شاق است تکلیف نکند . و زود غذا را حاضر کند .

و در حدیث است که : «شتاب در هر کاری از شیطان است مگر در پنج چیز که شتاب در آنها طریقه پیغمبر خداست : طعام آوردن از برای مهمان . و برداشتن میت . و شوهر دادن دختر باکره . و ادا نمودن قرض . و توبه از گناه» . (۱)

و نیز سنت است که : «طعام را به قدر کفایت حاضر کند . نه کمتر باشد که موجب نقص آبرو و مروت است . و نه زیاده که تضييع مال و اسراف است . و با مهمان گشاده روئی و خوش کلامی نماید . و در وقت رفتن ، تا در خانه ، او را مشایعت کند» .

و در خدمت کردن ، از میهمان تقاضای کار نکند .

آداب میهمان

و از برای مهمان نیز آدابی است چند . از آن جمله اینکه : دعوت برادر مؤمن را به میهمانی اجابت کند . و فرق میان غنی و فقیر نگذارد . بلکه به فقیر زودتر وعده دهد . و بعد مسافت ، مانع وعده دادن او نشود ، مگر اینکه بسیار دور باشد .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «حاضر و غایب امت خود را وصیت می کنم که اجابت دعوت مسلم را کنند ، اگر چه به قدر پنج میل راه باشد» . (۲)

و هرگاه روزه سنتی داشته باشد آن را عذر قرار ندهد ، بلکه اگر ببیند که او به چیزی خوردن خوشحال می شود

ص: ۶۵۵

۱- ۱۴. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۳۹ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۵ .

۲- ۱۵. فروع کافی ، ج ۶ ، ص ۲۷۴ ، ح ۴ .

افطار کند و ثواب آن افطار بیش از روزه خواهد بود .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «هر که روزه باشد و بربرادر دینی خود وارد شود و نگوید روزه ام و افطار کند ، خدا ثواب یک سال روزه به جهت او می نویسد» . (۱)

و باید غرض او از مهمانی رفتن ، شکم پرستی نباشد ، بلکه غرض او اکرام برادر مؤمن خود و متابعت سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد . و اگر بداند که : میزبان از جمله فساق و یا ظلمه است ، یا غرض او از ضیافت ، مباحات و خود نمائی است ، سزاوار آن است که : وعده ندهد .

و همچنین اگر طعام او ، یا خانه او ، یا فرش او ، حرام یا شبهه ناک باشد ، یا در آن موضع ، مرتکب معصیتی شوند ، مثل اینکه ظرف طلا یا نقره باشد ، یا مشتمل بر غنا یا ساز بوده باشد ، یا میزبان مرتکب اسراف شده باشد ، یا در آنجا لهو و لعب و هرزه گوئی یا غیبت مسلمی شود ، در همه آنها اولی وعده ندادن است . و در بسیاری از صور آن ، حرام است .

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «سزاوار مؤمن نیست که در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خدا بشود و نتواند منع کند» . (۲)

و کسی که ناچار شود از اینکه به سفره ظالمی حاضر شود ، تا تواند کم چیزی بخورد . و میل به غذاهای خوب نکند .

و از جمله آداب مهمان ، آن است

ص: ۶۵۶

۱-۱۶. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۸۴ ، ح ۱۷۹۸

۲-۱۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۷۴ ، ح ۱ .

که : چون داخل خانه میزبان شد ، میل به صدرنکنند ، بلکه به هر جا که اتفاق افتد بنشیند . و اگر صاحب خانه جائی به او بنماید همان جابنشیند . و مقابل دری که زنان از برابر آن گذرند ننشیند . و بسیار نگاه به موضعی که طعام از آنجا می آورند نکند . و ابتدا با کسانی که نزدیک او نشسته اند تحیت به جا آورد . و دیر به خانه میزبان نرود ، و ایشان را انتظار ندهد ، بلکه در رفتن تعجیل کند . اما نه این قدر که مخل امر ایشان بشود . و وقت کار و تهیه بر ایشان داخل نشود .

چهارم : حق معلوم ، و حق حصاد

حق معلوم و حق حصاد و حد او و اولی عبارت است از : آنچه که آدمی باخود قرار بگذارد که هر روز ، یا هر هفته ، یا هر ماه و یا هر سال ، از مال خود به فقرا بدهد . یا صله رحم به جا آورد ، غیر از آنچه واجب است .

و دومی عبارت است از : پشته ای از خرمن ، یا دسته ای از زرع ، یا کفی از گندم یا خرما یا میوه ، یا سایر محصولات ، که در وقت درو ، یا ضبط محصولات ، آدمی به خوشه چینان و فقرائی که در آنجا حاضر می شوند بدهد .

و در ثواب هر یک از اینها اخبار بسیار وارد شده است .

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «خدای - تعالی - مقرر فرموده است از اموال اغنیا حقوقی چند غیر از زکوه .

همچنان که در قرآن است که :

ص: ۶۵۷

و الذین فی اموالهم حق معلوم». (۱)

و «حق معلوم»، غیر از زکوه است. و آن چیزی است که: آدمی قرار بدهد بر خود در مال خود، و لازم است بر او که به قدر وسع و طاقت خود این قرار را بدهد. و آنچه را بر خود قرار می دهد بدهد، اگر خواهد هر روز، و اگر خواهد هر جمعه، و اگر خواهد هر ماه». (۲)

و باید مداومت بر این گردد. و اخبار به این مضمون بسیار است. (۳)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «در زراعت، دو حق است: یکی آنکه اگر ندهی از تو مؤاخذه می کنند. دوم آنکه در دادن آن ثواب است. اما حقی که مؤاخذه بر آن می شود، زکوه است. و اما آنکه در دادن آن ثواب است، آن است که: خدای - تعالی - می فرماید:

«و اتوا حقه یوم حصاده». (۴)

و حق زرع را روز درویدن به صاحبانش برسانید، یعنی از آنچه می دروید دسته دسته بدهید تا از درو فارغ شوید». (۵)

و در حدیثی که خلاصه آن این است فرمود که: «در شب، میوه میچینید، و درو میکنید، و تخم مکارید، و ناچه ها را ندوشید، که اگر چنین کنید فقرا بی نصیب می مانند». (۶)

پنجم: قرض دادن

قرض دادن است. و آن نیز از ثمرات سخاوت و فضل است. و ثواب آن بی نهایت است.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که قرض بدهد به مردی تازمانی که قدرت

ص: ۶۵۸

۱-۱۸. معارج، (سوره ۷۰)، آیه ۲۴

۲-۱۹. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۷، ح ۲.

۳-۲۰. رک: وسائل الشیعه، ج ۶، باب ۷، ص ۲۷.

۴-۲۱. انعام، (سوره ۶)، آیه ۱۴۱.

۵-۲۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۴، ح ۲.

۶-۲۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۱.

بر اداء آن داشته باشد مال او در زکوه است ، و خود او با ملائکه در نماز است ، تا آن را بگیرد» . (۱)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : بر در بهشت نوشته است که : «ثواب صدقه را ده مقابل می دهند و ثواب قرض را هیجده مقابل» . (۲)

و در حدیثی دیگر از آن سرور مروی است که : «هر مؤمنی که به هر مؤمنی قرض بدهد از برای خدا ، در هر آنی ثواب صدقه را دارد تا مال به او برسد» . (۳)

و سر آن این است که : در هر آنی می تواند مطالبه آن را بکند و چون مطالبه نکند ثواب صدقه دارد .

و مخفی نماند که مراد از قرضی که ثواب آن رسیده است ، قرض الحسنه ای است که : از برای خدا باشد . اما قرضی که به واسطه آن نفع دنیوی به صاحب مال می رسد و غرض او نفع بردن است ، ثوابی ندارد .

ششم : مهلت دادن قرض دار

مهلت دادن قرض داری است که نداشته باشد یا حلال کردن او . و این عمل نیز فضیلت بسیار دارد ، بلکه از جمله واجبات است .

حضرت صادق علیه السلام می فرماید که : «هر که خواهد خدا سایه خود را بر سر او بیندازد در روزی که هیچ سایه ای به غیر از سایه او نباشد ، مهلت دهد ناداری را ، یا از حق خود بگذرد» . (۴)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله در روزی فرمود که : «کیست که می خواهد که خدای - تعالی - او را از شعله جهنم در سایه خود بدارد ؟

ص : ۶۵۹

۱- ۲۴. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۱۳۹ ، ح ۴ .

۲- ۲۵. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۱۳۹ ، ح ۹ .

۳- ۲۶. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۵۸ ، ح ۱۶۹۹

۴- ۲۷. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۵۹ ، ح ۱۷۰۳ .

تا سه مرتبه . در هر مرتبه مردم عرض کردند که : یا رسول الله ! کیست فرمود : آن کسی است که قرض دار خود را مهلت دهد ، یا از حق خود بگذرد» . (۱)

و فرمود که : «روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر آمد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و درود بر پیغمبر [پیغمبران] او فرستاد پس فرمود : ایها الناس ! حاضران شما به غایبان برسانند که : هر که مهلت دهد قرض دار خود را که نداشته باشد ، از برای او در نزد خدا هر روز ، ثواب صدقه مثل مال اوست ، تا طلب خود را بگیرد» . (۲)

و در این خصوص اخبار بسیار است . پس بر اهل ایمان لازم است که : چنانچه طلبی از کسی داشته باشند و او بر ادای آن قادر نباشد او را مهلت دهند . و بر او تنگ گیری ننمایند . نه چون اغنیای تنگ چشم این زمان ، که اگر دیناری از فقیری خواهند دنیا را بر او تنگ می کنند . و شب و روز آن بیچاره را یکسان می نمایند . و راه آمد و شد را بر او می بندند . و در محافل و مجامع ، زبان به غیبت او می گشایند . و ایذا و اذیت می رسانند . و گاه باشد او را مضروب و مجروح می کنند . و ذمه خود را چندین مقابل طلب خود به واسطه دیه جراحی ، مشغول می کنند . و به جهت گرفتن قلیلی از مال خسیس دنیا ، حرام بسیار را مرتکب می شوند .

هفتم : اعانت مسلمین نمودن

اعانت مسلمین نمودن در غیر آنچه مذکور شد

ص : ۶۶۰

۱-۲۸. فروع کافی ، ج ۴ ، ص ۳۵ ، ح ۲ .

۲-۲۹. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۵۸ ، ح ۱۷۰۱ . و فروع کافی ، ج ۴ ، ص ۳۵ ، ح ۴ .

، مثل : پوشانیدن ایشان ، یاسکنی دادن و سوار کردن و عاریه دادن و امثال اینها . و همه اینها را ثواب بی نهایت و فضیلت بی غایت است .

هشتم : حفظ آبرو و دفع شر اشرار

آنچه را که آدمی به جهت حفظ آبرو و مراعات حرمت خود ، و دفع شر اشرار ، و منع ظلم ظالمین از خود می دهد ، و این نیز از ثمره سخاوت است . و بسابخیلان که به واسطه بخل ، به انواع مذلت و خواری رسیده و آبروی خود را بر باد داده اند .

و در بعضی اخبار وارد شده است که : «بذل مال به جهت حفظ آبروی خود ، حکم صدقه دارد» .

نهم : ساختن مسجد ، مدرسه و پل

ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط ، و اجرای قنوت و نشانیدن درختان و امثال اینهاست از چیزهایی که اثر آن در روزگار باقی می ماند تا قیامت . و نفع آن روز به روز عاید صاحب آن می گردد . از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «هر که مسجدی بنا کند خدای - تعالی - برای او خانه ای در بهشت بنا کند» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «شش چیز است که فیض و ثواب آن بعد از وفات به مؤمن می رسد :

یکی : فرزندى که از برای او طلب آمرزش نماید .

دوم : مصحفی که بعد از خود بگذارد .

سوم : درختی که بنشاند .

چهارم : چاه آبی که حفر کند .

پنجم : صدقه جاری ، که مستمر سازد و خود بعد از آن منتفع شود . مثل ساختن پل و مدرسه و رباط ، و وقف کردن مزارع

ص : ۶۶۱

و قرای و امثال آنها .

ششم : طریقه ای نیکو که بعد از او به آن عمل نمایند» . (۱)

مال حرام خوردن

صفت ششم : (از صفات رذیله متعلقه به قوه شهویه) مال حرام خوردن

مال حرام خوردن

و از آن اجتناب نکردن است و آن از نتایج حب دنیا و حرص بر آن است . و از اشد مهلکات ، واعظم موانع وصول به سعادات است . بیشتر کسانی که به هلاکت رسیده اند سببش آن بوده . و اکثر مردم که از فیوضات و سعادات محروم مانده اند به واسطه آن شدی . سدی از این محکم تر در راه توفیق نیست . و پرده ای از این مانع تر بر چهره تایید نه . و کسی که تامل کند می داند که : خوردن حرام ، اعظم حجابی است بندگان را از وصول به درجه ابرار . و قوی تر مانعی است از اتصال به عالم انوار . سراچه دل را از آن تیرگی و ظلمت و خباثت و غفلت حاصل ، و نفس انسانی به واسطه آن به اسفل درکات هلاکت و ضلالت واصل می گردد .

«و هو الذی انساها عهد الحمی و هو الذی اهاوا فی مهاوی الضلاله و الردی»

یعنی :

«عهد پروردگار به واسطه آن فراموش ، و در چاههای گمراهی و سرگردانی با شیاطین به سبب آن هم آغوش» .

آری : دلی که از لقمه حرام روئیده شده باشد کجا و قابلیت انوار عالم قدس کجا ؟ و نطفه را که از مال مردم هم رسیده باشد با مرتبه رفیعه انس با پروردگار چه کار ؟ چگونه پرتو لمعات عالم نور ، به دلی تابد که بخار غذای حرام ، آن را تاریک کرده ؟ و کی پاکیزگی و صفا از برای نفس حاصل می شود که

ص : ۶۶۲

کثافات مال مشتبه آن را آلوده و چرک نموده باشد؟ و به همین جهت حاملین شرع و احکام، و امنای وحی ملک علام، نهایت تحذیر از او فرمودند. و به شدت هر چه تمامتر از او منع نمودند.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «در بیت المقدس فرشته ای هست که هر شب ندا می کند که: هر که بخورد چیزی را که حرام باشد، خدا از او نه قبول می فرماید سستی را، و نه واجبی را». (۱)

و نیز از آن سرور مروی است که: «هر که باک نداشته باشد از اینکه هر جا مال را تحصیل کند، خدا هم باک ندارد که از هر دری او را وارد جهنم کند». (۲)

و فرمود: «هر گوشتی که از حرام روئیده شود آتش سزاوارتر است به آن». (۳)

و نیز فرمود که: «هر که مالی از ممر حرامی به دست آورد و به آن صله رحم به جا آورد، یا تصدق کند، یا در راه خدا انفاق نماید، خداوند عالم، همه را جمع می کند، پس آن را داخل آتش می کند». (۴)

و فرمود: «هر که مالی از حرام کسب نماید، پس اگر آن را تصدق کند از او قبول نمی شود. و اگر بگذارد آن را، توشه راه جهنم او می شود». (۵)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هر گاه کسی مالی از غیرمداخل حلال به دست آورد و به آن حج کند، چون گوید: «لیبک»

ص: ۶۶۳

۱- ۳۲. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۶، ح ۷۲.

۲- ۳۳. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۳، ح ۶۳.

۳- ۳۴. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۴. و مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۹۱.

۴- ۳۵. الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۴۹، خ ۱۴.

۵- ۳۶. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۵. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۸۱.

اللهم ليبيك» خطاب رسد كه : «نه ليبيك و نه سعديك». (۱)

و در بعضی اخبار وارد شده است كه : «چون روز قیامت شود بنده ای را در نزدترازوی اعمال نگاه دارد و از برای او اعمال حسنه مانند كوههای عظیمه باشد ، پس او را در مقام محاسبه باز می دارند و از او سؤال می کنند كه : مال خود را از كجا به دست آورده و به چه مصرف رسانیده است ؟ و رعایت عیال خود را چگونه نموده است ؟ و حقوق ایشان را به جای آورده است یا نه ؟ تا به واسطه این محاسبات ، همه اعمال حسنه او تمام شود و هیچ از برای او باقی نماند . پس ملائكه ندا می کنند كه : «هذا الذي اكل عياله حسناته» یعنی : این است آنچه آنچنان کسی كه عیال او حسنات او را خوردند . و امروزه اعمال خود گرفتار آمد». (۲)

و وارد شده است كه : «زن و فرزندان آدمی در روز قیامت به او می آویزند و او را در موقف حضور پروردگار باز می دارند و می گویند : پروردگارا ! حق ما را از این شخص بستان . به درستی كه ما جاهل به احكام شریعت بودیم و او ما را تعلیم نكرد . و غذای حرام به ما خوراندید و ما عالم به آن نبودیم». (۳)

پس هر كه طالب نجات ، و مشتاق وصول به سعادات باشد باید فرار كند از مال حرام .

همچنان كه از شیر درنده و مار گزنده فرار می نماید . آه ، آه ! از امثال این زمان ، كجا این دست می دهد و حال اینكه
حلالی جز آب باران و گیاه بیابان

ص : ۶۶۴

۱- ۳۷. کافی ، ج ۵ ، ص ۱۲۴ ، ح ۳ .

۲- ۳۸. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۳۰ . و محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۷۲ .

۳- ۳۹. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۳۰ . و محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۷۳

یافت نمی شود! و آنچه می بینی همه دست عدوان آن را حرام کرده . و معاملات فاسده آن را فاسد نموده . هیچ درهمی نیست مگر آنکه پی در پی دستهای غاصبین به آن رسیده . و هیچ دیناری نیست مگر آنکه مکرر به کسی که از جمله قاهرین است در کیسه او داخل شده . بیشتر آب و زمینها مغصوب ، و اکثر «مواشی» (۱) و حیوانات «منهوب» . (۲)

پس چگونه قطع به حلیت قوتی حاصل می شود . هیهات ، هیهات ! تاجری را نمی یابی مگر آنکه معامله او با اهل ظلم و عدوان ، و صاحب عمل را نمی بینی مگر اینکه مال او مخلوط است به اموال حاکم و سلطان .

و بالجمله حلال در امثال این زمان مفقود ، و راه وصول به آن مسدود است . و این آفتی است که خانه دین از آن ویران ، و آتشی است که گلشن ایمان از آن سوزان است .

و این نه چنین است که مخصوص این عصر باشد ، بلکه ظاهر آن است که حال اکثر اعصار چنین بوده .

و از این جهت است که حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - فرمودند که : «خوراک بنده مؤمن در دنیا ، خوراک ، مضطربین است» . (۳)

و با وجود همه اینها ، باید طالب نجات مایوس نباشد از تحصیل حلال . و دست و شکم خود را به هر غذائی نیالاید .

فصل : اموال حلال و حرام و مشتبه و درجات آنها

اموال حلال و حرام و مشتبه و درجات آنها

بدان که اموال بر سه قسم است : حلال واضح . و حرام واضح . و مال مشتبه . و از برای هر یک از اینها درجات بسیار است ، زیرا

ص : ۶۶۵

۱- ۴۰ . چهارپایان ، از قبیل : گاو و گوسفند و شتر و

۲- ۴۱ . غارت شده .

۳- ۴۲ . کافی ، ج ۵ ، ص ۱۲۵ ، ح ۶

که : مال حرام اگر چه همه آن خبیث است و لیکن بعضی از بعضی خبیث تر است . چنانکه حرمت مالی که کسی به معامله فاسده بگیرد باوجود تراضی از یکدیگر ، مثل حرمت مال یتیمی که به قهر و عدوان گرفته شود ، نیست .

و همچنین مال حلال ، اگر چه همه آن خوب است و پاک ، و لیکن بعضی از بعضی پاکتر است . و همه مال مشتبه ، مکروه است ، و لیکن کراهت بعضی از بعضی دیگر شدیدتر است . پس همچنان که طیب می گوید : حلوا گرم است ، و لیکن بعضی در درجه اول گرم است ، و بعضی در درجه دوم ، و بعضی سوم ، و بعضی چهارم . همچنین است درجات حلال در صفا و پاکی .

و درجات شبهه در کراهت ، و اموال حرام ، از سه قسم بیرون نیست :

اول آنکه : ذات آن حرام است ، مثل سگ و خوک و خاک و امثال اینها .

دوم آنکه : به جهت صفتی که عارض آن شده حرام شده است ، چون طعامی که به زهر مخلوط شده باشد .

سوم آنکه : به جهت نقص و خللی که در گرفتن و دادن مال هم رسیده . و از برای این ، اقسام بسیار است ، مثل اموالی که گرفته می شود به ظلم و عدوان و غضب و دزدی و خیانت در امانت و مکر و حيله و تلبیس و رشوه و کم فروشی و ربا ، و غیر اینها از آنچه در کتب فقه مذکور است . و در خصوص هر یک ذم شدید

رسیده . و این علم مقام بیان تفصیل آنها نیست . و چون بسیار اشتباه می شود در میان رشوه و هدیه ، در این مقام اشاره به بیان آنها می کنیم .

فرق بین هدیه و رشوه

پس می گوئیم بدان که : چیزی که به این اسم و رسم کسی به دیگری می دهد چندصورت است :

اول آنکه : کسی چیزی از برای بعضی برادران دینی خود بفرستد به قصد اظهار دوستی و محبت ، و تاکید «قواعد» (۱) انس و صحت . و هیچ غرض دیگر نداشته باشد . و شکی نیست که این هدیه است . و حلال است ، خواه با آن قصد ثواب اخروی نیز داشته باشد یا نه .

دوم آنکه : مقصود او از فرستادن چیزی طمع مالی باشد ، مثل اینکه فقیری هدیه از برای غنی ، یا غنی از برای غنی دیگر بفرستد به جهت طمع عوض بیشتر ، یا مساوی . و این نیز نوعی از هدیه است . و در حقیقت هبه ای است به شرط عوض . و هرگاه آنچه طمع و منظور او بوده به جا آورد حلال است . همچنان که مقتضای ادله و مفاد بعضی از اخبار است . بلکه از بعضی اخبار مستفاد می شود که : اگر طمع او را هم به جا نیاورد حلال خواهد بود .

همچنان که مروی است که : اسحق بن عمار به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که : «مرد فقیری هدیه به جهت من می فرستد و مقصودش آن است که : من عوض به او بدهم ، من هدیه او را می گیرم و چیزی به او نمی دهم ، آیا از برای من حلال است ؟ فرمود : بلی حلال

ص: ۶۶۷

است ، و لیکن مگذار که عطا نکنی به او» . (۱)

و احوط ، اجتناب است از قبول آن در صورت ندادن عوضی که در نظر دارد . و هرگاه عوضی را که می خواهد از مال آن شخص نباشد بلکه از اموالی باشد که مردم به او داده باشند ، که به مصرف فقرا رساند ، از قبیل زکوه و خمس و امثال اینها و سایر وجوه بر ، ظاهر کلام بعضی آن است که : اگر آن شخصی که هدیه فرستاده است به طمع گرفتن آن ، از اهل استحقاق باشد و اگر این هدیه را هم نمی فرستاد باز به او می داد ، در این صورت گرفتن آن حلال است . ولی احتیاط ، اجتناب از قبول آن است مطلقا .

سوم آنکه : مقصود او از فرستادن ، این باشد که : آن شخص در کار معینی اعانت او کند . پس اگر آن کار ، حرام یا واجب باشد ، آن هدیه نیست ، بلکه رشوه است و گرفتن آن حرام است . و اگر آن عمل ، مباح باشد قبول هدیه آن ضرر ندارد .

چهارم آنکه : غرض او از فرستادن ، تحصیل دوستی و محبت باشد ، و لیکن در دوستی و محبت او منظور این باشد که به واسطه جاه و مرتبه او متصل به بعضی از مطالب خود شود ، و اگر این جاه و مرتبه از برای او نمی بود آن را نمی فرستاد . پس اگر غرض آن شخص متصل به مطالب غیر مشروع باشد ، شکی در رشوه بودن آنچه فرستاده ، و حرمت آن نیست . و اگر متصل به مطلب مشروع باشد ،

ص: ۶۶۸

یا غرض او معلوم نباشد ، ظاهر آن است که : حرام نباشد . اگر چه قبول آن مطلقا خالی از کراهت نیست ، زیرا که : هدیه ای است مشابه رشوه .

مروی است که : «حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله والی ای فرستادند که زکوه قبیله «ازد» را جمع نماید ، چون مراجعت نمود بعضی از آنچه آورده بود خودنگاهداشت و گفت : این هدیه ای است که به من داده اند . حضرت فرمود که : اگر راست می گوئی چرا در خانه پدرت و خانه مادرت ننشستی تا هدیه از برای تو بیاورند ؟ پس فرمود : چرا من هرگاه یکی از شما را به عملی نصب می کنم گوئید این از شما و این هدیه من است ، چرا در خانه مادرش نمی نشیند تا هدیه از برایش بیاورند ؟!» (۱)

و بنابراین ، سزاوار هر قاضی و والی و حاکمی ، و غیر اینها از عمال سلاطین آن است که : فرض کند خود را بی منصب و شغل ، معزول از هر کار و بار ، در خانه مادرش نشسته است آنچه به او در آن وقت عطا می کند حال هم اگر بفرستند بگیرد . و آنچه را که نمی فرستند از آن اجتناب کند .

فصل : فضیلت اجتناب از مال حرام

ضد عدم اجتناب از مال حرام ، اجتناب و احتراز از آن است . و آن یک معنی ورع است . و معنی دیگر آن ، نگاه داشتن خود است از مطلق معاصی . و منع نفس ، از هر چه سزاوار نیست . و تقوی نیز با ورع ، یک معنی دارد . و آن نیز بر دو معنی اطلاق می شود .

ص : ۶۶۹

س ضد گرفتن مال حرام، ورع و تقوی است، به یک معنی که معنی اخص باشد.

و اما ورع و تقوی به معنی اعم، ضد معصیت است. و به هر حال شبهه نیست در اینکه ورع و تقوی، اعظم بواعث نجات، و عمده چیزی است که آدمی را به سعادات می رساند.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «هر که ملاقات کند خدا را در حالتی که از اهل ورع باشد، خدای - تعالی - به او عطا می فرماید کل ثواب اسلام را». (۱)

و در بعضی از کتب سماویه وارد است که: «حق - تعالی - فرمود که: اما اهل ورع را من شرم می کنم که محاسبه ایشان را بکشم». (۲)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیزکاری را شعار خود کند. و خدا را اطاعت کند. پس پرهیزید و عمل کنید به جهت امید آنچه در نزد خداست. نیست در میان خدا و میان کسی خویشی و قرباتی، دوست ترین بنده در نزد خدا پرهیز کارترین و مطیع ترین ایشان است». (۳)

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی نمی رسد به آنچه در نزد خداست، مگر به ورع». (۴)

و فرمود: «به درستی که: خدا ضامن شده است از برای کسی که پرهیزد از معصیت او، اینکه او را از حالتی که مکروه دارد نقل کند به آن حالی که دوست دارد. و روزی او را برساند از جایی که

ص: ۶۷۰

۱- ۴۶. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۵. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۸۱.

۲- ۴۷. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۵. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۸۱.

۳- ۴۸. کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۳.

۴- ۴۹. کافی، ج ۲، ص ۷۶، ح ۳.

گمان نداشته باشد». (۱)

و فرمود: «عمل کم با تقوی، بهتر است از عمل بسیار بدون تقوی». (۲)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «خدای - تعالی - هیچ بنده ای را نقل نکرد اذلت معاصی به عزت تقوی، مگر اینکه او را بی مال غنی گردانید. و بی عشیره و قبیله عزیز کرد. و بی گشاده روئی به دلها نزدیک گردانید». (۳)

و از آنجا که خوردن مال حرام، و احتراز نکردن از آن، باعث هلاکت، و وصول به سعادت، موقوف به تقوی و ورع بود و آدمی که در دنیا هست محتاج به خوراک و پوشاک و مسکن و ماوی بود، اخبار بسیار در فضیلت تحصیل مال حلال وارد شده.

حتی اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: «طلب حلال، واجب است بر هر مرد مسلم و زن مسلمه». (۴)

«و هر که داخل شب شود در حالتی که خسته باشد به جهت طلب حلال، داخل شب شده است آمرزیده». (۵)

و فرمود که: «عبادت، هفتاد جزء است، و افضل همه اجزاء، طلب حلال است». (۶)

و در حدیثی دیگر وارد است که: «عبادت، ده جزء است، نه جزء آن در طلب حلال است». (۷)

و فرمود که: «هر که از رنج دست خود بخورد چون برق خاطف از صراط بگذرد». (۸)

«و هر که از رنج دست خود بخورد خدا به نظر رحمت به او نظر می کند، و هرگز او را عذاب نمی کند». (۹)

«و هر که

ص: ۶۷۱

۱- ۵۰. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵، ح ۶۸- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۹۰، ح ۲.

۲- ۵۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۹۰، ح ۳

۳- ۵۲. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۹، ح ۳۵.

۴- ۵۳. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲، ح ۱.

۵- ۵۴. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۹، ح ۳۶.

۶- ۵۵. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۹، ح ۳۷.

۷- ۵۶. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۹، ح ۳۹.

۸- ۵۷. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۹، ح ۴۰.

۹- ۵۸. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۰، ح ۴۱.

از رنج دست خود بخورد خدا درهای بهشت را بر روی او می گشاید ، تا از هر دری که خواهد داخل بهشت شود». (۱)

«و هر که از رنج دست خود بخورد روز قیامت در شمار پیغمبران خواهد بود ، و اجر پیغمبران خواهد گرفت». (۲)

«و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر گاه مردی را می دید و او را از او خوش می آمد می فرمود : آیا کسبی دارد ؟ پس اگر می گفتند نه می فرمود از چشم من افتاد .

عرض می کردند : به چه سبب ؟ می فرمود که : چون مؤمن را کسبی نباشد به دین خود مدارا و معاش می کند». (۳)

و از آن حضرت مروی است که : «هر که چهل روز حلال بخورد خدای - تعالی - دل او را روشن می کند ، و چشمه های حکمت را از دل او بر زبانش جاری می سازد». (۴)

روزی بعضی از صحابه از آن جناب طلب کرد که : «از خدا بخواهد او رامستجاب الدعوه نماید . حضرت به او فرمود که : خوراک خود را پاک و حلال کن تا دعای تو مستجاب شود». (۵)

فصل : مداخل مال حلال

مداخل مال حلال

بدان که : مداخل از حلال ، از پنج قسم بیرون نیست :

اول : چیزی که از مباحات باشد ، و از مالکی گرفته نشود . مثل : معدنیاتی که بلا مالک باشد . و احیای اراضی موات ، و صید حیوانات ، و هیمه کشی و خارکنی از صحرای موات ، و آب کشیدن از رودخانه ها و شطوط . و اینها همه حلال است ، اگر دیگری آن را تصرف نکرده باشد ، از کسانی که مال او شرعا محفوظ است

ص: ۶۷۲

۱- ۵۹. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۱۰ ، ح ۴۲ .

۲- ۶۰. بحار الانوار ، ج ۱۰۳ ، ص ۹ ، ح ۳۸ .

۳- ۶۱. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۸۰ .

۴- ۶۲. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۲۰۴ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۸۰ .

۵- ۶۳. پیش فروش کردن .

. و تفصیل احکام شرعیه آنها در کتاب احیاء موات از کتب فقهیه است .

دوم : آنچه به قهر و غلبه از کسی که مال او حلال است ، گرفته شود . مثل غنیمت کفار حربی و اموال ایشان . و آن نیز از برای مسلمین حلال است ، به شروطی که در کتاب جزیه از فقه مذکور است .

سوم : آنچه به حکم شرع ، یا رضای مالک ، - از زنده یا مرده - ، بدون عوض به دیگری منتقل شود . مثل صدقات و بخشش و میراث . و این قسم ، حلال است هرگاه آن کسی که تحصیل اینها را کرده بود از مداخل حلال به دست آورده باشد . و سایر شروطی را که در کتاب هبه و مواریث و وصایا و صدقات از فقه مضبوط است جامع باشد .

چهارم : آنچه به معاوضه و تراضی به دیگری نقل نمود . و این نیز حلال است هرگاه جامع شروط و آدابی که در فن معاملات فقه مذکور است ، از بیع و «سلم» (۱) و اجاره و صلح و «شرکت» (۲) و «جعاله» (۳) و غیر اینها باشد .

پنجم : آنچه از زراعت و منافع حیوانات به دست می آید . و آنها حلال است هر گاه زمین و تخم و آب حلال باشند . و اینها مداخل حلال است که طالب نجات باید آنچه کسب می کند از یکی از این مداخل باشد به موافق فتوای فقیه عادل حی جامع الشرایط .

مداخل غیر حلال

مداخل غیر حلال

و هر مالی که از یکی از این مداخل نباشد ، یا جامع آداب و شروط نباشد حلال نیست . و کسی که طالب سعادت باشد باید

ص: ۶۷۳

۱- ۶۴. شرکت از عقود اسلامی است و آن عبارت است از : اجتماع حقوق مالکان متعدد در یک شیء به نحو اشاعه و جواز تصرف آنان در او .

۲- ۶۵. جعاله از عقود شرعیه است که : نتیجه آن ، عاید شدن منفعتی است در مقابل مالی . مانند : کسی که می گوید : هر کس لباس مرا بدوزد نصف بهای آن را به وی می دهم رک : معارف و معاریف ، ج ۲ ص ۵۹۷ و فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی ، ص ۸۱

۳- ۶۶. سستی .

از برای خود حرفه و کسبی قرار دهد که معاش او از آن بشود . یا مستغلی ، یا سرمایه ای داشته باشد که دیگری در آنها عمل نموده گذران او از آنجا شود . بعضی مردم که ایشان را سرمایه ، یا مستغلی نیست ، و از آموختن صنعت و کسب هم تغافل می نمایند ، یا بعد از آموختن ، در تحصیل معاش بوجه حلال از آنها «تکاهل» (۱) می ورزند و محتاج می شوند به اینکه : از آنچه دیگران کسب کرده اند بگیرند و صرف خود کنند . و این جماعت غالباً یکی از دو حرفه خسیسه را اختیار می کنند که یکی را لصوصیت یعنی دزدی ، و دیگری را گدائی می نامند . و هر یک از این دو نوع را اصناف مختلفه است .

اصناف دزدان و گدایان

اما نوع اول : یعنی دزدان ، بعضی از ایشان که اجتماعی دارند که با یکدیگر متفق می شوند و بر سر راههای مسلمانان رفته «قطاع الطريق» (۲) هستند . و بعضی دیگر متوسل می شوند به سلاطین و وزراء و حکام و صدور ، و ملازمت اعظم را وسیله ظلم و تعدی بر رعایا می سازند . و از مال ایشان می خورند . و جمعی دیگر که از مال مردم به این انواع بهره ندارند ، تدبیرات می کنند ، مثل نقب کردن و کمند انداختن و کیسه بریدن و داخل خانه ها شدن و امثال اینها .

اما نوع دوم : یعنی گدایان نیز چند صنف اند : بعضی خود را کور ، یا مفلوج ، یا مریض می نمایند . یا آنکه طفلی را بر سر راهها به طریق میت می خوابانند . و بعضی گریه و زاری را شعار خود می کنند . و طایفه ای اصرار و «ابرام» (۳) را

ص: ۶۷۴

۱- ۶۷. راهزن .

۲- ۶۸. پافشاری کردن در یک امری .

۳- ۶۹. آوردن کلماتی به یک وزن و آهنگ .

پیشنهاد خود می سازند . و جمعی به کارهای عجیبه و سخنان غریبه ، بازار گدائی خود را رونق می دهند . چنانچه بعضی به مسخرگی و سخنان خنده آمیز گفتن . و طایفه ای به تقلید مردم . و برخی به خوش آمدگوئی و تملق و چرب زبانی . و گروهی به شعبده بازی مدارا می کنند . و جمعی دیگر به قصه خوانی و قلندری . و طایفه ای به خواندن شعرهای لطیفه یا کلام «مسجع» (۱) به صوت حسن و غنا ، از طعمه مردم منتفع می شوند . و از این قبیل اند خوانندگان و مغنیان . و بعضی دیگر ریا و «شید» (۲) و تسیح بزرگ دانه و جامه پشمینه و ذکر را وسیله گذران خود می سازند . و بعضی درس خواندن و در مدرسه نشستن ، یا تعزیه خوانی یا پیشنمازی را مایه گدائی خود قرار می دهند . و صنفی دیگر خود را طیب یا جراح یا «کحال» (۳) نامیده پاره ای حشیشها و گیاههای بی فایده را بر دور خود می چینند ، و بعضی از معجونها می سازند ، و زنان و بی عقلان را به آن فریب می دهند . و قسمی دیگر خود را در معرض رمالی و منجمی و فال گیری و دعا نویسی و تعبیر خواب کردن در آورده اند .

و نوعی دیگر که زبان سخن گوئی دارند خود را در مرض واعظی در می آورند و «طامات» (۴) و «طرهات» (۵) بر هم می بافند . و غیر اینها از اصناف گدایان که هر یک طوری را وسیله خوردن مال مردم ساخته و تمام زندگانی خود را صرف نوعی از حرف گدائی نموده اند . و از مبدا و معاد ، و مقصود آفرینش و ایجاد غافل اند .

صفت هفتم : خیانت و عذر در مال

خیانت و عذر است در مال

ص: ۶۷۵

-
- ۱- ۷۰. مکر و حيله
 - ۲- ۷۱. در قدیم «کحال» به کسی گفته می شد که هم سرمه به چشم کسان می کشید و هم جراحات و امراض چشم را علاج می کرد .
 - ۳- ۷۲. سخنان بی اصل و پراکنده .
 - ۴- ۷۳. بیهوده ، یاوه .
 - ۵- ۷۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۴ ، ح ۱ .

یا عرض کسی ، یا حرمت و آبروی او .

و از جمله افراد این صفت خبیثه است ، مال مردم را پنهانی خوردن ، و حبس مال مردم بدون عذر شرعی ، و کم فروشی ، و غش ، و تدلیس ، و غیر اینها . و این صفت ، از صفات مهلکه ، و اخلاق خبیثه است . و در خصوص حرمت و مذمت هر یک از افراد آن ، اخبار بسیار وارد شده است .

و ضد این صفت ، امانت و راستکاری است . و آن ، از جمله شرایف صفات ، و فضایل ملکات ، و باعث عزت و رستگاری در نزد خالق و خلق است .

راستی کن که راستان رستند*** در جهان راستان قوی دستند

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر به راست گوئی و ادای امانت به بر و فاجر» . (۱)

و نیز از آن بزرگوار مروی است که فرمود : «فریب مخورید از نماز و روزه مردم ، به درستی که بسا باشد که مردی این قدر نماز و روزه کند که اگر آن را ترک کند وحشت می کند . و لیکن امتحان کنید ایشان را در وقت راستگوئی و امانت گذاری» . (۲)

و نیز از آن حضرت منقول است که : «بین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به چه چیز در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مرتبه ای که داشت رسید ، آن چیز را ترک مکن . به درستی که : رسید به راستگوئی و اداء امانت» . (۳)

و فرمود : «سه چیز است

ص: ۶۷۶

۱- ۷۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۴ ، ح ۲

۲- ۷۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۴ ، ح ۵ .

۳- ۷۷. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۹۲ ، ح ۲ .

که عذر احدی در ترک آنها مسموع نیست: اداء امانت به برو فاجر. و وفای به وعده از برای بر و فاجر. و نیکی با والدین، خواه خوب باشند یابد». (۱)

و فرمود که: «پدرم می گفت که: چهار چیز است که در هر که بوده باشد ایمان او کامل است، اگر چه سر تا قدم او را گناهان فرو گرفته باشد: راستی، و امانت گذاری، و حیا، و حسن خلق». (۲)

روزی به آن حضرت عرض کردند که: «زنی است در مدینه که مردم دختران را پیش در او می گذارند که تربیت کند. و با وجود این کسب ضعیف، هیچ کس را ندیده ایم که روزی بر آن ریخته شود مانند آن زن. حضرت فرمود: او راستگو است. و اداء امانت می کند. و اینها روزی را وسیع می گرداند». (۳)

و هر که ملا-حظه احوال امینان را کند. و عزت و احترام و وسعت ایشان را ببیند. و مشاهده حال خیانتکاران و رسوائی و فضیحت و تهیدستی و بی اعتباری ایشان را کند، البته ترک صفت خیانت را می کند. و به تجربه ثابت و واضح است که: هر خیانتکاری تنگ دست و پریشان روزگار، و هر امینی غنی و مالدار است.

صفت هشتم: خوض در باطل

خوض در باطل

خوض در باطل. و مراد از آن، حکایت کردن در معصیتها و فجور است. مثل حکایت افعال زنان فاحشه، و مجالس شراب، و رفتار اهل فسق و فجور، و کیفیت اسراف اهل اسراف، و تکبر و کبر پادشاهان، و عادت بد ایشان

ص: ۶۷۷

۱- ۷۸. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳.

۲- ۷۹. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۹، ح ۵.

۳- ۸۰. مدثر، (سوره ۷۴) آیه ۴۵.

، و حکایت بدعت‌های اهل بدعت و مذهب‌های فاسده ، و امثال اینها .

و چون انواع باطل و معاصی بی حد و حصر است ، ذکر آنها نیز بی نهایت است . و کم کلامی است که چون در آن گشوده شد منتهی به یکی از اینها نشود . پس خلاصی از اینها نیست مگر به اینکه آدمی اقتصار کند بر قدر ضرورت از امور مهمه دین و دنیای خود .

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «بزرگترین مردم از حیثیت گناه در روز قیامت ، کسی است که : بیشتر نقل باطل و حکایات معاصی را کند» . (۱)

و اشاره به این است قول خدای - تعالی - :

«و کنا نخوض مع الخائضین»

یعنی : «بودیم ما که فرو می رفتیم در باطل ، با کسانی که فرو می رفتند» . (۲)

از سلمان فارسی - رضی الله عنه - ماثور است که : «بیشتر از همه مردم از حیثیت گناهان ، کسی است که : کلام او در معصیت خدا بیشتر باشد» . (۳)

مردی بود از انصار که به مجلس آنان که ذکر معاصی را می کردند می گذشت و می گفت : «وضو بگیرید که بعضی از چیزهایی را که شما می گوئید از حدت بدتر است» . (۴)

و خوض در باطل ، - همچنان که مذکور شد - نقل کردن گناهانی است که گذشته است ، به محض خواهش نفس ، بی آنکه ضرورتی باعث نقل آن باشد . پس این ، غیر از غیبت و سخن چینی ، و سوای فحش و دشنام و امثال اینها است .

صفت نهم : سخن بی فایده گفتن

سخن بی فایده گفتن

تکلم به مالا یعنی و

ص : ۶۷۸

-
- ۱- ۸۱. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۰ .
 - ۲- ۸۲. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۰ .
 - ۳- ۸۳. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۰ .
 - ۴- ۸۴. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۰ ، (با اندک تفاوتی) .

فضول . یعنی : سخنان بی فایده گفتن ، و تکلم کردن به چیزی که نه در کار دنیا آید و نه در کار آخرت . و اگر چه این حرام نباشد ولی بسیار مذموم است ، زیرا که : باعث تضييع اوقات ، - که سرمایه تجارت است - می شود . و آدمی را از ذکر خدا و فکر در صنایع او باز می دارد . و بسا باشد که از يك «لا اله الا الله» یا «سبحان الله» گفتن قصری از برای آدمی بنا می کنند . یا از فکری ، دری از درهای الهیه بر خانه دل گشوده می شود . پس چه زیانکاری از این بالاتر که آدمی تواند گنجی را تحصیل کند ، آن را گذاشته و عوض آن کلوخی بردارد ، که از آن هیچ منتفع نتوان شد .

پس هر که ذکر خدا و فکر در عجایب قدرت او را ترک کند و مشغول نقل بی فایده شود ، گو گناه نکرده باشد و لیکن سود بسیاری از دست او در رفته است .

آری : سرمایه بنده ، اوقات اوست . و چون آن را به مصرف بی فایده برساند ، و از آن ، چیزی به جهت روز درماندگی ذخیره نکند ، سرمایه خود را ضایع کرده است .

کاشکی قیمت انفاس بدانستندی ***تا دمی چند که ماندست غنیمت شمرند

علاوه بر این ، غالب آن است که : چون در سخنان بی فایده گشوده شد ، کلام می کشد به حکایت معاصی و دروغ و غیبت و امثال اینها . و از این جهت مذمت بسیار در خصوص آن وارد شده است .

مروی است که : «در جنگ

ص : ۶۷۹

احد ، پسری از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شد که از گرسنگی سنگ بر شکم خود بسته بود . مادر او بر بالین وی نشست و خاک از رخسار او پاک می کرد و می گفت : گوارا باد بر تو بهشت ای فرزند من . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : چه می دانی که بهشت بر او گوارا خواهد بود ، شاید که سخنان بی فایده می گفته» . (۱)

بعضی از صحابه می گفت که : «گاه است مردی با من سخن می گوید که رغبت من به جواب او بیشتر است از رغبت تشنه به آب سرد ، و لیکن جواب آن را ترک می کنم از خوف اینکه مبدا سخنان فضول بگویم» . (۲)

و مخفی نماند که هرزه گوئی و سخنان بی فایده ، اقسام بی نهایت دارد . و ضابطه آن ، این است که : تکلم کنی به سخنی که اگر آن را نگوئی و سکوت کنی گناهی بر تو نباشد .

و ضرر دنیوی هم به تو نرسد . و امر تو معطل و معوق نماند . هر چه از این قبیل باشد لغو و مایه است . مثل اینکه : نقل کنی با همنشینان خود احوال سفرهای خود را . و آنچه در سفر دیده ای از : کوهها و آبها و رودخانه ها و واقعه هائی که به تو رو داده ، و چیزهائی که به نظر تو رسیده ، و میوه های ولایات و هواهای آنها و احوال مردمان آنجا و امثال اینها . و همه اینها اموری هستند که ترک آنها نه ضرر دینی دارد و نه دنیوی . و اصلا فایده ای از برای هیچ کس در

ص: ۶۸۰

۱- ۱. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۴

۲- ۲. مجبور ، مضطر .

ذکر آنها نیست .

پس اگر نهایت سعی خود را هم بکنی که کم و زیادی در نقل نکنی ، و خودستائی و تفاخری منظور تو نباشد ، و متضمن غیبت کسی ، یا مذمت مخلوقی از مخلوقات خدا نباشد وقت خود را ضایع و تلف کرده خواهی بود . بلکه دل خود را افسرده و تاریک نموده خواهی بود ، زیرا که تکلم به مالا یعنی ، موجب کدورت دل آدمی می شود .

پس همان ای برادر ! وقت تهیه سفر عقبی از آن تنگ تر ، و کاروان عمر را از آن شتاب بیشتر است که ما مسافران را فرصت بربستن باشد ، چه جای فارغ نشستن و به کاربی فایده پرداختن ! آدمی بیچاره را چون سفر آخرت ، راه هولناکی در پیش ، و مانند اجل ، راننده ای در عقب ، و مثل تکلیف ، باری بر دوش ، و چون شیطان ، راهزنی در کمین ، دیگر به چه دست و دل فارغ می نشیند و از گذشته و آینده خود سخن می گوید ؟ و به کدام دلخوشی با هم نشینان صحبت می دارد ؟ و بدان که : همچنان که سخنان بی فایده گفتن بد ، و موجب خسران ابد است ، همچنین سؤال کردن از چیزی که از برای تو بی فایده است مدموم ، بلکه مذمت آن بیشتر ، و مفسده آن شدیدتر است ، زیرا که : وقت خود را به سؤال ضایع کرده ، و رفیق خود را نیز «ملجا» (۱) نموده که به جواب تو وقت خود را ضایع سازد . و این در وقتی است که : آن چیزی که سؤال از آن کرده ، هیچ آفاتی نداشته باشد . ولی اگر

ص : ۶۸۱

در جواب آن ، آفتی باشد ، همچنان که در بیشتر سئوالهای بی فایده ، آثم و گناهکار نیز خواهد بود . مثل اینکه از کسی می پرسى که : آیا روزه ای یا نه ؟ اگر بگوید : بلى ، گاه باشد که به ریا افتد . و اگر ریانکند لا اقل ثواب عمل او کم می شود ، زیرا که : ثواب عبادت پنهانی بسیار از آشکاریشتر است . و اگر بگوید نه . دروغ گفته خواهد بود . و اگر سکوت کند به تو اهانت رسیده خواهد بود .

و از این قبیل است سؤال از چیزهایی که : آدمی از اظهار آن خجالت می کشد و شرم می کند . یا از چیزهایی که گاه است از اظهار آن مانعی باشد ، مثل اینکه : کسی با دیگری آهسته سخنى گوید می پرسى که : چه می گفت ؟ و در چه سخنى بودید ؟ و مثل اینکه کسی را بینی که می آید ، یا می رود و بگوئى از کجا می آئى و به کجا می روى ؟ گاه باشد که نخواهد اظهار کند . و از این قبیل است پرسیدن از کسی که : چرا تو ضعف داری ؟ یا لاغر شده ای ؟ چه مرضی داری ؟ و بدتر از همه آنکه : در نزد مریضى ، شدت مرض او را بیان کند ، و بد حالی او را اظهار نماید ، که همه اینها علاوه بر اینکه لغو و سخن بی فایده است باعث ایذاء و گناه می شود . و سخن بی فایده تنها نیست ، زیرا که : سخن بی فایده تنها آن است که : در آن ایذائی یا شکستن خاطر یا شرم از جوابی نباشد .

همچنان که مروى است

ص: ۶۸۲

که: «لقمان به نزد داود آمد - در وقتی که او زره می ساخت - و پیش از آن، لقمان زره را ندیده بود تعجب کرد که فایده آن چه چیز است. خواست بپرسد، دانائی و حکمت، او را مانع شد و خودداری نمود. چون داود علیه السلام فارغ شد، برخاست و زره را پوشید و گفت: زره خوب چیزی است از برای وقت حرب. لقمان گفت: خاموشی، خوب چیزی است و کم است کسی که آن را بجا آورد». (۱)

و مخفی نماند که: سبب امثال این سخنان بی فایده، یا حرص بر شناختن چیزهای بی فایده است. یا خوش مشربی کردن، تا مردم به صحبت او میل کنند. یا گذرانیدن وقت و به سر رسانیدن روز و شب. و همه اینها از پستی قوه شهویه، و زبونی آن، و متابعت هواهای نفسانی است. و علاج آن، (بعد از متذکر شدن مذمت آن، - همچنان که گذشت - و مدح ضد آن، که خاموشی است، - همچنان که مذکور خواهد شد - و یاد آوردن اینکه:

مرگ در پیش روی آدمی است. و هر کلمه ای که از دهن آدمی بیرون آید محاسبه آن خواهد شد. و اینکه: سرمایه کسب سعادات، وقت و انقباس است. و اینکه: زبان، دامی است که به آن می توان حور العین را به دام آورد) آن است که: از مردم، مهما ممکن گوشه گیری اختیار کند. و خود را بر سکوت و خاموشی،

ص: ۶۸۳

حتی از چیزهایی که فایده کمی دارد بدارد، تا زبان او عادت کند به ترک سخنان بی فایده. و هر سخنی که می خواهد بگوید ابتداء در آن فکر کند و ببیند اگر فایده دینی یا دنیائی دارد بگوید و الا خاموش باشد. و بعضی در دهان خود سنگی می گذارده که متذکر باشد و سخن بی فایده و فضول نگوید.

فصل : خاموشی و ترک سخنان لغو و بی فایده

ضد تکلم به مالا یعنی، و فضول کلام، خاموشی است، یا تکلم کردن به سخنانی که:

به آنها احتیاج است، و فایده ای بر آنها مترتب می شود. و فواید خاموشی، و فضیلت آن، بعد از این در محل خود مذکور خواهد شد.

و اخبار بسیار در خصوص مدح ترک سخنان بی فایده و فضول، وارد شده است.

همچنان که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «علامت نیکوئی اسلام مرد، آن است که: چیز بی فایده را ترک کند». (۱)

و نیز از آن حضرت منقول است که: «خوشا به حال کسی که زیادتی زبانش را نگاه دارد. و زیادتی مالش را به مصرف برساند». (۲)

و بین که: مردم کار را چگونه بر عکس کرده اند، زیادتی مال را نگاه می دارند، و زبان را رها می کنند.

روزی آن حضرت فرمود: «اول کسی که از این در داخل می شود مردی است از اهل بهشت. چون آن مرد داخل شد از او پرسیدند که: ما را خبر ده به بهترین عملهای خود، که امید به آن داری. گفت: من مردی هستم کم

ص: ۶۸۴

۱- ۵. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۳، ح ۳۴.

۲- ۶. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۰۱.

عمل ، و محکم ترین چیزی که به آن امیدوار به خدا هستم سلامتی نفس ، و ترک چیزهای بی فایده است» . (۱)

به ابی ذر - ره - فرمود که : «می خواهی ترا یاد دهم عملی که بر بدن سبک باشد ، و درترازوی اعمال ، سنگین ؟ عرض کرد : بلی یا رسول الله . فرمود : خاموشی و حسن خلق و ترک امر بی فایده» . (۲)

شخصی از لقمان پرسید که : «دانائی و حکمت تو چه چیز است ؟ گفت : سؤال نمی کنم از چیزی که کفایت کرده شده ام از آن . و بر خود نمی بندم چیز بی فایده را» . (۳)

و آنچه در فضیلت ترک فضول کلام و سخن بی فایده وارد شده است در اخبار ائمه اطهار و حکماء اکابر اهل دین ، از حد تحریر و تقریر متجاوز است . و همین قدر که مذکور شد از برای اهل بصیرت کافی است ، ان شاء الله سبحانه .

مقام پنجم : صفاتی که متعلق است به سه قوه عاقله ، غضبیه ، شهویه ، یابه دوقوه از این سه قوه

صفت اول : حسد

حسد و مفاسد آن

و آن عبارت است از : تمنای زوال نعمتی از برادر مسلم خود ، از نعمتهائی که صلاح او باشد .

و اگر تمنای زوال نعمت از او نکند ، بلکه مثل آن را از برای خود خواهد ، آن را «غبطه» و «منافسه» خوانند .

و اگر زوال چیزی را از کسی خواهد ، که صلاح او نباشد آن را غیرت گویند .

و ضد حسد ، نصیحت است . و آن عبارت است از : خواستن نعمتی که صلاح برادر مسلم باشد ، از برای او . و چون هر کسی نمی تواند بفهمد که این نعمت صلاح است یا فساد ، و بسا چیزهائی

ص : ۶۸۵

۱-۷. الترغیب و الترهیب ، ج ۳ ، ص ۵۳۳

۲-۸. محجبه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۲

۳-۹. جمع رشحه بمعنای تراوش و قطره

که در نظر ظاهر، کسی آن را صلاح پندارد و در حقیقت وبال و فساد بر صاحب خود باشد، پس شرط نصیحت و دوستی آن را صلاح پندارد و در حقیقت وبال و فساد بر صاحب خود باشد.

پس شرط نصیحت و دوستی آن است که: در اموری که صلاح و فساد آن مشتبه است، خواستن و نخواستن آن از برای برادر دینی مشروط به صلاح و فساد باشد، یعنی چنان خواهد که: اگر فی الواقع صلاح اوست باقی باشد. و اگر باعث فساد است، زایل شود.

و معیار در نصیحت، آن است که: آنچه را از برای خود خواهی از برای برادر خود نیز خواهی. و آنچه را که از برای خود مکروه داشته باشی، از برای او نیز مکروه داشته باشی.

و معیار در حسد، آن است که: آنچه را از برای خود نخواهی از برای او خواهی. و آنچه را از برای خود خواهی، از برای او نخواهی.

و مخفی نماند که: حسد، اشد امراض نفسانیه، و دشوارترین همه، و بدترین رذایل، و خبیث ترین آنهاست.

عقبه زین صعب تر در راه نیست***ای خنک آن کس حسد همراه نیست

صاحب خود را به عذاب دنیا گرفتار، و به عقاب عقبی مبتلا می سازد، زیرا که: حسود در دنیا لحظه ای از حزن و الم و غصه و غم خالی نیست. چون که او هر نعمتی که از کسی دید متالم می شود. و چون نعمت خدا نسبت به بندگان خود بی نهایت است، و هرگز

منقطع نمی شود، پس حسود بیچاره، پیوسته محزون و غمناک است. و اصلاً به محسود ضرری نمی رسد، بلکه ثواب و حسنات او زیاد می شود. و درجات او بلند می گردد. و به جهت غیبتی که حسود از او می کند و سخنی که نباید، در حق او می گوید، وزر و وبال محسود را بر دوش خود می گیرد. و اعمال صالحه خود را به دیوان اعمال او نقل می نماید. و با وجود همه اینها چنانچه حسود به دقت تامل کند، می فهمد که: اودر مقام عناد و ضدیت با رب الارباب است، زیرا که: هر که را نعمتی و کمالی است از «رشحات» (۱) فیض واجب الوجود، و مقتضای حکمت شامله، و مصلحت کامله او است.

پس مشیت و اراده او چنین اقتضا فرموده است که: آن نعمت از برای آن بنده حاصل باشد. ولی این حسود مسکین، زوال آن را می خواهد. و این نیست مگر نقیض مقدرات الهی را خواستن. و اراده خلاف مراد خدا را کردن، بلکه حسود، طالب نقص است بر خداوند - سبحانه - . یا خدا را - العیاذ بالله - جاهل می داند، زیرا که: اگر آن محسود را قابل و لایق آن نعمت می داند و با وجود این، زوال آن را از خدا می طلبد، این نقص بر خداست، که کسی را که سزاوار نعمتی باشد منع نماید. و اگر او را لایق نمی داند، پس خود را دانایتر از خدا می داند به مصالح و مفاسد. و این هر دو کفر است.

و

ص: ۶۸۷

۱- ۱. جمع رشحه به معنای تراوش و قطره.

چون شکی نیست که : آنچه خدا می کند محض خیر و مصلحت ، و خالی از جمیع شرور و مفسد است . پس حاسد فی الحقیقه دشمن خیر ، و طالب شر و فساد است . پس او شریر و مفسد است . و از این ها معلوم می شود سر آنچه مذکور شد ، که : حسد ، بدترین رذایل ، و حاسد ، شریرترین مردمان است . و چه خباثت از این بالاتر که : کسی متالم باشد از راحت بنده ای از بندگان خدا ، که هیچ ضرری به او نداشته باشد . و از این جهت آیات و اخبار بی نهایت در مذمت این صفت وارد شده است . چنان که خدای - تعالی - در مذمت قومی می فرماید :

«ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله»

یعنی : «آیا حسد می کنند مردمان را بر آنچه خدای - تعالی - از فضل خود بر ایشان عطا فرموده ؟» . (۱)

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «حسد ، می خورد اعمال حسنه را ، همچنان که آتش هیزم را می خورد» . (۲)

و از آن حضرت منقول است که : «پروردگار عالم به موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که : حسد مبر به مردم بر آنچه از فضل من به ایشان رسیده است . و چشمهای خود را بر آن مینداز . و دل خود را همراه او مکن . به درستی که : کسی که حسد دارد خشمناک بر نعمتهای من است . و برابری می کند قسمتھائی را که من میان بندگان خود تقسیم کرده ام . و هر که چنین باشد من از

ص : ۶۸۸

۱- ۲. نساء ، (سوره ۴) آیه ۵۴ .

۲- ۳. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۵۷ ، ح ۳۰ .

او نیستم و او از من نیست». (۱)

و نیز از آن بزرگوار منقول است که: «ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خودمی ترسم این است. که: مال ایشان زیاد شود، پس بر یکدیگر حسد بورزند و یکدیگر رابه قتل رسانند». (۲)

و نیز فرمود: «به درستی که از برای نعمتهای خدا، دشمنانی هست. عرض شد:

کیان اند؟ فرمود: کسانی که حسد می برند مردم را بر آنچه از فضل خدا به ایشان رسیده». (۳)

و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است که: «خدا فرمود که: حاسد، دشمن نعمت من، و خصمناک از برای قضای من است. و راضی به قسمتی که در میان بندگانم کرده ام نیست». (۴)

و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که: «آفت دین، حسد و عجب و فخر است». (۵)

و نیز از آن جناب مروی است که: «حاسد ضرر به نفس خود می رساند پیش از آنکه ضرری به محسود برسد، مانند ابلیس، که به واسطه حسد، از برای خود لعنت را حاصل کرد و از برای آدم برگزیدگی و هدایت و بلندی و ارتفاع به محل حقایق عهد و اصطفا را. پس محسود باش و حاسد مباش. به درستی که ترازوی حاسد، همیشه سبک است، به واسطه ترازوی محسود. یعنی اعمال حسنه حاسد به ترازوی اعمال محسود گذارده می شود. و روزی هر کسی قسمت شده است. پس چه نفعی می رساند حسد به حاسد؟ و چه ضرر می رساند به محسود؟ و اصل

ص: ۶۸۹

۱-۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۶.

۲-۵. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۶. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳-۶. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۶ (با اندک تفاوتی).

۴-۷. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۶ (با اندک تفاوتی).

۵-۸. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵.

حسد ، از کوری دل ، و انکار فضل خداست . و این ، دو بال اند از برای کفر . و فرزند آدم به واسطه حسد در حسرت ابدی افتاد و به هلاکتی رسید که هرگز نجاتی از برای او نیست» . (۱)

و از کلام بعضی از حکماست که : «حسد ، جراحی است که بهبود از برای آن نیست» . (۲)

و یکی از بزرگان دین گفته است که : «حاسد را از مجالس و مجامع عاید نمی شود مگر مذمت و ذلت . و از ملائکه به او نمی رسد مگر بغض و لعنت . و از خلق نفعی نمی برد مگر غم و محنت . و در وقت مردن نمی بیند مگر هول و شدت . و در قیامت چیزی به او نمی رسد مگر عذاب و فزاحت» . (۳)

حسود سود نمی برد

و بدان که صاحب این صفت ، همیشه خوار و بی مقدار است .

و از این جهت است که : حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که :

«الحسود لا يسود»

یعنی : «صاحب حسد ، خداوند شرف و بزرگی نمی گردد» . (۴)

و حسود پیوسته به غصه و الم گرفتار است .

و از این جهت است که سید انس و جان فرموده :

«اقل الناس لذه ، الحسود»

یعنی :

«کمترین مردمان از حیث لذت ، حسود است» . (۵)

چون که : مذاق طبعش همیشه از تلخی حسد متغیر است .

و بر طبق این کلام است آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند :

«الحسود مغموم»

یعنی : «حسد ، آدمی را به غم و اندوه مبتلا

- ١-٩. بحار الانوار، ج ٧٣، ص ٢٥٥، ح ٢٣.
- ٢-١٠. محجه البيضاء، ج ٥، ص ٣٣٠.
- ٣-١١. محجه البيضاء، ج ٥، ص ٣٣٠.
- ٤-١٢. غرر الحكم، چاپ دانشگاه، ج ١، ص ٢٥٥.
- ٥-١٣. بحار الانوار، ج ٧٣، ص ٢٥٠، ح ٨.

خلاصه آنکه: صفت حسد، موجب عذاب و نکال اخروی، و مایه اندوه و ملال دنیوی است. و آدمی را صفتی از این ناپسندتر، و دل بیچاره را مرضی از این کشنده تر نیست. و اخبار و آثار در مذمت آن بی شمار وارد شده است. و آنچه مذکور شد از برای قابل هدایت کافی است. و این همه در صورتی است که غرض او از زوال نعمت از محسود امر دینی نباشد. اما هرگاه غرض، دینداری باشد داخل حسد نیست. و بر آن ضرری مترتب نمی باشد، مثل اینکه: هرگاه نعمتی یا دولتی یا منصبی و عزتی، به کافری یا فاجر معصیت کاری برسد و او به دست آویزی آن، فتنه برپا، یا اذیت بندگان خدا نماید. یا در میان مردم افساد کند. یا مرتکب معصیتی گردد و به این سبب کسی طالب زوال نعمت از او باشد و عزت او را مکروه داشته باشد، ضرر ندارد، و داخل حسد نیست. و بر آن معصیتی مترتب نمی گردد.

و مخفی نماند که: - همچنان که اشاره به آن شد - حسد آن است که: کسی طالب زوال نعمتی از برادر دینی خود باشد. و اگر زوال آن را نخواهد و لیکن مثل آن را از برای خود خواهد این منافسه و غبطه است. و بر آن مذمتی نیست، بلکه آن در امور پسندیده است.

و این است مراد، از آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که:

«حسد نیکو نیست مگر بر

ص: ۶۹۱

دو کس: یکی مردی که: خدا او را مالی داده باشد و همه آن را در راه خدا صرف کند. و دیگری مردی که: خدا علمی به او کرامت فرموده باشد و او به آن عمل کند و مردم را تعلیم کند». (۱)

و سبب غبطه بردن بر شخصی، محبت آن بر نعمتی است که از برای او حاصل است.

پس اگر آن نعمت، امر دینی باشد، سبب آن غبطه، محبت خدا و محبت طاعت اوست.

و این امری است مستحسن و مرغوب. و اگر امر دنیوی باشد که مباح باشد، سبب آن، محبت تنعم و التذاذ در دنیا است. و این اگر چه حرام نباشد و لیکن شکی نیست که: باعث پستی مرتبه، و بازماندن از مقامات بلند، و منازل ارجمند است.

و از برای غبطه دو مرتبه است:

یکی آنکه: منظور آدمی، رسیدن خود به نعمتی باشد که از برای دیگری هم حاصل است به جهت «تمشیت» (۲). امر دین یا دنیای خود، و هیچ چیز دیگر در نظر او نباشد. و این هیچ گونه ناخوشی ندارد.

دوم آنکه: علاوه بر تمشیت امر خود، بر خود نپسندد که کمتر از آن شخص دیگر باشد. و خود را راضی به نقصان از او نکند. و این مرتبه موضع خطر و لغزش است، زیرا که: بسا باشد رسیدن به آن نعمت، میسر نشود. پس نفس، میل به زوال نعمت از آن شخص می کند تا بالاتر از

ص: ۶۹۲

۱- ۱۵. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۶۶. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲- ۱۶. به راه انداختن

او نباشد. و کم کسی است که: خود را پست تر از دیگری بتواند دید و خود نتواند به مرتبه او رسید و پستی مرتبه او را میل نداشته باشد. و این خودصفت حسد است که اخبث صفات، و ارذل ملکات است.

فایده: مراتب حسد

بدان که: از برای حسد چهار مرتبه است:

اول اینکه: میل نفس او به برطرف شدن نعمت دیگری باشد، اگر چه از زوال آن، نفعی به حاسد نرسد. و این خبیث ترین مراتب حسد است.

دوم اینکه: میل نفس او به زوال نعمت از دیگری باشد، به جهت اینکه خود همان نعمت به دست او آید، مثل اینکه خانه معینی، یا زن جمیله ای را شخصی داشته و دیگری همان خانه یا همان زن را طالب باشد، و خواهد از دست او دررود و به تصرف خودش درآید. و شکی نیست در خباثت این مرتبه و حرمت آن.

چنان که خدای - تعالی - نهی صریح از آن فرموده که:

«و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض».

خلاصه معنی اینکه: «آرزو مکنید چیزی را که خدا به سبب آن، بعضی را به بعضی تفضیل داده». (۱)

سوم اینکه: میل نفس او به مثل آنچه دیگری دارد بوده باشد نه به خود آن، اما چون از رسیدن به آن عاجز باشد میل داشته باشد که از دست او نیز دررود، تا با یکدیگر برابر باشند. و اگر متمکن گردد که آن نعمت را از دست آن شخص بیرون

ص: ۶۹۳

کند و تلف سازد ، سعی می کند تا بیرون کند .

چهارم اینکه : مثل سیم باشد ، و لیکن اگر متمکن شود از تلف کردن نعمت آن شخص ، قوت دین و عقل او مانع او شود که سعی کند در ازاله آن نعمت . و بر نفس خود خشمناک شود از شاد شدن به زوال نعمت او . و صاحب این مرتبه را امید نجات هست ، و میل نفسانی او اگر چه خوب نیست و لیکن خدا از او عفو می فرماید .

فصل : موجبات حسد

بدان که : باعث حسد ، یکی از هفت چیز می شود :

اول : خباثت نفس و بخل ذاتی به بندگان خدا ، بدون سابقه عداوتی یا منشا حسدی ، بلکه به محض «خبث نفس» (۱) و رذالت طبع ، زوال نعمت غیر را خواهد . و به گرفتاری بندگان خدا به محنت و بلاشاد و فرحناک گردد . و از راحت و رسیدن ایشان به مطالب خود ، و وسعت معاش ایشان متالم و محزون شود ، اگر چه نسبت به وی هیچ ضرری متصور نباشد .

و چنین شخصی هر گاه اضطراب احوال مردم ، و تنگی معیشت و «ادبار» (۲) و «افلاس» (۳) ایشان را بشنود شگفتگی در طبع او حاصل می شود و مسرور و خوشوقت می گردد . و بلکه گاهی بی اختیار می خندد . و شماتت آغاز می کند ، اگر چه سابقا فیما بین او و ایشان عداوتی ، بلکه رابطه آشنائی نبوده باشد . و این کار ، تفاوتی در حق او حاصل نمی کند از رسیدن به جاه و مال و غیر اینها .

و هر گاه خوبی احوال یکی از بندگان خدا را بشنود و انتظام امر

ص: ۶۹۴

۱-۱۸. پلیدی و ناپاکی .

۲-۱۹. تیره بختی .

۳-۲۰. تنگدستی

او را بفهمد ، بر او گران می آید . و طبع او افسرده می گردد ، اگر چه هیچ نقصی به او نرسد .

و علاج این نوع از حسد در نهایت صعوبت و دشواری است ، چون سببش خبث ذات ، و رذالت جبلت است . و معالجه امر ذاتی مشکل است . و همانا شاعر ، این نوع حسد را اراده کرده و گفته است :

کل العداوه قد یرجی اماتها*** الا عداوه من عاداک من حسد

یعنی : هر قسم عداوتی را امید هست زایل کردن آن ، مگر عداوت کسی که دشمن تو باشد از محض حسد .

دوم : عداوت و دشمنی . و این بزرگ ترین اسباب حسد است ، زیرا که : هر کسی - الانادری از اهل تسلیم و رضا - به گرفتاری و ابتلای دشمن خود شاد و فرحناک می گردد .

و تمنای نکبت و ادبار او را می نماید . و هر احدی - مگر یگانه از مقربین درگاه خدا - چون از کسی ایذائی به وی رسد و او قادر بر انتقام نباشد طالب آن است که : روزگار ، انتقام او را بکشد . و بسا باشد که : اگر او به بلیه ای گرفتار شود آن را به جمع کرامات نفس حسود خبیث خود بندد و چنان گمان کند که نفس زبون حسود او را در نزد خدا مرتبه ای هست . و اگر نعمتی به او برسد غمناک و افسرده خاطر می شود . و گاه چنان تصور می کند که : خود او را منزلتی در نزد خدا نیست که : انتقام او را از دشمن بکشد . و از

این خیالها مرضی دیگر به سوی حسد در نفس او حاصل می شود .

سوم : از اسباب حسد ، حب اشتها و آوازه است ، بدون قصد مطلبی دیگر . پس کسی که نام و آوازه را دوست داشته باشد ، و شهرت در اطراف عالم را طالب باشد ، و خواهد در امری که دارد از شجاعت یا شوکت یا علم یا عبادت یا صنعت یا جمال یا غیراینها ، مشهور و معروف عالم گردد ، و او را یگانه عصر و نادره دهر و فرید روزگار و وحید زمان خوانند . و چون بشنود که دیگری نظیر اوست در اقصای عالم یا یکی از بلادبعیده ، بر وی حسد می برد ، اگر چه هرگز یکدیگر را ندیده بلکه نخواهند دید ، از بدگوئی او شاد می شود . بلکه به مردن او شگفته خاطر می گردد ، تا کسی در عالم مقابل او نباشد .

چهارم : ترسیدن از بازماندن از مقصود و مطلوب خود است . و این مخصوص دو نفری است که هر دو یک چیز را طالب باشند ، مثل اینکه : دو نفر قصد ایالت و حکومت یک شهری را داشته باشند ، که این سبب حسد هر یک بر دیگری می شود ، اگر چه عداوتی میان آن دو نفر نباشد . پس هر یک از اینها می خواهد که نعمتهای آن دیگری زایل شود تا اسباب تحصیل آن مطلب را نداشته باشد ، و از آن عاجز گردد ، تا شاید به این وسیله آن مطلب از برای او حاصل شود .

و از این قبیل است : حسد زنانی که یک شوهر دارند بر یکدیگر . چون هر یک تمامی الثفات

شوهر را از برای خود می خواهد . و حسد برادران با هم در قرب و مرتبه در نزد پدر . و حسد مقربین پادشاه و خواص او با یکدیگر . و حسد واعظین و فقهای که اهل یک شهرند با هم .

پنجم : از اسباب حسد «تعزز» است . و آن عبارت است از اینکه : بر او گران باشد که یکی از امثال و اقران او ، یا شخصی که از او پست تر باشد از او بالاتر شود . و چنان گمان کند که اگر آن شخص را ثروتی ، یا عزتی حاصل شود بر او تکبر خواهد کرد ، و او رابتر خواهد شمرد ، و او طاقت تحمل آن را نخواهد داشت . پس به این جهت طالب آن است که آن نعمت به او نرسد .

ششم : از اسباب حسد ، تکبر است . و آن عبارت است از اینکه : در طبع انسان ، رفعت و بلندی نسبت به بعضی از مردم باشد و بخواهد که آن بعض ، مطیع و منقاد او باشد ، و از فرمان او تجاوز نکند . و می خواهد که : قطع اسباب سرکشی از او نموده باشد .

و چون نعمتی به او برسد چنان تصور کند که او دیگر متحمل تکبر او نخواهد شد و از متابعت او سرباز خواهد زد . یا آنکه داعیه برابری و یا برتری با او خواهد داشت . از این جهت حسد بر او می برد و زوال نعمت او را دوست می دارد . و حسد اکثر کفار با رسول مختار صلی الله علیه و آله از این قبیل بود . چون می گفتند : چگونه تحمل

کنیم که بر مامقدم شود ، طفل فقیری یتیم ؟

«و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم» .

یعنی : «چگونه نازل نشد قرآن بر مرد عظیم الشانی از اهل این دو ولایت ؟ و به این مرد تهی دست بی یار و یاور نازل گردید ؟
! . « (۱)

هفتم : تعجب و استبعاد است . و این در وقتی است که : محسود ، در نظر حاسد حقیر و پست و در نعمت عظیم باشد . پس تعجب کند که مثل آن شخص به چنین نعمتی رسید ! و به این سبب ، بر او حسد برد و زوال آن نعمت را از او خواهد . و از این قبیل بود حسد بسیاری از امتها بر پیغمبران خود که می گفتند :

«ما انتم الا بشر مثلنا»

یعنی : «شما نیستید مگر بشری مانند ما» . (۲)

پس چگونه سزاوار خلعت نبوت ، و افسر کرامت گردیدید ، و مرتبه وحی و رسالت یافتید ؟ ! و بدان که : بسا باشد که بیشتر این اسباب ، یا همه آنها در یک نفر جمع شود . و در این وقت حسد نهایت قوت می گیرد . و به حدی می رسد که : دیگر حاسد قدرت بر اخفاء آن ندارد . و باطن خود را ظاهر می سازد و عداوت را آشکار می کند .

و گاه باشد که حسد چندان قوت گیرد که صاحب آن هر نعمتی را که از برای هر کسی بیند از برای خود خواهد ، و طالب این باشد که هر نعمت و چیزی که از برای هر کسی حاصل است به او عاید شود

ص : ۶۹۸

۱- ۲۱. زخرف ، (سوره ۴۳) ، آیه ۳۱ .

۲- ۲۲. یس ، (سوره ۳۶) ، آیه ۱۵

. و این نیست مگر از جهل و حماقت .

فایده : حسدورزی هر صنفی به صنف خود

بدان که : اکثر اسباب مذکوره حسد ، میان اشخاصی است که با یکدیگر ربطی دارند ، و در مجالس و محافل یکدیگر جمع هستند ، و منظور ایشان یک مطلب است . و از این جهت است که اغلب ، ما بین اشخاصی که شهرهای ایشان از هم دور است حسدی نمی باشد ، زیرا که : رابطه ای میان ایشان نیست . و از این سبب است که : غالب ، آن است که : هر صنفی حسد به صنف خود می برند نه به صنفی دیگر ، چون مقصود اهل یک صنف ، یک چیز و هر یک مزاحم دیگری می گردند . پس عالم به عالم حسد می برد نه به عابد . و تاجر به تاجر حسد می برد نه به عالم . مگر به سبب دیگری که باز باعث رابطه گردد .

بلی : کسی که طالب اشتها در جمیع اطراف عالم است ، و مایل به این است که : دروقتی یگانه دوران باشد حسد می برد به هر که با او در این فن شریک و نظیر است .

محبت دنیا منشا همه اسباب حسد

و مخفی نماند که : باعث و منشا همه اینها محبت دنیای دنیه ، و منافع آن است ، زیرا که : به جهت تنگی دنیا و محصور بودن منابع آن ، محل نزاع و مخاصمه می شود .

چون ممکن نیست که : منفعتی از آن مال و منصب به کسی برسد مگر اینکه از دست دیگری بیرون رود . به خلاف آخرت ، که چون آن را تنگی نیست لهذا نزاع و خصومتی میان اهل آن نمی باشد .

ص : ۶۹۹

و مثال آن در دنیا، علم حقیقی و معرفت خداست. چون هر که طالب معرفت حق - سبحانه و تعالی - و علم به صفات جلال و جمال او، و شناختن عجائب صنع او است، حسد به دیگری که عالم به اینها باشد نمی برد، زیرا که: از بسیاری علماء، علم دیگری کم نمی شود. و به یک چیز، هزار هزار نفر می توانند عالم شوند. و هر یک به معرفت و دانائی خود شاد و فرحناک گردند. و لذت او به واسطه لذت دیگری از علم خود، کم نمی گردد. بلکه به جهات بسیار باعث زیادتى لذت و بهجت می گردد. و همچنین است مرتبه قرب خدا و محبت به او، و شوق لقای او. و غیر اینها از نعمتهای اخرویه.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: در میان علماء آخرت، حسد و عداوتی نمی باشد، بلکه ایشان از کثرت نوع خود، و بسیاری شریک مبهتج و مسرور می گردند. و حسدی که از برای اهل علم هست، در میان علمای دنیاست. و ایشان کسانی هستند که مقصودایشان از علم، طلب مال و جاه و قرب امیر و پادشاه است. چون مال جسمی است که چون به دست کسی رسید دست دیگران از آن خالی می ماند. و دل مردم چون به تعظیم عالمی مملو شد از تعظیم دیگری منصرف می گردد و یا کم می شود. و این سبب نقصان جاه می شود. پس به این سبب، حسد در میان ایشان حاصل می شود. و چون اگر شخصی مالک همه روی زمین

و آنچه در آن است گردد دیگر چیزی باقی نمی ماند که دیگری مالک آن شود، به خلاف نعمتهای آخرت که نهایت از برای آنها نیست، و اگر کسی مالک بعضی از آنها شود، منع دیگری را از آن نمی کند. چنانکه اگر کسی عالم به بعضی از علوم شود مانع این نیست که دیگران هم به آن عالم گردند. و از آنچه مذکور شد روشن شد که: سر حسد مردمان بر یکدیگر منظور بودن امری است که کفایت همه را نمی کند. و وفا به مطلوب جمیع نمی نماید. و به این جهت، این صفت خبیثه از صفات گرفتاران زندان دنیاست.

پس ای جان برادر! بر خود مهربان، و طالب راحت و عیش جاودان باش. نعمتی راطلب کن که مزاحمتی از برای آن نیست. و لذتی را بجوی که کدورتی به آن نه. مالی را تحصیل کن که از تصرف دزدان مامون، و منصبی بگیری که از عزل، مصون باشد.

خیز و وداعی بکن ایام را*** از پی دانه مکش این دام را

خط به جهان درکش و بی غم بزی (۱)*** دور شو از دور و مسلم بزی

مملکتی بهتر ازین ساز (۲) کن*** خوشتر ازین حجره، دری باز کن

و آن نعمت، نعمت معرفت خداست. و محبت و انس به آن مولی. و انقطاع به جناب مقدس او. و تسلیم و رضا به مشیت و اراده او.

پس اگر این لذت، از برای تو نباشد، و مشتاق رسیدن به آن نباشی، و لذت تو منحصر باشد

ص: ۷۰۱

۱- ۲۳. زندگی کن.

۲- ۲۴. آماده.

به نعمتهای حسیه خسیسه دنیویه ، که همه محض و هم و خیال ، و عاقبت آن وبال و نکال است ، پس بدان که : جوهر ذات تو معیوب ، و از عالم نور و بهجت ، محجوب است . شیطان لعین تو را با خود قرین ساخته و تو را فریب داده است . و تو را چون خود از مشاهده انوار عالم قدس محروم ساخته است . و عن قریب با بهایم و شیاطین محشورخواهی گشت ، و در اسفل سافلین با آنها در غل و زنجیر خواهی بود . همچنان که در این دنیا نیز به این لذتهای پست گرفتار گشته ای .

رو مگس می گیر تا هستی هلا (۱)*** سوی دوغی زن مگسها را صلا

و تو را مرتبه ادراک بهجت و سرور معرفت پروردگار ، و محبت و انس به او نیست .

و مثال تو چون فرد «عنین» (۲) است که : ادراک لذت جماع را ننموده اند . پس همچنان که فهمیدن این لذت ، مخصوص مردان صحیح المزاج است ، همچنین ادراک لذت معرفت خدا مخصوص به مردانی است که

«لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله» .

یعنی : «مشغول نمی سازد ایشان را هیچ گونه داد و ستدی از یاد خدا» . (۳)

به یاد حق از خلق بگریخته*** چنان مست ساقی که می ریخته

اهل کام و ناز را ، در کوی رندان راه نیست*** رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

فصل : معالجه مرض حسد با علم و عمل

چون دانستی که مرض حسد از جمله امراض مهلکه نفس است . پس در صدد معالجه آن برآی .

همچنان که مذکور شد ، علاج امراض نفسانیه ،

ص : ۷۰۲

۱-۲۵. برای آگاهانیدن و تنبیه ، به کار می رود .

۲-۲۶. مردی که به خاطر مرض مخصوصی که دارد قادر بر عمل زناشویی نیست .

۳-۲۷. نور ، (سوره ۲۴) ، آیه ۳۷

به معجون مرکب از علم و عمل است .

اما علمی که نافع است از برای این مرض ، آن است که : اول تامل در بی ثباتی دنیا و فنائی این عاریت سرا نمائی . و یاد مرگ خود و محسود کنی . و بدانی که این چند روزه دنیا را قابلیت آن نیست که به واسطه آن ، حسد بر بندگان خدا بری .

دینی آن قدر ندارد که بر آن رشک برند***ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

تا چشم بر هم زنی حسود و حاسد در خاک پوسیده و فاسد گردیده اند ، و نام ایشان از صفحه روزگار محو شده و در آن عالم به کار خود درمانده اند .

آخر همه کدورت گلچین و باغبان*** گردد بدل به صلح چه فصل خزان شود

و بعد از آن به تحقیق بدان که : حسد تو بر کسی ، باعث ضرر دین و دنیای تومی شود . و به آن کس مطلقا ضرری نمی رسد ، بلکه نفع دنیا و آخرت به او عاید می گردد .

و اما اینکه از حسد داشتن ، ضرر دینی به حاسد می رسد ، خود امری است ظاهر و روشن ، زیرا که : این صفت ، - همچنان که گذشت - آدمی را به عذاب الهی گرفتار می کند .

علاوه بر این ، دانستی که حاسد ، خشمناک است به قضای پروردگار ، و کراهت دارد عطای آفریدگار را ، که به بندگان خود قسمت فرموده . و چنین پندارد که : افعال اودرست نیست و به طریقه عدالت رفتار نکرده . و این مقتضای ضدیت و عناد با خالق عباد است . و

ص: ۷۰۳

اصل توحید و ایمان به واسطه این ، فاسد می گردد ، چه جای آنکه ضرر به آنها رساند .

و با وجود اینها ، غالب آن است که : حسد باعث کینه و عداوت ، و ترک دوستی برادر مؤمن می شود . و آدمی به واسطه آن در شادی از نزول بلاء بر مؤمنین ، و زایل شدن نعمتهای ایشان شریک شیطان و تابعان آن از : کفار و اعداء دین می گردد . و در محبت ، خیر و راحت و نعمت از برای کافه اهل اسلام و ایمان از خیل پیغمبران و اولیاءمفارقت می کند .

حسد مایه ضرر دنیوی حاسد است نه محسود :

و اما اینکه : حسد باعث ضرر دنیوی حاسد می گردد ، پس به جهت آن است که :

کسی که مبتلا به این صفت است پیوسته در حزن و الم ، و همیشه در غصه و غم است ، زیرا که : نعمتهای خدا به واسطه حسد تو از دشمنان تو قطع نخواهد شد . پس هر نعمتی که خدا به او می دهد بار غمی بر دل تو می گذارد . و هر بلائی که از او دفع می شود همانابر جان تو نازل می گردد . پس علی الدوام مغموم و محزون و تنگدل و پریشان خاطر است . و آنچه از برای دشمنان خود می خواهی خود به جان خود می خری . و چه نادان کسی که : دین و دنیای خود را فاسد کند ، و خود را در معرض غضب پروردگار و مبتلا به آلام بسیار نماید و اصلاً فایده یا لذاتی از برای او نداشته باشد .

و اما اینکه : حسد کسی ، نه ضرر دنیوی به محسود می رساند و

نه دینی ، امری است ظاهر ، زیرا که : هر چه فیاض علی الاطلاق ، از برای بندگان خود مقدر فرموده است از :

عزت و نعمت و کمال و حیات ، مدتی از برای آن قرار داده است ، و اگر جن و انس جمع شوند که دقیقه ای پیش و پس نمایند نمی توانند کرد .

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای*** نبرد رگی تا نخواهد خدای

نه تدبیر تقدیر او را مانع می آید ، و نه حیلہ قضای او را دافع . «لا مانع لما اعطاه و لا راد لما قضاہ» آنچه او داد دیگر کسی نتواند گرفت . و آنچه او حکم کرد کسی نتواند کرد .

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار*** در گردشند بر حسب اختیار

دوست سری گز تو گردد بلندی گرای*** بافکندن کس نیفتد ز پای

کسی را که قهر تو از سر فکند*** به پا مردی کس نگردد بلند

«لکل اجل کتاب» .

یعنی : «نهایت هر چیزی را وقتی است ثابت» . (۱)

«و کل شیء عندہ بمقدار» .

یعنی : «و از برای هر چیزی در نزد او قدری است معین» . (۲)

و اگر به حسد حاسد ، آن نعمت از کسی زایل شدی نعمتی در عالم بر کسی باقی نماندی ، زیرا کسی نیست که از برای او حاسدان بسیار نباشد . و حسود بیچاره را نیز البته حاسدین دیگر است .

پس اگر حسد و تدبیر و چاره او ضرری به محسودان او رساند حسد حسودان او نیز نعمت او را زایل خواهد کرد . و

ص: ۷۰۵

۱- ۲۸. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۳۸ .

۲- ۲۹. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۸

حال اینکه از فکر خود غافل افتاده و نعمت خود را پایدار تصور کرده و شب و روز خود را به فکر محسود می گذرانند .

چون دانستی که : به واسطه حسد کسی ، نعمت از محسود زایل نمی شود ، می دانی که :

حسد کسی مطلقاً ضرر دنیوی به کسی نمی رساند . و گناهی بر محسود نیست تا ضرراخروی به او عاید شود ، بلکه از حسد حاسدین ، نفع اخروی به او می رسد . خصوصاً اگر حسد او را بر این بدارد که غیبت او را کند . یا بهتان بر او زند ، و سخنان ناحق در حق او گوید ، و بدیهای او را ذکر کند ، و به این واسطه حسنات و طاعات خود را از دیوان عمل خود به دفتر اعمال او نقل کند ، و وزر و گناه او را در نامه عمل خود ثبت کند . پس مفلس و تهیدست به بازار قیامت داخل شود ، همچنان که در دنیا همیشه محزون و غمناک بود . بلکه اگر به دیده تحقیق بنگری هر لحظه نفع دنیوی حسود به محسود نیز می رسد ، زیرا که : بالاترین مطالب مردم ، بدی حال دشمنان و اندوه و تالم ایشان است .

و حسود مسکین ، هر دم به واسطه حسد به انواع الم قرین است . پس حسد ، آدمی را به کام دل دشمنان می کند . و مراد ایشان را بر می آورد . پس هر حسودی فی الحقیقه دشمن خود و دوست دشمنان است . و چنان که کسی در آنچه مذکور شد تأمل نماید و دشمن خود نباشد ، البته سعی در ازاله صفت حسد از خود می نماید

ص: ۷۰۶

و اما عمل نافع از برای شفای مرض حسد آن است که : بر آثار و لوازم خیر خواهی آن شخص ، که حسد بر او داری مواظبت نمائی ، و مصمم گردی که خود را بر خلاف مقتضای حسد بداری . پس چون از راه حسد تکبر بر آن شخص بطلبی ، تواضع از برای او کنی . و اگر غیبت و بدگوئی او را طالب باشی ، خواهی نخواهی در مجامع و محافل زبان را به مدح و ثنای او بگشائی . و اگر از دیدن او تو را لالت حاصل شود و نفس شوم ، تو را بر عبوس و ترش روئی و درشت گوئی به او امر کند ، خود را به خوش کلامی و شگفته روئی با او بداری . و اگر حسد ، تو را از انعام و احسان با او منع کند ، عطا و بذل رانست به او زیاد کنی . و چون بر این اعمال مداومت نمائی ملکه تو می گردد و ماده حسد از تو قطع می شود .

علاوه بر این ، چون محسود تو را چنین یافت ، دل او با تو صاف و پاک می شود . و محبت تو در دل او جای گیر می شود . و آثار محبت او در خارج ظهور می کند . و چون تو او را چنین یافتی به دل ، او را دوست می گردی . و شایبه حسد بالمره مرتفع می گردد . و آنچه مذکور شد معالجه کلیه صفت حسد است . و از برای هر نوعی از آن ، علاج مخصوصی هست که آن قطع سبب آن است ، از : حب ریاست و کبر و حرص و

فایده : دو قسم حسد مذموم و حرام

بدان که : - همچنان که اشاره به آن شد - حسد ، یا آدمی را بر آن می دارد که اظهار آن را کند در حق محسود ، و افعال و اقوال ناپسند اظهار سازد . و زبان به غیبت و بدگوئی او گشاید . و تکبر و برتری بر او نماید ، به نحوی که حسد او ظاهر شود . یا خود را از اظهار آن نگاه دارد . و از آثار و افعالی که دلالت کند بر حسد اجتناب نماید ، اما در باطن زوال نعمت او را طالب ، و به مصیبت و الم او راغب است . و از این جهت هم مطلقا بر خود خشمناک نیست .

و شکی نیست که : این هر دو قسم ، حرام و مذموم ، و صاحب آن در شرع و عقل «معاتب» (۱) و ملوم است . و نفس شخص ، در هر دو صورت بیمار ، و به ظلمت و کدورت گرفتار است .

بلی در قسم اول ، علاوه بر ابتلای او به مرض حسد ، معاصی دیگر نیز از او صادر می گردد ، که مادامی که حلیت از محسود حاصل نکند از مظلومه و وبال آنها مستخلص نمی شود .

و اما در قسم دوم ، از این نوع مظلومه خالی است . و علاوه بر اینکه : آثار حسد از او به ظهور نمی رسد ، بر خود نیز خشمناک باشد و اتصاف خود را به این صفت مکروه داشته باشد . و اگر گاهی اثر حسد از او بر سییل سهو ، بی اختیار ظاهر شود ، در مقام عتاب خود بر آید . در

ص : ۷۰۸

این صورت ، مطلقاً بر او گناهی نخواهد بود و غضب او بر خود ، مقابله با حسدی که در باطن او هست خواهد نمود . و نورانیت این ، مکافات ظلمت آن را خواهد کرد .

و اما بر اصل میل قلبی به زوال نعمت از غیر ، معصیتی مترتب نمی شود ، زیرا که : آن اغلب از تحت اختیار بیرون است . و تغییر دادن طبع ، و رسانیدن آن به مرتبه ای که نیکی و بدی کردن نسبت به او مساوی ، و بلا و نعمت و رنج و راحت در نزد او یکسان باشد ، کار هر کسی نیست . و مرتبه ای نیست که هر کسی به آن تواند رسید .

بلی کسانی هستند که انوار معرفت پروردگار بر در و دیوار خانه دل ایشان پرتوافکننده ، و اشعه لمعات محبت انس او بر ساحت نفسشان تابیده ، و به یاد او یاد همه چیزی را فراموش کرده .

چنان پر شد فضای سینه از دوست*** که یاد خویش گم شد از ضمیرم

از مشاهده جمال ازل واله و مدهوش ، و از باده محبت محبوب حقیقی ، مست و بیهوش .

حریفان خلوت سرای الست (۱)*** به یک باده تا نفخه صور (۲)

مست به ربط خاص جمیع مخلوقات خالق آگاه گشته ، و نسبت به آفرینش را به آفریننده پی برده ، و یقین نموده اند که : جمیع موجودات ، رشحه ای از رشحات وجود یک کس ، و همه کاینات ، قطره ای از دریای وجود آن ذات اقدس اند . تمامت زادگان کارخانه وجود را یک دایه پروریده . و همه اطفال سرای آفرینش ، از یک پستان شیر مکیده

ص: ۷۰۹

۱- ۳۱. اشاره به پیمان خدا با مردم است در زمانی که به آنها گفت : «الست بربکم ؟ قالو بلی» . اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۱۷۲

۲- ۳۲. دمیدن شیپور ، که ملکی از جانب خدا آن را انجام می دهد و مردگان زنده می شوند .

. تشنه لبان عالم کون را آبخورش از یک چشمه رحمت . و برهنگان بادیه امکان را خلعت وجود از یک کسوت است . و این طایفه را چون ترقی در مرتبه ای حاصل شده بسا باشد به جایی رسند که تمامت عالم را به نظر دوستی و رحمت ببینند . و همه را به چشم بندگی یک مولی نظر کنند و گویند :

صلح کل کردیم با خیل بشر*** تو به ما بد می کن و نیکی نگر

هیچ کس را به چشم بدی نگاه نمی کنند . و اگر چه از او هزار گونه بلیه به ایشان رسد ، زیرا که : به هر که می نگرند از خودی او غافل ، و نسبت او را به مبدا کل ملاحظه می کنند .

و به این سبب هر چه از او بر ایشان وارد می شود راضی و بر خود پسندند . چون هر که رادوستی است همچنان که به بلای او شاد است ، به هر چه از منسوبان او به او برسد نیز خوشنود است .

نه از خارش غم دامن دریدن*** نه از تیغش هراس سر بریدن

فصل : مدح و فضیلت نصیحت و خیر خواهی

مذکور شد که : ضد حسد ، نصیحت است . که عبارت است از : دوست داشتن خیر و نعمتی که صلاح بوده باشد از برای مسلمین . و خلاصه آن خیر خواهی ایشان است . و آن از «معالی» صفات ، و «شرایف» ملکات است . و هر که طالب خیر و خوبی از برای مسلمانان بوده باشد ، در هر خیری که به ایشان برسد شریک است . یعنی ثواب او مثل ثواب کسی است که : آن خیر را رسانیده است

و از اخبار، ثابت می شود که: «هر کس به سبب اعمال صالحه، به درجه نیکان نرسد و لیکن ایشان را دوست داشته باشد و در روز قیامت با ایشان محشور خواهد شد». (۱)

همچنان که وارد شده است: «المرء یحشر مع من احب» یعنی: «هر کسی محشور خواهد شد با آنکه دوست دارد». (۲)

شخصی به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که: «قیامت چه وقت است؟ حضرت فرمود: چه آماده کرده ای از برای آن؟ عرض کرد که: نماز و روزه بسیار مهیا نکرده ام و لیکن خدا و رسول او را دوست می دارم. حضرت فرمود: هر که رادوست داری با او خواهی بود». (۳)

و اخباری که در مدح خیر خواهی بندگان خدا رسیده، بسیار، و خارج از حیز شماراست. (۴)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که: عظیم ترین مردم از جهت منزلت در نزد خدا در روز قیامت، راه روترین ایشان است در زمین از جهت خیر خواهی خلق خدا». (۵)

و نیز آن حضرت فرمودند که: «باید هر یک از شما خیر خواه برادر دینی خود باشد، چنان که خیر خواه خود است». (۶)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: بر مؤمن واجب است خیر خواهی برادر مؤمن خود در حضور و غیاب او». (۷)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود، و نصیحت خیر خواهی او را نکند به خدا و رسول

ص: ۷۱۱

۱- ۱. رک: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۰، ح ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۰، ح ۱۲۸.

۳- ۳. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۱.

۴- ۴. رک: بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۷، ح ۴. و ص ۳۵۸، احادیث ۹- ۵.

۵- ۵. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۸.

۶- ۶. کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۴. و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۷.

۷- ۷. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۵.

و در حدیثی دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد است که : «خدا خصم او خواهد بود» . (۲)

شخصی روایت می کند که : «در خدمت حضرت رسالت پناه نشسته بودم ، آن جناب فرمودند که : حال ، شخصی بر شما وارد می شود که از اهل بهشت است . پس مردی از انصار درآمد ، که آب وضو از محاسنش می چکید ، سلام کرد و مشغول نماز شد . و فردای آن روز نیز آن سرور ، این سخن را فرمود . باز همان مرد درآمد . و روز سوم باز به همین دستور . چون آن حضرت از مجلس برخاستند یکی از صحابه از دنبال آن مردانصاری رفته سه شب در نزد او به سربرد ولی از او بیداری و عبادتی ندید جز آنکه چون به جامه خواب گردیدی ذکر خدا کردی ، و همچنان خفته بود تا برای نماز صبح برخاستی . و لیکن از وی جز سخن خیر نشنیدی . آن صحابه گوید : چون سه شب گذشت وی را گفتم که : من از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق تو چنین سخنی شنیدم ، خواستم که : بر عمل و عبادت تو مطلع گردم ، ولی از تو عمل بسی ندیدم ، بگو بینم :

چه چیز ترا به این مرتبه رسانیده و از اهل بهشت گردانیده است ؟ انصاری گفت : غیر از آنچه دیدی از من بندگی به تقدیم نمی رسد ، جز آنکه بر احدی از مسلمانان در خودغشی نمی بینم ، و بر خیر و خوبی که خدای - تعالی - به وی عطا کرده باشد

ص: ۷۱۲

۱-۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۲ ، ح ۱ .

۲-۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۳ ، ح ۴

حسدی نمی برم. آن شخص گفت: این است که تو را به این مرتبه رسانیده است. و این صفتی است که: تحصیل آن از ما بر نمی آید». (۱)

مروری است که: «حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - مردی را در زیر عرش دید، آرزوی مقام و مرتبه وی را نموده گفت: یا رب! چرا و به چه عمل بدین مرتبه رسیده که در سایه عرش تو آرمیده؟ خدای - تعالی - فرمود که: وی بر مردمان حسد نمی برد». (۲)

و مخفی نماند که غایت خیر خواهی و نصیحت آن است که: آنچه از برای خود دوست داشته باشی از برای برادر دینی خود نیز همان را دوست بداری.

همچنان که در احادیث بسیار به آن تصریح شده.

صفت دوم: اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا و مذمت آن

اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا

و شکی نیست که: این صفت مذمومه در شریعت مقدسه حرام، و موجب هلاکت صاحب آن است.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروری است که: «خدای - تعالی - فرمود:

هر که اهانت برساند به یکی از دوستان من، پس کمر محاربه با من بسته است». (۳)

و در حدیث دیگر از آن سرور منقول است که: «پروردگار عالم - جل شانہ - فرمود: به تحقیق که با من حرب کرده است هر که ذلیل کند یکی از بندگان مؤمن مرا». (۴)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروری است که: «هر که پست و حقیر کند مؤمنی را - خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین - خدای - تعالی - باز

ص: ۷۱۳

۱- ۱۰. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۵. و الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۴۸، ح ۱۰ (با اندک تفاوتی).

۲- ۱۱. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۶۳. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۶.

۳- ۱۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۵، ح ۲۵ و کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۷

۴- ۱۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۸، ح ۲۸ و کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۶.

نمی ایستد از پست کردن و دشمنی او، تا رجوع کند از آنچه با آن مؤمن کرده است» . (۱)

و اخبار در این خصوص بسیار است .

و هر که نسبت میان خدا و بنده او را فی الجمله ادراک کند و ربط خاصی که میان خالق و مخلوق است بفهمد می داند که هانت بنده، اهانت مولای اوست . و تحقیر مخلوقی، فی الحقیقه تحقیر خالق اوست . و همین قدر در مذمت این عمل کافی است .

پس بر هر عاقلی واجب است که : دایم متذکر این معنی بوده باشد . و اخبار و آثاری را که در مذمت اهانت بندگان خدا وارد شده در نظر داشته باشد . و آنچه در خصوص مدح و تعظیم ایشان رسیده است نصب العین خود نماید . و خود را از این فعل شنیع باز دارد تا موجب رسوائی او در دنیا و آخرت نگردد .

تعظیم و احترام کردن به بندگان خدا و فضیلت آن

و مخفی نماند که : ضد این صفت ، که اکرام و تعظیم و احترام داشتن بندگان خدا بوده باشد از شرایف اعمال ، و فضایل افعال است .

و در حدیث قدسی وارد شده است که : «حق - سبحانه و تعالی - فرمود که : باید ایمن شود از غضب من هر که اکرام کند بنده مؤمن مرا» . (۲)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «هیچ بنده ای از امت من نیست که ملاطفت کند با برادر مؤمن خود ، به نوعی از ملاطفت ، مگر اینکه خدا از خدمه بهشت خدمتکار از برای او قرار می فرماید» . (۳)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که

ص: ۷۱۴

۱-۱۴. کافی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴ .

۲-۱۵. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱، ح ۳۶ .

۳-۱۶. کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۴ . و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۸، ح ۳۳ .

: «هر که خواری از روی برادر مؤمن خود بردارد خدای - تعالی - ده حسنه برای او می نویسد . و هر که بر روی برادر مؤمن خود تبسم کند خدای - تعالی - از برای او حسنه ثابت کند» . (۱)

و فرمود : «هر که برادر مؤمن خود را مرحبا گوید ، خدای - تعالی - تا روز قیامت مرحبا از برای او می نویسد» . (۲)

و فرمود : «هر که نزد برادر مسلم خود آید و او را اکرام کند ، خدای - تعالی - را اکرام کرده است» . (۳)

روزی آن حضرت به اسحق بن عمار فرمود که : «ای اسحق ! به دوستان من هر قدر توانی احسان کن ، که هیچ مؤمن احسان به مؤمنی نکرد و اعانت او نمود مگر اینکه صورت ابلیس را خراشید . و دل او را مجروح ساخت» . (۴)

و از جمله اموری که آدمی را به اکرام و تعظیم مردم و او می دارد ، آن است که : به تجربه ثابت شده است که : هر که به هر نظری مردم را می بیند مردم نیز به آن نظر به او نگاه می کنند و او را می بینند .

آری : هر کس هر چه می کارد می درود .

همینت پسندست اگر بشنوی *** که گر خار کاری سمن (۵) ندروی

و بدان که : - همچنان که مذکور شد - اکرام و اعزاز جمیع طبقات مردم ، به قدری که سزاوار ایشان است از جمله اعمال محموده است . و سزاوار آن است که : انسان بعضی از اصناف مردم را به زیادتى تعظیم و اکرام ، اختصاص دهد ، و از آن جمله

ص : ۷۱۵

-
- ۱- ۱۷. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۷، ح ۳۰ و کافی، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۱
 - ۲- ۱۸. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۸، ح ۳۱ و کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۲.
 - ۳- ۱۹. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۸، ح ۳۲ و کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۳.
 - ۴- ۲۰. کافی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۹ و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۰۱، ح ۳۸.
 - ۵- ۲۱. مخفف یاسمن، اسم گل خوشبوئی است .

اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقوی است . زیرا که در اخبار بسیار تاکید شدید در اکرام و تعظیم این دو طبقه جلیله وارد شده .

احترام پیران

و از آن جمله پیران و ریش سفیدان اهل اسلام است ، که زیادتی اکرام و احترام ایشان بر جوانان لازم و متحتم است .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «هر که مراعات کند فضل بزرگتر از خود را به جهت زیادتی سن او ، و احترام کند او را ، خدای - تعالی - او را از ترس روز قیامت ایمن می گرداند» . (۱)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «بزرگ شمردن شیخ پیر ، و تعظیم او ، تعظیم و بزرگ شمردن خدا است» . (۲)

و فرمود که : «از ما نیست هر که احترام نکند پیران ما را . و رحم نکند بر صغیران ما» . (۳)

و از جمله کسانی که زیادتی احترام ایشان سزاوار است ، بزرگ طایفه ، و کریم قوم است .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «هر گاه کریم قوم ، و بزرگ ایشان بر شما وارد شود اکرام او کنید» . (۴)

احترام سادات

و از جمله طوائفی که زیادتی تعظیم و اکرام ایشان لازم ، و احترام ایشان متحتم است ، سلسله جلیله سادات علویه است ، که مودت و محبت ایشان ، اجر رسالت ، و مزد نبوت است .

و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مروی است که : «شفاعت من ثابت است از برای هر که اعانت کند ذریه مرا

ص: ۷۱۶

۱- ۲۲. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۳۷ ، ذیل ح ۵ .

۲- ۲۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۵

۳- ۲۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۵ ، ح ۲ .

۴- ۲۵. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۳۷۲ .

به دست ، یا زبان ، یا با مال خود» . (۱)

و فرمود : «چهار نفر را من شفاعت خواهم نمود در روز قیامت ، اگر چه به قدر گناه تمام اهل دنیا را آورده باشند :

یکی : آنکه اکرام کند ذریه مرا .

دوم : آنکه حاجت ایشان را بر آورد .

۳- سیم : آنکه سعی نماید از برای ایشان در وقتی که مضطر باشند .

چهارم : آنکه به دل و زبان ، با ایشان دوستی و محبت کند» . (۲)

و فرمود : «اکرام کنید خوبان ذریه مرا از برای خدا . و بدان ایشان را از برای من» . (۳)

و احادیث در فضیلت سادات ، و اجر اکرام و تعظیم ایشان بی نهایت است . و آنچه مذکور شد از برای اهل ایمان کافی است .

صفت سیم : ظلم و مفساد آن

ظلم و مفساد آن

بدان که : - همچنان که در اوایل کتاب به آن اشاره شد - «ظلم» در اصل لغت ، به معنی کار بی جا کردن ، و تعدی نمودن از حد وسط است . و ظلم به این معنی ، جامع همه رذایل ، و ارتکاب هر یک از قبایح شرعیه و عقلیه را شامل است . و این ، ظلم به معنی اعم است .

و از برای ظلم ، معنی دیگری نیز است که عبارت است از : ضرر و اذیت رسانیدن به غیر ، از قبیل : کشتن و یا زدن ، یا دشنام و فحش دادن ، یا غیبت او را کردن ، یا مال او را به غیر حق تصرف کردن و گرفتن ، یا غیر اینها از کردار یا

ص: ۷۱۷

۱- ۲۶. جامع الاخبار ، ص ۱۴۰ .

۲- ۲۷. خصال شیخ صدوق باب الاربعه ، ص ۱۹۶ ، ح ۱ .

۳- ۲۸. جامع الاخبار ، ص ۱۴۰

گفتاری که باعث اذیت غیر باشد. و این، ظلم به معنی اخص است.

و بیشتر آنچه در آیات و اخبار، و عرف مردم ذکر می شود این معنی مراد است. و باعث این ظلم، اگر عداوت و کینه باشد از نتایج قوه غضبیه خواهد بود. و اگر موجب آن، حرص و طمع در مال باشد از جمله رذایل قوه شهویه محسوب خواهد شد.

به هر حال، به اجماع جمیع طوایف عالم، و به اتفاق همه اصناف بنی آدم، ظلم از همه معاصی اعظم، و عذاب آن اشد، و ندامت آن بیشتر، و وبال آن بالاتر است. در مواضع متکثره در قرآن بر ظالمین لعن شدید وارد، و در اخبار متواتره ذم عظیم و تهدید بر آن ثابت است. و اگر هیچ تهدیدی بر آن نباشد، همین آیه مبارکه از برای طایفه ظالمین کافی است که پروردگار جبار می فرماید:

«و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم لیوم تشخیص فیہ الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افتدتهم هواء»

خلاصه معنی آن که: «گمان مکن که پروردگار، غافل است از کرده ظالمان و ستمکاران! نه چنین است، و این مهلتی که به ایشان داده به جهت آن است که: عذاب و سزای عمل ایشان را به روزی اندازد که در آن چشمها به کاسه سر می جهد. و همه مردمان در آن روز شتابان خواهند بود. یعنی از حیرانی و سرگردانی آرام و سکون نخواهند داشت و به هر طرف خواهند دوید. و

ص: ۷۱۸

چشمهای ایشان باز خواهد ماند ، و قدرت نخواهند داشت که : چشمهای خود را به هم گذارند . و دل‌های ایشان از شدت خوف و فزع ، پریده خواهد بود و از عقل و هر چیزی خالی خواهد بود». (۱)

و باز حق - سبحانه و تعالی - می فرماید :

«و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون»

یعنی : «زود باشد بدانند آنان که ظلم و ستم کردند ، که بعد از موت بازگشت ایشان به کدام مکان خواهد بود». (۲)

آری : بازگشت ظالم ، البته به آتش سوزنده ، و مار و عقرب گزنده خواهد بود . و ستم بر بندگان خدا ، و چشم داشت آمرزش در روز قیامت ، نیست مگر از حمق و سفاهت .

مکن بد که بد بینی ای یار نیک*** که ناید ز تخم بدی بار نیک

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر*** کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از متمم مکارم اخلاق ، و مبعوث بر کافه آفاق ، مروی است که : «پست ترین و ذلیل ترین خلق در نزد خدا کسی است که : امر مسلمانان در دست او باشد و میان ایشان به راستی رفتار نکند». (۳)

و در حدیثی دیگر از آن سرور مروی است که : «ظلم و جور کردن در یک ساعت ، بدتر است در نزد خدا از شصت سال گناه». (۴)

و فرمود که : «هر که از انتقام و مکافات بترسد ، البته از ظلم کردن باز می ایستد». (۵)

چون منتقم حقیقی البته انتقام هر ظلمی را می کشد . و مکافات ظالم را به اومی رساند

ص: ۷۱۹

۱-۱. ابراهیم ، (سوره ۱۴) ، آیه ۴۲ و ۴۳ .

۲-۲. شعراء ، (سوره ۲۶) ، آیه ۲۲۷

۳-۳. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۵۲ ، ح ۶۱ .

۴-۴. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۵۲ ، ح ۶۱ .

۵-۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۱ ، ح ۶ .

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات*** که واجب شد طبیعت را مکافات

از جانب خداوند معبود، وحی به حضرت داود رسید که: «به اهل ظلم بگو: مرا یاد نکنند که بر من واجب است یاد کنم هر که مرا یاد بکند. و یاد کردن ظالمین، به لعن کردن ایشان است.

در هنگامی که حضرت سید سجاد علیه السلام را وفات رسید به حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «زنهار، ای فرزند! که ظلم نکنی بر کسی، که دادرسی به غیر از خدا نداشته باشد». (۱)

زیرا که او را چون کسی دیگر نباشد، دست به درگاه مالک الملوک بر می دارد و منتقم حقیقی را بر سر انتقام می آورد. هان، هان، هان ای آنکه زمام اختیار مردم در دست داری! تاییچار گمان بی کس را نیازاری، که کس بی کسان در مقام آزار تو بر آید.

دردمندان بلا زهر هلاهل نوشند*** قصد این قوم خطا باشد هین تا نکنی

منجیق آه مظلومان به صبح*** زود گیرد ظالمان را در حصار

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «هیچ کس نیست که به دیگری ظلم کند مگر اینکه خدا به آن ظلم او را می گیرد، در جان یا مال او». (۲)

مردی که مدتی والی موضعی بود به خدمت آن والی امامت عرض کرد که: «آیا توبه از برای من هست؟ فرمود نه، تا هر که بر ذمه تو حقی دارد به وی برسانی». (۳)

و نیز از آن حضرت مروی است که

ص: ۷۲۰

۱-۶. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۸، ح ۱.

۲-۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۳، ح ۲۲

۳-۸. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۹، ح ۵۹ و کافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

: «آنچه مظلوم از دین ظالم می گیرد بیش از آن چیزی است که ظالم از مظلوم می ستاند» . (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که : «در تفسیر قول خدای - عز و جل -

«ان ربك لبالمرصاد»

فرمودند که : پلی بر صراط هست که از آن نمی گذرد بنده ای که بر گردن او مظلومه باشد» . (۲)

و فرمود که : «هیچ ظلمی شدیدتر و بدتر از ظلمی نیست که بر کسی باشد که یآوری بجز خداوند قهار نیابد» . (۳)

و نیز فرمود که : «هر که بخورد مال برادر خود را به ناحق و به او رد نکند ، خواهد خورد در روز قیامت شراری از آتش دوزخ

را» . (۴)

و از آن جناب مروی است که : «پروردگار عالم - جل شانہ - وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران ، که در مملکت پادشاه جباری بود ، که برو به نزد این مرد جبار و به او بگو که : من تو را وانداشته ام از برای ریختن خون بی گناهان و گرفتن اموال مردمان ، بلکه ترا صاحب اختیار کردم به جهت آنکه صداهای مظلومان را از درگاه من بازداری .

و ناله های ایشان را کوتاه کنی . من نخواهم گذشت از ظلمی که بر احدی شود ، اگر چه از جمله کفار باشد» . (۵)

آری : پادشاهی ، حکم شبانی دارد ، که آفریدگار عالم او را بر رعیت گماشته و از او محافظت ایشان را خواسته . و چنانچه اندکی در حفظ و حراست ایشان اهمال و مسامحه نماید به زودی دست او را از شبانی ایشان کوتاه فرماید و

ص: ۷۲۱

۱- ۹. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۱۲ ، ح ۲۱ .

۲- ۱۰. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۱۲ ، ح ۱۹ .

۳- ۱۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۱ ، ح ۱ .

۴- ۱۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ ، ح ۱۵ .

۵- ۱۳. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۳۱ ، ح ۶۵ .

در روز محاسبه روزقیامت حساب جزء جزء را از او می طلبد .

میازار دهقان به یک خردله (۱)*** که سلطان ، شبان است و دهقان گله

چو پرخاش بینند و بیداد از او*** شبان نیست ، گرگ است ، فریاد از او

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد*** حلال باد خراجش که مزد چوپانی است

و گرنه راعی خلق است زهر مارش باد*** که هر چه میخورد از جزیه مسلمانی ست

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود : «هر که بدی کند با مردمان و بر ایشان ستم روا دارد ، او را ناخوش نیاید ، چون به او بدی کنند و ستمی به او رسد ، چون فرزند آدم ، آنچه را می کارد می درود و هیچ کس از تخم تلخ ، میوه شیرین بر نمی دارد . و تخم شیرین ، بار تلخ نمی دهد» . (۲)

اگر بد کنی چشم نیکی مدار*** که هرگز نیارد گز ، انگور بار

مپندارم ای در خزان کشته جو*** که گندم ستانی به وقت درو

چه عجب نیست از بسیاری از ابناء زمان ، که انواع ظلم و ستم از ایشان به بیچارگان می رسد ! و اگر روزی ورق زمانه برگردد و دست ایشان از ظلم کوتاه شود ، و روزگاردرد صدد مکافات برآید ، آه و ناله ایشان از ثریا می گذرد . و زبان شکوه خالق و خلق رامی گشاید . و بر کسانی که اگر شفاعت مظلومی را در نزد ایشان می کرد به هیچ گونه قبول نمی کردند ، اعتراض می کنند و ایشان را ملامت و سرزنش می نمایند که آخر ، چنین ظلمی بر ما می شود ، و تو چنین ساکت

ص: ۷۲۲

۱- ۱۴. «خردل» ، گیاهی است که برگهایش شبیه برگ ترب اما کوچکتر ، و دانه های ریز و قهوه ای رنگ دارد ، (در اینجا مراد ، دانه های آن است)

۲- ۱۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۴ ، ح ۲۲

نشسته ای! چرا گریبان چاک نمی کنی و بر سر، خاک نمی ریزی و شورش و غوغا نمی نمائی؟!

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند***بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

برگشت اثر هر ظلمی، به خود ظالم یا به اولاد او

و غافل است از اینکه: هر ظلمی که از کسی سرزد، البته روزگار، اثر آن را به اومی رساند.

همچنان که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: «هر که ستم کند، خداوند عالم مسلط می سازد بر او کسی را که ظلم کند بر او، یا بر اولاد او، یا بر اولاد اولاد او.

(بلی: کجا با عدل خداوند عادل جمع می شود که: زیر دستی، زیر دستی را بیازارد، و دست آن بیچاره از مکافات او کوتاه باشد. و حضرت ملک الملوک بر آن مطلع باشد و در صدد انتقام او بر نیاید؟!

مکن خیره بر زیر دستان ستم***که دستی ست بالای دست تو هم

ستمگر جفا بر تن خویش کرد***نه بر زیردستان دلریش کرد

مها (۱) زورمندی مکن با کهان (۲)***که بر یک نمط (۳) می نماند جهان

راوی گوید: چون حضرت چنین فرمودند، من عرض کردم که: آن مرد، ظلم می کند و خدا ظلم را بر اولاد، و اولاد اولاد او مسلط می سازد؟ فرمود: بلی، خدای - تعالی - می فرماید

«و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و ليقولوا قولاً سدیداً» .

خلاصه معنی آنکه: باید بترسند کسانی که هرگاه اولادی از ایشان بماند بی دست و پا، بر ایشان مهربان

ص: ۷۲۳

۱-۱۶. مه، بزرگ و قدرتمند.

۲-۱۷. جمع «که»، کوچکها.

۳-۱۸. روش و طریقه.

و ترسناک باشند ، پس باید از خدای بپرهیزند و سخن نیک بگویند» . (۱)

و والد ماجد حقیر در جامع السعادات فرموده است که : «ظاهر آن است که : مؤاخذه اولاد به سبب ظلم پدران ، مخصوص اولادی است که به ظلم پدران خود راضی بوده اند . یا اولادی که از ظلم پدر به ایشان اثری رسیده باشد ، چون مالی که به ایشان منتقل شده باشد» . (۲)

و بعضی از علما در سر این ، گفته که : دنیا دار مکافات و انتقام است ، و باید مکافات هر ظلمی در دنیا بشود . گو بعضی از آن به روز قیامت افتد . و این انتقام هم از برای ظالم فایده دارد و هم از برای مظلوم ، اما از برای ظالم ، به جهت اینکه : چون این را شنید و مطلع شد که هر ظلمی را در دنیا مکفاتی است ، بسا باشد که از ظلم کردن باز ایستد . و اما از برای مظلوم ، به جهت اینکه : او از اطلاع بر این شاد و مستبشر می گردد . و علاوه بر ثواب اخروی ، فرح در دنیا نیز از برای او حاصل می شود .

لب خشک مظلوم را گو بخند***که دندان ظالم بخواهند کند

پس آنچه به اولاد ، و اولاد اولاد ظالم ، از ظلم می رسد اگر چه ظاهرا بر او ظلم است و لیکن در معنی نعمتی است از خدا بر او ، که فایده از برای دیگران نیز دارد . پس هر که را اندک عقل و شعوری بوده باشد ، و دشمن خود و بازماندگان

ص: ۷۲۴

۱- ۱۹. [نساء ، (سوره ۴) آیه ۹] کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۲ ، ح ۱۳ .

۲- ۲۰. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۲۱ .

خود نباشد و اعتقاد به مرگ و رسیدن به حساب و ثواب و عقاب روز قیامت داشته باشد البته خود را از ظلم نگاه می دارد .

و عجب است از قومی که مرگ را به چشم خود می بینند و دعوای یقین به «حشر و نشر» و بهشت و دوزخ می نمایند ، و احوال اهل ظلم را در دنیا معاینه و ملاحظه می نمایند ، و با وجود این ، پیوسته ظلم و ستم به زیردستان و ضعفا می نمایند . و از حکم حاکم عادل ، و مؤاخذه مالک الملوک ، و «سطوت» قهر جبار سموات و ارضین ، خوف نمی کنند . و از رسوائی روز قیامت در حضور ملائکه و انبیاء و سایر امم گذشته و آینده اندیشه نمی نمایند . و از تخویفات و تهدیدات پروردگار خود هیچ باکی ندارند .

بلی : «یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم»

یعنی : «روز توانائی و قدرت مظلوم بر ظالم ، بسی شدیدتر و بالاتر است از امروز که ظالم قدرت بر مظلوم دارد» . (۱)

تحمل کن ای ناتوان از قوی*** که روزی تواناتر از وی شوی

زنهار ، ای ظالم ! دست نگه دار که دستی بالای دست تو هست . بر خود بترس که تواناتر از توئی در کمین است .

ره پرشکن است پر بیفکن*** تیغ است قوی سپر بیفکن

پاسخ ظالم در روز قیامت !!!

روز قیامت را به یاد آور . و زمان مؤاخذه را در نظر بگیر . و خود را در حضور پروردگار خود ایستاده بین . و مستعد جواب ظلم و ستم بر بیچارگان شو . و جواب آنها رامهیا کن .

پس ای

ص: ۷۲۵

کسانی که زمام اختیار بندگان خدا را در دست دارید! و خلعت مهتری و سروری در بر کرده اید! یاد آورید روزی را که: در دیوان اکبر ملوک، و سلاطین عدالت گستر، به خلعت زیبای آموزش ارجمند، و به تاج «و هاج» (۱) کرامت سر بلند گردند، مبادا شما لباس یاس در بر، و خاک مصیبت بر سر، اشک حسرت از دیده بیارید. و دست ندامت بر سر زنید.

خطا بین که بر دست ظالم برفت*** جهان ماند و او با مظالم برفت

و چون از فکر آخرت، و روز حسرت و ندامت پردازید احوال دنیای خود را ملاحظه نمائید. و مفسد دنیویه ظلم و ستم را متذکر گردید، و بدانید که: عاقبت آن نیست مگر اینکه: قوت و شوکتی که حضرت رب العزه داده به «شامت» (۲) آن باز می گردد.

چنان که والی مملکت عدالت، و سریر آرای کشور ولایت فرمود که: «هیچ سلطانی نیست که خدای - تعالی - او را قوت و نعمتی داده باشد و او به دستگیری آن قوت و نعمت بر بندگان خدا ظلم کند، مگر اینکه بر خدای - تعالی - لازم است که: آن قوت و نعمت را باز گیرد. نمی بینی که خدای - تعالی - می فرماید:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»

یعنی: «به درستی که خدای - تعالی - تغییر نمی دهد آنچه با طایفه ای هست از شادی و دولت، یا رنج و محنت، تا آنکه ایشان نیت و اعمال خود را تغییر بدهند». (۳)

و هم از سخنان هدایت بنیان

ص: ۷۲۶

۱- ۲۲. درخشان .

۲- ۲۳. نامبارکی

۳- ۲۴. رعد، (سوره ۱۳)، آیه ۱۱ .

آن حضرت است که :

«بالظلم تزول النعم»

یعنی : به سبب ظلم ، نعمتها زایل می گردد ، (۱)

و به نکبت مبدل می شود . و به شومی آن ، احوال ملک و مملکت زبون ، و تخت و دولت سرنگون می گردد . و پادشاهی به واسطه عدالت ، با کفر پاینده می شود . و با وجود ایمان ، با ظلم و ستم نمی ماند .

خانه هر ملک ستمکاری است*** دولت باقی به کم آزاری است

پایداری به عدل و داد بود*** ظلم و شاهی چراغ باد بود

آه مظلوم

آری : بسا باشد که ستمکار ظالم ، بیدادی بر بیچاره کند که در چاره جوئیش از هر جابسته . و دست امیدش از همه جا گسسته می شود . ناچار شکوه و داد خواهی به درگاه پادشاهی برد که ساحت رحمتش گریزگاه بی پناهان ، و غمخواری مرحمتش فریادرس دادخواهان است . میر دیوان عدلش به دادخواهی گدای بی سروپائی خسرو تاجداری رادست اقتدار در زیر تیغ انتقام می نشاند . و سرهنگ سیاستش برای خاطر پریشانی ، سلطان والا شانی را «پالهنگ» (۲) عجز در گردن افکنده و به پای دار مکافات می دواند .

مظلومی از ضرب چوب ظالمی بر خود بیچد که شحنة غضبش با وی در نیچد . و ستم کیشی ، اشکی از دیده درویشی فرو نریزد ، که سیلاب عقوبتش بنیان دولت وی از هم بریزد .

نخفته ست مظلوم ، ز آهش بترس*** ز دود دل صبح گاهش بترس

نترسی که پاک اندرونی شبی*** بر آرد ز سوز جگر یاربی

چراغی که بیوه زنی بفروخت*** بسی دیده باشی که شهری بسوخت

پریشانی خاطر دادخواه*** براندازد از مملکت

ص: ۷۲۷

۱-۲۵. غرر الحکم (مترجم) ، ج ۱ ، ص ۳۳۱ ، ح ۵۲ .

۲-۲۶. کمند

ستاننده داد آن کس خداست *** که نتواند از پادشه داد خواست

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «بترسید از ظلم کردن، به درستی که: دعای مظلوم به آسمان بالا می رود و به محل استجابت می رسد». (۱)

گویند: یکی از پادشاهان با هوش که از تیر دعای خسته دلان با حذر بودی، فرموده بود که: «این دو بیت بر بساط وی نقش کرده بودند که روز و شب در نظر وی باشد:

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرا*** فالظلم مقدره تفضی الی الندم

تنام عیناک و المظلوم منتبه*** یدعو علیک و عین الله لم تنم

یعنی: زندهار، ظلم مکن در وقت توانائی، که آخر آن ندامت و پشیمانی است، زیرا که: در دل شبها چشم تو در خواب استراحت، و مظلوم با دیده بی خواب لب او به نفرین تو باز است. و ذات پاک خداوند عادل از خوابیدن مبرا، و ناله مظلومان را شنواست».

زود باشد که شحنه عدلش به جانبداری آن مظلوم تیغ قهر کشیده سزای آن درکنارت نهد.

اگر زیر دستی برآید ز پای*** حذر کن زنالیدنش بر خدای

گرفتم ز تو ناتوانتر بسی ست*** تواناتر از تو هم آخر کسی ست

سلطان محمود غزنوی می گفته که: «من از نیزه شیر مردان این قدر نمی ترسم که ازدوک پیره زنان. و با وجود همه اینها، خود ظلم و ستم باعث پریشانی رعیت، و موجب ویرانی مملکت می گردد».

چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که: «آفت العمران من

جورالسلطان» یعنی: «خرابی معموره ها، از جور و ستم پادشاه است».

و دیگر می فرماید: «من ظلم رعیته نصر اعدائه» یعنی: «هر که بر رعیت خود ظلم کند یاری دشمنان خود کرده» (۱).

فراخی در آن مرز و کشور مخواه*** که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

دگر کشور آباد بیند به خواب*** که بیند دل اهل کشور خراب

علاوه بر آنچه مذکور شد، نام آن ستمکار در اطراف و اقطار، به ظلم و ستم اشتهار می یابد و دل نزدیک و دور از او نفور می گیرد. و سالهای سال و قرنهای بی شمار بدنامی و رسوائی در دودمان او می ماند. و در روزگاران، بدی او را یاد می کنند، و چه زیانکاری از این بدتر و بالاتر است.

خرابی و بدنامی آید ز جور بزرگان رسند این سخن را به غور (۲)

تفو بر چنان ملک و دولت بود*** که لعنت بر او تا قیامت بود

نماند ستمکار بد روزگار*** بماند بر او لعنت پایدار

اعانت به ظالم و راضی به فعل او شدن

و بدان که ظلم و ستم، مذموم، و فاعل آن در دنیا و آخرت معذب و ملوم است. و همچنین هر که اعانت کند ظالمی را در ظلمی که می کند، یا راضی به فعل و عمل او باشد، یا سعی در خدمات برآمدن مقاصد او کند، او نیز مثل ظالم است در گناه و عقوبت.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هر که ظلم کند، و هر که یاری ظالم کند، و هر که راضی به ظلم او باشد، هر سه

ص: ۷۲۹

۱- ۲۸. غرر الحکم (مترجم)، ج ۲، ص ۶۱۸، ح ۱۷۳

۲- ۲۹. تفکر و اندیشه.

ظالمند و در ظلم شریک اند». (۱)

و فرمود: «هر که اعانت کند ظالمی را در ظلمی که می کند، خدا ظالمی را بر او مسلط می سازد که او را ظلم کند. و او هر چه دعا کند به اجابت نرسد. و بر ظلمی که بر او می شود اجری از برای او نباشد». (۲)

مروی است که: روزی سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند که: «شر الناس المثلث» یعنی: «بدترین مردمان «مثلث» است. عرض کردند که «مثلث» کیست؟ فرمود:

کسی است که سعایت و بدگوئی کسی را در نزد پادشاه و امراء و حکام جور کند، که اوسه نفر را هلاک کرده:

اول: خود را به جهت معصیتی که نموده.

دوم: آن پادشاه، یا امیر را به جهت ظلمی که به آن مظلوم نموده.

سیم: آن مظلوم را در دنیا هلاک کرده، به جهت اذیتی که به او رسانیده، و تضييع حق او کرده». (۳)

فرمود: «هر که همراه ظالمی برود، از برای اعانت و یاری کردن او، و داند که او ظالم است، آن کس از اسلام بیرون رفته و داخل کفر شده». (۴)

و نیز از آن جناب مروی است که: «چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند ظالمان و کسانی که شبیه و مانند ظالمان اند؟ حتی آن کسی که قلمی از برای ایشان تراشیده، یا دواتی به جهت ایشان «لیقه» کرده؟ پس همگی را در تابوتی از آهن جمع سازند و در آتش

ص: ۷۳۰

۱- ۳۰. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲، ح ۱۶. و کافی، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱۶.

۲- ۳۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۲۱.

۳- ۳۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷، ح ۳۱.

۴- ۳۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷، ح ۳۱.

و مراد از «شبيه ظالمان»، کسانی هستند که به ظلم ایشان راضی باشند.

عدالت و فضیلت آن

عدالت

و مخفی نماند که ضد ظلم به این معنی، عدالت به معنی اخص است. و آن عبارت است از: باز داشتن خود از ستم به مردمان، و دفع ظلم دیگران به قدر امکان از ایشان. و نگاهداشتن هر کسی را بر حق خود.

و همچنان که اشاره به آن شده غالباً مراد از عدالتی که در اخبار و آیات ذکر می شود، این معنی است. و شرافت این صفت از حیز وصف بیرون، و فضیلت آن از حد شرح و بیان افزون است. تاجی است و هاج، که تارک مبارک هر پادشاهی به آن مزین گشت به منصب والای ظل الهی سرافراز می گردد. و خلعتی است پر قیمت، که قامت هر سلطانی به آن آراسته شد از میان همه خلائق به مرتبه جلیله عالم پناهی ممتاز می شود. و در «دار الضرب» (۲) عنایت پروردگار، این سکه مبارک را به نام نامی هر نامداری زدند تا قیام قیامت نام نیک او زینت بخش صفحه روزگار، و در دفتر خانه «مکرمت» (۳) آفریدگار، این «توقیع وقیع» (۴) را به اسم «سامی» (۵) هر کامکاری رقم کردند، ابد الدهر اسم همایون او «دره التاج» (۶) تارک سلاطین ذوی الاقتدار است.

و چگونه شرافت صفتی را بیان توان نمود که انتظام نظام بنی نوع انسان که اشرف انواع «اکوان» (۷) است به آن منوط، و قوام سلسله هستی بنی آدم، که افضل ابنای عالم است به آن مربوط. چه حضرت خداوند متعال، و پادشاه لم یزل و

ص: ۷۳۱

۱-۳۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۷.

۲-۱. جای سکه زدن پول.

۳-۲. بزرگی.

۴-۳. امضاء کردن با ارزش.

۵-۴. عالی.

۶-۵. مروارید روی تاج.

۷-۶. هستی، عالم وجود.

لا- یزال ، - عز شانه ، وعظم سلطانه - چون به معماری قدرت کامله ، و سرکاری حکمت شامله ، در «مرز و بوم» (۱) عالم امکان ، شهرستان هستی را بنا نهاد . و به محصلی امر «کن» ، (۲) صحرائشینان بادیه عدم را به آنجا کوچانید هر طایفه را در جهتی ، و هر قومی را در محلی جای داد و در محله بالا ، هفت گنبد لاجوردی «سموات سبع» (۳) را افراشته ، خیل افلاکیان را در آنجا مقام فرمود . و در محله سفلی ، خانه هفت طبقه ارضین را بنا کرده ، فرقه خاکیان را در آنجاسکنی داده ، و به جهت بنی نوع انسان که با هر دو طایفه آشنا و مربوط ، و با هر دو فرقه منسوب و مخلوط است ، محله وسطی را تعیین . و در آنجا از «عناصر اربع» (۴) ، درهای چهار باغ گذارد صحن و ساحت ربع مسکون. و چهار جوی دریاچه «سبعه ابحر» (۵) را طرح ریخته. آدم أبو البشر را با ایل و «الوس» (۶) به آنجا فرستاد . و جمله مادیات را به خدمت ایشان مامور ساخت . خورشید درخشان را به رتبه خوان سالاری سرافراز ، و ماه تابان را به منصب مشعلداری ممتاز ، ابر آزادی را «راویه» (۷) سقائی بر دوش نهاد ، و بادبهاری را جاروب فراشی به دست داد .

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند*** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

و این طایفه را چون جامه حیاتشان تاروپود شهوات بافته ، و تار حیاتشان به رشته طول امل تافته است . و این معنی هر یکی را در تحصیل مراد به

ص: ۷۳۲

۱-۷. جا و سرزمین

۲-۸. اشاره است به آیه شریفه: «انما امره اذا اراد شیا ان یقول له کن فیکون». یس ، (سوره ۳۶) آیه ۸۲.

۳-۹. آسمانهای هفتگانه .

۴-۱۰. عناصر به معنی مواد ، (در پیش قدماء باد و خاک و آب و آتش بودند) .

۵-۱۱. دریاهاى هفتگانه .

۶-۱۲. طایفه ، قبیله .

۷-۱۳. مشک بزرگی که در آن آب را حمل و نقل می کنند .

ارتکاب صد گونه فساد «داعی»، (۱) و از تحریفشان از جاده مستقیم انصاف «ساعی» (۲) است. و از این جهت ناپاکان بی باک را بر مال «عجزه»، چشم طمع باز، و اقویا را به گریبان ضعفا دست تعدی دراز می گردد. و به این سبب امر معیشت تباه، و دست از دامن مقصود که تعمیر خانه آخرت است کوتاه می شود. لہذا ناچار است از سر کرده مطاعی، و فرماندهی لازم الاتباعی، که فقراء و زیردستان در کنف حمایتش از شر اشرار ایمن و محفوظ، و در سر سفره عدالتش از نعمت آسوده گی بهره مند و محفوظ باشند.

و بنابر این، حضرت حکیم علی الاطلاق از غایت مرحمت و «اشفاق» (۳) بر خلق هر کشوری سروری، و بر اهل هر دیاری سالاری گماشته. و سررشته نظام مهام هر جماعتی را در کف کفایت صاحب دولتی گذاشته، که شب و روز با دیده محبت بیدار نگاهبان اوضاع روزگار بوده و نگذارد که دست تعدی «جور کیشان»، گونه احوال درویشان رابه ناخن ستم خراشد. و زور بازوی زبر دستی اهل فساد، به تیشه بیداد نخل مرادزیردستان را درهم تراشد.

پس سلاطین عدالت شعار، و «خواقین معدلت اثار» (۴) از جانب حضرت مالک الملک برای رفع ستم و پاسبانی عرض و مال اهل عالم، معین گشته، از کافه خلائق ممتاز، و از این جهت به شرف خطاب «ظلّ اللہی» سر افزاز گردیده اند، تا امر معاش و معاد زمره عباددر انتظام، و سلسله حیاتشان را قوام بوده باشد.

و از این جهت در آیات بسیار و اخبار بی شمار، امر به

ص: ۷۳۳

۱-۱۴. انگیزه.

۲-۱۵. کوشا.

۳-۱۶. مهربانی

۴-۱۷. پادشاهان با نشانه های دادگری.

عدل و داد و مدح و ترغیب بر آن شده ، چنان که حضرت پروردگار - جل شانہ - می فرماید :

ان الله يامر بالعدل والاحسان

یعنی : «به درستی که : پروردگار ، امر می کند به عدالت و نیکوئی با یکدیگر کردن . (۱) و دیگر می فرماید :

ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل

یعنی : «به درستی که : خدا امر می فرماید شما را که : امانتهای مردم را به صاحبانش رد نمائید . و چون در میان مردم حکم کنید به عدل و راستی حکم نمائید» . (۲)

و از حضرت فخر کاینات ، مروی است که : «عدالت کردن در یک ساعت بهتر است از عبادت هفتاد سال ، که جمیع روزهای آن را روزه بدارد . و همه شبهای آن را به عبادت و طاعت احیا نماید» . (۳)

و نیز آن حضرت فرموده که : «هر صاحب تسلطی داخل صبح شود و قصد ظلم با احدی نداشته باشد حق - تعالی - جمیع گناهان او را می آمرزد» . (۴)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «هیچ ثوابی نزد خدای - تعالی - عظیم تر نیست از ثواب سلطانی که به صفت عدل موصوف ، و مردی که شیوه اونیکوئی و معروف باشد» .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «عدالت در کام پادشاهی که شیرینی آن را یافته باشد از شهد و شکر شیرین تر ، و در مشامش از مشک اذفر و عنبر خوشبو تر است» . (۵)

و نیز از آن

ص: ۷۳۴

۱- ۱۸. نحل ، (سوره ۱۶) ، آیه ۹۰ .

۲- ۱۹. نساء ، (سوره ۴) ، آیه ۵۷ .

۳- ۲۰. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۵۲ ، ح ۶۱ .

۴- ۲۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۲ ، ح ۸ .

۵- ۲۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۷ ، ح ۱۵ .

سرور ماثور است که: «پادشاه عادل، بی حساب داخل بهشت گردد». (۱)

گویند: «یکی از سلاطین را شوق طواف خانه خدا و گذاردن حج بر خاطر غلبه کرد، عازم سفر حجاز گردید، چون ارکان دولت بر این داعیه مطلع گشته عرض کردند که: اگر با حشم و سپاه عزیمت این راه نمائید تهیه اسباب آن متعذر، و اگر مخفف توجه فرمائید خطر کلی متصور است. علاوه بر اینکه چون مملکت از وجود پادشاه خالی گردد، انواع خلل در بنیان ملک حاصل گردد. و رعیت پایمال شوند.

سلطان گفت: چون این سفر میسر نمی شود چه کنم که ثواب حج دریابم؟ گفتند: در این ولایت عالمی هست که سالها مجاور حرم بوده و ادراک سعادت چندین حج نموده، شاید ثواب حجی از او توان خرید. سلطان خود به نزد آن عالم رفته و فیض صحبت او را دریافته، اظهار مطلب نمود. عالم گفت: ثواب حجهای خود را به تومی فروشم. سلطان گفت: هر حجی به چند؟ گفت: ثواب هر قدمی که در آن زده ام به تمام دنیا. سلطان گفت: من زیاده از قدری اندک از دنیا ندارم و آن خود بهای یک قدم نمی شود، پس این سودا چگونه میسر می شود؟ عالم گفت: آسان است، ساعتی که در دیوان دادخواهی به عدالت پردازی، و کار بیچارگان سازی و در دیوان دادخواهی، به عدالت پردازی ثواب آن را به من ده تا من ثواب شصت حج خود را به تو ارزانی دارم.

و در این معامله هنوز من صرفه برده

ص: ۷۳۵

خواهم بود» .

و اگر کسی دیده بصیرت بگشاید و به نظر حقیقت بنگرد می بیند که : لذت سلطنت و حکمرانی ، و شیرینی شهریاری و فرماندهی ، در عدل و دادخواهی و کرم و فریادرسی است .

عدل و کرم خسروی است ورنه گدائی بود***بهر دو ویرانه ده ، طبل و علم داشتن

گویند وقتی که : اسکندر ذوالقرنین عزم جهانگیری نمود ، آثار تفکر از «ناصیه» (۱) خاطرش پیدا ، و غبار تکدر از آئینه ضمیرش هویدا می گردید .

ارسطو که وزیر آن حضرت بود و «ظهیر» (۲) آن دولت ، در مقام استفسار بر آمده عرض کرد : منت خدای را که امور ملک و سلطنت منتظم است . و خزائن «موفور» (۳) ، و ممالک معمور ، سبب گرفتگی خاطر مبارک چیست ؟ فرمود : هر چه به نظر تامل می نگرم این عمر کوتاه و عرصه محقر دنیا را قابل آن نمی بینم که : سوار شوم و به تسخیر آن توجه نمایم . و مرا شرم می آید که سر همت به این سراچه فانی فرودآورم .

ارسطو گفت : در این چه شک که این محقر کالا- ، نه در خور همت والا- است ، سزاوار آن است که : وسعت ممالک عالم باقی را هم ضمیمه «ممالک محروسه» (۴) گردانید . و سلطنت بی زوال آن جهانی را نیز «وجهت» همت فرمایید . و چنانکه به ضرب تیغ جهانگشا ، ملک دنیا را به قبضه اقتدار در می آوری ، به برکت عدل عالم آرا ، دار الملک جهان بقا را نیز مسخر گردانی .

خلاصه اینکه فواید بسیار اخرویه و ثوابت جزیه صفت خجسته عدل و دادخواهی بالاترین فواید و از «فواصل» (۵) باقیات صالحات

ص: ۷۳۶

۱- ۲۴. پیشانی .

۲- ۲۵. پشتیان

۳- ۲۶. فراوان .

۴- ۲۷. مملکت های نگهبانی شده .

۵- ۲۸. پسندیده ها .

است .

گر عدل کردی در این ملک و مال*** به مال و به ملکی رسی بی زوال

خدا مهربان است و بس داد گر*** ببخشا و بخشایش حق نگر

فواید دنیوی عدالت

و اما فواید دنیویه عدالت از آن بیشتر که به دستگیری خامه ، شرح آن توان داد . و در دفتر و نامه بیان آن را توان نمود . و چند فایده آن قلمزد خامه دو زبان می گردد .

اول آنکه : به عقل و نقل و تجربه و عیان ظاهر و روشن است که : این شیوه پسندیده مایه تحصیل دوستی نزدیک و دور ، و باعث رسوخ محبت پادشاه و فرمانفر ما در دل‌های سپاهی و رعیت است .

شهر و سپه را چو شوی نیکخواه*** نیک تو خواهد همه شهر و سپاه

دوم آنکه : به این صفت خجسته نام نیک پادشاه در اطراف و اکناف عالم مشهور ، و تا صفحه قیامت به بلند نامی مذکور می گردد . و هر لحظه دعای خیری عاید روح بزرگوارش می شود . نمی بینی که زیاده از هزار سال است که «انوشیروان» (۱) عادل در بستر خاک خفته و زبان اهل عالم به نام نامیش مزین ، و طناب عمر چندین هزار سلطان به تیغ اجل گسسته ، هنوز آوازه زنجیر عدلش در گنبد گردون پیچیده است .

سوم آنکه : شیوه عدالت و دادخواهی ، باعث دوام و خلود سلطنت می گردد ، چون دولت سرای پادشاهان را پاسبانی از این هشیارتر ، و کاخ «رفیع البیان» (۲) سلاطین رانگاہبانی از این بیدارتر نیست .

عدل باشد پاسبان نامها*** نی به شب چوبک زنان بر بامها

جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه

ص: ۷۳۷

۱- ۲۹. انوشیروان لقب خسرو اول بیست و یکمین پادشاه ساسانی است که در سال ۵۳۱ میلادی به تخت نشست و در سال

۵۷۹ از دنیا رفت . رک : فرهنگ معین ، بخش اعلام

۲- ۳۰. بلند پایه .

السلام می فرماید: «از ملوک و فرماندهان، هر کس که به عدل و داد عمل کند خدای - تعالی - دولت او را در حصار امن خود نگاهدارد. و هر که جور و ستم نماید به زودی او را هلاک گرداند».

و نیز از کلمات آن حضرت است:

«حسن السیاسه یستدیم الریاسه»

یعنی: «نگاهداری رعیت بر وجه نیکو کردن، باعث دوام ریاست، و بقای آن می گردد». (۱)

چو سلطان به فرمان داور بود*** خدایش نگهبان و یاور بود

گزند کسانش نیاید پسند*** که ترسد که در ملکش آید گزند

چهارم آنکه: «شیمه» (۲) کریمه دادگری و صفت خجسته رعیت پروری سبب خوشی احوال روزگار، و باعث آبادی هر کشور و دیار است.

به قومی که نیکی پسندد خدای*** دهد خسرو عادل نیکرای

چو خواهد که ویران کند عالمی*** نهد ملک در پنجه ظالمی

حتی اینکه حسن نیت پادشاه را نیز در این معنی تأثیری عظیم، و دخلی تمام است.

چنان که کلام صدق نظام امیر المؤمنان علیه السلام بدان تصریح فرموده که: «اذا تغیرت نیه السلطان تغیر الزمان» یعنی: «چون نیت پادشاه، از نیکی منحرف گردد، احوال زمانه فاسد، و اوضاع روزگار تباه می گردد». (۳)

چو نیت نیک باشد پادشاه را*** گهر خیزد به جای گل گیاه را

فراخیها و تنگیهای اطراف*** ز عدل پادشاه خود زند لاف

پنجم آنکه: پادشاه کشوری که به عدالت مشهور گردد بسا باشد که پادشاهان سایر اقالیم را «عرق حمیت» (۴) به حرکت آمده ایشان نیز طریقه دادگستری

ص: ۷۳۸

۱- ۳۱. غرر الحکم (مترجم)، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۱۶.

۲- ۳۲. خوی و عادت.

۳- ۳۳. غرر الحکم (مترجم)، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۷.

و رعیت پروری پیشنهاد خود ساخته و او نیز در ثواب همه اینها شریک خواهد بود. و باشد که سپاهی و رعایای سایر ممالک ، به واسطه عدالت این پادشاه ، بلاد خود را به کارکنان او سپارند ، و به واسطه عدالت ، مملکت وسیع گردد .

ششم آنکه : پادشاهی که به عدالت موصوف ، و به دادخواهی معروف گردید ، او رادر اطراف و اقطار عالم ، شان و شوکتی دیگر ، و در نظرها عظم و وقعی بیشتر است .

حرمت او در دلها متمکن ، و حشمت و بزرگی او در خاطرها رسوخ می کند .

و به این جهت ، شاه ولایت پناه فرمودند :

«تاج الملک عدله»

یعنی : «تاج پادشاه ، که به آن سرافراز ، و از عالمیان ممتاز است ، عدالت اوست» . (۱)

و هم از آن جناب مروی است که : «زین الملک العدل» یعنی : «زینت پادشاه ، عدالت است» . (۲)

آری : شهریان ذوالاقتدار ، چه جامه در بر خواهند کرد که فاخرتر از جامه نیکنامی باشد ؟ و کدام کمر بر میان خواهند بست که قیمتی تر از کمر سعی و اهتمام در تمشیت «مهام» (۳) کافه انام بود ؟ پرتو کدام تاج و هاج به لمعان نور افسر عدل می تواند بود ؟ و کدام سریر بلند با کاخ دلهای معمور فقیران برابری تواند کرد ؟ «کمیتی» (۴) خوش خرام تراز خوش رفتاری با خلق خدا نتوان رسید . و گوشی بلند آوازتر از بلند آوازگی فریادرسی دادخواهان نتوان شنید . از مال دنیا چه به دست آید که بهتر از دلهای دردمندان باشد

ص : ۷۳۹

۱- ۳۵. غرر الحکم (مترجم) ، ج ۱ ، ص ۳۴۷ ، ح ۱۲ .

۲- ۳۶. غرر الحکم (مترجم) ، ج ۱ ، ص ۴۲۶ ، ح ۲۳ .

۳- ۳۷. کارهای مهم .

۴- ۳۸. قراول و نگهبانی که سابقا چماق نقره به دست می گرفت و درب کاخ می ایستاد یا در موکب پادشاه و امرا حرکت می کرد .

؟ واز اسباب بزرگی ، چه جمع خواهد شد که عزیزتر از خاطر مستمندان بود ؟ موبک شاهنشاهان را دور باشی چون راندن ظالمان از ساحت قرب خود نیست . و درگاه خسروان را «یساول» (۱) و چوبداری چون راه ندادن جور پیشگان به حضرت خود ، نی .

هفتم آنکه : عدالت و رعیت پروری ، باعث تحصیل دعای دوام دولت ، و خلودسلطنت می گردد . و همه رعایا و کافه «برایا» (۲) شب و روز به دعای او اشتغال می دارند . و به این جهت از عمر و دولت برخوردار می گردد .

آری : آنچه از دعای رنگ زردان آید از شمشیر مردان نیاید . و کاری که از آه فقیران بر آید از نیزه دلیران نیاید .

دعای ضعیفان امیدوار***زبازوی مردی به آید به کار

هر آن کاستعانت (۳) به درویش برد*** اگر بر فریدون زد از پیش برد

هشتم آنکه : چون پادشاه ، طریقه عدالت را پیشنهاد خود گردانید همه اصناف عالم فراغ بال به مکاسب و مقاصد خود اشتغال نمایند . و بازار علم و عمل را رونقی تازه ، و گلستان شریعت را طراوتی بی اندازه حاصل گردد . و به این جهت صاحب شریعت ، حفظو حراست او را نماید . همچنان که مکرر مشاهده می شود که هر فرمانروائی که سعی درحفظ ناموس شریعت نماید ، و آثار دین و ملت را رواج دهد ، دولت او دوام نماید . بلکه روزگار دراز دولت در دودمان او بماند . و اولاد و اعقاب او میوه درخت عدالت او را بچینند .

فصل : آثار و لوازم عدالت

آثار و لوازم عدالت

چون شامت ظلم و ستم ، و فضیلت صفت خجسته عدالت معلوم شد

ص : ۷۴۰

۱- ۳۹. چوبداری را گویند که برای نظم صفوف و طرد و منع بیگانه ، در دربار ارباب دولت باشد .

۲- ۴۰. خلایق

۳- ۴۱. طلب کمک .

، بدان که : از برای صفت عدالت ، آثار و لوازمی چند است که طالب این صفت را از آنها چاره نیست . و عدالت بدون آنها متحقق نمی شود . و ادای دین عدل و رعیت پروری ، و قضای حق جهاننداری و دادگستری موقوف بر رعایت آن امور است .

اول آنکه : در هر حالی از احوال به ذات پاک ایزد متعال متوکل ، و به فضل و رحمت بی غایت خداوند - لم یزل و لا یزال - متوسل بوده ، توفیق انجام هر مهمی را بوجه صواب از درگاه حضرت رب الارباب مسئلت نماید . و تمشیت هر امری را به مشیت آن جناب ، منوط دانسته ، و روز و شب به زبان عجز و انکسار از دربار حضرت آفریدگار سلوک راه درست را طلبد .

دوم آنکه : در هر امری از امور، به قدر مقدور پاس شریعت «غزّا»، (۱) و حفظ احکام ملت بیضا را «مکنون» (۲) ضمیر «منیر» (۳) ، و پیشنهاد خاطر حق پذیر گرداند ، تا در شماتت مخالفین بر اهل اسلام باز ، و زبان طعن و ملامت اعادی دین را بر خود دراز نگرداند . و چون ملوک و سلاطین ، پاس این معنی را بدارند ، و در ترویج دین ، و اجرای حکم آن اهتمام نمایند ، به حکم «الناس علی دین ملوکهم» ، احدی از حکام و عمال هر دیار ، و سایر متوطنین بلاد را ، مجال انحراف ورزیدن از آن نباشد . و از برکت دین «قومیم» (۴) ، خانه دین و دنیای خود ، و کافه رعایا آباد و معمور گردد .

بلی :

به هر مرزوبومی کند روشبان*** بود گله اندر

ص : ۷۴۱

۱- ۴۲. درخشان .

۲- ۴۳. پوشیده .

۳- ۴۴. نورانی و درخشنده .

۴- ۴۵. استوار

در عهد «سلیمان بن عبد الملک» که در خوردن، حرص عظیم داشت، پیوسته همت را بر تحصیل مطعومات لذیذ صرف می کرد. و هر حرفی ما بین رعایا منعقد می شد بیشتر، از خوردنی ها سخن به میان می آوردند، و به تحصیل ماکولات و مشروبات بر یکدیگر تفوق می جستند. ولی در عهد «عمر بن عبد العزیز»، که اغلب اوقات او صرف تلاوت قرآن، و نماز و روزه بود، رعایا تتبع نموده در هر محفلی از عبادات تحقیق می کردند.

و یکدیگر را از این که دوش چند جزء قرآن خوانده ای و چند رکعت نماز گذارده ای اخبار می کردند. و از این معلوم می شود که: پادشاه را از عبادت رعایا حظی کامل، و نصیبی وافر حاصل می شود.

سوم آنکه: فقط به بازداشتن خود از ارتکاب ظلم اکتفا ننماید، بلکه احدی از رعیت و سپاهی و کارکنان و گماشتگان را مجال ارتکاب ظلم و ستم ندهد. و به حسن سیاست، بساط امن و امان را گسترده، ساحت مملکت و ولایت را از خس و خار گزند ظالمان مردم آزار به جاروب معدلت برآورد. چون هر ظلمی که در ولایت فرمانروائی بر مظلومی واقع شود فی الحقیقه دامنگیر او می شود.

که نالد ز ظالم که در دور توست*** که هر جور کو می کند جور توست

نه سگ دامن کاروانی درید*** که دهقان نادان که سگ پرورید

بلکه نیز به همین اکتفا ننموده حفظ و حراست اطراف مملکت را از دشمنان بر ذمه همت خود لازم شمارد. و در امنیت طرق و شوارع سعی خود را

مبذول فرماید .

چو دشمن خر روستائی برد***ملک باج و ده یک چرا می خورد

حرامی خرش برد و سلطان خراج***چه دولت بماند در آن تخت و تاج

چهارم آنکه : چون خواهد زمام اختیار جمعی از رعایا و فقرا را به دست کسی دهد ، و احدی را به تفویض شغلی و عملی ارجمند سازد ، همین به کفایت و کاردانی او در ضبط و ربط مخارج و مداخل دیوانیه اکتفا ننماید ، بلکه ابتدا نقد گوهر او را بر محک اعتبار زده ، پاکی و ناپاکی او را امتحان فرماید . و انصاف و مروت او را ملاحظه نماید .

اگر رعیت را به ظالمی سپارد ، در امانتی که خدا به او سپرده خیانت کرده ، و ظلم و ستم را دیگری خواهد کرد ، و غبار بدنامی آن بر صفحات «و جنات» (۱) او خواهد ماند . و ادعای مظلومان نیز به او خواهد رسید .

بلی :

ریاست به دست کسانی خطاست*** که از دستشان دستها بر خداست

کسی باید از داور اندیشناک*** نه از رفع (۲) دیوان و زجر و هلاک

پنجم آنکه : خاطر خطیر را همین قدر جمع نفرموده و در استفسار احوال سلوک او نهایت اهتمام نماید . و کیفیت رفتار او را با رعایا تفحص فرماید . هر چه دامن تزویردراز ، در تلبیس و خدعه باز است . و در تفحص و تجسس ، احتیاط نموده از خبرداران خداترس ، و آگاهان قوی النفس خالی از غرض ، استفسار فرماید ، زیرا که : بسی باشد که جمعی را که مظنه عرض حال به خدمت صاحب اختیار

ص: ۷۴۳

۱- ۴۶. جمع «وجنه» ، گونه ها و رخسارها

۲- ۴۷. برداشتن .

بوده بر شهوت و مال فریفته باشد، زیرا که: ظالم و شریر پیوسته در رضاجوئی مقربان پادشاه یا امیر ساعی هستند، و به انواع خدمات ایشان را از خود راضی می‌دارند. و باشد طایفه ای که رشوت قبول نکنند و از اهل تدین باشند و ضعف نفس و اندیشه اقبه خود، زبان در کام خموشی کشیده یا از عاقبت اندیشی از بیان واقع احتیاط کنند. بلکه بر متکفلین مهام عباد لازم است که: همچنان که از دقایق احوال خود باخبر هستند، نظر اطلاع بر کیفیت اوضاع سایر ولایات دور دست نیز که حضرت عزت در زیر نگین حشمت ایشان درآورده افکنند.

الحاصل، صاحبان اختیار را از چگونگی سلوک کارکنان خود در هر ناحیه و «بلوک»، (۱) از نزدیک و دور همیشه مطلع بودن لازم و ضروری است.

تا بود آگاه از احوال هر نزدیک و دور*** بر فراز تخت از آنجا داده ایزد شاه را

و از این جهت بود که سلاطین معدلت شعار، و حکام خیر آثار را جاسوسان و خبرگیران در اطراف و جوانب ولایات خود بوده، تا ایشان را از احوال گماشتگان ایشان باخبر سازند. و بسیار بود که به کسی بر می‌خوردند و نام و نشان خود را از او پنهان کرده استفسار احوال مملکت را می‌نمودند.

ششم آنکه: حشمت فرمانفرمائی و شوکت جهانبانی، مانع از دادرسی بیچارگان نشود. و از فریاد دادخواهان روی نگرداند. و از ناله ستمدیدگان نرنجد. و تظلم بی ادبانه فقیرانی که خدا امرشان را به او محول فرموده گوش دهد. و افغان بی تابانه ضعیفانی که پروردگار، ایشان را

ص: ۷۴۴

به او محتاج کرده استماع نماید . به دورباش عظمت و جلال ، بی سر و پایان شکسته حال را از درگاه خود نراند . و راه آمد و شد گدایان پریشان را به «یساولان» (۱) درشت خو ، بر خود نبندد .

آری : هر که سر شد درد سرش باید کشید . و هر که سرور شد بر زیردستان بایدش بخشید . اگر او فریاد ایشان را گوش نکند چه بزرگی بر ایشان فرو شد ؟ و اگر او به دادایشان نرسد چه خراجی از ایشان بستاند ؟ رنج دست ایشان بر او گواراست اگر «عرضه» (۲) از دست ایشان بستاند . نام سروری بر او رواست اگر نامه ایشان را بخواند . سلطان ، حکم آفتاب دارد ، باید پرتو التفات خود را از هیچ ذره بی قدری دریغ ندارد . و این شیوه رامنافی بزرگی نداند ، زیرا که : شانی اعظم از شان خدائی نیست . و جناب احدیت از غوررسی احدی عار ندارد ، و دست رد بر سینه احدی نمی گذارد .

هر که آمد گو بیا و هر که خواند گو برو*** کبر و ناز حاجب و دربان در این درگاه نیست

تظلم رعیت ، نشان عدل پادشاه است . و به درد دل همه کس رسیدن لازمه مرتبه ظل الله . شکوه دادخواهان ، فریاد شاهی است . دلجوئی سر و پا برهنگان ، شکرانه صاحب کلاهی .

الا تا به غفلت نخسبی که نوم*** حرام است بر چشم سالار قوم

نیاید به نزدیک دانا پسند*** شبان خفته و گرگ در گوسفند

حرام است بر پادشه خواب خوش*** که باشد ضعیف از قوی بارکش

ص: ۷۴۵

۱- ۴۹. قراول و نگهبانانی که سابقا چماق نقره به دست می گرفتند و در درب کاخ می ایستادند .

۲- ۵۰. شکوه نامه

تو خوش خفته ای در حرم نیمروز*** غریب از برون گو به گرما بسوز

تو کی بشنوی ناله دادخواه*** به کیوان برت کله خوابگاه

چنان خسب کاید فغانت به گوش*** اگر دادخواهی برآرد خروش

اگر خوش بخسبد ملک بر سریر*** نیندارم آسوده خسبد فقیر

به بانگ دهل خواجه بیدار گشت*** چه داند شب بینوا چون گذشت

جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در ایام تمکن خلافت ، روزها کار خلق ساختی و شبها به عبادت خالق پرداختی . بعضی عرض کردند : «یا امیر المؤمنین چرا این همه تعب بر خود قرار می دهی ؟ یا روز آسایشی فرمائی یا شب . فرمود : اگر روز آسایم ، کار رعیت ناساخته ماند و اگر شب آرامم ، کار من ناتمام ماند» .

پادشاه هوشمندی از یکی از اهل حال التماس پندی نمود . گفت : اگر سعادت دو جهان خواهی شبها در درگاه حق ، دادگدائی بده و روزها در بارگاه خود به دادگدایان برس .

تو هم بر دری هستی امیدوار*** پس امید بر در نشینان برآر

سلاطین عدالت پیشه را دادرسی مظلومان ، این قدر اهتمام بوده که پادشاه عادل راثقل سامعه عارض شد و از نشنیدن فریاد دادخواهان غم و اندوه بر حاشیه ضمیرش نشست ، عاقبت ، رای عدالت اقتضایش چنان فرمان داد که : احدی جامه سرخ نپوشد مگر کسی که عرض حال داشته باشد ، تا به تدارک احوالشان قیام تواند نمود .

هفتم آنکه : چون شکوه مظلومی را شنید و حال ستمدیده ای به او رسید در تحقیق صدق و کذب آن تفحص نماید و به محض اینکه

بعضی از رشوه خواران ، یاصاحب غرضان ، تکذیب او را کنند یا او را به ابلهی یا نادانی یا غرض نسبت دهند اکتفانمایند ، و بعد از آنکه صدق واقعه بر او روشن شد آنچه مقتضای عدالت باشد در آن معمول دارد ، و در رفع آن ستم از آن مظلوم مسامحه نماید .

در عهد داود پیغمبر علیه السلام فرماندهی جبار بود ، آفریدگار عالم - جل شانہ - به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که : «برو به نزد آن جبار و بگو که : من تو را برای آن سلطنت نداده ام که مال دنیا بر روی هم جمع کنی ، بلکه به جهت آن زمام فرمانروائی را به دست تو داده ام که دادرسی مظلومان کنی و نگذاری که ناله دادخواهی ایشان به درگاه من رسد . به درستی که من سوگند خورده ام به ذات مقدس خودم که : یاری مظلوم کنم و انتقام کشم از کسی که در حضور او ستم بر مظلومی رفته و او نصرت وی نکرده» . (۱)

و قطع نظر از اخبار ، چگونه با مروت و انصاف جمع می شود ؟ و کجا با مردی و مردانگی می سازد که بی رحم و ستمکاری دست تظلم و تعدی به گریبان بیچاره بینوائی افکنده باشد ، و آه و ناله او را به فلک رسانیده باشد ، و این معنی بر کسی ظاهر شود و خداوند عالم او را قدرت بر دفع آن ستم داده باشد و با وجود این ، دل او به درد نیاید و در اعانت آن مظلوم مسامحه کند و آن بیچاره را گرفتار ظلم بگذارد و خود شبها باخاطر جمعی در بستر استراحت

ص: ۷۴۷

آساید! هان، هان ای فرمانروایانی که روز را به عیش و طرب به شب می رسانید و شب را با صد گونه استراحت به سر می آورید، یاد آورید از ستم رسیدگان بیچاره، و مظلومان آواره که روزها در تعب و تصدیع، و شبها از بیم ظلم و ستم با هزار گونه غم و الم توام به سر می رسانند.

ترا شب به عیش و طرب می رود*** چه دانی که بروی چه شب می رود

بدار، ای خداوند زورق در آب*** که بیچارگان را گذشت از سر آب

تو را کوه پیکر هیون (۱) می برد*** چه دانی پیاده که چون می رود

توقف کنید ای جوانان چست (۲)*** که در کاروان اند پیران سست

حکایت دادرسی نمودن سلطان محمود غزنوی

از سلطان محمود غزنوی مشهور است که: شبی در بستر استراحت خفت و در آن شب، خواب پیرامون چشم او نگردید، هر چند از پهلویی به پهلویی می غلطید دیده اش به هم نمی رسید. با خود گفت: همانا مظلومی در سرای من به تظلم آمده و دست دادخواهی او، راه خواب را بر چشم من بسته. پس پاسبانان را گفت که: در گرد خانه من بگردید و ببینید که مظلومی را می یابید بیاورید. پاسبانان، اندکی تفحص کرده کسی رانیافتند. باز سلطان هر قدر سعی کرد خواب به دیده او نیامد، بار دیگر ایشان را امر به تجسس نمود. تا سه دفعه، در مرتبه چهارم خود برخاست و بر اطراف دولت سرای خود می گشت تا گذارش به مسجد کوچکی که به جهت نماز کردن امراء و غلامان در حوالی خانه سلطان ساخته بودند افتاد، ناله زاری شنید که از دل

ص: ۷۴۸

۱- ۵۲. شتر تندرو.

۲- ۵۳. چالاک

بی قراری بر می آید، و آه سردی شنید که از جان پردردی کشیده می شود، نزدیک رفته دید بیچاره ای سر به سجده نهاده و از سوز دل خدا را می خواند. سلطان فغان برکشید که زنهار ای مظلوم! دست دادخواهی نگهدار که من از اول شب تا حال خواب را بر خود حرام کرده تو رامی جویم و شکوه مرا به درگاه پادشاه عالم نکنی که من در طلب تو نیاسوده ام. بگو تا بر تو چه ستم شده؟ گفت که: ستمکار بی باکی شب پا به خانه من نهاده مرا از خانه بیرون کرده و دست ناپاکی به دامن ناموس من دراز کرده خود را به در خانه سلطان رسانیدم چون دستم به او نرسید عرض حال خود را به درگاه پادشاهان کردم. سلطان را از استماع این سخن آتش در نهاد افتاده و چون آن شخص مشخص رفته و در آن شب، جستن او میسر نبود، فرمود: چون بار دیگر آن نابکار آید او را در خانه گذاشته به زودی خود را به من برسان. و آن شخص را به پاسبانان خرگاه سلطانی نموده گفت: هر وقت از روز یا شب که این شخص آید اگر چه من خواب راحت باشم او را به من رسانید. بعد از سه شب دیگر آن بدگهر به در خانه آن شخص رفته، بیچاره به سرعت تمام خود را به سلطان رسانید. آن شهریار دادرس، بی توقف از جا جسته با چند نفر از ملازمان، خود را به سر منزل آن مظلوم رسانیده اول فرمود تا چراغ را خاموش کردند. پس تیغ از میان کشیده آن بدبخت

را به قتل آورده و چراغ را طلبدیده روی آن سیاه رو را ملاحظه کرده به سجده افتاد. آن مسکین، زبان به دعا و ثنای آن خسرو معدلت آئین گشود و از سبب خاموش کردن چراغ و سجده افتادن استفسار کرد.

سلطان گفت: چون این قضیه مسموع من شد به خاطر من گذشت که: این کار یکی از فرزندان من خواهد بود، زیرا به دیگری گمان این جرئت نداشتم، لهنذا خود متوجه سیاست او گشتم که مبادا اگر دیگری را بفرستم تعلل نماید. و سبب خاموش کردن چراغ، این بود که: ترسیدم اگر این، یکی از فرزندان من باشد مهر پدری مانع سیاست گردد. و باعث سجده، آن بود که: چون دیدم که بیگانه است، شکر الهی کردم که فرزندم به قتل نرسید و چنین عملی از اولاد من صادر نگردد.

فرمانفرمایان روزگار باید در این حکایت تامل کنند و ببینند که: به یک دادرسی که در ساعتی از آن سلطان سرزد حال نزدیک به هزار سال است که نام او به واسطه این عمل، در چندین هزار کتاب ثبت شده، در منابر و مساجد، این حکایت از او مذکور، و خاص و عام، آفرین و دعا بر او می فرستند، علاوه بر فواید اخرویه و ثنوبات کثیره.

بلی:

گر بماند نام نیکی ز آدمی*** به کزو ماند سرای زرنگار

حکایت دادرسی سلطان ملک شاه

و نیز منقول است که: سلطان ملک شاه سلجوقی، در کنار زاینده رود شکار می نمود، ساعتی در مرغزاری آسایش نمود. یکی از غلامان خاص

ص: ۷۵۰

، گاوی در کنار نهری دیدمی چرید ، آن را ذبح کرد و پاره ای از گوشتش را کباب نمود . آن گاو از پیره زنی بود که چهار یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از شیر آن حاصل می شد . چون آن عجوزه از این واقعه مطلع شد دود از نهاد او بر آمد و مقنعه از سر کشیده بر سر پلی که گذرگاه آن سلطان بود نشست تا سلطان به آنجا رسید . با قد خمیده از جای جست و با دیده گریان روی به سلطان کرده گفت : ای پسر «الب ارسلان» ! اگر داد مرا در سر این پل نمی دهی در سر پل صراط دست دادخواهی بر آرم و ست خصومت از دامت برندارم . بگو تا از این دو پل کدام را اختیار می کنی ؟ سلطان از هیبت این سخن بر خود بلرزید و پیاده گشته گفت : مرا طاقت سر پل صراط نیست بگو تا چه ستم بر تو شده ؟ پیره زال صورت حال رابه موقوف عرض رسانید . سلطان متاثر گشته اول فرمود : تا آن غلام را به سیاست رسانیدند . و به عوض آن ماده گاو ، هفتاد گاو ، و به روایتی دویست گاو از سر کار خاصه به آن پیره زال دادند .

گویند که : چون ملک شاه از دنیا رفت آن پیره زال بر سر قبر او نشست و گفت :

پروردگارا ! من بیچاره بودم او مرا دستگیری کرد امروز او بیچاره است تو او رادست گیری کن .

یکی از نیکان ، سلطان را در خواب دیده گفت : خدا با تو چه کرد ؟ گفت : اگر نه دعای آن پیره زن بودی مرا

عذابی می کردند که اگر بر همه اهل زمین قسمت می نمودند همگی معذب می شدند .

و این حکایت نیز مانند حکایت اول ، سزاوار است که باعث هوشیاری شهریاران گردد ، زیرا که : ایشان مبالغی خطیر خرج می کنند تا ولایتی را تسخیر کنند ، و در آنجا چند روزی خطبه به نامشان خوانده شود ، و روی سکه به نقش اسمشان مزین گردد . و نمی دانم کدام خطبه از این بلند آوازه تر که حال ، قرون بی شماری است که در جمیع منابر عالم به اسم سامی این دو سلطان خوانده می شود . و چه سکه از این نقش پاینده تر که حال ، بسی روزگاران است که در دفاتر و کتب به نام نامیشان نقش می شود .

هشتم آنکه : نهایت اجتناب فرماید از گذاردن بدعتی ، چون اگر آن را نفعی باشد در زمانی اندک به سر خواهد آمد . و تا قیام یامت بدنامی و لعنت از برای او خواهد بود . و همه روزه اثر بدی آن در قبر به او خواهد رسید . و هر لحظه موجب اشتداد عذاب او خواهد شد .

چنان زی که ذکرت به تحسین کنند*** چو مردی نه بر گورت نفرین کنند

نباید به رسم بد آئین نهاد*** که گویند لعنت بر آن کاین نهاد

بسا نام نیکوی پنجاه سال*** که یک نام زشتش کند پایمال

نهم آنکه : چون از احدی خیانت یا خباثتی صادر شود ، یا در طریق خدمت ، خطاء یا لغزشی سرزند تا ممکن باشد قلم عفو بر آن کشیده دیده التفات از آن پوشند . زیرا که : عفو جرایم ، از اشرف مکارم است .

نانچه جناب مستطاب امير المؤمنين عليه السلام فرموده اند که : «جمال السياسه العدل في الامر و العفو مع القدره» يعنى : «جمال شهريارى و حسن مملکت داری ، عدل نمودن در فرمانفرمائی ، و با قدرت بر انتقام ، عفو فرمودن است» . (۱)

دهم : و آن عمده لوازم ، بلکه موقوف عليه همه آنهاست ، آن است که : مقصود از مملکت داری و فرمان فرمائی ، استيفای «حظوظ» نفسانيه و پیروی لذات و شهوات جسمانيه نباشد . و عنان نفس را از «ملاهی» (۲) و «مناهی» (۳) باز دارد . و همه همت او بر آسایش و آرایش مصروف نباشد .

سکندر که او ملک عالم گرفت*** پی جستن کام خود کم گرفت

حضرت امير المؤمنين عليه السلام می فرماید که : «راس الافات الوله باللذات» يعنى : «سر همه آفتها ، شیفته شدن به لذتهاست» . (۴)

شنیدم که در وقت نزع روان*** به هر مز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگهدار درویش باش*** نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس*** چو آسایش خویش خواهی و بس

إذا غدا ملک باللغو مشتغلاً*** فاحکم علی ملکه بالویل و الخرب

يعنى : «چون پادشاه ، مشغول لهو و لعب ، و مفتون لذات نفس گردد ، و اوقات خود را صرف آن سازد ، حکم کن که ملک آن تباه و ویران خواهد شد» .

بلی : آرایش ملک ، و پیرایه آن عدالت است . و آسایش سلطان ، از آسایش رعیت هیچ جامه بر قامت شهرياران براننده تر از کسوت معدلت نیست . و هیچ تاجی رخشنده تر از افسر مرحمت نه .

ص: ۷۵۳

۱- ۵۴. غرر الحکم (مترجم) ، ج ۱ ، ص ۳۷۴ ، ح ۷۶

۲- ۵۵. جمع «ملهی» ، آلت لهو .

۳- ۵۶. کارهای ممنوع و نهی شده .

۴- ۵۷. غرر الحکم (مترجم) ، ج ۱ ، ص ۴۱۲ ، ح ۲۳ .

شنیدم که فرماندهی دادگر*** قبا داشتی هر دو رو آستر

یکی گفتش ای خسرو نیک روز*** قبائی ز دیبای چینی بدوز

بگفت این قدر ستر و آسایش است*** چو زین بگذری زیب و آرایش است

چه زشت است پیرایه بر شهریار*** دل شهری از ناتوانی فکار

و مخفی نماند که : همچنان که بر شهریاران و ملوک ، معدلت گستری و رعیت پروری لازم ، و بر ایشان متحتم است که سایه شفقت و مرحمت بر سر کافه خلا-یق بگسترانند همچنین بر کافه رعایا ، و عامه برایا واجب است که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز ندانسته همواره طریق یک رنگی و اخلاص ، مسلوک دارند . و اسامی سامیه ایشان را در «خلا» و «ملا» ، به تعظیم و تکریم بر زبان جاری سازند . و دعای آنها را بر ذمه خود لازم شمارند .

از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که فرمودند : «ای گروه شیعه ! خودرا ذلیل مسازید و به ورطه میندازید ، به سبب نافرمانی سلطان و فرمان فرمای خود ، پس اگر عادل است از خدای - تعالی - در خواست کنید او را پاینده بدارد . و اگر ظالم است از درگاه الهی مسئلت نمایید که او را به صلاح آورد ، که صلاح احوال شما در صلاح سلطان شماست . به درستی که : سلطان عادل ، به منزله پدر مهربان است . پس بپسندید برای او آنچه برای خود می پسندید ، و نپسندید برای او آنچه از برای خود نمی پسندید» .

و بالجمله وجود طبقه عالیه سلاطین ، از اعظم نعمای الهی ، و قدر

ایشان را ندانستن ، کفران نعمت غیر متناهی است . پس تخم اخلاص ایشان را در باطن کاشتن ، و ستون وجودشان را پیوسته به دو دست دعا داشتن بر عالمیان واجب است .

فصل : معالجه مرض ظلم و تحصیل ملکه عدالت

بدان که : مکرر مذکور شد که معالجه امراض نفسانیه ، به معجون مرکب از علم و عمل است . پس دفع صفت خبیثه ظلم ، و کسب فضیلت عدالت ، به علم و عمل می شود .

اما علاج علمی ، آن است که : در آنچه مذکور شد از مفسد دنیویه و دینیه ظلم ، و فواید عدل تامل کند ، و همه را در دل خود جای دهد .

و بدان که : عدالت ، موجب نام نیک و محبت دور و نزدیک ، و دوام دولت ، و قوام سلطنت ، و آمرزش آخرت می گردد .

بلکه از اخبار مستفاد می شود که : «بدن سلطان عادل ، در قبر از هم نمی ریزد» . (۱)

و یاد آورد بدنامی ظلم و ستم ، و نفور طبع مردم از ظالم را . و بداند که : ظلم ، باعث تباهی دولت ، و ویرانی آن می شود . و دعای دعا کنندگان در حق او تاثیری نمی بخشد .

ببایست عذر خطا خواستن*** پس از شیخ و صالح دعا خواستن

دعای وی ات کی بود سودمند*** اسیران محتاج در چاه و بند

کجا دست گیرد دعای وی ات*** دعای ستمدیدگان در پی ات

و تامل کند اگر کسی بر او ظلم کند و کسی به داد او نرسد ، از برای او چه حالت خواهد بود ، آن بیچاره مظلوم نیز همین حال

ص : ۷۵۵

را دارد .

میازار موری که دانه کش است*** که جان دارد و جان شیرین خوش است

و از روز درماندگی خود یاد آورد ، و به خاطر گذراند زمانی را که : دسترسی به تلافی آن نداشته باشد .

دایم گل این بستان ، شاداب نمی ماند*** دریاب ضعیفان را در وقت توانائی

و به نظر عبرت بر دنیا و دولت آن بنگرد . و احوال گذشتگان را یاد آورد . و به تحقیق بداند که : ظلم و ستم خواهد گذشت و بجز مظلومه و وبال و بدنامی و نکال از برای او نخواهد ماند . و سراپای جهان را سیر کند و بی وفائی دنیا را مشاهده نماید .

خبر داری از خسروان عجم*** که کردند بر زیردستان ستم

نه آن شوکت و پادشاهی بماند*** نه آن ظلم بر روستائی بماند

جهان ای پسر ملک جاوید نیست*** ز دنیا وفاداری امید نیست

نه بر باد رفتی سحرگاه شام*** سریر سلیمان علیه السلام

به آخر ندیدی که بر باد رفت*** خنک آنکه با دانش و داد رفت

نکوئی کن امروز چون ده تو راست*** که سال دگر دیگری کدخداست

هان ، هان ! به دولت و جاه ، مغرور نشوی . و به قوت و جاه ، فریب نخوری . چند روز دنیا را قابلیت نیست که به سبب آن ، مرتکب ظلم و ستم باید شد . و لذت این عاریت سرا آن قدر نه که به جهت آن دل بیچارگان را توان افسرد .

مکن تکیه بر مسند و تخت خویش*** که هر تخت را تخته ای هست پیش

به بازوی بهمن

ص: ۷۵۶

بر آسوده مار*** زروئین دژ افتاده اسفندیار

بهار فریدون و گلزار جم*** به باد خزان گشته تاراج غم

نسب نامه دولت کیقباد*** ورق بر ورق هر طرف برده باد

کجا رستم و زال و سیمرخ و سام*** فریدون و فرهنگ و جمشید و جام

زمین خورد و از خوردشان دیر نیست*** هنوزش ز خوردن شکم سیر نیست

چنین است رسم این گذرگاه را*** که دارد به آمد شد این راه را

یکی را در آرد به هنگامه تیز*** یکی را ز هنگامه گوید که خیز

که داند که فردا چه خواهد رسید*** ز دیده که خواهد شدن ناپدید

که را رخت از این خانه بر در نهند*** که را تاج اقبال بر سر نهند

اما علاج عملی آنکه: پیوسته مطالعه اخبار و آثاری که در ذم ظلم و مفسد آن، ومدح عدل و فواید آن، رسیده بکند. و آثار و کایت سلاطین عادل، و کیفیات عدالت ایشان را مرور نماید. و با اهل علم و فضل مجالست نماید. و خود را خواهی نخواهی از ظلم و ستم منع نماید. و دادرسی فقراى مظلومین کند، تا لذت عدالت را بیابد. و شیرینی شهد عدل در کامش درآید، و این صفت فاضله، ملکه او گردد.

صفت چهارم: ترک اعانت مسلمین و عدم اهتمام در امور ایشان

ترک اعانت مسلمین و عدم اهتمام در امور ایشان

و منشا این صفت، اگر عداوت یا حسد باشد، از رذایل قوه غضبیه خواهد بود. و اگر باعث آن، کسالت، یا بخل، یا ضعف نفس باشد از نتایج قوه شهویه محسوب خواهد شد.

و بالجمله شکی نیست که

ص: ۷۵۷

: این ، از رذایل صفات ، و از جمله مهلکات ، و علامت ضعف ایمان و باعث حرمان از درجات «جنان» (۱) است . و احادیث و اخبار در مذمت آن بسیار وارد شده .

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «هر که مضایقه کند از اعانت برادر مسلم خود و بر آوردن حاجت او ، مبتلا می شود به اعانت کردن کسی که در اعانت او گناه باشد و هیچ مزدی از برای او نباشد» . (۲)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «هر مردی از شیعیان ما که یکی از برادران او به نزد او آید و از او در حاجتی استعانت جوید و آن مرد با وجود قدرت ، اعانت او را نکند خدا مبتلا سازد او را به اعانت کردن دشمنان ما ، تا به واسطه آن ، خدادار روز قیامت او را عذاب کند» . (۳)

و فرمود که : «هر مؤمنی منع نماید از مؤمن دیگری چیزی را که به آن محتاج باشد ، و آن شخص قادر بر رسانیدن آن به او باشد - از خود یا از جای دیگر - خدا در روز قیامت او را باز می دارد در حالتی که روی او سیاه و چشم او کبود و دستهای او به گردن بسته باشد . پس خطاب می رسد که : این است خیانتکاری که خیانت با خدا و پیغمبر نموده . پس امر می شود که : او را به جهنم افکنند» . (۴)

روزی آن سرور به جمعی که در خدمت او حاضر بودند فرمود : «چه شده است شمارا که استخفاف به ما می کنید ؟ مردی از اهل

ص : ۷۵۸

۱- ۱. جمع «جنت» به معنی بهشت .

۲- ۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۶ ، ح ۱ .

۳- ۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۶ ، ح ۲ .

۴- ۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۷ ، ح ۱ .

خراسان برخاست و عرض کرد: معاذ الله که ما استخفاف به تو یا به چیزی از فرموده تو کنیم. حضرت فرمود: تو یکی از آنهایی که به من استخفاف کردی. عرض کرد معاذ الله. حضرت فرمود: آیا نشنیدی که فلان شخص در نزدیکی منزل جحفه وقتی که می آمدی می گفت: مرا به قدر یک میل سوارکن که و الله خسته شده ام، و تو سر راست نکردی، پس استخفاف به او کردی. و هر که استخفاف به مؤمنی کند به ما استخفاف کرده است و حرمت خدای - عز و جل - را ضایع نموده است» (۱).

و فرمود: «هر که به جهت حاجتی به نزد برادر خود رود و او قدرت بر روا کردن آن داشته باشد و روا نکند، خدا بر او مسلط می کند افعی را که انگشت ابهام او را در قبر بگذرد، تا روز قیامت» (۲).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: «هر که به نزد مردی از برادران خود رود و پناه بر او برد به جهت کاری، و او با وجود قدرت، او را پناه ندهد، به تحقیق که قطع ولایت خدا را کرده است» (۳).

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «هر که اهتمام در درست کردن و اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست، به شرط قدرت» (۴).

فصل: اهتمام در ثواب قضای حوائج مسلمین و اعانت بر ایشان

ضد این صفت، اهتمام داشتن در قضاء حوائج مسلمین، و سعی در اعانت و برآوردن مهمات ایشان است. و این، از صفات شریفه، و

ص: ۷۵۹

۱-۵. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۲، ح ۱

۲-۶. کافی، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۵.

۳-۷. کافی، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۴.

۴-۸. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱.

ثواب به جا آوردن آن بی حد و نهایت است .

طریقت بجز خدمت خلق نیست*** به تسبیح و سجاده و دلق (۱) نیست

ره نیک مردان آزاده گیر*** چو استاده ای دست افتاده گیر

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که : «هر که یک حاجت برادر خود را بر آورد ، چنان است که در همه عمر خود خدا را خدمت کرده است» . (۲)

و فرمود : «هر که راه رود به جهت حاجت برادر خود در یک ساعت از شب یا روز ، خواه آن را بر آورد یا نه بهتر است از برای او از اعتکاف دو ماه» . (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «هر که برود در پی بر آوردن حاجت برادر مسلم خود ، خدای - تعالی - هفتاد و پنج هزار ملک را امر می فرماید که او را سایه بیندازند . و هیچ قدمی بر نمی دارد مگر این که خدا از برای او حسنه می نویسد و سیئه را محو می کند . و درجه او را بلند می گرداند . و چون از حاجت او فارغ شد ثواب حج و عمره از برای او ثبت می کند» . (۴)

و فرمود : «هر که برادر او حاجتی به نزد او بیاورد و او نتواند روا کند و دل او مشغول شود به اینکه اگر می توانست روا کند روا می کرد خدای - تعالی - به این جهت او را داخل بهشت می کند» . (۵)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «هر که بر آورد حاجتی از برادر مؤمن خود را ، خدای - تعالی - در روز قیامت صد

ص : ۷۶۰

۱- ۹. پوستین و جامه درویشی .

۲- ۱۰. بحار الانوار ، ج ۷۴ ، ص ۳۰۲ ، ح ۴۰ .

۳- ۱۱. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۸۵ .

۴- ۱۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۷ ح ۳

۵- ۱۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۶ ، ح ۱۴ .

هزار حاجت او را بر می آورد ، که یکی از آنها داخل کردن اوست به بهشت . و یکی دیگر آن است که : خویشان و برادران و آشنایان او را داخل بهشت می کند ، اگر دشمن اهل بیت نباشند» . (۱)

یکی خار پای یتیمی بکند*** به خواب اندرش دید صدر خجند (۲)

همی گفت و در روضه ها (۳) می چمید (۴)*** کزان خار بر من چه گلها دمید

و فرمود : «بر آوردن حاجت برادر مؤمن ، بهتر است از آزاد کردن هزار بنده . و سوار کردن هزار پیاده ، که در راه خدا جهاد کنند» . (۵)

و فرمود که : «بر آوردن حاجت برادر مؤمنی محبوب تر است در نزد خدا از بیست حج ، که صاحب آن در هر حجی صد هزار دینار در راه خدا انفاق کرده باشد» . (۶)

و فرمود : «هر که این خانه را یک طواف کند ، شش هزار حسنه از برای او نوشته می شود . و شش هزار سیئه از او محو می شود . و شش هزار درجه بلند می شود . و شش هزار حاجت او برآورده می شود . و چون به نزدیک «ملتزم» ، - که موضعی است از دیوار خانه - رسد هفت در بهشت بر او گشوده می شود .

راوی گوید عرض کردم که : فدای تو شوم ، این فضیلت همه در طواف است ؟ فرمود بلی . و خبر دهم ترا به بهتر از این ، بر آوردن حاجت مسلمانی افضل است از ده طواف» . (۷)

و فرمود : «هر مؤمنی که حاجتی به نزد برادر خود آورد ، پس به درستی که این رحمتی است که خدا به سوی او

ص: ۷۶۱

۱-۱۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ ، ح ۱ .

۲-۱۵. از شهرهای معروف ماوراء النهر است که شهری به نظافت و پاکی و پرمیوه بودنش در آنجا نیست .

۳-۱۶. باغها و گلستانها .

۴-۱۷. با ناز راه می رفت .

۵-۱۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ ، ح ۳ .

۶-۱۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ ، ح ۴ .

۷-۲۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۴ ، ح ۸ .

رانده و از برای او سبب ساخته است . پس اگر آن حاجت را بر آورد ، رحمت را قبول کرده است . و اگر آن حاجت را رد کند - با وجود قدرت او بر قضای آن - از خود رد کرده است رحمتی را که خدا به سوی او فرستاده بود» . (۱)

و فرمود : «هر که راه رود در پی بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود ، از برای خدا تا آن را بر آورد ، خدای - تعالی - ثواب حج و عمره مقبول ، و روزه دو ماه از ماههای حرام ، و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام به جهت او می نویسد . و کسی که برود در پی روا کردن حاجت برادر خود و آن حاجت برآورده نشود ، ثواب یک حج مقبول خدا به جهت او می نویسد» . (۲)

و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که : «از برای خدا در روی زمین بندگانی است که سعی می کنند در حاجات مردم ، ایشان اند که در روز قیامت از هر خوف و ترسی ایمن اند . و هر که سروری در دل مؤمنی داخل کند ، خدا در روز قیامت دل او را شاد می گرداند» . (۳)

کسی نیک بیند به هر دو سرای*** که نیکی رساند به خلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است*** که خلق از وجودش در آسایش است

و اخبار بر این مضامین بسیار است ، که شرح دادن همه آنها ممکن نیست . و خود این مطلب چندان ظاهر است که احتیاج به بیان ندارد ، زیرا همه مردمان ، بندگان خداوندمنان اند ، و هر که با بنده کسی نیکی کند

ص : ۷۶۲

۱- ۲۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ ، ح ۵

۲- ۲۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۵ ، ح ۹

۳- ۲۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۷ ، ح ۲

همانا با او کرده است . بلکه بسا باشد که مولا- از نیکی کردن به بنده او خشنودتر می شود از نیکی کردن به خود او . پس کسی که رضای خدا را جوید ، در کار گذاری بندگان او نهایت اهتمام را به جا می آورد .

غم جمله خور در هوای یکی***مراعات صد کن برای یکی

و هر که را حق - سبحانه و تعالی - اقتدار آن داد که کار مسلمانی را بسازد ، باید به شکرانه آن ، به «طی امر» (۱) آن پردازد .

چو خود را قوی حال بینی و خوش***به شکرانه ، بار ضعیفان بکش

ثواب اعانت بر مسلمین و بر آوردن حاجات ایشان

و شکی نیست که : بر آوردن حاجات برادران دینی موجب سرور و خوشحالی ایشان می گردد . و ثواب مسرور کردن برادر ایمانی نیز از حد و نهایت بیرون است . شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن کشوری است . دلهای غمناک ، خانه خداوند پاک است . پس کسی که آن را به شادی مرمت کند خانه خدا را مرمت کرده است . و هر کسی را نسبت بندگی خداست ، و هر که بنده کسی را شاد کند ، مولای او را شاد کرده است .

از حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است که : «هر که سرور داخل دل مؤمنی کند ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مسرور کرده است . و هر که رسول را مسرور کند ، خدا را مسرور کرده است . و همچنین غمناک ساختن مؤمن» . (۲)

و نیز از آن سرور مروی است که : «هر که فریاد رسی کند مؤمن مضطری را

ص: ۷۶۳

۱- ۲۴. پیمودن

۲- ۲۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ ، ح ۱۴ .

در وقت گرفتاری او، و او را از غم فرج دهد، و یاری کند او را به بر آوردن حاجت او، خدای - تعالی - می نویسد از برای او هفتاد و دو رحمت خود را، که یکی را در دنیا به اومی رساند و به آن امر معیشت او را به اصلاح می آورد. و هفتاد و یک دیگر را ذخیره می کند از برای روز قیامت و هولهای آن روز». (۱)

و از سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه السلام مروی است که: «هر که شاد کند مؤمنی را از غم و اندوه، شاد می کند خدای - تعالی - دل او را در روز قیامت». (۲)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که شاد کند مؤمنی را، مرا شاد کرده است. و هر که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است». (۳)

و فرمود که: «محبوب ترین اعمال در نزد خداوند متعال - جل شانہ - شاد کردن مؤمنان است». (۴)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «در آن چیزهایی که خداوند - سبحانه - با بنده خود موسی علیه السلام راز گفت این بود که: فرمود مرابندگانی است که بهشت خود را بر ایشان مباح فرموده ام، و ایشان را در بهشت صاحب اختیار خواهم ساخت. موسی عرض کرد: پرودگارا! ایشان چه طایفه اند؟ فرمود: کسی است که دل مؤمنی را شاد سازد سپس آن حضرت فرمود که: «شخص مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود، آن جبار قصد او کرد

ص: ۷۶۴

۱-۲۶. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۱.

۲-۲۷. کافی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۴.

۳-۲۸. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۱.

۴-۲۹. کافی، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۴.

آن مؤمن فرار کرد به ولایت کفار، و به خانه مرد مشرکی فرود آمد. و آن شخص مشرک وی را جای داد و با او مهربانی کرد و میهمانی او نمود. و چون هنگام وفات آن شخص کافر رسید پروردگار عالم به او وحی فرستاد که: قسم به عزت و جلال خودم که اگر در بهشت تو را راه می بود - یعنی کافر نمی بودی - ترا در آنجا ساکن می کردم، اما بهشت حرام است بر کسی که مشرک بمیرد، و لیکن ای آتش دوزخ! او را بترسان و حرکت ده و لیکن اذیت مرسان. و روزی از دو طرف روز به او خواهد رسید». (۱)

و نیز آن حضرت فرمود که: «چنان نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شاد کرد فقط او را شاد کرده است، نه، بلکه و الله ما را شاد کرده است. بلکه و الله پیغمبر خدا را شاد کرده است». (۲)

و فرمود که: «چون مؤمن از قبر خود بیرون آید با او «مثالی» (۳) بیرون خواهد آمد و به او خواهد گفت: بشارت باد تو را به کرامت و سرور از جانب خدا. آن مؤمن خواهد گفت: خدا ترا به خیر بشارت دهد. پس آن مثال همراه او خواهد رفت و او را بشارت خواهد داد. و چون به امر هولناکی رسند گوید: این از تو نیست. و چون به خوبی رسند گوید: این از تو است. و از او جدا نخواهد شد تا او را به مقام حضور باری - تعالی - باز دارد. پس

ص: ۷۶۵

۱- ۳۰. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۳

۲- ۳۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۶.

۳- ۳۲. شیخ و جسم مثالی. (فلاسفه معتقدند که: عالم مثال و اشباح، عالمی است میان عالم ارواح و عالم اجسام، که شبیه به عالم اجسام است. مثل صورت در آینه که جسم به نظر می آید اما جسم نیست. و ارواح بعد از مفارقت ابدان مثالی می مانند تا قیامت). رک: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۸۷.

چون امر الهی رسد که او را به بهشت برند ، آن مثال خواهد گفت که :

بشارت باد ترا ، که خدای - تعالی - امر فرموده تو را به بهشت برند . آن مؤمن گوید خداتو را رحمت کند تو کیستی که با من همراهی کردی و مرا بشارت رسانیدی ؟ گوید : من آن سروری هستم که در دنیا مرا داخل دل‌های برادران خود می کردی . خدای - تعالی - مرا خلق کرد که تو را بشارت رسانم و در تنهایی انیس تو باشم» . (۱)

و این قدر که از برای ادخال سرور بر برادران دینی فضیلت و ثواب وارد شده است همان قدر معصیت و عذاب در اندوهگین کردن آنهاست . و کسی که شاد شود از غمناکی بندگان خدا ، خبیث النفس و ناپاک طینت است .

و شکی نیست که : این صفت ، ناشی از خباثت نفس است . و بسیاری از خبیث طبعان ، به این صفت مبتلا هستند ، و در پی آن اند که اخبار موحشه را به مردم رسانند . و چون خبری شنیدند که موجب غم و اندوه کسی است ، آرام نمی گیرند تا آن خبر را به او رسانند .

صفت پنجم : کوتاهی و مسامحه کردن در امر به معروف و نهی از منکر

کوتاهی و مسامحه کردن در امر به معروف و نهی از منکر

و سبب آن یا ضعف نفس است ، یا طمع مالی . و آن از جمله مهلکات است . و ضرر آن عام ، و فساد ، آن تام است ، زیرا اگر بساط امر به معروف و نهی از منکر پیچیده شود ، و اساس آن برچیده شود ، آیات نبوت از میان مردم بر طرف ، و احکام دین و ملت ضایع و تلف می گردد

ص: ۷۶۶

. و جهل و نادانی عالم را فرو می گیرد . و ضلالت و گمراهی ظاهری می شود . و آثار شریعت رب العالمین فراموش ، و چراغ آیین سید المرسلین خاموش ، فتنه و فساد شایع ، و ولایت و اهل آنها نابود و ضایع می گردند .

و از این جهت است که می بینی و می شنوی که : در هر روزگاری که قوی النفس دینداری که حکم او نافذ و جاری بود ، از علمای صاحب دیانت ، یا امرای صاحب سعادت از پی این کار دامن همت بر میان زد ، و در راه دین و آئین از ملامت و سرزنش مردمان اندیشه نکرد ، همه مردمان به طاعات و «مبرات» (۱) راغب ، و تحصیل علم و عمل را طالب شدند . و برکات از آسمان بر ایشان نازل ، و خیر دنیا و آخرت ایشان را حاصل شد . و در هر زمانی که عالم عاملی ، یا سلطان عادل همت بر این امر خطیر نگماشت ، و این کار عظیم را سهل انگاشت ، امر مردم فاسد ، و بازار علم و عمل کاسته گشته مردم به لهو و لعب مشغول ، و به هوا و هوس گرفتار ، و خود سر شدند . و یاد خدا و فکر روز جزا را فراموش ، و از باده معاصی و ملامتی مست و مدهوش گشتند .

و به این سبب در آیات و اخبار ، مذمت بسیار بر ترک امر به معروف و نهی از منکر شده .

خدای - تعالی - می فرماید :

«لولا ینهیهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون»

یعنی :

ص : ۷۶۷

۱- ۱. خوبیها .

«چرا نهی نمی کنند علماء و دانایان ، ایشان را از گفتار گناه و خوردن حرام ؟ هر آینه بدکاری است آنچه می کنند» . (۱)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «هیچ قومی نیست که معصیت کنند و در میان ایشان کسی باشد که قدرت داشته باشد ایشان را منع کند و نکند ، مگر بیم آن است که خدای - تعالی - فروگیرد ایشان را به عذابی که از نزد او نازل می گردد» . (۲)

و نیز از آن سرور منقول است که فرمود : «باید البته امر به معروف و نهی از منکر نمایید . و الا بدان شما بر شما مسلط می شوند . پس خوبان شما دست به دعا بر می دارند و دعای ایشان به درجه اجابت نمی رسد» . (۳)

و فرمود که : «خدا عذاب نمی کند خواص را به گناه عوام ، تا معاصی در میان ایشان ظاهر و هویدا گردد و خواص را قدرت بر انکار آنها باشد و انکار نکنند» . (۴)

و از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام منقول است که فرمود : «به درستی که کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند بدان واسطه بود که مرتکب معاصی شدند ، و علمای ایشان آنها را نهی نکردند ، چون معصیت ایشان به طول انجامید عقوبات الهی بر ایشان نازل گردید» . (۵)

و فرمود که : «امر به معروف و نهی از منکر ، دو مخلوق اند از خلقهای الهی ، پس هر که یاری کند آنها را خدا او را عزیز کند . و هر که ذلیل کند آنها را خدا او را ذلیل کند» . (۶)

و نیز از کلمات

ص: ۷۶۸

۱- ۲. مائده ، (سوره ۵) ، آیه ۶۳ .

۲- ۳. محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۹۸ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۷۰ .

۳- ۴. تهذیب الاحکام ، ج ۶ ، ص ۱۷۶ .

۴- ۵. محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۱۰۰

۵- ۶. بحار الانوار ، ج ۱۰۰ ، ص ۷۴ ، ح ۱۱ .

۶- ۷. بحار الانوار ، ج ۱۰۰ ، ص ۷۵ ، ح ۲۱ .

آن حضرت است که: «هر که ترک کند انکار منکر را به دل و دست و زبان، او مرده ای است در میان زندگان». (۱) و فرمود که: «رسول خدا ما را امر کرد که ملاقات کنیم با اهل معاصی با روهای درهم کشیده». (۲) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «خداوند عالم به شعیب نبی وحی فرستاد که: من صد هزار نفر از قوم ترا عذاب خواهم کرد، چهل هزار نفر بدان، و شصت هزار نفر از نیکان. عرض کرد که: پروردگارا! نیکان را چرا؟ خطاب رسید: به جهت آنکه «مماشات» (۳) و سهل انگاری با اهل معصیت کردند و به غضب من غضبناک نگشتند». (۴) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پاکیزه نشد طایفه ای که از اقویای ایشان حق ضعفای ایشان گرفته نشد». (۵) و از آن حضرت مروی است که: «خدای - تعالی - دو ملک را فرستاد به شهری که آن را با اهلش سرنگون سازند، چون به آنجا رسیدند، مردی را دیدند که خدا را می خواند و تضرع می کند و زاری می نماید. یکی از آن دو ملک گفت: این مرد رانمی بینی؟ گفت: چرا و لیکن آنچه خدا فرموده به جا می آوریم. آن یک گفت: من کاری نمی کنم تا پروردگار رجوع کنم و از او سؤال کنم. پس مراجعت کرد و عرض کرد:

پروردگارا! چون به این شهر رسیدیم فلان بنده ترا دیدیم که تو را می خواند و تضرع می کرد. خدای - تعالی - فرمود: امری که

ص: ۷۶۹

-
- ۱- ۸. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱.
 - ۲- ۹. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.
 - ۳- ۱۰. مدارا کردن و همراهی.
 - ۴- ۱۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ذیل ح ۱.
 - ۵- ۱۲. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۲.

کردم به جا آورید، به درستی که آن مرد کسی است که هرگز در غیظ به جهت امر من متغیر نشده، یعنی در معاصی به غضب نیامده». (۱)

و روزی آن حضرت به طایفه ای از اصحاب خود فرمودند که: «بر من لازم است که بی گناهان شما را به گناهکاران مؤاخذه نمایم. و چگونه لازم نباشد و حال اینکه از مردی از شما عمل قبیحی به شما می رسد و انکار بر او نمی کنید. و از او دوری نمی نمائید. و اذیت نمی رسانید او را تا آن را ترک کند». (۲)

و فرمود که: «البته بار خواهم کرد گناهان نادانان شما را بر علما و دانایان شما. چه چیز باز می دارد شما را که چون از مردی از شما معصیتی به شما برسد به نزد او بیائید و او را سرزنش کنید و پند و نصیحت کنید؟! شخصی عرض کرد که: قبول نمی کنند. فرمود: از ایشان دوری کنید و از نشستن با ایشان اجتناب نمائید». (۳)

و اخبار بسیار در منع از حاضر شدن در مجالس معصیت، وارد شده، در صورتی که نهی از آن، و دفع آن مقدور و ممکن نباشد.

و رسیده است که: «اگر کسی در مجلس معصیت حاضر شود لعنت بر او نازل می شود». (۴)

بنابراین، جایز نیست داخل شدن در خانه های ظلمه و فساق، در هنگامی که مشغول ظلمی یا فسقی باشند. و همچنین جایز نیست حاضر شدن در مجامعی که در آنها معصیتی واقع می شود و آدمی قدرت بر دفع آن ندارد، زیرا که: ملاحظه معاصی،

ص: ۷۷۰

۱-۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۳، ح ۲ و بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۶، ح ۶۰.

۲-۱۴. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۵ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱.

۳-۱۵. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۳.

۴-۱۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۶.

بدون ضرورت جایز نیست . و عذر اینکه : من قدرت بر دفع آن ندارم مسموع نی . و به این سبب بود که : جمعی از پیشینیان ، عزلت اختیار کرده و از مردم کناره گرفته و به این مضمون عمل می نمودند .

اگر در جهان از جهان رسته ای ست*** دراز خلق بر خویشتن بسته ای ست

و سبب عزلت ایشان این بود که مبادا در بازار و راه و مجامع و عیدگاه ملاحظه عصیان پروردگار را نمایند و از دفع آن عاجز باشند .

و چون حال مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر را دانستی ، و فهمیدی که بر آن چه قدر مفسد مترتب است ، خواهی دانست که : امر به معصیت و نهی از طاعت چه مفسده ای دارد . و چه عقاب در مقابل آن است ! روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : «چگونه خواهید بود هرگاه زنان شما فاسد شوند ؟ و جوانان شما فاسق گردند ؟ و امر به معروف نکنید و نهی از منکر ننمائید ؟ از روی تعجب عرض کردند که : همچنین وقتی خواهد بود ؟ فرمود : بلی . و بدتر از این ، چگونه خواهید بود هرگاه معروف در نظر شما منکر باشد و منکر معروف ؟ » . (۱)

و هر که تامل کند در اخبار و آثار ، و آگاه باشد بر تواریخ و حکایات پیشینیان ، و بلاها و عقوباتی که به ایشان رسید ، و مشاهده عصر خود را کند ، و آنچه در آن حادث می شود ببیند از : ابتلای مردمان بعد از شیوع معاصی ، به بعضی آفات سماویه و ارضیه

ص : ۷۷۱

۱- ۱۷. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۴، ح ۱۴. و ص ۹۱، ح ۸۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۷، ح ۳۵۹.

، یقین می کند که : هر عقوبت آسمانی و زمینی ، از : طاعون و وباء ، و قحط و غلا ، و کم شدن آب و باران ، و تسلط اشرار و ظالمان ، و قتل و غارت و زلزله و امثال اینها ، به سبب ترک کردن مردمان است امر به معروف و نهی از منکر را .

فصل : اهتمام در امر به معروف و نهی از منکر

اهتمام در امر به معروف و نهی از منکر

بدان که ضد کوتاهی در امر به معروف و نهی از منکر ، سعی و اجتهاد در آنها است . و این از اعظم شعائر دین ، و اقوای علامت شریعت و آئین است . و آن مقصد کلی است از بعثت انبیا و اوصیا ، و نایب گردانیدن متدینین از علمائی که مدار گردش آسیای جمیع ادیان است . و اختلال آن موجب بازماندن آن از دور آن است . و از این جهت مدح و ترغیب به آن در آیات و اخبار بی پایان رسیده ، و امر به آن شده .

خداوند عالم - جل شانہ - می فرماید :

«و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون»

یعنی : «باید از شما طایفه ای باشند که مردم را به خیر بخوانند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند . و این طایفه رستگاران اند» . (۱)

و نیز می فرماید : «کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»

یعنی : «شما بهترین امتی هستید که بیرون آمده اید ، زیرا که : امر می کنید به معروف و نهی می کنید از منکر» . (۲)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : به

ص : ۷۷۲

۱- ۱۸. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۰۴ .

۲- ۱۹. آل عمران ، (سوره ۳) ، آیه ۱۱۰ .

خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که البته شما را یکی از دو چیز خواهد بود: یا آنکه امر به معروف کنید و اهل معاصی را از منکرات باز دارید. یا آنکه حق - سبحانه و تعالی - عذابی از نزد خود بر شما گمارد و هر چند دعا کنید اجابت نکند». (۱)

و نیز از آن حضرت منقول است که: «جمیع اعمال حسنه و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مثل جرعه ای در پیش دریای بی پایان». (۲)

و از آن حضرت مروی است که: «خدای - تعالی - هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر اینکه از برای او خواص اصحاب چند هستند، و آن پیغمبر در میان ایشان به قدری که خدا می خواهد مکث می کند. و به کتاب خدا و اوامر او عمل می کند، تا اینکه خدای قبض روح آن پیغمبر را کند. آن خواص می مانند و به کتاب خدا و امر او و طریقه پیغمبر او عمل می نمایند. و چون ایشان منقرض شدند بعد از ایشان هم طایفه ای می رسند که بر سر منبرها می نشینند که قول ایشان معروف، و عمل ایشان منکر است.

پس هر وقت شما این زمان را دریابید واجب است بر هر مؤمنی که با ایشان جهاد و دفاع کند. و اگر قدرت نداشته باشد در دل با ایشان نزاع داشته باشد. و به غیر از این، اسلامی نیست». (۳)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که: «امر به معروف و نهی از منکر، اجل کسی را نزدیک

ص: ۷۷۳

۱- ۲۰. محجه البیضاء، ج ۴، ص ۹۹. و احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۷۰

۲- ۲۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۹، ذیل ح ۷۰.

۳- ۲۲. محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۰۱.

نمی کند، و روزی کسی را کم نمی کند، و بهتر از این، کلام حقی است که کسی در پیش حاکم جابری بگوید». (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «امر به معروف ونهی از منکر، طریقه پیغمبران، و شیوه نیکان است. فریضه عظیمه ای است که سایر فرایض به واسطه آن به پای داشته می شود. و به آن، راهها امن می گردد. و مکاسب، حلال می شود. و مظلومه ها به صاحبانش رد می شود. و زمین، آباد می گردد. و از دشمنان دین، انتقام کشیده می شود. و امر شریعت، استقامت به هم می رساند. پس به دلهای خود برمعصیت و اهل آن انکار کنید. و انکار ایشان را به زبان آورید. و روهای ایشان را بخراشید. و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان خوف و اندیشه منماید. پس اگر قول شما را قبول کردند و از معصیت باز ایستادند و به حق رجوع کردند دیگر راهی و تسلطی بر ایشان نیست. به درستی که تسلط بر کسانی است که مردمان را ظلم می کنند و در زمین به ناحق سرکشی می نمایند، و ایشان اند که عذابی دردناک از برای ایشان آماده است. و با این کسان، جهاد کنید، با بدنهای خود و دشمن دارید ایشان را به دلهای خود». (۲)

و در بعضی اخبار وارد است که: «موسی علیه السلام بر پروردگار عرض کرد که:

کدام یک از بندگان تو در نزد تو محبوب تر است؟ خطاب رسید: آنکه در تحصیل رضای ما چنان

ص: ۷۷۴

۱- ۲۳. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۹، ح ۷۰.

۲- ۲۴. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۱. و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ضمن ح (۳۷۲) ۲۱

کوشد که دیگران در تحصیل آرزوهای خود . و کسی که به پناه بندگان صالح ما در آید . و کسی که چون معصیت مرا ببیند چنان غضبناک گردد که پلنگ از برای خود ، یعنی از اندک و بسیار خلق نیندیشد . و از کشتن باک ندارد» . (۱)

بلی : مؤمن باید که در حال معاینه معاصی به جهت تحصیل رضای پروردگار جبارغیرت دین ، و عصبیت و حمیت چنان بر او مستولی گردد که از کثرت و قوت مخالفان حق نیندیشد . و به مهابت و سطوت ملوک و سلاطین التفات نکند . و در نصرت حق ، از مال و جان و آبرو مضایقه ننماید .

رسانیدن امر حق طاعت است*** ز زندان نترسی که یک ساعت است

یکی از صحابه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که : « کدام یک از شهیدان نزد خدا گرامی ترند ؟ فرمود : مردی که در پیش حاکم ظالمی سخن حق گوید و آن ظالم او را بکشد . و اگر نکشد دیگر گناه بر او نوشته نمی شود» . (۲)

پس هر که طالب سعادت و رضای حضرت رب العزه باشد باید در هر وقت از ملاحظه معاصی ، خودداری نکند . و چگونه کسی که خود را بنده خدا داند در حین مشاهده نافرمانی او خودداری تواند کرد ، و حال اینکه دو نفر که با هم فی الجمله ربطی دارند نمی توانند ملاحظه سهل انگاری در امر یکدیگر را بکنند . و چه ربطی از خالقیت بالاتر و برتر است ؟ و کسی که خود را وابسته به دیگری داند ، - مانند حاکم نسبت به پادشاه ، یا

ص : ۷۷۵

۱- ۲۵. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۷۳ .

۲- ۲۶. احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۲۷۳ .

ملازم حاکم نسبت به حاکم ، یا امثال آنها - اگر ببیند که کسی مخالفت آن شخص را می کند در صدد معارضه و منازعه بر می آید . پس چگونه می شود که کسی مخالفت پروردگار را ببیند و متعرض نگردد ، و رضای مردم را بر رضای خدا مقدم دارد . و به تجربه ثابت ، و از اخبار و آثار ظاهر می گردد که : پاس شریعت داشتن ، و همت بر اصلاح حال بندگان خدا گماشتن ، موجب عزت ، و غلبه حرمت در نظرها ، و طول عمر می گردد .

وجوب امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن

و مخفی نماند که : آنچه از آیات و اخبار مذکوره ، و سایر آیات «عدیده» (۱) ، و اخبار متواتره مستفاد می شود این است که : امر به معروف و نهی از منکر بر هر فردی از افراد مکلفین واجب است . و این مطلب ، مورد اتفاق جمیع علمای شیعه و سنی است . به این معنی که : امر کردن به واجبات ، و نهی کردن از افعال محرمه ، واجب دارد . و اما امر به مستحبات ، و نهی از امور مکروهه ، واجب نیست ، بلکه سنت است . و وجوب امر به واجب و نهی از حرام چهار شرط دارد :

اول آنکه : علم داشته باشد به اینکه : این فعل بر آن شخص واجب است یا حرام .

پس در امور متشابه ، امر به معروف و نهی از منکر وجوب ندارد . بنابراین ، هر که علم به هم رسانید به وجوب یا حرمت هر امری ، به نحوی که احتمال اختلاف مجتهدین را در آن ندهد ، مثل اینکه : ضروری دین یا مذمت یا

ص: ۷۷۶

اجماعی همه علماء باشد بر او لازم است که امر و نهی در آن کند. و کسی که علم قطعی نداشته باشد به حکم چیزی، و اجماعی نباشد، بلکه اختلافی باشد یا احتمال اختلاف فقها را در آن امر بدهد اگر چه خود مجتهد باشد و در حکم آن رایبی داشته باشد، یا رای یکی از مجتهدین را در آن بدانند نمی تواند کسی را به عنوان وجوب به آن امر و نهی نماید، و در آن امر به معروف و نهی از منکر به عمل آورد. مگر در حق کسی که بداند لازم بر آن کس همان حکمی است که او نیز می داند.

خلاصه کلام آنکه: در مسائل «قطعیه اجماعیه» (۱) بر هر کسی امر به معروف و نهی از منکر در حق هر کسی لازم است. و اما در غیر آنچه اجماعی است، و اختلاف آرای مجتهدین در آن ممکن است، مجتهدی یا مقلدی امر و نهی در آن نمی تواند کرد، مگر بر کسی که بداند اعتقاد او هم موافق اعتقاد اوست، یا باید موافق باشد.

دوم آنکه: احتمال فایده و اثری بر امر و نهی خود بدهد. پس چنانچه یقین داند یا ظن غالب او این باشد که: اثری مترتب نمی شود امر به معروف و نهی از منکر واجب نخواهد بود.

سوم آنکه: متضمن مفسده و ضرری نباشد. پس اگر در امر به معروفی یا نهی از منکری مظنه ضرری به خود یا به یکی از مسلمانان باشد، وجوب آن قطع خواهد شد.

همچنان که در بعضی از روایات رسیده که

ص: ۷۷۷

: هر که متعرض صاحب تسلط جابری بشود و بلیه به او برسد اجر و ثوابی از برای او نخواهد بود .

و آنچه مذکور شد که : گرامی ترین شهیدان کسی است که سخن حقی در نزد ظالمی بگوید و او را بکشد در صورتی است که ابتداء مظنه مفسده نداشته باشد و چنین داند که : ضرری به او نخواهد رسید .

چهارم آنکه : از شخصی که معروف ترک شده یا منکر صادر گردیده آثار پشیمانی و توبه به ظهور نرسد ، که اگر آن شخص نادم شود دیگر احتیاج به امر به معروف و نهی از منکر نیست .

و از جمله اموری که در امر به معروف و نهی از منکر لازم است آن است که : علم به صدور آن هم رسیده باشد ، به این نحو که : آدمی خود آن را ببیند یا علم به آن به هم رساند بدون اینکه تفحص یا تجسس نماید . اما به محض احتمال یا مظنه ، تجسس از آن جایز نیست و در صدد فحص نباید برآمد . پس اگر کسی گمان برد که : شخصی درخانه مشغول معصیتی است ، اما یقین نداشته باشد نمی تواند داخل آنجا شود . و نباید در صدد تحقیق آن برآید . و همچنین جایز نیست گوش فرا داشتن ، تا معلوم شود که صدائی که می آید معصیت است یا نه . یا بوئیدن دهان ، به جهت آنکه معلوم کنی شراب خورده است یا نه . یا تحقیق اینکه آیا در خانه شراب دارد ؟ یا آنچه در ظرف اوست شراب است یا نه ؟ یا پرسیدن اینکه در زیر دامن ، آلت «سازی» پنهان

ص: ۷۷۸

کرده است یا نه؟ و خلاصه آنکه تا علم حاصل نشود تفحص و تجسس نمودن جایز نیست. و از همسایه و رفقای فاسق تفتیش فسق او را کردن روانه.

بلی اگر کسی تفحص نمود و بر آن معصیتی معلوم شد، در آن وقت نهی از آن لازم است، اگر چه ابتداء خوب نکرده است که تجسس نموده. و لازم نیست که آن که امر به معروف و نهی از منکر می کند عادل باشد، و خود هیچ معصیتی، یا همان معصیت رانکند، بلکه بر هر که بر ترک معروفی، یا فعل منکری مطلع شد بر او امر و نهی لازم است. خواه خود آن شخص خوب باشد یا بد. اگر خود، آن معصیت را بکند به آن جهت عاصی و گناهکار خواهد بود. و اگر با وجود این، از دیگری مطلع شود امر و نهی نکند دو گناه کرده خواهد بود.

بلی: کسی که خود مرتکب معصیتی باشد و دیگران را از آن نهی کند خالی از خجالت و شرمساری در نزد حضرت باری نیست.

همچنان که در اخبار رسیده که به حضرت عیسی علیه السلام وحی رسید که:

«اول نفس خود را پند ده، اگر پند پذیر شدی، آن وقت مردم را پند گوی. و اگر نه، از من حیا و شرم کن» (۱).

و لیکن ظاهر آن است که: این در صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر به قهر و غلبه و تسلط باشد. اما اگر به عنوان پند و موعظه

ص: ۷۷۹

و نصیحت باشد دور نیست که شرط باشد که خود، مرتکب آن معصیت نگردد. و مردمان بر صدور آن معصیت از او مطلع نباشند، زیرا اگر مردم او را مرتکب آن گناه دانند موعظه او اصلاً فایده و اثری نمی بخشد. و دانستی که با وجود عدم اثر، امر و نهی واجب نیست.

خلاصه اینکه: امر به معروف و نهی از منکر، به دو وجه می شود:

شرایط آمر و ناهی

یکی به قهر و تسلط، مثل شکستن ساز و ریختن شراب و باز داشتن از زنا و لواط و امثال اینها. و شرط این وجه، عدالت و عدم صدور آن معصیت از امر و نهی کننده نیست.

و یکی دیگر به وعظ و نصیحت و ترسانیدن از خدا و عذاب، و ظاهر آن است که:

چون با وجود فسق آن شخص، و ارتکاب خود، آن معصیت را اثری بر نصیحت او مترتب نشود، شرط باشد که: مردم او را مرتکب آن معصیت ندانند.

و آنچه مذکور شد از برای هر کسی است که ملاحظه معصیتی را کند و بر آن مطلع شود. اما شخصی که خود را نصب می کند از برای اصلاح حال مردم، و ارشاد و هدایت ایشان، و تبلیغ احکام شریعت، و بر مسند نیابت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - می نشیند باید متصف به صفت تقوی و عدالت و ورع و زهد باشد. و عالم به احکام کتاب خدا و احادیث ائمه هدی بوده، جامع شرایط حکم و فتوی باشد

ص: ۷۸۰

و اشاره به این شخص فرموده است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مصباح الشریعه که می فرماید: «هر که هوا و هوس خود را ترک نکرده، از آفات نفس اماره و شهوات آن دوری نجسته، و لشکر شیطان را «منهزم» (۱) نساخته، و در پناه خدا و امان و نگاهداری او داخل نشده، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر را ندارد، زیرا که هر که: چنین نباشد هر وقتی که امری از او امر الهیه را ظاهر سازد حجت بر خود او می شود، و مردم به او یقین نمی کنند و خدای - تعالی - می فرماید: «آیا مردم را به خوبی امر می کنید و خود را فراموش می نمائید؟! و خطاب به او می رسد که: ای خیانتکار! مخلوقات مرا نهی می کنی از آنچه خود به عمل می آوری و داخل آن گردیده ای؟!». (۲)

و بدان که: از برای چنین شخصی، یعنی کسی که بنای امر به معروف و نهی از منکر می گذارد و در صدد اصلاح حال مردم بر می آید سزاوار است که: خوش خلق و صاحب صبر و حلم و قوی النفس باشد که از سخن مردم مضطرب و اندوهناک نشود. و اگر در حق او چیزی گویند که لایق او نباشد متزلزل نگردد، زیرا که: مردم همگی تابع هوا و هوس اند، و در پی استیفای لذات خوداند. پس اگر ایشان را نهی کند، بر ایشان شاق و گران می باشد. و به این جهت، زبان خود را در حق او می گشایند و نسبت به او سخنانی می گویند که: لایق شان

ص: ۷۸۱

۱- ۳۰. شکست خورده .

۲- ۳۱. مصباح الشریعه مترجم، ص ۳۵۷، باب ۶۴

او نیست . و بسا باشد که : در مقابل او گفتار یا کردار خلاف ادبی نسبت به او به عمل می آورند . پس باید دلی قوی داشته باشد که به اینها مضطرب نگردد و از جا در نرود . و باید با مردم مهربان باشد . و با ایشان به رفق و مدارا رفتار کند ، چون پند و نصیحت به رفق و ملایمت ، بهتر در دل جا می کند و بیشتر تاثیر می کند . و باید بی طمع از مردم باشد . و قطع طمع و امید از ایشان نموده باشد ، زیرا که : کسی که طمع به مال مردم دارد ، یا امید ستایش و مدح به ایشان دارد نمی تواند اصلاح مردم کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید .

گویند : «یکی از بزرگان در خانه گربه ای داشت و قصابی در حوالی او دکان داشت ، و آن شخص هر روز از آن قصاب به جهت گربه خود پاره ای گوشت می گرفت . روزی از آن قصاب معصیتی دید اول به خانه آمد و گربه را بیرون کرد بعد از آن به نزد آن قصاب آمده وی را از آن معصیت منع کرد و نهی نمود و سخنان درشت با او گفت .

قصاب گفت : گربه تو چیزی نخورد . گفت : تا گربه را بیرون نکردم و طمع از تو نبریدم در مقام منع تو بر نیامدم» . (۱)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «صاحب امر به معروف باید عالم باشد به حلال و حرام ، و از آنچه متعلق به نفس اوست . و در آنچه امر و نهی می نماید فارغ شده

ص: ۷۸۲

باشد . و خیر خواه مردمان ، و مهربان به ایشان باشد . و ایشان را به لطف و گفتار نیک به خوبی بخواند . و معرفت به تفاوت اخلاق مردم داشته باشد ، تا با هر کسی به نوعی که باید رفتار کند . و به مکرهای نفس مکاره و کید شیطان ، بینا و دانا باشد . هر اذیتی از مردم به او رسد بر آن صابر باشد ، و در صدد مکافات ایشان نباشد .

شکایت از ایشان نکند و حمیت و عصیبت بکار نبرد . و از برای نفس خود به غیظ نیاید .

نیت خود را از برای خدا خالص سازد و استعانت و یاری از او جوید . پس اگر مردم نافرمانی کنند و با او جفا نمایند صبر کند . و اگر فرمان او برند و سخن او را قبول کنندشکر گزارای ایشان را کند . و امر خود را به خدا واگذارد . و به عیب خود بینا باشد» . (۱)

شرایط امر و نهی شونده

و مخفی نماند که آنچه ذکر شد شرایط و آداب آن کسی بود که امر به معروف و نهی از منکر می نماید . و اما کسی را که باید امر و نهی کرد شرط او در غالب آن است که :

عاقل و بالغ باشد . بلی : در بعضی از منکرات این شرط نیست ، چون اگر کسی طفل یا دیوانه را ببیند که شراب می خورد بر او واجب است که شراب را بریزد و او را منع کند .

و همچنین اگر دیوانه ای را ببیند که با دیوانه لواط یا زنا می کند ، یا با حیوانی جمع شده باید او

ص: ۷۸۳

را منع کند .

فصل : مراتب امر به معروف و نهی از منکر

چون وجوب امر به معروف و نهی از منکر را دانستی و شرایط آن را شناختی ، بدان که :

از برای آن چند مرتبه است :

اول : انکار قلبی ، به این نحو که : در دل ، منکر فاعل معصیت باشی . و از این جهت او را دشمن داشته باشی . و این مرتبه ، مشروط به چهار شرطی که گذشت نیست ، بلکه همین به دو شرط از آنها مشروط است : یکی اینکه : عالم باشد به اینکه آنچه را مرتکب شده معصیت است . و دیگر آنکه : آن شخص که مرتکب منکر شده نادم و پشیمان نباشد .

دوم : ارشاد و هدایت و شناساندن اینکه آنچه را کرده معصیت است ، زیرا بسیاری از مردم از راه جهل و نادانی مرتکب بعضی معاصی می گردند .

سوم : اظهار تنفر و اکراه از آن شخص عاصی ، و کناره جوئی و دوری کردن از او ، و ترک دوستی و مجالست با او .

چهارم : به زبان ، منع کردن و انکار بر او نمودن . ابتدا به پند و نصیحت ، و چنانچه مفید نشد به تهدید و ترسانیدن . و اگر آن نیز اثر نکرد به درشتی و سخنان زبر به او گفتن و دشنام دادن . به این نوع که : ای نادان ، و ای جاهل ، و ای احمق ، و ای فاسق و امثال اینها .

پنجم : به بازداشتن او از معصیت به قهر و تسلط ، چون شکستن آلات لهو و لعب ، و ریختن شراب ، و

ص : ۷۸۴

گرفتن مال مغضوب و به صاحب آن رد کردن و امثال اینها .

ششم : با زدن به دست و پا بدون اینکه منتهی به قتل و جراحت شود .

هفتم : به شمشیر کشیدن و سلاح داشتن و مجروح کردن و کشتن . و این مرتبه در نزداکثر علمای ما موقوف به اذن امام علیه السلام است . و از برای رعیت بدون اذن امام جایز نمی دانند ، و لیکن سید مرتضی و جماعتی ، از برای کسی که متمکن باشد و موجب فساد نباشد تجویز کرده اند ، اگر چه اذن امام در آن به خصوص نباشد .

فصل : مختصری از محرمات شایعه در میان مردم

چون وجوب امر به معروف و آداب و شرایط آن را معلوم کردی ، بدان که : منکرات ، یعنی اعمال ناشایسته که شامل حرام و مکروه است بسیار است . و آنچه در امثال این روزگار در میان مردم شایع شده و رسوم ایشان بر آنها جاری گشته بی شمار ، و احصاء آنها به طریق تفصیل ممکن نیست . و مجمل آنها نیز بسیار است . از آن جمله اعمالی است که : غالب آن است که در مساجد می باشد ، مثل : اخلال به واجبات نماز و بعضی افعال آن ، چون ترک «طمینه» (۱) در رکوع و سجود . و تاخیر نماز از وقت آن . و نجاسات داخل مسجد نمودن . و در آنجا سخن دنیا گفتن . و خرید و فروش کردن . و دیوانگان و اطفال در آنجا بازی کردن . و غنا کردن در قرآن و غلط خواندن آن . و حاضر شدن زنان و نظر کردن ایشان به مردان . و نظر کردن مردان به ایشان . و

ص: ۷۸۵

داخل شدن جنب و حیض در آن . و غنا کردن مؤذنین - در اذان - و تعزیه خوانان و سایر خوانندگان .

و پیش از وقت اذان گفتن . و حدیث دروغ در موعظه یا تعزیه نقل کردن . و فتوی دادن غیر اهل . و در وعظ و نقل حدیث ریا کردن و قصد خودنمایی کردن ، و امثال اینها . و همه اینها افعال ناشایسته است که بعضی از آنها حرام و بعضی مکروه است .

و هر که بر حرام آنها مطلع شد نهی از آن بر او واجب ، و هر که بر مکروه آنها مطلع گردید نهی از آن بر او مستحب است .

و از آن جمله ، اعمال ناشایستی است که : بیشتر در بازارها روی دهد ، چون : دروغ گفتن در معاملات . و پنهان کردن عیب متاع . و قسم دروغ . و نزاع کردن . و فحش و دشنام و طعن و لعن و کم فروشی و معاملات فاسده . و داخل شدن در خرید و فروش برادر مؤمن خود . و رباخوردن ، و غیر اینها .

و از آن جمله ، افعال منکره ای است که در کوچه ها و «شوارع» (۱) است ، چون : ستونهدار میان راه گذاردن . و دکه و تختگاه ساختن ، که باعث تنگی راه شود ، یا متصل به ملک غیر کند . و راه بر مردم تنگ کردن به گذاردن طبقهای اطعمه یا هیمه و چارپا بستن . و بار هیمه و خار و خس و نجاست بردن به نوعی که مردم متاذی شوند ، مگر اینکه دیگرراهی نباشد . و چارپایان را

ص: ۷۸۶

۱- ۳۵. جمع «شارع» است ، یعنی : خیابانها .

زیاده از قدر طاقت بار کردن . و در میان راه ذبح کردن ، و خون و سرگین در آنجا ریختن . و خاکروبه و خاکستر و امثال آن افکندن . و آب پاشیدن ، به نوعی که : موجب لغزش پاباشد . و ناودان در کوچه های تنگ گذاردن ، که ضرر آن به ماره رسد . و سگ گزنده بر در خانه هایی که بر سر راه باشد بستن ، و امثال اینها .

و همچنین معاصی ای که در حمامها و کاروانسراها و مجلسها و مدرسه ها و رباطها و دفترخانه ها و غیر اینها یافت می شود ، از : کذب و غیبت و ریا و اسراف و خودنمائی و سخن لغو و مثل اینها . و همه این منکرات را هر که مطلع شد باید در مقام دفع و منع آن برآید . و امثال اینها که ذکر شد ، از معاصی جزئیة است .

و اما گناهان عظیمه ، چون : بدعت در دین ، و ظلم بر مسلمین ، و قتل و زنا و لواط و شرب خمر و غنا و ساز و نظر به نامحرم و خوردن مال حرام ، و نماز در مکان غضبی ، و وضو و غسل در آب حرام ، و تصرف در مال وقف ، و غضب موقوفات ، و معامله باظلمه ، و جاهل بودن به اصول دین و مسائل عبادات و غیر اینها بی حد و نهایت است . و احصای آنها ممکن نیست ، خصوصا در امثال این زمان . پس اگر از برای مؤمن دین داری میسر شود که : بعضی از اینها را دفع کند ، از برای او جایز نیست که در

خانه خود بنشیند و از مردم کناره جوید ، بلکه بر او واجب است که بیرون آید و دامن بر میان بندد و دین خدا را اعانت کند . بلکه از برای هر مسلمی سزاوار آن است که : ابتدا از خود شروع کند و خود را به صلاح آورد . و مواظبت بر طاعات نماید . و محرمات را ترک کند ، بعد از آن ، به اهل و اولاد و اقارب و خویشان خود پردازد . و ایشان را ارشاد کند ، و از اعمال ناشایسته باز دارد . و چون از ایشان فارغ شد تعدی به همسایگان و اهل محله خود کند . و از ایشان به اهل شهر خود . و همچنین تا به هر جای از عالم که دست او برسد . و چنانچه کسی با وجود قدرت در یکی از اینها ، اهمال و مسامحه کند باید مستعد مؤاخذه پروردگار در موقف قیامت باشد .

صفت ششم : مذمت قهر کردن و دوری از برادران دینی

مذمت قهر کردن و دوری از برادران دینی

و این ، نتیجه عداوت و کینه ، یا بخل و حسد است ، و از افعال ذمیه می باشد .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : «هر دو نفر مسلمی که از یکدیگر قهر و خشم کنند و از هم دوری جویند و سه روز چنین باشند و با هم صلح و آشتی نکنند ، از دایره اسلام بیرون می روند . و هر کدام که ابتدا به صلح و سخن گفتن کند در روز قیامت زود داخل بهشت خواهد شد» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «از برای مسلمانان ، حلال نیست که : زیادتر از سه روز از برادر خود دوری و قهر کنند» . (۲)

ص : ۷۸۸

۱- ۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۵ ، ح ۵ .

۲- ۲. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۳۶۲

ز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هیچ دو مردی از روی قهر از یکدیگر جدا نمی شوند مگر اینکه یکی از آنها مستوجب لعنت می گردد. و بسا باشد که هر دو مستوجب شوند. شخصی عرض کرد: آنکه مظلوم است چرا مستوجب می گردد؟ فرمود: به جهت اینکه: او چرا برادر خود را به صلح نمی خواند و ابتدا به کلام نمی کند. از پدرم شنیدم که می فرمود: هرگاه دو نفر با هم نزاع کنند و یکی از آنها قهر کند، آنکه مظلوم است باید به نزد آن دیگری بیاید و بگوید: ای برادر! تقصیر با من است و من ظلم کرده ام، تا نزاع از میان ایشان بر طرف شود. به درستی که خدا حاکم عادل است و از ظالم، حق مظلوم را می گیرد». (۱)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «خدا رحمت کند کسی را که الفت بیندازد میان دو نفر از دوستان ما. ای گروه مؤمنین! سعی کنید و با یکدیگر مهربانی نمائید». (۲)

و اخبار به این مضامین بسیار است. پس لازم است بر هر که طالب نجات آخرت باشد که در این اخبار تأمل کند و آنچه در ثواب «اضداد» (۳) آن، از: دوستی و الفت با برادران رسیده ملاحظه نماید، و خود را از شر شیطان نگاهدارد، و به جهت مطالب پوچ دنیوی پیوسته از گرد کدورت و رنجش یکدیگر، چون زنده در گور نباشد. و اگر نزاعی فیما بین او و کسی واقع شود خود را بر آن بدارد که: ابتدا به صلح و دیدن او کند

ص: ۷۸۹

۱-۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۱.

۲-۴. کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۶.

۳-۵. جمع «ضد».

تا بر شیطان و نفس اماره غالب گردد، و به درجات رفیعه و ثوابهای اخرویه برسد.

و بداند که: هر که چون شیطان لعین، دشمنی در کمین، و چون نفس اماره بدخواهی همخوابه و «قرین» (۱) او باشد. چون فرصت کدورت و رنجش و دشمنی با دیگران دارد، چگونه از مکر و نیرنگ دو عدوی تیزچنگ فراغت یافته، با برادران دینی راه دشمنی می پوید؟!

فصل: فضیلت و ثواب آشتی و الفت

همچنان که اشاره به آن شد: ضد قهر و دوری از برادران مؤمن، آشتی و الفت بایشان است. و این از اوصاف جمیله و اعمال فاضله است. و ثواب آن بی حد، و فایده آن بی نهایت است.

از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله مروی است که: «جبرئیل خبر داد مرا که خدای - عز و جل - فرشته ای بر زمین فرو فرستاد، آن فرشته می رفت، تا به در خانه ای رسید، که مردی ایستاده اذن داخل شدن می طلبد. فرشته گفت: با صاحبخانه چه کرداری؟ گفت: برادر مسلمان من است، برای خدا به دیدن او آمده ام. فرشته گفت: کردیگر نداری؟ گفت: نه. پس آن فرشته به او گفت: به درستی که من فرستاده خدایم به سوی تو. و خدای - تعالی - تو را سلام می رساند، و می گوید: بهشت از برای تو واجب شد. و گفت: خدای - تعالی - می گوید که: هر مسلمانی که زیارت مسلمانی کند، نه آن است که او را زیارت کرده، بلکه مرا زیارت کرده

ص: ۷۹۰

است و ثواب او بر من بهشت است» . (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «چون مؤمن از منزل خود بیرون می آید ، که برادر خود را زیارت کند ، پس خدای - تعالی - فرشته ای به او موکل می گرداند ، که بالای از بالهای خود را در زیر قدم او می افکند . و بال دیگر راسایان او می کند . و چون به منزل برادر مؤمن داخل می شود ، خدای - تعالی - ندای فرماید که : ای بنده تعظیم کننده حق من ، و پیروی کننده آثار پیغمبر من ! لازم است بر من که تعظیم تو کنم . از من سؤال کن تا عطا نمایم . بخوان مرا تا اجابت ترا فرمایم .

ساکت شو تا بی طلب حاجت تو برآورم . پس چون مراجعت کند ، آن فرشته مشایعت او کند . و همچنان بال خود را سایبان او می سازد ، تا به منزل خود داخل شود . بعد از آن ، خدای - تعالی - ندا فرماید که : به تحقیق واجب گردانیدم برای تو بهشت خود را . و تو را اذن شفاعت دادم از برای بندگان خود» . (۲)

و نیز مروی است که : «هر مؤمنی که از منزل خود برآید ، که زیارت برادر مؤمن خود کند ، و عارف به حق او باشد ، خدای - تعالی - برای هر قدمی حسنه ای از برای او می نویسد . و سیئه او را محو می کند . و درجه او را بلند می گرداند . و چون در خانه رابکوبد ، درهای آسمان از برای او گشوده می شود . و چون با هم

ص: ۷۹۱

۱-۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ، ح ۲ .

۲-۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۷۸ ، ح ۱۲ .

ملاقات کنند و مصافحه نمایند ، و دست به گردن یکدیگر کنند ، خدای - تعالی - متوجه ایشان گردد ، و به ایشان بر ملائکه مباحات کند . و فرماید : نظر کنید به این دو بنده من که زیارت یکدیگر نمودند ، و در راه من با هم دوستی کردند . بر من لازم است که ایشان را عذاب نکنم به آتش . بعد از این ، پس چون باز گردد ، به عدد نفسها و قدمها و سخنها و ملائکه مشایعت او کنند . و او را از شدائد دنیا و عذاب آخرت محافظت نمایند ، تا مثل آن شب از سال آینده . پس اگر در اثنای آن سال بمیرد از حساب روز قیامت معاف باشد» . (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «هر که به دیدن برادر مؤمن خود برود ، خدای - تعالی - می فرماید که : مرا دیدن کردی و ثواب تو بر من است . و راضی نمی شوم از برای تو ثوابی را کمتر از بهشت» . (۲)

و فرمود که : «زیارت برادر مؤمن از برای خدا بهتر است از آزاد کردن ده بنده مؤمن . و هر که یک بنده مؤمن را آزاد کند ، به هر عضوی از بدن او همان عضو او از آتش محفوظ می گردد» . (۳)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «دو نفر که یکدیگر را ملاقات کنند ، مثل دو دست اند که یکدیگر را می شویند . هیچ دو نفر مؤمنی یکدیگر را ملاقات نمی کنند ، مگر اینکه به واسطه هر کدام ، خدا خیری به آن دیگر

ص: ۷۹۲

۱- ۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ ، ح ۱

۲- ۱۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ، ح ۴ .

۳- ۱۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۷۸ ، ح ۱۳ .

و اخبار به این مضمون از حد افزون است . و سر در تاکید در زیارت برادران مؤمن یکدیگر را آن است که : ملاقات ایشان با یکدیگر ، باعث رفع ناخوشی و عداوت ، و حصول الفت و محبت می گردد . و این اعظم اسباب اصلاح امر دنیا و آخرت است ، زیرا حصول وحشت میان دو نفر ، موجب فرصت شیطان و شادی او است . و سبب گرفتگی خاطر و مشغول شدن دل و بازماندن از اصلاح خود می شود . و چون الفت و محبت در میان برادران دینی بوده باشد ، بسیاری از اسباب فراغت حاصل ، و گرفتاری خاطر زایل می شود . و از این است که : خدای - تعالی - در مقام امتنان بر مؤمنین می فرماید :

«لو انفقت ما فی الارض جميعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم»

یعنی : «تو هر گاه آنچه در روی زمین است ، همه را صرف می کردی که الفت میان دل‌های بندگان من بیندازی نمی توانستی ، و لیکن خدا خود الفت افکند میان ایشان» . (۲)

و به این سبب ، امر شده است به سلام کردن بر یکدیگر . و مصافحه نمودن و معانقه کردن .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «سزاوارترین مردم به خدا و پیغمبر کسی است که ابتداء به سلام کند» . (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «خدا دوست دارد فاش کردن سلام را» . (۴) و فرمود که : «از جمله تواضع و فروتنی آن است که به هر که ملاقات کنی بر او سلام نمائی» . (۵) و از حضرت امام صادق

ص : ۷۹۳

۱- ۱۲. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۳۹ .

۲- ۱۳. انفال ، (سوره ۸) ، آیه ۶۳ .

۳- ۱۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۴۴ ، ح ۳ .

۴- ۱۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۴۵ ، ح ۵ .

۵- ۱۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۴۶ ، ح ۱۲ .

علیه السلام مروی است که: «با یکدیگر مصافحه کنید که مصافحه کینه را از دلها می برد». (۱) و فرمود که: «مصافحه کردن با مؤمن، افضل است از مصافحه کردن با ملأئکه». (۲) و نیز مروی است که: «چون دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کنند و مصافحه نمایند، خدای - تعالی - دست خود را در میان دستهای ایشان داخل می کند، و با آنکه محبت به برادر مؤمن خود بیشتر دارد مصافحه می کند». (۳) و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «چون یکی از شما برادر خود را ملاقات نماید، بر او سلام کند و با او مصافحه کند». (۴) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «چون دو مؤمن با یکدیگر معانقه کنند، و دست در گردن یکدیگر نمایند رحمت الهی ایشان را فرو می گیرد. و چون همدیگر را در آغوش کشند، و از آن، غیر از رضای خدا نخواهند، و منظورشان غرضی از اغراض دنیویه نباشد، از جانب رب العزه به ایشان خطاب رسد که: گناهان شما آمرزیده شد، عمل را از سرگیرید». (۵)

و به این سبب است که: امر به مهمانی کردن، و عیادت مریض، و تشییع جنازه، و تعزیت اهل معصیت، و امثال اینها شده.

و از این اخبار مستفاد می شود که: اهتمام حضرت باری به الفت و دوستی میان بندگان خود تا چه قدر است. و از برای حفظ این صفت، چه سنتهای سنیه قرار داده. و چه قاعده ها وضع فرموده. و در این

ص: ۷۹۴

-
- ۱-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۸.
 - ۲-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۲۱.
 - ۳-۱۹. کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۲.
 - ۴-۲۰. کافی، ج ۲، ص ۱۸۱، ح ۱۱.
 - ۵-۲۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۲.

زمان ، اکثر سنتها متروک و فراموش شده . و طریقه جاهلیت در میان مردم شیوع یافته . از آثار نبوت ، بجز رسمی ، و از طریقه شریعت ، بجز اسمی نمانده . شیطان صفاتی چند هم رسیده اند که به جهت پیشرفت غرضهای فاسده دو روزه دنیای خود ، نفاق و عداوت میان بندگان خدا می افکنند . و آنچه را که پروردگاریشان این همه اهتمام به آن دارد ، پشت پا می زنند . به دیدن یکدیگر نمی روند ، مگر از روی ربا و نفاق ، و مبنی بر اغراض فاسده . و همدیگر را پرسش ، نمی کنند ، مگر از راه فساد و نیتهای باطله . سلام را یکی از علامات پستی می شمردند ، و از هر کسی توقع سلام می کنند . و مصافحه را شیوه «بلها» می دانند .

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد***آه اگر از پی امروز بود فردائی

صفت هفتم : قطع صلہ رحم و اسباب آن

قطع صلہ رحم و اسباب آن

و به اجماع علما ، از جمله محرمات عظیمه ، و گناهان شدیدیه است . و موجب عذاب آخرت و بلاهای دنیاست . و از اخبار مستفاد می شود و به تجربه ثابت است که : قطع رحم موجب فقر و پریشانی و کوتاهی عمر می گردد . و به این سبب که هر خانواده که در آن نفاق و شقاق میان ایشان حاصل شد ، و خویشان با یکدیگر بنای نزاع و ناخوشی گذاردند ، همگی به فقر و فاقه مبتلا ، و در اندک وقتی سلسله ایشان از هم می پاشد ، و زندگی ایشان به سر می آید .

و در مذمت قطع رحم همین قدر بس است که : قاطع رحم را خداوند عالم در قرآن مجید

لعن فرموده و می فرماید :

«و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار» .

یعنی : «کسانی که عهد خدا را می شکنند ، بعد از پیوند کردن آن ، و قطع می کنند آن چیزی را که خدا امر به وصل آن کرده - که رحم باشد - و در زمین فساد می کنند ، ایشان اند که از برای آنهاست لعنت و بدی عاقبت» . (۱)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «دشمن ترین اعمال به سوی خدا شرک به خداست ، و بعد از آن قطع رحم» . (۲)

و فرمود که : «خدا فرمود که : من خداوند رحمن هستم و این رحم است . اسم آن را از اسم خود مشتق کرده ام ، هر که صله آن را به جا آورد ، من هم صله او را به جا آورم . و هر که آن را قطع کند من هم او را قطع می کنم» . (۳)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای فرمودند که : «پناه می برم به خدا از گناهایی که تعجیل می کنند ، تا بر طرف کردن صاحب خود . عبد الله بن کوا عرض کرد که : یا امیر المؤمنین ! آیا گناهی هست که در فنای آدمی تعجیل کند ؟ فرمود : بلی ، قطع رحم . به درستی که : اهل خانواده ای با هم اجتماع می کنند و دوستی می نمایند ، و مواسات و نیکوئی می کنند با یکدیگر ، در حالی که ایشان اهل فسق و فجورند ، ولی

ص : ۷۹۶

۱- ۲۲. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۲۵ .

۲- ۲۳. الترغیب و الترهیب ، ج ۳ ، ص ۳۳۶ . (با اندک تفاوتی) ۳- کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ ، ح ۶ .

۳- ۲۴. الترغیب و الترهیب ، ج ۳ ، ص ۳۳۸ ، ح ۱۷

به جهت دوستی و نیکوئی با هم ، خدا روزی ایشان را وسیع می نماید . و اهل یک خانواده از هم دوری می کنند ، و قطع رحم می نمایند ، ایشان را محروم می سازد و حال اینکه از اهل تقوی و پرهیزکاری هستند» . (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده بود که : سه خصلت است که صاحب آنها نمی میرد ، تا و بال آنها را نبیند : سرکشی ، و قطع رحم ، و قسم دروغ . و ثواب هیچ طاعتی ، زودتر از صله رحم به صاحب آن نمی رسد . به درستی که : طایفه ای از اهل معصیت هستند که با هم نیکوئی می کنند ، اموال ایشان زیاد می شود . و به درستی که قسم دروغ ، و قطع رحم ، خانه های آباد را ویران می کند ، و از اهلش خالی می کند» . (۲)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که : «پرهیزید از «حالقه» ، که آن مردها را می میراند . شخصی عرض کرد که : «حالقه» چیست ؟ فرمود : قطع رحم» . (۳)

و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به بعضی از گماشتگان خود در یکی از ولایات نوشتند که : «امر کن خویشان را که به دیدن هم روند ، و لیکن همسایگی با هم نکنند» . (۴)

زیرا که : همسایگی ، باعث بغض و حسد و قطع رحم می گردد . و این امری است مشاهد ، همچنان که در اکثر اهل روزگار می بینیم که چون خویشان از هم دور هستند ، دوستی ایشان با یکدیگر بیشتر ، و شوق ایشان بهم افزون تر

ص : ۷۹۷

۱-۲۵ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ ، ح ۷ .

۲-۲۶ . بحار الانوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۳۴ ، ح ۱۰۴ . و کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ ، ح ۴ .

۳-۲۷ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۶ ، ح ۲ .

۴-۲۸ . محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۴۲۹

است .

آری ! مثلی است مشهور که : دوری و دوستی .

وجوب و فضیلت صله رحم و فواید آن

چون معصیت قطع رحم را دانستی ، بدان که : ضد آن ، که صله رحم باشد ، به اتفاق جمیع علمای شیعه واجب ، و کتاب و سنت به آن ناطق است ، و از افضل طاعات ، و اعظم قربات است .

خدای - تعالی جل شانہ - می فرماید :

«و اعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا و بالوالدين احسانا و بذی القربى» .

یعنی : «بندگی کنید خدا را . و هیچ چیز را شریک و انباز از برای او قرار ندهید . و نسبت به والدین و خویشان ، نیکی و احسان به جا آورید» . (۱)

و می فرماید :

«و اتقوا الله الذى تسائلون به و الارحام» .

یعنی : «و پرهیزید از خدا ، که در حقوق او و حقوق ارحام ، در مقام سؤال باز داشته خواهید شد» . (۲)

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله فرمودند که : «وصیت می کنم حاضرین امت خود ، و غائبین ایشان را ، و کسانی که در پشت پدران و رحم مادران هستند ، تا روز قیامت ، که صله رحم به جا بیاورند ، اگر چه دوری میان ایشان یک ساله راه باشد . به درستی که : این ، جزء دین است» . (۳)

و فرمود : که : «هر که خوش داشته باشد که اجل او تاخیر بیفتد و روزی او زیاد شود ، باید صله رحم به جای آورد» . (۴)

و نیز فرمود که : «به تحقیق قومی خوب نیستند ، و از

ص : ۷۹۸

۱- ۲۹. نساء ، (سوره ۴) ، آیه ۳۶ .

۲- ۳۰. نساء ، (سوره ۴) ، آیه ۱ .

۳- ۳۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۱ ، ح ۵ . و بحار الانوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۰۵ و ۱۱۴ ، ح ۶۸ و ۷۳ .

۴- ۳۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۲ ، ح ۱۶ . و کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۶۵ ، ح ۶۹۶۷ .

اهل معصیت هستند، و لیکن صله رحم به جای می آورند، به این سبب مالهای ایشان زیاد می شود. و عمرهای ایشان طولانی می گردد. پس اگر خوب باشند چگونه خواهند بود». (۱)

و در حدیثی دیگر فرمودند که: «به درستی که خانواده ای از اهل فسق و فجور هستند، و به سبب صله رحم مالهای ایشان بسیار، و عدد ایشان زیاد می گردد». (۲)

و فرمود که: «ثواب صدقه، ده مقابل است. و ثواب قرض هجده مقابل. و ثواب احسان با برادران دینی بیست مقابل. و ثواب احسان با خویشان، بیست و چهار مقابل است». (۳)

و نیز فرمود: «هر که خواهد که خدا عمر او را زیاد کند، و روزی او را وسیع گرداند، باید صله رحم به جا آورد». (۴)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «صله ارحام، خلق رانیکو می گرداند. و دست را گشاده می کند. و روزی را وسعت می دهد. و اجل را به تاخیر می افکند». (۵)

و در حدیث دیگر از آن سرور منقول است که: «صله ارحام، اعمال را پاکیزه می کند. و بلاها را دفع می کند. و حساب روز شمار را آسان می سازد. و اجل را به تاخیر می افکند». (۶)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «صله رحم، حساب روز قیامت را آسان می کند. و صله رحم است که عمر را طولانی می کند، و از بدیها آدمی را محافظت می نماید». (۷)

و فرمود که

ص: ۷۹۹

۱-۳۳. کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۱.

۲-۳۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۶۴، خ ۶۹۵۷.

۳-۳۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۷، خ ۱۷۳۸. و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۴، ذیل ح ۶۲.

۴-۳۶. کافی، ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۲۹.

۵-۳۷. کافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۲.

۶-۳۸. کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۴. و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۱، ح ۷۱.

۷-۳۹. کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۲.

: «صله رحم، و نیکی با همسایگان، خانه‌ها را آباد می‌کند. و عمرها را زیاد می‌کند». (۱)

و نیز از آن حضرت منقول است که: «نمی‌دانم چیزی را که عمرها را زیاد کند مگر صله رحم. حتی اینکه می‌شود که: از عمر کسی سه سال باقی مانده باشد و صله رحم به جا آورد خدا عمر او را سی سال زیاد کند، و سی و سه سال بگرداند. و می‌شود که: از عمر کسی سی و سه سال باقی مانده باشد و قطع صله رحم نماید خدا سی سال عمر او را کم کند و سه سال بگرداند». (۲)

و اخبار به این مضمون بسیار است. (۳) و علاوه بر آنچه از اخبار متواتره مستفاد می‌شود، و به تجربه و معاینه ثابت است که: صله رحم، باعث زیادتی عمر، و وسعت رزق، و جمعیت احوال می‌گردد. و ظاهر آن است که: زیاده بر ثواب آخرت، و فواید دنیویه، هیچ عملی از اعمال خیر به صله ارحام نرسد. و اثر هیچ طاعتی زودتر از آن به ظهور نرسد.

فایده: مراد از رحمی که صله آن واجب و قطع آن حرام است

چون وجوب صله رحم را شناختی، و فواید آن را دانستی، و ضرر قطع رحم را معلوم کردی، بدان که: مراد از رحم، که صله آن واجب، و قطع آن حرام است، هر خویش نسبی است که به خویشی معروف باشد، گرچه نسبت بسیار دوری داشته باشد و محرمیتی در میان نباشد. خلاصه اینکه: همین که کسی منسوب به دیگری باشد، اگر چه بسیار

ص: ۸۰۰

۱- ۴۰. کافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۴.

۲- ۴۱. کافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۷.

۳- ۴۲. رک: کافی، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۰.

دور باشد از جمله ارحام او است . و صله او واجب ، و قطع آن حرام است .

و قطع رحمی که حرام است ، این است که : به گفتار ، یا کردار ، ایذاء به او برسانی . و با او رفتار ناشایست کنی ، یا سخن ناخوش سبب به او بگویی ، که دل او شکسته گردد . یا او را احتیاجی و ضرورتی باشد به سکنائی یا لباسی یا خوراکی یا نحو آن و تو قدرت بر رفع احتیاج او داشته باشی و زیادت از قدر ضرورت خود را متمکن باشی و از او مضایقه کنی .

یا ظالمی نسبت به او ظلمی کند و تو بتوانی آن را دفع کنی و کوتاهی نمائی . یا از راه کینه و حسد از او کناره کنی و دوری جوئی ، و بدون عذر «مسموع» (۱) در وقت مرض عیادت او نکنی . و چون از سفر آید به دیدن او نروی . و چون او را مصیبتی روی دهد به تعزیه او حاضر نشوی ، و امثال اینها . و جمیع اینها قطع رحم است . و صله رحم ضد آنها است ، که خود را از سخن درشت و کردار زشت سبب به او نگاه داری .

صفت هشتم : عقوق والدین و مذمت آن

عقوق والدین و مذمت آن

و بیچاره کسی که عاق پدر یا مادر باشد . نه در دنیا خیر می بیند و نه در آخرت . و نه از عمر خود بر می خورد ، و نه از عزت . یک لقمه نانی به دل خوش از گلوی او فرو نمی رود . و یک شربت آبی گوارا به کام او نمی رسد . و جمیع آیات و اخبار بی شماری که در خصوص

ص: ۸۰۱

۱-۴۳. شنیده شده ، (اینجا به معنی قابل توجه است) .

ذم قطع رحم وارد شده است به مذمت آن نیز دلالت می کند .

حق - سبحانه و تعالی - می فرماید :

«و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدہما او کلاہما فلا تقل لہما اف و لا تنہرہما و قل لہما قولا کریماً»

خلاصه معنی اینکه : حکم فرمود پروردگار به اینکه جز او را پرستش مکن و بندگی ننمای . و نسبت به پدر و مادر احسان و نیکی به جای آور ، چنانچه یکی از ایشان یا هر دودر نزد تو به سن پیری برسند ، اف بر روی ایشان مگوی . و چنانچه از تو چیزی خواهش نمایند ایشان را رد مکن . و با ایشان سخن شایسته گوی» . (۱)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «زنهار ! حذر کنید از عقوق پدر و مادر ، به درستی که : بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده می شود ، و با وجود این نمی شنود آن را کسی که عاق باشد . و نه کسی که قطع رحم کرده باشد . و نه پیرزناکار . و نه کسی که از راه تکبر جامه خود را بکشد» . (۲)

و فرمود : «هر که صبح کند ، در حالتی که پدر و مادر بر او غضبناک باشند ، داخل صبح می شود در حالی که دو در جهنم بر روی او گشوده است» . (۳)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «هر که از روی خشم نگاه به پدر و مادر کند ، در حالتی که پدر و مادر بر

ص: ۸۰۲

۱- ۱. اسراء ، (سوره ۱۷) ، آیه ۲۳ .

۲- ۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۹ ، ح ۶ .

۳- ۳. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ . و محجہ البیضاء ، ج ۳ ، ص ۴۳۴ .

او ظلم کنند ، خدا هیچ نمازی را از او قبول نمی کند» . (۱)

و فرمود : «چون روز قیامت شود ، پرده ای از پرده های بهشت برداشته شود ، و به این سبب از پانصد سال راه ، هر که را مشامی باشد بوی بهشت را می شنود ، مگر یک طایفه .

عرض شد که : آن کیست ؟ فرمود : عاق و الدین» . (۲)

و فرمود : «اگر پست تر از اف گفتن بر روی پدر و مادر ، چیزی می بود ، خدا از آن نهی می فرمود . ادنای مرتبه عقوق ، اف گفتن بر ایشان است . و از جمله عقوق است تیز نظر کردن بر روی ایشان» . (۳)

شخصی از حضرت امام موسی علیه السلام سؤال کرد که : «چگونه است اگر کسی به یکی از فرزندان خود گوید پدر و مادرم فدای تو باد ، آیا باکی دارد یا نه ؟ فرمود : چنین می بینم که اگر پدر و مادر او زنده باشند ، این از عقوق باشد و اگر مرده باشند باکی نیست» . (۴)

و اخبار در ذم عقوق و الدین بسیار ، بلکه به اتفاق علما ، از گناهان کبیره است . و باوجود اختلاف ایشان در عدد گناهان کبیره ، هیچ یک خلاف در کبیره بودن آن نکرده اند . و اکثر اخباری که در بیان کبایر وارد شده است ، متضمن عقوق والدین هست .

و در بعضی از اخبار قدسیه وارد است که : پادشاه عالم فرمود که : «به عزت و جلال ، و بلندی شان خودم سوگند ، که اگر عاق والدین عبادت جمیع پیغمبران را بکند از او قبول نمی کنم»

ص : ۸۰۳

۱-۴ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۹ ، ح ۵ .

۲-۵ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۸ ، ح ۳ .

۳-۶ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۹ ، ح ۷ .

۴-۷ . بحار الانوار ، ج ۷۴ ، ص ۶۹ ، ح ۴۴ .

و اول چیزی که در لوح محفوظ نوشته شد، این بود که: «منم خدائی که بجز من خدائی نیست. هر که پدر و مادر از او راضی باشند من نیز از او راضی هستم. و هر که پدر و مادر بر او خشمناک باشند من نیز بر او خشمناکم». (۲)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «جمیع مسلمین در روز قیامت مرا خواهند دید، مگر عاق والدین، و شراب خوار، و کسی که نام مرا بشنود و صلوات بر من نفرستد». (۳)

و همین قدر از برای عاق والدین کافی است که: پیغمبر خدا بر او نفرین کرد و فرمود: «هر که پدر و مادر، یا یکی از آنها را ادراک کند، و او را از خود راضی نسازد هرگز آمرزیده مباد. جبرئیل بر نفرین آن حضرت آمین گفت». (۴)

در اسرائیلیات رسیده است که: «خدای - تعالی - به موسی وحی فرمود که: هر که باوالدین خود نیکوئی کند، و با من عقوبت نماید او را نیکوکار می نویسم. و هر که با من نیکی کند، و عاق والدین باشد او را عاق می کنم». (۵)

و در اخبار بسیار وارد، و به تجربه و عیان ثابت است که: هر که بدی با پدر و مادر، یا یکی از آنها نماید عمر او کوتاه و زندگانی او به تلخی می گذرد. و فقر و پریشانی به او هجوم می آورد. و سكرات مرگ بر او شدید می گردد. و جان کندن

ص: ۸۰۴

۱-۸. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲-۹. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۷، ح ۱۶، (با اندک تفاوتی)

۳-۱۰. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴-۱۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۶.

۵-۱۲. محجه البیضاء، ج ۳، ص ۴۳۵.

بر او دشوار می شود .

و همچنین از اخبار و آثار و تجربه روزگار ، مستفاد است که : نفرین پدر بر فرزند به درجه استجابت می رسد . پس هان هان ای جان برادر ! با هوش باش و بر جان خود رحم کن . و از تیغ عقوق پدر و مادر حذر نمای . و یاد آور طول تصدیع و زحمت ایشان را در پرورش تو ، بنگر خود بی خوابی کشیدند تا تو را خواب کنند . و گرسنگی خوردند تا تو را سیر کنند . سالهای سال ترا در آغوش مهربانی کشیده اند ، و به شیره جان پروریده اند و عمر و جان خود را در راه تو صرف نموده اند . زهی بی مروتی و بی انصافی که بعد از آنکه اندک قوتی در خود بیابی ، همه آنها را فراموش کنی .

جوانی سر از رای مادر بتافت***دل دردمندش در آذر (۱) بتافت

چو بیچاره شد پیشش آورد مهد (۲)***که ای سست مهر فراموش عهد

نه در مهد نیروی و حالت نبود***مگس راندن از خود مجالت نبود

تو آنی که از یک مگس رنجه ای***که امروز سالار و سرپنجه ای

و بدان که : عقوق پدر و مادر عبارت است از : خشم آوردن و شکستن دل ، و آزردهن خاطر ایشان . و به هر نوع که دل ایشان آزرده شود عقوق حاصل می شود و آدمی مستحق عذاب الهی و بلای غیر متناهی می گردد ، خواه به زدن باشد ، یا دشنام دادن ، یا صدا به ایشان بلند کردن ، یا تیز بر ایشان نگریستن ، یا از ایشان روی گردانیدن و بی اعتنائی یا نافرمانی ایشان نمودن در

ص: ۸۰۵

۱-۱۳. آتش .

۲-۱۴. گهواره

امری که اطاعت ایشان لازم است . چنانچه مذکور خواهد شد .

فضیلت نیکی به والدین

و مخفی نماند که : ضد عقوق «بر والدین» و احسان به ایشان است . و آن از اشرف سعادات و افضل قربات است . و در آیات بسیار و اخبار بی شمار ، امر و ترغیب به آن شده .

حضرت آفریدگار می فرماید : «و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا» .

خلاصه معنی آنکه : «در نزد ایشان تذلل و انکسار و فروتنی و خاکساری کن ، و بگو : بار پروردگارا ! پدر و مادر مرا رحمت کن . همچنان که در حالت طفولیت و خردی مرا پروریدند» . (۱)

و باز می فرماید :

«و اعبدو الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا» .

یعنی : «خدا را بندگی کنید . و چیزی را شریک او مگردانید . و نسبت به پدر و مادر ، احسان و نیکویی کنید» . (۲)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «نیکویی با پدر و مادر ، افضل است از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا» . (۳)

و مروی است که : مردی به نزد آن سرور آمد . عرض کرد : «یا رسول الله ! مرا وصیتی فرمای . فرمود : شرک به خدا نیاور . اگر چه ترا به آتش بسوزانند و عذاب کنند . که باید دل تو به ایمان مطمئن باشد . و پدر و مادر خود را اطاعت کن و نیکویی به ایشان کن ، خواه زنده باشند و خواه مرده . و اگر تو را

ص: ۸۰۶

۱- ۱۵. اسراء ، (سوره ۱۷) ، آیه ۲۴ .

۲- ۱۶. نساء ، (سوره ۴) ، آیه ۳۶ .

۳- ۱۷. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ . و محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۴۳۴ .

امر کنند که دست از مال و اهل خود بردار ، پس چنان کن» . (۱)

«و دیگری به نزد آن حضرت آمد ، و از نیکویی با پدر و مادر سؤال کرد . فرمود که : نیکویی کن با مادر خود ، نیکویی کن با مادر خود ، نیکویی کن با پدر خود ، نیکویی کن با پدر خود ، نیکویی کن با پدر خود . و ابتدا مادر را ذکر کرد . و بعد از آن پدر را فرمود» . (۲)

و جوانی به خدمت آن سرور آمد و عرض کرد که : «من مردی جوان هستم ، و دوست دارم که در راه خدا جهاد کنم ، و مادری دارم که از آن اکراه دارد . فرمود : برگرد به نزد مادر خود باش ، به خدایی که مرا به حق برانگیخته است ، که آرام گرفتن مادر تو به تو در یک شب ، بهتر است از یک سال جهاد در راه خدا» . (۳)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : «افضل اعمال ، نماز در وقت است . و نیکویی با والدین . و جهاد در راه خدا» . (۴)

مردی به آن حضرت عرض کرد که : «پدر من بسیار پیر شده است ، و ضعف بر او مستولی گشته ، هرگاه اراده قضای حاجت داشته باشد ، ما او را برداریم . فرمود : بلی ، اگر توانی چنان کن و به دست خود لقمه بدهان او بگذار ، که فردا به کار تو خواهد آمد» . (۵)

و شخصی به آن حضرت عرض کرد که :

ص: ۸۰۷

- ۱-۱۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۸ ، ح ۲ .
- ۲-۱۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ ، ح ۱۷ .
- ۳-۲۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۳ ، ح ۲۰ .
- ۴-۲۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۸ ، ح ۴ .
- ۵-۲۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ ، ح ۱۳ .

«پدر و مادری دارم که مخالف مذهب حق اند . حضرت فرمود : با ایشان نیکویی کن . همچنان که با پدر و مادری که از دوستان ما باشند نیکویی می کنی» . (۱)

و شخصی به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که : «من دعا به پدر و مادر خود کنم هرگاه مذهب حق را نداشته باشند ؟ فرمود : دعا کن به ایشان و تصدق از جانب ایشان کن . و اگر زنده باشند با ایشان مدارا کن» . (۲)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «سه چیز است که خداوند عالم - جل شانہ - از برای احدی رخصت در ترک آن قرار نداده : رد امانت به بر و فاجر . و وفای به عهد از برای بر و فاجر . و نیکویی با والدین ، خواه بر باشند و خواه فاجر» . (۳)

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «چه باز می دارد مردی از شما را که نیکویی کند با والدین خود ، خواه زنده باشند و خواه مرده که نماز از برای ایشان کند ، و تصدق از برای ایشان نماید ، و حج به جهت ایشان بجا آورد ، و روزه از برای ایشان بگیرد ، تا ثواب آنچه کرده است از برای ایشان باشد و مثل آن ثواب نیز از برای او باشد . و به آن جهت خدای - تعالی - خیر بسیار از برای او زیاد کند» . (۴)

و اخبار در این خصوص از حد متجاوز ، و بیان از ذکر آنها عاجز است .

پس هر مؤمنی را سزاوار آن است که : نهایت اهتمام در اکرام والدین

ص : ۸۰۸

-
- ۱- ۲۳ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ ، ح ۱۴ .
 - ۲- ۲۴ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ ، ح ۸ .
 - ۳- ۲۵ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ ، ح ۱۵ .
 - ۴- ۲۶ . کافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ ، ح ۷ .

و تعظیم ایشان نماید، و احترام ایشان را بجا آورد. و کوتاهی و تقصیر در خدمت ایشان نکنند. و بایشان به نیکویی رفتار نماید. و اگر به چیزی ضرورت داشته باشند، صبر نکند تا آنها طلب کنند، بلکه پیش از اظهار، به ایشان بدهد. همچنان که در اخبار وارد شده است. و اگر با او درستی کنند، اف بر روی ایشان نگوید. و اگر او را بزنند عبوس نکند. بلکه بگوید خدا شما را بیامرزد. و تند به ایشان نگاه نکند. و صدا بالای صدای ایشان بلند نکند. و دست خود را بالای دست ایشان نگذارد. و پیش روی ایشان راه نرود.

و همه اینها در حدیث «صحیح»، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است. (۱)

بلکه «مهما امکن» در نزد ایشان ننشیند، و هر چه در ذلت و خاکساری و تواضع و فروتنی برای ایشان مبالغه کند، اجر او بیشتر و فایده دنیوی و اخروی او زیادتر است.

و بالجمله، فرمانبرداری ایشان، و طلب خشنودی ایشان واجب است، مگر در امر به فعل حرام یا ترک واجب عینی، که خلافی میان علما نیست، که اطاعت والدین در آنها واجب نیست. و در واجبات کفائیه خلاف است. و مذهب جمعی از علما آن است که:

فعل آنها بدون رضای والدین جایز نیست. و بعضی دیگر مستحب می دانند اذن والدین را در آن.

اما در غیر واجبات، از افعال مباحه و مستحبه، پس اگر در ترک آنها

ص: ۸۰۹

ضرری «معتد به» به او نباشد، ظاهر آن است که خلافتی در میان علما در وجوب اطاعت والدین نباشد. و هرگاه والدین یا یکی از آنها امر به ترک آن کنند، مخالفت در آن حرام است.

و اگر در آن ضرری باشد که «معتد به» باشد بعضی از علما اطاعت در آن را واجب نمی دانند. و اطلاق کلام بعضی دیگر دلالت می کند بر وجوب فرمانبرداری، و حرمت مخالفت ایشان در مباحات و مستحبات، مطلقاً.

و از کلام والد ماجد حقیر - رحمه الله - در «جامع السعادات» نیز چنین مستفاد می شود. و ترجمه کلام ایشان این است که: بالجمله اطاعت والدین و طلب رضای ایشان واجب است. پس، از برای فرزند جایز نیست که: مرتکب هیچ یک از افعال مباحات و مستحبات شود، بدون اذن ایشان.

بعد از آن می فرماید: و از این جهت است که فتوای علما بر این است که: جایز نیست سفر کردن از برای تحصیل علم، بدون اذن ایشان، مگر از برای تحصیل علمی که واجب عینی باشد، چون: تحصیل مسائل نماز و روزه و اصول دین. اگر در شهری که هست کسی نباشد که آنها را تعلیم کند، و اگر در آن شهر کسی باشد، مسافرت جایز نیست. (۱) و آنچه را که فرموده اند مطابق آن است که از آیات و اخبار مستفاد می شود. پس باید سعی نمود که فعلی که مخالف خواهش ایشان باشد از آدمی سرزنند.

مروی است که: «مردی از یمن به خدمت برگزیده ذوالمنن آمد

ص: ۸۱۰

، که در خدمت آن حضرت جهاد کند . حضرت فرمود که : برگرد و اذن از پدر و مادر خود طلب کن ، که اگر اذن دادن جهاد کن و الا- با ایشان نیکوئی کن تا توانی ، به درستی که این بهتر است ، از همه چیزهایی که خدا به آن امر فرموده است ، بعد از توحید» . (۱) و دیگری به جهت جهاد به خدمت آن سرور عباد آمد ، حضرت فرمود : «آیا مادر داری ؟ عرض کرد : بلی . فرمود : برو ملازم او باش ، به درستی که بهشت در زیر قدم اوست» . (۲) و ظاهر از اخبار و آثار ، و مستفاد از تجربیات ، آن است که : همچنان که تحصیل رضای والدین ، اعظم وسایل نجات آخرت است ، همچنین وسیله ای از برای طول عمر ، و جمعیت احوال ، و انتظام امر معاش در دنیا نیز بهتر از احسان به ایشان نیست .

و بدان که : حکم هر یک از والدین مثل حکم هر دو است و فرقی ندارند . بلی ، تاکید در مراعات جانب مادر بیشتر ، و آنچه از اخبار مستفاد می شود حق او افزون تر است . و هر گاه پدر یا مادر ، امر به ترک واجبی یا فعل حرامی کنند ، هر چند اطاعت ایشان واجب نیست ، اما تا تواند به ایشان مدارا کند ، و به رفق و التماس ، رای ایشان را منحرف سازد .

و اگر ممکن نشود ، تا تواند به نوعی کند که بی اطلاع ایشان حق را به جا آورد . و هر گاه کسی را پدر و مادر ،

ص: ۸۱۱

۱- ۲۹. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۴۳۷ .

۲- ۳۰. محجه البیضاء ج ۳ ، ص ۴۳۷ .

هر دو باشد، و مخالفت میان ایشان در امری واقع شود، که فرزند هر گاه که خواهد یکی را راضی کند دیگری شکسته خاطر گردد، باید سعی کند در اتفاق ایشان، و اصلاح میان ایشان به هر طریقی که ممکن باشد، اگر چه باید واسطه برانگیزد، یا به مجتهد عرض کند که ایشان را بطلبید و موعظه و نصیحت کند.

و مخفی نماند که: حق برادر بزرگتر بر کوچکتر نیز عظیم، و بر اهل ایمان ملاحظه آن لازم، و اطاعت او را مهمما ممکن از دست ندادن اولی است.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «حق برادر بزرگ بر کوچک مثل حق پدر است بر فرزند». (۱)

فصل: حقوق همسایگان

بدان که: همچنان که از برای پدر و مادر و خویشان و منسوبان حقی است همچنین از برای همسایگان نیز از جانب پروردگار، حق ثابتی است، که آن را «حق جوار» گویند. و آن نزدیک به حق خویشان است. و از برای همسایگان، علاوه بر حق برادری، حقوقی دیگر است که هر که کوتاهی کند گناهکار خواهد بود.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: «همسایگان، سه طایفه اند:

همسایه ای است که: او را یک حق است. و همسایه ای است که: او را دو حق است و همسایه ای است که: او را سه حق است. پس، آن که سه حق دارد، همسایه ای است که: مسلمان باشد و خویش باشد، او را حق همسایگی و اسلام و حق

ص: ۸۱۲

خویشی است . و آن که دو حق دارد ، همسایه ای است که : مسلمان باشد و خویش نباشد ، و از برای او حق همسایگی و حق برادری است ، که حق اسلام است . و آن که یک حق دارد ، همسایه ای است که : کافر باشد ، همین او را حق همسایگی است و بس» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «نیکو همسایگی کن با همسایگان تا مسلمان باشی» . (۲)

و در حدیثی دیگر از آن سرور مروی است که : «هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید با همسایه خود اکرام کند» . (۳)

روزی به آن حضرت عرض شد که : «فلان زن روزها روزه می گیرد و شبها به عبادت می گذارند و لیکن همسایگان خود را اذیت می رساند . فرمود : او از اهل جهنم است» . (۴)

و از حضرت امیر علیه السلام مروی است که : «حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نوشت میان مهاجر و انصار ، و هر که ملحق به ایشان است از اهل یترب ، که : همسایه آدمی مثل نفس اوست ، که باید به او ضرر نرساند . و حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است» . (۵)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «نیکویی با همسایگان باعث زیادتی عمر و آبادی دیار می گردد» . (۶)

و فرمود که : «از ما نیست کسی که نیکویی با همسایه نکند» . (۷)

و فرمود که : «حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که : ایمان به من نیاورده است هر که سیر بخوابد

ص: ۸۱۳

۱- ۳۲. مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۷۹ ، ح ۱۴ . (ط ، قدیم) .

۲- ۳۳. بحار الانوار ، ج ۶۹ ، ص ۳۶۸ ، ح ۴ .

۳- ۳۴. کنز العمال ، ج ۹ ، ص ۵۵ ، خ ۲۴۹۱۹ .

۴- ۳۵. مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۷۹ ، ح ۱۴ .

۵- ۳۶. وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۴۸۷ ، ح ۲ .

۶- ۳۷. وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۴۸۹ ، ح ۴ .

۷- ۳۸. وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۴۸۸ ، ح ۵ و ۶ .

و همسایه او گرسنه باشد». (۱)

منقول است که: «چون بعد از جدائی یعقوب از یوسف، بنیامین نیز از او جدا افتاد، فریاد برکشید که: «پرودگارا! مرا رحم نمی کنی، که چشم مرا گرفتی و مرا نابینا کردی و پسر مرا نیز گرفتی؟» خدا به او وحی فرستاد که: «چرا در فلان روز گوسفندی کشتی و کباب کردی و خوردی و فلان شخص در همسایگی تو روزه بود به او چیزی ندادی؟!» بعد از آن هر صبح و شام منادی یعقوب ندا می کرد که: از منزل یعقوب تا یک فرسخ راه، هر که بخواهد نهار یا شام بخورد، به منزل یعقوب حاضر گردد». (۲)

و مروی است که: «در روز قیامت، همسایه فقیر چنگ زند بر دامن همسایه غنی، و گوید: پروردگارا! از او پرس که چرا در را بر روی من بست و احسان خود را از من منع نمود؟». (۳)

چنان مدان که: حق همسایه همین است که او را اذیت نرسانی، چون این تخصیص به همسایه ندارد، و این حقی است که از برای همه کس ثابت است. بلکه باید علاوه بر این، با او به مهربانی و ملاحظت سلوک کرد. و احسان خود را از او دریغ نداشت. و آنچه به آن محتاج باشد و تو آن را مالک باشی از او مضایقه نکنی، و او را مانند شریک در مال خود بدانی. و بر او سلام کنی. و دراز نفسی با او نکنی. و

ص: ۸۱۴

-
- ۱- ۳۹. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹۰، ح ۱.
 - ۲- ۴۰. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹۰، ح ۲.
 - ۳- ۴۱. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۸۹.

از مخفیات احوال او که می خواهد پوشیده باشد تفتیش نکنی . و در مرض ، او را عیادت کنی . و در مصیبت به «تعزیت» (۱) او حاضر شوی . و در عزا با او همراهی کنی . و در شادی ، تهنیت او را نمائی .

و اگر به عیبی از او مطلع شوی بپوشانی . و اگر از او خطایی سرزند عفو کنی . و اگر خواهد بر دیوار خانه تو حمله کند مانع نشوی . و اگر خواهد ناودانی به فضای خانه تو گذارد مضایقه نکنی . و اگر خاکروبه بر در خانه تو بریزد ، منع نفرمائی . و از اسباب خانه ، چون دیگک و ظروف و تبر و تیشه و نمک و آتش و امثال اینها ، آنچه خواهد دریغ نداری . و اگر خواهد از راهی که مختص تو است آمد و شد نماید ، تنگ نگیری . و چشم خود از اهل و عیال او نگاهداری . و چون در خانه نباشد غافل از خانه او نشوی . و با اولاد او لطف و مهربانی کنی . و به آنچه مصلحت دین و دنیای او باشد ، او را ارشاد نمائی . و اگر از تو یاری خواهد او را یاری کنی . و اگر قرض طلبد او را قرض دهی . و بنای خانه خود را بدون اذن او بر او بلند نگردانی ، که هوای خانه او را حبس کند . و چون از اطعمه لذیذه به خانه آوری ، از برای او بفرستی ، و اگر نفرستی پنهان کنی ، تا اطفال او مطلع نشوند و خواهش داشته باشند و نتوانند . و امثال اینها

ص: ۸۱۵

و مخفی نماند که : در شناختن همسایگی ، رجوع به عرف می شود ، یعنی : هر که رامتعارف باشد که همسایه گویند ، این حقوق از برای او ثابت است .

و از بعضی اخبار مستفاد می شود که : «از چهار طرف خانه تا چهل خانه همسایه هستند» . (۱)

صفت نهم : مذمت عیجوتی کردن

مذمت عیجوتی کردن

و این ، از علامات خباثت نفس و عیب ناک بودن صاحب آن است ، چون هر عیب داری طالب اظهار عیوب مردم است . بلکه هر که در آیات و اخبار ائمه اطهار - سلام الله علیهم - تتبع داشته باشد ، بر او معلوم می شود که : هر که در صدد عیجوتی مردم و رسوا کردن ایشان است ، خبیث ترین افراد انسان ، و رذل ترین ایشان است .

خداوند عالم - جل شانہ - می فرماید :

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم» .

یعنی : «به درستی که : کسانی که دوست دارند اعمال ناشایست از مؤمنین ظاهر گردد ، از برای ایشان آماده است عذاب دردناک» . (۲)

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند : «هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسی را ، مثل آن است که خود به جای آورده باشد . و هر که سرزنش کند مؤمنی را به چیزی ، نمیرد تا خود به آن مبتلا گردد» . (۳)

کسی کو با کسی بدساز گردد*** بدو روزی همان بد باز گردد

روزی آن سرور بر منبر برآمد ، و به صدای بسیار بلند که زنان در خانه های خود می شنیدند ، فرمود : «یا معشر من اسلم

ص: ۸۱۶

۱- ۴۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۶۶۹ ، ح ۲ .

۲- ۴۴. نور ، (سوره ۲۴) ، آیه ۱۹ .

۳- ۴۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۵۶ ، ح ۲

بلسانه و لم یسلم بقلبه». یعنی: ای گروهی که به زبان، اسلام آورده اید، و دل شما از مسلمانی خالی است، تجسس لغزشها و عیوب مسلمین را نکنید به درستی که: هر که در صدد و عیبجوئی مسلمانان باشد، خدا عیبجوئی او را می کند. و هر که خدا عیبجوئی او را کند او را رسوا می گرداند». (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «نزدیکترین حالات بنده به کفر، آن است که: با مردی در دین برادر باشند و بدیها و لغزشهای او را بشمارد و نگاهدارد، که روزی او را به آنها سرزنش نماید». (۲)

و احمق کسی که خود به هزار عیب آلوده و سر تا پای او را معصیت فرو گرفته و خود از آن چشم می پوشد و زبان به عیوب دیگران می گشاید. و اگر هیچ عیبی از برای او نباشد، همین صفت عیبجوئی بالاترین معایب است، و از خباثت باطن او مردم را خبر می دهد. پس، باید اول عیب خود را دید، و بعد از آن چشم به دیگران گشود.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «همین قدر کافی است در عیب آدمی، که: از خود کور باشد و به مردم بینا باشد. یا سرزنش کند دیگری را به چیزی که خود نمی تواند ترک آن را کرد». (۳)

فضیلت عیب پوشی کردن

و مخفی نماند که: ضد این صفت خبیثه، عیب پوشی کردن و پرده بر بدیهای مردم افکندن است. و ثواب آن بسیار، و فضیلت آن خارج از حیز شمار است.

ص: ۸۱۷

۱-۴۶. کافی، ج ۲، ص ۳۵۵، ح ۴.

۲-۴۷. کافی، ج ۲، ص ۳۵۵، ح ۶.

۳-۴۸. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۹۳، ح ۷۲.

احب مسند رسالت ، و شافع روز قیامت می فرماید که : «هر که پرده بیوشد بر عیب مسلمانی ، خدای - تعالی - بیوشاند عیوب او را در دنیا و آخرت» . (۱)

و فرمود که : «هیچ بنده ای عیب بنده دیگر را نبوشاند ، مگر اینکه خدای - تعالی - در روز قیامت عیب او را می پوشاند» . (۲)
بلی :

ستر (۳) کن تا بر تو ستاری کنند*** تا نه بینی ایمنی بر کس مخند

و نیز فرموده است که : «هیچ فردی نمی بیند امر ناشایستی از برادر مسلم خود پس آن را بیوشاند ، مگر اینکه داخل بهشت می گردد» . (۴)

و همین قدر در شرافت پرده پوشی کافی است که : یکی از جمله صفات آفریدگار ، «ستار» است . و از شدت اهتمام الهی در ستر بدیهای بندگان ، ثبوت بدترین فواحش را که زنا باشد ، به نوعی مقرر فرموده که بسیار کم اتفاق می افتد که ثابت شود ، زیرا قرار داد دراثبات آن ، بر شهادت چهار نفر شاهد عادل نهاد ، که مشاهده آن عمل را چون میل در سرمه دان کرده باشند .

پس ، ای برادر ! پروردگار عالم را بنگر که چگونه پرده افکنده است بر امر گناهکاران از بندگان خود در دنیا ، و راه ظهور آن را بسته و به فضیحت عاصیان راضی نگشته . بلکه هر روزی چندین معصیت از تو سر می زند ، و خداوند عالم همه را می بیند و می داند و پرده از آن بر نمی دارد .

کس نمی داند ز تو جز اندکی*** از هزاران جرم و بد فعلی یکی

نیک می دانی تو و ستار تو***

ص: ۸۱۸

۱- ۴۹. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۲۵۰ ، خ ۶۳۹۳ و ۶۳۹۴ .

۲- ۵۰. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۲۴۸ ، خ ۶۳۸۳ .

۳- ۵۱. پرده پوش .

۴- ۵۲. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۲۵۱ ، خ ۶۳۹۷ .

هر چه کردی جمله ناکرده گرفت*** طاعت ناکرده آورده گرفت

پس ، هشیار باش و زبان به عیب دیگران مگشای . و چنین ندانی که : پرده پوشی پروردگار ستار ، همین در دار دنیاست ، و در عرصه عقبی پرده از روی کار برخواهد داشت . زنهار ، زنهار .

چون برآید از بدان نیکی و از نیکان بدی

در احادیث وارد شده است که : «هرگاه خدای - تعالی - سر بنده را در دنیا ببوشاند ، کرم او از آن بالاتر است که در آخرت ظاهر گرداند . و اگر در دنیا پرده از آن براندازد ، از آن کریم تر است که دوباره در آخرت آن را ظاهر نماید» . (۱)

و نیز وارد شده است که : «در روز قیامت بنده ای را بیاورند که گریان باشد . خطاب رسد که : چرا می گریی ؟ عرض کند : گریه می کنم بر آنچه در این روز از عیوب من در نزد آدمیان و فرشتگان ظاهر خواهد شد . خداوند عالم می فرماید که : ای بنده من ! تو رادر دنیا رسوا نکردم ، و حال آنکه تو مشغول معصیت من بودی و می خندیدی ، چگونه امروز تو را رسوا می کنم ، و حال اینکه معصیت نمی کنی و گریانی» . (۲)

مروی است که : «در فردای محشر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از داور اکبرمسئلت می نماید که : محاسبه امت او را در حضور فرشتگان و پیغمبران و سایر امتان نکند ، تا عیوب آنها بر ایشان ظاهر گردد ، بلکه به حساب ایشان چنان برس که بجز تو و من

ص: ۸۱۹

۱- ۵۳. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۷۱ .

۲- ۵۴. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۷۲

، دیگر کسی بر آن مطلع نگردد. خطاب الهی رسد که: ای حبیب من! من به بندگان خود از تو مهربانترم، چون تو روا نداری که عیوب ایشان نزد غیر تو ظاهر شود، من روا ندارم که بر تو هم ظاهر گردد و ایشان در پیش تو شرمسار شوند. من خود به تنهایی به محاسبه ایشان پردازم، و چنان که بجز من احدی بر عیوب ایشان مطلع نگردد». (۱)

پس هرگاه عنایت پروردگار در پوشیدن عیوب بندگان تا به این حد بوده باشد، پس ای مسکین غافل، و ای مبتلای به انواع عیوب و رذایل، ترا چه افتاده است که این پرده از عیوب بندگان خدا بر می داری، و سعی در فاش کردن بدیهای ایشان می نمائی، و زبان هرزه خود را به مذمت ایشان می گشائی؟ از خود غافل می که به چه عیوب گرفتاری، و به چه اعمال ناشایسته در کاری! اندکی دیده بگشای، و به سراپای خود نظر کن و صفحه ضمیر خبیث خود را مطالعه کن، و چاره از عیوب خود کن.

در کوی و در چهی ای قلتبان (۲)*** دست بردار از سبال (۳) دیگران

ای خنک جانی که عیب خویش دید*** هر که عیبی گفت آن بر خود خرید

غافلند این خلق از خود ای پدر*** لاجرم گویند عیب یکدیگر

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش*** کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش

ای جان برادر! ساعتی تامل کن، که اگر کسی عیبی را از تو در پیش دیگران فاش کند، حال تو چگونه

ص: ۸۲۰

۱- ۵۵. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- ۵۶. «قلتبان» به معنی: قرمساق و دیوٹ و قواد است.

۳- ۵۷. دشنام دادن.

خواهد بود، حال دیگران را هم بر خود قیاس کن. و بدان که: از اخبار و آثار، واضح و روشن، و از تجربه، عیان و ثابت و مبین است، که: هر که دیگری را رسوا کند خود نیز رسوا می گردد، و هر که عیب کسی را ظاهر کند عیب او نیز فاش می گردد.

پس، ای جان من! بر خود رحم کن، و اقتدا به پروردگار خود نما، و پرده بر عیوب بندگان افکن، و چشم خود را از دیدن عیوب مردم، کور، و گوش خود را کر، و زبان خود را از گفتن، لال ساز.

صفت دهم: مذمت فاش کردن راز مردم و فضیلت راز داری

و این اعم است از اظهار عیوب مردم، زیرا: «راز»، می تواند شد از عیوب باشد و می تواند شد نباشد. لیکن حد افشای آن موجب ایذاء و اهانت به حق دوستان یا غیرائشان است. و این عمل در شرع، مذموم، و صاحب آن در نزد عقل، معاتب و ملوم است.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «نقلی که میان دو نفر گذشت امانت است میان شما». (۱)

و وارد شده است که: «از جمله خبائث آن است که سر برادر خود را فاش کنی». (۲)

عبد الله بن سنان به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: «رسیده است که: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است. فرمود: بلی. عرض کرد که: مراد، عورتین او است؟. فرمود: نه چنین

ص: ۸۲۱

۱-۱. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۳۷. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۴

۲-۲. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۳۷. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۴.

است ، بلکه فاش کردن سر اوست» . (۱)

و ضد این عمل ، که نگاهداری راز ، و کتمان اسرار باشد . از افعال محموده و نتیجه قوت نفس ، و شهامت آن است .

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات*** بداد جام می و گفت راز پوشیدن

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و محرم راز خداوند اکبر می فرماید : «خوشا به حال بنده ای که گمنام باشد ، خدا او را شناسد و معروف مردم نباشد ، چنین اشخاص ، چراغ راه هدایت ، و سرچشمه علم و حکمتند . هر فتنه ظلمانی به واسطه ایشان روشن می شود . نه فاش کننده اسرارند ، و نه بردارنده پرده از کار ، و نه در صدد جفا و آزار . از ریا دور ، و از خودنمایی مهجورند» . (۲)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «مبادا از آن اشخاص باشید که پرده در ، و فاش کننده رازها هستند ، به درستی که : خوبان شما کسانی هستند که : چون کسی به ایشان نگاه کند به یاد خدا افتد . و بدان شما کسانی هستند که : سخن چینی می نمایند و جدائی میان دوستان می افکنند ، و در صدد تفتیش عیوب مردم هستند» . (۳)

و مخفی نماند که : رازداری بر دو نوع است : یکی راز دیگران را نگاهداشتن ، و آن ، آن است که مذکور شد . و دیگری ، اسرار خود را پوشیدن و آشکار نکردن . و این نیز از جمله لوازم ، و فاش کردن آنها از ضعف نفس و سستی عقل است

ص: ۸۲۲

۱-۳. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۱۴ ، ح ۹ .

۲-۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۲۵ ، ح ۱۱ .

۳-۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۲۵ ، ح ۱۲

، زیرا: اسرار آدمی ازدو حال بیرون نیست: یا کاشف از دولت و سعادت و نیک فرجامی است، یا مخبر از نکبت و شقاوت و ناکامی. و بر هر دو تقدیر، کتمان اولی است. چون اگر از قبیل اول است، اظهار آن موجب زیادتی عداوت دشمنان، و حسد ابنای زمان، و توقع ارباب طمع و دون همتان می شود. و اگر از مقوله دوم است، بروز آن باعث شماتت دشمنان، و اندوه دوستان، و خفت در نظر ظاهر بینان می گردد. و بسا باشد که بر افشای اسرار، مفساد بسیار مترتب گردد. و از این جهت منع شده است که: کسی راز خود را با دوستان در میان نهد، زیرا: هر دوستی را نیز دوستی است، و هر گاه نتوانی راز خود را نگاهداری، چگونه دیگری راز تو را نگاه می دارد.

منه در میان راز با هر کسی*** که جاسوس همکاسه دیدم بسی

سکندر که با شرقیان حرب داشت*** در خیمه گویند در غرب داشت

چو بهمن به زابلستان خواست شد*** چپ آوازه افکند و از راست شد

اگر جز تو داند که عزم تو چیست*** بر آن رای و دانش بیاید گریست

و این صفت، هیچ طایفه را این قدر در کار نیست، که سلاطین و الاتبار را. و پوشیدن اسرار، از شرایط سلطنت و جهانبانی، و از مهمات ضوابط کشورستانی است. چون ایشان را دشمنان و مدعیان بسیار، و هر گاه بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شوند، در صدتدارک بر می آیند. پس

باید از محرمان و دانایان و امنای دولت نیز اسرار را مخفی دارند ، که محرم را نیز محرمی باشد . و بسا باشد که منجر به هلاکت و فساد می گردد .

چون ، مهدی عباسی پسران خود : هادی و هارون را به ترتیب ولیعهد کرد ، بعد از وفات او ابتدا هادی به سریر خلافت متمکن شد . در صدد خلع هارون ، و بیعت کردن مردم با پسرش جعفر برآمد . و هر چند هارون را به این امر تکلیف کرد ، تن در نداد .

هادی علاج را منحصر در قتل برادر دیده ، از این مقوله با بعضی از ارکان دولت و اهل حرم باز گفت . خیزران ، مادر هادی و هارون از این ، بو برده ، نظر به فرط محبتی که با هارون داشت ، هادی را به شربتی مسموم روانه ملک نیستی گردانید .

گر آرام خواهی در این آب و گل***مگو تا توانی بکس راز دل

و هر گاه کسی خواهد که ملکه کتمان اسرار ، او را حاصل شود ، باید از اظهار و اخبار و ابراز ارادتی که چندان اعتنائی به آنها نیست خود را نگاه دارد ، و نفس خویش را به این عادت دهد ، تا ملکه از برای او حاصل گردد .

صفت یازدهم : سخن چینی و نمایی و مفاسد آن

سخن چینی و نمایی و مفاسد آن

و این رذل ترین افعال قبیحه ، و شنیع ترین همه است . و صاحب این صفت ، از جمله اراذل ناس و خبیث النفس است . بلکه از کلام الهی مستفاد می شود که : هر سخن چینی ولد الزنا است .

می فرماید :

«هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد ائیم عتل بعد

ص: ۸۲۴

ذلک زنیم». (۱)

و می فرماید :

«ویل لکل همزه لمزه» .

یعنی : «وای از برای هر سخن چینی غیبت کننده» . (۲)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «هیچ سخن چینی داخل بهشت نمی شود» . (۳)

و فرمود که : «دشمن ترین شما در نزد خدا کسانی هستند که از پی سخن چینی میان دوستان می روند ، و برادران را از هم

جدا می کنند . و طلب عیب پاکان را می نمایند» . (۴)

و در حدیث دیگر از آن سرور مروی است که : «چنین اشخاص ، شرار مردم اند» . (۵)

و نیز از آن بزرگوار مروی است که : «حق - سبحانه و تعالی - بهشت را آفرید ، و به آن فرمود که : سخن بگو . بهشت گفت

: به سعادت رسید ، هر که داخل من شد . خداوند جبار - جل جلاله - فرمود : قسم به عزت و جلال خودم که ماوا نمی کند

در تو هشت گروه : مداومت کننده بر شرب خمر ، و اصرار کننده بر زنا ، و سخن چین ، و دیوث ، و لشکر پادشاه ظالم ، و

مخنت ، و کسی که قطع رحم کند ، و آنکه با خدا عهدی نماید و به آن وفا نکند» . (۶)

آورده اند که : «در زمان حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - در بنی اسرائیل قحط و خشک سالی شد . موسی

علیه السلام چندین دفعه به دعای باران بیرون رفت و اثری نبخشید . حضرت کلیم الله در این باب مناجات کرد . و حی به او

رسید که

ص: ۸۲۵

۱- ۶. قلم ، (سوره ۶۸) ، آیات ۱۳- ۱۱

۲- ۷. همزه ، (سوره ۱۰۴) ، آیه ۱ .

۳- ۸. مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ ، ح ۵ . (ط ، قدیم) . و ج ۹ ، ص ۱۵۰ ، باب ۱۴۴ ، ح ۴ . (ط ، آل البیت) .

۴- ۹. مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ ، ح ۶ . (ط ، قدیم) و ج ۹ ، ص ۱۵۰ ، باب ۱۴۴ ، ح ۵ . (ط ، آل البیت) .

۵- ۱۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۹ ، ح ۱ .

۶- ۱۱. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۷۶ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۵ .

در میان شما سخن چینی هست ، و من به شومی او دعای شما را مستجاب نمی کنم» . (۱)

و از مضمون این خبر می توان دانست که : صاحب این صفت ، چقدر از رحمت الهی دور است ، که از شئامت همراهی او ، دست رد بر سینه مدعای حضرت کلیم نهاده ، و دررحمت و فیض بر روی امتی نگشاده .

و مروی است که : «ثلث عذاب قبر ، به واسطه سخن چینی است» . (۲)

و هر که حقیقت این صفت خبیثه را بشناسد ، می داند که : سخن چین ، بدترین مردمان و خبیث ترین ایشان است ، زیرا صاحب این صفت ، منفک نمی شود از دروغ و غیبت و مکر و خیانت و کینه و حسد و نفاق و افساد میان بندگان خدا ، و خدعه . و همه این صفات ، باعث هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی است .

و خدای - تعالی - در قرآن مجید لعن فرموده است کسی را که : «قطع کند آنچه را که خدا امر به وصل آن نموده و فساد در زمین کند» . (۳)

و سخن چین ، این هر دو عمل را مرتکب شده .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «داخل بهشت نمی شود کسی که میان مردم ، جدایی افکند» . (۴)

و سخن چین مفرق دوستان است .

و نیز ، آن حضرت فرمودند که : «بدترین مردم کسی است که مردم از شرارت او احتراز کنند» . (۵)

و شکی نیست که : سخن چین ، این چنین است .

مجمل کلام اینکه : بدی

ص: ۸۲۶

۱-۱۲. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۶۸ ، ح ۱۹ . و ص ۲۶۶ ، ح ۱۵ .

۲-۱۳. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۶۵ ، ح ۱۰ .

۳-۱۴. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۲۷ .

۴-۱۵. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۷۹ ، و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۶ .

۵-۱۶. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۷۹ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۶ .

سخن چین ، از همه کس بیشتر است .

آورده اند که : «مردی بنده ای فروخت ، به خریدار گفت : این بنده هیچ عیبی ندارد جز سخن چینی . خریدار گفت : راضی شدم . پس آن را خرید و برد . چند روزی که از این گذشت . روزی آن غلام به زن آقای خود گفت : من یافته ام که آقای من تو را دوست ندارد ! و می خواهد زنی دیگر بگیرد . زن گفت : چاره چیست ؟ گفت : قدری از موی زیرزنج او را به من ده تا به آن افسونی خوانم و او را مسخر تو گردانم . زن گفت : چگونه موی زیر زنج او را به دست آورم ؟ گفت : چون بخوابد ، تیغی بردار و چند موی از آنجا تراش و به من رسان . بعد از آن به نزد آقا رفت . و گفت : زن تو با مرد بیگانه طرح دوستی افکنده ، و اراده کشتن تو کرده است . چنانچه خواهی صدق من بر تو روشن شود ، خود رابه خواب وانمای ، و ملاحظه کن . مرد به خانه رفته چنین کرد . زن را دید با تیغ بر بالین او آمد . یقین به صدق غلام کرده ، بی محابا از جا برخاست و زن را به قتل رسانید . در ساعت ، غلام خود را به خویشان زن رسانیده ، ایشان را از قتل زن اخبار نمود . ایشان آمده شوهر را کشتند . و شمشیرها در میان قبیله زن و شوهر کشیده شد و جمعی کثیر به قتل رسیدند» . (۱)

و علاوه بر همه این مفاسد ،

ص: ۸۲۷

سخن چین بیچاره اکثر اوقات در بیم و اضطراب این است که مبادا رسوا شود. بیشتر وقتها خجل و شرمسار، و با وجود اینها در نزد آنها که سخن چینی کرده خفیف و بی وقع و دو به هم زن و خبیث شناخته شده است، گو به روی او اظهار نکنند.

میان دو کس جنگ چون آتش است*** سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر باره دل***وی اندر میان، کوربخت و خجل

میان دو تن آتش افروختن*** نه عقل است خود را در آن سوختن

اعتنا نکردن به سخن تمام

و چون بدی سخن چینی و خباثت آن دانسته شد، پس بر هر عاقلی لازم است که:

هرگاه سخن چینی نزد او آید، و از مسلمی امری نقل کند که نباید ذکر کرد، آن را قبول نکند. چون سخن چین، فاسق است. و خیر هر فاسقی به «نص قرآن»، (۱) مردود است.

بلکه، او را نهی کند و نصیحت نماید. بلکه او را دشمن داشته باشد، که چنین معصیتی از او سرزده، علاوه بر دشمنی که با او کرده، زیرا که: کسی که در عقب دیگری سخنی گوید، المی به او نرسانیده و در برابر شرم کرده. و این شخص تمام که او را مطلع کرده او را متالم ساخته، و از او شرم ننموده. بلکه باعث فساد و فتنه شده. و اگر دوست می بود آن شخص را که در عقب سخن گفته منع می گرد، و نمی گذاشت که این سخن را بگوید.

ص: ۸۲۸

اگر گفته بود، سعی در اصلاح می نمود. پس عاقل باید به یقین دانسته باشد که این سخن چین، از آن سخن گوی، دشمن تر است. و نباید به قول دشمن فاسقی دل با برادر مؤمن بد کرد. و در صدد تفحص و تجسس برآمد، که شرعا مذموم و نهی صریح در قرآن کریم از آن شده. و نباید سخن چینی او را اظهار کند، زیرا که: این نیز سخن چینی و غیبت است.

محمد بن فضل به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کرد که: «فدای تو گردم، از یکی از برادران دینی من چیزی به من می رسد، که من او را ناخوش دارم، و چون از خود او استفسار می کنم، انکار می کند. و حال اینکه جمعی از اهل وثوق و اعتماد مرا خبر داده اند. حضرت فرمود: ای محمد! اگر خود بشنوی یا ببینی، گوش و چشم خود را تکذیب کن. و اگر پنجاه نفر نزد تو شهادت بدهند. در این خصوص قول برادرت را تصدیق کن، و ایشان را تکذیب نمای». (۱)

مروری است که: «شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده و امر بدی از شخصی نقل کرد. حضرت فرمود: استفسار می کنم، اگر راست گفته باشی با تودشمن خواهم شد. و اگر دروغ گفته باشی از تو مؤاخذه خواهم کرد». (۲)

منقول است که: «شخصی به دیدن یکی از حکماء رفت و از غیری سخنی نزد او نقل کرد. حکیم گفت: مرا با برادرم بد کردی. و

ص: ۸۲۹

۱- ۱۹. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۹، ح ۴.

۲- ۲۰. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۶، ح ۱۳. و ص ۲۷۰. ذیل ح ۱۹

دل فارغ مرا مشغول فکری ساختی . و خود را که نزد من امین بودی محل تهمت گردانیدی» .

و بدان که : بدترین انواع سخن چینی «سعایت» است . و آن عبارت است از :

سخن چینی نزد کسی که از او بیم ضرر و اذیت باشد . مانند سلاطین و امراء و حکام ورؤسا .

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «کسی که سعایت مردمان را کند ، حلال زاده نیست» . (۱)

و سلاطین عدالت گستر ، و حکام رعیت پرور ، هرگز صاحب این صفت را در نزد خود راه نمی دهند ، و گوش به سخن ایشان نمی کنند ، و می دانند که ضرر ایشان بر رعایا و فقراء ، از ضرر سگ گزنده و گرگ درنده بیشتر است .

صفت دوازدهم : افساد میان مردم و ذم و عقاب آن

افساد میان مردم و ذم و عقاب آن

و آن اعم از سخن چینی است ، زیرا : افساد بدون سخن چینی متحقق می شود . و این صفتی است خبیث ، و صاحب آن از اهل شقاوت است . و این صفت ، آدمی را به جهنم می رساند . و دین آدمی را تباه می کند . و صاحب این صفت خبیثه ، در مقام ضدیت با خدا و رسول بر آمده است . چون بسیاری از قواعد شرعیه ، که خداوند عالم قرار داده ، از : حضور جمعه و جماعت و مصافحه و زیارت و آمد و شد و ضیافت و نهی از ظن بدو غیبت ، همه از برای حصول دوستی و الفت میان مردمان است . و هیچ چیز در نزد خداوند عالم و پیغمبر او چنین مطلوب نیست ، که میان بندگان الفت و یگانگی باشد . و این خبیث

ص : ۸۳۰

۱- ۲۱. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۷۹ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۶ .

ملعون بد نفسی که فساد می کند ، در مقام خلاف خدا و رسول بر می آید . و آنچه از آنها خواسته اند او را رد می کند . و شکی نیست که : چنین شخصی بدترین ناس ، و رذل و خبیث ترین ایشان ، و مستحق انواع لعن است « . . . ان علیهم لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین » . (۱)

اصلاح میان مردم و فضل و ثواب آن

و ضد این صفت ، که اصلاح میان مردمان بوده باشد از معالی صفات و فضایل ملکات است . و علامت شرافت نفس و طهارت ذات است . و به این سبب ، ثواب بسیار ، و فضیلت بی شمار به ازای آن در احادیث و اخبار رسیده است .

سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند : «فاضل ترین صدقات ، اصلاح کردن میان مردمان است» . (۲)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «صدقه ای که آن را خدادوست دارد ، اصلاح کردن میان مردم است ، هرگاه فسادی میان ایشان واقع شود . و نزدیک کردن ایشان را به یکدیگر است ، چون دوری و جدائی میانشان واقع شود» . (۳)

و به مفضل ، وکیل خود فرمود که : «هرگاه نزاعی میان دو نفر از شیعیان ما ببینی از مال من میان ایشان اصلاح کن» . (۴)

و به جهت وجوب اصلاح میان مردم است که دروغ گفتن در آن جایز است .

چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : «هر دروغی را می نویسند مگر اینکه در جهاد بوده باشد یا دروغ بگوید میان دو نفر که اصلاح میان ایشان کند» . (۵)

و حضرت صادق علیه السلام به ابن

ص : ۸۳۱

۱- ۲۲. آل عمران (سوره ۳) آیه ۸۷

۲- ۲۳. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۸۰ .

۳- ۲۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۰۹ ، ح ۱ .

۴- ۲۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۰۹ ، ح ۳ .

۵- ۲۶. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۲۰ ، (با اندک تفاوتی) .

عمار فرمود که : «از من به فلان اشخاص چنین و چنین بگو . ابن عمار عرض کرد که : هرگاه غیر از آنچه فرمودید سخنی دیگر از زبان شما به جهت اصلاح بگویم رواست ؟ فرمود : بلی ، مصلح ، دروغگو نمی باشد ، امثال این سخنها صلح است نه کذب» . (۱)

و مراد این است که : اگر کسی به جهت اصلاح میان مردم سخن غیر واقعی بگوید که اصلاح شود ، این را دروغ نمی گویند و ضرر ندارد . سبحان الله ! اعتنای پروردگار عالم به اصلاح حال مردم تا آن حد است که دروغ را که از معاصی عظیمه است در این خصوص تجویز فرموده و آن را افضل صدقات قرار داده . و قواعد قانونی چند به جهت حصول الفت مقرر فرموده . و مفسد را به لعن و عذاب ، مخصوص ساخته . و باوجود این ، چنانچه در بسیاری از ابنای روزگار مشاهده می شود بسیاری از ارباب نفوس خبیثه به جهت پیشرفت امور دنیویه و گذران چند روزه این خانه عاریت اساس ، افسادمیان دوستان و مسلمانان می چینند ، و آتش فتنه روشن می کنند . بلکه چه بسا کسانی هستند که به اندک خلاف توقعی که از کسی مشاهده نمودند در مقام انواع فسادبر می آیند .

صفت سیزدهم : شماتت کردن

شماتت کردن

و آن عبارت است از گفتن اینکه : فلان بلا یا فلان مصیبت که به فلان کس رسیده از بدی اوست . و با آن سرور و شادی نیز باشد . و منشا این ، غالباً عداوت و حسد است . و بسا باشد که : ناشی از جهل به مواقع قضا و قدر الهی شود . و این صفت ، بسیار

ص : ۸۳۲

بد و غائله آن بی حد است .

و به تجربه ، واضح ، و از اخبار ، ثابت است که : هر که شماتت کند دیگری را به سبب بلیه ای که گرفتار شده باشد ، از دنیا نمی رود تا خود نیز به آن مبتلا گردد و دیگری او را شماتت کند . (۱)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «شماتت مکن برادر خود را ، که اگر چنان کنی خدا بر او رحم می کند و این بلیه را به تو نازل می کند» . (۲)

و فرمود که : «هر که شماتت کند برادر خود را به مصیبتی که به او روی داده ، از دنیایمی رود مگر اینکه به آن ، گرفتار گردد» . (۳)

پس ، چگونه کسی که از حال خود ایمن شده در مقام شماتت دیگری بر می آید ؟!

«لا تخافوا» (۴) از خدا نشنیده ای پس چه خود را ایمن و خوش دیده ای

تا نروید ریش تو ای جان من*** بر دگر ساده زنج (۵) طعنه مزین

علاوه بر اینکه هر بلا و مصیبتی که بر مسلمانی می رسد کفاره گناهی از او ، یا موجب رفع درجه از برای او و بلندی مرتبه او می گردد . آیا نمی بینی که :

هر که در این بزم ، مقرب تر است*** جام بلا بیشترش می دهند

و شکی نیست که : ابتلای زمره اولیاء ، و مصائب طایفه انبیاء از بدی افعال ایشان نبوده . پس عاقل را لازم است که : در این مراتب ، تأمل کنند ، ابتدا بر خود بترسد و از گرفتاری خود احتراز نماید . و بعد از

ص: ۸۳۳

۱-۲۸. کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۳.

۲-۲۹. کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱.

۳-۳۰. کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱.

۴-۳۱. نترسید .

۵-۳۲. «ساده» یعنی : پسری که هنوز موی در چهره اش پیدا نشده . «ساده زنج» یعنی : چانه بی مو (بی ریش) .

آن بدانند که شماتت ، باعث ایدای برادر مسلم ، و موجب عذاب آخرت است . پس تدبیر کند که : بلا و گرفتاری ، دلالت بر بدی و خاری در نزد حضرت باری نمی کند ، بلکه رایحه قرب در گاه الهی از آن به مشام ارباب بصیرت می رسد . پس ، خود را از این صفت محافظت کن ، و از این مهلکه نجات ده .

صفت چهاردهم : مرء و جدال و مخاصمه

مرء و جدال و مخاصمه

و «مرء و جدال» عبارت است از : اعتراض کردن بر سخن غیر ، و اظهار نقص و خلل آن در لفظ یا در معنی ، به قصد پست کردن و اهانت رسانیدن به آن شخص ، و اظهارزیرکی و فطانت ، بدون باعث دینی و فایده آخرت است .

و «خصومت» نیز نوعی از جدال است . و آن ، جدال و لجاج کردن در سخن است به جهت رسیدن به مالی ، یا مقصودی دیگر . اما مرء و جدال ، از اخلاق مذمومه و صفات رذیله است ، خواه در مسائل علمیه باشد یا غیر اینها . و خواه اعتراض به حق باشد یا باطل . مگر اینکه متعلق به مسائل دینیه باشد و غرض و قصد ، فهمیدن یا فهمانیدن حق باشد ، که در این صورت ، ضرر ندارد و آن را مرء و جدال نگویند ، بلکه ارشاد و هدایت نامند .

و علامت آن ، آن است که : تو را مضایقه نباشد از آنکه مطلب حق از جانب غیر تو ظاهر شود . و علامت مجادله آن است که : اگر سخن حق بر زبان آن طرف جاری شود ترا ناخوش آید و خواهی آنچه تو می گوئی صحیح باشد و آن

را به طریق جدال برخصم تمام کنی و نقص و خلل کلام او را ظاهر سازی . همچنان که مذکور شد اولی مذموم نیست ، بلکه ممدوح و نتیجه قوت معرفت و بزرگی نفس است . ولی دومی مذموم و منهی عنه ، و باعث هیجان غضب ، و حصول حقد و حسد است از هر دو جانب .

و بسا باشد که : موجب تشکیک و شبهه خود یا دیگران در اعتقادات حقه شود . و از این جهت است که : حق - سبحانه و تعالی - نهی از آن فرموده است که :

«و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره» . (۱)

«انکم اذا مثلهم» . (۲)

خلاصه معنی آنکه : هرگاه بینی کسانی را که فرو می روند در آیات ما و مشغول نکته گیری بر آنها می شوند ، از ایشان کناره کنی تا مشغول حدیثی دیگر شوند که اگرچنین نکنی تو نیز مثل ایشان خواهی بود .

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «حقیقت ایمان بنده کامل نمی شود مگر وقتی که مرء و جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد» . (۳)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود : «هرگز مجادله و مرء مکن با صاحب حلمی ، و نه با سفیهی ، چون صاحب حلم ، دشمن تو می شود و سفیه ، تو را اذیت می رساند» . (۴)

و فرمود که : «زنهار ، حذر کنی از مرء و جدال ، که باعث عداوت و کشف عیوب می گردد» . (۵)

و

ص: ۸۳۵

۱-۱ . انعام ، (، آیه ۶۸) .

۲-۲ . نساء ، (، آیه ۱۴۰) .

۳-۳ . بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۱۳۸ ، ح ۵۳

۴-۴ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ ، ح ۴ .

۵-۵ . کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ ، ح ۷ .

این صفت مذمومه به کثرت مجادله کردن و غالب شدن بر خصم - خواه به حق و خواه به باطل - قوت می گیرد، تا می رسد به جائی که صاحب آن مثل سگ گیرنده دائم راغب است که با هر کس درافتد. و همیشه در پی آن است که: سخنی از کسی بشنود و در آن دخل و تصرف کند، و از آن لذت یابد. خصوصا در مجمعی که بعضی ازضعفاء العقول باشند، و این خلق خبیث را کمالی دانند و صاحب آن را به آن ستایش کنند و گویند: فلان شخص، حراف و جدلی و تیز بحث است، و کسی او را ملزم نمی تواند کرد. و به این شاد می شود. غافل از اینکه این، از خبیثی است که در باطن او جای دارد.

و اما خصومت، که لجاج کردن در کلام است از جهت استیفای مطلب و مقصود خود، آن نیز چون مرء و جدال، مذموم و بد، و غائله آن بی حد است. ابتدای اکثر شرور و فتن، و مصدر انواع رنج و محن است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: «هرگز جبرئیل به نزد من نیامد مگر مرا موعظه کرد و آخر کلامش این بود که: زنهار، احتراز کن از لجاج و تنگ گیری بر مردم، که آن عیب آدمی را ظاهر، و عزت او را تمام می کند». (۱)

و فرمود که: «دشمن ترین مردم در نزد خدا، لجاج خصومت کن است». (۲)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

ص: ۸۳۶

۱-۶. کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۰.

۲-۷. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۹.

که: «بر شما باد حذر کردن از مرء و خصومت، که اینها دلها را بیمار می کند و بر برادران، نفاق می رویاند». (۱)

و از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است که: «از خصومت احتراز کنید که آن، دل را مشغول و گرفتار می کند. و باعث کینه و نفاق می گردد». (۲)

و شک در این نیست که اکثر فتنه ها و ناخوشیها از خصومت برخاسته.

ممدوح بودن خصومت در حق شرعی

و مخفی نماند که: کسی که به جهت استیفای مقصود خود در صدد خصومت بر می آید اگر مقصود او حق مالی باشد یا حق ثابتی دیگر که شرعا مستحق آن بوده باشد، آن خصومت مذموم نیست، بلکه به مقتضای غیرت، ممدوح است. بلکه آن خصومتی که مذموم است، در طلب چیزی است که: باطل و به غیر حق باشد. یا یقین به حقیقت آن و استحقاق نداشته باشد، مثل: خصومتی که وکیل «دار القضاء» (۳) می کند. چون او پیش از آنکه بداند حق با کدام طرف است از طرف یکی وکیل می شود و دامن خصومت بر میان می زند. و بدون علم و یقین، از یک جانب گفتگو می کند. و به این در و آن در می زند و مال مسلمانان را ضایع می کند. و بدون عوض و غرض، و زر و وبال غیرا متحمل می گردد. و چنین کس، زیانکارترین مردمان، و احمق ترین ایشان است.

فاسق، محروم، و در قیامت، معذب و ملوم است.

ره کاروان شیر مردان زنند*** ولی جامه مردم بر ایشان

ص: ۸۳۷

۱-۸. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲-۹. کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

۳-۱۰. داد گستری

و بدان که: ممدوح بودن خصومت در طلب حق شرعی خود، در وقتی است که اظهار لجاج و عناد نکند و زیاده از قدر ضرورت سخن نگوید. پس اگر اظهار لجاج کند، یا در بین سخن، کلامی که باعث اهانت و ایدای خصم باشد بگوید بی آنکه احتیاج و ضرورت داعی به آن باشد، داخل خصومت مذموم شده و احتراز از آن واجب است.

و همچنین هرگاه غرض، رسیدن به حق خود نباشد بلکه محض غلبه بر خصم و عناد با او باشد، آن نیز منهی عنه، و ارتکاب آن حرام است. همچنان که ملاحظه می شود که:

بعضی در مطالبه اندک چیزی لجاج می کنند. بلکه بسا باشد که می گویند: این مال، قابلیت ندارد و مضایقه ندارم که چون حق من معلوم شود بگیرم و به آب بریزم یا بیخشم، بلکه می خواهم که سخن خود را از پیش برده باشم. و امثال این سخنان. و این نیز لجاج و عناد، بلکه معلوم نیست که حاکم شرعی را جایز باشد متوجه امثال این مرافعات شدن و فیصله دادن.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: خصومتی که جایز است، منحصر است در خصومت مظلومی در طلب حق خود، که قصد عناد و ایداء و شکست خصم نداشته باشد، و زیاده از قدر حاجت و اثبات حق سخنی نگوید. و لیکن در این صورت نیز اگر بتواند از راه دیگر بدون مخاصمه، استیفای حق خود کند یا آسان باشد از آن حق بگذرد، چنان کند، زیرا محافظت

زبان در وقت مخاصمه مشکل است . و گاه هست امر منجر می شود به منازعه ، و کینه میان ایشان مستحکم گردد . تا به جایی می رسد که هر یک به ضرر و ابتلای دیگری مسرور می گردند .

پس عاقل را سزاوار آن است که : تا ممکن باشد در خصومت را نگشاید . و چنانچه بسیار ضروری شد از حد ضرورت تجاوز نکند ، اگر چه هیچ در خصومت نباشد از پریشانی خاطر و مشغولی دل خالی نیست . تا می رسد به اینکه : در حین نماز ، مشغول مخاصمه خصم و جواب او و تکذیب او و طعن به او می گردد .

پس هر کسی باید در عاقبت این صفت خبیثه تامل کند و مذمت آنها را شرعا و عقلا به نظر در آورد و بداند که اینها باعث دشمنی و عداوت ، و زوال الفت و محبت می گردد . و قطع یگانگی و دوستی می کند . و این خلاف مطلوب پروردگار ، و باعث اغتشاش کار و گرفتاری خود و پریشانی دل است . و آئینه دل بعد از جدال یا خصومت ، تیره و تار می گردد . و عزت و وقار آدمی برطرف می شود . و علاوه بر این ، چون از حد ضرورت تجاوز کند اغلب آن است که باعث تضییع حق آدمی می گردد .

و چون تامل در اینها نمود ، خود را خواهی نخواهی از آنها نگاهدارد . بلکه فواید ضد اینها را که خوش کلامی و دلجوئی است به نظر در آورد و بر آن مواظبت نماید ، تا مملکه او گردد . و هر که لذت خوش کلامی با مردم را دانست و فواید آن را

فهمید ظاهر آن است که مهما ممکن از آن تعدی نکند .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «سه چیز است هر که خدا را با آنها ملاقات کند داخل بهشت می گردد از هر دری که می خواهد : حسن خلق ، و خوف خدا ، و ترک جدال ، اگر چه حق با او باشد» . (۱)

و نیز از آن سرور مروی است : «در بهشت ، غرفه هایی هست که از کثرت درخشندگی آنها بیرون آنها از اندرون دیده می شود ، و اندرون ، از بیرون . خدا آنها را آماده کرده است از برای کسانی که اطعام مردم کنند و با مردم خوش کلامی نمایند» . (۲)

مروی است که : «خوکی از نزد عیسی بن مریم علیه السلام گذشت ، عیسی علیه السلام به او گفت : به سلامت بگذر . شخصی عرض کرد : یا روح الله ! به خوکی چنین می گویی ؟ فرمود : نمی خواهم زبانم به شر عادت کند» . (۳)

صفت پانزدهم : سخریه و استهزاء کردن

و آن عبارت است از : بیان کردن گفتار مردم یا کردار ایشان یا اوصاف ایشان یا خلقت ایشان ، به قول یا فعل یا به ایما و اشاره یا به کنایه ، بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد .

و باعث این صفت خبیثه ، یا عداوت است ، یا تکبر و حقیر شمردن آن شخصی که استهزاء به او می شود . و بسا باشد که باعث بر آن ، مجرد قصد خندیدن و به نشاط آوردن بعضی از اهل دنیا باشد ، از راه طمع در کثافات دنیویه ایشان و اخذ پاره ای از فضول اموال حرام آنها . و چه شک و

ص : ۸۴۰

۱- ۱۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۰ ، ح ۲ .

۲- ۱۲. صحیح ترمذی ، ج ۱۰ ، ص ۵ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۱۳ .

۳- ۱۳. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۳ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۱۳ .

شبهه در اینکه : این عمل ، شیوه اراذل و اوباش ، وصفت پست ترین افراد انسان است . و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری ، و از انسانیت و مردی اثری نیست . قلاده جوانمردی و آزادگی را از گردن خود برداشته و دیده مردمیت و آدمیت را به خاک بی شرمی انباشته . نفس رذل خبیث خود را به این راضی نموده که کلمات دروغی چند برهم بندد که به واسطه آن نامردی دیگر بخندد . وطبع پست او به این تن درداده که با صورت و دست خود اعمال چند به جا آورد که به جهت آن دونی چند به نشاط آیند . پرده حیا و مروت خود را در برابر مردمان می درد .

و عیوب مسلمانان و نقص ایشان را تقلید می کند . و افعال نیکان و اخیار را مضحکه اشقیاء و اشرار می نماید .

و هیچ شبهه ای نیست که : چنین اشخاص ، به مراحل بسیار از سر منزل انسانیت دور ، و نام آدمیت از ایشان مهجور ، و در دیده ارباب عقل و دانش بی وقع و خوار ، و در نظر عقلا پست و بی اعتبار ، و در روز قیامت گرفتار انواع عذاب و مستوجب اصناف عقاب خواهند بود . سبحان الله ! شیطان لعین را چه قدر تسلط بر انسان مسکین است که او را براین می دارد که : تن به امثال این اعمال در دهند ، و آن ملعون بر ریش او بخندد . و اگر نه ابلیس پرده بر دیده بصیرت او کشیده ، چگونه کسی که از پشت آدم ابو البشر که مسجود ملائکه ملکوت بود به وجود آمده باشد خود

را به چنین صفتی راضی می سازد و دل او از غصه خون نمی گردد!

این جگرها خون نشد از سختی است غفلت و مشغولی و بدبختی است

خون شود روزی که خونش سود نیست*** خون شو آن وقتی که خون مردود نیست

و همین قدر در مذمت این عمل کافی است که : چنین معاصی خبیثه را وسیله تحصیل چرک دست مردم و اعتبار در نظر ابنای روزگار می گرداند . گویا اعتقاد به این ندارد که :

متکفل روزی بندگان ، آفریننده ایشان است . پس هر کسی را که اندکی عقل بوده باشد باید تامل کند . و عاقبت این عمل را به نظر در آورد . و بی وقعی و ذلت و مهانت صاحب آن را در دنیا ، و عذاب او را در آخرت یاد کند . و شرمساری و خجلت و اندوه و محنت خود را در آن روز ، تفکر نماید .

و اگر منشا آن ، عداوت بوده باشد غوایل و مفاسد آن را متذکر گردد .

و اگر باعث آن ، طمع مالی باشد به یقین بداند که : هر کسی آن قدر مال و روزی که از برای او مقدر شده است خدا به او می رساند و قسمت او کم و زیاد نمی شود . پس نفس خود را عتاب کند و او را پند و نصیحت دهد . و آنچه از شریعت در مذمت این صفت رسیده ملاحظه نماید . و در هر حال ، مراقب احوال خود بوده باشد که مرتکب این عمل نگردد و به عذاب اخروی گرفتار نشود .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «در

روز قیامت اهل سخریت و استهزاء را می آورند و از برای یکی از ایشان یک در بهشت را می گشایند و می گویند :

بشتاب و زود داخل بیا ، او با غم و اندوه می آید که داخل شود ، در را می بندند . و از طرفی دیگر دری دیگر را می گشایند و به او می گویند : تند بیا و داخل شو ، چون به نزد آن در نیز رسد در را می بندند . همچنین به این بلیه گرفتار خواهد بود و از هیچ دری داخل نخواهد شد» . (۱)

و اگر آن بیچاره که به این صفت مبتلا است و خندانیدن مردمان به تقلید دیگران را شعاع خود قرار داده به حقیقت خود برسد می داند که : باید آن مسکین ، گاهی بر خود بخندد . و زمانی بگریید . همچنان که : عقلا و دانشمندان بر او می خندند . و چگونه بر خود نخندد و نگرید و حال اینکه به سبب استهزاء و مسخرگی در نزد بعضی از اهل دنیا ، خود را «مهین» (۲) و بی وقع در نظر اهل الله نموده . و چون روز قیامت شود دست او را خواهند گرفت و به ضرب تازیانه خواهند راند ، چنانچه خر را می راند تا داخل جهنم کنند . و هر که او را ببیند به او استهزا و سخریت خواهد نمود .

صفت شانزدهم : مزاح و خنده و بذله گویی و شوخی کردن

مزاح و خنده و بذله گویی

و افراط در آن مذموم ، و در شریعت مقدسه منهی عنه است ، زیرا باعث سبکی و کم وقاری ، و موجب سقوط مهابت ، و حصول خواری می گردد . و دل را می میراند . و از آخرت غفلت می آورد . و بسا باشد که : موجب عداوت و دشمنی دوستان ، یا

ص: ۸۴۳

۱-۱۴. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۳۶ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۴ .

۲-۱۵. خوار و ذلیل)

سبب آزردهن و خجل ساختن مردمان گردد .

و همچنان که گفته اند که : «بسیار بازی است که به جدی می کشد . و از این جهت است که گفته اند : با مردم صاحب شان شوخی مکن که کینه تو را در دل می گیرند . و با مردم دون و پست نیز شوخی مکن که هیبت تو از نظرشان ساقط می گردد و به تو جرات پیدامی کنند ، و سخن زشت می گویند» .

و دیگری گفته است که : «شوخی ، آبرو را می برد . و دوستان را از آدمی جدا می کند» .

و بعضی گفته اند که : «هر چیزی تخمی دارد ، و تخم عداوت و دشمنی شوخی است» .

و از مفاسد شوخی آن است که : دهان را به هرزه خندی می گشاید . و آدمی را به خنده می آورد ، و خنده ، دل را تاریک و آبرو و وقار را تمام می کند . و به این جهت خدای - تعالی - نهی از آن فرموده که :

«فلیضحکوا قليلا و لیبکوا كثيرا» .

یعنی : بسیار کم بخندید و بسیار گریه کنید» . (۱)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «هرگاه بدانید آنچه من می دانم هر آینه کم خواهید خندید» . (۲)

و شکی نیست که : خنده بسیار ، علامت غفلت از آخرت و مرگ است .

یکی از بزرگان با خود خطاب کرد و گفت : «ای نفس ! می خندی و حال اینکه شاید کفن تو اکنون در دست گازر باشد و آن را گازی کند» . (۳)

بلی کسی را که مرحله ای چون مرگ در

ص : ۸۴۴

۱- ۱۶. توبه ، (، آیه ۸۲ .

۲- ۱۷. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۳۲ .

۳- ۱۸. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۳۲ .

پیش ، و خانه ای چون آخرت در عقب ، و دشمنی چون شیطان در کمین ، و محاسبی چون کرام الکاتبین قرین ، عمری چون برق در گذر ، و منزلی چون دنیا که محل صد هزار گونه خطر است مستقر ، خندیدن و شوخی کردن نیست . و با خاطر جمع نشستن نه ، مگر از غفلت و بی خبری .

مباش ایمن که این دریای خاموش*** نکرده ست آدمی خوردن فراموش

زرنگ ایمن نبینی آب جوئی*** مسلم نیست از سنگی سبویی

یک امروز است ما را «نقد ایام» (۱)*** بر آن هم اعتمادی نیست تا شام

یکی از بزرگان دین ، شخصی را دید که می خندد ، گفت : «آیا به تو رسیده است که : وارد آتش جهنم خواهی شد ؟ گفت بلی . گفت : آیا دانسته ای که از آن خواهی گذشت ؟ گفت نه . گفت : پس به چه امید می خندی ؟ گویند : آن شخص را دیگر کسی خندان ندید» . (۲)

و مخفی نماند که خنده مذموم ، قهقهه است که با صدا باشد ، اما تبسم که کسی صدائی از او نشنود مذموم نیست بلکه محمود است . و تبسم نمودن پیغمبر - صلی الله علیه و آله - معروف و مشهور است . و همچنین شوخی و مزاح مذموم در وقتی است که : کسی افراط در آن کند ، یا مشتمل بر دروغ و غیبت باشد . یا باعث آزرده گی و خجالت دیگری شود . اما مزاح اندک ، که از حق تجاوز نشود و مشتمل بر سخن باطل یا ایذاء و اهانتی نباشد و باعث شکفتگی خاطری گردد مذموم نیست . و مکرر

ص : ۸۴۵

۱- ۱۹. روزگار در دست ما است

۲- ۲۰. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۳۲ .

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله صادر شده . و از اصحاب در خدمت آن جناب صدور یافته . چنانچه بعضی از آن در کتب اصحاب مسطور و مذکور است . (۱)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر شوخی می فرمودند تا اینکه منافقین این را عیب آن سرور شمردند . روزی شوخی نسبت به سلمان فارسی - رحمه الله علیه - فرمودند ، سلمان گفت : این است که خلافت تو را به مرتبه چهارم انداخت . (۲)

صفت هفدهم : معنی و حقیقت غیبت

معنی و حقیقت غیبت

و کلام در آن ، یا در حقیقت و معنی آن است یا گناه و مفاسد آن ، یا معالجه و کفاره آن ، یا آنچه استثناء شده و تجویز آن شده است از افراط آن ، یا در بیان ضد آن است .

پس در این جا چند فصل است .

فصل اول

حقیقت غیبت

بدان که : حقیقت غیبت آن است که : چیزی نسبت بغیری که شیعه باشد ذکر کنی که اگر به گوش او برسد او را ناخوش آید و به آن راضی نباشد .

خواه آن نقص ، در بدن او باشد مثل اینکه بگویی : فلانی کور ، یا کر ، یا گنگ ، یا نیم مرده ، یا کوتاه ، یا بلند ، یا سیاه ، یا زرد ، یا احول ، یا «قطور» (۳) و امثال اینها است .

یا در نسب او باشد مثل اینکه بگویی : پسر فلان ، فاسق ، یا ظالم ، یا حامل زاده ، یا نانجیب و نحو اینها است .

یا در صفات و افعال و اقوال او باشد مثل اینکه بگویی : بد خلق ، یا

ص: ۸۴۶

۱- ۲۱. بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۲۹۸ ، ح ۲ .

۲- ۲۲. این مطلب را در هیچ کدام از کتب معتبر شیعه نیافتیم .

۳- ۱. کلفت .

بخیل ، یا متکبر ، یاجبان ، یا ریا کار ، یا دروغ گو ، یا دزد ، یا ظالم ، یا پرگو ، یا پرخور ، یا بی وقت به خانه مردم می رود ، و نحو اینها است .

یا در چیزی باشد که متعلق به او باشد از : لباس ، یا خانه ، یا مرکب . چنانکه بگوئی :

جامه فلان کس چرکین است . یا خانه او چون خانه یهودان است . یا عمامه او مثل

گنبدی است ، یا بقدر گردوئی است . یا کلاه او دراز است . یا مرکب او «جلف» (۱) است . و امثال اینها .

و همچنین در سایر اموری که منسوب به او باشد و به بدی یاد شود که اگر آن رابشود ناخوشش آید .

همچنان که حدیث نبوی به آن دلالت می کند ، فرمود : «آیا می دانید که غیبت چه چیز است ؟ عرض کردند : خدا و رسول او داناتر است . فرمود : آن است که : یاد کنی برادر خود را به چیزی که او را ناخوش آید . شخصی عرض کرد که : اگر آن صفت با او باشد بازید است ؟ فرمود : اگر باشد غیبت است و الا بهتان است» . (۲)

«و نام مردی در خدمت آن حضرت برده شد ، شخصی عرض کرد که : چه عاجز است . حضرت فرمود : غیبت رفیق خود را کردی» . (۳)

و روزی اسم زنی مذکور شد عایشه گفت : کوتاه قد است . جناب رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود : «او را غیبت کردی» . (۴)

و زنی دیگر

ص: ۸۴۷

۱-۲. میان تهی (لاغر) .

۲-۳. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۲۲ ، در بیان ح ۱ .

۳-۴. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۲۵ . و مجمع الزوائد ، ج ۸ ، ص ۹۴ . و محججه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۵۶ .

۴-۵. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۲۴ ، در بیان ح ۱ .

مذکور شد عایشه گفت: «آن دامن بلند است. حضرت فرمود: بیفکن از دهن خود، پس پاره گوشتی از دهن او افتاد». (۱)

روزی یکی از اصحاب به دیگری گفت: «فلان شخص بسیار خواب است. حضرت فرمود: گوشت برادر خود را خوردی». (۲)

و آنچه در بعضی از احادیث وارد شده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله یا بعضی از ائمه - علیهم السلام - مذمت بعضی از اشخاص معینه را فرموده اند، یا از برای بیان احکام الهی بوده یا از طوایفی بوده اند که غیبت آنها مستثنی است، چنانچه مذکور خواهد شد.

غیبت به غیر زبان

و مخفی نماند که: غیبت کردن منحصر به زبان نیست، بلکه: هر نوعی که نقصی از غیر را بفهماند غیبت است، خواه به قول باشد، یا فعل، یا اشاره، یا ایما، یا رمز، یا نوشتن.

مروی است که: «زنی بر عایشه وارد شد چون بیرون رفت عایشه با دست خود اشاره کرد که: این کوتاه است. حضرت فرمود که: غیبت او را کردی». (۳)

و فرقی نیست در حرمت غیبت، میان کنایه و تصریح. بلکه بسا باشد که: کنایه بدتر باشد. و غیبت به کنایه، مثل اینکه گوئی: الحمد لله که خدا ما را مبتلا نکرد به همنشینی ظلمه. یا به حب ریاست. یا سعی در تحصیل مال. یا بگویی: نعوذ بالله از بی شرمی. یا خداما را محافظت کند از بی شرمی. و غرض از اینها کنایه به شخصی باشد که مرتکب این اعمال باشد

ص: ۸۴۸

۱-۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲-۷. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۹۴. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۰. (با اندک تفاوتی).

۳-۸. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۴، در بیان ح ۱.

. و بسا که : چون خواهد که غیبت کسی را کند از راه ریا و تشبه به صلحا ، ابتدامدح او را می کند و مذمت خود را نیز می کند چنانچه می گوید : فلان شخص چه بسیار خوب شخصی بود و روزگار او را نیز مثل ما کرد و از دست شیطان خلاصی نیافت .

و بعضی از غیبت کنندگان هستند که : چون می خواهند غیبت مسلمانی را کنند از راه نفاق

، غم و اندوه خود را بر حال آن شخص اظهار می کنند و حال اینکه در دل خود ، هیچ اندوهی ندارند ، چنانکه می گویند : آه ، چه قدر غصه خوردم دلم سوخت به جهت فلان شخص که بی آبرو شد . یا فلان عمل از او سرزد . یا به او اهانت رسید . خدا امر او را به اصلاح آورد . و این منافق اگر دوست او بودی و غم و اندوه او را خوردی پس اظهارنکردی و دعائی که به او می کند در خلوت کردی . پس اظهار حزن و دعا از خباثت باطن اوست . و شیطان لعین او را بازیچه خود قرار داده ، بر او امر را مشتبه کرده و بر ریش او می خندد . و حسنات او را به باد می دهد . و او چنان پندارد که : خوب می کند . و نمی داند که تیز بینان عالم دانش و بینش ، از احوال و اوضاع برون او ، احوال درونش را درک می نمایند .

حمد گفتمی کو ، نشان حامدون*** نی برون را اثر نی اندرون

رو ملاف از مشک کان بوی پیاز (۱)*** از دم تو می کند مکشوف راز (۲)

و بسیارند که غیبت مسلمانی

ص : ۱۴۹

۱- ۹. روی تو ملافه ای است از مشک خوشبو اما بوی پیاز .

۲- ۱۰. دهن تو راز بدبوئی دهن را آشکار خواهد کرد .

را می کنند و بعضی از حضار نمی شنوند بلند می گویند سبحان الله! اما عجب نیست چنین چیزی. تا او خوب متوجه شود و این هرچه می خواهد بگوید.

شنونده غیبت نیز حکم غیبت کننده را دارد

بدان که: آنکه غیبت را می شنود نیز حکم غیبت کننده را دارد، همچنان که در احادیث وارد شده است. (۱)

و همچنان که غیبت کنندگان، افساد دارند، غیبت شنوندگان نیز چنین اند، زیرا:

آن کسی که در حضور او غیبت مسلمانی می شود یا به آن خوشحال نمی شود و بدش هم نمی آید و به این جهت منع نمی کند. یا خوشحال می شود ولی از راه ریا و تزهّد تصدیق نمی کند. بلکه گاه است منع می کند اما قلباً طالب آن است که منع او را نشنوند. و بسا باشد حيله ها برانگیزد که آن غیبت قطع نشود، مثل اینکه: اظهار تعجب کند یا بگوید که: من چنین نمی دانستم و او را نوع دیگر شناخته بودم، که آن غیبت کننده بیشتر میل در غیبت کند. و به این سخنها او را به غیبت وا می دارد. و اینها همه در گناه و حکم با غیبت کننده شریک اند.

خلاصه آنکه: گناه شنونده غیبت، مثل غیبت کننده است، مگر اینکه: در مقام انکار بر آید و سخن آن شخص را قطع کند. یا از مجلس برخیزد. و اگر قدرت بر اینها نداشته باشد در دل غضبناک گردد. و اگر به زبان گوید: ساکت شو، اما در دل، مایل و طالب باشد، این از اهل نفاق است. پس بر اهل دین لازم است که: چنانچه غیبت مسلمانی را بشنوند

ص: ۸۵۰

در مقام انکار برآیند و آن را رد کنند و الا مستوجب نکال می گردند .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «هر که مؤمنی را در نزد او ذلیل کنند و او بتواند یاری او را بکند و نکند خدا در روز قیامت او را ذلیل می سازد» . (۱)

و فرمود : «هر که رد کند از غیبت ،

برادر خود را و آبروی او را محافظت کند ، حق است بر خدا که در روز قیامت آبروی او را نگاهدارد» . (۲)

و فرمود که : «هیچ مردی نیست که بدی برادر مسلم او در نزد او مذکور شود و او بتواند او را جانب داری و حمایت کند - اگر چه به یک کلمه باشد - و نکند مگر این که خدای - تعالی - او را در دنیا و آخرت ذلیل می کند . و هر که بدی برادر مسلمش را در نزد او ذکر کنند و او یاری او کند خدا یاری او کند در دنیا و آخرت» . (۳)

و فرمود : «هر که حمایت کند آبروی مسلمانی را ، خدا در روز قیامت ملکی فرستد که او را حمایت کند» .

و فرمود : «هر که منت گذارد بر برادر خود در خصوص غیبتی از او که در مجلسی بشود و آن را رد کند ، خدای - تعالی - هزار در از شر را در دنیا و آخرت از او دور می کند . و اگر بتواند و رد غیبت او را نکند گناه او هفتاد مقابل آن کسی است که غیبت کرده است» . (۴)

فصل دوم : آیات و اخبار وارده در حرمت و مذمت غیبت

چون حقیقت غیبت را شناختی بدان

ص : ۸۵۱

۱-۱۲. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۲۶ ، در بیان ح ۱ .

۲-۱۳. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۲۶ ، در بیان ح ۱

۳-۱۴. محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۳۹۳ . و بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۲۶ (با اندک تفاوتی) .

۴-۱۵. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۲۶ ، در بیان ح ۱ .

که: آن، اعظم مهلکات، و اشد معاصی است. و به اجماع جمیع امت، و صریح کتاب رب العزه و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اثنی عشر - علیهم السلام - حرمت آن ثابت است.

خداوند عزت می فرماید: «و لا یعتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرمهتوه».

یعنی: «باید غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیگر را، آیا دوست می دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد؟! پس کراهت می دارید شما آن امر را». (۱)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: «زنهار، احتراز کنید از غیبت، به درستی که: غیبت، بدتر است از زنا، زیرا: مردی که زنا می کند و توبه می کند خدا او را قبول می فرماید ولی غیبت کننده را خدا نمی آمرزد تا آنکه غیبت او را که کرده است از او بگذرد». (۲)

و فرمود که: «در شب معراج به قومی گذشتیم که روهای خود را با ناخنهای خود می خراشیدند. از جبرئیل پرسیدم که: ایشان چه کسان اند؟ گفت: غیبت کنندگان». (۳)

روزی آن سرور بر منبر برآمدند و خطبه ای در نهایت بلندی خواندند - به نوعی که زنان در خانه ها آواز آن سرور را شنیدند - و فرمودند که: ای گروهی که به زبان، ایمان آورده اید و دل شما از ایمان خالی است! غیبت مسلمین را مکنید. و عیب جوئی ایشان منماید، که: هر که عیب جوئی برادر خود کند خدا

ص: ۸۵۲

۱-۱۶. حجرات، (سوره ۴۹)، آیه ۱۲.

۲-۱۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲، در بیان ح ۱.

۳-۱۸. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲، در بیان ح ۱.

عیب او را ظاهر می سازد اگر چه در اندرون خانه خود باشد». (۱)

و در روز دیگر آن سرور بر بالای منبر خطبه ای ادا فرمودند و بیان گناه ربا و عقوبت آن را کردند پس فرمودند: «یک درهم از ربا بدتر است از سی و شش زنا، و آبروی برادر مسلم را

ریختن از ربا بدتر است». (۲)

و وقتی آن حضرت مردم را امر به روزه فرمود، گفت: «احدی بدون اذن من افطار نکند. چون شام داخل شد، یک یک می آمدند و اذن گرفته افطار می کردند تا مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله! دو دختر من روزه گرفته اند و حیا مانع ایشان است که به خدمت تو رسند، اذن بفرما تا افطار کنند. حضرت روی مبارک گردانید. آن مرد ثانیاً عرض کرد. باز حضرت روی گردانید. و در مرتبه سوم فرمود که: آنها روزه نگرفته اند و چگونه روزه بودند و حال آنکه در همه روز گوشت مردم را به غیبت می خوردند، بروایشان را بگو تا قی کنند. آن مرد باز گشت و ایشان را خبر داد پس آنها قی کردند و از هر یک پارچه خون بسته دفع شد. چون پیغمبر را خبر دادند فرمود: به خدائی که جان محمد در دست اوست که اگر این در شکم آنها باقی می ماند آتش جهنم آن را می خورد». (۳)

و از جانب خداوند رحمن به موسی بن عمران وحی شد که: «هر غیبت کننده ای که باتوبه از دنیا برود آخر کسی است که داخل بهشت خواهد شد. و هر غیبت کننده ای که بی توبه از دنیا

ص: ۸۵۳

-
- ۱- ۱۹. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۱ و ۲۵۲ و سنن ابوداود، ج ۲، ص ۵۶۸. (با اندک تفاوتی).
 - ۲- ۲۰. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲، در بیان ح ۱. و الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۰۳.
 - ۳- ۲۱. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

برود اول کسی است که داخل جهنم خواهد شد». (۱)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که: «هر که غیبت کند مردمسلمان یا زن مسلمانی را، خدا چهل شبانه روز نماز و روزه او را قبول نمی کند، مگر

این که آن کسی که غیبت او شده از او عفو کند». (۲)

و فرمود: «هر که غیبت مسلمانی را بکند، در ماه رمضان اجری از برای روزه اونخواهد بود». (۳)

و در حدیثی دیگر از آن سرور منقول است که: «دروغ گمان کرده است هر که گمان کند حلال زاده است و او گوشت مردم را به غیبت می خورد». (۴)

و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هر که در حق مؤمنی بگوید امر قبیحی را که خود دیده یا شنیده باشد، آن شخص داخل این آیه مبارکه است که:

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم»

یعنی: «به تحقیق کسانی که دوست می دارند که فاش شود امر قبیح و ناشایست در حق طایفه ای که ایمان آورده اند از برای ایشان است عذاب دردناک». (۵)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «هر کس روایت کند از مؤمنی چیزی را که بخواهد او را عینناک کند و آبروی او را کم کند تا از چشم مردم بیفتد، خداوند - عز شانه - او را از تحت امر خود بیرون می کند و داخل در تحت امر شیطان می کند. و شیطان او را قبول نمی کند». (۶)

و آن حضرت فرمود:

ص: ۸۵۴

۱- ۲۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲، در بیان ح ۱.

۲- ۲۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۸، ح ۵۳.

۳- ۲۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۸، ح ۵۳.

۴- ۲۵. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۰، ح ۱۶.

۵- ۲۶. کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۲.

۶- ۲۷. کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱.

«هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی میان ایشان ثابت باشد، شیطان شریک است در نطفه او» . (۱)

و فرمود که : «غیبت ، حرام است بر هر مسلمانی . و آن می خورد حسنات را . و

باطل می سازد آنها را ، همچنان که آتش هیزم را می خورد» . (۲)

و اخبار در این خصوص بسیار است . و ذکر همه آنها متعسر ، بلکه متعذر است . (۳) و همین قدر که مذکور شد کفایت می کند .

علاوه بر این ، هر که را اندک عقلی بوده باشد می داند که : این صفت ، خبیث ترین صفات ، و صاحب آن ، رذل ترین مردمان است . و بزرگان پیش ، بندگی خدا را در نماز و روزه نمی دانسته اند بلکه در چشم پوشیدن و حفظ خود از پیروی عیب مردم می دانسته اند . و آن را افضل اعمال می شمرده اند . و خلاف آن را صفت منافقین می دیدند . و وصول به مراتب عالیه و درجات رفیعه را موقوف به ترک غیبت می دانسته اند .

چون از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد است که : «هر که نماز او نیکو باشد و عیالمند باشد و مال او کم باشد و غیبت مسلمانان را نکند با من خواهد بود در بهشت» . (۴)

و چقدر قبیح است که : آدمی از عیوب خود غافل شده در صدد اظهار عیوب مردمان برآید . خاری را در چشم دیگران ملاحظه کند ولی شاخ درختی را در دیده خود برنخورد .

پس ای جان برادر ! چون خواهی که عیب دیگران را بگویی ، اول عیوب خود را یاد کن و در صدد اصلاح آن برآی .

ص : ۸۵۵

۱-۲۸ . بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۵۰ ، ح ۲۱ .

۲-۲۹ . بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۵۷ ، ح ۴۸ .

۳-۳۰ . رک : بحار الانوار ، ج ۷۵ ، باب الغیبه ، ص ۲۲۰ . و وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۵۹۶ ، باب ۱۵۲ .

۴-۳۱ . جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۳۰۵ .

یاد آور ، قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را که فرموده است : «خوشا به حال کسی که مشغول عیب خود گردد و به عیوب مردم نپردازد» . (۱)

لاوه بر این ، هرگاه عیبی را که ذکر می کنی امری باشد که به اختیار او نباشد و از جانب حق - سبحانه و تعالی - باشد پس مذمت او بر آن غیبت فی الحقیقه مذمت خالق او است ، زیرا هر که چیزی را مذمت می کند سازنده او را مذمت کرده است .

شخصی به یکی از حکما گفت : «ای زشت صورت . گفت آفرین من با خودم نبود که نیکو بیافرینم» .

و از اعظم مفسد غیبت ، آن است که : باعث آن می شود که اعمال خیر آن کسی که غیبت کرده در عوض آن غیبت ، به نامه عمل آن شخصی که غیبت او شده ثبت می شود .

و گناهان این ، به دیوان اعمال او نقل می شود . و چه احمق کسی باشد که به واسطه یک سخن ، در روز قیامت ، وزر و وبال دیگری را متحمل گردد .

مروی است که : «در روز قیامت بنده ای را به موقف عرصات حاضر سازند و نامه اعمال او را به دست او دهند ، چون در آن نگردد از حسنات خود چیزی در آنجا نیاید ، عرض کند که : پروردگارا ! این نامه عمل من نیست ! زیرا من از طاعات خویش هیچ در آن نمی بینم . خطاب رسد که : ای بنده ! پروردگار تو خطا و سهو نمی کند اعمال خیر تو به غیبت مردم رفت . و دیگری را

ص : ۸۵۶

می آورند و دیوان او را به دست او می دهند در آنجا طاعات بسیار و عبادات بی شمار مشاهده می کند، عرض می کند که : این کتاب من نیست . این اعمال از من به

وجود نیامده . خطاب می رسد که : فلان شخص غیبت ترا کرد و این طاعات اوست که عوض به تو داده شده است» . (۱)

پس عاقل باید تامل کند که : آن کسی را که غیبت او می کند اگر دوست و صدیق اوست چه بی مروتی و بی انصافی است که زبان به غیبت او گشاید و بدی او را در نزد مردمان گوید . و اگر دشمن اوست چه بی عقلی و سفاهتی است که کسی متحمل زر و وبال دشمن خود گردد ، و اگر طاعتی اندوخته باشد به او دهد .

فصل سوم : معالجه اجمالی مرض غیبت

معالجه اجمالی مرض غیبت

بدان که : از برای مرض غیبت کردن دو نوع معالجه است : یکی بر سیل اجمال . و دیگری تفصیل .

اما معالجه آن بر سیل اجمال آن است که : دیده بصیرت بگشایی و ساعتی در آیات قرآنی و احادیث متکثره - که در باب مذمت این صفت خبیثه وارد شده - تتبع نمایی . و از غضب حق - سبحانه و تعالی - و عذاب روز جزا یاد آوری . و بعد از آن ، مفاصد دنیویه آن را به نظر در آوری ، زیرا گناه است که : غیبت آن کسی را که می کنی به او برسد و این منشا بغض و عداوت او گردد و در مقام اهانت یا غیبت یا اذیت تو بر آید . و بسا باشد که : امر به جائی منجر شود که چاره آن نتوان کرد . پس از اینها تامل کنی

ص : ۸۵۷

که اگر کسی غیبت ترا در نزد غیر بکند چگونه آزرده و خشمناک خواهی شد . و مقتضای شرف ذات و نجابت طبع آن است که : راضی نباشی در حق غیر

، آنچه از برای خود نپسندی . و بعد از همه اینها متوجه زبان خود باشی و مراقب احوال آن شوی که آن را به غیبت نگشائی . و هر سخنی که خواهی بگویی ابتدا در آن تامل کنی اگر آن را متضمن غیبتی یافتی خود را از آن نگاهداری تا عادت کنی .

معالجه تفصیلی مرض غیبت

و اما معالجه تفصیلی آن ، آن است که : باعث و سبب غیبت کردن خود را پیدا کنی و سعی در قطع آن نمائی . و بیان این مطلب ، آن است که : از برای غیبت کردن ، اسبابی چند است :

اول : غضب ، زیرا هرگاه از شخصی آزرده باشی و بروی خشم گیری و او حاضر نباشد ، در این وقت به مقتضای طبع ، زبان به مذمت او می گشائی تا به آن وسیله غیظ خود را فرونشانی .

دوم : عداوت و کینه است ، که با کسی دشمنی داشته باشی و از راه عداوت بدی او را ذکر کنی .

سوم : حسد است ، چنان که مردم کسی را تعظیم و تکریم کنند یا او را ثنا و ستایش گویند و تو از راه حسد متحمل آن نتوانی شد و به این سبب مذمت او کنی و عیوب او را ظاهر سازی . چهارم : محض مزاح و «مطایبه» (۱) نمودن و اوقات به خنده و لهو و لعب گذراندن به نقل احوال و اقوال و افعال مردم ، بدون قصد

ص: ۸۵۸

پنجم : قصد سخریت و استهزاء و اهانت رسانیدن است ، زیرا استهزاء ، چنانچه در حضور است غایبانه نیز متحقق می شود .

شم : فخر و مباهات است ، یعنی : اراده کنی که فضل و کمال خود را ظاهر سازی به وسیله پست کردن غیر . چنان که گوئی : فلان کس چیزی نمی داند ، یا رشدی ندارد . یا به خیال حاضران اندازی که : تو از آن بهتر و بالاتری .

و معالجه این شش نوع ، به علاج این شش صفت خبیثه است ، چنان که در سابق مذکور شد .

هفتم : امری قبیح از کسی صادر شده باشد و آن را به تو نسبت داده باشند و تو خواهی از خود دفع کنی ، گوئی : من نکرده ام و فلان کس کرده .

و علاج این ، آن است که : بدانی که به غیبت آن شخص ، داخل غضب الهی می شوی .

پس اگر قول تو را قبول می کنند این عمل را از خود نفی کن و چه کار به نسبت دادن به دیگری داری . و اگر قول تو را قبول نمی کنند نسبت دادن آن به دیگری را نیز از تو نخواهند پذیرفت .

هشتم : تو را نسبت دهند به امر قبیحی و خواهی قبح آن را برطرف کنی ، از این جهت می گوئی : فلان شخص این امر را نیز مرتکب شده . چنان که اگر چیز حرامی خورده باشی یا مال حرامی قبول کرده باشی گوئی : فلان عالم نیز چیز حرام خورد یا مال حرام را گرفت و او از من

داناتر است . و چنانچه متعارف است که می گویند : اگر من رباگرفتم ، فلان شخص نیز گرفت . و اگر من شراب خوردم ، فلان کس نیز خورد

. و شکی نیست که : این ، عذر بدتر از گناه است ، زیرا علاوه بر این که فایده ای از برای رفع گناه اول نمی کند ، مرتکب گناهی دیگر - که غیبت باشد - نیز شده ای . و حقم و جهل خود را بر مردم ظاهر نموده ای ، زیرا که : هرگاه کسی داخل آتش شود و تو توانی داخل نشوی البته با او موافقت نخواهی کرد . و اگر موافقت کنی در کمال حماقت و سفاهت خواهی بود . و طایفه ای از اشقیای عوام که دل‌های ایشان آشیانه شیطان گردیده و عمرشان در معصیت پروردگار صرف شده و این قدر از مظلوم مردم برگردنشان جمع آمده که امیداست خلاص به جهت ایشان نیست . به این جهت ، نفس خبیثشان طالب آن گشته که معاد و حساب و حشر و نشری نباشد . و شیطان لعین چون این میل را در دل ایشان یافته از کمین بیرون آمده . و به وسوسه ایشان پرداخته . و انواع شک و شبهه در خاطرشان انداخته . و اعتقادشان را سست و ضعیف ساخته . و به این جهت در معاصی پروردگار بی باک گردیده اند . چون معصیتی از ایشان صادر شد در عذر آن چون نمی توانند که آنچه در باطن ایشان «مخمر» (۱) است از عدم اعتقاد اظهار نمایند و از شقاوت و تزویری هم که دارند نمی خواهند تن به اعتراف در دهند . شیطان ایشان را بر آن می دارد که از اعمال ناشایست خود عذر بخواهند که فلان عالم نیز آنچه ما کرده ایم کرده

ص: ۸۶۰

، و آنچه را مامرتکب شده ایم مرتکب شده . غافل از اینکه این عذر نیست مگر از جهل و حماقت ، زیرا اگر عمل این عالم ، اعتقاد

ترا از معاد و حساب روز جزا بر طرف کرد پس تو کافر گشته ای دیگر چه عذر می خواهی . و اگر بر طرف نکرده ، کردن آن شخص از برای تو چه فایده ای دارد .

علاوه بر این ، اگر عمل بعضی از کسانی که خود را داخل علما کرده اند و نام عالم بر خود نهاده اند باعث اقتدای تو به ایشان می شود چرا باید اقتدا به این عالم که او نیز درشقاوت و خباثت مانند تو هست و علم بر او و زر و وبال است کرده باشی ؟ و چرا اقتدانی کنی به علمای آخرت و طوایف انبیا و اولیا ، و حال آنکه ایشان اعلم و اکمل اند و سرچشمه علم و معرفت اند ؟ ! نهم : از بواعث غیبت ، موافقت و همزبانی با رفیقان است ، یعنی : چون هم صحبتان خود را مشغول «خبث» (۱) بینی ، تصور کنی که اگر ایشان را منع کنی یا با ایشان در آن خبث ، موافقت نکنی از تو تنفر کنند و تو را «بدگل» (۲) شمارند . و به این جهت تو نیز با ایشان هم مشربی کنی تا به صحبت تو رغبت نمایند . و شبهه ای نیست که در این صورت ، عجب احمقی خواهی بود که راضی به این می شوی که : امر پروردگار خود را ترک کنی .

و دست از رضا و خوشنودی او برداری . و از نظر برگزیدگان در گاه او ، از : ملائکه و انبیا و اولیا بیفتی

ص: ۸۶۱

۱-۳۶. پلیدی .

۲-۳۷. زشت .

، که جمعی از اراذل و او باش از تو راضی باشند . بلکه این دلالت می کند بر این که «عظم» (۱) ایشان در نزد تو بیشتر

از «عظم» خدا و پیغمبران است . و چه شک که چنین کسی مستحق و سزاوار لعن بی شمار ، و عذاب روز شمار است .

دهم : چنان مظنه کنی که شخصی در نزد بزرگی زبان به مذمت تو خواهد گشود ، یا شهادتی که از برای تو ضرر دارد خواهد داد ، بنابر این ، صلاح خود را در آن بینی که :

پیش دستی کنی و او را در نزد آن بزرگ معیوب وانمائی ، یا دشمن خود قلم دهی . که بعد از این ، سخن او در حق تو بی اثر ، و کلام او از درجه اعتبار ساقط باشد . و چنین کسی خود را نزد پروردگار جبار ، ضایع و بی اعتبار خواهد کرد ، به مظنه اینکه : کسی او را درپیش مخلوقی بی اعتبار خواهد کرد . و خدا را دشمن خود می کند ، به گمان اینکه : دیگری بنده ای را دشمن او خواهد کرد .

پس زهی سفاهت و بی خردی که به مرض توهم و خیال خلاص از غضب مخلوقی در دنیا ، که جزم و یقین نباشد ، خود را به یقین در هلاکت آخرت می اندازد ، و حسنات خود را نقد از دست می دهد به توقع دفع مذمت مخلوقی به نسیه .

یازدهم : ترحم کردن است بر کسی ، زیرا می شود که : شخصی چون دیگری را مبتلابه نقصی یا عیبی بیند دل او بر او محزون گردد و اظهار تالم و حزن خود

ص: ۸۶۲

را نماید، و در آن اظهار صادق باشد. چنان که شخصی در نزد بعضی پست و بی اعتبار شده باشد و تو، به این جهت
، محزون شده آن را در نزد دیگران اظهار نمائی.

دوازدهم: اگر معصیتی از کسی مطلع شوی، از برای خدا بر او غضبناک گردی، و به محض رضای خدای - تعالی - اظهار
غضب خود نمائی، و نام آن شخص و معصیت او را ذکر کنی. و بسیاری از مردم، از مفسده این دو قسم غافل اند و چنان
پندارند که: ترحم و غضب هرگاه از برای خدا باشد ذکر اسم مردم ضرر ندارد. و این، خطا و غلط است، زیرا همچنان که
رحم و غضب از برای خدا خوب است، غیبت مردمان حرام و بد است، و مجرد ترحم یا غضب باعث رفع حرمت آن نمی
گردد.

و بسا باشد که: از برای غضب کردن، بواعث دیگری نیز باشد که نزدیک به یکی از اینها که مذکور شد بوده باشد. و فساد
آنها نیز از آنچه مذکور شد معلوم می شود.

فصل چهارم: مواضعی که غیبت در آنها جایز است

مواضعی که غیبت در آنها جایز است

چون حرمت غیبت و معالجه آن را دانستی، بدان که: چند موضع است که غیبت در آنجا جایز است:

اول: «تظلم» و «استغاثه» کردن در نزد کسی که احقاق حق او تواند کرد، و انتقام ظلمی که بر او شده تواند کشید، یا اعانت
او را تواند نمود. و لیکن شرط آن است که: در شکایت ظالم، به خصوص ظلمی که بر او واقع شده اکتفا نماید و

زبان به اظهار عیبی دیگر از آن ظالم نگشاید .

دوم : اظهار عیوب شرعیه کسی را کردن به قصد امر به معروف و نهی

از منکر برای رضای خدا ، نه به قصد رسوائی او بر وفق هوا و هوس . و [این] باید در جایی باشد که فایده در رفع منکر بکند و بر وفق شریعت باشد ، نه در نزد ظالم بی باکی که از حد شرع تجاوز کند ، یا در جایی که فایده ای بر آن مترتب نشود .

سوم : در نصیحت کسی که با تو مشورت کند در خصوص معامله کردن با کسی ، یا شراکت ، یا داد و خواست ، یا رفاقت و امثال آن . که در این صورت ذکر عیبی از آن شخصی که مدخلیتی در آن باب دارد جایز است ، به شرطی که احتیاج به ذکر آن عیب باشد . اما اگر احتیاج نباشد و به همین قدر گفتن که : من صلاح تو را نمی دانم و نحو آن ، اکتفا بشود باید به همین اکتفا کرد و تصریح به عیب آن شخص نکرد .

چهارم : ارشاد و نصیحت مؤمنی هر گاه با فاسق بد اخلاقی مصاحبت و «اختلاط» (۱) نماید و از احوال او مطلع نباشد ، و مظنه آن باشد که اعمال بد او به رفاقت در این مؤمن ، سرایت کند . در این صورت نیز اظهار نمودن عیوبی که در این مطلب «دخل» (۲) دارد ، جایز است .

پنجم : اظهار کردن عیوب خفیه مریض نزد طبیب به جهت معالجه .

ششم : اظهار عیوب شاهد و راوی حدیث به جهت «جرح» (۳) نمودن شهادت او

ص : ۸۶۴

۱- ۳۹. آمیختن و همراه شدن .

۲- ۴۰. دخالت داشتن .

۳- ۴۱. باطل کردن .

، یارد حدیث او . و لیکن در این خصوص باید به قدری که جرح او بشود اکتفا نمود . و در نزد

کسی باشد که می خواهد به شهادت یا حدیث او عمل کند .

هفتم : اظهار عیب عالمی یا حاکم شرعی که قابلیت فتوی و حکم نداشته باشد و متصدی آنها شود ، از برای رد فتوی و حکم او ، هر گاه کسی از احوال او پرسد یا فتوی یا حکم مخالف حقی از او صادر شده باشد .

هشتم : هر گاه کسی مشهور به لقبی باشد که دلالت بر عیبی از او کند ، مثل «اعرج» (۱) و «احول» (۲) و امثال اینها ، که شناسانیدن او به آن لقب ، ضرر ندارد ، هر گاه به نوعی دیگر ممکن نباشد و از شنیدن ، او را ناخوش نیاید . اما هر گاه اکراه داشته باشد یا ممکن باشد شناسانیدن او به عبارتی دیگر ، جایز نیست .

نهم : هر گاه مجاهر به فسقی باشد و مضایقه از اظهار نداشته باشد ، بلکه آن را اظهار کند ، یا علانیه مرتکب آن باشد . غیبت او در آن فسق ضرر ندارد اگر چه او را ناخوش آید . بلکه اظهار آن است که : غیبت چنین شخصی مطلقا جایز است ، اگر چه در فسقی باشد که آن را ظاهر نکند و از اظهار آن مضایقه داشته باشد .

دهم : شهادت دادن در موضعی که باید شهادت داد ، چه در حقوق الناس یا حقوق الله .

یازدهم : در رد اقوال اهل بدعت و ضلالت .

دوازدهم : غیبت کفار و کسانی که مخالف مذهب شیعه اثنی عشریه اند

ص : ۸۶۵

۱- ۴۲. شل و لنگ .

۲- ۴۳. لوچ و دو بین .

، که در این صورت نیز اقوی جواز غیبت آنهاست .

سیزدهم : کسی که خود را منسوب به دیگری

نماید و منسوب به او نباشد جایز است رد نسبت او را کردن .

چهاردهم : غیبت غیر معینی ، یا طایفه غیر معینه ای که کسی نفهمد که مراد کیست ، آن نیز جایز است . مثل اینکه بگویی : امروز گرفتار احمقی یا نادانی شدم . یا فاسقی چنین گفت و چنین کرد و امثال اینها . به شرطی که آن شخص بر شنونده معلوم نباشد . و هرگاه بعضی امارات و علامات باشد که معلوم شود کیست ، اظهار عیب او حرام است .

مواضعی که بعضی از علما ، حکم به تجویز غیبت کرده اند

و چند موضع دیگر هست که بعضی از علما ، تجویز غیبت در آنها کرده اند .

اول : هرگاه دو کس مطلع باشند بر عیب شخصی ، در این صورت بعضی تجویز کرده اند که : یکی از آن دو کس آن عیب را با یکی دیگر به تقریبی ذکر کنند .

دوم : غیبت جمعی که محصور نباشند ، مثل اینکه بگوید : فلان طایفه ، یا اهل فلان ده ، یا اهل فلان ، فلان عیب را دارند .

سوم : کسی که اصرار بر معصیتی داشته باشد بعضی گفته اند : جایز است ذکر آن معصیت از او .

چهارم : ذکر عیبی از کسی که اگر بشنود مضایقه نداشته باشد ، اگر چه عیب شرعی نباشد . یا عیب شرعی باشد اما مجاهر به آن نباشد .

و حق آن است که : در همه این چهار صورت نیز غیبت حرام است و دلیلی بر استثنای آنها

نیست .

فایده

بدان که : هرگاه کسی غیبت دیگری را کرده باشد کفاره آن ، این است که :

ابتدا توبه نماید و پشیمان شود و بعد از آن ، اگر آن شخصی که غیبت او شده زنده باشد و دسترسی به او باشد و شنیده باشد ، از او حلیت حاصل نماید ، و «تطیب» (۱) خاطر او کند .

و همچنین اگر نشنیده باشد و در اظهار آن مظنه فسادی یا عداوتی نباشد اما اگر مظنه عداوت بوده باشد یا دسترسی به او نباشد در این صورت از برای او استغفار کند و طلب آمرزش نماید . و از برای او اعمال صالحه به جا آورد ، که در روز قیامت عوض غیبت او شود .

فصل پنجم : شرافت ستایش و مدح مسلمین

ضد غیبت مسلمین ، مدح و ستایش ایشان است . و آن صفتی است خوب ، و عملی است مرغوب . باعث حصول محبت ، و موجب دوستی و الفت می گردد ، خصوصاً هرگاه در غیاب ایشان بوده باشد . و موجب ادخال فرح و سرور در دل برادر مؤمن می شود . و ثواب آن - چنان که مذکور شد - بسیار است . و احادیث در ثواب خصوص مدح نیز رسیده .

چنان که مروی است که : «جمعی ستایش بعضی از مردگان را کردند ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : بهشت از برای شما واجب شد» . (۲)

و وارد شده که : «هر یک از فرزندان آدم را همنشینانی چند از ملائکه هست . پس اگر برادر مسلم خود را به نیکوئی یاد کرد ملائکه گویند : مثل این از برای تو باد» . (۳)

لیکن مخفی نماند که

ص : ۸۶۷

۱- ۴۴. پاکیزه کردن (از کدورت کینه) .

۲- ۴۵. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ .

۳- ۴۶. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ .

: همچنین نیست که هر گونه مدحی و ستایشی خوب و پسندیده باشد ، بلکه این

در صورتی است که : به آنچه مدح می کند راست باشد . و مدح ظلمه و فاسقین را نکند . و مشتمل بر دروغی نباشد . و از روی ریا و نفاق نباشد ، که اگر از روی نفاق باشد آن مدح بد است اگر چه راست باشد . چون آن باعث سرور و فرح از ظالم و فاسق می گردد . و شاد کردن ایشان را مذموم ، بلکه حرام می دانند .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «به درستی که : هر گاه کسی مدح فاسقی را بکند خدا خشمناک و غضبناک می گردد» . (۱)

و مدح کسی را که باعث عجب و تکبر او شود نکنید . چه بسیارند که : چون مردمان ، زبان به مدح ایشان گشایند از خود راضی می شوند . و باد «پندار» (۲) و غرور به کاخ دماغ ایشان می وزد . و مدح چنین کسان جایز نیست و باعث هلاکت ایشان می گردد .

و از این جهت بود که : «شخصی در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدح دیگری را کرد ، حضرت فرمود : گردن او را قطع نمودی» . (۳)

و فرمود : «هر گاه مدح برادر خود را در برابر او کنی گویا تیغ بر حلق او کشیده ای» . (۴)

و دیگری در حضور آن سرور ، مدح شخصی را کرد ، حضرت فرمود : پی کردی او را ، خدا ترا پی کند» . (۵)

و اخباری که در مذمت مدح کردن رسیده همه در صورتی است که : متضمن یکی از مفاسد باشد . و به

ص : ۸۶۸

۱- ۴۷. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۹ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۸۳ .

۲- ۴۸. عجب و غرور

۳- ۴۹. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۸۳ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۸ .

۴- ۵۰. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۹ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۸۳ .

۵- ۵۱. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳۹ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۸۳ و ۲۸۴ .

هر حال ، خوش آمدن کسی

از اینکه او را مدح و ثنا گویند بسیار مذموم و از جمله صفات رذیله است . همچنان که مذکور خواهد شد .

صفت هیجدهم : دروغ گفتن

دروغ گفتن

و آن از جمله گناهان کبیره ، بلکه قبیح ترین گناهان و خبیث ترین آنها است . صفتی است که : آدمی را در دیده ها خوار ، و در نظرها بی وقع و بی اعتبار می سازد . و سرمایه خجالت و انفعال ، و باعث دل شکستگی و ملال . سبب و اساس ریختن آبرو در نزد خلق خدا ، و باعث سیاه روئی دنیا و عقبی است . و آیات در مذمت این صفت بسیار ، و اخبار در نکوهش آن بی شمار است .

خداوند کریم می فرماید :

«انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون»

یعنی : «این است و جز این نیست که : به دروغ ، افترا می بندند کسانی که ایمان به خدا ندارند» . (۱)

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «هرگاه مؤمنی بدون عذر شرعی ، دروغ بگوید ، هفتاد هزار فرشته بر او لعنت می کنند . و از دل او تعفن و گندی بلندی شود و می رود تا به عرش می رسد . و خدای - تعالی - به سبب آن دروغ ، گناه هفتادزنا بر او می نویسد ، که آسان ترین آنها زنائی باشد که با مادر خود کرده باشد» . (۲)

و از آن سرور پرسیدند که : «مؤمن ، جبان است ؟ فرمودند : بلی . عرض کردند : بخیل است ؟ فرمود : بلی . عرض شد که : دروغگو است ؟ فرمود : نه» . (۳)

و فرمود که : «دروغ ، روزی آدمی را کم

ص : ۱۶۹

- ۱- ۱. نحل ، (سوره ۱۶) ، آیه ۱۰۵ .
- ۲- ۲. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۳۲۲ .
- ۳- ۳. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۲۶۲ ، ح ۴۰ .

می کند». (۱)

و نیز از آن بزرگوار مروی است که: «وای بر آن کسی که سخن گوید به دروغ، تا حاضران را بخنداند. وای بر او وای بر او وای بر او». (۲)

و فرمود: «گویا مردی به نزد من آمد و گفت: برخیز. برخاستم با او روانه شدم تا رسیدم به دو نفر، یکی نشسته بود و دیگری ایستاده، در دست او قلایی از آهن بود آن را فرو می برد به یک طرف سر او و می کشید تا به شانه او می رسید، بعد از آن بیرون می آورد به طرفی دیگر فرو می برد. من گفتم این چه عمل است؟ گفت: این مرد نشسته مردی است دروغگو، که به این نحو در قبر، عذاب می شود تا روز قیامت». (۳)

و فرمود: «شما را خبر دهم به بزرگترین گناهان کبیره، و آن شرک به خدا، و عقوق والدین، و کذب است». (۴)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «بنده ای مزه ایمان را نمی یابد تا دروغ را ترک کند، خواه دروغ از روی شوخی و هزل باشد یا از جد». (۵)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «خدای - تعالی - از برای بدی، قفلها قرار داده است، کلید این قفلها شراب است، و دروغ بدتر است از شراب». (۶)

و فرمود که: «دروغ، خراب کننده بنای ایمان است». (۷)

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که: «جمیع اعمال خبیثه در خانه ای است

ص: ۸۷۰

۱-۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۲۳، خ ۸۲۲۰

۲-۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۵، در بیان ح ۲. و کنز العمال، ج ۳، ص ۶۲۱، خ ۸۲۱۵.

۳-۶. محججه البیضاء، ج ۵، ص ۲۴۱. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴-۷. محججه البیضاء، ج ۵، ص ۲۴۲. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۵-۸. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

۶-۹. کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

۷-۱۰. کافی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۴.

و کلید آن خانه دروغ است». (۱)

و مخفی نماند که : بدترین انواع دروغ ، دروغ بر خدا و رسول و ائمه - علیهم السلام - است ، یعنی : کسی مساله ای گوید که : مطابق با واقع نباشد ، یا حدیثی دروغ نقل کند و امثال اینها .

و همین قدر در مذمت دروغ بر ایشان کافی است که : «روزه را باطل می کند». (۲) و باعث وجوب قضا و کفاره می شود بنا بر اقوی ، همچنان که در کتب فقهیه مسطوراست .

مواضعی که دروغ گفتن در آنها جایز است

و مخفی نماند که در چند موضع ، دروغ را تجویز کرده اند :

اول : در جایی که : اگر مرتکب دروغ نشود مفسده ای بر آن مترتب شود ، یا ضرری به خود برسد ، یا باعث قتل مسلمانی یا بر باد رفتن عرض او یا آبروی او یا مال محترم او بشود ، که در این صورت جایز ، بلکه واجب است . پس اگر ظالمی کسی را بگیرد و از مال او بپرسد ، جایز است انکار کند . یا جابری او را بگیرد و از عمل بدی که میان خود و خدا کرده باشد سؤال کند جایز است که بگوید : نکرده ام . و همچنین هر که بپرسد از کسی از معصیتی که از او صادر شده باید اظهار آن نکند ، زیرا اظهار گناه ، گناهی دیگر است . و اگر از عیب یا مال مسلمانی از او استفسار کنند جایز است انکار آن ، بلکه در همه این صور واجب است .

دوم : در وقتی که میان دو کس ملال و فساد باشد جایز است که کسی از

ص : ۸۷۱

۱- ۱۱. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۲۶۳ ، ذیل ح ۴۶ .

۲- ۱۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۰ ، ح ۹ .

برای اصلاح میان ایشان ، دروغی از زبان هر یک به دیگری بگوید تا رفع فساد بشود . همچنین هر گاه از خود شخصی سخنی سرزده باشد یا عملی صادر شده باشد که اگر راست را بگوید باعث فتنه یا عداوت مؤمنی یا فسادى شود جایز است که انکار آن را کند . و اگر کسی مکدر شده باشد و رفع آن موقوف باشد به انکار سخنی که گفته باشی یا عملی که کرده باشی جایز است انکار آن .

سوم : هر گاه زن ، چیزی از شوهر بخواهد که قادر نباشد یا قادر باشد اما بر او واجب نباشد ، جایز است به او وعده دهد که : می گیرم ، اگر چه قصد او نباشد گرفتن آن و نگیرد .

و همچنین هر گاه کسی را که زنان متعدده باشد جایز است که به هر یک بگوید : من تو را دوست دارم ، اگر چه مطابق واقع نباشد .

چهارم : هر گاه طفلی را به شغلی مامور سازی و او رغبت به آن نکند ، از : مکتب رفتن یا شغلی دیگر ، جایز است که او را وعده دهی یا بترسانی که : با تو چنین و چنان خواهم کرد ، اگر چه منظور تو کردن آن نباشد .

پنجم : در جهاد و حرب نمودن با اعداء دین اگر به دروغ ، خدعه توان نمود که سبب ظفر یافتن بر دشمنان دین شود .

و حاصل کلام آن است که : در هر موضعی که فایده مهمه شرعیه بر آن مترتب شود و تحصیل آن موقوف به کذب باشد جایز است دروغ گفتن . و اگر بر ترک دروغ ، مفسده

شرعیه مترتب شود واجب می شود . و باید از حد ضرورت و احتیاج ، تجاوز نکرد . و دروغ گفتن در تحصیل زیادتى مال و منصب و امثال اینها از چیزهائی که آدمی مضطر به آنها نیست حرام ، و مرتکب آن آثم و گناهکار است .

توریه کردن

و بدان که : در هر مقامی که دروغ گفتن حسب شرع رواست ، تا توانی در آن ، دروغ صریح مگوی ، بلکه توریه کن . یعنی : سخنی بگوی که ظاهر معنی آن راست باشد - اگر چه آنچه را شنونده از آن می فهمد دروغ بوده باشد - تا نفس عادت به دروغ نکند .

مثل اینکه : بعد از آنکه ظالمی از مکان کسی سؤال کند ، بگو : خدا بهتر می داند که کجاست . یا عالم الغیب خداست . یا بگو : سراغ او را در مسجد بکن ، اگر دانی که در مسجد نیست .

و اگر از گناهی که از تو صادر شده استفسار کنند ، بگو : خدا نخواسته باشد یا نخواسته است که من چنین عملی کنم . یا بگو : استغفر الله . یا پناه به خدا اگر چنین کاری کرده باشم .

یا اگر سخنی در حق کسی گفته باشی و خواهی به انکار ، رفع ملال او را کنی ، بگو :

احترام تو از آن بیشتر است که چنین شخصی سخنی در حق تو توان گفت . و امثال اینها .

و آنچه متعارف است که می گویند : صد مرتبه فلان سخن را به تو گفتم ، یا هزار مرتبه فلان عمل را از تو دیدم ، یا

پنجاه مرتبه به خانه تو آمدم و حال اینکه این عدد متحقق نشده این دروغ نیست و گناهی بر آن نیست ، زیرا : این از بابت مبالغه و تاکید است ، نه قصد این عدد به خصوص ، به شرط آنکه امر مکرر واقع شده باشد .

و همچنین جایز است انواع «مجازات» (۱) و «استعارات» (۲) و تشبیهات ، که مراد از آنها حقیقت آنها نیست .

دروغهای حرامی که مردم در آنها سهل انگارند

و از جمله دروغهایی که مردم آن را سهل می دانند و در واقع حرام است ، آن است که : کسی وارد شود بر دیگری که مشغول اکل باشد و او را تکلیف کند به خوردن طعام و او گرسنه باشد و بگوید : اشتها ندارم - بدون غرض صحیح شرعی - . مثل آنکه : آن طعام را حرام داند .

و از جمله دروغهای متعارف که از گناهان شدیدیه ، و غائله آن عظیم است آن است که می گویند : خدا می داند که چنین است . و حال اینکه می داند که چنین نیست و خداخلاف آن را می داند .

و از عیسی بن مریم منقول است که : «این اعظم گناهان است در نزد خدا» . (۳)

و در بعضی روایات رسیده است که : «چون بنده ، خدا را گواه گیرد بر امر خلاف واقعی ، خداوند عالم گوید : از من ضعیف تری نیافتی که مرا بر این امر دروغ ، شاهد آوردی» . (۴)

و از جمله انواع دروغ ، بلکه شدیدترین و بدترین آنها شهادت دروغ است . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله کسی را که شهادت دروغ بدهد با بت پرست مساوی قرار داد» . (۵)

ص: ۸۷۴

۱- ۱۳. جمع «مجاز» است ، به معنای کلمه ای که در غیر معنی حقیقی خود استعمال شود . و آن معنی از جهتی شباهت به معنی اصلی داشته باشد .

۲- ۱۴. جمع «استعاره» است . یعنی استعمال کلمه ای در غیر معنی حقیقی خودش بر سبیل عاریت ، یا آوردن یکی از دو طرف تشبیه (مشبه یا مشبه به) در کلام و در ضمیر نگاهداشتن طرف دیگر

۳- ۱۵. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۲۵۸ ، در بیان ح ۲۰ .

۴- ۱۶. وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۱۵۰ ، ح ۲ . و بحار الانوار ، ج ۱۰۴ ، ص ۲۰۷ ، ح ۶ .

۵- ۱۷. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۳۳۱ .

از آن جمله ، یاد نمودن قسم دروغ است .

و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : «کسی که متاع خود را به قسم دروغ بفروشد ، از جمله کسانی است که خدای - تعالی - در روز قیامت با او سخن نمی گوید . و نظر رحمت بر او نمی افکند . و عمل او را قبول نمی کند» . (۱)

بلکه قسم بسیار خوردن راست ، مذموم است . و نام بزرگ «ملک علام الغیوب» (۲) را به سبب هر چیز جزئی حقیر در میان آوردن ، سوء ادب است .

و در حدیثی وارد است که : «خدای - تعالی - فروشنده را که بسیار قسم خورد دشمن دارد» . (۳)

و از احادیث مستفاد می شود که : «قسم بسیار خوردن ، باعث تنگی روزی و فقر می گردد» .

و از جمله دروغها ، خلف وعده نمودن است ، و آن نیز حرام است . و وفای به شرط و وعده ، واجب و لازم است .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد باید چون وعده نماید ، به آن وعده وفا کند» . (۴)

و آن سرور ، کسی را که وعده کند و عزم وفای به آن را نداشته باشد از جمله منافقین شمرده . (۵) و از جمله دروغهایی که اکثر مردمان به آن مبتلا هستند و بدترین انواع دروغهاست ، دروغ گفتن با خداست ، که آدمی مطلبی در نماز به خدا ، یا مناجات به پروردگار عرض کند و از آن ، در خدمت آن جناب خبر دهد و آن خلاف واقع

ص : ۸۷۵

۱- ۱۸. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۴۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ .

۲- ۱۹. پادشاه دانای به همه پنهانها .

۳- ۲۰. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۴۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۷ .

۴- ۲۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۴ ، ح ۲

۵- ۲۲. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۹۴ ، ح ۹ .

باشد . مثل اینکه : چون داخل نماز شود بگوید :

«انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض»

یعنی : «متوجه ساختم روی دل خود را به خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید» . (۱)

و در آن وقت دل او از این مطلب بی خبر باشد . و در کوچه و بازار و حجره و دکان به صد هزار فکر بیهوده مشغول باشد ، زیرا در آن وقت آنچه عرض کرده دروغگو است . و در خدمت پروردگار و حضور ملائکه «کبار» (۲) به چنین دروغی اقدام نموده .

و همچنین چون می گوید : «ایاک نعبد و ایاک نستعین

یعنی : «ترا پرستش می کنم و بس ، و یاری و استعانت و مددکاری تو می خواهم و بس» . (۳)

وقتی راست است که : دنیا و آخرت در نظر او بی اعتبار ، و ذره ای از دین خود را در مقابل همه دنیا ندهد ، چون اگر چنین باشد دنیاپرست خواهد بود . و باید امید یاری و چشم مددکاری از احدی به جز ذات پاک باری نداشته باشد و الا در عرض این مطلب ، کاذب خواهد بود . و چه زشت بنده و قبیح شخصی باشد که در حضور پروردگار خود ایستاده باشد و به دروغگویی مشغول باشد ، و بداند که : او کذب او را می داند . زهی بی شرمی و قباح و بی حیائی و بی «آزرمی» . (۴)

فصل : اجتناب از کذب ، و طریقه خلاصی از آن

چون حرمت کذب را دانستی ، پس اگر اعتقاد به خدا و رسول ، و ایمان به روز جزاداری ، باید از آن اجتناب کنی و خود را از آن نگاه داری .

و طریقه خلاصی از آن ، این است

ص: ۸۷۶

۱- ۲۳. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۷۹ .

۲- ۲۴. بضم «کاف» و تشدید «باء» یعنی : بسیار بزرگ ، و بکسر «کاف» ، به معنی بزرگان و جمع کبیر است . و بضم کاف به معنی بزرگ .

۳- ۲۵. فاتحه الکتاب ، (سوره ۱) ، آیه ۴ .

۴- ۲۶. «آزرم» یعنی : شرم و حیاء

که: پیوسته آیات و اخباری که در مذمت آن رسیده در پیش نظر خود داشته باشی و بدانی که: دروغ گفتن، باعث هلاکت ابدی و عذاب اخروی است. پس از آن، ملاحظه نمایی که هر دروغگویی در نظرها ساقط، و در دیده ها خوار و بی اعتبار، و احدی اعتناء به سخن او نمی کند، و پست و ذلیل و خواری می گردد.

راستی کن که راستان رستند*** در جهان راستان قوی دستند

دروغ گفتن مایه رسوایی

و اغلب اوقات آن است که: دروغ گفتن، باعث رسوایی و فضیحت، و بازماندن از مقاصد و مطالب می گردد. و عزت آدمی تمام می گردد.

در کتاب «حبيب السیر» (۱) مسطور است که: «سلطان حسین»، (۲) میرزای بایقرا که پادشاه خراسان و زابلستان بود، امیر حسین ابیوردی را به «ایلچی گری» (۳) نزد «سلطان یعقوب میرزا»، (۴) پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد، و امر کرد که: سوغات بسیار و هدایای بی شمار با او همراه نمایند. و مقرر کرد که: از کتابخانه خاصه، کتب نفیسه به اوسپارند که به جهت سلطان یعقوب ببرد. از آن جمله امر کرد که: «کلیات جامی» (۵) را که در آن وقت، تازه و بسیار مطلوب بود و در نظرها مرغوب، به او دهند. در وقتی که ملا عبد الکریم کتابدار، کتابها را به امیر حسین تسلیم می نمود سهوا «فتوحات مکی» (۶) را که در حجم و جلد، به کلیات مذکور مشابهت داشت به امیر داد و امیر آن کتاب را احتیاط نکرده مضبوط نمود و روانه شد.

چون به تبریز رسیده به حضور سلطان رفت،

ص: ۸۷۷

۱- ۲۷. کتاب «حبيب السیر فی اخبار افراد البشر» تالیف «غیاث الدین محمد بن همام الدین متوفای ۹۴۲ یک دوره تاریخ فارسی است که: شامل زندگی ائمه - علیهم السلام - و تاریخ بنی امیه و بنی عباس و پادشاهان و علما و سادات می باشد. و در خاتمه، پاره ای از وقایع شگفت، و عجایب مخلوقات را نیز بیان نموده است. رک: الذریعه، ج ۶، ص ۲۴۴.

۲- ۲۸. «سلطان حسین بایقرا» از مشهورترین پادشاهان تیموری است، که در بارش، در هرات مجمع اهل دانش و کمال بوده. و مدرسه و کتابخانه بزرگی در هرات تاسیس کرد که تا آن زمان کسی نظیر آن را ندیده بود. و قریب ده هزار طالب علم یا دانشجو در آن مدرسه به تحصیل می پرداختند. رک: تاریخ ایران زمین، ص ۲۵۷.

۳- ۲۹. سفیر، فرستاده مخصوص.

۴- ۳۰. «سلطان یعقوب میرزا» پادشاه آذربایجان و عراق بود که پس از کشتن برادرش به این سمت نائل گشت. و دوازده سال سلطنت کرد. و در سال ۸۹۶ در گذشت.

۵- ۳۱. «دیوان جامی» تالیف شیخ نور الدین عبد الرحمان بن احمد متوفای ۸۹۸ است که شامل: اشعاری است در مدح اهل بیت - علیهم السلام - و تعریف سلطان حسین بایقرا و نصایح و مواعظ. الذریعه، ج ۹ قسمت ۱، ص ۱۸۸.

۶-۳۲. «الفتوحات المکیه» تالیف محی الدین محمد بن علی بن محمد بن احمد معروف به ابن عربی متوفای ۶۸۳هـ است . که
موضوع آن عرفان می باشد . رک : معجم المؤلفین ، ج ۱۱ ، ص ۴۰ و ریحانه الادب ، ج ۵ ، ص ۲۵۶

سلطان تفقد بسیار به او فرمود ، از رنج راه پرسید و گفت : در این مسافت بعیده از طول مسافت ملول گشته خواهی بود . امیر حسین چون اشتیاق سلطان یعقوب را به کلیات جامی شنیده بود جواب داد که بنده رادر راه ، مصاحبی بود که در هر منزل به آن مشغول بودم و به آن جهت ملالت پیرامون خاطر نمی گذشت .

سلطان از حقیقت ، استفسار نمود ، جناب امیر گفت که : کلیات مولانا جامی که حضرت سلطان هدیه به جهت سرکار پادشاه فرستاد چون اندک ملالتی رخ می نمود به مطالعه آن مشغول بودم . پادشاه از وفور اشتیاق فرمود : بگو برونند و کلیات را بیاورند .

امیر حسین کسی را فرستاده آن مجلد را آوردند . چون گشودند معلوم شد که «فتوحات مکی» است نه «کلیات جامی» . و در عرض راه مطلقا مطالعه کلیات جامی اتفاق نیفتاده و به این سبب ، امیر ، منفعل و شرمسار ، و از درجه اعتبار افتاد .
بلی : بجز راستی هر چه باشد خطاست .

و از جمله اسباب رسوایی دروغگو ، آن است که : خدای - تعالی - فراموشی را به اومسلط ساخته و به این جهت دروغی را که می گوید فراموش می کند و خلاف آن رامی گوید و رسوا می شود .

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «از جمله چیزهایی که خدای - تعالی - بر دروغگو گماشته است نسیان است» . (۱) و از این جهت ، مشهور شده است که : دروغگو حافظه ندارد .

و بعد از ملاحظه اینها ، در فواید ضد کذب ،

ص: ۸۷۸

که صدق باشد تامل کنی و بعد از این ، اگر دشمن خود نباشی در هر سخنی که می گویی ابتداء تدبیر و تفکر کنی تا دروغی در آن نباشد . و از همنشینی فساق و دروغگویان ، اجتناب کنی تا راستگوئی ملکه تو گردد .

فصل : صدق و راستگویی

ضد دروغگویی ، صدق است ، که راستگویی است . و آن اشرف صفات نفسانیه و رئیس اخلاق ملکیه است .

خداوندگار عالم می فرماید : «اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» .

یعنی : «بپرهیزید از خدا و با راستگویان بوده باشید» . (۱) و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «شش خصلت از برای من قبول کنید تا من بهشت را از برای شما متقبل شوم : هر گاه یکی از شما خبری دهد دروغ نگوید . و چون وعده نماید تخلف نرزد . و چنانچه امانت قبول نماید خیانت نکند . و چشمهای خود را از نامحرم بپوشد . و دستهای خود را از آنچه نباید به آن دراز کند نگاهدارد . و فرج خود را محافظت نماید» . (۲)

و از امامین «همامین» (۳) امام محمد باقر و امام جعفر صادق - علیهما السلام - مروی است که : «به درستی که مرد به واسطه راستگویی به مرتبه صدیقان می رسد» . (۴)

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که : «هر که زبان او راستگو باشد ، عمل او پاکیزه است . و هر که نیت او نیک باشد ، روزی او زیاد می شود . و هر که با اهل خانه خود نیکویی کند ، عمر او دراز می شود» . (۵)

و فرمود که : «نظر به طول

ص : ۸۷۹

۱- ۳۴. توبه ، (سوره ۹) ، آیه ۱۱۹ .

۲- ۳۵. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۹۴ ، ذیل ح ۹ .

۳- ۳۶. تشنیه «همام» به معنای پادشاه بلند همت .

۴- ۳۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۵ ، ح ۸ .

۵- ۳۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۵ ، ح ۱۱ .

رکوع و سجود کسی نکنید و به آن غره نشوید، زیرا: می شود این امری باشد که به آن معتاد شده باشد، و به این جهت نتواند ترک کند. و لیکن نظر به صدق کلام و امانت داری او کنید، و به این دو صفت، خوبی او را دریابید». (۱)

و مخفی نماند که: همچنان که صدق و کذب در سخن و گفتار است، همچنین در کردار و اخلاق و مقامات دین نیز یافت می شود.

کذب در کردار و اعمال

و اما کذب در کردار و اعمال آن است که: در ظاهر اعمالی از او سرزند که دلالت کند بر خوبی در باطن او، و باطن او از آن بی خبر بوده باشد، یعنی: باطن او موافق ظاهر نباشد. و صدق در آن، این است که: باطن و ظاهر یکسان و مطابق بود. یا باطن از ظاهر بهتر و آراسته تر باشد. و این مرتبه از صدق، اشرف و افضل از صدق در گفتار است.

و از این جهت مکرر سید بشر این مرتبه را از حضرت آفریدگار مسئلت می نمود. (۲) و در اخبار وارد است که: «چون پنهان و آشکار بنده مؤمن یکسان بوده باشد خداوند عالم به او بر ملائکه مباحثات می کند و می فرماید: بنده حق من این است». (۳)

بعضی از اکابر فرموده است که: «کیست مرا نشان دهد به شخصی که چشم او در تاریکی شبها گریان است. و لب او روزها در محافل، خندان باشد». (۴)

إذا السر و الاعلان فی المؤمن استوی*** فقد عز

ص: ۸۸۰

۱- ۳۹. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸، ح ۱۰. و کافی، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۱۲.

۲- ۴۰. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۱۴۵. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۳۴.

۳- ۴۱. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۳۴.

۴- ۴۲. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۳۴.

یعنی: هرگاه پنهان و آشکار بنده مؤمن، مساوی باشد، در دو جهان، عزیز و مستوجب آفرین و ستایش است.

و ان خالف الاعلان سرا فما له***على سعيه فضل سوى الكد و العنا

و اگر ظاهر او مخالف باطن باشد، و ظاهر را به اعمال خیر آراسته و باطن او بی خبر باشد، هیچ اجر و مزدی از برای عمل او نیست مگر تصدیع و رنجی که کشیده است.

كما خالص الدينار في السوق نافق*** و مغشوشه المردود لا يقتضى المنى

همچنان که طلای بی غش در بازار، رایج و در عوض آن هر چه خواهی می دهند، و آنچه در آن غش باشد به تو رد می کنند، و آرزوی تو از آن بر نمی آید، و شکی نیست هر عملی را که در آن غش باشد که ظاهر آن آراسته و باطن آن موافق ظاهر نباشد رد به تو می شود.

«قلب روی اندوه» (۱) نستانند در بازار حشر*** خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

کذب در اخلاق و مقامات دین

اما کذب در اخلاق و مقامات دین، آن است که: ادعای صفاتی چند کند، چون: خوف از خدا و رجا و صبر و شکر و تسلیم و رضا و معرفت و زهد و امثال اینها، و اسم آنها را بر خود ببندد و از حقیقت و آثار آنها بی خبر باشد. و در او از لوازم آنها اثری نباشد. و چنین شخصی نیز کاذب است. مثلا ملاحظه می کنیم که چنانچه کسی از پادشاهی قهار، یا امیری صاحب اقتدار

ص: ۸۸۱

به جهت خیانتی که از او سرزده یا تقصیری که مرتکب شده خائف شود چهره او زرد ، و نفس او سرد ، و خواب و خوراک بر اودشوار ، و عیش و تنعم بر او ناگوار ، خاطر او پریشان ، و اعضا و جوارح او مضطرب و لرزان می شود . بلکه بسا باشد که : ترک اهل و عیال و مال و منال خود می کند . و در ولایات غربت به تنهایی و مشقت می سازد . و این همه از خوف و بیم آن کسی است که از او ترسیده . و این خوف ، خوف صادق ، و صاحب آن خائف است .

و اما کسی که دعوی ترس از پروردگار ، و خوف از کژدم و مار جهنم می کند ، هیچ اثری از آن در وجنات احوالش ظاهر نه . بلکه شب و روز به خورد و خواب مشغول ، و عمر او به عیش و عشرت مصروف ، هر ساعتی چندین تقصیر از او صادر ، و هر روزی معصیتی را مرتکب می گردد . و چنین شخصی کاذب ، و اسم خوف را بر خود بسته است .

و مخفی نماند که : این مقامات و مراتب را نهایی متصور نیست تا ممکن باشد احدی به نهایت آنها برسد . بلکه از آنها هر کسی را یک نصیبی داده اند .

و از این سبب بود که : «خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله چون حضرت روح القدس را به صورت اصلی او دید که پره‌های او از مشرق تا مغرب را فرو گرفته بیهوش گشته به زمین افتاد . و چون به هوش آمد ، جبرئیل به صورت

اول عود نمود، فرمود: ای جبرئیل! من هیچ مخلوقی را به این عظمت تصور نمی کردم. عرض کرد: پس چه خواهی گفت اگر اسرافیل را ببینی که قائمه عرش الهی را بر دوش گرفته و پاهای او آسمانها و زمینها را شکافته و با وجود این، از عظمت خدا به قدر گنجشک کوچکی می گردد». (۱)

و این و امثال این که از اعظام ملائکه مقربین و انبیای مرسلین منقول است همه از قوت معرفت ایشان است به عظمت و جلال خداوند - متعال - . و حال آنکه آنچه ایشان یافته اند قطره ای است از دریای بی منتهای عظمت الهی، و بالاتر از آن مراتب غیرمتناهی است.

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم*** نه در ذیل و صفتش رسد دست فهم

نه ادراک در کنه ذاتش رسد*** نه فکرت به غور صفاتش رسد

که خاصان در این ره فرس رانده اند*** بلا احصی از تک (۲) فرو مانده اند

بلکه احدی را طاقت و قوت درک عظمت حقیقت آن جناب نیست. و چنانچه نور جلال و عظمت او بر موجودات امکان تابد بنیاد هستی ایشان را از هم بریزد.

آتش فکنی یک سره در خرمن هستی*** روزی ز پس پرده اگر رخ بنمائی

پر عنبر سارا (۳) کنی این حقه (۴) گردون (۵)*** گر یک گره از طره (۶) مشکین بگشائی

و از این جهت است که در اخبار وارد است که: «بنده به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه همه مردم را در شناخت خدا احمق ببیند». (۷)

و در حدیثی دیگر است که: «احدی به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه همه

ص: ۸۸۳

۱- ۴۴. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۱۴۶. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۳۵.

۲- ۴۵. تاخت (تاختن).

۳- ۴۶. خالص.

۴- ۴۷. ظرف کوچکی که در آن جواهر یا چیز دیگر گذارند.

۵- ۴۸. آسمان.

۶- ۴۹. دسته موی در کنار پیشانی.

۷- ۵۰. مکارم الاخلاق، ص ۴۶۵.

مردم رادر جنب معرفت خدا چون شتران ملاحظه نماید». (۱)

پس بنده صادق در جمیع مقامات دین عزیز و نایاب است .

و از علامت صدق در این مقام ، آن است که : تحمل همه شداید و مصایب را نماید .

و زبان به اظهار آنها نگشاید . عمر خود را به طاعت و عبادت صرف نماید . و آنها را از خلق پپوشاند .

مروی است که : «به موسی بن عمران وحی رسید که : چون من بنده ای از بندگان خود را دوست دارم او را مبتلا می سازم به بلائی که کوهها توانائی تحمل آن را نداشته باشند ، تا بینم در دعوی بندگی و محبت ، صادق است یا نه . پس اگر او را صادق و صابر یافتم او را ولی و حبیب خود قرار می دهم . و اگر بی صبر و جزعناک دیدم که به هر جا زبان شکوه می گشاید او را مخدول و منکوب می سازم و هیچ باک ندارم» . (۲)

فایده : مفاسد و آفات زبان

بدان که : بسیاری از آفات مذکوره در این مقام و در سابق بر این ، از : غیبت و بهتان و دروغ و شماتت و سخریت و جدال و مرأ و مزاح و تکلم به مالا یعنی و فحش و غیراینها ، از مفاسد زبان است . و ضرر این عضو به انسان ، بیشتر از سایر اعضا است . و آفات آن افزون تر از آفات سایر جوارح است . و مفاسد این عضو ، اگر چه از معاصی ظاهره است ، که شان علم اخلاق گفتگوی از آنها نیست و لیکن هر یک از اینها منجر به اخلاق رذیله و ملکات فاسده

ص : ۸۸۴

۱- ۵۱. مکارم الاخلاق ، ص ۴۶۵

۲- ۵۲. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۳۵ . و محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۴۷

می گردد، زیرا رسوخ ملکات و اخلاق در نفس، به واسطه تکرار اعمال و افعال است. پس طالب معالی اخلاق را لازم است که: محافظت نفس و اعضا هر دو را بنماید. و چنانکه مذکور شد عمده اعضائی که مصدر افعال ذمیمه است که مؤدی به اخلاق رذیله است، زبان است. و آن بهترین آلات شیطان است در گمراه کردن بنی نوع انسان، چون این عضوی است فسیح المیدان و وسیع الجولان، مجال آن بی حد و بی نهایت، و استعمال آن در غایت سهولت، و سرکشی آن از سایر اعضا بیشتر است. پس هر که آن را مطلق العنان ساخت شیطان او را به وادی ضلالت رسانید و به سر منزل خذلان و هلاکت کشانید. پس محافظت آن و مراقبت احوال آن واجب و لازم است. و کسی از شر زبان نجات نمی یابد مگر آن را به قید شریعت، مقید سازد، و عنان آن را کشیده رهانکند، مگر در سخنی که نفع لازمی از برای دنیا و آخرت داشته باشد.

و از این جهت است که: در اخبار بسیار امر به حفظ این عضو، و مراقبت احوال آن وارد شده.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که متعهد شود محافظت آنچه میان دو فک او است که زبان باشد و آنچه میان دو پای او است، من از برای او بهشت رامتعهد می شوم». (۱)

و فرمود: «هر که محفوظ باشد از شر شکم و فرج و زبان خود، پس به تحقیق که از همه شرور محفوظ است». (۲)

ص: ۸۸۵

۱- ۵۳. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۰۶، خ ۴۳۲۰۵.

۲- ۵۴. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۴۱.

خصی به آن حضرت عرض کرد که: «راه نجات چیست؟ فرمود: زبان خود را نگاهدار». (۱)

و دیگری عرض کرد که: «از چه چیز بیشتر بر من ترسیده شود؟ زبان او را گرفت. و فرمود: این». (۲)

و فرمود: «بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم می کند زبان است و فرج». (۳)

و فرمود: «چون فرزند آدم داخل صبح شود همه اعضا و جوارح او متوجه زبان گردند و گویند: در حق ما از خدا بترس، زیرا اگر راست باشی همه ما راستیم و اگر تو کج شوی همه ما کج می شویم». (۴)

و مروی است که: «هر روز صبح، زبان به اعضا می گوید: «کیف اصبحتم» چگونه داخل صبح شدید و چگونه است حال شما؟ گویند: اگر تو ما را به حال خود بگذاری امر ما به خیر و خوبی است». (۵)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «خدا زبان را عذاب کند به عذابی که هیچ یک از اعضا و جوارح را آن عذاب نکند. زبان گوید: پروردگارا! مرا عذابی کردی که هیچ یک از سایر اعضا و جوارح را چنین عذابی نمودی؟ خطاب رسد که: یک کلمه از تو سرزد که به مشرق و مغرب رسید که به واسطه آن خونهای محترم بر زمین ریخته شد. و مالها به نهب و غارت رفت. و فرج حرام بر باد رفت. به عزت خودم قسم که تو را عذابی نمایم که هیچ یک از جوارح و اعضا را چنان عذاب نکنم». (۶)

و حضرت امیر المؤمنین

ص: ۸۸۶

۱- ۵۵. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۵۱، خ ۷۸۵۴.

۲- ۵۶. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۹۴. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۳- ۵۷. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۹۴.

۴- ۵۸. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۵- ۵۹. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۳.

۶- ۶۰. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

علیه السلام فرمود که: «مرد در زیر زبان خود پنهان است، پس هرچه می گوئی به عقل خود بسنج. پس اگر سخنی باشد که از برای خدا باشد بگو، و الا سکوت کردن بهتر است». (۱)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «هیچ روزی نیست مگر اینکه هرعضوی از اعضا به زبان خطاب می کند و می گوید: تو را به خدا قسم می دهم که ما را به عذاب نیندازی». (۲) آری: منشا اکثر محتتهای دنیویه و مفسد دینیه آن زبان است.

زبان بسیار سر بر باد داده است*** زبان، سر را عدوی خانه زاد است

بسا پرده ها که به واسطه زبان دریده شده. و چه آبروها که به سبب یک سخن بی جابر خاک ریخته شده. چه اشخاص که در دلها با وقع و وقار، و به یک کلام ناهنجار از درجه اعتبار ساقط گردیده اند.

منقول است که: «شخصی که در ظاهر به آثار «فطانت» (۳) و فضیلت آراسته بود به مجلس یکی از اعظام علما وارد شد. آن عالم در احترام او کوشیده و از بیم نکته گیری و احتیاط برتری، سخن و درس و بحث خود را قطع نموده مدتی به سکوت گذرانیده و آن شخص نیز ساکت بود و از سکوت او هیبت و وقع او در دل آن عالم می افزود. آخرخواست تا او را امتحان نماید در نهایت ادب به او گفت: چرا سخنی نمی فرمائید؟ گفت:

چه گویم؟ گفت: از مساله ای سخن گوی. گفت: هرگاه کسی روزه باشد چه وقت می تواند افطار نمود؟ گفت:

ص: ۸۸۷

۱- ۶۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۵، ح ۳۹.

۲- ۶۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، ح ۱۲.

۳- ۶۳. هوشیاری و دانایی.

: چون آفتاب غروب کند . آن شخص گفت : هرگاه تانصف شب غروب نکند چه باید کرد ؟ گفت : باید افطار نکرد . و به خاطر جمع ، مشغول درس و بحث خود شد . پس عاقل را لازم است که : مراقب زبان خود باشد و از فتنه آن غافل نگردد .

زبان بریده ، به کنجی نشسته «صم بکم» (۱)*** به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

صمت و خاموشی ضد آفات و مفاسد زبان

و بدان که : ضد همه آفات زبان و مفاسد آن ، صمت و خاموشی است . و کسی را خلاصی از آفات زبان جز به آن نیست . و آن از محاسن «شیم» (۲) ، و صاحب آن در نزد همه کس عزیز و محترم است . و باعث جمعیت خاطر و افکار ، و موجب دوام هیبت و وقار ، و فراغت از برای ذکر و عبادت ، و سلامتی در دنیا و آخرت است .

و از این جهت سید رسل صلی الله علیه و آله فرمود : «من صمت نجی» . یعنی : «هرکه خاموشی را شعار خود ساخت نجات یافت» . (۳) و فرمود : «هر که ایمان آورد به خدا و رسول ، باید هر سخنی که می گوید خیر باشد یا خاموش نشیند» . (۴)

اعرابی به خدمت آن حضرت آمد عرض کرد : «مرا به علمی دلالت کن که داخل بهشت شوم . فرمود : گرسنگان را سیر کن . و تشنگان را سیراب نمای . پس اگر قدرت بر اینها نداشته باشی زبان خود را از غیر سخن حق و خیر محافظت کن که به این سبب بر شیطان غالب می گردی» . (۵)

و فرمود : «چون

ص: ۸۸۸

۱- ۶۴. کر و گنگ .

۲- ۶۵. جمع «شیمه» به معنای خوی و عادت

۳- ۶۶. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۹۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۹۳ و ۹۶ .

۴- ۶۷. محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۹۴ . و کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۳۵۳ ، خ ۶۹۰۰ .

۵- ۶۸. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۹۵ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۹۵ .

مؤمن را خاموش و صاحب وقار بینید به او تقرب جوئید که حکمت بر دل او القا می شود». (۱)

و نیز فرمود: «مردم سه طایفه اند: «غانم» و «سالم» و «هالک». «غانم» کسی است که: ذکر خدا کند. و «سالم» آن است که سکوت را شعار خود سازد. و «هالک» آن است که: به سخنان باطل فرو رود». (۲)

تامل کنان در خطاب و صواب*** به از ژاژ خایان (۳) حاضر جواب

روزی شخصی به خدمت آن سرور آمد عرض کرد: «یا رسول الله! مرا وصیتی کن.

فرمود: زبان خود را محافظت کن. باز عرض کرد: مرا وصیتی کن. باز فرمود: زبان خود را نگاه دار». (۴)

از عیسی بن مریم مروی است که: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن خاموشی است، و یکی در فرار از مردم». (۵)

و فرمود که: «پر سخن نگوئید در غیر ذکر خدا، به درستی که: کسانی که بسیار سخن می گویند دل‌های ایشان را قساوت فرو گرفته است و نمی دانند و از آن غافل اند». (۶)

لقمان پسر خود را گفت: «ای فرزند! اگر چنان پنداری که سخن گفتن، نقره است، بدان که: سکوت، طلاست». (۷)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «این است و جز این نیست که شیعیان و دوستان ما زبان ایشان لال است». (۸)

و از حضرت

ص: ۸۸۹

۱- ۶۹. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۲.

۲- ۷۰. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۵. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۹۵.

۳- ۷۱. بیهوده گویی، یاوه سرایی.

۴- ۷۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۰۳، ح ۷۸.

۵- ۷۳. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۹۵. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۶.

۶- ۷۴. کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۱.

۷- ۷۵. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۹۷، ح ۷۰. و کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۶.

۸- ۷۶. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۵.

امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «از جمله حکمت آل داود این بود که: بر عاقل، لازم است که شناسایی با اهل زمان خود داشته باشد. و روبه کار خود آورده باشد. و نگاهبان زبان خود باشد». (۱)

و در کتاب مصباح الشریعه از آن جناب منقول است که فرمود: «خاموشی، کلید هراحتی است از دنیا و آخرت. و باعث خوشنودی پروردگار، و سبکی حساب روز شماراست. و سبب محفوظ بودن از لغزش و خطا است. و زینت عالم است و پرده جاهل». (۲)

چو در بسته باشد چه داند کسی*** که گوهر فروش است یا پيله ور

ریاضت نفس به آن است و شیرینی عبادت از آن. به سبب آن قساوت دل برطرف می گردد. و مروت و عفاف حاصل می شود. پس در را بر روی زبان خود ببند.

«ربیع بن خثیم» (۳) کاغذی در نزد خود می گذاشت و هر چه می گفت می نوشت. و چون شب داخل می شد حساب خود را می رسید و می گفت: آه، آه «نجی الصامتون و بقینا».

یعنی: «خاموشان نجات یافتند و ما باقی ماندیم». (۴)

و بعضی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله سنگریزه به دهان خود می گذاردند، تا بی اختیار سخن نگویند. چون اراده تکلم به سخنی که از برای خدا بود می کردند آن را از دهان خود بیرون می آوردند. و بسیاری از اصحاب آن جناب چون نفس می کشیدند نفس کشیدن ایشان چون نفس کشیدن غریق بود. و سخن گفتن ایشان شبیه به سخن گفتن مریض بود

ص: ۸۹۰

۱- ۷۷. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۰۷، ح ۸۴. و کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۲۰.

۲- ۷۸. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۴، ح ۳۸. و مصباح الشریعه، ص ۱۷۲.

۳- ۷۹. «ربیع بن خثیم» را از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و از زهاد ثمانیه به حساب می آورند. وی در سال ۶۱ یا ۶۳ ه ق. وفات نموده و قبرش در خراسان است. جهت اطلاع از شرح حال و وضع او به کتاب: معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۶۹. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۰۵. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۴. وروضات الجنات، ج ۳، ص ۳۳۲ مراجعه شود.

۴- ۸۰. مصباح الشریعه، ص ۱۷۵. و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۴، ذیل ح ۳۸

این است و جز این نیست که: سبب هلاکت خلق، و نجات ایشان، تکلم و خاموشی است. پس خوشا به حال کسی که عیب کلام را بشناسد و فواید خاموشی را بداند. به درستی که: خاموشی از اخلاق انبیا، و شعار اصفیا است. (۱)

از آن حضرت مروی است که: «خاموشی، دری است از درهای حکمت. پس هر که دهان خود را بست، در حکمت بر او گشوده می شود». (۲)

این دهان بستی دهانی باز شد*** گو خورنده لقمه های راز شد

و از آنچه مذکور شد معلوم شد که: صمت و خاموشی با وجود سهولت و آسانی آن، نافع ترین چیزهاست از برای انسان. و از برای بعضی سخنان، اگر چه بعضی فواید هست اما امتیاز میان خوب و بد سخن، نهایت صعوبت دارد. و علاوه بر این، چون زبان را رها کردی اقتضای بر سخنان بی عیب مشکل است. پس بنابر این، مهما ممکن خاموشی را شعار خود ساختن و تا به حد ضرورت نرسد به سخن گفتن پرداختن، اولی و اصوب است.

منقول است که: «چهار پادشاه به ملاقات یکدیگر رسیدند و در یک مجمع، جمع شدند و رای هند و خاقان چین و کسرای عجم و قیصر روم، و همه در مذمت سخن گفتن و مدح خاموشی متفق گشتند.

یکی از ایشان گفت: من هرگز از خاموشی پشیمان نشده ام، اما بسیار بر سخنی که گفته ام پشیمانی خورده ام.

و دیگری گفت: هرگاه من کلمه ای را گفتم، او مالک من می شود

ص: ۸۹۱

۱- ۸۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۴.

۲- ۸۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۸، ح ۵۱.

، و دیگر مرااختیاری از آن نیست . و مادامی که نگفته ام من مالک و صاحب اختیار آنم .

و سیمی گفت : عجب دارم از برای متکلم ، زیرا : اگر کلامی بر خود او برگردد ضرربه او می رساند ، و اگر برگردد نفعی به او نمی رساند .

چهارمی گفت : به رد آنچه نگفته ام قادرترم از رد آنچه گفته ام .

صفت نوزدهم : حب جاه ، شهرت ، و ریاست

حب جاه ، شهرت ، و ریاست

و حقیقت «جاه» ، تسخیر قلوب مردم و مالک شدن دلهای ایشان است . همچنان که مالدارى ، تسخیر «اعیان» (۱) و درهم و دینار و ضیاع و عقار و غلام و کنیز و امثال آنهاست . و در وقتی که دلها مسخر کسی می گردند که اعتقاد صفت کمالی در حق آن کس نماید ، خواه آن صفت کمال واقعی باشد چون : علم و عبادت و تقوی و زهد و شجاعت و سخاوت و امثال اینها . یا اینکه به اعتقاد مردم و خیال ایشان آن را کمال تصور نموده باشند چون : سلطنت و ولایت و منصب و ریاست و غنا و مال و حسن و جمال و امثال اینها .

پس هر شخصی که مردم او را متصف به صفتی دانند که به گمان ایشان از صفت کمال باشد به قدر آنچه آن صفت در دل ایشان قدر و عظمت داشته باشد دلهای ایشان مسخر او می شود . و به آن قدر اطاعت و متابعت او می کنند ، زیرا : مردم پیوسته تابع گمان و اعتقاد خود هستند . پس به این سبب ، چنانچه صاحب مال ، مالک غلام و کنیز می شود ، صاحب جاه نیز مالک مردم آزاد می شود ، چون : با

ص: ۸۹۲

تسخیر دل‌های ایشان ، همه به منزله بندگان ، مطیع فرمان آدمی می باشند . بلکه اطاعت آزادگان تمام تر و بهتر است ، زیرا که اطاعت بندگان به قهر و غلبه ، و اطاعت آزادگان به تسلیم و رضا است . و از این جهت است که : محبت جاه ، بالاتر و بیشتر است از محبت مال . علاوه بر این ، از برای جاه ، فوایدی دیگر هست که از برای مال نیست . چون به سبب جاه ، شخصی عظیم گردد ، و آوازه کمالات او منتشر شود ، و مدح و ثنای او بر زبانها افتد ، غالباً قدر مال در نظر او حقیر می گردد و مال را فدای جاه می کند ، مگر مردی که بسیار لئیم الطبع و خسیس النفس باشد .

فصل : آیات و روایات وارده در مذمت حب جاه و شهرت

بدان که : حب جاه و شهرت ، از مهلکات عظیمه ، و طالب آن ، طالب آفات دنیویه و اخروییه است . و کسی که اسم او مشهور و آوازه او بلند شد ، کم می شود که دنیا و آخرت او سالم بماند ، مگر کسی را که خداوند عالم به حکمت کامله خود به جهت نصح احکام دین برگزیده باشد .

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی ست*** آن به کزین «گریوه» (۱) سبکبار بگذری

و از این جهت است که : اخبار و آیات در مذمت آن بی شمار وارد گردیده . خداوند عالم - جل شانہ - می فرماید :

«تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا» .

یعنی : «آن خانه آخرت را که وصف آن را شنیده ای قرار دادیم از برای آنان که نمی خواهند در

ص: ۸۹۳

دنیابزرگی و برتری را در زمین ، و نه فساد و تباہکاری را» . (۱)

و دیگر می فرماید :

«من كان يريد الحيوه الدنيا و زينتها نوف اليهم اعمالهم فيها و هم فيها لا يبخسون اولئك الذين ليس لهم في الاخره الا النار» .

خلاصه معنی آنکه : «هر که بوده باشد که طالب باشد زندگانی دنیا را و آرایش و زینت آن را ، که از آن جمله جاه و منصب است ، به ایشان می رسانیم در دنیا پاداش سعیهای ایشان را . و ایشان اند که نیست در آخرت از برای ایشان مگر آتش» . (۲)

و از آفتاب فلک سروری ، و والی ولایت پیغمبری مروی است که : «دوستی جاه و مال ، نفاق را در دل می رویاند چنانکه آب ، گیاه را می رویاند» . (۳)

و نیز از آن سرور منقول است که : «دو گرگ درنده در جایگاه گوسفندان رها کرده باشند این قدر آن گوسفندان را فاسد نمی کند که دوستی مال و جاه در دین مسلمان می کند» . (۴)

و نیز از آن جناب مروی است که : «بس است مرد را از بدی ، اینکه انگشت نمای مردم باشد» . (۵)

از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است که : «زهار ، حذر کنید از این رؤسایی که ریاست می کنند ، به خدا قسم که آواز نعل در عقب کسی بلند نشد مگر اینکه هلاک شد و دیگران را هلاک ساخت» . (۶)

و هم از آن حضرت مروی است که : «ملعون است هر که قبول ریاست کند . و ملعون است کسی که آن را به خاطر گذراند»

ص: ۸۹۴

۱-۳. قصص ، (سوره ۲۸) ، آیه ۸۳ .

۲-۴. هود ، (سوره ۱۱) ، آیه ۱۶-۱۵ .

۳-۵. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۰۵ .

۴-۶. محجه البيضاء ، ج ۶ ، ص ۴۱ . و مجمع الزوائد ، ج ۱۰ ، ص ۲۵۱ .

۵-۷. محجه البيضاء ، ج ۶ ، ص ۱۰۸ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۳۸ .

۶-۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۷ ، ح ۳ .

و فرمود: «آیا مرا چنان می بینید که خوبان شما را از بدان شما نمی شناسم و امتیاز نمی دهم؟ بلی به خدا قسم که می شناسم، به درستی که: بدان شما کسانی هستند که دوست دارند در عقب ایشان کسی راه رود». (۲)

و مجملا در این باب اخبار و آثار بسیار ورود یافته. و قطع نظر از آن، بر هر که فی الجمله از شعور، نصیبی داشته باشد ظاهر است که: امر ریاست و منصب، مورث بسی مفسد عظیمه و منتج بسیاری از خسارتهای دنیوی و اخروی است. هر طالب منصب و جاهی بجز ابتلای دنیا و آخرت خود را طالب نیست.

در چهی انداخت او خود را که من*** در خور قعرش نمی یابم رسن

آنچه منصب می کند با جاهلان*** در فضیحت کی کند صد ارسلان

از زمان آدم تا این دم، اکثر عداوتها و مخالفتها با انبیا و اوصیا باعثی جز حب جاه نداشته. نمرود مردود به همین جهت آتش برای سوختن ابراهیم خلیل برافروخت. و فرعون ملعون به این سبب خانمان سلطانی خود را سوخت. حب جاه است که شداد بدنهاد را به ساختن «ارم ذات العماد» (۳) واداشت و لعن ابد و عذاب مخلد بر او گماشت.

خانه دین سید آخر الزمان از آن خراب و ویران، و اهل بیت رسالت به این جهت پیوسته مضطرب و حیران، حق امیرمؤمنان از آن مغضوب، و خانواده خلافت الهیه به واسطه آن «منهوب». (۴)

یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام*** بطحا خراب شد به تمنای ملک

ص: ۱۹۵

۱-۹. کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۷

۲-۱۰. کافی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۸

۳-۱۱. فجر، (سوره ۸۹)، آیه ۷.

۴-۱۲. غارت شده، به غارت رفته.

و از جمله مفسد این صفت خبیثه آنکه : هر کسی که بر دل او حب جاه و برتری مستولی شد همگی همت بر مراعات جانب خلق مقصور ، و از ملاحظه رضای خالق دور می گردد . پیوسته از روی ریا اعمال و افعال خود را در نظر مردمان جلوه می دهد . و همیشه منافقانه دوستی خود را با ایشان ظاهر می سازد . و روز و شب متوجه اینکه چه کاری کند که منزلت او در نزد مثنی اراذل افزایش یابد . و صبح و شام در فکر اینکه چه سخنی گوید که مرتبه او در پیش چندی او باش زیاد گردد . و دورویی را شعار ، و نفاق را شیوه خود می سازد . و به انواع معاصی و محرمات می پردازد .

و به این سبب بود که اکابر علما ، و اعظام اتقیا ، از جاه و ریاست گریزان بودند ، چنان که آدمی از شیر درنده و مارگزنده می گریزد . تا اینکه بعضی از ایشان را کار به جایی رسید که در مجمعی که زیاده از سه نفر بود نمی نشست . و دیگر می گریست از اینکه نام او به مسجد جامع رسیده است . و یکی از ایشان چنانچه جماعتی را می دید که در عقب او راه می روند می گفت : ای بیچارگان ، چرا به دنبال من افتاده اید ؟ به خدا قسم اگر از اعمالی که من در خلوت می کنم آگاه شوید هیچ یک از شما به گرد من نخواهید گشت . و دیگری می گفت :

ملالت گرفت از من ایام را*** به کنج ادم برده آرام را

در خانه را چون سپهر بلند*** زدم بر جهان قفل بر قفل بند

یکی مرده شخضم به مردی روان*** نه از کاروانی نه از کاروان

ز مهر کسان روی بر تافتم*** کس خویش را خویشان یافتم

در خلق را گل بر اندوده ام*** درین ره بدین صورت آسوده ام

چو در چاربالش ندیدم درنک*** نشستم درین چاردیوار تنگ

فصل : جاه و ریاست بی ضرر و ممدوح

بدان که : - همچنان که مذکور شد - اگر چه حب جاه و شهرت از مهلکات عظیمه است و لیکن نه چنین است که جمیع اقسام بدین مثابه باشند . و تفصیل این اجمال ، آنکه :

چون دنیا مزرعه آخرت است و همچنان که از مال و منال دنیوی تحصیل توشه آخرت می توان نمود ، همچنین فی الجمله جاهی نیز معین تحصیل کمالات اخرویه می توان شد ، زیرا آدمی را در تعمیر خانه آخرت همچنان که فی الجمله ماکول و ملبوس و مسکن احتیاج است ، همچنین ناچار است او را از خادمی که خدمت او کند . و رفیقی که اعانت او نماید . و صاحب تسلطی که دفع ظلم اشرار از او کند .

پس اگر دوست داشته باشد که در نزد خادم و رفیق ، یا سلطان و حاکم ، بلکه سایر مردمان ، قدر و منزلتی داشته باشد تا معین و یار او باشند در زندگانی و تحصیل سعادت جاودانی و از مفسد جاه ، چون : کبر و عجب و ظلم و تفاخر و نحو اینها اجتناب کند ، محبت این قدر از جاه ، موجب هلاکت نمی گردد ، بلکه شرعا محمود و از جمله اسباب .

آخرت است . و دوستی چنین شخصی این قدر از جاه را ، نظیر آن است

که : کسی دوست داشته باشد که در خانه او بیت الخلاء باشد تا قضای حاجت او شود . و اگر احتیاج به آن نداشته باشد از بودن آن در خانه متنفر باشد .

و اگر کسی محبت جاه و شهرت داشته باشد نه به جهت تحصیل آخرت و لیکن مقصود از جاه ، توسل به لذات دنیویه و تمتع از شهوات نفسانیه نباشد به امری خلاف شرع متوسل نگردد ، بلکه فی ذاته جاه و برتری و اشتها و سروری را دوست داشته باشد و طالب قدر و منزلت خود در دلهای مردمان باشد ، چنین شخصی اگر چه صاحب صفت مرجوحی است و لیکن مادامی که حب جاه ، او را بر معصیتی و اندارد فاسق و عاصی نخواهد بود .

و همچنین هرگاه کسی طلب قدر و منزلت در دلها کند به نشر صفتی از صفات کمالیه خود که به آن متصف باشد ، یا به پوشیدن عیبی از عیوب خود که به آن مبتلا شده باشد ، یا انکار معصیتی که از او سرزده باشد جایز است . بلکه پرده خود را دریدن و قبایح اعمال خود را فاش کردن ، شرعا محرم و مذموم ، و کسی که مرتکب آن گردد در نزد عقل ، معاقب و ملوم است .

هان ، تا چنان گمان نکنی که حب جاه و بلندی و سرافرازی و ارجمندی نیست مگر از برای تحصیل کمالات اخرویة یا وصول به لذات و شهوات دنیویه ، زیرا که : آن گمان ، ناشی از غفلت از حقیقت انسان است . زیرا جزو اعظم انسان بلکه تمام حقیقت آن روح ربانی است که از عالم امر به امر پروردگار

نزول اجلال فرموده و سر مصاحبت به این بدن خاکی فرود آورده .

بالای فلک ولایت اوست***هستی همه در حمایت اوست

و به این سبب ، بالطبع مایل به صفات ربوبیت و کبریا ، و طالب تفرد در جمیع کمالات و «استعلاء» (۱) ، و خواهان قهر و غلبه و استیلا ، و راغب به علم و قدرت و تجبر و عزت است .

پس محبت جاه و برتری به قدر امکان مقتضای حقیقت انسان ، و بالطبع مجبول به آن است ، اگر وسیله وصول به مطلب دیگر نسازد . و لیکن ، ابلیس پرتلیس چون به واسطه سرکشی از سجده پدر این نوع [بنی آدم] ، از مرتبه ارجمند قرب ، مهجور ، و از عالم قدس و عزت مردود گردید ، در مقام عداوت و دشمنی فرزندان او برآمده ، و حسد ، او را بر آن داشت که انسان را از کمال حقیقی و بزرگی و جاه واقعی محروم سازد . پس غایت سعی خود را به کار برده و در مکر و حيله پای خود را فشرده تا امر را بر اکثر آن بیچارگان مشتبه نموده و راه ایشان را زده و کمالات موهومه چند را در نظرایشان جلوه داده و جاه و مناصب فانیه خسیسه چند را که عین خسران و وبال است در دل ایشان محبوب ساخته تا ایشان را نیز چون خود در وادی ضلالت و هلاکت افکنده و از مراتب ارجمند و منازل بلند و مشارکت ملا اعلی و وصول به سلطنت کبری محروم ساخته . زیرا شک نیست در اینکه : دو سه روز فانی فی الجمله تصرفی در خزف پاره چند از اموال این عاریت سرا با

ص: ۸۹۹

تسخیر قلوب عوامی چند از ابنای دنیا یا برتری یافتن بر ایشان به غلبه و استیلا در چند صباحی نه آدمی را کمال ، و نه باعث کبریا و جلال است . و شیطان لعین آن را در نظر ایشان کمال و جلال نموده تا اینکه بالمره از باده غفلت بیهوش ، و از یاد مناصب رفیعه و مراتب منیعه فراموش کردند . و خود را مشغول بازیچه دنیا نمودند و از اهل این آیه گردیدند که :

«اولئك الذين اشترو الحیوه الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون» .

یعنی : «ایشان اند که خریدند زندگانی دنیا را به آخرت ، پس عذاب ایشان هرگز تخفیف داده نخواهد شد» . (۱)

رو به اندر حیلہ پای خود فشرده*** ریش خود بگرفت و آن خر را ببرد

مطرب آن خانقہ کوتاہ کہ تفت (۲)*** دف (۳) زند کہ خر برفت و خر برفت

فصل : علاج علمی و عملی مرض حب جاه و ریاست

علاج علمی و عملی مرض حب جاه و ریاست

بدان کہ : آوازہ شہرت و علاج آن چون معالجه سایر امراض نفسانیہ مرکب است از علمی و عملی . اما معالجه علمی آن است کہ : اولاً- بدان کہ : استحقاق بزرگی و حکومت و فرمانفرمایی و سلطنت و اجلال و سروری و علو و برتری ، مختص ذات پاک مالک الملوک است کہ نقص و زوال را در ساحت جلال و کبریا پیش راه نہ ، و هیچ پادشاہ ذوی الاقتدر را از «اقتفاء» (۴) فرمانش مجال تمرد نیست .

خیال نظر خالی از راه او*** زگردندگی دور خر گاہ او

نبارد هوا تا نگوید ببار*** زمین نورد تا نگوید بیار

کہ را زہرہ آنکہ از بیم او*** گشاید زبان جز بہ تسلیم او

واحدی از

ص: ۹۰۰

۱-۱۴. بقرہ ، (سورہ ۲) ، آیه ۸۶ .

۲-۱۵. تند و با حرارت و شتاب .

۳-۱۶. یکی از آلایت موسیقی کہ دارای چنبر چوبی و پوست نازک است . و با انگشت بہ آن می زنند ، تنبک دستی کوچک) .

۴-۱۷. پیروی .

بندگان را در این صفت حقی و نصیبی نه ، و بنده را جز ذلت و فروتنی ، سزاوار و لایق نیست . آری : کسی را که ابتدای او نطفه قدره و آخر او جیفه گندیده است با جاه و ریاست چکار ، و او را با سروری و برتری چه رجوع ؟ !

پادشاهی نیست بر ریش خود پادشاهی چون کنی بر نیک و بد

بی مراد تو شود ریش سفید*** شرم دار از ریش خود ای کج امید

پس تفکر کن که : نهایت فایده جاه و ریاست ، و ثمره اقتدا و شهرت در صورتی که از همه آفات خالی باشد تا هنگام مردن است . و به واسطه مرگ ، همه ریاستها زایل ، و همه منصب ها منقطع می گردد . و خود ظاهر است که : جاه و ریاستی که در اندک زمانی به باد فنا رود عاقل به آن خرسند نمی گردد .

ملک را تو ملک غرب و شرق گیر*** چون نمی ماند تو آن را برق گیر

مملکت کان می نماند جاودان*** ای دلت خفته تو آن را خواب دان

پس اگر فی المثل ، اسکندر زمان و پادشاه ملک جهان باشی از کران تا کران حکمت جاری ، و به ایران و توران ، امرت نافذ و ساری باشد ، کلاه سروریت بر سپهر ساید و قبه خرگهات با مهر و ماه برابری نماید . کوبه عزت دیده کواکب افلاک را خیره سازد و «طنین طنطنه» (۱) حشمتت در نه گنبد «سپهر دوار» (۲) پیچد . چون آفتاب حیاتت به مغرب ممات رسد و خار نیستی به دامن هستیت در آویزد و برگ بقا از نخل عمرت به تندباد فنا فرو

ص: ۹۰۱

۱-۱۸. صدای زنگ .

۲-۱۹. بسیار گردنده ، هر چیزی که دور خود بگردد

ریزد . منادی پروردگار ندای الرحیل در دهد . مسافر روح عزیزت بار سفر آخرت ببندد . و ناله حسرت از دل پردردت برآید . و عرق سرد از جبینت فرو ریزد . و دل پرحسرتت همه علایق را ترک گوید خواهی خواهی رشته الفت میان تو و فرزندان گسیخته گردد . و تخت دولت به تخته تابوت مبدل شود . بستر خاکت عوض جامه خواب مخمل گردد . و از ایوان زر اندودت به تنگنای لحد درآورند . و نیم خستی به جای بالش «زرتار» (۱) در زیر سرت نهند . آن همه جبروت و عظمت و جاه و حشمت چه فایده به حالت خواهد رسانید ؟ ! مشهور است که : اسکندر ذوالقرنین در هنگام رحیل ، وصیت کرد تا دو دست او را از تابوت بیرون گذارند تا عالمیان بالعیان ببینند که با آن همه ملک و مال با دست تهی از کوچگاه دنیا به منزلگاه آخرت رفت .

منه دل بر جهان کاین یار ناکس*** وفاداری نخواهد کرد با کس

چه بخشد مر تو را این سفله ایام*** که از تو باز بستانند سرانجام

بین قارون چه دید از گنج دنیا*** نیززد گنج دنیا رنج دنیا

بسا پیکر که گفתי آهنین اند*** به صد خواری کنون زیر زمین اند

گر اندام زمین را بازجوئی*** همه اندام خوبان است گوئی

که می داند که این دیر کهن سال*** چو مدت دارد و چون بودش احوال

اگر با این کهن گرک خشن پوست*** به صد سوگند چون یوسف شوی دوست

لباست را چنان بر گاو بندد*** که گرید چشمی و چشمیت خندد

روزی هارون الرشید بهلول عاقل دیوانه نما را

ص: ۹۰۲

در رهگذری دید که بر اسب نی سوار شده و با کودکان بازی می کرد . هارون پیش رفته سلام کرد و التماس پندی نمود . بهلول گفت : «ایها الامیر هذہ قصورهم و هذہ قبورهم» . یعنی : ملاحظه قصرها و عمارت‌های پادشاهان گذشته و دیدن قبرهای ایشان تو را پندی است کافی ، در آنها نظر کن و عبرت گیر که ایشان هم از ابنای جنس تو بوده اند و عمری در این قصرها بساط عیش و عشرت گسترده اکنون در این گورهای پر مار و مور خفته و خاک حسرت و ندامت بر سر کرده اند ، فرداست که بر تو نیز این ماجرا خواهد رفت .

اینکه در شهنامه ها آورده اند*** رستم و روئینه تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان ملک*** کز پس خلق است دنیا یادگار

این همه رفتند ما ای «شوخ چشم» (۱)*** هیچ نگرقتیم از ایشان اعتبار

دیر و زود این شخص و شکل نازنین*** خاک خواهد بودن و خاکش غبار

گل بخواد چید بی شک باغبان*** ورنچیند خود فرو ریزد زباد

ای که دست می رسد کاری بکن*** پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

پس ای جان برادر ! ساعتی در پیش آمد احوال خود تاملی کن و زمانی بر احوال گذشتگان نظری افکن . از عینک دورنمای هر استخوان پژمرده ، پیش آمد احوال خودتوانی دید . و انگشت بر لب هر کله پوسیده زنی سرنوشت خود را خواهی شنید . فرض کن که : همه عالم سر بر خط فرمان تو نهاده و دست اطاعت و فرمانبری به تو داده ، تامل کن که بعد از چند سال ، دیگر نه از تو اثری خواهد

ص: ۹۰۳

بود و نه از ایشان خبری، و حال تو چون حال کسانی خواهد بود که پنجاه سال پیش از این بودند. امرا و وزرا بر در ایشان صف اطاعت زده، و رعایا و زیردستان سر بر خط فرمان ایشان نهاده بودند، و حال، اصلاً از ایشان نشانی نیست. و تو از ایشان جز حکایت نمی شنوی. پس چنان تصور کن که پنجاه سال دیگر از زمان تو گذشت حال تو نیز چون حال ایشان خواهد بود و آیندگان حکایات تو را خواهند گفت و شنود. تا چشم برهم زنی این پنجاه سال رفته و ایام توسرآمده و نام و نشانت از صفحه روزگار برافتاده.

دریغا که بی ما بسی روزگار*** بروید گل و بشکفد نوبهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت*** بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تفرج کنان بر هوا و هوس*** گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانیکه از ما به غیب اندرند*** بیایند و بر خاک ما بگذرند

چرا دل بر این کاروانگه نهیم*** که یاران برفتند و ما بر رهیم

پس از ما همی گل دهد بوستان*** نشینند با همدگر دوستان

بساطی چه باید بر آراستن*** کز و ناگزیر است برخاستن

و چون از تفکر احوال آینده صاحبان جاه و منصب پرداختی لحظه ای تامل کن در گرفتاری آنها در عین عزت، و به غم و غصه ایشان در حال ریاست نظر نمای و ببین که:

ارباب جاه و اقتدار در اغلب اوقات خالی از همی و غمی نیستند، دایم هدف تیر آزارمعاندان، و از ذلت و عزل خود هراسان.

بلکه پر ظاهر است که : عیش و فراغت و خوشدلی و استراحت ، با مشغله و دردسر ریاست جمع نمی شود . صاحب منصب بیچاره هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطلی ، و هر ساعتی گریبان حواسش گرفتار پنجه امر مشکلی . هر دمی با دشمنی در «جوال» ، (۱) و هر نفسی از زخم ناکسی سینه او از غصه مالا مال . گاهی در فکر موجب نوکر و غلام ، و زمانی در پختن سودهای خام روزگارش به تملق و خوش آمدگوئی بی سر پایان به سر می رسد . و عمرش به نفاق با این و آن به انجام می آید . نه او را در شب خواب ، و نه در روز ، عیش و استراحت .

اگر دو گاو به دست آوری و مزرعه ای***یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

بدان قدر چو کفاف معاش تو نشود***روی و نان جوی از یهود وام کنی

هزار بار از آن بهتر پی خدمت***کمر بندی و بر ناکسی سلام کنی

و خود این معنی ظاهر و روشن است که : کسی را که روزگار به این نحو باید گذشت چه گل شادمانی از شاخسار زندگانی تواند چید؟! و چه میوه عیش و طرب از درخت جاه و منصب تواند چشید؟! آری : چنان که من می دانم او هر نفس عشرتش با چندین غبار کدورت برانگیخته ، و هر قهقهه خنده اش با های های گریه آمیخته . ای جان من ! خود بگوی که با این همه پاس منصب داشتن ، خواب راحت چون میسر شود ؟ و انصاف بده با این همه بر سر جاه و

ص: ۹۰۵

دولت لرزیدن، قرار و آرام چگونه دست دهد؟ خود مکرر از کسانی که در نهایت مرتبه بزرگی و جاه بوده اند و بر دیگران به آن رشک می برده اند که به یک لقمه نان جوی و جامه کهنه یا نوبی و کلبه فقیرانه و عیش درویشانه حسرت می برده اند و از تمنای او آه سرد از دل پردرد می کشیده اند دیده و شنیده ام.

آری:

دو قرص نان، اگر از گندم است یا از جو*** دوتای جامه، گراز کهنه است یا از نو

چهار گوشه دیوار خود به خاطر جمع*** که کس نگوید از اینجا خیز و آنجا رو

هزار بار نکوتر به نزد دانایان*** ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

القصه، تا مهم منصب برقرار است، به این همه محنت و بلا- گرفتار است، و چون اوضاع روزگارش منقلب گردید و دست حادثات زمانه از سریر دولتش فرو کشید چه ناخوشیها که از اینای زمان نمی بیند! و چه گلهای مکافات که از خارستان اعمال خود نمی چیند! به جهت دو دینار حرامی که در ایام منصب گرفته با فرومایه دست و گریبان می شود. و زمانی به پاداش رنجانیدن بیچاره ای دل سیاهش به خار دشنام اراذل و اوباش، مجروح می گردد. و نقد و جنس به سالها اندوخته اش در دو سه روز به تاراج حادثات می رود. و خانه و املاک از مال حرام پرداخته اش در اندک وقتی به دیگران منتقل می شود.

آنچه دیدی برقرار خود نماند*** و آنچه بینی هم نماند برقرار

مجملاً طالب جاه و جلال و شیفته مناصب سریع الزوال را در هیچ حالی از احوال، آسایشی نیست

ص: ۹۰۶

، زیرا تا به مطلب نرسیده و هنوز پای به مسند منصب ننهاده چه جانها که در طلبش می کند . و چه رنجها که در جستجویش می برد . و چون مقصود به حصول پیوست و در پیشگاه جاه و منصب نشست ، روز و شب به در دسرهای جانکاه در کار ، صبح و شام در چهار موجه شغلای بی حاصل ، مضطرب و بی قرار . دل ویرانش هر لحظه در کشاکش آزاری ، و خاطر پریشانش هر دم در زیر باری . هر صدای حلقه که به گوشش می رسد هوش از سرش می باید . و از شنیدن آواز پای هر چویدار بی اعتباری دل دربرش می تپد . و چون قلم معزولی بر رقم منصبش کشیده شد و های و هوی جلال و عزتش فرونشست به مرگ خود راضی ، و ملازم خانه ملا و قاضی می گردد . و تا زنده است به این جان کندن ، و چون دست و پایش به رسن اجل بسته شد اول حساب و ابتدای سؤال و جواب است . نمی دانم این بیچاره ، از غم و محنت ، کی آسوده خواهد گردید . و سر شوریده اش چه وقت به بالین استراحت خواهد رسید ؟ ! زنده است ولی ز زندگانش می پرس .

و این همه مفاصد از محبت جاه و منصب حاصل است . آری :

جان که از دنباله زاغان رود***زاغ ، او را سوی گورستان برد

هین مدو اندر پی نفس چو زاغ***گو به گورستان برد نه سوی باغ

گر روی رو در پی عنقای(۱) دل***سوی قاف(۲) و مسجد اقصای دل

و بعد از این همه ، تامل کن در آنچه به سبب جاه و منصب

ص: ۹۰۷

۱- ۲۳. سیمرغ .

۲- ۲۴. نام کوهی افسانه ای

چند روزه دنیای فانی از آن محروم می مانی از سعادت ابدی و پادشاهی سرمدی و نعمتهایی که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و به هیچ خاطری خطور نکرده .

سلیمان ابن داود - علیهما السلام - که پیغمبر جلیل الشان و از معصیت و گناه معصوم بود و ذره ای از فرمان الهی تجاوز نکرد و طرفه العینی غبار معصیت به خاطر مبارکش ننشست و با وجود سلطنت کذایی ، از رنج دست خویش معاش خود را گذرانید و کام خود را به لذات دنیا نیالود ، با وجود این ، در اخبار رسیده است که : پانصد سال آن عالم که هر روزی از آن مقابل هزار سال این دنیا است بعد از سایر پیغمبران قدم در بهشت خواهد گذاشت . پس چگونه خواهد بود حال کسانی که مایه جاه و منصبشان عصیان پروردگار ، و ثمره ریاستشان آزرده دلهای بندگان آفریدگار است ؟ ! پس ، زهی احمق و نادان کسی که به جهت ریاست و همیه دو سه روزه دنیای ناپایدار و دولت این خسیسه سرای ناهنجار و سست ، از سلطنت عظمی و دولت کبری دست برداشته ، نفس قدسیه خود را که زاده عالم قدس و پرورده دایه انس عزیز مصر و یوسف کنعان و سعادت است در چاه ظلمانی هوا و هوس ، خاک نشین سازد . و او را در زندان الم به صد هزار غصه و غم مبتلا سازد . آری : از حقیقت خود غافل و به مرتبه خود جاهل .

مانده تو محبوس در این قعر چاه*** و اندرون تو سلیمان با سپاه

گر نیایی از پی شکر و گله*** در زمین و چرخ افتد زلزله

هر دمت صد نامه صد پیک از خدا*** یارب از تو شصت لیک از خدا

زنهار ، زنهار ، چنین عزیزی را به بازیچه ذلیل مکن . و چنین یوسفی را به هرزه درزندان میفکن .

تیر را مشکن که این تیر شهی ست*** نیست پرتاب و ز شست آگهی ست

بوسه ده بر تیر پیش شاه بر*** تیر خون آلود از خون تو تر

دریغ ، اگر دیده هوش بینا بودی غفلت از پیشت برداشته شدی ، به حقیقت خود آگاه گشتی و مرغ روح خود را شناختی . در گرفتاری او چه ناله های زار که از افکار بر آوردی . و در ماتم او چه اشکهای حسرت از دیده باز دیدی . آستین بر کون و مکان افشاندی ، و گریبان خود چاک زدی . و با من دست به دست دادی ، و در کنج حسرت با هم می نشستیم و به این ترانه دردناک ، آواز به آواز هم می دادیم :

کای دریغا مرغ خوش آواز من*** ای دریغا همدم و هم راز من

ای دریغا مرغ خوش الحان من*** راح روح و روضه رضوان من

ای دریغا مرغ گریزان یافتم*** زود روی از روی او بر تافتم

ای دریغا نور ظلمت سوز من*** ای دریغا صبح روز افروز من

ای دریغا مرغ خوش پرواز من*** زانتها پریده تا آغاز من

طوطی من مرغ زیرک ساز من*** ترجمان فکرت و اسرار من

طوطئی کاید ز وحی آواز او*** پیش از آغاز وجود آغاز او

ای دریغا ای دریغا ای دریغ*** کاین چنین ماهی نهان شد زیر میغ (۱)

حکایت شاهزاده ای که می خواست داماد شود

چه شبیه است احوال این گروه ،

ص: ۹۰۹

به حال آن پادشاه زاده ای که پدر خواست او راداماد کند ، عروسی زیبا چهره ای از دودمان اعظم به «حباله» (۱) نکاحش در آورد . چون تهیه اسباب عروس سرانجام شد خاص و عام را به دربار سلطنت «صلا» (۲) زدند . و در احسان و انعام بر روی عالمیان گشودند . و بزرگ و کوچک ، صف در صف زدند .

«وضیع» (۳) و شریف در عیش و عشرت نشستند . شهر و بازار را آئین بستند . و در و دیوار را چراغان کردند . و آن عروس خورشید سیما را به صد آراستگی به حجله خاص آوردند .

و کس به طلب داماد فرستادند از قضا داماد آن شب شراب بسیاری خورده چراغ عقل وهوشش مرده بود . در عالم مستی تنها از آن جمع بیرون رفته گذارش به گورستان مجوس افتاد ، قانون مجوسان آن بود که مردگان خود را در دخمه نهادندی و چراغی در پیش او گذاردندی . شاه زاده با لباس سلطنت به در دخمه رسیده روشنی چراغی دید در عالم مستی آن دخمه را حجله عروس تصور کرده به اندرون رفت . اتفاقا پیر زالی مجوسی در آن نزدیکی بود و هنوز جسدش از هم نپاشیده بود و آن پیره زال را در آن دخمه نهاده بودند . شاهزاده آن را عروس گمان کرده بلا تامل او را در آغوش کشید و به رغبت تمام لب بر لبش نهاد . و در آن وقت بدن او از هم متلاشی شده چرک و خونی که در اندرون او مانده بود ظاهر شد . شاهزاده آن را عنبر و گلاب تصور کرده سر و صورت خود را به آن می آلود . و زمانی گونه

ص: ۹۱۰

۱-۲۶. قید زناشوئی .

۲-۲۷. «صلا» ، کلمه ای است که : در مقام دعوت و خواندن جمعی از مردم تلفظ می کنند .

۳-۲۸. پست ، کسی که مقام اجتماعی ندارد .

خود را بر روی آن پیرزال می نهاد . و تمام آن شب را به عیش چنین بسر برد . امرا و بزرگان و «حاجبان» ، (۱) در طلبش به هر سو می شتافتند چون صبح روشن شد و از نسیم صبا از مستی به هوش آمد خود را در چنان مقامی باگنده پیری هم آغوش یافت و لباسهای فاخره خود را به چرک و خون آلوده دید از غایت نفرت نزدیک به هلاکت رسیده و از شدت خجالت راضی بود که به زمین فرو رود . در این اندیشه بود که مبادا کسی بر حال او مطلع شود که ناگاه پدر او با امراء و وزرا در رسیدند و او را در آن حال قبیح دیدند .

معالجه عملی حب جاه

و اما معالجه عملی حب جاه ، آن است که : گمنامی و گوشه نشینی را اختیار کنی و از مواضعی که در آنجا مشهور هستی ، و اهالی آن در صدد احترام تو هستند مسافرت و هجرت کنی و به مواضعی که در آنجا گمنام باشی مسکن نمایی . و مجرد گوشه نشینی درخانه خود در آن شهری که مشهوری فایده نمی بخشد ، بلکه غالب آن است که : قبول عامه و حصول جاه از آن بیشتر حاصل شود . پس بسا کسان که در شهر خود در خانه نشسته و در ، بر روی خود بسته و از مردم کناره کرده و به این سبب میل دلها به ایشان بیشتر و آن بیچاره این عمل را وسیله تحصیل جاه قرار داده و چنین می داند که ترک دنیا کرده ! هیئات ، هیئات ، فریب شیطان را خورده . نظر به قلب خود افکند که اگر اعتقاد مردم از او

ص: ۹۱۱

زایل شود و در مقام مذمت و بدگویی برآیند چگونگی دل او متالم می گردد . و نفس او مضطرب می شود . و در صدد چاره جویی او برمی آید ، بدانند که :

حب جاه او را برگوشه نشینی واداشته .

و عمدۀ در علاج این صفت ، قطع طمع کردن است از مردم . و این حاصل نمی شود مگر به قناعت ، زیرا هر که قناعت را پیشه خود کرد از مردم مستغنی می شود . و چون از ایشان مستغنی شد دل او از ایشان فارغ می گردد . و رد و قبول مردم در نظر او یکسان می نماید . بلکه هر که از اهل معرفت باشد و او را طمعی به کسی نباشد مردم در نظر او چون چهار پایان می نمایند .

و از جمله معالجات عملیه حب جاه آنکه : از چیزی که باعث زیادتیی حب جاه و حرمت تو باشد احتراز کنی . و اموری را که موجب سقوط وقع تو باشد مرتکب گردی ، مادامی که منجر به خلاف شرعی نشود . و بسیار در اخبار و آثاری که در مذمت جاه رسیده تتبع نمایی . و فواید ضد آن را که گمنامی و «خمول» (۱) است به نظر در آوری .

فصل : شرافت گمنامی و بی اعتباری

شرافت گمنامی و بی اعتباری

بدان که : ضد حب جاه و شهرت - چنان که اشاره به آن شد - محبت گمنامی و بی اعتباری خود در نظر مردم است . و آن شعبه ای است از زهد . و از جمله صفات حسنه مؤمنین و خصال پسندیده مقربین است .

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند : «به درستی که خدادوست دارد پرهیزکاران گمنام پوشیده و

ص: ۹۱۲

پنهان را، که چون غایب شوند کسی جستجوی ایشان نکند. و هرگاه حاضر شوند کسی ایشان را نشناسد. دل‌هایشان چراغهای هدایت، که باعث نجات دیگران از ظلمت می‌شود». (۱)

و فرمودند: «بسا صاحب دو جامه کهنه که کسی اعتنایی به او نمی‌کند که اگر خدا را قسم دهد قسم او را رد نمی‌کند. و چون گوید: خدایا مرا بهشت عطا کن به او عطامی فرماید، و لیکن از دنیا هیچ چیز به او ندهد». (۲)

و نیز از آن سرور مروی است که: «اهل بهشت کسانی هستند ژولیده مو و غبار آلوده، که بجز دو جامه کهنه ندارند. و کسی اعتنا به ایشان نمی‌کند. اگر در در خانه امرا اذن دخول طلبند اذن نمی‌یابند. و چون از برای خود زنی خطبه کنند کسی قبول نکند و خطبه ایشان را اجابت ننماید. و چون سخن گویند به سخن ایشان گوش ندارند.

خواهشهای ایشان در سینه هایشان مانده و حاجت‌هایشان برنیامده. اگر نور ایشان را در میان اهل قیامت قسمت کنی همه را فروگیرد». (۳)

تهی دست مردان پر حوصله*** بیابان نوردان بی قافله

کشیده قلم بر سر نام خویش*** نهاده قدم بر سر کام خویش

به سر وقتشان خلق کی ره برند*** که چون «آب حیوان» (۴) به ظلمت درند

و نیز فرمودند که: «خدای - تعالی - می‌فرماید: پر نفع‌ترین دوستان من، بنده مؤمنی است خفیف المؤمنه، که از نماز خود لذت یابد. و عبادت پروردگار خود را نیکوبه جا آورد. و در پنهان و آشکار خدا را عبادت کند

ص: ۹۱۳

۱- ۳۱. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۴۰. و محجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۱۰

۲- ۳۲. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۰۹.

۳- ۳۳. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۱۰. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۳۹.

۴- ۳۴. آب حیات، آب زندگی. می‌گویند: چشمه‌ای است در ظلمات، که هر کس از آن بیاشامد هرگز نمی‌میرد.

. و اسم او در میان مردمان گم باشد . و انگشت نمای ایشان نباشد ، و بر این صبر کند . مرگ به او روی آورد در حالتی که میراث او اندک باشد ، و گریه کنندگان بر او کم باشند» . (۱)

در بعضی اخبار وارد شده است که : «پروردگار عالم در مقام منت بر بعضی از بندگان خود می فرماید که : آیا انعام بر تو نکردم ؟ آیا تو را از مردم پوشیده نداشتم ؟ آیا نام تو را از میان مردم کم نکردم ؟ » . (۲)

بلی : چه نعمتی از این بالاتر که کسی خدای خود را بشناسد و به قلیلی از دنیا قناعت کند . نه کسی را شناسد و نه کسی او را . چون شب در آید بعد از ادای واجب خود به امن و استراحت بخوابد . و چون روز داخل شود بعد از گزاردن حق پروردگار ، به خاطر جمع به شغل خود پردازد .

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست*** که ایمن تر از ملک درویش نیست

گدا را چو حاصل شود نان شام*** چنان خوش بخسبد که سلطان شام

و از این جهت بود که اکابر دین ، و سلف صالحین ، کنج تنهایی را برگزیده و درآمد و شد خلق را بر روی خود بسته و روی همت به طلب پادشاهی کشور قناعت آورده بزرگی و شکوه ارباب منصب و جاه در نظرشان چون کاه ، و تخت و تاج صاحبان سریر در نزد ایشان حکم گیاهی داشت . و زبان حالشان به این مقال گویا :

ملک دنیا تن پرستان را حلال*** ما غلام ملک عشق بی زوال

احمقان سرور

ص: ۹۱۴

۱-۳۵. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱.

۲-۳۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۶۶. و قریب به این مضمون در محجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۱۱.

حکایت فرزند گمنام هارون الرشید

آورده اند که : هارون الرشید را که پادشاه روی زمین بود پسری بود که گوهر پاک از صلب آن ناپاک چون مروارید از دریای تلخ و شور ظاهر گشته و آستین بی نیازی بر ملک و مال افشانده و پشت پای بر تخت و تاج زده و جامه کرباس کهنه پوشیدی و به قرص نان جوی روزه خود را گشودی . روزی پدرش در مقامی نشسته بود وزرا و اکابرو اعیان در خدمت ، کمر بندگی بسته ، و هر یک در مقام خود نشسته بودند که آن پسر با جامه کهنه و وضع خفیف از آن موضع گذر نمود . جمعی از حضار با هم گفتند : که این پسر ، سر امیر را در میان پادشاهان به ننگ فرو برده ، می باید امیر او را از این وضع ناپسند منع نماید .

این گفت و شنود به گوش هارون رسید ، پسر را طلبید و از روی مهربانی زبان به نصیحت او گشود . آن جوان گفت : ای پدر ! عزت دنیا را دیدم و شیرینی دنیا را چشیدم ، توقع من آن است که : مرا به حال خود گذاری که به کار خود پردازم و توشه راه آخرت را سازم . مرا با دنیای فانی چکار و از درخت دولت و پادشاهی مرا چه ثمر . هارون قبول نکرد و اشاره به وزیر خود کرد تا فرمان ایالت مصر و حدود آن را به نام نامی او نویسد .

پسر گفت : ای پدر ! دست از من بدار و الا ترک شهر و دیار کنم . هارون گفت :

ای فرزند! مرا طاق فراق تو نیست، اگر تو ترک وطن گویی، مرا روزگار بی تو چگونه خواهد گذشت؟! گفت: ای پدر! ترا فرزندان دیگر هست که دل خود را به ایشان شاد کنی و اگر من ترک خداوند خود گویم کسی مرا جای او نتواند بود، که او را بدلی نیست.

آخر الامر پس دید که: پدر دست از او بر نمی دارد نیمه شبی خدم و حشم را غافل کرده از دار الخلافه فرار، تا بصره هیچ جا قرار نگرفت. و بجز قرآنی از مال دنیا هیچ نداشت. و در بصره مزدوری کردی و در ایام هفته بجز روز شنبه کار نکردی. یک درهم و «دانگ» (۱) اجرت گرفتی و در ایام هفته بدان معاش نمودی.

ابو عامر بصری گوید: دیوار باغ من افتاده بود، به طلب مزدوری که گل کاری کند، از خانه بیرون آمدم، جوان زیارویی را دیدم که آثار بزرگی از او ظاهر، و بیل و زنبیلی درپیش خود نهاده، تلاوت قرآن می کند. گفتم: ای پسر! مزدوری می کنی؟ گفت: چرانکنم که از برای کار کردن آفریده شده ام. بگو مرا چه کار خواهی فرمود؟ گفتم: گل کاری. گفت: به این شرط می آیم که یک درهم و دانگی به من اجرت دهی، و وقت نماز رخصت فرمایی. قبول کردم و وی را بر سر کار آوردم. چو شام آمد، دیدم کار ده مرد کرده بود و دو درهم از کیسه بیرون آوردم که به وی دهم قبول نکرد

ص: ۹۱۶

و همان یک درهم و دانک را گرفته و رفت .

روزی دیگر ، باز به طلب او به بازار رفتم او را نیافتم احوال پرسیدم گفتند : غیر شنبه کار نمی کند . کار خود را به تعویق انداختم تا شنبه شد . چون روز شنبه به بازار آمدم ، همچنان وی را مشغول قرآن خواندن دیدم ، سلام کردم ، و او را به مزدوری خواستم او را برداشته به سر کار آوردم و خود رفته از دور ملاحظه کردم ، گویا از عالم غیب او را کمک می کردند . چون شب شد ، خواستم وی را سه درهم دهم ، قبول نکرد و همان یک درهم و دانک را گرفته و رفت .

شنبه سوم ، باز به طلب او به بازار رفتم او را نیافتم از احوال او پرسیدم ؟ گفتند : سه روز است که در خرابه ای بیمار افتاده . شخصی را التماس کردم مرا نزد او برد . چون رفتم دیدم در خرابه بی دری بی هوش افتاده و نیم خستی در زیر سر نهاده ، سلام کردم چون در حالت احتضار بود التفاتی نکرد . بار دیگر سلام کردم مرا شناخت سر او را بردامن گرفتم مرا از آن منع کرد و گفت : بگذار این سر را بجز از خاک سزاوار نیست . سر او را بر زمین گذاردم دیدم اشعاری چند به عربی می خواند . گفتم ترا وصیتی هست ؟ گفت : وصیت من به تو آن است که : چون وفات کنم روی مرا بر خاک گذاری و بگویی پروردگارا ! این بنده ذلیل تو است که از دنیا و مال و منصب آن گریخته و رو

ص: ۹۱۷

به درگاه تو آورده است که شاید او را قبول کنی . پس به فضل و رحمت خود او را قبول کن و از تقصیرات او درگذر . و چون مرا دفن کنی جامه و زنبیل مرا به قبر کن ده . و این قرآن وانگشتر مرا به هارون الرشید رسان و به او بگو : این امانتی است از جوانی غریب . و این پیغام را از من به وی گوی : «لا- تموتن علی غفلتک» . یعنی : «زنهار به این غفلتی که داری نمیری» . این گفت و جان به جان آفرین سپرد .

جهان ای برادر نماند به کس***دل اندر جهان آفرین بند و بس

چو آهنگ رفتن کند جان پاک***چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

بلی چون رفتنی شد زین گذرگاه***زخارا (۱) به بریدن یا ز خرگاه

قصه معاویه ، پسر یزید پلید

نظر کن به معاویه پسر یزید پلید که بعد از آنکه پدر او به جهنم واصل شد خلاق به او بیعت کردند . چون چهل روز از خلافت او گذشت روز جمعه به منبر بر آمد بعد از حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی گفت : ای مردمان ! بدانید که : بدن من جز پوستی و استخوانی نیست و طاقت آتش جهنم ندارد . و ای قوم ! آگاه باشید که : امر خلافت به من و آل ابوسفیان نسبت ندارد و هر که امام به حق واجب الاطاعه می خواهد باید به نزد امام زین العابدین که دخترزاده پیغمبر خدا است برود و با او بیعت کند که اوست سزاوار خلافت . این بگفت و از منبر به زیر آمد و به منزل خود رفته در

ص: ۹۱۸

به روی خلائق بست . و دیگر از خانه بیرون نیامد تا به عالم آخرت پیوست .

و در بعضی کتب روایت شده است که : «در منبر ، لعن به جد و پدر خود کرد . و چون مادر او از وضع او مطلع شد نزد او آمده گفت : «یا بنی لیتک کنت حیضه فی خرقة» .

یعنی : «کاش نطفه تو خون حیض می شد و به کهنه می ریخت و ننگ دودمان خود نمی شدی» .

گفت : «لیتنی کنت کذلک» . یعنی : «ای کاش چنانکه گفتمی بودمی و به ننگ فرزندی یزیدی گرفتار نگشتمی» .

مجملاً- ای برادر ! پست و بلند روزگار ، چون برق خاطف در گذر ، و دولت و نکبت زمانه غدار در اندک فرصتی یکسان است .

ز حادثات جهانم همین پسند آمد*** که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم

هیچ آفتاب دولتی از افق طالع برنیامد که به اندک زمانی سر به گریبان مغرب فنادر نکشید . و هیچ شام تیره روزی بر بیچاره ای وارد نشد که به قلیل وقتی به صبح فیروزی مبدل نگشت . نه از آن خرم باید بود و نه از این در غم .

خیاط روزگار بر اندام هیچ کس*** پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل*** رواق (۱) طاق معیشت چه سر بلند و چه پست

پس ای برادر ! زندگانی پنج روزه دنیا را به هر طریق که بگذرد بگذران . و ناهمواری اوضاع زمانه به هر نحو که باشد بر خود هموار کن .

چنان کش بگذرانی بگذرد

ص: ۹۱۹

از برای شکمی که از دو لقمه نان سیر تواند شد چه لازم است که خود را به صد هزاربلا افکنی . و از جهت بدنی که به پنج «گز» (۱) کرباس توان پوشید چه افتاده است که به هزار اضطراب اندازی .

هر که را خوابگه آخر به دو مшти خاک است*** گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان رابرو

از خانه گردون به در و نان مطلب*** کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

و حال آنکه هرگاه جاه او در دنیا بیشتر و منصب او بلندتر ، از راحت و عیش دورتر و بی نصیب تر است . در کاخ سلطنت صد هزار آفت است که در کنج ویران فقر یکی از آنها نیست . و از برای فقیر بینوا عیشی که مهیاست هرگز از برای صاحب منصب و جاه میسر نه .

بخسبند خوش روستائی و جفت*** ندانی که سلطان در ایوان نخفت

گدارا کند یکدرم سیم ، سیر*** فریدون به ملک عجم نیم سیر

کسانی را که چنان پنداری که به واسطه جاه و منصب به لذت و راحت می گذرانند اگر به حقیقت امر ایشان رسی می دانی که چگونه از زندگانی خود سیر ، و از اوضاع خود دلگیرند .

کسی را که بر تخت زر جای اوست*** از آهن یکی کنده بر پای اوست

صفت بیستم : دوست داشتن مدح و ثنا ، و کراهت داشتن ذم

دوست داشتن مدح و ثنا

یعنی : هر که طالب آن باشد که مدح او کنند و خوش آمد او گویند ، و متنفر باشد از اینکه : بدگویی او کنند . و این صفت ، نتیجه حب جاه است . و از مهلکات عظیمه است ، زیرا هر کس که

ص : ۹۲۰

دوست دارد مدح او کنند و می ترسد از مذمت ، پیوسته طالب رضای مردم است و گفتار و کردار خود را بر وفق خواهش ایشان به عمل می آورد . و به امید آنکه مدح او گویند و از ترس آنکه مذمت او کنند مطلقا ملاحظه رضای خالق را منظور نمی دارد .

پس بسا باشد که واجبات را ترک نماید و محرمات را مرتکب گردد و در امر به معروف و نهی از منکر مسامحه نماید و از حق و انصاف تعدی کند . و شکی نیست که : جمیع اینها باعث هلاکت است . و به این سبب است که : اخبار بسیار در مذمت این صفت رسیده است .

سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که : «این است و جز این نیست که مردمان هلاک شدند به واسطه متابعت هوا و هوس و دوستی مدح و ثنا» . (۱)

و روزی مردی مدح دیگری را در خدمت آن حضرت کرد آن حضرت فرمود که :

«اگر آن کسی را که مدح کردی حاضر می بود و به مدح تو راضی می بود و به این حالت می مرد ، داخل آتش جهنم می شد» . (۲)

و فرمود که : «هرگاه ببینید کسانی را که مدح مردم را در حضور ایشان می کنند خاک بر صورت ایشان بیفشانید» . (۳)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «وای بر روزه دار ، و وای بر شب زنده دار ، و وای بر پشمینه پوش ، مگر کسی که دامن نفس خود را از دنیا برچیده باشد . و دشمن داشته باشد که مدح او گویند . و دوست داشته باشد مذمت خود را» . (۴)

ص: ۹۲۱

-
- ۱- ۱. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۱۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ .
 - ۲- ۲. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵۰ .
 - ۳- ۳. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ .
 - ۴- ۴. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۳۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵۲ .

و از برای صاحب این صفت چند مرتبه است :

مراتب صاحب صفت فوق

اول آنکه : طالب مدح و آوازه بوده باشد ، به حیثیتی که به هر نوع ممکن شود در صدد حصول آن برآید . حتی به ریا کردن در عبادات ، و ارتکاب محرماتی که باعث دست آوردن دل مردم باشد . و این شخص از اهل شقاوت ، و غریق دریای هلاکت است .

دوم آنکه : طالب مدح و ثنا باشد و او را از خوش آمدگویی خوش آید ، و لیکن نه به حدی که در تحصیل آن متوسل به محرمات شود ، بلکه همین قدر به واسطه امور مباحه ، هر قدر که حاصل شود به آن اکتفا کند . و چنین شخصی اگر چه هنوز به هلاکت نرسیده اما در حدود هلاکت است ، چون کسی که طالب دست آوردن دل مردم باشد ضبط خود را نمودن در جمیع افعال و اقوال به نحوی که به معصیتی نیفتد در غایت اشکال است .

سوم آنکه : طالب مدح و ثنا نباشد و سعی در حصول آن نکند اما اگر کسی مدح او گوید شاد گردد و او را نشاطی حاصل شود . و این مرتبه اگر چه نقصان است و لیکن بر آن ، گناهی مترتب نیست .

همچنان که مروی است که : «شخصی به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که : مردی عمل خیری می کند اگر کسی او را در آن عمل ببیند او شاد می شود . حضرت فرمود : باکی نیست هیچ احدی نیست که نخواهد خدا عمل خیر او را ظاهر کند لیکن به شرط اینکه آن

عمل را از برای این نکرده باشد» (۱).

چهارم آنکه: سعی در حصول مدح نکند ولی چون کسی مدح او را کند به نشاط آید، و لیکن از این نشاط و سرور، دلگیر باشد و طالب آن باشد که خود را به مرتبه ای برساند که از مدح و ثنا شاد نگردد. و این شخص در مقام مجاهده است.

اسباب مدح و خوش آمدگویی

و بدان که: از برای حب مدح و خوش آمدگویی چند سبب است:

اول: بر خوردن به کمال خود، زیرا مرتبه کمال در نزد هر کسی محبوب، و فی نفسه کمال از برای هر نفسی مطلوب است. پس هر گاه کسی به کمالی از خود بر می خورد لذت می برد و به نشاط می آید، و مدح و ثنای مردم باعث آن می شود که آن شخص به کمالی از خود بر می خورد و به این جهت اگر این مدح از شخصی خبیر دانا که حراف و لاف زن نباشد صادر شده باشد لذت آن اعظم و ابتهاج به آن بیشتر است. و اگر آن مدح، صادر از شخص نادان حراف چرب گوئی باشد این قدر لذت نمی بخشد. و بسا باشد که آدمی به کمال خود برخوردار باشد و لیکن به آن ملتفت نباشد و از مدح دیگران به آن ملتفت شود به این جهت لذت یابد. و از این قبیل است مدح به صفاتی که ظاهر و محسوس است، چون سفیدی رخسار و اعتدال قامت و حسن صورت و نسبت بلند و امثال اینها.

دوم: آن است که مدح و ثنا، دلالت می کند بر اینکه دل

ص: ۹۲۳

آن شخص ثناگوی ، مسخر و مایل ممدوح شده و مرید و معتقد او گردیده . و تسخیر قلوب ، موجب لذت و نشاط و سرور و انبساط است . و از این جهت هرگاه شخص عظیم الشان و صاحب اقتداری که تسخیر دل او باعث حصول فواید شود مدح کسی را گوید از آن نشاط عظیم حاصل می شود ، به خلاف مدح گفتن کسی که بی اعتبار و حقیر باشد .

سوم : آن است که ذکر اوصاف حمیده و مدح کردن کسی باعث صید دلهای دیگران نیز می شود ، خصوصا هرگاه ثناگو کسی باشد که مردم به قول او اعتماد داشته باشند .

چهارم : آن است که مدح کردن کسی تو را دلالت می کند بر اینکه از برای تو در نزد او حشمت و هیبتی ، و تو را در دل او وقع و مهابتی است که بی اختیار زبان او به مدح توجاری است . و این است سبب در لذت بردن از خوش آمدگویی کسانی که آدمی می داند که آنچه ایشان می گویند اعتقاد ندارند و کسی هم از ایشان قبول نمی کند . و از آنچه گفتیم اسباب کراهت از مذمت نیز معلوم شد . و خوش آمدن از مدح و ثنا به جهت هر یک از این اسباب که بوده باشد از امراض نفس انسانی و علامت نقصان است . مگر اینکه نشاط و سرور از مدح و ثنا به سبب اول بوده باشد که آدمی به واسطه مدح دیگری بر خورد به اتصاف خود به کمالی که مشکوک فیه از برای او بود ، و به جهت اتصاف خود به این کمال ، و حصول چنین صفتی از حضرت ذوالجلال شاد

گردد ، زیرا این لذت و سرور مذموم نیست . و لیکن فی الحقیقه این لذت از مدح و ثنا نیست ، بلکه از کمال خود است . و به این جهت است که : اکثر علمای اخلاق همه اقسام محبت مدح و ثنا را از صفات رذیله گرفته اند و هیچ قسمی را استثنا نکرده اند . علاوه بر این ، نشاط به کمالی که خاتمه آن معلوم نیست و آدمی نمی داند که آیا آن واسطه نجات خواهد بود یا وسیله هلاک ، نیست مگر از جهل و نادانی .

فصل : معالجه حب مدح و ثنا ، و کراهت ذم

چون دانستی که : حب مدح ، و کراهت ذم از جمله مهلکات و رذایل صفات است ، پس باید دامن همت بر میان زده و در صدد معالجه آن بر آیی پیش از آنکه امر از دست بیرون رود .

اما معالجه محبت مدح و ثنا آن است که : ابتدا ملاحظه کنی که سببی که نشاط و لذت تو از آن حاصل است کدام یک از اسباب مذکوره است . اما اگر به سبب اول باشد که موجب التفات تو به کمالی از خود شود ، پس اگر آن کمال ، حقیقی نباشد ، چون : مال و جاه و شهرت و منصب و امثال اینها مهموم و مغموم و محزون می گردد . و اگر کمال حقیقی باشد ، چون : علم و ورع و تقوی ، پس اگر فی الحقیقه آن شخص به آن صفتی که او را به آن مدح می کنند متصف نیست چه جای شادی و نشاط ، بلکه محل غم و اندوه است . و اگر به آن صفت ، متصف باشد مادامی که خاتمه او به خیر نباشد فایده بر

این کمالات مترتب نمی گردد .

پس شادی کسی بر کمالی که عاقبت خود را نمی داند از جهل و غفلت است . و اما اگر محبت مدح و ثنا به یکی از اسباب دیگر باشد پس آن شعبه ای از حب جاه است ، و علاج آن مذکور شد . و بعد از آن تأمل کنی در اینکه : غالب آن است که هر که مدح ترامی گوید - خصوصا اگر در حضور تو باشد - خالی از غرضی و مرضی نیست . و این خوش آمد او دامی است که از برای صید دین یا دنیای تو گسترده . و چه مسکین کسی است که شاد شود به دامی که در راه او گذارده باشند .

یک سلامی نشنوی ای مرد دین*** که نگیرد آخرت آن آستین

بی طمع نشنیده ام از خاص و عام*** من سلامی ای برادر و السلام

علاوه بر همه اینها آنکه : اکثر خوش آمدها این است که : دل خوش آمدگو از آن بی خبر ، و مطلقا به آنچه می گوید اعتقادی ندارد . و کذب او واضح ، و نفاق او ظاهراست . و آن شخص ممدوح و دیگران نیز این را می دانند . زیرا احمق کسی است که :

منافقی در حضور او دروغی چند برهم بیافد ، و بر ریش و سییل او بخندد ، و مردم همه بر این مطلع باشند ، و کذب او را بدانند ، با وجود این او را از این مدح خوش آید ، و از این خوش آمد لذت برد ، با آنکه بداند از عقب او چه می گوید . اف بر چنین عقل و مدرک

ص: ۹۲۶

معالجه کراهت از مذمت

و اما علاج کراهت از مذمت نیز از آنچه مذکور شد ، معلوم می شود . و خلاصه آن ، آنکه : آن شخص که تو را مذمت می کند اگر در آن مذمت صادق است ، و غرض او پند و نصیحت است ، پس چه جای کراهت و دشمنی است . بلکه سزاوار آن است که : از مذمت او شاد شوی . و او را دوست خود دانی . و سعی کنی در ازاله آن صفت مذمومه از خود . و چه قبیح است که کسی عداوت کند با کسی که او را هدایت و نصیحت می کند .

به نزد من آن کس نکو خواه توست*** که گوید فلان چاه در راه توست

چه خوش گفت آن مرد دار و فروش*** شفا بایدت داروی تلخ نوش

و اگر قصد او ایذا و نکوهش تو است باز سزاوار نیست که تو آن را مکروه شماری و بغض آن شخص را به خود راه دهی ، زیرا اگر تو به آن عیب جاهل بودی او ترا آگاهانید . و اگر غافل بودی تو را متذکر ساخت . و اگر متذکر آن بودی ، قبح آن را به تو نموده . به هر تقدیر نفع او به تو رسیده نه ضرر . و اگر در آن مذمتی که کرده دروغ گفته باشد و تو از آن بریء باشی ، پس اولاً ، بدان که : مذمت و افترای او کفاره گناهان تو است و به عوض آن ثوابهای او از نامه اعمالش به دیوان تو نقل می شود ، و چه از این بهتر که بی آنکه زحمتی کشی گناهان تو ساقط ، و ثواب از

برای تو حاصل می شود، و آنکه مذمت تو را کرده مورد غضب الهی گردد. علاوه بر این، به تجربه ثابت، و اخبار و آثار شاهد است بر اینکه: هر که میان خود و خدا از عیبی خالی باشد، به عیب گوئی دیگران مرتبه او ساقط نمی شود و مذمت کسی به او ضرر نمی رساند. چنان که مشهور است که: «سر بی گناه، به پای دار نمی رود». بلکه، غالب آن است که: آن عیب گو در نظرهایی وقع، و در میان مردم رسوا می گردد.

آری، کسی که خداوند عالم او را پاک داند، به عیب گفتن ناپاکی، معیوب نمی شود.

و از مذمت دیگران پست و مذموم نمی گردد. و آن ذم و پستی به مذمت کننده راجع می شود.

کی شود دریا ز پوز سگ نجس***کی شود خورشید از پف «منطمس» (۱)

ای بریده آن لب و حلق و دهان***کان کند پف سوی ماه آسمان

تف به رویش باز گردد بی شکی***تف سوی گردون نیابد مسلکی

و آنچه مذکور شد معالجه علمی است.

علاج عملی صفت مذکور

اما علاج عملی آنکه: چون کسی مدح او را گوید روی از آن گرداند و سخن او راقطع کند، بلکه با او درشتی و نکوهش کند، و آنچه مقصود او است به عمل نیاورد. و درخصوص مذمت کننده، بر خلاف این، رفتار کند تا به تدریج این صفت نقص، از او زایل شود. و مدح و ذم در نظر او مساوی گردد. به این معنی که: از

ص: ۹۲۸

راه قوت نفس ، و بصیرت در دین ، هیچ یک از مدح و ذم و نیک و بد در وی تاثیر نکند ، نه از راه جهل و حماقت و بی دینی و بی حمیتی ، چنانچه بعضی از «اجلاف» (۱) و او باش و «اجامره» (۲) بازارهستند . و چنین شخصی در این ازمنه ، وجود «عنقا» (۳) دارد . و بسا باشد که کسی دعوی این حالت کند و از روی ریا و تدلیس ، عوام الناس را بفریبد و چنان نماید که مدح و ذم در نظر او مساوی است ، و حال اینکه چنین نیست ، بلکه گاه باشد که بر خود آن شخص مشتبه شود .

و صاحب این حالت را علاماتی است ، مانند اینکه : همنشینی و اختلاط با مرد بدگوی ، بر وی گرانتر نباشد از اختلاط و همنشینی با مرد مدح گوی . و سعی و نشاط اش در قضای حوائج ثانی بیشتر نباشد از سعی در قضای حوائج اول . و ذلت و عزت هیچ یک در نظر او تفاوت نداشته باشد . و بالجمله در جمیع جهات مساوی باشند . و بسا باشد که آدمی از این مرتبه ترقی کند و مدح و ثنا را مکروه ، و مذمت خود را دوست داشته باشد . و این صفت ، اگر چه نادر الوجود است و لیکن تحصیل آن ممکن است ، زیرا کسی که عاقل ، و بر نفس خود مهربان باشد و بداند که مدح گوئی ، دین او را تباه می کند و پشت او رامی شکند البته آن را مکروه دارد . و مدح گو را دشمن می گردد . و چون دانست که مذمت او ، او را به عیوبش

ص: ۹۲۹

۱-۷. فرومایگان و انسانهای پست .

۲-۸. گروه غوغا طلب و او باش ، و به معنی ساخته شده .

۳-۹. پرنده افسانه ای است و اینجا مراد این است که : وجود چنین شخصی نادر است و به افسانه شبیه تر .

آگاه می کند و باعث رفع درجات ، و محو سیئات او می گردد ، لا محاله مذمت خود را راغب ، و بدگو را دوست می دارد .

پاورقی

(۱) محجّه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۱۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ .

(۲) محجّه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵۰ .

(۳) محجّه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ .

(۴) محجّه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۳۷ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵۲ .

(۵) کافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۷ ، ح ۱۸

(۶) خاموش و ناپدید .

(۷) فرومایگان و انسانهای پست .

(۸) گروه غوغا طلب و او باش ، و به معنی ساخته شده .

(۹) پرنده افسانه ای است و اینجا مراد این است که : وجود چنین شخصی نادر است و به افسانه شبیه تر .

صفت بیست و یکم : ریا

ریا

و آن عبارت است از : طلب کردن اعتبار و منزلت در نزد مردم به وسیله افعال خیر و پسندیده ، یا آثاری که دلالت بر صفت نیک کند . و مراد از آثار داله بر خیر ، افعالی است که خود آن فعل ، خیر نباشد و لیکن از آن ، پی به امور خیر توان برد ، مثل : اظهار ضعف و بی حالی به جهت فهمانیدن کم خوراکی و روزه بودن یا بیداری شب . و مثل آه بی اختیار کشیدن به جهت اظهار اینکه به فکر خدا ، یا احوال روز جزا افتاده است ، و امثال

ص : ۹۳۰

اینها .

و همه اقسام ریا شرعا مذموم ، بلکه از جمله مهلکات عظیمه و گناهان کبیره است . و بر حرمت آن ، اجماع امت منعقد ، و آیات و اخبار یکدیگر را متعارض است .

پروردگار عظیم در کتاب کریم می فرماید :

«فویل للمصلین الذینهم عن صلوتهم ساهون الذینهم یراؤن» .

یعنی : «وای بر نماز گزارانی که در نماز خود مسامحه و سهل انگاری می کنند . آنچنان کسانی که ریا می کنند و طاعت خود را به جهت ثنا یافایده دیگر از فواید دنیا به جا می آورند» . (۱)

و در مقام مذمت جمعی می فرماید :

«یراؤن الناس و لا ینکرون الله الا قلیلا» .

یعنی :

می نمایند اعمال خود را به مردم و یاد نمی کنند خدا را مگر اندک» . (۲)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند : «به درستی که بدترین چیزی که بر شما می ترسم شرک اصغر است . عرض کردند که : شرک اصغر چیست ؟ فرمود : ریا . خدای - عز و جل - در روز قیامت وقتی که جزای بندگان را دهد به ریا کاران می فرماید که : شما بروید پیش کسانی که از برای ایشان ریا کردید ، و ببینید که آیا جزای شما در نزد ایشان هست یا نه» . (۳)

و نیز از آن حضرت منقول است که : «خدای - تعالی - فرمود : هر که عملی بجا آورد که غیر مرا در آن شریک سازد ، همه آن عمل از غیر است ، و من نیز از آن عمل بیزارم» . (۴)

و نیز آن حضرت فرمود که

ص : ۹۳۱

۱- ۱. ماعون ، (سوره ۱۰۷) ، آیات ۶-۴ .

۲- ۲. نساء ، (سوره ۴) ، آیه ۱۴۲ .

۳- ۳. بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۳۰۳

۴- ۴. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۴۰ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵۴ .

: «خدا قبول نمی فرماید عملی را که در آن به قدر ذره ای از ریا باشد». (۱)

و نیز فرمود که: «در روز قیامت، ریا کار را به چهار نام می خوانند، و می گویند: ای کافر! ای فاجر! ای غادر! ای جابر! عمل تو فاسد، و اجر تو باطل شده. تو را امروز درپیش ما نصیبی نیست، برو امروز مزد خود را از آن کس بگیر که عمل از برای او می کردی». (۲)

«روزی آن سرور گریست گریستنی شدید، عرض کردند که: چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: به درستی که بر امت خود ترسیده ام از شرک، آگاه باشید که ایشان نخواهند پرستید بتی را و نه خورشید و ماه را و نه سنگی را و لیکن در اعمال خود ریاخواهند کرد». (۳)

و فرمود: «به زودی بیاید بر امت من زمانی که باطنهای ایشان خبیث، و ظاهرهای خود را نیکو کنند به جهت طمع در دنیا، و نمی خواهند از آن ثواب پروردگار را.

دینشان ریاست، و خوف خدا در دل ایشان جای ندارد. و فرو می گیرد عقاب خدای - تعالی - ایشان را. پس خدای را می خوانند خواندن کسی که غرق شده باشد. دعای ایشان به اجابت نمی رسد». (۴)

و در «عده الداعی» از جناب نبوی مروی است که: «خدای - تعالی - پیش از آنکه آسمانها را خلق کند، هفت فرشته آفرید، و بر هر آسمان فرشته ای موکل فرمود که به عظمت خود آن آسمان را فرو گرفت. و بر هر دری

ص: ۹۳۲

۱-۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ۳۰۴.

۲-۶. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳.

۳-۷. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۴۱. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۵۴.

۴-۸. کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴

از درهای آسمانها فرشته ای رادربان کرد پس فرشتگانی که حافظان و ضابطان اعمالند عمل بنده را می نویسند از صبح تا شب . و بعد از آن ، آن عمل را به بالا می برند . تا اینکه فرمود : فرشتگانی که حافظان اعمالند ، عمل بنده را بالا می برند که مشتمل است به : روزه و نماز و فقه و اجتهاد و ورع ، و آن را آوازی باشد چون آواز رعد . و با آن درخشندگی و روشنی باشد مانند روشنی خورشید . و با آن عمل ، سه هزار فرشته باشند ، پس حفظه ، با آن فرشتگان می روند و از آسمانها می گذرند تا نزد فرشته ای که بر آسمان هفتم موکل است ، آن فرشته می گوید : بایستید و بنزید این عمل را به روی صاحبش . و بنزید آن را بر جوارح و اعضای او ، و دل او را قفل کنید . من فرشته حجابم منع می کنم هر عملی را که از برای خدا نباشد . به درستی که مراد صاحب این عمل ، خدا نبوده و جز این منظور او نبوده که در نزد امرا بلند مرتبه شود . و در مجالس ، ذکر او را کنند . و آوازه او در شهرها منتشر گردد . و پروردگار من امر فرموده که : نگذارم عمل او از من در گذرد به سوی غیر من .

دیگر فرمود : و نیز حفظه بالا می برند عمل بنده را مبتهج و مسرور به آن عمل ، از نماز و روزه و زکوه و حج و عمره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر بسیار ، و ملائکه آسمانها و آن هفت ملکی که بر هفت

آسمان موکل اند جملگی مشایعت آن عمل رامی کنند تا آنکه از همه حجابها در می گذرد و در نزد خدای - عز و جل - می ایستند پس گواهی می دهند از برای آن بنده که چنین عملی می کند . خدای - تعالی - می فرماید که :

شما حافظان عمل بنده منید و من نگاهبانم بر آنچه در باطن اوست ، به درستی که این بنده من مرا اراده نکرده به این عمل ، یعنی مرادش از این عمل ، تحصیل رضای من نبوده و غیر مرا در نظر داشته ، پس بر او باد لعنت من . پس همه فرشتگان می گویند : بر او بادلعنت تو و لعنت ما . و جمله آسمانها و ساکنان آنها بر او لعنت فرستند» . (۱)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «نگاهداری عمل ، مشکل تر است از انجام دادن آن . عرض کردند که : چگونه است نگاهداری آن ؟ فرمود که : مردی صله به جا می آورد و از برای خدا انفاق می کند و به غیر از خدا احدی را منظور ندارد پس ثواب پنهانی آن عمل از برای او ثبت می شود و بعد از آن در نزد مردمان ، آن عمل را ذکر می کند ، ثوابی که نوشته شده بود محو می شود . و ثواب عمل آشکارا که کمتر است از پنهانی به جهت او نوشته می شود . و بار دوم که آن عمل را ذکر می کند آن ثواب نیز محو می شود و ریا در نامه عمل او ثبت می گردد» . (۲)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «در بیان قول خدای - تعالی -

ص: ۹۳۴

۱- ۹. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۱۴۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵۵ .

۲- ۱۰. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۶ ، ح ۱۶

که: «فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا» .

فرمود: مردی عمل خیری می کند که خالص از برای خدا نیست، بلکه غرض او ستایش مردمان است و خواهش دارد که مردم آن را بشنوند. پس این است آنچه کسی که شرک آورده است در بندگی پروردگار خود پس فرمود: هیچ بنده ای نیست که عمل خیر خود را پنهان کند و روزگاری از آن بگذرد مگر اینکه خدا آن را ظاهر می سازد. و هیچ بنده ای نیست که عمل بد خود را پنهان گرداند و روزگاری از آن بگذرد مگر این که خدا آن را آشکار می کند». (۱)

و فرمود: «چه می کند یکی از شما که عمل خوب از برای خود ظاهر می سازد و فعل خود را پنهان می کند اما به باطن خود رجوع نمی کند تا بداند که چنین نیست». (۲)

و فرمود: «هر که عمل اندکی از برای خدا بکند، خدا آن را بیش از آنچه کرده ظاهر می سازد. و هر که عمل بسیار از برای ریا و مردمان کند و در آن بدن خود را به تعب اندازد و شبها به بیداری به روز آورد خدا نمی گذارد مگر اینکه اندک نماید در نزد هر که بر آن مطلع می گردد». (۳)

و در مذمت ریا و بدی آن همین قدر کافی است که دلالت می کند بر اینکه: آن شخص مرئی، حضرت آفریدگار - جل جلاله - را پست تر و حقیرتر شمرده از بندگان ضعیف او که نه نفعی از ایشان متمشی می گردد، و نه ضرری. چون شکی نیست که: هر

ص: ۹۳۵

۱- ۱۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۴.

۲- ۱۲. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳- ۱۳. کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۳

که در یکی از عبادات پروردگار قصد ستایش و پسندیدن بنده ای از بندگان او را کند چنین گمان دارد که قدرت این بنده به بر آوردن مطالب او از خدا بیشتر است . و رضا جوئی او از خوشنودی خدا بهتر است . و کدام استخفاف به پروردگار عالم از این بالاتر است (نعوذ بالله منه) .

فصل : اقسام و انواع ریا

بدان که : ریا بر چند قسم است ، زیرا که : یا در اصل ایمان است ، یا در عبادت است ، یا در غیر اینها .

اما قسم اول : عبارت است از : اظهار شهادتین به زبان ، با انکار در دل . و این قسم کفر و نفاق است . و در ابتدای اسلام شیوع داشت و لیکن در امثال این زمان کم یافت می شود . بلی در این زمان بسیار می شود که کسی در دل ، معتقد به بعضی از ضروریات دین ، مثل بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و معاد جسمانی و بقای تکلیف نباشد ولی از خوف شمشیر شریعت ، اظهار آن نکنند و اظهار اعتقاد نمایند . و این نیز از جمله کفر و نفاق ، و صاحب آن از دایره دین و اسلام خارج ، و در آتش جهنم مخلد است . و صاحب کفر و نفاق ، خواه از قبیل اول باشد یا ثانی ، از کافر آشکار بدتر است ، زیرا آن ، جمع میان نفاق و کفر هر دو کرده است .

و اما قسم دوم : که ریا در عبادات باشد بر چند نوع است :

اول آنکه : با وجود آنکه اعتقاد به خدا - جل جلاله -

و پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشد در اصل عبادات واجبه خود ریا کند، مثل اینکه: در خلوت، تارک الصلوه و تارک الصوم و تارک الزکوه باشد و چون در حضور مردم اتفاق افتد نماز بخواند. و اگر در ماه مبارک رمضان صبح تا شام در مجمعی بایدهش بود روزه بدارد. و اگر کسی برمال زکوتی او مطلع گردد از ترس مذمت آن شخص، زکوه بدهد. و در حضور مردم باوالدین خود حسن سلوک به جا آورد، و در غیاب مردم، با ایشان بی ادبی و بدسلوکی نماید. و بر این قیاس این شخص اگر چه در زمره کفار محسوب نباشد و لیکن بدترین اهل اسلام و نزدیکترین ایشان به کفار است.

دوم آنکه: در عبادات واجبه خود مرتکب ریا نگردد و لیکن در اصل عبادات مستحبه ریا کار باشد، مثل اینکه: در خلوت نوافل شبانه روزی و نماز شب و روزه های سنتی را به جا نیاورد اما در حضور مردم رغبت به این افعال داشته باشد. و مثل این است بلند گفتن تسبیح و تهلیل در مجالس. و همچنین در عیادت بیماران و مشایعت جنازه به قصد ریا. و این شخص، اگر چه از شخص اول بهتر است و لیکن باز هالک و با اول در شرک شریک است.

سوم آنکه: ریا در وصف عبادات کند نه در اصل آنها، مثل اینکه: رکوع و سجود و سایر افعال نماز را در حضور مردم به قصد حصول اعتبار بهتر به جا آورد و از آنچه در خلوت می کند و مثل اینکه در تعزیه

یا ذکر حدیثی گریه به او دست دهد اشک خود را پاک نکند به قصد آنکه مردم او را ببینند ، و امثال اینها . و صاحب این مرتبه نیز هالک ، و به نوعی از شرک مبتلا است .

و اما قسم سوم ، که ریا در غیر عبادت باشد ، پس یا در مباحات است ، مثل تنظیف لباس ، از برای اینکه مردم او را پاکیزه دانند . یا پوشانیدن عیبی از بدن خود تا مردم او را متصف به آن ندانند ، و امثال آن . یا در محرمات است ، و آن پنهان داشتن گناهان و عیوب خود است ، تا مردم او را فاسق ندانند .

فصل : مفاسد اقسام ریا و احکام آنها

مفاسد اقسام ریا

چون ، اقسام ریا را دانستی بدان که :

قسم اول ، که ریا در ایمان باشد - همچنان که گذشت - بدترین اقسام ریا ، و از افراد کفر است . بلکه بدتر از کفر و شدیدتر از آن است .

و اما قسم دوم ، که ریا در عبادات بوده باشد ، همه انواع آن حرام ، و از گناهان عظیمه است . و صاحب آن مغضوب درگاه پروردگار ، و ممنوع از وصول به سعادات . و علاوه بر آن ، موجب بطلان عبادت ، و فساد آن است ، خواه در اصل عبادات باشد یا در «وصف لازم» (۱) آن . و فرقی نیست در بطلان عبادت به قصد ریا میان اینکه : قصد اوریای محض باشد و هیچ نیت قربت نداشته باشد ، یا اینکه هر دو با هم ضم باشد و بالاشتراك باعث بر عمل باشند . بلکه اگر قصد قربت هم راجح

ص: ۹۳۸

۱-۱۴. مثل نماز خواندن در مسجد بقصد اینکه ریا کند در مکان نماز چون مکان وصف لازم است برای عبادت

باشد و شایبه ای از ریا در آن باشد باز عبادت فاسد است و صاحب آن از عهده تکلیف خود برنیامده است . بلکه حال او بدتر از کسی است که عبادت را ترک نموده باشد ، چون این شخص ، علاوه بر گناه ترک عبادت ، گناه ریا را نیز دارد .

کلید در دوزخ است آن نماز*** که در چشم مردم گذاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات*** در آتش فشانند سجاده ات

و همچنین فرقی نیست در فساد عبادت به قصد ریا ، میان اینکه در ابتدای عبادت قصد ریا داشته باشد یا آنکه آن قصد ، در اثناء عارض شود . پس اگر ابتداء به قصد قربت و خلوص داخل عبادتی شد و لیکن در اثنای آن ریا در قصد حاصل شد همه آن عبادت باطل ، و اعاده آن لازم است ، خواه فعل تتمه عبادت به جهت ریای محض باشد که اگر به اطلاع مردم نمی بود نمی کرد . یا به جهت قربت و ریا هر دو با هم باشد . یا به جهت قربت باشد اما در آن شایبه ریا باشد ، مثل اینکه : متوجه نماز شب شد به محض رضای خدا و اگر هیچ کس آن را نمی دید باز آن را به جا می آورد لیکن به جهت اطلاع کسی بر آن در اثناء ، فرح و سرور و انبساط از برای او حاصل شد به واسطه حصول منزلت از برای او در دل آن شخص بیننده .

اما این در عملی است که به فساد بعضی از آن ، همه آن باطل می شود . اما هرگاه عملی باشد که صحت بعض اجزای آن ، موقوف بر صحت بعضی دیگر

نباشد مثل قرائت قرآن و امثال آن ، پس ریائی که در اثناء حاصل می شود همین عملی که بعد از ریا واقع شده باطل می شود و آنچه سابق بر آن بوده باطل نمی گردد . و هرگاه کسی عبادتی به قصد اخلاص و قربت انجام دهد و در اثنای آن نیز شایبه ریائی واقع نشود و لیکن بعد از آنکه از آن فارغ شود چنانکه کسی بر آن مطلع شود شکفته خاطر و مسرور گردد به واسطه امید حصول مرتبه از برای او در نزد آن کس ، عمل او فاسد نمی شود و از ثواب آن هم چیزی کم نمی گردد ، اگر خود باعث اظهار آن نشده باشد .

اما این سرور و نشاط از جمله امراض نفسانیه است و آن را ریا خفی نامند . و صاحب آن توقع تعظیم و احترام از آن که مطلع شده دارد . و اگر آن شخص تقصیری در احترام او کند در دل خود استبعاد می نماید . و اگر نفس این شخص ، از مرض خالی می بود و مطلقا شایبه ریا در او نمی بود این سرور از برای او حاصل نمی شد . و اطلاع کسی بر عبادت او و عدم اطلاع بر آن ، نزد او یکسان می بود . و دل خالی از جمیع شوائب ریا آن است که : تفاوتی نزد او نباشد میان آنکه انسانی بر عبادت او مطلع شود یا چارپائی . و مادامی که فرق میان این دو بیابد ، از توقع تعظیم و احترام خالی نخواهد بود . و این توقع اگر چه موجب فساد عمل یا کمی ثواب آن نشود اما نفس را هلاک می کند . و اگر آن تعظیم نیز به عمل آید

بسا باشد که موجب کمی اجر گردد .

همچنان که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «خدای - تعالی - در روز قیامت به قرآن خوانان خواهد فرمود که : آیا در دنیا چیزها را به شما ارزان فروختند ؟ آیا ابتدا به سلام بر شما نکردند ؟ آیا قضای حوائج شما را نمودند ؟ پس امروز شما ثوابی ندارید و در دنیا به ثواب خود رسیده اید» . (۱)

و این در صورتی بود که خود ، اظهار آن عبادت را نکرده باشد . اما اگر خود اظهار آن را کرده باشد بدون قصد صحیحی پس بعضی از علما می گویند که : از ثواب آن عبادت چیزی کم نمی شود اگر چه به جهت آن اظهاری که به قصد ریا کرده معصیتی از برای او حاصل باشد .

و بعضی دیگر گفته اند که : علاوه بر معصیت ، ثواب آن عبادت نیز نقصان می یابد . و مقتضای بعضی از اخبار نیز این است .

اما اگر در اظهار آن ، قصد صحیحی داشته باشد مانند ترغیب مردم به عمل خیر ، یا نحو آن ، باکی در اظهار آن نیست ، بلکه بسا باشد که اظهار آن افضل باشد . به شرطی که مطلقاً شایبه ریائی در آن نباشد . و مفسده دیگر هم بر آن مترتب نگردد ، مثل هتک آبروی فقیری در اظهار تصدق . و اگر چنین نباشد و محتمل احتمال ریا باشد ، زنهار ، که پیرامون اظهار آن نگردد . و این موضع خطر و محل لغزش است ، چون خلوص نیت از جمیع شوایب ریا در اظهار عمل میسر نیست مگر از برای ارباب نفوس قدسیه

ص : ۹۴۱

و صاحبان قلوب قویه . و بسیاری از اهل علم و عمل هستند که : خود را خالی از ریا پندارند و در مقام اظهار اعمال خود بر می آیند و حال اینکه شیطان ایشان را فریفته و به هلاکت انداخته .

و بدان که : همچنان که اظهار عمل به قصد صحیح ضرر ندارد و از ثواب عمل چیزی کم نمی کند همچنین فرح و سرور و شکفتگی و انبساط از بروز عمل ، و اطلاع مردم بر آن بعد از آنکه خود ، آن را پنهان به جا آورده باشد هر گاه به جهت صحیحی باشد در آن باکی نیست ، زیرا می تواند شد که از کسی عمل نیکی در خفا صادر گردد و چون پروردگار ، آن را ظاهر سازد شاد شود ، به واسطه آنکه از آن ، لطف خدا را نسبت به خود استنباط کرده که معاصی او را پوشیده و طاعات او را ظاهر گردانیده . نه از راه مدح مردم و حصول اعتبار در نزد ایشان . و از پرده پوشی و لطف خدا به او در دنیا چنان تصور کند که در آخرت نیز با او چنین سلوک خواهد شد ، و به این جهت شاد و فرحناک گردد .

و گاه باشد که شادی و فرح او به جهت همین باشد که : چنین تصور کند که : چون کسی بر عبادت او مطلع شد او نیز رغبت در آن عبادت می کند و متابعت او را می نماید .

و به این سبب نیز اجر دیگر حاصل می گردد .

و می تواند شد که فرح او به جهت رغبت مطلعین از عبادت باشد ، یعنی به این شادشود که

دیگران هم به اجر و ثوابی رسیدند .

و مخفی نماند که : همچنان که سرور و نشاط و شکفتگی و انبساط بر اطلاع کسی برعملی که در پنهان صادر شده به وجه صحیح می تواند شد که به وجه صحیحی رغبت کسی در عبادت و شوق و میل او به آن در حضور جمعی حاصل شود که در خلوت چنین نباشد . یا در حضور ایشان زیادتر شود از خلوت ، زیرا آدمی چون جمعی از اهل ایمان را مشاهده کند که به رغبت تمام و خضوع و خشوع ، مشغول عبادت خدا باشند آن حالت در نفس وی تاثیر می کند و موجب شوق و رغبت به عبادت می شود .

مثلا: کسی که عادت او نماز شب نباشد و شبی با جماعتی به سر برد که نماز شب بخوانند ، پس چون ایشان به نماز شب برخیزند در دل او نیز رغبتی و شوقی پیدا شود . و ببیند که جمعی رو به درگاه خدا آورده اند او نیز میل به درگاه الهی نماید ، این ریانخواهد بود ، بلکه هیجان رغبت و زوال غفلت خواهد بود به مشاهده عمل دیگران .

و بسا باشد که او را در منزل خود موانع و عوایقی باشد که در آن مجمع نباشد و به این سبب در آن مجمع به عبادت میل کند . و شیطان در امثال این مواضع به وسوسه می آید و به دل آدمی می اندازد که : معلوم است که این عبادت تو به جهت ریا است ، پس ترک آن بهتر است . و این از جمله مکرهای شیطان است که باید از آن غافل نگردند . و لیکن در فرق

ص: ۹۴۳

گذاشتن میان اینکه این شوق و رغبت او برای خداست یا به قصد ریا، نهایت اشکال است. و امتحان در این مقام به این نحو می توان نمود که: با خودفرض کنی که اگر در موضعی باشی که توانی جماعتی را مشاهده کنی که مشغول عبادت اند و لیکن ایشان تو را نبینند، اگر رغبت و شوق تو کمتر است از وقتی که ایشان تو را می بینند معلوم می شود که این شوق از روی ریا است. و الا به جهت تقرب به خداست.

و اما قسم سوم: که ریای در غیر عبادات باشد: پس دانستی که بر دو نوع است:

یکی در مباحات، یعنی: کسی عمل مباحی را مرتکب شود یا ترک کند به جهت تحصیل جاه، و اعتبار در نزد مردم، یا دفع مذمت و ناخوش آمدن ایشان، مثل اینکه: از چرکینی جامه خود مضایقه نداشته باشد و لیکن به جهت اینکه مردم او را پاکیزه و نظیف دانند جامه خود را نظیف کند. و از این قبیل است تزئین لباس به جهت حضورمجامع و مانند آن. و این قسم از ریا، مباح و جایز است، بلکه گاه می شود که ممدوح می گردد.

مروی است که: «روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که به مجمع اصحاب حاضر شود، نظر به خم آبی می کرد و عمامه و موهای مبارک خود رامی آراست. شخصی دید عرض کرد که: شما نیز چنین می کنید؟ فرمود: بلی، به درستی که: خدا دوست دارد که بنده از برای برادران خود

زینت کند وقتی که به سوی ایشان بیرون می آید». (۱)

«و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی از اهل مدینه را دید که از برای عیال خود چیزی خریده بود برداشته به خانه می برد، آن مرد چون حضرت را دید خجل شد. حضرت فرمود: این را به جهت عیال خود خریده ای، به خدا قسم که اگر از خوف مذمت کردن اهل مدینه نمی بود من نیز دوست داشتم که برای عیال خود چیزی بخرم و خود بردارم به جهت ایشان ببرم». (۲)

و نوع دوم از ریا در غیر عبادات، در معاصی ای است که از آدمی سر می زند، یعنی:

پنهان داشتن گناهان خود از مردم و کراهت از اطلاع ایشان بر آنها. و این نوع از ریاجیز، بلکه اظهار نمودن معاصی و قبیح خود حرام است. و آنچه گفته اند که: مقتضای اخلاص آن است که: ظاهر و باطن آدمی یکی باشد مراد آن است که: باطن او به نوعی باشد که در ظهور آن مطلقاً قبحی نباشد.

معنی آن، آن چیزی است که: یکی از اکابر گفته است که: بر تو باد به عمل علانیه، یعنی: عملی چون ظاهر گردد، مطلقاً شرم و خجلت نداشته باشد.

چنان که بزرگی گفته که: هرگز عملی نکرده ام که مضایقه از اطلاع مردم بر آن داشته باشم، مگر مواقعه با اهل خودم و دفع بول و غایط.

و لیکن دست هر کس به این مرتبه عظمی نمی رسد، بلکه غیر اهل عصمت و طهارت، و قلیلی

ص: ۹۴۵

۱- ۱۶. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۵۳. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲- ۱۷. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۸۰.

از برگزیدگان محفل قرب حضرت رب العزه ، سایر اشخاص از گناهان ظاهری و باطنی خالی نیستند . خصوصا از افکار باطله و وساوس شیطانیه ، و آرزوهای کاذبه ، که پروردگار بر همه مطلع ، و از مردمان پنهان است . و سعی در اخفای آنها و کراهت ظهور آنها جایز ، بلکه راجح و واجب است . و لیکن باید غرض تو از پوشانیدن آنها این نباشد که : مردمان اعتقاد ورع و تقوی و صلاح تو نیز داشته باشند بلکه باید غرض آن باشد که حق - سبحانه و تعالی - امر به اخفای معاصی و نهی از اظهار آنها فرموده .

چنان که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هر که مرتکب چیزی از اعمال ناشایست گردد باید بپوشاند آن را از مردمان تا خدا نیز او را بپوشاند» . (۱)

یا غرض آن باشد که : اگر معصیت تو بر مردم ظاهر شود زبان به مذمت و خبث تو خواهند گشود . و چون تو بر آن مطلع شوی متفرق الحواس و پریشان خاطر می گردی و حضور قلب تو تمام می شود . و به این سبب ، از تحصیل مراتب علم باز می مانی . یا غرض آن باشد که : مبدا اظهار معاصی و فاش شدن آن ، باعث شود که دفع گناهان از نظر مردم تمام شود ، و بر گناه ، دلیر گردند تا مردمان متابعت او کنند .

و به این جهت است که باید معاصی را از اهل و عیال و اولاد خود پنهان داشت تا دلیر نگردند .

یا باعث برکراهت از ظهور معصیت ، محض حیا و

ص: ۹۴۶

شرمندگی باشد، زیرا حیا نیز از اخلاق فاضله و صفات شریفه و شعبه ای است از ایمان. و کسی که گناهی از او صادر شود و باکی از ظهور آن نداشته باشد جمع میان گناهکاری و بی حیایی کرده و حال او بسیار بدتر است از گناهکار صاحب حیا.

و بسیار باشد که ریا مشتبه به حیا می شود و آدمی به واسطه ریا از ظهور گناهان و قبایح خود مضایقه می کند و چنان می پندارد که سبب آن حیا است. همچنان که بسا باشد که ضعف نفس و صغر آن نیز به حیا مشتبه می شود. چون حیا نیست مگر در آنچه شرعاً یا عقلاً یا عرفاً قبیح بوده باشد. پس آنچه چنین نباشد و بر آدمی ارتکاب آن دشوار باشد سبب آن ضعف نفس است نه حیا و شرم. مثل وعظ کردن، و امامت نمودن از برای کسی که قابل باشد. و امر به معروف و نهی از منکر در جایی که عذری صحیح باشد که موجب حیا گردد.

فایده: تا ریا ریشه کن نشده عبادات لازم است در خلوت انجام شود

مذکور شد که عبادتی که به قصد ریا باشد فاسد و موجب عصیان و سخط خداوند منان است. پس کسی که از خود مطمئن نباشد و بالمره ریشه ریا را از زمین دل خود نکنده باشد لازم است که عبادت خود را در خلوت به جا آورد. و اگر در اثنای آن کسی مطلع شد. و شیطان او را به ریا افکند و نتوانست که دفع آن کند آن عبادت را اعاده کند.

و این در عبادتی ممکن است که میان خود و خداست و ربطی به غیر ندارد. و اما آنچه البته

مردمان باید بر آن مطلع بشوند مثل : امامت و فتوی و حکم و قضا و تدریس و وعظ و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و قضای حوایج اخوان و امثال اینها ، پس خطر آنها بسیار ، همچنان که ثواب آنها نیز بی شمار است .

پس کسی که از جهت علم و دانش ، اهلیت و قابلیت این مناصب جلیله را داشته باشد اگر صاحب نفس قدسی و دل قوی باشد که مطلقا اعتنا به رضای مردم نکند ، و وسوسه شیطان لعین او را نفریبد ، و پرتو انوار عظمت و جلال خداوند - متعال - چنان بر دل او تابیده باشد که او را از التفات به خلق باز داشته و چشم از دست مردم دوخته باشد که مطلقا شایبه ریا و خاطر جوئی اهل دنیا پیرامون خاطر او نگردد ، سزاوار او آن است که : دامن همت بر میان زند و شغلهای این مناصب را به انجام رساند . و اگر نفس او ضعیف باشد و ایمان او خفیف باشد و دل او مانند ریسمانی که در برابر باد آویخته باشد هر دم به طرفی رو آورد ، زنهار ، هزار زنهار ، که قدم در این وادی نهد و دامن خود را از این منصبها برچیند و خود و خلق را هلاک نسازد .

آری :

مرغ پرنارسته چون پران شود*** لقمه هر گربه دران شود

و از این جهت بود که بسیاری از علمای سلف به قدر قوه ، از این مناصب می گریختند و پیرامون آنها نمی گشتند . و به این سبب ، اخبار بسیار در خطر این مناصب ، و کثرت آفات

ص : ۹۴۸

آنها وارد شده . و آنچه در تخویف و تهدید وعده و وعید شده و در حق علمای بی عمل رسیده ، در فتنه علم ، و غائله آن کافی است .

از عیسی بن مریم مروی است که فرمود : «ای علمای بد ! روزه می گیرید و نماز می گزارید و تصدق می کنید ولی به جا نمی آورید آنچه را که مردم را به آن می خوانید و درس می دهید و ارشاد می نمایید امری را که به عمل نمی آورید . پس چه بد چیزی است آنچه حکم می کنید . تو به شما به گفتار و آرزو است . و کردار شما هوا و هوس است . و چه سود می بخشد شما را که بدنهای خود را پاکیزه کنید و حال آنکه دلهای شما کثیف و چرک آلود است . حق را به شما می گویم مانند : غربال می باشید که آرد پاکیزه از آن بیرون می رود و نخاله در آن باقی می ماند . همچنین حکمت و نصیحت از دهان شما می ریزد ولی غل و غش در سینه های شما بجا می ماند .

ای بندگان دنیا ! چگونه به آخرت می رسد کسی که خواهش او از دنیا به سر نیامده و رغبت او از دنیا منقطع نگشته ؟ ! حق را به شما می گویم ، به درستی که : دلهای شما گریه می کند از اعمال شما ، دنیا را در زیر زبان خود گذارده اید و عبادت را در زیر قدمهای خود نهاده اید . به حق با شما سخن می گویم ، به جهت اصلاح دنیای خود ، آخرت خود را فاسد کردید . پس صلاح دنیا در پیش شما دوست تر است از صلاح آخرت . پس کیست پست تر و خسیس تر از شما اگر

بدانید؟! وای بر شما، تا کی به مردم راه می نمایید و خود در محله حیرت زدگان ایستاده اید؟! گویا شما اهل دنیا را امر می کنید که دنیا را بیفکنند که شما بردارید. قرار نگیرید (مهلا مهلا: آهسته! یواش!) وای بر شما! چه سود می بخشد خانه تاریک را که چراغ بر بالای آن نهید و اندرون آن موحش و تیره باشد.

هچنین چه سود می دهد شما را که نور علم در دهان شما باشد و باطنهای شما از آن خالی و ظلمانی بوده باشد.

ای بندگان دنیا! نزدیک شده است که دنیا شما را از بیخ برکند و بر رو دراندازد. وینی های شما را بر زمین بمالد. و گناهان شما گریبان شما را بگیرد. و شما را به پادشاه جزا دهنده برهنه و تنها بسپارد پس شما را در موقف فضیحت و رسوایی بدارد و جزای اعمال بد شما را به شما برساند». (۱)

و هر که از امثال ما از کسانی که امر می کنند به آنچه نمی کنند در این کلام تامل کند پشت او شکسته می شود و رگ دل او قطع می گردد. پس زنهار، ای عالم! تا از خود فارغ نشوی. به دیگران نپرداز و قدم بر مسند مناصب شرعیه مگذار که خود و دیگران را فاسد می کنی. علاوه بر این، تا آدمی از خود فارغ نگردد سخن او در دیگری اثر نمی کند.

نکوهش نکو نبود آن را که هست*** ز مستی گران سر به زندان مست

ندارد دمت در درونم اثر*** که دارم ز حال درونت خیر

تو

ص: ۹۵۰

ای خواجه هستی چو محتاج پند***نباشد به کس پند تو سودمند

با وجود آنکه اندک لغزشی از علما، قبیح تر است از گناهان بزرگ از عوام الناس، پس با وجود کثافت باطن خود، چه بسیار قبیح است که دیگران را آداب و سنن آموزند. و علامت مخلص صادق که شایسته این مناصب است آن است که: هرگاه دیگری یافت شود که از او شایسته تر باشد و میل مردم را به او بسیار یابد و مردم را به اوراغب تر بیند شاد و فرحناک گردد. و از میل ایشان به دیگری که با او مساوی باشد مطلقاً تفاوتی در حال او به هم نرسد. و اگر اعظم مملکت و اکابر ولایت و بزرگان ذوی الاقتدار در مجمع او حاضر شوند، یا در نماز به او اقتدا کنند، یا در پای منبر وعظ او نشینند اصلاً کلام او تفاوت ننماید و حال او با نبودن ایشان یکسان باشد، بلکه به همه بندگان خدا به یک چشم نظر کند.

فصل : علاج ریا

علاج ریا

بدان که: اصل ماده مرض ریا، یا طمع در مال و منافع مردمان است، یا محبت مدح و ستایش ایشان و لذت بردن از آن، یا کراهت از مذمت و ملامت ایشان که می خواهد به واسطه آن، آنچه می نماید به مردم از افعال حسنه و اوصاف جمیله، ایشان او را ثناگویند و از صلحا و اخیارش خوانند. و از این راه، کسب اعتبار و تحصیل مرتبه و مقدار کرده، خود را در نزد وضع و شریف، مکرم و معزز سازد. و تسخیر دلهای عوام و خواص نموده

ص: ۹۵۱

به این وسیله به استیفای مشتیهات و مستلذات نفس شومش پردازد و مرادات و تمنیاتش به اسهل و جهی به حصول پیوندد .

پس کسی که خواهد معالجه این مرض مهلك را نماید باید در قطع اصل ماده آن سعی کند . و علاج طمع و محبت مدح و ستایش ، و کراهت ذم و نکوهش را نماید . و طریق معالجه محبت مدح ، و کراهت ذم ، بیان شد . و همچنین فی الجمله از علاج طمع گذشت . و در صفت توکل نیز تفصیل آن بیان خواهد شد و لیکن در این مقام نیز فی الجمله علاج آنها را از این جهت که سبب خصوص ریا در عبادت می شوند مذکور می نمایم و می گوئیم که : هر که فی الجمله عقلی داشته باشد ، مادامی که امری از برای او نفعی نداشته باشد به او رغبت نمی نماید . و چنانچه چیزی را که از برای او ضرر دارد البته پیرامون آن نمی گردد . و هر گاه امری بالفعل فی الجمله نفعی و یا لذتی داشته باشد و لیکن موجب ضرر عظیم و الم شدید باشد از آن می گذرد .

پس بر هر که به صفت ریا مبتلاست لازم است که : متذکر ضرر و مفسد آن شود . و به نفس خود خطاب نماید که : ای احمق ! چگونه دعوی ایمان می کنی و شرم نداری که طاعت و عبادت حق - سبحانه و تعالی - را که به ازای هر یک از آنها سعادت ابدیه و «درجات منیع» نهاده شده به مدح و ثنای بندگان ضعیف آن را می فروشی . یا به امید دست مردم سودا می کنی و عبادات خود را باطل می سازی . و

ص: ۹۵۲

به این وسیله مستحق عذاب الهی می‌گردد. و حیا نمی‌کنی که با خصومت حق - جل‌شانه - به این افعال استهزاء می‌کنی و تحصیل رضای مردم را به وسیله طاعت ریایی خدا می‌نمایی. و ازسخط خدا و فساد عملی که او از تو خواسته باک نداری. و از مردم امید مدح و نفع داری و از ذم الهی اندیشه نمی‌نمایی. و جناب مقدس الهی در نزد تو بی اعتبارتر از مشتی بندگان بیچاره است. و حال آنکه زمام اختیار همه امور در قبضه قدرت اوست. و کلید ابواب مقاصد دو جهانی در دست مشیت او. دل‌های همه بندگان مسخر امر اویند. و اراده تمام مردمان مضطر اراده او. و اگر بالفرض تمام پادشاهان روزگار، و سلاطین ذو‌الاقترار با همه خیل و حشم، بلکه تمام اهل عالم با هم توام شوند و بخواهند یک چونفع یا یک سر مویی ضرر به کسی رسانند بی قضا و قدر الهی و بدون اذن و مشیت پادشاهی نتوانند.

هیچ دندانی نخندد در جهان*** بی رضا و امر آن فرمان روان

هیچ برگی می‌نیفتد از درخت*** بی رضا و حکم آن سلطان بخت

از دهان لقمه نشد سوی گلو*** تا نگفت آن لقمه را حق «ادخلوا» (۱)

هر که را که بینی محتاج و درویش و درمانده کار خویش است، گاهی دست و پای عالمی را به بند بی دست و پای می‌افکند. و زمانی کاروانی را در کار خویش حیران و سرگردان می‌نماید.

یکی را چنان تنگی آرد به پیش*** که نانی نبیند در انبان خویش

یکی را به دست افکند کوه گنج***

ص: ۹۵۳

کند هر چه خواهد بر او حکم نیست*** که جان دادن و کشتن او را یکی ست

نشاید سر از حکم او تافتن*** نه جز او توان حاکمی یافتن

علاوه بر اینها آنکه : سبب شدن عبادت ریایی از برای فساد عبادت و سخط رب العزه یقین و معلوم ، و آنچه از مردمان منظور ست حصول آن ، احتمالی و موهوم است . و بسا باشد که حق - تعالی - ریای تو را بر ایشان ظاهر گرداند . و بر تقدیری که ظاهر نشود در دام تدلیس تو افتند جزم نیست که ایشان به مدح و ثنای تو زبان گشایند . یا از ایشان نفعی به تو رسد . و بر تقدیری که نفع دنیوی به تو عاید گردد همه آن خواری و مذلت ، و مشوب به صد هزار منت است . با وجود اینها هر که مبتلا به ریاست ، همیشه در دنیا متزلزل و مشوش خاطر است ، زیرا مقصود او رضای مردم و دل جوئی ایشان است ، و هر کسی را خواهشی و هوایی ، و هر دلی را میلی و رضایی است . و دل مردم به اندک چیزی متغیر می گردد .

پس پیوسته باید متوجه بوده ، پاس خشنودی ایشان را داشته باشد . و چون طایفه ای را از خود راضی می کند جمعی دیگر از او می گسلند . و چون دل یکی را می جوید دیگری از او دل شکسته می گردد . و با همه اینها همچنان که اخبار و آثار بر آن شاهد ، و به تجربه و عیان ثابت است ، هر که دست از رضای حق برداشته ، طالب

رضای مردم باشد خداوند و خلق او را دشمن می دارند و احدی از او راضی نیست . و هر که رضای خدا را بر رضای مردم مقدم دارد همه او را دوست می دارند .

و همه اینها متعلق به امر دنیا است . و آنچه در آخرت از آن شخص ریاکار فوت می شود از درجات رفیعه و منازل منیعه ، و آنچه به او می رسد از عقاب و عذاب ، بی حد و نهایت است . پس عاقل چون این امور را متذکر شود و دشمن نفس خود نباشد و فی الجمله ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد ، غالب آن است که : غفلت او زایل می گردد . و طبع او از ریا متفرد و منضجر می شود .

آنچه مذکور شد معالجه علمی ریا است .

معالجه علمی مرض ریا

و اما علاج علمی ریا ، آن است که : خود را عادت دهد به پنهان داشتن عبادات . و در هنگام عبادت ، در به روی مردم ببندد - همچنان که معاصی خود را از مردم پنهان می دارد - تا دل او قانع شود به اطلاع خدا بر عبادات او ، و نفس او دیگر خواهش آگاهی مردم را به اعمال او نکند .

و مخفی نماند که : کسی که عبادت را به جهت طمع از مردم ، و حب مدح ایشان به جا نیاورد و مطلقا ریا در نظر او نباشد بلکه به جهت امر الهی به عبادت پردازد باز بسیار می شود که شیطان مردود ، دست از او بر نمی دارد و در صدد معارضه با او بر می آید ، خصوصا در اثنای عبادت . پس چیزهایی به خاطر او می رساند و

ص: ۹۵۵

توهمات وافکار به دل او می افکنند تا اینکه اندک میلی به ریا از برای او پیدا می شود و دل او رامضطرب می گرداند . و اگر در آن وقت آن کس خود کراهت از آن حالت داشته باشد و با نفس خود مجادله نماید و بر آن متغیر گردد بر او گناهی نیست ، و عبادت او فاسد نمی شود . و باید که اگر چنین وسوسه ای از شیطان حاصل شود به آن التفات نکرد . و متوجه آن نشد . و دل را مشغول عبادت گردانید . و حضور قلب در عبادت را از دست نداد . و به مجادله شیطان و معارضه با آن نپرداخت ، زیرا می شود که شیطان از ریا کردن کسی مایوس باشد اما توهم ریا را به خاطر او بگذراند ، به جهت این که او در صدمعارضه و مجادله دفع آن توهم برآید و از حضور قلب باز ماند . و اگر آدمی پی دفع آن توهم رود و مشغول جواب شیطان گردد ، شیطان به مطلوب خود می رسد و دست از آن شخص بر نمی دارد . و اما هرگاه ملتفت آن نگردد و به قوت قلب ، متوجه عبادت شود از او مایوس می شود و دیگر پیرامون او نمی گردد .

پس سزاوار مؤمن آن است که : همیشه در دل خود ریا را مکروه داشته باشد و خاطر خود را به قصد قربت قرار بدهد . و چنان در نزد خود مخمر کند که امثال این توهمات و خطرات از وساوس شیطان لعین است و التفات به آنها نکند . و به همان چیز که خاطر خود را به آن قرار داده اکتفا نماید . بلکه در عبادت و

اخلاص بیفزاید تا شیطان ناامید گردد . و چون شیطان بنده را به این نوع شناخت دیگر متعرض او نمی شود .

آنچه مذکور شد تخصیص به ریا ندارد بلکه باید در جمیع عقاید و صفات و ملکات ، به این طریق بوده باشد ، مثلاً می شود که از برای آدمی یقین کامل به خدا و صفات کمالیه او و پیغمبر او و اوصیای پیغمبر او ، و امر معاد حاصل شود . و دل خود را بر این قرار دهد . و خاطر خود را جمع کند . و از تشکیک و توهم کراهت داشته باشد . و شیطان در بعضی از اوقات بعضی وسوس را در دل او افکند و خاطر او را مشوش سازد ، باید مشغول جواب و رد شیطان ، و معارضه او نگردد ، بلکه به همان یقین سابق خود اکتفا نموده و اعتقاد کند که : این توهمات و وسوس ، از شیطان است و اصلی ندارد و اعتباری به آنها نیست و بگذرد .

و اگر مشغول مجاهده با شیطان شود شیطان به رغبت می افتد و به تدریج عقاید او را فاسد می سازد . و چون چند دفعه چنین کند شیطان دست از سر او می کشد . و همچنین در حسد و کینه و رضا و توکل و امثال اینها .

نمی بینی که شیطان از برای افساد کار بندگان ، بعضی اوقات ایشان را به وسوس درنیت یا قرائت یا طهارت یا امثال اینها می افکند . اگر چند دفعه کسی اعتنا نکند و به آنچه از شرع رسیده اکتفا کند دست از او بر می دارد . و اگر از پی او برود هر روز وسوس او متزاید می شود ،

تا به جایی می رسد که از عبادت باز می ماند و به هیچ عمل خود مطمئن نمی شود. و مثال این، مثل کسی است که: خواهد به مجلس علمی یا وعظی یا نماز جماعتی حاضر شود و شخص فاسق خیالی خواهد او را باز دارد و او را از آن مجلس محروم سازد و در راه به او دچار شود و خواهد او را فریب دهد و از آن عقیده برگرداند. پس اگر آن شخص بایستد و با آن فاسق رد و بدل نماید و آنچه او گوید جواب دهد مطلب آن فاسق به عمل می آید و از آن مجلس محروم می شود. و همه روزه آن فاسق به این طمع، سر راه او را می گیرد. اما اگر مطلقا ملتفت او نشد و گوش به سخن او نکرد و به تعجیل از پی کار خود رفت و چند دفعه چنین کرد، آن فاسق، مایوس می شود و دست از او بر می دارد.

فصل : اخلاص

اخلاص

ضد ریا، اخلاص است. و آن عبارت است از: خالص ساختن قصد از غیر خدا، و پرداختن نیت از ما سوی الله. و هر عبادتی که قصد در آن به این حد نباشد از اخلاص عاری است. پس کسی که طاعت می کند اگر به قصد ریا یعنی وانمودن به مردم و حصول قدر و منزلت در نزد ایشان باشد آن «مرائی» (۱) مطلق است. و اگر به قصد قربت باشد، و لیکن با آن، غرض دنیوی دیگری غیر از ریا نیز به آن ضمیمه باشد، مثل اینکه: در روزه نیز قصد پرهیز بکند. یا در

ص: ۹۵۸

آزاد کردن بنده ای که خریدار نداشته باشد، قصد فرار از خراجات یا خلاصی از شرارت و بد خلقی او را نیز بکند. یا در حج، نیت خلاصی از بعضی گرفتاریهای وطن یا شر دشمنان کند. یا در تحصیل علم، قصد عزت و برتری نماید. یا در وضو و غسل، نیت خنک شدن یا پاکیزگی کند. یا در تصدق به سائل، نیت خلاصی از «ابرام» او کند، و نحو اینها. اگر چه در این وقت، آن شخص، مرائی نباشد، و لیکن عمل او از اخلاص خارج است.

پس، اخلاص آن است که: عمل او از جمیع این شوائب و اغراض خالی باشد و از جهت محض تقرب به خدا بوده باشد. و بالاترین مراتب اخلاص آن است که: در عمل، قصد عوضی اصلاً نداشته باشد، نه در دنیا و نه در آخرت. و صاحب آن، همیشه چشم از اجر در دو عالم پوشیده، و نظر او به محض رضای حق - سبحانه و تعالی - مقصور است و بجز او مقصودی و مطلوبی ندارد. و این مرتبه، اخلاص صدیقین است. و نمی رسد به آن: مگر کسانی که «مستغرق» لجه بحر عظمت الهی گشته، واله و حیران محبت او باشند. و ایشان را التفاتی نه به دنیا و نه به آخرت باشد.

گدای کوی تو از هشت خلد (۱) مستغنی ست*** اسیر قید تو از هر دو عالم آزادست

و رسیدن به این مرتبه میسر نیست مگر اینکه از همه خواهشهای نفسانی دست برداری. و پشت پا

ص: ۹۵۹

بر هوا و هوس زنی . و دل خود را مشغول فکر و صفات و افعال پروردگار خود نمایی . و وقت خود را به مناجات او صرف کنی ، تا انوار جلال و عظمت او بر ساحت دل تو پرتو افکند . و محبت و انس با او در دل تو جای گیرد .

و پست ترین مرتبه اخلاص که آن را اخلاص اضافی نامند ، آن است که : در عمل خود قصد وصول به ثواب ، و خلاصی از عقاب داشته باشد . و بساطت و عبادت که آدمی در ادای آنها خود را به تعب می افکند و آن را خالص از برای خدا پندارد و حال آنکه در آن خطا کرده و به آفت آن هم برنخورده .

همچنان که از شخصی حکایت می کنند که گفت : سی سال نماز خود را که در مسجد در صف اول خوانده بودم قضا کردم به جهت اینکه یک روز به جهت عذری به مسجد دیر آمدم و در صف اول جا نبود ، در صف دوم ایستادم در نفس خود خجالتی یافتم از اینکه مردم مرا در صف دوم ملاحظه می کردند . دانستم که در این سی سال ، دیدن مردم مرا در صف اول ، باعث اطمینان خاطر من بود . و من به آن شاد بودم و به آن آگاه نبوده ام .

و اگر پرده از روی کار برافتد و به دقایق امور هر کس رسیده شود چه بسیار کم عملی بماند که از همه آفات سالم باشد . و چون روز قیامت شود ، و دیده ها بینا گردد اکثر مردم اعمال حسنه خود را خواهند دید ، که همه آنها

بجز از سیئه و معصیت نیست .

چنانچه خدای - تعالی - می فرماید :

«و بدا لهم سیئات ما عملوا»

یعنی : «ظاهر شود از برای ایشان بدیهای آنچه کرده اند» . (۱)

«و بدا لهم من الله ما لم یكونوا یحسبون»

یعنی : «و پیدا شود از جانب خدا از برای آنها آنچه را گمان نمی کردند» . (۲)

«قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا الذین ضل سعیم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون صنعا»

یعنی : «بگو که می خواهید خبر دهم شما را از زیانکارترین مردم از حیثیت اعمال ؟ آنچنان کسانی هستند که : سعی ایشان در زندگانی دنیا ضایع شد ، و چنان پندارند که عمل می کنند» . (۳)

پس چون روز قیامت درآید ، و غش اعمال ظاهر گردد ، بجز روسیاهی و ندامت چیزی نماند .

آفات اخلاص

و مخفی نماند که : آفاتی که سرچشمه اخلاص را تیره و مکدر می سازند و نیت رامشوب و آلوده می گردانند ، درجات مختلفی دارند . بعضی در نهایت ظهور و جلا هستند ، که اشتباهی در آن نیست ، چون ریای ظاهر ، و عمل به قصد خود نمایی در پیش مردمان . و بعضی ، فی الجمله خفایی دارد ، مثل اینکه : در حضور مردمان عبادت رانیکوتر از خلوت به جا آوری ، و بیشتر سعی در خضوع و خشوع کنی ، به قصد اینکه تو مرجع مردمانی ، و آنچه از تو مشاهده می کنند فرا می گیرند . در این عمل ، مردم به توافق کنند و ایشان نیز سعی نمایند . و اگر این عمل از برای خدا بودی ، در خلوت ترک نکردی

ص: ۹۶۱

۱- ۲۳. جاثیه ، (سوره ۴۵) آیه ۳۳ .

۲- ۲۴. زمر ، (سوره ۳۹) آیه ۴۷ .

۳- ۲۵. کهف ، (سوره ۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ .

، چون اگر این قدر خضوع در عبادات را خوب می دانی ، و از برای مردمان ترک آن را نمی پسندی ، چگونه خود را در خلوت ترک می کنی ، و از برای خود ترک آن رامی پسندی ؟ و نیز ، از هر کسی عبادت بسیار ترک می شود ، و معاصی بی شمار سر می زند ، تو اصلا به فکر آنها نمی افتی ، و در صدد اصلاح ایشان بر نمی آیی ، چگونه شد که در این وقت به محض احتمال اینکه شاید مرا متابعت کنند ، این قدر بر ایشان مشفق و مهربان شدی ؟ ! و از این دقیق تر آنکه : چون به این تدلیس شیطان برخوردی ، آن لعین ، مگری لطیف تر سر کند ، و گوید : حال که به جهت اقتدای مردم به تو ، عبادت را در حضور ایشان در نهایت خشوع به جا می آوری باید در خلوت نیز چنین نمایی ، تا حالت خلوت و حضور یکسان باشد ، و نیت تو مشوب نباشد . پس در خلوت نیز به تحسین عبادت پردازی . و اگر دیده بینا داشته باشی ، می بینی که این نیز از فریب شیطان لعین است . و در مجمع و خلوت ، هر دو قصد تو خالص نیست . و خواهی گفت :

دزد می آید نهان در مسکنم*** گویدم که پاسبانی می کنم

چون هنوز تو ملتفت خلقی ، و خضوع خلوتی تو ، به جهت خضوع مجمع است ، و خضوع مجمع ، نه به جهت قربت است . و هنگامی نیت تو خالص است که اصلا ملتفت به خلق نباشی ، و وجود و عدم جمیع مخلوقات در حال عبادت ، نزد تو یکسان باشد . و تفاوتی

ص: ۹۶۲

میان اطلاع بهایم بر طاعت تو ، و اطلاع انسان بر آن نبوده باشد .

آن را روا بود که زند لاف مهر دوست***کز دل به در کند همه مهری و کینه ای

پس ، مادامی که از برای بنده در احوال و اعمال او ، به جهت مشاهده کسی تفاوت حاصل می شود ، از ملاحظه چهارپایی از اخلاص خالص خالی است . و باطن او به شوائب آلوده است .

و بدان که : - همچنان که سابق بر این مذکور شد - آن قصدی که با قربت ممزوج ، و غرضی که با اخلاص مخلوط است ، اگر ریا باشد ، یعنی : از غرضهای دنیویه باشد ، که راجع به حب جاه یا طمع به مال است ، عبادت را فاسد می کند ، خواه آن قصد ، غالب رقربت باشد یا مساوی آن ، یا از آن ضعیف تر باشد . و علاوه بر این که عمل باطل می شود ، به جهت ریا ، عذاب علیحده بر آن مترتب می گردد . و اگر آن عبادت از واجبات باشد ، عذابی دیگر به جهت ترک آن عبادت نیز ثابت می شود . مگر اینکه قضایی باشد [قابل قضا کردن باشد] که آن را قضا کند . و اگر از مقاصد صحیحه شرعیه باشد ، که به حسب شریعت مقدسه رجحانی داشته باشد ، مثل تعلیم غیر ، یا اقتدای غیر به او و امثال اینها ، عبادت را فاسد نمی کند ، و از اجر و ثواب ، چیزی کم نمی گردد .

فصل : فضیلت و شرافت اخلاص

بدان که : اخلاص ، مقامی است رفیع از مقامات مقربین ، و منزلی است منیع از منازل راه دین .

ص : ۹۶۳

بلکه کبریت احمر و اکسیر اعظم است . هر که توفیق وصول به آن را یافت به مرتبه عظمی فایز گردید . و هر که مؤید بر تحصیل آن گردید ، به موهبت کبری رسید .

چگونه چنین نباشد ، و حال آنکه آن ، سبب تکلیف بنی نوع انسان است .

چنان که حق - سبحانه و تعالی - می فرماید : «و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين»

یعنی : «بندگان ، مامور به اوامر الهیه نگردیدند ، مگر به آن جهت که عبادت کنندخدای را در حالتی که خالص کننده باشند ، از برای او دین را» . (۱)

و لقای پروردگار ، که غایت مقصود و منتهای مطلوب است ، به آن بسته است .

همچنان که می فرماید :

«فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا»

یعنی : «هر که آرزوی ملاقات پروردگار خود داشته باشد» . پس باید عمل صالح به جا آورد . و در عبادت پروردگار خود ، احدی را شریک نسازد» . (۲)

و در بعضی از اخبار قدسیه وارد شده است که : «اخلاص ، سری است از اسرار من ، به ودیعت می گذارم آن را در دل هر یک از بندگان خود ، که آن را دوست داشته باشم» . (۳)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هیچ بنده ای نیست که چهل روز عملی را به اخلاص از برای خدا به جا آورد ، مگر اینکه چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری می گردد» . (۴)

و فرمود که : «عمل

ص : ۹۶۴

۱-۲۶. بینه ، (سوره ۹۸) آیه ۵ .

۲-۲۷. کهف ، (سوره ۱۸) آیه ۱۱۰ .

۳-۲۸. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۲۵ .

۴-۲۹. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۴۲ ، ح ۱۰ .

را از برای خدا خالص کن ، تا اندک آن ، ترا کفایت کند». (۱)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که : «چندان در قید بسیاری عمل مباحثید . و در قید آن باشید که به درجه قبول برسد». (۲)

آری :

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی*** صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

و فرمود : «خوشا به حال کسی که خالص گرداند عبادت و دعا را از برای خدا . و دل او مشغول نگردد به آنچه دو چشم او می بیند . و یاد خدا را فراموش نکنند به واسطه آنچه گوشه‌های او می شنود . و دل او محزون نگردد به سبب آنچه خدا به دیگری عطا فرموده». (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که : «هیچ بنده ای خالص نگردانید ایمان خود را از برای خدا چهل روز ، مگر اینکه خدا زهد در دنیا را به او کرامت فرمود . و او را بینا گردانید به دردهای دنیا و دوی آنها . و حکمت آن را در دل او ثابت گردانید . و زبان او را به آن گویا ساخت». (۴)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «اخلاص ، جمع می سازد همه اعمال فاضله را . و آن معنی است که کلید آن قبول ، و «سجل» (۵) آن ، رضاست . پس هر که خدا عمل او را قبول می کند خدا از او راضی است ، و او از جمله مخلصان است اگرچه عمل او اندک باشد . و کسی که خدا قبول نمی کند عمل او را ،

ص: ۹۶۵

۱- ۳۰. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۲۶ .

۲- ۳۱. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۲۶ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۲۲

۳- ۳۲. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶ ، ح ۳ .

۴- ۳۳. کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶ ، ح ۶ .

۵- ۳۴. در اینجا به معنی امضا است .

مخلص نیست، اگر چه عمل او بسیار باشد. بعد از آن، می فرماید: و ادنی مرتبه اخلاص، آن است که: بنده آنچه قدر طاقت اوست به جا آورد. و در نزد خدا قدری و مرتبه ای از برای عمل خود قرار ندهد، که به واسطه آن مکافات و مزدی از خدا طلبد، زیرا، او می داند که: اگر خدا حق بندگی را از او مطالبه نماید، از ادای آن عاجز است. و پست ترین مقام بنده مخلص در دنیا آن است که: از جمیع گناهان سالم ماند. و در آخرت، آن است که: از آتش خلاص شود و به بهشت فایز گردد». (۱)

و بالجمله، صفت اخلاص، سر همه اخلاق فاضله، و بالاترین جمیع ملکات حسنه است. قبول عمل به آن منوط، و صحت عبادت به آن موقوف است. و عملی که از اخلاص خالی باشد، در نزد پروردگار اعتبار ندارد. و در نزد «مستوفیان» (۲) روز جزا به چیزی بر ندارند.

قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر*** خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

بلکه مادامی که مرتبه اخلاص، کسی را نباشد، خلاص از شر شیطان نشود. چون آن لعین، قسم به عزت رب العالمین یاد کرده که همه بندگان را گمراه سازد مگر اهل اخلاص را. چنانکه حکایت از زبان آن پلید در قرآن مجید شده که:

«قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين». (۳)

و شاهد بر این، حکایتی است که از اسرائیلیات وارد شده که: درختی بود

ص: ۹۶۶

-
- ۱- ۳۵. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵، ح ۱۸.
 - ۲- ۳۶. حق گیرنده، (گیرندگان اعمال در روز قیامت)
 - ۳- ۳۷. شیطان گفت: «به عزت و جلال تو قسم که خلق را تمام گمراه خواهم کرد. مگر خاصان از بندگان که برای تو خالص شدند». ص، (سوره ۳۸) آیه ۸۲ و ۸۳.

که جمعی آن را می پرستیدند . و عابدی در بنی اسرائیل بر آن مطلع شده ، غیرت ایمان ، او را بر این داشت که تیشه برداشته روانه شد ، که آن شجره را قطع نماید . در راه ، شیطان به صورت مردی به او دچار شده ، گفت : به کجا می روی ؟ گفت : درختی است که جمعی از کفار به جای پروردگار ، او را می پرستند می روم تا آن را قطع کنم . گفت : ترا به این چکار . و گفتگو میان ایشان به طول انجامید ، تا امر آن منجر شد که دست در گریبان شدند و عابد ، شیطان را بر زمین افکند . چون شیطان خود را عاجز دید ، گفت : معلوم است که تو این عمل را به جهت ثواب می کنی . و من از برای تو عملی قرار می دهم که ثواب آن بیشتر باشد ، هر روز فلان مبلغ به زیر سجاده تو می گذارم ، آن را بردار و به فقرا عطا کن . عابد فریب شیطان را خورده ، از عزم قطع درخت در گذشت و به خانه برگشت . و هر روز سجاده خود را بر می چید ، همان مبلغ در آنجا بود بر می داشت و تصدق می کرد . و چون ، چند روز بر این گذشت ، شیطان قطع وظیفه را نمود و عابد در زیر سجاده خود زرنیافت . تیشه برداشته رو به قطع درخت نهاد .

شیطان سر راه بر او گرفته ، باز بر سر مجادله آمدند . در این مرتبه ، شیطان بر عابد غالب شده ، او را بر زمین افکند . عابد حیران ماند .

از شیطان پرسید که : چگونه این دفعه بر من غالب آمدی . گفت به واسطه اینکه در ابتدا نیت تو خالص بود و به جهت خدا قصد قطع درخت کرده بودی و این دفعه به جهت آلودگی طمع ، به قطع آن می روی ، و نیت تو خالص نیست ، به این جهت من بر تو غالب گشتم . (۱)

صفت بیست و دوم : نفاق و دورویی ، و مذمت آن

نفاق و دورویی

و مراد از آن در این مقام ، دورویی و دو زبانی است ، به این طریق که : در حضور کسی او را مدح و ستایش کنی ، و اظهار دوستی و نیکخواهی نمایی . و در غیاب او برخلاف آن باشی ، و مذمت او کنی و در صدد اذیت او باشی . یا آنکه میان دو نفر که با یکدیگر دشمن اند ، آمد و شد نمایی و با هر یک در دشمنی دیگری موافقت کنی . و خود را دشمن او و انمایی . و او را بر عداوت آن دیگری تحسین کنی . و دشمنی او را در نظرش جلوه دهی . و چنان نمایی که تو هم یاری او می کنی . و این صفت از جمله مهلکات عظیمه است .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که دو رو باشد در دنیا ، فردای قیامت او را دو زبان از آتش خواهد بود . (۲)

و فرمود : «بدترین بندگان خدا در روز قیامت ، کسی خواهد بود که در دنیا دورو باشد . - یعنی : شخصی را به رویی ملاقات کند و دیگری را به رویی - » . (۳)

و نیز فرمود که : «در روز قیامت هر که دو رو باشد

ص: ۹۶۸

۱- ۳۸. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۲۲

۲- ۱. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۰۴ .

۳- ۲. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۰۳ ، ح ۶ .

خواهد آمد یک زبان از قفای او آویخته ، و یک زبان دیگر از پیش روی او ، و شعله خواهند کشید تا رخسار او را بسوزانند . و ندا خواهد رسید که : این است که در دنیا دورو و دو زبان بود» . (۱)

موارد استشنا شده از نفاق

و مخفی نماند که : این در صورتی است که غرض از تردد میان دو دشمن و موافقت با آنها ، محکم کردن دشمنی ایشان و امثال آن باشد . اما هرگاه کسی آمد و شد با دونفر ، که با هم دشمن اند نماید ، و اظهار دوستی خود با هر یک نماید ، و فی الواقع هم با هر دو ، دوست باشد ، این نفاق نیست . گو دوستی او با هر یک ، دوستی صداقت و حقیقی نیست ، چون دوستی حقیقی با کسی ، با دوستی دشمن او جمع نمی شود . و همچنین ، اگر کسی از شر کسی دیگر ترسد ، و به جهت دفع شر او با او اظهار دوستی کند ، و مدح او نماید به چیزی که اعتقاد به او نداشته باشد ، و با او مدارا و او سلوک کند ، این نیز اگر چه نفاق است ، و لیکن تا ضرورت ، دال به آن است ، مذموم نیست ، و جایز است شرعا .

همچنان که مروی است : «مردی در در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اذن دخول طلبید حضرت فرمود : اذن دهید او را که بد مردی است از قبیله ای . چون آن شخص داخل شد ، حضرت با او نیز به تکلم آمد ، به نحوی که حاضران گمان کردند که آن

ص : ۹۶۹

شخص را در خدمت آن سرور قدر و منزلتی است . چون بیرون رفت ، عرض کردند که : در اول چنین فرمودی و چون داخل شد ، با او حسن سلوک به جا آوردی ؟ آن جناب فرمود که : بدترین خلق خدا در روز قیامت ، کسی است که احترام و اکرام او نمایند ، که خود را از شر او محافظت نمایند» . (۱)

و همه اخباری که در خصوص مدارا وارد شده است . دلالت بر تجویز این نوع می کند .

و از بعضی از صحابه منقول است که : «ما بر روی کسانی چند بشاشت و خرمی می کردیم ، که دلهای ما بر ایشان لعنت می کرد» . (۲)

و همچنان که اشاره به آن شد . چون از این نوع سلوک ، در وقتی است که ناچار باشد که با آن شخص شریر آمد و شد نماید ، و در ترک او و ترک مدارا ، مظنه ضرر باشد . نه اینکه مانند اکثر اهل این زمان ، که به محض ردائت نفس ، یا ضعف آن ، یا به طمع بعضی از فضول دنیا ، یا به توهمات بی جا با اکثر مردم بنای دورویی گذارده ، و ایشان را به سخنانی مدح می کنند که اصلا دل ایشان از آن خبر ندارد ، و این را مدارا و حسن سلوک می نامند .

صفت بیست و سوم : غرور و مذمت

غرور

که منشا اکثر آفات و شرور است . و اصل معنی غرور ، فریب خوردن است . و مراد از آن در این مقام ، فریفته شدن به شبهه و خدعه شیطان است ، در ایمن شدن از عذاب خدای - تعالی - ، و مطمئن گشتن

ص : ۹۷۰

۱-۴. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۰۵ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۸۲ .

۲-۵. جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۴۱۳

به امری که موافق هوا و هوس ، و ملایم طبع باشد . پس هر که را اعتقاد آن باشد که او بر راه خیر است ، و آن طریقه ای که دارد طریقه صحیح است ، و چنین نباشد ، آن شخص مغرور است . و اگر فریفته امری شود که به واسطه آن خود را شخصی داند ، آن عجب است - که مذکور شد - و اگر چه آن نیز از اقسام غرور است ، و لیکن مراد در این مقام از غرور ، مغرور شدن است به صحت آن کاری که می کند ، و درست بودن آن . و چون بیشتر مردم به خود گمان نیک دارند ، و افعال و اعمال خود را درست پندارند ، و حال اینکه در آن گمان ، خطا کارند ، پس ایشان مغرورند . مثل کسانی که مال مردم را می گیرند ، و به مصرف خیرات و مبرات می رسانند ، و مساجد و مدارس بنا می نهند ، و پل و رباط می سازند ، و چنان پندارند که عمل نیکی کرده اند ، و به سعادت رسیده اند . و این ، محض غرور و غفلت است . و شیطان لعین او را فریب داده است . و بدان که : منبع هر هلاکتی ، و سرچشمه هر شقاوتی ، غرور و غفلت است .

و به این سبب ، سید رسل صلی الله علیه و آله فرموده : «خوشا خواب زیرکان ، و افطار کردن ایشان ، که چگونه مغبون کرده اند بیداری احمقان ، و سعی و اجتهاد ایشان را ، زیرا حمق ، موجب غرور به بیداری و اجتهاد می گردد . و هر آینه به

قدر ذره ای از عمل صاحب تقوی و یقین ، بهتر است از عملی که روی زمین را مملو کرده اند از مغرورین» . (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که : «مغرور ، در دنیا مسکین است ، و در آخرت مغبون و زیانکار ، چون عوض کرده است بهتر را به زبونتر و تعجب مکن از خود ، که بسا باشد که : فریفته شوی به مال و صحت بدن خود . و گمان کنی که باقی خواهی بود . و بسا باشد که : فریفته شوی به طول عمر خود و اولاد واصحاب خود . و پنداری که به سبب آنها نجات خواهی یافت . و گاهی فریفته شوی به آنچه به همه خلق می نمایی ، از پشیمانی بر تقصیرات خود در عبادت . و شاید خدا از دل تو آنچه را به خلق می نمائی داند . و بسا باشد که نفس خود را به تکلف بر عبادت بداری و حال اینکه خدای - تعالی - اخلاص از تو طلب کند . و بسا باشد که افتخار کنی به علم و نسب خود و حال آنکه غافل باشی از آنچه از احوال تو پنهان است بر تو و خدامی داند . و بسا باشد که توهم کنی که خدا را می خوانی ، و حال آنکه تو غیر خدا را عبادت کنی . و بسا باشد که پنداشته باشی که نصیحت خلق می کنی و حال آنکه قصد تو آن باشد که مردم به سوی تو میل نمایند .

و بدان که : از ظلمتهای غرور و فریب بیرون نمی روی ، مگر به خضوع از برای خدا .

و باز گشت به سوی او از روی

ص: ۹۷۲

۱- ۱. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۹۱ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۲۶ .

صدق، و دانستن عیوب خود. و اگر مغرور شوی و به خود راضی باشی، به هر حال که در آن هستی هیچ احدی از تو شقی تر و عمر ضایع کننده تر نخواهد بود. و در روز قیامت حسرت و ندامت خواهی یافت». (۱)

فصل: طوایف اهل غرور، و اسباب غرور، و معالجه آنها

کفار و صاحبان مذاهب فاسد

طایفه اول: کفار و صاحبان مذاهب فاسده اند، که شیطان ایشان را به غفلت انداخته و به شبهات واهی ایشان را از راه حق بیرون کرده، و آنها به فریب او از راه رفته و خود رامحق پنداشته اند.

و معالجه این غرور، آن است که: هر کسی باید تامل کند، و بداند که: انسان، محل سهو و خطاست. و شیطان در کمین او نشسته است. و بسا اموری که آدمی یقین به آن داشته، سپس خلاف آن ظاهر گشته. پس بعد از این تامل، در صدد تفحص از مذاهب برآید، و به قدر قوه و طاقت، سعی در تحصیل حق نماید، تا اینکه از آن غرور و غفلت برآید. و اگر در هنگام فحوص و سعی، اجل او در رسد، و قبل از ظهور حق بر او، بمیرد، امید آن است که خدا بر او رحمت نماید.

«لا یکلف الله نفسا الا وسعها».

یعنی: «هیچ کس را خدا زیاده از قدر طاقت، تکلیف نمی فرماید». (۲)

اهل فسق و معاصی

طایفه دوم: فرو رفتگان به شهوات دنیویه، و غریقان لذات نفسانیه، و اهل فسق و معاصی اند. و مغرورین از این طایفه بر چند نوع اند:

نوع اول:

ص: ۹۷۳

۱- ۲. محجه البیضاء، ج ۶، ص ۳۵۶. و بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰

۲- ۳. بقره، (سوره ۲) آیه ۲۸۶

جماعتی هستند که : سبب غرور و فریب ایشان ، گمان نقد بودن دنیا و نسیه بودن آخرت شده ، و از این غافل گشته اند که اگر چه دنیا نقد و آخرت نسیه است ، اما نه چنین است که هر نقدی بهتر از نسیه بوده باشد . و اگر چنین بودی چرا هرگاه طبیعی مریض را منع کند از بعضی طعامهای لذیذ ، که نهایت رغبت به آنها دارد ، و به جهت اینکه مبادا بعد از این ، مرضی از برای او هم رسد ، ترک طعامهای نقد را می کند ، به امیدصحت نسیه ، و هرگاه شخص امینی ده دینار از او بگیرد ، که بعد از یکسال یا دو سال ، بیست دینار به او بدهد ، دست از ده دینار نقد بر می دارد به طمع بیست دینار نسیه .

و چرا این قدر خود را به زحمت سفرها و خطر دریاها می اندازد ، از جهت راحت بعد از این .

بلکه اکثر اعمال بندگان از زراعت و تجارت و معاملات ، از این قبیل است ، زیرا مال نقد خود را صرف می کند به امید نسیه بیشتر . پس هرگاه یک نقد را توان داد به جهت دوئی نسیه ، چگونه دنیای پست را که قدر محسوس در جنب آخرت ندارد ، به عوض آن نتوان داد . علاوه بر این ، جمیع لذات دنیوییه را به انواع آفات و کدورات مشوب ، وعیش و عشرت آن ، به چندین غم و غصه مخلوط است .

محیطش پر کدورت مرکزش دور*** هوایش پر عفونت چشمه اش شور

به خلاف لذات اخروییه که از همه آفات دور ،

و به هیچ وجه به کدورتی ممزوج نیست . سلطنتی است بی زوال ، و راحتی است بی رنج و ملال .

نوع دوم : کسانی هستند که : سبب غرور و غفلت ایشان ، گمان این است که لذات دنیاامری است یقینی و لذات اخرویه چیزی است احتمالی ، و یقینی از احتمالی بهتر است . وعامل [از امر] یقینی دست بر نمی دارد به امید امر احتمالی . و منشا این نیست ، مگر کفرظاهری یا باطنی ، که اظهار آن را نمی کند . و چنین کسی از زمره کفار محسوب ، و دفع این غرور ، به تحصیل یقین به امور معاد است به ادله واضحه قطعیه . با وجود اینکه همچنین نیست که هر یقینی را بر هر احتمالی توان ترجیح داد . و از این جهت است که اگر در سفره ، عسلی باشد ، که احتمال زهر در آن باشد ، البته عاقل از آن اجتناب می کند . ولذات یقینی عسل را به ضرر احتمالی زهر ترک می کند . به خصوص ، احتمالی که جمعی کثیر از اهل علم و عقل بر آن گواهی دهند . و اکثر منافع دنیویه از زراعات و معاملات ، که عقلا مال نقد را صرف آن می کنند ، به طمع نفع احتمالی است .

و همچنین ، می بینیم که : آدمی مال کثیر خرج می کند ، که زنی بخواهد به جهت حصول اولاد ، و حال اینکه گاه است آن زن عقیم باشد ، یا در خود او ناخوشی باشد که عدیم الولد باشد . بلکه هر زحمتی که کشیده می شود و هر خرجی که می شود که نفع آن یکسال دیگر مثلا عاید شود محض احتمال است

، چون بودن این شخص و حیات او تایکسال دیگر نیست مگر به محض احتمال . پس این مغرور احمق چگونه مال نقد یقینی خود را تلف می کند و از راحت قطعی خود دست برمی دارد به امید نفع و راحت جزئی احتمالی که احدی یقین ندارد که متحقق خواهد شد . و لذت کدورت آلوده چند روزه دنیا را مضایقه دارد که دست بردارد به امید لذت جاوید آخرت که به اعتقاد او اگر چه احتمالی باشد و لیکن اعظام عقلا از انبیا و اولیا و اساطین حکما و عرفا بر وجود آن گواهی داده اند . و به این دو نوع از مغرورین اشاره است آنچه را که خداوند عالم فرموده است که :

«و غرتهم الحیوه الدنیا» .

یعنی : «زندگانی دنیا و حیات این عاریت سرا ، ایشان را فریفته کرده است» . (۱)

نوع سوم : طایفه ای هستند که : شیطان ایشان را به خدا مغرور نموده .

چنان که خدای - تعالی - فرموده است : «و غرکم بالله الغرور» . (۲)

ایشان جماعتی هستند که دنیا فی الجمله به ایشان روی آورده است و بعضی از نعمتهای آن از برای ایشان میسر شده پس نعمتهای خدا را در دنیا از برای خود ملاحظه نمایند و بسیاری از مؤمنین را مشاهده نمایند که محتاج و فقیر و شکسته و علیل اند آنگاه شیطان در مقام فریب ایشان بر می آید که : معلوم است که خدا را نظر لطف و مرحمتی با ما هست که با فقرا نیست . و محبتی که با ما دارد با ایشان ندارد . و اگر نه چنین بودی چنانکه با ما احسان فرموده است با ایشان نیز کردی . و

ص: ۹۷۶

۱-۴. انعام ، (سوره ۶) آیه ۷۰ .

۲-۵. حدید ، (سوره ۵۷) آیه ۱۴

چون لطف و محبت او با ما بیشتر است ظاهر است که در آخرت نیز احسان او با ما بیشتر خواهد بود . و مرتبه ما بالاتر خواهد بود .

و این خیالی است فاسد و توهمی است باطل . بلکه در نظر ارباب بصیرت این عین ذلت و پستی و خواری و نگونسازی است ، زیرا نعمتهای دنیا و لذتهای آن همه موجب هلاکت ، و باعث دوری از درگاه رب العزه اند . نفس انسانی از آنها هلاک می گردد . و از این هت خدا ، دوستان خود را در دنیا از آن پرهیز می فرماید و محافظت می کند .

همچنان که پدر مهربان ، فرزند عزیز خود را از حلویات و طعامهای لذیذ پرهیز می دهد .

و معامله خدا با مؤمنین و اهل کفر و فسق در دنیا مثل کسی است که : دو بنده داشته باشد که یکی را نهایت محبت و دوستی داشته باشد و دیگری در نظر او خوار و پست باشد پس اولی را از لپو و لعب منع می کند . و او را در مکتب محبوس می سازد تا علم و ادب بیاموزد . و او را در هنگام مرض ، دواهای ناگوار می خوراند . و طعامهای لذیذ را از او باز می گیرد . ولی دومی را به حال خود وا می گذارد تا هر چه دلخواه او است چنان کند . و شب و روز خود را به بازی صرف کند . پس اگر این بنده چنین داند که مولای او ، او را دوست تر دارد بسی نادان و احمق خواهد بود .

و از این سبب بود که اکابر دین ، هر وقت که دنیا به ایشان

ص: ۹۷۷

رو می کرد محزون می گشتند و می گفتند: نمی دانیم چه گناهی از ما سر زده . و چون فقر ، به ایشان رو می آورد می گفتند : مرحبا به شعار نیکان و پسندیدگان . و اما اهل غفلت و غرور ، از این غافل اند و چنان پندارند که : اقبال دنیا کرامتی است از خدا ، و ادبار آن ذلت و پستی است . و از حقیقت امر غافل گشته اند و دیده بصیرت ایشان پوشیده شده تا زحمت راحمت ، و ذلت را عزت دانسته اند .

خاردان آن را که خرما دیده ای ای*** که بس «نان کور» (۱) و بس نادیده ای

تخته بند است آنکه تختش خوانده ای*** صدر پنداری و بر درمانده ای

و خدا از احوال ایشان خبر داده و می فرماید :

«فاما الانسان اذا ما ابتليه ربه فاکرمه و نعمه فيقول ربی اکرم و اما اذا ما ابتليه فقدر عليه رزقه فيقول ربی اهان» .

خلاصه معنی آنکه : «اما انسان چون پروردگار او امتحان کند او را ، و نعمتی به او دهد ، از راه جهل و نادانی می گوید : خدا به من اکرام کرده است . و چون امتحان او کند ، و روزی او راتنگ گیرد ، گوید خدا مرا خوار خواسته است» . (۲)

کسی به این غرور مبتلا باشد ، باید اندکی تامل کند ، و دیده بصیرت بگشاید ، و به احوال زمره بار یافتگان بارگاه کبریا از طایفه انبیا و اولیا نظر کند و ببیند که :

هر که در این بزم مقرب تر است*** جام بلا بیشترش می دهند

و چگونه در دنیا به بلاها و محنتها گرفتار گشته اند ،

ص: ۹۷۸

۱-۶. نمک شناس ، بخیل .

۲-۷. فجر ، (سوره ۸۹) آیه ۱۶-۱۵ .

و ایام خود را به رنج و عناگذرانیده اند .

تلخ گرداند زغمها خوی تو*** تا بگردد چشم بد از روی تو

خلق را با تو بسی بدخو کند*** تا تو را ناچار رو آن سو کند

و گذران راندگان در گاه عزت را ، چون قارون و فرعون و شداد و غیر ایشان از کفار و پادشاهان جبار را ملاحظه نماید . و

آیات کتاب کریم را بخواند و در آنها تامل کند و ببیند که می فرماید :

«ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون» .

یعنی :

«آیا گمان می کنند که آنچه را امداد کرده ایم ، ایشان را به آن از اموال و اولاد ، خیراتی است که از برای ایشان پیش

فرستاده ایم ، نه چنین است ! بلکه ایشان نمی فهمند» . (۱)

و می فرماید :

«فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغته» .

یعنی : «پس گشودیم بر ایشان درهای هر نعمتی را ، تا چونکه شاد و فرحناک شدند به آنچه به ایشان عطا شده است ناگاه بی

خبر ایشان را گرفتیم» . (۲)

و می فرماید :

«انما نملی لهم لیزدادوا اثما» .

یعنی : «این است و جز این نیست که برایشان می نمایم از نعمتهای دنیا تا غافل گردند ، و گناه را زیاد کنند» . (۳)

نوع چهارم : کسانی هستند که شیطان فریب ایشان را داده ، اینکه خدای - تعالی - ارحم الراحمین است و گناهان عاصیان در

جنب دریاهای رحمت او قدری ندارد و ناامیدی از کرم او مذموم ، و رجای

ص: ۹۷۹

۱- ۸. مؤمنون ، (سوره ۲۳) آیه ۵۶- ۵۵ .

۲- ۹. انعام ، (سوره ۶) آیه ۴۴ .

۳- ۱۰. آل عمران ، (سوره ۳) آیه ۱۷۸

به رحمت او محمود است ، ابلیس ، ایشان را به این خدعه فریفته ، مرتکب انواع معاصی و ظلم می گرداند . و غافل می شوند از اینکه مقتضای کرم و حکمت چیست ! و معنی رجای محمود کدام است ! و نمی دانند که آنچه ایشان دارند رجا نیست ! بلکه حمق است .

همچنان که سید رسل صلی الله علیه و آله فرموده که : «احمق کسی است که نفس او پیروی هوا و هوس نماید ، و تابعت خواهشهای خود کند ، و با وجود این ، آرزو از خدا داشته باشد» . (۱)

رجا از عمل منفک نمی گردد ، زیرا کسی که به چیزی امید داشته باشد ، در طلب آن بر می آید .

و همچنان که کسی در دنیا زن نگیرد و امید اولاد داشته باشد احمق است ، همچنین ، کسی که امید رحمت از خدا داشته باشد ، و عمل نکند احمق خواهد بود .

و اما اعتماد به کرم خدای - تعالی - ، با وجود ارتکاب انواع معاصی و ملامتی ، پس ، باید تامل نمود ، که خدا اگر چه کریم است ، اما صادق القول نیز هست . و دروغ و فریب را در ساحت کبریایی او راه نیست . و در جمیع کتب خود ، گناهکاران را به عذاب الیم وعده داده و فرموده است :

«و من يعمل مثقال ذره شرا یره» .

یعنی : «هر که به قدر ذره ای بدی کند ، جزای آن را خواهد دید» . (۲)

و دیگر فرموده است :

«و ان لیس للانسان الا ما سعی» .

یعنی : «هیچ

ص : ۹۸۰

۱- ۱۱. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۲۹۲ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۲۶ .

۲- ۱۲. زلزال ، (سوره ۹۹) آیه ۸ .

چیز از برای انسان نیست ، مگر آنچه را در حق آن کرده است» . (۱)

و می فرماید :

«کل نفس بما کسبت رهینه» .

یعنی : «هر نفسی در گرو عملی است که اندوخته است» . (۲)

پس ، ای جاهل مغرور ! اگر خدا را در این گفتارها - العیاذ بالله - کاذب می دانی ، پس در آنچه از کرم خود بیان نمود چرا اعتماد می کنی ؟ ! و اگر او را صادق می دانی ، چگونه با وجود اصرار بر معاصی ، امید آمرزش داری ؟ ! ای بیچاره ملاحظه کن به واسطه معاصی ، قومی بی شمار را خدا در دنیا به انواع عذابها معذب ساخته ، و خلقی را به طوفان غرق کرد . و جماعتی را به صاعقه ، هلاک ساخت . آتش بر طایفه ای بارانید ، و شهر گروهی را سرنگون ساخت . شمشیر به دست حبیب خود داد ، که رحمه للعالمین بود ، تا خلقی بی شمار را از دم تیغ آبدار گذرانید . و زن و اطفال ایشان را به اسیری داد . آیا نسبت به آنها کریم نبود ؟ ! و همچنین بعضی معاصی را کشتن مقرر فرموده . پس معلوم می شود که عذاب به واسطه معصیت ، با کرم منافاتی ندارد . و کرم جایی دارد . و عدل ، مکانی . و قهر ، موضعی .

ای جاهل ! سری به جیب تفکر فرو بر و بین آنکه تو را به کرم خود وعده داده ، و رحم خود را بیان فرموده تخصیص به آخرت فرموده ، یا در دنیا نیز کریم و رحیم است و وعده روزی به تو داده و فرموده است :

ص : ۹۸۱

۱-۱۳. نجم ، (سوره ۵۳) آیه ۳۹ .

۲-۱۴. مدثر ، (سوره ۷۴) آیه ۳۸

«و من يتوكل على الله فهو حسبه» .

یعنی : «هر که خدا را وکیل خود کند ، او را کافی است» ؟! (۱)

اگر گویی تخصیص به آخرت دارد ، خود دانی که دروغ می گویی ، بلکه کافری . واگر ، شامل دنیا و آخرت است ، چگونه به جهت تحصیل دنیا آرام نمی گیری ؟! و به قدرقوه خود سعی در خصوص آن می کنی ؟! کو آن کرم و رحمی که شیطان تو را مغرور ساخته ؟! ای مغرور ستمکار ! چگونه کرم اقتضا می کند که : ظالم قوی پنجه بر بندگان ضعیف خدا ظلم کند . و اموال ایشان را به ستم بستاند . و دل ایشان را برنجاند . و به فحش و دشنام ، ایشان را ایذا کند ، یا خون ایشان را بریزد . عرض و ناموس ایشان را برباد دهد . و دود از نهاد ایشان بر آورد . و ایشان دسترسی به جایی نداشته باشند . و باوجود این ، خداوند عادل ، انتقام مظلوم را از ظالم نکشد ، و دل مظلوم را شاد نگرداند ؟!!! نوع پنجم : جمعی هستند که به فریب شیطان ، بعضی نامشروعات را عبادت خداپنداشته اند ، و آنها را به جا می آورند . و به واسطه آنها توقع آمرزش دارند . بلکه خود را آمرزیده می دانند .

و این نوع را مثال بسیار است ، مثل اینکه : بعضی از ظلمه به ظلم و ستم ، مال مردم را می گیرند ، و آن را به فقرا می دهند . یا مسجد و مدرسه و پل و رباط بنا می کنند

ص: ۹۸۲

. و از این قبیل است که بعضی از اهل علم در مجامع و محافل ، تکلیف به شخص صاحب آبرویی می کنند ، که مبلغی به فقیری یا به جهت بنای خیری بدهد ، و نمی دانند از وجوه واجبه چیزی بر ذمه او هست یا نه و آن بیچاره از رد او خجالت می کشد . بلکه بسا باشد که می ترسد .

و مثل اینکه بعضی از تعزیه خوانان که در تعزیه حضرت امام حسین علیه السلام غنا می کنند . و احادیث دروغ جعل می نمایند . و مثل آنچه بعضی از عوام الناس در تعزیه سید الشهداء علیه السلام مرتکب می گردند ، که موضعی را زینت می کنند ، و مانند اهل کوفه و شام آنجا را آئین می بندند . بلکه بعضی از اهل ظلم ، زینت آنها را از مال فقرا و رعایا می گیرند . و جمعی در دهه اول محرم ، مجلسها و محفلها آراسته می کنند . و مشعلها و فانوسها و صورتها نصب می نمایند . و به این وسیله اسرافهای بسیار می کنند . و زنان را با مردان در یک مجمع حاضر می سازند . و پسری را با مردی بر بالای منبر می کنند ، تا به نعمات غنای حرام چند کلمه بخواند . و بسا باشد که مردان را لباس زنان می پوشانند ، و تشبیهات در می آورند . و طبل و کوس و نقاره می کوبند . و این هنگامه را تعزیه امام حسین می نامند . و از چنین اعمال قبیحه رکیکه توقع اجر و ثواب دارند . غافل از اینکه تعزیه ، امری است مستحب ، و به این واسطه نامشروعات متعدده تحقق می یابد ، و با وجود آنکه این امر ، بازیچه و لهُو و لعب است ، نه

نوع ششم : قومی هستند که معاصی بسیار از ایشان سر می زند . و طاعت بی شمار از ایشان فوت می گردد . و لیکن همه آنها را فراموش می نمایند . و یک طاعتی که از ایشان به عمل آمد ، آن را حفظ می کنند ، و به واسطه آن ، منت بر خدا می گذارند . و خود را آمرزیده مطلق می دانند . مثل اینکه در همه عمر ، یک دفعه حج می کنند ، یا به یکی از مشاهد مشرفه می روند . یا مسجدی می سازند ، یا رباطی بر پا می کنند . و حال آنکه هیچ یک از عبادات دیگر ایشان به نحو مقرر در شریعت نیست . یا اجتناب از مال مردم نمی کنند . یا در ادای زکات و خمس خود تقصیر می کنند . یا از ایذا و عیب مسلمین احتراز نمی نمایند . و همه اینها را فراموش می نمایند . و آن یک عمل ، همیشه در مد نظر ایشان است . و چنان با خود خیال می کنند که چگونه خدا مرا عذاب می کند ! و حال اینکه حج کرده ام ، یا مسجد بنا کرده ام ، یا رباط بر پا کرده ام ، یا روزی چقدر قرآن خوانده ام و امثال اینها . و چنین شخصی ، باید در صدد محاسبه اعمال خود باشد . و همه اعمال خود را با یکدیگر موازنه کند . و خیر و شر آنها را ملاحظه نماید ، تا ببیند کدام افزونتر ، و کدام کفه ترازوی اعمالش سنگین تر است .

اهل علم

طایفه سوم : از اهل غرور و غفلت ، اهل علم اند . و مغرورین این طایفه بسیارند .

آری :

در این خرقه بسی آلودگی هست*** خوشا

و از جمله مغرورین ایشان، فرقه ای هستند که اکثر عمر خود را صرف علم کلام و مجادلات نموده، و اکثر اوقات خود را صرف تعلیم آداب مناظره رسانیده، در ایرادشکوک و شبهات، تالیفات ساخته و پرداخته، نه در عقاید دینیه از مرتبه پست ترین عوام تجاوز نموده، و نه یک مذهب را پا برجا کرده. گاهی به این رای میل کند، و زمانی آن قول را اختیار می کند. و عقاید او مانند ریسمانی که در مقابل باد آویخته باشد، گاهی به چپ میل کند گاهی به راست. از اکثر علوم آگاه، و لیکن در معرفت خداگمراه اند.

خداوند علم و خداوند رای*** شناسای هر چیز غیر از خدای

و با وجود این، چنان پندارد که هیچ کس چون او خدا را نشناخته، و به صفات اودانا نشده. و فکر کردن در شبهات جدلیه کلامیه را افضل طاعات داند. و به آن توقع ثواب دارد. و به این خیال فاسد، مغرور، و فریفته شیطان شده. و از علوم دینیه، که منشاسعادات دنیویه و اخرویه اند، باز می ماند. و به طاعات و عبادات و تهذیب اخلاق نمی پردازد. و غافل از این شده است که: این شکوک و شبهات را مدخلیتی در تصحیح عقاید نیست. و از این جهت عقاید بسیاری از عوام الناس از این شخص محکم تر است.

بلی: فایده بعضی از مسائل این علم آن است که: اگر ملحدی یا صاحب بدعتی در مقام تخریب دین

ص: ۹۸۵

برآید، و دفع وی به قهر و غلبه میسر نباشد، صاحب علم و جدل، تشکیکات او را به قواعد علم مناظره دفع نماید. و در بسیاری از اعصار، به خصوص در این ازمنه، فایده و اثری بر آن مترتب نمی گردد، زیرا مبتدعی که دفع او موقوف به این علم باشد نادر است. و حصول بدعت و شبهه از برای کسانی که در این علم فرو رفته اند، بیشتر است.

و فرقه ای دیگر هستند که کمال را منحصر در عبارت فهمی می دانند. و روزگار عزیز خود را صرف فهمیدن مطالب غیر، که صحت آنها معلوم نیست می کنند. بلکه گاه است از برای عبارتی وجوه بسیار، و احتمالات بی شمار پیدا می کنند. و مدتهای مدید از عمر را به دانستن احتمالات عبارت مخالف مذهبی، یا فاسقی در مساله ای که نه به کار دنیامی آید، و نه به کار آخرت ضایع می کنند. و این عمل لغو را کمال و دانش می دانند. و از تحصیل معارف باز می مانند.

و طایفه ای دیگر اوقات خود را مصروف بر تعلم صرف و نحو و معانی و بیان و شعرو منطق می نمایند. و روزگار خود را در دقایق آنها به انجام می رسانند. به گمان آنکه علم شریعت و حکمت بر آنها موقوف است. و غافل اند از اینکه علمی که موقوف علیه علمی دیگر است، باید به قدر ضرورت در آن اکتفا نمود. علاوه بر این، آن هم وقتی فایده ای دارد که از آنچه مقصود است به کار برده شود، نه اینکه تمام عمر را صرف همان مقدمه کرد و

از مقصود اصلی باز ماند .

و گروهی دیگر هستند که : مشغول علم شریعت می شوند ، و لیکن برفن معاملات ، از علم فقه اقتضار می کنند . و فروع نادره و فروع شاذه در آن را تتبع می کنند و از علم عبادات و اخلاق ، و اشتغال به طاعات دور می افتند .

و فرقه دیگر برفن معاملات و عبادات هر دو سعی می کنند ، و لیکن از قدر ضرورت از آنها تجاوز می کنند و در مسائل غیر مهمه ، و فروع غیر متحققه ، اوقات را صرف می کنند ، و به مطالب غیر مفیده می پردازند . و از آنچه مقصود از علم شریعت است ، که تهذیب اخلاق باشد باز می مانند .

صد هزاران فضل دانی از علوم***جان خود را می ندانی ای ظلوم

نیک دانی فایده هر جوهری***در بیان جوهر خود چون خری

نیک می دانی «بجوز و لا یجوز» (۱)***خود ندانی تو یجوزی یا «عجوز» (۲)

این روا ، وین ناروانانی و لیک***ناروایی یا روایی بین تو نیک

قیمت هر کاله می دانی که چیست***قیمت خود را ندانی احمقی ست

سعدها و نحسها دانسته ای***نگری سعدی تو ناشایسته ای

در گشاد عقدها گشتی تو پیر***عقده ای چند دگر بگشاده گیر

عمر در محمول و در موضوع رفت***بی بصیرت عمر در مسموع رفت

جان جمله علمها این است این***که بدانی من کیم در یوم دین

از اصولیت اصول خویش به***که بدانی اصل خود ای مرد «مه» (۳)

حد اعیان و عرض دانسته گیر***حد خود را دان که نبود زان گریز

و قومی دیگر در همه علوم شرعیه

ص: ۹۸۷

۱-۱۷. یعنی : کارهای جایز و غیر جایز ، و درست و نادرست را خوب می دانی .

۲-۱۸. درمانده .

۳-۱۹. بزرگ

جد و جهد می نمایند ، و به دقایق آنها می رسند . و شب و روز در مسائل آنها تعمق می کنند . و علاوه بر آن ، مواظبت بر طاعات ظاهریه می نمایند . و لیکن صفات نفسانیه خود را مهمل گذارده و از فکر آفات نفس خود غافل شده اند . و گاه باشد که متوجه اصلاح اخلاق خود نیز شده اند و مهلکات ردیه واضحه رادفع نموده و لیکن در زوایای نفس او دقایق مکر شیطان و تلبیس او مخفی است ، و او از آنها غافل افتاده . و جمیع این طوایف هرگاه عمل خود را صحیح ، و خود را بر جاده خیر و سعادت دانند ، مغرور و غافل اند ، چون بعضی از ایشان علم مهم را ترک کرده و به آنچه فایده چندان ندارد پرداخته اند ، مثل کسی که مرض مخصوصی داشته باشد که منجر به هلاکت او شود . و او محتاج به آموختن دوائی باشد . آن را ترک نموده و دوائی مرضی دیگر را که معالجه به آن ، ضد مرض او باشد بیاموزد .

و بعضی دیگر اگر چه تحصیل علمی که لازم است کرده است ، و لیکن فایده آن را که عمل باشد ترک نموده ، مثل مریضی که دوائی مرض خود را بیاموزد و کتب معالجات را بخواند و بیماران دیگر را تعلیم کند ، و لیکن مداوای خود را نکنند . و از این طوائف طایفه ای هستند که نفسهای ایشان به اخلاق ناپسند آکنده ، و صفات مهلکه رذیله در آنها مجتمع گشته . و لیکن غرور و غفلت ایشان را به جایی رسانیده که گمان می کنندشان ایشان بالاتر است از آنکه صفت بدی در آنها ظاهر باشد

. و اخلاق رذیله را منحصر در عوام الناس می دانند .

و چون ، آثار کبر و حب ریاست و برتری و شهرت در یکی از ایشان ظاهر گردد تصور کند که این تکبر نیست . بلکه غرض ، عزت دین و اظهار شرف علم است . و چون علامات حسد در او پیدا شود ، زبانش به غیبت امثال و اقران جاری گردد . و به واسطه طعنی که بر او زده باشند یا او را رد نموده باشند یا مزاحم او شده باشند ، پندارد این از راه غضب در دین و بغض فی الله است . و حال آنکه اگر طعن بر دیگری از اهل علم زنند ، یا بر او رد نمایند ، و او را از منصب خود دفع کنند ، این مغرور ، مطلقا غضبناک نمی گردد ، بلکه بسا باشد که شاد شود . و اگر غضب او از برای دین بودی ، نه از راه حسد و عداوت در رد و مزاحمت غضب او بر خود و دیگران یکسان بودی ، و چون علامات ریا در او یافت می شود ، گوید : غرض از اظهار علم و عمل اقتدا کردن مردمان است به من تا هدایت یابند . و تامل نمی کند در اینکه : اگر غرض از اظهار اعمال و احوال خود ، ریا و خود نمایی نیست ، بلکه اقتدای دیگران است ، چرا به اقتدای ایشان به دیگری مسرور نمی شود؟! و اگر غرض ، اصلاح مردم باشد ، باید به هر نوع که به اصلاح می آیند مسرور شود . و چون به مجالس ظلمه داخل شود و مدح و ثنای ایشان کند ، و تواضع و فروتنی

ص: ۹۸۹

از برای ایشان نماید، و ملاحظه این کند که مدح و تواضع ظالم حرام است، شیطان فریب او دهد که اینها در هنگامی حرام است که به جهت طمع در مال ظالم مرتکب اینها شود. اما غرض تو از آمد و شد با اهل ظلم، و مدح و تواضع، دفع ضرر از بندگان خدا است. و خدا بر باطن او مطلع است، که چنین نیست. و اگر مرتبه یکی از امثال و اقران او در پیش آن ظالم بالاتر از او شود، و شفاعت او را در حق بندگان خدا قبول نماید، به نحوی که احتیاج به آمد و شد این شخص نباشد، بر او گران آید. بلکه، اگر تواند که بدگویی او را در پیش آن ظالم کند، تا او را از آن مرتبه بیندازد، خود داری نمایند.

و غفلت و غرور بعضی از این طایفه به جایی می رسد، که: مالهای حرام اهل ظلم را می گیرند، به فریب آنکه مال مجهول المالک است. و می گوید: بر امثال من از پیشوای مسلمین جایز و لازم است که آن را اخذ کرده به قدر حاجت خود را مصرف نماید. و تتمه را به فقرا تصدق کند. و به این فریب، پیوسته مال حرام ایشان را می گیرد، و به اسرافهای خود خرج می کند، و دیناری به فقیر نمی رساند. و بسی باشد که این مغرور، بر خوان ظلمه حاضر گردد، و از طعامهای ایشان می خورد. و چون گویند که: لایق مثل تونیست خوردن این طعامها. گوید:

بر من واجب است ، زیرا این مال ، مجهول المالک است و بر من به قدر قوه سعی در اخذ آن و رسانیدن به فقرا لازم است . و خوردن من هم از آن ، نوعی از اخذ است . پس ، از آن می خورم و قیمت آن را تصدق می کنم . و خدامی داند که هیچ از قیمت آن را به احدی نمی دهد . و این را می گوید که اعتقاد مردم عوام در حق او سست نشود . و حال آنکه بر فرض تصدق کردن ، از این غافل می شود که : خوردن او باعث جرات دیگران ، و رواج امر ظالم می گردد .

و بسیاری هستند که مضایقه از این ندارند که : در پنهان ، از مال حرام ظالم بگیرند ، و طعام ایشان را بخورند و لیکن اگر بدانند که یکی از مستطلعين عوام ، مطلع می شوند ، نهایت ابا و استنکاف از گرفتن آن می کند . و بسا باشد که شوق حضور خدمت سلاطین ، و آمد و شد خانه حکام و امرا در دل او جای گیر باشد ، و لیکن در ظاهر از آن کناره کند تا اعتقاد عوام در حق او قوی گردد . و با وجود اینها ، چنان تصور کند که این دوری و اجتناب ، از راه تقوی و ورع است .

و گاه باشد که بعضی از این طایفه ، پیش نمازی جماعتی کند و چنان داند که : عمل او باعث ترویج دین ، و اقامه شعار اسلام ، و غرض او بر پای داشتن سنت سید المرسلین است . و با وجود این ، اگر دیگری از او

اعلم و اصلح باشد و در آن مسجد به امامت پردازد ، یا بعضی از مریدان او از او تخلف کنند ، و به دیگری اقتدا نمایند ، قیامتی از برای او برپا می شود ، خواب شب و آرام روز از آن بیچاره منقطع می گردد . و باخاطری پریشان و دلی ویران ، شبی به روز و روزی به شب می رساند . و اینها همه علامت آن است که : غرض این احمق از امامت ، نیست مگر حب جاه و ریاست . و بعضی دیگر امامت و پیش نمازی را شغل و وسیله امر معاش و زندگانی خود قرار داده اند ، و با وجود این ، چنین می دانند که : مشغول امر خیر هستند .

ای کبک خوش خرام که خوش میروی بناز*** غره مشو که گربه عابد نماز کرد

و ظاهر آن است که : در امثال این زمان ، امامی که قصد او محض تقرب به خدا و اقامه شعار اسلام باشد ، بسیار کم است . و علامت چنین شخصی آن است که : هر وقت نیت قربت و قصد ثواب در مسجد رفتن و امامت داشته باشد می رود ، و چون از این قصد خالی باشد ترک می کند و تنها نماز می کند . و هر که صلاحیت امامت داشته باشد ، از امامت در مسجد خود ایشان مضایقه نمی کند ، بلکه به او اقتدا می کند . و چنین شخصی اقتدا کردن مردم به او و نکردن در نزد او علی السوی است . و کثرت و قلت در نزد او مطلقا تفاوتی نمی کند . و حال او در وقت انفراد ، با حال او در وقت

امامت ، از برای جماعتی بی شمار یکسان است .

و فرقه ای دیگر هستند که پای بر مسند حکومت شرع نهاده و خود را مفتی یا قاضی یا صدر یا شیخ الاسلام نامیده ، فرمان پادشاه ظالمی را مستمسک حکم الهی نموده ، و از شرایط حکم و فتوی بی خبر ، و از اوصاف حکم شرعی در ایشان اثری نیست . مال و عرض مسلمانان از ایشان در فریاد . و احکام شریعت سید المرسلین از ایشان برباد است .

عادلترین شهودشان رشوه حرام ، و مداخل حلالشان مال بیوه زنان و ایتام .

مفتی بخورد مال یتیمان شهر و باز*** بیچاره ناله از کمی اشتها کند

و بالجمله اصناف مغرورین اهل علم ، به خصوص در امثال این اعصار بسیار است . و کسی که تامل کند می داند که تلبیس و تدلیس و افعال ذمیمه و صفات رذیله بعضی از ایشان به جایی منتهی شده که وجود ایشان ضرر اسلام و مسلمین ، و موجب خرابی دین مبین ، و مردن ایشان نفع ایمان ، و برطرف شدنشان باعث استقامت امر مؤمنان است ، زیرا ایشان «دجال» (۱) دین و علمدار لشکر شیاطین اند .

عیسی بن مریم علیه السلام عالم بد را مثال زده است به سنگی که بر ممر آبی افتاده ، نه خود ، آب می خورد و نه می گذارد که آب ، به زرع بندگان خدا برسد» . (۲)

واعظان

طایفه چهارم : واعظان اند . و اهل غرور و غفلت ایشان نیز بسیار است . بعضی از اینها از احوال نفس و صفات آن ، و از خوف و رجا و توکل و رضا و صبر و شکر و غیره سخن می گوید ،

ص: ۹۹۳

۱- ۲۰. کذاب و فریب دهنده .

۲- ۲۱. محجه البیضاء ، ج ۶ ، ص ۳۱۵ . و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۳۷

و چنان می پندارد که با گفتن اینها و خواندن خلق با اینها ، خود نیز متصف به آنها می گردد ، و حال آنکه در آن صفات از پایه ادنای عامی ترقی ننموده است .

بر همه درس توکل می کند*** در هوا او پشه را رگ می زند

و چنان گمان می کند که غرض او از وعظ ، اصلاح مردم است ، نه امر دیگر . و حال آنکه اگر واعظی دیگر یافت شود که از برای اصلاح خلق بهتر باشد ، و مردم رو به او آورند ، این بیچاره از غصه و حسد نزدیک به مردن می رسد . و اگر یکی مدح و ثنای آن واعظ دیگر را کند ، این با آن مدح کننده دشمن می گردد .

و گروهی دیگر خود را مشغول قصه خوانی و نقالی ساخته ، و «شطح و طاماتی» (۱) چند پرداخته ، و در کلمات ، سجع و قافیه به هم انداخته ، سعی در تحصیل قصه های غریبه و احادیث عجیبه می نمایند . و طالب آند که : مستمعان ، صداها به گریه بلند کنند ، و صیحه ها بکشند ، و بر سر و صورت خود بزنند . و از شنیدن کلمات او حرکات شوقیه نمایند . و از انواع این امور لذت می برند . و بسا باشد که احادیث کاذبه جعل کنند . و قصه های دروغ بر هم بافند از برای رقت عوام و شوق و میل ایشان

و شکی نیست که امثال این اشخاص ، شیاطین انس اند . و خود گمراه اند و مردمان رانیز گمراه می کنند . و سزاوار وعظ و ارشاد نیست ، مگر کسی که قصد او بجز هدایت مردم نباشد

ص: ۹۹۴

. و طمع او از خلق بالکلیه منقطع شده باشد . و مدح و ذم در نظر او یکسان باشد . نه از مذمت ایشان مضایقه داشته باشد - بعد از آنکه در نزد خدا ممدوح باشد - . و نه به مدح ایشان شاد شود ، - و اگر چه حال خود را در نزد خدا نداند - . و چنانچه واعظی دیگر پیدا شود که در ارشاد مردم و هدایت ایشان معین و مددکار او باشد ، نهایت فرح و سرور از برای او حاصل گردد . و با نظر حقارت و پستی به هیچ یک از بندگان خدا ننگرد . بلکه احتمال دهد که هر کس از او بهتر باشد ، زیرا به باطن هر کس و خاتمه امور ، خدا دانایتر است .

مغورین از اهل عبادت

طایفه پنجم : مغورین از اهل عبادت اند . و ایشان نیز اقسام بسیارند : بعضی وسواس در ازاله نجاست بر ایشان غالب شده ، و راضی به طهارت آنچه به فتوای شریعت مقدسه پاک است نمی گردند . و احتمالات بعیده که موجب نجاست شود فرض می کنند . و چون پای مال و شکم به میان آمد ، به هر وضعی که باشد آن را حلال می سازند . بلکه بسا باشد حرام محض را می خورند ، و محملهای بعیده از برای حلیت آن بیان می نمایند و حال اینکه این احتیاطی که در نجاست دارند اگر بر عکس می شد و در اکل مال می بود به دینداری نزدیکتر بود .

و بعضی دیگر ، در وضو وسواس می کنند و اسراف در ریختن آب می نمایند . و گاهی مبالغه در «تخلیل» (۱) و تطهیر اعضا را از حد می برند . و بسا باشد که این

ص: ۹۹۵

۱-۲۳. رساندن آب به زیر موهای محاسن به وسیله خلال کردن با انگشتان .

قدر احتیاط را در غسل ، که اهم است ، نمی کنند . بلکه گاه است در نماز و سایر عبادات ، که وضو به جهت آنهاست ، اصلا احتیاطی به جا نمی آورند ، و در مکان نماز و جامه خود که صحت نماز بر حلیت آنها است ، مطلقا احتراز نمی کنند .

و گروهی دیگر در امر نیت وسواس می کنند . و شیطان چنان بر ایشان غالب شده ، که نمی گذارد نیت صحیحی از ایشان به عمل آید . و ایشان را مشوش می سازد ، تا فضیلت وقت و ثواب جماعت از ایشان فوت گردد . و آن را مکرر می کنند . و در تکبیره الا-حرام ، احوال غریبه به جا می آورند . و همین احتیاط در اول نماز است . و بعد از آن غافل می شوند و در هیچ جزئی دیگر از نماز احتیاط نمی کنند ، و حضور قلبی ندارند و گمان می کنند که کار نیکی می کنند .

و بعضی دیگر در دقایق قرائت وسواس می کنند و در اخراج حروف از مخارج ، سعی بلیغ می نمایند . و در «تشدیدات و ادغامات» (۱) و «غنه و اماله» (۲) جد و جهد می کنند و مطلقا در غیر این ، از مسائل و حضور قلب اهمی ندارند و چنان پندارند که همین که قرائت صحیح باشد ، نماز مقبول است . و حال آنکه : امر قرائت در نهایت سهولت است و اکثر حروف خود از مخارج بیرون می آید و دو سه حرفی که محل اشتباه می شود ، تصحیح آن در نهایت آسانی است . و سایر قواعد قرائت را حجیتی از برای آنها نیست . و اکثر قواعد آن منتهی می شود به یک نفر مخالف مذهب

ص: ۹۹۶

۱- ۲۴. اگر دو حرف از یک جنس باشند و اول آنها ساکن و دوم متحرک ، اولی را در دومی ادغام می کنند ، مثل مدد مد .
۲- ۲۵. غنه : بعضی از حروف را از بینی ادا کردن . اماله : میل دادن حرفی به حرف دیگر ، مثلا الف را به یاء متمایل کنند و یا فتحه را بکسره میل دهند .

که صحت و سقم قول او معلوم نیست .

و گروهی دیگر به روزه مغرور می شوند و در ایام شریفه ، روزه می دارند . اما نه زبان خود را از غیبت محافظت می کنند ، و نه سایر جوارح را از معاصی .

و طایفه ای به حج و زیارت خود فریفته می شوند . پس با وجود اینکه مظلّمه بسیار در گردن ایشان است ، و «مشتغل الذمه» (۱) خلق خدا هستند ، بازاد و راحله ای که حلیت آنها معلوم نیست ، روانه سفر حج یا زیارت می گردند . و در راه ، از فوت نماز و طهارت مضایقه نمی کنند . بلکه بسی نامشروعات دیگر در عرض راه از ایشان صادر می شود . و بادل ناپاک و نفس آلوده به حرم خدا - عز و جل - یا یکی از مشاهد ائمه هدی - علیهم السلام - حاضر می گردند . و با وجود این ، چنان پندارند که عمل خیری کرده اند .

و گروهی دیگر ، به قرائت قرآن مغرورند . و آن را در هم می شکنند . بلکه گاه است شبانه روزی یک ختم قرآن می کنند . و به سرعت هر چه تمام تر می خوانند . و این را کمال خود می دانند . و در آن وقت دل او مشغول وساوس خاطر . و حال اینکه مطلوب در تلاوت قرآنی ، تانی و تامل و حضور قلب است .

و بعضی دیگر مغرور به بعضی از اعمال مستحبه می شوند ، چون نماز شب یا غسل جمعه یا خواندن اوراد و تعقیبات ، یا غیر آنها ، بدون اینکه اهتمامی در واجبات خود نمایند ، و مسایل خود را اخذ نمایند یا از معاصی اجتناب

ص: ۹۹۷

کنند . و غافل از اینکه :

تا نیازی سجده نرهی ای زبون*** گر به پیمائی تو مسجد را به کون

و بعضی در لباس و خوراک به اندک چیزی قناعت می کنند . و از مسکن به مسجد یا مدرسه می سازند . و گمان می کنند که در زهد و ترک دنیا به مرتبه کمال رسیده اند . و حال اینکه دلش از حب ریاست مملو ، و طالب اشتها به زهد و ترک دنیا است . و معنی «ترک الدنيا للدنيا» موافق حال او است .

و بسا باشد که مال حلال را رد کند ، از خوف آنکه مبادا مردم او را زاهد ندانند .

اهل تصوف ، و درویشان و فریفتگان

طایفه ششم : اهل تصوف و درویشان و فریفتگان اند . و مغرورین ایشان ، از هر طایفه ای بیشتر است . جمعی از آنها صاحبان بوق و شاخند ، که آنها را قلندران خوانند ، که نه معنی تصوف را فهمیده اند ، و نه «هر را از بر» (۱) شناخته اند . و نه از راه رسم دین ، ایشان را اثری ، و نه از خدا و پیغمبر ، آنها را خبری است . روزگار خود را به گدایی و سؤال از مردم صرف نموده ، و نام درویشی و ترک دنیا را بر خود بسته اند . و این طایفه ، اراذل ناس ، و پست ترین طوایف عالم اند .

و گروهی دیگر را ایشان خود را به هیئت صوفیان آراسته ، و لباس در بر کرده ، و گفتار ایشان را فرا گرفته ، و بعضی از کردارهای ایشان را بر خود بسته اند و سربه گریبان می کشند . و آواز خود را نازک می سازند

ص: ۹۹۸

۱-۲۷. اصطلاحی است که : برای فهماندن نادانی کسی به کار می رود .

. و نفسهای بزرگ سر می دهند . و حرکت عرضی و طولی می نمایند . و گاهی سری می جنبانند . و زمانی دست بر دست می زنند . و بسا باشد که : از این تجاوز کرده به رقص می آیند و «شهیق» (۱) و «نهیق» (۲) می کشند و ذکرها اختراع می کنند و شعرها برهم می بندند ، و غیر اینها از حرکات قبیحه را مرتکب می شوند تا بندگان خدا را صید کنند . و حال ایشان چنین است که گفته اند :

که زنهار از این صوفیان خموش*** پلنگان درنده صوف پوش

که چون گربه زانو به دل برنهند*** اگر صید افتد چو سگ برجهند

و گاه باشد که کلامی از توحید حق - سبحانه و تعالی - ، یا شعری که متضمن عشق و محبت باشد بشنوند ، و خود را بر زمین اندازند و کف بر لب آورند ، و معذلك از حقیقت توحید و عشق و سر محبت ، ایشان را مطلقا اطلاعی نیست .

آری :

چه خبر دارد از حقیقت عشق*** پای بند هوای نفسانی

و چنان پندارند که : با این حرکات ، تارک دنیا و درویش می شوند و به درجات اهل توحید و عرفان ترقی می کنند و داخل زمره زهاد و دوستان خدا می گردند . زنهار ، زنهار :

درویش او را نام نی*** و رچاشت باشد شام نی

و ندر دلش آرام نی*** و زمهر بر جانش رقم

و گروه دیگر دست از شریعت برداشته و اساس دین و ملت را نابود انگاشته ، واحکام خدا را پشت پا زده و «مباحی» (۳) مذهب گشته اند ، نه حرام می دانند و نه حلال . از هیچ مالی اجتناب نمی کنند

ص: ۹۹۹

۱-۲۸. نفس کشیدن ، داخل شدن هوا در ریه ها .

۲-۲۹. صدای الاغ

۳-۳۰. مباحی ملحدی را گویند که همه چیز را مباح شمرده و ارتکاب محرمات را روا داند . و شاید ماحی مذهب باشد یعنی : محو و نابود کننده مذهب .

، و بر مائده اهل ظلم و عدوان حاضر می گردند .

صوفئی گشته به پیش این لثام*** الخیاطه و اللواطه و السلام

و بسا باشد که گویند : «المال مال الله و الخلق عیال الله» . و گاهی گویند که : خدا از عبادت ما بی نیاز است ، پس چرا خود را به عبث رنجه داریم . و زمانی گویند که : خانه دل را باید عمارت کرد و اعمال ظاهریه را چه اعتبار . و دلهای ما واله و حیران محبت خداست و در انواع معاصی و شهوات فرو می روند و می گویند که : نفس ما به مرتبه ای رسیده است ، که امثال این اعمال ، ما را از راه خدا باز می دارد ، و عوام الناس و ضعفاء النفوس محتاج عبادت و طاعت اند . و این گمراهان ملحد ، مرتبه خود را از مرتبه پیغمبران و اوصیا بالاتر می دانند ، زیرا ایشان می فرمودند که : امور مباحه دنیویه ، ما را از یاد خدا باز نمی دارد ، چه جای گناهان و معصیت . بلکه گاه بود که به واسطه ترک «اولائی» (۱) که از ایشان سر می زد ، سالهای بسیار بر خود می گریستند .

و شک نیست که : این طایفه ، بی دین ترین طوایف ، و ملعون ترین ایشان اند . و بر مؤمنین احتراز از ایشان لازم ، بلکه قلع و قمع ایشان متحتم است .

و بعضی دیگر از صوفیان کسانی هستند که : ادعای معرفت و یقین ، و وصول به درجات مقربین می نمایند . و دعوای مشاهده جمال معبود ، و مجاورت از مقام محمود ، و وصول به مرتبه شهود می کنند . شطح و طاماتی چند

ص: ۱۰۰۰

۱- ۳۱. کاری که سزاوار نبود انجام دهند ، نه به خاطر اینکه حرام بود ، بلکه کاری بود که در حق سایر مردم مباح و روا بود ولی سزاوار شان ایشان نبود

ساخته و ترهاتی چند پرداخته اند، و فقها و محدثین و ورثه احکام سید المرسلین را به چشم حقارت نظر می کنند و طعن به ایشان می زنند. و از برای خود کرامت ثابت می کنند و اموری چند به خود نسبت می دهند، که هیچ پیغمبر و وصی پیغمبری ادعای آن را نکرده. و حال آنکه ایشان را نه مرتبه ای است از علم، و نه پایه ای است از عمل. هیچ ندانسته اند به غیر از کلماتی چند که آنها را دام خود قرار داده و جمعی از اهل دنیا را به دام خود کشیده و دین ایشان را بر باد می دهند، و مال ایشان را می خورند. این طایفه، در نزد خدا از فجار و منافقین، و در نزد ارباب بصیرت و یقین، از احمقان و جاهلان اند. و از آنچه ادعا می نمایند بی خبر، و از درگاه خدا از همه کس دورترند.

این مدعیان در طلبش بی خبراند ***کان را که خبر شد خبری باز نیامد

زهر عاشق رموز عشق مشنوسر عشق گل ***ز مرغان چمن باید شنید از عندلیب

اما و جماعتی دیگر هستند که ایشان را «ملامیه» (۱) می نامند، که اعمال قبیح را مرتکب می گردند، و افعال شنیعه را به جا می آورند و چنان پندارند که این موجب رفع اخلاق ذمیمه، و کسر هوا و هوس نفس خبیثه است. و حال اینکه خود این افعال، در شریعت مقدسه مذموم، و مرتکب آنها معاتب و ملوم است.

و گروهی دیگر که فی الجمله از اینها بهتراند، کسانی هستند که: مخالفت نفس را پیشنهاد خود کرده اند،

ص: ۱۰۰۱

و به ریاضت و مجاهده نفس مشغول شده اند ، تا اینکه بعضی از منازل راه دین را پیموده اند و به بعضی از مقامات رسیده اند ، اما هنوز در راه اند ، و همه منازل را قطع نکرده اند ، و از سلوک فارغ نشده اند ، و لیکن به همین قدر فریفته می شوند ، و چنان پندارند که همه مقامات را طی کرده ، به خدا رسیده اند . و حال اینکه هنوز درمبادی سیر ، و اوایل منازل اند ، زیرا میان بنده و خدا هفتاد حجاب از نور است ، که سالک راه به هر حجابی از این حجابها که رسید ، گمان می کند که به خدا رسیده است .

همچنان که بعضی حکایات خلیل الرحمن را به این حمل نموده ، و گفته اند که : آنچه حق - سبحانه و تعالی - از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت کرده ، که اول ستاره را دید و گفت : این پروردگار من است و بعد از آن منتقل به ماه شد و بعد از آن به خورشید ، و مراد ستاره و ماه و خورشید نیست بلکه مراد از آنها انواری است که پرده های جمال مطلق و حجابهای حضرت حق اند و سالک راه در میان منزل لا محاله به آنها بر می خورد و از شدت تلالؤ و لمعان هر مرتبه نسبت به ما قبل به هر مرتبه ای که رسید چنان تصویری کند که به مرتبه وصول رسیده . و هر مرتبه فوقی اعظم از ما تحت آن است . لهذا اول مراتب که حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا به آن رسید تشبیه به ستاره شده ، و بعد از آن به ماه ، و مرتبه بعد از آن

ص: ۱۰۰۲

به خورشید . و حضرت خلیل در حین سیر ملکوتی ، چون در ترقی و کشف حجب بود از نوری به نور اعظم می رسید و در بدو وصول به هر مرتبه ، چنان تصور می نمود که به مرتبه وصول به حق رسیده و ندای بشارت افزای

«هذا ربی» (۱)

بر می کشید . و چون از این مرتبه ترقی می نمود نقصان آن را می دید اعتراف به پستی آن می کرد و مرتبه فوق آن را به بزرگی می ستود . و چون یافت که همه مراتبی که به آنها رسیده مرتبه نقصان و از مرتبه جمال ازل بسی دورند ، زبان عجز و نیازمندی را گشاده گفت :

«انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا» . (۲)

پس بسیار می شود که سالک ، در میان راه ، به بعضی از حجب می رسد و گمان وصول می کند و به مشاهده درخشندگی و نور آن حجاب ، خرسند می گردد . غافل از اینکه هنوز او در پس پرده دوری ، حیران ، و در بیابان مهجوری ، سرگردان است

برافکن پرده تا معلوم گردد*** که یاران دیگری را می پرستند

و اولین حجابی که در میان حق و بنده است خانه دل است که آن نیز از جمله عوالم حق ، و نوری از انوار جمال جمیل مطلق است . و پرده ای است از پرده های چهره شاهدازل ، و لمعه ای است از لمعات انوار حی لم یزل . و چون آن خانه را از خس و خار هواهای نفسانیه پاک سازی ، و آن خلوت سرا را از غیر یاد حق پردازی ، و زنگ کدورات عالم طبیعت را از آن زدایی ، و

ص: ۱۰۰۳

۱- ۳۳. انعام ، (سوره ۶) آیه ۷۶ .

۲- ۳۴. من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است . انعام ، (سوره ۶) آیه ۷۹ .

در آن را به روی اغیار نابکار بندی، و آینه وارمقابل عالم انوار بداری، جمال قدس در آن تجلی می افکند. و گشادگی و انشراح در آن حاصل می گردد، به حدی که احاطه بر جمیع عالم کند و صورت کل در آن جلوه نماید.

بلی:

راز «کونین» (۱) به می خواره شود زان روشن*** که فتاده است به جام از رخ ساقی پرتو

و در این هنگام نورانیت و تلالؤ آن در نهایت شدت می شود. و چون پیش از این حالت، محجوب و تاریک بود و به واسطه اشراق نور حق و تجلی لمعات جمال مطلق، روشن و نورانی شد و پرده از جمال دل آرای دل نیز برداشته شد، بسا باشد که صاحب دل ملتفت دل گردد و جمال او را به حدی بیند که عقل او حیران شده مدهوش گردد و در این وحشت چنان تصور کند که به نهایت مرتبه وصول رسیده. پس اگر از این مرتبه ترقی نکند و پا از عالم دل بیرون نهد بسا باشد فریفته گردد و در همانجا بماند و امر او به هلاکت انجامد. و چنین کسی به کوچک ترین ستاره از عالم انوار لاهوت، فریب خورده و هنوز به ماه آن عالم نرسیده چه جای خورشید یا بالاتر از آن. و اینجا مقام غرور و فریب است. و انواع فریب در راه سلوک بی حد است. و اکثر کسانی که خود را عارف نام نهاده و به لباس عارفین ملبس گشته اند از همه این مقامات بی خبر و در دعوایی که می نمایند کاذب و دروغ زنند. و از عرفان، همین الفاضلی چند فرا

ص: ۱۰۰۴

گرفته و راه و رسمی آموخته اند و چنان پندارند که به محض این مرتبه ، به مرتبه اهل معرفت می رسند! هیئات ، هیئات :

نه سلطان خریدار هر بنده ایست*** نه در زیر هر ژنده ای زنده ایست

رسیدن به درجه هر کسی موقوف است به اینکه باطن خود را شبیه به آن سازی و به اخلاق نفسانیه او متخلق گردی . نه همین خود را در ظاهر به لباس او آرایی و با او دعوی برابری نمایی .

سلاطین و حکام و صاحبان امر و نهی

طایفه هفتم : سلاطین و حکام و صاحبان امر و نهی اند . و فریفتگان و مغرورین ایشان نیز بسیار است ، و لیکن آنچه اکثر ایشان به آن فریب می خورند صفت عدالت و نیکنامی است .

بیان این مطلب آن است که : عدالت ، صفتی است که به واسطه آن سلاطین ذوی الاقتدار بر یکدیگر افتخار می توانند نمود ، چون این صفت باعث دوام دولت و سعادت آخرت نام و نیک تا قیامت است . حتی اینکه فخر رسل صلی الله علیه و آله در مقام مفاخرت فرمود : «ولدت فی زمن الملک العادل» . یعنی : «من در زمان پادشاه عادل - که انوشیروان باشد - متولد شده ام» . (۱)

سبحان الله ! چه شریف صفتی است که چون شخص کافری به آن آراسته شد سرورعالم ، به تولد خود در زمان او مباحثات نمود . حال زیاده از هزار سال است که در اطراف جهان نام نیک آن ، زبان زد خاص و عام می شود و چگونه چنین نباشد و حال اینکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت است که فرمود : «عدل ساعه خیر من عباده ستین سنه» . یعنی

ص: ۱۰۰۵

: «عدل یک ساعت ، بهتر از عبادت شصت سال است» . (۱)

و به جهت علو مرتبه این صفت شریفه ، هر فرمانفرمایی او را طالب ، و به اشتها به آن راغب است . و می خواهد که او را به صفت دالت ستایش کنند . و نیکخواه بندگان خدا خوانند . و همه کس این مطلب را دانسته است و فهمیده . و لهذا غالب اشخاصی که در خدمت سلطانی یا فرمانروایی راه سخن می یابند و مجال تکلم دارند چون واسطه ضعف یا به جهت طمع و دوستی مال دنیا یا از راه تشویش و خوف می خواهند که او را از خود راضی دارند و سخنی گویند که باعث نشاط خاطر او باشد در خوش آمدگویی می گشایند و او را به خوش سلوکی و عدالت می ستایند و ذکر عدل و داد او می نمایند . و هر یک ، از عدل او حکایتی ادا می نماید و علامتی اختراع می کند تا امر بر او مشتبه می شود و به سخن خوش آمدگویان فریفته می گردد و خود را متصف به صفت عدالت یقین می کند . بلکه بسیار می شود که عمال و «ضابطان» (۲) ولایات او جمعی را به رشوه فریفته می سازند تا در خدمت آن فرمانروا زبان به خوش سلوکی و امانت آن عامل یا ضابط می گشایند . یا از راه تشویش و بیم از او ، حسن سلوک او را ذکر می کنند . و این نیزیک سبب فریفته شدن فرمانفرما می گردد . و تجسس احوال ضعفا و رعایا نمی نماید . و به رفاهیت ایشان یقین می کند و به این سبب دین و دولت او برباد می رود و ضعفا و رعایا پامال ظلم و ستم می شوند و آن صاحب فرمان چنان می داند که نام نیک

ص: ۱۰۰۶

۱- ۳۷. بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۳۵۲ . ولی بجای «ستین» «سبعین» ذکر شده .

۲- ۳۸. حاکم ها

او به عدالت و دادرسی بر صفحه روزگار باقی خواهد ماند . و حال اینکه چون ایام دولت او سرآید و هنگامه خوش آمد گویان به انجام رسد بجز بدنامی و ستمکاری از او چیزی نماند . بلکه در عهد او نیز بجز در حضورش ذکر عدل و دادش نباشد . و بر زبان فقرا و رعایا بجز حدیث ظلمش نگذرد . پس فرمانفرمایی که توفیق الهی شامل حال او گردد و غم دین و دولت خود خورد و طالب آن باشد که نام او در صفحه روزگار تا روز شمار باقی بماند ، به دیده بصیرت نظر کند .

و اولاً تأمل نماید که : بسی سلاطین ظالم ستمکار در صفحه روزگار بوده که حال قصه ستمهای ایشان مشهور و در السنه و افواه مذکور است . و ببیند که : کدام یک از وزرا و امراء خدمت ، و بار یافتگان حضور سلطنت ، در خدمت او ، او را ظالم و ستمکار خواندندی . و آیا بجز ذکر عدالت و صفت او دیگر چیزی بر زبان راندندی ؟ مگر خداترس قوی النفس که پشت پا بر دنیا زده باشد که در هر عصر بسیار نادر و وجود آن چون اکسیر اعظم است . و از اینجا پی برد که مدح و توصیف ایشان دلالت بر نیکی و عدالت او نمی کند و به آن فریفته نگردد . و بعد از آن ، آثار و علامات عدالت و دادرسی را - چنانکه در مبحث عدالت گذشت - ملاحظه نماید و آنها را با اعمال و افعال خود بسنجد و ببیند که : آیا موافق با هم هستند یا نه . اگر موافق باشد شکر خدا را به جا

ص: ۱۰۰۷

آوردو الا خود را فریفته داند و در صدد معالجه آن برآید . و بعد از اینها در صدد تفحص احوال رعایا برآید و از هر گوشه و کناری از رفتار عمال و گماشتگان تجسس نماید . و دادخواهان را دلداری دهد تا حقیقت امر بر او واضح گردد .

اغنيا و مالداران

طایفه هشتم : از فریفتگان ، اغنيا و مالداران اند . و غرور ایشان نیز از راههای بسیار می شود ، بعضی که دیده بصیرتشان پوشیده و کثافات دنیویه را در نظر ایشان واقعی است ، چنان پندارند که وسعت دنیایی نتیجه قرب خدایی است ، و به این سبب ، خود را بر فقرا ترجیح می دهند و به نظر حقارت در ایشان می نگرند و می گویند : معلوم است که قرب و قدر ما در نزد خدا از آنها بیشتر است که ما را غنی و آنها را فقیر گردانیده . و این غایت حقم ، و نهایت جهل است .

نه منعم به مال از کسی بهتر است ***خر ، ار «جل» (۱) اطلس بیوشد خرس

آیا ندیده اند که خدای - تعالی - در قرآن مجید متاع دنیویه را لهو و لعب و فتنه نامیده است و چگونه زیادتی چنین چیزی موجب قدر و مرتبه نزد خدای - تعالی - می شود . بلکه صاحب قدر و مرتبه نزد او کسی است که : او را از اینها منزّه دارد . و آیانشینده ای که طوایف انبیا و اولیا و برگزیدگان در گاه خدا به چه نوع زندگانی کرده اند ؟ و به چه فقر و تهیدستی گذرانیده اند ؟ حتی اینکه رسیده است که : «هفتاد پیغمبر از گرسنگی مردند» .

خاتم انبیا که باعث ایجاد ارض و

ص: ۱۰۰۸

سماء بود اهل بیت او را در دنیا این قدر نبود که سد جوع خود کنند . عیسی علیه السلام که بی واسطه بشر به وجود آمد ، به گیاه صحرا قوت خود را گذرانیدی . و دنیا در دست کفار و فجار بود و اشرار از آن تمتع می یافتند . و معاویه علیه اللعنه «الف الف» (۱) می بخشید و سرور اولیا سیوس جو می خورد .

و طایفه دیگر از اهل دنیا سعی در ساختن مساجد و مدارس و رباط و پل و امثال اینها از چیزهایی که در نظر مردم است دارند ، و مضایقه ای از صرف مال حرام در آن ندارند . بلکه بسا باشد که زمین مسجد و مدرسه را به غضب تصرف نمایند ، یا آلات و ادوات آن را به جبر از مردم بگیرند . و گاهی موقوفاتی که از غیر ممر حلال به دست آورده اند بر آنجا وقف کنند و بجز ریا و شهرت باعثی دیگر بر این عمل ندارند . و به این جهت سعی می کنند که اسم خود را در آنجا بر سنگها نقش کنند که مردم بدانند این عمل از که صادر شده . و خود در محافل و مجالس ، حکایت می کنند . و به اینکه کسی مدح ایشان گوید که چنین کاری کرده اند شاد شوند . و می خواهند که آن را به نام اوبخوانند . و مساکین بیچاره چنین پندارند که به این جهت مستحق آمرزش پروردگار عالم شده اند . و از این غافل اند که : اگر به قدر دیناری مال حرام در آن صرف شده ، یا به فقری از آن ستم رسیده مستوجب غضب الهی و سخط نامتناهی گشته ، و واجب بر او این بود که

ص: ۱۰۰۹

چنین مالی را نگیرد . و اگر معصیت کرد و گرفت به صاحبش رساند . و اگر صاحبش معلوم نشد به فقرا تصدق نماید . و اگر مال حرامی صرف آن نکرده به همین که طالب آن است که : به نام او شهرت کند در این عمل ریا کار است .

و عمل اهل ریا را اجر و ثواب نیست . بلکه معصیت آن بیشتر است . و بسا باشد که در آن شهر یا ده بلکه در همسایگی این غنی یا از خویشان او ، فقیری است که در نهایت پریشانی و مسکنت باشد دیناری به او ندهد . و اگر غرض او رضای باری - سبحانه - بودی در پنهان به آن فقیر چیزی رسانیدی .

و گروهی دیگر دست به بذل مال می گشایند و به فقرا و مساکین تصدق می نمایند اما سعی می کنند که مال ایشان به فقیری برسد که در مجالس و محافل زبان به مدح و شکر می گشاید . و بسا باشد که بر او مشکل است که به فقرای ولایت خود چیزی تصدق کند .

و راغب به آن است که : عطای او به اهل ولایت دیگر برسد که باعث شهرت سخاوت او شود . یا راغب به آن است که : مال خود را به شخص معروف و بزرگی دهد - اگر چه مستحق نباشد - تا به این واسطه مشهور گردد . و به فقرای گمنام هیچ نمی دهد . یا اینکه صرف حج یا زیارت از برای خود یا یکی از منسوبان خود می کند که موجب اشتهار او گردد . و مغرور می شود به اینکه عمل نیکی می کند و حال آنکه مطلقا اجری و ثوابی از برای او نیست

ص: ۱۰۱۰

، زیرا اگر تصدق او از برای خدا بودی چنین رفتار نکردی .

و قومی دیگر مال بسیار از حلال و حرام جمع می کنند و در محافظت آن نهایت سعی به جا می آورند و غایت امساک در صرف آن دارند ، بلکه گاه است در حقوق واجبه آن ، از زکوه و خمس ، تقصیر می نمایند اما در عبادتی که پای مال در میان نباشد از نماز و روزه و دعا و اوراد جد و جهد می کنند . و غافل از اینکه صفت بخل ، موجب هلاکت ، و دفع آن واجب است . و ایشان مثل کسی هستند که : مار داخل جامه او شده باشد و مشرف بر هلاکت باشد و او در این حال مشغول پختن سکنجبین باشد از برای دفع صفرا ، غافل از اینکه کسی را که مار بکشد چه احتیاج به سکنجبین دارد .

صفت بیست و چهارم : طول امل و اسباب آن

طول امل

طول امل عبارت است از : امیدهای بسیار در دنیا ، و آرزوهای دراز ، و توقع زندگانی دنیا ، و بقای در آن .

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است*** به فکر باش که بنیاد عمر بر باد است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد*** که این عجوزه ، عروس هزار داماد است

و سبب این صفت خبیثه دو چیز است :

یکی جهل و نادانی است ، چون جاهل ، اعتماد می کند بر جوانی خود و با وجود عهد شباب ، مرگ خود را بعید می شمارد . و بیچاره مسکین ملاحظه نمی نماید که اگر اهل شهرش را بشمارند صد یک آن پیر نیستند و پیش از آمدن زمان پیری به چنگک گرگ اجل گرفتار گشته اند . تا یک نفر پیر

ص: ۱۰۱۱

می میرد هزار کودک و جوان مرده . و یا تکیه بر صحت مزاج و قوت طبیعت خود می نماید و دور می داند که «فجاء» (۱) مرگ ، گریبان او را بگیرد . و غافل می شود از اینکه مرگ مفاجات چه استبعاد دارد . و بسی ارباب بمزاج قوی که به مفاجات از دنیا رفتند . گو مرگ مفاجات بعید باشد اما بیماری مفاجات که بعید نیست ، و هر مرضی ناگه عارض می شود . و چون مرض بر بدن رسید ، مرگ استبعاد ندارد .

پیوند عمر بسته به موئیسیت هوش دار ***غمخوار خویش باش ، غم روزگار چیست

مرگ ، پیری و جوانی نمی شناسد . شب و روز نمی داند . و سفر و حضر نزد او یکسان است . بهار و خزان و زمستان و تابستان ، او را تفاوت نمی کند . نه آن را وقتی است خاص ، و نه زمانی است مخصوص .

ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد .

و جاهل از اینها غافل . هر روز چندین تابوت طفل و جوان را می برند و به تشییع جنازه دوستان و آشنایان می روند و جنازه خود را هیچ به خاطر نمی گذرانند .

و سبب دوم از برای طول امل ، محبت دنیای دنیه و انس به لذات فانیه است ، زیرا آدمی چون انس به شهوات و لذات گرفت و در دل او دوستی مال و منال و اولاد و عیال و خانه و مسکن و املاک و مراکب و غیر اینها جای گیر شد ، و مفارقت از آنها بر او گران گردید دل او به زیر بار فکر مردن نمی رود . و از تصور مرگ خود ، نفرت می کند . و اگرگاهی

ص: ۱۰۱۲

به خاطر او خطور کند خود را به فکر دیگر می اندازد . و از مشاهده کفن و کافور کراهت می دارد . بلکه دل خود را پیوسته به فکر زندگانی دنیا می اندازد . و خود را به امید و آرزو تسلی می دهد . و از یاد مرگ غفلت می ورزد . و تصور نزدیک رسیدن آن رانمی کند . و اگر احیانا یاد آخرت و اعمال خود افتاد و مردن خود را تصور نمود ، نفس اماره و شیطان او را به وعده فریب می دهد .

پس می گوید که : امر پروردگار دراز است و هنوز تو در اول عمری ، حال چندی به کامرانی و جمع اسباب دنیوی مشغول باش تا بزرگ شوی در آن وقت توبه کن و مهیای کار آخرت شو . چون بزرگ شد گوید : حال جوانی ، هنوز کجاست تا وقت پیری ، چون پیر شوی توبه خواهی کرد و به اعمال صالحه خواهی پرداخت . و اگر به مرتبه پیری رسید با خود گوید : ان شاء الله این خانه را تمام کنم ، یا این مزرعه را آباد نمایم ، یا این پسر را داماد کنم ، یا آن دختر را جهاز گیری نمایم بعد از آن دست از دنیا می کشم و در گوشه ای به عبادت مشغول می شوم . و هر شغلی که تمام می شود باز شغلی دیگر روی می دهد . و همچنین هر روز را امروز و فردا می کند تا ناگاه مرگ ، گلوی او را بی گمان می گیرد و وقت کار می گذرد .

روزگارت رفت زینگون حالها**همچو «تیه» (۱) و قوم موسی سالها

سال بی گه گشت و وقت گشت طی***جز سیه روئی و فعل زشت نی

ص: ۱۰۱۳

۱-۲. بیابانی که رونده در آن گمراه شود و راه به جایی نبرد ، مثل : قوم موسی که سالها در بیابانی سرگردان بودند

ین مگو فردا که فرداها گذشت*** تا به کلی نگذرد ایام کشت

هین و هین ای راه رو بی گاه شد*** آفتاب عمرت اندر چاه شد

این قدر عمری که ماندست بتاز*** تا بزاید زین دو دم عمر دراز

تا نمرده ست این چراغ با گهر*** هین فتیله اش ساز و روغن زودتر

و این بیچاره که هر روز به خود وعده فردا می دهد و به تاخیر می گذراند غافل است از اینکه : آنکه او را وعده می دهد فردا هم با او است . و دست فریب او دراز است . بلکه هر روز قوت او بیشتر می شود و امید این ، افزون می گردد ، زیرا اهل دنیا را هرگز فراغت از شغل حاصل نمی شود . و فارغ از دنیا کسی است که به یکبارگی دست از آن بردارد و آستین بر او افشانند .

و چون دانستی که منشا طول امل ، محبت دنیا و جهل و نادانی است می دانی که خلاصی از این مرض ممکن نیست مگر به دفع این دو سبب به آنچه گذشت در معالجه حب دنیا ، و به ملاحظه احوال این عاریت سرا ، و استماع مواعظ و نصایح از ارباب نفوس مقدسه طاهره و تفکر در احوال خود ، و تدبر در روزگار خود . پس باید گاهی سری بر زانو نهد و آینده خود را به نظر در آورد و ببیند که یقین تر از مرگ از برای او چه چیز است . و فکر کند که البته روزی جنازه او را بر دوش خواهند کشید . و فرزندان و برادرانش گریبان در مرگش خواهند درید . و زن و عیالش گیسو پریشان خواهند نمود .

و او

ص: ۱۰۱۴

را در قبر تنها خواهند گذاشت و به میان مال و اسباب اندوخته او خواهند افتاد .

این سیل متفق بکند روزی این درخت*** وین باد مختلف بکشد روزی این چراغ

و تامل کند که شاید تخته تابوت او امروز در دست نجار باشد . یا کفن او از دست گازر [رختشوی] بر آمده باشد . و خشت لحد او از قالب در آمده باشد . پس چاره در کار خود کند و با خود گوید :

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش*** کی روی ره ، ز که پرسی ، چه کنی ، چون باشی

فصل : قصر امل و فواید آن

ضد طول امل ، قصر امل است ، که کم امیدی به دنیا باشد . و آن شعار اهل ایمان ، وسیرت خوبان و نیکان است .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «چون صبح کنی فکر شب را مکن . و چون شام کنی فکر صبح خود را مکن . و ذخیره بردار از دنیای خود برای آخرت . و از زندگانی برای مرگ . و از صحت مندی برای روز بیماری ، زیرا نمی دانی که : فردا بر توجه وارد خواهد شد و نام تو در میان چه طائفه ای خواهد بود» . (۱)

سال دیگر را که می داند حساب*** تا کجا شد آنکه با ما بود پار

فرمود : «به خدایی که جان من در دست اوست که هرگز چشم را نگشودم که امیدبر هم نهادن آن را داشته باشم . و هرگز لقمه به دهان نبردم که امید فرو بردن آن را پیش از مرگ داشته باشم

ص: ۱۰۱۵

ای فرزندان آدم! اگر عقل و هوش دارید خود را از بزرگان نشمارید. به خدایی که جان من در دست اوست که آنچه به شما وعده داده شده هر آینه خواهد آمد و شما هیچ چاره نمی توانید کرد». (۱)

و مروی است که: «شامگاهی آن حضرت بیرون آمد و روی مبارک به مردمان کرد و فرمود: ای مردم! چرا از خدا شرم نمی کنید؟ عرض کردند: یا رسول الله چه روی داده؟ فرمود: جمع می کنید آنچه را که نخواهید خورد. و امید دارید چیزی را که به آن نخواهید رسید. بنا می کنید جایی را که در آن نخواهید نشست». (۲)

در زمین مردمان خانه مکن*** کار خود کن کار بیگانه مکن

روزی به عرض آن حضرت رسید که: اسامه کنیزی به وعده یک ماه خریده است.

فرمود: «ان اسامه لطویل الامل». یعنی: «به درستی که اسامه بسیار دراز امید است که امیدحیات یک ماه به خود دارد». (۳)

طوایف مختلف مردم در رابطه با طول امل و قصر امل

و مخفی نماند که: مردمان در طول امل و قصر امل مختلف اند. گروهی هرگز خیال مرگ به خود نمی کنند. و تصور مردن پیرامون خاطرشان نمی گردد. و چنان در شهوات دنیویه فرو رفته اند که گویا هرگز مرگی از برای ایشان نیست. و تهیه اسباب زندگانی دائمی می بینند و آرزوی ایشان به جایی منقطع نمی گردد.

و طایفه ای دیگر هستند که: گاهی خیال مردن می کنند اما امید زندگانی تا سن طبیعی را دارند و در کمتر از آن، مرگ را از برای خود تصور نمی نمایند و به

ص: ۱۰۱۶

۱-۴. الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۲۴۲.

۲-۵. الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۲۴۱.

۳-۶. الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۲۴۱.

تحصیل اسباب معیشت صد سال و دویست سال می پردازند . بلکه گاه است که با وجود اینکه می دانند آنچه دارند کفایت گذران عمر طبیعی را می کند باز در صدد جمع زیادتر هستند غافل از اینکه :

تو را این قدر تا بمانی بس است*** چو رفتی جهان جای دیگر کس است

و قومی دیگر این قدر از عمر را به خود توقع ندارند . بلکه امید زیاده از عمری که بسیاری از مردم می کنند ندارند و همچنین تا به کسی می رسد که : فکر زیاده از یکسال را نمی کند و امید سال آینده را به خود ندارد . و چنین کسی در زمستان تدارک تابستان خود می بیند و در تابستان فکر زمستان می کند . و چون از تحصیل قوت سال خود فارغ شد به عبادت می پردازد . و از آن بهتر کسی است که : در فکر بیش از یک شبانه روز نیست و هرگز فکر فردای خود نمی کند . و از این بالاتر آن است که همیشه اوقات مرگ در نظر او حاضر است . و چنین کسی هر نمازی که می کند نماز وداع کنندگان دنیا است .

«حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حقیقت ایمان ، از یکی از صحابه سؤال کرد . عرض کرد که : هرگز قدمی بر نمی دارم که امید برداشتن قدمی دیگر داشته باشم» . (۱)

و اکثر مردمان ، خاصه در این زمان ، طول امل بر ایشان غالب شده و چنان از فکر مردن بیرون رفته اند که هرگز آن را از برای خود گمان نمی کنند . و عجب تر آنکه : هر چه سن ایشان زیادتر می شود و به سفر آخرت نزدیکتر می گردند حرص و طول امل

ص: ۱۰۱۷

ایشان زیادت‌تر می‌شود، همچنان که در اکثر پیران عصر مشاهده می‌کنیم.

مار بودی اژدها گشتی دگر*** یک سرت بود این زمانی هفت سر

و از این غافل اند که: انسان چون از مادر متولد شد هر نفسی که می‌کشد قدمی به قبر نزدیک می‌شود. و چون ایام جوانی گذشت هر روز چشم او ضعیف، و قوای او به تحلیل می‌رود. پس کسی که سن او به حدود چهل سالگی رسید دیگر فکر دنیا کردن او از غفلت و فریب شیطان است، زیرا ایام لذت و کامرانی گذشت و روزگار نشاط و شادمانی سرآمد. هر روز عضوی از او کوچ می‌کند، و هر سالی قوتی از او بار سفر نیستی می‌بندد، و آن بیچاره از این غافل و در فکر باطل است.

چو دوران عمر از چهل در گذشت*** مزن دست و پا کآبت از سرگذشت

چو باد صبا بر گلستان وزد*** چمیدن (۱) درخت جوان را سزد

نزیید تو را با جوانان چمید*** که بر عارضت صبح پیری دمید

نشاط آنکه از تو رمیدن گرفت*** که شامت سپیده دمیدن گرفت

تو را برف بارید بر پرّ زاع*** نشاید چو بلبل تماشای باغ

تو را تکیه، ای جان من بر عصاست*** دگر تکیه بر زندگانی خطاست

دریغا که فصل جوانی گذشت*** به لهُو و لعب زندگانی گذشت

دریغا چنان روح پرور زمان*** که بگذشت بر ما چو برق یمان

جوانی شد و زندگانی نماند*** جهان کوهمان چون جوانی نماند

بنال ای کهن بلبل سالخورد*** که رخساره سرخ گل گشت زرد

چو تاریخ پنجه برآمد به سال***

ص: ۱۰۱۸

دگر گونه شد بر شتابنده حال

گهی دل به رفتن گرایش کند*** گهی خواب را سر ستایش کند

سر از لهُو پیچید و گوش از سماع*** که نزدیک شد کوچ گه را وداع

و هان! تا نگوئی که من از طول امل خالیم و فریب شیطان نخوری .

بدان که : هر که زیادتز از آنچه ضروری یک سال است جمع می کند طول امل دارد .

و همچنین هر که امور او متفرق و با مردم معامله و محاسبه دارد که زمان آن طول می کشد و دادنی و گرفتنی دارد و با وجود این ، مضطرب نیست طویل الامل است .

و علامت قصر امل آن است که : امور خود را جمع آوری نماید ، مانند : کسی که اراده سفری دارد و باید سعی از برای جمع قوت زیادتز از یک سال بلکه چهل روز خودرا نکند . و سایر اوقات خود را صرف تعمیر خانه آخرت ، و طاعت و عبادت نماید و بارخود را سنگین ننماید که در وقت رفتن ، دست و پای خود را گم کند .

بار چندان بر این ستور آویز*** که نمائی در این گریوه (۱) تیز

چنان بساط امل پهن کن در این وادی*** که دست و پا نکنی گم ، به وقت برچیدن

فصل : معالجه طول امل

بدان که : معالجه مرض طول امل ، یاد مرگ و خیال مردن است ، زیرا یاد مرگ ، آدمی را از دنیا دلگیر و دل را از دنیا سیر می سازد .

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

ص: ۱۰۱۹

«بسیار یاد آوریدشکننده لذتها را . عرض کردند : یا رسول الله ! آن چیست ؟ فرمود : موت است ، و هیچ بنده ای نیست که حقیقت آن را یاد کند مگر اینکه وسعت دنیا بر او تنگ می شود . و اگر شدت و المی دارد و دل او به سبب امری از دنیا تنگ شده است گشاده می گردد» . (۱)

و به آن حضرت عرض کردند که : «آیا کسی با شهدای احد محشور خواهد شد ؟ فرمود : بلی کسی که شبانه روزی بیست مرتبه مرگ را یاد کند» . (۲)

و فرمود : «کسی که شایسته عنایت و دوستی حق - سبحانه و تعالی - شود ، و سزاوار سعادت گردد ، اجل پیش چشم او آید ، و همیشه در برابر او باشد ، و امل و امید دنیا به پشت سر وی رود - یعنی همیشه در فکر مرگ باشد و هیچ در یاد امور دنیوی و اسباب زندگانی نباشد - . و چون کسی مستحق شقاوت و دوستی شیطان شود و شایسته آن باشد که : شیطان متولی امور و صاحب اختیار او باشد بر عکس آن می شود . یعنی امل به پیش چشم وی آید و اجل به پشت سر او رود» . (۳)

روزی از آن سرور پرسیدند که : «بزرگترین و کریمترین مردم کیست ؟ فرمود : هر که بیشتر در فکر مردن باشد . و زیاده تر مستعد و مهیای مرگ شده باشد . ایشان اند زیرکان که دریافتند شرف و بزرگی دنیا و کرامت و نعمت آخرت را» . (۴)

و از آن جناب مروی است که فرمود : «چاره ای از مردن نیست ، مرگ آمد با

ص: ۱۰۲۰

۱- ۱۰. مصباح الشریعه ، باب ۸۳ ، ص ۴۵۷ .

۲- ۱۱. تنبیه الخواطر ، ص ۲۷۶ .

۳- ۱۲. کافی ، ج ۳ ، ص ۲۵۸ ، ذیل ح ۲۷

۴- ۱۳. بحار الانوار ، ج ۸۲ ، ص ۱۶۷ . (با اندک تفاوتی) .

آنچه در آن هست . و آورد روح راحت و رو آوردن مبارک را به بهشت برین برای کسانی که اهل سرای جاویدند که سعیشان از برای آنجا ، و شوقشان به سوی آن بود» . (۱)

و فرمود که : «مرگ تحفه و هدیه مؤمن است» . (۲)

بلی :

چون از اینجا وارهد آنجا رود*** در شکر خانه ابد ساکن شود

گوید آنجا خاک را «می بیختم» (۳)*** زین جهان پاک می بگریختم

ای دریغا پیش از این بودی اجل*** تا عذابم کم بدی اندر «وحل» (۴)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «چون جنازه کسی را برداری فکر کن که گویا تو خود آن کس هستی که در تابوت است و آن را برداشته اند . و خود را چنان فرض کن که : به عالم آخرت رفته ای و از پروردگار خود مسئلت نموده ای که تو را به دنیا برگرداند . و سؤال تو را پذیرفته و تو را دوباره به دنیا فرستاده است . بین که چه خواهی کرد و چه عمل از سر خواهی گرفت» . (۵)

پس فرمود : «ای عجب از قومی که از اول تا به آخر ایشان را گرفته اند و محبوس ساخته اند و ندای کوچ رحیل ایشان بلند شده و ایشان مشغول بازی هستند» . (۶)

ابو بصیر به خدمت آن حضرت شکایت کرد از وسواسی ، که او را در امر دنیا عارض می شد . حضرت فرمود : «ای ابو محمد ! یاد آور زمانی را که بندهای اعضای تو در قبر از یکدیگر جدا خواهد شد و دوستان تو ، تو را در قبر خواهند گذاشت و سر آن را

ص : ۱۰۲۱

۱-۱۴ . کافی ، ج ۳ ، ص ۲۵۷ ، ح ۲۷ .

۲-۱۵ . جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۳۸ .

۳-۱۶ . غربال می کردم .

۴-۱۷ . گل ولای منجلاب .

۵-۱۸ . کافی ، ج ۳ ، ص ۲۵۸ ، ح ۲۹ .

۶-۱۹ . کافی ، ج ۳ ، ص ۲۵۸ ، ذیل ح ۲۹ . و بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۲۶۶

خواهند پوشید و تو را تنها در آنجا خواهند گذاشت و به خانه های خود بر خواهند گشت و کرم از سوراخهای بینی تو بیرون خواهد آمد و مار و مور زمین گوشت بدن تو را خواهند خورد. و هرگاه این معنی را متذکر شوی امور دنیا بر تو سهل و آسان خواهد شد.

ابو بصیر می گوید: به خدا قسم که هر وقت غم و اندوهی از امر دنیا به من می رسید چون به فکر اینها می افتادم از آن فارغ می شدم و دیگر از برای من غصه از امر دنیا باقی نمی ماند». (۱)

و فرمود که: «یاد مرگ، خواهش های باطل را از دل زایل می کند. و گیاههای غفلت را می کند. و دل را به وعده های الهی قوی و مطمئن می گرداند. و طبع را رقیق و نازک می سازد. و هوا و هوس را می شکند. و آتش حرص را فرو می نشاند. و دنیا را حقیر و بی مقدار می سازد. و بعد از آن فرمود: این معنی سخنی است که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «تفکر ساعه خیر من عبادة سنه». یعنی: «فکر کردن یک ساعت، بهتر است از عبادت یک سال». (۲)

و این در وقتی است که آدمی طنابهای خیمه خود را از دنیا بکند و در زمین آخرت محکم ببندد. و شک نداشته باشد که کسی که این چنین، مرگ را یاد کند رحمت بر او نازل می شود.

و بعد از آن فرمود که: «مرگ، اول منزلی است از منازل آخرت و آخر منزلی است از منازل دنیا، پس خوشا به حال

ص: ۱۰۲۲

۱- ۲۰. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۴۹، باب ۲۳ ح ۳، از ابواب احتضار.

۲- ۲۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳، ح ۳۲. و مصباح الشریعه، باب ۸۳، ص ۴۵۵.

کسی که در منزل اول او را اکرام کنند». (۱)

بلی ای برادر! عجب و هزار عجب از کسانی که مرگ را فراموش کرده اند و از آن غافل گشته اند و حال اینکه از برای بنی آدم امری از آن یقینی تر نیست. و هیچ چیز از آن به او نزدیکتر و شتابان تر نیست.

«اینما تکونوا یدر ککم الموت و لو کتم فی بروج مشیده».

یعنی: «هر جا که بوده باشید مرگ شما را در خواهد یافت اگر چه در برجهای محکم داخل شده باشید». (۲)

کدام باد بهاری وزید در آفاق*** که باز در عقبش نکبت خزانی نیست

مروی است که: «هیچ خانواده ای نیست مگر اینکه ملک الموت شبانه روزی پنج مرتبه ایشان را بازدید می نماید». (۳)

و عجب است که: آدمی خیره سر، یقین به مرگ دارد و می داند که چنین روزی به او خواهد رسید و باز از خواب غفلت بیدار نمی شود و مطلقاً در فکر کار ساختن آنجانیست.

خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور*** غم مرگت چو غم برگ زمستانی نیست

و بالجمله مرگ، قضیه ای است که: بر هر کسی وارد می شود. و کسی را فرار از آن ممکن نیست. پس نمی دانم که این غفلت چیست! بلی: کسی که داند عاقبت امر او مرگ است. و خاک، بستر خواب او، و کرم و مار و عقرب انیس و همنشین او، و قبر محل قرار او خواهد بود، و زیر زمین جایگاه او، و قیامت وعده گاه او، سزاوار آن است که:

حسرت و ندامت

ص: ۱۰۲۳

۱- ۲۲. مصباح الشریعه، باب ۸۳، ص ۴۵۷.

۲- ۲۳. نساء، (سوره ۴) آیه ۷۸.

۳- ۲۴. کافی، ج ۳، ص ۲۵۶، تحت رقم ۲۲ و ۲۳

او بسیار ، و اشک چشمش پیوسته بر رخسار او جاری باشد . و فکر و ذکر او منحصر در همین بوده و بلیه او عظیم ، و درد دل او شدید باشد .

آری :

خواب خرگوش و سگ اندر پی خطاست*** خواب خود در چشم ترسنده کجاست

و خود را از اهل قبر بدانند و از خیل مردگان شمارد ، زیرا هر چه خواهد آمد نزدیک است . و دور آن است که نیاید .

این خانه که خانه و بال است*** پیداست که وقف چند سال است

انگار که «هفت سبع» (۱) خواندی*** یا هفت هزار سال ماندی

آخر نه اسیر بایدت گشت*** چون هفت هزار سال بگذشت

چون قامت ما برای غرق است*** کوتاه و دراز او چه فرق است

بلی : غفلت مردم از مردن به جهت فراموشی ایشان از آن و کم یاد کردن آن است . و اگر کسی هم گاهی آن را یاد کند یاد آن می کند به دلی که گرفتار شهوتهای نفسانیه و علایق دنیویه است . و چنین یادی سودی نمی دهد بلکه باید مانند کسی بود که سفر درازی اراده کرده باشد که در راه آن بیابانهای بی آب و گیاه ، یا دریای خطرناک باشد ، و فکری به غیر از فکر آن راه ندارد . کسی که به این نحو بیاد مردن افتد و مکرر یاد آن کند در دل او اثر می کند . و به تدریج نشاط او از دنیا کم می شود . و طبع او از دنیا منزجر می گردد . و از آن دل شکسته می شود . و مهیای سفر آخرت می گردد . و بر هر طالب نجاتی

ص: ۱۰۲۴

۱-۲۵. یعنی : هفت هفتم . اشاره به این است که همه چیز را خواندی

لازم است که هر روز، گاهی مردن را یاد آورد. و زمانی متذکر گردد از امثال واقران و برادران و یاران و دوستان و آشنایان را که رفته اند و در خاک خفته اند و از هم نشینی همصحبان خود پاکشیده اند و در وحشت آباد گور تنها مانده، از فرشهای رنگارنگ گذشته، و بر روی خاک خوابیده اند. و یاد آورد خوابگاه ایشان را در بستر خاک. و به فکر صورت و هیئت ایشان افتد. و آمد و شد ایشان را با یکدیگر به خاطر گذرانند. و یاد آورد که: حال چگونه خاک، صورت ایشان را از هم ریخته و اجزای ایشان را در قبر از هم پاشیده، زنانشان بیوه گشته و گرد یتیمی بر فرق اطفالشان نشسته، اموالشان تلف، و خانه ها از ایشان خالی مانده، و نامهایشان از صفحه روزگار بر افتاده.

پس یک یک از گذشتگان را به خاطر گذرانند. و ایام حیاتشان را متذکر شود. و خنده و نشاط او را فکر کند. و امید و آرزوهای او را یاد آورد. و سعی در جمع اسباب زندگانش را تصور نماید. و یاد آورد پاهای او را که به آنها آمد و شد می نمود که مفاصل آنها از هم جدا شده. و زبان او را که با آن با یاران سخن می گفت چگونه خورش مار و مور گشته و دهان او را که خنده های قاه قاه می نمود چگونه از خاک پر شده. و دندانهایش خاک گشته. و آرزوهایش بر باد رفته.

چند استخوان که هاون دوران روزگار*** خوردش چنان بکوفت

ای جان برادر! گاهی بر خاک دوستان گذشته گذری کن، و بر لوح مزارشان نگاه اعتباری نمای. ساعتی به گورستان رو و تفکر کن که در زیر قدمت به دو ذرع راه چه خبر، و چه صحبت است. و در شکافهای «زهره شکاف» (۱) قبر چه و لوله و وحشت است. همجنسان خود را بین که با خاک تیره یکسان گشته. و دوستان و آشنایان را نگر که ناله حسرتشان از فلک گذشته. بین که: در آنجا رفیقان اند که ترک دوستی گفته و دوستان اند که روی از ما نهفته. پدران مایند مهر پدری بریده. مادران اند دامن از دست اطفال کشیده، طفلان مایند در دامن دایه مرگ خوابیده، فرزندان مایند سر بر خشت لحدنهاد، برادران اند یاد برادری فراموش کرده، زنان مایند با شاهد اجل دست در آغوش کرده و گردن کشان اند سر به گریبان مذلت کشیده، سنگدلان اند به سنگ قبر، نرم و هموار گشته، فرمانروایان اند در عزای نافرمانی نشسته، جهانگشایان اند در حمله خاک در بر روی خود بسته، تاجداران اند نیم خستی بزیر سر نهاده، لشکرکشان اند تنها و بیکس مانده، یوسف جمالان اند از پی هم به چاه گور سرنگون، نکورویان اند در پیش آئینه مرگ زشت و زبون، نودامادان اند به عوض زلف عروس، مار سیاه بر گردن پیچیده، نو عروسان اند به جای سرمه، خاک گور در چشم کشیده، عالمان اند اجزای کتاب وجودشان از هم پاشیده، وزیران اند «گرلک» (۲) مرگ، نامشان را از دفتر روزگار تراشیده، تاجران اند بی سود و سرمایه در حجره قبر افتاده، سوداگران اند سودای سود

ص: ۱۰۲۶

۱-۲۶. شکافنده زهره، یعنی: شکافهایی که از هیبت آن، انسان، زهره ترک می شود.

۲-۲۷. کارد کوچک دسته دار

از سرشان دررفته ، زارعان اند مزرع عمرشان خشک شده ، دهقانان اند دهقان قضا بیخشان برکنده ، پس خود به این ترانه دردناک مترنم شو :

چرا دل بر این کاروانگه نهیم*** که یاران برفتند و ما بر رهیم

تفرج کنان ، بر هوا و هوس*** گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند*** بیایند و بر خاک ما بگذرند

پس از ما همی گل دهد بوستان*** نشینند با یکدیگر دوستان

دریغا که بی ما بسی روزگار*** بروید گل و بشکفد نوبهار

بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت*** بیاید که ما خاک باشیم و خشت

جهان بین که با مهربانان خویش*** ز نامهربانی چه آورد پیش

چه پیچی در این عالم پیچ پیچ*** که هیچ است از آن سود و سرمایه هیچ

درختی است شش پهلوی و چار بیخ*** تنی چند را بسته بر چار میخ

مقیمی نبینی در این باغ کس*** تماشا کند هر کسی یک نفس

و بعد از این در احوال خود تامل کن که تو نیز مثل ایشان در غفلت و جهلی . یادآور زمانی را که : تو نیز مثل گذشتگان عمرت به سرآید و زندگیت به پایان رسد ، خارنستی به دامن هستیت در آویزد و منادی پروردگار ندای کوچ در دهد ، و علامت مرگ از هر طرف ظاهر گردد و اطباء دست از معالجه ات بکشند ، و دوستان و خویشان تویقین به مرگ کنند ، اعضایت از حرکت باز ماند ، و زبانت از گفتن بیفتد ، و عرق حسرت از جبینت بریزد ، و جان عزیزت بار سفر

نیستی بریندد ، و یقین به مرگ نمایی . از هر طرف نگری دادرسی نبینی . و از هر سو نظر افکنی فریاد رسی نیابی ، ناگاه ملک الموت به امر پروردگار درآید و گوید :

که هان ! منشین که یاران برنشستند*** «بنه برنه» (۱) که ایشان رخت بستند

و خواهی نخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیفت افکند و قلاب هلاک بر کالبدنحیفت اندازد و میان جسم و جانت جدایی افکند ، و دوستان و برادران ناله حسرت درماتمت ساز کنند . و احبا و یاران به مرگت گریه آغاز کنند . پس بر تابوت تخته بندت سازند و خواهی نخواهی به زندان گورت درآورند . و در استخلاص بر رویت بر بندند و دوستان و یارانت «معاودت» (۲) نمایند ، و تو را تنها در وحشتخانه گور بگذارند .

و چون چندی به امثال این افکار پردازی به تدریج یاد مرگ در برابر تو همیشه حاضر می گردد . و دلت از دنیا و آمال آن سیر می شود . و مستعد سفر آخرت می گردی .

و هان ، هان ! از یاد مرگ ، مگریز و آن را از فکر خود بیرون مکن که آن خودخواهد آمد .

چنان که خدای - تعالی - می فرماید :

«قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم» .

یعنی : «بگو به مردمان که : موت ، آن چنان که از او می گریزید او شما را در می یابد و به ملاقات شما می رسد» . (۳)

و ملاحظه کن حکایت جناب سید انبیاء را به ابوذر غفاری که فرمود : «ای اباذر ! غنیمت شمار پنج چیز را پیش از رسیدن پنج چیز :

ص : ۱۰۲۸

۱- ۲۸. رخت و اسباب برگیر .

۲- ۲۹. بازگشت .

۳- ۳۰. جمعه ، (سوره ۶۲) آیه ۸ .

جوانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه ایام پیری در رسد. و صحت خود را غنیمت دان پیش از آنکه بیماری، تو را فرو گیرد. و زندگانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه مرگ، تو را دریابد. و غنای خود را غنیمت شمار پیش از آنکه فقیر گردی. و فراغت خود را غنیمت دان پیش از آنکه به خود مشغول شوی». (۱)

پیش از آن «کت» (۲) برون کنند از ده*** رخت بر گاو و بار بر خر نه

حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از اصحاب خود غفلت را مشاهده فرمودی فریاد بر کشیدی که: «مرگ، شما را در رسید و شما را فرو گرفت، یا به شقاوت یا به سعادت». (۳)

مروی است که: «هیچ صبح و شامی نیست مگر اینکه منادی ندا می کند که:

«ایها الناس! الرحیل، الرحیل». (۴)

آورده اند که: «در بنی اسرائیل مردی بود جبار، با اموال بی شمار و غرور بسیار، روزی با یکی از حرم، خلوت نموده بود که شخصی با هیبت و غضب داخل شد. آن مرد غضبناک شده گفت که: تو کیستی و که تو را اذن دخول داده؟ گفت: من کسی هستم که احتیاج به اذن دخول ندارم. و از سطوت ملوک و سلاطین نمی ترسم. و هیچ گردن کشی مرا منع نمی تواند کرد. پس لرزه بر اعضای آن مرد افتاد و از خوف بیهوش شد. بعد از ساعتی سر برداشت در نهایت عجز و شکستگی گفت: پس تو ملک الموتی؟ گفت: بلی.

ص: ۱۰۲۹

۱- ۳۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹.

۲- ۳۲. مخفف «که تو را».

۳- ۳۳. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۱. و احیاء العلوم ج ۴، ص ۳۹۱.

۴- ۳۴. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۹۲.

گفت: آیا مهلتی هست که من فکری از برای روز سیاه خود کنم؟ گفت:

«هیئات انقطعت مدتک و انقضت انفاسک فلیس فی تاخیرک سیل».

یعنی: «مدت زندگانی تو تمام شد و نفسهای تو به آخر رسیده. گفت: مرا به کجا خواهی برد؟ عزرائیل گفت: به جانب عملی که کرده ای. گفت: من عمل صالحی نکرده ام و از برای خودخانه ای نساخته ام. گفت: ترا می برم به سوی آتشی که پوست از سر می کند» (۱).

حضرت عیسی علیه السلام کاسه سری را دید افتاده پایی بر آن زده گفت: «به اذن خدا تکلم کن و بگو چه کس بودی. آن سر به تکلم آمده گفت: یا روح الله! من پادشاه عظیم الشانی بودم، روزی بر تخت خود نشسته بودم و تاج سلطنت بر سر نهاده و خدم و حشم و جنود و لشکر در کنار و حوالی من بود، ناگاه ملک الموت بر من داخل شد. به مجرد دخول، اعضای من از همدیگر جدا شده و روح من به جانب عزرائیل رفت. و جمعیت من متفرق گردید. ای پیغمبر خدا! کاش هر جمعیتی اول متفرق باشد» (۲).

فغان کاین ستمکاره «گوژ» (۳) پشت***یکی را نپرورد کاخر نکشت

سر سروران رو به خاک اندراست***تن پاکشان در «مغاک» (۴) اندر است

از آن خسروان خوار و فرسوده بین***به خاک سیه توده (۵) در توده بین

چراغی نیفروخت گیتی به مهر***که آخر «نیندود» (۶) دودش به چهر

نیفشاند تخمی کشاورز دهر***که ندرود بی گاهش از داس قهر

نهالی در این

ص: ۱۰۳۰

۱- ۳۵. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۲۶۷

۲- ۳۶. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۹۵.

۳- ۳۷. خمیده و منحنی.

۴- ۳۸. گودال.

۵- ۳۹. چیزی که رویهم ریخته و کوت کرده باشند. و اینجا به معنای کوت خاک سیاه است.

۶- ۴۰. نمالید.

باغ سر بر نزد*** که دهرش به کین اره بر سر نزد

سری را زمانه نیفراخته*** که پایانش از پانینداخته

کجا شامگه اختری تابناک*** برآمد که نامد سحرگه به خاک

صفت بیست پنجم: گناهکاری و اصرار بر معاصی و عدم پشیمانی از آن

گناهکاری و اصرار بر معاصی و عدم پشیمانی از آن

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «هیچ صبحی طلوع نمی کند و هیچ شامی شفق غروب نمی نماید مگر اینکه دو فرشته به چهار ندا جواب یکدیگر را می دهند: یکی از ایشان می گوید که: کاش این خلق آفریده نمی شدند. و دیگری می گوید که: ای کاش که چون آفریده شدند می دانستند که از برای چه آفریده شدند. باز اولی می گوید: ای کاش، حال که ندانستند از برای چه آفریده شدند هر قدری که دانستند به آن عمل می کردند. باز دومی می گوید که: ای کاش، چون به آنچه دانستند عمل نکردند توبه می کردند از آنچه کرده اند». (۱)

«به درستی که: بنده را به جهت یک گناه، از گناهایی که کرده صد سال حبس می کنند و او نگاه می کند به حورانی که در بهشت از برای او آماده شده است که به ناز و نعمت مشغول اند و او حسرت می برد». (۲)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: «دندان خود را به خنده ظاهر مساز و حال آنکه اعمال قبیحه از تو صادر شده باشد. و شب ایمن مخواب و حال اینکه گناه از تو سر زده باشد». (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «خداوند عالم حکمی فرموده است که هیچ نعمتی را که به بنده عطا فرمود از او زایل نسازد تا گناهی از

ص: ۱۰۳۱

۱- ۱. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۹۳. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴۶

۲- ۲. کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۹.

۳- ۳. کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۱.

اوسرزند که مستحق سلب آن نعمت شود». (۱)

و فرمود: «به درستی که بنده گناهی می کند و به آن سبب روزی از او منع می شود». (۲)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «خدای - تعالی - می فرماید: هر بنده که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود کمتر چیزی که به او می کنم او را از لذت مناجات خود محروم می سازم». (۳)

و فرمود: «کسی که قصد معصیتی نماید زنهار، که پیرامون آن نگردد، زیرا باشد که از بنده گناهی سرزند و پروردگار عالم او را ببیند پس بفرماید قسم به عزت و جلال خودم که بعد از این هرگز تو را نمی آمرزم». (۴)

و فرمود: «هیچ رگی در بدن آدمی نمی جهد و هیچ مصیبت و درد سر و مرضی نیست مگر به واسطه گناهی که صادر شده است». (۵)

و فرمود: «به درستی که بنده گناه می کند پس به سبب آن از نماز شب محروم می گردد. و به درستی که عمل بد زودتر بر صاحب خود اثر می کند از کارد در گوشت». (۶)

و از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که: «بر خدا حتم است که در هر خانه که معصیت او شود آن خانه را ویران سازد تا آفتاب بر زمین آن بتابد و آن راپاک سازد». (۷)

و آیات و اخبار در این معنی بسیار است. و زنهار، کسی چنان گمان نکند که: ممکن است اثر گناهی که کرده باشد به او نرسد و به وبال آن گرفتار نشود، زیرا این

ص: ۱۰۳۲

۱-۴. کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۲.

۲-۵. کافی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۸.

۳-۶. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴۸.

۴-۷. کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۷.

۵-۸. کافی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳.

۶-۹. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۰، ح ۱۳. و کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۶.

۷-۱۰. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۱، ح ۱۵. و کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۸.

امری است محال . و چگونه محال نباشد و حال اینکه خدا از ترک اولایی که از پیغمبران سرزدنگذشت و از ایشان مؤاخذه فرمود . پس چگونه از گناهان عظیمه و معاصی کبیره که از دیگران سرزند می گذرد . بلی از سعادت پیامبران این بود که مؤاخذه ایشان را به عالم قیامت نیفکنند و در دنیا ایشان را مؤاخذه فرمود ، اما اشقیا را مهلت می دهد تا بار خود راسنکین نمایند و ایشان را در آخرت به بدترین عذابها معذب سازد . آیا به گوشت نرسیده که پدرت آدم که طینت او به ید قدرت الهی سرشته و مسجود ملائکه ملکوت گشته بود به واسطه یک ترک اولایی او را از بهشت راندند . و چون از آنچه را که از او نهی شده بود خورد همه «حلال» (۱) و زیور بهشتی از بدن او افتاد و عورت او ظاهر شد . و همان لحظه جبرئیل فرود آمده تاج از سر او بر گرفت و از بالای عرش به او و حوا ندرسید که : از نزدیک من دور شوید و از جوار من فروروید ، زیرا کسی که معصیت مرانمود لایق جوار من نیست . پس آدم با دیده پرتم به جانب حوا نگریست و گفت : این اول شومی معصیت است که ما را از جوار دوست دور افکند .

مروی است که : «آدم بعد از آن الم ، دویت سال بر گناه خود گریه کرد تا خدا توبه او را قبول فرمود و از ترک اولای او گذشت» . (۲)

پس هرگاه مؤاخذه او در مکروهی که از یکی از برگزیدگان بارگاه او صادر شد چنین باشد پس چگونه خواهد بود

ص: ۱۰۳۳

۱- ۱۱. جمع «حله» ، جامه نو و بلند ، که بدن را بپوشاند .

۲- ۱۲. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۴۹

حال دیگران که هر روز گناهان بسیار از ایشان سر می زند ؟

فصل : توبه و پشیمانی و اسباب آن

بدان که : ضد اصرار بر معاصی ، توبه و پشیمانی است . و اصل «توبه» به معنی بازگشت و رجوع است . و مراد در اینجا بازگشت به خداست به خالی ساختن دل از قصد معصیت ، و رجوع از دوری از درگاه الهی به قرب و نزدیکی . و حاصل آن ترک معاصی است در حال ، و عزم بر ترک آنها در آینده ، و تلافی تقصیرات . و حقیقت توبه به سه چیز متحقق می گردد :

اول : به قوت ایمان و نور یقین ، زیرا هرگاه بنده ای را ایمان به خدا و اعتقاد به پیغمبر او باشد و به فرموده ایشان اعتماد داشته باشد و بداند گناهی که از او صادر شده حجابی است میان او و آنچه خدا وعده فرموده است از سعادت دنیوی و اخروی و مراتب عالی و درجات متعالیه ، البته آتش پشیمانی در دل او افروخته می شود . و از یاد معاصی گذشته متالم می گردد . و اگر ایمان او سست و اعتقاد او نادرست باشد از این حالت ، خالی ، و پشیمانی که یکی از اجزای توبه است از برای او حاصل نمی گردد .

دوم : به پشیمانی و ندامت از کرده خود ، به این معنی که : دل به یاد آنچه از او صادر شده از گناهان متالم و محزون شود و آرزو کند که : ای کاش ! آن عمل از او صادر نشده بود . و به سبب صدور آن قرین تاسف و الم باشد . و این نتیجه یقین سابق است ، زیرا مادامی که یقین

ص : ۱۰۳۴

به این که به واسطه معصیت به درجه هلاکت می رسی نداشته باشی پشیمانی از برای تو حاصل نمی گردد .

سوم : ترک آنچه مرتکب آن است از معصیت در حال ، و عزم بر ترک آن در تتمه عمر خود ، و قصد تلافی تقصیری که از او صادر شده ، و این نتیجه پشیمانی مذکور است . پس مادامی که این امر متحقق نشود توبه حاصل نمی گردد .

و بعضی توبه را عبارت از این سه می دانند . و جمعی دیگر می گویند : توبه همان ندامت و پشیمانی است و یقین مذکور مقدمه آن و ترک در مستقبل ثمره آن است .

و بنابر این قول ، اشکالی لازم نمی آید در خصوص کسی که معصیتی از او صادر شده باشد و بعد از این مقدور او نباشد مثل آن معصیت ، مثل کسی که زنا کرده باشد و بعدعین شده باشد . یا چنان پیر شده باشد که دیگر صدور زنا از او متصور نباشد . یا گناهی دیگر کرده باشد که بعد از توبه چندان زنده نماند که دیگر تواند آن گناه را بکند . زیرا که اگر چنین شخصی را نتوان گفت که در تتمه عمر ، آن گناه را ترک کرده و لیکن ندامت و پشیمانی بر گذشته در حق او ممکن است . پس اگر توبه ، همان پشیمانی باشد از برای چنین شخصی توبه میسر باشد و توبه او مقبول خواهد شد .

و لیکن بنابر قول اول ، که ترک معصیت در مستقبل کرده باشد لازم نمی آید که از برای این شخص توبه میسر نباشد ، زیرا ترک گناه در وقتی صورت می پذیرد که قدرت بر

ص: ۱۰۳۵

آن داشته باشد. و کسی که نتواند گناهی را بکند نمی گویند آن را ترک کرد. و این منافی ظاهر شرع است.

و از اخبار مستفاد می شود که: «توبه قبول می شود اگر چه این قدر زنده نماند که دیگر نتواند آن معصیت را بکند». (۱)

و بعضی وجوهی چند در دفع این اشکال بنا بر این قول گفته اند، که چندان فایده ای در ذکر آنها نیست. و ظاهر این است که توبه، همان ندامت و پشیمانی برگزیده است باعزم ترک در آینده، در صورت قدرت و امکان. و اما نفس ترک کردن آن، ثمره توبه است.

فصل: فضیلت توبه

فضیلت توبه

بدان که: توبه از معاصی، سرمایه سالکین و اول مقامات دین است. مشرق (۲) و نورقرب پروردگار عالمیان، و کلید استقامت در راه دین و ایمان است. موجب محبت حضرت باری، و سبب نجات و رستگاری است.

خدای - تعالی - می فرماید:

«ان الله يحب التوابين».

یعنی: «به درستی که خداتوبه کنندگان را دوست می دارد». (۳)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «توبه کننده، دوست خداست. و توبه کننده از گناه، مانند کسی است که هیچ گناهی از برای او نباشد». (۴)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «خداوند - تبارک و تعالی - خوشحال تر می شود به توبه بنده خود از مردی که در شب تار در بیابانی مرکب و توشه خود را گم کرده باشد و ناگاه آن را بیابد». (۵)

و از حضرت

ص: ۱۰۳۶

۱-۱۳. کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۲.

۲-۱۴. محل تابش نور.

۳-۱۵. بقره، (سوره ۲)، آیه ۲۲۲.

۴-۱۶. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۷.

۵-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «به درستی که خدای - تعالی - دوست دارد از بندگان پرگناه خود، توبه را». [\(۱\)](#)

و فرمود که: «چون بنده، توبه نصوح و خالص کند خدا دوست می دارد آن را. پس می پوشاند آن گناه را از او. شخصی عرض کرد که: چگونه می پوشاند؟ فرمود: آن گناه را از یاد دو ملکی که می نویسند می برد و وحی می نماید به اعضا و جوارح او و به زمینی که آن گناه را در آن کرده که بپوشانید بر او گناهان او را. و هیچ چیز یافت نمی شود که گواهی دهد بر او به هیچ گناهی». [\(۲\)](#)

و فرمود که: «خدای - تعالی - سه چیز از برای توبه کنندگان قرار داده، است که اگر یکی از آنها را به جمیع اهل آسمان و زمین عطا می فرمود به سبب آن نجات می یافتند:

اول آنکه: فرمود: خدا توبه کنندگان را دوست دارد.

دوم آنکه: خبر داده است که: فرشتگان حاملین عرش، و فرشتگانی که در حول عرش اند طلب آمرزش می کنند از برای کسانی که توبه کرده اند.

سوم آنکه: آمرزش و رحمت خود را از برای کسی که توبه کند قرار داده است». [\(۳\)](#)

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «دوست ترین بندگان به سوی خدا، توبه کنندگان اند». [\(۴\)](#)

و مخفی نماند که: توبه کردن از همه گناهان واجب است به اجماع جمیع امت، و صریح آیات قرآنی. چنان که خدای - تعالی - فرماید:

ص: ۱۰۳۷

۱-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۹.

۲-۱۹. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۸، ح ۳۱.

۳-۲۰. کافی، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۵.

۴-۲۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۳.

و توبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون» .

یعنی : «ای مؤمنان ! همه توبه کنید و بازگشت نمایید به سوی خدا ، شاید که رستگار شوید» . (۱)

و می فرماید :

«یا ایها الذین آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم» .

یعنی : «ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید به سوی خدا توبه کردنی که نصوح باشد ، شاید که پروردگار شما ببوشاند بدیهای شما را» . (۲)

و مراد از «توبه نصوح» ، توبه خالص است ، که از جمیع شوائب و اغراض ، از حب جاه و مال و خوف از مردمان ، یا عدم قدرت بر گناه ، خالی بوده باشد .

و اخبار بی حد و حصر نیز در وجوب توبه از هر گناهی وارد شده . (۳) و عقل سلیم ، وطبع مستقیم نیز دلالت بر وجوب آن می کند ، زیرا شکی نیست که : هر چیزی که رسیدن به سعادت ابدیه و نجات از شقاوت سرمدیه موقوف بر آن است ، که تحصیل آن واجب و لازم است . و شبهه ای نیست که : سعادت نیست بجز لقای پروردگار ، و انس به او . پس هر که محروم از قرب وصال ، و ممنوع از مشاهده جلال و جمال ایزد متعال باشد ، از جمله اشقیا ، و به آتش دوری و آتش جهنم معذب است . و هیچ چیز باعث دوری و سبب مهجوری نمی گردد مگر معاصی و گناهان . و چاره آنها نیست مگر توبه و انابه .

پس به حکم عقل ، توبه ، واجب عینی است بر هر کسی که مرتکب معصیتی

ص : ۱۰۳۸

۱- ۲۲. نور ، (سوره ۲۴) آیه ۳۱ .

۲- ۲۳. تحریم ، (سوره ۶۶) آیه ۸ .

۳- ۲۴. رک : کافی ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ - ۴۳۰ .

شده باشد .

و چگونه توبه ، واجب نباشد و حال آنکه اعتقاد به وجوب اجتناب از معاصی و مضرات آنها از جمله ایمان است .

همچنان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «زناکار در حال زنا ، زنانمی کند و حال آنکه او مؤمن است» . (۱)

و غرض آن حضرت نفی اصل ایمان نیست بلکه بعضی از فروع آن است ، زیرا از برای ایمان یک در نیست بلکه همچنان که وارد شده است : «از هفتاد در زیادتر است که بالاترین آنها شهادتین است و ادنای آن زایل کردن خار و خس از راه» . (۲)

پس ایمان تام و کامل در وقتی حاصل است که آدمی اصل ایمان را که شهادتین است ، و فرع آن را که اعمال جوارح و صفات نفس است درست نموده باشد . و شهادتین ، حکم روح ایمان را دارند و سایر اعمال ، حکم اعضا و جوارح آن را .

پس کسی که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله او بدهد و لیکن اعمال او موافق اعمال مؤمنین نباشد ایمان او مانند انسانی است که : دست و پای او بریده باشد . و چشمهای او کور شده باشد . و همه اجزای ظاهره و باطنه او خلل پذیرفته باشد . و شکی نیست که : حال چنین کسی به مرگ نزدیک ، و به اندک صدمه ای روح از او مفارقت می نماید . پس همچنین کسی که اصل ایمان را داشته باشد و لیکن در اعمال خود تقصیر و کوتاهی کند ایمان او به زوال نزدیک ، و به یک حمله شیطان درحین

ص : ۱۰۳۹

۱- ۲۵. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۷ . و محجہ البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۳

۲- ۲۶. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۷

مرگ از دست می رود . پس گناهکار و بی گناه اگر چه هر دو شریک اند در اسم ایمان ، و لیکن شراکت ایشان چون شرکت درخت کدو و چنار است ، که هر دو رادرخت گویند و لیکن فرق آنها وقتی معلوم می شود که بادهای قوی به وزیدن آید ، زیرادر این وقت ، درخت کدو را از ریشه بر می آورد و شاخ و برگ آن را متفرق می سازدولی درخت چنار ، محکم در جای خود ایستاده و متاثر نمی گردد .

پس در وقت حمله شیاطین ، به خصوص در وقت مرگ ، فرق میان دو ایمان معلوم خواهد شد . و از اینجا معلوم می شود که تکیه و اعتماد معصیت کار بر ایمان خود و امیدخلاصی از آتش جهنم در آخر کار به واسطه ایمان نیز از فریب شیطان است ، چرا که ایمانی که نمی داند تا وقت رفتن باقی خواهد بود یا نه شایسته اعتماد بر آن نیست . و گناهکاری که از مخلد بودن در جهنم با وجود معصیت نمی ترسد ، به اعتماد بر ایمان خود به یگانگی پروردگار و نبوت رسول مختار صلی الله علیه و آله ، مثل شخص تندرستی است که غذاهای ضرر دار و طعامهای زهر آلوده بخورد و از مرگ نترسد به جهت اعتماد بر صحت و تندرستی خود .

و شکی نیست که : مردن صحیح اگر چه بعید و لیکن این غذاها آخر منجر به مرض ، ومرض سبب مردن می شود . پس همچنین ایمان اگر باقی بماند اگر چه آدمی را از مخلدبودن در جهنم نگاهدارد و لیکن معاصی ، منجر به سلب ایمان و سوء خاتمه می شود . و آن نیز

ص : ۱۰۴۰

سبب خلود در آتش می گردد . و نسبت معاصی و گناهان به ایمان ، مثل نسبت غذاهای مضره یا طعامهای زهر آلوده است به بدن انسان .

و همچنان که به تدریج ، ضرر آن غذاها در اندرون جمع می شود تا اخلاط را فاسد سازد و مزاج را متغیر گرداند ، و حال اینکه آن مسکین ، از این غافل است تا به ناگاه فسادمزاج ظاهر شود و مرض بر بدن عارض گردد و بمیرد . و همچنین آثار معاصی ، اندک اندک در نفس بر روی هم می نشینند تا مزاج نفس را فاسد گرداند و اصل ایمان رازایل سازد . و روح را به هلاکت اندازد .

پس هرگاه به جهت محافظت بدن کثیف ، در چند روزه دنیا اجتناب از خوراک مضر ، واجب و لازم باشد ، پس به سبب حفظ روح شریف ، و نجات از هلاکت ابدیه به طریق اولی اجتناب از معاصی و گناهان واجب خواهد بود . و همچنین که کسی غذای زهر آلود بخورد و پشیمان شود تا ممکن است آن را به قی دفع می کند . همچنین گناهان که به مثابه زهرند از برای ایمان ، دفع آنها به توبه و تلافی باید نمود . پس زنهار ، زنهار ، ای برادر :

چو پنجاه سالت برون شد ز دست*** غنیمت شمر پنج روزی که هست

مخسب ای گنه کرده خفته ، خیز*** به قدر گنه آب چشمی بریز دست

در دامن توبه و انابه زن پیش از آنکه زهر گناه روح ایمان را تباہ سازد . و بعد از آنکه از تو پرهیزکاری نیاید و امر از دست طبییان دلها به در رود که

ص: ۱۰۴۱

نه نصیحت در تواتر کند و نه پند ترا سودی بخشد . هر چه از مواعظ و نصایح شنوی فسون و افسانه پنداری . و کلمه عذاب در حق تو ثابت شود . و پرده غفلت ، چشم و گوش دل تو رافرو گیرد و داخل این آیه گردی که :

«و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون» .

یعنی : «قراردادیم در پیش روی ایشان سدی و پرده ای و همچنین از پس و پشت ایشان ، پس پوشانیدیم ایشان را و کور ساختیم پس دیگر چیزی نمی بینند» . (۱)

و از اهل این آیه شوی که :

«ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه» .

یعنی : «خدا پرده بر دل و گوش و چشم ایشان نهاده» . (۲)

و غیر اینها از آیات .

و لقمان به پسر خود گفت : «ای فرزند ! توبه را تاخیر مکن که مرگ ناگاه می رسد . و هر که تاخیر اندازد توبه را یکی از دو خطر عظیم به او می رسد : اگر زنده ماند دل او رازنگ معصیت می گیرد و سیاه و تیره می شود و دیگر از آن محو نمی گردد . و اگر مرگ او را فراگرفت دیگر مهلت تلافی نمی یابد» . (۳)

پس ای که عمر خود را به عصیان پروردگار صرف نموده ای ! از خواب غفلت برخیز و فکری کن از برای روز رستخیز .

تاکنون کردی گنه دیگر مکن*** تیره کردی آب ، افزون تر مکن

و بدان که : وجوب توبه ، تخصیص به شخصی دون شخصی ، و وقتی دون

ص : ۱۰۴۲

۱-۲۷ . یس ، (سوره ۳۶) ، آیه ۹ .

۲-۲۸ . بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۷ .

۳-۲۹ . محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۲

وقتی ندارد . بلکه بر همه کس در همه وقت لازم است ، زیرا هر بنده ، خالی از معصیت و گناه نیست . و اگر در بعضی اوقات از معصیت جوارح و اعضا خالی باشد ظاهر این است که خالی از فت بدی از صفات نفسانیه ، یا رغبت به گناهی در دل فارغ نباشد . و اگر فرض شود که : از آن نیز خالی باشد ، از وساوس شیطانیه و افکار متفرقه که دل را از یاد خدا غافل کند خالی نیست . و اگر از آن نیز خلاص باشد از غفلت و قصوری در معرفت حق - سبحانه و تعالی - و صفات و آثار او خالی نیست . و همه اینها نقصی است که بازگشت از آنها که توبه است در هر حال لازم است . پس بر هر بنده سالکی در هر نفسی توبه واجب است .

و از این [جهت] است که بعضی از اهل معرفت گفته اند که : «هرگاه عاقل گریه نکنند در بقیه عمر خود مگر بر آنچه از عمر او در غیر یاد خداوند - سبحانه - و در سوای طاعت او گذشته است ، تا وقت مردن او را کم است چه جای آنکه بقیه عمر خود را نیز چون گذشته و در جهل و غفلت به انجام رسانند» . (۱)

و کسی که قدر عمر خود و فایده آن را دانست و فهمید که چه چیز از آن تحصیل می تواند نمود می داند که هر قدر از آنکه در معصیت ضایع شد چه حسرت و ندامتی دارد .

بلی ، اگر عاقلی جوهری گرانبها داشته باشد و به هرزه از دست او در رود بر آن می گرید .

ص: ۱۰۴۳

و اگر تلف شدن آن باعث تلف خود آن کس شود گریه او بیشتر و اندوه او افزون تر می باشد . پس هر نفسی از عمر ، جوهری است گرانبمایه که عوض از برای آن نیست . و چه جوهری گرانبمایه تر از چیزی که آدمی را به سلطنت ابد و پادشاهی سرمد می رساند .

مروی است که : «چون بنده را هنگام وفات در رسد و ملک الموت بر او وارد شود و او را اعلام نماید که : از عمر تو ساعتی بیش نمانده ، در آن وقت از برای آن بنده این قدر حزن و حسرت و تاسف حاصل می شود که اگر تمام مملکت روی زمین را از مشرق تا مغرب مالک باشد می دهد به عوض اینکه یک ساعت دیگر بر آن ساعت اضافه شود که بلکه در آن ساعت تلافی مافات کند و راهی به آن نمی یابد» . (۱)

و در روایات رسیده که : «چون بنده را زمان رحلت رسد و پرده از پیش دیده او برداشته شود و یقین به مرگ خود نماید در نزد ملک الموت تضرع و زاری کند که مرا یک روز دیگر مهلت ده به روز خود بگیریم . و دست عذر خواهی به درگاه الهی بردارم ، بلکه چاره ای در کار تباه خود کنم . ملک الموت گوید : هیهات ، هیهات ، روزهای توسرآمد و دیگر روزی از برای تو نمانده است . گوید : یک ساعت مهلتم بده . گوید :

«فیت الساعات» .

یعنی : ساعتهای تو به انجام رسیده و دیگر ساعتی نداری . و در آن هنگام ، درهای قبول توبه بر او بسته می گردد .

ص: ۱۰۴۴

و روح او به تلاطم می آید . و نفس او به شماره می افتد . و غصه گلوی او را می گیرد . و حسرت بر عمر ضایع شده خود می خورد» . (۱)

و آنچه مذکور شد از وجوب توبه از گناهان مذکور ، توبه از بعضی از آنها واجب شرعی است ، که اگر کسی مرتکب آن شده باشد و بی توبه از دنیا برود مستحق عذاب الهی خواهد بود . و آن گناهایی است که : در شریعت مقدسه بر همه کس حرام شده و نهی از آنها وارد شده . و همه خلق در وجوب توبه از آنها یکسان اند . و اما بعضی دیگر از آن گناهان چون وساوس نفسانیه و رغبت قلبی به معاصی ، و قصور در معرفت و عظمت و جلال حضرت باری و امثال اینها ، پس توبه از آنها واجب شرعی نیست که ترک آنها موجب عذاب اخروی گردد . بلکه وجوب آن به معنی دیگر است که عبارت از وجوب شرطی باشد ، یعنی : کسی که خواهد پا بر بساط قرب حضرت معبود نهد و به مقام محمود برسد باید از آنها نیز توبه نماید .

پس کسی که به نجات از عذاب قناعت کند و طالب زیادت از آن نباشد توبه از این قسم گناه بر او واجب نیست . و وجوب آن از برای کسی است که وصول به مراتب و درجات ارجمند را طلبد . و آنچه وارد شده است از استغفار طوایف انبیا و اوصیا و توبه ایشان ، از بعضی از این اقسام بوده ، زیرا به واسطه نزول ایشان در این سرای جسمانی ، و ابتلای ایشان به بدن «عنصری» ، (۲) لابد بود از برای

ص: ۱۰۴۵

۱- ۳۲. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۱ .

۲- ۳۳. مادی

ایشان از تربیت بدن و اکل و شرب و وقاع و خواب و التفات به اصحاب . و به آن سبب گاهی از مقام شهود و استغراق بازمی ماندند و این ، نسبت به مراتب ایشان ، نوع گناهی بود .

همچنان که رسیده است :

«حسنات الابرار ، سیئات المقربین» .

یعنی : «آنچه از برای طایفه ابرار و نیکان طاعت است ، از برای مقربین ، معصیت است» .

آری : امثال ایشان همیشه در مقام قرب و عین شهودند و نمی بینی که کسی که پا بر بساط سلطان نهد و در حضور او باشد آنچه از برای محرومین از حضور پسندیده است از خوردن و خوابیدن ، و به این سو و آن سو ملتفت شدن ، از برای ایشان عین عصیان است . و گناهان خیل انبیا و اوصیا از این قبیل بوده نه مانند گناهان ما .

توبه از همه گناهان

و مخفی نماند که : بعضی از علما گفته اند که : توبه نیست ، مگر از همه گناهان . پس نمی شود که از بعضی گناهان توبه کند و از بعضی نکند . و حق - چنانچه والد ماجد حقیر در جامع السعادات تصریح فرموده (۱) - آن است که : صحیح است توبه کردن از بعضی گناهان دون بعضی به شرطی که از یک نوع نباشند . مثل اینکه از گناهان کبیره توبه کند نه از صغیره . یا از حق الناس توبه کند نه از حق الله . یا از قتل مسلمین توبه کند و بس . یا از زنا توبه کند . یا از شرب خمر تنها ، یا غیبت تنها . و همچنین در این وقت ،

ص : ۱۰۴۶

گناه آنچه از آن توبه کرده از او ساقط می شود . و توبه اکثر توبه کنندگان از این قبیل است .

ولیکن توبه از بعضی گناه دون بعضی دیگر که از آن نوع باشند معنی ندارد و صحیح نیست . مثل اینکه توبه کند که مال حرام نخورد اما از گوشت حرام مضایقه نکند . یا توبه کند که غیبت زید را نکند اما از غیبت دیگران مضایقه نکند . یا زنا به فلان زن نکند وامثال اینها .

فصل : قبولی توبه دارای شرایط

قبولی توبه دارای شرایط

بدان که : توبه که جامع شرایط بوده باشد در درگاه الهی مقبول است به اجماع جمیع علما و تصریح آیات و اخبار .

خدای - تعالی - می فرماید :

«و هو الذی یقبل التوبه عن عباده» .

یعنی : «خدا آنچه‌چنان کسی است که توبه بندگان را قبول می فرماید» . (۱)

و می فرماید :

«و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفورا رحیما» .

یعنی : «هر که عمل بدی کند یا ظلم به نفس خود کند پس توبه کند و طلب آمرزش از خدا نماید می یابد خدا را آمرزنده و رحم کننده» . (۲)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : «هرگاه این قدر گناه بکنید که تا آسمان برسد پس پشیمان شوید خدا توبه شما را قبول می نماید» . (۳)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «پشیمانی ، کفاره گناهان است» . (۴)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «هر که یکسال پیش از مردن ، توبه کند حق - تعالی - توبه او را قبول می کند

ص: ۱۰۴۷

۱- ۳۵. شوری ، (سوره ۴۲) آیه ۲۵ .

۲- ۳۶. نساء ، (سوره ۴) آیه ۱۱۰

٣-٣٧. محجه البيضاء ، ج ٧ ، ص ٢٤ .

٤-٣٨. محجه البيضاء ، ج ٧ ، ص ٢٥ .

پس فرمود: سال، زیاد است هر که یک ماه پیش از مردن توبه کند خدای - تعالی - توبه او را قبول می فرماید. و بعد از آن فرمود: ماه، زیاد است هر که یک هفته قبل از مردن توبه کند خدا توبه او را قبول می فرماید. پس فرمود که: هفته نیز بسیار است هر که یک روز قبل از وفات، تائب باشد توبه او قبول می شود. پس فرمود که: روز نیز زیاد است هر که توبه کند پیش از آنکه مرگ گلوی او را بگیرد و مرگ را معاینه ببیند خدای - تعالی - توبه او را قبول می فرماید». (۱)

و حضرت امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود که: «مؤمن هر گاه توبه کند گناهان او آمرزیده است. پس بعد از توبه و آمرزش، عمل را از سر گیرد. و آگاه باشید، به خدا قسم که توبه نیست مگر از برای اهل ایمان.

محمد بن مسلم عرض کرد که: اگر بعد از توبه عود به گناه کند و باز توبه کند حال او چگونه است؟

حضرت فرمود: ای پسر مسلم! آیا چنان می بینی که بنده مؤمن از گناه نادم شود و از خدا طلب آمرزش نماید و خدا توبه او را قبول نکند؟!

عرض کرد که مکرر چنین می کند، یعنی گناه می کند و توبه می نماید؟

فرمود: مؤمن هر وقت عود به استغفار و توبه کند خدا عود به آمرزش می نماید. به درستی که خدای - تعالی - آمرزنده و رحیم است

ص: ۱۰۴۸

. و توبه را قبول می کند . و گناهان را عفو می فرماید» . (۱)

مروی است که : «حضرت آدم علیه السلام عرض کرد که : پروردگارا ! شیطان را بر من مسلط ساختی و او را در عروق بدن من جای دادی ، در عوض آن چیزی به من عطا فرمای . خطاب رسید که : ای آدم ! از برای تو این را قرار دادم که هر یک از ذریه تو که قصد معصیتی کند و آن را مرتکب نشود چیزی بر آنها نوشته نمی شود . و چون مرتکب آن گردد یک گناه بر او نوشته می شود . و اگر قصد طاعتی کند و آن را نکند یک حسنه از برای او ثبت می شود . و اگر بکند ده حسنه از برای او نوشته می شود . آدم عرض کرد که :

پروردگارا ! زیاد کن . خطاب رسید که : اگر ایشان گناهی کند و استغفار کند او را می آمرزم . آدم علیه السلام عرض کرد : الهی ! زیادتیر کن . فرمود که : توبه را از برای ایشان قرار داده ام . تا نفس ایشان باقی است . آدم عرض کرد که : این قدر مرا کافی است» . (۲)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «مردی گناه می کند و خدا به جهت آن گناه او را داخل بهشت می کند . راوی می گوید که عرض کردم : به جهت گناه داخل بهشت می شود ؟ فرمود : بلی گناه می کند پس همیشه از آن گناه خود ترسناک است و نفس خود را دشمن دارد ، به این جهت خدا او را به بهشت می برد» . (۳)

و فرمود که

ص : ۱۰۴۹

۱- ۴۰. بحار الانوار، ج ۶، ص ۴۰، ح ۷۱. و کافی، ج ۲، ص ۴۳۴، ح ۶

۲- ۴۱. کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۱.

۳- ۴۲. کافی، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۳.

: «بنده مؤمن چون گناه کند هفت ساعت خدا او را مهلت می دهد ، اگر استغفار کرد چیزی بر او نوشته نمی شود . و اگر هفت ساعت گذشت و توبه و استغفار نکرد یک گناه بر او نوشته می شود» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «هیچ مؤمنی نیست که در شبانه روزی چهل گناه کبیره کند پس پشیمان شود و بگوید :

«استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذوالجلال و الاکرام و اسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی» .

مگر آنکه خدای - تعالی - آن گناهان را بیامزد . پس فرمود که هیچ خوفی نیست بر کسی که شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره مرتکب شود» . (۲)

و در اسرائیلیات وارد شده است که : «جوانی بیست سال عبادت کرد بعد از آن عاصی شد و بیست سال معصیت خدا را نمود ، روزی در آینه نظر کرد دید علامت پیری درموی او ظاهر شده آهی از دل برکشید و گفت : خداوندا ! بیست سال اطاعت تو کردم و بیست سال معصیت تو نمودم نمی دانم اگر بازگشت به سوی تو نمایم قبول می کنی ؟ ناگاه شنید که فائلی می گوید که : تو ما را قبول کردی ما نیز تو را قبول کردیم . پس دست از ما برداشتی ما هم دست از تو برداشتیم . و عصیان ما را ورزیدی تو را مهلت دادیم . و اگر باز به سوی ما آیی تو را قبول می کنیم» . (۳)

و بالجمله شکی نیست که این درگاه ، درگاه ناامیدی نیست . و هر که رو به آنجا آورد او را قبول

ص: ۱۰۵۰

۱-۴۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۴۱، ح ۷۷. و کافی، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۳.

۲-۴۴. کافی، ج ۲، ص ۴۳۸، ح ۷.

۳-۴۵. جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۸-۶۹.

می کند .

هر که در این خانه شبی داد کرد*** خانه فردای خود آباد کرد

حکایت توبه «شعوانه»

منقول است : «در بصره زنی بود «شعوانه» نام که مجلسی از فسق و فجور منعقد نمی شد در بصره که از وی خالی باشد .

روزی با جمعی از کنیزان خود در کوچه های بصره می گذشت به در خانه ای رسیدند که از آن افغان و خروش بلند بود گفت : سبحان الله ! در این خانه عجب مصیبت و غوغایی است ! کنیزی را به اندرون فرستاد از برای استعلام از حقیقت حال ، آن کنیز رفت و معاودت نکرد . و کنیزی دیگر را فرستاد آن نیز رفت و نیامد . دیگری را فرستاد و به او تاکید نمود که زود معاودت کن . کنیز رفت و برگشت و گفت : ای خاتون ! این غوغای مردگان نیست ، ماتم زندگان است . این ماتم بدکاران و عاصیان و نامه سیاهان است . شعوانه که این را بشنید گفت : آه ، بروم و ببینم که در این خانه چه خبر است .

چون به اندرون رفت دید واعظی در آنجا نشسته و جمعی در دور او فراهم آمده ایشان را موعظه می کند و از عذاب خدا می ترساند . و ایشان همگی به گریه و زاری مشغولند . و در حینی رسید که واعظ تفسیر این آیه می کرد که :

«اذا راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثورا» .

یعنی : در روز قیامت چون دوزخ ، عاصیان را ببیند در غریدن آید و عاصیان در لرزیدن آیند . و چون عاصیان را

ص : ۱۰۵۱

در دوزخ افکنند در مقام تنگ و تاریک و زنجیرهای آتشین به یکدیگر باز بسته فریاد و اوایلا برآورند . مالک جهنم به ایشان گوید :

زود به فریاد آمدید بسا فریاد و فغان که بعد از این از شما صادر خواهد شد» . (۱)

شعوانه چون این را شنید بسیار در وی اثر کرد و گفت : ای شیخ ! من یکی از روسیاهان در گاهم آیا اگر توبه کنم حق - تعالی - مرا می آمرزد ؟ گفت : البته اگر توبه کنی خدای - تعالی - تو را می آمرزد اگر چه گناه تو مثل گناه شعوانه باشد . گفت : ای شیخ ! شعوانه منم و توبه کنم که من بعد گناه نکنم . آن واعظ گفت : خدای - تعالی - ارحم الراحمین است و البته اگر توبه کنی آمرزیده شوی .

پس شعوانه توبه کرد و بندگان و کنیزان خود را آزاد کرد و به صومعه رفت و مشغول عبادت پروردگار شد و دایم در ریاضت مشغول بود ، به نحوی که بدنش گداخته شد و به نهایت ضعف و نفاقت رسید .

روزی در بدن خود نگریست ، خود را بسیار ضعیف و نحیف دید گفت : آه آه ، در دنیا به این نحو گداخته شدم و نمی دانم در آخرت حالم چون خواهد بود ؟ ندایی به گوش او رسید که دل خوش دار و ملازم در گاه ما باش تا روز قیامت ببینی حال تو چون خواهد بود» . (۲)

نیامد بدین در کسی عذر خواه*** که سیل ندامت نشستش گناه

چه شبهه در اینکه : هر که ملازم در گاه او باشد و از

ص: ۱۰۵۲

۱- ۴۶. فرقان ، (سوره ۲۵) آیه ۱۳- ۱۲

۲- ۴۷. ریاحین الشریعه ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ . به نقل از نفعات الانس

خوف او ترک معاصی کند در روز قیامت رحمت الهی او را فرو می گیرد و به درجات عالی و مراتب متعالیه می رسد .

حکایت توبه مرد گناهکار و قبولی توبه اش

و نیز نقل است که : «مردی بود که جمیع عمر خود را در معصیت به سر برده بود و در مدت عمر خود هرگز خیری از او صادر نشده و اصلاً از هیچ معصیتی اندیشه نمی کرد . و صلحای عصر و اتقیای روزگارش از او دوری جستندی و از او نفرت کردند .

ناگاه موکل قضا دست بر دامن عمرش دراز کرده ملک الموت آهنگ قبض روحش نمود . چون یقین به مرگ کرد و یافت که وقت رحلتش رسیده نظر در جراید اعمال خود کرد آن را از اعمال صالحه خالی دید و خطی که رقم رجایی داشته باشد ندید . و به جویبار عمل خود نگریست ، شاخی که دست امید در آن توان زد نیافت . عاجزوار آهی از دل بی قرار برکشید و بی اختیار گفت :

«یا من له الدنيا و الآخرة ارحم لمن ليس له الدنيا و الآخرة» .

یعنی : «ای آنکه دنیا و آخرت از توست ، رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت» . این کلمه به گفت و جان داد .

اهل شهر بر فوت او شاد شدند و از مردنش فرحناک گشتند و او را در مزبله ای انداختند و خس و خاشاک بر او ریختند و آن موضع را از خاک پر کردند . شب یکی از بزرگان را در خواب نمودند که : فلان در گذشت و او را در مزبله انداختند برخیز و او را از آنجا بردار و غسل ده و کفن کن و

بر او نماز کن و او را در مقبره صلحا و اتقیا دفن کن . گفت : خداوندا ! او بد عمل بود و در میان خلق به بدکاری و بدنامی مشهور بود . چه چیز به درگاه کبریا آورد که مستحق کرامت و بخشش گردید ؟ خطاب آمد که : چون به حال نزع رسید در جراید اعمال خود نظر کرد و بجز خطا و معاصی چیزی ندید لهذا مفلس وار به درگاه ما بنالید و عاجزوار به بارگاه ما نظر کرد و دست در دامن فضل ما زد لهذا به بیچارگی و عجز او رحمت کردیم . و گناهان او را از نظر پوشیدیم . و از عذاب الیمش نجات دادیم . و به نعیم مقیمش رساندیم» .

ای یک دله صد دله دل یک دله کن*** مهر دگران را از دل خود یله کن

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما*** برناید اگر کام تو از ما گله کن

فصل : اقسام توبه و بیان آنها

اقسام توبه

بدان که : دانستی که توبه ، عبارت است از : پشیمانی بر معصیتی که از آدمی سرزده ، وعزم بر ترک آن در آینده . و همین قدر در قبول توبه کافی نیست بلکه باید دانست که :

گناهی که از آدمی سرزده یا محض «حق الله» است و غیر خدای - تعالی - را در آن حقی نیست . یا در آن «حق الناس» نیز هست .

پس اگر از قسم اول باشد آن نیز بر دو قسم است :

یا چیزی است : که قضا و تلافی از برای آن واجب نیست . مثل شرب خمر و ساززدن و امثال

ص: ۱۰۵۴

اینها، و در توبه این قسم، همان پشیمانی و عزم بر ترک و حزن و اندوه در ارتکاب آن در قبول توبه کفایت می کند.

و یا چیزی است که: تلافی آن شرعا لازم است، چون نماز و روزه و زکوة و خمس و کفاره و امثال اینها، و در این قسم، علاوه بر پشیمانی و عزم بر عدم ارتکاب آن معصیت به قدر امکان، آنچه را ترک نموده قضا می نمایی تا دیگر یقین به بقای قضا در ذمه خود نداشته باشی.

و اگر از قسم دوم باشد که در آن حق مردم نیز باشد پس چون لا محاله در آنها حق الله نیز هست باید تلافی حق الله آن را به ندامت و پشیمانی و حسرت و حزن و الم و عزم ترک نمودن آن را بکند.

و اما حق الناس، پس آن حق، یا حقی است که تعلق به مال می گیرد یا بدن یا به عرض و آبرو، یا به حرم و اهل.

پس اگر حق مالی باشد، واجب است که اگر قدرت داشته باشی آن را به صاحبش رد نمایی. و اگر صاحبش مرده باشد به وارث آن رسانی. و اگر صاحبش معلوم نباشد به فقرا رسانی. و اگر به جهت تنگدستی قدرت بر ادای آن نداشته باشی از صاحب ن حلیت حاصل نمایی. و اگر او حلال نکند یا دسترسی به صاحب آن نداشته باشی باید تضرع و زاری به درگاه حضرت باری نمایی که در روز حساب او را از تو راضی نماید.

و بسیار از برای صاحبش طلب آمرزش

نمایی و افعال حسنه به جا آوری تا روز قیامت به عوض آن حق بدهی . و اگر حق بدنی باشد مثل اینکه : او را کشته باشی یا زده باشی یا عضوی از او را شکسته باشی یا مجروح کرده باشی پس واجب است که تمکین کنی تا صاحب حق ، آن را قصاص نماید . و آنچه از تو نسبت به او صادر شده متحمل شوی که او نیز نسبت به توبه عمل آورد . یا اینکه به عجز و «الحاح» ، (۱) یا احسان و انعام ، او را از خود راضی سازی . و اگر دسترسی به اینها نباشد باز باید به در خانه خدا رفت و عجز و انابه نمود که صاحب حق را راضی کند . و طاعات و عبادات بسیاری به جا آورد که عوض حق او گردد .

و اگر حق آبرویی باشد مثل اینکه : او را دشنام یا فحش داده ای یا تهمت زده باشی یا غیبت نموده باشی یا بی جهت شرعی به او اهانت رسانیده باشی و دل او را شکسته باشی ، باید اگر ممکن باشد و در اظهار آن ، مظنه غیظ صاحب حق نباشد از او حلیت حاصل نمایی . و او را از خود خوشنود نمایی . و اگر ممکن نباشد به جهت او استغفار و طلب آمرزش نمایی . و در زیادتی افعال حسنه کوشی که عوض حق او شود . و چنانچه افترا و بهتانی به او زده باشی یا غیبت او را کرده باشی باید اگر دانی که در نزد کدام شخص گفته ای ثانیاً در نزد او اعتراف به کذب خود نمایی .

و اگر حق در اهل و حرم باشد مثل

ص: ۱۰۵۶

اینکه : - العیاذ بالله - با زن کسی زنا کرده باشی پس امر آن در غایت صعوبت و نهایت اشکال است و راهی از برای حلیت جستن نیست . و اظهار آن به شوهر جایز نیست . و اگر از کسی چنین امری صادر شده باشد چاره آن نیست مگر آنکه شب و روز به درگاه پروردگار بنالد و تضرع و زاری نماید و مواظبت بر طاعت و عبادت به جهت آن شوهر نماید . و نماز بسیار و روزه بی شمار و حج و صدقه و تلاوت قرآن به جهت او به جا آورد . و اگر آن مرد زنده باشد علاوه بر اینها انعام و احسان به او کند . و اکرام و احترام او به جا آورد . و خدمت او را به قدر امکان مرتکب شود . و سعی در مهمات و حوائج او نماید که شاید به این وسایل در روز قیامت از او بگذرد . و اگر او نگذرد خدای - تعالی - اینها را در مقابل حق او می دارد . و اگر مقابل شده باشد ، به حکم خدایی گناه از عمل او برداشته شود . و به هر حال باید ساعتی از تضرع و زاری غافل نشود و روز و شب را به گریه به روز سیاه خود به سر بردتا باشد که لطف الهی شامل حال او شده ، در روز قیامت پرده او را ندرد . و صاحب حق را به الطاف پنهانی خود خشنود سازد .

شرایط توبه از نظر حضرت علی علیه السلام

و مخفی نماند که : آنچه مذکور شد شرط قبول توبه است که بدون آنها توبه قبول نیست . بلکه فی الحقیقه بدون آنها توبه متحقق نمی شود .

ص: ۱۰۵۷

از برای کمال توبه و تمامیت آن نیز شرایطی چند است و کسی که خواهد توبه او به سرحد کمال باشد و زنگک معصیتی که کرده بالمره از آئینه دل او زدوده شود باید بعد از تلافی و تدارک هر معصیتی به دوام ندامت و قضای عبادت و ادای مظالم پیوسته بر حال خود گریان و همیشه متالم و محزون باشد. و به ازای آن معصیت، نفس خود را به زحمت بیندازد و ریاضت دهد و در اکل و شرب تقلیل نماید.

مروی است که: «شخصی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «استغفر الله».

آن حضرت فرمود: مادرت بر تو بگرید آیا می دانی حقیقت استغفار چیست؟! به درستی که استغفار درجه «علیین» (۱) است. و بر مجموع شش معنی واقع می شود:

اول: پشیمانی بر گذشته.

دوم: عزم بر ترک گناه در مده العمر.

سوم: ادا کردن حقوق مردم.

چهارم: قضا کردن هر واجبی که فوت شده.

پنجم: گداختن هر گوشتی که از حرام روئیده به حزن و الم، تا پوست به استخوان چسبد و گوشت تازه بروید.

ششم: الم و زحمت طاعت و عبادت به بدن چشانیدن به ازای آنچه از شیرینی معصیت چشیده. چون کسی این شش امر را به جا آورد بگوید: استغفر الله. (۲)

و مراد حضرت، استغفار کامل است. و مراد آن نیست که استغفار کردن بدون مجموع این شش امر، لغو و بی فایده است، زیرا شکی نیست که: تلفظ به

ص: ۱۰۵۸

۱- ۴۹. افراد بلند مرتبه یعنی: استغفار کنندگان دارای درجات بلندی هستند. رک: منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۴۹۶.

۲- ۵۰. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۸۱، حکمت ۴۰۹

کلمه «استغفر الله» از روی اخلاص ، با فهمیدن معنی آن نیز موجب تخفیف عذاب است .

بلکه گفتن آن از برای ثواب اگر چه معنی آن را نفهمد خالی از ثواب نیست ، همچنان که بسیار از عوام می گویند .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «توبه»جبل الله» و «مدد عنایت» اوست و لابد است از مداومت آن . و از برای هر طایفه از بندگان ، توبه ای است . تا اینکه فرمودند که : اما توبه طایفه عوام آن است که : باطن خود را از گناهان بشوید به آب حسرت ، و اعتراف به گناه و پشیمانی برگزیده و ترسناک بودن بر آنکه دیگر مثل آن از برای او صادر شود . و باید گناهان را سهل و حقیر نشمارد و دایم بر تقصیرات خود در بندگی و طاعت خدا گریان و متاسف باشد . و خود را از شهوت‌های نفسانیه محافظت نماید . و استغاثه به خدا نماید که او را اعانت فرماید بر وفای به توبه . و محافظت کند او را از عود به گناه . و ریاضت دهد نفس خود را به عبادت و مجاهده . و واجباتی که از او فوت شده قضا نماید . و سستی که بر کسی کرده تدارک آن کند . و آنچه از حقوق مردمان در ذمه او باشد ادا کند . و از همصحبتان بد ، اجتناب نماید . و شبها را به بیداری به صبح رساند . و روزها را به تشنگی روزه به شب آورد . و همیشه درعاقبت کار خود تفکر نماید . و از خدا استعانت جوید که در

ص: ۱۰۵۹

حالت وسعت و شادی و زمان سختی و بدحالی ، او را بر جاده شریعت ، مستقیم و ثابت بدارد . و در بلاها و مصیبتها صبر کند تا از درجه توبه کنندگان ساقط نشود . و چون چنین کند از گناهان خودپاک ، و عمل او زیاد ، و درجات او بلند می گردد» .
(۱)

و از جمله شرایط کمال توبه آن است که : سعی نماید که آثار کدورت و ظلمت که از گناهان بر دل او مجتمع شود به نور طاعت محو کند ، زیرا هر شهوت و معصیتی که از انسان صادر می شود از آن ظلمت و تیرگی بر دل می نشیند ، همچنان که از نفس ، تیرگی بر آئینه می نشیند . و چون بسیار شد ، دل زنگ می گیرد . و اگر زنگ بسیار بر روی هم جمع شود دل او را فاسد می کند و دیگر قابل اصلاح و صفا نمی شود . پس کسی که توبه می کند باید آثار گناهان گذشته را از دل خود محو کند . و محو آنها به طاعات و عبادات می شود ، زیرا همچنان که به سبب معصیت ، ظلمت و کدورت به سراچه دل می رسد همچنین از عبادت ، نوری در آن دل حاصل می شود و به واسطه آن نور ، ظلمت معاصی زدوده می گردد .

همچنان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «در عقب هر گناهی عبادت کن تا آن را محو کند» . (۲)

پس باید توبه کار ، خود را بر طاعاتی که ضد آن معاصی است که کرده بدارد تا اثر معصیت را بزدايد ، زیرا دفع هر مرضی به ضد آن می شود . پس اگر در

ص: ۱۰۶۰

۱- ۵۱. بحار الانوار ، ج ۶ ، ص ۳۱ ، ح ۳۸ .

۲- ۵۲. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۹ .

مجامع لهو و لعب ، غنا شنیده باشد کفاره آن را به شنیدن قرآن و مواعظ و احادیث و نشستن در مساجد و امثال آن کند . و کفاره شرب خمر را به ریاضت نفس و تشنگی نماید . و کفاره خوردن چیز حرام را بعد از تصدق قیمت آن ، روزه داشتن و کم خوردن کند . و همچنین هر چیزی را به مناسب آن معالجه کند تا اثر آن گناه محو شود . و اگر چه دفع آن به عبادت دیگر غیر مناسب هم ممکن است لیکن معالجه مناسب ، زودتر اثر می کند .

فایده : اجتناب از گناهان کبیره ، کفاره گناهان صغیره

بدان که : شریعت مقدسه ، گناه را دو قسم کرده است : کبیره و صغیره . و حکم فرموده است که : اجتناب از گناهان کبیره ، کفاره گناهان صغیره است .

چنانچه خدای - تعالی - فرمود :

«ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم» .

یعنی : «اگر اجتناب کنید از کبائر آنچه بر شما حرام شده است ، آن را کفاره سایر گناهان شما می کنیم» . (۱)

و اجتناب از کبیره ، در وقتی کفاره صغیره می شود که به قدرت و اراده ، آن را از برای خدا ترک کنی نه آنکه قدرت بر آن نداشته باشی . یا از راه ترس مردم یا حفظ آبروو یا به جهت عدم شوق و رغبت ، آن را نکنی چنین اجتنابی کفاره صغائر نمی شود .

و در تعیین گناهان کبیره میان علما ، خلاف بسیار است . بعضی آنها را هفت گفته اند .

و بعضی بیشتر . و از بعضی روایات هفتصد مستفاد می شود . و ظاهر آن

ص : ۱۰۶۱

است که : هر گناهی که در قرآن مجید وعده عذاب به آن شده کبیره است . و از جمله گناهان کبیره است : شرک به خدا و قتل مسلم عمدا و قذف زنان محصنه ، یعنی نسبت زنا به زنان مسلمه که مشهور به زنا نباشند دادن . مثل اینکه : کسی را ولد الزنا بگویی یا نسبت زنا به زن و خواهر کسی بدهی . و عقوق والدین و زنا و ظلم و حکم به غیر حق و خوردن مال یتیم را به ظلم ، و خوردن ربا و ترک نماز عمدا . و در بعضی احادیث ، از گناهان کبیره شمرده اند : سحر را و قسم دروغ را و حبس زکوه و کتمان شهادت ، و شرب خمر ، و دزدی و قمار و کم فروشی و لواط و شهادت ناحق و اعانت ظالمین بر ظلم و دروغ و غناکردن و شنیدن ، و تکبر و خیانت و حبس حق مردم بدون عذر شرعی .

اسبابی که گناه صغیره را کبیره می کنند

و مخفی نماند که : هر گناه صغیره به سبب یکی از پنج چیز کبیره می شود :

اول : اصرار بر آن کردن ، یعنی مکرر مرتکب آن شدن .

دوم : حقیر شمردن آن ، زیرا هر گناهی را که اندک شماری نزد خدا عظیم می شود .

و در حدیث وارد است که : «مؤمن هر گناهی را که کرده آن را مانند کوهی می بیند که بر بالای سر او باشد و ترسد که بر او افتد . و منافق گناه را مثل مگسی بیند که بر بینی او نشیند . پس آن را بپراند» . (۱)

و از حضرت

ص: ۱۰۶۲

پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «بپرهیزید از محقرات از گناهان، که آنها آمرزیده نشوند. عرض کردند که: محقرات گناه کدام اند؟ فرمود که: آن است که مردی گناهی کند و بگوید خوشا به حال من اگر غیر از این گناهی نداشتم» (۱).

سوم: شاد شود به کردن آن و قدرت یافتن بر فعل آن. مثل اینکه: کسی مسلمانی را خجل سازد یا مغبون کند یا او را ایدایی برساند و بگوید: دیدی او را چگونه رسوا کردم! یا خجل ساختم! یا مغبون نمودم! و به این، دلشاد باشد. و چنین کسی مثل کسی است که: دوايي به جهت دفع مرض او به او بدهند او آن را بریزد و شادی کند که دیدی چگونه از خوردن آن فارغ شدم.

چهارم: گناهی را بکند و آن را بدون جهت شرعی اظهار کند در نزد کسی که مطلع نیست.

پنجم: آن شخص گناهکار کسی باشد که مردم به او اعتماد داشته باشند و پیروی آن کنند و او گناه صغیره کند که مردم بر آن مطلع شوند و وقع آن گناه در نظر ایشان کم شود. مثل اینکه: شخص عالمی لباس ابریشم بپوشد یا مسخرگی کند، یا در مجمع معصیت بنشیند و امثال اینها.

فصل: اقسام توبه کنندگان

اقسام توبه کنندگان

بدان که: توبه کنندگان از جهت وفای به توبه و عدم آن بر چند قسم اند:

اول آنکه: از همه معاصی توبه کند و به توبه خود تا آخر عمر ثابت بماند، و دیگر از او گناهی سر نزند مگر

ص: ۱۰۶۳

خطاهای بسیار جزئی که غیر معصوم خالی از آنها نیست. و چنین توبه، توبه نصح است و صاحب نفس مطمئنه است.

دوم آنکه: از گناهان کبیره توبه کند و اصول طاعات و عبادات را به جا آورد اما خالی از همه گناهان نباشد. و گاهی «هفوه» (۱) یا از روی سهو و غفلت، نه به محض عمد و قصد تمام، گناهی چند از او صادر گردد. و چون به گناهی چند اقدام نماید ملامت نفس خود کند، و تاسف و ندامت بسیار خورد. و ثنایا عزم کند که دیگر پیرامون مثل آن نگردد و قرار دهد که از آنچه باعث گناه می شود اجتناب لازم داند. و صاحب آن، صاحب نفس لوامه است. و خیر او بر شرش غالب است.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن اشاره فرموده است. مجمل آنچه را که گفته است این است که: «خوبان شما کسانی هستند که بسیار به فتنه می افتند و بسیار توبه می کنند و چنین شخصی از درجه اعتبار توبه ساقط نیست». (۲)

سوم آنکه: توبه کند و مدتی بر توبه خود ثابت و مستقیم باشد و پس از مدتی در بعضی از گناهان شیطان و نفس اماره بر او غالب شوند و از دفع آنها از خود عاجز شود، و از روی عمد و قصد مرتکب آن گردد. و اما با وجود این، مواظبت بر طاعات نماید. و اگر گناهی را که قدرت بر آن نداشته باشد تارک باشد. و همچنین در بعضی گناهان، عنان نفس خود را

ص: ۱۰۶۴

۱- ۵۶. از روی لغزش و خطا

۲- ۵۷. کافی، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۴

بگیرد و بعد از ارتکاب آن گناه هم قصد توبه از آن را بکند و بگوید :

امروز و فردا توبه از آن خواهم کرد و لیکن نفس ، هر روز او را فریب دهد و گوید : فردا توبه کن . و به این سبب ، توبه او تاخیر افتد . و صاحب این درجه را صاحب نفس مسؤوله خوانند و امید نجات به چنین شخصی نیز هست .

چهارم آنکه : توبه کند و مدتی بر آن ثابت باشد بعد از آن توبه خود را بشکند و به لجه گناهان فرو رود و از یاد توبه در رود و مطلقا ندامت و پشیمانی از گناهانی را که می کند نداشته باشد . و صاحب این ، صاحب نفس اماره است . و شر او بر خیرش غالب است و از درجه توبه کنندگان ساقط است .

عدم اعتماد به نفس نباید مایه پشیمانی از توبه شود

و مخفی نماند که : هرگاه کسی از گناهی که کرده پشیمان شود و توبه کند و لیکن به نفس ، اعتماد نداشته باشد که دیگر امر به گناه نکند و عود به آن ننماید ، و خاطر جمع از خود نباشد ، نباید به این سبب از توبه باز ایستد و چنان گمان کند که توبه او فایده نمی بخشد ، زیرا این فریب شیطان است و از کجا می داند که دیگر متمکن از آن معصیت خواهد شد . شاید پیش از آن با توبه از دنیا برود . و باید قصد او این باشد که : دیگر عود نکند . و از خدا استعانت جوید . اگر به این قصد وفا کرد به مطلب خود رسیده . و اگر نفس بر او غالب شد گناهان سابق

ص: ۱۰۶۵

او آمرزیده شده و از آنها خلاصی یافته . و به غیر از این ، گناهی که بعد از این توبه مرتکب شده بر او چیزی نیست ، و این از مطالب عظیمه و فواید جلیله است . پس نباید خوف از شکستن توبه ، کسی را از توبه باز دارد ، بلکه باید مبادرت به توبه نماید . و اگر بعد به گناه عود کند باز دفعه توبه کند و از عقب آن حسنه به جا آورد که محو آثار آن گناه را بکند .

و در بعضی از اخبار وارد شده که : «اگر کسی در عقب گناه ، هشت امر به جا آورد امیدوار به عفو آن گناه باشد : عزم بر توبه آن داشته باشد . و شایق باشد که دیگر مرتکب آن نگردد . و از عقاب بر آن خایف باشد . و به آمرزش آن امیدوار باشد . و بعد از آن گناه ، دو رکعت نماز کند . و بعد از آن ، هفتاد مرتبه استغفار کند . و صد مرتبه بگوید :

«سبحان الله العظیم و بحمده» .

و چیزی تصدق کند . و یک روز ، روزه بگیرد» . (۱)

و در بعضی از اخبار وارد شده که : «بعد از گناه ، وضوی کامل بگیرد و داخل مسجد شود و دو رکعت نماز کند . و در بعضی روایات چهار رکعت رسیده» . (۲)

صفت بیست و ششم : فراموشی از اعمال خود ، و غفلت از محاسبه آنها

فراموشی از اعمال خود

و این سبب کلی هلاکت اکثر مردمان و خسران ایشان است ، زیرا تاجر اگر هر چندی یک دفعه به حساب خود نرسد و دخل و خرج خود را موازنه ننماید و سود و زیان خود را

ص: ۱۰۶۶

۱- ۵۸. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۸۵ .

۲- ۵۹. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۸۵ .

مقابله نکند و محاسبه کارکنان و شرکای خود را نجوید ، در اندک وقتی همه سرمایه او برباد می رود و تهی دست و بیچاره می ماند .

پس همچین آدمی اگر هر چندی یک مرتبه به محاسبه اعمال اعضا و جوارح خودپردازد و طاعات و حسنات خود را موازنه نکند و سود و زیان عمر خود را که سرمایه اوست ملاحظه ننماید عاقبت امر او به او هلاکت منجر می شود .

فصل : محاسبه و مراقبه

ضد این فراموشی و غفلت ، محاسبه و مراقبه است . و «محاسبه» آن است که : در هر شبانه روزی وقتی را معین نماید که در آن وقت به حساب نفس خود برسد ، و طاعات و معاصی خود را موازنه نماید . پس اگر آن را مقصر یافت در مقام عتاب و خطاب در آورد و الا شکر پروردگار نماید . و «مراقبه» آن است که : همیشه متوجه خود و مراقب ظاهر و باطن خود باشد که معصیتی از او صادر نشود و واجبی را ترک ننماید .

و بدان که : اجماع امت منعقد است و از کتاب الهی و اخبار ثابت است که در روز قیامت محاسبه بندگان به دقت خواهد شد و مطالبه حبه و مثقال از اعمال را خواهند کرد .

چنانچه خدای - تعالی - می فرماید :

«و نضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا» .

یعنی : «می گذاریم ترازوهای عدل را در روز قیامت ، پس هیچ نفسی ظلم کرده نمی شود به هیچ چیز» . (۱)

و می فرماید :

«و ان كان مثقال حبه من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين» .

یعنی : «و

ص : ۱۰۶۷

اگر به قدر خردلی از اعمال ایشان بوده باشد آن را به حساب خواهیم آورد». (۱)

و دیگر فرموده است :

«فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره» .

یعنی : «هر که به قدر ذره ای عمل خیر کند آن را خواهد دید و به قدر ذره ای از هر که عمل شر سرزند به آن خواهد رسید» .

(۲)

و دیگر می فرماید :

«فو ربك لسنئلهم اجمعین عما كانوا یعملون» .

یعنی : «قسم به پروردگار تو از همه ایشان سؤال خواهیم کرد از آنچه می کنند» . (۳)

و در احادیث بسیار وارد شده است که : «در روز قیامت از هر کسی سؤال می کنند :

عمری که به تو داده شد در چه آن را صرف نموده ؟ و دیگر از بدنی که به او عطا شده است که آن را در چه کار کهنه کرده

؟ و از مالی که داشته است از کجا تحصیل کرده ؟ و به چه مصرف رسانیده ؟» . (۴)

و بالجمله آیات و اخبار در محاسبه اعمال از قلیل و کثیر و «نقیر» (۵) و «قطمیر» (۶) در روز شمار بی شمار است . و حساب در آن روز ، با مستوفیان عرصه قیامت و محاسبان آن وادی پر هول و وحشت است . و محاسبه دیگر نیز هست که در این دنیا امر به آن شده و آن را سبب نجات از وقت حساب در آخرت قرار داده اند و آن محاسبه هر کس است با خود ، که آدمی پیش از حضور در دفتر خانه محشر به حساب خود برسد ، و نفس خود را محاسبه نماید . و

ص: ۱۰۶۸

۱-۲. انبیاء ، (سوره ۲۱) آیه ۴۷ .

۲-۳. زلزال ، (سوره ۹۹) آیه ۸-۷ .

۳-۴. حجر ، (سوره ۱۵) آیه ۹۳-۹۲ .

۴-۵. بحار الانوار ، ج ۷ ، ص ۲۶۱ ، ح ۱۱ .

۵-۶. فرورفتگی یا شکاف روی هسته خرما .

۶-۷. پوست نازکی که بین خرما و هسته آن است .

از آن هر نفسی را مطالبه کند . و اعمال و افعال و حرکات و سکانات خود را به میزان شرع بسنجد تا در روز قیامت ، حساب او آسان ، و جواب او حاضر باشد .

و اشاره به این محاسبه است آنچه خدای - تعالی - می فرماید :

«و لتنظر نفس ما قدمت لغد» .

یعنی : «باید ببیند هر کسی آنچه را که پیش فرستاده است از برای فردای خود» . (۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «محاسبه خود را برسید پیش از آنکه حساب شما را بکنند . و اعمال خود را بسنجد پیش از آنکه به ترازوی عرصه محشر آنها را بسنجد» . (۲)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «محاسبه نفس خود را بکنید پیش از آنکه از شما مطالبه حساب آن را بکنند . به درستی که : از برای قیامت ، پنجاه موقف است که در هر موقفی هزار سال آدمی را نگاه می دارند و حساب از اومی جویند» . (۳)

و مستفاد از این حدیث ، آن است که : محاسبه در دنیا کفایت حساب این موقفها را می کند .

و نیز از آن حضرت منقول است که : «اگر در محاسبه روز قیامت هیچ هولی نمی بودمگر حیا و خجالت عرضه اعمال به ملک متعال ، و بر افتادن پرده از روی کار ، و رسوایی در حضور جمیع مخلوقات ، سزاوار این بود که آدمی در سر کوهها مقام سازد و به آبادانیها نیاید و نیشامد و نخورد و نخواست ، مگر به قدری که او را از تلف شدن محافظت نماید .

ص : ۱۰۶۹

۱-۸. حشر ، (سوره ۵۹) ، آیه ۱۸ .

۲-۹. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۷۳ ، ح ۲۶

۳-۱۰. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۶۴ ، ح ۴ .

و چنین رفتار می کند هر که را اعتقاد کامل است ، و احوال قیامت را مطلع است . و هر کسی را می بیند که قیامت او برپا شده و در دل مشاهده می کند که در آن هنگام در حضور پروردگار جبار ایستاده پس چون اینها را تصور نمود مشغول محاسبه نفس خود می شود که گویا آن را به عرصات خوانده اند و در موقف سؤال باز داشته اند» . (۱)

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مروی است که : «شیعه ما نیست هر که هر روز محاسبه خود را نکند . پس اگر عمل نیک از او سر زده باشد از خدا طلب زیادتی کند . و اگر عمل بدی سرزده باشد توبه و استغفار نماید» . (۲)

فصل : عقل ، تاجر راه آخرت

عقل تاجر راه آخرت

بدان که : عقل در بدن آدمی به منزله تاجر راه آخرت است . و سرمایه او عمر است .

و نفس ، معین و یاور اوست در این تجارت . پس آن به جای شریک یا غلام او است که به سرمایه او تجارت می کند . و نفع این تجارت ، تحصیل اخلاق حسنه و صفات فاضله و اعمال صالحه است ، که وسیله رسیدن به نعیم ابدی و سعادت سرمدی است . و نقصان او کسب اوصاف رذیله و ارتکاب معاصی است که باعث وصول درکات جحیم و عذاب الیم است . و موسم این تجارت ، ایام زندگانی است . و بازار آن ، دنیا است .

همچنان که هر تاجری ابتدا با شریک یا غلام خود شرط و پیمان می کند که چه معامله بکند و چه نکند . و به چه قیمت بخرد و به چه قیمت بفروشد . و بعد از

ص : ۱۰۷۰

۱- ۱۱ . محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۶۶ .

۲- ۱۲ . کافی ، ج ۲ ، ص ۴۵۳ ، ح ۲ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۷۲ ، ح ۲۴

آن خود مراقب احوال او می گردد . و از هر طرف مترصد و متوجه اوست که از شرط تجاوز نکند و پیمان را نشکند و مایه را تلف نکند . و اگر جایی خطایی از او دید او را آگاه می سازد و منع او می کند . و بعد از اینها حساب او را می رسد و نفع و نقصان او را ملاحظه می کند .

و بعد از اینها اگر در تجارت تقصیر کرده است و خیانتی از او سرزده است و سرمایه را تلف کرده است او را مؤاخذه می کند و غرامت از او می ستاند . همچنین عقل انسانی باید در شرکت نفس و تجارت به آن ، این اعمال را به جا آورد . و مجموع این اعمال را «مربطه» گویند ، که مرکب است از چهار امر :

مربطه و اجزای آن

اول مشارطه است : و آن عبارت از این است که : در هر شبانه روزی یک دفعه بانفس ، شرط کند و از آن عهد و پیمان گیرد که پیرامون معاصی نگردد . و چیزی که موجب سخط الهی باشد از او صادر نشود . و در طاعات واجبه کوتاهی نکند . و هر عمل خیری که از برای او میسر شود ترک نکند . و بهتر آن است که : این عمل را در ابتدای روز ، بعد از فراغ از نماز صبح و تعقیبات آن کند . به این نوع که نفس خود را در مقابل خود فرض کند و به آن خطاب کند و بگوید : ای نفس ! سرمایه و بضاعتی به غیر از این چند روز ندارم اگر این از دست من در رود سرمایه من برباد رفته

ص: ۱۰۷۱

و امروز روز تازه ای است که خدا مرا در آن مهلت داده و اگر امروز مرده بودم آرزو می کردم که کاش یک روز دیگر خدا مرا به دنیا برگرداند که در آن توشه تحصیل کنم .

پس ای نفس ! چنان تصور کن که مرده بودی و آرزوی مراجعت به دنیا می کردی و تو را به دنیا باز گردانیدند . پس زنهار ، زنهار ، که این روز را ضایع نکنی که هر نفسی از آن گوهری است گرانبمایه که عوض ندارد . و می توان به آن گنجی خرید که ابد الابدراحت آن نماید .

قدر وقت ارشناسی تو و کاری نکنی*** بس خجالت که از این حاصل اوقات ببری

ای نفس ! هر شبانه روزی بیست و چهار ساعت است . و همچنان که در احادیث معتبر رسیده : «به ازای هر شبانه روزی در آن عالم ، بیست و چهار خزانه خلق شده ، در عقب یکدیگر ، هر خزانه در مقابل ساعتی و چون آدمی بمیرد آن خزانه ها بر او گشوده خواهد شد و داخل آنها خواهد گردید . پس چون به خزانه ای رسد که به ازای ساعتی است که در آن طاعت خدا را نموده خواهد دید که از نور اعمال حسنه مملو گردیده و شعاع آن به اطراف و اکناف تنق کشیده و در آن وقت از فرح و شادی و نشاط و شکفتگی چندان از برای او حاصل شود که اگر آن را بر همه اهل دوزخ قسمت نمایند چندان فرح به ایشان رسد که ادراک الم آتش را نکنند . و چون به خزانه ای رسد که به ازای ساعتی است که در آن معصیت خدا را نموده ، خواهد دید

ص: ۱۰۷۲

که : از ظلمت معصیت ، سیاه و تاریک و موحش گشته و تعفن ، او را فرو گرفته ، چنان خوف و بیم و الم در آن وقت از برای او می رسد که اگر آن را بر اهل بهشت تقسیم کنند نعمتهای بهشت بر ایشان ناگوار گردد . و چون داخل خزانه ای شود که به ازای ساعتی باشد که از طاعت و معصیت خالی باشد و مشغول امر مباحی از خواب و خور و غفلت بوده حسرت از برای او هم خواهد رسید که چرا آن را خالی گذارده و چنین غبنی او را دریافته» . (۱)

پس ای نفس ! جهد کن تا خزانه های ساعات امروزه را معمور کنی و آن را خالی نگذاری از گنجهای بی پایان . و کسالت نوزی و به بطالت به سرنبری تا از درجات عالیه محروم گردی و گرفتار حسرت و تاسف شوی .

و بعد از آن در خصوص هفت عضو خود که چشم و زبان و گوش و دست و پا و شکم و فرج است به نفس خود سفارش کند و وصیت نماید و آنها را به او بسپارد ، زیرا آنها رعایا و خدمتکاران نفس اند در تجارت ، و بدون آنها تجارت نفس صورت نمی گیرد . پس سفارش کند آن را به محافظت آنها از معاصی که به آنها تعلق دارد و به کار بردن آنها در آنچه از برای آن خلق شده اند . و سفارش بلیغ نماید به نفس خود در خصوص به جا آوردن طاعاتی که هر شبانه روزی باید کرد . و اینها همه سفارش و عهدی است که هر روز با نفس باید کرد . و لیکن بعد از آنکه به کثرت شرط و مراقبه ، عملی

ص: ۱۰۷۳

عادت آن شد یا به ترک معصیتی عادت کرد که دیگر مظنه ترک آن عادت یا ارتکاب آن معصیت در حق آن نمی رود
احتیاج به سفارش و شرط در آن عمل نیست .

و باید در آنچه احتمال خلاف از نفس می رود عهد و پیمان از او گرفت . و هر شغلی از مشاغل دنیویه یا دینیه در دست او
باشد که باید آن را به جا آورد از ریاستی و تجارتنی یا حکمی یا تدریسی یا امثال اینها که هر روز مهم تازه و کار جدیدی از
برای او در آن شغل هم می رسد باید در حین شرط با نفس آن شغل را به نظر در آورد و نفس را وصیت ایستادن به جاده حق
در همه جزئیات آن شغل نماید .

پس سفارش بسیار به نفس کند در خصوص اینکه هر امری که در آن شبانه روز می خواهد بکند ، عاقبت آن را نیک ملاحظه
کند . و این ، عمده سفارشها و بالاترین همه است .

مردی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله طلب وصیتی و نصیحتی نمود .

حضرت تا سه مرتبه به او فرمود : «اگر من تو را نصیحتی کنم به جا خواهی آورد ؟ و هر دفعه آن شخص عرض کرد : بلی .
پس حضرت فرمود که : هر وقت اراده امری می کنی در عاقبت آن تامل کن اگر نیک باشد بکن و الا ترک کن و پیرامون
آن نگرد» . (۱)

پس در این خصوص عهد و میثاقی مؤکد از نفس بگیرد و چون این خطاب به انجام رسید از اول اجزای رابطه فارغ است .

دوم

ص: ۱۰۷۴

مراقبه است : و آن عبارت از این است که : در تمام شبانه روز متوجه نفس خود باشد و در هر کاری که می خواهد بکند مراقب احوال آن باشد ، زیرا اگر آن را به خود واگذاری ، همه آن سفارشهای گذشته را فراموش می کند و عهد و پیمان را می شکند . پس باید در هیچ حالی از آن غافل نشده و در لحظه ای آن را به خود وانگذاشت .

و حالات آن از سه قسم بیرون نیست : یا مشغول طاعتی است ، یا معصیتی ، یا به امر مباحی ، چون اکل و شرب و امثال اینها پرداخته .

پس در حال طاعت باید مراقب آن بود که نیت آن فاسد نشود . و میل به ریا و اغراض دیگر نکند . و حضور قلب را دست برندارد . و ادب پروردگار را نگاهدارد . و آن طاعت را ناقص نسازد . و در حال معصیت باید متوجه آن بود که مرتکب نگردد و آن را ترک کند . و اگر از آن سرزده باشد دفعه او را به توبه و انابه بدارد . و او را امر کند که کفاره آن را به جا آورد . و در حال اشتغال به امر مباحی متوجه آن باشد که آداب شرعیه آن را به جا آورد . مثل اینکه : چیزی اگر بخورد دستها را بشوید و بسم الله بگوید .

و همچنین سایر آدابی که از برای اکل رسیده - چنانچه بعضی از آن گذشت - . و اگر بنشیند ، مراقب آن باشد که رو به قبله باشد . و اگر بلایی و مصیبتی حادث شود متوجه باشد که صبر کند

ص: ۱۰۷۵

و جزع و فرع ننماید . و اگر نعمتی به او رسد امر کند او را که شکر آن نعمت را به جا آورد . و او را از غضب و کج خلقی و سخنان ناشایست محافظت نماید . و بسیار متوجه نفس باشد که دل را در میدان هوا و هوس نتازد و آن را به فکرهای بیهوده و آرزوهای بی حاصل مشغول نسازد . و وساوس شیطانیه و افکار باطله را در آن راه ندهد . بلکه فکر آن در چیزی باشد که به کار دنیا یا آخرت آن آید . و در امری باشد که ثمره بر آن مترتب شود . و اگر تواند به نوعی متوجه و مراقب آن باشد که بجز یاد خدا و فکر در عجایب و صنایع او را در آنجا داخل نشود . و به غیر از ذکر او در آن خانه راه نیابد . چنانکه گفته اند .

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب*** تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

و به هر شغلی که می پردازد دل را در آن مشغول فکر در حکمتهای خدا و صنع و عجایب صنعت او در ادوات و آلات آن کند . مثلاً در حالت اکل ، به نظر بصیرت و عبرت بنگرد که چگونه خدا قوام بدن حیوانات را در آن قرار داده و اسباب آن را مهیاء نموده و انواع ماکولات را آفریده . در حیوانات قوای چند خلق کرده که به آنها امر خوردن منتظم می گردد . و غیر اینها از عجایب حکمت و غرائب صنعت .

و از جمله اموری که در مراقبه لازم است آن است که : در هر حالی از

ص: ۱۰۷۶

احوال ، از حرکت و سکون ملتفت به جانب خدا باشد و او را مراقب خود داند . و بداند که : خدای - تعالی - بر ضمیر همه کس آگاه ، و به جمیع اعمال و افعالشان بیناست . و اسرار دل در نزد او مکشوف و ظاهر است بیشتر از آنچه ظاهر بدن بر مردمان بیدار واضح است .

و خدای - تعالی - می فرماید :

«الم يعلم بان الله یری» .

یعنی : «آیا انسان عالم نیست به اینکه خدا همه چیز را می بیند» . (۱)

و در حدیث قدسی رسیده است که : «این است و جز این نیست که در بهشت عدن ساکن می شوند کسانی که چون قصد معصیتی کردند عظمت مرا یاد آورند و متوجه من باشند . و به این جهت آن را ترک کنند . و کسانی که قدهای ایشان از خوف من خم شد» . (۲)

منقول است که : «چون زلیخا یوسف را به خلوت طلبد بتی در آنجا بود برخاست و پرده بر آن افکند . یوسف گفت : زلیخا تو را چه رسیده است آیا تو از حضور جمادی حیا می کنی و من از حضور پادشاه جبار حیا نکنم» . (۳)

و از برای مراقبه حق - سبحانه و تعالی - مراتب بسیار است . اول درجه آن این است که : در همه حال او را مطلع بداند . و از ترس او از معاصی او احتراز نماید . و می رسد به جایی که نور عظمت و جلال الهی چنان بر دل بنده تابیده شود که در همه اوقات او را از یاد دنیا و ما فیها ، بلکه از وجود

ص: ۱۰۷۷

۱-۱۵. علق ، (سوره ۹۶) آیه ۱۴ .

۲-۱۶. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۹۶ .

۳-۱۷. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۹۶ .

خود غافل ساخته باشد و پیوسته مستغرق ملاحظه جمال و جلال و عظمت بوده باشد .

سوم محاسبه است : بعد از عمل ، همچنان که بنده باید در اول هر روز وقتی را معین سازد از برای شرط عهد با نفس ، همچنین باید در آخر هر روز وقتی را معین کند از برای محاسبه ، تا در آن وقت از نفس حساب وصیتهایی را که در اول روز کرده بود و عهدهایی را که گرفته بود بکشد . و حساب جمیع حرکات و سکنتات را از آن بجوید .

همچنان که تاجر در آخر هر سالی با شرکای خود حساب می کند . و این امری است که بر هر که معتقد روز حساب ، و سالک راه آخرت باشد لازم است .

و در اخبار وارد شده است که : «از برای عاقل باید در شبانه روزی چهار وقت باشد . یک وقت که با پروردگار خود خلوت کند و راز گوید . و یک وقت که در آن حساب نفس خود را کند . و یک وقت که تفکر در عجائب صنع پروردگار نماید . و یک وقت که مشغول ریبت بدن و اکل و شرب باشد» . (۱)

و از این جهت بزرگان دین ، و سلف صالحین ، در محاسبه نفس خود نهایت سعی و اهتمام را داشته اند ، به نحوی که این را از جمله امور واجبه خود می شمرده اند . و در محاسبه با نفس خود از پادشاه خشمناک شدیدتر ، و از شریک لئیم بخیل تر و دقیق تر بوده اند . و چنین می دانستند که : کسی که محاسبه نفس خود را دقیق تر از محاسبه شریک ، و عامل خود نکند

ص: ۱۰۷۸

۱- ۱۸. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۹۹ . و بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۳۲۱ . (با اندک تفاوتی) .

از اهل تقوی و ورع نیست بلکه یا اعتقاد به روز حساب ندارد و یا احمق است ، زیرا که عاقلی که : اعتقاد به شداید عذاب آن روز و رسوایی و فضیحت و حیا و خجلت آن داشته باشد و بداند که محاسبه نفس در دنیا آن را ساقط می کند یاسبکتر می سازد و چگونه آن را ترک می نماید !

کیفیت محاسبه نفس

مخفی نماند که : کیفیت محاسبه نفس ، آن است که : در وقتی که آخر روز معین کرده بنشیند و نفس خود را مصور سازد و ابتدا محاسبه واجبات را از آن بجوید . پس اگر همه آنها را درست به جا آورده باشد او را دعا کند و شکر خدا به جا آورد و او را ترغیب بر مثل آن نماید . و اگر چیزی از آنها را ترک نموده باشد از او قضای آن را مطالبه کند و به وعده او فریب نخورد که بسیار بد حساب است . و باید دفعه او را بر قضا بدارد . و اگر نقصانی در آداب و شرایط آنها باشد تدارک آن را به نافله و امثال آن بکند . و بعد از آن ، حساب معاصی آن را برسد که اگر معصیتی مرتکب نشده باشد شکر خدا را کند و اگر مرتکب شده باشد در مقام نکوهش و عتاب نفس برآید . و آن را به عذاب افکند و زجر کند و تلافی آن را از آن مطالبه کند . و همچنان که در حساب دنیا دقت می کند و از حبه و دینار و «قیراط» (۱) و نفیر و قطمیر ، تفتیش می نماید و باریک می شود که مغیون نگردد . همچنین باید دقت و تفتیش کند از

ص: ۱۰۷۹

۱- ۱۹. ماخوذ از یونانی ، نیمدانگ که تقریباً به وزن چهار جو باشد ، اکنون واحد سنجش وزن الماس را می گویند که تقریباً معادل ۲/۰ گرم است

افعال نفس، و بر آن تنگ بگیرد و از حيله و مکر آن احتیاط کند، زیرا که: آن مکاره ای است که خدعه می کند و مشتبه می نماید.

پس باید جواب صحیح از جمیع کردار و گفتار آن مطالبه کند و خود به حساب خود برسد پیش از آنکه در صحرای قیامت دیگری به حساب او برسد. و باید هیچ چیز را مهمل نگذارد. و حساب جمیع آنچه گفته و کرده و دیده و شنیده از نگاه کردن و نشستن و برخاستن و خوردن و خوابیدن و آشامیدن، حتی از سکوت آن سؤال کند، که چرا ساکت شد، و از افکار و خواطر قلبیه و صفات و اخلاق. پس اگر از عهده جواب جمیع برآمد به نحوی که از حق تجاوز نکرده باشد و چیزی از واجبات را ترک نکرده باشد و مرتکب معصیتی نشده باشد، از حساب آن روز فارغ است. و هیچ چیز باقی ندارد. و اگر در چیزی کوتاهی کرده و از جواب صحیح آن عاجز ماند آن را در دل خود ثبت نماید همچنان که تاجر باقی شریک را در دفتر حساب خود ثبت می کند و بعد از ثبت آن، در مقام «معاتبه» (۱) و مطالبه غرامت آن برآید.

چهارم معاتبه و استیفاست: و آن آخر اعمال مرابطه است و عبارت از آن است که: بعد از آنکه در آخر روز، حساب نفس خود را رسید و آن را خیانتکار و مقصریافت، سزاوار نیست که مسامحه کند و آن را مهمل گذارد، زیرا این باعث جرات نفس می شود و معتاد به خیانت و تقصیر می گردد.

ص: ۱۰۸۰

و بعد از آن بازداشتن آن در نهایت صعوبت می شود . پس باید ابتدا در مقام عتاب نفس برآید و بگوید : اف بر تو ای نفس خبیث .

به غفلت تابه کی عمری چنین تنگ*** به منزل کی رسی پائی چنین لنگ

آخر ای دشمن خود و من ! مرا هلاک ساختی و به ورطه شقاوت انداختی ، عن قریب است که : در درکات جحیم با شیطان رجیم معذب به عذاب الیم خواهی بود . ای نفس اماره خبیثه ! بی شرمی تا کی ! و بی حیایی تا چند ! جهل و غفلت تا کجا ! حمق و سفاهت تا چه حد ! پیش روی تو بهشت و دوزخ آماده است و ناچار یکی از اینها منزل تو خواهد بود و نمی دانی کدام است . تو را با خنده و شادی چکار ، و با لهو و بازی چه افتاده است .

نمی بینی که ناگاه مرگ ، بی خبر می رسد و تا می نگری فرصت از دست رفته است . وای بر تو ای نفس خبیث ! پس وای بر تو ! می دانی که خداوند علیم بر امور تو مطلع و آگاه است و با وجود این ، در حضور او جرات بر عصیان او می کنی ؟ ! و اگر چنین می دانی که او ترا نمی بیند تو از زمره کفار ، و دین اسلام را از تو ننگ و عار است . ای نفس منافق تو دعوی اسلام می کنی و دم از اسلام می زنی و خدا را حاضر و ناظر می دانی ، گرفتم که از عذاب او اندیشه نداری و به رحم او امیدواری ، آخر حیا و شرم تو چه شد کسی

ص: ۱۰۸۱

را که امید گاه توست هر روز در حضور او عصیان می کنی و به خلاف فرموده او رفتار می نمایی! ای نفس خبیث! و ای بی شرم و منافق! اگر طعام لذیذی حاضر باشد که تو بسیار راغب به آن باشی و یک یهودی تو را خبر دهد که: زهر در آن طعام است ترک آن می کنی. یا طیب فاسقی گوید که: فلان غذا کشنده است دست از آن می کشی و نمی گویی که گاه است این شخص دورغ بگوید، یا خطا کرده باشد، یا قوت مزاج من دفع آن کند، یا خدا به قدرت کامله خود دفع اذیت او نماید.

و همچنین اگر طفلی گوید عقربی به جامه تو داخل شد «سپند» (۱) آسا از جا می جهی و جامه را می کنی و حال آنکه گاه است آن طفل دروغ گفته باشد، یا عقرب تو را نگیرد.

پس چگونه شد که قول خدا و پیغمبران مرسل او و گفته اولیا و حکما و علما در نزد تراز قول یهودی یا فاسقی یا طفلی کمتر است؟! و اگر به احتمال عفو و کرم در معاصی نظمی کنی چرا به احتمالاتی که مذکور شد در گفته ایشان التفات نمی نمایی؟ پس مکرر امثال این معاتبات را با نفس خود کند و بعد از آن، در مقام زجر و تنبیه آن برآید و آن را به عبادات شاقه، و تصدق اموال مرغوبه خود، و تلافی تقصیرات خود بدارد. چنانکه اگر لقمه مشتهه یا حرام خورده باشد آن را گرسنگی دهد. و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده باشد مدح او را کند

ص: ۱۰۸۲

. یا زبان را به سکوت تنبیه کند . یا به ذکر بسیار ، غرامت از او بکشد . و اگر در نمازی سهل انگاری کرده باشد نماز بسیار به جا آورد . و اگر به فقیری استخفاف نموده باشد مال بسیاری به او بدهد . و همچنین در سایر معاصی و تقصیرات .

اسبابی که اعمال مرابطه با آنها آسان می شود

مخفی نماند که : نفس سرکش را به زیر بار این عقوبتها و زحمتها کشیدن به دو چیز آسان می شود :

اول : ملاحظه اخباری که وارد شده است در فضیلت ریاضت نفس و مجاهده با آن و ثواب طاعات و خیرات .

همچنان که از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند : «خوشا به حال بنده ای که با نفس و هوا و هوس خود جهاد کند و هر که لشکر هوای خود را بشکند به رضای پروردگار ظفر می یابد . و هر که عقل او بر نفس اماره اش غالب شود به جهد و طاعت ، پس به تحقیق که به فوز عظیم فایز گشته است و پرده ای تیره تر و موحش تر از نفس و هوا ، میان بنده و خدا نیست . و هیچ حربه ای از برای قتل و قطع این دو ، مثل خشوع و گرسنگی و تشنگی روز و بیداری شب نیست . پس اگر کسی چنین کند و بمیرد در زمره شهدا است . و اگر زنده ماند و بر این جاده مستقیم باشد عاقبت او به رضوان اکبر می رسد . و سید انبیا که باعث ایجاد ارض و سماء است این قدر نفس مطهر و مقدس خود را زحمت می داد که از بسیاری ایستادن به نماز ، قدمهای مبارک او ورم می کرد و می فرمود

ص: ۱۰۸۳

: «افلا اکون عبدا شکورا» یعنی : «آیا من بنده شاکر خدا نباشم». و مقصود آن سرور، این بود که : امت او به او اقتدا نمایند . پس هان ، هان ، که در هیچ حالی از ریاضت و مجاهده نفس و سعی در طاعات و عبادات ، غافل نشوید . ای جان برادر ! اگر لذت عبادت پروردگار را بیابی ، و حلاوت مناجات با آفریدگار را بچشی ، وبرکات و انوار آن را ببینی اگر اعضای ترا پاره سازند یک دقیقه از آن غافل نگردی». (۱)

گوش بینی و دست از «ترنج» (۲) بشناسی*** روا بود که ملامت کنی زلیخا را

دوم : همنشینی اهل عبادت و ریاضت ، و هم صحبتی کسانی که ساعتی از زحمت طاعت ، خود را فارغ نمی گذارند و نفس خود را به انواع زحمات مشقت می دهند ، زیراملاحظه احوال و اعمال ایشان باعث شوق و رغبت می گردد . و سبب اقتدا و پیروی ایشان می شود .

یکی از نیکان می گوید که : «هر وقت در عبادت ، سستی از برای من حاصل می شدمی رفتم به دیدن بعضی از عبادت کنندگان و چون او را می دیدم ، تا یک هفته با شوق تمام به عبادت و طاعت اقدام می نمودم» .

و لیکن در امثال این زمان ، این امر دست نمی دهد ، زیرا در این عصر یافت نمی شود کسی که چون پیشینیان دامن همت بر کمر زده وقت خود را وقف عبادت الهی نموده باشد . بلکه اگر در همه عالم تفحص کنی کسی را نمی یابی که به ادنی مرتبه عبادت کنندگان گذشته برسد . و به شخصی بر نمی خوری که در مقام جهاد نفس

ص: ۱۰۸۴

۱- ۲۲. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۶۹ ، ح ۱۵ .

۲- ۲۳. بالننگ (نوعی میوه)

بوده آن را در بوته ریاضات شرعیه بگدازد .

صحبت نیکان ز جهان دور گشت***خوان عسل خانه زنبور گشت

سایه کس ، فر «همائی» (۱) نداشت***صحبت کس ، بوی وفائی نداشت

با نفس هر که بر آمیختم***مصلحت آن بود که بگریختم

مطالعه احوال صالحین سلف

پس باید در این زمان اکتفا نمود به مطالعه احوال گذشتگان و خواندن حکایات ایشان . و هر که حکایات ایشان را بشنود و بر کیفیت اعمال ایشان مطلع گردد می داند که : ایشان بندگان خدا و در دعوی بندگی صادق بوده اند . و ایشانند پادشاهان حقیقی و سلاطین واقعی .

یکی از اصحاب سید اولیا و سرور اصفیا می گوید که : «روزی نماز صبح را در عقب آن بزرگوار گزاردم چون آن حضرت سلام داد به دست راست گشت و اثر حزن و ملال بر رخسار مبارک آن برگزیده ملک متعال ، هویدا بود و چنین نشستند تا آفتاب طلوع کرد . پس دست مبارک خود را حرکت دادند و فرمودند که : و الله هر آینه دیدم اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را که امروز یکی مثل ایشان نمی بینم . داخل صبح می شدند پریشان مو و غبار آلود ، با چهره های زرد . شب را به بیداری به سر برده ، گاهی در سجده ، و زمانی ایستاده ، چون نام خدا می بردند بر خود می لرزیدند چنان که درخت در روز بآباد تند می لرزد . و اشکهای ایشان چنان جاری می شد که جامه های ایشان را ترمی نمود» . (۲)

«و او ایس قرنی (۳) که یکی از اصحاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود شبها رانخفتی ، یک شب گفتی این ، شب رکوع است و آن شب به

ص: ۱۰۸۵

۱- ۲۴. «هما» مرغ افسانه ای و موهوم را گویند که : سایه اش بر سر هر کس بیفتد به سعادت خواهد رسید .

۲- ۲۵. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۷۳ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۵۰ .

۳- ۲۶. او از اکابر تابعین و یکی از چهار تن اتقیای زهاد ثمانیه و موصوف به «سید التابعین» است . که در سال ۳۷ یا ۳۹ هجری در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید . رک : ریحانه الادب ، ج ۴ ، ص ۴۴۴ .

رکوع ایستادی تا صبح . و یک شب گفتمی که این ، شب سجود است و به سجده می رفتی تا طلوع صبح» . (۱)

ربیع بن خثیم گوید که : «به نزد اویس رفتم دیدم نماز صبح را خوانده و نشسته مشغول دعا بود . با خود گفتم : در گوشه ای بنشینم تا از دعا فارغ شود . پس مشغول دعابود تا ظهر داخل شد برخاست و نماز ظهر را ادا کرد بعد از آن مشغول تسبیح و تهلیل شد تا نماز عصر ، و بعد از نماز عصر به اوراد مشغول شد تا نماز مغرب و عشا را بجا آورد و به عبادت اشتغال نمود تا طلوع صبح ، و نماز صبح را خواند و نشست به دعاخواندن ، که اندکی چشم او میل به خواب کرد گفت : خدایا پناه می برم به تو از چشمی که پر خواب می کند» . (۲)

و در آثار رسیده که : «مردی با زنی تکلم کرد و دست بر ران او گذاشت و دفعه هشیار شده ندامت به او روی داد دست خود را بر آتش نهاد تا همه گوشت آن برفت» . (۳)

«و دیگری به زنی نگاه کرد ، همان دم آگاه شد چنان مشتی بر چشم خود زد که کورشد» . (۴)

«و شخصی دیگر نگاه به نامحرمی نمود پس با خود قرار داد بست که تا زنده است آب سرد نیشامد پس آب را گرم کردی و نوشیدی» . (۵)

یکی از بزرگان به غرفه ای گذشت ، از کسی پرسید که : «این غرفه را کی ساخته اند ؟ پس با خود عتاب کرد که ای نفس ! تو را با سئوالی که از

ص : ۱۰۸۶

۱- ۲۷. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۱۷۳ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۵۰

۲- ۲۸. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۵۰ .

۳- ۲۹. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۴۷ .

۴- ۳۰. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۴۷ .

۵- ۳۱. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۴۷ .

برای تو فایده ندارد چکار؟ و به عقوبت این سؤال یک سال متوالی روزه گرفت». (۱)

و دیگری پرسید که: «فلان شخص چرا خوابیده است؟ و به این سبب یک سال، خواب را بر خود حرام کرد». (۲)

«ابو طلحه انصاری (۳) باغی داشت روزی در آنجا نماز می کرد در آن حال، مرغی شروع به خواندن کرد و دل او مشغول آواز آن شد. گفت: باغی که مرا از حضور قلب در نماز باز دارد به کار من نمی آید آن را فروخت و قیمت آن را تصدق کرد». (۴)

«شخصی مشغول امری شد تا جماعت نماز عصر از او فوت شد به این سبب دویست هزار درهم تصدق نمود». (۵)

«شخصی دیگر نماز مغرب را تاخیر کرد تا دو ستاره نمایان شد، بدان جهت دو بنده در راه خدا آزاد کرد». (۶)

«و یکی از اکابر دین روزی هزار رکعت نماز می کرد تا پاهای او خشک شد بعد از آن هزار رکعت را نشسته کردی. و چون از نماز عصر فارغ شدی جامه خود را بر خود پیچیدی و گفتی به خدا، عجب دارم از خلق که چگونه غیر تو را بر تو اختیار کردند! و عجب دارم از خلق، که چگونه به غیر از تو انس گرفتند. و عجب دارم از خلق، که چگونه دل ایشان به یاد تو روشن نمی شود!». (۷)

«گویند بزرگی عمر او نزدیک به صد سال رسید و در این مدت پای خود را به جهت خوابیدن نکشید مگر در مرض موت».

(۸)

«و دیگری چون

ص: ۱۰۸۷

۱- ۳۲. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۷.

۲- ۳۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۷.

۳- ۳۴. «ابو طلحه» زید بن سهل انصاری، از اعظم و نقبای اصحاب می باشد که بسیار شجاع و دلیر بود و در جنگ بدر، احد، عقبه و دیگر غزوات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرکت نمود. و همین ابو طلحه قبر شریف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را حفر نموده و جسد مبارک را در لحد گذاشت. و در سال ۵۱ هجری از دنیا رفت. رک: ریحانه الادب، ج ۷، ص ۱۷۵. و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۵.

۴- ۳۵. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۷.

۵- ۳۶. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۸.

۶- ۳۷. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۸.

۷- ۳۸. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۹.

۸- ۳۹. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۴۹.

سن او به چهل سالگی رسید بستر خواب خود را پیچید و دیگر در شب نخوابید». (۱)

«و دیگری چهل سال پهلو بر بستر خواب نهاد تا یک چشم او آب آورد و بیست سال چنین بود اهل و عیال خود را از آن مطلع نساخت». (۲)

«و دیگری تازیانه در برابر خود آویخته بود چون در عبادت سستی در خود می یافت آن را برمی داشت و به پای خود می زد». (۳)

«و دیگری در زمستان بر بام خفتی و تابستان در اندرون خانه تا او را خواب نبرد و به جهت عبادت بیدار شود». (۴)

«شخصی را یک پای خشک شد و به یک پای به وضوی مغرب، نماز کردی تا صبح». (۵)

شخصی می گوید که: «حاج در «محصب» (۶) فرود آمده بودند یکی از اهل الله با زن و دختران خود در نزد ما فرود آمد هر شب از اول شب به نماز به پای می ایستاد تا وقت صبح، و چون سحر می شد به آواز بلند فریاد بر می کشید که ای کاروانیان! همه شما در این شب خوابیدید پس کی کوچ خواهید کرد؟ و چون صدای او بلند می شد هر که در محصب می بود از جای بر می جست. بعضی به گریه می افتادند و جمعی به دعا مشغول می شدند و طایفه ای به تلاوت قرآن می پرداختند تا صبح». (۷)

عبد الواحد رازی گوید که: «سالی با جمعی به سفر دریا رفتیم چون به میان دریا رسیدیم باد کشتی ما را به جزیره ای انداخت. در آنجا غلام سیاهی را دیدیم نشسته، میمونی را قبله خود ساخته و معبود را ضایع گذاشته.

ص: ۱۰۸۸

۱- ۴۰. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۵۰.

۲- ۴۱. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۵۱.

۳- ۴۲. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۵۱.

۴- ۴۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۵۱.

۵- ۴۴. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۵۱.

۶- ۴۵. نام مکانی است میان مکه و منی که آنرا «بطحای مکه» و «خیف بنی کنانه» می نامند و همچنین محل رمی جمره را نیز «محصب» می گویند. رک: معجم البلدان، ج ۵، ص ۶۲

۷- ۴۶. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۵۲.

گفتم : ای غلام ! میمون ، خدایی رانشاید . گفت : پس خدا کیست ؟ گفتم :

«الذی فی السماء آیاته و فی البر ملکه و فی البحر سبیلہ لا یعزب عن علمہ مثقال ذره» .

یعنی : «خدا کسی است که مملکت او آسمان و زمین را فرو گرفته . و علم او به همه چیز احاطه کرده» .

گفت : آخر ، این خدا را نامی نیست ؟ گفتم :

«هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر» . (۱)

من این می گفتم و غلامک می گریست آنگاه اسلام آورد و با ما داخل کشتی شد و در همه روز مشغول عبادت بود . چون شب در آمد هر یک از ما بعد از ادای واجب ، روی به خوابگاه خود نهاد ، غلام به نظر تعجب بر ما نگاه کرد و گفت : ای قوم ! خدای شما می خوابد ؟ گفتم : حاشا

«لا تاخذہ سنہ و لا نوم» . (۲)

گفت : «بئس العبيد انتم» . یعنی : بد بندگانی بوده اید . آقای شما بیدار است و شمامی خوابید ! پس آن غلام همه شب تضرع و زاری می کرد چون صبح دمید حال او برگردید و جان به جان آفرین سپرد . شب وی را خواب دیدم در قصری از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد سبز نشسته و چند هزار فرشته در برابر وی صف زده و روی سیاه اوسفید چون ماه چهارده شبه شده» .

بلی راهروان راه آخرت چنین بوده اند . و جاده عبادت را به این طریق پیموده اند نه مانند غفلت

ص : ۱۰۸۹

۱- ۴۷. حشر ، (سوره ۵۹) ، آیه ۲۳ .

۲- ۴۸. بقره ، (سوره ۲) آیه ۲۵۵

زدگان بی خبر . پس ای برادر ! گاهی احوال ایشان را مطالعه کن و حکایات ایشان را ملاحظه نمای و زنهار و زنهار ، از هم صحبتی اهل این عصر ، پای کش . و به رفتار ایشان نظر مکن که در میان ایشان کسی نیست که دیدار او تو را سودی بخشد . و کلام او تو را به یاد خدا افکند .

آه از این صفرائیان (۱) بی هنر*** چه هنر زاید زصفرا ؟ دردسر !

این نه مردان اند اینها صورت اند*** مرده ناند و کشته شهوت اند

صفت بیست و هفتم : مذمت کراحت و شرافت ضد آن (محبت)

مذمت کراحت و شرافت محبت

که عبارت است از : تنفر طبع از چیزی که دریافتن آن ، سبب المی و تعبی گردد . و چون کراحت ، قوت گیرد آن را مشقت گویند . و کراحت ، یا از چیزی است که میل و شوق و محبت به آن شرعا و عقلا ممدوح و مستحسن است . یا از چیزی است که چنین نیست . و آنچه از اخلاق رذیله است قسم اول است نه دوم . بلکه بعضی از اقسام دوم از صفات فاضله است .

و ضد کراحت ، محبت است . و آن عبارت است از : میل و رغبت طبع به چیزی که دریافتن آن سبب لذت و راحت باشد . پس کراحت و محبت هر چیزی لازم دارد معرفت و ادراک آن چیز را . و بدون معرفت آن ، اگر چه فی الجمله باشد کراحت و محبت متصور نیست . از این جهت است که صفت محبت و کراحت در جمادات - چون سنگ و کلوخ و در و دیوار - نیست ، زیرا که : آنها را ادراک نیست .

پس هر چیزی که

ص : ۱۰۹۰

ادراک آن مخالف طبع باشد و طبع را از ادراک آن المی باشد آن چیز را مکروه می گویند . و هر چیزی که در ادراک آن لذتی و راحتی باشد آن چیز را محبوب نامند . و چیزی که در آن هیچ تاثیری نکند و موجب هیچ یک از الم و راحت نگردد آن نه محبوب است و نه مکروه . و چون دانستی که هر یک از کراهت و محبت ، فرع ادراک و فهمیدن ، و تابع آن اند .

وجوه ادراک آدمی و اقسام موجودات

پس بدان که : ادراک آدمی بر چند وجه است : زیرا که موجودات یا محسوسات اند یا غیر محسوسات . و محسوسات بر پنج نوع اند :

اول : آنچه به چشم ادراک می شود ، چون صورتهای حسنه و آب روان و سبزه و روشنایی . و لذت و راحت آدمی از ادراک اینها به دیدن است .

دوم : آنچه به گوش ادراک می شود ، چون آوازهای خوب و نغمه های موزون . لذت و راحت یافتن از اینها به شنیدن است .

سوم : آنچه به قوه شامه ادراک می شود ، چون بویهای خوش و نسیمهای معطر . و لذت از اینها به بوییدن است .

چهارم : آنچه به قوه ذائقه فهمیده می شود ، چون طعامهای لذیذه . و راحت از اینها به چشیدن حاصل می شود .

پنجم : آنچه ادراک آن به قوه لامسه تحقق می یابد ، چون نرمی و نازکی . و لذت از اینها به ملامسه و مباشرت هم می رسد . و حصول الم و تعب نیز از این پنج قوه به ادراک خلاف آنچه مذکور شد ، متحقق می شود .

و

ص: ۱۰۹۱

اما غیر محسوسات بر دو نوع اند :

یکی آنکه : به حواس باطنه ادراک می شود ، چون صور جزئیه خیالیه و وهمیه .

دیگری آنکه : به قوه عاقله و نفس باطنه تعقل آنها می شود ، مثل ادراک معانی کلیه وذوات مجردة و معارف حقه .

و از قبیل غیر محسوسات است ادراک اخلاق و صفات پسندیده و آداب حسنه که انسان از آنها لذتی می یابد و صاحب آنها را دوست می دارد . و به این سبب است محبت بنده ، خدا را ، زیرا به قوه عقل ، ادراک وجود و صفات کمال و نعوت جلال او رامی نماید . و آن ادراک ، موجب لذت و فرح و سرور می گردد .

و شکی نیست که لذات خیالیه و وهمیه ، اشد و اعلی از لذات حسیه هستند . و به این جهت است لذتی که آدمی از صورت جمیلی که در خواب دید اقوی است از آنکه مثل آن را در بیداری ببیند . و به این سبب ، لذت ریاست و شهرت از سایر لذات حسیه اقوی است . و آدمی بسیاری از لذات حسیه را به جهت وصول به ریاست ، ترک می کند .

و اما لذات عقلیه به مراتب شتی از لذات حسیه و خیالیه و وهمیه بالاترند . و نظر به اینکه هر چه لذت و راحت در آن بیشتر ، آن چیز محبوبتر است لهذا محبت عقلیه بسیار از سایر انواع محبت شدیدتر و بالاتر می شود . و همچنین است کراهت .

فصل : اسباب محبت و اقسام آن

بدان که : محبت ممکن نمی شود مگر به سببی از اسباب ، و نظر به اینکه از برای آن

ص: ۱۰۹۲

، اسباب بسیار و علت‌های مختلفی است ، پس به این جهت دوستی نیز به اقسام بسیار منقسم می شود :

اول : محبت انسان وجود و بقای خود را . و آن اشد اقسام محبت و اقوای همه است ، زیرا محبت چیزی ، حاصل نمی شود مگر به سبب ملایمت آن چیز با طبع ، و معرفت آن ، و اتحاد میان محب و محبوب . و شکی نیست که : هیچ چیز ملایم و موافق تر به کسی از خود او نیست . و معرفت او به هیچ چیز اقوی از معرفت خود نیست .

و اتحاد میان هیچ دو چیز بیشتر از اتحاد میان آدمی و خودش نیست . پس به این جهت ، هر کسی خود را از همه چیز دوست تر دارد . و معنی دوستی خود و دوستی دوام وجود خود کراهت تلف آن است . و به این جهت ، هر کسی که غافل از حقیقت مرگ است ، مرگ را دشمن دارد اگر چه اعتقاد به ثواب و عقاب بعد از مردن نداشته باشد و از مردن هم المی به او نرسد . مثل اینکه در خواب بمیرد ، زیرا که گمان می کند که مرگ موجب معدوم شدن اوست ، یا معدوم شدن بعضی از او . و همچنان که دوام وجود خود در نزد هر کسی محبوب است ، همچنین کمال وجود نیز مطلوب است . و حقیقت آن نیز راجع به محبت خود او است ، زیرا فقد کمال ، نوعی نقص است در وجود . و هر نقصی عدم است . پس فقد کمال ، عدم نوعی از وجود خود است . بلکه تحقیق آن است که

ص: ۱۰۹۳

: محبوب در هیچ موضعی نیست مگر وجود . و همه صفات کمالیه راجع اند به وجود ، همچنان که صفات نقایص راجع اند به عدم . و چون هر فردی از افراد موجودات را نحو خاصی است از وجود ، و تمامیت نحو وجودش به وجود بعض صفات کمالیه است ، از برای آنکه آنها نیز از مراتب وجوداتند .

پس وجود هر موجودی مرکب است از وجودات متعدده . و اگر یکی از آنها مفقودشود گویا بعضی از اجزای وجود او مفقود شده . و از اینجا روشن می شود که هر موجودی که در وجود اقوی و نحو وجود آن اتم و اکمل است ، مراتب وجود آن از حیثیت عدد و شدت و قوت بیشتر است . و صفات کمالیه آن اقوی و اکثر است . چون وجود واجب - جل شانہ - اتم و اکمل همه وجودات ، و تام فوق تمام و قائم به نفس خود ، و باعث قیام سایر وجودات است . پس جامع همه مراتب وجود است . و محیط به کل خواهد بود .

و مخفی نماند که : یک سبب محبت اولاد نیز راجع به این قسم است . یعنی : به جهت محبت بقای خود است ، زیرا می بینیم که : آدمی فرزند خود را دوست دارد و به جهت او متحمل مشقتهای بی حد می شود ، اگر چه نفعی و لذتی از آن فرزند به او نرسد . و این به جهت آن است که : هر کسی فرزند را خلیفه و جانشین خود در وجود می داند و چنین می داند که : بقای فرزند ، نوع بقایی است از برای خود او . پس به جهت محبت مفرطی

که به بقای خود دارد و از بقای دائمی خود قطع طمع کرده است آن کسی را که قائم مقام بقای خود است نیز دوست دارد . و همچنین یک باعث محبت خویشان و اقربا و قبیله و عشیره نیز محبت کمال خود است ، چون خود را به واسطه ایشان عزیز و قوی می یابد ، زیرا که عشیره آدمی به منزله بال و پر اوست .

دوم : - از اقسام محبت - ، محبت داشتن به غیر خود است به سبب حصول لذت جسمیه حیوانیه از آن . مثل دوستی زن و مرد یکدیگر را به جهت جماع و مباشرت و دوستی انسان اطعمه لذیذه ، و لباسهای فاخره و امثال اینها را . و ضابطه در این قسم حصول لذت جسمیه است . و این نوع از محبت ، زود هم می رسد و زود هم تمام می شود ، زیرا به استیفای آن لذت ، محبت زایل می گردد ، و پست ترین و ضعیف ترین مراتب محبت است .

سوم : محبت آدمی به غیر است به جهت احسان و نفعی که از او عاید می شود ، چون انسان بنده احسان است و طبع هر کسی بر این مجبول است که هر که احسان به او می کند او را دوست داشته باشد . و با هر که بدی به او می نماید او را دشمن داشته باشد .

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «خدایا مگردان از برای فاجری بر من احسان و نعمتی که به این سبب دل من او را دوست داشته باشد» . (۱)

و ضابطه کلیه در این قسم ، حصول نفع و احسان است .

ص: ۱۰۹۵

و محبوب در این قسم و درقسم ثانی فی الحقیقه منتهی می شود به قسم اول ، زیرا که : محبت کمال خود ، سبب محبت لذتهای خود می شود ، چون آن را باعث کمال وجود خود تصور می نماید . و محبت به لذت ، سبب محبت احسان می گردد ، چون انسان موجب وصول و لذات خود می شود ، و محبت احسان سبب محبت آن شخص که احسان می کند می گردد . و به این جهت به کم شدن احسان او ، محبت کم می شود . و به زوال او ، زایل می گردد .

چهارم : کسی چیزی را دوست داشته باشد به جهت ذات آن چیز و خود آن ، بدون اینکه به سواى ذات او منظوری داشته . بلکه منظور و مقصود ، همان خود او باشد و بس .

و این محبت حقیقی است که اعتماد به او می شاید مثل محبت جمال و حسن ، زیرا حسن و جمال به خودی خود محبوب اند و ادراک آنها عین لذت است . و چنین گمان نکنی که دوستی صورتهای جمیله نیست مگر از روی شهوت و قصد مجامعت و مقدمات آن ، زیرا که : اگر چه گاهی آدمی صورت جمیله را به این جهت محبت می دارد و لیکن خود ادراک نفس جمال نیز لذتی است روحانی که به خودی خود محبوب است . و از این جهت است که : آدمی محبت به سبزه و آب روان می دارد نه به جهت اینکه سبزه را بخورد و آب را بیاشامد ، یا به غیر از مجرد دیدن و تماشا حظی دیگر خواهد از آنها بردارد .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را شکفتگی و نشاط از

و هر طبع مستقیم و قلب سلیمی از تماشای گل و غنچه و لاله و شکوفه و مرغان خوش رنگ و آب، لذت می یابد و آنها را دوست دارد. بلکه بسا باشد که غمهای خود را به آنها تسلی می دهد بدون اینکه قصد حظی دیگر از آنها داشته باشد.

و بدان که: حسن و جمال، تخصیص ندارد به چیزی که به چشم دیده شود، زیرامی بینیم که می گویند: این آواز حسن است. و حال آنکه آن را به چشم نمی توان دید. و همچنین اختصاص ندارد به چیزی که به حواس ظاهره ادراک آن توان کرد. بلکه می گویند: فلان خلق، حسن است. و فلان علم حسن است. و هیچ یک را به حس ظاهره درک نمی توان نمود. بلکه حسن اینها و امثال اینها به عقل ادراک می شود. و آدمی بالطبع به آنها و صاحب آنها محبت دارد.

و از این جهت است که قلوب سلیمه مجبول اند بر محبت انبیا و اولیا و ائمه هدی - علیهم السلام - اگر چه به شرف لقای ایشان مشرف نگشته باشند. و بسا باشد که محبت آدمی به صاحب مذهب و دین خود، به جایی رسد که جمیع اموال خود را در یاری مذهب او صرف کند. بلکه اگر کسی در مقام طعن صاحب مذهب او برآید از تن و جان خود می گذرد و در برابر او جان خود را به خطر می اندازد و حال اینکه گاه است هرگز مشاهده صورت آن صاحب مذهب را نکرده و کلام او را نشنیده

ص: ۱۰۹۷

. بلکه سبب حب اوامری است که عقل او فهمیده از کمالات نفسانیه و صفات قدسیه او و نشر خیرات و افاضه او در عالم . و به این سبب است که چون فت شجاعت علی علیه السلام در اقطار عالم مشهور است و سخاوت حاتم بر زبانها مذکور و عدالت انوشیروان در کتب مسطور ، دلها بی اختیار ایشان را دوست دارند و حال اینکه نه صورت ایشان را دیده اند و نه لذتی از ایشان فهمیده اند . و قاعده کلیه آن است که : هر که را دیده باطن از دیده ظاهر روشتر ، و نور عقل او بر آثار حیوانیتش غالب است لذت محبت او به محاسن عقلیه بالاتر است از آنچه به حسن ظاهر ادراک می شود .

بلی چقدر تفاوت است میان کسی که نقش دیواری را به جهت حسن ظاهری او دوست داشته باشد و کسی که سید انبیا و مرسلین را به جهت جمال باطنی محبت داشته باشد .

پنجم : محبت میان دو نفر که مناسبت معنویه پنهانی با یکدیگر داشته باشند گوهیچ یک به وجه مناسبت برنخورند . و بسیار می شود که دو کس یکدیگر را به نهایت دوست می دارند بدون ملاحظه جمالی یا طمع جاه و مالی ، بلکه به مجرد مناسبت ارواح ایشان است .

چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف» . (۱)

ششم : محبت کسی با دیگری که میان ایشان در بعضی مواضع اجتماع و الفت حاصل شده مثل سفرهای دور و دراز و کشتی نشستن و امثال اینها . و این یکی از حکمتهای امر به نماز جمعه و جماعت

ص : ۱۰۹۸

و عید است ، زیرا الفت و اجتماع در این مواقع بانیت خالص ، سبب حصول انس و محبت با یکدیگر می گردد .

هفتم : محبت آدمی با یکدیگر که مناسبت ظاهریه در میان ایشان است ، چون محبت طفل با طفل و پیر یا پیر و تاجر با تاجر و امثال اینها .

هشتم : محبت هر علتی از برای معلول خود . و محبت هر صناعی از برای مصنوع خود . و محبت معلول و مصنوع از برای علت و صانع خود . و باعث این محبت آن است که : چون هر معلول و مصنوعی رشحه ای است از علت و صانع ، و نمونه ای است که از او تراوش نموده و مناسبت به او دارد و از جنس و سنخ اوست . پس معلول و مصنوع ، علت و صانع را دوست دارد از آنجا که آن را اصل خود و به منزله کل خود می بیند . و هر چه علیت و معلولیت او اقوی ، و درک ایشان بیشتر شده باشد ، دوستی و محبت ایشان اشد است . پس بالاترین اقسام محبت ، محبتی است که خداوند عالم نسبت به بندگان خود دارد و بعد از آن محبتی است که اهل معرفت از بندگان او نسبت به آن جناب دارند . و آن نیز یک سبب است در محبت پدر و مادر از برای فرزند ، و محبت فرزند از برای پدر و مادر ، زیرا ایشان سبب ظاهری وجود فرزندند و پدر فرزند را به منزله خود می بیند ، و او را نسخه خود می پندارد که طبیعت از صورت او به صورت فرزند نقل نموده . و از این جهت هر کمالی که

از برای خود می خواهد بالاتر از آن را از برای فرزند خود می طلبد . و از ترجیح فرزند بر خود شاد می گردد . و همچنین یک سبب محبت میان معلم و شاگرد همین است ، زیرا معلم سبب حیات روحانی متعلم است و صورت انسانی حقیقه را معلم به او افاضه نموده همچنان که پدر صورت انسانی ظاهریه را باعث شده است . پس معلم ، والد روحانی متعلم است . و به قدری که روح برجسم شرافت دارد ، او هم از پدر اشرف و حقوق او بالاتر است . و بنابر این ، باید محبت معلم کمتر از محبت موجد حقیقی که پروردگار است بوده باشد و بالاتر از محبت پدر .

و در حدیث وارد است که : «پدران تو سه نفرند : یکی آنکه تو را متولد کرده و آنکه تو را تعلیم داده و آنکه دخترش را به تو تزویج کرده . و بهترین این سه پدر ، آن است که تو را تعلیم نموده» . (۱)

«از اسکندر ذوالقرنین پرسیدند که : پدرت را دوست تر داری یا معلمت را ؟ گفت :

معلم را ، زیرا که : سبب حیات باقی من است و پدر سبب حیات فانی» . (۲)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : «هر که تعلیم حرفی به من نمود مرا بنده خود کرده است» . (۳)

و از آنجا که معلم اول و استاد اکمل ، سید رسل و خلفاء راشدین آن جناب اند ، (۴) پس باید محبت آنها از جمیع اقسام محبت ، سوای محبت پروردگار بالاتر و شدیدتر باشد .

و از این جهت است که

ص: ۱۱۰۰

۱-۴. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۱۴۰

۲-۵. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۱۴۰ .

۳-۶. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۱۴۱ .

۴-۷. مراد از خلفای راشدین ائمه - علیهم السلام - می باشند .

: سید رسل فرمود: «مؤمن نیست هیچ یک از شما تا من در نزد او دوست تر از خود او و اهل و فرزندان او نباشم». (۱)

نهم: محبت دو نفر است که با هم در یک علت شریک اند و معلول یک علت، و مصنوع یک صانع اند، مثل محبت برادران با یکدیگر، و محبت شاگردان یک معلم با هم.

و این، سبب محبت خویشان است با یکدیگر. و هر چه سبب نزدیکتر است محبت بیشتر است. و از این جهت محبت برادران بیشتر است از محبت عموزادگان. و هر که خدا را شناخت و همه موجودات را منسوب به او دانست و ربط خاصی که میان خدا و مخلوقات است یافت، با همه موجودات محبت می رساند از جهت شرکت در آفرینش.

و بسا باشد که در میان دو نفر بیشتر اسباب محبت هم رسد. و به این سبب، محبت زیاد می شود. و گاه است در یک طرف، بعضی اسباب محبت هست و در یک طرف دیگر نیست. و به این جهت دوستی از یک طرف است.

و مخفی نماند که: اکثر اقسام محبت که مذکور شد فطری و طبیعی است و به اختیار آدمی نیست. و احتیاج به کسب و تحصیل ندارد، مثل محبت دو نفر که میان ایشان مناسب است. و محبت علت و معلول، و صانع و مصنوع، و عکس آن، و محبت جمال و کمال، و محبت خود و غیر اینها. پس هر که در این اقسام محبت، ناقص باشد به همان قدر فطرت او معیوب، و جبلت او فاسد

ص: ۱۱۰۱

است . و حبت به اختیار و کسب ، کم و نادراست ، مثل محبت به احسان و انعام . و بعضی محبت معلم و متعلم را کسبی گرفته اند . و فی الحقیقه ، آن نیز راجع به فطری و طبیعی است . و بعد از آنکه محبت ، طبیعی شد اتحادی که میان محب و محبوب است و از مقتضیات محبت است نیز طبیعی خواهد بود .

فصل : هیچ دلی از محبت خالی نیست

بدان که : - همچنان که قدمای اهل حکمت تصریح کرده اند - قوام همه موجودات به محبت منوط ، و انتظام سلسله ممکنات بدان مربوط است . و هیچ دلی نیست که از لمعه محبت در آن نوری نه ، و هیچ سری نیست که از نشاء آن در او شوری نه . نشاط و رقص افلاک از شور «صهبای» (۱) محبت است . و مستی و بیهوشی مرکز خاک از «سکر» (۲) باده مودت

«بسم الله مجریها و مرسیها» . (۳)

ز عشق است آمد شد ماه و مهر*** درنگ زمین و شتاب سپهر

اگر محبت نبودی امهات سفلیه تن به ازدواج آباء علویه ندادی و از مزاجت ایشان «موالید ثلثه» (۴) نزادی . الفت اجزای مرکبات از اثر آن است . و استقرار عناصر اربع ، در مواضع خود به واسطه آن .

سر حب ازلی در همه اشیا ساری است*** ورنه بر گل نزدی بلبل بیدل فریاد

نطفه های قطرات امطار از شوق مرکز بر رحم زمین فرو می رود و بنات نبات از جنبش محبت سر از «مشیمه» (۵) خاک بیرون می کنند .

آتش عشق است کاندلر نی فتاد*** جوشش عشق است کاندلر می فتاد

جسم خاک از عشق بر افلاک شد*** کوه در رقص

ص: ۱۱۰۲

۱- ۹. مونث اصهب به معنی شراب .

۲- ۱۰. مستی .

۳- ۱۱. هود (سوره ۱۱) آیه ۴۱ .

۴- ۱۲. معدن و نبات و حیوان را موالید ثلاث و افلاک را آباء و عناصر اربعه (هوا ، آتش ، آب و خاک) را امهات گویند . رک : فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶ .

۵- ۱۳. بچه دان

هر چه گویم عشق را شرح و بیان*** چون به عشق آیم خجل گردم از آن

فصل : محبت به خدا بالاترین محبت ها

محبت به خدا بالاترین محبت ها

مذکور شد که : این محبتی که از جمله صفات حسنه و اوصاف پسندیده است چیزی است که محبت به آن شرعا ممدوح و مستحسن باشد و آن محبتی است که ما در این مقام گفتگو از آن می کنیم و آن محبت به خداست و آنچه به او منسوب است .

و بالاترین همه محبتها آن است که : محبت به خدا باشد بلکه بجز او کسی سزاوار محبت نیست . و کسی که شایسته محبوبیت باشد به جز او نه . و اگر چیزی دیگر هم دوستی را شاید به واسطه انتسابش به او است . و اگر کسی چیزی را نه از این جهت دوست داشته باشد از جهل و قصورش است در معرفت خدا . پس سزاوار آن است که :

آدمی با تمامی ذرات موجودات ، محبت عام داشته باشد ، از آن راه که جملگی آنها از آثار قدرت حق و پرتوی از انوار وجود مطلق است . و محبت خالص او نسبت به بعضی به جهت خصوصیت نسبتی که با او دارند باشد .

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست*** عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و بیان این مطلب آن است که دانستی که از برای محبت ، اسبابی چند است . و هر جا که محبتی است البته به جهت یکی از آن سبب هاست . و همه آن اسباب در حق پروردگار عالم مجتمع اند .

اجتماع همه اسباب محبت در حق پروردگار

اما سبب اول : که محبت آدمی به خود بوده باشد پس خود ظاهر و روشن است

که :

وجود هر موجودی بسته به وجود پروردگار او است و او را به خودی خود وجودی ، و فی حد ذاته بودی نیست اگر وجود است از اوست . و اگر بقای وجود است به اوست .

کمال هر وجودی به انتساب به او حاصل ، و هر ناقصی به واسطه قرب به او کامل می شود . پس در کارخانه هستی وجودی نیست که به خودی خود ثباتی داشته باشد مگر قیوم مطلق که قوام همه موجودات بسته وجود او بود و همه کاینات منوط به بود اوست .

اگر طرفه العینی چشم التفات از کاینات بپوشد در عرصه هستی کسی صاحب وجودی نبیند . و اگر لحظه ای دامن بی نیازی از کون و مکان برجیند گرد نیستی بر فرق عالمیان نشیند . و چگونه تصور می شود که کسی خود را دوست داشته باشد و آنکه قوام هستی و وجود او فرع هستی و وجود اوست دوست نداشته باشد .

و اما سبب دوم و سوم : پس بسی واضح و پیداست که هیچ لذتی نیست که نه از ثمره شجره نعمت او باشد . و هیچ احسانی نیست که نه از خوان احسان و «عطیت» (۱) او بود . هر نعمتی از دریای بی انتهای نعمت او قطره ای است . و هر راحتی از بحر بی کران آلاء او جرعه ای . و اسباب عیش و شادی از او آماده ، و خوان نشاط خرمی او نهاده ، کدام مور ، دانه کشید که نه از خرمن احسان او است . و کدام مگس نوشی چشید که نه از شهد شکرستان او .

«ادیم» (۲) زمین سفره عام اوست*** بر این خوان یغما

ص: ۱۱۰۴

۱-۱۴. بخشش

۲-۱۵. روی زمین .

چنان پهن خوان کرم گسترد*** که سیمرخ در قاف روزی خورد

ز ابر افکند قطره سوی «یم» (۱)*** ز صلب آورد نطفه در شکم

از آن قطره لؤلؤ، لا لا کند*** و زین صورتی سر و بالا کند

و اما سبب چهارم: که حسن و جمال و تمامیت و کمال باشد. پس حاجت به بیان نیست که جمال خالص، و کمال مطلق منحصر در ذات پاک حق - جل شانہ - است. و هر جمالی در پیش آئینه جمال ازلی زشت و زبون، و هر کمالی نسبت به کمال لم یزلی پست و دون است. هر جمالی نگری به صد نقص گرفتار، و هر حسنی بینی عیب آن بیش از هزار. جمال جمیل مطلق است که از همه شوائب و نقص مبرا، و حسن اوست که از جمله عیوب و قصور معرا است. نه بالاتر از جمالش جمالی تصور توان کرد، و نه بهتر از حسنش به حسنی توان پی برد. پس اگر جمالی مشوب به چندین هزار نقص، سزاوار محبت باشد، پس چگونه خواهد بود جمال خالص مطلق که بالاتر از آن متصور نباشد.

باده خاک آلودتان مجنون کند*** صاف اگر باشد ندانم چون کند

با وجود اینکه هر جا جمال زیبایی است شاهدی است از دست مشاطه عنایت او آراسته. و هر جا قامت رعنائی است سروی است که از چمن قدرتش برخاسته. غمزۀ «غمّاز» (۲) ترکان «ختائی» (۳) را بجز او، که خون ریزی آموخت. و عشوه دلفریب شوخان عراقی را به غیر از او، که شیوه دلبری یاد داد.

ص: ۱۱۰۵

۱-۱۶. دریا.

۲-۱۷. اشاره کننده با چشم و ابرو.

۳-۱۸. نام قدیمی چین شمالی.

ر «غالبه» (۱) خوشبو شد ، در گیسوی او پیچید***ور «وسمه» (۲) کمانکش شد ، در ابروی او پیوست

صورت هر محبوبی رشحه ای از رشحات جمال بی عیب اوست . و چهره هر مطلوبی نمونه ای از عکس حسن بی نقص او .

از او یک لمعه بر ملک و ملک تافت***ملک سرگشته خود را چون فلک یافت

همه «سبوحیان» (۳) ، سبوح جویان***شدند از بی خودی سبوح گویان

ز غواصان این بحر فلک فلک***بر آمد غلغل سبحان ذی الملک

و اما کمال ، پس غایت کمال مخلوق که به آن سزاوار محبت و دوستی می شود معرفت خدا و علم به صفات او و شناختن قدرت و صنایع افعال اوست . معراج کمال انسان قرب به درگاه سبحانی است . و نهایت مرتبه تمامیت ، راه یافتن به درگاه رب العزه است . پس کسی که اندک معرفت او غایت مرتبه کمال ، و قرب به درگاه او اوج سعادت و اقبال باشد ، ظاهر است که کمال در خود او منحصر ، و هر کمالی در جنب کمال اوناقص و قاصر است . و اگر کمال ، شایسته محبت است ، شایستگی به او مخصوص خواهد بود .

و اما سبب پنجم : که مناسبت معنویه و مرابطه خفیه باشد پس شکی نیست که نفس ناطقه انسانی شعله ای از مشعل جلال حق ، و پرتوی است از اشعه جمال مطلق ، گلی است از گلزار عالم قدس ، و سبزه ای است از جویبار چمن انس . و از این جهت بود که چون از روح انسانی سؤال شد خطاب رسید که «قل الروح من امر ربی» .

یعنی : «بگو روح از عالم امر پروردگار من

ص: ۱۱۰۶

۱-۱۹. دارویی است بسیار خوشبو که از ترکیب مشک و عنبر و حسی لبان (حسن لبه) درست می کرده اند .

۲-۲۰. رنگی که زنان به ابروهای خود می کشند .

۳-۲۱. تسبیح کنندگان خدا

است» (۱) و در حق آدم علیه السلام فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه» .

یعنی: «به درستی که من از برای خود در زمین خلیفه قرار می دهم» (۲) و ظاهر است که: آدم، مستحق افسر خلافت نگردید مگر به واسطه این مناسبت. و به سبب این مناسبت است که بندگان چون به مصیبتی و بلایی گرفتار شدند بی اختیار منقطع و متوسل به پروردگار خود می شوند و او را می شناسند و میل به جانب او می نمایند.

و این مناسبت، ظهور تام به هم نمی رساند مگر اینکه بعد از ادای واجبات، مواظبت بر نوافل و مستحبات شود.

چنان که در حدیث قدسی وارد شده است که: «بنده به تدریج به واسطه نوافل و مستحبات، تقرب به من می جوید تا به جایی می رسد که من او را دوست می دارم. و چون به مرتبه دوستی من رسید شنیدن او به من می شود و دیدن او به من» (۳).

و اما مناسبت ظاهریه که یکی از اسباب محبت است: و از جمله آثار مناسبتی که میان بنده و پروردگار او ظاهر است آن است که: نمونه بسیاری از اخلاق الهیه و صفات ربوبیت در بندگان موجود است، چون: علم و نیکی و احسان و لطف و رحمت بر خلق و ارشاد ایشان به حق و امثال اینها. و اگر علیت و معلولیت و صانعیت و مصنوعیت باشد پس امر در آن ظاهر است و از بیان مستغنی است. و باقی، اسباب ضعیفه نادره ای است که در حق - سبحانه و تعالی - نقص و قصور است.

ص: ۱۱۰۷

۱- ۲۲. اسراء، (سوره ۱۷)، آیه ۸۵.

۲- ۲۳. بقره، (سوره ۲)، آیه ۳۰.

۳- ۲۴. کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸

و از آنچه مذکور شد معلوم شد که اسباب محبت همه در حق حضرت رب العزه به عنوان حقیقت و اعلی مراتب ، متحقق است . و با وجود اینکه هر که مخلوقی را به سبب یکی از این اسباب دوست داردمی تواند که دیگران را دوست داشته باشد و هیچ یک از مخلوقات به وصف محبوبی متصف نمی گردد مگر اینکه از برای او از این جهت شریکی یافت می شود .

و شکی نیست که اشتراک ، موجب نقصان محبت است ، و اوصاف کمال و جمال ایزد متعال از مزاحمت شریک و انباز ، ممتاز . و به این جهت راه شرکت در نحو محبت او مسدود است . پس مستحق محبتی بجز او نه . بلکه به دیده تحقیق اگر نظر کنی غیر از او متعلق محبتی نیست . و لیکن این مرتبه ای است که نمی رسد به آن مگر اهل معرفت از اولیا و دوستان خدا . و اما نابینایان بیغوله جهالت که دیده بصیرت ایشان معیوب است ، از ادراک این مرتبه محجوب ، و در چراگاه شهوات جسمانیه و علف زار لذات حسیه مانند بهایم بچریدن مشغول اند .

«یعلمون ظاهرا من الحیوه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون» . (۱)

و

«قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون» . (۲)

مدعی خواست که آید به تماشگاه راز*** دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

و چگونه چنین نباشد و حال اینکه وصول به مرتبه محبت با کسی از نوع اتصالی به عالم آن ناچار ، و بدون آن ، حصول محبت حقیقی محال است . و پای بستگان قیود شهوات و فرورفتگان لجه کثافات ، لذات را به اتصال عالم

ص: ۱۱۰۸

۱-۲۵. یعنی : آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند ، و از آخرت (و پایان کار) بیخبرند . روم (سوره ۳۰) آیه ۷ .

۲-۲۶. یعنی : بگو ستایش مخصوص خداست ، اما اکثر آنها نمی دانند . عنکبوت (سوره ۲۹) آیه ۶۳ .

دیگ لیزی کاسه لیزی را بجو*** ای خداوند و ولی نعمت بگو

خانمان جغد ، ویران است و بس*** نشنود اوصاف بغداد و طبس

ای که اندر چشمه شور است جات*** تو چه دانی شط جیحون و فرات

بلی : چون نفس انسانی از کدورات عالم طبیعت پاک و مصفا ، و از خباثت جسمانیت طاهر و مبرا گردید ، و از محبت شهوات و قید علایق فارغ شد ، به حکم مناسبت به عالم قدس متصل می گردد . و شوق تام به همجنسان خود از اهل آن عالم دراو پیدا می شود . و به مرافقت ایشان شوق و میل او از آن عالم تجاوز می کند و محبت او پا بالاتر می گذارد . و شوق به مبدا کل و منبع جمیع خیرات به هم می رساند . تا می رسد به جایی که مستغرق مشاهده جمال حقیقی ، و محو مطالعه جلال خیر محض می شود . و در این هنگام در انوار تجلیات قاهره ، فانی می گردد ، - چنانکه در هنگام طلوع خورشید همه ستارگان معدوم می شوند - . و به مقام توحید ، که نهایت مقامات است می رسد . و از انوار وجود مطلق بر او افاضه می شود آنچه را که نه هیچ چشمی دیده و نه هیچ گوشی شنیده و نه به خاطری خطور کرده . و بهجت و لذتی از برای او حاصل می شود که همه بهجتها و لذتها در جنب آن مضمحل می گردند و چون نفس به این مقام رسید در حال تعلق نفس او به بدن ، و وجود او در دنیا و حال قطع علاقه او ، احوال او چندان تفاوتی نمی کند و سعاداتی که از

برای دیگران در آن عالم حاصل می شود از برای او در این نशाه ، حاصل شود .

امروز در آن کوش که بینا باشی*** حیران جمال آن دل آرا باشی

شرمت بادا چو کودکان در شبها*** تا چند در انتظار فردا باشی

بلی شهود تام و بهجت خالی از جمیع شوائب ، موقوف بر مجرد کلی است از بدن ، زیرا چنین نفسی اگر چه به نور بصیرت در نशाه دنیویه ملاحظه جمال وحدت صرفه رانماید و لیکن باز ملاحظه او خالی از کدورت طبیعیه نیست و صفای تام بسته به حصول مجرد از بدن است . و از این جهت پیوسته مشتاق مرگ است تا این حجاب از میان برداشته شود . و می گوید :

حجاب چهره جان می شود غبار تنم*** خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است*** روم به گلشن رضوان ، که مرغ آن چمنم

و این محبتی که از برای چنین نفسی حاصل می شود نهایت درجات عشق ، و غایت کمالی است که از برای نوع انسان متصور است . اوج روح مقامات واصلین و «ذروه» (۱) مراتب کاملین است . و هیچ مقامی بعد از آن نیست مگر اینکه ثمره این مقام است . و هیچ مقامی پیش از آن نیست مگر آنکه مقدمه ای از مقدمات آن است . و این عشقی است که عرفا افراط در مدح آن نموده اند . و اهل ذوق ، مبالغه در ستایش آن کرده اند . و به نثر و نظم در ثنای آن کوشیده اند ، و تصریح نموده اند که : آن ، مقصود از ایجاد کائنات ، و مطلوب

ص: ۱۱۱۰

از آفرینش مخلوقات است . کمال مطلق آن است و بجز آن ، کمالی نیست . و سعادت به واسطه آن است ، و به غیر از آن ، سعادتی نه . همچنان که یکی گفته :

عشق است هر چه هست بگفتیم و گفته اند*** عشقت به وصل دوست رساند به ضرب دست

و دیگری گفته :

جز محبت هر چه بر دم سود در محشر نداشت*** دین و دانش عرضه کردم کس به چیزی بر نداشت

فصل : فساد قول کسی که محبت خدا را فقط مواظبت بر طاعات می داند

حقیقت محبت

چون دانستی که سزاوار محبت ، بجز ذات حق - جل شانہ - نیست ، بلکه حقیقت محبت ، منحصر در آن است . فساد قول کسی ظاهر می شود که انکار محبت بنده از برای خدا نموده و گفته : معنی از برای آن نیست مگر مواظبت به طاعات خدا . و اما حقیقت محبت ، چون توقف بر جنسیت دارد ، پس محال است . و به این جهت انس و شوق و لذت مناجات پروردگار را نیز انکار نموده .

و فساد این قول - علاوه بر آنچه مذکور شد - از شریعت مقدسه نیز معلوم می گردد ، زیرا اجماع امت منعقد است بر اینکه دوستی خدا و رسول او از جمله واجبات عینیه است . و آنچه از آیات و اخبار در امر به دوستی پروردگار و مدح و ثنای آن وارد شده و آثار اهل محبت آفریدگار از انبیا و اولیا رسیده است از حد و نهایت متجاوز است .

محبت خدا از نظر قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

حق - سبحانه و تعالی - در مدح جمعی می فرماید :

«یحبههم و یحبونہ» .

یعنی : «خدا ایشان را دوست دارد و ایشان هم خدا را دوست دارند» . (۱)

و

ص: ۱۱۱۱

می فرماید :

«الذین آمنوا اشد حبا لله» .

یعنی : «آنچنان کسانی که ایمان آورده اند ، محبت ایشان شدیدتر است از برای خدا» . (۱)

و نیز می فرماید :

«قل ان كان آباؤكم و ابناؤكم و اخوانكم و ازواجكم و عشیرتكم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامر و الله لا يهدى القوم الفاسقين» .

یعنی : «بگوبه مردمان که اگر بوده باشند پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و خویشان شما و مالهایی که کسب کرده اید و تجارتی که از کسادی آن بترسید و خانه هایی که به آن راضی شده اید در پیش شما محبوبتر از خدا و رسول او و از جهاد کردن در راه خدا بوده باشد پس منتظر باشید تا امر خدا بیاید» . (۲)

یعنی روز قیامت تا بر شما معلوم شود که دوست داشتن اشیای مذکوره بیشتر از خدا و رسول و جهاد در راه خدا ، باعث چه عذاب و عقابی خواهد شد . یا منتظر باشید تا نزد مردن در وقتی که بر شما سكرات مرگ ظاهر شود ، زیرا یکی از اسباب سوء خاتمه آن است که : دوستی شهوات دنیویه بیش از دوستی خدا باشد ، چنانچه قبل از این اشاره به آن شد .

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هیچ کس از شما مؤمن نیست تا اینکه دوستی خدا و رسول در دل او غالب بر دوستی ما سوای آنها باشد» . (۳)

روزی آن سرور یکی

ص: ۱۱۱۲

۱- ۲۹. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۱۶۵

۲- ۳۰. توبه ، (سوره ۹) ، آیه ۲۴ .

۳- ۳۱. محجه البيضاء ، ج ۸ ، ص ۴ .

از اصحاب را دید که می آید و پوست گوسفندی به عوض جامه بر خود پیچیده فرمود: «نگاه کنید به این مردی که می آید خدا دل او را متوجه ساخته، به تحقیق که او را دیدم در نزد پدر و مادر خود بهترین اطعمه به او می خورانیدند پس حبت خدا و رسول او را از آنها باز داشته و به این صورت کرده که می بینید». (۱)

محبت خدا از نظر پیامبران الهی

«و در ادعیه بسیار، آن حضرت از بارگاه رب العزه مسئلت زیادتی محبت و طلب دوستی خدا را نموده». (۲)

و مشهور است که: «چون عزرائیل به نزد حضرت خلیل الرحمن از برای قبض روح او آمد جناب خلت مآب فرمود: «هل رایت خلیلا یمیت خلیله». یعنی: «آیا هرگز دیده ای که دوست، دوست خود را بمیراند؟ خطاب رسید که: «هل رایت محبا یمت لقاء حبیبه». یعنی: «آیا دیده ای تو که هیچ دوست، کراحت داشته باشد ملاقات دوست را». ابراهیم فرمود: ای ملک الموت! حال مرا قبض روح کن». (۳)

منقول است که: «پروردگار، به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که: ای پسر عمران! دروغ می گوید کسی که گمان کرده است مرا دوست دارد و با وجود این، چون ظلمت شب او را فرو گیرد بخوابد. آیا دوست، خلوت دوست خود را طالب نیست؟ ای پسر عمران! من از احوال دوستان خود مطلع ام، چون شب بر ایشان وارد شود دیده و دلهای ایشان به سوی من نگران، و عقاب مرا در پیش خود ممثل نموده بامن از راه مشاهده و حضور، تکلم می کنند.

ص: ۱۱۱۳

۱- ۳۲. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۵۳. و محجه البیضاء، ج ۸، ص ۵.

۲- ۳۳. رک: احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۵۳. و محجه البیضاء، ج ۸، ص ۵.

۳- ۳۴. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۷

ای پسر عمران! به من فرست از دل خود خشوع، و از بدن خود ذلت و خضوع، و از چشم خود اشک در ظلمتهای شب، که مرابه خود نزدیک خواهی یافت». (۱)

حضرت عیسی علیه السلام به سه نفر گذشت که رنگهای ایشان متغیر و بدنهای ایشان کاهیده بود گفت: «چه چیز شما را به این حال انداخته؟ گفتند خوف از آتش جهنم. عیسی علیه السلام گفت که: بر خدا لازم است که هر خایفی را ایمن گرداند. به سه نفر دیگر گذشت که ضعف و تغیر ایشان بیشتر بود، گفت: چه چیز شما را چنین کرده؟ عرض کردند: شوق بهشت. فرمود: خدا را لازم است شما را به آنچه که شوق دارید برساند. پس گذر او به سه نفر دیگر افتاد که ضعف و «هزال» (۲) بر ایشان غالب شده و نور از روی ایشان می درخشید، پرسید که: چه چیز شما را به این حال کرده؟ گفتند دوستی خدا. حضرت فرمود: «انتم المقربون» یعنی: شما یقیناً مقربان درگاه احدیت». (۳)

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شعیب از دوستی خدا آن قدر گریست که دو چشم او کور شد. خدا دو چشم او را به او عطا فرمود باز گریست تا کور شد. خدا دیده او را بینا فرمود و همچنین تا سه مرتبه، در مرتبه چهارم وحی الهی رسید که: یا شعیب! تاکی می گریی و تا چند چنین خواهی بود؟ اگر گریه تو از خوف جهنم است من تو را از آن ایمن گردانیدم.

ص: ۱۱۱۴

۱-۳۵. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۴.

۲-۳۶. لاغری.

۳-۳۷. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۶.

و اگر از شوق بهشت است آن را به تو عطا نمودم؟ عرض کرد که :

الهی و سیدی تو آگاهی که گریه من نه از ترس جهنم است و نه از شوق بهشت ، و لیکن دل من به محبت تو بسته شده است و بی ملاقات تو صبر نمی توانم کرد و گریه دوستی و محبت است که چشم مرا نابینا کرد . پس وحی به او رسید که : حال که گریه تو ، از این راه است به زودی کلیم خود موسی بن عمران را به خدمتکاری تو بفرستم و چوب شبانی به دست او دهم تا شبانی تو کند» . (۱)

اعرابی به خدمت فخر کائنات آمد و عرض کرد که : «یا رسول الله ! متی الساعة» .

یعنی : «قیامت چه وقت می شود ؟»

حضرت فرمود : چه مهیا کرده ای از برای قیامت ؟

عرض کرد که : نماز و روزه بسیاری نیندوخته ام و لیکن خدا و رسول او را دوست دارم .

حضرت فرمود : «المرء مع من احب» .

یعنی : هر کسی با دوست خود محشور خواهد شد» . (۲)

و در اخبار داود وارد شده است که : «خدای - تعالی - خطاب کرد به داود ! که ای داود ! بگو به دوستان من که : اگر مردم از شما کناره کنند چه باک ، چون پرده از میان من و شما برداشته شد تا اینکه به چشم دل مرا مشاهده نمودید چه ضرری می رساند به شما آنچه از دنیای شما را گرفتم بعد از آنکه دین خود را به شما دادم . و چه باک

ص: ۱۱۱۵

۱- ۳۸. بحار الانوار ، ج ۱۲ ، ص ۳۸۰

۲- ۳۹. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۷۲ . و مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۱۷۲ .

از دشمنی خلق با شما، چون خوشنودی مرا می طلبید. ای داود! بگو که من دوست می دارم هر که مرا دوست دارد. و انس دارم به کسی که با من انس دارد. و همنشین کسی هستم که او همنشین من است. و هر که مرا از دیگران برگزید من نیز او را برگزینم. و هر که اطاعت مرا کرد من نیز اطاعت او می کنم. هیچ بنده ای مرا دوست نمی دارد مگر آنکه او را از برای خود قبول می کنم. ای داود! هر که مرا طلب کند مرا نمی یابد. به اهل زمین بگو که ترک کنند دوستی غیر مرا و بشتابند به سوی من، هر که مرا دوست داشته باشد طینت او خلق شده است از طینت ابراهیم خلیل من و موسی کلیم من» (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می فرماید:

«فهبنی یا الهی وسیدی و مولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک».

یعنی: «ای آقا و مولای من! خود گرفتم که توانم صبر کرد بر عذاب تو، پس چگونه صبر کنم بر فراق تو؟».

و از آن سرور مروی است که: «خدای - تعالی - را شرابی است که به دوستان خود می آشاماند که چون آشامیدند مست می گردند. و چون مست شدند به طرب و نشاطی آیند. و چون به طرب و نشاط آمدند پاکیزه می شوند. و چون پاکیزه شدند گداخته می گردند. و چون گداخته شدند از هرغل و غشی خالص می شوند. و چون خالص شدند در مقام طلب محبوب بر می آیند».

ص: ۱۱۱۶

و چون او را طلبیدند می بینند . و چون یافتند به اومی رسند . و چون رسیدند به او متصل می شوند . و چون وجود خودشان را در نزد وجود محبوب مضمحل دیدند بالمره از خود غافل می شوند و بجز از محبوب ، چیزی نمی بینند» . (۱)

و حضرت سید الشهداء - روحی فداه - در دعای عرفه می فرماید : «خداوندا ! تویی که خانه دل دوستان را از غیر خود پرداختی و آن را از اغیار بیگانه خالی ساختی تا بجز دوستی تو در آنجا نباشد و رو به غیر تو نیاورند و بجز تو را نشناسند» . (۲)

چشم را از غیر و غیرت دوخته همچو آتش خشک و تر را سوخته

و حضرت سید الساجدین در مناجات انجلیه می فرماید که : «به عزت تو قسم که چنان ترا دوست می دارم که شیرینی محبت تو در دل من جای گرفته و نفس من به مژده های آن انس یافته» . (۳)

و در مناجات هشتم از مناجات خمسہ عشر عرض می کند : «و الحقنا بعبادك الذین هم بالبدار الیک یسارعون . و بابک علی الدوام یطرقون . و ایاک فی اللیل و النهار یعبدون . و هم من هیبتک مشفقون» .

یعنی : «ای خدای ! ما را برسان به آن بندگانی که در پیشی گرفتن بسوی تو شتابان اند . و علی الدوام در رحمت تو را می کوبند . و شب و روز پرستش ترا می نمایند و از هیبت و سطوت تو ترسان اند» .

«الذین صفیت لهم المشارب و بلغتهم الرغائب . . . و ملات لهم ضمائرهم من حبک و رویتهم من صافی شربک» .

«آنچنان بندگانی که

ص: ۱۱۱۷

۱- ۴۱. حقایق فیض (ره) ، ص ۱۷۸ .

۲- ۴۲. بحار الانوار ، ج ۹۸ ، ص ۲۲۶

۳- ۴۳. بحار الانوار ، ج ۹۴ ، ص ۱۷۰

مشربه‌های ایشان را صافی فرموده است . ایشان را به عطا‌های بسیار سرافراز کرده . و دل‌های ایشان را از نور محبت خود مملو ساخته . و از شراب صاف محبت خود ایشان را سیراب گردانیده» .

«فبک الی لذیذ مناجاتک وصلوا و منک اقصى مقاصدهم حصلوا» .

«پس به لطف و مرحمت تو لذت راز گفتن با تو را دریافتند و از عنایت تو به بالاترین مقصدهای خود رسیدند» .

«... فقد انقطعت الیک همتی و انصرفت نحوک رغبتی» .

«ای خدا نهایت مقصود من تویی . و غایت رغبت من به سوی توست» .

«فانت لا غیرک مرادی و لک لا لسواک سهری و سهادی» .

«تویی مراد و مقصد من و بس . و از برای توست بیداری و خواب من» .

«و لقاوک قره عینی و وصلک منی نفسی . و الیک شوقی . و فی محبتک و لهی . و الی هواک صبابتی . و رضاک بغیتی . و رویتک حاجتی . و جوارک طلبی . و قربک غایه سؤلی . و فی مناجاتک روحی و راحتی . و عندک دواء علتی و شفاء غلتی و برد لوعتی و کشف کربتی» .

«ای خدا! دیدار تو روشنی دیده من . و وصال تو آرزوی دل غمدیده من . و به سوی تو اشتیاق جان من . و دوستی تو مایه سرگشتگی و حیرانی من . و از آتش محبت تو سوزش جگر من . و خوشنودی و رضای تو مطلب و مقصد من .

خاک درت بهشت من *** مهر رخت سرشت من

عشق تو سرنوشت من *** راحت من رضای

ص: ۱۱۱۸

ای خدا! راحتی بجز رضای تو ندارم. و منزلی به غیر از کوی تو نمی طلبم. و سئوالی سواى قرب آستان تو نمی کنم. روح و راحت من در مناجات تو. و دواى درد من در دست توست. تویی سیرابی جگر تشنه من. و تویی خنکی سوزش دل تفتیده من. تویی آرام جان غمناکم و شفای درد دل دردناکم».

دنیا و دین و جان و دل از من برفت اندر غمت*** جای که سلطان خیمه زد غوغا نباشد عام را

«... و لا تقطعنی عنک و لا تبعدنی منک یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی». یعنی: «ای خدا! امید مرا از خود منقطع نکن و مرا از درگاه خود مران. ای نعیم من، بهشت من، دنیای من، آخرت من!». (۱)

گر بی توام به دامن نقد دو کون ریزند*** دامان بی نیازی بر این و آن فشانم

و در مناجات نهم عرض می کند: «الهی! من ذا الذی ذاق حلاوه محبتک فرام منک بدلا! و من ذا الذی انس بقربک فابتغی عنک حولا!». «

یعنی: «ای خدای من! کیست که شیرینی محبت ترا چشیده پس غیر تو را دوست گرفت! و کیست که به قرب تو انس گرفت که روی به دیگری آورد!». «

هر کس که ترا شناخت جان را چه کند*** فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی*** دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

ص: ۱۱۱۹

عد از آن عرض می کند آنچه مضمون آن این است که : «ای خدا ! بگردان مرا از کسانی که به جهت قرب خود برگزیده ، و از برای مودت خود خالص ساخته ، و به ملاقات خود او را مشتاق کرده ، و به قضای خود او را خشنود و راضی گردانیده ، و به دیدار خود بر او منت گذارده ، و رضای خود را به او عطا فرموده ، و از دوری و افتادن از نظر خود او را پناه داده ای . و دل او را «واله» (۱) اراده خود ساخته ای . و از جهت خود او را اختیار کرده ای . و به جهت محبت خود دل او را فارغ نموده ای . بار پروردگارا ! بگردان مرا از آن کسانی که شیوه ایشان نشاط و میل به راه تو است . و عادتشان ناله و آه در درگاه تو . رویهای ایشان در سجده بر خاک مذلت و خواری ، و اشک چشمهایشان از خوف بر رخسارشان جاری است . دلهاشان به قید محبت تو بسته ، و خاطرهایشان از هیبت تو شکسته .

از بندگی زمانه آزاد*** غم شاد به او و او به غم شاد

جز درغم تو قدم ندارند*** غمخوار تواند و غم ندارند

ز آرایش نفس باز رسته*** بازار هوای خود شکسته

از باد صبا دم تو جویند*** با خاک زمین ، غم تو گویند

ای خدا ! ای کسی که انوار ذات پاکش روشنی بخش دیده محبان بارگاه ، و پرتوخورشید جمالش مشتاق دلهای بندگان آگاه است .

ای به یادت تازه جان عاشقان*** ز آب لطف تر ، زبان عاشقان

ای

ص: ۱۱۲۰

غایت مقصد دل مشتاقان! و ای نهایت آرزو و آمال دوستان! از تو دوستی رامی طلبم و دوستی دوستان تو را و دوستی هر عملی را که مرا به تو نزدیکتر سازد». (۱)

و در مناجات یازدهم عرض می کند که: «ای خدا! سوزش دل مرا خنک نمی سازد مگر زلال وصال تو. و شعله کانون سینه مرا فرو نمی نشاند مگر لقای تو. آتش اشتیاق مرا خاموش نمی کند مگر دیدار تو. اضطراب من سکون نمی یابد مگر در کوی تو. و اندوه مرا زایل نمی کند مگر نسیم گلشن تو. و بیماری مرا شفا نمی بخشد مگر دواى مرحمت تو. و غم مرا تسلی نمی دهد بجز قرب آستانه تو. و جراحت سینه مرا بهبود نیست مگر به مرهم لطف تو. و زنگ آئینه دل مرا نمی زداید مگر صیقل عفو تو». (۲)

به امید تو من امیدها را*** بر اوراق فراموشی نوشتم

و در مناجات دوازدهم عرض می کند که: «بارالها! مرا از جمله کسانی گردان که درجویار سینه ایشان درخت اشتیاق تو محکم گشته. و شعله محبت تو اطراف دل‌های ایشان را فرو گرفته. و از سرچشمه صدق و صفا قطره های وفا می نوشند.

من خاک ره آنکه ره کوی تو پوید*** من کشته آن دل که گرفتار تو باشد

ای خدای من! چه شیرین است بر دلها، یاد تو. و چه نیکوست طعم محبت تو. و چه صاف و گواراست زلال قرب وصال تو. چه هموار و روشن است راههای پنهانی به سوی تو». (۳)

کوی جانان را که صد کوه و بیابان در

ص: ۱۱۲۱

۱- ۴۶. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۸.

۲- ۴۷. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۹.

۳- ۴۸. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰.

ره است*** رفتن از راه دل و دیدم که ره یک گام بود

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «دوستی خدا چون به خلوتخانه دل بنده پرتو افکن شد او را از هر فکری و ذکری خالی می سازد. و از هر یاد، بجز از یاد خدا می پردازد. نه به چیزی مشغول می گردد و نه بجز یاد خدا یادی دارد». (۱)

شوق لب برد از یاد حافظ*** درس شبانه و، ورد سحرگاه

و چون دوست خدا دست به مناجات بردارد ملائکه ملکوت به او مباحثات می کنند و به دیدن او افتخار می نمایند. بلاد خدا به او معمور و خرم، و بندگان خدا به کرامت او نزد خدا مکرم اند. اگر خدا را به او قسم دهند و سؤال کنند عطا می کند و به واسطه او از ایشان دفع بلا می نماید. اگر مردمان قدر و مرتبه او را نزد خدا بدانند به خاک قدم او نزد خدا تقرب می جویند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «دوستی خدا آتشی است که به هیچ چیز نمی گذرد مگر اینکه او را می سوزاند، یعنی اینکه همه هواها و شغلهها را از دل می برد. و نور خداوندی است که به هیچ چیز بر نمی خورد مگر اینکه نورانی و درخشان می کند. آسمانی است خدایی که هیچ چیز از زیر او سر بر نمی کشد مگر اینکه او را می پوشاند. و نسیمی است الهی که به هیچ چیز نمی وزد مگر اینکه آن را از جای خود می کند. آبی است از سرچشمه مکرمت پروردگار، که هر چیزی به آن زنده است. و زمین خدایی است که

ص: ۱۱۲۲

هر چیزی از ملک و ملکوت از آن می روید» . (۱)

گر به اقلیم عشق رو آری*** همه آفاق گلستان بینی

بر همه اهل آن زمین به مراد*** گردش دور آسمان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد*** آنچه خواهد دلت همان بینی

بی سر و پاگدای آنجا را*** سر ز ملک جهان گران بینی

هم در آن سر برهنه قومی را*** بر سر از عرش سایان بینی

هم در آن پا برهنه قومی را*** پای بر فرق «فرقدان» (۲) بینی

و مخفی نماند که آنچه در خصوص محبت خدا از اخبار و ادعیه رسیده زیاده از آن است که در حیز تحریر برآید . و حکایات عشاق و محبین نه به حدی است که انکار و تاویل را شاید .

مروی است که : «حضرت داود علیه السلام از پروردگار سؤال نمود که : بعضی از اهل محبت خود را به او نماید . خطاب رسید که : برو به کوه لبنان که در آنجا چهارده نفر از دوستان ما هستند ، بعضی جوان و بعضی در سن کهولت و برخی پیران ، چون به نزد ایشان رسی سلام مرا به ایشان رسان و بگو : پروردگار شما می گوید که : چرا از من حاجتی نمی خواهید ؟ به درستی که شما دوستان من و برگزیدگان و اولیای من هستید ، به شادی شما شاد می شوم و به دوستی شما مسارعت می کنم . داود چون به نزد ایشان رسید دید در لب چشمه ای نشسته اند و در عظمت خدا متفکرند . چون داود را دیدند از جای جستند که متفرق بشوند داود گفت : من فرستاده خدایم آمده ام که پیغام او را به شما برسانم

ص: ۱۱۲۳

۱- ۵۰. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۳ .

۲- ۵۱. تثنیه «فرقد» ، نام دو ستاره نزدیک قطب شمالی ، در فارسی دو برادران و دو برار هم می گویند

پس رو به او آوردند و گوشهای خود را فرا داشتند و چشمهای خود را بر زمین دوختند، داود گفت: خدا شما را سلام می‌رساند و می‌گوید: چرا از من حاجتی نمی‌خواهید؟ و چرا مرا نمی‌خوانید تا صدای شما را بشنوم که دوستان و برگزیدگان منید؟ به شادی شما شادم و به محبت شما شتابانم. و هر ساعت به شما نظر می‌کنم چنانکه مادر مهربان به فرزند خود نظر می‌کند؟ چون ایشان این سخنان را از داود شنیدند اشکهای ایشان بر رخسارشان جاری شد و هر یک زبان به تسبیح و تمجید پروردگار گشودند و با پروردگار به کلماتی چند مناجات می‌کردند که آثار احتراق دل‌های ایشان، از شوق و محبت او ظاهر می‌شد. (۱)

فصل: محبت خدا اکمل لذتها

محبت خدا اکمل لذتها

چون دانستی که محبت خدا در حق بندگان ممکن، و راس همه فضایل و سرمایه جمله سعادات است. بدان که: الذمه لذات، و بالاترین جمله ابتهاجات نیز هست. و بیان این مطلب آن است که: آنچه سابقا اشاره به آن شد معلوم شد که محبت، میل و رغبت طبع است به چیزی که ادراک آن ملایم طبع باشد. یا بهجت و سرور به ادراک ملایم و لذت آن، خود ادراک ملایم و رسیدن به آن است. پس لذات، تابع ادراکات اند، و انسان جامع قوای چند هست و از برای هر قوه، لذتی است که عبارت است از: رسیدن و ادراک آن قوه به مقتضای طبع خود.

و چون مقتضای قوه غضبیه، انتقام و برتری است، پس لذت آن در تسلط و غلبه است. و قوه شهویه که مقتضای

ص: ۱۱۲۴

آن تحصیل غذا و حصول مباشرت و امثال آن است پس لذت آن در رسیدن به آنها است . و همچنین لذت قوه سامعه در شنیدن الحان و نغمه ها . و لذت باصره در دیدن آبها و سبزه ها و صور جمیله . و [لذت قوه] شامه در بویدن عطرهای طیبه . و [لذت] قوه عاقله که آن را بصیرت باطنه گویند ، مقتضای آن معرفت حقایق اشیاء و احاطه علمی به موجودات است . پس التذاذ آن در علم و معرفت است . و نظر به اینکه منتهای کمال انسانی ، بلکه اخص اوصاف الهیه و اشرف صفات ربوبیه ، علم است . پس آن ، اقوای لذات و اکمل ابتهاجات خواهد بود . و از این جهت ، هرگاه کسی بشنود که او را به زیرکی و دانایی و کثرت علم ستایش می کنند ، به نشاط می آید ، زیرا از این ستایش کردن و ثنا نمودن ، کمال ذات و جمال علم خود را استنباط می نماید . پس بر خود می بالد و لذت می یابد ، بلکه اگر به نظر حقیقت و تحقیق بنگری ، ادراکی که کمال است ، نیست مگر علم و معرفت ، و سایر ادراکات و رسیدن به مقتضیات سایر قوا ، مثل حصول غلبه و تحصیل غذا و وصول به وقاع و «سماع» (۱) و امثال اینها ، هیچ یک از جمله کمال شمرده نمی شود . پس ، کمال منحصر در علم است . و چون اقوای لذات ، وصول به کمالات است ، پس علم ، لا محاله اقوای لذات است .

و شک نیست که : لذت جمیع بر یک «نسق» (۲) نیست ، چون لذت علم به خیاطی و «جولائی» (۳)

ص: ۱۱۲۵

۱- ۵۳. آواز ، وجد و سرور .

۲- ۵۴. نظم و ترتیب .

۳- ۵۵. بافندگی و نساجی .

، هرگز مانند لذت علم به سیاست «مدن» (۱) و تدبیر مملکت و نظم امور خلاق نیست . و همچنین لذت علم نحو و صرف و شعر و تواریخ ، چون لذت علم به خدا و اوصاف جلال و جمال او ، و معرفت ملک و ملکوت و عجایب خلقت آسمان و زمینها نیست . بلکه ، لذت هر علمی به قدر شرف آن علم است . و شرف هر علمی به قدر شرافت معلوم است . پس اگر در معلومات ، چیزی باشد که اشرف و اجل و اعظم از همه باشد ، علم به آن ، الذ همه علوم ، و اشرف و اکمل آنها خواهد بود .

و این خود ، ظاهر و روشن است که : در کشور هستی و اقلیم وجود ، هیچ چیز اعلی و اشرف و اکمل و اجل از خالق کل و قیوم همه و مربی کاینات و مدبر آنها نیست ، و چگونه تصور می شود که احدی در ملک و کمال عظمت و جلال و قدرت و جمال و کبریا و بها بالاتر باشد از کسی که ذات مقدس او در صفات کمال و اوصاف جلال و جمال ، تام فوق تمام ، و قدرت و عظمت و مملکت او غیر متناهی است .

و بعد از آنکه این مراتب را یقین داشته باشی ، تشکیکی باقی نمی ماند . اگر دیده بصیرت باطنیه کور نباشد لذت به خدا اقوای لذات است . و توهم نکنی که همه معارف و ادراکات در لذت تفاوتی ندارند ، زیرا همچنان که لذات مختلفه در نوع تفاوت دارند ، همچنین لذاتی که از یک نوع اند نیز در ضعف و

ص: ۱۱۲۶

۱-۵۶. جمع مدینه یعنی : شهرها . «سیاست مدن» یکی از اقسام حکمت عملی است . و آن علم به مصالح جماعتی است که در شهری و کشوری اجتماع کرده اند . رک : فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۱۰۲۷

قوت ، نهایت اختلاف از برای ایشان هست . چنان که می بینی که : لذات جوان قوی الشهوه صاحب شبق در جماع اقوی است ، از لذت پیر سست شهوت . و لذت نظر به صورت جمیل ، اضعف است از لذت نظر به صورتی که از آن بهتر باشد . و لذت علم به لغت ، پست تر است از لذت علم به احوال سماوات و ستارگان .

و همچنین ضابطه در شناختن اینکه کدام لذت اقوی از دیگری است ، آن است که او را اختیار بر دیگری کند . چنان که می بینیم که : اگر کسی مسرور بشود میان بوییدن بوی خوشی ، یا مشاهده جمال دلکشی ، اگر دوم را اختیار کند می دانیم که لذت ملاحظه جمال نزد او بیشتر است از لذت بوی خوش . و شکی نیست که : امور نفسانیه و لذات باطنیه در نزد ارباب کمال ، به مراتب بسیار از لذات ظاهریه جسمانیه بالاتر و بهتر است ، زیرا اگر مردی را مخیر سازی میان خوردن طعام لذیذی و لذت یافتن از آن ، و میان سروری و ریاست و استیلای بر خلائق ، لا محاله دوم را اختیار می کند ، و روزهای بسیار گرسنگی را تحمل می کند . مگر اینکه شخص رذلی ، دون همتی ، دل مرده ای ، ناقص عقلی باشد ، مانند طفلان ، و عمل چنین شخصی حجت نیست .

و همچنان که لذت ریاست و کرامت ، و سایر امور معنویه در نزد کسانی که از مرتبه سفاهت طفلی ترقی کرده اند ، بالاتر است از لذت ظاهریه جسمیه ، همچنین لذت معرفت حضرت رب العزه ، و مشاهده جمال حضرت ربوبیت به مراتب غیر

متناهیه برتر و بالاتر است ، از لذت سروری و خسروی و ریاست و سلطنت ، در نزد کسی که هر دو لذت را چشیده باشد و طعم هر دو را یافته باشد .

اما کسی که به لذت معرفت خدا ، و مطالعه جمال و جلال کبریا نرسیده باشد ، قابلیت ترجیح دادن ندارد . و کلام ما در چنین شخصی نیست . و ممکن نیست که تا خود به آن لذت نرسد ، بتوان کیفیت آن را و ترجیح آن را به او فهمانید . همچنان که لذت نگاه به صورت جمیلی را حالی کور مادرزاد نمی توان نمود . و لذت جماع را به عنین نمی توان فهمانید . طفل شیر خواره را که بجز پستان مادر ندیده ، کیفیت لذت فرمانفرمایی را بر او ثابت نتوان کرد .

پس ، همچنین کسی که بجز لذت محسوسات را ادراک نکرده ، چگونه ایمان می آورد به لذت معرفت خدا ، و ترجیح آن بر همه لذتها . و حال اینکه نه از برای خدایشیه است تا تشبیه کنند ، و نه شکل و صورتی است تا تمثیل زنند . پس حقیقت حال همان است که گفته اند : «من ذاق ، عرف» . یعنی : «هر که چشید فهمید» .

پس هر که این دو لذت را ادراک کرد ، البته ترک لذت ریاست می کند . و آستین برملک و سلطنت می افشانند . و ارباب این لذت را خوار و حقیر می شمارد ، زیرا این لذات به انواع کدورات مخلوط ، و به صد محنت و رنج مربوط ، و به مرگ منقطع است . و از پی معرفت خدای - متعال - و مشاهده جمال و جلال

ص: ۱۱۲۸

، و مطالعه صفات و افعال اومی رود ، که از همه کدورات و آفات محفوظ است .

پادشاهان جهان از بی رگی*** بو نبردند از شراب بندگی

ورنه ادهم وار ، سرگردان و دنگ*** ملک را برهم زدندی بی درنگ

ملک را برهم زند ادهم وار زود*** تا بیابی جان من ملک خلود

و لذت ریاست همه تنگی و مزاحمت است ، زیرا هر کسی او را طالب ، و اجتماع همگی بریک ریاست غیر ممکن . خلاف لذت غیر معرفت و ابتهاج قرب بارگاه رب العزه ، که به کثرت طالبین و اجتماع «متواردین» (۱) مزاحم و تنگی در آن نیست . و از برای عرض و طول آن نهایی متصور نه . بلکه هر یک از اهل معرفت به مشاهده بهشت غیر متناهی ، که نه او را مبدای و نه منتهایی فایز ، هر لحظه از گلستانی گل تازه می چیند ، و مردم از سرچشمه جامی لبریز می نوشند . هر نفسی از درختی میوه می چینند . نه آن بساتین را از پی خزانی ، و نه آن گل چینان را بیم از باغبانی . «لا مقطوعه و لا ممنوعه» . (۲)

ما عندلیب گلشن قدسیم و باغ ما*** ایمن بود زباد خزان و هوای دی

پس ، جمیع اقطار سماوات و ارضین ، بلکه همه آفاق عالم ربوبیت که غیر متناهی است ، میدان اهل محبت و ارباب معرفت است . هر جا که خواهند سیر می کنند و مقام می سازند ، بی آنکه احتیاج به حرکت بدن داشته باشند ، یا بعضی جا بر بعضی دیگر تنگ نمایند . بلی ، ایشان در وسعت میدان مختلف اند :

«و لکل درجات مما عملوا» . (۳)

ص: ۱۱۲۹

۱- ۵۷. پیوسته و پشت سر هم وارد شوندگان .

۲- ۵۸. واقعه ، (سوره ۵۶) ، آیه ۳۳ .

۳- ۵۹. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۱۳۲ .

و تفاوت درجات ایشان ، به حیز حصر و عالم احاطه نمی آید . و هر که به این بهجت رسید ، و این لذت را چشید ، همه غمهای او زایل ، و جمله خواهشها و شهوتهای او باطل می گردد . و دل او مستغرق لجه عظمت و معرفت می شود . نه دل او به اندیشه جهنم مشغول ، و نه خاطر او به امید بهشت مشعوف . زیرا به جای لذات کثیفه خسیسه دنیا ، و علایق آن درد دنیا و آخرت ، دل او به یاد یک کس بسته ، و از همه یادها و فکرها رسته . اگر او را در آتش اندازند ، المش را نیابد ، و اگر به بهشتش در آورند به نعیمش التفات ننماید .

و شاید که اشاره به همین لذت ، یعنی لذت مشاهده جمال ربوبیت باشد ، آنچه راسید رسل از پروردگار حکایت فرمود که : «از برای نیکان بندگان خود آماده ساخته ام آنچه را هیچ چشمی ندیده ، و هیچ گوش نشنیده ، و به خاطر هیچ کس نگذشته . و این لذت است که خدای - تعالی - فرموده :

«فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین» .

یعنی : «هیچ کس نمی داند که چه ذخیره شده از برای ایشان ، از آنچه دیده ها را روشن می کند» . (۱)

و وصول به نهایت این لذت ، و حصول غایت این بهجت ، اگر چه بعد از قطع علاقه روح از بدن می شود ، و لیکن اگر در دنیا صفای تام از برای دلی حاصل شود بسا باشد که به بعضی از این لذات برسد ، اما به جهت حجب عالم

ص : ۱۱۳۰

طبیعت ، رسیدن به کنه آن ، موقوف به خلع بدن عنصری و رفع علایق دنیوی است .

و مخفی نماند که : کسی که خدا را شناخت و به حقیقت این لذت رسید ، می داند که جمیع لذتهای مختلفه و خواهشهای متفاوته ، در تحت آن مندرج ، و آن مجمع همه لذات و مرادات و خواهشهاست .

کانت لقلبی اهواء مفرقه***فاستجمعت اذ راتک القلب اهوابی

یعنی : دل مرا خواهشهای بسیار و هواهای بی حد و شمار بود ، چون تو را دید همه خواهشها و هواهای آن یکی گردید ، و در یک جا مجتمع گردیده شد .

فصار یحسدنی من کنت احسده*** و صرت مولی الوری اذ صرت مولایی

یعنی : رسیدم به جایی که محسود کسانی شدم که پیش از این به ایشان حسد می بردم ، و چون تو مولی و سرور من شدی ، سرور مولای همه عالم گردیدم .

امید خواجگیم بود ، بندگی تو جستم*** هوای سلطنتم بود ، خدمت تو گزیدم

ترکت للناس دنیا هم و دینهم*** شغلا بذکرک یا دینی و دنیایی

دین و دنیای مردم را به ایشان واگذاردم ، و یاد تو مرا از همه آنها باز داشت . تویی دنیای من و دین من ، و تویی حیات من و آخرت من .

سایه «طوبی» (1) ، و دلجوئی حور و لب حوض*** به هوای سرکوی تو برفت از یادم

و بدان که : همچنان که مذکور شد ، آنچه در دنیا حاصل می شود ، از معرفت خدای - تعالی - خالی از کدورات و تیرگی عالم طبیعت نیست .

ص: ۱۱۳۱

و لیکن ، بعد از آنکه اصل آن راتحصیل نمود ، در عالم آخرت جلا و انکشاف می یابد . و به تفاوت صفای دلها و تجرد آنها از علایق ، ظهور و جلای آن زیاد می شود . تا به حدی که به مراتب بسیار از مشاهده روشن تر می گردد .

پس ، تفاوت معرفت در دنیا و آنچه در آخرت رو می دهد ، از مشاهده و لقا ، به زیادتی ظهور و جلاست . و این مثل کسی است که شخصی را ببیند ، و چشم بر هم نهد ، که در این وقت صورت او در خیالش است حاضر . و لیکن چون دیده بگشاید ، تفاوتی میان صورت خیالی و صورتی که می بیند می یابد . و شکی نیست که : این تفاوت در صورت نیست ، بلکه از زیادتی کشف و ظهور است . و از این جهت ، او را دیدن می نامند . پس معنی دیدن ، حصول غایت کشف و جلاست ، خواه به چشم باشد یا به غیر آن . پس ، اگر فرض شود تفاوتی که بعد از گشودن چشم از برای آن صورت خیالی حاصل شود ، ادراک آن از عضوی دیگر چون سینه یا جبهه می شد ، آن را دیدن می گفتند . پس همچنین آنچه به خیال در نمی آید ، و از برای آن صورتی نیست ، چون ذات اقدس باری - تعالی - از برای ادراک و معرفت آنها دو مرتبه است : یکی به منزله آن صورتی است که در خیال بود ، و آن معرفتی است که در دنیا حاصل می شود و یکی دیگر به منزله صورتی است که بعد از گشودن چشم مشاهده می گردد و

ص: ۱۱۳۲

آن است که در آخرت به آن می رسد . و تفاوت اینها در وضوح و ظهور چون تفاوت آن دو صورت است . و از این جهت مرتبه اخرویه را نسبت به مرتبه دنیایی ، لقاء و مشاهده و رؤیت گویند . و این گفتن صحیح است ، زیرا رؤیت را رؤیت گویند از آن جهت که موجب غایت ظهور است .

پس مادامی که آدمی گرفتار علایق بدنیه است در معرفت عقلیات مانند کسی است که دیده برهم گذارده باشد در دیدن محسوسات . و چون به مرگ ، حجاب بدن برداشته شد و نفس قدسی از چنگال جسم عنصری مستخلص گردید مانند آن است که دیده گشوده شود ، و لیکن نه آن است که هر که چشم بگشاید صورتهای حسیه را می بیند . چون بعضی چشمها از حلیه دیدن عاری است و اصلا نوری ندارند . و بعضی تیرگی دارند ، که می بینند و لیکن در غبار ، تاریک می بینند . و بعضی در نهایت نورانیت اند .

پس همچنین نفوس انسانیه بعضی چندان زنگ شهوات و چرک عالم طبیعت بر آن نشسته که جوهر آن فاسد شده و دیگر قابل اصلاح نیست . و این نفس ، ابد الابد از لقای پروردگار به مشاهده نعیم دار القرار محجوب ، و در درکات عذاب مخلد می ماند . و بعضی دیگر اگر چه زنگ گرفته و لیکن به این حد نرسیده و جوهر آن فاسد نشده و قابل صفا و تطهیر هست . و چون از برای غرق شهوات و کثافات جسمانیه عرض عریضی است لهذا از برای این قسم از نفوس ، درجات و مراتب بی حد است . و این نفوس ، محتاج به تطهیر و پاک

ساختن هستند تا قابلیت و استعداد مشاهده و لقا، هم رسانند. و پاک شدن آنها به نوعی از عقوبت و عذاب اخرویه خواهد شد. و مراتب عقوبت نیز چون درجات نفوس، بی حد و نهایت است، اول آنها سكرات مرگ است و آخر سوختن به آتش جهنم، و در میان این دو گرفتاریهای عالم برزخ و انواع احوال و شداید عرصه قیامت است.

پس هر نفسی که صفای تام از برای او در دنیا حاصل شده باشد و اصلاً زنگ و کدورتی نداشته باشد بی حساب به نعیم ابدی فایز می گردد و سایر نفوس لا محاله به یکی از این عقوبات تطهیر خواهند شد، بعضی به مجرد سكرات مرگ و شدت جان کندن پاک و از زنگ خلاص می شوند. و بعضی به عقوبات عالم برزخ، زنگ آن زدوده می شود. و بعضی پاکی آن موقوف است به اینکه الم عقوبت آخرت را بچشد. و بعضی دیگر پاک نمی شود مگر به آتش دوزخ، که باید به شدت آن چرکهای او سوخته شود و خبثت او برطرف گردد. بلکه گاه باشد که لحظه ای در آتش پاک شوند. و گاه باشد که هفت هزار سال این عالم، در جهنم گداخته شوند. و بعضی بیشتر از این و برخی کمتر، و تفصیل آن را بجز علام الغیوب کسی نمی داند. و آنهایی که زنگ شهوات، نفس ایشان را فاسد کرده در جهنم مخلد بمانند.

هان، هان! به این مغرور نشوی که من از اهل اسلامم و مسلم در جهنم مخلد نخواهد بود، زیرا که از خاتمه امور، هیچ کس

آگاه نیست .

و بعد از آنکه به واسطه شهوات نفسانیه ، جوهر نفس فاسد شد در دم رفتن ، ایمان ظاهری سلب می شود و به کفر از دنیا می رود - نعوذ بالله منه - .

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : رسیدن به درجه لقا و مشاهده ، موقوف است به تحصیل معرفت در دار دنیا . و معرفت در دنیا حکم تخم دارد که چون به زمین دل ، زرع شد درخت لقا و مشاهده از آن سربر می کشد . و کسی که تخم ندارد چگونه صاحب درخت می شود . پس کسی که در دنیا خدا را نشناخت چگونه در آخرت او را می بیند ؟ ! و کسی که در این عالم ، لذت معرفت را نیافت چگونه در آن عالم به بهجت مشاهده جمال حق می رسد ؟ ! زیرا حشر هر کس به نحوی است که بر آن مرده . و مردن هر کسی به طریقی است که بر آن زیسته :

«من كان في هذه اعمى فهو في الاخره اعمى و اضل سبيلا» . (۱)

و چون از برای معرفت در دنیا مراتب بسیار است پس تجلی نور حق نیز در آخرت درجات مختلفه خواهد داشت ، همچنان که زرع به اختلاف تخم آن مختلف می شود . و هر قدر که تجلی و مشاهده اقوی باشد محبت و انس به خدا بیشتر می گردد . و هر قدر که محبت و انس بیشتر شد ثمره آن که بهجت و لذت باشد بالاتر می شود تا به جایی می رسد که جمیع لذات اخرویه و نعمتهای بهشت در جنب آن مضمحل می شود . بلکه بسا باشد به حدی منتهی می شود

ص: ۱۱۳۵

۱- ۶۲. یعنی : اما آنها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آنجا نیز نابینا هستند و گمراه تر ! اسراء ، (سوره

۱۷) ، آیه ۷۲

که از هر نعمت و لذتی به غیر از لذت لقای حق و مشاهده جمال مطلق ، متاذی گردد و گوید :

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست *** که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

و از اینجا روشن شد که اصل جمله سعادات ، و مایه همه ابتهاجات ، معرفت خداست ، که در شریعت مقدسه از آن به ایمان تعبیر می شود . و آن است که ثمره آن بهجت و لذتی است که چون آدمی در عالم آخرت به آن رسید همه لذتهای بهشت را حقیر می شمارد . بلکه از برای ارباب معرفت در دنیا در حالت ذکر و فکر یاد خدا و مناجات پروردگار ابتهاجات و لذتهایی حاصل می شود که اگر بهشت و نعیم آن را در دنیا به عوض آنها دهند راضی نمی شوند و می گویند :

ریزند اگر در دامت نقد دو کون و در عوض *** خواهند کالای غمش زنهار این سودا مکن

و معذلک این لذت را اصلاً نسبتی نیست به لذت لقا و مشاهده که بعد از قطع علاقه بدن حاصل می شود . و همچنان که نسبتی نیست میان لذت خیال معشوق و رسیدن به وصال او . و بیان این مطلب آن است که : هر کسی را که لذت به معشوق و رسیدن به وصال او و مشاهده جمال او از چندین راه مختلف می شود :

راههای لقاء و مشاهده و وصال حضرت حق

اول : جمال او ، زیرا هر چه کمال جمال او بیشتر ، لذت نظر به او بالاتر است .

دوم : محبت و دوستی به او ، زیرا که هر چه محبت عاشق بالاتر و عشق او افزونتر است لذت

ص: ۱۱۳۶

بهجت او از وصال ، اقوی و اتم است .

سوم : به ظهور جمال معشوق و وضوح آن ، زیرا لذت دیدن معشوق در تاریکی یا از دور یا از پس پرده نازکی کمتر است از دیدن او در روشنایی و نزدیک بی پرده و حجاب .

چهارم : به پریشانی خاطر عاشق و گرفتاری به آلام و غمهایی که دل او را مشوش داشته باشد ، زیرا که لذتی که [آدم] صحیح ، و مطمئن خاطری که هیچ فکری بجز وصال و ملاقات معشوق ندارد از وصال او می برد هرگز ترسناک مشوش یا بیمار متالم یا کسی که دل او مشغول فکر مهمی است نمی برد .

پس کسی که محبت او اندک باشد و معشوق را از دور در تاریکی ببیند و به جهت شغلی از امور خود دل او پریشان باشد یا در جامه او عقربهای بسیار باشد که او را بگزند اگر چه فی الجمله لذتی را از دیدار معشوق می یابد اما لذات او نسبتی ندارد به لذت عاشق دل از دست داده که محبت او به نهایت رسیده باشد . و بجز یاد معشوق هیچ فکری نداشته باشد . و معشوقه را در روز روشن بی پرده ملاقات کند . پس همچنین لذت معرفت خدا در دنیا با وجود حجاب بدن و پرده تن و گرفتاری مشاغل دنیویه اگر چه همان تدبیر بدن خود باشد و تسلط مار و عقرب طبیعت از گرسنگی و تشنگی و غضب و حرص و شهوت و حبس در چاه طبیعت اصلا نسبتی ندارد با لذت لقاء و مشاهده دروقتی که همه اینها مرتفع گردد . پس عارف به خدا چون در دنیا از عایق و

ص: ۱۱۳۷

مانع خالی نمی تواند بود ممکن نیست که بهجت صافی و لذت کامل از برای او حاصل شود .

بلی بعضی اوقات از عوائق غافل می گردد و بالمره وجود و هستی خود را فراموش می نماید ، جمال معرفت خود را به او می نماید به نحوی که عقل او حیران و واله می شود و نزدیک به آن می رسد که دل او از عظمت الهی منشق گردد . و لیکن این حالت مانند برق خاطف می گذرد و دفعه دل او مشغول و مشوش امور دنیوی می شود ، و این لازم زندگانی در دنیا است . پس تا مرگ نیامده این لذت خالی از نقصان نیست . و عیش ، عیش آخرت ، و نشاط ، نشاط آن عالم است . بلکه حیات حقیقی همان است و بس :

«و ان الدار الاخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون» . (۱)

و از این جهت است که : هر که را کمال معرفت حاصل شد مشتاق مرگ می شود . و اگر حیات دنیا را خواهد به جهت تحصیل زیادتی معرفت می طلبد ، هر چه معرفت زیاد شد مشاهده روشن تر و قوی تر می گردد . همچنان که هر چه تخم بیشتر و پاکیزه و نیکوتر است زرع آن افزون تر و نیکوتر است . و شکی نیست که معرفت خدا به جایی می رسد که بالاتر از آن مرتبه نباشد ، چون دریای معرفت را ساحلی نه . و احاطه به کنه جلال و جمال خداوندی محال است . پس می شود که عارف به خدا طول عمر به جهت زیادتی معرفت طلبد .

و مخفی نماند که : آنچه مذکور شد از لقای الهی و رؤیت و مشاهده جمال ازلی نه به نوعی است که اهل سنت

ص: ۱۱۳۸

۱- ۶۳. یعنی : و زندگی واقعی سرای آخرت است ، اگر آنها می دانستند . عنکبوت ، (سوره ۲۹) آیه ۶۴

می گویند که به این چشم ظاهر جمال او دیده خواهد شد :

«تعالی شانه عن ذلک»، زیرا دیدن با این چشم در حق خدا چه در دنیا و چه در عقبی محال است .

به بینندگان آفریننده را*** نینی مرنجان دو بیننده را

ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و شیخ صدوق - رحمه الله علیهما - به سند صحیح روایت کرده اند که : «از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد از آنچه مردمان روایت می کنند از دیدن خدا ؟ پس فرمود که : نور خورشید یک جزو از هفتاد جزو نور کرسی است و کرسی یک جزو از هفتاد جزو نور عرش است و عرش یک جزو از هفتاد جزو نور حجاب است و حجاب یک جزو از هفتاد جزو نور سر است پس اگر راست می گویند چشم خود را تیز در نور خورشیدی که از ابر خالی باشد بدارند و ببینند می توانند یا نه». (۱)

و ابو بصیر روایت کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که :

«خبر ده مرا از اینکه آیا مؤمنین در روز قیامت خدا را می بینند ؟ فرمود بلی پیش از قیامت نیز او را دیده اند . عرض کردم که : در چه وقت ؟ فرمود : در وقتی که به ایشان گفت :

«الست بربکم» .

ایشان گفتند : «بلی» . (۲)

پس ساعتی ساکت شد بعد فرمود که : مؤمنین در دنیا نیز او را می بینند ، آیا تو حال او را نمی بینی ؟ ابو بصیر گوید عرض کردم : فدای توشوم این کلام را از تو نقل کنم ؟ فرمود : نه ، زیرا

ص: ۱۱۳۹

۱- ۶۴. کافی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۷. و توحید صدوق، ص ۱۰۸.

۲- ۶۵. یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ پاسخ دادند: بلی. اعراف، (سوره ۷)، آیه ۱۷۲.

که اگر این حدیث را نقل کنی انارمی کند او را منکری که به معنی آن جاهل است و چنین تقدیر می کند که این تشبیه کفر است و حال اینکه دیدن به دل نه مثل دیدن به چشم است و خدای - تعالی - برتر است از آنچه اهل تشبیه و اتحاد نسبت به او می دهند». (۱)

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که: «آیا خدای خود را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! خدایی را که نمی بینم عبادت او را نمی کنم. شخصی عرض کرد که:

چگونه او را دیده ای؟ فرمود: چشمهای ظاهر، به مشاهده، او را نمی بینند، و لیکن دلها او را به حقیقت ایمان می بینند». (۲)

و اخبار در این خصوص بسیار است.

فصل: طریق تحصیل محبت و معرفت خدا

چون فضیلت صفت محبت و شرافت آن را یافتی پس هان، هان، سعی کن تا این گوی از میدان بربایی و به این افسر کرامت مکرم گردی.

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی*** که سودها کنی از این سفر توانی کرد

بدان که: طریق تحصیل محبت خدا و تقویت آن دو چیز است:

اول: دوام فکر و ذکر، و مداومت بر یاد خدا، و تفکر در عجایب صنع و غرایب ملک او و در صفات کمالیه و نعوت جمالیه و جلالیه و در آنچه آماده و مهیا نموده است از نعمای غیر متناهی در دنیا و آخرت و در آنچه عطا کرده است از وجود جمیع ضروریات و لوازم آن و مناجات با او در خلوت و مواظبت نمودن بر عبادات و طاعات

ص: ۱۱۴۰

۱-۶۶. توحید صدوق، ص ۱۱۷، ح ۲۰.

۲-۶۷. کافی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۶

به شرطی که اینها بعد از کم کردن علائق دنیوی و پاک ساختن خانه دل از مشاغل بوده باشد . و سعی در پرداختن دل از محبت غیر او ، زیرا دل ، حکم ظرفی دارد و زیاده از یک چیز در آن نمی گنجد .

«ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» .

یعنی : «خدا از برای هیچ کس در اندرون او دو دل قرار نداده است» . (۱)

«قل الله ثم درهم» .

یعنی : «بگو خدا ، و همه کس را ترک کن» . (۲)

دوم : به تحصیل معرفت خدا و تقویت آن و مسلط ساختن معرفت آن بر خزانه دل ، و تحصیل معرفت نیز به مواظبت بر طاعات و عبادت و تضرع و ابتهاج به درگاه خداوند - متعال - می شود .

«و اعبد ربك حتى یاتیک الیقین» .

یعنی : «عبادت خدا را کن تا آن سبب شود که یقین از برای تو حاصل گردد» . (۳)

«و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» .

یعنی : «هرگاه کسی در راه ما سعی و کوشش نماید ما راه را به او می نمایم» . (۴)

و طریقه دیگر از برای حصول معرفت ، پی بردن از مصنوعات است به او . و این طریق در غایت وضوح و نهایت ظهور است ، زیرا هیچ ذره نیست از ثریا تا ثری مگر اینکه مشتمل است بر بعضی عجایب آیات و غرایب بینات که دلالت می کند بر وجود واجب الوجود و کمال قدرت و غایت حکمت و نهایت جلال و عظمت او . و این دریایی است بی پایان ، زیرا که عجایب ملکوت سماوات و ارضین به قدری است که احاطه عقول

ص : ۱۱۴۱

۱- ۶۸. احزاب ، (سوره ۳۳) ، آیه ۴ .

۲- ۶۹. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۹۱ .

۳- ۷۰. حجر ، (سوره ۱۵) ، آیه ۹۹ .

۴- ۷۱. عنکبوت ، (سوره ۲۹) ، آیه ۶۹ .

و افهام به آن ممکن نیست . و قدری که عقول قاصره ما به آن می رسد به حدی است که اگر عمرها در بیان آن صرف شود به انجام نمی رسد .

و حال اینکه آن نسبتی ندارد به آنچه علم علما و فهم حکما به آن رسیده . و آن رانیز نسبتی نیست به آنچه علم انبیا به آن احاطه نموده . و آنچه را علم جمیع مخلوقات محیط شده مطلقا نسبتی ندارد به آنچه از علوم که مخصوص پروردگار است . بلکه علم تمام عالم در جنب علم او مستحق نام علم نیست .

«قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا» . (۱)

و تحصیل معرفت به این طریق از برای همه کس مقدور است . و نرسیدن بعضی افهام به آن به جهت کوتاهی در تفکر و تدبر و اشتغال به شهوات دنیا و لذات نفسانیه است .

و عجب است از کسانی که دل‌های ایشان از معرفت الهی کور گشته و حال آنکه اواظهر موجودات و واضح ترین آنهاست . و حکم عقل به وجود موجودی که قایم به ذات که صرف وجود باشد بدیهی و ضروری است . و اگر چنین موجودی نبود هیچ صاحب وجودی یافت نشدی . و چگونه وجود او اظهر موجودات نباشد و حال اینکه هر موجودی که غیر از او است هستی او دانسته نمی شود مگر به قلیلی از آثار ، چنانچه حیات زید را به حرکت او و سخن گفتن او و امثال آن از آثار خود او می فهمیم ، و موجودی دیگر دلالت بر وجود او نمی کند . و همچنین وجود آسمان

ص: ۱۱۴۲

۱- ۷۲. یعنی: بگو: اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگار مرکب شوند، دریاها پایان می گیرند پیش از آنکه کلمات پروردگار پایان یابد. هر چند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم! کهف، (سوره ۱۸) آیه ۱۰۹.

را نمی دانیم مگر از حرکت او و جسم او .

و اما وجود واجب ، پس هر چیزی دلیلی است واضح بر هستی او و هیچ موجودی نیست از محسوسات و معقولات و حاضر و غایب مگر اینکه شاهدهی است صدق بوجود او . پس شدت ظهور و جلای او سبب خفای از بعضی دیده های ضعیفه گشته .

چنان که دیده خفاش به جهت شدت ظهور آفتاب از درک آن عاجز است و بجز در شب چیزی نمی بیند ، زیرا دیده عقول ما ضعیف و جمال حضرت الهیه در نهایت نورانیت و اشراق است . بلکه از شدت ظهور ، همه چیز را فرو گرفته ، پس به این جهت از بعضی عقول پنهان شده .

جلوه گر بی پرده روی او ولی***دید کس را طاقت دیدار نیست

علاوه بر اینکه همچنان که ظاهر است شناختن اشیا به اضداد آنهاست و چیزی که ضدی از برای آن نیست ، ادراک آن «متعسر» (۱) است . پس اگر اشیای موجوده در دلالت بر وجود واجب مختلف بودی و بعضی بر وجود او دلالت کردی و بعضی نکردی شناختن وجود او آسان بودی . همچنان که اگر آفتاب هرگز غروب نکردی و همیشه روز بودی ما چنان می دانستیم که هیئت زمین این چنین است و آفتاب را جداگانه نمی شناختیم و لیکن چون شمس غروب می کند و ظلمت عالم را فرو می گیرد دانستیم که روشنی روی زمین به چیزی دیگر است که در وقت غروب بر می خیزد و به این سبب وجود آفتاب را فهمیدیم . و اگر عدم این نمی بود شناختن آن از برای همه کس مشکل بودی . پس نور خورشید که اظهر اعراض کونیه است و از شدت ظهور

ص: ۱۱۴۳

باعث ظهور سایر محسوسات ست بدون عدم آن شناخته نمی شود . و همچنین واجب الوجود که اظهر همه اشیا ، و سبب وضوح کل است اگر از برای او نیستی یا پنهان شدنی می بود هر آینه آسمان و زمین خراب و ویران گشتی و ملک و ملکوت یکسره از هم پاشیدی . بر همه کس وجود واجبی ، ظاهر و روشن بودی .

فصل : علائم و آثار محبت خدا

علائم و آثار محبت خدا

بدان که : هر کسی چنان پندارد که او خدا را دوست دارد ، بلکه گاه است گمان کند که او را از همه چیز دوست تر دارد و این مجرد پندار و محض غرور است . و فی الجمله دوستی هم اگر باشد سزاوار نام محبت نیست . و محبت بنده از برای خداوند - متعال - علاماتی چند دارد :

اول آنکه : طالب لقاء و شایق مشاهده و عیان بوده باشد . و چون وصول به آن بر مردن موقوف است مشتاق مرگ باشد ، و مرگ بر او گوارا باشد ، و اصلاً مرگ بر او گران نباشد . و چگونه بر دوست حقیقی ناگوار است که به کوی دوست خود مسافرت نماید که به وصال او برسد . و از این جهت بعضی از اکابر دین گفته است :

لا یکره الموت الا مریب*** لان الحیب لا یکره لقاء الحیب

یعنی : مرگ را کراهت نمی دارد مگر کسی که دوستی او مجرد دعوی باشد ، زیرا دوست ملاقات دوست را مکروه نمی دارد .

و مخفی نماند که : اگر چه شوق لقای خداوند و رغبت به انتقال از دار دنیا غالباً ثمره محبت و علامت آن است و لیکن این کلی نیست ، چون می تواند شد که کسی از اهل

محبت نباشد و شایق به مرگ باشد مثل کسی که در دنیا به شدت و بلائی عظیم گرفتار باشد و به گمان خلاصی از آن تعبها، موت را آرزو کند. و بسا باشد که کسی از جمله دوستان خدا باشد و مرگ را کراهت داشته باشد و لیکن کراهت او از مرگ به جهت زیاد کردن استعداد ملاقات خدا و تهیه اسباب لقاء است، مانند کسی که خیر آمدن محبوب او به خانه او به او برسد و او خواسته باشد که ساعتی آمدن تاخیر افتد تاخانه خود را پاکیزه کند و فرش نماید و از اغیار خالی سازد و اسباب لازمه را آماده کند تا فارغ البال و مطمئن خاطر از گلشن لقای او تمتع برد. و این شخص اگر نه به جهت تهیه لقای الهی باشد ساعتی نمی خواهد در دنیا بوده باشد. و علامت این سعی در عمل و صرف جمیع اوقات در کار آخرت است.

و اما کسی که کراهت او از مرگ به جهت ناگوار بودن ترک اهل و اولاد و اموال و بازماندن از شهوات دنیویه باشد مطلقاً در دل او از یاد مرگ فرحی هم نرسد. و چنین شخصی از مرتبه دوستی خدا دور است.

بلی: گاه است که کسی فی الجملة شوق به لقای الهی داشته باشد و با وجود آن دنیا را نیز دوست داشته باشد چنین کسی از کمال محبت پروردگار خالی است و کراهت او از موت هم کمتر از سابق است.

دوم آنکه: طالب رضای خدا باشد و خواهش او را بر خواهش خود اختیار کند، زیرا دوست صادق

هوای خود را فدای هوای محبوب می گرداند . چنان که گفته اند :

ارید وصاله و یرید هجری*** فاطرک ما ارید لما یرید

یعنی : من خواهش وصال محبوب را دارم و او طالب دوری از من است ، پس من خواهش او را برگزیدم و از سر مراد خود گذشتم تا او به مراد خود رسد .

پس هر که دوست خدا باشد باید ترک معاصی نموده ملازم طاعت و عبادت گردد و کسالت و بطالت را بگذارد و هیچ عبادتی بر او گران نیاید .

منقول است که : «چون زلیخا ایمان آورد و یوسف او را به نکاح در آورد از یوسف کناره گرفت و به عبادت الهی مشغول شد و چون روزی یوسف او را به خلوت دعوت کردی او وعده شب دادی . و چون شب در آمد به روز تاخیر افکندی . یوسف با او به عتاب آمد و گفت : چه شد آن دوستیها و شوق و محبت تو؟ زلیخا گفت : ای پیغمبر خدا! من تو را وقتی دوست داشتم که خدای تو را نشناخته بودم اما چون او را شناختم همه محبتها را از دل خود بیرون کردم و دیگری را بر او اختیار نمی کنم» .
[\(۱\)](#)

و حق آن است که مرتکب بعضی از معاصی شدن با اصل محبت خدا منافاتی ندارد گویا با کمال محبت منافی باشد ، چنانچه مریض غذایی که از برای او ضرر دارد می خورد و از آن متضرر می شود با وجود آنکه خود را دوست دارد و صحت خود رامی خواهد . و سبب این ، غلبه خواهش نفس است بر محبت و ضعف محبت در جنب آن .

ص: ۱۱۴۶

سوم آنکه : پیوسته در یاد خدا و دایم دل او به یاد خدا مشغول باشد ، زیرا دل که مایل به چیزی باشد هرگز از یاد او نمی رود . و چون محبت ، به سرحد کمال رسید بجز محبوب ، هیچ چیز به خاطر او نمی گذرد ، بلکه از فکر خود ذاهل ، و از اهل و عیال غافل می شود .

چهارم آنکه : همیشه زبان او به ذکر خدا مشغول باشد و بجز حدیث او چیزی نشنود و نگوید . و به غیر از نام او نخواند و نجوید . و در هر مجلسی به ذکر خدا و رسول او و تلاوت قرآن و بیان احادیث زبان گشاید .

پنجم آنکه : شوق به خلوات داشته باشد که مناجات با خدای خود کند . گاهی او رایاد کند و زمانی با او راز گوید ، ساعتی عذر تقصیرات خود خواهد ، و لحظه ای عرض آرزوهای خود کند و گوید :

گریزانم از آن از انجمن ها *** که در دل خلوتی با یار دارم

در اخبار آمده که : «دروغ می گوید هر که دعوی محبت مرا کند و چون ظلمت شب او را فرو گیرد بخوابد و از یاد من غافل شود . آیا هر دوستی لقای محبوب خود را دوست نمی دارد ؟ و من اینک حاضریم از برای هر که طالب من باشد» . (۱)

بلی :

عجبا للمحب کیف ینام *** کل نوم علی المحب حرام

خواب بر عاشقان حرام بود *** خواب آن کس کند که خام بود

ششم آنکه : بر هیچ چیز از امور دنیوی که از دست او در رود تاسف

ص: ۱۱۴۷

نخورد و متالم و محزون نگردد . و اگر دنیا و مافیها از او باشد و به یک بار بر باد رود اندوهناک نشود .

و در مصایب و بلاها جزع ننماید . و اگر همه دنیا به او رو آورد شاد نگردد ، بلکه شادمانی و فرح او به محبوب خود باشد و بس .

عاشقان را شادمانی و غم اوست*** دست مزد و اجرت خدمت هم اوست

و اگر کسی را محبت به سر حد کمال رسد دیگر از هیچ امری محزون و متالم نمی گردد ، زیرا شادی او به چیزی است که زوال ندارد . پس دل او همیشه فرحناک است .

نمیرد دل زنده از عشق دوست*** که آب حیات آتش عشق اوست

عجب ملکی ست ملک عشق کآنجا*** سراسر کوه و صحرا گلستان ست

یکی را جان در آن در آستین است*** یکی را سر در آن بر آستان است

هفتم آنکه : بر همه بندگان خدا مشفق و مهربان باشد ، زیرا مقتضای محبت ، دوست داشتن دوستان و منسوبان محبوب است .

و مشهور است که : مجنون ، سگی را در کوی لیلی دید بر دور او می گردید و به او عشق می ورزید . بلی : دوستی چنین است و باید کسی که دشمن خدا یا دشمن دوستان خدا باشد بغض و عداوت او را داشته باشد .

هشتم آنکه : از هیبت و عظمت الهی خایف باشد و در زیر لوای کبریا و جلال ، متذلل و مضطرب بوده باشد . همچنان که معرفت جمال الهی موجب محبت می گردد ، درک عظمت و جلال او نیز باعث خوف و دهشت می شود

. علاوه بر این ، دوستان راترسهای مخصوص دیگر نیز هست ، چون ترس اعراض محب و حجاب او و راندن از درگاه و ایستادن در یک مقام .

محنت قرب ز بعد افزون است*** جگر از محنت قربم خون است

نهم آنکه : محبت خود را پوشیده دارد . و زبان به اظهار آن نگشاید . و در نزد مردمان به دعوی آن بر نیاید . و به کلمات داله بر حبت خدا و امثال آن اظهار وجد و نشاطنکند ، زیرا اینها همه منافی تعظیم محبوب و مخالف هیبت و جلال اوست . بلکه دوستی ، سری است که میان محب و محبوب است و فاش نمودن سزاوار نیست . علاوه بر این ، بسا باشد در دعوی از حد واقع تجاوز کند و به دروغ و افترا افتد .

بلی کسی را که محبت به حد افراط رسیده باشد گاه باشد از شراب محبت چنان بی خود و مدهوش و مضطرب و حیران گردد که بی اختیار آثار محبت از او به ظهور رسد ، چنین شخصی معذور ، زیرا او در تحت سلطان محبت مقهور است . و کسی که دانست معرفت و محبت خدا به نحوی که سزاوار او است از قوه بندگان خارج است و مطلع شد به اعتراف عظماء بنی نوع انسان از انبیا و اولیا به عجز و قصور ، و از احوال ملائکه ملکوت و سکان قدس و جبروت آگاه گردیده و شنید که یک صنف از اصناف غیر متناهیه ملائکه صنفی هستند که عدد ایشان بقدر جمیع مخلوقات است که خدا آفریده و ایشان اهل محبت خدایند . و سیصد هزار سال پیش از خلق عالم ایشان را خلق کرده . و از آن روزی

ص: ۱۱۴۹

که خلق شده اند تا به حال به غیر از خداوند - متعال - هیچ چیز به خاطر ایشان خطور نکرده و غیر او را یاد ننموده اند ، شرم می کنند و خجالت می کشند که محبت خود را معرفت و محبت نام نهند و زبان آنها از اظهار این دعوی لال می گردد .

حکایت بنده ای که ذره ای از معرفت خدا به او عطا شد

مروی است که : «یکی از اهل الله از بعضی از صدیقان استدعا نمود که از خدامسئلت نماید که ذره ای از معرفت خود را به او عطا فرمایند ، چون او این مسئلت را نموددفعه عقل او حیران ، و دل او واله و سرگردان گشته سر به کوهها و بیابانها نهاده دیوانه وار در صحراها و کوهها می گشت و هفت شبانه روز در مقامی ایستاد که نه او از چیزی منتفع شد و نه چیزی از او . پس آن صدیق از خدا سؤال نمود که : قدری از آن ذره معرفت را که به او عطا نموده کم کند . به او وحی شد که : در این وقت صد هزار بنده چیزی از محبت ما را مسئلت نمودند ما یک ذره معرفت خود را میان ایشان قسمت فرمودیم و هر یک را یک جزو از صد هزار جزو یک ذره معرفت دادیم و نیز به این بنده عطا فرمودیم به این حال شد . پس آن صدیق عرض کرد : «سبحانک سبحانک» آنچه را به او عطا کرده ای کم کن . پس خدا آن جزو معرفت را به هزار قسم کرد و یک قسم آن را باقی گذارد و تتمه را سلب نمود . در آن وقت مثل یکی از کاملین ارباب معرفت گردید» . (۱)

بلی این ظاهر است که حقایق صفات الهیه

ص: ۱۱۵۰

از آن برتر که عقول بشر درک آنها را نتواند کرد . و احدی از کامل عارفین را طاقت آن نیست که یک جزو از اجزای غیر متناهی معرفت او را تحمل نماید . پس وصول به کنه عظمت و جلال حضرت ربوبیت و سایر صفات کمال او محال ، و آنچه در حق او می گویند یا وهم است یا خیال . اگر تواند شد که چندین مقابل جمیع مخلوقات از آسمانها و زمینها و آنچه ما فوق آنهاست به قدر غیر متناهی در میان یک حبه خردل جا کرد ممکن است که یک ذره از معرفت خدا در اعظم عقول بشر بگنجد :

«فسبحان من لا سبیل الی معرفته الا بالعجز عن معرفته» . (۱)

علائم و آثار دیگر محبت و معرفت خدا

و از جمله علامات : محبت ، انس و رضایت است - همچنان که مذکور خواهد شد - .

و بعضی از عارفین ، علامات محبت را در ابیاتی چند ذکر کرده و گفته است :

لا تخد عن فللمحب دلائل*** و لدیه من تحف الحیب وسائل

یعنی : خدعه مکن در دعوای محبت که دوست را نشانهای چند است و تحفه هایی است که از دست دوست به او رسیده است .

منها تنعمه بمر بلائه*** و سروره فی کل ما هو فاعل

از جمله آنکه : تلخی بلاهای دوست در کام جان او شیرین گردد و به آنچه به او کندشاد و فرحناک شود .

از محبت تلخها شیرین شود*** و ز محبت مسها زرین شود

فالمنع منه عطیه مبذوله*** و الفقر اکرام و لطف عاجل

اگر منع کند محبت خود را از نعمتهای دنیویه ، آن را عطا و بخشش

ص: ۱۱۵۱

۱- ۷۷. منزله است کسی که راهی برای شناختنش نیست مگر به عجز از شناخت او . اشاره است به فرمایش حضرت سجاد علیه السلام در دعای دوازدهم از مناجات «خمسه عشر» : «... و لم تجعل للخلق طریقا الی معرفتک الا بالعجز عن معرفتک» بحار الانوار ، ج ۹۴ ، ص ۱۵۰

داند . و اگر او رابه فقر مبتلا سازد آن را مکرمتی شمارد .

و من الدلائل ان یری من عزمه***طوع الحیب و ان الح العاذل

و از علامات آن است که : سربر خط فرمان دوست باشد و در هوای او کوشد و ازپند و ملامت نیندیشد و گوید :

از تو ای دوست نگسلم پیوند***گر به تیغم برند بند از بند

پند آنان دهند خلق ای کاش***که ز عشق تو می دهندم پند

و من الدلائل ان یری متبسمًا***و القلب فیه من الحیب بلابل

و از جمله علامات آن است که : چهره او خندان باشد و دل او از فراق محبوب غمناک و اندوهناک بوده باشد .

و من الدلائل ان یراه مشمراً***فی خرقین علی شطوط الساحل

و از علامات دیگر آنکه : دو جامه کهنه به خود پیچیده و در صحرا و کوهها و کناردریاها گردد و از مردم فرار اختیار نماید .

و من الدلائل حزنه و نحیبه***جوف الظلام فماله من عاذل

و از جمله علامات آنکه : در ظلمتهای شب پنهان از هر ملامت کننده ، آه سوزناک از دل دردناک برکشد .

بلی :

مرغ شبخوان را بشارت باد کاندرا راه عشق***دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است

و من الدلائل ان تراه باکیا***ان قد رآه علی قبیح فاعل

و از جمله نشانه های محبت آنکه : اگر عملی که محبوب را ناخوش آید از او سرزنداشک خونین از دیده روان سازد و دست ندامت بر سر زند .

و من الدلائل

ص: ۱۱۵۲

ان تره راضيا*** بملیکه فی کل حکم نازل

و از علامات آنکه : هر چه به او رسد از محبوب او راضی شود . و هر حکمی فرمایدتن در دهد .

و من الدلائل زهده فیما تری*** من دار ذل و النعیم الزائل

و از علامات آنکه : پشت پا بر همه نعمتهای این خانه فانی زند و با یاد او چشم از همه امور دنیویه بپوشاند .

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن*** هر که دید آن سرو سیم اندام را

و من الدلائل ان تره مسلما*** کل الامور الی الملیک العادل

و از نشانه ها آنکه : از برای خود در هیچ امری اختیاری نگذارد و همه امور خود رابه پادشاه عادل واگذارد و گوید :

مرا با وجود تو هستی نماند*** به یاد توام خود پرستی نماند

و من الدلائل ان تره مسافرا*** نحو الجهاد و کل فعل فاضل

و از جمله علامات آنکه : دامن همت بر میان زند و به اعمال فاضله و افعال حسنه از :

جهاد و حج و سایر عبادات پردازد . و محب صادق چون ابراهیم خلیل است که تن و مال و فرزندان را در راه خدا دریغ نداشته ، تن را به آتش سوزان داد و در آن وقت از روح القدس مدد نخواست .

ابراهیم خلیل الرحمن و محبت و معرفت خدا

مروی است که : «خدای - تعالی - ابراهیم را مال بسیار داده چنانکه چهار صد سگ باقلاده زرین در عقب گوسفندان او بودند و فرشتگان گفتند که : دوستی ابراهیم از برای خدا به جهت مال و نعمتی است که به او عطا فرموده

. پادشاه عالم خواست که به ایشان بنماید که نه چنین است ، به جبرئیل فرمود که : برو و مرا در جایی که ابراهیم بشنود یادکن . جبرئیل برفت در وقتی که ابراهیم نزد گوسفندان بود بر بالای تلی ایستاد و به آوازخوشی گفت : «سبوح قدوس رب الملائکه و الروح» . چون ابراهیم نام خدای را شنیدجمع اعضای او به حرکت آمد و فریاد بر آورد و به مضمون این مقال گویا شد :

کاین مطرب از کجاست که برگفت نام دوست*** تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

دل زنده می شود به امید وفای یار*** جان رقص می کند ز سماع کلام دوست

پس ابراهیم از چپ و راست نگاه کرد شخصی را بر تلی ایستاده دید به نزد وی دوید و گفت : تو بودی که نام دوست من را بردی ؟ گفت : بلی . ابراهیم گفت : ای بنده حق ! نام حق را یکبار دیگر بگو و ثلث گوسفندانم از تو . جبرئیل باز نام حق را بگفت .

ابراهیم گفت : یکبار دیگر بگو و نصف گوسفندانم از تو . جبرئیل باز ناحق را بگفت .

حضرت ابراهیم در آن وقت از کثرت شوق و ذوق واله و بی قرار شد گفت : همه گوسفندانم از تو یکبار دیگر نام دوست مرا بگو . جبرئیل باز بگفت . ابراهیم گفت : مرادیکر چیزی نیست خود را به تو دادم یکبار دیگر بگوی . جبرئیل باز گفت . پس ابراهیم گفت : بیا مرا با گوسفندان من ضبط کن که از آن توست . جبرئیل گفت : ای ابراهیم ! مراجحت به

گوسفندان تو نیست ، من جبرئیلیم . و حقا که جای آن داری که خدا تو را دوست خود گردانید ، که در وفاداری ، کاملی . و در مرتبه دوستی ، صادق . و در شیوه طاعت ، مخلص ثابت قدم» . (۱)

حکایت فرزند قربانی کردن ابراهیم

و مروی است که : «روزی اسمعیل از شکار باز آمده بود ابراهیم در او نظر کرد او را دید با قدی چون سرو خرامان و رخساری چون ماه تابان . ابراهیم را چون مهر پدري بجنیید و در دل او اثر محبت فرزند ظاهر گردید در همان شب خواب دید که : امر حق چنان است که اسمعیل را قربانی کنی . ابراهیم در اندیشه شد که آیا این امری است از رحمن یا وسوسه ای است از شیطان ، چون شب دیگر در خواب شد همان خواب را دید دانست که امر حق - سبحانه و تعالی - است . چون روز شد به هاجر مادر اسمعیل گفت :

این فرزند را جامه نیکو در پوش و گیسوان او را شانه کن که وی را به نزدیک دوست برم .

هاجر سرش را شانه کرد و جامه پاکیزه اش پوشانید و بوسه بر رخسار او زد ، حضرت خلیل الرحمن گفت : ای هاجر ! کارد و «رسنی» (۲) به من ده . هاجر گفت : به زیارت دوست می روی ، کارد و رسن را چه کنی ؟ گفت : شاید که گوسفندی بیاورند که قربان کنند .

ابلیس گفت : وقت آن است که مکری سازم و خاندان نبوت را براندازم ، به صورت پیری نزد هاجر رفت و گفت : آیا می دانی ابراهیم ، اسمعیل را به کجا می برد

ص: ۱۱۵۵

۱- ۷۸. لئالی الاخبار ، ج ۱ ، ص ۹۶ .

۲- ۷۹. طنابی

گفت: به زیارت دوست. گفت: می برد او را بکشد. گفت: کدام پدر پسر را کشته است خاصه پدری چون ابراهیم و پسری چون اسمعیل؟! ابلیس گفت: می گوید خدا فرموده است.

هاجر گفت: هزار جان من و اسمعیل فدای راه خدا باد. کاش مرا هزار هزار فرزند بودی و همه را در راه خدا قربان کردندی.

ابلیس چون از هاجر مایوس شد به نزد ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! فرزند خود را مکش که این خواب شیطان است. ابراهیم فرمود: ای ملعون! شیطان تویی. گفت: آخردلت می دهد که فرزند خود را به دست خود بکشی؟ ابراهیم فرمود: بدان خدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر مرا از شرق عالم تا غرب عالم فرزندان بودی و دوست من فرمودی که قربان کن همه را به ست خود قربان کنم.

چون از حضرت خلیل نیز نومید شد روی سوی اسماعیل نهاد و گفت: پدرت تو رامی برد بکشد. گفت: از چه سبب؟ گفت: می گوید حق - عز و علی - فرموده است. گفت:

حکم حق را باید گردن نهاد. اسمعیل دانست که شیطان است سنگی بر گرفت و بدو افکند.

و به این جهت حاجیان را واجب شد که در آن موضع سنگریزه بیندازند.

پس چون پدر و پسر به منی رسیدند ابراهیم گفت: ای پسر

«انی اری فی المنام انی اذبحک».

یعنی: «ای پسر! در خواب دیدم که تو را قربان

باید کرد» .

اسمعیل گفت : «یا ابت افعل ما تؤمر» .

یعنی : «بکن ای پدر آنچه را ماموری» . (۱)

اما ای پدر ! وصیت من به تو آن است که : دست و پای من را محکم ببندی که مبادا تیزی کاردبه من رسد حرکتی کنم و جامه تو خون آلود شود و چون به خانه رسی مادر مرا تسلی دهی . پس ابراهیم به دل قوی دست و پای اسمعیل را محکم بست ، خروش از ملائکه ملکوت برخاست که زهی بزرگوار بنده ای که وی را در آتش انداختند از جبرئیل یاری نخواست . و از برای رضای خدا فرزند خود را به دست خود قربان می کند . پس ابراهیم کارد بر حلق اسماعیل نهاد ، هر چند قوت کرد نبرید . اسمعیل گفت : ای پدر ! زود فرمان حق را به جای آور . فرمود : چه کنم هر چند قوت می کنم نمی برد . گفت : ای پدر ! درروی من نظر می کنی شفقت پدری نمی گذارد ، روی من را برخاک نه و کارد بر قفا گذار .

ابراهیم چنان کرد و کارد نبرید . اسماعیل گفت : ای پدر ! سر کارد را به حلق من فرو بر . که در آن وقت آواز برآمد که :

«یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا» .

یعنی : «ای ابراهیم ! خواب خود را درست کردی [آنچه را در خواب ماموریت یافتی انجام دادی]» . (۲)

دست از اسماعیل بدار و این گوسفند را به جای او قربانی کن» . (۳)

بلی :

شوریده نباشد آنکه از سر ترسد***عاشق نبود آنکه ز خنجر ترسد

فصل : حقیقت شوق به لقای خدا

حقیقت شوق

ص : ۱۱۵۷

۱- ۸۰. صفات ، (سوره ۳۷) آیه ۱۰۲ .

۲- ۸۱. صفات ، (سوره ۳۷) ، آیه ۱۰۴-۱۰۵ .

۳- ۸۲. تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۱۹۳-۱۹۱ .

ذکور شد که : از جمله ثمرات محبت به خدا ، شوق به لقای او و انس به اوست .

اما شوق ، پس بدان که : اصل شوق ، عبارت است از : میل به چیزی و رغبت به آن در حال غیاب آن . پس شوق به چیزی که حاصل و حاضر است معنی ندارد بلکه شوق به چیزی می باشد که از وجهی ادراک آن شده باشد و از وجهی دیگر ادراک آن نشده باشد . پس شوق داشته باشد به ادراک وجهی و عدم ادراک وجهی دیگر ، به خفا و وضوح باشد یا به اجمال و تفصیل .

و فی الحقیقه مرجع هر دو یکی است ، زیرا اجمال و تفصیل نیز همان خفا و وضوح است . و افضل مراتب شوق ، شوق به خدا و به لقای اوست . و تفصیل شوق به او این است که : آنچه از امور الهیه که از برای اهل معرفت حاصل می شود هر قدر که واضح باشد باز به جهت امتزاج آن به خیالات طبیعی و موهومات معتاده ، انسان گویا در پس پرده ای است که مانع از غایت وضوح آنها است ، خصوصا هر گاه مشاغل دنیویه نیز مخلوط به آنها گردد .

پس کمال وضوح آنها نیست مگر در عالم آخرت . پس این سبب شوق آدمی می گردد به خدا . و نیز امور الهیه غیر متناهی است و هر قدر که از برای صاحب معرفت حاصل شود باز امور غیر متناهی غیر معلومه باقی می ماند که او وجود آنها را اجمالاً می داند . پس پیوسته شایق دانستن آنهاست . و شوق به کمال وضوح بعضی از معلومات ، ممکن است که

ص: ۱۱۵۸

به واسطه رسیدن به آن در آخرت منتهی گردد . و اما شوق به رسیدن به آنچه اجمالا وجود آن را دانسته و تفصیل آن مجهول است هرگز منتهی نمی شود ، نه در دنیا و نه در آخرت . به جهت آنکه نهایت آن وقتی است که : از برای بنده کشف شود از عظمت و کبریا و جلال و جمال و صفات و افعال و احکام الهی آنچه را که از برای خدا معلوم است و این محال است .

پس همیشه بنده عالم به این هست که : از معارف الهیه امور غیر معلومه به جهت او مانده است . پس هرگز آتش شوق او فرو نمی نشیند . و هیچ بنده ای نیست مگر اینکه درجات غیر متناهی را بالاتر از درجه خود می بیند و مشتاق وصول به آنهاست ، و لیکن آن شوق ، موجب بهجت و لذت است نه الم و محنت . و چون این شوق ، باعث ترقی بنده است پس آنا فآنا درجات او در ترقی است و مرتبه او بالا می رود و ابد الابد نعیم ولذت و بهجت او در تزیید است و هرگز انقطاعی از برای او نیست . و از اشتغال او به لذت ، درجات متعدده الم آتش شوق را احساس نمی کند .

«نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا» .

یعنی : «نور ایشان اطراف و جوانبشان را فرو گرفته و می گویند : خدایا نور ما را زیاد کن» . (۱)

بلی ترقی درجات و زیادتی ابتهجات ، موقوف به آن است که : تخم آن را در دنیا کاشته باشد و اصل آن را کسب کرده باشد

ص: ۱۱۵۹

. و بنابراین ، ترقی و زیادتی از برای کسی است که اصل آن را تحصیل کرده باشد . و بسا باشد کسانی باشند که در یک درجه بایستند و دیگر ترقی و رفعت از برای ایشان نباشد . به جهت اینکه : اصل همان قدر را خود تحصیل نموده اند و بس . و تعیین اصل و فرع انوار و ابتهاجات و مراتب آخرت به عنوان قطع از برای امثال ما میسر نیست .

بلی همچنان که والد ماجد حقیر - قدس سره - در جامع السعادات فرموده (۱) مضمون آن است که : اصل هر نور و سعادات و بهجتی ، یقین قطعی اجمالی هست به اینکه واجب الوجود در غایت عظمت و جلال و قدرت و کمال ، و تام فوق تمام است . و جمیع ماسوای او به اشرف انحاء صدور از او صادرند . و موجودی بجز او و صفات و افعال او در سرای هستی وجود ندارد . و ذات مقدس او ذاتی است که هیچ عقلی ادراک آن را نمی تواند کرد . و هیچ مدرک و ذهنی به کنه آن نمی تواند رسید . بلکه هر چه تصور کنند از آن بالاتر است . همچنین صفات کمالیه آن و صفات کمالات او از عظمت و جلال و قدرت و کمال و علم و حکمت و غیر اینها غیر متناهی است و از برای آنها حدی و نهایی نیست . و آنچه علم او به آن تعلق گرفته از مخلوقات ، نهایی ندارد .

پس هر که این را یقین کند و بداند که : این عالم را اصلا در پیش عالم آخرت قدر و نسبتی نیست . و اینکه الطاف و

ص: ۱۱۶۰

کرامات الهیه مخصوص بندگانی است که نسبت خود را به پروردگار شناخته اند و دانسته اند که : شرافت و کمالی نیست مگر معرفت او . وبا وجود این ، اخلاق ذمیمه را از خود سلب نماید و به اوصاف فاضله متصف گردد . ومواظبت بر طاعات و عبادات لازمه کند . و از گناهان کبیره اجتناب لازم شمارد . پس هر که چنین کرد به اصل هر سعادت و نور و بهجتی رسیده است .

و چون بیان شوق به لقای الهی را دانستی بدان که : - همچنان که اشاره شد - آن افضل مراتب شوق ، و کلید ابواب سعادات ، و سرمایه وصول به مرادات است . در بعضی از کتب سماویه است که : «خدای - تعالی - می فرماید : شوق خوبان به لقای من به طول انجامید و من به ملاقات ایشان شایق ترم» .

و در اخبار داود علیه السلام وارد است که : «من دل‌های مشتاقین را از نور خود آفریدم . و به داود وحی شد که : ای داود ! تا چند بهشت را یاد می کنی و شوق به من رامسئلت نمی نمایی ؟ داود عرض کرد که : پروردگارا ! مشتاقان به توجه کسان اند ؟ فرمود :

کسانی هستند که ایشان را از هر کدورت و غباری صاف نموده ام . و روزنه ها در دل ایشان گشوده ام ، که از آنها به من نظر می کنند . و من دل‌های ایشان را به دست خود بر می دارم و در آسمان می گذارم . و ملائکه را می طلبم چون جمع شدند سجده مرا می کنند من می گویم شما را جمع نکردم که سجده مرا کنید خواستم که دل‌های مشتاقان خود را

ص: ۱۱۶۱

به شما نمایم و به آنها بر شما مباحثات کنم . و دل‌های ایشان در آسمان من از برای ملائکه من می‌درخشد چنانچه خورشید از برای اهل زمین می‌درخشد .

ای داود ! من دل مشتاقان خود را از رضوان خود خلق کرده‌ام و به نور جمال خود پروریده‌ام . و آنها را از برای حدیث خود فرا گرفته‌ام . و بدن‌های ایشان را در زمین ، محل نظر خود قرار داده‌ام . و راهی از دل‌های ایشان به خود بریده‌ام که نگاه به من می‌کنند . و هر روز ، شوق ایشان زیاد می‌شود .

ای داود ! کسانی که رو از من گردانیده‌اند اگر بدانند چگونه است انتظار من از برای آنها و مهربانی من به ایشان و شوق من به ترک کردن ایشان معاصی را هر آینه از شوق خواهند مرد و بندبند ایشان از دوستی من از هم جدای خواهد شد» . (۱)

و در بعضی از اخبار قدسیه رسیده است که : «مرا بندگانی هست که ایشان مرا دوست دارند و من ایشان را دوست دارم . و ایشان مشتاق من‌اند ، من مشتاق ایشان . ایشان مرا یاد می‌کنند و من ایشان را . و اول عطای من به ایشان آن است که : نور خود را به دل ایشان می‌افکنم ، پس ایشان از من خبر می‌دهند همچنان که من از ایشان خبر می‌دهم . و اگر آسمانها و زمینها را در ترازوی ایشان نهم در حق ایشان کم می‌شمارم و رو به ایشان می‌آورم . و کسی که من رو به او آورم احدی نمی‌داند که چه می‌خواهم به او عطا کنم» . (۲)

حضرت

ص: ۱۱۶۲

۱- ۸۵. محجبه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۵۹ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۷۸ .

۲- ۸۶. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۱۳۰ .

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید که : «مشتاق ، طعام نمی خواهد . و از شرابی لذت نمی یابد . و او را خواب راحت نمی برد . و به خویش و پیوندی ، انس نمی گیرد . و در خانه ای ماوی نمی کند . و در آبادانی ساکن نمی شود . و جامه های نرم نمی پوشد . و شب و روز ، خدا را عبادت می کند . و به زبان شوق به او راز می گوید . و درددل خود را به او عرض می کند . همچنان که موسی بن عمران در وقتی که به میعادپروردگار می رفت از شوق ، چهل شبانه روز چیزی نخورد و نیاشامید و نخواید و خواهش به هیچ یک از اینها نداشت .

پس چون به میدان شوق قدم گذاری نفس خود را چهار تکبیر بگو و آرزوها و مرادهای دنیا را وداع کن . عادت و رسوم را بگذار و احرام از غیر شوق خدا ببند . و همه چیز دیگر را بر خود حرام کن و در میان حیات و ممات خود زبان تسلیم بگشا و بگو :

«لیک ، اللهم لییک» . (۱)

سرکوش هوس داری هوا را پشت پای زنی*** در این اندیشه یک رو شو دو عالم را قفایی زن

بساط قرب می جویی خرد را الوداعی گو*** وصال دوست می خواهی بلا را مرحبایی زن

قدم به راه طلب چون نهی ز جان بگریز*** که شرط راه بود جان من شکیبایی

حقیقت انس به خدا

و اما «انس» : عبارت است از : اشتغال دل به ملاحظه محبوب ، و محو شدن آن درشادی قرب ، و مشاهده حضور ، و نظر به مطالعه جمال بدون التفات به

ص: ۱۱۶۳

دیگری. و انس، گاهی خالی از جمیع آلام است و گاهی مخلوط به اضطراب شوق می شود، زیرا دانستی که: وصول به درک منتهای جمال الهی محال است. پس اگر صاحب انس، شوق اطلاع بر منتهای جمال از پس پرده های غیب بر دل او غالب شود و به قصور خود ملتفت گردد و نفس او متزلزل شود و آتش شوق او به هیجان آید زمانی مقارن الم خوف می گردد، زیرا که: چون نظر به صفات جلال و عزت افکند و استغنا و بی نیازی ذوالجلال را ملتفت گردد بیم راندن و زوال مشاهده از برای او حاصل می شود.

پس اگر انس غالب شود و از ملاحظه آنچه به آن نرسیده غافل گردد تا از شوق به آن خالی ماند و به خطر راندن ملتفت نشود، در این وقت، لذت و بهجت او عظیم، و طالب عزت و خلوت و تنهایی می گردد. بلکه بدترین چیزها در نزد او چیزی است که: او را از تنهایی باز دارد. همچنان که موسی چون خدا با او سخن گفت و کلام خدا را شنید مدتی مدید کلام هر مخلوقی را که می شنید بیهوش می شد. (۱)

والد مرحوم حقیر در کتاب «جامع السعادات» از ابو حامد غزالی نقل کرده که: «چون انس دوامی به هم رساند و مستحکم شود و «قلق» (۲) شوق، و خوف بعد او را مشوش و مضطرب نگرداند باعث نوع نازی و انبساطی با خدا می شود. و گاه باشد که در عالم انبساط و ناز، افعالی و اقوالی صادر شود که در ظاهر خوب نباشد و منکر

ص: ۱۱۶۴

۱- ۸۸. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۱. و محجه البیضاء، ج ۸، ص ۸۰.

۲- ۸۹. بی آرامی و اضطراب.

باشد، و لیکن آن را از کسی که به مقام انس رسیده باشد متحمل می شوند اما کسی که به آن مقام نرسیده باشد و خود را شبیه به صاحب آن مقام کند هلاک و مشرف به کفر می شود.

چون تحمل امثال آن از هر بی سر و پای نمی شود بلکه باید کسی باشد که مستغرق مقام انس باشد». (۱)

چنانچه از «برخ اسود» منقول است که: «هفت سال در بنی اسرائیل قحط شد، موسی با هفتاد هزار نفر به طلب باران بیرون شد خداوند عالم وحی فرستاد که: چگونه دعای ایشان را مستجاب کنم و حال آنکه ظلمت گناهان، ایشان را فرو گرفته و باطنهای ایشان خبیث شده؟ و رجوع کن به یکی از بندگان من که او را «برخ» گویند بگو: سؤال کند تا من اجابت کنم.

موسی علیه السلام از احوال او پرسید، کسی نشان نداد. روزی در راهی بنده سیاهی را دید که می آید «شمله» (۲) پشمینه به خود پیچیده و پیشانی او از اثر سجود، خاک آلود است، موسی علیه السلام به نور نبوت او را شناخت و بر او سلام کرد و نام وی را پرسید. گفت: منم «برخ». موسی گفت: مدتی است ترا می طلبم بیا از برای ما طلب باران کن.

پس برخ بیرون رفت و با خدا آغاز تکلم کرد که: الهی این موافق کردار تو نیست و مقتضای حلم و حکمت تو نه. نمی دانم چه روی داده است ترا آیا ابرها از فرمان تو سرپیچیده اند یا بادها از اطاعت تو بیرون رفته اند یا بارانهای تو تمام

ص: ۱۱۶۵

۱- ۹۰. جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۹۱

۲- ۹۱. شال، عبا.

شده یا غضب تو گناهکاران را فرو گرفته آیا تو آمرزنده نیستی؟ پیش از خلق خطا کاران رحمت خود را خلق کردی و به عفو امر فرمودی آیا شتاب در عذاب می کنی می ترسی بعد قدرت نداشته باشی؟ هنوز دعای او تمام نشده بود که باران بر بنی اسرائیل فرو ریخت و در نصف روز، گیاهها چنان سبز شدند که سواره را می پوشانیدند. پس برخ برگشت و به موسی برخورد و گفت: چگونه با خدا مباحثه کردم. موسی قصد او کرد. خطاب الهی رسید که: «ای موسی! برخ روزی چندین بار ما را می خندانند». (۱)

و از این قبیل بود آنچه موسی عرض کرد که:

«ان هی الا فتنتک». (۲)

و در وقتی که امر شد به جانب فرعون رود از راه شگفتگی و انبساط تعلل کرد و عذر آورد و گفت: «فاخاف ان یقتلون». (۳)

و گفت: «و یضیق صدری

دلتنگ می شوم». (۴)

و این رفتار از غیر موسی خلاف ادب بود، زیرا آنچه از مثل او شایسته است از دیگری نیست.

بین که از یونس پیغمبر علیه السلام کمتر از این را متحمل نشدند و به اندک خلاف ادبی او را در شکم ماهی محبوس فرمودند.

و خطاب به سید المرسلین کردند که:

«فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت».

یعنی: «به حکم پروردگار، صابر باش و مانند یونس مباش». (۵)

و این اختلافات به جهت اختلاف مقامات و احوال، و به سبب تفاوت مراتب و درجات است.

«و لقد

ص: ۱۱۶۶

۱- ۹۲. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۲. و محجه البیضاء، ج ۸، ص ۸۱.

۲- ۹۳. یعنی: این نیست مگر فتنه و امتحان تو. اعراف، (سوره ۷)، آیه ۱۵۵.

۳- ۹۴. یعنی: پس ترسیدم که مرا بکشند. شعراء (سوره ۲۶)، آیه ۱۴.

۴- ۹۵. شعراء، (سوره ۲۶)، آیه ۱۳.

فضلنا بعض النبین علی بعض» .

یعنی : «بعضی از پیغمبران را بر بعضی تفضیل فرمودیم» . (۱)

نمی بینی که عیسی بن مریم علیه السلام در مقام ناز و انبساط بر خود سلام می فرستد و می گوید :

«و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا» .

یعنی :

«سلام خدا بر من باد روزی که متولد شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده خواهم شد» . (۲) و چون یحیی به این مقام

نرسیده بود ساکت شد تا خدا بر او سلام فرستاد و فرمود :

«و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا» . (۳)

فصل : خلوت و عزلت و فواید آن

خلوت و عزلت

اشاره شد به اینکه : کسی که به مقام انس رسید طالب خلوت و عزلت می گردد . ودوری از مردم را می خواهد ، زیرا مصاحبت مردمان ، دل او را از توجه تام به خدامشغول می سازد . و گاه باشد که بعضی از علما ، مخالطه با مردمان را بر گوشه گیری و خلوت ترجیح دهند به سبب اخباری که در مدح الفت با مردمان و آمد و شد با ایشان رسیده . و تفصیل این مقام آن است که : ظاهر جمعی از علما آن است که : عزلت و گوشه گیری افضل است از مصاحبت و الفت با مردم ، به جهت اخباری که در مدح عزلت رسیده . و به سبب فوایدی که بر آن مترتب می گردد .

و اما اخبار ، مثل آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که : «خدا دوست دارد بنده پرهیزگار پنهان را»

(۴) .

و فرمود : «بهترین مردمان مؤمنی است که :

ص : ۱۱۶۷

۱- ۹۷. اسراء ، (سوره ۱۷) ، آیه ۵۵ .

۲- ۹۸. مریم ، (سوره ۱۹) ، آیه ۳۳ .

۳- ۹۹. یعنی : و سلام بر او آن روز که تولد یافت ، و آن روز که می میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می شود . مریم ،

(سوره ۱۹) ، آیه ۱۵ .

٤-١٠٠. احياء العلوم، ج ٢، ص ٢٠١. ومجده البيضاء، ج ٤، ص ١٠.

با مال و جان خود در راه خدا جهاد نماید و بعد از او مردی است که : در بیشه ای از بیشه ها گوشه نشینی اختیار کند» . (۱)

از راه نجات از آن حضرت پرسیدند ، فرمود : «در خانه خود بنشینید و دین خود را نگاهدارید و بر گناه خود گریه کنید» . (۲)

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «روزگار فاسد شد و احوال برادران دگرگون شد و تنهایی دل و اطمینان خاطر بهتر شد» . (۳)

«و فرمود که : کم کن آشنایان و شناسندگان خود را و بیگانه شو از آنهایی که می شناسی» . (۴)

و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود : «گوشه نشین در حصن خدا متحصن است و در حفظ و حمایت او محفوظ است . پس خوشا به حال او اگر در ظاهر و باطن از همه کس جدا و بیگانه باشد» . (۵)

عیسی بن مریم فرمود : «زبان خود را نگاهدار از برای تعمیر دل خود . و در خانه خود بنشین و بگریز از ریا کاری و فضول معاش . و گریه کن بر گناه خود . و فرار کن از مردم همچنان که از شیر واقعی فرار می کنی . به درستی که پیش از این ، مردم دوا بودند و حال مرض و دردند» . (۶)

ربیع بن خثیم گوید که : «اگر توانی در موضعی باشی که تو کسی را نشناسی و کسی هم ترا نشناسد چنان کن . و در گوشه نشینی محافظت اعضا و جوارح است از معاصی . و استراحت دل است . و سلامتی زندگانی است . و شکستن اسلحه شیطان است .

ص: ۱۱۶۸

۱- ۱۰۱. محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۹ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۱ .

۲- ۱۰۲. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ . و محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۹

۳- ۱۰۳. محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۵ .

۴- ۱۰۴. مستدرک الوسائل ، باب ۵۱ از ابواب جهاد النفس ، ص ۳۲۳ ، ح ۱۷ .

۵- ۱۰۵. مصباح الشریعه ، ص ۱۵۷ .

۶- ۱۰۶. مصباح الشریعه ، باب ۲۴ ، ص ۱۵۹ .

و دوری از هر بدی است . و فراغت خاطر است . و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست مگر اینکه در زمانی گوشه نشینی و عزلت اختیار کرده ، یا در ابتدای زمان خود ، یا در آخر آن» . (۱)

و اما فواید عزلت : پس بسیار است ، چون فراغت از برای عبادت و ذکر خدا و یاداو و انس به مناجات خدا و سیر در ملکوت آسمانها و زمین و خلاصی از کثرت معاصی و آموختن اخلاق بد از مردم و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر و استخلاص از فتنه و فساد مردم و مخاصمه و شر و ایدای ایشان و قطع طمع مردم از او و خلاصی از نگاه کردن به اهل ظلم و فسق و جهال و احمقان و غیر اینها .

و از بعضی دیگر از علما ظاهر می شود که : مخالطه با مردم و آمد و شد با ایشان . از عزلت افضل است . و آن نیز به جهت اخباری است که علی الظاهر دلالت بر آن می کند .

و فوایدی که بر آن مترتب می گردد .

و اما اخبار ، مثل آنچه از پیغمبر رسیده که : «مؤمن با مردم الفت می گیرد و مردم با او الفت می گیرند . و خیری نیست در کسی که الفت با مردم نمی گیرد» . (۲)

و اینکه فرمود : «حذر کنید از بیشه ها و کوهستانها ، و با مردم عامه بنشینید و درمساجد حاضر شوید» . (۳)

و همچنین اخباری که وارد شده است در مذمت مهاجرت و دوری از اخوان . (۴)

فواید مخالطه با مردم

و اما فواید مخالطه با مردم مثل : تعلیم

ص : ۱۱۶۹

۱- ۱۰۷ . مصباح الشریعه ، باب ۲۴ ، ص ۱۶۱ .

۲- ۱۰۸ . محجه البیضاء ، ج ۳ ، ص ۲۸۵ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۳۹

۳- ۱۰۹ . محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۸ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ .

۴- ۱۱۰ . رک : کافی ، ج ۲ ، ص ۳۴۴ ، باب الهجره

و تعلم و کسب مسایل و تحصیل اخلاق حسنه از متصفین به آنها و استماع مواعظ و نصایح و ادراک ثواب و حضور جمعه و جماعت و تشییع جنایز و عیادت مریض و تحصیل معیشت عیال و زیارت برادران و قضای حوایج محتاجان و رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن دل مؤمنان و نفع رسانیدن به مسلمانان و خلاصی از نظر داشتن به دست مردمان و تحمل ایذا و اذیت مردم و رسیدن به ثواب تواضع و فروتنی و امثال اینها .

خلوت و عزلت بهتر است یا مخالطه با مردم ؟

و مخفی نماند که : حکم مطلق به ترجیح یکی از این دو بر دیگری خطاست ، زیرا که چگونه می توان گفت که : عزلت و گوشه نشینی بهتر است از برای شخص جاهلی که هیچ از اصول و فروع خود را یاد نگرفته و از علم اخلاق چیزی به گوش او نخورده ، و فرق میان خوب و بد نکرده ، و می تواند اینها را از مخالطه با علما و نیکان فرا گیرد ؟ ! و چگونه می توان گفت که : آمد و شد با مردم بهتر است از برای کسی که ضروریات علم و عمل خود را تحصیل کرده و به مرتبه ابتهاج رسیده و لذت طاعت مناجات با پروردگارا یافته به جهت قناعت و اندک مایه از احتیاج به مردم فارغ شده و بر آمد و شد او با مردم فایده دینیه مترتب نگردد . و یا مظنه مفساد در آن باشد و از نیت خود در اعمال و حصول مبطلات عمل مطمئن نباشد ؟ ! پس صحیح آن است که بگوییم : افضل بودن عزلت و الفت نسبت به اشخاص و احوال و زمان و مکان ، تفاوت می کند . و باید

ص: ۱۱۷۰

هر شخصی نگاه به حال خود کند و به همنشین خود و به نیت خود در عزلت یا در الفت و بر آنچه بر اینها مترتب می شود از فواید و مفاسد . و اینها را با یکدیگر موازنه نماید . و بسا باشد که : از برای بعضی کناره گیری از همه مردم و عزلت تام ، افضل باشد . و از برای بعضی دیگر آمد و شد با همه کس و الفت تام با ایشان . و از برای دیگری میانه روی و دوری از بعضی و الفت با بعضی .

و حاصل آنکه : کسی که از نفس خود مطمئن نباشد که مخالطه با مردم آن را فاسدنسازد و از آمد و شد ایشان اخلاق ردیه از برای او هم نرسد خلوت و تنهایی از برای او افضل است . بلکه هر که از قدر ضروری از کسب علم و عمل خود فارغ شود لا محاله ابتدا خلوت و تنهایی از برای او افضل است تا نفس خود را به اخلاق حسنه بیاراید و از مفاسد اختلاط با مردم ایمن شود . و بعد از آن اگر در اختلاط با ایشان فایده ببیند اختلاط کند .

و همچنین کسی که به مقام انس با پروردگار رسید و مرتبه استغراق از برای او حاصل شد و هنوز نفس او به مقامی نرسیده که با وجود مخالطه با مردم ، انس و استغراق را ازدست ندهد و آمد و شد با ایشان مانع امر او نشود ، خلوت و عزلت از برای او بهتر ، زیرا از فواید مخالطه با مردم هیچ نیست که با این ، مقاومت تواند کرد .

و به این جهت بود

ص: ۱۱۷۱

که بسیاری از دوستان خدا کنج خلوت را گزیده و در خود را به روی خلق بسته اند . و به آشنایی یک کس از همه بیگانه شده اند . و در گوشه تنهایی سر به خود فرو برده می گویند :

ما را هوس انجمنی نیست که عشاق*** جز خلوت و در دل گله از یار نخواهند

اویس قرنی گوید که : «احدی را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیر او انس گیرد» . (۱)

یکی از بزرگان گوید که : «چون صبح را می بینم می گویم : «انا لله و انا الیه راجعون» . که دیگر باید با مردم ملاقات کنم» . (۲)

شخصی از نیکان حکایت می کند که : «در ولایتی عابدی را دیدم که از قله کوهی بیرون آمد ، چون مرا دید در پس درختی پنهان شد . به نزد او رفتم و گفتم : سبحان الله ! بخل می کنی که من تو را ببینم ؟ گفت : ای مرد ! من روزگار طویلی است که در این کوه پنهان شده ام و علاج دل خود را می کنم که از یاد دنیا و اهل آن فراموش کند . و عمر خود را در این کار تمام کردم . و در این ، بسیار تعب کشیدم و از خدا مسئلت کردم ، تادل من ساکن شد و به خلوت و تنهایی خو گرفت .

از آنکه که یارم کس خویش خواند دگر با کسم آشنایی نماند

چون تو را دیدم ترسیدم که مثل اول شوم و پناه می گیرم به خدا از شر تو . پس صیحه زد و گفت :

«وا غماه من طول المکث

ص: ۱۱۷۲

۱- ۱۱۱. محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۱۲ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ .

۲- ۱۱۲. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ . و محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۱۳

یعنی : «آه از طول مکث در دنیا» .

پس روی خود را از من گردانید و گفت : پاک و منزه است خداوندی که چندان لذت خلوت و تنهایی و انقطاع به او را به دل اهل معرفت چشایید که نعیم بهشت و حوران پاکیزه سرشت را از یاد ایشان برده» . (۱)

حکیمی گوید که : «آدمی از تنهایی وحشت می کند به جهت اینکه خود از کمال ، و آنچه به آن شاد شود خالی است ، پس می خواهد که به اختلاط مردم کسب شادی وفرح کند و چون که ذات خود آدمی شریف شد و کمال از برای او حاصل شد طالب تنهایی می شود که از خود تحصیل سرور و شادی کند» . (۲)

و از این روست که گفته اند : «الاستیناس بالناس من علامات الافلاس» .

یعنی : «انس گرفتن با مردم ، نشان تهیدستی و بی مایگی است» .

پس کسی که از برای او میسر باشد که به دوام یاد خدا انس به او تحصیل کند و به مواظبت فکر ، معرفت خود را زیاد نماید ، تنهایی و خلوت از برای او بسیار بهتر است از جمیع فوایدی که از اختلاط مردم حاصل می شود ، زیرا فایده همه عبادات ، و ثمره همه مجاهدات این است که : دوستی خدا حاصل شود و آدمی با انس به خدا و معرفت او بمیرد . و محبت حاصل نمی شود مگر به انس به خدا . و انس هم نمی رسد مگر به دوام ذکر . و معرفت هم نمی رسد مگر به فکر . و شرط این ، اطمینان خاطر و فراغ دل است . و فراغ بال موقوف است به

ص: ۱۱۷۳

۱- ۱۱۳. محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۱۳ . و احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .

۲- ۱۱۴. احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ . و محجه البیضاء ، ج ۴ ، ص ۱۳ .

تنهایی و فرار از مردم .

در معرفت بر کسانی ست باز *** که درهاست بر روی ایشان «فراز» (۱)

از این دیو مردم که دیو و ددند *** حذر کن که همصحبان بدند

و چنان تصور نکنی که : منافاتی میان اختلاط با مردم و انس به خدا نیست ، از آن راه که پیغمبران و اوصیای ایشان با وجود استغراق از شهود و محو انس ، مخلوط بامردمان بودند ، زیرا که : هر کسی استعداد جمع میان این اختلاط ظاهری با مردم و اقبال باطنی به خدا را ندارد . بلکه آن موقوف است به قوت نبوت و ولایت . پس هر ضعیف نفسی طمع در این مرتبه نمی تواند کرد .

رخت مسیحا نکشد هر خری *** محرم دولت نشود هر سری

فصل : آیات و اخباری که دلالت می کنند خدا بندگان خود را دوست دارد

بدان که : شواهد کتاب و سنت ، صریح در این است که : خداوند - سبحانه - بندگان خود را دوست دارد و آن دو نوع است : یکی «دوستی عام» که او را نسبت به جمیع مخلوقات از حیثیت اینکه همه از آثار آن ذات مقدس اند . و یکی «دوستی خاص» همچنان که از آیات و اخبار مستفاد می شود که : خدا را نسبت به بعضی از بندگان نظر خاص و محبت مخصوصی است که با دیگران آن نظر و محبت را نمی دارد . و این معنی محبت ، نه میل قلبی است به موافق ملایم همچنان که در محبت به بندگان ، زیرا این در حق خدا غیر متصور است . بلکه مراد ، تحقق آثار محبت است .

پس مراد از دوستی خدا بنده غیر عاصی را این است که : پرده از پیش دل او بر می دارد . و جمال

ص: ۱۱۷۴

خود را به دیده دل او می نماید . و او را توفیق وصول به بساط قرب خود عطا می فرماید . و خانه دل او را از غیر خود می پردازد . و موانع وصول به او را از راه او پاک می سازد : «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» . (۱)

و علامت بنده محبوب خدا آن است که : او خدا را دوست داشته باشد . و او را بر همه محبوبهای خود اختیار کند . و ببیند که اسباب توفیق و سعادت او باطنا و ظاهرا مهیاشود ، و از معاصی او را باز می دارد . و چون از یاد خدا غافل می شود امری حادث می کند که او را به یاد خدا می اندازد . و چون میل دنیا می کند او را به محنتی گرفتار می کند که رغبت او از دنیا کم می شود و او را به غیری وا نمی گذارد . بلکه امر ظاهری و باطنی و پنهان و آشکار او را خدا خود انجام می دهد . و همه هموم او را یک هم می کند . و دل او را از دنیا سرد می سازد . و او را از مردم بیگانه می گرداند . و لذت مناجات خود را به او می چشاند .

فصل : پیرامون حب فی الله و بغض فی الله

حب فی الله و بغض فی الله

از جمله محبت های ممدوحه «حب فی الله» است ، که دوستی در راه خدا باشد .

همچنان که «بغض فی الله» از عداوتهای مستحسنة است . و فضیلت و ثواب این دوسببار ، و اخبار در مدحشان بی شمار است . حضرت رسول مختار فرمود که : «دوستی مؤمن از برای مؤمن در راه خدا بهترین شعبه های ایمان است . آگاه باشید که هر که دوست داشته باشد در راه

ص: ۱۱۷۵

۱-۱۱۶ . یعنی : این فضل الهی است ، که به هر کس بخواهد می دهد . جمعه ، (سوره ۶۲) ، آیه ۴

خدا و دشمن داشته باشد در راه خدا و عطا و منع او در راه خدا باشد او از جمله برگزیدگان خداست» . (۱)

و فرمود: «کسانی که یکدیگر را از برای خدا دوست دارند در روز قیامت بر زمینی باشند از زبرجد سبز در سایه عرش پروردگار، و رویهای ایشان از خورشید طالع سفیدتر و روشن تر خواهد بود. و آرزو خواهد برد به مکان و مرتبه ایشان هر ملک مقربی و پیغمبر مرسلی» . (۲)

از حضرت سید الساجدین علیه السلام مروی است که: «چون خدا خلق اولین و آخرین را جمع نماید منادی ندا کند که: کجایند کسانی که یکدیگر را از برای خدا دوست داشتند؟ پس طایفه ای برخیزند. خطاب رسد که: بروید به بهشت بدون حساب. ملائکه ایشان را ملاقات کنند و گویند: به کجا می روید؟ گویند: به بهشت. گویند: شما چه جماعتید؟ ایشان گویند: ما ایم که از برای خدا یکدیگر را دوست داشته ایم» . (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «چون خواهی بدانی که در تو خیری هست یا نه دل خود را نظر کن، اگر اهل عبادت و طاعت را دوست داری و اهل معصیت را دشمن داری، بدان که تو از اهل خیری و خدا ترا دوست دارد. و اگر بر عکس آنی، خدا تو را دشمن دارد و در تو خیری نیست» . (۴)

و فرمود: «اگر مردی مرد دیگری را از برای خدا دوست دارد خدا ثواب محبت رابه او عطا می فرماید، اگر چه آن محبوب، در علم خدا از

ص: ۱۱۷۶

۱- ۱۱۷. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۳.

۲- ۱۱۸. کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، ح ۷.

۳- ۱۱۹. کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، ح ۸.

۴- ۱۲۰. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۴۷، ح ۲۲ و کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، ح ۱۱.

اهل جهنم باشد . و اگر مردی دیگری را از برای خدا دشمن داشته خدا ثواب بغض فی الله را به او کرامت می فرماید ، اگر چه آن شخص مبعوض ، در علم خدا از اهل بهشت باشد» . (۱)

دوستی در راه خدا دو قسم می شود

اول آنکه : کسی دیگری را دوست داشته باشد از برای امری که فایده او در آخرت به این محب عاید گردد . مثل اینکه : شاگرد ، استاد را دوست دارد از برای اینکه او را تعلیم می کند و او را از حضيض جهل به اوج مرتبه علم می رساند . یا استاد ، شاگرد را محبت داشته باشد به جهت اینکه منشا ثواب معلم می شود . و امثال اینها .

دوم آنکه : او را دوست داشته باشد نه به جهت فایده اخرویه که از او به او عاید شود ، بلکه از جهت اینکه : مخلوق خدا است و منسوب به اوست به نسبت عامی که از برای کافه مخلوقات است . یا به جهت خصوصیت نسبتی که از برای او هست از تقرب او به خدا . یا اشتغال او به خدمت خدا . یا محبت او از برای خدا و امثال اینها . زیرا از علامات غلبه محبت با کسی آن است که : محبت از او تعدی کند به متعلقان و منسوبان او نیز ، اگر چه نسبت دوری داشته باشد . همچنان که کسی که انسانی را دوست دارد ، دوست او را دوست دارد و خدمتکار او را ، و هر که مدح محبوب او را کند . بلکه با در و دیوار محله و دیار او محبت دارد . همچنان که گفته اند :

امر علی الدیار دیار لیلی*** اقبل

ص: ۱۱۷۷

او ما حب الدير شغفن قلبی*** و لكن حب من سكن الدير

خلاصه معنی آنکه: به دیار لیلی می گذرم و بوسه بر این دیوار و آن دیوار می زنم. و این، نه از دوستی دیار است، بلکه از دوستی آن کسی است که در آن دیار ساکن است.

غم جمله خور در هوای یکی*** مراعات صد کن برای یکی

و معنی «بغض فی الله» آن است که: کسی دیگری را دشمن داشته باشد از آن راه که مرتکب معصیت خدا می گردد و مخالفت او را می کند.

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که: «دوستی کنید با خدا به دشمن داشتن اهل معاصی. و تقرب جوید به خدا به دوری کردن از ایشان. و رضای خدا طلبیده بغض بر ایشان». (۱)

مروی است که: «خدای - تعالی - به یکی از پیغمبران وحی فرستاد که: اما زهد در دنیا را اختیار کرده ای به راحتی از برای خود شتاییده ای. و اما انقطاع تو به من، پس عزت خود را به من طلبیده ای. و لیکن آیا دشمنی را به واسطه من دشمن داشته ای یا دوستی را به جهت من دوست گرفته ای؟!». (۲)

درجات معصیت و اظهار بغض

و مخفی نماند که: از برای معصیت، درجات بسیار است که منتهای آن کفر و شرک است. و ابتدای آن گناهان صغیره است. و از برای اظهار بغض نیز مراتب بی شمار است، انتهای آن قتل و «اسر» (۳) است، و مبدا آن ترک دوستی با آن. و باید

ص: ۱۱۷۸

۱- ۱۲۲. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۴۰. و محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۸.

۲- ۱۲۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۸، ح ۷.

۳- ۱۲۴. اسارت

اشد درجات بغض به ازاء اشد درجات معصیت ، و وسط به ازاء وسط ، و اضعف به ازاء اضعف باشد . و باید اول ، اهل معصیت را نصیحت و ارشاد و پند نمود خصوصا اگر آن گناهکار از آشنایان و دوستان باشد . و چنان که کسی که معصیتی می کند بعضی صفات محموده نیز داشته باشد یا بعضی افعال خیر از او سرزند سزاوار آن است که او را از راه معصیت دشمن دارند و از راه طاعت محبت . نه با او عداوت گناهکار خالی از طاعت داشته باشد و نه محبت مطیع خالی از معصیت . یا آنکه تابع غالب باشد ، اگر گناه او غالب بر معصیت باشد او را عداوت داشته باشد و اگر بر عکس باشد محبت .

وفا و جفا

مخفی نماند که : از تمام محبت برادران «وفا» است ، و آن عبارت است از :

پاسداری محبت و لوازم آن و مداومت بر آن در حال حیات محبوب و بعد از ممات او ، به دعا کردن از برای او و محبت به اولاد و بازماندگان و دوستان او . و ضد وفا «جفا» است ، که عبارت است از : قطع دوستی یا کوتاهی در بعضی از لوازم آن در حیات محبوب یا ممات او نسبت به اولاد و احباء او . و محبتی که در آن وفایی نباشد فایده ای بر آن مترتب نمی گردد ، زیرا فایده محبت در راه خدا در آخرت عاید می گردد . و هر وقت محبت منقطع می شود ضایع می گردد .

مروی است که : «پیره زنی بود که هر وقت بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می شد حضرت او را اکرام

می فرمود . از سبب آن سؤال کردند؟ حضرت فرمود که : این زن در ایام حیات خدیجه به منزل ما می آمد» . (۱)

پس ، از آثار و فاست مراعات جمیع اصداقا و خویشان و متعلقان محبوب . بلکه محبوب از مراعات احوال ایشان بیشتر مسرور می شود تا از مراعات احوال خود . و از تفقد به ایشان فرح او بیشتر از تفقد خود است . بلکه قوت دوستی با کسی معلوم نمی شود مگر از دوستی و مهربانی با کسان و متعلقان او . و قوت محبت با کسی به جایی می رسد که : سگ محبوب در نظر او امتیازی از سایر سگان به هم می رساند . و وفای بادوست ، ممدوح است تا پای معصیت پروردگار به میان نیامده . و اما موافقت دوست بادوست در معصیت خدا و امری که مخالف حق باشد مذموم ، بلکه عین جفاست ، زیرا موافقت او باعث هلاکت هر دو می شود . بلکه او را باید نصیحت کرد و ارشاد نمود .

صفت بیست و هشتم : اعتراض بر اراده و تقدیرات خدا

اعتراض بر اراده خدا

و شکی نیست که : این صفت ، منافی مقتضای توحید و ایمان ، و موجب سخط پروردگار منان است . و بنده عاجز و ذلیل «مهینی» (۲) را که به اسرار قضا و قدر ، جاهل و از موارد حکمتها و مصالح ، غافل است چکار به اعتراض و انکار بر افعال خداوند خالق عالم حکیم خبیر؟! و مخلوق ضعیف و بیکاره را چه یارای نارضایی به رضای پروردگار او!

ما بنده ایم و عاجز ، او حاکم است و قادر***گر می کشد به زورم ، و می کشد به زاری

به درد و صاف تو را کار نیست دم درکش***که

ص: ۱۱۸۰

۱- ۱۲۵. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۱۸۸

۲- ۱. ضعیف ، خوار .

در بعضی از اخبار قدسیه وارد شده است که : «وای پس وای از برای کسی که گوید : این امر چرا شد ؟ و فلان امر چگونه شد ؟» . (۱)

و در خبر قدسی دیگر رسیده است که : «منم خدایی که بجز من خدایی نیست . پس هر که صبر نکند بر بلای من ، و راضی نشود به قضای من ، و شکر نکند از برای نعمای من برود خدایی بجوید سوای من» . (۲)

موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد که : «پروردگارا ! چه کس در نزد تو محبوب تر است ؟ فرمود : کسی که هر گاه من محبوب او را از او بگیرم سر تسلیم نهد . پس عرض کرد که : سخط تو بر کدام کس است ؟ فرمود : کسی که طلب خیر از من کند درامری و چون حکمی کنم از برای او به حکم من راضی نباشد» . (۳)

مروی است که : «یکی از پیغمبران ده سال شکایت کرد به خدا از فقر و گرسنگی و برهنگی ، و دعای او به اجابت نرسید . بعد از آن ، خدا به او وحی فرستاد که : تا چندشکایت خواهی نمود ؟ من اهل شکایت نیستم و سزاوار نیست که مرا مذمت کنند و تو ، به شکایت و مذمت سزاوارتری . و از برای تو پیش از خلق آسمان و زمین چنین مقدرشده . و چنین حکم فرموده ام از برای تو پیش از آنکه دنیا را خلق کنم . آیا تومی خواهی که به جهت تو خلق دنیا را از سرگیرم ؟

ص : ۱۱۸۱

۱-۲. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۶ . کافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ .

۲-۳. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۵ . و محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۹ .

۳-۴. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۵ . و محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۹ .

یا می خواهی تقدیر را به جهت تو تبدیل کنم و اراده تو بالای اراده من باشد؟! پس به عزت و جلال خودم قسم که :
اگر یکبار دیگر این به خاطر تو بگذرد اسم تو را از دیوان نبوت محو می کنم». (۱)

و مروی است که : «به حضرت داود وحی رسید که : تو می خواهی و من می خواهم و آنچه خواهش من است به وجود می
آید پس اگر سر تسلیم به خواهش من گذاردی آنچه خواهش توست کفایت می کند . و اگر قبول نکردی خواهش مرا ، در
تعجب می اندازم ترا در آنچه می خواهی . و در آخر هم نخواهد شد مگر آنچه من خواهم». (۲)

و بالجمله هر که دانست که : عالم و جمیع آنچه در آن یافت می شود صادر از حضرت آفریدگار است به مقتضای حکمت و
خیریت و موافق صلاح نظام ، به نحوی که از آن بالاتر متصور نمی شود . و اگر یک جزو آن متغیر شود صلاح و خیریت
مختل می گردد . و هر که خدا را به خدایی ، و خود را به بندگی شناخت می داند که : نارضایی و اعتراض در امری که بر او
وارد می شود غایت جهل ، و نهایت جرات است . و به این جهت هیچ یک از پیغمبران در هیچ امری هرگز نگفتند : کاش
چنین بودی .

یکی از اصحاب سید المرسلین می گوید که : «ده سال خدمت آن سرور را کردم و هرگز به من نفرمود که : چرا چنین کردی
و چرا چنین نکردی ؟ و هرگز نگفت : کاش چنین می شد یا کاش چنین نمی شد . و چون یکی از اهل بیت در امری از من

ص: ۱۱۸۲

-
- ۱- ۵. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۹ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۶
۲- ۶. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۹۰ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۶ .

مؤاخذه می نمود حضرت می فرمود: بگذارید او را اگر مقدر می بود می شد». (۱)

مروری است که: «فرزندان خرد حضرت آدم بر بدن او بالا می رفتند و پائین می آمدند و پاهای خود را بر دنده های مبارک آن حضرت می گذاشتند مانند نردبان و بالا می رفتند تا سر او و بعد از آن به این نحو پائین می آمدند. و او سر به پیش افکنده بود و چشم از زمین بر نمی داشت و سخن نمی گفت. یکی از اولاد بزرگ او گفت: ای پدر! چرا از این حرکت آنها را منع نمی کنی؟ گفت: ای پسر! آنچه من دیده ام شماندیده اید. و آنچه من دانسته ام شما ندانسته اید. یک حرکت کردم مرا از سرای کرامت و شرف به خانه ذلت و خواری افکندند. و از منزل نعمت و راحت به محل رنج و محنت انداختند می ترسم یک حرکت دیگر کنم بلایی دیگر به من نازل شود». (۲)

و مروری است که: «روزی حضرت عیسی علیه السلام را در بیابان، باران شدید گرفت، به هر طرف می دوید پناهی نمی دید. تا رسید به مکانی که شخصی در نماز ایستاده بود در حوالی او باران نمی آمد در آنجا قرار گرفت تا آن شخص از نماز فارغ شد. عیسی علیه السلام به او گفت: بیا تا دعا کنیم که باران بایستد. گفت: ای مرد! من چگونه دعا کنم، و حال آنکه گناهی کرده ام که مدت چهل سال است که در این موضع به عبادت مشغولم که شاید خدا توبه مرا قبول کند و هنوز قبول توبه من معلوم نیست، زیرا از خدا خواسته ام که اگر

ص: ۱۱۸۳

۱-۷. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۶.

۲-۸. محجہ البیضاء، ج ۸، ص ۸۹ و ۹۰. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۶

از گناه من بگذرد یکی از پیغمبران را به اینجا فرستد .

عیسی علیه السلام فرمود : توبه تو قبول شد ، زیرا که : من عیسی پیغمبرم . و بعد از آن فرمود : چه گناه کرده ای ؟ گفت : روزی از تابستان بیرون آمدم هوا بسیار گرم بود ، گفتم : عجب روز گرمی است .

فصل : رضا بر قضا و مقدرات الهی

ضد سخط «رضا» است . و آن عبارت است از : ترک اعتراض بر مقدرات الهیه در باطن و ظاهر ، قولا و فعلا . و صاحب مرتبه رضا پیوسته در لذت و بهجت و سرور و راحت است ، زیرا تفاوتی نیست در نزد او میان فقر و غنا ، راحت و عنا ، بقا و فنا ، عزت و ذلت ، مرض و صحت ، و موت و حیات . و هیچ یک از اینها بر دیگری در نظر او ترجیح ندارد . و هیچ کدام بر دل او گران نیست ، زیرا که : همه را صادر از خدای - تعالی - می داند . به واسطه محبت حق که بر دل او رسوخ نموده بر همه افعال او عاشق است . و آنچه از او می رسد بر طبع او موافق است . و می گوید :

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ***بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

ناخوش او خوش بود بر جان من***جان فدای یار دل رنجان من

ما سر نکشیم از قدم یار صفایی***تیغ آید اگر در قدم او بسر ما

در آثار وارد است که : «یکی از ارباب رضا ، سن او به هفتاد سال رسید و

ص: ۱۱۸۴

در این مدت نگفت که : کاش فلان چیز بودی و فلان نبودی» .

یکی از بزرگان را گفتند که : «از آثار رضا در خود چه می یابی ؟ گفت : در من بویی از رضا نیست و با وجود این ، هرگاه خدای - تعالی - تن مرا پل جهنم سازد و خلق اولین و آخرین را از آن بگذرانند . و همه را داخل بهشت کند . و مرا به جهنم افکند و جهنم را از من پرگرداند ، به حکم او راضیم و به قسمت او خشنودم . و هرگز به خاطر نمی گذرد که : کاش چنین نبودی و چرا نصیب من این شد و قسمت دیگران آن ؟ » .

و صاحب این مرتبه ، هر چیزی را به چشم رضا می نگرد . و هر امری را به نظر محبت می بیند . و در هر موجودی نور رحمت الهیه را مشاهده می کند . و سر حکمت ازلیه را ملاحظه می نماید . پس هر چه می شود در سرای وجود ، موافق مراد مطلب او است . و هرچه در کارخانه هستی رو می دهد بر وفق هوا و خواهش اوست . و از اینجا معلوم می شود که : مقام رضا افضل مقامات دین ، و اشرف منازل مقربین است . اعظم درهای شهرستان رحمت ، و اوسع راههای اقلیم سعادت است .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله از طایفه ای از اصحاب خود پرسید که : «شماچه نوع کسان هستید ؟ عرض کردند : مؤمنانیم . فرمود : چه چیز است علامت ایمان شما ؟ گفتند : صابریم در وقت بلا . و شاکریم در هنگام نعمت و

ص: ۱۱۸۵

رفاه . و راضی هستیم به موارد قضا . حضرت فرمود : مؤمنانید به خدای کعبه قسم» . (۱)

و در حدیث دیگر است که فرمود : «ایشان حکمای علما هستند ، که از وفور دانش ، نزدیک به این است که انبیا باشند» . (۲)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «چون خدا بنده ای را دوست دارد او را در دنیا مبتلا می گرداند . پس اگر صبر کرد او را بر می گزیند . و اگر راضی و خشنود شد او را به مرتبه اصفیا می رساند» . (۳)

و فرمود که : «چون روز قیامت شود طایفه ای از امت مرا خدای - تعالی - بال و پر کرامت فرماید تا از قبرهای خود به بهشت پرواز کنند و در آنجا به نحوی که دلخواه ایشان است عیش و تنعم نمایند . ملائکه به ایشان گویند : آیا شما موقف حساب را دیدید ؟ گویند : از ما حسابی نخواستند . باز گویند : آیا از صراط گذشتید و جهنم را ملاحظه نمودید ؟ گویند : ما هیچ چیز ندیدیم . ملائکه گویند : شما چه طایفه اید ؟ ایشان گویند : ما از امت محمد صلی الله علیه و آله ایم . ملائکه پرسند که : عمل شما در دنیا چه بوده است ؟ گویند : در ما دو خصلت بود که خدا به فضل و رحمت خود ما را به این مرتبه رسانید : یکی آنکه چون در خلوت بودیم از خدا شرم داشتیم که معصیت او را مرتکب شویم . و دیگر آنکه : به هر چه از برای ما قسمت کرده بود راضی بودیم . ملائکه گویند : پس سزاوار این مرتبه هستید» . (۴)

ص: ۱۱۸۶

-
- ۱- ۹. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۷ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۵ .
 - ۲- ۱۰. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۷ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۵ .
 - ۳- ۱۱. بحار الانوار ، ج ۸۲ ، ص ۱۴۲ ، ح ۲۶ .
 - ۴- ۱۲. لئالی الاخبار ، ج ۲ ، ص ۲۵ .

موسی بن عمران علیه السلام به پروردگار عرض کرد که: «بار خدایا! مرا به امری راه نمای که در آن رضای تو باشد. فرمود: رضای من در آن است که تو راضی به قضای من شوی». (۱)

مروی است که: «بنی اسرائیل به موسی گفتند که: از خدا سؤال کن چکار است که چون ما آن را به جا آوریم خدا از ما راضی می گردد؟ موسی عرض کرد که: پروردگارا! شنیدی آنچه را بنی اسرائیل گفتند؟ خطاب رسید که: ای موسی! بگو به ایشان از من راضی شوید تا من نیز از شما راضی شوم». (۲)

از حضرت سید الساجدین علیه السلام مروی است که: «صبر و رضا، راس همه طاعات است، و هر که صبر کند و راضی شود از خدا در آنچه از برای او مقدر کند، خدا از برای او مقدر نمی کند مگر آنچه خیر اوست». (۳)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «شگفت دارم از کار مردم مسلم که خدا هیچ امری از برای او مقدر نمی کند مگر اینکه خیر اوست و اگر بدن او را پاره پاره به مقرض سازند خیر اوست. و اگر ملک مشرق و مغرب را به او عطا فرمایند باز خیر او است». (۴)

و فرمود که: «از جمله چیزهایی که خدا به موسی بن عمران علیه السلام وحی فرستاد این بود که: ای موسی! من هیچ خلقی محبوب تر به سوی خودم از بنده خود نیافریده ام، من او را به بلاها گرفتار می سازم به جهت

ص: ۱۱۸۷

-
- ۱-۱۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۵. و محجه الیضاء، ج ۸، ص ۸۹.
 - ۲-۱۴. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۵. و محجه الیضاء، ج ۸، ص ۸۸.
 - ۳-۱۵. کافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۳.
 - ۴-۱۶. کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۸.

اینکه خیر او در آنهاست . و اگر نعمت دنیا را از او باز می گیریم خیر آن را در آن می دانم . و من به آنچه صلاح او است دانا هستم . پس باید او بر بلای من صبر کند . و نعمتهای مرا شکر نماید . و به قضای من راضی شود ، تا من او را در نزد خود از زمره صدیقین بنویسم» . (۱)

و به آن حضرت عرض کردند که : «به چه چیز مؤمن شناخته می شود ؟ فرمود : تسلیم و رضا در آنچه بر او وارد می شود از شادی و اندوه» . (۲)

و همچنان که از بعضی از اخبار مذکوره مستفاد می شود معلوم شد که از ثمرات مرتبه رضا آن است که : موجب رضای خدای - تعالی - از بنده می شود و آن اعظم سعادت دو جهانی است . و هیچ نعمتی در بهشت از آن بالاتر نیست .

چنانکه خدای - تعالی - می فرماید :

«و مساکن طیبه فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر» . (۳)

و در بعضی از احادیث وارد است که : «خدای - تعالی - در بهشت بر مؤمنین تجلی می کند و می فرماید : «سؤال کنید از من آنچه می خواهید . می گویند : پروردگارا ! رضای تو را می طلبیم» . (۴)

و از اینکه در بهشت بعد از تجلی نور الهی که مافوق جمیع مراتب است رضای الهی را طلبیده اند معلوم می شود مرتبه رضا افضل جمیع مراتب است . و در تفسیر قول خدای - تعالی - که فرموده است :

«و لدینا مزید» . (۵)

وارد شده است که : در وقت مزید سه تحفه از جانب پروردگار

ص: ۱۱۸۸

۱-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۶۱، ح ۷.

۲-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۲.

۳-۱۹. توبه، (سوره ۹) آیه ۷۲.

۴-۲۰. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۸۷. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۴

۵-۲۱. ق، (سوره ۵۰)، آیه ۳۵.

از برای اهل بهشت می رسد که در بهشت مثل و مانند آنها نیست :

یکی هدیه از جانب حق - سبحانه - که مثل آن در نزد ایشان در بهشت چیزی نیست .

و این است قول خدا که می فرماید :

«فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قره اعين»

یعنی : «هیچ کس نمی داند چه چیزها از برای ایشان ذخیره شده است که دیده ها را روشن می کند» . (۱)

دوم سلام از جانب خدا بر ایشان ، که علاوه بر هدیه می شود . و این است که خدای - تعالی - می فرماید :

«سلام قولاً من رب رحيم» . (۲)

سوم اینکه : خدای - تعالی - به ایشان خطاب می کند که : من از شما راضیم . و این از هدیه و سلام افضل است . و این است قول خدای - تعالی - که :

«و رضوان من الله اكبر» . (۳)

یعنی : «رضای خدا بالاتر است از نعمتی که دارند» . (۴)

فصل : رضا از ثمرات محبت

بدان که : مرتبه رضا از ثمرات محبت و نتیجه آن صفت است ، زیرا محبت با کسی ، لازم دارد رضای به افعال محبوب را ، و لذت یافتن از آن را . و سرور و لذت از افعال محبوب به یکی از دو وجه می شود :

وجه اول آنکه : محبت و دوستی او به مرتبه ای رسد که محب در دوستی مستغرق گردد . و چنان مستغرق مشاهده جمال محبوب شود که اگر بلایی از او وارد شود مطلقاً آن را درک نکند . و چنانچه زخمی به او رسد اصلاً سوزش آن را

ص : ۱۱۸۹

۱- ۲۲. سجده ، (سوره ۳۲) ، آیه ۱۷ .

۲- ۲۳. یعنی : بر آنان از خدای مهربان سلام و تحیت رسانند . یس ، (سوره ۳۶) ، آیه ۵۸ .

۳- ۲۴. توبه ، (سوره ۹) ، آیه ۷۲ .

۴- ۲۵. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۷ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۴ .

نیاید . و این چندان استبعادی ندارد ، که مکرر مشاهده شده که : آدمی در حال شدت غضب یا ترس ، جراحی به او می رسد و آن را احساس نمی کند . و کسی که در میدان محاربه سرگرم جنگ شد بسا باشد زخمی خورد و ملتفت آن نگردد . بلکه بسا باشد که از برای شغل مهمی می دود که خارها به پای او خلد و الم آن را نیاید .

پس عاشقی که جمیع هم او غرق مشاهده جمال معشوق ، یا همه حواس او محوخیال محبت او باشد می شود که بر او اموری وارد شود که اگر مرتبه عشق نمی بود از آن متالم و متأثر می شد . و لیکن به جهت استیلای محبت بر قلب او مطلقا ادراک الم و غم آن را نمی کند اگر چه آن امور از غیر دوست بر او وارد شود ، چه جای آنکه از دوست به او رسد ، که در این وقت از آن ، سرور و لذت و عیش و بهجت یابد . و چونکه شبهه ای نیست که محبت خداوند - سبحانه - بالاترین محبتها ، و مشغولی دل به آن اعظم مشغولی هاست پس کسی که از آن بهره یافت بسا باشد که چنان از باده محبت بیهوش ، و از یاد دوست واله و مدهوش گردد که از آنچه بر او وارد شود المی احسان نکند و گوید :

در بلا هم می چشم لذات او*** مات اویم مات اویم مات او

وجه دوم آنکه : استغراق او در محبت به مرتبه ای برسد که : احساس الم نکند و اکثر بلاها را بفهمد و سوزش زخمها را ادراک کند . و لیکن به آن راضی و راغب ، و به

دل و جان آن را شایق و طالب باشد . مثل کسی که هر دو چشم او کور شده باشد و طیب حاذق ، در معالجه آن ، امر به حجامت کند ، زیرا در وقت حجامت ، آن شخص ادراک الم را می کند لیکن به آن مشتاق است . پس دوست خدا از جانب خدا چون بلایی به او رسد و بداند که آنچه در عوض آن از خدا به او خواهد رسید قیاس به آن الم نمی توان کرد به آن خشنود و راضی گردد . و بسا باشد که : غلبه دوستی به حدی رسد که بها و عوض بلا در نظر آن محو شود . و ابتهاج و سرور او به مراد و مطلوب محبوب باشد . پس چون بلاها و مصیبت ها را کرده دوست خود ، می داند و مطلب و مراد او را می شناسد . به آنها شاد و خشنود و از آنها مبتهج و مسرور می گردد و می گوید :

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش***بهر خشنودی شاه فرد خویش

و همه این امور در محبت مخلوق مشاهده و محسوس است ، چه جای محبت خالق ، و عشق جمال ازلی و حسن ابدی ، که نهایتی از برای آن متصور نه . و قلوب دوستان او چون در عرصه جمال و جلال او بایستند از ملاحظه جلال او بی خود و حیران ، و از مشاهده جمال او واله و سرگردان می گردند . و حکایت دوستان و قصه های محبان بر این مطلب شاهدی است عدل ، و گواهی است صدق . و عالم محبت را عجایی است که به وصف در نمی آید . و شگفتیهایی در شهرستان عشق است که : عقل باور ندارد

ص: ۱۱۹۱

. و تا کسی بر آن نرسد طعم آن را نمی یابد .

تا نگردي آشنا زين پرده رازی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

و اگر کسی را عنایت ازلی شامل ، و در شهرستان محبت داخل گردد و در آن عجایبی مشاهده نماید که خرد خرده بین ، حیران ، و عقل دوراندیش ، سرگردان ماند .

آنچه ناگفتنی ست آن شنوی*** آنچه نادیدنی ست آن بینی

از مضیق جهات در گذری*** وسعت ملک لا مکان بینی

آنچه داری اگر به عشق دهی*** کافر مگر جوی زیان بینی

و در روایت رسیده که : «اهل مصر چهار ماه غذایی نداشتند بجز ملاحظه جمال یوسف صدیق ، چون گرسنه شدن بر روی او نگریستندی . و اشتغال به جمال او ایشان را از احساس گرسنگی مشغول می کرد» . (۱)

بلکه در قرآن کریم از این بالاتر رسیده که : «زنان مصر ، محو جمال یوسف گشتند که دستهای خود را بریدند و الم آن را نیافتند» . (۲)

فصل : عدم منافات رضا با دعا

آنچه مذکور شد از شرف مرتبه رضا منافاتی با دعا ندارد ، زیرا از جانب شریعت به دعا ماموریم . و خداوند عالم از ما دعا خواسته است و آن را مفتاح سعادات و کلید حاجات ساخته . و باران لطف و احسان از آن متواتر ، و خیرات و برکات به واسطه آن متکثیر . نفس انسانی از آن روشن و منور ، و آئینه دل از زنگ کدورات ، مطهر . و گفتن اینکه دعا منافی رضاست ، از جهل ربط مسببات به اسباب ، و غفلت از تربیت بعضی موجودات نسبت به بعضی دیگر است . و اگر آشامیدن آب به

ص: ۱۱۹۲

۱- ۲۶. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۹۲ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۸ .

۲- ۲۷. یوسف ، (سوره ۱۲) ، آیه ۳۱ .

جهت رفع تشنگی ، و خوردن غذا به جهت سد گرسنگی با مرتبه رضا مخالفت داشته باشد دعا هم با رضامخالفت خواهد داشت . و همچنین امر به معروف و نهی از منکر ، و کراهت معاصی و بغض اهل معصیت با مقام رضا منافات ندارد . و به قدر مقدور بر طالب سعادت دوری از ارباب معصیت و فرار از شهری که در آن معصیت شایع است لازم . زیرا آنچه در فضیلت رضا و شرف آن وارد شده دخل به امور تکلیفیه ندارد . چنانچه سابق بر این مذکور شد حکیم علی الاطلاق به جهت مصالح خفیه که عقل ما از آن قاصر است در این امور ما را فی الجمله اختیاری داده و زمام آن را به وجهی در قبضه اختیار ما نهاده است . و رضا در اموری است که از دیار الهی وارد ، و به امر پادشاهی برابر بندگان نازل می گردد .

فصل : طریق تحصیل رضا

طریق تحصیل رضا آن است که : سعی کند در تحصیل محبت الهی به دوام ذکر خدادار قلب ، و فکر در عجایب صنع او . و تدبر در حکم و مصالحی که در مخلوقات قرارداده . و به مواظبت بر طاعات و عبادات و تضرع و زاری با کم نمودن علایق دنیویه و عوایق نفسانیه تا محبت او به مرتبه ای رسد که محو خیال دوست گردد . و چنان مست باده محبت گردد که احساس الم و مصائب و بلاها نکند . همچنان که عاشق شیدا که از همه حالات عشق لذت می یابد و بر آنچه در اقلیم عشق بر او دشوار شود مبتهج و مسرور می گردد و می گوید :

گر تیغ بارد از کوی آن ماه*** گردن نهادیم الحکم لله

و می گوید :

بر نمی دارم از این در ، سر خود ای دربان*** صد ره از سنگ جفای تو گرم سر شکنند

و می گوید :

تو می باید که باشی و رنه سهل است*** زیان مایه جاهی و مالی

و نیز می گوید :

خوشا یاد عشق و خوشا نام عشق*** خوشا صبح عشق و خوشا شام عشق

خوشا خواری و بی کسی های عشق*** تهی دستی و ناری های عشق

خوشا خارهای دل آزار عشق*** خوشا ناله های گرفتار عشق

خوشا سوز عشق و خوشا درد عشق*** خوشا سینه درد پرورد عشق

خوشا عاشقان و شب تارشان*** خوشا ناله های دل آزارشان

و ملاحظه حکایات دوستان خدا و شنیدن مقالات ایشان از نظم و نثر ، و تتبع احوال ایشان مدخلیتی تمام در تقویت محبت و «تشبیه مبانی» (۱) رضا دارد ، زیرا از هر حکایتی در دل تاثیری ، و از هر کلامی از ایشان در نفس اثری ملاحظه می شود . و نفس را به این مرتبه راغب می سازد . بلکه بسا باشد که استماع حکایات و احوال سر باختگان راه محبت مجازی ، و اطلاع بر کیفیت محبت ایشان نیز فی الجمله تاثیری در نفس نماید .

و از جمله طریق تحصیل مقام رضا آن است که : تامل کند در اینکه خود او از همه چیز غافل ، و به عاقبت هر امری جاهل است . و خداوند عالم که آفریدگار و خالق اوست به خیر و صلاح هر امری دانا ، و لطف و رافت او نسبت به هر کسی از حد بیان متجاوز است . پس آنچه در حق هر کسی مقدر

ص: ۱۱۹۴

نموده البته خیر و مصلحت او در آن است اگر چه خود ، سر آن را نفهمد .

سر قبول ببايد نهاد و گردن «طوع» (1)*** که آنچه حاکم عادل کند همه داد است

علاوه بر اینکه : تدبر نماید که از نارضایی او چه می آید و سخط و کراهت او چه فایده می بخشد . نه از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده می شود و نه به جهت تسلی قلب او تغییر اوضاع کارخانه هستی می شود .

در دایره فرمان ، ما نقطه تسلیم*** رای آنچه تواندیشی ، حکم آنچه تو فرمایی

و بر حسرت گذشته و تشویش بر آینده و تدبیر کار ، چیزی بجز تضييع روزگار و بردن برکات وقت ، مترتب نمی گردد .

رضا به داده بده و زجین گره بگشای*** که بر من و تو در اختیار نگشوده ست

و باید طالب مرتبه رضا ، آیات و اخباری که در رفعت مرتبه اهل بلا-رسیده ملاحظه نماید و احادیثی که در اجر و ثواب مصیبت وارد شده مطالعه کند و بداند که : هر رنجی را گنجی در عقب ، و هر محنتی را راحتی در پیش است . و هر بلایی را اجری ، و هر مصیبتی را ثوابی است . و از این سبب بود که مقربان و باریافتگان بارگاه به انواع بلاهامبتلا بودند . و دوستی از دوستان در گاه نیست که سر او به خنجر تسلیم نبریده باشد . و هیچ یک از مقربان بارگاه نیست که در بادیه محبت ، خارهای مصیبت به پای او نخلیده باشد . محرمی از محرمان قدس را نیافتم که چهره او از خوناب جگر سرخ نشده باشد

ص: ۱۱۹۵

. و صدیقی از صدیقان را نشنیدم که به سیلی عناء رخسار او کبود نشده باشد . پس آدمی باید به امید ثوابهای پروردگار ، چون مردان مرد ، بیابان بلا را به قدم صبر ببیماید و دشواریهای این راه را بر خود سهل و آسان نماید ، چون مریضی که متحمل حجامت و فصد و خوردن دواهای گرم و سرد می گردد . و مانند تاجری که بارگران سفرهای دور و دراز را به امید سودی می کشد .

صفت بیست و نهم : حزن و اندوه بر امور دنیوی و علاج آن

حزن و اندوه بر امور دنیوی

و آن ، عبارت است از : حسرت بردن و متالم بودن به سبب از دست رفتن مطلوبی ، یا فقدان محبوبی . و اگر آن مطلوب و محبوب از امور اخروی باشد و فوت مرتبه ای از مراتب آخرت باشد ، حزن و اندوه از صفات حسنه و موجب اجر و ثواب است . و آنچه از صفات ذمیمه است آن است که : به جهت فوت مطالب دنیوی باشد . و آن نیز چون صفت اعتراض و انکار مترتب بر کراهت از مقدرات الهیه است ، و لیکن اعتراض و انکار ، از مجرد حزن و الم بدتر ، و مفسد آن بیشتر است . و سبب حزن و اندوه از فوات مطالب و مقاصد دنیوی ، شدت رغبت به مشتهیات طبع و خواهش های نفس است . و توقع بقا در متعلقات عالم فنا و چشم داشت پایداری در امور سرای ناپایدار است . و این صفت ، دل را می میراند و آدمی را از طاعت و عبادت باز می دارد .

و علاج آن این است که : متذکر شود که هرچه در عالم کون و فساد است ، از : حیوانات و نباتات و جمادات و امتعه

و اموال و اهل و عیال و ملک و منال ، همه در معرض فنا و زوال اند . و هیچ چیز در این سراچه بی اعتبار نیست که قابل دوام باشد مگر کمالات نفسانیه و اموری که از حیظه زمان برتر ، و از حوزه مکان بالاتر و از دست تصرف حوادث روزگار برکنار ، و از عالم تضاد و ترکیب بیرون هستند . کدام گل در چمن روزگار شکفته که دست باغبان حوادث آن را نچید ؟ ! و کدام سرو در جویبار این عالم سر برکشید که اره آفات ، آن را از پا در نیاورد ؟ ! هر شام ، پسری در مرگ پدری جامه چاک ، و هر صبح ، پدری به فوت پسر غمناک .

بلی :

خیاط روزگار بر اندام هیچ کس*** پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

و چون آدمی این مرحله را به دیده بصیرت و تدبر نگردد و بر آن یقین کند دل بستگی او از اسباب دنیوی کم می شود . و حسرت او بر گذشته زایل می گردد . و تمام روزگار خود را مصروف می نماید به تحصیل کمالات عقلیه و سعادات حقیقیه ، که به واسطه آنها مجاور انوار قدسیه ثابته و متصل به جواهر نوریه باقیه گشته و از غم و اندوه عالم بلا و محنت فارغ ، و به مقام بهجت و سرور داخل شود .

«الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» . (۱)

در اخبار داود علیه السلام وارد است که : «ای داود ! چکار است دوستان مرا به مشغولی دل به دنیا . به درستی که : آن لذت مناجات را سلب می کند»

ص : ۱۱۹۷

۱-۱ . یعنی : آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترس و اندوهی در دل آنها نیست . یونس ، (سوره ۱۰) آیه ۶۲ .

خلاصه کلام اینکه: دل بستگی و محبت به چیزی که آخر آن فنا و در معرض زوال است، خلاف مقتضای عقل و دانش، و مخالف طریقه آگاهی و بینش است.

غم چیزی رگ جان را خراشد*** که گاهی باشد و گاهی نباشد

و بر عاقل لازم است که: بر وجود چیزی که از شان آن فناست شاد نشود. و از زوال آن اندوهناک نگردد.

سید اوصیاء علیه السلام می فرماید که: «علی را با زینت دنیا چکار، و چگونه شاد می شوم به لذاتی که فانی می شود؟! و به نعیمی که باقی نمی ماند؟». (۲)

نه لایق بود عیش با دلبری*** که هر بامدادش بود شوهری

بلکه سزاوار عاقل آن است که: به آنچه هست خود را راضی کند و غم گذشته رانخورد. و به آنچه از جانب پروردگار به او وارد می شود از نعمت و رفاه، یا محنت و بلاخشنود باشد. و هر که به این مرتبه رسید فایز گردد به ایمنی ای که هیچ تشویشی در آن نیست. و شادی ای که هیچ غمی با آن نه. و سروری خالی از همه حسرتها. و یقینی دور از همه حیرتها. و کسی که طالب سعادت شد چگونه خود را راضی می کند به اینکه: از سایر طبقات عوام الناس پست تر باشد؟ زیرا هر طایفه به آنچه دارد شاد است:

«کل حزب بما لدیهم فرحون». (۳)

تاجر دل او به تجارت خود خشنود، و زارع از زراعت خود راضی، بلکه «قواد» (۴) به شغل خود، که قیادت

ص: ۱۱۹۸

۱- ۲. محجه البیضاء، ج ۸، ص ۸۸. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۹۵

۲- ۳. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۷۱۴، خ ۲۱۵.

۳- ۴. مؤمنون، (سوره ۲۳)، آیه ۵۳.

۴- ۵. واسطه و دلال عمل منافی عفت.

باشد مبتهج و مسرور ، و هیچ یک از فقد مرتبه دیگری متحسر و متالم نیستند .

پس اهل سعادت چرا باید به کمال خود خرسند و خرم نباشند . و بر فوت امور دنیویه حسرت و تاسف خورند ؟ ! و حال آنکه : آنچه فی الحقیقه باعث فرح و سرور می شود ، نیست مگر آنچه را که اهل سعادت و کمال دارند . و آنچه دیگران از آن لذت می یابند محض توهم ، و مجرد خیال است .

پس طالب سعادت باید شادی و سرور او منحصر باشد به آنچه خود دارد از کمالات حقیقه و سعادات ابدیه . و به زوال زخارف دنیویه و متعلقات جسمانیه غمناک نگردد . و متذکر خطاب پروردگار با برگزیده خود شود که :

«و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا لنتفتنهم فیه» .

خلاصه مضمون آن که : «دیده های خود را مینداز به آنچه به جماعتی از اهل دنیاداده ایم از زنان و زینت و زندگانی دنیا ، تا اینکه ایشان را امتحان نماییم» . (۱)

و هر که تتبع در احوال مردم نماید می بیند که : شادی و فرح هر گروهی به یک چیزی است از چیزها ، که به آن نشاط دل او و نظام امر او است . چنان که اطفال را فرح و سرور به بازی و تهیه اسباب آن است . و شادی به آن در نزد کسی که از مرتبه طفولیت گذشت در نهایت قباحت و غایت رکاکت است . و کسانی که از این مرتبه تجاوز کرده اند بعضی نشاطشان به درهم و دینار ، و گروهی به حجره و

ص : ۱۱۹۹

بازار، و طایفه ای به املاک و عقار، و جمعی به اتباع و انصار، و فرقه ای دل ایشان بسته زنان و اولاد، و قومی خاطرشان به کسب و صنعت خود خرم و شاد، و جماعتی دل به جاه و منصب خویش خوش کرده. و طایفه ای به شادی حسب و نسب خود قانع شده. بعضی به جمال خود می نازند. و گروهی به قوت خود «رخش» (۱) طرب می تازند. قومی کمالات دنیویه را مایه نشاط خود کرده اند، چون شعر خوب و خط نیک و صوت حسن یا طبابت یا نجوم و امثال اینها.

کسانی هستند که: پا از این مراتب فراتر نهاده و دانسته اند که: دل بستگی و شادی به جمیع آنها نیست مگر از جهل و غفلت و نادانی و کوری دیده بصیرت. و شادی ایشان منحصر است به کمالات نفسانیه و ریاسات معنویه. و ایشان نیز مختلف اند:

جمعی غایت نشاطشان به عبادت و مناجات، و طایفه ای به علم حقایق موجودات، تا می رسد به کسی که: هیچ ابتهاج و شادی ندارد مگر به انس با حضرت حق، و استغراق در لجه انوار جمال جمیل مطلق، و سایر مراتب در نظر او باطل و زایل است. و شکی نیست که: عاقل می داند که: آنچه قابل فرح و سرور، و زوال آن موجب حسرت و ندامت است این مرتبه است. و سایر مراتب مانند سرابی است که تشنه آن را آب پندارد.

پس عاقل نباید به وجود آنها شاد و از زوال آن اندوهناک گردد.

زین خران، تا چند باشی

ص: ۱۲۰۰

۱-۷. نام اسب رستم که هر اسب خوب و تند رو را به او تشبیه می کنند

و هان ، هان ! چنان گمان نکنی که حزن و الم ، امری است که به اختیار خود نیست و بی اختیار روی می دهد ! نه چنین است ، بلکه آن امری است اختیاری ، که : هر کسی آن را به اختیار فاسد خود راه می دهد . زیرا که : می بینیم که هرچه از شخصی برطرف می شود و به جهت آن متالم و محزون می گردد و جمعی کثیر از مردمان آن را ندارند . بلکه گاه است ، هرگز در مدت عمر خود نداشته اند و با وجود این اصلا و مطلقا حزنی و اندوهی ندارند . بلکه خوشحال و خرم هستند .

و همچنین مشاهده می کنیم که : هر حزن و المی که به جهت مصیبتی روی می دهد بعد از مدتی تمام می شود و آن مصیبت از یاد می رود و به فرح و سرور مبدل می گردد .

و اگر حزن از فقد هر چیز لازم آن چیز بودی به اختلاف مردم مختلف نشدی . و به مرور زمان تمام نگشتی . پس نیست آن مگر به واسطه الفت و عادت به آن چیز . و دل خود را مشغول ساختن به آن .

و عجب از عاقل ، که الفت و عادت به چیزی بگیرد که در معرض فنا و زوال است .

و محزون شود به چیزی از امور دنیوی که از دست او رفته باشد ، با وجود اینکه می داند دنیا خانه فانی ، و زینت و اموال آن در میان مردم در گردش است و دوام آن از برای احدی ممکن نه !!

هان ای برادر! نماند به کس*** دل اندر جهان آفرین بند و بس

چه بندی دل خود برین ملک و مال*** که هستش کمی رنج و بیشی ملال

که داند که این دخمه دام و دد*** چه تاریخها دارد از نیک و بد

چه نیرنگ با بخردان ساخته است*** چه گردن کشان را سر انداخته است

و جمیع اسباب دنیوی امانت پروردگار است در نزد بندگان، که باید هر یک به نوبت از آن منتفع گردند، مانند عطر دانی که در مجلسی دور گردانند که هر لحظه یکی از اهل آن مجلس از آن تمتع یابد. و شکی نیست که: هر امانتی را روزی باید رد کرد. و عاقل چگونه به سبب رد امانت، محزون و غمناک می گردد! پس عاقل باید که دل به امور فانیه دنیویه نبندد تا به جهت آن محزون و متالم شود.

سقراط حکیم گفته است که: «من هرگز محزون نگشته ام، زیرا که دل به هیچ چیز نبسته ام که از فوت آن محزون شوم».

و من سره ان لا یری ما یسوئه*** فلا یتخذ شیئا یخاف له فقدا

یعنی: هر که خواهد هرگز چیزی نبیند که او را ناخوش آید، به چیزی دل نبندد که تشویش فنا از برای آن هست.

چو هست این دیر خالی سست بنیاد*** به بادش داد باید زود بر باد

جهان از نام آن کس ننگ دارد*** که از بهر جهان دل تنگ دارد

جهان بگذار بر مثنی علف خوار*** مسیحاوار از آنجا دست بردار

صفت سی ام: مذمت بی اعتمادی به خدا و اعتماد به غیر خدا

بی اعتمادی به خدا و اعتماد به غیر خدا

و این صفت خبیثه

ص: ۱۲۰۲

از جمله مهلکات عظیمه و منافی ایمان ، بلکه شعبه ای است از شرک به خداوند رحمن . دنیا و آخرت بنده از آن ویران و پریشان می گردد . و از این جهت خداوند منان در مذمت کسانی که چشم به غیر او دارند می فرماید :

«و لله خزائن السموات و الارض و لكن المنافقین لا یفقهون» .

یعنی : «خزانه های آسمان و زمین ، ملک خدا است . و لیکن منافقین بر نمی خورند و طمع از این و آن دارند» . (۱)

و می فرماید :

«ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم» .

«به درستی که : آنچه را که می خوانید غیر از خدا جماعتی هستند مانند شما عاجز و بی دست و پا» . (۲)

و نیز می فرماید :

«ان الذین تعبدون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق و اعبدوه» .

به درستی که : «کسانی را که غیر از خدا می خوانید روزی شما در دست ایشان نیست . پس روزی را از نزد خدا بطلبید و بندگی او را کنید» . (۳)

و در اخبار داود علیه السلام وارد است که : «ای داود ! هیچ بنده ای از بندگان من دست به دامن کسی از بندگان من نزد که من بدانم که از دل به او امیدوار است مگر اینکه اسباب آسمانها را از پیش روی او قطع می کنم . و زمینی که در زیر قدم او است براو خشمناک می گردانم . و باک ندارم به هر وادی که هلاک شود» . (۴)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : «هر که طلب عزت کند به واسطه بندگان ، خدا

ص: ۱۲۰۳

۱-۱ . منافقون ، (سوره ۶۳) ، آیه ۷ .

۲-۲ . اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۱۹۴ .

۳-۳ . عنکبوت ، (سوره ۲۹) ، آیه ۱۶ .

۴-۴ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۳ ، ح ۱ .

او را ذیل می سازد». (۱)

و منقول است که : «در تورات نوشته است : ملعون است هر که اعتماد او به انسانی مثل خود باشد». (۲) پس سزاوار مؤمن آن است که : دامن همت بر میان زند . و نفس خود را از این صفت خبیثه خلاص سازد . و به تحصیل ضد آن ، که توکل است پردازد .

فصل : توکل بر خدا و فضیلت آن

ضد بی اعتمادی به خدا ، توکل بر او است . و آن عبارت است از : اعتماد کردن و مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور خود به خدا . و حواله کردن همه کارهای خود را به پروردگار . و بیزار شدن از هر حول و قوه . و تکیه بر حول و قوه الهی نمودن .

و حصول این صفت شریفه موقوف است بر اعتقاد جازم به اینکه : هر کاری که در کارخانه هستی رو می دهد همه از جانب پروردگار است . و هیچ کس را جز او قدرت بر هیچ امری نیست . و حول و قوه ای نیست مگر به واسطه او . و تمام علم و قدرت بر کفایت امور بندگان از برای اوست . و غایت رحمت و عطوفت و مهربانی به هر فرد از افراد بندگان خود دارد . و اعتقاد به اینکه : بالا-تر از قدرت او قدرتی نیست و فوق علم او علمی نه و عنایت و مهربانی از عنایت و مهربانی او افزون تر نیست . پس کسی که این اعتقاد را داشته باشد البته دل او اعتماد به خدا می دارد و بس . و التفات به غیری نمی کند ، بلکه در امور خود ملتفت به خود نیز نیست . و کسی که این حالت

ص: ۱۲۰۴

۱-۵. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۲۴ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۴۰۸ .

۲-۶. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۱۸

را در خود نیابد یا یقین او سست است یا دل او ضعیف ، و مرض جبن بر او مستولی است . و به سبب غلبه اوهام ، مضطرب و لرزان است ، زیرا نفس ضعیف به متابعت و هم ، مضطرب می شود اگر چه در یقین او قصوری نباشد . مثل اضطراب و تشویش او از خواییدن با میت در قبر یا در خانه تنها یا در یک فراش با وجود اینکه یقین دارد که : بدن او حال جمادی است که هیچ ضرری از آن متمشی نمی شود و نباید از او ترسید . و بسا باشد که غسلی در نهایت صفا در نزد کسی مهیا و آماده باشد دیگری گوید : این غسل به فضل فلان شخص شباهت دارد ، یا به قی کرده فلان کس ، پس کسی که ضعیف النفس باشد طبع او از آن غسل نفرت می کند با وجود اینکه یقین دارد این غسل است و مدخلیتی به فضل یا قی ندارد .

پس گاه است کسی اعتقاد او صحیح و کامل باشد و لیکن به جهت ضعف نفسی که دارد توکل او ناقص و در امور مضطرب می گردد .

پس توکل تمام نمی شود مگر به قوت یقین و قوت نفس هر دو . و به این دو ، سکون و اطمینان دل حاصل می گردد .

و چون این را دانستی بدان که : توکل یکی از منازل راهروان راه سعادت و یکی از مقامات اهل توحید حضرت رب العزه است و افضل درجات اهل ایمان . بلکه به مقتضای آیات قرآنی از جمله واجبات بر مؤمنین و مؤمنات است .

چنان که خدای - تعالی -

ص: ۱۲۰۵

می فرماید :

«و علی الله فتوكلوا ان کنتم مؤمنین» .

یعنی :

«بر خدا توکل نمایید اگر ایمان دارید» . (۱)

و می فرماید :

«و علی الله فلیتوکل المتوکلون» .

یعنی : «و باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان» . (۲)

و نیز می فرماید :

«ان الله یحب المتوکلین» .

یعنی : «خدا دوست دارد صاحبان توکل را» . (۳)

و ایضا فرموده :

«و من یتوکل علی الله فهو حسبه» .

یعنی : «هر که توکل بر خدا کند خدا کفایت می کند او را» . (۴)

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هر که به خدا منقطع شود و امور خود را به او واگذارد خدا او را از هر امری کفایت می کند . و روزی او را از جایی برساند که به گمان او نرسد . و هر که به دنیا منقطع شود خدا او را به دنیا و می گذارد» . (۵)

و فرمود : «هر که خواهد غنی ترین مردمان شود باید اعتماد او به آنچه نزد خداست بیشتر باشد از اعتماد او به آنچه در دست خود اوست» . (۶)

و فرمود : «اگر شما توکل کنید بر خدا به نحوی که : حق توکل او است هر آینه روزی شما خواهد رسید ، چنان که روزی مرغان می رسد که صبح از آشیانه‌های خود بر می آیند با شکمهای خالی و گرسنه و شام می کنند و حال آنکه شکمهای ایشان سیر و مملو است» . (۷)

از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقول است که : «روزی از خانه بر آمدم و رفتم تا به

-
- ١-٧. مائده ، (سوره ٥) ، آيه ٢٣ .
 - ٢-٨. ابراهيم ، (سوره ١٤) ، آيه ١٢ .
 - ٣-٩. آل عمران ، (سوره ٣) ، آيه ١٥٩ .
 - ٤-١٠. طلاق ، (سوره ٦٥) ، آيه ٣ .
 - ٥-١١. مصباح الشريعه ، باب ٨٥ ، ص ٤١٤ .
 - ٦-١٢. مصباح الشريعه ، باب ٨٥ ، ص ٤١٤ .
 - ٧-١٣. بحار الانوار ، ج ٧١ ، ص ١٥١ ، ح ٥١ .

فلان دیوار رسیدم، بر آن تکیه کردم ناگاه مردی را در برابر خود دیدم دو جامه سفید پوشیده و در مقابل روی من به من نگاه می کند، پس گفت: یا علی بن الحسین! علیه السلام چرا تو را غمناک و محزون می بینم؟ اگر از برای دنیا است از برای نیک و بد، روزی خدا آماده است؟! گفتم: بلی چنین است که می گویی و حزن من نه از برای این است.

گفت: پس اگر از برای آخرت است آن وعده ای است راست که پادشاه قاهر و قادر در آن حکم خواهد فرمود.

گفتم: آن نیز چنین است و حزن من از برای آن هم نیست.

گفت: پس حزن تو از چیست؟ گفتم: بر مردم از فتنه «عبد الله بن زبیر» (۱) می ترسم. پس آن شخص خندید و گفت:

یا علی بن الحسین! آیا احدی را دیده ای که خدا را بخواند و او را اجابت نکند؟ گفتم: نه.

گفت: آیا احدی را دیده ای که بر خدا توکل کند و خدا کفایت او را نکند؟ گفتم: نه.

گفت: آیا احدی را دیده ای که از خدا سؤال کند و خدا به او عطا نفرماید؟ گفتم: نه.

پس آن شخص از نظر من غائب شد. و گویا که او خضر علیه السلام بوده است» (۲).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «پروردگار عالم به داود پیغمبر وحی فرستاد که:

ص: ۱۲۰۷

۱-۱۴. «عبد الله بن زبیر» از منافقین و دشمنان اهل بیت - علیهم السلام - بود و در ایام ادعای خلافت در نماز جمعه بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صلوات نمی فرستاد و حضرت امیر علیه السلام را سب می کرد. و عاقبت به دستور عبد الملک مروان خلیفه اموی به دست حجاج بن یوسف در مکه معظمه به هلاکت رسید. رک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۸ و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲-۱۵. کافی، ج ۲، ص ۶۳، ح ۲

هیچ بنده ای از بندگان من دست به دامن من نزد و دست از مخلوقات برداشت که بشناسم که نیت آن بر این است که همه آسمانها و زمین و هر که در آنهاست به او مکرر و کید کنند مگر اینکه از میان آنها او را به سلامت بیرون می برم و راه بیرون شدن به او می نمایم» . (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «هر که را سه چیز عطا کردند سه چیز از او بازنگرفتند : کسی را که دعا عطا کردند اجابت هم دادند . و کسی را که شکر عطا نمودند او را زیادتی دادند . و کسی را که توکل عطا فرمودند امر او را کفایت کردند خدای - تعالی - فرموده است : «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» .

یعنی : «هر که بر خدا توکل کند خدا او را کافی است» . و فرموده است :

«لئن شکرتم لازیدنکم» .

یعنی : «اگر شکر کنید نعمت شما را زیاد می کنم» .

و فرمود است :

«ادعونی استجب لکم» .

یعنی : «مرا بخوانید تا من شما را اجابت کنم» . (۲)

و نیز از آن حضرت منقول است که : «هر بنده ای که رو آورد به آنچه خدا دوست دارد خدا رو به او آورد . و هر که طلب نگاهداری از خدا کند خدا او را نگاهدارد . و کسی که خدا رو به او آورد و او را نگاه دارد با کی از برای او نیست اگر آسمان بر زمین افتد یا بلایی نازل شود که همه اهل زمین را فرو گیرد» . (۳)

و نیز از آن جناب

ص: ۱۲۰۸

۱-۱۶. کافی، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱.

۲-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۶.

۳-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۴.

مروی است که : «خدای - تعالی - فرمود : قسم به عزت و جلال و مجد و ارتفاع مکان خودم که قطع می کنم امید هر امیدوار به غیر خودم را و او را در نزد مردم جامه خواری و ذلت می پوشانم . و از درگاه خود او را دور می کنم . آیا در رفع شداید ، چشم به غیر من دارد و حال آنکه همه شدتها در دست من است ؟ ! و امید به غیر من دارد و در خانه غیر مرا می کوبد و حال آنکه کلید همه درها در کف من است ؟ ! همه درها بسته است بجز در من ، که گشوده است از برای هر که مرا بخواند . پس کیست که در بلاها امید به من داشته باشد و من او را به بلا واگذارم ! آرزوهای بندگان خود را در نزد خود محافظت می کنم . پس راضی به محافظت من نیستند . آسمانهای خود را مملو گردانیده ام از کسانی که از تسبیح و تقدیس من باز نمی ایستند . و به ایشان فرموده ام که : درها را میان من و بندگان من نبندند . پس بندگان به قول من اعتماد نکردند . آیا کسی که بلایی از بلاهای من به او وارد شود نمی داند که جز من کسی رفع آن را نمی تواند کرد ؟ آیا نمی بیند که من پیش از سؤال کردن عطا می کنم ؟ پس کسی که از من سؤال کرد او را اجابت نمی کنم ، آیا من بخیلیم ؟ و بنده مرا بخیل می داند ؟ یا وجود و کرم از برای من نیست ؟ یا عفو و رحمت در دست من نیست ؟ یا من محل امیدها نیستم

آیا امیدواران، نمی ترسند که: امید به غیر من دارند؟ پس اگر اهل همه آسمانهای من و اهل زمین من امیدوار به من باشند و هر یک از آنها را آن قدر که همه آنها امیدوارند بدهم به قدر ذره ای از مملکت من کم نمی شود.

چگونه کم می شود مملکتی که من قیم و صاحب اختیار آن هستم». (۱)

فصل: تقسیم امور بندگان

امور بندگان

بدان که: کارهای بندگان و اموری که بر ایشان وارد می گردد بر دو قسم است:

اول آنکه: امری که از قدرت و وسع ایشان بیرون است.

دوم آنکه: بیرون از قدرت ایشان نیست. به این معنی که: برای آن امر، اسبابی چندهست که بنده متمکن از تحصیل آن اسباب و وصول به آن امر یا دفع آن امر هست.

پس آنچه از قسم اول باشد مقتضای توکل، آن است که: آن را حواله به رب الارباب نمایی و فکرهای دقیقه و تدبیرات خفیه و سعی بی جا در خصوص آن نکنی.

و اما آنچه از قسم دوم باشد پس سعی در خصوص آن با توکل منافات ندارد، به شرط آنکه اعتماد او به سعی خود و اسباب و وسایط نباشد. بلکه اطمینان و وثوق او به خدا بوده باشد.

پس هر که همچین گمان کند که: معنی «توکل»، ترک کسب و عمل، و ترک فکر و تدبیر در امور خود است مطلقاً و خود را مهمل و بیکاره بر زمین افکند بسیار خطا کرده است، زیرا این عمل، در شریعت مقدسه حرام است.

ص: ۱۲۱۰

و شارع امر فرموده است : ایشان رابه طلب روزی به اسبابی که خدای - تعالی - از برای آن مقرر فرموده و ایشان را به آن هدایت کرده . از قبیل تجارت ، زراعت و صناعت و غیر اینها . و امر نموده است مردمان را که دفع اذیت را از خود کنند و خود را از چیزهای موذی محافظت نمایند .

گفت پیغمبر به آواز بلند :*** با توکل زانوی اشتر ببند

گر توکل می کنی در کار کن*** کشت کن پس تکیه بر جبار کن

و همچنان که عبادات ، اموری هستند که : خدا بندگان خود را به آنها امر کرده و سعی در تحصیل آنها را از ایشان خواسته تا به سعادت جاوید رسند ، همچنین از ایشان طلب روزی حلال و محافظت نفس و اهل و عیال را از آنها خواسته است تا به واسطه آن متمکن از عبادت و بندگی باشند .

بلی ایشان را امر فرموده که : اعتما...و اطمینان ایشان به خدا باشد نه به اسباب .

همچنان که تکلیف فرموده است که : در نجات از عذاب و وصول به ثواب ، اعتماد بر اعم \dot{G} ... خود نکنند ، بلکه تکیه بر فضل و رحمت الهی نمایند . پس معنی توکلی که در شریعت مقدسه امر به آن شده است خاطر جمعی است در جمیع امور خود به خدا ، و تحصیل اسباب ، منافاتی با آن ندارد و بعد از آنکه اطمینان او به خدا باشد نه به اسباب ، و احتمال دهد که خدا مطلوب او را از جایی دیگر برساند نه از این اسباب ، و تجویز کند که

ص: ۱۲۱۱

هیچ فایده بر این اسباب مترتب نگردد .

عدم منافات اسباب با توکل

و مخفی نماند که : اسبابی که تحصیل و مزاولت آنها منافاتی با توکل ندارد اسبابی است که وصول به مطلوب یا دفع ضرر به واسطه آنها مقطوع یا مظنون باشد ، و اکثر اوقات تخلف واقع نشود . مانند دست دراز کردن به طعام از برای دهان گذاردن . و توشه برداشتن از برای سفر . و سرمایه اندوختن به جهت تجارت . و جماع از برای حصول اولاد . و اسلحه برداشتن به جهت حفظ از دشمن . و ذخیره نهادن ، از برای حال اضطرار .

و مداوا نمودن ، به جهت رفع مرض . و نشستن در خانه و امثال اینها .

و اما پیروی اسبابی که به محض توهم و احتمال هستند مثل بعضی افسونها و احتراز از فال بد و از کسی که احتمال برود چشم او مؤثر باشد و تدبیرات دقیقه کردن و مکرها انگیختن و امثال اینها پس منافی توکل است ، زیرا امثال اینها در نزد عقلا اسباب نیستند . و خدا امر به تحصیل آنها نفرموده . و نهی از بسیاری از آنها وارد شده . بلکه آنچه در طلب روزی امر به آن شده اجمال و سهل انگاری در طلب است .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «روح الامین در دل من دمید که : هیچ نفسی نمی میرد تا روزی خود را نخورد . پس پرهیزید از خدا و در طلب روزی ، اجمال کنید ، یعنی : فی الجملة سعی کنید» . (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که :

ص: ۱۲۱۲

«باید طلب کردن تو از برای معیشت ، بالاتر از عمل شخص بیکار ، و کمتر از طلب حریصی باشد که به دنیای خود راضی و مطمئن گشته» . (۱)

و بدان که : آنچه مذکور شد ، که سعی در تحصیل اسباب و وسایطی که از آنها مظنه وصول به مطلوب است توکل را باطل نمی کند به جهت آن است که : خدای - تعالی - اسباب را به مسببات بسته و امور را به وسایل ربط داده و امر به تحصیل آنها فرموده ، باوجود قدرت او بر اینکه آدمی را بدون اسباب به مطلوب برساند .

از این جهت بود که شخصی اعرابی شتر خود را رها کرد و گفت : «توکلت علی الله» .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : «آن را ببند و توکل بر خدا کن» . (۲)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که : «خدا از برای بندگان خود دوست دارد که مطالب خود را از او طلب کنند به اسبابی که از برای آنها مهیا فرموده و به تحصیل آنها امر نموده» . (۳)

در اسرائیلیات وارد شده است که : «موسی بن عمران علیه السلام را مرضی روی داد ، بنی اسرائیل به نزد او آمدند و علت آن را شناختند و گفتند : فلان دوا علاج آن است . موسی علیه السلام گفت : معالجه نمی کنم تا خدا بی واسطه دوا ، مرا عافیت بخشد . پس ناخوشی او به طول انجامید و خدا به او وحی فرستاد که : به عزت و جلال خودم قسم که تو را شفا نمی دهم تا به دواایی که گفته اند معالجه نکنی .

ص: ۱۲۱۳

۱- ۲۱. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۲۷

۲- ۲۲. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۴۰ ، و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۴۲۶ .

۳- ۲۳. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۲۸ .

پس بنی اسرائیل را فرمودند: به دوائی که گفتید معالجه من نمایید. او را معالجه نمودند عافیت یافت.

پس خدا او را وحی فرستاد که: می خواستی به توکل خود حکمت مرا باطل کنی؟ آیاچه کسی غیر از من در دواها و گیاهها منفعتها را قرار داده؟». (۱)

مروی است که: «یکی از زهاد، ترک آبادانیها را کرده در قله کوهی مقیم شد و گفت: از احدی چیزی نمی طلبم تا خدا روزی بفرستد. پس یک هفته نشست، چیزی به او نرسید و نزدیک به مردن رسید، گفت: بار پروردگارا! اگر مرا زنده خواهی داشت روزی مرا برسان و الا-قبض روح مرا کن. وحی به او رسید که: به عزت و جلال خودم قسم که: روزی به تو نمی دهم تا داخل آبادانی نشوی و میان مردم ننشینی. پس به شهر آمد و نشست یکی از برای او طعام آورد، و یکی آب آورد، خورد و آشامید و در دل او گذشت که: چرا خدا چنین کرد؟ وحی به او رسید که: تو می خواهی به زهد خود حکمت مرا بر هم زنی؟ آیا نمی دانی که: من بنده خود را از دست بندگان دیگر خودروزی دهم دوست تر دارم از اینکه به دست قدرت خود روزی او را رسانم؟!». (۲)

فصل: درجات توکل

بدان که: از برای صفت «توکل»، در ضعف و قوت، سه درجه است:

اول آنکه: حال او در حق خدا و وثوق او به عنایت، و اطمینان او به کفایت او،

ص: ۱۲۱۴

۱- ۲۴. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۴۳۲. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۴۵.

۲- ۲۵. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۹.

مثل حال او باشد نسبت به کسی که وکیل او باشد . و این ضعیف ترین درجات توکل است . و منافاتی با سعی و تدبیر خود ندارد . گویا بعضی تدبیرات ، منافی باشد . همچنان که کسی دیگری را در امری وکیل می کند ، هر سعی و تدبیری را که وکیل بگوید ، ارتکاب آن منافاتی با توکیل ندارد . همچنین هر سعی که عادت و طریقه وکیل بر آن جاری است که موکل خود بکند ، گو صریحا نگوید . اما سایر تدبیرات منافی توکیل است .

دوم آنکه : حال او با خدا مثل حال طفل باشد با مادر خود ، زیرا او جز مادر نمی شناسد . و به سوی غیر او اعتماد ندارد . چون او را ببیند در هر حال به دامن اومی آویزد . و اگر حاضر نباشد چون امری به او رو دهد اول چیزی که بر زبان اومی گذرد : «ای مادر !» است . و صاحب این مرتبه چنان غرق توکل است که از توکل خود نیز غافل است . و همه تدبیرات و سعیها منافی این مرتبه است مگر تدبیر گریختن به خدا و پناه جستن به او به واسطه دعا و تضرع .

سوم اینکه : آدمی در نزد خدا مانند میت در نزد غسل باشد ، یعنی : خود را در پیش قدرت حق ، میت ببیند . و جمیع حرکات و سکونات خود را از قدرت ازلیه داند . و این بالاترین درجات است . و صاحب این مرتبه ، بسا باشد ترک دعا و سؤال را کند از راه وثوق به کرم و عنایت حضرت حق - تعالی - . و این شخص

ص: ۱۲۱۵

، مانند طفلی است که : بدانداگر از سوی مادر بگریزد مادر او را بجوید . و اگر به دامن مادر بیاویزد مادر او را در آغوش می کشد .

و از این قسم است توکل حضرت خلیل الرحمن در هنگامی که او را در منجیق نهادند که به آتش افکنند و حضرت روح الامین به او گفت : آیا حاجتی داری ؟ گفت : باتو نه . گفت : پس با آنکه حاجت داری بخواه و نجات خود را از او طلب کن . گفت :

«حسبی من سؤالی علمه بحالی» .

یعنی : «علم خدا به حال من ، کفایت سؤال مرا می کند» . (۱)

و این مرتبه بسیار نادر و عزیز الوجود و مرتبه صدیقین است . و صاحب این مرتبه تادر این مرتبه است از هر سعی و تدبیری بیزار است ، زیرا وصول به این درجات ، منافی همه تدبیرات است ، و صاحب آن واله و مبهوت است .

و بدان که : آنچه مذکور شد که : توسل به اسباب ، لازم ، و در شرع اقدس امر به آن شده است نسبت به کسی است که : در درجه اول از توکل باشد . اما کسی که یقین و ایمان او به سرحد کمال رسید به حیثیتی که بالکلیه اعتماد او از اسباب و وسایل و وسایطزایل شد و دل او چنان مستغرق جناب حق گردید که بجز او مؤثری نمی بیند ، و غیرى اصلا در نظر او نیست و چنان دل او به عنایت الهی مطمئن است که : احتمال نمی دهد که او را به غیر واگذارد ، و اصلا اضطرابی از

ص: ۱۲۱۶

برای او هم نمی رسد. از برای چنین کسی باکی نیست اگر روی از همه اسباب برتابد، زیرا البته حق - سبحانه و تعالی - محافظت او را می کند. و روزی او را بی گمان می رساند، خواه اسباب را تحصیل کند یا نه. و خواه سعی و کسب نماید یا نه.

بلی این چنین شخصی گاه باشد که: متوجه کسب شود و از پی اسباب رود به جهت اینکه امر خدایی چنین صادر شده. و الا مطلقاً به سعی و کسب خود وثوق و اعتمادی نمی دارد. و آنچه شنیده، از حکایات بعضی از کاملین اولیا که بی زاد و راحله به بیابانها مسافرت می کرده اند و روزی ایشان می رسیده و از سباع و درنده احتراز نمی کردند و نسبت به پادشاهان ذوالاقتدار سخنان ناهموار می گفته اند و خدا ایشان را نجات می داده از این فرقه بوده اند. «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء». (۱)

فصل: طریقه تحصیل صفت توکل و علامت حصول آن

طریقه تحصیل صفت توکل آن است که: آدمی سعی در قوت اعتقاد خود نماید تا همه امور را مستند به حضرت آفریدگار داند. و از برای دیگری در هیچ امری مداخلیتی نداند. و بعد از آن، تامل کند و متذکر شود که: پروردگار عالم بی سابقه سعی و تدبیر او، او را از عالم نیستی به فضای هستی درآورد. و خلعت وجود، که اصل همه نعمتهاست در او پوشانید. و در صلب پدر و رحم مادر، که آن بیچاره از همه جا بی خبر بود او را حفظ و حراست نمود. و آنچه در هر حالی ضروری بود از برای او آماده ساخت و اعضا و جوارح او را

ص: ۱۲۱۷

که مایه بقا و معیشت او در دنیاست بدون آگاهی آن ، به او عطا فرمود .

و بعد از آمدن او به فضای دنیا ، خون حیض را از مجرای پستان ، بعد از آنکه آن راصاف و سفید نموده جاری ساخت ، و کیفیت مکیدن را به او تعلیم نمود . و سایر ضروریات معیشت او را در دنیا از زمین و آسمان و آب و آتش و هوایی که به آن نفس کشد - و صنعتها و علمها و گیاهها و میوه ها و حیوانات ، مهیا گردانید . و قوای باطنیه و ظاهریه را به امور خود مشغول گردانید .

و با وجود اینها ، همه لطف و محبت و عنایت و رافت او به هر کسی از هر نزدیکی بیشتر ، و به هر احدی از مادر ، مهربان و مشفق تر است .

و با این همه ، تعهد کفایت اهل توکل را نموده و ضامن مطلب ایشان در کتاب کریم خود گردیده . و بندگان ضعیف را امر به واگذارن امور خود به او کرده .

آیا دیگر امکان دارد که کسی که امر خود را به او محول کند و او را وکیل در مهمات خود سازد و از حول و قوه خود و دیگران بری و بیزار ، و به حول و قوه او پناه جوید ، او را ضایع و مهمل گذارد ؟ و کفایت امر او را نکند ؟ و او را به مطلوب خودش نرساند ؟ محال است که هیچ عقلی چنین احتمالی دهد ، زیرا این شغل شخص عاجز یا دروغ گویی است . و ساحت کبریای الهی از عجز و

ص: ۱۲۱۸

نقص و تخلف و سهو و کذب و فریب ، پاک و منزّه است .

و باید مطالعه حکایات کسانی را کند که امر خود را به پروردگار واگذارده اند ، که چگونه امر ایشان به انجام رسیده . و متذکر آثار و قصصی گردد که : متضمن عجایب صنع آفریدگار است در روزی دادن بسیاری از بندگان خود از جاهایی که اصلاً گمان نمی کرده اند . و دفع بلاها و ناخوشیها از جمعی کثیر ، که مظنه خلاصی نداشته اند . و ملاحظه حکایاتی را کند که مشتمل بر بیان هلاکت اموال اغنیا ، و شرح ذلیل ساختن اقویاست .

بلی ، چقدر بینوای بی مال و بضاعت را که خداوند عزت ، به آسانی و سهولت روزی می رساند ، چقدر صاحبان مال و ثروت را که در طرفه العینی بیچاره و تهیدست می سازد .

بسی ارباب حشم و لشکر و سپاه افزون از حد و مرز و قوت و شوکت و توانایی و سطوت که به یک چشم برهم زدن ، بی سببی عاجز و درمانده گشته و ذلیل و خوار مانده .

و بسا عاجز بی دست و پا که به معاونت خداوند یکتا صاحب قوت و شوکت شده و برملک و مال استیلا یافته .

آری :

یکی را به سر تاج شاهی نهی*** یکی را به دریا به ماهی دهی

یکی را بر آری و قارون کنی*** یکی را به نانی جگر خون کنی

پس زمام اختیار همه امور در دست اوست . و بست و گشاد هر کاری در ید قدرت او .

هیچ کس بی امر او در ملک او*** در نیفزاید سر یک تار

ص: ۱۲۱۹

واحد اندر ملک و او را یار نی*** بندگانش را جز او سالار نی

پس عاقل اگر او را وکیل کار خود نکند ، که را خواهد کرد ؟ و اگر امر خود را به او وانگذارد به که خواهد وا گذاشت ؟ و اگر یاری از او نجوید از که خواهد جست ؟

دامن آن گیر ای یار دلیر*** کو منزله باشد از بالا و زیر

با تو باشد در مکان و لا مکان*** چون بمانی از سر آزادگان

غیر هفتاد و دو ملت کیش او*** تخت شاهان تخته بندی پیش او

حبذا آن مطبخ پر نوش و قند*** کاین سلاطین کاسه لیسان وی اند

گر بسوزد باغت انگورت دهد*** در میان ماتمی سورت دهد

و بدان که : آثار و اخبار متواتر و تجربه و عیان شاهدند بر اینکه : هر که توکل به خدا کرد و منقطع شد و امر خود را به او وا گذاشت ، البته خدا کفایت او را می کند . و چگونه چنین نباشد ؟ و حال آنکه خود را بین اگر کسی در امری تو را وکیل خود کند و امر خود را به تو محول نماید تو به قدر قوه در مصلحت بینی و انجام امر او کوتاهی نمی کنی .

آیا خدا را از خود عاجز تر یا جاهل تر می دانی ؟ یا لطف او را نسبت به بندگان ، کمتر از محبت خود به کسی که تو را وکیل می سازد می بینی ؟

«تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا» .

و بدان که : علامت حصول صفت توکل از برای کسی آن است که : اصلا و مطلقا اضطراب از

برای او نباشد . و از زوال اسباب نفع ، و حصول واسطه مضرت ، متزلزل نگردد .

پس اگر سرمایه او را بدزدند ، یا تجارت او زیان کند ، یا امری از او معوق بماند ، یاباران کم آید و زرع او نمو ننماید ، راضی و خوشنود ، و در کمال آرام دل و اطمینان خاطر باشد . و آرام و سکون دل او در حال پیش از حدوث آن واقعه و بعد از آن یکی باشد .

صفت سی و یکم : کفران نعمت و شکر آن

کفران نعمت

و آن عبارت است از : نشناختن نعمت کسی و شاد نبودن به آن و صرف نکردن آن در مصرفی که منعم به آن راضی است . و کفران نعمت الهی از صفات مهلکه ای است که : آدمی را در آخرت به شقاوت سرمدی می رساند و در دنیا باعث عقوبت و حرمان و سلب نعمت می گردد . چنان که خدای - تعالی - می فرماید :

«فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف» .

خلاصه مضمون آنکه : «کفران کردند نعمتهای خدا را ، پس خدا ایشان را به گرسنگی و بیم و تشویش مبتلا ساخت» . (۱)

و نیز می فرماید :

«ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم» .

خلاصه معنی آنکه :

«خدا تغییر نمی دهد و باز نمی گیرد نعمتی را که به قومی عطا فرموده است تا ایشان نفوس خود را تغییر ندهند و نیتهای خود را بر نگردانند» . (۲)

و ضد کفران ، شکر است . و آن عبارت است از : شناختن نعمت از منعم . و آن را از اودانستن . و به آن

ص: ۱۲۲۱

۱- ۱. نحل ، (سوره ۱۶) ، آیه ۱۱۲

۲- ۲. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۱۱ .

شاد و خرم بودن . و به مقتضای آن شادی عمل کردن . به این معنی که :

خیر منعم را در دل گرفتن و حمد او را کردن و نعمت را به مصرفی که او را ضعیف باشد رسانیدن .

پس شکر منعم حقیقی ، که حضرت آفریدگار و مقصود از بیان آن است که همه نعمتها را از او دانی . و او را منعم و ولی خود شناسی . و همه وسائط را مسخر و مقهور او یقین داشته باشی . و اگر کسی دیگر با تو نیکی کند چنین دانی که : خدای - تعالی - دل او را مسخر فرموده که به آن نیکی اقدام نموده و او را خواهی نخواهی بر این داشته . و کسی که این را فهمید و اعتقاد کرد ، یک رکن شکر را به جا آورده . بلکه بسا باشد که : همین را شکر گویند . و این «شکر قلبی» است .

همچنان که مروی است که : «موسی علیه السلام در مناجات گفت : الهی ! آدم را به ید قدرت خود آفریدی و او را در بهشت خود جای دادی و حوا را به او تزویج نمودی چگونه شکر تو را کرد ؟ خدای - تعالی - فرمود که : دانست اینها از من است» .

(۱)

و رکن دیگر شکر خدا آن است که : به نعمتهای الهی که به او عطا کرده شاد و خرم باشد ، اما نه از این راه که : باعث لذت و کامرانی او در دنیا است ، بلکه از این راه که : به واسطه آنها می تواند تحصیل رضای منعم را

ص: ۱۲۲۲

کند . و خود را به قرب و جوار و لقای او برساند .

و علامت این ، آن است که : از نعمتهای دنیویه شاد نشود مگر به چیزی که اعانت برتحصیل آخرت نماید . و از هر نعمتی که او را از یاد خدا باز دارد و از راه حق مانع ، محزون و غمناک گردد . و چون این صفت را نیز تحصیل کرد رکن دوم شکر رابه جا آورده .

و رکن سیم آن است که : در دل و زبان ، حمد و ثنای او را به جا آورد .

و حمد دل آن است که : خیرخواه کافه مخلوقات الهی بوده ، نیکویی ایشان را جوید .

و حمد زبان ، آن است که : اظهار شکر گزاری او را کند .

و رکن چهارم آن است که : نعمتهای الهیه را صرف رضا و مقصود او نماید . مثلاً : اعضا و جوارح ، که از نعمتهای الهی است در طاعات و عبادات او به کار برد و از استعمال آنها در عصیان او ، احتراز واجب شمارد . حتی اینکه از جمله شکر چشمها آن است که : هر عیبی از مسلمی بیند ندیده پندارد . و از جمله شکر گوشها آنکه : هر نقصی که از مسلمی بشنود نشنیده انگارد ، و امثال آنها .

و بعضی گفته اند که : هر که چشم را در معصیت استعمال کند کفران نعمت دیگر را که خورشید باشد نیز کرده ، زیرا بدون آن ، دیدن میسر نیست . بلکه چون همه آنچه در دنیا موجود است بعضی به بعضی دیگر

ص: ۱۲۲۳

بسته و همه به یکدیگر موقوف و مربوط است .

پس هر که یک چیز را در معصیت الهی استعمال نماید همه چیزها و نعمتهایی که در دنیا خلق شده کفران کرده است .

و از آنچه مذکور شد معلوم شد که : حقیقت شکر ، مرکب از چهار امر است . و لیکن بسا باشد که هر یک را نیز شکر گویند

همچنان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد آن است که : حمد خدای را کند» . (۱)

و فرمود که : «شکر نعمتها ، اجتناب از محرّمات است . و تمام شکر ، گفتن الحمد لله است» . (۲)

و فرمود که : «چون صبح و شام کنی ده مرتبه بگو : «اللهم ما اصبحت بی من نعمه او عافیه فی دین او دنیا فمّنک وحدک لا شریک لک ، لک الحمد و لک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی و بعد الرضا» . و در شام به جای «اصبحت» «امسیت» بگوید . پس چون این را بگویی شکر نعمتهای آن روز و آن شب را کرده خواهی بود» . (۳)

و در روایتی وارد شده است که : «حضرت نوح علیه السلام در هر صبحی این ذکر را می کرد . به این جهت او را خدای - تعالی - بنده شکور نامیده» . (۴)

و نیز از آن حضرت مروی است که : «هرگاه یکی از شما متذکر نعمت خدا گردد پس رخسار خود را بر خاک گذارد ، شکر خدا را کرده است . و اگر سوار باشد فرود آید و رخسار خود را بر

ص: ۱۲۲۴

۱-۴. کافی ، ج ۲ ، ص ۹۵ ، ح ۱۱ .

۲-۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۹۵ ، ح ۱۰ .

۳-۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۹۹ ، ح ۲۸ .

۴-۷. کافی ، ج ۲ ، ص ۹۹ ، ح ۲۹ .

خاک گذارد. و اگر نتواند فرود آید از آنجا که ترسد مردم بینند و باعث خود نمایی شود رخسار خود را بر «قرپوس» (۱) زین گذارد. و اگر نتواند، کف دست خود را بلند کند رخسار بر آن نهد. پس حمد خدا را کند بر نعمتی که بر او عطا فرموده است». (۲)

و مخفی نماند که: فایده شکر بر زبان، اظهار رضامندی از منعم خود است. و از این جهت به آن امر شده است. و نیکان سلف چون به هم ملاقات می کردند احوال یکدیگر را می پرسیدند. و غرض ایشان این بود که: اظهار شکر خدا بشود تا هر دو به اجری برسند.

روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله به مردی فرمود: «چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: به خیر. دوباره سؤال کرد. باز چنین گفت. مرتبه سیم همان سؤال فرمود، گفت: به خیر، و حمد می کنم خدا را. و شکر او را به جا می آورم. حضرت فرمود: این را از تو می خواستم». (۳)

فصل: فضیلت شکر نعمت

شکر، افضل منازل اهل سعادت، و عمده توشه مسافرین به عالم نور و بهجت است. سبب دفع بلا، و باعث زیادتی نعماء است. و به این جهت امر و ترغیب به آن شده است.

خدای - تعالی - در کتاب کریم خود فرموده:

«ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم و آمنتم».

یعنی: «چه می کند خدا به عذاب شما اگر شکر او را کنید و ایمان به او آورید». (۴)

ص: ۱۲۲۵

۱-۸. کوهه زین

۲-۹. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۵.

۳-۱۰. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۴۸. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۷۳.

۴-۱۱. نساء، (سوره ۴)، آیه ۱۴۷.

می فرماید: «لئن شکرتم لازیدنکم» .

یعنی: «اگر شکر کنید نعمت شما را زیاد می کنم» . (۱)

و از آنجا که عمده مطالب نفسانیه و نخبه مقامات راهروان سعادت است هر کسی راوصول به آن میسر نه .

و از این جهت پادشاه عالم می فرماید: «و قلیل من عبادی الشکور» .

یعنی: «و کم ازبندگان من شکر گزارند» . (۲)

و در شرف و فضیلت آن همین کافی است که: یکی از صفات خداوند است . چنان که فرموده: «و الله شکور حلیم» . (۳)

و آن اول کلام اهل بهشت . و آخر سخن ایشان حمد و ثنای خداست .

و از حضرت پیغمبر مروی است که: «کسی که چیزی خورد و شکر کند ، اجر او مثل اجر کسی است که از برای خدا روزه گیرد . و کسی که بدن او صحیح باشد و شکر نماید اجر او مثل اجر مریضی است که صبر کند . و اجر غنی شاکر مثل اجر فقیر قانع است» . (۴)

و فرمود که: «در روز قیامت منادی ندا می کند که: حمد کنندگان برخیزند . پس طایفه ای برخیزند . و لوایی از برای ایشان نصب می کنند و ایشان داخل بهشت شوند . عرض کردند که: کیستند حمد کنندگان؟ فرمود: کسانی که خدا را در هر حال شکر می کنند» . (۵)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: «پیغمبر در حجره عایشه بود در شبی که نوبت او بود پس عایشه گفت: یا رسول الله! چرا این قدر خود را در عبادت تعب می دهی و رنج می رسانی

ص: ۱۲۲۶

۱-۱۲. ابراهیم ، (سوره ۱۴) ، آیه ۷ .

۲-۱۳. سبا ، (سوره ۳۴) آیه ۱۳ .

۳-۱۴. یعنی: خدا بر شکر و احسان خلق نیکو پاداش دهنده و بر گناهانشان بسیار بردبار است . تغابن ، (سوره ۶۴) آیه ۱۷

۴-۱۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۹۴ ، ح ۱ .

۵-۱۶. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۴۳ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۷۰ .

و حال آنکه خدا همه گناهان تو را آمرزیده؟ فرمود: ای عایشه! آیا من بنده شاکر خدا نباشم؟» و آن حضرت شیها را به پای می داشت.

و بر انگشتان پاهای خود می ایستاد. و عبادت خدا می کرد. پس خدا این آیه را فرستاد:

«طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی».

یعنی: «ما قرآن را نفرستادیم بر تو که خود را هلاک کنی». (۱)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هیچ نعمتی خدا به بندگان عطا نمی فرماید که آن بنده آن نعمت را در دل بشناسد و در ظاهر به زبان حمد خدا را کند مگر اینکه خدای - تعالی - به جهت آن به زیادتى امر می فرماید». (۲)

و آن حضرت فرمود: «سه چیز است که با وجود آنها هیچ چیز ضرر نمی رساند:

دعا، در وقت اندوه و بلا. و استغفار، در نزد گناه. و شکر، در هنگام نعمت». (۳)

و نیز از آن حضرت حدیثی مروی است که ملخص آن این است که: «در هر نفسی از نفسهای تو شکرى بر تو لازم است، بلکه هزار شکر یا بیشتر. و اقل شکر آن است که:

نعمت خدا را از خدا ببینی و راضی به داده او باشی و به واسطه نعمت او معصیت او رانکنی. و در هر حال بنده شاکر خدا باشی تا خدا را رب کریم یابی در همه حال. و اگر نزد خدا عبادتی که بندگان مخلص او آن عبادت

ص: ۱۲۲۷

۱-۱۷. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶.

۲-۱۸. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۹.

۳-۱۹. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۷.

را می کنند افضل از شکر در هر حال بودی ، لفظ آن را بر ایشان اطلاق کردی . و چون افضل از آن نبودی آن را در میان عبادات تخصیص داد . و فرمود :

«و قلیل من عبادی الشکور» . (۱)

و تمام شکر ، اعتراف به زبان دل است به عجز رسیدن به ادنی مرتبه شکر او ، زیرا توفیق شکر هم ، نعمت تازه ای است که شکری از برای آن واجب است . و قدر آن بالاتر از نعمتی است که به سبب آن توفیق شکر یافته . پس بر هر شکری بالاتر از شکر اول بر تو لازم است ، الی غیر النهایه» . (۲)

و کجا شکر بنده به نعمت خدا می رسد ! و عمل او مقابل عمل الهی می شود ! و حال اینکه بنده ضعیفی است که : هرگز او را هیچ توانایی نیست مگر به واسطه خداوند . و خدا از اطاعت بنده بی نیاز است . و بر زیاد کردن نعمت توانا و قادر است تا ابد .

پس به این طریق ، بنده شاکر خدا باش تا امور عجیبه بر تو ظاهر گردد . و آنچه آن جناب فرموده : «بر هر شکری ، شکری لازم الی غیر النهایه» ، امری است ظاهر و مبین ، زیرا مذکور شد که : شکر هر نعمتی آن است که : بشناسی که آن از خداست و آن را در راه اطاعت او صرف کنی .

و شکی نیست که : این شناختن و صرف کردن نیز نعمتی است از خدا ، زیرا که : آنچه را ما به اختیار خود می کنیم آن نیز از نعمتهای الهیه است

ص: ۱۲۲۸

۱- ۲۰. یعنی : از بندگان من عده قلیلی شکر گذارند . سبا ، (سوره ۳۴) ، آیه ۱۳ .

۲- ۲۱. مصباح الشریعه ، باب ۶ ، ص ۵۳ .

. چون جمیع اعضا و جوارح ماو قدرت و اراده ما و توفیق معرفت و سایر اموری که واسطه حرکات ماست ، بلکه خودحرکات ما از جانب خداوند - سبحانه - است .

پس شکر بر هر نعمتی ، نعمتی دیگر است از خدا که محتاج به شکری دیگر است که بداند این شکر نیز نعمت الهیه است و به آن شاد شود . و این دانستن و شادی ، نعمتی دیگر است و شکری دیگر می خواهد . و همچنین الی غیر النهایه .

و ممکن نیست که : سلسله شکر در حالی به جایی رسد که دیگر شکری نخواهد . پس غایت شکر بنده ، آن است که : بداند از ادای حق شکر الهی عاجز است .

از دست و زبان که بر آید***کز عهده شکرش به در آید

مروی است که : «خداوند - سبحانه - به موسی علیه السلام وحی فرستاد که : ای موسی ! حق شکر مرا به جای آور . عرض کرد : پروردگار ! چگونه شکر کنم تو را حق شکر تو و حال آنکه هیچ شکری نیست که به آن تو را شکر کنم مگر آنکه آن نیز نعمت توست ؟ خطاب رسید که : ای موسی ! حال مرا شکر کردی که دانستی این هم از من است» . (۱)

فصل : شناختن اشیائی که رضای خدا در آنهاست

دانستی که : یکی از ارکان شکر ، صرف نعمت است در مصرفی که در آن رضای منعم است . پس بنابر این ، از برای بنده شاکر ، لابد است از شناختن چیزهایی که رضای الهی در آنها و محبوب او هستند . و دانستن اموری که

ص: ۱۲۲۹

مکروه و خلاف رضای او است تا متمکن از ادای شکر و ترک کفران بوده باشد .

و از برای شناختن اینها دو راه است : یکی عقل . و دیگری شرع . و لیکن عقل ، اگر چه تواند بعضی حکمتها و مصالح را از بعضی موجودات درک کند و همان حکمتها مقصود از خلق آنها ، و استعمال آنها در آن حکمتها محبوب الهی است ، اما آن را راه شناختن حکمتهای هر چیزی و جمیع حکمتها نیست ، زیرا جمیع اجزاء عالم ، از آسمان و ستارگان و حرکات و اتصالات آنها و عناصر اربع ، از : آتش و هوا و خاک و آب و دریاها و کوهها و باد و باران و معادن و حیوانات و نباتات ، و بالجمله هر ذره از ذرات عالم ، خالی نیست از حکمتهای بی شمار و مصالح بسیار . و بعضی از حکمتهای قلیلی از آنها ظاهر و روشن است که هر کس اندک عقلی داشته باشد می فهمد . و بعضی دیگر خفی است که هر کس درک آن را نمی کند .

و لیکن ارباب علم ، و اهل تفکر در خلق سماوات و ارضین می توانند آنها را فهمید .

اکثر آنها اموری است که به جز خالق آنها کسی راه به فهمیدن آنها ندارد . پس راهی که به آن توان جمیع محبوبات الهی و مکروهات او را یافت و به واسطه آن به مرتبه شاکران رسید و از کفران رهایی یافت طریقه شرع مقدس است ، زیرا آنچه جمیع رضای الهی در آن یا خلاف رضای او است بیان کرده . و از اولی ، به واجبات و مستحبات تعبیر کرده .

ص: ۱۲۳۰

واز دومی ، به مکروهات و محرمات . پس هر که را اطلاع بر جمیع احکام شریعت در همه افعال خود نباشد متمکن از ادای حق شکر الهی نیست .

فصل : شکر نعمت و کفران نعمت به اموری که در اختیار انسان است

مذکور شد که : هر ذره از ذرات عالم ، متضمن مصالح و حکمت‌های بسیار است که باید به مقتضای آنها جاری باشند . پس بدان که : هر موجودی از موجودات عالم به غیر از انسان ، از مجردات و مادیات و روحانیات و جسمانیات همه بر وفق حکمت جاری ، و جمیع اجزا و متعلقات آنها که بر مقتضای مصلحتی که مقصود از آنهاست مشتمل اند .

و اما انسان چون محل امانت و اختیار و خود او را در بعضی امور تصرف و تدبیری داده اند لهذا می شود اموری را که در دست او هست بر وفق حکمت و مقتضای مصلحتی که خواسته اند مصروف دارد تا شکر آنها را به جا آورده باشد . و بسا می شود که : کفران آنها را کرده و در خلاف مصلحت و مطلوب ، آنها را استعمال نماید .

پس بر انسان لازم است که : سعی بلیغ نماید در دانستن مصالح و حکمت اموری که در دست اوست .

مثلاً- کسی که به دست خود دیگری را بزند کفران نعمت دست را نموده ، زیرا غرض از خلقت دست ، دفع اذیت از خود و برداشتن چیزهای ضروریه است ، نه اذیت رسانیدن به دیگران .

و هر که نظر به نامحرم کند نعمت چشم را کفران نموده .

و هر که طلا و نقره را حبس کند و ذخیره نماید ، کفران نعمت خدا را در آنها نموده ، زیرا مطلوب از

خلق آنها آن است که : بندگان به آنها منتفع گردند و تعدیل و مساوات در معاوضه و معامله به واسطه آنها به عمل آید .

پس هر که آنها را حبس نماید کفران نعمت خدا را کرده و ظلم و ستم به آنها نموده .

و مانند کسی است که حاکم عادل مسلمین را در زندان نماید .

و کسی که به قدر ضرورت را در مایحتاج خود صرف ، و زاید را در راه خدا میان بندگان به نحو مقرر در شرع تقسیم نماید

پس آنها را بر وفق حکمت مصروف ، و شکر آنها را به جا آورد .

و چون اکثر مردم از فهمیدن حکمت‌های آنها غافل بودند . خدای - تعالی - خبر دادایشان را و فرمود :

«و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» .

یعنی : «کسانی که طلا و نقره را جمع می کنند و آنها را ذخیره می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند ، پس بشارت ده ایشان

را به عذاب دردناک» . (۱)

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : هر که ظرف طلا و نقره سازد نیز کفران این دو نعمت را کرده ، زیرا آنها را بر وفق حکمت و

مصلحت صرف نکرده است . و همچنین هر که باطلا و نقره ، معامله ربایی کند ظلم به آنها کرده ، زیرا غرض از خلق آنها آن

است که : به واسطه آنها تحصیل غیر آنها را کنند ، نه اینکه از خود آنها منتفع شوند .

و همچنین حکمت در خلق اطعمه آن

ص: ۱۲۳۲

است که : غذا و قوت مردم باشد پس مقتضای حکمت آنها آن است که : هر که از آنها بی نیاز است به دست اهل احتیاج برساند . و از این جهت در شریعت ، از احتکار و حبس اطعمه ، نهی وارد شده است . و همچنین در غیر اینها .

و بر اینها قیاس کن جمیع اعمال و افعال و حرکات و سکنتات خود را ، زیرا هر عملی که از تو صادر می گردد یا شکر است یا کفران ، و واسطه ای میان این دو نیست .

مثلا : اگر با دست راست «استنجا» (۱) کنی کفران نعمت دست راست را کرده ای ، زیرا خداوند - سبحانه - دو دست را خلق کرده و یکی را اقوی آفریده و آن را افضل نموده .

و موافق حکمت و عدالت آن است که : اقوی و افضل را صرف افعال شریفه نمایی ، مثل برداشتن قرآن و چیزی خوردن . واضعف را در امور پست ، چون ازاله نجاست و امثال آن استعمال کنی . پس هر که خلاف این را کند از عدل ، عدول کرده و حکمت را باطل نموده .

و همچنین اگر در هنگام قضای حاجت رو به قبله نشینی نعمت خدا را در وسعت عالم و خلق جهان کفران کرده ای ، زیرا خدای - تعالی - عالم را وسعت داده و جهان را خلق نموده و بعضی از جهات را بر بعضی شرافت داده از برای اعمال شریفه ای چون :

نماز و غسل و وضو و نشستن از برای ذکر ، نه از جهت افعال پست ، مثل : قضای حاجت و آب دهان انداختن و امثال اینها .

ص: ۱۲۳۳

و اگر کسی شاخه درخت را بدون حاجتی بشکند کفران نعمت خدا را در خلق درخت و خلق دست خود کرده ، زیرا دست را از برای لغو و عبث نیافریده . و غرض از خلق درخت آن است که : نمو کند و به مرتبه ای که باید برسد [برسد] تا بندگان خدا از آن منتفع گردند . پس شکستن آن پیش از آنکه به منتهای نمو برسد به جهت امری که موجب انقطاع باشد مخالف حکمت آن است . ولی با وجود غرض صحیح ، شکستن آن جایز است ، زیرا درخت و حیوان را خداوند - سبحانه - فدای غرض انسان کرده و فرموده :

«و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا» . (۱)

و مخفی نماند که : این افعال و اعمال که موجب کفران نعمت هستند بعضی باعث نقصان قرب به خدا و پستی منزلت می شوند . و بعضی دیگر بالمره آدمی را از حدود قرب الهی می رانند و به عالم بعد می کشانند و داخل افق شیاطین می نمایند . و از این جهت بعضی را در زبان شرع ، مکروه و بعضی را حرام شمرده اند . و حقیقت امر آن است که : همه آنها کفران نعمت و مخالف مصلحت و عدول از عدالت اند . و لیکن چون خطاب تکلیف ، شامل عوام نیز هست ، که درجه ایشان نزدیک به درجه چهار پایان است . و ظلماتی بالاتر از ظلمت بسیاری از این اعمال که ظلمت میل به دنیا و رکون به آن و جهل و نادانی باشد ایشان را فرو گرفته . لهذا ظلمت بعضی از این اعمال در انسان چندان ظهوری نمی کند ، به این جهت آن را مکروه شمرده اند ،

ص : ۱۲۳۴

۱-۲۵ . یعنی : و آنچه در آسمانها و زمین بود تمام را مسخر شما گردانید . جائیه ، (سوره ۴۵) ، آیه ۱۳

زیرا معاصی و کفران نعمتهای الهی ظلمتهایی هستند که بعضی در جنب بعضی دیگر مضمحل است .

آیا نمی بینی که هرگاه بنده ای شمشیر آقای خود را بی اذن او از غلاف کشیده و از خانه بیرون آورد گناه است او را عتاب می کند . بلکه او را می زند به جهت این عمل . اما هرگاه به آن شمشیر یکی از فرزندان عزیز آقای خود را بکشد دیگر به جهت بیرون کشیدن شمشیر از غلاف بدون اذن ، اثری و حکمتی باقی نمی ماند که به آن جهت عتاب کند .

و از این جهت است که : اهل بصیرت و معرفت جمیع مکروهات را بر خود حرام می دانند . و در جزئی چیزی از آداب که انبیا و اولیا ملاحظه می نموده اند مسامحه نمی کنند .

حتی اینکه نقل شده است که : «یکی از نیکان را دیدند که گندمی تحصیل نموده و آن را تصدق می کند از سبب آن پرسیدند . گفت : یک دفعه کفش پا می کردم سهوا ابتدا پای چپ را داخل کفش کردم خواستم تلافی آن را به تصدق کنم» .

فصل : شناختن نعمتهای الهی

چون شکر نعمت موقوف است بر شناختن آن ، در اینجا فی الجمله اشاره به بعضی نعم الهیه می شود تا صاحب بصیرت را تفکر در سایر نعمتها آسان شود . پس می گوئیم بدان که : «نعمت» ، عبارت است از : هر خیر و لذت و سعادت ، بلکه هر مطلوبی . و آن بردو نوع است :

اول آنکه : آنچه لذاته مطلوب است ، نه به جهت تحصیل چیز دیگر ، یعنی : غرض از آن ، وصول به مطلوبی دیگر نیست . و این نوع ، مخصوص به

ص: ۱۲۳۵

لذات عالم آخرت است .

یعنی : لذت مشاهده جمال الهی و سعادت لقای او و سایر لذات بهشت از : بقایایی که فنا ندارد . و شادی ای که غم با آن نیست . و علمی که جهل پیرامون آن نمی گردد . و غنایی که فقر از پی ندارد . و غیر اینها از آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به هیچ خاطری خطور نکرده . و این نوع ، نعمت حقیقی و لذت واقعی است .

و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «عیشی نیست مگر عیش آخرت» . (۱)

دوم آنکه : وسیله خیر و لذتی دیگر می شود ، خواه به خودی خود هم مطلوب باشد یا نه . و آن بر چهار قسم است :

قسم اول : اخلاق فاضله و صفات حسنه ، - که در این کتاب مذکورند - و جامع همه چهار صفت ، علم و عفت و شجاعت و عدالت است . - چنانکه در اوایل کتاب مذکور شد . - و آنها با وجود اینکه خود ، موجب لذت و بهجت اند و وسیله رسیدن به لذات حقیقیه اخرویه نیز هستند . و خود این اخلاق و صفات ، لذت‌اند در دنیا و آخرت .

و نافع اند در هر دو عالم . و باعث راحت اند در هر دو سرای . و مستحسن اند در جمیع احوال .

و ضد آنها که صفات بد باشد مضر و موجب المنند در هر دو نشاء . و این قسم از نعمت ، نعمت است در دنیا و آخرت . و ادراک آن مخصوص به انسان است ، به

ص: ۱۲۳۶

خلاف سایر اقسام ، که در بعضی از آنها غیر انسان نیز با انسان شریک است . مثل لذت غلبه و استیلا ، که در بعضی حیوانات دیگر نیز یافت می شود . و مثل لذت شکم و فرج ، که پست ترین لذات است که همه حیوانات در آن شریک اند ، حتی کرم و حشرات .

قسم دوم : فضایی که متعلق به بدن انسان است . و آن چهار چیز است : صحت و قوت و طول عمر و جمال . یعنی : خالی بودن از نقص و زیادتی و عیب و استقامت قامت و تناسب اعضا .

قسم سوم : نعمتهای دنیویه خارجه از بدن است ، که عبارت از : مال و جاه و اهل و قبیله است .

قسم چهارم : اسبابی که فی الجمله مناسبتی با اخلاق حسنه و فضایل ربانیه دارد ، که هدایت از جانب خدا و رشد او و تسدید و تایید از او باشد . و جمله این چهار قسم از نعمت ، بعضی به بعضی دیگر موقوف است . تا منتهی شود به سعادت حقیقیه که لذت آخرت باشد .

و نوع اول که نعمتهای عالم آخرت باشد که مطلوب حقیقی هستند تفصیل و اسباب آنها چیزی است که عقول ما از ادراک اندکی از آنها قاصر ، و قوه بشریه از شرح و بیان آن عاجز است .

و اما آن چهار قسم دیگر - همچنان که بیان شد - هر یک از آنها به چهار قسم منقسم می شود که مجموع شانزده قسم بوده باشد .

پس هر یک از آن شانزده قسم ، موقوف است بر اسباب بسیار ، و از

برای آن اسباب نیز اسباب بی شمار است تا منتهی شود به حضرت مسبب الاسباب . و کسی که اندک تفکر نماید می داند که : هر یک از این اسباب موقوف است بر اسباب و نعمتهای به هم پیوسته که از شماره بیرون و از حد شرح و بیان افزون است .

مثلا: یکی از نعمتهایی که در مراتب اخیره واقع است نعمت صحت است ، و تحقق آن موقوف است بر نعمتها و سببهای بی نهایت ، که یکی از آنها چیزی خوردن است . و آن موقوف است بر نعمتهای بسیار ، که شرح آن در قوه بشر نیست . و لیکن در اینجانبعضی از نعمتهایی را که اکل بر آنها منوط است بر سیل اجمال ذکر می کنیم تا متامل ، تتمه را بر آن قیاس نماید .

پس می گوئیم : نعمت چیزی خوردن ، محتاج است به فهمیدن غذا ، و میل و رغبت به آن ، و اراده و عزم بر خوردن و بر تحصیل آن ، و بر یافت شدن غذایی که توان خورد ، و به اصلاح آن و به اسبابی که آن را به هر شخصی برساند ، و بر قوت خائیدن و فرو بردن و هضم نمودن و دفع کردن ، و به سایر اعمالی که از قوای باطنیه صادر می شود تا جزء بدن گردد . و به ملائکه چند که موکل اند بر هر یک از این افعال مذکوره . و ما فی الجمله تفصیل این افعال را در چند فصل بیان می نمایم .

فصل : فهمیدن و درک غذا قبل از خوردن

اموری که چیز خوردن بر آن موقوف است فهمیدن غذای خوردنی است ، به اینکه :

آن را بار دیگر خود ببیند و بچشد و ببوید

ص: ۱۲۳۸

و لمس نماید، یا تمیز بعضی از اوصاف آن را که محتاج بر این امور است بکند. و موافق طبع را از مخالف، امتیاز دهد. پس «نعمت اکل»، محتاج است به: قوه باصره و ذائقه و شامه و لامسه.

پس خداوند - سبحانه - این قوا را آفریده. و اسبابی که خلق این حواس موقوف است بر آنها بی حد و نهایت است. و متعرض بیان آنها شدن مقدور ما نیست.

و بعد از آنکه غذا را فهمید و نیک و بد آن را تمیز داد محتاج است به قوه دیگر که اوصاف غذایی را که فهمیده در خاطر خود ضبط کند که چون دوباره آن غذا حاضر شود بداند که: این همان غذایی است که موافق طبع یا مخالف آن است که سابق آن رافهمیده. که قوه حس مشترک است که خلق آن نیز به اسباب بی نهایتی موقوف، که شرح آنها در این مقام غیر مقدور است.

و اگر فهمیدن انسان منحصر بودی به حواس ظاهریه و حس مشترک، مانند سایر حیوانات فهم او ناقص بودی. و ادراک او منحصر در چیز حاضر بودی. و راهی به ادراک عواقب امور نداشتی، مانند بهایم. و از این جهت است که آنها هر چیزی که لذت حالی بخشد می خورند اگر چه کشنده آنها باشد. پس تمیز صلاح و عافیت و فساد آن موقوف به قوه دیگر بود.

پس حق - سبحانه و تعالی - از برای انسان قوه عاقله را آفرید که: به واسطه آن مضرت و عافیت و منفعت آنها را درک نماید

. و همچنین با آن ، درک کند کیفیت ترکیب اطعمه و پختن آنها و مهیا کردن اسباب آنها را . پس عاقل منتفع می شود از چیزی خوردن که سبب صحت است . و این پست ترین فایده های آفریدن عقل است . و اسبابی که خلق عقل بر آنها موقوف است ، ادراک آنها در قوه بشر نیست . و این بیان قلیلی از نعمتهایی است که در ادراک غذا ، آدمی را احتیاج به آنهاست .

فصل : رغبت آدمی به غذا

چون نعمتهایی را که ادراک غذا بر آنها توقف دارد مجملـ دانستی بدان که : ادراک غذا و فهمیدن آن مطلقا فایده نمی بخشد مادامی که خواهش به آن نباشد . و آدمی شوق و رغبت به آن نداشته باشد . همچنان که بیمار طعام را می بیند و می داند که آن بهترین چیزهاست از برای او و لیکن چون رغبت او ساقط شده است از آن کناره می کند .

پس چیزی خوردن بعد از فهمیدن غذا ، به رغبت آن موقوف است . لهدا خدای - تعالی - گرسنگی را خلق کرده و بر انسان مسلط ساخت ، مثل طلبکاری که او رامضطرب سازد . و اگر این رغبت ، بعد از خوردن قدر ضرورت ، زایل نشدی هر آینه آدمی خوردی تا هلاک شدی . پس سیری و کراهت طبع از طعام را آفرید تا بعد از خوردن قدر حاجت ، چیزی خوردن را ترک نماید .

و آدمی را مانند زرع قرار نداد که هرگاه آب در بیخ آن جاری باشد به خودمی کشد تا فاسد گردد . و از این جهت محتاج به شخصی است که گاهی آن را آب دهد و زمانی سد کند

و چون محض رغبت و خواهش ، بدون عزم و اراده برداشتن طعام ، و خوردن ، ثمره نداشت حق - جل و علی - در آدمی اراده را آفرید .

و بسا باشد که محتاج به قوه غضبیه باشد تا کسی را که خواهد غذای او را بگیرد از خود مندفع سازد . پس قوه غضب را در او خلق کرد . و هر یک از این گرسنگی و سیری و اراده و غضب ، بر اسباب بی نهایت محتاج است . و چون مجرد فهمیدن غذا و گرسنگی و اراده غذا خوردن فایده ندارد مادامی که قدرت بر تحصیل غذا و برداشتن آن نداشته باشد پس اکل غذا موقوف است بر آلات و اعضایی که آدمی آن را طلب کند . و برجوارحی که آن را بردارد .

پس به این جهت پروردگار حکیم اعضایی از برای حیوانات آفرید که تو ظاهر آنها را می بینی و از اسرار و حکمت‌های آن غافل و بی خبری .

بعضی از آنها را به جهت طلب غذا خلق فرمود ، چون : دو پا از برای انسان ، وبال و پر از برای مرغ و چهار دست و پا از برای چهار پایان . و بعضی دیگر را به جهت دفع کسی که مانع از تحصیل غذا باشد آفرید . پس بعضی حیوانات را شاخ داد . و برخی را دندان عطا فرموده . و پاره ای را چنگال ارزانی داشت . و بعضی دیگر را نیش کرامت کرد . و از برای انسان ، اسلحه آفرید .

و بعضی دیگر از اعضا را به جهت بر گرفتن غذا مقرر فرمود ، چون

ص: ۱۲۴۱

: دست از برای انسان . و منقار از جهت مرغان . و دهان از برای سایر حیوانات ، - فسبحانه سبحانه جل شانہ - . و از برای هر یک از این اعضا ، اسباب بی نهایت و حکمت‌های بی غایت است که بیان آنها در قوه احدی نیست .

فصل : حکمت‌های نهفته در دانه گندم

عمده آنچه چیزی خوردن بر آن موقوف است غذاهای خوردنی است . و در خلق آنها عجایب بسیار ، و اسباب بی شمار است ، که از حیز شرح بیرون . و اطعمه ای که خداوند رؤوف آفریده عدد آنها از حد و حصر افزون است . و ما همه را می گذاریم و دست به یک دانه گندم می زنیم و اندکی از اسباب و حکمت‌های آن را بیان می کنیم .

پس بدان که : حکیم علی الاطلاق ، در دانه گندم قوه ای آفرید که مانند انسان غذای خود را که آب باشد به خود می کشد . پس نمو آن موقوف است بر اینکه : در زمینی باشد که در آن باشد . و باید زمین سستی باشد که هوا در خلل و فرج آن داخل شود . پس اگر تخم آن را در زمین سخت بریزند سبز نمی شود . و چون نمو آن به هوا موقوف بود و هوا به خودی خود به سوی آن حرکت نمی نمود و در آن نفوذ نمی کرد لهذا باد را آفرید تا هوا را حرکت داده خواهی نخواهی آن را در گیاهها نفوذ دهد . و چون محض همین در نمو آن کافی نبود ، زیرا سرمای مفرط مانع از نمو کامل آن بود لهذا بهار و تابستان را خلق کرد تا به حرارت این دو فصل ، زرع و ثمر نمو نماید .

پس این

ص: ۱۲۴۲

چهار سبب است که : نمو دانه گندم به آنها محتاج است . و چون سیر آبی زمین زراعت از آب دریاها و رودخانه ها و چشمه ها ، به کشیده شدن آن از نهرها وجویها موقوف بود ، اسباب همه را آفرید و ما یحتاج همه را خلق کرد . و چون بسیاری از زمینها بلند بود که آب چشمه و کاریز به آن نمی نشست ، ابرهای آبکش را به وجود آورد و بادهای راننده را بر آنها گماشت تا آنها را به اطراف عالم بدوانند . و در اوقات خاصه به قدر حاجت آبهای خود را به زمینها افشانند . و بر روی زمین کوههای بسیار قرار داد تا چشمه های آن را محافظت کنند که به تدریج به قدر ضرورت بیرون آیند ، که اگر نه چنین بودی همه آنها به یک دفعه بر روی زمین جاری شدی ، و عالم را ویران و خراب ساختی . و نعمتهای الهی و حکمتهای غیر متناهی ، که در خلقت ابر و باد و باران و دریا و کوه هست از حد بیان خارج است .

و چون آب و زمین هر دو به حسب مزاج ، سرد بودند و ضروری بود در نموزراعت از حرارتی ، پس خداوند حکیم خورشید را آفرید و آن را با وجود دوری از زمین ، سبب حرارت گردانید تا به حرارت آن زراعات به سر حد کمال خود رسند . و در ماه ، خاصیت ترطیب قرار داد تا به رطوبت آن ، میوه ها از سختی و صلابتی که در ابتدادارند نرم شوند . و اینها پست ترین حکمتهای خورشید و ماه است . و از برای ایشان فواید و مصالح بی نهایت

است ، که شرح آن متصور نیست . بلکه هر ستاره ای که در آسمان است از برای فواید بی پایان خلق شده که تعداد آنها در قوه بشر نیست .

و از آنچه گفتیم به ظهور پیوست که : نمو زراعات و نباتات تمام نمی شود مگر به آب و هوا و ماه و خورشید . و وجود تاثیر اینها موقوف بر وجود آسمانها و حرکات آنها . و حرکات افلاک موقوف است به ملانکه که آنها را برگردانند . و همچنین اسباب به هم پیوسته است تا منتهی به مسبب الاسباب گردد .

«خور» (۱) و ماه و پروین ، برای تواند***قنادیل سقف سرای تواند

فصل : تصرفات لازم برای تحصیل نان

و شکی نیست که : همه آنچه از زمین می روید و از حیوانات حاصل می شود خوردن آن ممکن نیست مگر به تصرفی در آن ، از جدا کردن لب آن از قشر . و پختن و پاک کردن و ترکیب نمودن و غیر اینها . و اصلاح هر یک از اطعمه موقوف است بر افعال و اعمال خاصی بی شمار . و چون بیان آن در هر غذایی به جایی منتهی نمی شود لهذا دست به یک گروه نانی می زنی ، زیرا بیان جمیع آنچه یک گروه نان به آن موقوف است ممکن نیست .

پس می گوئیم : اول چیزی که این نان به آن موقوف است زمین است . بعد از آن افکندن تخم در آن . بعد از آن ، گاوی که آن را شیار کند ، و آلات شیار . سپس پاک کردن زمین از خس و خار ، و آن را آب دادن در اوقات خاصه تا دانه آن بسته گردد .

آنگاه محتاج است به درویدن و

ص: ۱۲۴۴

دسته کردن و پاک کردن و صاف نمودن . و چون این امور به انجام رسید ضروری است آرد کردن آن و خمیر نمودن و پختن .

و نظر کن در شماره این افعال و متذکر شو سایر اعمالی را که مذکور نشده است . و به خاطر آور عدد اشخاصی که متوجه این امور می گردند . و آلاتی که در تمام این امور ضروری است از چوب و آهن و سنگ و غیر اینها .

و تامل کن در افعال و اعمال اهل صنعت در ساختن آلات زراعت و درو کردن و گندم پاک کردن و آسیا ساختن و خمیر کردن و نان پختن . و احتیاج هر کدام به آلات بی حد است .

و بعد از اینها دیده بصیرت بگشا و ببین که : خداوند عالم چگونه الفت میان اهل همه این صنعتها افکنده و انس و محبت میان ایشان قرار داده تا در یک جا جمع شوند و شهرها و ده ها برپا کنند . و خانه های خود را در جوار یکدیگر ترتیب دهند . و بازارها و کاروانسراها بنا نهند ، تا از یکدیگر منتفع شوند .

و اگر چون وحوش ، طبع ایشان از یکدیگر متنفر ، و آرای ایشان متفرق بودی ، سلسله جمعیت ایشان انجام نپذیرفتی . و امر معیشت ایشان منتظم نگردیدی . و چون در جبلت ایشان عداوت و کینه و حسد و طمع و انحراف از طریق حق حاصل است و به این جهت بسا بودی که به واسطه اغراض و هواهای خود در مقام ایذای یکدیگر بر می آمدند و به تدریج منجر به دوری و منافرت ، که باعث خرابی بلاد است می شد

ص: ۱۲۴۵

پس خداوندگار ، پیغمبران صاحب شوکت را با کتاب و شریعت به میان ایشان فرستاد تا رفع نزاع از میان ایشان نماید .

و اوصیا را جانشین پیغمبر گردانید تا نشر شرایع ایشان را کند .

و علما را ورثه ایشان ساخت تا در مدتهای طولانی شریعت ایشان را محافظت نماید .

و پادشاهان ذو الاقتدار را بر انگیزانید تا قهرا و جبرا مردم را بر شریعت آنها بدارند . و هر که اراده تخلف نماید او را سیاست کنند . و هیبت و خوف پادشاهان را در دل مردم افکند تا سر از اطاعت ایشان نیچند .

پس آبادانی شهرها و ولایتها به صلاح حال رعایا و زراع و اهل حرفت و صناعت و تجارت موقوف ، و اصلاح ایشان به سلاطین است . و اصلاح سلاطین به علما . و اصلاح علما به انبیا . و اصلاح انبیا به ملائکه . و اصلاح ملائکه به بالاتر . و همچنین تامنتهی گردد به حضرت ربوبیت ، که سرچشمه هر انتظام و مشرق هر حسن و جمال است .

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : هر که تفتیش نماید می داند که : امر یک گرده نان اصلاح نمی پذیرد مگر به واسطه عمل چندین هزار هزار ملائکه و اهل صنعت از آدمیان . و چون جمیع اطعمه در هر مکانی به وجود نمی آید . و جمیع آلات ضروریه از برای اصلاح طعامی در یک شهر یافت نمی شد ، زیرا از برای وجود هر یک شرایطی بود که : ممکن نبود در همه اماکن میسر گردد . و بندگان در روی بسیط زمین متفرق و منتشر بودند

ص: ۱۲۴۶

و از هر طایفه بسیاری از آنچه به آن محتاج اند دور بود ، بلکه بیابانها و دریاها و کوههای عظیمه فاصله بود . لهذا خداوند حکیم حرص مال و شوق سود را برابر با تجارت مسلط ساخت . و ایشان را مسخر گردانید تا متحمل زحمتهای و محنتها گردند . و سفرهای دور و دراز کنند . و سرما و گرما را بر خود قرار دهند . و بیابانها و دریاها را قطع نمایند ، و ما یحتاج مردمان را از مشرق تا به مغرب و از مغرب تا به مشرق نقل کنند . و چون پیاده رفتن در قوه ایشان نبود و بار بر دوش کشیدن ایشان را میسر نه ، پس حیوانات بارکش را آفرید و ایشان را مسخر انسان گردانید تا متحمل بارهای گران ایشان شده و تن به زیر احمال و اثقال ایشان داده و بر گرسنگی و تشنگی صبر نموده و بارهای ایشان را به مقصد می رسانند . و کیفیت ساختن کشتیها را به ایشان تعلیم نمود . و باد موافق را امر فرمود تا آنها را به سلامت از دریاها و هولناک به ساحل رسانند .

فصل : طبقات و اصناف ملائکه و اعمال ایشان

چون محض وجود غذا و حضور آن و اصلاح آن فایده نمی بخشد ، مادامی که خورده نمی شد و جزو بدن نمی گردید . و این موقوف بود بر اعمال بسیار و اسباب بی شمار از خائیدن و فرو بردن و هضم در معده و در جگر و دفع فضلات آن و غیر اینها از افعالی که هر یک به اسباب بسیار موقوف بود . لهذا خدای - تعالی - همه را به حکمت بالغه چنانچه شاید و باید خلق کرد . - همچنان که اندکی از آنها در اوایل

ص: ۱۲۴۷

کتاب مذکور شد - و چون همه این اعمال از ملائکه موکلین به آنها صادر می گردد در اینجا به نمونه ای از خلق ملائکه اشاره می کنیم .

پس می گوئیم : طبقات ملائکه از کثرت نه به حدی است که : تصور تفصیلی یا اجمالی آنها ممکن باشد ، و ایشان را اصناف بسیار و طبقات بی شمار است . یک صنف از آنها ملائکه زمین ، و صنفی دیگر ملائکه هوا . و از آن جمله طبقه ملائکه آسمانهاست ، و ملائکه حمله عرش عظیم ، و طبقه ملائکه مسلسلین ، و ملائکه مهیمین ، و ملائکه بهشت ، و موکلین دوزخ و غیر اینها (۱) از طبقاتی که نه اسم ایشان را شنیده ایم و نه از شغل ایشان خبر داریم . و به جز خالق ایشان ، احاطه به ایشان نکرده است . و هر عملی از اعمال ، چه در آسمان و چه در زمین خالی نیست از ملکی یا ملائکه ای چند که به آن موکل هستند . مثلاً : چیزی خوردن - که کلام ما در آن است - محتاج است به این قدر از فرشتگان که تعداد و بیان آنها را نمی توان نمود .

از جمله آنکه : بعد از آنکه غذا را به دهان نهادی و خائیدی و فرو بردی ، هضم آن و مستحیل شدن به خون و گوشت و استخوان ، موقوف است به عمل ملائکه بسیار ، زیرا معلوم است که : غذا و خون گوشت ، جسمی هستند که : نه قدرتی دارند و نه شعوری و نه اختیاری و نه ادراکی تا آنکه به خودی خود مبدل شوند و از حالی به حالی بگردند .

همچنان که گندم به خودی

ص: ۱۲۴۸

خود آرد، و خمیر نان نمی شود، بلکه محتاج به اهل صناعی چند هست که ایشان کارکنان ظاهری هستند و اهل صنعت باطن، فرشتگان اند.

پس از فرو بردن غذا تا اینکه خون شود لابد است از ملائکه ای چند که آن را از حالتی به حالتی دیگر بگردانند.

و بعد از آنکه خون شد تا جزو بدن گردد محتاج به هفت ملک است، زیرا که ناچار است از ملکی که: خون را به جوار گوشت رساند، چون خون به خودی خود حرکت نمی کند و به بالا میل نمی نماید.

و ملکی دیگر می خواهد که: آن را در جوار گوشت نگاهدارد که از آنجا دور نگردد.

و ملک سیم باید که: صورت خون را از او بگیرد.

و چهارم باید که: تا هیئت گوشت و استخوان را به او پوشاند.

و پنجم ضروری است که: تا قدر زاید آن را به رگها دفع کند.

ششم باید که: تا آنچه را که گوشت شده به گوشت سابق بچسباند. و آنچه را استخوان شده به استخوان متصل سازد. و آنچه رگ و پی شده به آنها منضم نماید.

هفتم باید که: تا ملاحظه مقدار لازم را کند و به هر عضوی آنچه مناسب و لایق است رساند.

پس غذای بینی را به قدر لایق آن دهد. و غذای ران را به قدر مناسب آن. و اگر گوشتی که مناسب ران است در بینی جمع شدی خلقت آدمی فاسد گشتی. بلکه باید ملکی باشد که بداند که

: پلک چشم به آن نازکی چه قدر می خواهد . و ران به آن قطر ، چه قدر . و حدقه به آن صفا چه چیز می خواهد . و استخوان به آن صلابت چه چیز . و غذای بدن را به موافق عدل قسمت کند . و این ملائکه از جانب خداوند یکتا موکل به این افعال اند و در کار تو مشغول اند . و تو گاهی در خواب و استراحتی و زمانی در بطالت و غفلت .

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند*** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

بلکه بر هر جزئی از اجزاء ، بدن ، ملائکه بسیاری موکل اند . و مدد این ملائکه و سایر ملائکه زمین و هوا از ملائکه آسمانهاست بر ترتیبی خاص . و مدد ملائکه آسمانها از حمله عرش است . و تایید و توفیق و هدایت جمیع ایشان از حضرت مهیمن قدوس است که متفرد است به ملک و ملکوت و عزت و جبروت . و هر که خواهد کثرت ملائکه موکلین به آسمانها و زمینها و نباتات و حیوانات و ابرها و بادها و دریاها و بارانها و کوهها و غیر اینها را بداند ملاحظه اخباری را که از ائمه طاهرین - علیهم السلام - در این باب رسیده بنماید .

و چنانچه مذکور شد لابد است که : هر عملی از این اعمال به ملکی جداگانه مفوض باشد . و ممکن نیست که همه این اعمال ، رجوع به یک ملک باشد ، زیرا ملک مانند انسان نیست که در آن ترکیب و تخلیط باشد ، و از اجزای متضاده مرکب بوده باشد ، بلکه وحدانی

ص: ۱۲۵۰

الصفه است که از او جز یک فعل سر نمی تواند زد .

چنان که خدای - تعالی - به آن اشاره فرموده است :

«و ما منا الا له مقام معلوم» .

یعنی :

«هیچ یک از ما نیست مگر او را مقامی معین و امری مشخص است» . (۱)

و از این جهت میان فرشتگان ، حسد و عدوان نیست . و مثال ایشان در تعیین مرتبه هر یک مثل حواس پنجگانه است که هیچ یک حسد به شغل دیگری نمی برند و به شغل اونمی پردازند . و از این جهت است که : ایشان مانند آدمیان نیستند که گاهی اعت خداکنند و زمانی عصیان او نمایند ، بلکه بر طاعت ، مجبول ، و معصیت در حق ایشان متصور نیست . و هر کدام از ایشان را طاعت خاصی و عبادت مخصوصی است .

پس راکع ایشان همیشه راکع ، و ساجدشان پیوسته ساجد . نه در افعال ایشان اختلافی ، و نه از برای ایشان در عبادت و طاعت سستی و کسالتی . و چون فی الجمله عدد ملائکه ارضیه که همین موکل بعضی از افعال یک لقمه غذا خوردن و سایر اعمال باطنیه و ظاهریه خود را دانستی ، بعد از آن بر اینها بر سبیل اجمال قیاس کن سایر صنایع الهیه و افعال ربوبیه را ، که در همه عوالم پروردگار از جبروت و ملکوت و عالم ملک و شهادت از آسمانها و زمینها و آنچه در بالا و زیر و ما بین آنهاست . و یقین بدان که : عدد ملائکه موکلین به آنها از نهایت بیرون است .

و از آنچه مذکور شد که :

ص : ۱۲۵۱

هر نعمتی بر نعمتهای غیر متناهی بلکه بر اکثر نعمتهایی که خدا آفریده موقوف است ، ظاهر می شود که : هر که کفران یک نعمت را کند کفران هر نعمت را که موجود است کرده . مثلا- اگر کسی به غیر محرمی نظر کند ، به گشودن چشم ، کفران نعمت پلکها نموده . و چون چشم و پلک وابسته به سر است و خود سر وابسته به جمیع بدن است و قوام بدن موقوف به غذاست و وجود غذا موقوف به آب و زمین و هوا و باد و ابر و باران و خورشید و ماه است و تحقق اینها موقوف به آسمانها ، و حرکت آسمانها موقوف و محتاج به فرشتگان است و همه اینها مانند یک شخص اند که بعضی به بعضی دیگر وابسته است . پس این چنین کسی کفران هر نعمتی که موجود است از ثری تا ثریا کرده خواهد بود . و در این هنگام ، هیچ نبات و جماد و حیوان و آب و زمین و هوا و ستاره و فلک و ملکی نخواهد بود مگر اینکه بر او لعنت می کنند .

و از این جهت است که : در اخبار وارد شده است که : «ملائکه ، لعنت بر گناهکاران می کنند» . (۱)

و رسیده است که : «هر چیزی حتی ماهیان دریا از برای عالم ، استغفار می کنند» . (۲)

و چون آنچه را اشاره به آن شد دانستی ، تامل کن که : آیا از برای احدی ممکن است که از عهده شکر پروردگار خود برآید ؟ و چگونه این ممکن می شود ؟ و حال آنکه در هر چشم بر هم زدنی از برای هر

ص: ۱۲۵۲

۱- ۳۰. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۶۸ .

۲- ۳۱. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۶۸ .

بنده ای نعمتهای بسیار بیرون از حد و شمار است .

از آن جمله : «هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات . پس در هر نفسی دو نعمت موجود ، و بر هر نعمتی شکری واجب» .

و هر شبانه روزی بیست و چهار ساعت ، و هر ساعتی ظرف نزدیک هزار نفس است .

پس در هر ساعتی هزار شکر به همین جهت لازم است . و چون این را ملاحظه نمایی و سایر نعمتها را به نظر در آوری می دانی که : در هر روزی در هر جزئی از اجزاء بدن تو چندین هزار هزار نعمت حاصل .

«و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها» .

یعنی : «اگر بخواهید نعمت های خدا را بشمارید نمی توانید» . (۱)

گر سر هر موی من یابد زبان***شکرهای تو نیاید در بیان

موسی بن عمران گفت : «الهی ! چگونه شکر تو را کنم و حال اینکه از برای تو بر من در هر موی جسد من دو نعمت است : یکی آنکه بیخ آن را نرم ساختی و دیگر آنکه آن را خوشبو گردانیدی» . (۲)

فصل : سبب تقصیر مردم در شکر گزاری

بدان که : سبب تقصیر اکثر مردم در شکر گزاری حضرت باری - تعالی - یا کمی معرفت ایشان است به اینکه همه نعمتها از خداوند - سبحانه - است . یا کمی معرفتشان به اقسام نعمتها و افراد آنها . یا از جهت جهل ایشان است به حقیقت شکر . و گمانشان به اینکه : حقیقت شکر ، گفتن «الحمد لله» یا «الشکر لله» است یا از راه غفلت و بی التفاتی است که : به فکر ادای شکر منعم خود

ص: ۱۲۵۳

۱- ۳۲. ابراهیم ، (سوره ۱۴) ، آیه ۳۴ .

۲- ۳۳. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۱۷ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۰۷

نمی‌افتند . یا بعضی چیزها را به سبب عموم آن از برای هر کس و الفت و عادت به آن ، آن را نعمت نمی‌شمارند . چنانکه می‌بینیم که : اگر از شکر نعمت هوا که : باعث تنفس ، و زمین که : محل آرام است غافل اند . و صحت چشم و گوش خود را نعمت نمی‌شمارند ، و اگر ساعتی راه نفس ایشان قطع شود و بعد به راحت افتند یا چشم یکی از آنها کور شود و بعد بینا گردد بسا باشد که در مقام شکر آنها بر آیند . و این از غایت نادانی است ، زیرا شکر چنین شخصی موقوف بر زوال نعمت و رسیدن به آن است ثانیاً . و حال اینکه نعمت دائمی به شکر کردن سزاوارتر است .

و کسی که تامل کند می‌داند که : نعمت خدا در شربت آبی در حالت تشنگی بهتر است از مملکت همه روی زمین .

همچنان که منقول است که : «بعضی از علما بر یکی از پادشاهان وارد شد در وقتی که در دست او کوزه آبی بود و می‌خواست بیاشامد ، پس به آن عالم گفت که : مرا موعظه ای فرمای .

گفت : اگر این شربت آب را از تو باز گیرند و به تو ندهند مگر آنکه در بهای آن همه ملک تو را از تو بگیرند تو چه خواهی کرد ؟ گفت : ملک خود را می‌دهم .

گفت : پس چگونه شاد می‌شوی به ملکی که قیمت یک جرعه آبی بیش نیست ؟ . (۱)

و اگر از برای کسی از نعمتهای خدا هیچ چیز به غیر از امنیت و صحت و قوت نباشد هر آینه

ص: ۱۲۵۴

نعمت بر او عظیم است و از عهده شکر آن بر نمی آید .

و اگر در سراپای احوال مردم نظر کنی می بینی که از این سه نعمت ، غافل ، و فکرایشان در چیزهای دیگر است که وبال ایشان است . بلکه حقیقت آن است که : اگر از برای کسی به غیر از نعمت ایمان ، هیچ چیز دیگر نباشد باید عمر خود را به شکر ، صرف نماید .

و نعمت خدا را بر خود کامل بداند . بلکه عاقل باید بجز معرفت خدای و ایمان به او شاد نگردد .

و از علما و ارباب معرفت کسانی هستند که : اگر جمیع آنچه در تحت تصرف همه پادشاهان روی زمین است از حشم و خدم و خزانه و اموال و ممالک مشارق و مغارب به او بدهند به ازای آنکه یک جزء از صد جزء علم و معرفت او را بگیرندراضی نمی شود .

فصل : طریقه تحصیل شکر گزاری حضرت باری

طریقه تحصیل شکر گزاری به چند امر است :

اول : معرفت و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمت های ظاهریه و باطنیه او .

دوم : نظر کردن به پست تر از خود در امور متعلقه به دنیا ، و به بالاتر از خود در امر دین .

سیم اینکه : مردگان و اهل گورستان را به نظر در آورد و متذکر این گردد که نهایت مطلب ایشان آن است که : آنها را به دنیا برگردانند تا در اینجا متحمل ریاضت و مشقت عبادات گردند تا از عذاب آخرت مستخلص یا ثواب ایشان مضاعف گردد . پس خود را از ایشان فرض کند و چنان تصور نماید که : مطلب او

ص: ۱۲۵۵

بر آمده و دوباره به دنیارجوع نموده .

پس عمر خود را صرف اموری کند که : مردگان به جهت آنها طالب عودبه دنیا هستند .

چهارم : یاد نماید آنچه را که بر او روی داده از مصایب عظیمه و مرضهای مهلکه که امید نجات از آنها نداشت . پس چنان فرض کند که : هلاک شده و حیات حال ، و خلاصی از آن بلیه را غنیمت شمارد و شکر خدای را به جا آورد . و از آنچه بر او وارد می شود محزون و متالم نگردد .

پنجم : هر مصیبت و بلایی از بلاهای دنیا که بر او وارد شود شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن به او نرسیده ، و بر اینکه بلایی به دین او وارد نشده .

چنان که منقول است که : «مردی به بعضی از نیکان گفت که : دزد به خانه من در آمد و متاع مرا بر گرفت . گفت : شکر خدا کن اگر به جای آن دزد ، شیطان به خانه تو می آمد و ایمان تو را فاسد می کرد چه می کردی ؟ » . (۱)

و نیز هر مصیبتی که در دنیا به او می رسد عقوبت گناهی است که از او صادر شده .

پس شکر بر آن لازم است ، زیرا بعد از آنکه در دنیا عقوبت گناه به او رسید از عقوبت اخروی نجات می یابد .

چنانکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هرگاه بنده گناهی کند پس سختی یا بلایی در دنیا به او برسد ، خدا از آن کریم تر است که دوباره او را عذاب کند» . (۲)

ص: ۱۲۵۶

۱- ۳۵. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۲۷ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ .

۲- ۳۶. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۲۸ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ .

س باید شکر کند که از عقوبت آن گناه فارغ شده .

و نیز شکی نیست که : هر بلایی که به کسی می رسد سر نوشت او بوده و البته به او می رسد . پس باید شکر کند که : آمد و گذشت و از او خلاص گردید .

و نیز هر مصیبت و بلایی را اجر و ثوابی در مقابل است که به اضعاف مضاعف از آن بلا بیشتر است . - چنان که بعد از این مذکور خواهد شد - . پس شکر کند که : مصیبت اندک را متحمل شد و به اجر عظیم رسید .

و نیز هر مصیبتی که به آدمی می رسد محبت دنیا را از دل او کم می کند . و میل و علاقه به آن را اندک می سازد . و شوق به آخرت و لقای حضرت باری را زیاد می گرداند ، زیرا شکی نیست که : اگر همه امور دنیای آدمی بر وفق مراد او بود سبب انس او به دنیا می گردد ، و دنیا مانند بهشت او می شود . پس در وقت مرگ ، حسرت او عظیم ، و الم او بی نهایت می گردد . و چون مصائب دنیوی بر آدمی نازل شود دل او از دنیا سرد می شود . و دنیا بر او چون زندان می گردد ، و طلب خلاص از آن را می نماید . و این ، یکی از اسباب نجات آدمی است . پس شکر بر چیزی که باعث آن می شود لازم است .

و هان ، تا نگویی که : چگونه شکر بر بلا و مصیبت متصور است و حال اینکه : لازمه شکر ، فرح و شادی است بر

ص: ۱۲۵۷

آنچه شکر آن کرده می شود . و لازمه مصیبت ، الم و اندوه است ، زیرا که می شود امری از راهی سبب الم و حزن باشد و از راهی دیگر باعث فرح و شادی . مانند حجامتی که آدمی از برای دفع ضرر می کند .

و بدان که : با وجود آنچه مذکور شد از فضیلت بلای دنیا و باعث شدن از برای سعادت ابدیه ، چنان نیست که : بلا و مصیبت از برای همه کس بهتر از عافیت باشد . پس نباید کسی از خدا طلب مصیبت و بلا کند .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوسته به خدا پناه می جست از بلای دنیا و آخرت . و او و سایر انبیا و اوصیا ، نیکویی دنیا و آخرت را از خدا می طلبیدند و می گفتند : «ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه» . (۱)

و از شماتت اعداء و بدی قضا ، پناه می گرفتند به خدا . (۲)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود : «از خدا عافیت را طلب کنید که به غیر از معرفت و یقین هیچ چیز افضل از عافیت نیست» . (۳)

و آنچه از بعضی از عرفا نقل شده که : از خدا مصیبت و بلا سؤال می کردند ، همچنان که «سمنون محب» گفته :

و لیس لی فی سواک حظ***فکیفما شئت فاخترنی

یعنی : مرا لذتی در غیر تو نیست ، پس هر نوع که خواهی مرا آزمایش کن . از راه غلبه محبت و شوق است ، زیرا کثرت محبت بسا باشد که به گمان می اندازد که : بلا را طالب است و لیکن حقیقت ندارد

ص : ۱۲۵۸

۱-۳۷ . یعنی : خدایا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان . بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۲۰۱ .

۲-۳۸ . رک : محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۵ و سنن نسائی ، ج ۸ ، ص ۲۸۵ - ۲۵۰ .

۳-۳۹ . محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۶

آری ، هر که از جام محبت جرعه ای کشید مستی از برای او حاصل می شود . و سخنان مستان را چندان حقیقتی نیست .

پس هر چه از این قبیل کلام شنوی سخنان عاشقان است که از فرط محبت صادر شده . و شنیدن کلام عاشقان اگر چه لذتی بخشد و لیکن اعتماد را نشاید .

و منقول است که : «سمنون بعد از آنکه شعر مذکور را گفت مبتلا به درد دل شد به شدتی هر چه تمام تر . پس فریاد می زد و جزع می کرد و از خدا عافیت می طلبید . و بر درمکتب خانه ها می رفت و به کودکان می گفت : دعا کنید از برای دروغگوی خود» . (۱)

بلی هرگاه صاحب نفس قوی باشد که در قوت نفس به مرتبه قصوی رسیده و اعلی مرتبه صبر و شکر از برای او حاصل شده باشد و بلاهای دنیوی ، او را از فکر و ذکر و حضور قلب و انس به خدا و طاعت و عبادت باز ندارد و باعث نقصان دوستی او از برای خدا نشود بلا- در بعضی از اوقات از برای او بهتر است ، زیرا اهل بلا- را در عالم آخرت درجات رفیع و منازل منیع است که مخصوص اهل مصیبت و بلاست و بدون آن رسیدن به آن میسر نه .

و از این جهت بود که اعظم بنی نوع انسان از انبیا و اولیا پیوسته به انواع مصائب مبتلا بودند .

و به این سبب وارد شده است که : «اعظم بلاها موکل انبیا و اولیا است . و بعد از ایشان هر که مرتبه او بیشتر ، مصیبت او افزون تر است» . (۲)

ص: ۱۲۵۹

۱- ۴۰. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۶ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۷ .

۲- ۴۱. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۵۲ ، ح ۱ .

پس بنا بر این ، اصلح به حال مردمان از جهت بلا و عافیت به اختلاف حالات ایشان مختلف می شود .

و مؤید این مطلب است آنچه در بسیاری از اخبار وارد شده است که : «آنچه بر مؤمن وارد می شود از بلا ، یا عافیت ، یا نعمت ، یا محنت ، خیر و صلاح او است» . (۱)

و در بعضی از اخبار قدسیه رسیده است که : «بعضی از بندگان من صلاح ایشان نیست مگر فقر و مرض ، پس من هم همان را به ایشان عطا می کنم . و بعضی را صلاح نیست مگر صحت و غنا ، پس من آن را به ایشان می دهم» . (۲)

صفت سی و دوم : جزع و بی تابی

جزع و بی تابی

و آن عبارت است از : رها کردن عنان خود در مصیبت و بلا به فریاد کشیدن و آه و ناله کردن و جامه دریدن و بر خود زدن . بلکه داخل جزع است دلتنگ شدن در مصائب و ملول گشتن و پریشان شدن خاطر و عبوس کردن .

و سبب کلی آن ضعف نفس است . و این صفت ، از جمله مهلکات عظیمه است ، زیرا آن در حقیقت انکار بر قضای خدا و اکراه از حکم و فعل او است .

و از این جهت سید رسل صلی الله علیه و آله فرمود که : «تمام محنت در وقت بلا ، جزع کردن است» . (۳)

و فرمود که : «اجر عظیم با بلای عظیم است و چون خدا قومی را دوست دارد ایشان را مبتلا می سازد . پس هر که راضی شد ، رضای خدا از برای او است و هر که غضبناک گردید غضب خدا از برای او

ص : ۱۲۶۰

۱- ۴۲. رک : بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۱۵۱ ، ح ۵۲ و کافی ، ج ۲ ، ص ۲۴۶ ، ح ۵

۲- ۴۳. رک : بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۱۴۰ ، ح ۳۱ .

۳- ۱. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۷۸ .

است» (۱).

و در حدیث قدسی وارد است که: «هر که راضی نگردد به قضای من و شکر نکند بر نعمت های من و صبر نکند بر بلای من ، پس پروردگاری بجوید سوای من» (۲).

مروی است که: «چون حضرت زکریا از کفار فرار نمود و در میان درختی پنهان شد ، کفار مطلع شده به تعلیم شیطان ، اره دو سر ساختند و بر بلای درخت نهاده کشیدند تا اره به فرق همایون زکریا رسید ، بی اختیار ناله از او سر زد پس وحی الهی به زکریا رسید که : اگر یک ناله دیگر از تو بلند شود نام تو را از دیوان انبیا محو می سازم . پس زکریا دم درکشید و دندان بر جگر نهاد تا او را به دو نیم کردند» (۳).

گفتمش : این قدر آزار دل زار مکن*** گفت : اگر یار منی شکوه ز آزار مکن

گفتم : از درد دل خویش به جانم چه کنم*** گفت : تا جان بودت درد دل اظهار مکن

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «صبر ، آشکار می کند آنچه در باطن بندگان است از نور و صفا . و جزع ، ظاهر می کند آنچه در بواطن ایشان است از ظلمت و وحشت . و صبر ، صفتی است که : هر کسی ادعای آن را می کند ، وثبات نمی کند در نزد آن مگر بندگان خاص خدا . و جزع ، چیزی است که هر کس انکار آن را می نماید ، و منافقین به آن متصف اند» (۴).

فصل : صبر و شکیبایی

ضد صفت «جزع» «صبر» است . و آن عبارت است

ص : ۱۲۶۱

۱-۲. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۷۹ .

۲-۳. محجه البیضاء ، ج ۸ ، ص ۸۹ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۹۵ .

۳-۴. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۷۹

۴-۵. مصباح الشریعه ، باب ۹۱ ، ص ۴۹۸ .

از: ثبات نفس و اطمینان آن، و مضطرب نگشتن آن در بلایا و مصائب، و مقاومت کردن با حوادث و شداید، به نحوی که: سینه او تنگ نشود. و خاطر او پریشان نگردد. و گشادگی و طمانینه که پیش از حدوث آن واقع است زوال نپذیرد. پس زبان خود را از شکایت نگاهدارد. و اعضای خود را از حرکات ناهنجار محافظت کند. و این صبر در شداید است که ضد آن جزع است.

و از برای صبر، اقسام دیگر نیز هست. مثل: صبر در معارک و جنگها که از افراد شجاعت است. و صبر در حال غضب، که حلم است. و صبر در مشقت طاعت و عبادت.

و صبر بر مقتضیات شهوت. و صبر بر زهد در دنیا، و غیر اینها.

و از این ظاهر می گردد که: اکثر اخلاق، داخل صبر است.

و از این جهت بود که: چون از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ایمان سؤال کردند، فرمود که: «آن صبر است» (۱).

و مطلق صبر، عبارت است از: مقاومت کردن نفس با هوا و هوس خود. و ثبات قوه عاقله، که باعث دین است در مقابل قوه شهویه، که باعث هوا و هوس است، زیرا پیوسته میان این دو جنگ و نزاع قائم، و حرب و جدال واقع است. و دل آدمی میدان محاربه آنها است. و مدد باعث دین، از ملائکه است که لشکر الهی هستند.

ص: ۱۲۶۲

و مدد باعث هوا و هوس ، از شیاطین است .

پس اگر قوه عاقله ثبات قدم ورزید تا به امداد ملائکه بر قوه شهویه غالب گشت و براین حال باقی ماند ، غلبه با لشکر خداست ، و صاحب آن داخل در زمره صابرين است .

و اگر قوه عاقله مقهور شد و باعث هوا و هوس به امداد شیاطین غلبه نمودند ، صاحب آن به سپاه شیاطین ملحق می گردد .

پس اگر غلبه از طرف عقل باشد و چنان مستقل باشد که بالکلیه لشکر شیطان رامخدول گرداند که دیگر از برای ایشان قوه نزاع نماند در این وقت نفس در مقام اطمینان مستقر می شود . و از پس پرده های جمال مطلق به خطاب مستطاب :

«یا ایتهای النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» (۱)

سرافراز می گردد .

و اگر غلبه با حزب شیطان باشد و چنان لشکر الهی را مغلوب سازند که دیگر قوه مقاومت از برای او نماند . و از برای ایشان در جد و اجتهاد مایوسی حاصل گردد ، در این هنگام نفس شریفه قدسی را که سر الهی و امانت خدایی است به لشکر شیطان تسلیم می کند . مانند کسی که عزیزترین فرزندان خود را که به جمیع کمالات آراسته باشد به دست خود تسلیم دشمنان کافر نماید تا او را در مقابل او مانند گوسفند ذبح کنند و در حضور او به آتش بسوزانند .

بلکه به چندین مراتب ، حال او از چنین شخصی بدتر خواهد بود . و اگر هیچ طرف ، غالب نگردد بلکه نزاع میان ایشان قائم باشد ، گاهی غلبه از این طرف باشد و زمانی از آن

ص: ۱۲۶۳

۱-۷. یعنی : ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام امروز به حضور ، پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی (از اعمال) توست . فجر ، (سوره ۸۹) آیه ، ۲۸-۲۷ .

طرف چنین نفسی هنوز در مقام مجاهده است . و باید امیدوار به لطف پروردگار باشد . چنانچه خدای - تعالی - می فرماید :

«خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان يتوب علیهم» .

یعنی : «اعمال نیک و بد رابه هم سرشته اند و شاید خدا ایشان را به سوی خود بازگرداند» . (۱)

و مخفی نماند که : باعث صبر در بلا یا و محن چند چیز می شود :

اول : اظهار قوت نفس و اطمینان دل در نزد مردم تا در نزد ایشان پسندیده و قوی دل محسوب شود .

همچنان که منقول است که : «معاویه در مرض موت خود اظهار بشاشت و خرمی می نمود . و از شکایت و ناله احتراز می کرد و می گفت :

و تجلدى للشامتین اریهم*** انی لریب الدهر لا اتضعع

یعنی : جرات و مردانگی من از برای شماتت کنندگان از آن است که : به ایشان بنمایم که من از حوادث روزگار متزلزل نمی گردم . (۲)

و این مرتبه صبر عوام است ، که همین ظاهر حیات دنیا را می شناسند و از عالم آخرت غافل اند .

دوم : توقع ثواب و رحمت ، و امید وصول به درجات رفیعه در خانه آخرت . و این صبر طایفه زهاد و پرهیزکاران است . و اشاره به این صبر است که فرموده اند : «انما یوفى الصابرون اجرهم بغير حساب» .

خلاصه معنی آنکه : «اجر صبر کنندگان ، بی حساب به ایشان عطا کرده می شود» . (۳)

سوم : بهجت و لذت یافتن به آنچه از جانب خدا وارد می شود ، زیرا هر چه ازدوست می رسد مطلوب است

ص: ۱۲۶۴

۱- ۸. توبه ، (سوره ۹) ، آیه ۱۰۲ .

۲- ۹. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۸۴

۳- ۱۰. زمر ، (سوره ۳۹) ، آیه ۱۰ .

. و دوست ، مشتاق التفات دوست است ، و از آن لذت می یابد . و اگر چه به امتحان کردن به بلا و ستم باشد .

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش***بهر خشنودی شاه فرد خویش

و این صبر اهل محبت و معرفت است . و اشاره به این مرتبه از صبر است که فرموده اند :

«و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه» .

یعنی : «بشارت ده صبر کنندگان را که چون مصیبتی به ایشان رسید گویند : ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست . ایشان اند که صلوات پروردگار برایشان و رحمت او بر ایشان است» . (۱)

و در احادیث وارد است که : «حضرت امام محمد باقر علیه السلام جابر بن عبد الله انصاری (۲) را دید که پیری او را فرو گرفته و مرض و ناخوشیها بر او احاطه کرده . فرمود :

چگونه می بینی حال خود را ؟ عرض کرد که : فقر را دوست تر دارم از غنا . و مرض ، محبوب تر است در نزد من از صحت . و مرگ را رغبت بیش از زندگانی دارم . حضرت فرمود : اما ما اهل بیت ، محبوب تر نزد ما چیزی است که از خدا بر ما وارد می شود از فقر و غنا و مرض و صحت و موت و حیات . جابر برخاست و میان دو چشم حضرت را بوسید و گفت : راست فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که به من فرمود : ای جابر ! به خدمت یکی از فرزندان من خواهی رسید

ص: ۱۲۶۵

۱- ۱۱. بقره ، (سوره ۲) آیات ، ۱۵۶- ۱۵۴ .

۲- ۱۲. «جابر بن عبد الله انصاری» از اکابر اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و از حاضرین جنگ بدر و هیجده غزوه دیگر بوده و در جنگ «صفین» در رکاب حضرت علی علیه السلام نیز حضور داشت و در اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام به زیارت قبر مطهر آن حضرت مشرف گردید . او عاقبت در سال ۷۸ هجری درنود و چهار سالگی در مدینه منوره از دنیا رفت . رک : ریحانه الارب ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ .

که اسم او موافق اسم من باشد و حقیقت علم ها را بشکافد». (۱)

فصل : صبر در حال رفاهیت و نعمت

بدان که : همچنان که صبر در بلایا و مصیبت است ، همچنین رفاهیت و نعمت نیز محتاج به صبر است .

و بیان این مطلب آنکه : هر چه از برای بنده در دنیا حاصل می شود یا موافق خواهش و طبع او هست ، یا نیست ، بلکه کراهت از آن دارد . و در حال فوز به سعادات ، به صبر موقوف است زیرا در حالت رفاهیت و حصول آنچه موافق خواهش است مثل صحت و وسعت اموال و رسیدن به جاه و مال و کثرت قبیله و عیال ، هرگاه صبر و خودداری نکند و خود را ضبط نتواند نمود از فرو رفتن در آنها و مغرور شدن به آنهاطاعی و یاغی می شود و سرکشی آغاز می نماید .

چنانکه خدای - تعالی - می فرماید :

«کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی» .

یعنی :

«انسان چون خود را مستغنی دید طغیان می ورزد» . (۲)

و از این جهت است که : یکی از بزرگان دین گفته : «مؤمن ، بر بلا صبر می کند ، اما صبر نمی کند بر حال عافیت مگر بنده صدیق» . (۳)

و از این جهت بود که چون دنیا وسعت به هم رسانید بر صحابه پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و از تنگی معاش بیرون آمدند گفتند که : خدا امتحان کرد ما را به رنج و محنت بر آن صبر کردیم . و امتحان کرد به فتنه رفاهیت پس قدرت بر صبر آن نداریم» . (۴)

و از این راه خدای - تعالی -

ص: ۱۲۶۶

۱- ۱۳. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۸۵ .

۲- ۱۴. علقی ، (سوره ۹۶) ، آیه ۶ .

۳- ۱۵. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ .

۴- ۱۶. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ .

فرمود :

«یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم و اولادکم عن ذکر الله» .

یعنی : «ای کسانی که ایمان آورده اید ! مشغول نسازد شما را مالهای شما و فرزندان شما از یاد خدا» . (۱)

و فرمود : «ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم» .

یعنی : «به درستی که از زنان و فرزندان شما هستند که دشمنند با شما» . (۲)

و معنی صبر بر متاع دنیا در حال وسعت و رفاهیت آن است که : به آنها مطمئن نشود ، و خاطر جمع نگردد . و بدانند که : آنها در نزد او به عنوان عاریه است و به زودی از او پس گرفته خواهد شد . پس غرق تنعم و تلهذذ نگردد . و بر کسانی از مؤمنین که آنها را ندارند تکبر و تفاخر نکند . و حقوق خدایی را از مال خود صرف نماید به مصارف آنها . و حق الهی را از بدن خود باعانت مخلوقین به جا آورد . و از منصب و جاه خود به اعانت مظلومین ادا کند . و همچنین در سایر نعمتهای الهیه .

و سر در اینکه صبر در این حال ، دشوارتر است از صبر بر بلا ، آن است که : این صبر با وجود قدرت و اختیار متحقق می شود و لیکن در بلا و مصیبت ، اختیاری نیست . و چاره ای بجز صبر ندارد .

و از این روست که : گرسنه و صبر بر گرسنگی در وقتی که طعام حاضر نباشد آسان تر است از صبر نمودن با وجود حضور طعام .

و اما اموری که موافق خواهش و طبع

ص: ۱۲۶۷

۱-۱۷. منافقون ، (سوره ۶۳) ، آیه ۹ .

۲-۱۸. تغابن ، (سوره ۶۴) ، آیه ۱۴

نیست بر سه قسم است :

اول : اموری که به اختیار بنده و قدرت او است ، مثل : طاعت و معصیت .

اما صبر بر طاعت و عبادت : از آن راه دشوار است که : طبع آدمی طالب قهر و غلبه و برتری است و بندگی و ذلت بر او مشکل است و با وجود این ، بعضی را از جهت کسالت راغب نیست . و بعضی دیگر را از راه بخل بر او گران است . و بعضی به هر دو جهت .

پس هیچ عبادتی خالی از راه مشقتی نیست . و از این جهت محتاج به صبر است . و باوجود این ، صحت عبادت توقف دارد بر حالاتی چند که به آن سبب صعوبت و گرانی او بیشتر می شود ، زیرا پیش از عمل باید سعی نماید در خالص ساختن نیت خود از برای خدا . و دور کردن آن از شوائب ریا در حال اشتغال به عمل . و باید جهد بلیغ به جا آورد در اینکه از یاد خدا غافل نشود . و حضور قلب را از دست ندهد . و به وظایف و آداب آن اخلاص نماید .

و بعد از آن باید متوجه خود باشد که : عجب به او راه نیابد . و به جهت خودنمایی در مقام اظهار آن بر نیاید . و عمل خود را باطل نگرداند .

و اما صبر بر معصیت : از آن راه صعوبت دارد که : جمیع آنها از چیزهایی است که نفس به آنها خواهش دارد و راغب به آنها است . و از این جهت است که : صبر نمودن از معصیتهایی که

ص: ۱۲۶۸

آدمی به آنها معتاد شده و الفت گرفته مشکل تر است . و الفت و عادت باخواهش نفس ضم [ضمیمه و بهم ، پیوسته] شده در این وقت دو لشکر از لشکرهاى شیطان پشت به یکدیگر می دهند و به این جهت غلبه بر ایشان مشکل می گردد .

و هر معصیتی که ارتکاب آن آسان تر است ، صبر از آن ، و ترک نمودن آن دشوارتر . و به این جهت ترک معاصی زبان چون دروغ و غیبت و هرزه گویی بسیار مشکل است . بلکه صبر از آن را ، از همه معاصی شدیدتر شمرده اند . و به این جهت تاکید تمام وارد شده که : هر کسی باید سعی کند در حفظ زبان خود . و هر سخنی که خواهد بگوید ابتدا در آن تامل بکند تا مشتمل بر معصیتی نباشد . و چون در آن معصیتی بیند زبان خود را از آن نگاهدارد . و اگر زبان او به اطاعت او نباشد عزلت اختیار کند و از تکلم با مردمان کناره گیرد تا زبان او به اطاعت او در آید .

و چون معصیت دل به فکرهای فاسده و وساوس بیهوده باطله بسیار از زبان آسان تر است ، زیرا آن احتیاج به دیگری ندارد و به این جهت ترک آن و صبر نمودن از آن در غایت اشکال است .

حتی اینکه بعضی گفته اند که : «ترک آن مقدور نیست مگر از برای کسی که همه فکرهای آن یک فکر گردد . و دل او را فکر خدا چنان فرو گیرد که : دیگر به هیچ یادی نپردازد» .

و بیشتر فکرهای آدمی یا در امری است که : گذشته است

و دسترسی به آن نیست ، یاد امری است که : آینده است و نمی داند چه خواهد شد . و هر کدام که باشد فکر باطل و تضييع روزگار است ، زیرا مایه تحصیل سعادت ، و کمال دل است . پس هرگاه لحظه ای دل ، غافل شود از یاد خدا و فکر در معارف الهیه ، آدمی مغبون و محروم است .

دوم : در اموری که حصول آنها مقدر آدمی نیست و لیکن قدرت بر مکافات آن دارد ، مثل اذیتی که از دیگری به او برسد . و مکروهی از آن نسبت به او صادر شود ، زیرا آن اذیت به اختیار خود به او نرسیده و لیکن قدرت بر مکافات و انتقام از اذیت رساننده دارد . و صبر بر این ، آن است که : ترک مکافات کند و از انتقام او در گذرد . و این از مراتب عالیه صبر است . و از این جهت خدای - تعالی - به پیغمبر خود خطاب فرمود که :

«فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل» .

یعنی : «صبر کن همچنان که پیغمبران اولو العزم صبر کردند» . (۱)

و فرمود : «فاصبر علی ما یقولون» .

یعنی : «صبر کن بر آنچه می گویند» . (۲)

و فرمود : «و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین» . (۳)

خلاصه معنی آنکه : «اگر انتقام کشید و عقاب کنید ، مثل آنچه به شما کرده اند به جا آورید . و اگر صبر کنید و از انتقام بگذرید آن از برای اهل صبر بهتر است» . (۴)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه

ص: ۱۲۷۰

۱- ۱۹. احقاف (سوره ۴۶) ، آیه ۳۵ .

۲- ۲۰. طه (سوره ۲۰) ، آیه ۱۳۰ .

۳- ۲۱. نحل (سوره ۱۶) ، آیه ۱۲۶ .

۴- ۲۲. نحل ، (سوره ۱۶) ، آیه ۳۵

و آله فرمود که: «تو صله به جا آور نسبت به کسی که از تو قطع کند. و عطا کن به کسی که تو را محروم می سازد. و عفو کن از کسی که تو را ظلم می کند». (۱)

مروی است که: «روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غنیمتی را میان اصحاب خود قسمت می فرمود، یکی از اعراب به مسلمین گفت که: در این قسمت، خدا را ملاحظه نکرد. و چون این سخن به سمع همایون سید رسل صلی الله علیه و آله رسید گونه های مبارک او سرخ شد، پس فرمود: خدا رحمت کند برادرم موسی را که بیش از این اذیت به او رسانیدند و او صبر کرد». (۲)

سوم: در اموری که مطلقا اختیاری و قدرتی در آنها از برای بنده نیست مانند: بلاها و مصایب دنیوی و حوادث دهریه.

و صبر بر آنها بسیار شدید و گران، و تحمل آنها صعوبت بی پایان دارد. و کسی را مرتبه صبر بر آنها حاصل نمی شود مگر اینکه سرمایه صدیقین و مقربین با او باشد. و رسیدن به آن، موقوف بر معرفت کامل و یقین تام است.

و از این جهت سید رسل صلی الله علیه و آله فرمود که: «خداوندا! سؤال می کنم از تو یقینی را که بر من سهل و آسان کند جمیع مصیبت های دنیوی را». (۳)

فصل: ثمراتی که بر صبر مترتب می شود

چنان که مذکور شد مرتبه صبر بر بلاها و محن از مراتب رفیعه و درجات منیعه است.

و صبر، منزلی است از منازل دین، و مقامی است

ص: ۱۲۷۱

۱- ۲۳. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۲۵. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۶۲.

۲- ۲۴. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۲۵. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۶۲.

۳- ۲۵. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۲۶. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۶۳.

از مقامات موحدین . و به واسطه آن ، بنده در سلک مقربان بارگاه احدیت داخل ، و به جوار حضرت احدیت واصل می گردد .

و تا کسی صبر را شعار خود نسازد به مراتب ارجمند فایز نگردد . و تا آدمی جرعه بلا را لا ابالی وار سر نکشد قطره ای از جام محبت نچشد .

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست***عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

صبر ، بنده را به درجات بلند و مقامات ارجمند می رساند . و او را بر مسند عزت ، و تخت سعادت می نشاند .

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت***میوه شیرین دهد پر منفعت

و خداوند عالم - جل شانہ - بیشتر خیرات را نسبت به صبر داده است . و اکثر درجات بهشت را به آن متعلق فرموده . و آن را در هفتاد و چند موضع از کتاب خود ذکر فرموده . و اوصاف بسیار از برای صابریین ثابت کرده . و از برای ایشان صلوات و رحمت و هدایت را قرار داده . و مژده بودن خود را با ایشان به ایشان رسانید . چنان که فرموده :

«و اصبروا ان الله مع الصابرين» .

یعنی : «صبر کنید که خدا با صبر کنندگان است» . (۱)

و اجر ایشان را بی حساب قراردادده چنانکه مذکور شد .

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «صبر ، نصف ایمان است» . (۲)

و فرمود : «هر که برسد به حظی از یقین و صبر ، باک نداشته باشد از آنچه فوت شود از بیداری شبها و روزه روزها . و اکثر شما

ص : ۱۲۷۲

۱- ۲۶. انفال ، (سوره ۸) ، آیه ۴۶ .

۲- ۲۷. محجہ البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۰۶ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۵۴ .

صبر کنید بر آنچه بر آن هستید از فقر و بی چیزی، دوست تر دارم از اینکه هر مردی از شما، مقابل جمیع عمل شما را بیاورد. و لیکن می ترسم که بعد از من دنیا بر شما گشوده شود تا اینکه شما انکار بعضی دیگر را کنید، و در آن وقت، اهل آسمانها انکار بر شما نمایند. پس هر که در راه خدا صبر کند به تمام ثواب خود ظفر یافته است». (۱)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «خدای - تعالی - فرمود: هر گاه یکی از بندگان خود را به مرضی مبتلا سازم پس او صبر کند و شکایت خود را به عیادت کنندگان نکند بدل می سازم گوشت او را به گوشتی بهتر از آنکه داشت. و خون او را به خونی بهتر از آنکه از برای او بود. پس اگر او را شفا دادم شفا می دهم در حالی که هیچ گناهی از برای او نباشد. و اگر او را میرانیدم به سوی رحمت خود می برم». (۲)

و فرمود که: «از جمله بزرگ داشتن خدا و شناختن حق او آن است که: درد خود را شکایت نکنی. و مصیبت خود را ذکر ننمایی». (۳)

دل را اگر زدرد به جان آورد کسی*** بهتر که درد دل به زبان آورد کسی

حضرت داود علیه السلام مناجات کرد که: «پروردگارا! چیست جزای آنکه صبر بر مصائب نماید به جهت خشنودی تو؟ خطاب رسید که: او را جامه امان در پوشانم و هرگز آن جامه را از او نستانم». (۴)

و نیز آن حضرت فرمود که:

ص: ۱۲۷۳

۱- ۲۸. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۶. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۴.

۲- ۲۹. مصباح الشریعه، ص ۵۰۳.

۳- ۳۰. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۲۷. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۶۳ و ۶۴.

۴- ۳۱. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۲۷. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۶۳.

«صبر، گنجی است از گنجهای بهشت» . (۱)

و فرمود: «بالاترین اعمال، چیزی است که: بر نفسها دشوار باشد» . (۲)

و فرمود: «نسبت صبر به ایمان، مثل نسبت سر است به بدن. و کسی را که سر نباشد بدن نیست، و همچنین کسی را که صبر نیست ایمان نیست» . (۳)

مروی است که: «روزی آن حضرت بر طایفه انصار وارد شد پس فرمود: «آیا شما مؤمنانید؟ همه ساکت شدند. مردی گفت: بلی یا رسول الله. حضرت فرمود که: چیست علامت ایمان شما؟ گفتند که: در حالت نعمت، شکر خدا را به جا می آوریم و در هنگام بلا و مصیبت صبر پیشه می سازیم. و آنچه قضای پروردگار است به آن راضی هستیم» .

حضرت فرمود: به خدای کعبه قسم که مؤمنان هستید» . (۴)

و نیز از آن سرور مروی است که: «هیچ بنده ای هرگز جرعه ای ننوشید که دوست تر باشد نزد خدا از جرعه غیظ و غضبی که آن را فرو برد و به حلم بدل نماید. و جرعه مصیبتی که به او برسد در آن صبر کند. و هیچ قطره خونی بر زمین نریخت که در نزد خدا دوست تر باشد از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود. و قطره اشکی که در سیاهی شب از چشم بنده بریزد. و در هنگامی که در سجده باشد و به غیر از خدادیگری او را نبیند. و هیچ بنده گامی برداشت که دوست تر باشد نزد خدا از گامی که کسی برای نماز فریضه بردارد. و گامی که به آن

ص: ۱۲۷۴

-
- ۱- ۳۲. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۷. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۴.
 - ۲- ۳۳. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۷. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۴.
 - ۳- ۳۴. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۷۹.
 - ۴- ۳۵. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۴. و محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۷.

صله رحم به جا آورد». (۱)

و حضرت عیسی به حواریین فرمود: «به درستی که شما نمی رسید به آنچه دوست دارید مگر به اینکه صبر کنید بر آنچه آن را کراهت دارید». (۲)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «هیچ بنده مؤمنی نیست که: مصیبتی به او برسد پس بگوید همچنان که خدا آن را فرموده است که:

«الذین اذا اصابهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون». (۳)

اللهم اجرنی فی مصیبتی واعقبنی خیرا منها» مگر اینکه: خدا اجر مصیبت به او می دهد. و بهتر از آنچه از او فوت شده عوض به او کرامت می فرماید». (۴)

و نیز از آن حضرت مروی است که: «خدای - عز و جل - فرمود که: هرگاه متوجه سازم به بنده خود مصیبتی و بلایی در بدن او یا مال او یا فرزند او پس او صبر جمیل نماید، من از او شرم می کنم که در روز قیامت ترازویی به جهت او نصب بکنم، یا نامه عمل او را بکشایم». (۵)

و همچنین آن حضرت فرمود که: «صبر به سه قسم است: صبر در وقت مصیبت. و صبر بر مشقت عبادت. و صبر کردن از معصیت.

پس هر که بر مصیبتی صبر کند خداوند - احد - سیصد درجه از برای او می نویسد، که از هر درجه تا درجه دیگر مثل آسمان باشد.

و هر که صبر کند بر طاعت، خدای - تعالی - ششصد درجه از برای او می نویسد که:

ص: ۱۲۷۵

۱- ۳۶. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۸۷.

۲- ۳۷. محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۸. و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۴.

۳- ۳۸. بقره، (سوره ۲)، آیه ۱۵۶.

۴- ۳۹. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۸۸.

۵- ۴۰. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۸۸.

ما بین هر درجه تا درجه دیگری به قدری باشد که از شکمهای زمین تا عرش الهی است .

و هر که صبر کند و خود را نگاهدارد از معصیتی ، خدای - تعالی - از برای او نهصد درجه می نویسد که فاصله میان هر درجه به قدر فاصله میان شکم زمین تا منتهای عرش الهی بوده باشد» . (۱)

و نیز آن حضرت فرمود که : «زود باشد بر مردمان ، زمانی بیاید که کسی به پادشاهی نرسد مگر به کشتن و ستم کردن . و به غنا و ثروت نرسد مگر به بخل و غصب مال . و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون آمدن از دین و متابعت هوا و هوس . پس هر که آن زمان را دریابد پس صبر کند بر فقر ، با وجود آنکه قادر باشد بر تح \dot{G} ... مال . و صبر کند بر دشمنی مردم ، با وجود آنکه تواند بر وجه غیر صحیح تحصیل محبت ایشان کند . و صبر کند بر ذلت ، با وجود اینکه به هر نوع باشد تواند عزت را کسب کند . خدای - تعالی - به او کرامت می فرماید ثواب پنجاه صدیق از کسانی که تصدیق مرا نموده اند» . (۲)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «چون بنده مؤمن داخل قبر شود نمازهای او بر طرف راست اوست . و زکوه بر طرف چپ . و عمل نیک او سایه بر او می افکند . و صبر ، در کناری قرار می گیرد . و چون دو ملکی که موکل سؤال اند بر او داخل می شوند ، صبر ، به نماز و زکوه و عمل

ص: ۱۲۷۶

۱- ۴۱. کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵ .

۲- ۴۲. کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۲ .

بد او می گوید: متوجه صاحب خودباشید و او را دریابید. پس اگر شما عاجز شوید من او را دریابم». (۱)

و فرمود که: «چون روز قیامت شود طایفه ای از مردم برخیزند و حلقه بر دربهشت زنند. به ایشان گفته شود که: شما کیستید؟ گویند: ما اهل صبریم. خطاب رسد که: بر چه صبر کردید؟ گویند: صبر می کردیم بر طاعت خدا. و کناره می کردیم از معصیت خدا. پس حق - سبحانه و تعالی - فرماید: راست گفتند، ایشان را داخل بهشت کنید». (۲)

و نیز آن حضرت فرمود که: «هر یک از مؤمنین که به بلایی مبتلا می شوند بر آن صبر کنند، از برای او مثل اجر هزار شهید خواهد بود». (۳)

و فرمود که: «حق - تعالی - جمعی را نعمت عطا فرمود پس شکر آن را نکردند آن نعمت بر ایشان و بال شد. و جمعی را مبتلا به مصائب و بلاها ساخت پس صبر کردند و آن مصیبت از برای ایشان نعمت گردید». (۴)

و فرمود که: «هر که مهیا ساخت صبر را از برای حوادث روزگار، عاجز و پریشان می گردد». (۵)

و همچنین آن حضرت فرمود که: «هر که صبر کرد، صبر او در زمانی اندک است. و هر که جزع نمود جزع او نیز در زمانی کم است. - یعنی: هر دو به زودی سر می آیند - پس بر تو باد صبر در جمیع امور، به درستی که: خدای - تعالی - محمد - صلی الله

ص: ۱۲۷۷

۱-۴۳. کافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۸.

۲-۴۴. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۹۲.

۳-۴۵. کافی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۱۷.

۴-۴۶. کافی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۱۸.

۵-۴۷. کافی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۲۴.

علیه و آله - را مبعوث کرد ، پس امر فرمود او را به صبر و مدارا و به او فرمود : «فاصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا»
(۱).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود که : «اگر صبر کنی صرفه می بری . و اگر صبر نکنی خدا مقدرات خود خواهد کرد خواه تو راضی باشی یا نه» . (۲)

و اخبار و احادیث در فضیلت صبر ، بی حد و نهایت است . و به این جهت بود که زمره انبیاء مرسلین و اولیاء مقربین و مشایخ و اکابر دین پیوسته جرعه مصیبت و بلا رامی کشیدند و بر آنها صبر می نمودند . و طالب بلا بودند که بر آن صبر نمایند .

حتی اینکه : «یکی از بزرگان را پسری مریض شد ، به نزد وی آمد و گفت : ای فرزند ! اگر بمیری و در ترازوی اعمال من باشی دوست تر دارم که من در ترازوی اعمال تو باشم . - یعنی : من بر مصیبت تو صبر کنم دوست تر دارم که تو بر مصیبت من صبر کنی - .

گفت : ای پدر ! آنچنان که تو می خواهی باشم در نزد من محبوب تر است از اینکه خودمی خواهم باشم» .

فصل : اموری که طالب صبر باید مراعات نماید

اموری که طالب صبر باید مراعات نماید

هر که طالب تحصیل مرتبه صبر باشد باید مراعات چند امر نماید :

اول آنکه : بسیار ملاحظه نماید اخبار و احادیثی را که در فضیلت ابتلای در دنیا رسیده است . و بداند که : به ازای هر مصیبتی ، محو گناهی یا رفع درجه ای است . و یقین داند که : خیری نیست در کسی که

ص : ۱۲۷۸

۱- ۴۸ . کافی ، ج ۲ ، ص ۸۸ ، ح ۳ .

۲- ۴۹ . کافی ، ج ۲ ، ص ۹۰ ، ح ۱۰

به بلایی گرفتار نشود .

مردی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که : «مال من بر طرف شده است ، و بیماری به من رو آورده است . حضرت فرمود : هیچ خیری نیست در بنده ای که مال او نرود ، و جسم او بیمار نگردد . به درستی که خدا چون بنده ای را دوست دارد او را مبتلا می سازد» . (۱)

و نیز آن حضرت فرمود که : «گاه است خدا می خواهد بنده را به درجه ای رساند که با عمل هرگز به آن نمی رسد تا جسم او به بلایی مبتلا نشود ، پس خدا او را مبتلامی گرداند تا به آن مرتبه برسد» . (۲)

و هم آن جناب فرمود که : «هرگاه خدای - تعالی - به بنده ای اراده خیر داشته باشد و بخواهد او را صاف و پاک گرداند بلا را بر او فرو می ریزد ، فرو ریختنی بسیار . پس چون آن بنده خدا را بخواند ملائکه عرض نمایند که : صدای آشنایی می شنویم . و چون یا رب گوید خداوند عزیز فرماید : «لیک و سعد یک» ای بنده من ! هیچ چیز از من نمی خواهی مگر اینکه یا آن را به تو می دهم یا از برای تو در نزد خود بهتر از آن ذخیره می سازم .

پس چون روز قیامت شود اهل عبادت را بیاورند و اعمال ایشان را به میزان بسنجند .

بعد از آن ، اهل بلا را آورند و از برای ایشان میزان نصب نمایند و نامه اعمال ایشان را بکشایند بلکه ایشان را ثواب و مزد ریزند همچنان که در دنیا بر ایشان بلا ریخته می شد .

پس اهل

ص : ۱۲۷۹

۱- ۵۰. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۱ .

۲- ۵۱. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۱ .

نعمت و عافیت از دنیا آرزو کنند که : کاش در دنیا بدنهای ایشان را خود بامقراض پاره پاره می کردند تا ثواب ایشان مثل ثواب اهل بلا می بود». (۱)

و از این حدیث مستفاد می شود که : بلا و مصیبت ، آدمی را در مرتبه عبودیت ، صاف و پاک می گرداند . و خدای - تعالی - به جهت تکمیل ایشان ، آنها را مبتلامی سازد . و غرض از خرابی ایشان ، آباد کردن است .

کرد ویران خانه بهر گنج زر*** ساختش ز آن گنج زر معمورتر

پوست را بشکافد و پیکان کشد*** پوستی نو بعد از آتش بر دمد

قلعه ویران کرد و از کافر ستد*** بعد از آن بر ساختش صد برج و سد

گندمی را زیر خاک انداختند*** پس ز خاکش خوشه ها بر ساختند

از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مروی است که : «چون مردی را ببینید که هرچه می خواهد خدا به او می دهد و او مشغول معصیت خدا است بدانید که او «مستدرج» (۲) است و خدا او را واگذارده است . (۳) بعد از آن این آیه را خواند که :

«فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة» .

یعنی : «چون فراموش کردند و ترک نمودند آنچه را به آن مامور بودند درهای خیرات را بر ایشان گشودیم که تا چون شاد و فرحناک گشتند به آنچه به ایشان داده شده بود ناگاه بی خبر ایشان را گرفتیم» . (۴)

مروی است که : «یکی از پیغمبران به پروردگار شکایت کرد که : خداوندا !

ص: ۱۲۸۰

۱- ۵۲. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۲ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۴

۲- ۵۳. استدراج آن است که : بنده هر چه گناه و معصیت مرتکب شود ، خداوند عالم نعمت خود را به طرف اوسرازیر کرده و استغفار را از یاد او می برد و او را اندک اندک مؤاخذه نموده و به سوی هلاکت می کشاند . رک : مرآة العقول ، ج ۱۱ ، ص ۳۵۲ و معارف و معاریف ، ج ۱ ، ص ۱۸۲ .

۳- ۵۴. جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۲۸۹ .

۴- ۵۵. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۴۴ .

بنده مؤمن ، طاعت تو را می کند و از معصیت تو اجتناب می کند دنیا را بر او تنگ می کنی و او را در معرض بلاها در می آوری . و بنده کافری تو را اطاعت نمی کند و بر معاصی تو جرات می نماید بلا را از او دفع می کنی و دنیا را بر او وسیع می گردانی !!! وحی الهی رسید که : بلا از من است و بندگان از من . و همه به تسییح و حمد من مشغول اند . و بنده مؤمن ، گاه است گناهانی دارد پس دنیا را از او می گیرم و بلا را بر او می گمارم تا کفاره گناهان او شود ، تا چون روزی به ملاقات من فایز گردد هیچ گناهی نداشته باشد . و جزای حسنات او را به وی دهم . و گاه است کافری حسنات چند دارد پس روزی او را وسیع می گردانم و بلا را از او دفع می کنم که در دنیا به جزای اعمال حسنه خود برسد و در روز قیامت جزای اعمال سیئه را به او دهند» . (۱)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که : «خدای - تعالی - به جبرئیل فرمود : چیست جزای کسی که من نور چشم را از او بگیرم و او را به کوری مبتلا گردانم ؟ عرض کرد که :

«سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا» .

یعنی : ما نمی دانیم چیزی را مگر آنچه تو تعلیم نمایی» . (۲) خدای - تعالی - فرمود : جزای او این است که : در خانه کرامت من مخلد باشد و نظر به جمال من نماید» . (۳)

دوم : از اموری که باعث

ص : ۱۲۸۱

۱- ۵۶. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۲ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ .

۲- ۵۷. بقره ، (سوره ۲) ، آیه ۳۲ .

۳- ۵۸. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۱ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ . (با اندک تفاوتی)

آسانی صبر می شود آن است که : ملاحظه کند احادیثی را که در فضیلت صبر و حسن عاقبت آن در دنیا و آخرت وارد شده ، چنانکه شمه ای از آن گذشت .

و بدانند که : آنچه به واسطه صبر به او می رسد بسیار بیشتر است از آنچه به سبب بلا از او فوت شده . و چیزی که : زیاده از چند روزی با او نمی بود از دست او رفته و عوض آن چیزی به او داده شده که ابد الابد باقی خواهد بود .

سوم آنکه : متذکر شود که : زمان مصیبت و بلا اندک ، و وقت آن کوتاه است . و عن قریب از آن مستخلص شده به خانه راحت و استراحت می رود . و حالی از حالات دنیا را بقایی نه . و آدمی را حیاتی معلوم نیست . و تا چشم برهم زده زمان محنت سر آمده و وقت رحلت رسیده و مصائب فراموش گشته است .

غم و شادمانی به سر می رود*** به مرگ این دو از سر به در می رود

غم از گردش روزگاران مدار*** که بی ما بسی بگذرد روزگار

چهارم آنکه : تأمل کند که بی صبوری و جزع چه فایده می بخشد ، زیرا هر چه که مقدر است می شود و جزع و فزع و داد و فریاد سودی نمی دهد . بلکه جزع ، ثواب آدمی را ضایع ، و وقار او را ساقط می گردانند . و شک نیست که : هر که در مصیبتی جزع کند و بعد از چندی جزع و بی تابی را ترک نماید اجر او ضایع نگردد .

منقول است که : «پسری یکی از

اعظام ، وفات کرد ، شخصی به تعزیه داری وی آمد و گفت : سزاوار عاقل آن است که امروز چنان کند که جاهل بعد از پنج روز دیگر خواهد کرد . یعنی : امروز ترک بی تابی را کند» . (۱)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : «اگر صبر کنی ، آنچه مقدر الهی است خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت . و اگر جزع نمایی مقدر الهی باز خواهد شد و از برای تو و زر و وبال خواهد بود» . (۲)

پنجم آنکه : هر مصیبتی که به او رسید بدانند هر روزی که می گذرد اندکی از آن گذشته است . و تا نگاه می کند همه آن رفته است و او غافل است .

ششم آنکه : ملاحظه احوال کسانی را کند که به بلای عظیم تر از بلای او گرفتار شدند . و مصیبت شدیدتر به ایشان روی داد . پس شکر الهی را به جای آورد .

هفتم آنکه : بدانند مصیبت و ابتلای او دلیل فضل و سعادت اوست . و رنج و محنت او علامت قرب و عزت او .

هر که درین بزم مقرب تر است***جام بلا بیشترش می دهند

هشتم آنکه : بدانند آدمی به واسطه ریاضت و مصائب و زحمت بلایا از برای او تکمیل و استقامت حاصل می شود . و از جهت او اطمینان و سکون هم می رسد . و دل او قوی می گردد .

نهم آنکه : متذکر این گردد که : به تجربه رسیده است و از اخبار و آثار ثابت شده که :

بعد از هر غمی شادی ، و در عقب هر محنتی راحتی است . و هر

ص: ۱۲۸۳

۱- ۵۹. رک : احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۱۶ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۲۳۴ .

۲- ۶۰. نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۲۸۳

رنجی را گنجی در پی ، و هر خاری را گلی همراه است .

در نومیدی بسی امید است*** پایان شب سیه سفید است

دهم آنکه : به یاد آورد که : این محنت از پروردگار خالق او است که دوست ترین هرچیز نسبت به او ، و بجز خیر و صلاح او را نمی خواهد . و عقل بنده را ادراک عواقب امور قاصر است .

هر نیک و بدی که در شمار است*** چون در نگری صلاح کار است

یازدهم آنکه : بداند بنده مقبل آن است که آنچه مولا نسبت به او به جا آوردراضی و خوشنود باشد . و از شرایط محبت آن است که : هر چه محبوب بر او پسندد از آن دلشاد گردد . و به رضای دوست خود تن در دهد . و اگر شمشیر بر او کشد گره برجین نیفکند و گوید :

گر تیغ بارد در کوی آن ماه*** گردن نهادیم الحکم لله

و زمانی گوید :

در دایره قسمت ، ما نقطه تسلیمیم*** رای آنچه تو اندیشی ، حکم آنچه تو فرمایی

بلی :

مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل*** قبول کرد به جان هر سخن که سلطان گفت

دوازدهم آنکه : تتبع نماید در احوال مقربان و بار یافتگان درگاه ربوبیت ، از انبیا و اولیا و زمره سعدا . و ابتلای ایشان و صبر و توانایی آنها را ملاحظه کند که بسیار ملاحظه آنها باعث رغبت به صبر ، و استعداد نفس از برای آن می شود .

بلی : دوستان خدا ضربت بلا را چون شربت عطا به جان خریدند ، و

ص: ۱۲۸۴

بارالم و محنت را کشیدند ، هزار جام مصیبت ، و قدح محنت نوشیدند ، و هرگز ذره ای نخروشیدند . از یکی از بزرگان پرسیدند که : «هرگز در دنیا لذتی یافته ای ؟ گفت : بلی روزی درمسجد جامع شام بودم و چنان بیماری و فقر به من روی آورده بود که شرح آن نمی توانم کرد . عاقبت به مرض اسهال مبتلا شدم و از تعفن من احدی پیرامون من نمی گشت ، تا روزی خادم مسجد آمد و سرپایی به من زد و از بسیاری شپش و عفونت من نتوانست مرا بردارد ، ریسمانی به پای من بست و کشان کشان به بیرون مسجد آورده مرا بینداخت و رفت . در آن وقت چنان لذتی در خود یافتم که مافوق آن متصورنیست» .

صبر حضرت ایوب علیه السلام

حضرت ایوب که پیغمبر خدا بود چندین سال به انواع بلاها مبتلا شد .

مروی است که : «چهل سال پیش از بلا در نعمت و رفاهیت بود و روزی هزار خوان از مطبخ او می آوردند و در فضایی می گذاردند و مردمان می خوردند و می رفتند» . (۱)

و به روایتی : «بیست هزار اسب در طویله او بود به سوای آنچه در رومه بود . وزراعت او به قدری بود که امر فرموده بود هیچ حیوانی و انسانی را از زراعت او منع نکنند تا هر یک هر چه خواهند منتفع شوند» . (۲)

و با وجود این ، محصول او به قدری بود که : کفایت مؤونت او را کردی و چهار صد غلام ساربانان او می کردند .

روزی جبرئیل گفت که : «ای ایوب ! ایام راحت ، سر آمد و زمان محنت رسید آماده بلا باش .

ص : ۱۲۸۵

۱- ۶۱. جهت آگاهی از زندگی و حالات حضرت ایوب علیه السلام مراجعه شود به : بحار الانوار ، ج ۱۲ ، ص ۳۷۲-۳۳۹ . و

تفسیر البرهان ، ج ۴ ، ص ۶۱-۵۱ .

۲- ۶۲. تفسیر البرهان ، ج ۴ ، ص ۵۴

گفت : باک نبود ما تن به رضای دوست دادیم» .

چون همه اجزایم از انعام او*** رسته اند از غرق دانه دام او

گر ز تلخی می کند فریاد و داد*** خاک عالم بر سر اجزام باد

ایوب چند گاه منتظر بود تا روزی نماز صبح گزارده پشت به محراب رسالت باز داده بود که ناگاه فریادی بر آمد و شبان از در درآمد فریاد کنان . پرسید : ای شبان ! تراچه شده است ؟ گفت : سیلی از دامن کوهسار درآمد و تمام گله را به دریا راند .

شبان در این سخن بود که ساربان رسید با جامه چاک زده و گفت : صاعقه ای وزید و همه شتران را هلاک گردانید .

مقارن آن حال ، باغبان آمد هراسان و گفت : سمومی آمد و جمله درختان را بسوخت .

ایوب می شنید و تسبیح خدای - تعالی - می کرد .

ناگاه معلم پسران او با آه و افغان در رسید که : دوازده پسر مهمان برادر بزرگ بودند که سقف خانه بر سرایشان فرود آمد و همه را فنا کرد . در آن وقت اندکی حال برایوب بگردید که به هوش آمد و به سجده افتاد و گفت : الهی ! چون ترا دارم همه چیز دارم . اما چون مال و فرزندانم برفت انواع بلا و بیماری به او رو نهاد و او تن خود را هدف تیر بلا ساخت و سینه سپر کرده به زبان حال می گفت :

هین بگو کمتر سر و اشکنبه ای*** رفته گیر از کنج خوان یکجبه ای

جام بلا نوش می کرد و به رضای دوست خشنود بود تا

کرم به بدن مبارک او افتاد و دوستان از او نفرت کردند . و آشنایان از صحبت او پاکشیدند . و به بلای فقر و بی چیزی مبتلا شد .

و «رحیمه» ، زن او که از اولاد یوسف پیغمبر بود و در جمال ، آیتی از مصحف یوسفی بود ، به خانه ها تردد می کرد و خدمتکاری مردمان می نمود و از مزد خود دوا و غذای ایوب را سرانجام می داد .

و چون مدتی مدید بر این بگذشت شیطان به صورت پیری به آن شهر آمده و به مردم نمود که : این زن ، چون خدمت ایوب را می کند به هر خانه که در آید اهل آن خانه به آن مرض مبتلا شوند .

پس رحیمه را به خدمتکاری خود راه ندادند و امر بر ایشان تنگ شده گرسنگی ، علاوه بر سایر مصیبت ها گردید . (۱) ایوب علیه السلام به زن خود گفت که : مرا به آن فضایی بر که هر روز خوان می نهادم و مردم می خوردند و در آنجا بخوابان شاید کسی متذکر آن ایام شود و مراطعامی دهد .

چون رحیمه وی را به آنجا رسانید شیطان به مردم گفت که : از تعفن مرض ایوب اهل این شهر مبتلا خواهند شد .

پس مردم از دور ، احاطه اش کردند و به سنگ خاره بدن او را خستند .

ناچار رحیمه او را برداشت و بر سر راهی گذاشت تا چند نفر از آنجا گذشته وی را امداد کردند . و به دهی دیگر رسانیدند . و از آنجا نیز ایشان را رانده به دهی دیگر رفتند .

و همچنین از دهی به دهی می راندند .

ص: ۱۲۸۷

ایوب به قوت قلب صبر می کرد و رحیمه به مزدوری و گدایی تحصیل قوتی می نمود تا چندین سال بدین منوال گذرانیدند .
و گوشتهای بدن مبارک او تمام بریخت .

و مردم می گفتند که : چون او به دروغ دعوی پیغمبری کرد خدا او را به این بلامبتلا ساخت .

روزی مناجات کرد که : پروردگارا ! به این همه بلا راضیم و بجز رضای تو نمی جویم .

که در آن وقت پاره ابری بر سر او ایستاد و به چندین هزار آوازه‌های عتاب آمیز برآمد که : ای ایوب ! چه بلا بر تو روی داده ؟
با تو چه کرده ایم ؟ و چه مصیبتی بر تو گماشته ایم ؟ چندین پیغمبر این بلا را از ما خواستند و ما به ایشان عطا نفرمودیم .

ایوب علیه السلام در این وقت مشتی خاکستر برداشت و دهان مبارک خود را به آن انباشت و عرض کرد : الهی ! توبه کردم .

و چون چندی بر این گذشت و ایوب در خرابه ای افتاده بود و رحیمه در آبادیهاقوتی به صد مشقت به وی می رسانید تا
روزی به دهی رفت به در سرای پیره زنی رسید که به عروسی دختر خود مشغول بود و طعامی برای مردم ساخته . چون بوی آن
طعام به مشام رحیمه رسید گفت : شاید قدری از این را به جهت آن پیر تحصیل کنم .

پس به در آن خانه آمد و به آن پیره زن فرمود که : سالهای بسیار است که غذای پخته به کام ایوب پیغمبر نرسیده تواند شد
که قدری از طعام خود را در راه خدا به من دهی تا

به جهت او بیرم؟ آن پیره زن گیسوان رحیمه را دید که چون خرمن سنبل پیرامون او را گرفته گفت :

اگر گیسوان خود را قطع می کنی و به جهت دختر من می دهی تو را طعام می دهم؟ گفت : ای پیره زن ! آیا تو روا داری که گیسوان دختر یوسف صدیق علیه السلام به عوض لقمه طعامی بریده شود؟ آری ! پس رحیمه گیسوان خود را بریده به آن پیره زال داد و قدری طعام گرفته به نزد ایوب علیه السلام برد . ایوب چون گیسوان او را بدید از آن حال سؤال کرد دل او به درد آمد و گفت :

«انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین» . (۱)

در آن وقت ، تیر دعای او به هدف اجابت رسید . (۲)

و بعضی وجوه دیگر از برای گفتن این قول ذکر کرده اند . و بلاهایی که از جفا کاران امت به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و به عترت طاهرین و اولاد طیبین او - علیهم السلام - رسید از حد و حصر افزون است . و کتب تواریخ به آنها مشحون . حتی اینکه فرمود :

«ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» .

یعنی : «هیچ پیغمبری را این قدر اذیت نرسیده که مرار رسیده» . (۳)

با وجود این ، صبر می فرمودند . در جنگ احد ، دندان همایون او را شکستند و پیشانی منورش را به سنگ جفا خستند و مع ذلک می فرمودند :

«اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون» .

یعنی : «خدایا قوم مرا هدایت کن که ایشان

ص: ۱۲۸۹

۱- ۶۴. یعنی : ای پروردگار مرا بیماری و رنج سخت رسید و تو از همه مهربانان مهربانتری . انبیاء ، (سوره ۲۱) آیه ۸۳ .

۲- ۶۵. بحار الانوار ، ج ۱۲ ، ص ۳۴۴-۳۴۲

۳- ۶۶. کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۳۰ ، ح ۵۸۱۸ .

بالجمله بلایا و مصائب اهل ولای بی انتها ، و هر که طالب سعادت باشد باید تاسی به ایشان کند . و تن خود را سپر تیر بلا ساخته تحمل و شکیبایی نماید .

فایده

هان ، هان ! تا نگوئی که اگر مراد از صبر در مصائب آن است که : دل او از مصیبت کراهت نداشته باشد این امری نیست که به اختیار آدمی باشد ، زیرا انسان مضطرب است به کراهت از بلایا ، پس چگونه آدمی به درجه صبر می تواند رسید ؟ زیرا این سخن از نادانی و قصور معرفت است . و هر که عارف به خدا و دانا به اسرار و حکمت قضا و قدر او باشد ، و یقین داند که : هر امری از جانب خدای - تعالی - روی داد و از او صادر شد و بندگان خود را به آن مبتلا فرمود ، از تنگی و وسعت ، و مرض و صحت ، و خواری و عزت ، یا الم و غمناکی ، یا شادی و فرحناکی همه بر وفق حکمت ، و مقتضای مصلحت است ، نفس خود را مستعد صبر می سازد . و دل او به قضا و قدر الهی راضی می شود . و گشادگی در سینه او حاصل می گردد . و یقین می کند که : قضای خدا بر او جاری نگشته است مگر به خیر . پس ، از آن لذت می یابد .

مانند کسی که : مرض مزمنی داشته باشد که سالها به آن مبتلا بوده و خواب و آرام او منقطع گشته و یقین داند که حجامت دفع آن را می کند ، پس ، از حجامت کردن ،

ص : ۱۲۹۰

متلذذ می گردد .

با وجود آنکه آنچه بنده را از مرتبه صبر بیرون می برد بی تابی و جزع کردن و بر سر و سینه زدن و جامه چاک کردن و شکایت بسیار نمودن و اظهار اندوه و ملال کردن و تغییر لباس و خوراک دادن و امثال اینها است . و اینها همه امور اختیاری هستند که آدمی قدرت بر ترک آنها دارد . و باید از آنها اجتناب کند . و چنان داند که : آنچه به سبب مصیبت از او فوت شد به عنوان عاریت در نزد او بود و از او پس گرفته شده . و اما سوختن دل و تنگی سینه و جاری شدن اشک از دیده ، که از مقتضای بشریت است بنده را از حد صبر بیرون می برد .

مروی است که : «چون ابراهیم پسر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد ، اشک از چشم مبارک حضرت جاری شد . شخصی عرض کرد که : آیا شما منع نمی فرمودید ما را از امثال این ؟ حضرت فرمود : این ترحم و مهربانی است . و خدا رحم می کند مهربانان بندگان خود را» . (۱)

و فرمود : «چشم ، اشک می ریزد و دل می سوزد . و سخنی سر نمی زند که پروردگارا به غضب آورد» . (۲)

بلکه اینها نیز از مقام رضا آدمی را بیرون نمی برد . همچنان که مریض به قصد و حجامت راضی و خوشنود است و لیکن از درد و الم متأثر می شود . اما کمال صبر آن است که : درد و مصیبت خود را پوشیده دارد و اظهار آن را نکند .

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که

ص: ۱۲۹۱

۱- ۶۸. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۲۹ .

۲- ۶۹. سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۵۰۶ ، خ ۱۵۸۹ .

: «هر که شبی را به مرض بگذراند و قبول کند آن را و شکر خدا را ادا کند مانند کسی است که : شصت سال عبادت کند .

شخصی عرض کرد که : قبول آن چگونه است ؟ فرمود : بر آن صبر می کند و خبر نمی دهد از آنچه بر او گذشت . و چون داخل می شود به صبح ، حمد می کند خدا را بر آنچه از برای او بود» . (۱)

و در بعضی اخبار رسیده که : «شکایت ، آن است که : بگوئید بر من شبی گذشت که احدی را نگذشت . یا مبتلا شدم به آنچه کسی مبتلا به آن نشده است . و اما گفتن اینکه : دیشب بیدار بودم ، یا امروز تب دارم ، داخل شکایت نیست» . (۲)

و از آنچه گفتیم روشن شد که : کراهت مصائب ، منافاتی ندارد با صبر . بلکه از برای بنده مرتبه ای بالاتر از آنچه مذکور شد هست و آن این است که : از آنچه بر او وارد شود لذت یابد . و در هر حالتی شاد و مسرور باشد ، زیرا آدمی بعد از آنکه به مرتبه انس به خدا فائز گردید و انوار محبت او بر سراچه دل او پرتو افکند و از جام محبت ، شراب صفوت نوشید ، از آنچه از محبت او به او می رسد راضی و شاکر ، و مطلوب او رضای دوست اوست . و هر چه از جانب او می رسد به آن خشنود و فرحناک است . و از التفات او لذت می یابد .

گر قصد جفا داری اینک من و اینک سر*** در راه وفاداری جان در

ص: ۱۲۹۲

۱- ۷۰. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۲۸ .

۲- ۷۱. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۱۲۸

قدمت ریزم

و گوید :

اگر روزی دهی ور جان ستانی*** تو دانی هر چه خواهی کن تو دانی

آری ! هر که کسی را دوست دارد جميع منسوبان و افعال او را نیز دوست دارد . ومحنت و خواری را در راه او بهتر از عزت و راحت در راه دیگران می شمارد . وشکستگی در کوی او را خوشتر از درستی در کوی دیگران دارد . اگر شکر کند به جهت رضای اوست . و اگر بنالد ، سبب اطاعت امر اوست . و پیوسته به زبان حال می گوید :

ما بها و خونبها را یافتیم*** جانب جان باختن بشتافتیم

ای جفای تو ز دولت خوب تر*** انتقام تو ز جان محبوب تر

نالم آری ناله ها خوش آیدش*** از دو عالم ناله و غم بآیدش

نالم و ترسم که او باور کند*** و ز ترحم جور را کمتر کند

صفت سی و سوم : فسق است

: فسق

و آن عبارت است از : بیرون رفتن از اطاعت پروردگار و عبادت او . و ضد آن ، طاعت کردن و به جا آوردن انواع عباداتی است که : در شریعت مقدسه وارد شده است .

و عمده عبادات شرعیه چند چیز است : طهارت و نماز و ذکر و دعا و تلاوت قرآن و روزه و حج و زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و جهاد و ادای حق معروف ، که شامل زکوه و خمس و صدقات مستحبه و غیر اینها بوده باشد .

و فی الجمله از آداب قسم آخر ، که ادای حق معروف باشد مذکور شد . و جهادی که در خدمت پیغمبر صلی الله

ص : ۱۲۹۳

علیه و آله و امام علیه السلام باشد در این ازمنه یافت نمی شود . پس در اینجا اشاره می کنیم به بعضی از اسرار و دقایق و آداب بواقی . و آنها را در چند مقصد بیان می نمایم .

باب پنجم : اسرار و آداب عبادات

مقصد اول : در طهارت و نظافت

در طهارت و نظافت

و آن اهم امور است از برای عبادت ، زیرا طهارت ظاهر ، وسیله حصول طهارت باطن است . و از این جهت مدح آن در آیات و اخبار وارد شده . خدای - تعالی - می فرماید :

«و الله يحب المطهرين» .

یعنی : «خدا دوست دارد طهارت کنندگان را» . (۱)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «بنا نهاده شده است دین بر پاکیزگی» . (۲)

و فرمود : «پاکیزگی نصف ایمان است» . (۳)

و نیز فرمود : «بد بنده ای است بنده چرکین» . (۴)

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : «پاکیزه کردن جامه ، غم و حزن را بر طرف می کند» . (۵)

و از برای طهارت ، چهار مرتبه است :

اول : پاک ساختن بدن ، از حدث و خبث و فضلات .

دوم : پاک نمودن اعضا و جوارح ، از معاصی و گناهان .

سوم : پاک نمودن نفس ، از اخلاق ذمیمه و ملکات رذیله .

چهارم : پاک ساختن خانه دل از آنچه غیر از خدا است . و این طهارت انبیا و صدیقین است . و طهارت در هر مرتبه نصف عمل است ، که در آن مرتبه است ، زیراغایت قصوای اعمال قلب آن است که : انوار جلال و عظمت پروردگار بر آن بتابد و معرفت کامل و

- ١-١. توبه (سوره ٩)، آيه ١٠٨.
- ٢-٢. كنز العمال، ج ٩، خ ٢٦٠٠٢، ص ٢٧٧.
- ٣-٣. بحار الانوار، ج ٨٠، ص ٢٣٧.
- ٤-٤. كافي، ج ٦، ص ٤٣٩.
- ٥-٥. كافي، ج ٦، ص ٤٤٤.

حب و انس به خدا از برای او حاصل شود . و اینها ممکن نمی شود تا غیر از خدا از آنجا کوچ کند ، زیرا خدا با غیر ، در یک دل جمع نمی شود . پس پاک ساختن دل از غیر خدا نیمه عمل دل است . و نیمه دیگر ، تابیدن نور حق است در آن .

و نهایت مطلوب از عبادت نفس ، آباد کردن آن است به اخلاق حسنه و عقاید حقه .

و نفس به اینها متصف نمی شود تا از اخلاق ذمیمه و اعتقادات فاسده پاک نگردد .

پس تطهیر نفس ، نصف عمل آن است . و نصف دیگر ، آراستن آن به اخلاق شریفه و عقاید صحیحه است .

و اما عمل جوارح و اعضا : پس مقصود کلی از آنها تعمیر اعضا است به طاعات و عبادات . و آن میسر نمی شود مگر به پاک کردن آنها از معاصی و گناهان . پس این طهارت ، نصف عمل اعضا و جوارح است . و همچنین است طهارت از حدث و خبث .

و از این روست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «پاکیزگی نصف ایمان است» . (۱)

و مراد آن است که : پاک ساختن ظاهر ، از خبثات و نجاسات ، و اعضا و جوارح ، از معاصی و سیئات ، و دل از اخلاق ذمیمه و غیر خدا ، نصف ایمان است .

چنان گمان نکنی که مراد آن حضرت آن است که : مجرد پاک ساختن ظاهر ، به ریختن آب ، نصف ایمان است اگر چه جوارح و اعضا به معاصی ملوث ،

ص : ۱۲۹۵

و دل به نجاسات اخلاق ذمیمه متنجس باشد! بلکه مراد حضرت چهار مرتبه طهارت است، که بعضی به بعضی دیگر موقوف است، زیرا دل آدمی از غیر خدا پاک نمی شود تا نفس او از اخلاق ذمیمه پاک نگردد. و نفس از آنها پاک نمی شود تا اعضا و جوارح از لوث گناهان، پاک نگردد. و اعضا از گناهان طاهر نمی شود تا از ظاهر بدن ازاله حدث و خبث نگردد. و کسی را که دیده بصیرت نابیناست از طهارت و پاکیزگی همین مرتبه اول رامی فهمد. و سعی می کند در تنظیف و پاکیزگی ظاهر و شستن جامه خود و تحصیل آبهای جاری، و وسواس در امر نجاسات. و چنان پندارد که: پاکیزگی ای که خواسته اندهمین است و بس! بلکه بسیاری از اهل این زمان، از طریقه پیشینیان غافل، و به شیوه بزرگان دین جاهل اند، که ایشان پای برهنه در کوچه ها راه می رفتند. و بر روی زمین می نشستند و می خوابیدند. و دستهای خود را به جامه های خود پاک می کردند. و تا یقین به نجاست چیزی نمی کردند از آن اجتناب نمی کردند. و این رفتار ایشان بود. و اهل این روزگار، هرگاه چنین کسی را به این حالت ببینند او را ملامت و سرزنش می کنند. بلکه قیامت بر پامی نمایند. و خود را چون زنان بیارایند و مشاطگی را پاکیزگی و طهارت نام می نهند. و حال آنکه همه اعضا و جوارح ایشان از نجاسات گناه ملوث، و دل ایشان از کثافات اخلاق ذمیمه آلوده، پای تا سر به قاذورات معاصی و رذایل اخلاق ذمیمه فرو رفته و از آن مضایقه نمی کنند

. و اگر مسلمانی را ببینند که : اندکی جامه او چرک است از او نفرت می کنند . و اینها همه از تلبیسات شیطان است .

و بدان که : بیان شرح طهارت نفس و دل ، و آداب آن به طریقی است که در این کتاب مذکور شد . و بیان طهارت اعضا و جوارح از گناهان ، در کتب اخلاق و فقه مذکور است . و همچنین آداب طهارت ظاهر بدن از حدث و خبث در کتب فقهیه مشروح است .

و مقصود در اینجا بیان شمه ای از آداب باطنیه طهارت بدن است .

و آن بر سه قسم است :

یکی : تطهیر بدن از نجاسات .

دوم : تطهیر بدن از حدث ، که ازاله آن به وضو و غسل و تیمم می شود .

سوم : پاک ساختن بدن ، که از کثافات بدن حاصل می شود و این قسم را در سه فصل بیان می کنیم .

فصل اول : آداب باطنیه طهارت بدن از خبث

از جمله آداب باطنیه طهارت از نجاسات و ازاله آنها در وقت قضای حاجت دربیت الخلا آن است که : به فکر پستی خود و اندرون پر از کثافات خود افتد و نقص و قصور خود را به نظر آورد و تصور خود را کند که چگونه اندرون او آکنده از قاذورات ، و خود حامل نجاسات است . و چون به فراغت از قضای حاجت به استراحت افتد و سبکبار گردد یاد آورد اخلاق ذمیمه را که نجاسات باطنیه و در باطن او مجتمع گشته اند ، اگر از خود دور کند از آنها فارغ شود و نفس او به استراحت می افتد . و دل او از چرکینی

ص : ۱۲۹۷

آنها مطمئن می شود. و لایق وقوف بساط خدمت می گردد. و اهلیت وصول به حرم قرب رب العزه را به هم می رساند.

پس همچنان که سعی می کند در دفع نجاسات ظاهریه از برای استراحت چند روزه بدن خود، باید سعی کند در دفع کثافات باطنیه و نجاسات داخله که در رگ و ریشه فرورفته، تا روح و بدن او هر دو در دنیا و آخرت ابد الآباد به استراحت افتد.

حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: «بیت الخلا رامستراح می گویند از جهت اینکه مردمان در آنجا از ثقل کثافات و قاذورات فارغ می شوند، و از سنگینی نجاسات به استراحت می افتند. و مؤمن در آنجا عبرت می گیرد که کسی که خود را از ثقل اموال دنیویه فارغ و از بار شهوات نفسانیه خالی سازد به استراحت می افتد. و دل او به فراغت از اشتغال دنیا شاد می گردد. و باید خود را از جمیع آنها دور دارد همچنان که خود را از جمیع نجاسات و غایط دور می دارد».

و همچنین باید آدمی در آن وقت تامل کند که: آنچه از غایط و نجاست از او دفع شده ساعتی پیش از این طعامهای لذیذه بود که بر طلب آنها حریص بود و به رغبت تمام آنها را می خورد و عاقبت آنها چنین شد. پس چیزی که عاقبت او این باشد باید عاقل حذر کند از اینکه آن را از حرام تحصیل نموده و به واسطه آن ابدالآباد در دوزخ معذب و مورد بحث حضرت احدیت گردد.

فصل دوم: آداب باطنیه طهارت بدن از حدث

از جمله آداب باطنیه طهارت از حدث که عبارت از

ص: ۱۲۹۸

وضو و غسل است آن است که : در آن وقت متذکر آن گردد که : امر به آنها ، به جهت عبادات و مناجات خالق یگانه است از آن سبب شده که اعضایی که در آن وقت امر به شستن آنها شده است چون مباشرت امور دنیویه بوده اند و در کدورات طبیعت فرو رفته بودند از اهلیت ایشان در خدمت خداوند - سبحانه - بیرون رفته اند پس امر به شستن آنها شد تا از این کدورات پاک شود .

و بعد از آن تامل کند که شک نیست که : محض شستن ، آنها را از چرکینی دنیا و کثافات جسمانیه ، پاک و مطهر نمی سازد تا دل خود را از علایق خسیسه دنیویه و اخلاق ذمیمه پاک نگرداند و عازم به بازگشت به خدا نباشد .

پس باید در وقت وضو و غسل ، دل او نیز پاک شود از صفات رذیله و شهوات خبیثه . و جازم باشد بر اینکه اعضای خود را که لت شهوات هستند از شهوات دنیا باز گیرد تا نورانیت و صفای آنها سرایت در تطهیر همه اعضا نماید . و ابتدا در وضوء امر به شستن رو [صورت] شد که اکثر حواس ظاهره و اعظم اسباب مطالب دنیویه را در آنجا قرار داده اند . و بعد از آن ، تکلیف به شستن دستها شد ، زیرا آدمی معظم امور دنیویه را به آنها مباشر می گردد .

پس امر شد به مسح پیش سر که منبع اکثر خیالات فاسده است . پس به مسح پاها که واسطه بسیاری از مطالب دنیویه هستند .

و اما در غسل امر شد که جمیع بدن شسته شود ، زیرا که پست ترین حالات انسان حال جماع

است که در آن وقت بالمره مقهور تحت قوه شهویه است و لذت به همه بدن او عاید می گردد .

و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «در زیر هر مویی جنابتی است . پس در آن وقت همه جسد او غرق لذت دنیویه است ، پس باید همه شسته شود تا صلاحیت توجه به جانب حق - سبحانه و تعالی - را داشته باشد» .

و اما در تیمم امر شده است که : اعضای خود را خاک آلود نماید در وقتی که آب میسر نباشد . و باید در آن وقت متذکر آن شود که حال که شستن آنها ممکن نیست باید ایشان را به جهت اینکه مباشرت امر دنیا را کرده اند پست و ذلیل نمود و شکستگی و فروتنی را پیش آورد پس آنها را خاک مال نماید .

و چون بر اینها مطلع شدی و دانستی ، باید به فکر کار دل افتی که رئیس و اعظم همه اعضا و جوارح است ، و همگی خدمتکار اویند . و موضع نظر الهی است . و با وجود این ، اندیشه کنی که : هرگاه تطهیر اعضا و جوارح لازم باشد پاک ساختن دل اولی و اهم است . پس اگر در آن وقت به جهت علایق دنیویه و رسوخ محبت دنیای دنیه پاک ساختن آن به شستن همه اخلاق رذیله و صفات ذمیمه ممکن نباشد ، آن را خاک مال نمایی و در مقام شکستگی و تواضع به تازیانه ذلت و خواری آن را برانی شاید خدا به شکستگی و فروتنی آن رحم نماید و نفعه ای از نفعات قدسیه او را دریابد ، زیرا خدادر نزد

ص: ۱۳۰۰

دل‌های شکسته است .

فصل سوم : ازاله فضلات و کثافات بدن

سزاوار بنده مؤمن آن است که : بدن خود را از چرک و رشح و فضلاتی که نجس هستند نیز پاک نماید . مثل اینکه : سر را بترشد و موی بینی و شارب و زیادتی محاسن را بچیند . و موی زهار و زیر بغل و سایر موهای زاید اعضا را به نوره زایل سازد . و ناخنهای پا و دست را بگیرد . و در هر جمعه گرفتن آنها سنت است .

و وارد شده است که : «هیچ چیز ، روزی را چنان فراخ نمی کند که چیدن ناخن و گرفتن شارب در روز جمعه» . (۱)

و باید آنچه از چرک و شپس که در موی سر و ریش جمع می شود به شستن و شانه کردن زایل سازد . و سنت است که : چون شانه کرد ، شانه را بر روی سینه خود بکشد که غم را زایل می کند . و آنچه از چرک ، که در گوش جمع می شود پاک سازد . و چرک دندان و دهن را به مضمضه و مسواک ازاله کند . و رطوباتی که در بینی مجتمع می گردد به استنشاق دفع نماید . و آنچه در دست حاصل می شود به شستن زایل سازد .

و آنچه در بدن حاصل می شود از رطوبات عرق و غبار خارجی ، به حمام ، آنها را پاک نماید .

و در حمام ، آداب ظاهریه را که در کتب فقهیه مذکور است مراعات نماید . و به حرارت حمام ، متذکر حرارت آتش جهنم گردد . و حبس یک ساعت در آب گرم را تفکر کرده حبس در جهنم را بر آن قیاس نماید

ص: ۱۳۰۱

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «چون داخل خانه سوم حمام می شوی که خزانه به آن باشد مکرر تا وقت بیرون آمدن بگو : «نعوذ بالله من النار و نستله الجنة» . (۱)

خلاصه کلام اینکه : عاقل باید لحظه ای از فکر آخرت غافل نگردد ، زیرا عاقبت ، سر و کار او به آنجاست . پس باید به هر چه نظر می افکند از آب یا آتش یا غیر اینها پند از وی بگیرد و عبرتی بردارد . و نظر هر کسی در هر چیزی به حسب همت اوست .

نمی بینی که هر گاه خانه ای معمور و مفروش و در آنجا جامه های نیکو باشد ، بنا چون داخل آن خانه شد نگاه به سقف و دیوار و کیفیت بنایی آن می کند . و نجار به در و پنجره و چگونه ساختن آن می افکند . و بزاز تامل در جامه ها و قیمت آنها می کند .

پس سالک راه آخرت باید به هیچ چیز نظر نکند مگر اینکه به فکر آخرت افتد . پس چون ظلمتی را بیند متذکر ظلمت لحد شود . و چون آتشی بیند به فکر آتش جهنم افتد .

و چون ماری به نظر او آید اندیشه افعی های دوزخ را کند . و چون صداهای هولناک بشنود متذکر نفخه صور شود . و چون صورت مهیبی به نظر او در آید نکیر و منکر و زبانه جهنم را یاد آورد . و چون قومی را مشغول محاسبه ببیند به فکر محاسبه روز جزا افتد . و هر چیز مطلوبی را ببیند یاد بهشت کند ، و همچنین .

مقصد دوم : بعضی از اسرار و آداب باطنیه نماز

بعضی از اسرار و آداب باطنیه نماز

بدان که : نماز ، ترکیبی

ص : ۱۳۰۲

است الهی و معجونی است آسمانی که مرکب است از اجزای بسیار ، که بعضی از آنها به منزله روح ، و بعضی به مثابه اعضای رئیسه بدن ، و بعضی به منزله سایر اعضا است .

و توضیح این مطلب آن است که : مثلاً انسان که حقیقت آن مرکب است از : اجزای معینه . انسان موجود کامل نیست مگر به معنی باطنی ، که روح او است . و اعضای محسوسه که در اندرون او و بعضی دیگر در ظاهرند . و این اعضا مختلف اند :

بعضی از آنها چیزی است که : به نبودن آنها انسان نیز معدوم است و به زوال آنها زندگی نیز زایل می گردد ، مثل دل و جگر و سر و امثال آنها .

و بعضی دیگر از این قبیل است که : آدمی به نبودن آنها نمی میرد و لیکن ظاهر ناقص می گردد . و تمامیت انسانیت از او زایل می شود ، مثل دست و پا و چشم و زبان و نحو اینها .

و بعضی دیگر از چیزی است که : به برطرف شدن آنها حسن برطرف می شود و آدمی قبیح منظر می گردد ، چون ابرو و مژه و ریش و گوش .

و بعضی دیگر از آنهاست که تمامیت حسن ، به نبودن آنها برطرف می گردد ، مثل گشادی چشم و سیاهی مو و سرخی رو و نحو اینها .

پس همچنان نماز ، حقیقتی است مرکبه که شریعت مقدسه آن را از امور مختلفه مصور کرده و ما را به فعل آن مامور نموده . و روح آن ، نیت قرب و اخلاص و حضور قلب ، و ارکان آن

، که تکبیره الاحرام و رکوع و سجود و قیام باشد به منزله اعضای رئیسه است که به ترک آنها نماز فوت می شود . و وجود آن بدون آنها صورت نمی بندد .

و سایر اعمال واجبه آن ، از : فاتحه و سوره و ذکر رکوع و سجود و طمانینه و تشهد و غیر اینها از واجبات ، که نماز به ترک آنها باطل می شود - از روی عمد نه سهو - به منزله دست و پا و چشم و زبان و آلات تناسل و امثال اینهاست که گاهی انسان به تلف آنها تلف می شود ، و گاه نمی شود .

و اعمال مستحبه و آداب مندوبه ، از : قنوت و دعای تکبیره الافتتاح و تکبیرات زائده از قدر واجب از اذکار ، به منزله ابرو و چشم و ریش و مژه و سیاهی حدقه و سرخی رخسار و امثال اینهاست ، که فوات بعضی از اینها حسن را بر طرف می کند . و فوات بعضی ، کمال حسن را . و شخص نماز گزار به برطرف شدن آنها قبیح منظر و کریه صورت می گردد .

و چون این را دانستی پس ای جان برادر ! بدان که : نماز تو تحفه و هدیه ای است که به بارگاه مالک الملوک می بری و به آن ، به حضرت او تقرب می جویی . مانند کنیزی که کسی به عنوان هدیه برای پادشاهی برد که به واسطه آن به سلطان تقرب جوید . و این تحفه را امروز به عرض پروردگار می رساند و در روز عرض اکبر آن را به تو رد می نمایند . پس دیگر اختیار به دست توست و بین چه بایدت کرد ؟ پس هر

ص: ۱۳۰۴

که آن را به نحوی که خدا مقرر فرموده است به جا آورد و اعمال واجبه و مندوبه آن را به عمل آورد، و شرایط ظاهریه و باطنیه آن را مراعات نماید، و اخلاص و حضور قلب را از دست ندهد، مانند کسی است که: بنده جوان صحیح مستوی الخلقه زیباروی و عاقل و کامل از برای پادشاهی می برد. و هر که همین اقتصار بر اعمال ظاهری آن کند و از توجه دل و حضور قلب و قربت و اخلاص غافل گردد، مثل کسی است که: بنده کوری یا کری یا گنگی یا دست بریده ای یا پا بریده ای یا پیری یا کزیه منظری را پیشکش کند.

پس ای غافل! آگاه شو و با خود تامل کن که اگر خواهی تحفه به نزد پادشاه بری بلکه به نزد کسی که بسیار از پادشاه پست تر باشد از امرا یا حکام یا عمال، چگونه سعی می کنی در خوبی و پاکیزگی و حسن آن، تا به معرض قبول افتد. پس ای مغرور غافل بیچاره! تو را چه افتاده که این قدر غفلت و مسامحه می ورزی در خوبی هدیه ای که می فرستی به خدمت سلطان سلاطین، که ابتدای تو از او و بازگشت تو به سوی او است.

و وارد شده است که: «هر نمازی را که آدمی رکوع و سجود آن را درست به جانیاورد اول خصمی خواهد بود از برای او در روز عرض اکبر، و خواهد گفت: خدا تو را ضایع کند چنان که تو مرا ضایع کردی». (۱)

پس زنهار! از او غافل نگردی و آداب و شرایط آن

ص: ۱۳۰۵

را به جا آوری .

و بدان که : آنچه از آداب و شرایط و احکام نماز که متعلق به ظاهر آن است وظیفه علم فقه است . و در آنجا مبین است . و ما در اینجا در چند فصل اشاره می کنیم به بعضی از اسرار باطنیه ، که حیات نماز به آنها بسته تا در وقت نماز آدمی متذکر آنها گردد .

فصل اول : چیزهایی که حقیقت و روح نماز است

بدان که : معانی باطنیه که آنها روح نماز و حقیقت آن هستند هفت چیز است :

اول : «اخلاص و نیت قربت و خلوص از شوائب ریا» ، و تفصیل آن مذکور شد .

دوم : «حضور قلب» ، و آن عبارت است از : فارغ ساختن دل از غیر کاری که آن مشغول است که نماز باشد تا اینکه بداند که چه می کند و چه می گوید . و فکر او به جایی دیگر نرود . و اقبال و توجه به نماز خود داشته باشد . و این را «خشوع دل» نیز گویند ، زیرا مطلوب در نماز دو نوع از خشوع است :

یکی «خشوع دل» ، که عبارت است از اینکه : آدمی جمیع حواس خود را متوجه نماز سازد .

و همه فکر و هم او نماز باشد . و در دل او بجز معبود او کسی دیگر نباشد .

و دیگری «خشوع جوارح و ظاهر» . و آن عبارت از این است که : مقابل قبله راست بایستند با وقار و خضوع . و دستهای خود را بر رانهای خود مقابل زانو گذارد . و پاهای خود را گشاده از یکدیگر از سه انگشت گشاده تا

ص: ۱۳۰۶

یک وجب گذارد . و انگشتان پای خود را رو به قبله بدارد . و چشم بر موضع سجده اندازد . و التفات به چیز دیگر نکند . و با ریش و انگشت خود بازی نکند ، و امثال اینها .

سوم : «اینکه معنی آنچه را می گوید بفهمد» ، و این امری است غیر از حضور قلب ، زیرا می شود که : کسی معنی لفظ را نفهمد و حضور قلب داشته باشد . و مراد آن است که : علاوه بر اینکه دل او مشغول نماز باشد بداند که چه می گوید و معنی آن را بفهمد . و حال مردم در این مقام تفاوت بسیار دارد ، زیرا همه کس در فهمیدن معنی قرآن و اذکار به یک مرتبه نیستند . و بسا معانی باریک و اشارات لطیف ، که بعضی در حال نماز بر می خورند که هرگز به خاطر او خطور نکرده بود ، و دیگری آن را نمی فهمد .

چهارم : «تعظیم» ، و آن امری است غیر از حضور قلب و غیر از فهمیدن معنی کلام ، زیرا بسیار می شود که : آدمی سخن می گوید و همه حواس او متوجه آن شخص است و می فهمد که چه می گوید ، و مطلقا تعظیم او را به جا نمی آورد .

پنجم : «هیبت» ، و آن غیر تعظیم است ، و عبارت است از : خوف و اضطرابی که به سبب عظمت حاصل می شود . و هر خوفی را هیبت نمی گویند ، بلکه خوفی که سبب آن عظمت و جلال باشد آن مهابت است .

ششم : «امیدواری» ، و آن نیز امری است زاید بر آنچه مذکور شد ، زیرا

بسا کسانی که تعظیم پادشاهی در دل ایشان هست و مهابت و سطوت او در خاطرشان جای کرده است اما امید احسان و انعامی از او ندارند. و بنده باید در حال نماز از تقصیرات خودخایف، و به ثواب الهی امیدوار باشد.

هفتم: «حیا»، و سبب آن تصور گناهان خود و تذکر قصور و بی قدری خود است. و ملاحظه اینکه به این حال در مقام مخاطبه و مکالمه حضرت ذوالجلال ایستاده و با اوسخن می گوید و عرض مطالب خود می نماید.

فصل دوم: غفلت، مخالف روح و حقیقت نماز

بدان که: در اینکه امور مذکوره، روح نماز و حقیقت آن و مقصود اصلی از آن هستند امری است ظاهر، زیرا غرض کلی از عبادات و طاعات، حصول صفای نفس و روشنی دل است. پس هر عملی که تاثیر آن در صفای نفس و نورانیت دل بیشتر است افضل است.

و شبهه ای نیست در اینکه: آنچه از نماز، باعث پاک شدن نفس از کدورات و صفا و تجرد آن می گردد اموری است که مذکور شد. و محض حرکات ظاهریه، چندان مدخلیتی در آنها ندارد. و چگونه چنین نباشد و حال اینکه بنده در حال نماز، در مقام مناجات و عرض حاجات خود با پروردگار است.

و شکی نیست که: کلامی که از روی غفلت سرزند مناجات و عرض مطلب نیست. و این خود امری است ظاهر. و کسی که با دل غافل و بدون فهم معنی بگوید:

«اهدنا الصراط المستقیم».

چه عرض مطلبی کرده و چه سؤال از خدا نموده؟!!

ص: ۱۳۰۸

و مقصود کلی از حمد و سوره و ذکر رکوع و سجود ، ثنا و ستایش پروردگار ، و حمد او و تضرع و دعاست .

و شکی نیست که : او خدا را نمی بیند و مشاهده او را نمی نماید . پس هرگاه دل بنده را هم پرده غفلت گرفته باشد و غافل باشد از اینکه چه می گوید و با که می گوید و همین زبان خود را بجنابند چه حمد و ثنایی خواهد بود ؟ ! و چه تضرع و دعایی کرده خواهد بود ؟ ! و همچنین مقصود از خود رکوع و سجود نیست مگر تعظیم و تمجید الهی . و باوجود غفلت ، چگونه تعظیم به عمل می آید ؟ ! و این افعال ، هرگاه از تعظیم بودن بیرون روند دیگر چه می ماند بجز جنبانیدن سر ، و خم کردن پشت ، که چندان مشقت و صعوبتی ندارد ؟ ! پس اگر نماز ، مجرد این حرکات بودی چگونه ستون دین شدی ؟ و فاصله میان کفر و اسلام گشتی ؟ و سر جمله عبادات بودی ؟ و خداوند - سبحانه - حکم به قتل تارک آن کردی ؟ ! و از آنجا که حضور قلب و خشوع و خوف و خشیت ، عمده مقصود از نماز است آیات بسیار و اخبار بی شمار در ترغیب به آنها و بیان فضیلت آنها و مذمت اهل غفلت در حال نماز و مشغولین به فکر دنیا و وساوس باطله رسیده .

حق - سبحانه و تعالی - در بیان مؤمنانی که حکم به رستگاری ایشان فرموده می فرماید :

«الذین هم فی صلاتهم خاشعون» .

یعنی : «آن مؤمنان ، کسانی هستند که در نماز

ص: ۱۳۰۹

خودخاشع هستند». (۱)

و نیز می فرماید :

«واقم الصلوه لذکری» .

یعنی : «به جا آورید نماز را به جهت یاد کردن من». (۲)

و خود ظاهر است که : نمازی که با غفلت باشد از یاد خدا خالی است .

و می فرماید :

«فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون» .

یعنی : «وای از برای نماز کنندگانی که در حال نماز خود غافل اند». (۳)

و می فرماید :

«لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون» .

یعنی : «درحالت بیهوشی و مستی ، نزدیک نماز مشوید تا بفهمید چه می گوئید». (۴)

و رسیده است که : «مراد ، بیهوشی و مستی محبت دنیا با هموم و غموم دنیایی است» .

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هر که دو رکعت نماز کند که در آن دو رکعت ، چیزی از امور دنیا به خاطر خود نگذرانند همه گناهان او آمرزیده شود». (۵)

و نیز مروی است که : «نماز ، اظهار مسکینی و فروتنی و زاری و پشیمانی و تهیدستی خود است در نزد پروردگار . و دست خود را در پیش پروردگار دراز می کنی و می گویی : «اللهم» ، پس هر که نفهمد اینها را نقصان کرده است». (۶)

و فرمود که : «خدا نظر نمی افکند به نمازی که آدمی دل خود را با بدن خود به نماز حاضر نکرده باشد». (۷)

و در اخبار داود علیه السلام وارد است که : داود عرض کرد : «پروردگارا ! کدام کس را در خانه خود جا می دهی ؟ و نماز

ص : ۱۳۱۰

۱-۲. مؤمنون ، (سوره ۲۳) ، آیه ۲ .

۲-۳. طه ، (سوره ۲۰) ، آیه ۱۴ .

- ٣-٤. ماعون ، (سوره ١٠٧) ، آيه ٥-٤
- ٤-٥. نساء ، (سوره ٤) ، آيه ٤٣ .
- ٥-٦. بحار الانوار ، ج ٨٤ ، ص ٢٤٩ .
- ٦-٧. حقايق فيض (ره) ، ص ٢٢١ . و احياء العلوم ، ج ١ ، ص ١٣٤ .
- ٧-٨. حقايق فيض (ره) ، ص ٢٢١ .

که را قبول می کنی؟ خطاب رسید: کسی را درخانه خود ساکن می کنم و نماز او را قبول می کنم که: فروتنی کند از برای عظمت من. و روز خود را شام کند به یاد من. و نفس خود را از خواهشهای آن باز دارد. و به جهت من سیر کند گرسنه ای را. و جای دهد غریبی را. و رحم کند بلا رسیده ای را. چنین شخصی نور او در آسمان می درخشد مانند خورشید تابان. چون مرا بخواند در جواب او «لیبک» گویم. و چون از من سؤال کند عطا می نمایم. و مثل او در میان مردم مانند فردوس است در بهشت، که هرگز نهرهای آن خشک نمی گردد و میوه های آن نمی پوسد». (۱)

و در اخبار موسی علیه السلام وارد شده است که: «ای موسی! چون مرا یاد کنی یاد کن و اعضای تو مضطرب و لرزان باشد. و در وقت یاد من خاشع و با وقار و اطمینان باش. و چون مرا یاد کنی زبان خود را در عقب دل خود بدار، یعنی اول به دل یاد کن و بعد به زبان. و چون در حضور من بایستی بایست مانند بنده ذلیل. و مناجات کن با من بادل ترسناک، و زبانی راستگو». (۲)

و در بعضی احادیث قدسیه وارد است که: «خدای - تعالی - فرمود: من نماز هر نماز کننده را قبول نمی کنم، بلکه قبول می کنم نماز کسی را که فروتنی کند از برای عظمت من. و سر کشی بر من نکند. و فقیر و گرسنه ای را به جهت خاطر من

ص: ۱۳۱۱

۱- ۹. محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۳. و بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۹۱، ح ۶۶. (با اندک تفاوتی).

۲- ۱۰. محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۷۲

اطعام کند». (۱)

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که: «خوشا به حال کسی که خالص سازد دل و عبادت خود را از برای خدا. و مشغول نگردد در آن وقت به آنچه دو چشم او می بیند. و فراموش نکند یاد خدا را به آنچه گوش او می شنود. و تنگدل نگردد به واسطه آنچه خدا به دیگری عطا فرموده». (۲)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «امید و خوف در دل هیچ بنده ای جمع نمی شود مگر اینکه از برای او بهشت واجب می شود. پس هرگاه نماز کنی، روی خود را به سوی خداوند رد و قبول کن، به درستی که: هیچ بنده ای نیست که در وقت نماز و دعا، روی خود را به سوی خدا کند مگر اینکه خدا دل‌های بندگان مؤمن خود را رو به او می کند». (۳)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «نمازهای بنده، گاهی نصف آن بالا می رود. و گاهی ثلث آن. و گاهی ربع آن. و گاهی همه آن. و بالا- نمی رود مگر آنچه دل او رو به آن آورد. و امر به نماز نافله شد تا نقصانی که به جهت عدم حضور قلب در نماز به هم رسد تمام کند». (۴)

و مروی است که: «حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون به نماز ایستادی صدای دل او را از دو میل راه می شنیدند». (۵)

و همچنین: «از کانون سینه مبارک جناب رسول یزدان، صدایی می شنیدند مثل صدای چوبهای محمل در وقت حرکت». (۶)

و بعضی از زوجات آن

ص: ۱۳۱۲

۱- ۱۱. جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۲۷.

۲- ۱۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۳.

۳- ۱۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴- ۱۴. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۳۸، ح ۱۸.

۵- ۱۵. عده الداعی، باب ۴، ص ۱۰۸.

۶- ۱۶. عده الداعی، ص ۱۵۱.

حضرت نقل می کند که : «حضرت رسول در نزد ما نشسته بود و با ما سخن می فرمود و ما با او سخن می گفتیم که وقت نماز داخل می شد از برای آن حضرت حالتی روی می داد که گویا ما را نمی شناختند و ما او را نمی شناختیم» . (۱)

«و سید اولیا چون شروع به وضو گرفتن می نمود رنگ رخسار مبارک او از خوف الهی متغیر می گردید . و چون وقت نماز داخل می شد متزلزل و رنگ به رنگ می شد . به آن حضرت عرض کردند که : تو را چه روی می دهد ؟ فرمود : هنگام ادای امانتی رسید که خداوند آن را بر آسمانها و زمینها و کوهها عرضه کرد و همه از تحمل آن ابا کردند» . (۲)

مروی است که : «در یکی از جنگها پیکانی به پای مبارک آن حضرت نشست و از شدت الم آن بیرون کشیدن آن ممکن نبود حضرت بتول عذرا فرمود که : آن را در حال نماز بیرون کشید ، زیرا در آن حالت ، هیچ المی را احساس نمی کند . پس در نماز آن راکشیدند و آن حضرت احساس الم آن را نکرد» . (۳)

حضرت امام حسن علیه السلام چون از وضوی خود فارغ شدی رنگ مبارکش متغیر گشتی . شخصی از سبب آن پرسید فرمود : «نه سزاوار است از برای کسی که اراده حضور ملک ذی العرش نماید که رنگ او متغیر نگردد ؟ !» . (۴)

و به حضرت سید الساجدین علیه السلام عرض کردند که : «شما چرا هر وقت وضومی سازید رنگ مبارک شما زرد می شود ؟ فرمود : آیا نمی دانید که در خدمت که می ایستم ؟» . (۵)

ص: ۱۳۱۳

-
- ۱- ۱۷. محجه البیضاء ، ج ۱ ، ۳۷۲
 - ۲- ۱۸. بحار الانوار ، ج ۴۱ ، ص ۱۷ .
 - ۳- ۱۹. محجه البیضاء ، ج ۱ ، ص ۳۹۸ .
 - ۴- ۲۰. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۴۰۰ .
 - ۵- ۲۱. بحار الانوار ، ج ۴۶ ، ص ۷۸ ، ح ۷۵ .

بو حمزه ثمالی گوید که: «آن حضرت را دیدم که نماز می کرد پس ردای مبارک آن حضرت از کتف همایونش افتاد و آن را درست نکرد تا از نماز فارغ شد من آن را به حضرت عرض کردم . فرمود: آیا می دانی که در خدمت که بودم؟ به درستی که نمازبنده به درجه قبول نمی رسد مگر به قدری که دل او متوجه باشد». (۱)

و مروی است که: «چون آن حضرت به نماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر می شد . و چون به سجده می رفت سر بر نمی داشت تا به عرق می نشست». (۲)

«و چون به نماز می ایستاد مانند ساق درختی بود که اصلا حرکت نمی کرد مگر به قدری که باد او را متحرک می ساخت». (۳)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را در حین نماز ، حالتی روی می داد که : بیهوش بر روی زمین می افتاد و از سبب آن سؤال کردند فرمود: «این آیه را در دل خود مکرر کردم تا از گوینده آن ، آن را شنیدم . پس چشم من تاب مشاهده آن را نیاورد». (۴)

«یکی از نیکان در مسجد در حین نماز بود که : یکی از ستونهای مسجد خراب شد . مردم بر آن جمع شدند ، چون آن شخص [از نماز] فارغ شد از سبب اجتماع مردم پرسید ، گفتند : ستون مسجد افتاد . گفت نفهمیدم». (۵)

«و دیگری مدتها به نماز جماعت حاضر شد و نشناخت که در راست و چپ او کیست» .

و زنهار ! تا امثال اینها را مستبعد نشماری ، زیرا که اصناف اینها ملاحظه می شود در کسی که

ص: ۱۳۱۴

۱- ۲۲. بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۲۳۷ .

۲- ۲۳. کافی ، ج ۳ ، ص ۳۰۰ ، ح ۴-۵ .

۳- ۲۴. کافی ، ج ۳ ، ص ۳۰۰ ، ح ۴

۴- ۲۵. محجه البیضاء ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ .

۵- ۲۶. محجه البیضاء ، ج ۱ ، ص ۳۹۷

مشغول امر دنیا باشد . یا در حضور یکی از سلاطین دنیا باشد با وجود ضعف و عجز او . بسیار شده است که کسی به حضور پادشاهی یا وزیری رفته و بیرون آمده و نیافته که رنگ جامه او چه بوده یا چه کسان در دور او بوده .

«یکی از بزرگان را سؤال کردند از کیفیت نماز او . گفت : چون وقت نماز داخل می شود وضو می سازم و به مصلاهی خود می روم و لحظه ای می نشینم تا اعضا و جوارح من آرام گیرد پس به نماز بر می خیزم و کعبه را میان دو ابروی خود قرار می دهم و صراط را در زیر قدم خود می بینم و بهشت را در طرف راست و جهنم را در طرف چپ و ملک الموت را در عقب سر ، و چنان پندارم که : این آخر نمازهای من است . پس در میان امید و خوف می ایستم و تکبیر احرام می گویم . و شمرده قرائت می کنم . و به خضوع و خشوع رکوع و سجود می کنم . و به اخلاص تمام ، نماز را تمام می کنم . و نمی دانم که نماز من قبول شده یا نه» .

و مخفی نماند که : آنچه از اخبار مذکوره مستفاد شد که : «نماز بدون حضور قلب ، قبول نیست» .

مراد از «قبول» ، حصول ثواب کامل آخرت و قرب حضرت رب العزه است . پس منافاتی نیست میان آنچه مذکور شد و میان آنچه فقها می گویند که : نماز ، صحیح است اگر چه خالی از حضور قلب باشد . و معنی «صحیح» ، آن است که : تکلیف خود را به جا آورده و عقاب تارک نماز

ص: ۱۳۱۵

از او ساقط شده و اگر چه مرتبه قرب و ثواب از برای او نباشد .

بلی فی الجمله حضور قلبی اگر چه در حال نیت و تکبیره الاحرام باشد مطلقاً ضروری است . با وجود این ، امید آن است که : حال کسی که نماز کند و در همه نماز خود غافل باشد مثل حال کسی نباشد که بالمره تارک الصلوه باشد ، زیرا او فی الجمله قدم در راه بندگی نهاده .

شخصی از عوام را دیدند که : نماز را بی شرایط و آداب به جا می آورد و از طمانینه و رکوع و سجود صحیح خالی بود ، به او گفتند که : این نماز فاسد است و کردن و نکردن آن مساوی است ، پس چه فایده بر آن مترتب می گردد ؟ گفت : اگر صحت واقعی می خواهید ، نماز اکثر به این صورت است . و مقصود من از این عمل آن است که : بداندمن سرکش و یاغی نیستم .

فصل سوم : علل و اسباب آداب باطنیه نماز

علل و اسباب آداب باطنیه نماز

بدان که : از برای آداب باطنیه مذکوره اسبابی چند است که حصول آن بدون آن ممکن نیست .

اما حضور قلب : سبب آن اهتمام به نماز است ، زیرا هر کسی دل او تابع هم او است و حاضر نیست مگر در امری که اهتمام به آن داشته باشد ، خواهی نخواهی دل او متوجه آن و ملتفت به آن است .

پس چاره از برای حضور دل در نماز نیست مگر صرف تمام همت را بر نماز . و آن حاصل نمی شود مگر به یقین کامل به اینکه : خانه آخرت بهتر از دنیا و پاینده تر ، و نماز وسیله وصول به آن

ص: ۱۳۱۶

است . و چون به این ضم [ضمیمه و پیوند] شود علم به خواری دنیا و حقارت آن ، حضور قلب در نماز حاصل می شود . و چون باعث حضور قلب در هرامری ، اهتمام و اعتنا به شان آن است از این جهت است که : دل خود را ملاحظه می کنی که چون در حضور یکی از پادشاهان دنیا بلکه یکی از بزرگان رفتی از کسانی که نه قدرت بر نفع تو دارند و نه تسلط بر ضرر تو چگونه دل تو حاضر می شود و به تمام حواس ، متوجه می گردی ، پس هرگاه قلب تو در وقت مناجات با ملک الملوک ، که ملک و ملکوت در ید قدرت اوست حاضر نباشد و به همه حواس متوجه نباشی گمان نکنی که به غیر از ضعف ایمان ، دیگر سببی داشته باشد ! پس باید سعی در تقویت یقین و ایمان خود کنی .

و اما فهم معانی آنچه می گوید و متوجه معنی آن بودن : پس سبب آن بعد از حضور قلب مداومت بر فکر آن و ذهن را متوجه فهمیدن معانی کلام کردن ، و علاج آن ، علاج حضور قلب است با سعی در رفع افکاری که باعث مشغولی دل می شود و خاطر را پریشان می سازد .

و اما تعظیم : پس آن حالتی است که نتیجه دو معرفت است : یکی معرفت جلال و عظمت الهی ، که از اصول ایمان است . و دیگری معرفت ذلت نفس خود و حقارت آن ، و مسخر بودن آن در تحت قدرت پروردگار خود ، و عجز آن از نفع و ضرر خود . و از این دو معرفت ، مسکنت و خشوعی حاصل می شود که آن

را «تعظیم» گویند .

و اما هیبت و خوف : پس آن حالتی است که از برای نفس می شود از شناختن قدرت خدا و نفاذ امر و بی نیازی او ، و اینکه : اگر اولین و آخرین را هلاک سازد ذره ای از مملکت او نقصان نمی پذیرد . و تذکر آنچه بر انبیا و اولیا رسید از انواع مصائب و بلاها با وجود قدرت خدا بر دفع آنها . و هر چه معرفت به خدا و صفات جلال و جمال او زیاد می شود خشیت و هیبت بیشتر می گردد .

و اما امید و رجا : پس سبب آن معرفت لطف و کرم خدا و کثرت انعام و احسان اوست . و شناختن صدق وعده او در عطاها و اجر و ثوابی که از برای نماز گزاران مقرر فرموده .

و اما حیا : پس سبب آن قصور تقصیر خود در عبادات ، و دانستن عجز خویش از ادای حق تعظیم الهی و معرفت عیوب نفس خود و آفتهای آن و به خاطر آوردن خباثت باطن و میل به حظوظ فانیه دنیا و علم به اینکه خدا بر همه بواطن امور و خطرات قلب عالم است .

و چون در آدمی این معارف حاصل شد بالضروره حالتی در او یافت می شود که : آن را «حیا» گویند .

و چون اسباب آداب باطنیه را دانستی بدان که این آداب ، که عبارت است از : حضور قلب و فهمیدن معنی آنچه می گوید و تعظیم و هیبت و امید و حیا ، حاصل نمی شود مگر به تحصیل اسباب اینها .

طریقه تحصیل اسباب و آداب باطنیه نماز :

اول : معرفت خدا و شناختن جلال و عظمت او ، و انتهای همه چیزها به

ص: ۱۳۱۸

او، و دانستن اینکه: علم او به همه ذرات کائنات و اسرار بندگان محیط است. و یقین داشتن به این مراتب.

دوم: فراغ دل، و خالی بودن آن از جمیع مشاغل دنیویه و وساوس باطله شیطنیه. و هیچ چیز دل را چنان از نماز غافل نمی کند که افکار فاسده و پریشانی خاطر و غفلت جماعت مؤمنانی که یقین به خدا و عظمت و جلال او دارند در حال نماز نیست مگر به سبب تفرق خاطر و پریشانی فکر.

پس دوا کلی از برای حضور قلب، دفع این وساوس و خواطر است. و دفع اینها نمی شود مگر به دفع اسباب آنها.

اقسام اسباب مشغولی دل:

قسم اول: امور خارجی ظاهریه. مثل اینکه: در حال نماز، چشم، مشغول دیدن بعضی چیزها می شود. یا گوش، متوجه شنیدن بعضی آوازه‌ها می گردد، زیرا امثال این امور بسیار می شود که آدمی را مشغول می سازد. و دل را به واسطه اینها به فکرهای دیگر می اندازد. و از فکری به فکری دیگر می رود. و به جایی منتهی نمی شود.

باید قطع این اسباب را نماید، به این نوع که: در حال نماز، چشم را بر هم نهد. یا در خانه تاریکی نماز کند. یا نزدیک دیواری بایستد و چیزی که او را مشغول سازد در وقت نماز نزد خود نگذارد. و در موضعی که جمعیت مردم است نماز نکند، و همچنین در خانه‌های منقش و عمارات عالیه.

و از این جهت بود که: بسیاری از عبادت کنندگان، خانه تاریک و کوچکی را اختیار می کردند

ص: ۱۳۱۹

که به قدر جای سجود بیش نبود .

قسم دوم : اسباب باطنیه است . یعنی : اموری که در دل آدمی است که او را از حضور قلب باز می دارد ، زیرا هر که را دل پریشان و خاطر او گرفتار مشاغل دنیویه است ، دل او به یک جای قرار نمی گیرد . و فکر او منحصر در یک چیز نیست . و دل او از این طرف به آن طرف پرواز می کند . و چشم بر هم نهادن و خانه تاریک هم نفعی نمی بخشد .

و علاج آن منحصر است در اینکه : دل را به قهر ، مشغول معانی آنچه می گوید کند .

و خواهی نخواهی دل را متوجه نماز سازد . و پیش از آنکه داخل نماز شود مہیای آن گردد . به این نحو که : به فکر آخرت و درجات بهشت و درکات دوزخ افتد . و ایستادن خود را در روز قیامت در حضور حضرت پروردگار به یاد آورد . و مهمات دنیویه را از خانه دل خود بیرون کند .

پس هر گاه دل او به واسطه این معالجات ساکن شد و از وساوس خواطر باز ایستاد فهو المطلوب . و الا چاره ای از برای او نیست مگر اینکه : به مسهل قوی معالجه کند که ریشه مرض را از رگ و پی بکند .

و آن این است که : نظر کند در اموری که باعث مشغولی دل او و مانع او از حضور قلب است . و شهوات و علایقی که او را از یاد خدا باز دارد .

پس دل را از آن شهوات قطع کند . و آن

ص : ۱۳۲۰

علايق را از خود دفع نمايد ، زيرا هرچيزي كه او را از حضور قلب در نماز و ياد خدا باز مي دارد دشمن دين او و لشكر شيطان و عدو او است . پس استخلاص خود از آن لازم ، و رهايي از قيد او متحتم است . و آنچه اول مذكور شد از اينكه : دل خود را خواهي نخواهي متذكر معاني الفاظسازد ، در وقتي مفيد است كه دل مشغول فكر جزئي و گرفتار اندیشه اندكي باشد .

و اما امور عظيمه و گرفتاريهاي قويه ، پس مجرد همين كفائت مي كند . بلكه تو رانمي گذارد كه به فكر حضور قلب بيفتي . و اگر احيانا به فكر آن افتادي و در صدد آن بر آمدي آن گرفتاريها به معارضه تو بر مي خيزد . و دل تو در ميان جدال مي افتد تومي خواهي آن را مشغول نماز كني ، ولي علايق ، آن را به سوي خود مي كشند تا نماز تو تمام شود ، يا در اثنای نماز ، آنها غالب مي شوند .

و مثال آن مانند مردی است كه : در زير درختي نشسته باشد و خواهد ساعتی بخوابد يا در امري از امور خود فكري نمايد و گنجشكان بسيار در آنجا جمع باشند و آواز آنها او را از خواب باز دارد ، يا ذهن او را مشوش كند . و او بر خيزد و با چوبي آنها را براند و بخوابد يا مشغول فكر شود باز گنجشكان بر گردند . و او باز برخيزد به راندن آنها ، و چون بنشيند باز عود كنند . پس هرگز خواب راحت يا فكر صحيح از براي آن شخص در زير آن

درخت میسر نمی شود . بلکه باید از آن مکان به جای دیگر رود یادریخت را قطع کند .

پس همچنین درخت شهوت ، چون نمو کرد و شاخ و برگ آن از اطراف و جوانب ، خانه دل را فرو گرفت ، گنجشکان افکار باطله و هواهای فاسده بر آن جای می گیرند چنانکه گنجشکان بر درخت جمع می شوند ، مانند مگسانی که بر گرد کثافات مجتمع می گردند .

و این افکار و خواهشها را نهایی متصور نه . و کم کسی از آنها خالی می شود . همه آنها مجتمع اند در تحت یک امر که دوستی دنیا باشد ، که منبع هر فساد ، و سرچشمه هر قصور و نقصان ، و اساس هر شقاوت و هلاکتی است . و هر دلی که در آن ، محبت دنیا باشد باید طمع از لذت مناجات با خدا ببرد ، زیرا دلی که محل قاذورات و کثافات دنیا باشد چگونه اهل عالم قدس ، آنجا داخل شوند ؟ ! و چگونه انوار لامعه محبت خداوند پاک در آنجا تابد ؟ !

عشق آمد و بر ملک دل زد حلقه گفتم کیست این *** گفتم قرقچی گشته ام بیلاق سلطانی است این

گفتم قرقچی گشته ای ای عشق اما ملک دل *** بیلاق سلطان کی سزد قشلاق چوپانیست این

بلی همت هر کسی در پی آن چیزی است که به آن شاد است . پس کسی که شادی آن به دنیا باشد چگونه دل او مشغول نماز می گردد ؟ و لیکن باز باید نومید نباشد و دست از مجاهده بر ندارد و به قدر امکان دل خود را در نماز به یاد خدا برگرداند . و تا بتواند موانع و

علايق را دور افکند . و اين «دواى حضور قلب» است . و چون بر طبع اکثر اهل روزگار ناگوار است ، از آن نفرت مى کنند تا مرض ايشان مزمى مى گردد . و از اين روست که : اکابر دين ، سعيها کردند که دو رکعت نماز کنند که از آن در دل ايشان هيچ از اموردنيا نگذرد ، نتوانستند . با وجود اين ، ديگر ما را چه طمع در اين باقى مى ماند ، اى کاش ثلث نماز يا ربع آن از وساوس و افکار باطله سالم بماندى .

و مخفى نماند که : جميع آنچه مذکور شد در افکارى است که متعلق به امور مهمه دنياست که هرگاه دست از امور دنيويه برداشته شود آن افکار نيز تمام شود . و بسا باشد که : افکار آدمى و وساوس باطله و افکار فاسده چند است که اصلا تعلق به شغل و عمل دنيابى که از براى او باشد ندارد بلکه به محض توهمات باطل و تصورات لا طائل است .

و امر آنها مشکل تر است ، اگر چه رفع محبت دنيا از دل مدخليتى بسيار درزوال آنها دارد .

فصل چهارم : اسرار و اشارات متعلقه به شروط و افعال و ارکان نماز

بدان که : از براى هر يکى از شروط نماز و افعال و ارکان آن ، اسرار و اشاراتى است که : هر که طالب آخرت و شايق رتبه سعادت باشد بايد از آنها غافل نگردد . و مادر اين کتاب شمه اى از آنها را ذکر مى کنيم .

پس مى گوييم که : اما از آن اسرار آن است که : چون بانگ مؤذن را بشنوى به يادهول ندائى منادى روز محشر افتى که به آواز مهيب ،

ص: ۱۳۲۳

خلا-یق را به عرصه عرصات خوانند . پس بشتاب به سوی آوردن آنچه اذان به جهت آن است ، که نماز باشد . و در ظاهر و باطن ، تعجیل به آن کن ، زیرا رسیده است که :

«شتاب کنندگان در دنیا به سوی این ندا ، کسانی خواهند بود که : در روز قیامت به لطف و مدارا ایشان را خواهند خواند» .

(۱)

و این ندا را بر دل خود عرضه کن ، پس اگر از شنیدن این ندا شاد و فرحناک گردی و رغبت شتاب به سوی آن داری بدان که : فردای قیامت ندای بشارت و رستگاری به تو خواهد رسید . و از این جهت بود که سید انبیا صلی الله علیه و آله در وقت صلوه می فرمود :

«ارحنا یا بلال» .

یعنی : «ای بلال ! ما را به راحت انداز به ندا کردن به سوی نماز» . (۲)

پس ملاحظه کن هر یک از این کلمات اذان را و ببین که : ابتدا و انتهای آن «الله اکبر» یعنی : نام بزرگ خداست . و این اشاره به آن است که : او اول است و آخر است و ظاهراست و باطن . و دل خود را مستعد ساز که چون تکبیر را بشنوی تعظیم خدای رابه جا آوری ، و دنیا و مافیها را پست و حقیر شماری .

و چون «اشهد ان لا اله الا الله» را استماع کنی هر معبودی غیر از خدا را نابود و باطل انگاری .

و چون «اشهد ان محمدا رسول الله» را بشنوی پیغمبر صلی الله علیه و آله را حاضر دانی . و

ص: ۱۳۲۴

۱- ۱. محجه البیضاء ، ج ۱ ، ص ۳۷۷

۲- ۲. احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ . و محجه البیضاء ، ج ۱ ، ص ۳۷۷

به ادب تمام ، نام او را بر زبان آری . و شهادت به رسالت او دهی . وصلوات بر او و آل او بفرستی .

و به گفتن : «حی علی الصلوه و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل» متذکر آن شوی که : نماز باعث رستگاری و بهترین اعمال است . پس با شوق و رغبت متوجه آن گردی .

بعد از آن ، عود به تکبیر «الله کبر» و تهلیل «لا اله الا الله» پروردگار کنی همچنان که ابتدا به آن کردی . و مبدا و معاد خود را خدا دانی و بس . و اعتماد و قوام خود را به حول و قوه او دانی . و بداننی که : هیچ حول و قوه ای نیست مگر به واسطه خداوند علی عظیم .

و چون وقت نماز داخل شود متذکر شو که : این وقتی است که خداوند عالم آن راقرار داده است از برای تو که در آن وقت به خدمت او بایستی و به طاعت او فایز گردی .

و باید در این وقت سرور و خرمی در دل تو و بشاشت و شکفتگی در رخسار تو ظاهر گردد . نه مانند اکثر اهل این روزگار ، که چون وقت نماز رسد گویا زحمتی بر ایشان وارد شده .

پس باید مستعد پاکیزگی و نظافت گردی ، و لباسی که لایق مناجات پروردگار باشد بپوشی . همچنان که هر وقت به حضور یکی از سلاطین دنیا می روی تغییر لباس خود می کنی . و به سکینه و وقار و میان خوف و رجاء به مصلاهی خود روی و عظمت و جلال الهی و قدرت غیر متناهی او

را یاد آوری . و عدم قابلیت و پستی ذات خود را در نظر گیری . و مکان پاکیزه به جهت نماز اختیار کنی . و چون مکان و لباس و بدن خود را طاهر ساختی از دل خود که اصل و حقیقت است غافل نگردی و آن را به آب توبه و پشیمانی از گذشته ، و عزم بر ترک معاصی در آینده پاک سازی .

و چون عیوب و قبایح بدن خود را به واسطه لباس ، از نظر خلق پوشاندی بیاد آور عیوب باطن خود را که به جز پروردگار تو دیگری بر آنها مطلع نیست . و آنها را به پشیمانی و حیا و شرمساری بپوشان . و همه معایب خود را در پیش خود حاضر ساز . و دل خود را به زیر بار خجالت در آور ، در آن وقت برخیز و در حضور پروردگار عظیم بایست ، چون بنده گناهکار به دفعاتی که از آقای خود گریخته باشد و با خجالت برگشته سر در پیش در حضور آقای خود ایستاده باشد .

و چون در مصلاهی خود ایستادی به خاطر آور که : تو در این وقت در حضور پادشاه همه پادشاهان ایستاده ای و اراده راز گفتن با او و تضرع در خدمت او و التماس رضا و خوشنودی او و نظر لطف و مرحمت او داری .

و بهتر آن است که : در صورت امکان ، از برای محل نماز ، مکان شریف اختیارنمایی مثل مساجد و روضات مطهره معصومین - علیهم السلام - ، زیرا که خداوند - عز شانه - این مواضع شریفه را محل استجابت دعا و موضع نزول فیض و رحمت خود قرار

ص: ۱۳۲۶

داده . پس با سکینه و وقار و خشوع و انکسار داخل آنها شو .

از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است ، آن چه خلاصه آن این است که :

«چون بر در مسجد رسی بدان که قصد پادشاه عظیمی نموده ای که به جز پاکان ، قدم بر بساط او نمی نهند . و به غیر صدیقین ، اذن همنشینی او را نیافته اند . و هیبت پاگذاردن بر بساط خدمت او را از دست مده به درستی که تو اراده امر عظیمی در پیش داری . و بدان که : او قادر است بر هر چه خواهد از عدل و فضل . پس اگر با تو به فضل و رحمت خود مهربانی کند طاعتی از تو قبول می کند و ثواب بسیار به تو عطا می فرماید . و اگر از تو مطالبه اخلاص کند طاعت بسیار تو را کم می کند . و او هر چه خواهد می کند و کسی را بر او دستی نیست . پس در حضور او اعتراف به عجز و تقصیر و بیچارگی خود کن و رازهای خود را بر او عرض کن اگر چه هیچ راز و آشکاری از او پنهان نیست . و دل خود را از هر چه تو را از خدا مشغول می کند خالی ساز . و بعد از آن بین که : اسم تو از دیوان چه طایفه بیرون می آید . پس اگر شیرینی مناجات او را یافتی و به لذت سخن گفتن با او رسیدی و از جام رحمت و کرامت او شربت عنایت نوشیدی و یافتی که : او رو به تو آورده است پس در مهد امن و امان داخل شو . و اگر نیافتی

ص: ۱۳۲۷

بایست ایستادن مضطرب که چاره او از همه جا منقطع ، و امید او از هر چیز بریده شده و اجل او نزدیک شده باشد .

و چون خداوند رؤوف از دل تو بفهمد که پناه به او آورده ای نظر رحمت و رافت به تو می افکند . و توفیق به تو کرامت می فرماید ، زیرا که او خداوند کریم است که دوست دارد کرم کند به بندگان مضطرب خود . پس چون رو به قبله ایستادی بدان که : روی خود را از هر سمتی گردانیده ای و رو به خانه خدا آورده ای . و این اشاره به آن است که : بایدروی دل را از هر چه ما سوی الله است بگردانی و رو به خدا کنی ، و همچنان که روی ظاهر را به خانه خدا کرده ای روی دل را به صاحب خانه کنی . (۱)

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «چون بنده به نماز خود بایستد و رغبت و دل او با خدا باشد از نماز خارج می شود مانند روزی که از مادر متولد شده باشد» . (۲)

و فرمود : «آیا نمی ترسد کسی که روی خود را از نماز می گرداند که خدا روی او را چون روی خر کند ؟!» . (۳)

بعضی گفته اند که مراد این است که : «هر که در نماز ، روی دل خود را از یاد خدا و ملاحظه عظمت و جلال او بگرداند ، بیم آن است که : خدا روی دل او را چون روی خر کند ، یعنی : غفلت را بر او مستولی گرداند و او را از تعقل امور عالیه ممنوع گرداند» .

ص: ۱۳۲۸

۱-۳. مصباح الشریعه باب ۱۲ . و اول باب ۱۳ ، ص ۹۱-۸۶ .

۲-۴. بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۲۶۱ ، در ضمن ح ۵۹ .

۳-۵. بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۲۵۹ ، ح ۵۸

و چون ایستادی باید سر خود را به زیر اندازی و گردن کج کنی و به این عمل، ذلت و انکسار خود را متذکر شوی. و از تکبر و سرکشی بیزاری جویی. و یاد آوری هول آن زمانی را که در عرصه عرض اکبر در حضور خالق دادگر در معرض پرسش ایستاده خواهی بود. پس یاد آور که در این وقت، در حضور پروردگار ایستاده و او مطلع بر احوال توست. و مالک ملک و ملکوت را پست تر از یکی از پادشاهان دنیا مگردان. و لا اقل در حضور چنین پادشاه لم یزل و لا یزال چنان بایست که در حضور یکی از سلاطین دنیا بایستی. یا چنان بایست که در حضور یکی از صلحای شهر، یا کسی که می خواهی ترا به صلاح و تقدس بشناسد به نماز بایستی. و خاک بر سر کسی که: ادعای خداشناسی و عظمت و جلال و محبت و خوف او را کند و با وجود این، از یکی از بندگان مسکین او که قدرت بر هیچ چیز ندارد حیا و شرم کند و بترسد و از خداوند عظیم، شرم نکند و نترسد!!!

فصل پنجم: آداب دخول در نماز

چون که: از این مقدمات فارغ شدی و اراده دخول در نماز نمایی ابتدا کن به هفت تکبیر و دعای آنها. پس چون تکبیر گویی متذکر عظمت الهی شو و یاد جلال او نمای و ذلت خود را در جنب عظمت او به نظر در آور.

و چون گویی: «اللهم انت الملك الحق». یعنی: پروردگارا! تویی پادشاه به حق -، قدرت نامتناهی

ص: ۱۳۲۹

خداوندی را و استیلا و تسلط او را بر همه عوالم متذکر باش .

و چون گویی : «لیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک» . یعنی : اجابت کردم تو را . و به طاعت تو حاضر شدم . و همه خیرات در دست توست . و شر و بدی رادر ساحت کبریائی تو راه نیست ، متذکر فرمان برداری او شو و همه خیرات را از او بدان .

و چون گویی : «عبدک و ابن عبدک منک و بک و لک و الیک» . یعنی : من بنده و بنده زاده توام . و وجود من از توست و به سبب توست ، و از برای طاعت تو خلق شده ام .

و بازگشت من به سوی توست ، ذلت و بندگی خود و پدر و مادر خود را یاد آور و اعتراف کن به اینکه : اوست خالق تو و مالک تو و تو اثری از آثار او هستی . و وجود تو از اوست . و قوام تو به اوست . و ملکیت تو از برای اوست . پس تو از او هستی و او تو را و انخواهد گذاشت و رحمت خود را از تو دریغ نخواهد داشت . پس نفس ضعیف و عاجز خود را بر آستانه مرحمت او بیفکن و امر دنیا و آخرت خود را به او واگذار .

و همچنین در امثال این فقرات انواع این معانی را یاد آور و منتظر فیوضات عالم اعلی باش . و خود را محافظت کن از اینکه به وسوس فاسده افتی .

و چون نیت کنی باید متذکر گردی

ص: ۱۳۳۰

که : حال به موقف حضور پروردگار رسیدی .

و چون تکبیره الاحرام گویی باید بدانی که معنی این است که : خدا بزرگ تر و بالاتر است از اینکه وصف کرده شود . یا از هر چیزی که تصور شود بزرگ تر است . یا از آن بالاتر است که : ادراک عظمت او کرده شود . پس در آن وقت ، تفکر عظمت و جلال او کن و به یاد آور که همه اشیا را به قدرت کامله خود از کتم عدم به صحرای وجود آورد .

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «چون تکبیر گویی باید حقیرشماری در نزد کبریایی خدا هر چیزی که میان عرش اعلی و تحت الثرای است . به درستی که : خدای - تعالی - چون مطلع شود بر بنده ای که تکبیر می گوید و دل او غافل است ، می گوید : ای کاذب ! آیا مرا می فریبی ؟ قسم به عزت و جلال خودم که تو را از شیرینی یاد خود محروم می سازم . و از نزدیکی خود و شادی به مناجات خود تو رادور می کنم» . (۱)

پس هان ای برادر ! وقت نماز ، دل خود را ملاحظه کن اگر شیرینی نماز را می یابی و در نفس خود از نماز بهجت و سروری ملاحظه می کنی و دل خود را به مناجات خدائشاد و خرم می بینی بدان که : تکبیر تو را قبول فرمود . و اگر از لذت مناجات و شیرینی عبادت محرومی بدان که : خدا تو را دروغگو شناخته و از درگاه خود تو را رانده و از آستانه خود تو را دور افکنده .
پس بر

ص: ۱۳۳۱

حال خود گریه کن مانند زنی که فرزند عزیز او مرده باشد . و به علاج خود پرداز پیش از آنکه حسرت و ندامت بینی .

و چون تکبیره الاحرام را گفتی و مشغول دعای استفتاح گردیدی که اول کلمات آن این است :

«وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض» .

یعنی : «روی خود را کردم به جانب آنکه آسمانها و زمینها را آفریده است» . (۱)

و معلوم است که مراد روی ظاهر نیست ، زیرا خدا از جهت و مکان منزّه است تا رو به او شود . پس مراد این است که : روی دل خود را به سوی او کردم زنهار ، که در اول مکالمه خود با پروردگار ، در مقام دروغ نباشی ، زیرا هرگاه دل در فکر خانه و دیار و بازار و کسب و کار متوجه هوا و هوس خود باشد متوجه خدا نخواهد بود و رو به او نیاورده خواهد بود . و تو در اول سخنی که با پروردگار خود عرض می کنی کاذب خواهی بود . سعی کن که : دل خود را در این وقت از ماسوی الله خالی سازی تا لا اقل اول کلام تو دروغ نباشد .

و چون بگویی : «حنیفا مسلما» . بدان که : مسلم کسی است که مسلمانان از دست وزبان او در امان باشند . پس اگر چنین نباشی دروغگو خواهی بود . پس سعی کن که قصد آن داشته باشی که بعد از این ، چنین باشی .

و چون گویی : «و ما انا من المشرکین» .

یعنی : «من نیستم از جمله مشرکین» . (۲)

شرک خفی را

ص: ۱۳۳۲

۱-۷. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۷۹ .

۲-۸. انعام ، (سوره ۶) ، آیه ۷۹ .

به نظر درآور و بدان که : اگر در نماز خود ریاکار باشی و مدح مردمان را خواهی ، مشرک خواهی بود و از تو دروغ سر زده خواهد بود .

و چون گویی : «محيای و مماتی لله رب العالمين» .

یعنی : «حیات و موت من از برای پروردگار عالمیان است» . (۱)

بدان که : این سخن بنده ای است که خود را هیچ داند و اصلا از برای خود قدرتی و قوتی نبیند . پس اگر گوینده این کلام ، خود را منشا اثری داند کاذب خواهد بود .

فصل ششم : آداب قرائت و بقیه اعمال نماز

چون از ذکر استفتاح فارغ شدی و مشغول قرائت گشتی ابتدا می گویی : «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» باید بدانی که : شیطان دشمن ترین همه دشمنان تو است . و از راه حسد با تو در کمین نشسته است که دل تو را از خدا بگرداند و تو را از مناجات با خدا و سجده او باز دارد ، زیرا که : او به واسطه ترک سجده به لعن ابدی گرفتار شد و رانده در گاه الهی گردید . و باید پناه گرفتن به خدا از شر شیطان ، مجرد قول نباشد . یا مثل کسی باشی که شیر درنده یا دشمن کشنده رو به او آورد که او را هلاک سازد او گوید : پناه می برم از شر تو به این قلعه محکم ، و بر جای خود ایستاده باشد ، زیرا این خود ظاهراست که : محض گفتن ، او را سودی نمی بخشد تا داخل قلعه نشود . همچنین پناه گرفتن به خدا از شر شیطان ، به محض قول ، سودی ندهد و فایده نبخشد ، تا دست

ص: ۱۳۳۳

از فرمانبرداری او بردارد و ترک شهوت خود نماید . و خود را به قلعه محکم الهی که گفتن «لا اله الا الله» باشد با شرایطی که دارد داخل نماید .

و چون بگویی : «بسم الله الرحمن الرحيم» باید قصد تیمن و تبرک به نام پروردگار خود کنی .

و چون گویی :

«الحمد لله رب العالمين»

یعنی : «جميع انواع حمد و شکر ، مختص ذات پاک پروردگار عالمیان است» ، باید به نظر در آوری که : هر نعمتی که موجود است از سرچشمه عنایت و احسان اوست . و اگر دیگری احسانی نماید به تسخیر مشیت اوست .

و چون بگویی :

«الرحمن الرحيم»

باید انواع لطف و احسان را به نظر در آوری .

و چون بگویی :

«مالک يوم الدين»

یعنی : «پادشاه روز جزا و حساب» ، باید متذکرهول آن روز گردی .

بعد از آن در مقام اخلاص در آیی و بگویی :

«ایاک نعبد و ایاک نستعین»

یعنی : «تورا پرستش می کنیم و از تو یاری و استعانت می جوئیم» ، پس در اظهار عجز و بیچارگی خود باشی .

و همچنین در هر فقره از فقرات حمد و سوره که می خوانی باید متذکر معانی آنها گردی و اشاراتی که در آنها است به نظر در آوری . و چون به امری یا نهی رسی عزم بر امتثال آن کنی . و چون به وعده رسی امیدوار گردی . و چون تهدید بینی ، خایف و ترسان گردی . و چون به ذکر نعمتی رسی شکر الهی را به دل بگذرانی .

همچنین در اذکار رکوع و سجود و تسیحات ، متذکر معانی آنها گردی ، و آنچه مناسب آنهاست به خاطر بگذرانی . و چون از قرائت فارغ شدی و اراده رکوع کردی باید در آن وقت ، متذکر عظمت و کبریای الهی گردی و به جهت تکبیر ، دستهای خود را بلند کنی و اشاره کنی به اینکه : دست عقول و اوهام از دامن عظمت و جلال او کوتاه است . پس به قصد تعظیم ، سر به رکوع فرود آوری و شت خود را در نزد جلال او خم کنی و متذکر عزت او و ذلت خود ، و قوت او و ضعف خود ، و قدرت او و عجز خود ، و علو او و پستی خود گردی .

پس این مراتب را به زبان آوری و تسیح او کنی و شهادت بر عظمت او دهی و بگویی : «سبحان ربی العظیم و بحمده» یعنی : «تسیح و تنزیه می کنم پروردگار خود را که عظیم و بزرگ است و متلبسم به حمد و ستایش او» .

پس راست بایست و متذکر شو احسان و پاداش دادن و انعام فرمودن آفریدگار خود را و بگو :

«سمع الله لمن حمده»

یعنی : «شنید خدا حمد کسی را که حمد او کرد . و اجابت کرد کسی را که شکر او کرد» .

پس شکر این مطلب را کنی و گویی :

«الحمد لله رب العالمین»

پس بر اظهار عظمت و کبریایی او افزایی و گویی :

«اهل الکبریاء و العظمه و الجود و الجبروت» .

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که : «کشیدن گردن در

ص: ۱۳۳۵

حالت رکوع اشاره به چه چیز است؟ فرمود: اشاره به این است که من گردن اطاعت نهاده ام اگر چه به شمشیر گردنم را بزنی». (۱)

گر تیغ بارد در کوی آن ماه*** گردن نهادیم الحکم لله

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده، رکوع حقیقی از برای خدا نمی کند مگر اینکه خدا زینت می دهد او را به نور بهاء خود. و جای می دهد او را در سایه کبریای خود. و می پوشاند او را خلعت اصفیای خود». (۲)

منقول است که: «ربیع بن خثیم همه شب به یک رکوع به صبح می رسانید و چون صبح می شد ناله دردناک از دل می کشید و می گفت: آه! پیش افتادند اهل اخلاص و گذشتند و راه ما بریده شده». (۳)

چون از رکوع فارغ شدی و اراده سجود نمودی باز در دل خود تجدید کن نهایت ذلت و عجز و انکسار خود را و به یاد آور که: به جهت غایت عجز و مسکنت خود عزیزترین اعضای خود را که روی تو باشد به پست ترین چیزها که خاک است می گذاری. پس از غایت ذلت و خاکساری بعد از تکبیر و تعظیم حضرت باری جسد گناهکار خود را در خدمت پادشاه علی الاطلاق بر خاک مسکنت انداز و روی خود را بر خاک گذارده و متذکر این شو که: از خاک خلق شده و سزاوار بر خاک افتادنی. و پستی خود و علو رتبه او را یاد آور و بگو:

«سبحان ربی الاعلی و بحمده».

پس اگر در آن وقت رقت قلبی از برای تو حاصل شد امیدوار به رحمت

ص: ۱۳۳۶

۱- ۱۰. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۶.

۲- ۱۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۴.

۳- ۱۲. محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۰.

الهی باش که در آن وقت نظر رحمت بر تو افکنده و سجده تو را قبول فرموده . آری تو خود رادر موضع ذلت و خاکساری افکندی و این موضع رحمت و عنایت او است .

در کوی دوست شوکت شاهی نمی خرنند*** اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

پس سر از سجده بردار و تکبیر گوی و از گناهان استغفار کن و ثابیا به سجده برو .

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از معنی سجده ، فرمود : «سجده اول اشاره به آن است که : اول ما خاک بود . و سر برداشتن اشاره به خلق شدن از خاک است . و سجده دوم اشاره است به اینکه : باز عود به خاک خواهیم کرد . و سر برداشتن از آن اشاره به آن است که : باز از آن بیرون خواهیم آمد» . (۱)

و چون از سجده فارغ شدی باید تشهد به جا آوری .

پس بدان که : تشهد که عبارت است از : شهادت به وحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی ، اشاره به آن است که : آنچه اعمالی که کرده ام از قرائت و قیام و رکوع و سجود و ذکر و تسبیح ، هیچ یک را قابلیت قبول نیست و بجز شرمندگی و خجالت از آنها چیزی حاصل نه . و گویا هیچ عملی از من سر نروده پس تهیدست به درگاه الهی رو آورده ام . و چون خدا فرموده است که : «لا اله الا الله» قلعه محکم من است پس هر کسی داخل شود از عذاب من ایمن می گردد» (۲) پناه به این قلعه می آورم و بجز شهادت بر وحدانیت خدای و رسالت پیغمبر صلی الله

ص: ۱۳۳۷

۱-۱۳. مستدرک الوسائل ، ج ۱ ، ص ۳۳۱ ، باب ۱۴ ، ح ۱ .

۲-۱۴. بحار الانوار ، ج ۳ ، ص ۶

علیه و آله عملی و دست آویزی ندارم .

پس اصل ایمان را وسیله خود سازی و متوسل به پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او گردی و صلوات بر او و آل او فرستی و امید ده صلوات از او داشته باشی .

- همچنان که در اخبار وارد شده - و اگر یکی از آنها به تو عاید شود به رستگاری ابدی فایز گردی .

و چون متوجه سلام دادن شوی باید خود را در حضور سید المرسلین و ملائکه مقربین و بقیه انبیای سابقین و ائمه طاهرین و کرام الکاتبین فرض کنی و همه ایشان را در دل خود حاضر سازی . پس ابتدا سلام کنی بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خود که سالار همه و واسطه هدایت و ایمان توست و بگویی : «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته» . پس متوجه جمیع شوی و بر ایشان سلام کنی .

و زنهار ! که چون بازی کنندگان ، بدون حضور ایشان در دل خود زبان به سلام نگاهی . و چون مقتدای جماعتی باشی در سلام خود ایشان را نیز قصد نمایی . و چون متذکر این معانی گردی امید قبول نماز خود را داشته باش .

و زنهار ! که به غفلت و بازیچه داخل نماز نشوی .

و بعضی از بزرگان در بیان اسرار نماز گفته است که : «نماز نمونه ای است از کیفیت حضور عرصه قیامت ، پس باید آدمی در نماز متذکر آن حالت گردد . پس اذان اشاره به صور دوم و زنده شدن مردگان است . و اقامه

ص: ۱۳۳۸

به جای منادی پروردگار است که بندگان را به موقف حضور می طلبد . و ایستادن رو به قبله اشاره به ایستادن در حضور حضرت رب العزه به جهت پرسش اعمال و جواب و سؤال است .

و چون بنده در موقف عرض ایستاد ابتدا شروع به تکبیر و تمجید و تحمید و ثنا و ستایش حضرت مالک الملوک می کند ، و تکبیرات و قرائت اشاره به آنها است . پس به رکوع در مقام تعظیم بر می آید و در آن وقت گویا خطاب الهی می رسد که : ای بنده ! توفلان عمل را کردی و فلان معصیت را مرتکب شدی و چرا چنین کردی ؟ و ثنا و تعظیم تو امروز چه فایده از برای تو دارد ؟ پس راه ذلت و عجز و لایبه و خاکساری پیش می گیرد و خود را بر خاک می افکند و به سجده می ورد . و گویا خطاب می رسد که : سر بردار ! و جواب و سؤال گوی و از عهده اعمال خود بر آی .

پس سر بر می دارد و زبان به توبه و استغفار می گشاید ، و اظهار ندامت و پشیمانی می کند .

باز گویا خطاب می رسد که : چه سود از توبه این روز ! چه اثر بر استغفار در این حالت ! پس باز آن بیچاره خود را بر زمین می افکند و به سجده دوم می رود و عجز وزاری و مسکنت و خاکساری می کند . باز خطاب می رسد که : عجز امروز را چه اثر ! باوجود عصیان تو در دنیا ، سر از زمین بردار و جواب صحیح بیار . آن بنده مسکین سر بر دارد و به زبان حال گوید :

ص: ۱۳۳۹

نام گنه مبر که زبان جواب نیست .

پس چون دست خود را از همه جا کوتاه ببند دست در دامن اسلام زنده و عرض کند که : خداوندا ! مقرر و معترفم و به جز اینکه به یگانگی تو مقرر بودم و به رسالت پیغمبر تو اعتراف داشتم عملی ندارم .

پس گوید :

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله» .

پس تحفه صلوات بر پیغمبر و آل او را به خدمت ایشان فرستد و گوید :

«اللهم صل علی محمد و آل محمد» .

که شاید به وسیله آن نجات یابد .

باز گویا خطاب رسد که : ای بنده گنهکار ! و ای نامه سیاه ! تبه روزگار ! همین را از تو نخواسته بودیم .

پس در آن وقت آن بیچاره حیران ماند و به راست و چپ خود نظر افکند و دیده به عرصات محشر گشاید ، رو به شفیع عرصه محشر و سایر انبیای مرسلین و ملائکه مقربین و ائمه طاهرین و بندگان صالحین خدا آورد و گوید :

«السلام علیک ایها النبی ورحمه الله و برکاته . السلام علینا و علی عباد الله الصالحین . السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» .

امروز روز دستگیری و شفاعت است . و هنگام رحم و عنایت است . پس سه مرتبه دستهای خود را بلند کند و اشاره کند که : دست مرا بگیرد ، ای دست گیران روز باز خواست .

و بدان که : هر بنده ای که نماز خود را از آفات

ص : ۱۳۴۰

خالی سازد و به نیت خالص داخل آن شود و آداب باطنیه آن را که مذکور شد از خضوع و خشوع و تعظیم و هیبت و حیاء و رجاء و خوف و خشیت و سایر اینها را مراعات کند ، انواری چند در دل او ظاهر می شود که کلید معارف باطنیه و علوم حقیقیه گردند . و هر بنده را به قدر صفای نفس او از کدورات دنیا ، در معارف گشوده می شود .

و اشاره به این است آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «چون بنده به نماز ایستد حجاب میان خدا و او رفع می شود ، و خدا رو به او می آورد ، و ملائکه از کتفهای او تا هوا می نشینند و با نماز او نماز می کنند . و بر دعای او آمین می گویند . و از اطراف آسمان ، نیکویی بر سر او نثار می شود . و منادی ندا می کند که : اگر بدانند با که مناجات می کند به هیچ طرفی التفات نمی کند» .

و آنچه فرمود که : «درهای آسمان از برای نماز کنندگان گشوده می شود» . (۱)

فصل هفتم : آداب و شرایط امام جماعت

کسی که امام جماعت باشد و قومی به او اقتدا کنند سزاوار آن است که : از میان ایشان به صفای قلب و اقبال به نماز و خضوع و خشوع و سایر شرایط باطنیه ممتاز باشد ، زیرا او «قدوه» (۲) ایشان و نفوس آن جماعت را جانب خدا جذب می کند . و چه بسیار قبیح است که : دل او غافل ، یا در وادی فکر باطل بوده باشد ، و بعضی از مامومین او حاضر القلب ، با دل خاشع ، و بدن خاضع ، مشغول نماز باشند

ص: ۱۳۴۱

۱- ۱۵. محجه البیضاء ، ج ۱ ، ص ۳۹۶-۳۹۵ .

۲- ۱۶. پیشوا ، مقتدا

و از این شنیع تر آنکه : دل او ملتفت به کسانی که در عقب او هستند از مردمی که نه نفع می توانند رسانند و نه ضرر ، بیشتر باشد از التفات به جانب حضرت مالک الملکی که به محض اراده او ملک و ملکوت و عوالم علویه و سفلیه موجود شده اند . و آیا چنین شخصی از حضرت علام الغیوب حیا نمی کند که خود را مقتدای امت سید پیغمبران می کند ؟ ! و در جای رسول خدا و خلفای راشدین او می ایستد و نیابت ایشان را می کند ؟ و حال اینکه دل او از مشتی عوام ضعیف النفس ، که در عقب او هستند متأثر می شود زیاده از آنچه از عظمت و جلال خدا متأثر می گردد . و آیا خجالت نمی کشد از خدا و پیغمبر او که حال او به بسیاری مامومین و کمی ایشان مختلف می گردد ؟ !! پس هر که خواهد امامت جماعت کند اگر نفس او به این صفات خبیثه ملوث نباشد امامت کند و الا ترک کند و خود را هلاک نسازد .

و علامت بر آن ، این است که : امامت خود و غیر خود از امثال خود نزد او مساوی باشد و از هیچ یک از امام بودن و ماموم بودن مضایقه نداشته باشد . و باید محرک او و باعث امامت او محض قربت و امید ثواب باشد . پس اگر در بعضی از زاویه های دل او اثری از حب جاه و شهرت و حصول مرتبه در دل های مردم یا تحصیل چیزی که باعث انتظام معاش و گذران او باشد پس وای از برای او که خود را به هلاکت افکند . و باید کسی که به نماز جمعه

یا عید حاضر می شود متذکر این گردد که : این روزها از ایام شریفه و عیدهای مبارکه ای است که خدای - تعالی - آنها را مخصوص این امت مرحومه گردانیده است و آنها را اوقات عبادت ایشان کرده تا به واسطه آن به درجه قرب فایز گردند و از عذاب و غضب او دور شوند . پس اهتمام به عبادات مخصوصه این روزها کند . و مستعد خدمت الهی گردد . و آداب ظاهریه را که در این روزهای مبارک ترغیب به آنها شده از پاکیزگی و بوی خوش به کار بردن و سرتراشیدن و ناخن چیدن و شارب گرفتن و امثال اینها به جا آورد . و چون مشاهده کسوف یا خسوف یا زلزله و امثال اینها را کند سزاوار این است که : به فکر احوال آخرت و زلزله های آن روز پروحشت و ظلمت صحرای قیامت و گرفتن ماه و خورشید آن روز افتد ، پس پناه به خدا برد .

و در احادیث وارد شده است که : «خوف و وحشت در وقت حصول این آیات ، از شعار شیعیان و اهل ایمان است» . (۱)

مقصد سوم : در بعضی از آداب باطنیه ذکر و دعا

فصل اول : بعضی از آداب و شرایط ذکر

بدان که : «ذکر» ، که عبارت است از : یاد خدا کردن ، پس نفع آن در صورتی است که : دوامی داشته باشد ، یعنی : دایم یا اکثر اوقات در یاد خدا باشد ، و به زبان ، او را یاد کند ، با حضور قلب و فراغت دل و توجه تام به خداوند علام ، تا اینکه فکر او در دل قرار گیرد ، و انوار عظمت او بر دل بتابد ، و از اشراقات خورشید جمال او سینه گشاده گردد . و این ثمره

ص : ۱۳۴۳

جمله عبادات و غایت مطلب از همه طاعات است . و از برای ذکر ، اولی است و آخری . اول آن باعث انس و محبت می شود . و آخرش را انس و محبت باعث می گردد ، و مطلوب ، حصول این انس و محبت است . پس بنده در ابتدای امر ، به مشقت و زحمت ، دل خود را از وساوس ، و زبان خود را از سخن دنیا باز می دارد . پس اگر توفیق مداومت یافت به آن انس می گیرد . و محبت در دل او ریشه می کند ، همچنان که کسی ابتدا طعامی در مذاق او ناگوار باشد و به زحمت آن را تناول کند و مداومت بر آن نماید ، عاقبت به آن معتاد می شود و با طبع او موافق می گردد که ترک آن را نمی تواند کرد .

پس همچنین ذکر خدا ، چون آدمی مدتی بر آن مواظبت کرد انس به خدا می گیرد . و چون انس به او حاصل شد از هر چه غیر او است منقطع می گردد و به جز یاد خدا در دل او چیزی باقی نمی ماند . و چون وقت مرگ رسد فرحناک می گردد که ضروریات حیات که فی الجمله او را از یاد خدا غافل می کرد در این وقت از او جدا می شود ، زیرا بعد از مرگ ، مطلقا عایقی نیست ، پس گویا داخل خلوت محبوب خود می گردد و از زندان مستخلص می شود . و دایم در لذت و بهجت است تا به ملاقات خدا فایز گردد .

و هان ! تا چنان ندانی که : «ذکر» ، مجرد حرکت دادن زبان است ؟ ! بلکه «ذکر حقیقی» ، عبارت است از : یاد نمودن

خدا در دل . و چون زبان هم به موافقت دل حرکت کند «نور علی نور» . و اما مجرد ذکر زبان ، اگر چه هرگاه به قصد قربت و ثواب باشد فایده بسیار بر آن مترتب است اما اثر انس و محبت ، بدون حضور قلب و یاد خدا در دل حاصل نمی گردد .

و مخفی نماند که : اذکار بسیار است ، مثل : «لا اله الا الله» و «سبحان الله» و «الحمد لله» و «الله اکبر» و «لا حول و لا قوه الا بالله» و «تسبیحات اربع» و «اسماء الله» ، و غیر اینها . و در فضیلت هر یک از اینها اخبار بسیار وارد شده است . و مداومت بر هر یک ، باعث صفایی از برای نفس ، و گشادگی از برای سینه می شود . و هر ذکری که دلالت آن بر عظمت و جلال و عزت و کمال ایزد - متعال - بیشتر است ، افضل است .

و از این جهت گفته اند : «لا اله الا الله» افضل از همه اذکار است ، زیرا که : دلالت بر یگانگی و وحدانیت خدا می کند .

فصل دوم : بعضی از آداب و شرایط دعا

بدان که : «دعا» مغز همه عبادات است . (۱)

و از این جهت در فضیلت آن و امر به آن آیات و اخبار بی شمار وارد شده . و از کثرت اشتها آنها احتیاجی به ذکر آنها نیست . و ادعیه ای که از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین - علیهم السلام - رسیده است ، در کتب ادعیه مذکور است . و هیچ مطلبی از مطالب دنیا و آخرت نیست مگر اینکه دعاهای بسیار به جهت آن وارد شده ، هر

ص : ۱۳۴۵

که طالب آنها باشد رجوع به کتب دعوات کند .

بلی ، از برای «دعا کننده» آداب و شرایط چند است ، که باید مراعات آنها را منظور داشته باشد تا فایده دعا را ببیند . و دعای او مستجاب گردد . و نورانیت دعا در نفس او پیدا شود .

و از جمله شرایط ، در اینجا چند شرط ذکر می کنیم :

اول آنکه : اوقات شریفه را از برای دعای خود اختیار کند ، مثل روز عرفه و ماه رمضان و روز جمعه و وقت سحر و شبهای قدر و شبهای جمعه و امثال اینها .

دوم آنکه : حالتی را ملاحظه کند که در آن حالت ، استجاب دعا وارد شده ، مثل حال آمدن باران و عقب نمازهای واجب و میان اذان و اقامه و وقت وزیدن بادهای و درهنگامی که روزه باشد .

سوم آنکه : با طهارت باشد ، یعنی : وضو یا غسل داشته باشد .

چهارم آنکه : رو به قبله باشد .

پنجم آنکه : دستهای خود را بلند کند به نحوی که زیر بغل او نمایان باشد ، همچنان که گدایان ، دست خود را به جانب اغنیا دراز می کنند .

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هیچ بنده ای دست خود را به جانب خداوند جبار دراز نمی کند مگر اینکه خدا شرم می کند که دست او را تهی برگرداند تا فضل و رحمت خود را در آن جای ندهد» . (۱)

پس چون دست خود را فرود می آورید بر سر و روی خود بکشید .

ششم آنکه : آواز خود را

ص : ۱۳۴۶

پست کند و میان جهر و اخفات دعا گوید ، نه چندان آهسته باشد و نه بسیار بلند .

مروی است که : «چون مردمان به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند تا به نزدیک مدینه رسیدند تکبیر گفتند و صدای خود را به تکبیر بلند کردند ، حضرت فرمود : ای مردمان ! آن کسی را که می خوانید کر نیست و دور نیست بلکه درپیش گردنهای شما است» . (۱)

هفتم آنکه : در دعا کردن ، متوجه سجع و قافیه نشود و سخن پردازی نکند ، که این طریقه منافی خضوع و تضرع است .

هشتم آنکه : تضرع و زاری کند و با خضوع و خوف و خشیت و هیبت باشد .

در اخبار رسیده است که : «چون خدا بنده را دوست دارد او را مبتلا می سازد تا تضرع و زاری او را بشنود» . (۲)

نهم آنکه : جزم داشته باشد به اینکه دعای او اجابت می شود . و یقین داشته باشد که رد نخواهد شد .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «چون دعا کنی باید چنان گمان کنی که حاجت تو بر در ایستاده است و داخل می شود» . (۳)

دهم اینکه : اصرار بر دعا کند و الحاح نماید . و لا اقل سه مرتبه آن را تکرار کند .

یازدهم آنکه : قبل از دعا ، ذکر خدا کند . و ثنا و ستایش او گوید . و تمجید و تعظیم او کند . و صلوات بر پیغمبر و آل او فرستد .

دوازدهم آنکه : ابتدا اقرار به گناهکاری و

ص : ۱۳۴۷

۱-۳. محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۲۹۱ .

۲-۴. محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۲۹۳ .

۳-۵. محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۲۹۴

عدم سزاواری خود نماید .

سیزدهم آنکه : توبه کند و از گناهان خود پشیمان شود . و اگر مظلّم بر گردن او باشد ادا کند ، یا عزم به ادا کردن آن نماید . و اگر متمکن از ادای آن نباشد توفیق آن را از خدا طلبد .

چهاردهم آنکه : به تمام همت خود رو به خدا آورد . و از هر چه غیر اوست قطع امید نماید .

پانزدهم آنکه : لباس و مکان و غذای او از حلال باشد . (و این نیز از جمله شرایط عمده است) .

شانزدهم آنکه : حاجت خود را «بخصوصه» نام برد .

هفدهم آنکه : چون دعا کند تخصیص به خود ندهد ، بلکه دیگران را در دعای خود شریک سازد .

هیجدهم آنکه : گریه کند . (و این نیز از شرایط عظیمه و آداب معتمده است) .

نوزدهم آنکه : دعا را تاخیر نیندازد تا وقت حاجت ، بلکه پیش از احتیاج دعا کند .

همچنان که وارد است که : «در حال نعمت و آسانی با خدا آشنایی کنید تا در وقت محنت و دشواری خدا با شما آشنایی کند» .

بیستم آنکه : - همچنان که مذکور شد - در حاجت خود ، اعتماد به غیر خدا نکند ، و امید بجز او نداشته باشد .

مقصد چهارم : بعضی از شرایط و آداب تلاوت قرآن

بعضی از شرایط و آداب تلاوت قرآن

بدان که : ثواب تلاوت قرآن ، از حد بیرون ، و قدر فضیلت آن از حد بیان افزون است .

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «هیچ شفیع در روز قیامت بلند مرتبه تر از قرآن نیست ، نه پیغمبری و

نه ملکی و نه غیر اینها». (۱)

و فرمود که: «خدای - تعالی - هزار سال پیش از آنکه عالم را خلق کند سوره طه ویس را خواند، چون ملائکه آن را شنیدند گفتند: خوشا به حال امتی که این بر ایشان نازل شود. و خوشا به حال سینه هایی که اینها را حفظ کند. و خوشا به حال زبانهایی که اینها را بخواند». (۲)

و فرمود که: «هرگاه قرآن در پوستی باشد آتش به آن نمی رسد». (۳)

یعنی: هر کس قرآن را حفظ نموده باشد آتش پوست بدن او را مس نمی کند.

و نیز از آن حضرت مروی است که: «دلها زنگ می گیرد همچنان که آهن زنگ می گیرد. شخصی عرض کرد: یا رسول الله! جلای آن از چه چیز است؟ فرمود: تلاوت قرآن و یاد مرگ». (۴)

و احادیث در خصوص ثواب آن بی حد و حصر است. و چگونه چنین نباشد؟ و حال اینکه آن کلام پروردگار است که حضرت روح الامین حامل آن، و برسید المرسلین نازل شده است.

و تامل کن کلامی که بلا واسطه از خدا صادر شده باشد، و لفظ آن از غایت فصاحت به حد اعجاز رسیده باشد. و معنی آن به نحوی باشد که: مشتمل بر اصول حقایق معارف و مواعظ و احکام، و متضمن بیان دقایق صنع پروردگار - متعال - و مغیبات احوال تاثیر او در دلها چگونه است و نفس را از آن، چقدر صفا حاصل می شود؟! پس بر کسی که از اهل ایمان باشد

ص: ۱۳۴۹

-
- ۱- ۱. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۵.
 - ۲- ۲. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۵.
 - ۳- ۳. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۵.
 - ۴- ۴. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۱. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۵.

مواظبت بر تلاوت آن لازم، و ملاحظه آداب و شرایط تلاوت، متحتم است. و از برای آن، آداب ظاهریه ای و آداب باطنیه است.

فصل: آداب ظاهریه قرائت قرآن

اما آداب ظاهریه آن، آن است که: با وضو باشد. و به طریق ادب، با سکون و وقارنشسته باشد، یا ایستاده رو به قبله و سر پیش افکنده و تکیه زده و چهار زانو ننشسته باشد، و پای خود را نکشیده باشد. بلکه مانند کسی باشد که: در نزد جلیل الشان می نشیند، یا می ایستد. و شمرده و به تانی بخواند.

و از این جهت است که: در احادیث رسیده است که: «هرگاه کسی در کمتر از سه روز، قرآن را ختم کند دانا نیست». (۱)

در حدیث دیگر است که: «خوش ندارم که کسی در کمتر از یک ماه، یک ختم قرآن کند». (۲)

بلی در ماه مبارک رمضان، احادیث وارد است که: «در هر سه روز، یک ختم بکند». (۳)

و از جمله آداب، آن است که: گریه کند. و اگر او را گریه نیامد خود را به گریه بدارد. و اندکی بلند بخواند، اگر از ریا کردن ایمن باشد. و اگر تواند صدای خود را زینت دهد، اما نه به نحوی که: مشتمل بر ترجیع باشد. و حق آیات را مراعات کند، بدین نحو که: چون به آیه سجده رسد سجده کند. و چون به آیه عذاب رسد پناه به خدا گیرد. و چون به آیه رحمت و ذکر

ص: ۱۳۵۰

۱-۵. محجّه البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۲. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲-۶. کافی، ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۱.

۳-۷. کافی، ج ۲، ص ۶۱۸، ح ۵.

نعیم بهشت رسد ، آن را از خدا مسئلت نماید . و چون به آیه ای رسد که : مشتمل بر تسبیح یا تکبیر پروردگار باشد تسبیح و تکبیر او کند . و چون به آیه دعا و استغفار رسد دعا و استغفار کند .

و در ابتدای قرائت بگوید :

«اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم» .

و از هر سوره که فارغ شود بگوید :

«صدق الله العلي العظيم و بلغ رسوله الكريم اللهم انفعنا به و بارك لنا فيه الحمد لله رب العالمين» .

آداب باطنیه قرائت قرآن

و اما آداب باطنیه آن پس چند چیز است :

اول : تذکر عظمت کلام و علو مرتبه آن و یاد آوردن فضل الهی و لطف او را بر خلق خود ، که چنین کلامی را از عرش جلال ، امر به نزول اجلال فرموده و آن را به فهم بندگان خود نزدیک ساخته و کلام خود را لباس حروف پوشانیده تا مخلوقان را طاققت شنیدن آنها باشد . و اگر حقیقت جمال کمال کلام خود را به لباس حروف نپوشانیدی نه عرش را توانایی شنیدن آن بودی و نه ما تحت الثری را . بلکه اجزاء ایشان متلاشی شدی .

«لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله» .

یعنی : «اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم می دیدی آن را که ذلیل می شد و از هم شکافته می گردید» . (۱)

بلی : مخلوق ضعیف را کجا طاققت عظمت کلام الهی و یارای تحمل تلالؤ و درخشندگی نور اوست ؟ ! و رسانیدن خدای - تعالی - کلام را با وجود علو درجه آن

ص: ۱۳۵۱

به فهم قاصر انسانی به واسطه بیان آن را از برای ایشان به کسوت حروف و الفاظ ، شبیه است به صدا کردن انسان از برای بهایم و مرغان ، زیرا انسان چون بخواهد چهارپا یا مرغی را تفهیم کند که بیاید یا برود نظر به اینکه فهم آنها از فهمیدن کلام انسانی که از روی شعور و عقل صادر است و با ترتیب تمام در غایت انتظام به آن تکلم می شود قاصر است ، لهذا آدمی در سخن گفتن از مرتبه انسانیت تنزل می کند و در تکلم با آن حیوانات به آنچه لایق آنهاست صدا می کند .

پس همچنین انسان چون از حمل کلام الهی قاصر و عاجز بود ، لهذا سلطان کلام او از عرش عظمت و جلال به درجه فهم انسان نزول کرد . و در مظاهر حروف و اصوات تجلی نمود . و صورت حروف به واسطه آن مشرف گردید . همچنان که بدن انسانی به واسطه تعلق روح مجرد به آن به مرتبه شرافت رسید .

دوم : در وقت قرآن خواندن ، متذکر تعظیم صاحب کلام گردد و یاد آورد که :

آنچه می خواند کلام بشر نیست بلکه کلام خداوند علام و خالق شمس و قمر است . و در خواندن کلام او نهایت خطر است . و همچنان که سزاوار نیست که بی طهارت دست بر جلد و ورق و کلمات آن مالند ، همچنین زبانهای ناپاک را که به کلمات ناشایست متکلم می گردند سزاوار نیست که آن را بخوانند . و دلهای ملوث به رذایل اخلاق را نمی شاید که به حول معانی آن بگردند .

و بالجمله باید در آن وقت ، متذکر تعظیم کلام و متکلم باشد .

و اگر به جهت غفلت دل ، در آن وقت ، تعظیم متکلم را مستحضر نباشد ساعتی قبل از تلاوت ، تفکر در صفات و افعال الهی نماید و مستحضر گردد که : این کلام کسی است که به مجرد اراده مقدسه و محض مشیت کامله ، جمیع آنچه می بیند و می شنود از عرش و کرسی و آسمان و زمین و آنچه در میان آنها و در زیر و بالای نهاست به وجود آمده و خالق و رزاق کل اوست . و همه موجودات ، و کافه مخلوقات از ثری تا به ثریا در قبضه قدرت اوسخر و اسیرند . برخی غریق فضل و رحمت او و بعضی گرفتار سخط و سطوت او . و جمیع اینها را هیچ قدر نیست در نزد آنچه محسوس نیست از عوالم مجردات . و چون در امثال اینها تفکر کند قلب او مستغرق [مستشعر] عظمت الهی می گردد .

و یکی از اکابر دین ، چون قرآن را از برای تلاوت گشودی گفتی :

«هذا کلام ربی هذا کلام ربی» .

یعنی : این کلام پروردگار من است . این کلام پروردگار من است ، و بیهوش گشتی .

سوم : با حزن و رقت قلب تلاوت نماید .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «قاری قرآن ، محتاج به سه چیز است : دلی خاشع ، و بدنی فارغ ، و مکانی خلوت ، زیرا هرگاه دل او خاشع باشد شیطان از او می گریزد . و چون بدن او از مشاغل فارغ باشد دل او متوجه قرآن خواندن می شود و عارضه ای عارضش نمی شود که او را از نور قرآن

و فواید آن محروم سازد . و چون در مکان خلوتی باشد و از خلق کناره گرفته باشد ، باطن او با خداانس می گیرد و حلاوت خطابه‌های الهی را که با بندگان صالحین خود کرده می یابد ، و لطف او را به ایشان می داند . و چون از این مشرب جامی نوشید هیچ حالی را بر این اختیار نمی کند . و هیچ وقتی را از این خوشتر نمی دارد ، زیرا در آن وقت بی واسطه در مناجات با پروردگار است» . (۱)

چهارم : حضور قلب و ترک افکار دنیویه و وسوس باطله در آن وقت .

پنجم : تدبر در معانی قرآن . و آن امری است غیر از حضور قلب .

خدای - تعالی - می فرماید :

«افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب افعالها» .

یعنی : «آیاتفکر و تدبر در معانی قرآن نمی کنند یا بر دل‌های ایشان قفلها زده اند ؟!» . (۲)

و اگر نتواند تدبر کند مگر اینکه آیه را مکرر کند سزاوار آن است که : مکرر نماید .

و به این سبب بسیار بوده است که اکابر دین آیات را تکرار می کرده اند . بسا بوده که : دریک آیه ، مدتی توقف می کرده اند .

ششم : به محض تدبر در فهم معنی ظاهر اکتفا نکند ، بلکه سعی کند تا حقیقت معنی بر او روشن شود . پس چون به آیه ای رسد که مشتمل بر صفات الهی است مثل :

«و هو السميع البصير» . (۳)

مثل :

«هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر» . (۴)

در

ص: ۱۳۵۴

۱- ۹. مصباح الشریعه ، باب ۱۴ ، ص ۹۷-۱۰۰ .

۲- ۱۰. محمد ، (سوره ۴۷) ، آیه ۲۴

۳- ۱۱. یعنی : او شنوا و بیناست . شوری ، (سوره ۴۲) ، آیه ۱۱ .

۴- ۱۲. اوست خدای یکتایی که غیر او خدایی نیست سلطان مقتدر عالم ، پاک از هر نقص و آلایش ، منزّه از هر عیب و

ناشایست ، ایمنی بخش ، نگهبان جهان و جهانیان ، غالب و قاهر با جبروت و بزرگواری منزّه و پاک از هر چه براو شریک
پندارند . حشر ، (سوره ۵۹) ، آیه ۲۳

معانی این اسماء و صفات نیکو تامل کند و شاید که اسرار آنها بر او منکشف گردد .

و چون به آیاتی رسد که : ذکر افعال الهی در آنها شده از : خلقت آسمانها و زمینها و ملائکه و ستارگان و کوهها و حیوانات و نباتات و ابر و باد و باران و غیر اینها پس از اینها عظمت و جلال الهی را یاد آورد . و در هر فعلی ، فاعل آن را ملاحظه کند .

و چون به آیه ای رسد که : مشتمل بر وصف بهشت یا دوزخ یا غیر اینها از احوال آخرت است ، متذکر این گردد که : آنچه در این عالم است از نعمتها و بلاها در پیش نعمت و بلای آخرت قدر محسوسی ندارد . پس از آن به عظمت خدا پی برد . و در دل ، منقطع به او شود ، که او را از عقوبات آن عالم نجات بخشد . و به نعیم ولذات آن برساند .

و چون به احوال انبیا ، و آنچه بر ایشان وارد شده از ایذای امت و قتل و ضرب ایشان ، رسد متذکر بی نیازی و استغناى الهی گردد . و مستشعر این گردد که : اگر همه ایشان با امتهایشان هلاک می شدند به قدر ذره ای در ملک او اثری ظاهر نمی شد .

و چون به آیه ای رسد که : بیان نصرت و یاری اهل حق در آن است متذکر قدرت الهی و علو حق او گردد .

و همچنین در جمیع آیات وعده و وعید و امر و نهی .

هفتم : خود را از آنچه مانع فهم معانی قرآن است نگاهدارد

ص: ۱۳۵۵

. و آن چند امر است :

از آن جمله : تقلید و تعصب از برای مذهبی بدون اینکه طالب حق باشد در آن ، زیرا آن به منزله پرده ای است از برای آئینه دل ، که منع می کند از تابیدن آنچه غیر اعتقاد او است در آن .

و از آن جمله : جمود بر تفسیر ظاهر قرآن به اعتقاداتی که غیر از این تفسیری برای آن نیست . و از این روست که در اخبار از آن منع شده است .

و از آن جمله : صرف همت و ذهن و فهم خود را در تحقیق حروف و مخارج آن و سایر اموری که متداول میان قاریان است ، زیرا همه تامل را مقصور بر این کردن ، مانع از فهمیدن معانی آن است .

و از آن جمله : اصرار بر گناهان ظاهریه و باطنیه و پیروی شهوات ، که باعث تاریکی دل و محرومی از کشف اسرار حقایق و تابیدن انوار معارف حقه است در آن .

هشتم : هر خطابی که در قرآن ملاحظه کند چنان تصور کند که : خطاب به اوست و او مقصود از آن خطاب است . و هر قصه از قصص انبیای سابقین را مشاهده نماید جزم کند که : مقصود از آن ، عبرت گرفتن اوست نه محض قصه خوانی و حکایات ، زیرا که : جمیع قرآن ، هدایت و ارشاد و رحمت و شفا و موعظه و نور و راهنمایی عالمیان است .

پس هر که آن را بخواند باید که خواندن او به نحوی باشد که : بنده ، فرمان آقای خود را که

ص: ۱۳۵۶

به او نوشته که آن را بفهمد و به مقتضای آن عمل کند بخواند .

نهم : دل او متأثر شود به آثار آیات مختلفه . پس در هنگام تلاوت قرآن ، حالات متفاوتی از برای او حاصل شود به حسب هر آیه ، از : خوف و حزن و شادی و بهجت و بیم و امید و دلتنگی و گشادگی . به این نحو که : چون به آیه ای رسد که مشتمل بر تهدید و وعید است ، دل او مضطرب گردد و از خوف مرتعش شود و صیحه زند که گویا از شدت بیم ، قالب تهی می کند .

و چون به آیه ای رسد که دلالت بر وسعت رحمت و وعده مغفرت کند شاد و فرحناک گردد و شکفتگی و انبساط در او به هم رسد .

و چون به وصف بهشت رسد اثر شوق به آن در دل او ظاهر شود .

و چون به شرح دوزخ رسد علامات خوف در او پیدا گردد .

و چون به ذکر صفات جلال و نعوت جمال و اسمای خداوند - متعال - رسد تخضع و فروتنی کند و به یاد عظمت و کبریای او افتد و امثال اینها . و مقصود کلی از تلاوت قرآن ، حصول این حالات است در دل و عمل به آن ، و الا مجرد جنبانیدن زبان ، امر سهلی است .

دهم : در تلاوت قرآن ، حال او در ترقی باشد ، زیرا درجات تلاوت کنندگان ، که از غافلین نیستند و از مرتبه غفلت بیرون آمده اند سه گونه است :

اول : - و آن مرتبه پست تر است -

ص: ۱۳۵۷

آن است که : خود را چنان تصور کند که در حضور پروردگار ایستاده و قرآن می خواند و خدای - تعالی - به او نظر می کند و کلام او را می شنود . و در این وقت ، حال او تملق و سؤال و تضرع و ابتهال است .

دوم : چنان در قلب خود مشاهده نماید که : گویا خداوند عظیم به لطف و کرم خودبه او خطاب می کند و سخن می گوید و امر و نهی می کند . و مقام او در این وقت ، مقام هیبت و حیا و گوش دادن و شنیدن است .

سوم : مطلقا ملتفت خود و تلاوت خود نباشد ، بلکه همه همت او مقصور برصاحب کلام باشد . و فکر او منحصر در او باشد . به نحوی که : گویا مستغرق مشاهده جمال او است و او را پروای غیر او نیست .

و این ، درجه «مقریین» و «صدیقین» است . و دو درجه سابق ، درجه «اصحاب یمین» است . و آنچه غیر اینها باشد درجات غافلین است .

و حضرت سید الشهداء علیه السلام روحی فداه اشاره به مرتبه سیم فرموده است :

«الذی تجلی لعباده فی کتابه بل فی کل شیء . و اراهم نفسه فی خطابه بل فی کل نور وفیء»

یعنی : «تجلی کرد از برای بندگان خود در کتاب خود ، بلکه در هر چیزی . و نمودخود را به ایشان در خطاب خود ، بلکه در هر نور و سایه» . (۱)

مروی است که : «حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را در نماز ، حالتی روی داد

ص : ۱۳۵۸

که بیهوش بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد از سبب آن پرسیدند فرمود: آیه رامکرر کردم بر دل خود تا گویا آن را از صاحب کلام شنیدم و چشمم را طاقت معاینه قدرت او نماند». (۱)

و اگر کسی به این درجه رسید بهجت او بی حد، و لذت و حلاوت تلاوت اوبی پایان می گردد.

و یکی از بزرگان گفته است که: «من قرآن می خواندم و مطلقا شیرینی آن را نمی فهمیدم تا آنکه به نحوی شد که گویا قرآن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله می شنوم که بر صحابه کبار می خواند. و بعد از آن، از این مقام ترقی کردم، پس می خواندم آن را تا گویا از جبرئیل می شنیدم که تلقین حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - می نمود. پس خدا لطف وجود به من فرمود که به مقام بالا ترقی نمودم که گویا آن را از صاحب کلام می شنوم. و در آن وقت نعیم و لذتی یافتیم که: از آن صبر نمی توانم کرد». (۲)

و بعضی از صحابه گفته است که: «هرگاه دلها پاک گردد هرگز از قرائت قرآن سیر نمی گردد». (۳)

یازدهم: از حول و قوه خود بریء شود و چشم رضا و خوبی خود را نبیند. پس هرگاه به آیه ای رسد که: مشتمل بر وعد و مدح نیکان باشد خود را از زمره ایشان نبیند.

و از اهل آن وعده نشمارد، بلکه اهل صدق و یقین را از اهل آن وعده شمارد. و شوق نماید که: خدا او را

ص: ۱۳۵۹

۱-۱۴. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۴۸. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲-۱۵. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۴۸. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳-۱۶. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۴۸. و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۵۶.

به ایشان محلق سازد. و چون به آیه ای رسد که: مشتمل بر مذمت گناهکاران و مقصرین باشد خود را به نظر در آورد و چنان تصور نماید که خود مخاطب به این آیه است.

و به این، اشاره فرموده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در وصف متقین می فرماید که: «چون به آیه ای رسیدند که مشتمل است بر تهدید و تخویف، گوشهای دل خود را بر آن می دارند و چنان پندارند که صدای فریاد غریب جهم به گوش های ایشان می رسد». (۱)

مقصد پنجم: شمه ای از آداب روزه

شمه ای از آداب روزه

بدان که: ثواب روزه بسیار، و اجر آن بی شمار است. و آیات و اخبار در فضیلت آن خارج از حد احصا، و بیرون از حیز اظهار و تذکار است. و همه آنها در کتب احادیث مذکور، و در السنه و افواه مشهور است. و احتیاج به ذکر آنها در این مقام نیست. بلکه در اینجا اشاره به بعضی از آداب باطنیه و ظاهریه روزه می شود.

و بدان که: سزاوار روزه دار آن است که: چشم خود را بیوشاند از هر چه نظر کردن بر آن حرام یا مکروه است و یا دل او را از یاد خدا مشغول می سازد. و محافظت نماید زبان خود را از جمیع آفات و معاصی متعلقه به زبان، - که بسیاری از آنها در این کتاب مذکور شد - و گوش خود را نگاهدارد از هر چه شنیدن آن حرام یا مکروه است. و شکم خود را باز دارد از غذاهای حرام و شبهه ناک. و همچنین سایر اعضا و جوارح خود را از محرّمات و مکروهات متعلقه

ص: ۱۳۶۰

به آنها محافظت نماید. و همچنین سزاوار آن است که: در هنگام افطار، از حلال، این قدر چیزی بخورد که: «کل» بر معده او نباشد، زیرا سرامر روزه داشتن آن است که: قوه شهویه، مقهور و ضعیف شود و تسلط شیطان لعین کمتر گردد تا نفس قدسی از درجه بهیمیت، ترقی نموده مشتبه به ملائکه گردد. و در آن آثار تجرد و وحانیت حاصل شود. و هرگاه کسی آنچه چاشت نخورده و دو مقابل آن رادر شام بخورد چگونه این مطلب دست می دهد؟! به خصوص همچنان که عادت اکثر اهل این عصر است که الوان اطعمه را مهیا می سازند بلکه بسا باشد اطعمه ای که در ماه مبارک رمضان صرف می کنند در ماههای دیگر صرف نمی نمایند.

و شکی نیست که: چون معده از غذای چاشت خالی باشد تا وقت شام رغبت آن بیشتر و اشتهای آن افزون تر می گردد. پس چون در آن وقت به رغبت تمام، الوان طعام را به قدر چاشت و شام بلکه زیادتر بخورد لذت آن بیشتر، و قوت آن افزون تر می گردد، و قوه شهویه او به هیجان می آید، و آنچه مقصود از روزه بود نتیجه بر عکس می بخشد.

پس روزه دار باید لا اقل همان غذایی که در شبهای غیر روزه می خورد بخورد و خوراک روز خود را به آن ضمیمه نسازد، تا سودی از روزه بیند.

و از جمله آداب روزه دار آن است که: در هنگام افطار، دل او مضطرب باشد و در میان خوف و رجا معلق باشد، زیرا نمی داند که روزه او مقبول

شده یا نه . و این حالی است که باید در آخر هر عبادتی باشد .

مروی است که : «حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در روز عید فطری به جماعتی گذشت که مشغول خنده بودند ، حضرت فرمود : ماه رمضان را خدای - تعالی - میدان بندگان خود قرار داده که در آن سبقت بر طاعت و عبادت او گیرند . پس جماعتی گوی سبقت در ربودند و به سعادت فایز گردیدند و طایفه ای پس افتادند و هلاک شدند .

پس عجب کل عجب از برای کسی که مشغول خنده و بازی باشد در روزی که سبقت گیرندگان در آن فایز شدند و بطلان و هرزه کاران زیان کردند . آگاه باشید ، به خدا قسم که : اگر پرده برداشته شود نیکوکار مشغول نعمت خود ، و بدکار گرفتار بدیهای خود گردد و احدی به لهو و لعب نپردازد» . (۱)

درجات روزه

و مخفی نماند که : از برای روزه سه درجه است :

اول : «روزه عوام» ، و آن عبارت است از اینکه : در روزها شکم و فرج خود را از مقتضای شهوات آنها محافظت نمایی . و این نوع روزه ، فایده نمی بخشد مگر مجرداستخلاص از عذاب را .

دوم : «روزه خواص» ، و آن عبارت است از : آنچه مذکور شد به زیادتی محافظت چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر جوارح و اعضا از معاصی و گناهان . و بر این روزه مترتب می گردد آنچه از برای روزه دار وعده داده شده است از ثوابهای بی پایان .

سوم : «روزه خواص خواص» ، و آن عبارت است از

ص: ۱۳۶۲

۱- ۱. من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۱۷۴ ، ح ۲۰۵۷ . (ط - جامعه مدرسین) و کافی ، ج ۴ ، ص ۱۸۱ ، ح ۵

: آنچه مذکور شد با محافظت دل از اشتغال به افکار دنیوییه و اخلاق رذیله و نگاهداشتن آن از غیر یاد خدا بالکلیه . وافطار این روزه ها به یاد غیر خدا و روز قیامت بودن است و حاصل این روزه ، روگردانیدن از غیر خداست ، چنانکه فرمود :

«قل الله ثم ذرهم» .

یعنی : «بگو خدا و هر چه غیر اوست واگذار» . (۱)

و این روزه انبیا و صدیقین و مقربین است . و ثمره این روزه ، فوز به مشاهده جمال لقای الهی است . و رسیدن به چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطر احدی خطور نکرده .

بدان که : مقتضای اخبار متواتره و تصریح جمعی از علمای طایفه شیعه است که : هر گاه کسی خالص از برای خدا ، ماه رمضان را روزه بدارد و در آن ماه ، باطن را از اخلاق ذمیمه پاک سازد ، و اعضای ظاهره خود را از معاصی نگاهدارد ، و از حرام درخوراک و پوشاک و مسکن اجتناب نماید ، و بجز حلال ، غذایی نخورد ، و در خوردن حلال هم افراط نکند ، بلکه به نحوی باشد که : در هر وقت روز و شب الم گرسنگی رایباید و فی الجمله مواظبت نماید بر نمازهای نافله و بعضی از ادعیه و آدابی که در این ماه مبارک سنت شده ، مستحق مغفرت الهی و خلاص از عذاب اخروی می گردد .

پس اگر این شخص ، از طایفه عوام باشد صفای نفسی از برای او حاصل می شود که باعث استجابت دعاهاى او گردد .

و اگر از علما و اهل معرفت باشد

ص: ۱۳۶۳

، لشکر شیطان از حوالی قلب او کوچ می کند و از برای او بعضی از اسرار ملکوتیه روشن و منکشف می گردد ، و به خصوص در شب قدر ، زیرا که آن شبی است که در آن ، اسرار منکشف می شود . و از میدا فیاض ، انوار بر دل‌های پاک افاضه می شود . و مناط عمده در رسیدن به این موهبت عظمی ، کم خوردن است ، به نحوی که : الم گرسنگی را در آن وقت احساس کند .

مقصد ششم : بعضی از آداب حج

حج

بدان که : حج ، اعظم ارکان دین و عمده چیزهایی است که آدمی را به حضرت رب العالمین نزدیک می سازد . و آن اهم تکلیفات الهیه و اصعب عبادات بدنیه است .

تارک آن از خیل یهود و نصاری محسوب ، و از بهشت برین محجوب است . و اخباردر فضیلت آن ، و ذم تارک آن مشهور ، و در کتب اخبار ، مسطور است . و شرایط و آداب ظاهریه آن وظیفه علم فقه ، و در آن علم شریف مذکور . و در اینجا در چند فصل اشاره به بعضی از اسرار خفیه و آداب باطنیه آن می نمایم .

فصل اول : بعضی از اسرار آداب باطنیه حج

بدان که : غرض اصلی از خلقت انسان ، شناختن خدا و وصول به مرتبه محبت و انس به او است . و آن موقوف است بر صفای نفس و تجرد آن . پس هر چه نفس انسانی صاف تر و تجرد آن بیشتر شد انس و محبت او به خدا بیشتر می شود . و حصول صفای نفس و تجرد آن موقوف است بر دوری از شهوات طبیعیه و بازداشتن آن از لذات شهویه و ترک متاع و زخارف دنیویه و صرف

ص : ۱۳۶۴

جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقه و مداومت به یاد خدا و متوجه ساختن دل به او .

از این جهت خدای - تعالی - قرار عباداتی را فرمود که متضمن این امور هستند ، زیرا بعضی از عبادات ، بذل مال است در راه خدا که باعث دل کندگی از متاع دنیوی می گردد ، چون : زکوه و خمس و صدقات . و بعضی متضمن ترک شهوات و لذات است ، چون : روزه . و بعضی دیگر مشتمل بر یاد خدا و متوجه ساختن دل به او و صرف کردن اعضا در عبادت او است ، چون : نماز . و از میان عبادات ، حج مشتمل بر همه این امور است باز یادتی ، زیرا در آن است ترک وطن و مشقت بدن و بذل مال و قطع آمال و تحمل مشقت و تجدید میثاق الهی و طواف و دعا و نماز .

یا اشتغال آن به اموری است که : مردمان به آنها انس نگرفته اند و عقول ، سر آنها رانمی فهمند ، مثل : زدن سنگریزه ، و «هروله» میان صفا و مروه ، زیرا به امثال این اعمال کمال بندگی ، و غایت ذلت و خواری ظاهر می شود . زیرا که : سایر عبادات ، اعمالی هستند که : بسیاری از عقول ، علت آنها را می فهمند و به این جهت طبع را به آنها انس ، و نفس رامیل حاصل می گردد .

و اما بعضی از اعمال حج ، اموری است که : عقول امثال ما را راهی به فهمیدن سر آنها نیست . پس به جا آوردن آنها نیست مگر به جهت محض اطاعت امر

ص: ۱۳۶۵

و بندگی مولای خود . و در چنین عملی اظهار بندگی بیشتر است ، زیرا بندگی حقیقی آن است که : در فعل آن سببی به جز اطاعت مولا نباشد .

بنده ایم و پیشه ما بندگی ست*** بندگان را با سببها کار نیست

می نخواهد کار بنده علتی*** جز که فرموده ست مولا خدمتی

و از این جهت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : «در حج ، به خصوص «لیک بحجه حقا تعبدا و رقا» . یعنی : «خداوندا ! اجابت تو را به حج کردم از راه بندگی و رقیت» (۱).

و در عبادات دیگر شرایع این را فرموده . پس چنین عبادتی که عقل کسی به جهت آن نرسد در اظهار بندگی کامل تر است . پس تعجب بعضی از مردمان از این افعال عجیبه ناشی از جهل ایشان است به اسرار عبودیت و بندگی . و این سر درقرار داد حج است با وجود اینکه هر عملی از اعمال آن نمونه حالی از حالات آخرت یا متضمن اسرار دیگر است ، همچنان که اشاره به آن خواهد شد .

علاوه بر اینها اینکه : عبادت حج لازم دارد اجتماع اهل عالم را در موضعی که مکرر نزول وحی در آنجا شده بعد از این روح القدس که ناموس اکبر است به آنجا فرود آمده و ملائکه مقربین به آنجا آمد و شد نموده اند و به خدمت رسول اعظم رسیده اند . و سابق بر آن منزل خلیل رب جلیل بوده و ملائکه ملکوت در آنجا بر او نزول کرده اند . بلکه آن مکان مقدس سرزمینی است که : پیوسته منزلگاه خیل انبیا از آدم تا خاتم ، و همیشه مهبط وحی و محل

ص: ۱۳۶۶

نزول کروی بیان بوده . و در آنجا سید انبیا متولد گشته و قدم همایون او و سایر انبیا به اکثر آن سرزمین رسیده . و خداوند ذوالجلال آن را خانه خود نامیده ، و به جهت عبادت و تخفیف گناه بندگان خود بر پای داشته ، اطراف و حوالی حرمخانه خود و حرمگاه آن قرار داده . و عرفات را مثل میدانی درابتدای حرمخانه خود کرده . و ذیت حیوانات را و کندن درختان و نباتات را به جهت اکرام خانه خود در آنجا حرام نموده . و آن را به طریق پای تخت پادشاهان مقرر فرموده ، که زیارت کنندگان ، از راههای دور ، و ولایات بعیده ، ژولیده مو و غبار آلوده قصد آنجا کنند تا تواضع از برای صاحب خانه خود نموده باشند ، با اعتراف ایشان که اومنزه از زمان و مکان است .

و شکی نیست که : اجتماع در چنین موضعی مکرم با وجود اینکه باعث حصول الفت و مصاحبت مردمان و رسیدن به خدمت خوبان که از اطراف عالم به جهت حج می آیند و سرعت اجابت دعوات است ، موجب یاد آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگی او و سعی و اهتمام او در ترویج دین الهی و نشر احکام خدایی می شود . و این سبب رقت قلب ، و صفای نفس می گردد .

فصل دوم : اموری که هنگام توجه به حج باید مراعات شود

کسی که اراده حج می کند ، در وقت توجه به جانب حج مراعات چند امر را باید بکند :

اول اینکه : نیت خود را از برای خدا خالص کند به نحوی که شایبه هیچ غرضی از اغراض دنیوی در آن نباشد . و هیچ باعثی بر حج ، جز امتثال امر

ص: ۱۳۶۷

الهی نداشته باشد . پس نهایت احتیاط کند که مبادا در خفایای دل او نیتی دیگر باشد از ریا و یا احتراز از مذمت مردم به سبب نرفتن حج ، یا خوف از فقر و بر تلف شدن اموال ، - چونکه مشهور است که : تارك الحج مبتلا به فقر و ادبار می شود - . یا قصد تجارت و شغل دیگر ، زیرا همه اینها عمل را از قربت و اخلاص ، خالی می کند . و مانع از مراتب ثواب موعود می گردد . و چه احمق کسی است که : متحمل این همه اعمال شاقه که واسطه تحصیل سعادت ابدی گردد به جهت خیالات فاسده که به جز خسران فایده ندارد .

دوم آنکه : از گناهانی که کرده توبه خالص کند . و حق الناس که در ذمه او باشد خود را بری ء الذمه سازد . و دل از همه علایق بکند ، تا دل او بالکلیه متوجه خدا شود . و باید چنان تصور کند که : از این سفر برنخواهد گشت . و وصیت خود را مضبوط سازد و آماده سفر آخرت گردد ، زیرا اصل این سفر نیز از جمله تدارک خانه آخرت است . و باید در وقت بیرون آمدن از برای سفر حج و قطع علاقه از وطن و اهل و عیال و مال و اموال ، یاد آورد زمانی را که : قطع علاقه از اینها خواهد نمود به جهت سفر آخرت .

سوم آنکه : در وقت اراده سفر ، متذکر عظمت خانه و صاحب خانه گردد ، و به یاد آورد که : او را در این وقت ، ترک اهل و عیال و مفارقت از مال و جاه

و دوری دوستان و مهاجرت از اوطان را اختیار کرده به جهت قصد امری رفیع الشان عظیم القدر .

یعنی : زیارت خانه ای که خدا آن را مرجع مردم قرار داده .

پس بدانند که : این سفر ، مثل سایر سفرهای دنیا نیست . و متذکر گردد که : چه امری اراده کرده است و رو به چه جایی آورده و قصد زیارت که را دارد . و بدانند که : اومتوجه است به زیارت آستانه حضرت مالک الملک و از جمله کسانی است که منادی پروردگار او را صلای دعوت داده و او به جان و دل قبول نموده . پس قطع علائق و تبرک خلاق کرده رو به خانه رفیع القدر عظیم الشان آورده تا دل خود را فی الجمله به ملاقات خانه تسلی دهد و آن را وسیله وصول به غایت آمال ، که لقای جمال جمیل ایزد - متعال - باشد ، سازد .

چهارم آنکه : دل خود را فارغ سازد از هر چیزی که در راه یا مقصد ، دل او رامشغول می سازد و خاطر او را پریشان می کند ، از : معامله و تجارت و نحو اینها ، تا دل او مطمئن بوده متوجه یاد خدا باشد .

پنجم آنکه : سعی کند که توشه سفر و خرجی راه او از ممر حلال باشد . و در آن وسعت دهد اما نه به حدی که به اسراف منجر شود . و مراد از «اسراف» ، آن است که : انواع اطعمه لذیذه را صرف نماید ، همچنان که طریقه خوش گذرانان اهل روزگار است .

و اما بذل کردن مال بسیار به

ص : ۱۳۶۹

اهل استحقاق ، پس آن ، اسراف نیست .

همچنان که رسیده است که : «هیچ خیری در اسراف نیست . و هیچ اسرافى در خیر نیست» .

ششم آنکه : در این سفر هر نقصان مالی یا اذیت بدنی که به او برسد به او خرسند و دل شاد گردد ، زیرا آن ، از علامات قبول حج اوست .

هفتم آنکه : با رفقا و اهل سفر خویش خوش خلقی نماید و گشاده رو و شیرین کلام باشد . و با ایشان تواضع کند . و از کج خلقی و درشت گویی غایت اجتناب نماید . و فحش نگوید . و سخن لغواز او سرزنند . و سخنی که رضای خدا در آن نیست نگوید . و با کسی جدال و خصومت نکند .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : «حج مبرور ، هیچ جزائی ندارد مگر بهشت . شخصی عرض کرد : یا رسول الله ! مبرور کدام است ؟ فرمود : آن است که : با آن ، خوش کلامی و طعام دادن باشد» . (۱)

و باید بسیار اعتراض با رفیق و جمال و غیر اینها از هم سفران نکند . بلکه با همه ، همواری کند . و با راه روان خانه خدا فروتنی و خفض جناح نماید . و حسن خلق را پیشه خود کند . و حسن خلق ، همین نیست که : اذیت او به کسی نرسد ، بلکه اگر اذیتی از دیگری به او رسد متحمل شود .

هشتم آنکه : ژولیده و غبار آلوده باشد و خود را در راه ، زینت نکند . و

ص: ۱۳۷۰

میل به اسبابی که باعث فخر و خودنمایی است ننماید . و اگر تواند پیاده راه رود ، خصوصا درمشاعر معظمه ، یعنی : از مکه و منی و مشعر و عرفات . به شرطی که : مقصود او از پیاده رفتن ، صرفه اخراجات نباشد ، بلکه غرض او زحمت و مشقت در راه خدا باشد . و اگر مقصود صرفه باشد سواری بهتر است اگر وسعت باشد . و همچنین از برای کسی که پیاده روی باعث ضعف او از عبادت و دعا شود سواری بهتر است .

فصل سوم : اسرار باطنیه مقدمات و اعمال حج

بدان که : آدمی چون به قصد حج از وطن خود بیرون برود و داخل بیابان گردد و گریوه ها و عقبات را مشاهده کند و رو به خانه خدا آورد باید متذکر گردد بیرون رفتن خود را از دنیا و گرفتاری به گریوه های عالم برزخ و محشر ، تا ملاقات حضرت داوود . و از تنهایی راه ، یاد تنهایی قبر کند . و از تشویش «قطاع الطریق» و درندگان صحرا ، یاد هول موزیات عالم برزخ نماید . و چون میقات رسد و جامه احرام پوشد ، به فکر پوشیدن کفن ، افتد و یاد آورد زمانی را که : به کفن خواهند پیچید و با آن جامه به حضور پروردگار خواهند برد ، زیرا جامه احرام ، شبیه به کفن است ، و چون احرام بست و زبان به «لبيك اللهم ليبيك» گشود بداند که : معنی این کلام اجابت ندای پروردگار است اگرچه باید امیدوار به قبول لبیک او باشد . اما از آن نیز خوفناک باشد و بترسد که : مباداجواب او رسد که «لا ليبيك و لا سعديك» .

پس باید متردد میان خوف و رجاء باشد و از خود و عمل خود نومید ، و به فضل و کرم الهی امیدوار باشد . و بداند که : وقت لبیک گفتن ، ابتدای عمل حج است و محل خطر است .

مروی است که : «حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون احرام بست و بر مرکب سوار شد رنگ مبارک او زرد شد و لرزه بر اعضای شریفش افتاد ، نتوانست که لبیک گوید . عرض کردند که : چرا لبیک نمی گوئید ؟ فرمود که : می ترسم که پروردگار من گوید : «لا لبیک و لا سعیدیک» . پس چون زبان به تلبیه گشود و لبیک گفت بیهوش گشته از مرکب بر زمین افتاد ، او را به هوش آوردند و سوار کردند . و لحظه به لحظه چنین می شدتا از حج فارغ گردید» . (۱)

و چون صدای مردمان به تلبیه بلند شود متذکر شود که : این اجابت ندای پروردگارا است که فرموده است :

«و اذن فی الناس بالحج یا توک رجالا» .

خلاصه معنی آنکه : «نداکن مردمان را که به حج حاضر شوند» . (۲)

و از این ندا به یاد نفخ صور و برآمدن مردم از قبور افتد ، که کفننها در گردن به عرصات قیامت ایشان را می خوانند .

و چون داخل مکه شد به فکر افتد که : حال ، داخل حرمی گردید که هر که داخل آن شود در امن و امان است . و امیدوار شود که : به این واسطه از عقاب الهی ایمن گردد . و دل او مضطرب باشد که : آیا او را قبول خواهند کرد و صلاحیت قرب حرم

ص: ۱۳۷۲

۱- ۳. محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۲۰۱ .

۲- ۴. حج ، (سوره ۲۲) ، آیه ۲۷

الهی را خواهد داشت یا نه ، بلکه به دخول حرم ، مستحق غضب و راندن خواهد شد و از اهل این مضمون خواهد بود :

به طواف کعبه رفتم ، به حرم رهم ندادند*** که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

و باید امید او در همه حالات غالب باشد ، زیرا شرف خانه ، عظیم است ، و صاحب خانه کریم ، و رحمت او واسع ، و فیض او نازل ، و حق زیارت کنندگان خود را منظوردارد . و کسی که پناه به او آورد رد نمی نماید .

و چون نظر او به خانه افتد مستشعر عظمت آن گردد ، و چنان تصور کند که : گویا صاحب خانه را می بیند . و امیدوار شود که : چنان که به ملاقات خانه فایز شد به ملاقات صاحب خانه نیز مشرف خواهد شد . و شکر خدا را به جا آورد که : به این موهبت کبری رسید .

و چون شروع به طواف نماید ، دل خود را از تعظیم و محبت و خوف و رجاء مملوسازد و بداند که : در حال طواف ، شبیه است به ملائکه مقربین که پیوسته در حول عرش اعظم طواف می نمایند . و بداند که : مقصود کلی ، طواف دل است به یاد پروردگار خانه .

پس ابتدا و ختم طواف را به یاد او کند . و روح طواف و حقیقت آن طواف دل است در حضرت ربوبیت و خانه مثال ظاهری است در عالم جسمانی . و خانه در عالم ملک و شهادت نمونه ای است از حضرت ربوبیت در عالم غیب و ملکوت .

آنچه رسیده که: «بیت المعمور در آسمان در مقابل خانه کعبه است و طواف ملائکه بر آن چون طواف بنی آدم است بر کعبه» (۱).

دور نیست که اشاره به این مشابهت باشد.

و چون رتبه اکثر نوع انسان از طواف خانه اصلی قاصر است امر شد به ایشان که: متشبه به انسان شوند در طواف خانه مکه. «فان من تشبه بقوم فهو منهم».

یعنی: «هر که خود را شبیه به قومی کند از ایشان محسوب است».

پریشان نیستی می گو پریشان.

و چون به نزد حجر الاسود آید که آن را ببوسد متذکر این شود که: آن به جای دست خداست در زمین و عهد بندگان در آن است.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «حجر الاسود دست خداست در میان خلق، که آن بندگان مصافحه می کنند با او چون مصافحه بنده با آقا یا دخیل کسی با کسی» (۲).

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «چون خدای - تعالی - عهد از بندگان خود گرفت امر فرمود به حجر الاسود تا آن را فرو برد. پس، از این جهت در نزد آن می گویند: «امانتی ادیتها و میثاقی تعهدته». یعنی: امانت خود را ادا کردم و پیمان خود را نگاهداشتم، تا حجر الاسود به این شهادت دهد» (۳).

و فرمود که: «رکن یمانی دری است از درهای بهشت که از روزی که گشوده شده است هرگز بسته نشده است» (۴).

و باید قصد آدمی در وقت بوسیدن

ص: ۱۳۷۴

۱-۵. محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲-۶. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۵، ح ۲۲. (با اندک تفاوتی)

۳-۷. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۶، ح ۲۶.

۴-۸. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۰. (با اندک تفاوتی)

ارکان و چسبانیدن خود به مستجار بلکه هر جزئی از خانه ، طلب قرب باشد از راه محبت و شوق به خانه و صاحبخانه . و تبرک جستن باشد به رسیدن بدن به خانه . و امید داشتن به اینکه : به این وسیله بدن او از آتش جهنم محفوظ بماند .

و چون چنگ در دامن خانه کعبه زند نیت آن کند که : دست در دامن خدا آویخته و طلب مغفرت و امان می کند مثل تقصیر کاری که دست در دامن بزرگی زند . و چنان قصد کند که : دیگر مرا ملجا و پناهی نیست . و به جز عفو و کرم تو راه به جایی ندارم . و دست از دامن خانه تو بر نمی دارم تا مرا ببخشی و مرا امان عطا فرمایی .

و چون به میان صفا و مروه به جهت سعی آید باید متذکر شود که : اینجا شبیه است به میدانی که در بارگاه پادشاهی واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و شد می کنند گاهی می آیند و زمانی می روند و به جهت اظهار اخلاص خدمت ، و امید نظر رحمت در آنجا تردد می نمایند . مثل کسی که : به خدمت پادشاهی رسیده باشد و بیرون آمده باشد و نداند که پادشاه در حق او چه حکم خواهد فرمود . پس در دور خانه آمد و شد می کند که شاید در یک مرتبه بر او ترحم کند . و در وقت آمد و شد در آنجا ، یاد آورد آمد و شد خود را در عرصات محشر میان دو کفه میزان اعمال خود .

و چون به عرفات حاضر شد نظر به ازدحام خلائق کند و ببیند

ص: ۱۳۷۵

که : مردمان به لغت‌های مختلفه صداها بلند کرده اند و هر یک به زبانی به تضرع و زاری مشغول اند . و هر کدام به طریقه امام و پیشوای خود آمد و شد می کنند ، یاد آورد عرصه قیامت و احوال آن روز پر هول و وحشت را . و پراکندگی مردمان را در آنجا به طور حیران و سرگردان . و هرامتی به گرد پیغمبر و امام خود جمع شده و چشم شفاعت بر او انداخته اند . پس چون به این فکر افتاد دست تضرع بردارد و با نیت خالص به درگاه خدا بنالد که خدا حج او راقبول کند و او را در زمره رستگاران محشور سازد . و چنان داند که : نومید نخواهد شد ، زیرا روز ، روز شریف ، و موقوف ، موقوف عظیمی است . و بندگان خدا از اقطار زمین در آنجا جمع اند و دل‌های همه به خدا منقطع است . و همتهای همه مصروف دعا و سؤال است . و دستهای همه به درگاه پادشاه بی نیاز بلند است . و همگی چشم بر در فیض و رحمت او انداخته و گردن‌ها به سمت لطف و کرم او کشیده . و البته چنین موقفی از نیکان و اخیار خالی نیست ، بلکه ظاهر آن است که : ابدال و اوتاد ارض در خدمت صاحب عصر در آنجا حاضرند .

پس دور نیست که : از حضرت ذو الجلال به واسطه دل‌های پاک و نفوس مقدسه ، رحمت بر کافه مردمان فایض شود . و چنان گمان نکنی که همه این خلایق آنجا جمع اند و با هزار امیدواری راه دور و دراز پیموده اند و اهل و وطن را دور افکنده

و کربت غربت بر خود قرار داده و رو به درخانه چنین کریمی آورده اند خداوند کریم همه را ناامید کند! و سعیشان را نابود سازد! و بر غریبی ایشان ترحم نکند! زنهار! زنهار! دریای رحمت از آن وسیع تر است که در چنین حالی تنگی کند.

و از این جهت رسیده است که: «بدترین گناهان آن است که آدمی به عرفات حاضر شود و چنان گمان کند که خدا او را نیامرزیده». (۱)

و چون از عرفات برگردد و دوباره داخل حرم شود از اینکه خدا باز او را اذن دخول حرم داده تفال زند که خدا او را قبول فرموده و خلعت قرب بر او پوشانیده و از عذاب خود او را ایمن ساخته.

و چون به منی آید و متوجه «رمی جمرات» گردد، نیت او از رمی جمرات، بندگی و قصد امتثال امر الهی باشد. و خود را متشبه کند به حضرت خلیل الرحمن در وقتی که در این مکان، شیطان بر او ظاهر گردید. پس خدای - تعالی - او را امر فرمود که: آن لعین ربا سنگ ریزه براند. و چنان قصد کند که: سنگ ریزه ها را بر روی شیطان می اندازد و پشت او را می شکنند. و چون ذبح قربانی کند، یاد آورد که این ذبح، اشاره به آن است که: به سبب حج، بر شیطان و نفس اماره غالب گشتم و ایشان را کشتم و از عذاب الهی فارغ گشتم. پس در آن وقت، سعی کند در توبه و بازگشت از اعمال قبیحه که سابق مرتکب بود تا

ص: ۱۳۷۷

در این اشاره صادق باشد . و فی الجمله شیطان و نفس اماره را ذلیل کرده باشد .

و از این جهت رسیده است که : «علامت قبول حج ، آن است که : حال آدمی بعد از حج ، بهتر از سابق گردد» .

و در خبری دیگر وارد است که : «از علامت قبول حج ، ترک معاصی است که سابق می کرد . و بدل کردن هم نشینان بد را به هم نشینان خوب ، و مجالس لهو و غفلت را به مجالسی که در آن یاد خدا می شود» . (۱)

و از حضرت امام به حق ناطق ، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حدیثی وارد است که متضمن عمده اسرار و دقائق حج است . و خلاصه آن این است که فرمود :

«چون اراده حج کنی پس دل خود را خالی کن از هر چه آن را از خدا مشغول می کند ، و پرده میان تو و خدا می گردد . و همه امور خود را به خدا واگذار . و در جمیع امور خود بر او توکل کن . و سر تسلیم بر قضای او نه . و وداع کن دنیا و استراحت و خلق را . و حقوق مردم را که بر ذمه توست ادا کن . و اعتماد مکن بر زاد و راحله و رفقا و خویشان و جوانی و مال خود ، که بر هر کدام اعتماد کنی و بال تو می شود . و چنان مہیای سفر شو که امید بازگشتن نداشته باشی . و با رفقا نیکو سلوک کن . و اوقات نمازهای واجبی و سنتهای نبوی را مراعات کن . پس به آب توبه

ص : ۱۳۷۸

خالص از همه گناهان غسل کن . و جامه صدق و صفا و خضوع و خشوع را در بر کن . و از هر چه ترا از یاد خدا باز می دارد و از اطاعت او مانع می گردد احرام بند . یعنی : بر خود حرام کن و لیبیک گو . یعنی : اجابت کن ندای خدا را اجابتی صاف و صادق ، و پاک و خالص از برای خدای - تعالی - و چنگ در عروه الوثقی زن . و در دل خود با ملائکه در حول عرش طواف کن ، چنان که با جسم خود با مسلمین در دور خانه طواف می کنی . و به هروله از هوا و هوس خود فرار کن . و از حول و قوه خود بیزار شو . چون به منی رسی تمنای هر چه از برای تو حلال نیست از دل بیرون کن . و در عرفات ، اعتراف به تقصیرات خود کن . و عهد یگانگی خدا که در نزد توست تازه ساز . و در هنگام ذبح قربانی ، حلقوم هوا و هوس و طمع را قطع کن . و در وقت انداختن جمرات ، شهوات نفسانیه و حساست و دنائت و صفات ذمیمه را از خود بینداز . و چون سر خود را تراشی همه عیوب باطنیه و ظاهریه را از خود بتراش . و چون در حرم خدا داخل شوی و پا به خانه خدا نهی در کنف امان الهی و ستر و حفظ او داخل شو . و تعظیم صاحب خانه و جلال و عزت او را در دل خود ثابت کن . و در «استلام حجر» به جهت عظمت و سلطنت او خاضع شو . و

ص: ۱۳۷۹

چون طواف وداع کنی ماسوای خدا راوداع کن . و چون به صفا رسی باطن و ظاهر خود را از برای لقای الهی صاف کن ، و درعهد و حبت خود ثابت بایست تا روز قیامت . و بدان که : خدای - تعالی - حج را واجب نکرده و آن را نسبت به خود نداد . و پیغمبر صلی الله علیه و آله شریعت مناسک را نیاورد مگر از برای اشاره کردن به مرگ و بعث و قبر و حشر و قیامت» . (۱)

مقصد هفتم: آداب زیارت بعضی از مشاهد مشرفه

آداب زیارت بعضی از مشاهد مشرفه

بدان که : نفوس قویه قدسیه ، خصوصا نفوس مقدسه انبیا و ائمه - علیهم السلام - هرگاه از ابدان شریفه خود رحلت نمودند و دست از بدن برداشتند و صعود به عالم بالانمودند ، نهایت احاطه و غایت استیلا بر این عالم از برای ایشان حاصل می شود . و تمامی امور این عالم در نزد ایشان منکشف و ظاهر می گردد . و تمکن از تصرف و تاثیر در این عالم از برای ایشان حاصل می شود . پس هر که به قبور مطهره ایشان حاضر شد به جهت زیارت ، ایشان بر او مطلع می گردند و از احوال زوار مرقد منورشان استحضار تام دارند .

و سؤالات و تضرعات و توسلات ایشان را می شنوند . و نظر به رافت و مهربانی ایشان نسبت به مخلصان ، نسیم الطاف ایشان بر ایشان می وزد . و رشحات انوارشان بر ایشان افاضه می شود . و پرتو التفاتشان بر ایشان می افتد . پس دامن شفاعت بر میان می زنند و از خدا طلب حوائج ایشان را می کنند . و از درگاه الهی مسئلت بر آمدن مطالب و آمرزش گناهان ایشان را می نمایند . و همین سراسر است در ترغیب به

ص: ۱۳۸۰

زیارت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و ائمه - علیهم السلام - .

علاوه بر اینکه : در زیارت ایشان ، اظهار اخلاص و تجدید عهد ولایت است . و باعث سرور ایشان و رواج امرشان و غمناکی دشمنان ایشان است . چگونه زیارت ایشان افضل طاعات و اقرب قربات نباشد ؟ و حال اینکه زیارت مؤمن از این جهت که مؤمن است باعث اجر عظیم و ثواب جزیل است .

و در شریعت مطهره ، ترغیب بسیار و تاکید بی شمار در خصوص آن وارد شده . و از این جهت طریقه هر طایفه بر این جاری شده که به زیارت مردگان خود روند . و هرگاه ثواب زیارت مؤمنی چنین باشد پس چگونه خواهد بود زیارت کسی که خدا او را از هر خطایی معصوم ساخته ! و از رجس و گناه ، پاک و مطهر گردانیده ! و او را بر همه خلائق ، مبعوث کرده و حجت بر عالمیان فرموده ! و او را امام مؤمنین و مقتدای مسلمین پسندیده ! بلکه به جهت او آسمان و زمین را آفریده و او را راه و صراط و دلیل و نور و ضیاء خود قرار داده و امین بر مملکت خود و خلیفه در میان بنندگان خود کرده ! و مخفی نماند که : اخبار بی حد ، و احادیث لا تعد (بی شمار) در فضیلت زیارت قبور مطهره و مراقده منوره ایشان رسیده .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : «هر که زیارت کند قبر مرا بعد از وفات من مثل کسی است که هجرت کند به سوی من در حیات من . پس اگر استطاعت به زیارت آمدن مرا نداشته

ص: ۱۳۸۱

باشی بر من سلام کنید که سلام شما بر من می رسد». (۱)

و نیز همان حضرت به امیرمؤمنان فرمود: «یا ابا الحسن! به درستی که خدای - تعالی - قبر ترا و فرزندان ترا بقعه هایی کرده است از بقعه های بهشت، و عرصه ای از عرصه های آن، و دلهای خلق و برگزیدگان بندگان خود را مایل به آنها ساخته تا خواری و اذیت درراه شما را متحمل شوند و قبور شما را تعمیر کنند. و بسیار به زیارت ایشان آیند به جهت تقرب به خدا و دوستی پیغمبر او. یا علی! این طایفه مخصوص اند به شفاعت من. و وارد می شوند بر حوض من. و ایشان اند زیارت کنندگان من و همسایگان من فردای قیامت در بهشت. یا علی! هر که تعمیر کند قبرهای ایشان را و محافظت کند آنها را مانند کسی است که یاری کرده است سلیمان بن داود را بر تعمیر بیت المقدس. و هر که زیارت کند قبور ایشان را معادل است با هفتاد حج بعد از حجه الاسلام. و از گناهان خود بیرون می آید تا حین مراجعت از زیارت شما مثل روزی که از مادر متولد شده. بشارت باد ترا یا علی! و بشارت ده دوستان خود را به نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطر احدی خطور نکرده. و لیکن جماعتی از اراذل مردمان سرزنش خواهند کرد زیارت کنندگان قبور شما را همچنان که سرزنش و عیب می کنند زن زانیه را به زنا. ایشان اند بدترین امت من که نمی رسد به ایشان شفاعت من و وارد نمی شوند بر حوض من». (۲)

و حضرت امام جعفر

ص: ۱۳۸۲

۱-۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۴، ح ۲۹

۲-۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲، ح ۷.

صادق علیه السلام فرمود که: «هرگاه یکی از شما در مدت عمر خود حج کند و زیارت نکند حسین بن علی علیه السلام را هر آینه خواهد بود تارک حقی از حقوق پیغمبر صلی الله علیه و آله، زیرا که: حق حسین فریضه ای است از خدا، واجب بر هر مسلمی». (۱)

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «هر امامی را عهدی است در گردن دوستان و شیعیان خود. و به درستی که: از تمام وفای به عهد ایشان، زیارت قبور ایشان است. پس هر که زیارت ایشان را از روی رغبت و از راه تصدیق به آنچه گفته اند کندهمه ایشان شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت». (۲)

و اخبار در فضیلت زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین خصوصا زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام و افضل بودن زیارت ایشان از حج و عمره و جهاد، بی حد و نهایت است.

فصل: ثواب و فضیلت زیارت

چون فضیلت زیارت ایشان و سر ایشان را شناختی و بزرگی و جلالت قدر ایشان رادانستی پس باید در هنگام دخول ایشان و ورود بر مراقب منوره و مشاهد مشرفه ایشان نهایت تواضع و فروتنی، و غایت تخضع و شکستگی کنی. و در دل خود عظمت شان و جلالت قدرشان را مستحضر گردی. و متذکر حق عظیم ایشان و سعیشان در ارشاد مردم و رواج دین الهی شوی.

پس چون به نزدیک مدینه منوره رسی و چشم تو بر دیوارهای آنجا افتد متذکر شو که: این شهری است که خدا آن را از

ص: ۱۳۸۳

۱-۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۲، ح ۲.

۲-۴. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶، ح ۱.

برای پیغمبر خود اختیار کرده . ولایتی است که : در آنجا اساس شریعت برپا شده . و واجبات و مستحبات در آنجا قرار داد گشته . و در آنجا پیغمبر خدا با دشمنان دین جهاد نموده و دین خدا را ظاهر کرده . و تا حین وفات در آنجا ساکن بوده . و تربت مقدس او در آنجا قرار یافته .

و چون به کوچه و بازار آن تردد کنی قدمهای همایون سید انس و جان - روحی فداه - را یاد آور و تامل کن که : هیچ موضعی نیست که تو قدم می گذاری مگر اینکه جای قدم عزیز اوست . پس پای مگذار مگر به سکینه و وقار . و متذکر باش طریق راه رفتن آن سرور را . و سکینه و وقار و خضوع و تواضع او را از برای پروردگار . و به خاطر آور آنچه در سینه او از علوم اولین و آخرین و اسرار حضرت رب العالمین بوده .

و یاد آور رفعت شان او را نزد خدا ، حتی اینکه نام خود را با نام او قرین ساخته و کلام عزیز خود را بر او نازل فرموده ، و حضرت روح الامین و سایر ملائکه مقربین را به خدمت او فرستاده ، و منع فرموده که : کسی آواز خود را بالای آواز او بلند سازد . و یاد آور کسانی که به شرف ملازمت او مشرف گشتند و سعادت خدمت او را دریافتند . و تاسف خور بر محرومی خود از این سعادت عظمی . و تضرع کن به سوی خدا که در آخرت از صحبت آن حضرت ترا محروم نسازد . و امیدوار باش از آنجا

ص: ۱۳۸۴

که خدا ایمان به او را روزی تو ساخته و ترا از وطن خود به زیارت او برانگیخته .

و چون داخل مسجد آن حضرت شوی بدان که : اول موضعی که فرایض الهیه در آن به پا داشته شده است آن عرصه مطهره است ، و آنجا مکان افضل خلق الله است در حیات و ممات .

و چون به جهت زیارت او بر در ایستادی ، در نهایت خضوع و خشوع بایستی . و او را زنده تصور کنی . و نزدیک قبر مطهر منور بروی ، زیرا فرق میان حیات و ممات ایشان نیست . پس بدان که : او مطلع است بر حضور تو ، و زیارت تو و سلام به او می رسد . پس شخص مقدس او را در خیال خود متصور سازی و او را در مقابل خود بر تخت عظمت و جلال نشسته تصور کنی و عظمت و رتبه او را در دل خود حاضر کنی .

و چون از زیارت او فارغ شوی ، به نزد منبر مطهر رو و دست خود را بر آن بکش و تضرع و زاری کن و حاجت خود را عرض کن . و بالا- رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر آن منبر تصور کن که مهاجرین و انصار در پای آن منبر چشمها بر جمال مبارکش دوخته و او به فصیح تر زبانی به حمد الهی و ارشاد مردم و مسائل حلال و حرام اشتغال دارد . و از خدا مسئلت نما که : در روز جزا تو را از او جدا نکند .

و چون به زیارت امیر مؤمنان و سرور متقیان روی چون داخل ارض اقدس

ص: ۱۳۸۵

نجف شوی متذکر شو که آن وادی سلام، و موضع ارواح مؤمنان است. و خدای - تعالی - آن را اشرف بقاع روی زمین کرده. و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه بعد از موت، روح او به آنجا می آید و با سایر مؤمنین قرین بوده، به تنعم مشغول است تا در روز قیامت کبری به خانه کرامت عظمی داخل گردد. و آن زمینی است که خدا آن را مدفن وصی پیغمبر خود کرده بعد از آنکه مدفن آدم ابو البشر و نوح شیخ المرسلین بود.

و آن حضرت ضامن شده که: هر که در جوار او باشد شفاعت کند. پس، از خدا طلب کن که خدا روح ترا به آنجا برد و ترا در زمره مؤمنین کند و آنجا را مدفن تو سازد تا در جوار مولای خود دفن شده به شفاعت او فائز گردی. و چون به زیارت آن حضرت ایستادی متذکر رفعت شان و بزرگی قدر آن حضرت شو و قدر و مرتبه او را در نزد خدا و پیغمبر یاد آور و آدابی که در زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شد مراعات کن.

و چون وارد زمین کربلا شوی به جهت زیارت سید الشهداء روحی فداه یاد کن که آن، زمینی است که در آن فرزند رسول خدا را با فرزندان و یاران و خویشان شهید کردند. و اهل بیت و حرم او را در آنجا به اسیری بردند. پس محزون باش و داخل آن زمین مشو مگر ژولیده و غبار آلوده، شکسته دل و غمناک و گریان.

و حرمت و کرامت آن زمین

ص: ۱۳۸۶

را مستحضر شو و بدان که : آن زمینی است که خدا در آن شفا قرار داده . و دعا را در آنجا مستجاب فرموده . و در روز قیامت آن را بلندترین بقعه های بهشت خواهد ساخت .

و چون داخل «حایر» مقدس شوی به جهت زیارت ، و چشم تو بر ضریح مقدس آن سرور افتد و ضریح اصحاب او که در دور او شهید گشته و در یک موضع در جوار او جمع شدند پس اشخاص ایشان را در خاطر خود ممثل ساز . و وقایع ایشان را یاد آور . و بلا و محنتهایی که بر ایشان روی داده متذکر شو . و حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام را تصور کن که در عرصه کربلا ایستاده و یک به یک اصحاب به خدمت آن جناب می رسند و می گویند :

«السلام علیک یا ابا عبد الله»

و اذن جهادمی گیرند و حضرت ، ایشان را اذن می دهد و هر یک تنها خود را به میدان می اندازد . و می زنند و می کشند تا در راه او شهید می گردند . و چون از حیات خود مایوس می شوند به آواز بلند فریاد می کنند که :

«ادرکنی یا ابا عبد الله» .

و آن شهسوار میدان شجاعت ، و یکه تاز معرکه شهادت به سرعت بر سر او می تازد و او را از میدان می رباید و به سایر شهدا ملحق می سازد .

و امثال این وقایع را به خاطر آور و حزن و اندوه خود را تازه می ساز و آرزومی کن که : کاش در این زمین با ایشان می بودی . و بگو :

«یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما» .

ص: ۱۳۸۷

یعنی : ای کاش من با ایشان بودمی تا به رستگاری عظیم فایز گشتمی .

پس سایر آداب را - چنان که مذکور شد - مراعات کن .

و همچنین در زیارت هر یک از ائمه - علیهم السلام - جلالت قدر هر یک را متذکر شو . و حقوق او را یاد آور . و آنچه مناسب مقام است به خاطر گذران تا زیارت تو قبول ، و به مرتبه زائرین فایز گردی .

رزقنا الله و ایاکم شفاعتہم یوم الورد بحق الملک الودود .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

